هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق کتاب

شبهای پیشاور

در دفاع از حریم تشیع

گفتار

مرحوم سلطان الواعظین شیرازی

متوفای بیستم شعبان المبارک ۱۳۹۱

مطابق نوزدهم مهرماه ۱۳۵۰

شماره ثبت کتابخانهٔ ملی
۵۲۶ مورخ ۱۳۵۲/۳/۳۱

ناشر دارالکتب الاسلامیه
شیخ محمد آخوندی

قال اللّه تعالی

یا مَعْشَرَ الجِنِّ وَ الْاِنْسِ إنِ اسْتَطَعْتُمْ أنْ تَنْفُذُوا مِنْ اَقْطارِ السَّمٰواتِ وَ الْاَرْضِ فَانْفُذُوا لاٰتَنْفُذُونَ اِلّا بِسُلْطانٍ

سلطان الواعظین، محمد، ۱۲۷۶ ـ ۱۳۵۰.

شبهای پیشاور در دفاع از حریم تشیع / گفتار سلطان الواعظین شیرازی. ـ (ویرایش ۳؟). ـ تهران: دارالکتب الاسلامیه ـ ۱۳۶۶.

۱۰۵۹ ص.: مصور.

۱۵۰۰ ریال.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

چاپ اول، انتشارات آخوندی، ۱۳۳۵.

کتابنامه: ص. [۱۰۳۳] ـ ۱۳۰۸.

چاپ چهل و سوم: ۱۳۸۵، ۵۰۰۰۰ ریال: ISBN: 964-440-040-2

۱. شیعه ـ ـ احتجاجات. ۲. اهل سنت ـ ـ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۳. شیعه امامیه ـ ـ دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. الف. عنوان.

نام کتاب: شبهای پیشاور

مؤلف: مرحوم سلطان الواعظین شیرازی

تیراژ: ۵۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: چهل و سوم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۵ هـ. ش. سال پیامبر اعظم صلّی الله علیه و آله

چاپ: چاپخانه حیدری

ناشر: دارالکتب الاسلامیه ـ تهران ـ بازار سلطانی ـ ۹۹

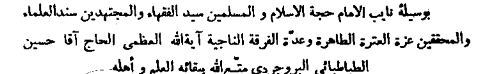
تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

شابک ۲ ـ ۰۴۰ ـ ۴۴۰ ـ ۹۶۴ ISBN 964 - 440 - 040 - 2

وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَ قَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ اَيّاماً آمِنِينَ سورهٔ ۳۴ (السبأ) آیه ۱۷.

﴿اهداء﴾

به پیشگاه با عظمت خاندان رسالت و اهل بیت طهارت خاصّه حضرت صاحب العصر والزّمان ولیّ‌الله الأعظم و حجّته فی أرضه و بلاده و خلیفته علی خلقه و عباده بقیّة الله فی العالمین مولانا الحجّة ابن الحسن العسکری علیه و علی آبائه البررة الکرام أفضل الصلاة والسلام



بوسیلهٔ نایب الامام حجة الاسلام و المسلمین سید الفقهاء والمجتهدین سندالعلماء والمحققین عزة العترة الطاهرة وعدّة الفرقة الناجیة آیةالله العظمی الحاج آقا حسین الطباطبائی البروجردی متّع‌الله ببقائه العلم و أهله

تذکر لازم بخوانندگان محترم

چون نشر این کتاب برای فهمیدن و درك حقایق و قضاوت بحق نمودن است نه آنکه مانند سایر کتب بچندسطری ازاول ووسط وآخر اکتفانموده که گاهی صفحه‌ای باز وچند سطری مطالعه فرمائید.

بلکه لازم است با دقت وتوجّه کامل از اول کتاب شروع نمائید تاباخر ختم شود چه آنکه تمام مطالب آن مانند حلقه های زنجیر بهم متصل و مرتبط است و هر فردی با نظر انصاف دقیقانه این کتاب را مطالعه نماید گذشته از آنکه بیدار میگردد و حلّ شبهات بر او میشود خود یك مبلّغ مذهبی درمقابل مخالفین واقع و در جواب تشکیکات فریبندگان ـ مسلّح بحربهٔ منطق وبرهان ودلیل خواهد بود.

و مخصوصاً تمنا دارم قبل از ورود باصل کتاب مقدّمه را دقیقانه از نظر بگذرانید که مفتاح کتاب وپی بردن باصل مقصود ناشر در نشر این کتاب مقدّس است و از برادران اهل تسنّن خواهشمندم سطحی و با نظر بدبینی مطالعه نفرمایند بلکه منصفانه بدلائل وبراهین ناظرشوند تا حلّ معمّا و کشف حقیقت گردد.

و بعد از مطالعه گوینده وناشر کتاب وپدر و مادرش را بدعای خیر وطلب مغفرت از درگاه یزدان پاك یادفرمائید.

العبد الفانی سلطان الواعظین شیرازی

بسم الله وله الحمد

مقدمه چاپ چهارم

الحمد لله رب العالمین ، و الصّلاة و السلام علی خاتم النبیّین محمّد النبی الامین ، و علی آله الطیّبین الطّاهرین ، و لا سیّما ابن عمّه و وصیّه امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین.

در این موقع که بتوفیق یزدان پاك و توجه مخصوص خاندان رسالت علیهم السلام و تقاضای ارباب علم و ادب چاپ چهارم کتاب مقدس شبهای پیشاور خاتمه یافته لزوماً چهار جمله زیر را بعرض قارئین محترم میرساند.

۱ ـ یکی از غلط کاریهای ارباب اباطیل دست خیانت بکتابهای بزرگان علماء و دانشمندان بردن و مطالب آنها را تحریف نمودن بلکه به محو بعض مندرجات پرداختن است !!.

و متأسفانه این عمل غلط در مطبوعات جدید اهل تسنن در مصر و سایر بلاد ظاهر و هویدا میباشد !!.

که به‌تحریفهای بسیار بلکه‌به سقط بعض مطالب‌روح علماء و دانشمندان و مؤلفین بزرگ خودشان را معذّب و ناراحت مینمایند.

واقعاً جای بسی تاسف است که خود خواهی بعضی دانشمندان بجائی برسد که تعصّب بر دانش آنها غالب آید که دست خیانت بکتابهای بزرگان داخل نموده، و گمان نمایند که بتحریف یا محو نمودن بعض مطالب میشود حق و حقیقت را از میان برد !!.

وحال آنکه حق تعالی ضمانت و حفاظت حق را بر عهدهٔ قدرت خودقرار داده‌است چون وقت مقدمه نویسی مجال شرح و بسط زیادی را نمیدهد ، برای نمونه و اثبات مطلب ذیلاً بیك جمله اشاره مینمایم.

در ص ۳۰۱ جلد سیم تفسیر کشاف چاپ دوم سال ۱۳۱۹ هجری در مطبعة الکبرای امیریه بیولاق مصر ، بدستور شیخ مصطفی البابی الحلبی و برادران ، اشعاری را که خود جارالله زمخشری مفسّر کشاف سروده و اظهار عقیده نموده ثبت نموده است (که تمام آن اشعار در ص۵۲۳ همین کتاب موجود است) ولی در چاپ سال ۱۳۷۳ هجری مطبعة الاستقامة بالقاهره ، اشعار مذکور را ساقط نموده‌اند ، اینست نمونه‌ای از رویه و رفتار و عمل کرد آقایان اهل سنت ، بهمین جهة بعض شماره هائی که ما در متن کتاب اشاره نموده‌ایم اگر در چاپهای جدید یافت نشود علت همانست که ذکر شد ، تو خود حدیث مفصّل بخوان از این مجمل .

۲ ـ با کمال دقت و سعی و کوششی که از طرف مصحّحین کتاب و چاپخانه بکار رفت که این کتاب مقدس خالی از غلط منتشر گردد ، متأسفانه بعد از چاپ بغلطهای بسیار برخورد نمودیم تا آنجا که میسور بود غلط گیری گردید ، از خوانندگان محترم تمنا دارم که قبل از مطالعه بغلط نامهٔ ظهر کتاب مراجعه و با اصلاح مطالعه فرمایند .

۳ ـ چون از پاکستان تقاضای ترجمهٔ کتاب شبهای پیشاور را بزبان اردو نموده‌اند، و همچنین از بغداد و کویت هم اجازهٔ ترجمهٔ عربی آنرا درخواست نموده‌اند ، اینک در این مقدمه بعرض عموم درخواست کنندگان میرساند که برای ترجمه بهر لسان کتاب شبهای پیشاور و یا صد مقالهٔ سلطانی حاضر است فقط تمنای حقیر از مترجمین آنست که ترجمه تحت‌اللفظی کان یکون بنمایند ، که تمام مطالب جزءً و کلاً بدون سقوط و تحریف یا نقل بمعنی ولو در یک کلمه در ترجمه منعکس گردد ، و بنظر داعی برسانند تا با حفظ حق ترجمه و چاپ برای مترجم اجازهٔ چاپ و نشر داده‌شود .

٤ ـ چنانچه در چاپهای قبل هم یاد آوری نمودم که حقیر در نشر کتاب شبهای پیشاور نظر تجارت و استفادهٔ مادّی نداشته و ندارم ، و از احدی هم کمک مادّی و معنوی اخذ ننمودم (چنانچه آقایان کتابفروشها گواه گفتار میباشند) فقط غرض داعی نشر معارف ولایت بوده است نه جلب منافع مادّی متأسّفانه شنیده‌ام برخلاف مقصد داعی چون کتاب مطلوب جامعه قرار گرفته بعضی از کتابفروشها در مرکز و ولایات قیمت کتاب را تا بسی تومان رسانیده‌اند !! .

ناچارم بدین وسیله رسماً بآقایان فروشندگان متدین اخطار نمایم که چنین عملی خلاف ، و خیانت بمقام ولایت است .

و ابداً حقیر باین امر رضایت ندارم ، بلکه خدا و پیغمبر وصاحب مقام ولایت هم راضی باین عمل خلاف که برخلاف اجازه و رضای مؤلف است نمی باشند .

والسلام علی من اتبع الهدی ـ و اناالعبدالفانی سلطان‌الواعظین الشیرازی .

شهر رمضان المبارك ۱۳۷۸

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمهٔ چاپ سوم

پس از حمد و سپاس بی حد و حساب بدرگاه با عظمت حضرت احدیت جلّ و علا ، و سلام و صلوات بی شمار بروح پاك جدّ بزرگوارم خاتم الانبیاء ، وائمهٔ طاهرین از عترت و اهل بیت آن حضرت ، سیّما خاتم الاوصیاء ولی عصر و ناموس دهر شاهنشاه عوالم ملك و ملکوت حضرت حجّة بن الحسن عجّل الله تعالی فرجه .

دراین موقع که ۱۳ رجب المرجب ۱۳۷۷ هجری وعید و لادت با سعادت مولای متقیان امیرمؤمنان أرواحنافداه میباشد .

خداوند متعال جلّت عظمته بداعی نا چیز توفیق نشر کتاب (صد مقاله سلطانی) راهنمای یهود و نصاری و مسلمین ، در معرفت توریة و انجیل و قرآن مجید را عطا فرمود ، پس از فراغت از این امر مهم ، و تمام شدن چاپ دوم کتاب شبهای پیشاور و رسید نامه ها و تلگرافات بسیار از ولایات ، وممالك خارج از ایران و فشار متدیّنین اهل علم و ادب ، و تقاضای دانشمندان با فکر و حقیقت ، بشکرانهٔ این موهبت عظمی ، چاپ سوم این کتاب راشروع نمودم .

واز پیشگاه با جلالت پروردگار بزرگ خواهانم که داعی را بنشر سایر کتب وتألیفات سودمندی که موجود است ، موفق بدارد .

و از برادران ایمانی خواهانم که این حقیر نا چیز را بدعای خیر یاد فرمایند .

۱۳ رجب ۱۳۷۷ وانا العبدالفانی سلطان الواعظین شیرازی

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه چاپ دوم

چون حقیر فقیر را درنشراین کتاب مقدّس غرضی نبوده ـ جزظهورحقیقت ولایت وجلوهٔ مقام امامت وبرطرف نمودن شبهات و القاءات فاسده ای که اعادی قرنها در أذهان پاك برادران اهل تسنّن جای داده اند .

بهمین جهت‌هم هدف‌تجارت واخذ منافع مادی رادرنشراین کتاب (برخلاف امیال آقایان کتابفروشها وقواعدنشر کتاب) قلم گرفته ـ وبهمان قیمت تمامشده (بلکه کمتر) دردسترس عموم گذاردم ـ تا هر کس بتواندآنرا بدست‌آورده واخذ نتیجه نماید .

بمقتضای آیه ۱۹۳ سوره ۳ (آل عمران) که فرماید **انّی لااضیع عمل عامل منکم من ذکر او انثی** (۱) وفحوای **من کان للّه‌کان اللّه معه** (۲) اشعّه انوار ولایت جلوه خود را نموده ـ این کتاب مستطاب مورد توجه خاصّ وعـام ـ مؤالف و مخالف قرار گرفت .

و مخصوصاً حضرت حجة الاسلام و المسلمین رئیس الملة و الدین استاد الفقهاء والمجتهدین آیة الله فی العالمین آقای حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی متع الله المسلمین بطول بقائه بعد از مطالعه کتاب درخلاً وملاً (زائداً علی ماسبق) بسیار این عبد فانی را مورد عنایت قرار داده و بأدعیهٔ خیریّه یاد فرمودند .

وهم چنین سایر فقهاء و علمای متبحّر درعلوم قدیمه و دانشمندان و اساتید فنون جدیده کتباً وشفاهاً حقیر را مشمول عواطف خود قرار داده ـ و بارسال تقریظ های بسیار داعی را مورد تقدیرقراردادند .

چون داعی از خود نمائی بر کنار هستم بعنوان مثل معروف (مشك آنست که

---

(۱) البته من که پروردگار (بزرگ) هستم عمل هیچکس‌ازمرد وزن را بی‌مزد نگذارم
(۲) کسیکه با خدا باشد (وکار برای خداکند) خدا با اوست .

پیوند نه بگویند) با عرض تشکراز مراحم عالیهٔ بزرگان علم ودانش از درج تقریظات وتقدیرنامه های آنان معذور وپوزش میطلبم .

عازم بودم بوعدهٔ خود وفا نموده و کتاب (صد مقاله سلطانی) در ردّ توریة وانجیل موجوده واثبات قرآن کریم را بچاپ رسانم .

ولی چون چاپ اول مورد پسند وقبول عموم قرار گرفت وبا کمال سرعت تمام و نایاب گردید.

وپیوسته از طهران و ولایـات تقاضای تجدید چاپ نمودند ـ ناچار اجابت نموده با تشکر ازالطاف ومراحم مراجع بزرگ و دانشمندان عالی قدر ـ بالاخره افرادفهمیدهٔ ملّت اقدام بچاپ دوم نمودم .

و چون در موقع چاپ اول حقیر بیمار بستری بودم در موقع اصلاحات چاپخانه نتوانستم مطابقه با اصل نمایم لذا از روی سهو و نسیان بسیاری از الفاظ و عبارات عربی وفارسی ساقط گردیده وبچاپ نرسیده بود .

اینك که فرصت بیشتری دست داده در موقع اصلاحات و مطابقه با اصل بنواقص چاپ اول پی برده و درمقام جبران برآمدم .

ولی با سعی بلیغی که از طرف داعی و مدیر محترم چاپخانه (آقای حاج مصطفی حیدری) بکار رفت متأسفانه غلطها واشتباهاتی در الفاظ بکار رفته ـ فلذا از علاقه مندان وخوانندگان محترم تقاضا میشود با مراجعه بغلط نامه اشتباهات در الفـاظ را اصلاح نموده آنگاه دقیقانه مطالعه نموده . واین حقیر فقیر را بدعای خیر یاد فرمایند .

امید وارم بزودی کتاب (صد مقاله سلطانی) را منتشر و رضای خاطر علاقه مندان بعلم و دانش و کتاب را فراهم نمایم .

وانا العبد الفانی سلطان الواعظین الشیرازی فی شهر الصیام ۱۳۷۶

سرآغاز

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدللّه الواحد الاحد الفرد الصّمد الّذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفواً أحد والصلاة والسلام علی رسوله سیّد الاوّلین والاخرین خاتم الانبیاء والمرسلین الطّهر الطّاهر والعلم الزّاهر أبی القاسم محمد بن عبداللّه وعلی أهلبیته الطّیّبین الطّاهرین سیّما ابن عمّه و وصیّه و وارث علمه و امینه علی شرعه وخلیفته المنصوص فی امّته امیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب الفارق بین الحق والباطل ولعنة اللّه علی اعدائهم والمتنکّبین عن طریقتهم من الخوارج والنّواصب.

بفضل و لطف پروردگار متعال از همان ایامیکه وارد اجتماع شدم پیوسته پیرو سادگی بوده و از حیث گفتار و کردار خود نمائی نداشتم و از عجب و خود خواهی برکنار بودم .

با آنکه نشو ونمایم درخانه ای بود که همه نوع وسایل تعیّن و اسباب تنعّم در آن فراهم بود ولی بحکم طبع وفطرت سادهٔ خود از تعیّن روی گردان وازتجمّل گریزان و ازطلب شهرت وخود آرائی (که بآفات آن کاملا واقف بودم) نفور و مُعرض .

در این موقع نیز که بامرواصرار جمعی ازمراجع و اکابر علماء اعلام و فقهاء فخام وفضلاء و دانشمندان کرام و علاقه مندان بدیانت و اقتضای وقت چاپ این کتاب مطمح نظر قرار گرفت بمقتضای همان اصل طبیعی و سادگی فطری میخواستم کتاب حاضر را با بساطت وبدون دیباچه ومقدمه خالی ازهر پیرایه بچاپ رسانم .

لکن بصلاح دید و اصرار بعضی از دوستان خاصّه دانشمند عزیز آقای دکتر عبدالحمید گلشن ابراهیمی که از مفاخر اساتید فرهنگ میباشند مصمّم شدم مختصر

مقدمه ای براین کتاب بنویسم که دراین مقدمه کشف حقایق نموده و توضیح کاملی در بعضی ازموضوعات کتاب داده وعلّت چاپ آنرا ذکر نموده و ببعض از ایرادات وشبهات مخالفین مختصراً اشاره شود .

و چون ممکن است با چاپ این کتاب از هر طرف مورد حملات و آماج تیرهای ملامت قرار گیرم ـ هم چنانکه پیشینان ما گرفتاراین نوع حملات گردیده اند .

لکن چه باك که بخوبی برقول ادیب دانشمند معروف عتّابی شامی (١) واقفم که که بحقیقت درست گفته :

من قرض شعرا او وضع كتابا فقد استهدف للخصوم واستشرف للالسن الّا عند من نظرفيه بعين العدل وحكم بغيرالهوى ـ وقليل ماهم (٢) .

بدیهی است همان قسمی که اهل نطق و بیان مورد حملات قرار میگیرند ارباب قلم و نویسندگانی هم که پردهٔ ظلمت جهل تعصّب را دریده و حقایق را آشکار مینمایند از حملهٔ مردمان ناراضی یعنی کسانیکه خلاف اغراض و اهواء آنها قلم فرسائی شده است در امان نخواهند بود .

ولی بمقتضای گفته شیخ اجل شیراز

سعدی افتاده ایست آزاده　　　کس نیاید بجنگ افتاده

ما را با مردمان پرخاشخر و ستیزه گر سرجنگ و مناقشه نیست .

لیکن اگرحمله ای توأم با علم وعقل و منطق و نزاکت باشد با طیب خاطر و بجان و دل می پذیریم (هرچند که عالم منصف در مباحثات و مقابله با حقایق منطقی انصافاً حمله نمی کند) .

و اگرپای فحش وناسزا و تهمت و افتراء و اعتراضات بی جا درمیان و با هو و جنجال مقابله نمایند داعی از مجادله بر کنار وبحکم آیه کریمه **وعباد الرّحمن الّذين**

(١) ابوعمرو كلثوم بن‌عمرو بن ایوب شامی کاتب شاعر بلیغ معروف و ازشعراء دولت عباسیه ومعاصرخلیفه مأمون الرشید عباسی بوده .

(٢) هرکس شعری بگوید یا کتابی بنویسد هدف تیرهای زننده دشمنان وزبانهای تندآنها قرارگیرد مگرآنکسانیکه بدیده عدل و انصاف بنگرند و بدون هوی و هوس حکم بنمایند واین قبیل اشخاص بسیارکم اند .

يمشون على الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالواسلاماً (١) رفتار می نمایم چه خوش سرآید ادیب پارسی

حاشا که‌جواب تلخ هر کس گویم　　　یك بدشنوم‌از کس وواکس گویم

این‌نیست‌بد من که‌بدم گوید کس　　　اینست بد من که بدکس گویم

آنچه اکنون میتوانم پیش بینی کنم گذشته از عیب جوئیهای مردمان حسود و عنود از سه جهة ممکن است مورد اعتراض وایراد و آماج تیر های ملامت قرار گیرم

اعتراض اهل ادب و جواب‌آنها

١ ـ نخست اعتراضی است که فضلاء و اهل ادب بظواهر عبارات و معانی عالیه این کتاب خواهند نمود که چرا این کتاب از مضامین بکر ادبی و معانی بلند فلسفی و علمی وسجع وقافیه بر کنارمیباشد .

در پاسخ میگویم : قبلا تذکردادم که داعی درتمام عمر هیچگاه قصد خود نمائی نداشتم بلکه ازروی واقع آن ذره که درحساب ناید من هستم .

ثانیاً عقیدهٔ داعی اینست که گوینده و نویسنده یا باید رسماً در مجالس درس و بحث فضلاء صحبت کند و برای‌آنها بنویسد یا برای عموم وطبقهٔ متوسط .

بدیهی است دراین‌قبیل‌موضوعات فضلاء واهل علم وفلسفه کتابهای بسیارنوشته‌اند تکرار وتحریر نظیر آنها برای فضلاء وطبقهٔ خواص زیره بکرمان بردن است **كحامل التمرالى هجر وداعى مسوّدة الى‌النضال** ولی برای عموم و طبقه متوسط که همیشه اکثریت جامعه را تشکیل میدهند گفتن ونوشتن‌مطالب علمی و فلسفی بکلی غلط و بی فایده و موجب تضییع عمرآنها است بایستی مطالب عالیه بابیانی ساده اداء شود .

ثالثاً محرّك داعی در اقدام باین‌کارآن نبوده است که قلم بدست گرفته وبا ابتکار قوهٔ فکریّه و علمیّه کتاب جالبی تحویل جامعه بدهم بلکه چون باب مناظرات باز و مطالب عالیه ای بازبان ساده اداء شد و در دفاتر و جراید و مجلات ثبت شده بود مقتضی

(١) بندگان خاص‌خدای رحمن کسانی‌هستند که درروی زمین ره‌بتواضع وفروتنی روند وهر گاه مردم جاهل بآنها خطاب وعتابی کنند با سلامت‌نفس وشیرین زبانی پاسخ‌گویندآیة ٦٤سوره ٢٥ (الفرقان) .

موجود گردید که ازنظر مسلمین خاصه هم وطنان گرامی بگذرد تامنصفانه قضاوت بحق نموده و فریب فریبندگان را نخورند .

لذااین کتاب همان محاضرات و گفتگوهائی‌است که بین داعی وچند تن ازعلمای تسنّن رخ داده وارباب جرائد و مجلات هند بوسیله مخبرین تندنویس حاضر در مجلس مناظره ـ ضبط ودرنامه های یومیهٔ وهفتگی‌خود منعکس کرده‌اند وداعی درطی این کتاب همان‌سخنان‌و گفتگوهارا که ازروی‌جرائد و مجلات استنساخ نموده بدون جرح وتعدیل بنظرقارئین محترم میرسانم .

فقط در بعض جملاتی که بین ما رد و بدل گردیده (ولوبا حربه منطق و دلیل و برهان جواب داده شده) بمقتضای وقت برای آنکه بهانه بدست بازیگران و ایادی مرموز داده نشود از نقل آنها درین مجموعه خود داری و در نقل اسناد و مدارك و عبارات اخبار ومطالب تازه‌ای که لازم بود ـ نیز باقتضای حال تجدید نظر بیشتری نموده ومبسوط تردرمعرض افکار اهل علم وانصاف قرار داده .

امید وارم که اهل علم و فضل و ادب با نظر ساده و اصلاح باین کتاب بنگرند و از خورده گیری وانتقادات ادبی صرف نظرنمایند و چنانچه بسهو و اشتباهی برخورند غمض عین فرموده و در مقام اصلاح باشند .

چه آنکه سهو و نسیان عادت ثانوی بشر است و غیر از ذوات مقدسه انبیاء عظام و اوصیاء کرام از این لغزش أحدی مبرّی نیست .

اعتراض اهل‌خبر وجواب بآنها

۲ ـ اعتراضی است که ممکن است اهل خبر بنمایند که درین کتاب تازه ای نیست بلکه همانهائیست که در طی هزار سیصد سال گفته و نوشته و بکرّات تکرار گردیده و در کتب علماء موجود است .

جواب میگوئیم موضوعات دینی فرضیات علمی و مباحث ریاضی و فلسفی نیست که با تغییر زمان عوض گردد وابتکاری ایجاد شود .

قرآن مجید و اخبار وارده و احادیث منقوله و وقایع تاریخ عوض شدنی نیست

والبته هر خلفی از سلف خود بهره بر میدارد ـ داعی هم آنچه دارم و بهره بر داشته ام از آیات قرآن مجید و اخبار و احادیث منقوله و وقایع وارده و تحقیقات ارباب علم و دانش بوده که درحافظهٔ خود ضبط وبموقع ابراز نمودم .

اعتراض محافظه‌کاران و جواب بآنها

۳ـ اعتراضی‌است که‌ممکن‌است‌افراد سادهٔ محافظه کار ظاهر بین طالب اتحاد اسلامی بنمایند که سزاوارنیست بوسیله نطق وقلم تحریك احساسات شود و این قبیل کُتب ممکن است تحریك احساسات نماید و بالاخره موجب تفریق کلمه و دو دسته‌گی گردد .

بدیهی است آئین تقوی ما نیز دانیم ـ اگر ابتداء قلم‌بدست گرفته وخارج ازعلم و منطق و ادب جملاتی نوشته و حملاتی نموده و تهمتهائی بزنیم قطعاً سزاوار نیست .

ولی شخصاً با نظر محافظه کاران ظاهر بین یعنی آن اشخاصیکه معتقدند که با ذکرحقایق نباید موجب ازدیاد رنجش اهل تسنن گردید تا جائیکه هیچ نوع مباحثات علمی و منطقی نشود و درمقابل تهمتها واهانتها هم هیچ جواب داده نشود موافق نیستم واین روش را کاملا بزیان عالم تشیّع میدانم .

زیرا بشهادت تاریخ دیده شده هرقدر از طرف ما سکوت وپرده پوشی و محافظه کاری گردیده از طرف بعض از آنها بدون رعایت هیچ اصلی از اصول علم و دانش و ادب و تمدّن و تدیّن پیوسته‌حملات شدیدی توأم با تهمت‌واهانت قلماًولساناً وعملا بما شده وجامعهٔ شیعه پیروان اهل بیت طهارت را مورد تاخت و تاز خود قرارداده اند .

از راه تجربه ثابت و محقق آمده که هر چند از در محبت و دوستی وارد شده ایم و بتمام اعمال خلاف عقل و شرع آنها با دیده اغماض نگریسته ایم و تمام فحشها و تکفیر ها و تهمتهائی را که بعض نویسندگان آنها بمقدّسات ما داده اند صرف نظر کرده ایم در روش ورفتارآنها ذرّه ای تغییر پیدا نشده بلکه جری تر شده اند وهرموقع که وقتی بدست آوردند نیشهای خود را زده وما را مورد حملات شدید قرار داده و بطبقهٔ عوام مشرك وکافرمعرفی نموده‌اند .

بدیهی است با تمام این مقدمات چنانچه اشخاصی رعایت نزاکت وجانب دوستی را بنمایند وحاضر بدادن جواب نشوند قطعاً در حدود وظیفه داری قصور نموده اند .

نه اینست که تصور رود داعی مخالف اتحاد فیمابین مسلمین باشم بلکه طبق آیات قرآنیه و دساتیر عالیهٔ رسول اکرم ﷺ وائمه معصومین ازعترت طاهره جداً طرف دار این معنی هستم چون سعادت وسیادت وقومیّت و ملیّت اسلامیان دراتحاد عموم طبقات مسلمین است ولی رعایت این‌معنی وحفظ نزاکت وملاحظه دوستی واتحادوقتی مستحسن ومثمر ثمراست که از هردو طرف رعایت شود .

نه‌آنکه ما بعنوان رعایت اتحاد و دوری از نفاق غمض عین نموده سکوت اختیار نمائیم برعکس پیوسته از میان آنها افرادی برخاسته و برخلاف ما قلم فرسائی نمایند چنین سکوت وغمض عینها قطعاً بضرر ما تمام میشود .

بطور قطع داعی طالب حفظ دوستی و صمیمیّت با برادران اهل تسنّن و خواهان تحکیم روابط بین فرق اسلام و آرزومند حسن تفاهم کامل با آنان هستم و صلاح اسلام و اسلامیان را در حصول این وضعیت میدانم .

ولی بشرط آنکه برادران‌اهل تسنّن و علماء و زعماء و قائدین و زمامداران آنها هم خود را پای بند باین اصول وطالب این دوستی ویگانگی واتحاد بدانند .

و الّا دوستی یك طرفی ورعایت یك طرفی و گذشت و غمض عین یك طرفی قابل دوام نیست .

چه خوش بی مهربانی ازدوسربی   که یك سر مهربانی درد سربی

این ترتیب و روش یك طرفه و رعایت‌آن از جانب ما بوده است که درهردوره ای از أدوار مخصوصاً در این أدوار أخیره بعض از نویسندگان وقیح و بی همه چیزی که خودرا بنام سنّی معرّفی نموده‌اند وادار نموده بنوشتن کتابها ومقالات جسارتها بمقدسات مذهبی ما بنمایند وامر را بعوام بی خبرکاملا برعکس نشان دهند .

و عجب آنکه با این همه تخطّی و فحّاشی و اهانتها و تهمتها باز خود را ذیحق بدانند و اگر فردی یا افرادی از جامعهٔ شیعه در مقام جواب و دفاع از حقوق حقه خود

برآید او را مورد حملات قرار داده و هزاران کلمات زشت و تهمتها که عادات دیرینهٔ آنها است بآنان بزنند (چون حربه عاجزفحش وتهمت واهانت است) اول‌العی‌الاختلاط.

واعجب ازهمه‌آنکه علمای بزرگ‌آنها هم جلوگیری ازآن قلمها ننموده و آنها را منع از حملات و اهانتها و فحشها و تهمتها نمی نمایند - بر عکس گله از ما مینمایند که چرا جواب آنها را میدهید وسکوت اختیار نمی کنید .

ما دامی ما سکوت وغمض عین مینمائیم که آنها هم رعایت این معنی را بنمایند .

وقتی ما دیدیم امثال احمد امینها - قصیمیها - محمد ثابتها - کرد علیها - موسی جارالله ها و غیر هم را که در مقام جسارت بمقدسات مذهبی شیعه برآمدند علماء بزرگ اهل تسنّن از جامع الازهر مصر و سایر مراکز علمی دمشق و بغداد و غیره رسماً آنها را طرد و از نشر کتب و مقالات آنها (که حکم مواد محترقه رادارد) جلوگیری نمودند ما هم با کمال صمیمیّت دست اتحاد بسوی آنها کشیده و دستشانرا صمیمانه فشار داده با اظهار علاقه تشکیل اتحادیه بزرگی خواهیم داد تا سیادت و سعادت از دست رفته را بدست‌آوریم .

ولی قطعاًایادی مرموزونویسندگان بی باکی در بین اند که خودرا سنّی‌میخوانند ونمی گذارند چنین اتحاد وصمیمیّتی‌تشکیل شود وپیوسته با نیش قلمهای شکستهٔ خود تخم‌نفاق ودوئیّت را در قلوب مسلمین میکارند .

آیا عقول عُقلاء زیر این بار میرود و محافظه کار ها قبول میکنند که پیوسته ما فحشها وتکفیرها را بشنویم وتهمتها را بپذیریم ودرمقام جواب برنیائیم .

آقایان محترمی که میگویند تحریك احساسات نباید نمود آیا نظری بکتابها ومقالات وحملات بعض ازنویسندگان سنّی‌نمانمینمایند تا به بینندآن قلم های شکسته است که تحریك احساسات مینماید نه دفاعهائی که علماء و دانشمندان شیعه مینمایند .

اگر در أدوار أخیره کتب و مقالاتی از علماء شیعه دیده شود تمام در مقام جواب و دفاع از حقوق حقّه نا چار از بیانات وجملات تندی بوده اند جواب قلمهای تندنویس را باید بتند نویسی داد .

قطعاً عقل هيچ ذی عقلی قبول نمينمايد تا آن اندازه سكوت وغمض عين بكار رود كه زير بارفحشها وتهمتها بروند .

چنانچه داعی از روزی كه مسند نشين تبليغات گرديدم و وظيفه بزرگ وعظ و خطابه و دفاع از حريم مقدس اسلام را بر عهده گرفتم خود را آمادهٔ هر نوع حمله ای از أعادی نمودم .

چون كه يقين ميدانستم جنگ باعادات خرافی وأميال شهوانی بشر بسيارمشكل است قطعاً جنگ با عادات إيجاد دشمنی مينمايد چنانچه هاديان بزرگ و راهنمايان عظيم الشأن آدميت كه خواستند أمم كج و معوج را براه راست بخوانند و از إفراط و تفريطهای حيوانی باز دارند پيوسته مورد حملات سخت جاهلانه قرار گرفتند واز هيچ نوع مخالفتی نسبت بآنها مضايقه ننمودند .

تاريخ حيات وزندگانی أنبياء و اوصياء كرام روی همين اصل پر است از حملات عجيبی كه عقول عقلاء را محو وحيران مينمايد كه مخالفين سر سخت آنها از هيچ نوع عمل زشت وقبيح وتهمتهای نا روا خود داری ننمودند .

ماهم كه خوشه چين خرمن أنبياء و پير و طريقهٔ آنها هستيم قطعاً بايستی انتظار حملات شديد ونسبت های نا روا را داشته و درمقابل شدائد وتهمتها صابرباشيم تابامولی خود محشور وأجرومزد كامل نصيب ما گردد .

بحمد الله تعالی تا كنون هم امتحان خود را داده كه هر اندازه اعادی داخلی و خارجی داعی را هدف تهمتها ونسبتهای بيجا قرار دادند (و شايد كمتر كسی مانند داعی مورد حملات و تهمتهای نا روا قرار گرفته باشد) و بوسائل مختلفه تهديدم نمودند .

نه تنها در مقابل حملات گونا گون در مقام دفاع از خود بر نيامدم بلكه ثابت قدم تر و استقامت بر عقيده ام بيشترشد و پيوسته رويه و رفتار و تاريخ حالات موالی و بزرگان دين نصب العين داعی و ميگفتم **الحكم لله**

من ازحكم وفرمان‌حق نگذرم   اگر بگذرد تيغ خصم از سرم

شكر مينمايم خدای متعال را كه تا بحال با اين همه تهمتهای نا روا و نسبتهای بيجا حفظم نموده وبر احترام ومحبوبيتم افزوده تابمردم بيدين ثابت كند كه **من كان لله كان الله له** هيچگاه بشری قادربمحو حق وحقيقت نخواهد بود .

گفتندآن يهودان چندان دروغ وبهتان   بر عيسی بن مريم ، بر مريم و حواری
من كيستم كه بر من نتوان دروغ گفتن   نه قرص آفتابم نه ماه ده چهاری

آنهمه تهمتهای بيجا ونسبتهای نا روا كه بأنبياء عظام واوصياء كرام زدند از قبيل نسبت زنا بموسی كليم الله و مريم بنت عمران والدهٔ ما جدهٔ معصومه عيسی عليه السلام وساحر و جادوگر وكذاب و دروغ گو خواندن همهٔ آنها گذشته از آنكه در ثبات قدم و استقامتشان تزلزلی راه پيدا ننمود درس عبرتی برای ما پيروان آنها گرديد كه از ميدان فحش وتهمت وتكفير فرار ننموده بلكه بر عقيدهٔ خود ثابت و در ميدان مبارزه قوی تر باشيم .

چه آنكه ديديم اعادی دين نتوانستند بانواع تهمت ها نام نيك آنها را از ميان ببرند وآنها را منفورجامعه نمايند .

مانند معاويه عليه الهاويه كه برای محو نمودن نام مبارك علی عليه السلام چه جديتها كرد بهر عمل زشتی تشبث نمود با تهمت های نا روا از قبيل نسبت تارك الصلاة وجاه طلبی و ايجاد فتنه در مدينه و دخالت در قتل عثمان و غيره بآنحضرت دادن عامه مردم را بلعن وسب بر آن بزرگوار وادار نمود كه مدت هشتاد سال در منبر و محراب علنی وبرملا وإلی الحال درخفاء مورد عمل اتباع خوارج ونواصب است !!؟ .

آنچه امويها سعی و كوشش برای محونام مباركآنحضرت نمودند نتيجه برعكس داد خودشان از ميان رفتند و نام ننگشان در تاريخ جهان ماند نشانی حق و باطل همين است **وللباطل جولان وللحق دولة (١)** حتی از قبور آنها هم در عالم اثری نيست كسانيكه دمشق و شام راديده اند متحيرميشوند با كثرت علاقه ای كه الحال هم اهالی شام بمعاويه دارند مع ذلك از قبور بنی اميه عموماً و معاويه و يزيد خصوصاً اثری

(١) برای باطل جولانی است وبرای حق دولت ثابت و برقرار .

نمیباشد ولی قبورعالیه علی و اولاد امجاد آن بزر گوارعلیهم السلام در هر گوشه و کنار بلادکالشمس فی رابعةالنهار ظاهروهویدا ومزارعارف وعامی وشاه ورعیت میباشد حتی در خود شام که معاویه آن خلافت با اقتدار را چند روزی بکار برد ازقبرش اثری نیست ولی قبرستان بنی هاشم بانوار مقدسه حضرت هاشم وسکینه وفاطمه وعبدالله جعفرطیاروغیرهم حتی بلال مؤذن آن خانواده روشن و درخشنده میباشد علاوه بر قبر با عظمت و قبه و بارگاهی بنام عقیلهٔ بنی هاشم صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها در یك فرسخی شام که مزار عموم است جنب مسجد اموی قبر کوچك ظریفی است بنام ستی رقیه فرزند دلبند حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام که گویند موقع اسیری در خرابه شام از دنیا رفته و درهمان مکان دفن گردیده هرسنی وشیعه که ازآنجا میگذرد اظهار إرادتی بصاحب قبر نموده واز روح پرفتوح آن پاره تن رسول الله استمداد نموده عبورمینمایند .

امروز هم اتباع همان اقوام عوض آنکه ازخواندن تاریخ متنبه گردند و از دیدن قبور و نام نیك و بد آنها پند گرفته هوشیار گردند و از اعمال زشت خود دست بر دارند پیوسته باب تهمت را بروی فرد و افراد باز میکنند مانند بقایای خوارج و نواصب آن أیادی مرموز بیگانه پرست پیوسته مشغول عمل اند .

گاهی حمله بعلی امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت ازعترت طاهره مینمایند مانند مردوخ (مردود) وامثال او و از مصریها و دمشقیها و غیره گاهی حمله بعلماء و مبلّغین شیعه نموده که چرا تبعاً لرسول الله مروّج طریقه عترت و اهل بیت رسالت میباشند آنها را بأنواع تهمتهای گوناگون بهر کس هرچه بتوانند نسبت بدهند بمقتضای حال او ازقبیل جمع مال و بی امانتی در حقوق مسلمین و گاهی بی قیدی در دین و بی عفتی در اخلاق موهون و متّهم مینمایند تا عقیده و اعتماد جامعه را سست و بآنها بد بین نمایند تا اثر از کلامشان رفته ومحبتشان ازدلهاخارج گرددآنگاه بنتیجهٔ خود که حیران وسر گردان نمودن عوام است موفق گردند زمینه را برای غلبه بیگانگان آماده نمایند .

غافل ازآنکه همانطوریکه تهمتهای بانبیاء واوصیاء بلااثرماند ومحبوبیت آنها روز بروز درجامعه زیاد ترشد امروز هم تهمتهای بعلماء ووعاظ ومبلغین که خوشه چین خرمن

آن ذوات مقدسه هستند بلا اثر روز بروز در دلهای مردم بیشتر جا دارند تا دشمنان بفهمند **من کان‌لله کان الله له** [1] خدای متعال در آیه ۳۲ سوره ۹ (توبه) : فرماید

یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم ویأبی الله‌الاّ ان‌یتمّ نوره ولو کره الکافرون (۲)

چراغی را که ایزد برفروزد * گرابله پف کند ریشش (بلکه ریشه‌اش) بسوزد

خلاصهٔ کلام فحش وتهمت که عادت دیرینهٔ مردمان بی‌مایه وعنوداست اگر شخصی باشد قابل تحمّل و گذشت و عفو و اغماض است ولی اگر تهمتها نوعی باشد قابل تحمّل و گذشت نیست .

سکوت دراینجا بی‌معنی وجز عجز دلیلی ندارد .

عیناً مثل آن میماند که دونفرهم‌نبرد درمقابل هم قرار گیرند دست یکی‌را ببندند وبگویند صلاح نیست جنگ کنی صبروتحمل وسکوت‌بنما تاایجاد نفاق‌ودوئیت نگردد ولی دست طرفرا بازبگذارند که هرچه میخواهد بکند .

قطعاًدرمقابل‌این قبیل‌اشخاص اگرسکوت شود علاوه برثبوت عجز باعث گمراهی بی‌خبران گردد والبته چنین سکوتی جرم بزرگ است برای آنکه درحدیث است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **اذا ظهرت البدع فللعالم ان‌یظهرعلمه واذا کتم فعلیه لعنة‌الله** (۳) البته‌درامور شخصی انسان باید باتحمل‌وباگذشت باشد ولی درامور عمومی بر خلاف باید خیلی صریح اللهجه وسخت وسمج باشد ،

این درس عمل را از اجداد خود دارم که زیر بار امثال معاویه ویزید نرفتند قیام ومقاومت درمقابل ظلم وبی قانونی نمودند وفرمودند **الموت خیر من‌رکوب العار**

---

(۱) کسیکه باخداباشد خدا بااوست .

(۲) دشمنان دین میخواهند که فرو نشانند نورخدای‌را (که آنچراغ درخشندهٔ علم ودین وحجة داله بروحدانیت او) بنفس تیره وگفتار جاهلانه وبادهنهای خود(یعني بتهمتها وتکذیبها که برز بانها جاری نمایند) خواموش کنند ونمیخواهد خدای متعال‌مگر آنکه تمام گرداند دین روشن خودرا گرچه مکروه‌طبع کافران ودشمنان دین مبین‌اسلام باشد.

(۳) زمان ظهور بدعتها برعالم است که علم خود را در دفع بدعتها ظاهر نماید واگر کتمان وخودداری نمایدپس‌لعنت خدابراوباد.

بدیهی است هرمظلومی که قادر ازدفاع باشد ودفاع از حق خود ننماید خصوصاً وقتی که مانعی دربین نباشد قطعاً بسکوت خود کمك یار ظالم خواهد بود.

در اینجا ممکن است مورد سؤال بعضی قرار گیرم که چه وا داشت مطالبی که بین شما وبرادران اهل تسنن درسی‌سال قبل موردبحث قرار گرفته الحال بنشر آن اقدام نموده اید .

البته ایرادی است بجا نظر بآنچه قبلا عرض کردم که داعی طالب شهرت وخود نمائی نبوده وبآفات‌شهرت وخودنمائی کاملاواقفم (چنانچه‌عملا هم دیده‌اند) تاکنون‌زیاده از ۳۰ جلد کتاب درفنون مختلفه نوشته‌ام وابداً بفکر تظاهر نبوده‌ام ولی اخیراً جهاتی محرك داعی درطبع وچاپ این کتاب گردیده .

ازاطراف قلمهای خیانتکار مفسدان ولسان بازیگران‌بنای جولان‌را گذاردندچون میدان‌را خالی دیدند هرچه خواستند گفتند وهرچه توانستند نوشتند. آری

مهر درخشنده چه پنهان شود   شب پره بازیگر میدان شود

مخصوصاً درمصر (که یکی ازمراکز علمی وشهرهای دانش اسلامی امروز بحساب آمده) متأسفانه ایادی مرموزی جداً بکار پرداختند نفیاً و اثباتاً خود نمائی‌ها نمودند و بوسیله نشر کتب و مقالات امر را برعوام و بی‌خبران مشتبه نموده و برادران موحد جعفری‌را درنظر برادران حنفی ومالکی وشافعی وحنبلی مشرك وکافر وغالی معرفی نمودند .

ولی بعضی از آنها که نمیتوانم خودرا راضی نمایم و آنهارا جزء ایادی مرموز بحساب آورم چون اهل علم و قلم میباشند (وداعی بتفاسیر و کتب و مجلات علمی آنها علاقه مند و مأنوس میباشم) روی عادت خلفاً عن سلف بسیار مؤدب و درلفافه و

گاهی از ادب خارج علنی و بر ملا کتابهائی مشتمل بر تهمت های نا روا و دروغهای شاخدار مانند (السنّة والشیعة) نشر داده ونیشهائی بعالم تشیّع زده ومیزنند ،

ولی بر عکس بعض از آنها چنان لکه های تاریخی برای خود در تألیفات گذاردند که هرگز پاك نگردد وبعد از گذشت سالها وقرنها دانشمندان بیطرف آنها را مردمان مُغرض یابی اطلاع از وقایع تاریخی بشناسند .

غرض ورزی دکتر هیکل مصری

مانند دکترمحمد حسین هیکل مؤلف کتاب‌حیات محمّد ﷺ که غرض رانی یابی اطلاعی خود را درنوشتن آن کتاب ظاهر نموده !!.

چون علی القاعده رسم است کسیکه زندگانی فردی از رجال روحانی یا سیاسی را مینویسد باید از حین ولادت تا دم مرگ تمام وقایع زندگانی او را ضبط نماید والا اگرنقصانی در آن تاریخ باشد نویسنده را یابی اطلاع ویامغرض میخوانند وبزرگترین نقص برای مورّخ آنست که در نوشتن تاریخ اعمال غرض نماید .

در تاریخ زندگانی رسول اکرم ﷺ یك روز مهمّی بوده و آن هیجدهم ذیحجة الحرام سال دهم هجرت است که پیغمبر از سفر مکه (حجة الوداع) برگشته و در صحرای بزرگی بنام غدیرخم که منزلگاه نبوده هفتاد هزارجمعیت حاج یا بعقیده بعض از اکابرعلماء عامه مانند امام ثعلبی در تفسیر وسبط ابن جوزی درتذکره و دیگران یکصد و بیست هزار جمعیت را در آن صحرا سه روز نگاهداشته وقت ظهری بعد از نماز منبر رفته خطبه ای خوانده عهد و پیمانی بامردم بسته وامت راامرببیعت با علی بن ابیطالب (علیه السلام) نموده وآن سه روزاز روزهای مهم تاریخی زندگانی رسول الله بوده‌است

نمیدانم چرا آقای دکتر هیکل در کتاب تاریخ زندگانی رسول اکرم ﷺ وقایع تاریخی آن روز بزرگ را ذکر ننموده (یا بقول بعضی در چاپ اول نقل نموده ودرچاپ دوم محونموده) ؟!!

اگر بگویند در تاریخ زندگانی رسول الله همچوروزی نبوده قطعاً خلاف فرموده اند برای آنکه علماء بزرگ سنی عموماً وکسانیکه مراتب علمی آنها بمراتب ازآقای

دکترهیکل بالاتر بوده در کتب معتبره خود ثبت وضبط نموده اند .

برای کشف حقیقت و پی بردن باسناد حدیث غدیرواین روز مهم تاریخی از کتب اکابر علمای عـامه مراجعه کنید به ص ۶۰۰ تـا ص ۶۲۴ همین کتاب تا بدانید چنین روزی وجود داشته و بسیار مهم هم بوده است .

پس چرا ایشان ننوشتند قطعاً نمی توانم بگویم بی اطلاع ازتاریخ بوده اند زیرا کسی که بمقام استادی و وزارت فرهنك میرسد این اندازه بی اطلاع از تاریخ نخواهد بود آنهم تاریخ اسلام پس حتماً غرض ورزی گردیده و تحت تأثیر عادت قرار گرفتند و خیال نمودند بننوشتن ایشان یا امثال ایشان حق از میان میرود و حال آنکه ایشان خود را ضایع نمودند والّا محال است حق ازمیان برود

نیست خفّاشك عدوی آفتاب — او عدوی خویش آمد در حجاب

هزار وسیصد سال متجاوز است که امویها وخوارج ونواصب و اتباع آنهاخواستند این چراغ را خاموش کنند نتوانستند چگونه آقای هیکل و امثال آنها چنین قدرتی دارند قطعاً جزفضاحت در دنیا وآخرت نتیجه‌ای نصیب آنها نخواهد گردید .

بقول امام شافعی (محمد بن ادریس) که گوید تعجب است از حالات علی بن ابیطالب (عليه السلام) که دشمنان آنحضرت از روی بغض و کینه فضایل او را پنهان میدارند دوستان او از راه تقیه وترس از اعادی حقایق را اظهار نمیدارند مع ذلك تمام کتابهـا از دوست ودشمن پراست ازفضائل ومناقب آنحضرت پس معلوم میشودحق وحقیقت هیچگاه زیر پرده نمی ماند مانند آفتاب که اگر چند روزی زیر پردهٔ ضخیم ابر بماند عـاقبت ظاهرخواهد گشت .

بدیهی است مورخ‌ونویسنده هر کس و دارای هرعقیده باشد قلم که بدست گرفت باید بیطرفانه بنویسد واگرخیلی بیطاقت وعصبانی و ناراضی ازپیش‌آمد تاریخی میباشد پاورقی بدهد و مخالفت خود را ظاهر کند (چنانچه بعضی نمودند) نه آنکه بکلی ترك نقل نموده وخود را مغرض معرفی کند ـ واقعاً جای بسی تأسف است که جزئیات زندگانی آنحضرت حتی امورداخلی خانوادگی راکه اخلاقاً نباید بنویسد مانند شوخی

و مزاحی که با عایشه در بستر بیماری نموده نوشته است ولی یك چنین واقعهٔ مهمی که در حضور هزاران نفر صورتوقوع‌یافته ترك نموده ! **نعوذ بالله من التعصب و العناد**

خلاصه از این قبیل‌نویسندگان که تحت تأثیر عادت‌قلم فرسائی کرده‌اندبسیار میباشند .

ولی بعض از آنها تندتر رفته و قلمهای شکستهٔ خود را بر خلاف حق و حقیقت روی ورق پـاره ها آورده و حقایق را مستور و باسلام و اهل بیت پیغمبر بجنگك برخاسته‌اند .

واقعاً جای بسی تأثر است افراد دانشمندی که بمقام استادی در جهات علمی و ادبی برسند بدون تفکر روی عادت کتابهائی بنویسند و مطالبی درآن درج نمایند که بکلّی خالی از حقیقت و صرف افترا و هر بیننده‌ای را بتعجب آورد که چگونه مرد دانشمندی سند بی‌اطلاعی یاغرض‌ورزی خود را در دسترس عموم قرار داده ؟!

احمد امین مصری و فجر الاسلام

مانند احمد امین نویسندهٔ معروف مصری که دو کتاب از تألیفات او بنام فجر الاسلام و ضحی الاسلام بدست ما رسیده با مقدمه‌ای که دکتر طه حسین بر آن نوشته و درآخر آن مقدمه صریحاً میگوید (بدون ترس و خوف میگویم که من و احمد امین‌باهم متحدیم تاحقایق‌را مجردنموده در معرض عموم قرار دهیم ؟!) باید به‌آقای طه حسین گفت‌اشتباه کرده وازتاریخ عبرت نگرفته‌اید که ازهزار سال‌قبل‌تابحال برادران شما قوی تر از شماها اتحاد نمودند نتوانستند نور ولایت را خاموش کنند برای آنکه درقرآن فرماید **والله متم نوره ولو کره الکافرون** مطالبیکه در این کتاب نوشته شده هرگزاز قلم یك عالم‌متدین سنی‌ومرد دانشمند مطلع منصفی جاری نمیگردد زیرا از لابلای اوراق این کتاب عین عقایدی که قرنها خوارج و نواصب نوشته‌اند و تهمتهائی که بعالم تشیّع‌زده‌اند ظاهر وهویدا میباشد .

وکاملابی‌اطلاعی از عقاید ملل یا غرض رانی نویسنده بارز وآشکار است .

ولی‌شنیده‌ام بواسطهٔ‌جوابهائی که داده‌شده وفشارهائی که بمؤلف وارد‌آمده درچاپ جدید بعض مطالب‌راحذف نموده‌اند .

چون چاپ ثانوی را ندیده‌ام نمیتوانم قضاوت در چگونگی آن بنمایم ولی‌همین قدرمیدانم عقلاً و منطقاً بلکه دیناً حذف کردن تهمتها - تنها مفید تام نیست بلکه باید صریحاً بنویسند آنچه قبلاً نوشتیم‌خالی‌از حقیقت بوده .

ثانیاً بر فرض صحت در کتاب عربی حذف کردن جبران خسارتهائیکه از ترجمه فارسی آن اگر ببعض جوانان پارسی زبان بی‌خبربی‌خردوارد آمده نمینماید .

لذا ما ناچار شدیم برای بیداری آن دسته جوانانیکه اگر تحت تأثیر کلمات فریبندهٔ این قبیل نویسندگان بی مغز قرار گرفته اند با نشر این کتاب کشف حقایق نمائیم .

جواب کاشف الغطاء باحمدامین در کتاب اصل الشیعه

خوشبختانه وقتی که آن کتاب را مطالعه نمودم که کتاب مقدّس اصل الشیعه و اصولها تألیف آیةالله مجاهد فخر الشیعه و ناصر الشریعه حضرت آقا شیخ محمّد حسین آل کاشف الغطاء [1] دامت برکاته از نجف اشرف در جواب او منتشر شده بود .

(الحق کتابیست بسیار عالی و متین و ساده و بر هر فرد شیعه لازمست یك جلد از آن کتاب را در منزل داشته باشد وباهل‌بیت خود بیاموزد تا بحقیقت مذهب‌خود آشنا شده فریب بازیگرانرا نخورند) .

خداوند متعال توفیق کامل عنایت فرماید بفاضل دانشمند معاصر شاهزاده والاتبار علی رضامیرزا خسروانی که برای‌استفاده‌فارسی زبانها بپارسی‌ترجمه‌نموده‌اندبنام (ریشه‌های شیعه و پایهای آن) .

علاوه بر احمد امین نویسندگان دیگری در مصر و دمشق چون محمّد ثابت

(۱)مرحوم آیةالله کاشف‌الغطاء ازمفاخراکابر علمای شیعه و از مراجع تقلید ساکن نجف اشرف بودند در تابستان گذشته جهت‌تغیر آب و هوا بکرند در خاك ایران آمدند متأسفانه‌صبح دو شنبه هیجدهم ذی‌القعدةالحرام ۱۳۷۳ بعد از ادای نماز صبح‌بسکته قلبی دارفانی راوداع‌گفته جامعه مسلمین بالخصوص شیعیان از این ضایعه اسفناك متألم و متأثر گردیدند .
جنازهٔ آن‌مرحوم‌قدس‌سره با تشییع‌عمومی‌ملی واحترامات دولتین ایران‌وعراق‌بنجف‌اشرف حمل ود مقبره مخصوصی در وادی‌السلام دفن گردید .

درالجولة فی ربوع شرق الادنی و عبدالله قصیمی درالصّراع بین الاسلام والوثنیة - و محمّد کرد علی دراقوالنا و افعالنا - و محمّد سید کیلانی در شریف رضی - و شیخ محمّد خضری در محاضرات تاریخ‌الامم الاسلامیة - و موسی جارالله در الوشیعة فی نقد عقاید الشیعة - و دکتر طه حسین‌درالعثمان - و دیگران بنوشتن کتاب هاومقالات ومجلات‌وجرائدقلوب شیعیان را جریحه دار و بتهمتهای بسیار و اهانتهای بی شمار بین برادران مسلمان (سنی وشیعه) کدورتها ایجاد مینمایند .

عجبا عدّه‌ای از فضلاء ایرانی هم دانسته یا ندانسته یعنی بضررهای آن واقف بوده یا نبوده این قبیل کتب را ترجمه بپارسی نموده و در دست رس جوانان ظاهر مسلمان بی خبر از مبادی اسلام و تشیّع قرار داده و آنها را بمبانی عالیه دین و مذهب مشکوك نموده .

این کتاب ما برای مصر و مصریها و احمد امین و امثال آنها آماده نشده چه آنکه آنها دیدهٔ انصاف را بسته و عینك بد بینی زده و با نظر تعصّب و عناد حقایق را مینگرند .

خداوند متعال در آیهٔ ۸۴ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل فرماید **وننزل من القرآن ماهو شفاءورحمةللمؤمنین ولایزید الظالمین الّاخساراً (۱)** .

پس نشر این کتاب برای بیداری جوانان نارس و برادران بی خبر پارسی زبان میباشد **که فریب فریبندگان را میخورند چه آنکه دستگاه هائی در همین طهران بکار افتاده که گردانندگان آنها بصورت شیعه ولی در پس پرده بعقیدهٔ وهابیها و نواصب و بقایای خوارج و طرفداران امویها میباشند که علاوه بر نشریات فاسده با نطق و گفتارهای فریبنده بنام طرفدارای از اتحاد اسلام جوانان بی خبر را منحرف و متزلزل مینمایند .**

(که یکی از آن نشریات مرتب برای داعی میامد چون هر کجا سراب را آب و مطالبرا وارو نشان میدادند داعی در جواب بر میامدم و آنها ناچار میشدند جواب

(۱) و ما آنچه‌از قرآن‌فرستیم شفای دل‌و رحمت الهی برای‌اهل‌ایما نست‌ولکن ظالمان را بجز زیان چیزی نخواهد افزود .

را در نشریه خود منتشر کنند چون این عمل بر خلاف میل و رویه و عقیده آنها بود بعدها از آن نشریات برای داعی نفرستادند تا از جوابهای داعی مصون بمانند و رویه خود را که اشتباه کاری بر بی‌خبران باشد عملی نمایند) .

لذا لازمست آن جوانان بی خبر با کمال بی طرفی با دیدهٔ انصاف بدون تعصب و عناد این کتاب را دقیقانه مطالعه نمایند تا بدانند آن‌قبیل اشخاص درخارج و داخل‌تنها قاضی رفته اباطیلی بنام حق انتشار دادند .

و بفهمند که آنها ایادی مرموزی هستند که برای از هم پاشیدن اساس قومیت و ملیت ما فعالیتهائی مینمایند بلکه بیدینانی هستند مستقیماً یا غیر مستقیم دست نشانده بیگانگان و مرتبط بادستگاههای جاسوسی آنها که بقول امروزیها افراد حسّاس‌ستون پنجم بیگانگان‌اند که وظیفه آنها در این مملکت تولید نفاق و اختلاف در بین جوانان شریف و ملّت نجیب ایرانی میباشند .

این قبیل اشخاص در لباسهای مختلف مشغول انجام وظیفه‌اند حتّی در لباس مقدّس روحانیّت (که بحمدالله ملت بخوبی آنها را میشناسند) مانند گرگی که‌بجلد میش رفته یا دزدی که عمامه بسر گذارده برای ربودن گوهر گران بهای ایمان مردم خود نمائی میکنند .

چنانچه درنیم قرن اخیر بسیاری با این لباس مقدّس بنام طرفداری از اتحاداسلام تیشه بریشه اسلام و تشیّع میزدند و مرام نواصب و خوارج را بصورت دلسوزی دین در جامعه نشر داده گاهی انکار رجعت و معراج رسول‌الله و شفاعت وعزاداری و زیارت قبور اولیاءالله واهل‌بیت عترت‌و طهارت‌پیغمبر ﷺ نموده و اهانت بمقامات مقدسه روحانیت و اهل علم‌ودانش راحیاً و میتاً مدار کار خودقرار داده‌اند .

مردوخ کردستانی و ندای اتحادو ترهات آن

مانند شیخ مردوخ (مردود) کردستانی (ظاهر سنی) و بی خبراز کتاب وسنت که بنشر کتابهای چندی ظاهراً بنام طرفداری اسلام (و در معنی بطرفداری خوارج و نواصب و امویها) نیشهای خود را زده و تخم تفرقه و نفاق را بین

مسلمانان پاشیده و باطن کثیف وعقیده سخیف خود را ظاهر نموده .

در دوره حکومت قبل از طرف سلطان وقت از شعاع عملیات او جلوگیری شده بعد ازشهریور۱۳۲۰ که بیگانگان این مملکت اسلامی شیعه رابدون حق اشغال نمودند پروبال بازیگرها باز شد جدّاً نشریات خود را بنفع آنها عملی نمودند .

از جمله نشریات او کتاب (ندای اتحاد) است(که برعکس نهند نام زنگی‌کافور) که از نشر این کتاب نه فقط جامعه شیعیان را عصبانی و متألم نموده بلکه اکابر علماء اهل تسنن را متأثر وبنشرمقالات درمجلّات او را ازخود طرد نمودند .

زیرا در این کتاب اهانتها و جسارتهای بالاتر ازآنچه بعضی ازمصریهانسبت بمقام مقدّس امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نمودند بزبر قلم شکسته خود درآورده و عقاید خوارج ونواصب وامویها را تجدید نموده .

نه همان معرفت بمقام مقدّس آنحضرت بوسیلهٔ کتاب و سنت و اخبار نداشته بلکه ثابت است دشمن سرسخت آنحضرت وطرفدارجدّی امویها بوده .

در اول آن کتاب با کلمات عوام فریبانه مانند آدم دلسوزی بیطرف دم از اتحاد و یگانگی مسلمین میزند فریقین شیعه وسنی را نصیحت و برهبری خود دعوت بترك عقیده تشیّع و تسنّن مینماید وقتی آدمی دقیقانه کتاب را مطالعه مینماید میفهمد که هدف ومقصدو دعوتش بنواصب و امویها و پیروی از نیّات نا پاك مولای او معاویة بن ابی سفیان میباشد غافل از شعرشاعرعرب که گوید :

و من یکن الغراب له دلیلا   **یمّر به علی جیف الکلاب(۱)**

خدازان خرقه بیزاراست صدبار   که صد بت باشدش درآستینی

دیگری گوید :

اذا کان الغراب دلیل قوم   **سیهدیهم سبیل الهالکین(۲)**

در کتابش دم از اتحاد میزند در حالتیکه به نیش قلم (شکستهٔ) خود تخم نفاق

(۱) هرکس راکه کلاغ دلیل و راهنمائی او باشد ـ میبرد اورا برسرسگهای مرده .
(۲) زمانیکه کلاغ دلیل و راهنمای قومی باشد ـ زود است آنها را هدایت نماید براه هلاکت و نیستی .

پاشیده و بدستور اربابان و با عقیدهٔ ثابت خود مولانا امیرالمؤمنین را در جمیع مراحل
مقصّر و معاویه علیه الهاویه را تبرئه و بامنتهی درجه جسارت کلمات اهانت آمیز بساحت
قدس آنحضرت واردنموده ؟!

اولین روزی که کتابهای او را خواندم فهمیدم که صاحب این نام محرّف هرگز
سنّی نمیباشد بلکه قطعاً اموی و از پیروان عقاید خوارج و نواصب میباشد که برای
لکه دار نمودن برادران اهل تسنن باین لباس درآمده .

و یا بیدینی است که برای رسیدن بهدف و مقصد خود که جاه ومقام و شهرت یا
چیزدیگر باشد مرتکب هرعمل زشت وقبیحی میشود .

چنانچه اهالی کردستان مخصوصاً علمای محترم آنها بخوبی شاهد حالات او
بوده و هستند و از چهل سال قبل که بطرفداری سالار بجنگ این ملت بیچاره قیام
نموده عملیات او مورد توجه تمام اهالی غرب ایران بخصوص مردمان محترم سنندج و
کردستان می باشد .

عجب است یك آدم فتنه جو اینك طرفدار اتحاد اسلام گردیده و زیر پرده
طرفداری اتحاد ـ عقاید مشئوم خودرا ظاهر نموده وبشیعیان موحد پاك وموالی باعظمت
آنها از عترت طاهره تاخته ودرخلال سطور کتاب مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام را نا لایق
وسفّاك وشیعیان را مشرك معرفی نموده .

والّا هیچ سنی بقول خودشان (چهار یاری) حاضر نمیگردد نسبت بساحت
قدس امیرالمؤمنین علیه السلام که خداوند آیه تطهیر در شأن او فرستاده چنانچه در ص ٦٩٠
همین کتاب مشروحاً ذکر شده و در آیهٔ مباهله آن بزرگوار را بمنزله نفس رسول الله
صلی الله علیه وآله معرفی نموده و از جمیع ارجاس و نقائص و خطا یا پاك و پاکیزه و مبرا فرموده
بتازد و خورده گیری کند (1) تا آنجا که در ص٢٣ ندای اتحاد (چاپ دوم ١٣٢٤شمسی
شرکت سهامی چاپ فرهنگ) درتحت تیتر(عمده مزالق ومزلاّت امیر) سیزده سهووخطا
و نقص بآنحضرت نسبت داده که تمام آنها افك و تهمتهائیست که از نشریات و جعلیات
مولای او معاویه علیه الهاویه واسباب دست خوارج ونواصب و بقایای آنها بوده ومیباشد

(1) چنانچه از ص٦٣٥ تاص٦٦٩ همین کتاب مشروحاً دراین باب بسط کلام داده شده است.

گرچه این شیخ مردود قابل اعتنا نبوده که نام اوبرده شود و خیلی هم متأثرم
که نام محرّف اورا اجباراً دراین سطور آورده‌ام

بدیهی است هر کلمه از کتاب او جوابهای واضح منطقی دارد که این وجیزهٔ
مختصر مجال نقل تمام آنهارا نمیدهد ولی ناچارم برای بیداری و روشن شدن بعض از
جوانان فریب خوردهٔ خواب رفته ببعض از جهات آن فقط اشاره نمایم .

درص ٣ کتاب گوید درزمان حضرت رسول اسمی از شیعه یاسنی مذکور نبوده
است ـ راجع بسنی شاید آنطور باشد که نوشته ولی راجع بشیعه غلط رفته خوبست
خوانندگان محترم برای پی بردن بغلط کاریهای‌او مراجعه نمایند بص١٥٣ تاص١٥٦
همین کتاب تا روشن شوند که شیخ مردود تاچه اندازه مانند مولایش معاویه کذّاب و
دروغ پرداز بوده .

ایضاً در همان صفحه گوید و مؤسس اساس تشیّع ابن سباء یهودی بوده جواب
ترّهات اواز ص ١٧١ تا ص ١٧٦ واز ص ١٨٧ تا ص ١٩٠ داده شده .

ودر ص ٥ گوید درقرن دهم هجری دوره سلطنت شاه اسماعیل مذهب تشیّع در
ایران رسمیّت پیدا نمود ـ جوابش از ص ١٦٢ تاص١٦٦داده شده

ونیز درهمان صفحه گوید ابوبکر اسن واورع والیق بمقام‌خلافت بوده باین‌جهت
مهاجر وانصار بانهایت رغبت باو بیعت کردند .

اولا جواب اسن بودن ابی بکر در ص ٤٩٥ تاص ٤٩٧ واز ص ٨٩١ تاص٨٩٦
داده شده .

ثانیاً جواب اورع و الیق بودن ابی بکر را در ص ٨٢٣ تا ص ٨٣٣ مطالعه
خواهید فرمود .

ودر ص ٦ گوید دلیلی برخلافت امیر موجوده نبوده ـ برای روشن شدن دلیل و
نص مراجعه شود بص٣١٧ تاص ٣٢٥ تاحقیقت واضح گردد .

ودرهمان صفحه منع نمودن عمر پیغمبر صلی الله علیه وآله را ازوصیت ومانع شدن از آوردن
قلم وکاغذ جهة اجراء امر وصیترا اعتراف نموده ولی درمقابل تأویلات بارده مینماید .

برای پی‌بردن بأصل حقیقت لازم‌است مراجعه شود بص۶۵۶ تاص ۶۶۸ همین کتاب درص ۷ حدیث باعظمت غدیر را بعنوان دلیل برخلافت و امامت انکار نموده ومطلب‌را بسیار ساده و کوچك جلوه میدهد بسیار لازم است خوانندگان محترم مراجعه کنند بص ۶۰۰ تا ص ۶۲۴ همین کتاب تا عظمت مطلب را واضح وآشکار مشاهده نمایند و لعن بر کذّاب ودروغگو بنمایند .

درص ۸ گویند چون ابوبکر مونس ویار غار پیغمبر ﷺ بوده و درمرض موت بامر آن حضرت نمازرا بالامت خوانده تمام امت بالاتفاق بامیل و رغبت تمام با او بیعت کردند .

اولاً توقف و مصاحبت چند روزه برای ابی‌ابکر ممکن است افتخاری باشد (چه آنکه هرجاهلی درمصاحبت عالم افتخاری دارد) ولی چنین مسافرت ومصاحبت هرگز دلیل برثبوت خلافت نخواهد بود علاوه برآنکه جواب آیه‌غار و استشهاد بآنرا درص ۳۷۵ تاص ۳۸۲ داده‌ایم .

نماز خواندن ابی‌بکر بامت (بفرض ثبوت) دلیل‌حق تقدم در امر خلافت نخواهد بود

ثانیاً نیابت نماز ابی‌بکر ازرسول اکرم ﷺ بطور قطع ثابت نیست برفرض ثبوت‌دلیل بر حقانیت وحق تقدم برخلیفه منصوص ابوالفضائل نخواهد بود

چه خوبست برای تقریب اذهان مثلی آوریم اگر پادشاهی که ولیعهد ثابت دارد هرگاه دربسیاری از کارها از قبیل افتتاح امکنه یا استقبالها یا شرکت در جشنها وغیره فردی از بستگان‌را بعنوان نماینده خود بفرستد آیا پس از مرگ پادشاه آن نماینده میتواند باعده‌ای طرفدار دعوی نیابت سلطنت نموده و ولیعهد ثابت‌را از کار برکنار وخودرا سلطان بخواند بدلیل آنکه روزی بنمایندگی پادشاه در فلان امر یاجشن و یا استقبال شرکت نموده و یا در مسافرت چند روزه‌ای با پادشاه بوده‌ام قطعاً جواب عندالعقلاء منفی میباشد .

مثل دیگری نزدیکتر بمطلب عرض کنم که اگر فقیه ومجتهدی مریض گردد

و فردی از اصحاب خودرا بنیابت بفرستد و نماز جماعت را با مردم بجای آورد آیا پس‌از وفات آن مجتهد و فقیه آن‌نایب نماز جماعت به‌استمساك نیابت‌نمازمیتواند خودراجانشین آن فقیه مجتهد معرفی نموده بگوید مسلمین مجبورند تقلید از من نمایند و اگر تمرد نمایند از ربقهٔ اسلام خارج‌اند !!

و اگر جماعتی مخالفت نمایند و بگویند چون ولیعهد موجوداست ـ و این مقامی است که‌احاطهٔ علمی بر ظاهر و باطن شرع و شریعت در آن لازم است ـ علاوه بر واجد بودن جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده ـ فقط بمحض چند رکعتی نماز نیابت خواندن یا چندروز درمسافرت‌رفیق راه مجتهد بودن ایجاد فقاهت نمی‌نماید .

آتش بردرخانه‌آنها ببرند با فحش وبد واهانت آنها را بکشند و بیاورند ومجبور نمایند که تسلیم گردند بجانشینی مجتهد و فقیه و اگر قبول ننمایند مشرك و کافر و رافضی خواهند بود ؟!!

آقایان عاقلانه قضاوت نمائید آیا جانشینی فقیه و مجتهد علم و دانش و احاطه استدلالی بر احکام و قواعد دین نمی‌خواهد آیا بمحض نیابت نماز جماعت ـ فقاهت برای یك‌مسئله‌گو هراندازه هم آدم خوبی باشد ثابت میگردد که‌مردم‌وظیفه دار باشند تقلید از او بنمایند !!

همچنین است موضوع نمازخواندن ابی‌بکر با امت بر فرض ثبوت دلیل بر اثبات خلافت و امامت مسلمین نخواهد بود .

چه آنکه ثبوت خلافت علاوه بر نصّ جلی عصمت و اعلمیت وافضلیت من جمیع الجهات میخواهد .

منصفانه قضاوت کنید

آیا چند شبی در مسافرت با پیغمبر بودن یا چند رکعتی نماز با امت خواندن (شما را بخدا قسم انصاف دهید) برابری میکند با آنهمه نصوص جلیه و خفیه و فضایل و کمالات از قبیل حدیث الدار مع احادیث بسیار دیگر مانند حدیث المنزلة و حدیث المدینه و حدیث المواخات وحدیث‌الغدیر وآیات الولایه و مباهله . بالاخره ـ نزول سیصدآیه (بنا

برروایات اکابر علمای عامه که هریك علیحده در متن کتـاب مندرج است) درشأن مولانا امام المتقین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام .

آیا آنکسی که بالفرض چند رکعتی نماز جمـاعت بامردم خوانده اولی بمقام خلافت است یا آنکسیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اورا لایق مقـام خلافت دیده و رسماً اورا خلیفهٔ خود قرار داد(نه نیابت بنمازجماعت) وصریحاً بابیان **انت منی بمنزلة هرون من موسی** جمیع منازل هرونی‌را باستثناء مقام نبوت برای آن حضرت ثابت نمود که ازجمله همان مقام خلافت رسول الله میباشد چنانچه از ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتاب مفصلا شرح دادم ـ **فاعتبروا یااولی الابصار**

ثالثاً جواب‌ازاجماع وتبعیت تمام امت را از ص ۴۸۲ تاص ۵۰۴ مطالعه نمائید تا بمعنای اجماع وتبعیت تمام امت پی برید .

رابعاً جواب کذب ودروغ‌شـاخدار اورا که نوشته. تمام امت بمیل ورغبت بیعت نمودند از ص ۵۰۹ تا ص ۵۲۰ را مطالعه نمائید تا کذّاب مفتری بازیگررا بشناسید

درص ۹ نوشته است علی وفاطمه (علیهما السلام) در موضوع فدك بحکم ابی‌بکر قانع و متقاعد شدند ـ برای پی بردن باصل حقیقت مطلب مراجعه نمائید به ص ۶۳۳ تا ص ۶۸۲ همین کتاب تاروشن وبیدار شوید .

ونیز درهمان صفحه اشاره‌بحدیث خلّت درفضیلت ابی‌بکرمیکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اگرمن غیر ازخدابنابود خلیلی برای خودبگیرم ابوبکررا خلیل خودقرار میدادم.

این شیخ مردود اگر اهل فضل و کمال وتحقیق بود اول مراجعه می‌نمود بکتب ارباب جرح و تعدیل از اکابر علماء اهل تسنن آنگـاه استشهاد بحدیثی می نمود که لااقل درنزد خود آنها مردود نباشد و این حدیث نزد محققین اکابر علماء عامه از جملهٔ مجعولات و کذب محض است چنانچه علامه ذهبی در میزان الاعتدال ذیل ترجمه حال عماربن هارون وقزعةبن سوید گوید این حدیث جعل و کذب محض است .

بکریون ازاین قبیل احادیث‌درفضیلت‌ابی‌بکر بسیار جعل‌نمودند که در کتب اکابر علماء سنت ثبت است .

در ص ۱۰ گوید اگر علی ذی حق درامر خلافت بود چرا قیام نکرد حق خود را بگیرد جوابش‌را در ص ۸۳۹ تا ص ۸۴۱ مطالعه نمائید .

در ص ۱۳ گوید علماء بصیر شیمه اقرار بهمدردی مادارند ـ اگر این شیخ‌حقّه‌باز کذّاب نبود حق بود برای وضوح مطلب باسامی آن علماء ومحل اقرارشان اشاره مینمود چنانچه مادرمتن کتاب ضمن گفتارمان در تمام ده‌شب باقوال ده‌ها از اکابر علماء اهل تسنن با تعیین محل و نشانی و کتاب آنها متعرض گردیده‌ایم که بنظر قارئین محترم میرسد .

از ص ۱۸ تا ص ۲۰ بطرفداری‌از معاویه دلائل مضحکی اقامه می کند که معاویه را تبرئه وعلی علیه السلام‌را مقصر نشان دهد ـ وآن بیانات تماماً دلائل محکمی است که این مردود اموی و ناصبی و از هوا خواهان جدّی معاویه بلکه تمام بنی امیه حشره‌الله معهم میباشد .

تا آنجا که درآخر ص ۱۸ بعد ازنقل وقایع صفین وتعیین حکمین گوید تابعین امیر دیدند که اظهارات معـاویه‌سراسر مبنی برتقاضای عدل وداد خواهی است واظهارات امیر همه ازروی لجاج وعناد وخود خواهی میباشد .

در ص ۲۱ انکار مینماید اهانت بعلی علیه السلام را که بزور و جبر آنحضرت را کشیدند وبرای بیعت بمسجد بردند و نیز صدمات به بی‌بی فاطمه سلام‌الله علیها و سقط جنین اورا ـ جوابش درص۵۰۹ تاص ۵۱۸موجود است بعد از مطالعه‌حقیقت‌آشکارمیشود .

در ص ۲۲ توسل بائمه ازعترت طاهره‌را شرك و کفر وبت پرستی میداند جوابش از ص ۲۱۸ تا ص ۲۳۱ داده شده .

در ص ۲۳ گوید خداوند عالم رسول خودرا بلعنت مأمور نفرموده .

مثل اینکه این مرد مرموز باقرآن مجید هم بیگانه بوده و این همه آیات لعن را در قرآن ندیده که صریحاً اقوامی را مورد لعن قرار داده علاوه براخباری که در همین کتاب نقل گردیده که گروهی ازامت‌را ملعون خوانده برای روشن شدن مطلب وپی بردن بحال این مرد حیّـال مکّار به ص ۴۲۷ تاص ۴۲۹ مراجعه نمائید تا حقیقت مطلبرا بدست آورید .

گویا این مردك آیه ۶۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) را ندیده که بنی امیه را با کمال صراحت لعنت کرده‌شده نامیده که میفرماید **والشجرة الملعونة فی القرآن الخ** که مراد ازدرخت لعنت کرده شده در قرآن بنی امیه هستند چنانچه امام فخررازی هم درتفسیرخود نقل نموده .

ونیز درآیهٔ ۷۵ سوره ۳۳ (احزاب) فرماید **ان الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة واعد لهم عذابا مهینا (۱)**

آنگاه دراخبار بسیاری رسول اکرم ﷺ فرماید کسیکه علی وفاطمه‌را اذیت نماید مرا اذیت نموده و کسیکه مرا اذیت کند خدارا اذیت نموده کسیکه آنهارااذیت نماید لعنت خدا براوباد وخداوند اورا برو در آتش افکند .

علاوه بر صراحت دراخبار باین توضیحی که آن حضرت داده اذیت کنندگان بعلی و فاطمه علیهما السلام عملا یا لساناًیا قلماً (مانند معاویه و امویها و اتباع آنها از خوارج ونواصب علیهم لعائن الله (چون کسروی ومردوخ مردود) و امثال آنها مشمول این آیه شریفه وملعون خدا وپیغمبر میباشند) برای کشف حقیقت و پی بردن بدلائل بیشتری برلعن ملعون بن ملعون معاویة‌بن ابی سفیان لازم است مراجعه نمائید به ص ۷۷۵ وص ۷۸۴ تاروشن وبیدار شوید از خواب غفلت ودشمنان خدا وپیغمبررا بشناسید .

ونیز گوید برفاسق عاصی لعن جائز نیست ـ بازهم میگویم این مردك از قرآن مجید بکلّی بیگانه میباشد و آیات لعن را در باره آنها ندیده و دقت نظر در حقایق دین نداشته .

چکنم که مقدمه نویسی مجال شرح و بسط مفصّل را بما نمیدهد والّا بانقل آیات واخبار وتحقیقات بلیغه روی نویسنده‌را سیاه مینمودم‌ولی برای روشن شدن مطلب اشاره‌ای مینمایم که این‌مردك نمیداند یا اگر میداند بروی خود نمی‌آورد وعمداً سهو میکند که ماهم میدانیم هرفاسق وهرعاصی کافر نمی شود ولی ملعون میشود.

(۱) آنانکه خداورسول‌را (بعصیان ومخالفت) آزار واذیت میکنند خدا آنهارا در دنیا وآخرت لعن کرده (واز رحمت خود دور فرموده) و برای آنان عذابی باذلت و خواری مهیا ساخته است .

چه آنکه هر عاصی ظالم و هر ظالم ملعون میباشد برای آنکه مسلّم است که ظالمین بر سه طبقه میباشندطبقه‌اول کفار و مشرکین اند که ظلم‌بخدا نموده و شریك برای ذات اقدس او جلّ و علا قرار دادند (بموضوع شرك ومشرکین در ص ۲۰۷ تا ص ۲۱۴ همین کتاب اشاره شده) .

طبقهٔ دوم ظالمین بنفس اند که معصیتهائی مینمایند ولی متعدی بغیر نمیباشند .

طبقهٔ سیم معصیت کارانی هستند که بجان و مال و ناموس مردم متعرض اند ولو ظاهراً کافر نیستند ولی ملعون اند چه آنکه صریحاً در آیات قرآنیه آنها را ملعون خوانده اند که ازجمله درآیه ۲۱سوره ۱۱(هود) میفرماید **الا لعنة الله علی الظالمین(۱)** و در ص ۲۶ انکار وجود حضرت مهدی آل محمد علیه السلام را نموده وگوید شیعیان گویند درکودکی در چالهٔ آب سامره پنهان گردیده و بعد هم از همان سرداب بیرون میآید دنیا را پرازعدل وداد میکند ؟!!.

این شیخ وقیح مردود و جعّال حیّال خجالت نکشیده که چنین دروغ واضحی را نوشته و نتوانسته (و هرگز نخواهد توانست) کتابیرا نشان دهد که در آنجا چنین خبری نقل شده باشد که حضرت مهدی عجل الله فرجه در چالهٔ آب پنهان است و از آنجا ظاهرمیشود .

وحال آنکه ارباب‌خبروتاریخ نوشته‌اند که بعد ازوفات حضرت امام‌حسن‌عسکری علیه السلام خلیفه معتمد عباسی شنید که کودکی از اندرون بیرون آمد وجعفر (کذاب را) با خطاب تأخّر یا عمّ از مقابل جنازه حضرت عسکری بر کنار و خود برآن بزرگوار نماز گذارد فوری امر باحضار آنحضرت داد وقتی رفتند دیدند سرداب منزل را آب فرا گرفته و در آخر سرداب حضرت مهدی علیه السلام مشغول نماز است چون نتوانستند در آب بروند بخلیفه خبر دادند امر داد سقف سرداب را بر سر آنحضرت خراب نمایند وقتی مشغول خراب کردن شدند دیدند حضرت در سرداب نیست ـ فلذا معروف شد بسرداب غیبت یعنی‌آن سرداب محلّ غیبت‌آنحضرت گردید نه آنکه در سرداب پنهان گردیده وازآنجا ظاهرشود .

(۱) بدانید وآگاه باشیدکه لعنت خدا برستمکارانست .

بلکه اجماعی شیعه امامیه واکابر علماء عامة میباشد که زمان ظهور آنحضرت از مکّه معظمه جلوه گرمیشود وعالم را پرازعدل وداد میکند .

عقیدهٔ بوجود حضرت مهدی عليه السلام اختصاص بشیعه ندارد بلکه در کتب فریقین ثبت است وجمهورشافعیه ودیگران ازعلماء اهل تسنن به نزول حضرت عیسی عليه السلام در آخرالزمان و درنماز اقتداء نمودن بحضرت مهدی عليه السلام را معترفند برای وضوح مطلب و شناسائی کامل بحالات شیخ مردود بصفحات آخر همین مقدمه و بص ٩٩١ تا ص٩٩٦ همین کتاب مراجعه شود .

طول‌عمرحضرت مهدی خرق‌عادت است

و نیز در همـان صفحه حضرت مهدی عليه السلام را مورد تمسخر قرار داده گوید امام هزار و دویست ساله قادر بحرکت نیست و کاری از او ساخته نخواهد بود !!!

این شیخ کور دل وقیح بقدرت خدا عقیده ندارد و نمیداند که این قبیل امور از از نوادر طبیعت وجزء خرق عادت است وخدای قادرتوانا بعض افراد را نادراً ازمیان بشر باین نوع عمرهای طویل ردّاً بر ارباب ماده و طبیعت انتخاب مینماید و قوای آنها را هم قویاً محفوظمیدارد تا حجّت را بردشمنان کور دل (چون مردوخ و امثال او) تمام فرماید و نمونهٔ کامل وشاهد زنده براین معنی از قرآن مجید حضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا واله وعلیه السلام میباشد که درآیه ١٣ سوره٢٩ (عنکبوت) صریحاًمیفرماید :

ولقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الاخمسین عاماً (١) .

آنچه بصراحت آیهٔ شریفه معلوم میآید مدت دعوت قبل از طوفان حضرت نوح نهصد و پنجاه سال بوده و قطعاً چهل سـال متجاوز داشت که مبعوث گردید و بعد از طوفا نهم با قل روایات چهار صد سال دیگر هم جهت تمشیت امور در امت زندگانی نمود (و جمعی هزار ونهصد و پنجاه سال عمر او را نوشتند) چنانچه اکابرعلماء عامه‌از

(١) هما نا بتحقیق ما نوح را برسالت قومش فرستادیم‌او نهصد و پنجاه سال میان قوم درنك کرد (وخلق را دعوت بخدا پرستی نمود) .

قبیل طبری وثعلبی وجارالله زمخشری وامام فخر رازی ذیل این آیه گویند این نوع اعمار مافوق طبیعت وازعطایای الهی میباشد .

پس پیغمبر هزار وچهار صد ساله (یاهزار ونهصد ساله)چگونه از او کاری ساخته بوده ـ همان قسمی که پیغمبر هزار وچهارصد ساله (یاهزار ونهصد ساله) همه کاره‌بوده از کوری چشم امویها و خوارج ونواصب و تابعین آنها (امثال احمد امینها و مردوخها) امام هزار ودویست ساله هم همه کار ازاو برمیآید چه آنکه خدای قادر توانا قوای قویهٔ اورا نگهداری فرموده تاروزی بیاید وانتقام از امثال (احمد امینها ومردوخها) بگیرد .

بس است بیش ازاین‌مجال مزاحمت نمیباشد والاا گر جلوی قلم‌را رها کنم خیلی گفتنیها هست که در این مختصر وجیزه مقتضی بیان نیست این مقدار هم ناچار بودم والا گفتار این شیخ و قیح مردود قابل ذکر نیست واثری در حقیقت اسلام ومذهب حق تشیّع ندارد ـ چه خوش مناسب مقام سروده .

آب دریا کزو گهر زاید　　　بدهان سگی نیالاید

اگر ابن تیمیّه وامثال آن باآن کرّو فرّشان توانستند بانوشتن هزلیات نور خدارا خاموش کنند این شیخ مردود وامثال آن هم میتوانند !!

چقدر خوشوقت گردیدم وقتی در جرايد و مجلات دینی نامه‌هائی دیدم از علماء بزرگ سنی مخصوصاً از اطراف کردستان که ازاین مرد بی‌باك اظهار انزجار و تنفّر نمودند و رسماً اعلام نمودند که مردوخ (مردود) سنی نیست بلکه خارجی و بیگانه پرست است ،

از جمله دلائل بربیگانه پرستی این مردك و صحّت گفتار برادران بزرك ماعلماء اهل سنت آنکه بعد از جنگ بزرگ اول ١٩١٤ ـ ١٩١٨ میلادی متفقین افرادی را وادار مینمودندبنام اتحادواتفاق بمقدسین یکدیگر اهانت نمایندتاشعله آتش نفاق‌مشتعل گردد که از جمله همین مردك از خدا بیخبر بوده .

فلذا درصفحه آخر کتاب گوید (دراین هنگام که متفقین هم بما دست دوستی وهمدستی داده‌اند باید موقع‌را مغتنم شمرده سلاطین اسلام فرمان وحدت و یگانگی

را درممالك خود بموقع اجرا گذارند) یعنی بطرفداری متفقین (کفّار) مسلمانان همگی باهم متحد گردند !!

خلاصه این قبیل اشخاص نمونهٔ کامل خود خواهی و بیگانه پرستی هستند که میخواهند بنام اتحادووحدت کلمه بمقدسات دین و مذهب اهانت نموده و جسارتها ورزیده دلهارا لبریز خون گردانند و مسلمانان‌را مستعمرهٔ بیگانگان وهم دست آنها قرار دهند.

اگر علماء روشن فکر جامع الازهر و سایر مراکز علمی برادران اهل سنت هم نسبت بکسانیکه بمقام مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام اهانت نموده و جسارتها ورزیده و آن بزرگوارا دروغگو و خطاکار و دنیا طلب و حریص بریاست و حبّ جاه و خونریزی معرّفی مینمایند وبجامعه باعظمت شیعه و پیروان اهل بیت طهارت و عترت پاك پیغمبر اهانتها نموده وآنهارا رافضی ومشرك وکافر و غالی میخوانند و میخواهند بین صد ملیون مسلمانان شیعه باسایر مسلمین جدائی بیندازند و زمینه‌را برای غلبه بیگانگان درعالم اسلامیت مهیا نمایند،

علناً اظهار تنفر نموده وبیزاری بجویند مقدمه اتحاد مسلمین فراهم میگردد امثال مارا بزحمت جوابها ونشر کتابها ومقالات جوابیه وادارنمیکنند.

والّا تااین جدائی برقرار است وبازیگران و ایادی مرموز در کارند و مذهب‌حقّ تشیّع را حزب سیاسی بعوام معرفی مینمایند حفره جدائی روز بروز عمیق‌تر و وسیعتر میگردد وپیوسته بنشر کتب ومقالات عمق‌ووسعت این حفره زیادتر میشود.

نصاری درمسجد پیغمبر آزاد باداء فریضه بودند ولی شیعیان مسلمان در اداء فرائض و نوافل در مساجد مسلمین آزاد نیستند

بسبب همین‌تحریکات‌وتزریقات بر غیر حقیقت است که عموم‌برادران اهل تسنن بجامعه شیعه‌نظر کفر والحاد مینمایند زمانیکه شیعیان موحد ازراههای دور جهة اداء فریضهٔ واجب (حج) شدّرحال نموده بقبله گاه خود میروند مورد حملات برادران اهل تسنن قرار میگیرند و در هر کوی و برزن و خیابان

وبیابان ـ حجازیها ـ سعودی ها ـ مصریها بالاخره تمام سنیها (که این قبیل افراد ملبّس بلباس اهل علم ونویسندگان مبغض مغرض امر را بر آنها مشتبه نموده اند) بمسلمانان پاك موحد شیعه مذهب وپیروان عترت واهل بیت طهارت بانظر کینه و عداوت مینگرند وآنها را مشرك میخوانند وپیوسته بآنها میگویند **انتم مشرکون !؟**

واقعاً جای بسی تأسف است مسلمین صدراسلام زمانیکه بلادکفر را فتح میکردند بتمام کفار درعقاید وعمل در دین خود آزادی میدادند.

وآنها را مجبور به پیروی از طریقه اسلام نمی نمودند بلکه حاضر باهانت آنها هم نمی‌شدند.

حتّی علماء و مورّخین در وقعهٔ مباهله نوشته اند وقتی نصارای نجران برای مناظره وارد مسجد پیغمبر ﷺ شدند موقع نماز و عبادتشان رسید بگوشهٔ مسجد رفته مشغول عبادت خود شدند عده ای از مسلمانان جامد جاهل آن زمان (مانند جهّال زمان ما) خواستند از عمل آنها جلوگیری و ممانعت نمایند رسول اکرم ﷺ مانع عمل آنها گردیده فرمود بگذارید آزادانه عبادت خود را بجای آورند لذا در حضور پیغمبر ﷺ واصحاب آنحضرت درمسجد بزرگ اسلام نمازنصرانیت وعبادت مسیحیت گذاردند.

رسول اکرم ﷺ با این عمل موافقت و مهربانی ـ خواست باهل عالم معنای آزادی را بفهماند که دین مقدس اسلام دین جبر و اکراه نیست بلکه دین دلیل وبرهان ومنطق است.

ولی متأسفانه امروز بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید که در آیه ۹٦ سوره ٤ (نساء) فرماید **ولا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً** [1] و سیره خاتم الانبیاء ﷺ (حتی خلفاء خودشان) برادران اهل تسنن (باغواء بعض علماء جامد متعصّب خود) با مسلمانان رفتار کفر وبغضاء مینمایند.

زیرا هر فردی از مسلمانان حنفی ـ مالکی ـ حنبلی ـ شافعی ـ زیدی ـ با همه

(۱) بآنکس که اظهار اسلام کند نسبت کفر مدهید وبآنها نگوئید شما مؤمن نیستید (تامال و جانش را برخود حلال کنید).

اختلافاتی که دراصول و فروع با هم دارند در معابد عمومی مسلمانان آزادی عمل دارند و مزاحمی برای آنهانمی تراشند مگرشیعیان جعفری که بجرم پیروی ازعترت واهل بیت پیغمبر ﷺ (حسب الامر آنحضرت که در متن کتاب ثابت نمودیم) در مکّه معظمه و مدینه منوره (همان جائیکه یهود و نصاری در اظهار عقیده و عمل بدین خودآزاد بودند) با تازیانه وچوب خیزران آنها را میزنند که چرا (بحکم قرآن مجید) سجده برخاك پاك مینمایند ویاقبررسول خدا ﷺ ومحبوب خدا ورسول خدا ﷺ واهل بیت آنحضرت را میبوسند وسلام برآنها مینمایند ؟!!

درحالتیکه خودم دربغداد و معظّم دیدم سنیهای از دور آمده قبرشیخ عبدالقادر و ابوحنیفه را میبوسیدند وتوسّل بآنها می جستند واحدی آنها را منع نمیکرد - درمدینه منوره درپیش روی قبرمبارك رسول الله ﷺ کاشیهای دیوار رابعنوان محل نزول جبرئیل میبوسیدند احدی از شرطه های حرم ممانعت نمیکند ولی شیعیان که میخواهند ضریح رسول الله را ببوسند آنها را میزنند وزجرشان مینمایند ومشرك كشان میخوانند ؟!!

فقط این فشار و سختیها برای شیعیان موحد پاك پیروان عترت واهل بیت طهارت رسول الله ﷺ میباشد وحال آنکه صریحاً درقرآن مجید میفرماید **لااکراه فی الدین** کاردین با جبار واکراه نیست .

هزار و سیصد سال است تقریباً که این آقایان بی فکر در پی چنین عملیاتی رفته ولی باتجربیات بسیارباشتباه بزرك خودپی نبرده ومتنبّه نگردیده‌اند که بضرب تازیانه و چوب خیزران و فحش وناسزا و تهمت بلکه قتل و کشتن هیچ مؤمن موحدی دست از عقیدهٔ ثابت خود برنمیدارد .

فلذا رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ آن قاعد عظیم الشأن الهی دستورفرموده که حتّی بکفار هم فشار و سخت گیری ننمائید بلکه با ملاطفت ومهربانی و روح و ریحان با آنها رفتار نمائید تا در اثر دیدن برهان و منطق دلهای آنها نرم وبشما نزدیك شوند

بحسن‌خلق توان کردصیداهل‌نظر　　　بدام و دانه بگیرند مرغ دانا را

بدیهی است از این نوع عملیات و سخت گیریها جز تأثر خاطر نتیجه ای حاصل

نگردد - بلکه قطعا ازاین عملیات در دلهای شیعیان بیشتر رنجیدگی و گرفتگی ایجاد وجدائی حاصل گردد .

از قدیم گفته‌اند محبت محبت آورد ولی وقتی محبت نباشد قطعاً تکدّر بار میآید .

اگر علمای بزرك جامع از هرجلو بعض نویسندگان مفسد را نگیرند و از عملیات ومقالات آنها بیزاری نجویند (چنانچه علماء سنی ایرانی از مردوخ (مردود) کردستانی بیزاری جستند) شیعیان ناچارند بمقتضای مثل معروف جواب ناخدا با ناخدا توپ است دردریا برای دفاع‌از حقوق حقّهٔ ثابت‌خود جواب تهمتهاو اکاذیب ولاطائلات آنهارا بدهند

خوشبختانه شنیده میشود چندی است جمعی از فضلاء و دانشمندان پاك دل منصف بی غرض ازمذاهب مختلفهٔ اسلامی (حنفی مالکی شافعی حنبلی جعفری زیدی وغیره) تشکیل مجمعی داده‌اند بنام دار التقریب بین المذاهب الاسلامیه و هدف آنها شناساندن حقایق مذاهب است بیکدیگر ومجله‌های ماهانه‌ای نشر میدهند بنام رسالة الاسلام که نویسندگان مذاهب مختلفه‌معانی مذهب خودرا بوسیله مقالات در آن مجله نشر میدهند امید است این جمعیت موفق گردند تاهدف ومقصد خودرا عملی نمایند؟

ما کمك ومساعدتی از دارالتقریب انتظار نداریم مگر آنکه حقیقت عقاید ما **جعفری‌هاراطبق کتب مؤلفه علماء شیعه ببرادران سنی حنفی و مالکی و حنبلی و شافعی** برسانند تابنظر شرك و کفر و کینه وعداوت بجعفریها ننگرند ،

اگر دارالتقریب بتواند آزادی نشر کتبرا عملی نمایند که شیعیان جعفری تحت قیادت علماء بزرك کتب مؤلفهٔ عقاید حقّه جعفریه‌را دربلاد اسلامی اهل سنت آزادانه منتشر نمایند (همچنانیکه کتب علماء اهل سنت در کتابخانه‌های شیعه آزاد ودردسترس عموم قراردارد) بمرور تمام گفتگوهااز میان‌میرودوحقیقت‌واتحاد جای آنهاراخواهد گرفت

بنا برآنچه میشنویم وددرسالة الاسلام گاهی میخوانیم بیش از انتظارما قدمهای بلندی برای تقریب وتالیف قلوب برداشته شده است ،

چنانچه فاضل دانشمند آقای محمّد تقی قمی عضو شیعه جعفری دار التقریب نقل مینمودند اززمان تأسیس دارالتقریب و جدیتهای فوق العاده اعضاء دانشمند بی‌غرض آن کتابی بوضع گذشته چاپ نگردیده ماهم پیوسته دعامیکنیم واز خداوند متعال خواهانیم که این جمعیترا از گزند اشرار وایادی مرموز محفوظ بدارد [1].

و نیز آن مجمع ویا هر فرد و جمعیتی که سعی و کوشش آنها کشف حقایق و دور بودن از تعصب وعناد وایجاد اتحادبین مسلمین میباشد باقی وپایدار ومؤید بهتأئیدات خود فرماید.

---

(۱) درهمان موقع بجناب آقای قمی عرض کردم باورم نمیآید اشخاصیکه خبث طینت دارند یا بازیگر دست بیگانگانندبتوانند ازاعمال خوددست بردارند چه آنکه مثلی است معروف توبه گرگ مرگ است . اصل بد نیکو نگرددچون که بنیادش بداست

جناب ایشان اطمینان دادند که دکتر احمد امین در دستگاه دار التقریب متقبل گردیدند که دیگر قلمی بنحو گذشته برخلاف حق وحقیقت بکار نبرند ماهم بااطمینان وحفظمقام آقای قمی سکوت اختیار نموده بانتظار آینده ماندیم ـ طولی نکشید که پیش بینی ما عملی شد .

متاسفانه بازهم ازهمان دکتر احمد امین مصری معروف صاحب کتاب (فجرالاسلام) که‌در حضور حضرت آیة‌الله مجاهد حاج شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء درمدرسة العلمیة نجف اشرف باعذر باینکه چون ازمصادر کتب شیعه حاضر نداشتم این خطا رفته و نادم ومستغفرم ودر جلد دوم بنام (ضحی‌الاسلام) جبران مینمایم . (چنانچه درمقدمه اصل الشیعه نگارش یافته) جنایت تازه‌ای بظهور پیوست وکتابی بنام (المهدی والمهدویت) دررد وجودحضرت مهدی آل محمد امام‌دوازدهم ما شیعیان عجل الله تعالی فرجه منتشر گردیدکه درسطر آخر مقدمه آن کتاب با این عبارت ختم کلام نموده که والله نسأل ان یوفقنا الی احقاق الحق وابطال الباطل !!!

معلوم شدکه نظر ماصحیح بوده این قبیل اشخاص ازخود اراده‌ای ندارند بلکه فطرتاً یا جهة تبیعت اوامر ودستورات‌موالی خود وظیفه دارندکه هرچند صباح یك مرتبه باقلم شکسته خود بجنگ مسلمین برخاسته وباسنگ تفرقه وجدائی قلوب ملیونها شیعیان موحد را جریحه دار نموده وخودرا نزد اهل علم ودانش رسواومفتضح ودرحضور صاحب شریعت حضرت رسول اکرم‌صلی‌الله علیه وآله خجل ومنفعل سازند که بجنگ عترت آن‌حضرت رفته‌اند .

وحال آنکه متجاوز از هزار سال است دراطراف وجود مقدس حضرت ولی الله الاعظم محمدبن‌الحسن مهدی آل‌محمدعجل‌الله تعالی فرجه‌امثال احمدامینها بلکه بهتر وبالاترازاو مانندابن تیمیه و ابن حجر وامثال آنها ایجاد شبهات نموده وجوابهای شافی وکافی ازطرف محققین علماء اعلام داده شده وثبوت وجود آن حضرت‌را که بنحو تواتر طبق احادیث معتبره از طرق علماء اهل سنت . گذشته ازروایات شیعه بضرورت دین واضح وآشکار نمودند اینهم خود لطفی از •

غرض ماهم از نشر این کتاب (شبهای پیشاور) بیدار کردن بعض جوانانی است که ترجمه فجر الاسلام وبعض کتب دیگر آنها را مشکوك نموده است .

احمد کسروی و ترّهات آن و اشاره بجواب مقالات او

که ازجمله آن ایادی مرموز خطرناك که بنفع بیگانگان درمرکز ایران‌مأموریت‌تولید اختلاف داشت‌احمد کسروی‌تبریزی‌بود که قدم را از همهٔ اقرانش بالاتر گذارد ودعوی بر انگیخته گی (نبوت بخیال خودش) نمود .

بدعتهای بسیار گذارد که یکی از بدع مجنونانه او تأسیس روز عید کتابسوزی بود که دستور داد باتباع خود که در روز معین هرکجا هستند آنچه کتاب علمی عرفانی ادبی حتی کتب ادعیه وسور قرآنی بدست آورند بسوزانند و غیر از کتابهای خود اوچیزی باقی نگذارند وهمه ساله این عمل مجنونانه با تشریفات مخصوصی انجام داده میشد .

چنانچه در ص ۲۳ کتاب داد گاه خود چنین نوشته (یك دسته هم سوزانیدن مفاتیح‌الجنان وجامع الدعوات ومانند اینهارا دستاویز گرفته هوچیگری رامیانداختند و میگفتند (در اینها سوره‌هائی از قرآن میبوده و شما سوزانیده‌اید) نادانان نمیدانند که بیشتر بد آموزان و گمراه کنندگان آیه‌ها و سوره‌های قرآن‌را در کتابهای خود آورده‌اند و این نشدنی است که مابپاس آنها از سوزانیدن آنها چشم پوشیم قرآن هرزمانی که دستاویز بد آموزان و گمراه کنندگان گردید باید از هرراهی که هست قرآن‌را از دست آنان گرفت) (گرچه بانابود گردانیدن آن باشد) .

ودر ص ۲٤ همان کتاب پس از اعتراف بسوزانیدن کتاب مفاتیح الجنان (که

• پروردگار است که بسبب مخالفت مردمان حسود عنود و ایجاد شبهات آنها روز بروز حق آشکارتر گردد .

بقول ادیب اریب عرب .

واذا اراد‌الله نشر فضیلة … طویت‌اتاح لها لسان حسود

ودرمثل ادباء عرب است : **ولولا النار مافاح طیب العود .**

مه فشاندنور وسگ‌عوعو کند … هرکسی برطینت خود میتند

نیست خفاشك عدوی آفتاب … اوعدوی خویش آمد درحجاب

مشتمل برهفده سورهٔ قرآنیست) چنین نوشته ما بسیار نیك کرده‌ایم که آنهارا سوزانیده‌ایم باز هم خواهیم سوزانید .

این عمل و دستور او بهترین معرّف جنون و نادانی و بیگانه پرستی اوبوده‌است که باین‌وسیله اساس معارف وافتخار واسلامیت و قومیت ایرانیان را برباد فنامیداده‌است چونکه رد نمودن طریقه هر قوم و ملت بسوزاندن کتب و اساس معارف آنها نیست بلکه بطلان هرعقیده ای رابابد با حربهٔ برهان و عقل وعلم و منطق بکار برد نه با سوزانیدن کتب و معارف آنها چنانچه هیچیك از داعیان حق اقدام بچنین عمل مجنونانه‌ای ننمودند.

فقط اسکندر مقدونی در حال مستی امر بآتش زدن کتابخانه تاریخی ایران در تخت جمشید (پرس پلیس) داد و فرانسویها کتابخانه معروف رم و عمروبن عاص بامر خلیفه دوم عمربن الخطاب کتابخانه اسکندریه را که مشتمل برتمام کتب یونان و مصر و غالب کتب رومیها بوده و مغولها کتابخانه فوق‌العاده مهمی راکه درشهر آوه جنب ساوه بوده سوزانیدند و بهمین جهة تاریخ دنیا متزلزل و یا نیست و نابود گردید؟!! و این اشخاص برای این اعمال ـ لکهٔ سیاهی برتاریخ خود گذاردند .

و دیگر احدی چنین دستور مجنونانه ای نداد مگر کسروی تبریزی که باین دستور جنون خودرا ثابت نمود .

مانند علی محمد باب که هردو شاگرد و دستور گیرنده از یك دستگاه استعماری معلوم الحال بوده‌اند . که گفت غیر از کتاب بیان بهیچ کتابی نباید توجه نمود!!!

بعلاوه این‌مرداز‌حیث اخلاق‌بسیار تند خو وبداخلاق و فحاش و وقیح وبی‌حیا بود (چنانچه ازلابلای سطور واوراق مطبوعهٔ او کاملا واضح وآشکار است) در مقابلهٔ با هرقوم و فرقه و درمناظرهٔ با هرفردی بسیار وقیحانه و خارج از ادب رفتار مینمود

گاهی در کتب خود حمله بشیعیان میکرد و شیعه گری مینوشت هزاران تهمتها و فحشها و دروغها بآنها نسبت میداد!!

گاهی قدم را بالاتر میگذارد بدختر پاك پیغمبر و امامان معصوم و عترت طاهره

رسول اکرم ﷺ جسارتها مینمود که خوانندگان کتابها و مقالات او خیال میکردند او سنی عامی متعصب ویا از بقایای خوارج بی حیا ونواصب است .

بعد در پیرامون دین مقدّس اسلام وارد شده و منکر خاتمیّت گردیده حمله بتمام شعائر دینی و علماء اسلام از نجف اشرف تا جامع الازهر مصر نموده و تمام مبانی دین مقدّس اسلام را از توحید و نبوت و امامت تا معاد را با اهانتهای مسخره آمیزبیان و مطرود دانسته !!

خلاصه مأموریت این مرد فاسد تریاکی . . . . تولید انقلاب دینی بوده که جوانان بیخبر از همه جا را (که رجال آینده این مملکت اند) با دروغ پردازیهای خود باهل دین و مذهب بد بین ولاابالی و پایه محکم و اساس متین دین مقدّس اسلام را متزلزل سازد .

الحق درادوارتاریخ کمترهمچوبازیگری زبردست برای‌بیگانگان تهیه شده بود .

انقلاب عجیبی برپا نمود ـ شیخی ـ وصوفی ـ شیعه و سنی ـ متجدد و متقدم ـ پیر و جوان را بهم ریخته دروغهائی بافته تهمتهائی بهمه زده خلاصه زمینه ساز قابلی برای ایجاد اختلاف وغلبه (واستعمارطلبی) بیگانگان بود .

در قرون اخیره بیگانگان ایادی مرموز بسیاری از یهودیها بابیها ازلیها بهائیها قادیانیها و غیر آنها در این مملکت برای تولید اختلال در نظام و اختلاف بین افرادملت و بین دولت و ملت تهیه دیدند . ولی باید تصدیق نمود که این مرد مرموز خطرناك تر از همه آنها بوده و اگردست انتقام حق اورااز میان نبرده بود ضررهای جبران ناپذیری بنفع بیگانگان باین‌آب وخاك و دولت وملت میرسانید .

الحاصل سخن کوتاه کنیم و باصل مطلب بپردازیم و علت نشر این کتاب را به عرضتان برسانیم .

نظری بعلت چاپ این کتاب

درمدت بیست سال فترت که از یك طرف بعضی از کتابهای مضره مصری و اروپائی ترجمه و در دست جوانان ما گذارده شد .

و از طرف دیگر کتابهای فریبنده کسروی بعض جوانان بی خبر ما را منقلب و بدین مقدّس اسلام مخصوصاً بمذهب حقه شیعه بد بین نمود .!!

نتیجهٔ بزرگی که از این تبلیغات سوء بدست آمد چند دسته گی بزرگی در مسلمانان پیدا شد بالخصوص تهمتها و دروغهائی که احمد امین مصری و کسروی تبریزی بیش از دیگران بعالم تشیّع بستند بعضی از جوانان خامد شیعه را که از مبادی مذهب شیعه بکلی بی خبر و تقلیداً راهیرا میپیمودند متزلزل نمودند .!!

داعی ازدو جهة ناراحت بودم و نمیتوانستم آرام بگیرم وناظر این صحنهٔ بازیگری و اعمال زشت ودروغها وتهمتهای بیجا گردم .

یکی از جهت آنکه قبلاً ذکرشد که در حدیث وارد است **اذا ظهرت البدع فللعالم ان یظهر علمه و اذا کتم فعلیه لعنة الله (۱)** دیدم اگر سکوت نمایم و این حرکات و رفتار را با خونسردی تلقی نمایم و بقدر وسع خود دفاع از حریم تشیّع ننمایم مورد لعنت خدای متعال واقع خواهم شد .

جهة ثانی مقام سیادت بود که غیرت ها شمیت وجوش سیادت درونم را میگداخت وتحریك بمبارزه مینمود .

البته تا آنجا که وظیفه داشتم در منابر بزرگ و مجالس مهم در حلّ شبهات و تثبیت عقاید و در رفع اباطیل آنها کوشیدم طبقه جوانان تحصیلکرده روشنفکر را که بداعی نظر نیك دارند (کما اینکه داعی هم بآنها نظر خاص دارم چون رجال آتیه مملکتند) بخطرات بزرگ متوجه و آنها را متنبّه ساخته و بحقایق دین و مذهب و بازیگریهای بازیگران توجه داده .

ولی خیلی میل داشتم مستقلا کتابی بردّ اباطیل و دروغ پردازیهای آنها بنویسم و با حربهٔ منطق و برهان اساس پوچ آنها را برهم زنم و پرده بازیگران را پاره ومردمرا آگاه و بحقایق آشنا نمایم .

متأسفانه گرفتار کسالت ممتدی گردیدم و یك سالی در بیمارستانها گذرانیدم

(۱) زمان ظهور بدعتها بر عالم است که علم خود را دردفع بدعتها ظاهر نماید واگر کتمان وخودداری نماید پس لعنت خدا براو باد .

بطوریکه قوای خود را ازدست داده توانائی چنین امر بزرگی درداعی نمانده .

دکترهای مهم طهران وبیروت هم دستوراستراحت کامل دادند بقسمیکه نه بخوانم ونه بنویسم ونه فکرنمایم ونه تأثر وتألم پیدا کنم .!!

روزی در پایان فکر بسیار که ناراحتم نموده بود میان بستر بیماری باین نکته متوجه شدم که آنچه این اشخاص عنود بی انصاف از خدا بیخبر در اطراف مذهب حقّهٔ جعفریه نوشته و تهمتها زده واخلالات نموده اند ممکن است خلاصه جواب آنها در کتاب مناظرات پیشاور ما که از روی جرائد و مجلات هندی استنساخ نموده موجود باشد . لذا در همان بستر بیماری این کتابرا مطالعهٔ عمیق نمودم قدری قلبم آرام شد چون دیدم بیشتر شبهات و اشکالات بسیاری که احمد امین مصری و کسروی تبریزی ومردوخ (مردود) کردستانی و دیگران بشیعیان نموده اند در آن جلسات مناظرات مورد بحث ما قرار گرفته وجوابهائی که داده شده دراین کتاب موجود است :

بهترآن دیدم که بمقتضای **مالا یدرك کله لایترك کله** در خواست اکابر علماء اعلام و مراجع تقلید و دوستان فاضل دانشمند با حرارترا که مدتها امر بچاپ این کتاب مینمودند عملی نمایم که جوابی ولو مختصربآنها داده شده باشد .

هزاران شکرخداوندی را که بداعی بهبود عنایت فرمود تا موفق بنشر این کتاب گردم و هدف اصلی از نشراین کتاب متوجه ساختن جوانان منورالفکر روشن ضمیراین مملکت است بحقیقت مذهب حقّهٔ تشیّع تا فریب فریبندگانرا نخورند .

مصادرواسناد این کتاب ازاکابر علماء سنت و جماعت است

یکی از مزایای این کتاب آنست که از ورق اول تا بآخر باستثنای چند خبریکه از علمای شیعه نقل شده و مورد قبول آنها هم بوده بنابرقرارداد قبلی فیمابین ما و آنها (چنانچه در صفحات اولیه اصل کتاب مشاهده مینمائید) ابداً استشهادی باخبارشیعه ننمودم و جواب آنها را از زبان علمای خودشان داده ام .

یعنی تمام دلائلی که در این کتاب موجود است از کتب معتبره علمای بزرگ اهل تسنن استخراج شده که مورد قبول خود آنها میباشد .

چون یکی از شاهکارهای باز یگران که برای فریب دادن بیخبران بکار میبرند آنست که میگویند و مینویسند که آنچه اخبار در موضوع تشیّع و امامان اثنی عشری نقل شده ساختهٔ خود شیعیان است ؟ لذا هر منصف عاقلی که این کتابرا بی طرفانه بخواند پی بدروغ پردازیهای آنان میبرد و میفهمد که تمام این اخبار از کتب معتبره اکابرعلماء تسنن هم بما رسیده و متفق علیه فریقین (شیعه وسنّی) میباشد .

منتهی آنها بعد ازنقل اخبار صحیحه وصریحه چون تحت تأثیرعادت قرار گرفته‌اند تأویلات بارده مینمایند ولی ما باصل اخبار توجه نموده بعد از مطابقه با آیات شریفه قرآنی بقوهٔ عقل مورد عمل قرارداده انتخاب احسن مینمائیم .

ممکن است علماء و فضلاء بلکه عموم اهل تسنن در ابتداء از دیدن این کتاب عصبانی شوند ولی پس از آنکه قدری دقیق شوند و بیطرفانه خالی از عادت و با نظر انصاف مطالعه نمایند به بی غرضی ما پی خواهند برد زیرا وقتی مصادر کتب را دیدند و در مقام مطابقه برآمدند میفهمند که ما در این کتاب زائد برآنچه علماء آنها نوشته اند ننوشته ایم میتوان گفت این کتاب لسان علماء و دانشمندان عامه و مجموعه منقوله از کتب معتبره آنها میباشد .

نوشته های آنها را نقل نموده و با تطبیق بین الاخبار کشف حقایق نموده تا خوانندگان بی غرض با انصاف بدانند که نویسندگان مرموزبی انصاف آنچه مینویسند ازروی غرض و کینه ورزی باهل بیت طهارت وشیعیان آنها میباشد .

اشاره بغلط کاری احمد امین وجواب آنها

مثلا احمد امین در فصل اول از باب ٦ ص ٣٢٢ فجرالاسلام دراخباری که در کتب معتبره علمای خودشان راجع بعلم علی عليه‌السلام نقل شده مانند حدیث **انا مدینة العلم وعلی بابها (١) وندای سلونی قبل ان تفقدونی (٢)**

(١) من شهرستان علم وعلی دروازه‌آنست .
(٢) سئوال کنید از من قبل از اینکه مرا نیابید .

دادن آن حضرت و کلام **سلونی عن کتاب‌الله فانّی اعلم ممّن نزلت وفی‌ایّ شیء نزلت (١)** وامثال اینها گفتگو میکند وآنهارا ازمجعولات شیعه و واهی میدانند .

ولی عجب آنکه در صفحه بعد قول عکرمه غلام بربری (مجهول الحالرا) که میگوید برتفسیر تمام قرآن واقفم نقل میکند ورد نمینماید این نیست مگر عین تعصب وبی اطلاعی از علم درایت وحدیث - یاعناد ولجاج وخبث فطرت .

درفصل اول ازباب ٢ ص ١٣١ راجع بابی‌ذر غفاری که دومین مرد پاك از صحابه رسول الله بوده(که خود اوهم درآخر مقالش تصدیق میکند که ابی‌ذر از پاکترین‌اصحاب پیغمبر ومرد متقی و پرهیز کار بوده) نسبت عقیده اشتراکی میدهد و تهمت‌های ناروا بآن مرد پاك میزنند واورا اتباع عبدالله‌بن سباء یهودی میخوانند ؟!!

وحال آنکه در احادیث معتبره منقوله در کتب اکابر علماء اهل تسنن بسیار رسیده است که رسول‌اکرم ﷺ فرمود خدا مرا امر نموده چهار نفررا دوست بدارم که‌یکی ازآنها ابی‌ذر غفاری است .

چنانچه اکابر علماء سنی‌ازقبیل ابن‌حجرمکی درصواعق محرقه و احمدبن حنبل درمسند وشیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع‌المودة و ابن عبدالبر دراستیعاب و دیگران نقل نموده‌اند ودر ص ٤٣٧ همین کتاب ذکر گردیده .

فقط جرمی که ابی‌ذر غفاری وآن مؤمن موحد پاکرا مبغوض احمد امین وطبری وغیره قرار داده که اورامتهم بتبعیت ابن سباء لعین و اشتراکی بخوانند آنست که مطیع امر رسول خدا بوده وبامر آن حضرت تابع علی عليه‌السلام واز بیعت ابی‌بکرسرپیچی نموده و درمنزل آن حضرت معتکف گردیده وموقع تبعید درشامات مردم‌را بخلافت و امامت علی عليه‌السلام میخوانده وخلافت دیگران‌را برخلاف حق میدانسته وآنچه از رسول اکرم ﷺ درباره علی عليه‌السلام شنیده بود بمردم میرسانید .

همین عمل آن مرد بزرگ صحابی سبب بغض و کینهٔ فراوان گردید که اورا مورد تیرهای تهمت قرار دهند .

(١) سئوال کنید ازمن ازکتاب خدا پس‌بدرستیکه‌من‌داناترم برای چه‌کس نازل گردیده ودرچه‌چیز نازل‌شده .

بدیهی است که‌ازآثارجهل وعناد وتعصب است که محبوب‌خدا وپیغمبررااشتراکی مزدکی وتابع ابن سباء لعین بدانند ،

عجبا نمی‌نویسند ابی‌ذر تابع و شیعهٔ خالص الولای علی‌بن ابی‌طالب علیه‌السلام و پیرو طریقهٔ آنحضرت بامر خدا و رسول اوبوده با کمال وقاحت وبی حیائی مینویسند تابع عبد الله‌بن سباء لعین واشتراکی بوده ؟

نوشته‌ها وتهمتهای این قبیل نویسندگان است که بهانه بدست دشمنهای دین داده و راهی برای تبلیغات آنها باز نموده چنانچه شنیده میشود کمنیستهای عرب (شیوعیها) مخصوصاً مصریها برای جلب قلوب جوانان بی‌خبر و بی‌خرد مسلمانان بهمین نوشته‌ها استناد جسته میگویند ومینویسند دین اسلام دین کمونیستی است بدلیل آنکه ابی‌ذر غفاری ازاصحاب پاك پیغمبر اسلام مردم‌را امر باشتراك می نموده ؟!

اینجاست که باید گفت ـ آتش بجان شمع فتد کین بنا نهاد ـ خداوند بشکند دست و قلمی‌را که چنین تهمتهای ناروا و نسبتهای دروغرا روی تعصب باصحاب پاك رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بدهند تـا بهانه‌ای بدست دشمنها افتاده وسیله تبلیغات برای عقایدباطله خود قرار دهند .

عجبا مینویسند چون ابی‌ذر در شامات باغنیا ومتمولین‌میگفت با فقراء مساعدت و مواسات کنید (اگر پولهارا جمع کنید ونگهداری نمائید روز قیامت باهمین سیم وزرها سر وصورت وپشت وپهلوی شمارا داغ میکنند) پس ازاین جهة این عقیده اشتراکی‌شبیه آئین مزدکی می‌باشد ؟!

اولا ما درآن زمان نبوده ونمیدانیم آنجناب چگونه بیاناتی مینموده بدیهی است قلم دردست دشمن بوده هرچه خواسته نوشته‌حاکم شام اعدا عدو علی بن ابیطالب علیه‌السلام قطعا نمی خواسته عملیات تبعید شده خلیفهٔ عمر ودوست و طرفدار علی علیه‌السلام وموحد پاك حقیقی رابخوبی جلوه دهد .

ولی همین عبارتی‌را که صاحب فجر الاسلام نوشته مورد دقت قرار داده بخواهیم قضاوت کنیم می بینم عین ترجمهٔ قرآن مجید است که در آیه ۳۴ سورهٔ ۹(توبه)خدای

متعال فرماید **والّذین یکنزون الذّهب والفضّة ولا ینفقونها فی سبیل اللّه فبشّرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم** (۱) .

عوض آنکه از روی علم و انصاف تصدیق کنند که این عقیدهٔ محمّدی است طبق صراحت قرآن مجید روی غرض‌رانی و تعصّب جاهلانه یك رجل موحّد کامل مانند ابی‌ذر غفاری را سست عقیده و فریب خوردهٔ عبدالله بن سباء ملعون قرار دهند و بجامعه عوام اورا مزدکی و اشتراکی معرفی نمایند . و حال آنکه دیگران از اکابر علمای‌عامه نوشته‌اند ابی‌ذر فقط همین آیه را براهل شام قرائت مینموده .

وای بر احمد امین‌از آن روزی که محکمه عدل الهی تشکیل گردد (اگر معتقد بآن روز باشد) و در مقابل خود پیر مردنود سالهٔ مؤمن موحد از اصحاب خاص و محبوب رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را ببیند نمیدانم از این تهمتی که زده چه‌جواب خواهد داد .

واقعاً جای تعجب است که‌این اشخاص ازطرفی انتقاد ازشیعه مینمایند که چرا بر بعضی از اصحاب پیغمبرخورده گیری مینمایند .

و انتقاد میکنند و حدیث **اصحابی کالنجوم** را برخ مـا میکشند که نباید

(۱) آنانکه جمع و ذخیره میکنند طلاو نقره را وانفاق نمیکنند در راه خدا پس بشارت‌ده آنها رابعذابی دردناك در آن روزیکه گرم‌کرده‌وگداخته شود درآتش‌دوزخ پس داغ‌کرده شود بآن طلاو نقره‌های گداخته پیشانیها و پهلوها و پشتهای‌ایشان (وگویند)اینست آنچه جمع‌وذخیره نهاده بودید برای خودتان ـ و آنچه در اخبار وتفاسیر فریقین رسیده مخصوصاً اکابر علمای عامه مانند امام فخررازی در تفسیر مفاتیح الغیب و دیگران ذیل این آیه شریفه قضیه را نقل‌مینمایند آنستکه ابی‌ذر غفاری در شامات مقابل متمولین همین آیه مذکوره را میخوانده چون با معاویه اختلاف عقیده پیدانموده و گفتار ابی‌ذر برخلاف میل‌وسیاست حکومت او بود وزیر بار میل‌اوهم نمیرفت لذا سعایت‌نامه برای‌عثمان نوشت‌وامر رابرخلاف جلوه‌دادفلذا امر به‌عثمان صادرشدابی‌ذر را بطریقی که در ص ۴۳۶ همین کتاب‌نوشته شده بمدینه آوردند و از آنجا بربذه تبعید نمودند ـ چنانچه در خبرزیدبن وهب که عموم مفسرین‌فریقین حتی‌امام‌فخر رازی هم نقل نموده این قضیه واضح وآشکاراست‌که ابی‌ذر بر اهل‌شام آیه زکوة را قرائت نمود (نه دعوت بمسلك اشتراکی) منتهی معاویه میگفت این‌آیه دربارهٔ‌اهل‌کتابست‌ابی‌ذرمیفرمود درباره آنها و ما واردآمده‌معاویه از اینگفتار رنجیده‌ومتوحش شدو برای‌او پاپوشی ساخت که‌منجر بمرگ‌او گردید .

وهیچ‌یك از علمای عامه چنین نسبتی را که احمد امین بآن مرد پاك موحد داده نداده‌اند بلکه برخلاف‌این‌عقیده‌حقایقی نوشته‌اند که ابی‌ذر بواسطهٔ قرائت آیات‌قرآن مردم را امر باجرای احکام‌اسلام‌می نموده که‌ازجمله‌ادای‌زکوة بود .

باصحاب پیغمبر توهین و یا انتقادی نمودولی‌خودشان هرچه میخواهند باصحاب پیغمبر میگویند ومینویسند حتّی نسبت کفر و شرك بآنها میدهند احدی حق جواب به آنها نباید داشته باشد ؟!!

اگر تبعیض بد است همه‌جـا باید بد باشد و اگر انتقاد جائز است چرا وقتی شیعیان مطابق آنچه علمای تسنن در کتب خود نوشته‌اند مینویسند یا نقل مینمایند مشرك میشوند و آنها را رافضی میخوانند !!

ولی وقتی خودشان نوشتند و از صحابه خاص پیغمبر و محبوب آنحضرت (بنا بر روایات منقولهٔ خودشان) انتقاد میکنند بلکه توهین نموده و نسبت شرك و بیدینی میدهند صحیح وبجامیباشد ؟ درد دلها بسیار است بگذاریم وبگذریم .

در فصل دوم باب ۷ تهمتها و نسبتهای نا روائی بشیعیان میدهد از جمله عقاید غلات لعنهم‌الله را بشیعیان پاك موحد نسبت میدهد و حال آنکه بین عقاید شیعه جعفری اثنا عشری با غلات فرق بسیار است و این مرد مرموز از روی تعصب یا غرض رانی یا بی اطلاعی بشیعیان پاك و پیروان اهل بیت طهارت تهمت میزند

برای روشن شدن مطلب و پی بردن بغرض رانی او مراجعه شود به ص ۱۷۱ تا ص ۱۷٦ ونیز به ص ۱۸۷ همین کتاب تا بدانید شیعیان پاك غالی نیستند بلکه مسلمان و مؤمن موحد پاك‌میباشند .

در اوایل همان فصل نوشته شیعیان قائل بخلافت علی علیه‌السلام گردیدندوحال آنکه هیچ دلیل و نصّی‌از آیه‌وحدیث صراحت بر این امر نداشته ـ جوابش در ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ ونیز در ص ۷٤۰ همین کتاب موجوداست مطالعه نمائید .

و نیز در همان فصل نوشته عقیده بوصایت علی از جعلیات شیعه است جوابش در ص ٦٤۷ تا ض ٦٥٤ و ص ۹۳۲ واز ص ۹۸۸ تا ص ۹۹٥ همین کتاب‌داده‌شده‌مراجعه نمائید تا دکتر مفتری را بشناسید .

با آنکه در افضلیت علی علیه‌السلام بر صحابه قول ابن‌ابی‌الحدید معتزلی را در همان فصل نقل نموده مع ذلك روی تعصّب یا غرض و عناد آنرا انکار مینمایند و ابن ابی

الحدید را شیعه معتدل میخواند و حال آنکه این حرف غلط است اگر میگفت سنّی معتدل و منصف مناسب تر بود و الا شیعه معتدل معنی ندارد .

و قول با فضیلت علی علیه‌السلام از جمیع صحابه اختصاص به ابن ابی الحدید ندارد و بحول و قوه پروردگار متعال افضلیت آنحضرت را نه برصحابه بلکه بر انبیاء عظام از ص ٤۷۲ تا ص٤۷۷ و از ص ۷٥۰ تا ص ۷٥٥ و از ص۸۱٤ تا ص ۸۳۳ و از ص ۹٥٤ تا ص ۹٦۲ همین کتاب بنحو اتم واکمل واضح نموده‌ایم .

و درآخر همان مقال تهمت دیگری بشیعیان میزند که علی را افضل از خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله میدانند و میگویند خدا حلول در علی کرده و با جسم‌علی یکسان‌است؟!

واقعاً جای بسی تأسف است چگونه اشخاص راضی میشوند دین و ایمان خودرا ملعبهٔ هوی و هوس قرار دهند .

عقاید غلات علی اللّهی کجا و شیعیان پاك عقیدهٔ موحد کجا اگر احمد امین یك کتاب از علمای شیعه امامیه ارائه داد که درآن کتاب این عقاید نسبت داده موجود باشد سایر گفتارهای اوهمه صحیح است و اگر نیاورد (وهرگز نخواهد آورد) پس درمقابل همان علمای مصری وهم کارهـای خودش سر بزیرشود که چنین مطالب بی‌جائی را ناروا نوشته و امر را وارو نشان داده وعقاید غلات علی اللّهی و حلولیها را بشیعیان پاك عقیده نسبت داده .

اگر بخواهم بتمام جملات بی‌پر وپای او جواب بدهم مطلب طولانی شده و مقدمه از اصل کتاب مفصّل‌تر میگردد .

خلاصه آنچه نسبت بعقاید شیعه داده تهمت و دروغ محض است کتب علمای شیعه اکثراً چاپ و در دست رس عموم قرار گرفته مطالعه کنید تا مغرض مفتری را بشناسید .

اگر فرقه‌ای بنام‌شیعه قائل بحلول و اتحادند در نزد ما جزء غلات میباشند وابداً شیعه محسوب نمیگردند .

روی غرض یا بی اطلاعی این دو فرقه کاملا متمایز را بهم مخلوط نموده و شیعه

را دردنیا بیدنامی معرّفی مینمایندوحال آنکه علماء بزرك شیعه کتابها بردّ آنها نوشته‌اند .

اگر غلات خودرا شیعه بخوانند باید نویسندهٔ منصف عقاید آنهارا باعقاید شیعیان مطابقه کند و خود قضاوت عادلانه نماید وقتی دید عقاید فریقین مطابقت ندارد تشیّع آنها را تکذیب نماید نه آنکه برخلاف تثبیت و تنقید نموده وتمام شیعیان موحد پاك را غالی ومشرك بخواند .

کبار از علماء شیعه هریك کتاب مستقلی در عقاید نوشته‌اند از قبیل مرحومین صدوق و مجلسی و علاّمهٔ حلّی ودیگران علیهم الرحمة والرضوان مطالعه نمائید تا کذّاب مُفتری را بشناسید .

و در ص ۱۸۸ همین کتاب مختصراً ما عقاید شیعه را ذکر نموده‌ایم مراجعه کنید تا بدانید شیعیان مشرك و غالی و تابع ابن سباء ملعون یهودی نیستند .

اگر ما هم بی‌انصاف و مُغرض و یا بی‌اطلاع بودیم اختلاف عقاید مذاهب اربعه (حنفی ـ مالکی ـ حنبلی ـ شافعی) و فتاوای بی ربط امامان آنهارا در اصول و فروع مخلوط نموده تمام سنّیها را جزء مجسّمه و گمراهان و مشرکین بشمار میآوردیم .

مثلا عقاید مجسّمه اشاعره و حنابله و حشویه را که شهرستانی‌هم در ملل و نحل نقل نموده پای عموم حساب میکردیم میگفتیم سنّیها همگی قائل بجسمیت و رؤیت خدا و مشرك وکافر هستند .

اگر چنین میگفتیم قطعاً خلاف گفته و حتماً مغرض بودیم زیرا عقاید عموم اهل تسنّن کجا و عقیده بتجسم و رؤیة که بعض ازآنها قائل اند کجا .

اگر در میان اهل تسنن جمعی کرامیه ـ مشارکیه ـ حوریه مجسمه ـ قائل بخرافات در عقاید گردیده ربطی بمذهب عموم اهل سنت ندارد .

نویسنده منصف همه را مخلوط نمی‌نماید که تمامی آنهارا بیك‌چشم ببیند وهمه‌را فاسد وکافر بداند.

آیا انصاف است فتاوای نادره‌ای که از ائمه اربعه اهل تسنن (ابوحنیفه ـ ومالك

و شافعی ـ واحمدبن حنبل رسیده بدست گرفته و مخلوط بهم نموده و تمام جامعه اهل تسنن را اهل بدعت و فاسد بخوانیم .

ازقبیل حکم بمباح بودن گوشت سك ووضو گرفتن بانبیذ وسجده نمودن بنجاست خشك و نکاح نمودن پدر دخترش را بزنا و مواقعه با محارم بوسیله پارچه حریری که برآلت تناسلی بپوشانند و نکاح امارد در سفر و غیر آنها ؟

که اینك در مقام شرح و تفصیل تمامی‌آن فتاوای وارده و ردّ آنها نیستم من باب نمونه و شاهد اشاره شد .

اگر احمد امین مُغرض و یا بی اطلاع و مغلطه کار نبود در ص ۱۳۲ و ص ۱۳٤ تهمتها بشیعیان نمیزد و نمی گفت که شاه پرستی زردشتیهای ایرانی داخل مذهب شیعه شده بهمین جهة اطاعت امام را مثل اطاعت خدا واجب میدانند .

جواب این تهمتهارااز ص ۹۷٤ تا ۹۹۸ همین کتاب بخوانید تا بدانید که وجوب اطاعت امام در طریقه حقه امامیه از شاه پرستی ایرانیان قدیم (بقول او) گرفته نشده بلکه از کتاب خدای متعال (قرآن مجید) و احادیثی که علماء بزرگ خودشان نقل نموده اند اخذ گردیده است ـ گذشته از منقولات متواترهٔ نزد اکابرعلماء شیعه .

در ص ۳۱۸ انکار نصوص مینماید و میگوید پیغمبر تعیین خلافت ننموده و نامی از خلافت نبرده و امررا برأی امت واگذار نموده .

اولا جواب این انکار از ص ۳۱۷ تا ص ۳۲۲ وازص ٦۰۰ تا ص ٦۰٦ واز ص٦۱۳ تا ص ٦۲٤ همین کتاب داده شده است .

ثانیاً خوب بودآقای احمد امین باکمك گرفتن‌ازتمام علماء تسنّن معین مینمودند که در کجارسول اکرم ﷺ امرخلافت رابرأی امت واگذارنموده وچنین دستوری داده

ما که اسناد نص خلافت و دلائل خود را در اصل کتاب ذکر نموده ایم خوب بود آقایان هم یك سند ذکر می نمودند که پیغمبر فرموده باشد امر خلافت را برأی امت واگذارنمودم که خودشان جمع گردند و تعیین خلیفه نمایند .

فقط آقایان اهل تسنّن یك جمله دارند که با آب وتابی آن را نقل مینمایند که

رسول اکرم ﷺ فرمود **لاتجتمع امتی علی الضلال** (۱) پس بهمین دلیل اجماع امت در خلافت اثبات حق مینماید .

جواب از اجماع و این دلیل پوچ آنها را هم ازص ٤٨٢ تا ص ٤٩٢ همین کتاب مطالعه فرمائید تا حق آشکار گردد .

در ص ۳۲۲ گوید شیعیان ازقول علی جعل کرده اند که فرموده **سلونی قبل ان تفقدونی** (۲) جواب این جمله مفصلا از ص۹۳۵ تا ص ۹۳۹ همین کتاب موجود است مطالعه فرمائید تا بدانید احمد امین چگونه غرض ورزی نموده یا بی اطلاع بوده و نمیدانسته که شیعیان هر گزجعل ننموده اند بلکه علماء عامه که بمراتب اعلم و اکمل از استاد احمد امین بودند نقل نموده اند .

ونیز گوید شیعیان امامیه گویند امام منتظری خواهد آمد و این از بدع عقاید آنها میباشد !!! .

خوانندگان محترم راجع باین موضوع مراجعه کنند بص۹۹۱ تا ص ۹۹٦ همین کتاب و همچنین درآخر همین مقدمه اخباری از علمای عامه و عقاید آنها بر اثبات مرام نقل نموده ایم مطالعه کنید تا مغلطه کار سفسطه بازرا بشناسید .

خوبست سخن کوتاه کنیم و بیش از این در اطراف دروغهای شاخدار و تهمتهای عجیب‌آن مرموزبی انصاف بحث‌ننمائیم .

مردمان منصف پاك دل میدانند که شیعیان طبق دستورات پیشوایان دین خود (رسول اکرم و امامان از عترت طاهرهٔ آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین) بهترین دین پاك توحیدی را دارند و بین عقاید یهود و نصاری و مجوس و غلات و اسلام بخوبی فرق میگذارند وانتخاب احسن نموده دین‌پاك‌توحیدی‌اسلام راخالی ازخرافات قبول نموده‌اند

مطلب را در همین جا ختم میکنیم و مناسب این مقام شعرادیب پارسی زبان را که بسیار نیکوسروده ذ کرمینمائیم که گوید :

(۱) امت من اجتماع برگمراهی نمی نمایند .
(۲) سؤال‌کنید از من قبل ازاینکه مرا نیابید .

ای مگس عرصهٔ سیمرغ نه جولان‌گه تواست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری

و اما کلمات و گفتارهای کسروی تبریزی بقدری متشتت و مانند خود او درهم و برهم است که بگفتار مجانین و بُلها (که گاهی فحش میدهند و گاهی پرت و پلا میگویند) شبیه تر است تا بکلمات عاقل منطقی که محتاج بجواب باشد .

اشاره بغلط‌گوئیهای کسروی و جواب آنها

ولی برای بیداری جوانان روشن ضمیرمنصف که باید دزدان خانگی و سفسطه بازهای مغلطه‌کار را بشناسند مختصراً اشاره مینمائیم .

در گفتار یکم شیعه گری مانند گذشتگان از خوارج و نواصب پیدایش شیعه را از عبدالله بن سباء یهودی میداند .

جوابش را از ص ۱۵۳ تا ص ۱٦٦ همین کتاب مطالعه کنید تا بازیگران وفریب دهندگان قرن علم و دانش را بشناسید .

درص ٥ گوید از جعلیات شیعه است که علی را بزور برای بیعت بمسجد بردند .

جوابش در ص ٥٠٧ تا ص ٥١٨ همین کتاب داده شده است تا خوانندگان محترم بدانند که این‌موضوع از جعلیات‌شیعه نیست‌بلکه بزرگان علماء سنّی‌هم‌نوشته و اقرار نموده‌اند که آنحضرت را در بدو امر بزور و جبر برای بیعت بردند .

در چندین جای همان کتاب تکرارنموده (چون‌مکررات درهم وبرهم در کتابهای اوبسیاراست) که از مجعولات‌شیعه‌است اخباری ازقبیل آنکه‌دوستی‌علی علیه‌السلام ثوابی‌است . که گناهی بآن ضرر نمیرساند - و گریستن برحسین علیه‌السلام باعث دخول در بهشت است .

جواب این مغلطه از ص ٥٢١ تا ص ٥٢٦ داده شده است .

در گفتار دوم اعتراض نموده که عصمت امامان را از کجا میگوئید و بچه دلیل ثابت مینمائید .

دلائل بر عصمت ائمه هدی سلام الله علیهم أجمعین بسیار است مختصراً در ص ۹۸۳ همین کتاب نقل گردیده .

در ص ٢١ راجع بغدیرخم و نصب علی عليه السلام بخلافت و امامت اشکالاتی نموده است .

جوابش در ص ٦٠٠ تا ٦٢٤ همین کتاب مورد مطالعه قرار گیرد تا رفع اشکال گردد

در ص ٢٣ نوشته است که علی عليه السلام هیچگاه از عقب ماندگی خود دلتنگ نبوده بلکه راضی هم بوده ؟!

دلائل بر بطلان قول او و اثبات اینکه آنحضرت کاملا دلتنگ و ناراضی بوده بسیار است بمختصری از مفصل در ص٨٣٥ تا ص ٨٤٤ و ص ١٠١١ تا ١٠١٢ همین کتاب اشاره شده است .

درص٢٧ با استشهاد بآیه شریفه قرآن مجید میرساند که رسول الله صلى الله عليه وآله بشری بوده مانند دیگران ؟!!

برای حل معما و جواب این مغلطه و پی بردن باینکه خداوند علم غیب خودرا ببعض از برگزیدگان خلق افاضه نموده مراجعه شود بص ٩٠٢ تا ص٩١٠ همین کتاب .

درص ٣١ و ٣٤ گوید امامان مانند دیگران مردگان و هیچکاره‌اند و زیارت قبور ائمه بت پرستی است !!!

جوابش را از ص ٢٤٥ تا ص ٢٦٨ همین کتاب مطالعه نمائید .

در ص ٣٩ نوشته است حسین بن علی بطلب خلافت برخاست و نتوانست کاری از پیش ببرد کشته شد !!!

جوابش را از ص ٥٣٤ تا ٥٥٥ همین کتاب بخوانید تا بدانید که مفخر شهداء عالم حسین بن علی عليهما السلام قیام بحق نموده نه برای جلب خلافت و ریاست ظاهریه در چندین جای کتابش تکرار میکند که برخلافت علی نصی و دلیلی نبوده .

جواب پراکنده گوئیهای او دراثبات دلائل و نصوص صریحه درص٣١٧ تا ص٣٢٢ و از ص ٦٠٠ تا ص ٦٢٤ داده شده که علی عليه السلام خلیفه منصوص بوده است .

اگر بخواهم بتمام پراکنده گوئیها و سفسطه بازیهای او جواب بدهم خود کتابی علیحده میخواهد با مقدمه نویسی مناسبتی ندارد .

علاوه برهمه‌اینها دروغها وتهمتهای بسیاری آن افسار گسسته بشیعیان وعلماء شیعه زده‌است حقه بازیها نموده‌و برای جلب نظرعوام وجوانان نارس بی‌خبر ازهمه‌جاعکسهائی

چاپ نموده ومذهب شیعه‌را روی آن عکس‌ها بحقه بازی خرافی نشان داده .

عجب آنکه سفسطه بازها وفریب خوردگان اومیگویند که چون علماء وخطباء ومبلغین مسلمانان نتوانستند جواب اورا بدهند و درمجلس مناظره قدرت علمی نداشتند حاضر شوند لذا اورا کشتند ؟!!

خوب بخاطر دارم درزمان حیاتش که هیاهوئی راه انداخته بود علاوه بر کتابها مقالاتی در روزنامهٔ خود موسوم به (پرچم) و مجله (پیمان) نشر میداد و بآن وسیله جوانان بی‌خبررا بدور خود جمع نموده دعوی برانگیختگی مینمود بوسیله چند نفر از جوانان فهمیده چندین مرتبه برای او پیغام دادم که محلی را بمیل خود معین کند خلوت یاجلوت دو نفری باهم روبرو وصحبت کنیم اگر دلائل مثبتی بر گفتار خودداشتی من‌تسلیم میشوم والا حل مشکلات شده نقار از میان برداشته بیش از این کمک باختلاف وتفرقه جامعه ننموده وزمینه سازبرای بیگانگان نشوید .

جواب میداد من مصاحبه و مناظره حضوری نمیکنم (این جوابی بود که بهمهٔ علماء وبزرگان میداده) مکاتبه کنید بنویسید تاجواب بدهم ؟ .

اشتباه بزرگ همین جاست که مردم خبر نداشتند که از طرف علماء و مبلغین دین چه بوسیله جرائدعلنی وچه‌بوسیله اشخاص ازقم وتهران وشیراز ومشهد وسایرشهرها بایشان ابلاغ میشد که حاضر شود برای مناظره حضوری جواب میداد من مناظره حضوری نمینمایم بنویسید تا جواب بدهم و این خود فرار از مباحثات بود چون اهل فن کلام میدانند بقدری که در مکاتبه راه فرار هست در مناظره و مباحثه و مکالمه حضوری نیست .

مع ذلك عده‌ای از علماء حاضر بمکاتبه هم شدند مخصوصاً در روزنامه کیهان مدت مدیدی بین علماء شیراز و ایشان مکاتبه سر گشاده میشد و بقدری پراکنده گوئی و مکررات الفاظ و معانی بکار برد که تمام خوانندگان خسته و پراکنده گوئیهای او خندان بودند .

یکی از کوچکترین مبلغین‌خدمتگذاران دین‌داعی بودم که بعداز پیغامهای‌مکرر

برای تشکیل مجالس مناظره حضوری و شنیدن جواب یأس عاقبت ناچار شدم بوسیله آقایان مذکور ببعض سفسطه های او مختصر جوابی‌دادم (که همان سبب شده عدّه‌ای از جوانان فریب خورده روشن شده فی المجلس ازاو برگشتند و پی بحقّه بازیهای او بردند) مثلا جوانان فریب خورده را روشن نموده گفتم یکی از غلط کاریهای شما آنست که مذهب شیعه را بوسیله عکسهائی که از دستجات مردمان‌عوام بادکوبه یا جاهای‌دیگر چاپ نموده وارو نشان دادید که هربیننده بی‌خبر گمان کند عقایدمذهبی شیعیان روی موازین این عکسها است .

وحال آنکه علی القاعده عقلا و منطقاً در عقاید هرقوم و ملتی باید ازروی اسناد و کتب علمای آنها بحث نمود اگر شما یك کتاب از کتب علماء وفقهاء ومراجع تقلید شیعان نشان دادید که بسیخ زدن وقفل و قمه و قداره زدن و حجله قاسم ساختن و شبیه وسایر چیزهائی که حقّه بازی وسفسطه کرده‌ای وبوسیله عکسهای وارو نشان داده‌ای دستور داده باشند و از ائمه هدی و پیشوایان دین و مذهب در این موضوعات خبری نقل نموده من تسلیم میگردم .

و حال آنکه در دستورات شرعیه و رسائل عملیه برای حفظ تن و بدن موازینی معین گردیده کتب فقهیه و رسائل عملیهٔ علماء و فقهاء شیعه دردسترس عموم میباشد (از قبیل شرح لمعه وشرایع ورساله های عملیه مانند جامع عباسی و مجمع الرسائل وعروة الوثقی مرحوم‌آیت‌الله یزدی ووسیلةالنجات مرحوم‌آیت‌الله اصفهانی وترجمه‌های آنها قدس الله اسرارهم) را مطالعه کنید ببینید درمذهب شیعه برای حفظ تن و بدن چه احکامی مقرر آمده وصریحاً میرسانند که اوجب از هر واجبی حفظ تن وبدن آدمی است وهر عملی که موجب ضرر تن وبدن گردد حرام میشود .

حتّی در اعمال واجبه مانند وضو وغسل و روزه وحج‌وغیر آنها که ابواب مفصلی درفقه جعفری دارد گاهی ساقط میگردد .

مثلا دروضو واغسال واجبه ومستحبه که مقدمهٔ طهارت است اگر مسلمان بداند درعمل کردن آنها ضرر بعضوی از اعضاء بدن میرساند ولو احتمال درد استخوان و

غیره بدهد که باعث خوف شود باشرایط وارده ساقط میگردد .

یکی ازموارد جواز تیمم خوف ضرر استعمال آب است بسبب مرض یا درد چشم یا ورم اعضاء یا جراحت وامثال آنها که بترسد ازاستعمال آب متضرر یامتألم شود.

بااهمیتی که مذهب مقدس جعفری بطهارت و نظافت میدهد وآن‌را جزء شرایط ایمان آورده مع ذلك حفظ تن وبدن‌را مقدم برهرچیزی قرار داده است .

فقه جعفری اجازه نمیدهد عمداً بدون جهت شرعی حتّی سوزنی بتن و بدن فرو کنند یاناخن‌را عمداً قسمی بگیرند که خون ظاهر شود .

حتی اجازه نمیدهند در مصائب وارده مو بکنند یا صورت بخراشند و یا خودرا بزنند بقسمی که بدن را کبود نمایند و اگر هریك از این اعمال‌را بنمایند گناه کرده باید استغفار نموده و کفاره بدهند .

چنانکه درباب دیات و کفارات مراجعه شود بعظمت دین مقدس اسلام و مذهب حقّهٔ جعفری پی برده و لعنت میکنند برسفسطه بازان و بازیگرانی که میخواهند با نوامیس دینی مردم بازی نموده امررا برمردمان بی‌خبر مشتبه ووارو نشان دهند ؟!

عکس بیندازند که مردعامی (خرافی برخلاف دستور شرع ومذهب حقّهٔ جعفری) تمام بدنش‌را سیخ ومیخ وقمه وقداره و کارد وقفل زده و یا مردانی لباس زنان پوشیده در حجله وغیره شبیه درآورده وبگویند اینها دستور مذهب جعفری است !!

اعمال مردمان عامی خرافی جاهل‌را بحساب مذهب جعفری آوردن و از دلائل بطلان مذهب قرار دادن که مردمان بی‌خبر گمان کنند واقعاً امامان ویا علماء و فقهاء شیعه ازطرف آن مبادی عالیه امر بچنین اعمال زشتی نموده‌اند جنایت بزرگ است .

بسیاری ازاعمال زشت وخرافی درافراد قومی جاری است که مبنای اساسی ندارد نمیتوان آن اعمال‌را دلیل برخرابی وفساد اصل مذهب قرار داد.

این وارونه نشان دادن‌ها دلیل برحقه بازی و سفسطه‌های مغلطه کاری و فساد عقیده گوینده ونویسنده میباشد .

از جمله مطالبی که مکرر این مرد بازیگر حیّال در کتاب شیعه گری ذکر

نموده جسارتهائی است که بخاندان پیغمبر ﷺ عموماً وخصوصاً متعرض گردیده و صریحاً نوشته ابداً این خانواده رجحانی بردیگران ندارند تا بآنها احترامی گذارده یا مقامی برای آنها قائل شویم ؟! کجا خدا و پیغمبر مقامی برای آنها قائل شده‌اند.

ودرچند جای کتابش نسبت بساحت قدس امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفربن محمد الصادق علیهما السلام با کمـال و قاحت جسارتها نموده که قطعاً در وقت هوشیاری وباقلم خردودانش ننوشته چه‌خوش سراید شاعر پارسی .

بزرگش نخوانند اهل خرد   که‌نام بزرگان بزشتی برد

اولا جواب این لاطائلات مکرر درضمن بیانات مفصله در لیالی مناظرات پیشاور داده شده ودرغالب اوراق این کتاب دلائل متقنه از آیات قرآن مجید واخبار صحیحه از طرق عامه ذکر گردیده مخصوصاً درص ٢٢٤ تا ص ٢٣١ وص ٤٩٢ و ازص ٥٦٥ تاص ٥٧٨ بدلائل آیات شریفه واخبار صریحه اشاره شده .

ثانیاً گویا این مرد شیاد قرآن نخوانده واگر خوانده چون معتقد نبوده عمداً امررا بر بی‌خبران مشتبه نموده مگر نه اینست که خدای متعال در آیات بسیاری این خاندان جلیل‌را ستوده وبرای آنها امتیازاتی قائل و مصطفای از خلق قرار داده چنانچه درآیه ٣٠ سوره ٣ (آل عمران) فرماید **انالله اصطفی آدم ونوحاً وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین ذریة بعضها من بعض**[1] ودرآیه ٢٢ سوره ٤٢(شوری) فرماید **قل‌لااسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و من یقترف حسنة نزدله فیها حسنا (٢)**

ولی بیشتر تأثر من در اینست که اکابر علماء عامه و اهل تسنن صریحاً اقرار بولایت وبرتری ومقام‌عالی اعلای علی وعترت طاهره پیغمبر صلّی‌الله علیه وعلیهم اجمعین مینمایند ولی این ناخلف بظاهر شیعی زاده انکار نماید فضایل آنهارا ؟!

تمام علماء سنّی باحترام تمام نام اهل بیت طهارت را میبرند ولی این مرد مرموز هتّاک

(١) بدرستیکه خدابرگزیده‌آدم ونوح و خانواده ابراهیم وخانواده عمران‌را برجهانیان فرزندانی‌هستند برخی از نسل برخی‌دیگر.

(٢) بگو(ای‌پیغمبر) من‌ازشما اجررسالت جزاین نمیخواهم که مودت ومحبت مرا درحق خویشاوندان منظورداريد هر که‌کار نیکوانجام دهد مابرنیکوایش بیفزائیم.

برای جلب نظر دشمنان دین‌باطن‌فاسد خود را ظاهر نموده و با وقاحت نام آنها را برده

کتب علماء عامه‌در فضائل عترت واهل بیت طهارت

اهل اطلاع میدانند که عموم علماء اهل تسنن (باستثناء عده‌ای خوارج و نواصب) در هر دوره‌ای از ادوار معترف بوده‌اند بفضائل و مناقب آل محمد سلام‌الله علیهم اجمعین و حق تقدم آنها بر تمام امت و مخصوصاً جمع کثیری از اکابر آنها کتاب مستقلی بنام اهل بیت طهارت افتخاراً نوشته‌اند و آنچه بنظر داعی رسیده و الحال در کتابخانه خود حاضر دارم **مودةالقربی** میرسید علی شافعی همدانی - **ینابیع المودة** شیخ سلیمان بلخی حنفی - **معراج‌الوصول فی معرفة آل الرسول** حافظ جمال‌الدین زرندی - **مناقب وفضایل‌اهل‌البیت** حافظ ابونعیم اصفهانی - **مناقب اهل البیت** ابن مغازلی‌فقیه شافعی - **رشفةالصادی من بحر فضائل‌بنی‌النبی‌الهادی** تالیف‌سیدابی‌بکربن شهاب الدین علوی - **کتاب الاتحاف بحب الاشراف** تالیف شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی - **احیاء المیت بفضائل اهل البیت** تالیف جلال الدین سیوطی - **فرائد السمطین‌فی فضائل المرتضی والزهراء و السبطین**شیخ الاسلام ابراهیم‌بن محمد حموینی (حموئی) - **ذخایر العقبی** امام الحرم شافعی - **فصول المهمه فی معرفةالائمة** نورالدین بن صباغ مالکی - **تذکرةخواص الامة فی معرفةالائمة** یوسف سبط ابن جوزی -**کفایة الطالب** محمد بن یوسف گنجی شافعی - **مطالب‌السئول فی مناقب آل الرسول**محمد بن‌طلحه شافعی - **مناقب‌اخطب‌الخطباء خوارزم** - **تشریح‌ومحاکمه‌در تاریخ‌آل محمد** محقق و مورخ شهیر قـاضی بهلول بهجت زنگنه زوری‌میباشد .

علاوه براینها درتمامی کتب معتبره وتفاسیربزرگ علمای‌عامه واهل تسنن فضایل و مناقب اهل بیت طهارت متفرقاً بسیار ثبت است .

نمیدانم چرا کسروی خجالت نمی کشید در حالتیکه میدانست مغلطه میکند و گذشته‌از شیعیان سنیهابر او میخندند پس خوبست مریدان فریب خوردهٔ او بخوانند این کتاب‌را و عوض بر انگیخته‌شان سر خجلت بزیر اندازند و متنبّه گردند و بازی

گران قرن بیستم را (غول امروزیها) بشناسند.

اگر با کتابهای عربی سر و کار زیادی نداشت اقلاً میخواست کتاب ترکی تألیف قاضی محمد بهلول بهجت افندی زنگنه زوری را که از اجلّهٔ فضلا و علماء معروف قرن اخیر ترکیه و در علوم عقلیه و نقلیه و فقه و عرفان در اسلامبول و اناطولی مشهور بوده بنام (تشریح و محاکمه در تاریخ آل محمد ﷺ) را بخواند که بفارسی هم ترجمه گردیده و چاپهای متعدد شده (چاپ اول ترکی و فارسی‌اوهم در کتابخانه داعی موجود است.

و واقعاً بر هر شیعه شاکی لازم است آن کتاب مقدس را خریداری و حقایق را از بیان عالم بزرگ سنی بشنوند و نفرین بر بازیگران مغلطه کار بنمایند ـ و مخصوصاً برادران روشنفکر و جوانان بی خبر اهل تسنّن‌را توصیه بمطالعه آن کتاب‌مینمائیم.

ناچارم علاوه بر آنچه در متن همین کتاب درج گردیده دراینجا هم اغتنام فرصت نموده بنقل اقوال بعضی از اکابر علماء اهل سنت در فضائل امیرالمؤمنین علی و اهل بیت طهارت علیهم السلام اشاره نمایم تا خوانندگان محترم بدانند که کسروی تبریزی با احمد امین مصری و مردوخ (مردود) کردستانی و امثالهم تنها قاضی رفته‌اند که نسبت جعّالی بشیعیان داده‌اند !!

آنها نمیدانند که شیعیان چون‌معتقد بمبدأ ومعادند و پیروعترت طاهره صادقیننند ابداً دروغ نگفته و جعل خبر نمینمایند چه آنکه احتیاجی بجعل خبر ندارند زیرا تمامی علمای‌جماعت بامادر نقل فضائل اهل بیت همصدا هستند.

از جمله امامان بزرگ اهل تسنن که از پیشوایان و ائمه اربعه آنها میباشد محمد بن‌ادریس شافعی است که مکرر نظماً و نثراً اقرار و اعتراف بفضایل و مناقب اهل البیت علیهم‌السلام نموده.

اشعار امام شافعی در اعتراف بفضائل عترت و اهل بیت طهارت

چنانچه علامه سمهودی سید نورالدین شافعی که اعلم‌العلماء مصر و حجاز در اوایل قرن دهم هجری بوده در جواهر العقدین از حافظ ابوبکر بیهقی از ربیع‌بن سلیمان که از اصحاب‌امام‌شافعی

بوده نقل مینماید و نیز نورالدین مالکی در ص ٥ فصول المهمه از کتاب بیهقی که در مناقب‌شافعی نوشته نقل نموده وخواجه سلیمان بلخی حنفی دراول باب ٦٢ ینابیع‌المودة از جواهر العقدین نورالدین سمهودی نویسنده تاریخ المدینه که در زمان خود اعلم‌علماء مصر و حجاز بوده نقلا از بیهقی مشروحاً ذکر نموده که گفت روزی بامام شافعی گفتند که مردم صبر و طاقت ندارند مناقب و فضایل اهل البیت را بشنوند (مانند کسروی و احمد امین و اقرانشان) و اگر مشاهده کنند که یکی از ما ذکر فضائل اهل البیت را مینماید **یقولون هذا رافضی** میگویند او رافضی است فوری شافعی فی‌المجلس انشاد اشعاری نموده و حقایق را آشکار ساخته گفت:

اذا فی‌مجلس ذکروا علیاً — و سبطیه و فاطمة الزکیّة
فاجری بعضهم‌ذکری سواه — فایقن انّه سلقلقیّة
اذا ذکروا علیّاً او بنیه — تشاغل بالرّوایات العلیّه
یقال تجاوزوا یا قوم هذا — فهذا من حدیث الرّافضیّة
برئت الی المهیمن من‌اناس — یرون الرّفض‌حبّ الفاطمیّة
علی‌آل الرّسول صلوة‌ربّی — ولعنته لتلك الجاهلیة

خلاصه معنای این اشعار آنکه گوید زمانی که درمجلسی ذکرعلی وفاطمه وحسن و حسین علیهم السلام میشود بعض دشمنان برای آنکه مردم را از ذکر آل محمد منصرف کنند ذکر دیگری بمیان میاورند پس یقین کنید آنکس که مانع ذکر این خانواده میشود سلقلق‌است (یعنی زنی که از دبرش حیض شود) آنها روایات بلند نقل میکنند که ذکر علی و بچه‌های او نشود و گفته میشود بگذرید ای قوم از این ذکر (یعنی ذکر علی و بچه‌های او) زیرا این حدیث رافضیها است بیزاری میجویم (من که امام شافعی هستم) بسوی خدا از مردمی که می‌بینند رفض را دوستی فاطمه بر آل رسول صلوات پروردگار من است ولعنت خداوند براین نوع جاهلیت (که دوستان آل محمد را رافضی بخوانند).

وسلیمان بلخی حنفی ضمن باب٦٢ ینابیع المودة ص٣٥٥ (چاپ اسلامبول) وسید مؤمن شبلنجی درص ١٣٩ نورالابصار چاپ سال ١٢٩٠ نقلا از بیهقی ونورالدین ابن‌صباغ مالکی در ص ٤ فصول المهمه و نیز حافظ جمال الدین زرندی در معراج الوصول بعد از

این اشعار گفته‌اند که شافعی گفت :

قالوا ترفّضت قلت کلاّ	**ما الرفض دینی و لا اعتقادی**
لکن تولّیت غیر شكّ	**خیر امام و خیر هاد**
ان کان حبّ الوصیّ رفضا	**فانّنی ارفض العباد**

یعنی بمن گفتند رافضی شدی گفتم ابداً نیست رفض دین من و نه اعتقاد من لکن دوست میدارم بدون شك بهترین امام و بهترین هادی را اگر معنی رفض دوستی وصی پیغمبر (و آل طاهرین آنحضرت است) پس بدرستیکه من رافضی‌تر از همه مردم هستم .

یاقوت حموی در ص۳۸۷ جلد ششم معجم الادباء و ابن حجر مکی در ص ۷۹ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق چاپ مصر سال ۱۳۱۲ و امام فخر رازی در ص ٤۰٦ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه شریفه **قل لااسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی** وخطیب خوارزم در ص ۱۲۹ مقتل الحسین فصل ۱۳ وسید مؤمن شبلنجی در ص ۱٤۰ نور الابصار چاپ سال ۱۲۹۰ ضمن باب ۲ و سلیمان بلخی حنفی در ص ۳٥٦ چاپ اسلامبول باب ٦۲ ینابیع المودة از ربیع بن سلیمان که یکی از اصحاب شافعی بوده نقل نموده اند که این اشعار را شافعی انشاد نموده و گفت :

یا راکباً قف بالمحصب من منی	**واهتف بساکن خیفها والناهض**
سحراً اذا فاض الحجیج الی منی	**فیضاً کملتطم الفرات الفائض**
ان کان رفضا حب آل محمّد	**فلیشهد الثقلان انّی رافض (۱)**

ونیز علامه جلیل القدر شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی در ص۲۹ کتاب الاتحاف بحب الاشراف و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص۳۱ از باب ۲ و ص٤۹ از باب٤ رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳ و حافظ جمال الدین زرندی در معراج الوصول فی معرفة آل الرسول و ابن حجر

(۱) ماحصل این اشعار آنکه گوید ای سوار رونده بسوی مکه معظمه بایست در ریگزار منی و بساکنین مسجد خیف وقت سحر که حجاج بسوی منی میایند (بدون تقیه علنی و برملا ندا بده و بگو اگر رفض دوستی آل محمد است پس شهادت بدهند جن و انس که من (امام شافعی) رافضی هستم .

مکی در ص ۸۸ صواعق محرقه از امام شافعی نقل نموده که میگفت :

یا اهل بیت رسول الله حبّکم	**فرض من الله فی القرآن انزله**
کفاکم من عظیم القدر انّکم	**من لم یصلّ علیکم لاصلوة له**

یعنی ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی شما واجب گردیده از جانب خدا و در قرآن مجید این واجب نازل شده (اشاره بآیه ۲۲ سوره ٤۲ است که قبلا ذکر شد) کفایت میکند در عظمت قدر شما ای آل محمد آنکه هر کسی صلوات برشما نفرستد نماز او قبول نخواهد شد (اشاره بصلوات در تشهد نماز است که از واجبات نماز است و اگر کسی عمداً ترك صلوات برمحمد و آل محمد را در تشهد نماز بنماید نمازش باطل و غیر قابل قبول است) .

و در آخر اشعارش (برای یاد آوری امثال کسرویها واحمدامینها)سروده که اتمام حجت باشد بر آنها که **لولم تکن فی حبّ آل محمّد . ثکلتك امّك غیر طیب المولد .**

یعنی اگر نباشی در دوستی آل محمد مادر بمرگت بنشیند قطعاً حرامزاده ای .

بمناسبت این شعر آخر امام شافعی یك حدیث از صد ها حدیثی که از طرق خاصه و عامه رسیده تقدیم امثال کسرویها و احمد امینها که مخالف اهل بیت اطهار و مقامات آنها هستند مینمایم وزائد برمعنای حدیث توضیحی نمیدهم و این حدیث را حافظ ابن حجر مکی متعصب در صواعق محرقه از ابوالشیخ دیلمی نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : **من لم یعرف حق عترتی من الانصار والعرب فهو لاحدی ثلاث امّا منافق و امّا ولدزانیة و امّا امرؤ حملت به امّه فی غیر طهر**

یعنی کسیکه نشناسد حق عترت مرا از انصار و عرب پس او یکی از سه چیز خواهد بود یا منافق است یا ولدالزنا است یاولد حیض است .

اخبار در فضائل عترت و اهل بیت طهارت

از کوری چشم دشمنان و بدخواهان این خاندان جلیل (امثال کسرویها) حب وبغض عترت طاهره مفتاح بهشت و دوزخ وعلامت ایمان و کفر است

چنانچه اکابرعلماء عامه واهل تسنّن با نقل اخبار بسیار از رسول اکرم ﷺ تصدیق این معنی را نموده اند .

از جمله امام احمد ثعلبی که امام اصحاب حدیث شمرده شده و از اکابر علماء عامه است در تفسیر خود ذیل آیه مودت آورده که محبت و مودت اهل بیت طهارت از جمله اصول دین و ارکان اسلام است و هر کس خلاف این عقیده داشته باشد کافر و از دین اسلام خارج و ناصبی میباشد و دلیل بر این معنی خبری است که عبد الله بن حامد اصفهانی باسناد خود از جریربن عبدالله بجلی روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود **من مات علی حبّ آل محمّد مات شهیداً الا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مغفوراً له الا و من مات علی حبّ آل محمّد مات تائباً الا ومن مات علی حبّ آل محمّد مات مؤمناً مستكمل الایمان الاومن مات علی حبّ آل محمّد بشره ملك الموت بالجنّة ثم منكر ونكير الاومن مات علی حبّ آل محمّد یزفّ الی الجنّة كماتزف العروس الی بیت زوجها الاومن مات علی حبّ آل محمّد فتح له فی قبره بابان الی الجنّة الاومن مات علی حبّ آل محمّد جعل الله قبره مزار ملائكة الرحمة ألاومن مات علی حبّ آل محمّد مات علی السنة والجماعة الاومن مات علی بغض آل محمّد جاء یوم القیمة مكتوباً بین عینیه آیس من رحمة الله الا ومن مات علی بغض آل محمّد مات كافراً الاومن مات علی بغض آل محمّد لم یشمّ رائحة الجنّة (۱) .**

ونیز سید ابی بکربن شهاب الدین علوی در ص ٤٥ از باب ٤ رشفة الصادی من بحرفضائل بنی النبی الهادی چاپ مطبعه اعلامیه مصردرسال ۱۳۰۳ از تفسیر ثعلبی وامام

(۱) کسیکه بمیرد بردوستی آل محمد مرده است شهید وتوبه کننده ازگناه وآمرزیده شده ومؤمنی که دارای ایمان کامل میباشد ورحمت گردیده وکسی که بمیرد بردوستی آل محمد بشارت میدهد اورا عزرائیل و منکرونکیر بهشت وکسیکه بمیرد بردوستی آل محمد میرود بسوی بهشت همچنانکه عروس میرود بسوی خانه شوهرش وکسیکه بمیرد بردوستی آل محمد بازمیشود در قبر او دو در بسوی بهشت وکسیکه بمیرد بردوستی آل محمد قرار میدهد خداوند قبراورازیارتگاه ملائکه رحمت وکسیکه بمیرد بردوستی آل محمد مرده است برسنت وجماعت وکسیکه بمیرد بردشمنی آل محمد روز قیامت بین دوچشم او نوشته شده است ناامید است ازرحمت خداوکسیکه بمیرد بردشمنی آل محمد کافر مرده است وکسیکه بمیرد بردشمنی آل محمد استشمام نمی نماید بوی بهشت را .

فخررازی در ص٤٠٥ جلد هفتم تفسیر کبیرش ذیل آیه مودت ازصاحب کشاف همین خبررا نقل نموده اند .

وکواشکی در تفسیرخود موسوم بتبصره ازضحاك وعکرمه که از مشاهیر مفسرین اند روایت کرده که رسول اکرم ﷺ فرمود **لااسئلكم علی ما ادعوكم الیه اجرا ألا ان تحفظونی فی قرابتی علی وفاطمة والحسن والحسین و ابنائهما (۱)**

ومیر سید علی همدانی شافعی در مودت دوم از مودة القربی از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود **توسلّوا بمحبتنا الی اللّه تعالی واستشفعوا بنا فانّ بنا تكرمون وبنا تحبّون وبنا ترزقون فمحبّونا امثالنا غداً كلّهم فی الجنّة (۲)**

ونیز از خالدبن معدان روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود **من احبّ ان یمشی فی رحمةاللّه ویصبح فی رحمةاللّه فلایدخلنّ قلبه شكّ بانّ ذرّیتی افضل الذرّیات و وصیّی افضل الاوصیاء (۳)**

ونیز از جابر روایت نموده که آنحضرت فرمود **الزموا مودّتنا اهل البیت فانّ من القی اللّه وهو یودنادخل الجنّة معناوالّذی نفس محمّد بیده لاینفع عبدا عمله الّا بمعرفة حقّنا (۴)**

وابن حجر مصری مکی در فصل دوم صواعق از ابویعلی از سلمة بن اکوع نقل

(۱) من از برای ارشاد شما بسوی حق و حقیقت مزدی نمیخواهم مگر آنکه حفظ نمائید مقام مرا در اقارب وخویشان من یعنی برای خاطرمن احترام نمائید اقارب وخویشان مرا وآنها علی وفاطمه وحسن وحسین واولاد وذریه آن هردومیباشند .

(۲) توسل بجوئید بدوستی ما بسوی خدایتعالی و طلب شفاعت نمائید بما پس بدرستیکه بما اکرام میشوید و بوسیله ما دوست داشته میشوید وبوسیله ماروزی داده میشوید پس دوستان ما امثال ما هستند فردا (یعنی قیامت) تمامشان دربهشت اند .

(۳) کسی که دوست دارد آنکه مشی کند در رحمت خداوصبح کند دررحمت خدا پس داخل نکند درقلبش شکی باینکه ذریه واولاد من بهترین ذراری هستندووصی من بهترین اوصیاء میباشد.

(٤) ثابت باشید در دوستی ما اهل بیت پس بدرستیکه اهل تقوی که ما رادوست بدارند با ما داخل بهشت میشوند بآن خدائیکه جان محمد درقبضهٔ قدرت اوست هیچ عملی به بنده ای نفع نمیرساند مگربشناختن دوستی ما .

نمود که آنحضرت فرمود **النّجوم أمان لاهل السّماء و أهلبیتی امان لامّتی من الاختلاف (۱)**

این اخبار نمونه‌ای از هزاران خبر است که در باره آل محمّد سلام الله علیهم اجمین از طرق عامه و اهل تسنن رسیده است که در مقدمه نویسی بیش از این مجال نقل ندارد .

از جمله اعتراضات کسروی واحمد امین مخصوصاً در کتاب (المهدی والمهدویت) بشیعیان دراعتقاد بوجود امام زمان عجل‌الله تعالی فرجه است که غائب از انظار میباشد و این معنی‌را در صفحات مکرره با آب و تابی تکرار کرده و هیاهوئی راه انداخته‌اند ونوشته‌اند این عقیده ازجعلیات وساخته‌های شیعیان است که میگویند امامی‌هست‌مهدی نام و ازنظرها ناپیدا .

وحال آنکه خبر نداشتند وزحمت مطالعه و سیر در کتب را بخود ندادند و در مقام تحقیق برنیامدند والا اگر فقط در کتب علماء تسنن (گذشته از کتب شیعه) غور نموده بودند و عناد و تعصب بی‌جانمی‌نمودند می‌فهمیدند اعتقاد بوجود حضرت مهدی محمّد ابن‌الحسن حجة العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه که غیبت نموده و از انظار پنهان گردیده مخصوص بشیعیان تنها نمی باشد بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ اهل‌تسنن نیز ثبت گردیده و اکابر علماء عامه از قبیل علاّمه سمهودی در جواهر العقدین و طبرانی دراوسط و احمدبن حنبل درمسند و ابی داود درسنن وابن ماجه درسنن و حموینی در فرائد و خواجه کلان بلخی در ینابیع المودة و ابن حجر در صواعق و امام نسائی در سنن و حصائص العلوی و خواجه پارسا در فصل الخطاب و محمد ابن طلحه در مطالب السئول و نور الدین جامی در شواهد النبوة و حافظ بلاذری در مسلسلات و محمّد بن یوسف کنجی در کتاب البیان فی اخبار صاحب الزمان و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و میر سید علی همدانی شافعی در مودة القربی و علامه صلاح الدین درشرح الدائره وجمال الدین شیرازی در روضة الاحباب و بیهقی در صحیح خود شعب الایمان و شیخ محی الدین عربی در فتوحات و عنقاء المغرب و ملك العلماء شهاب

(۱) ستارگان امانند ازبرای اهل آسمانها واهلبیت من امان‌اند برای امت‌من ازاختلاف.

الدین در هدایت السعداء و سبط ابن جوزی در تذکره و شیخ عبد الرحمن بسطامی در درة المعارف و شیخ محمد الصبان المصری در اسعاف الراغبین و مؤید الدین خطیب خوارزمی در مناقب و علامه شعرانی در یواقیت و شیخ علی متّقی در مرقاة شرح مشکوة - و دیگران از اکابر علماء اهل تسنن که این صفحات مختصر مجال نوشتن نام تمام آنها را نمی دهد اخبار بسیاری راجع بآنحضرت نقل نموده اند وحتی بسیاری ازآنها تحقیقات عمیقی دراین باب کرده‌اند .

برای نمونه چند خبری باقتضای مقدمه نویسی از اکابر علماء عامه جهة بینائی جوانان روشن فکر زائداً علی ما سبق دراینجانقل مینمائیم تابدانند اینعقیده ازجعلیات و ساخته‌های شیعیان نیست بلکه کسروی‌تبریزی حیّال فریبنده و احمد امین مصری‌عنود وامثال آنها مغلطه کار بوده‌اند و امر را بر بی خبران مشتبه مینموده‌اند .

علاوه برآنکه در ص ۹۹۱ تا ص ۹۹۷ همین کتاب اشاراتی باخبار وارده درموضوع حضرت مهدی علیه‌السلام شده و دراینجا هم بیان دیگری مینمائیم و بعض اخبار دیگر ذکر میکنیم تا کشف حقیقت گردد

اخبار بوجود حضرت مهدی علیه‌السلام ازطرق اهل‌سنت

۱ - خواجه کلان شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۷۳ ینابیع المودة و علامه سمهودی شافعی در جواهرالعقدین وابن‌حجر مکی در صواعق‌محرقه و طبرانی در اوسط از ابو ایوب انصاری و علی بن هلال (بمختصر تفاوتی در الفاظ وعبارات) نقل نموده‌اند که در مرض موت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فاطمه سلام الله علیها گریه میکرد رسول اکرم فرمود **ان لكرامة الله ایاك زوّجك من هو أقدمهم سلماً واكثرهم علماً (۱)**

آنگاه فرمود خداوند متعال نظر فرمود بر اهل زمین پس مرا اختیار نمودپیغمبر مرسل آنگاه نظردیگرفرمود علی‌را برگزیدبوصایت پس بمن وحی‌نمود که تورا تزویج نمایم باو وقرار دهم او را وصی خودم .

(۱) از جمله کرامتهای پروردگار بتوآنست که تزویج کرد تورابکسی که اقدم مردم است اسلاما و بیشترآنها از حیث‌علم و دانش .

یا فاطمة منّا خیرالانبیاء و هو أبوك ومنّا خیر الاوصیاء وهو بعلك و منّا خیر الشّهداء وهو حمزة عمّ ابیك ومنّا من له جناحان یطیر بهمافی الجنّة حیث شاء وهو جعفر ابن عمّ ابیك و منّا سبطا هذه الامّة و سیّدا شباب اهل الجنّة الحسن والحسین و هما ابناك والّذی نفسی بیده منّا مهدی هذه الامّة وهو من ولدك (۱)

۲ ـ شیخ الاسلام حموینی درفرائد السمطین و شیخ سلیمان بلخی حنفی درباب ۷۷ ینابیع المودة از عبایة بن ربعی از جابر بن عبد الله انصاری نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

انا سید النبیّین و علیّ سید الوصیین وانّ اوصیائی بعدی اثناعشر اوّلهم علیّ وآخرهم القائم المهدی علیه السلام (۲)

۳ ـ واز سلیم بن قیس هلالی از سلمان فارسی نقل میکنند که گفت وارد شدم بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله دیدم حسین بر پای آن حضرت نشسته وپیوسته دوطرف صورتش را میبوسید ومیفرمود :

انت سیّد بن السیّد اخو السید وانت امام بن الامام وانت حجّة بن الحجّة أخو الحجّة ابو حجج تسعة تاسعهم قائمهم المهدیّ علیه السلام (۳)

٤ ـ ونیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود :

انّ خلفائی و اوصیائی وحجج الله علی الخلق بعدی الاثنا عشر أولهم علی وآخرهم ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلّی خلف المهدی

(۱) یا فاطمه از ماست بهترین انبیاء و او پدر تو میباشد و از ماست بهترین اوصیاء واو شوهر تو میباشد و ازماست بهترین شهداء واوحمزه عموی پدرتو میباشد و ازما است کسیکه برای او است دوبال که پروازمیکند بآنها در بهشت و او جعفر پسرعموی پدر تومیباشد و ازماست دو سبط این امت و دوسید جوانان اهل بهشت حسن و حسین و آنها پسرهای توهستند بآن خدائی که جان من دربد قدرت اواست از ماست مهدی این امت و او از اولاد تومیباشد .

(۲) من آقای انبیاء و علی آقای اوصیاء میباشدو بدرستی که اوصیاء من بعداز من دوازده نفرند اول آنها علی و آخر آنها قائم مهدی میباشد .

(۳) توئی سید پسر سید و توئی امام پسر امام برادر امام و توئی حجة پسر حجة و برادر حجة و پدر حجتهای نه گانه که نهمی آنها قائم مهدی میباشد .

و تشرق الارض بنور ربها و یبلغ سلطانه المشرق والمغرب (۱) .

۵ ـ ونیزاز سعیدبن جبیر ازابن عباس (حبرامت) نقل میکند که آنحضرت فرمود:

انّ علیّاً وصیّی ومن ولده القائم المنتظر المهدی الّذی یملاء الارض قسطاً و عدلاکما ملئت جوراً وظلماً والّذی بعثنی بالحقّ بشیراً و نذیراً انّ الثابتین علی القول بامامته فی زمان غیبته لاعزّ من الکبریت الاحمر فقام الیه جابر بن عبدالله فقال : یارسول الله وللقائم من ولدك غیبة قال(ص) ای وربّی ولیمحّص الله الذین آمنوا ویمحق الکافرین ثمّ قال یاجابر انّ هذا امرمن امر الله وسرّ من سرّ الله فایّاك والشك فانّ الشكّ فی امرالله عزّوجلّ کفر(۲) .

٦ـ و نیز خواجه کلان حنفی درباب ۷۹ ینابیع المودة از فصل الخطاب خواجه سید محمد پارسا که از اکابر علمای عامه است نقل میکند که گوید از امامان اهلبیت طهارت ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام میباشد که متولد گردیده درسال ۲۳۱ روز جمعه ششم ربیع الاول و بعد از پدر بزرگوارش شش سال زندگانی نمود و در پهلوی پدرش دفن گردید آنگاه نوشته :

ولم یخلّف ولداً غیرأبی القاسم محمّد المنتظر المسمّی بالقائم والحجّة والمهدی وصاحب الزّمان وخاتم الائمّة الاثنا عشرعند الامامیة وکان مولد

(۱) بدرستیکه خلفاء و اوصیاء من وحجتهای خدا برخلق بعداز من دوازده نفرند اول آنها علی و آخرآنها فرزند من مهدی است پس نازل میگردد عیسی بن مریم روح الله پس نماز میگذارد عقب مهدی و روشن میکند(آن مهدی) زمین را بنورخدا ومیرساند سلطنت اورا بمشرق و مغرب .

(۲) بدرستیکه علی وصی من است و از اولاد اوقائم منتظر مهدی است که پرمیکندزمینرا ازعدل و داد همچنانکه پر شده باشد جور و ظلم بآن خدائی که مرا بحق مبعوث گردانیده بشارت دهنده و بیم دهنده بدرستی که ثابتین بر قول و عقیده بامامت آنحضرت در زمان غیبتش عزیزترند از کبریت احمر جابرازجا برخاست عرض کرد یا رسول الله برای قائم از فرزند شما غیبتی است فرمودند آری قسم بپروردگار من آنگاه آیه ۱۳۵ سوره ۳ (آل عمران) راقرائت نمودند . یعنی پاك و پاکیزه گرداند خدا مؤمنان را از گناهان در وقت مغلوبیت ایشان و نیست گرداند و هلاك سازد کافران را اگرمغلوب گردند .

(ملخص معنی آنکه در آن غیبت اگر دولت برمؤمنان باشد بجهت تمیز است واستشهادو تمحیص و غیرآن ازآنچه اصلح باشدمر ایشان را ـ واگربر کافرانست بجهت محق ومحوآثار ایشانست) پس از آن فرمود ای جابر این غیبت امری است ازامر خدا وسری است ازسرخدا پس بپرهیز از شك بدرستی که شك درامرخدای عزوجل کفراست .

المنتظر ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين امّة امّ ولد يقال لها نرجس توفي أبوه وهو ابن خمس سنين فاختفى الى الان (۱) .

۷- حافظ ابن حجر مکی در ص ۱۲۷ صواعق محرقه بعد از شرح حالات حضرت عسکری امام یازدهم گوید :

ولم يخلفغيرولده (ابی‌القاسم محمّد الحجّة) وعمره عند وفات ابيه خمس‌سنين لكن اتاه‌الله (تبارك وتعالى) فيها الحكمة ويسمّى القائم‌المنتظر لانّه ستر بالمدينة و غاب فلم يعرف أين ذهب (۲) .

۸- شیخ سلیمان بلخی حنفی ازباب ۷۱ تا باب ۸٦ را اختصاص داده است بحالات حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه - و نقل نموده است اقوال اکابرعلماء خودشان را از قبیل هاشم بن سلیمان در کتاب المحجّة - و علامهٔ سمهودی در جواهر العقدين و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه - و محمّدبن ابراهیم در فرائد السمطین - و محمّدالصبان المصری در اسعاف الراغبین - و محمّد بن طلحه در مطالب السئول - وصلاح الدین صفدی در شرح الدائره - و ابونعیم در حلیة الاولیاء - و ابن صباغ در فصول المهمّة - و کنجی شافعی در کتاب البیان - وخوارزمی درمناقب - و غیرهم ازبسیاری ازصحابه - ومخصوصاً باب ۸۲ را اختصاص داده بکسانی که حضرت مهدی را در زمان حیات پدر بزرگوارش دیدند باین عنوان :

في بيان الامام ابومحمّد الحسن العسكرى ارى ولده القائم المهدى لخواصّ مواليه واعلمهم انّ الامام من بعده ولده رضى‌الله عنهما (۳) .

---

(۱) برای آنحضرت (یعنی امام‌حسن‌عسکری) فرزندی نماند مگر ابوالقاسم محمد منتظر نامیده‌شده بقائم وحجة ومهدی‌وصاحب الزمان و خاتم امامان دوازده گانه نزد امامیه ومولد آن امام منتظر نیمه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده‌است و مادرش ام‌ولد بودکه او را نرجس میگفتند ودرموقع وفات پدربزرگوارش پنج‌ساله بوده و الی‌الان مخفی و پنهان‌میباشد .

(۲) باقی نماند برای آنحضرت مگر فرزندش ابی‌القاسم محمدحجة وعمرآنحضرت دروقت وفات پدرش پنجساله بوده است لکن در همان طفولیت خداوند متعال اورا حکمت داده بود و نامیده شد بقائم منتظر برای آنکه آنحضرت غیبت نموده‌و پنهان‌شد وشناخته نشدبکجا رفت .

(۳) در بیان آنکه امام‌ابومحمد حسن‌العسکری نشان داد : فرزندش قائم مهدی را بخواص دوستانش وبآنها تعلیم‌نمودکه‌امام بعدازاو فرزندش‌مهدی‌میباشد .

و در این باب دوازده خبر نقل میکند از جمع بسیاری که حضرت مهدی را در زمان پدرش امام حسن عسکری زیارت نمودند .

تا پیروان کسروی بخوانند و بر انگیخته حیّالشان را بشناسند که نوشته است وجود مهدی امام‌غائب را شیعیان ساخته‌اند واحدی او را ندیده چگونه بوده وکجابوده

علاوه برصد ها کتب غیبت که اکابر علماء و موثقین و محدثین شیعه نوشته اند از بیانات علماء سنی بشنوید و بر کسروی واحمد امین و مردوخ (وبازیگران وفریبندگان ودین سازان مغلطه کارلعنت نمائید) .

و درباب ۸۳ همان کتاب یازده خبرنقل میکند از کسانیکه در غیبت کبری‌خدمت آنحضرت رسیده اند باین عنوان .

في بيان من راى صاحب الزمان المهدى (ع) بعد غيبته الكبرى(۱).

که از نقل آن اخبار جهة حفظ اختصار صرفنظر شد هر کس طالب است باصل کتاب ینابیع المودة مخصوصاً باب ۸۲ و۸۳ مراجعه نمایند تا کشف حقیقت شود .

خلاصه اکثر علماء منصف عامه با نقل اخبار بسیار که ضیق صفحات مجال نقل همه آنها را نمیدهد اظهار عقیده ونظرهم نموده اندکه مراد از حضرت مهدی ابی القاسم محمد فرزند برومند حضرت امام حسن عسکری میباشد .

۹ - چنانچه محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول **في مناقب آل الرسول** در حق آنحضرت گوید :

هو ابن أبي محمد العسكرى ومولده بسامراء (۲) .

۱۰ - و نیزشیخ صلاح الدین صفدی درشرح الدائره نوشته است .

انّ المهدى الموعود هوالامام الثّانى عشرمن الائمّةاوّلهم سيّدناعلى واخرهم المهدى رضى الله عنهم (۳).

---

(۱) دربیان کسانیکه دیده‌اند صاحب الزمان مهدی(ع) را بعد از غیبت کبری (یعنی دو مدت هزارسال) .

(۲) او فرزندابی‌محمدامام‌حسن‌عسکری میباشد و محل تولدش‌سامراءبوده‌است .

(۳) بدرستیکه مهدی موعود او امام دوازدهم ازائمه‌ای میباشدکه اول آنها علی و آخر آنها حضرت‌مهدی‌رضی‌الله عنهم است .

١١ - وخواجه کلان بلخی حنفی درآخرباب ٧٩ ینابیع الموده بعد از نقل اقوال اکابرعلماء عامه راجع بحضرت مهدی عليه السلام و ولادت آنحضرت چنین اظهار عقیده نموده .

المعلوم المحقق عند الثقات ان ولادة القائم عليه السلام كانت ليلة الخامس عشر من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين في بلدة سامرّاء عندالقران الاصغر الذى كان في القوس و هو رابع القران الاكبر الذى في القوس و كان الطالع الدرجة الخامسة والعشرين من السرطان و زايجته المباركة في افق سامرّاء (١) .

١٢ - وابوعبدالله فقیه محمد بن یوسف گنجی شافعی در کتاب البیان فی اخبارصاحب الزمان درآخر باب ٢٠ نوشته است .

ان المهدى ولدالحسن العسكرى فهوحيّ موجود باق منذغيبته الى الان ولا امتناع في بقائه بدليل بقاء عيسى والخضروالياس عليهم السلام (٢).

١٣ - و یوسف سبط ابن جوزی درص٢٠٤ تذکرة خواص الامّه فی معرفة الائمّة پس ازاینکه سلسلهٔ نسب آنحضرت را بعلی بن ابیطالب نقل نموده آنگاه گوید :

وهوالخلف الحجّة صاحب الزّمان القائم المنتظر والتّالى وهو آخرالائمّة(٣).

بعد از نقل چند خبراز طرق علماء خودشان (اهل سنت) راجع بظهور آنحضرت چنین گوید : **فذلك هوالمهدى عليه السلام .**

١٤ - و محمد بن طلحه شافعی در باب ١٢ مطالب السئول فی مناقب آل الرسول با دلائل بسیاری اثبات وجود حضرت مهدی عجل الله فرجه را مینماید باین عنوان **الباب الثّانى عشرفى ابى القاسم محمّدبن الحسن الخالص بن على المتوكّل بن محمّد**

(١) معلوم و محقق است نزد ثقات اینکه ولادت قائم (ع) در شب پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج بوده است در سامراء نزد قران کوچك آن چنانه‌ای که باشد درقوس و او چهارم قران بزرگ آنچنانه ایست درقوس و بوده است طالع او در درجه بیست و پنج از سرطان و زایجهٔ مبارکه اودرافق سامراء بوده است .

(٢) بدرستیکه مهدی فرزند حسن عسکری زنده و موجود و باقیست غیبت او الی الان و امتناعی ندارد بقای او بدلیل بقای عیسی و خضر و الیاس علیهم السلام .

(٣) و اوست خلف حجة صاحب الزمان قائم منتظر و تالی و اوست آخر امامان و اوست مهدی (علیه السلام)

القائم بن علىّ الرّضا بن موسى الكاظم بن جعفر الصّادق بن محمد الباقر بن على زين العابدين بن الحسين الزّكى بن علىّ المرتضى اميرالمؤمنين بن ابى طالب ، المهدى الحجّه الخلف الصّالح المنتظرعليهم السلام .

و ابتداء مینماید این باب را باشعاری در مدیحه آنحضرت و اثبات مقامات عالیهٔ آن وجود مقدس که برای اثبات مرام ذکرمیشود .

فهذا الخلف الحجّة قد أيّده اللّه — هذا يا منهج الحقّ واتاه سجاياه
واعلى فى ذرى العليا بالتأييدمرقاه — واتاه خلى فضل عظيم فتحلاه
وقدقال رسول اللّه قولا قدرويناه — وذوالعلم بما قال اذا ادرك معناه
يرى الاخبارفى المهدى جائت بمسماه — وقد ابداه بالنسبة والوصف وسماه
ويكفى قوله منى لاشراق محياه — ومن بضعة الزهراء مرساه ومسراه
ولن يبلغ ما اوتيه امثال واشباه — فمن قالواهوالمهدى مامانوا بمافاه

بیش از یك ورق با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت مینماید که جمیع اخبار مأثوره از رسول اکرم صلى الله عليه وآله و ادله و علاماتی را که راجع بحضرت مهدی بیان نموده و در کتب فریقین حتی صحیح بخاری ومسلم وترمذی نقل گردیده کاملا مطابقت دارد با محمد المهدی خلف صالح حضرت عسکری عجل‌الله فرجه که در ایام معتمد علی الله خلیفهٔ عباسی در سامراء متولد و ازترس اعادی پنهان گردیده .

ونیز قاضی فضل بن روزبهان که از اکابر متعصبین علماء عامه میباشد که از شدت تعصب انکاراخبارصحیحه صریحه را مینماید ولی درموضوع حضرت ولی‌عصر مهدی آل محمد عجل‌الله تعالی فرجه موافقت با نظروعقیده امامیه اثنا عشریه دارد وعجب آنکه در کتاب ابطال الباطل که ردّ برنهج الحق علامه حلی‌قدس‌سره (یعنی‌رد برشیعیان‌نوشته) کلماتی در فضائل و مناقب اهل‌بیت طهارت دارد که ازجمله اشعاری درمدح ائمه اطهار انشاء نموده که اشاره بحضرت مهدی وظهورآنحضرت مینماید که بمناسبت‌مقام‌ذکرمینمائیم که گوید

سلام على المصطفى المجتبى — سلام على السيّد المرتضى
سلام على سيّدتنا فاطمة — من اختار ها اللّه خير النساء
سلام من المسك انفاسه — على الحسن الالمعيّ الرضا

سلام علی الاورعی الحسین	شهید یری جسمه کربلا
سلام علی السیّد العابدین	علی بن الحسین الزّکی المجتبی
سلام علی الباقر المهتدی	سلام علی الصّادق المقتدی
سلام علی الکاظم الممتحن	رضیّ السجایا امام التقی
سلام علی الثامن المؤتمن	علیّ الرضا سید الاصفیاء
سلام علی المتقّیّ التقی	محمّد الطیّب المرتجی
سلام علی الالمعیّ النقی	علیّ المکرم هادی الوری
سلام علی السیّد العسکریّ	امام یجهز جیوش الصفّا
سلام علی القائم المنتظر	أبی القاسم الغر نور الهدی
سیطلع کالشمس فی غاسق	ینجیه من سیفه المنتقی
تری یملاء الارض من عدله	کما ملات جور أهل الهوی
سلام علیه و آبائه	وانصاره ما تدوم السماء

ماحصل کلام بمقتضای مقام آنکه بعد از سلام بارواح مقدسه أئمه اثنا عشر و ستودن مراتب و درجات مرتب آنها ـ بنام امام دوازدهم که میرسد بعد از سلام بر آن حضرت اقرار مینماید که اواست قائم منتظر که کنیه مبارکش ابوالقاسم است و زوداست که مانند خورشید تابان طالع و ظاهر گردد و عالم را پر از عدل و داد کند هم چنانکه پر از ظلم وجور شده باشد .

برای اثبات مرام وبیداری جوانان روشن‌ضمیر که بخواهند بسفسطه بازی ومغلطه کاری و دروغ سازیهای کسروی و احمد امین و امثال او پی ببرند وبدانند که‌عقیده بوجود حضرت مهدی منتظر عجل الله تعالی فرجه و ولادت او در هزار و صد و بیست سال قبل و اینکه فرزند برومند حضرت عسکری و یازدهمین فرزند علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام و دوازدهمین وصی حضرت ختمی‌مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده و غیبت او ازجعلیات شیعه نیست بلکه سنی و شیعه معتقد باین معنی هستند همین مقدار از اخبار من باب نمونه کافیست .

والا اگر بخواهم تمام‌روایات منقوله از کتب اکابرعلماء عامه واظهار عقاید آنهارا براثبات مرام ذکرنمایم خود کتابی بسیار بزرگ خواهد شد .

وبرای اهل لسان لازم است مراجعه کنند بکتاب (کشف الاستار) تألیف علامة المحدثین مرحوم حاج میرزا حسین نوری قدس سره القدوسی و کتاب (المهدی) که بقلم سید جلیل و عالم نبیل حجة الاسلام مرحوم سید صدرالدین صدر رضوان الله علیه نزیل دارالعلم قم که مبسوطاً از کتب اکابر علماء عامه استخراج نموده و خدمت بزرگی به عالم تشیّع فرمودند .

در اینجا بیادم آمد خبر پرفائده ای که علاوه برفضائل ومناقب مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی ابن ابیطالب علیه‌الصلوة والسلام ذکری ازحضرت مهدی عجل‌الله تعالی فرجه و ظهور آنحضرت شده است و مقتضی دیدم خلاصةً آن حدیث را یاد آور شوم تا خوانندگان محترم‌بدانند که اکابرعلماء از سنی وشیعه چگونه بنقل اخبار کشف حقایق نموده اند تا روی نویسندگان عنود سیاه گردد .

حدیث عجیبی درفضائل‌علی‌ع و اشاره بحضرت مهدی ع

شیخ سلیمان بلخی‌حنفی درباب ٧٥ ینابیع‌المودة از ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب خطباء خوارزم بسند خودش از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش نقل مینماید که گفت در روز خیبر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله علم رابعلی‌بن ابیطالب داد و خداوند بدست آنحضرت فتح نصیب مسلمانان نمود و در غدیر خم بمردم شناسانید علی را باین عبارت که :

انه مولی کلّ مؤمن و مؤمنة و قال له أنت منّی و انا منك وانت‌تقاتل‌علی التّاویل کما قاتلت علی التنزیل وانت منّی بمنزلة هرون من موسی و انا‌سلم لمن سالمك وحرب‌لمن حاربك‌وأنت العروة الوثقی‌وأنت‌تبیّن ماشتبه‌علیهم من بعدی وأنت امام وولیّ کلّ‌مؤمن ومؤمنة بعدی وانت الذی انزل‌الله‌فیه واذان‌من‌الله‌ورسوله‌الی النّاس‌یوم‌الحجّ‌الاکبر وانت‌الاخذ‌بسنّتی‌وذاب‌البدع عن ملّتی وانا اوّل‌من‌انشق‌الارض عنه وانت‌معی‌فی‌الجنّة واوّل‌من یدخلهاانا وانت والحسن والحسین و فاطمة وان الله اوحی الیّ ان‌اخبر‌فضلك فقمت‌به بین الناس و بلغتهم ماامرنی‌الله‌بتبلیغه وذلك‌قوله تعالی(یاایها‌الرسول بلّغ‌ما

انزل اليك من ربك) الى آخر الاية (۱) .

آنگاه فرمود :

يا علي اتّق الضغائن التّي هي في صدور من لا يظهرها الاّ بعد موتي اولئك يلعنهم اللّه ويلعنهم اللاّعنون . ثمّ بكى صلّى اللّه عليه وآله وسلّم وقال أخبرني جبرئيل أنّهم يظلمونه بعدي وانّ ذلك الظّلم يبقى حتّى اذا قام قائمهم . وعلت كلمتهم واجتمعت الامّة على محبّتهم وكان الشّانى لهم قليلا . والكاره لهم ذليلا . وكثر المادح لهم . وذلك حين تغيّرت البلاد وضعف العباد واليأس من الفرج . فعند ذلك يظهر قائم المهدى من ولدى يقوم يظهر الله الحقّ بهم ويخمد الباطل باسيافهم ويتّبعهم النّاس راغباً اليهم او خائفاً . ثمّ قال معاشر النّاس ابشروا بالفرج فان وعد اللّه حقّ لا يخاف . وقضائه لا يرد وهو الحكيم الخبير وان فتح الله قريب (۲)

---

(۱) بدرستيكه علي بن ابيطالب اولى بتصرف برهرمؤمن ومؤمنه است آنگاه فرمود بعلي تو از مني ومن از تو وتو جنگ ميكني برتأويل (قرآن) همچنانيكه من جنگ كردم برتنزيل (قرآن) وتو از من بمنزلهٔ هرونى از موسى و من درسلم وسلامتم باكسيكه باتو از درسلم وسلامت باشد ودرجنگم با كسيكه باتو درجنگ است وتوئي عروة الوثقى وتوئي بيان كننده هرچيزى كه مشتبه ميشود بر آنها بعد از من وتوئي امام و ولى هر مؤمن و مؤمنه بعد ازمن (اين كلمه بعدى كه در بسيارى از اخبار رسيده براى اهل بصيرت و انصاف واضح مينمايد كه كلمه مولى بمعناى اولى بتصرف است نه بمعناى محب وناصر كه اهل تسنن گمان نموده اند واگر بمعناى محب و ناصر بود جمله بعدى معنى نداشت .

زيرا دوستي علي و نصرت او درحيات وممات پيغمبر بايستي عملي باشد نه فقط بعد از پيغمبر اورا دوست بدارند ويارى بنمايند پس كلمه مولى بمعناى اولى بتصرف است كه در زمان حيات رسول الله خود اولى بتصرف است و بعد از وفات آن حضرت اين مقام مقدس را علي واجد است) .

ودر باره تو نازل گرديده (آيه ۳ سوره ۹ توبه) يعني نداتيست از خدا و رسول بسوى مردم روز حج اكبر (اشاره است بيردن علي عليه السلام آيات اول سورهٔ برائت را وقرائت نمودن بر اهل مكه) و توئي عمل كنندهٔ بسنت من و برطرف كننده بدعتها از امت من ومن اول كسي بودم كه بدعتهارا برطرف نمودم وتو بامني در بهشت واول كسي كه وارد بهشت ميشود من وتو و حسن وحسين و فاطمه هستيم . وخداوند وحي نمود كه فضيلت ومقام تورا خبر دهم پس بر خواستم بين مردم (در روز غدير) ورسانيدم بآنها آنچه را كه خداوند بمن امر نموده بود تبليغ اورا اينست (معني) فرموده حق تعالى كه اى پيغمبر و رسول (مكرم) برسان (بمردم) چيزى را كه نازل گرديده بتو از جانب خدا تا آخر آيه شريفه .

(۲) ياعلي بپرهيز از كينه هائي كه در سينه ها پنهان است و ظاهر نميكنند آنرا مگر بعد از مردن من .

آنها كسانى هستند كه لعنت ميكند آنها را خدا وهر لعنت كننده پس گريه كرد پيغمبر وفرمود كه جبرئيل مرا خبر داده است كه آنها ظلم ميكنند بعلي و اهل بيت من واين ظلم باقى ميماند تا آنكه قيام نمايد قائم آل محمد وبلند شود سخن آنها و اجتماع نمايند امت من بردوستي آنها ودشمن •

براى خاتمه مطلب خبرى نثار روح احمد امين و كسروى و مردوخ (مردود) و منكرين ظهور حضرت مهدى عجل الله تعالى فرجه مينمائيم و اين خبرى است كه شيخ الاسلام حموينى درفرائد السمطين ازمحدث فقيه شافعي ابراهيم بن يعقوب كلابادى بخارى وخواجه كلان شيخ سليمان بلخي حنفي در ينابيع المودة از جابر بن عبدالله انصارى نقل مينمايد كه رسول اكرم ﷺ فرمود **من أنكر خروج المهدى فقد كفر بما انزل على محمد صلى الله عليه وسلم(۱)**

حملات كسروى بدين مقدس اسلام و جواب آن

نه گمان رود كه اين مرد ديوانهٔ مرموز فقط حملاتى بعالم تشيع داشته بلكه در (پيرامون اسلام و) ساير مؤلفاتش حملات شديدى باصل دين مقدس اسلام و تمام قوانين مقدسه آن دارد تا آنجا كه مينويسد دين اسلام امروز مردود است و طريقهٔ منحوسهٔ خودرا (پاك دينى) نام نهاده و پيروى از آنرا امر حياتى و لازم ميداند .

مثلا نوشته چون جمعي از مسلمانان عامل بقوانين دين اسلام نيستند يا تابع قوانين اروپائى شدند معلوم ميشود كه اين دين ارزش خودرا از دست داده بايد عوض شود و واجب است مردم اسلام را بگذارند (پاك دينى) مرا بپذيرند چه آنكه من برانگيخته وبراى سعادت اين ملت آمدم ؟ ! !

مغز و كلّهٔ اين مرد مرموز آنقدر خالي و گنديده بود ونميفهميد (يا ميفهميد وعمداً سهو ميكرد يعني مأموريت داشت كه مردم را گمراه و ايجاد اختلاف نمايد) كه اگر

• آنها كم باشند وكاره و بي ميل بآنها ذليل باشند و زياد شود مدح كنندگان آنها وآن در زماني خواهد بود كه شهرها تغيير پيدا مي نمايد و مردم ضعيف گردند وازفرج ظهور مأيوس شوند .

پس در آنوقت ظاهر ميگردد قائم مهدى از فرزندان من و قيام مينمايد و ظاهر ميكند خداوند بآل محمد حق را و بشمشيرهاى آنها باطل را از ميان ميبرد و مردم چه باكمال رغبت وميل و چه باخوف و ترس تبعيت مينمايند آنها را پس از آن فرمود اى گروه مردم بشارت باد شمارا بفرج پس بدرستيكه وعده خداوند حق است ورد نميشود قضاء او واوست حكيم و داناى آگاه بدرستي كه فتح خداوند نزديك است .

(۱) كسيكه منكر خروج حضرت مهدى باشد محققاً كافر است بآنچه نازل گرديده برمحمد صلى الله عليه وآله .

مرضی و بیماران بدستورات دکتر و طبیب حاذق عمل نکنند دلیل بر آن نیست که دستورات طبیب‌فاسد و ازکار افتاده وارزش خودرا از دست داده باید طبیب ودکتررا عوض نمود بلکه باید بوسائل مختلفه‌مرضی و بیماران را وادار نمایند که دستورات طبیب‌حاذق را عملی کنند و اگر عمل نمودند و در پی تمام دستورات رفتند و نتیجه نگرفتند آنگاه باید طبیب را عوض نمایند .

این مرد مرموز حیّال خیال میکرد که اگر مردم قانون مقدّس اسلامرا گذاردند وپیرو قانون اروپائی‌شدند دلیل بر نقص‌قانون مقدّس اسلامست ؟ وحال آنکه‌اینطورنیست.

اگرمریضی دستورات طبیب حاذق و دکتر بزرگ را عملی نکند وپیرو دستورات زنان همسایه گردد دلیل بر نقص دستور دکتر و عملی نبودن آن دستورات است قطعاً نه چنین است بلکه این نقص باولیای امور برمیگردد نه باصل دستور زیرا اولیای امور بیمارستان باید مراقبت نماید بحال بیماران که دستورات دکتر از دوا و غذا و پرهیز و غیره هریك بموقع خود عملی گردد والا بیماران خود متوجه بدستورات نیستند از روی جهل و نادانی پیش خود خیال میکنند هرچند روزی باید رجوع بدکتر جدیدی بکنند بخیال آنکه شاید مفید واقع شود فلذا همیشه حیران وسرگرداند وغالباً گرفتار شیادها شده جان خودرا از دست میدهند .

نوشته است قانون اسلام در هزار سال قبل میتوانست اصلاح امور کند و مملکت داری نماید ولی امروز با قانون اسلام نمیشود مملکت داری نمود !!!

برای اثبات نادانی و وارو نشان دادن و سفسطه بازی و مغلطه کاری این مرد مرموز پسندیده است نظر کردن بخاك حجاز که دولت سعودی با اینکه با تمام ممالك خارجه ارتباط دارد و برای استخراج معادن خارجیها در مملکت او بسیارند ابداً توجهی بقوانین اروپائی ندارد و بلکه در سرتاسر مملکت حجاز قانون قرآن مجید حکم فرماست بهمین جهت درمیان آن مردمان بی‌سواد و برهنه وعریان (ازجمیع شئون تمدن امروزی چنان امنیت قابل توجهی موجود است که در اروپا حتیٰ در مملکت سویس که معروف بعدالت وصحت عمل میباشند) هم وجود ندارد .

نوشته است یکی ازدلائلی که میرساند قانون اسلام و دستورات آن امروزه در دنیا عملی نیست آنست که در دنیای کنونی دست دزد را نمیبرند وحال آنکه در قانون اسلام حکم بقطع ید سارق نموده است .

آن بیچارهٔ بدبخت مانند صدهاهزار مردم بی‌فکر ومقلّد غلط گمان کرده‌میکنند که هرعملی که مورد پسند اروپائیها قرار گرفت تمام روی قواعد علم و عقل است .

و حال آنکه چنین نیست بسیاری از قوانین در اروپا مورد عمل قرار گرفته که جز ضرر از آن چیزی نمی بینند از جمله همین حکم سارق و دزد را که محل استشهاد این مرد مرموز عجیب است مورد دقت قرار دهیم می‌بینیم اززمانی که این حکم را تغییر دادند امنیت از مملکت ما رخت بر بسته دزدیهای کوچك و بزرگ بقدری فراوان شده که شب و روز خفیه و آشکار مردم امنیت ندارند .

اولا ایمان که اصل و پایه هرچیزیست ازمیان مردم برداشته شده که هربشری با توجه بمبدأ و معاد و ترس از روز حساب دست بعمل زشت و خیانت بمال مردم و دزدی نزنند .

ثانیاً دزدها مطمئنند اگر برشوه و دادن حق وحساب از مجازات در نرفتند چند ماهی بیشتر در زندان نخواهند ماند آنهم زندانیکه برای آنها بمنزله مدرسه کار است .

چون دزدها را که در حبس مجرد نمی‌برند بلکه عدّهٔ بسیاری از دزد ها در یك سالن زندگانی میکنند درتمام مدت‌حبس بیکارنه نشسته رموز واسرار دزدی را بیکدیگر آموخته وقتی از زندان خلاص شدند دزد هنرمند و ورزیده ای گردیده باز بجان ملت میافتند .

برفرض در تهران بواسطه مراقبت پلیس نتوانند بمانند بسایر بلاد میروند ایران نتوانستند عملی کنند بسایرممالك میروند تغییر صورت و لباس میدهند و باعث بدبختی ملتها میشوند .

چنانچه دزدهای بین‌المللی بسیارند که تمام ممالك دنیا از دست آنها عاجز و در پی آنها هستند وازگرفتن آنها عاجزند .

ولی اگر بحکم آیه ۴۲ سورهٔ ۵ (مائده) **والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما جزاء بما کسبا نکالامن الله**[1] قطع ید عملی میشد دست دزد را میبریدند مانند سابق امنیت مالی برقرار میشد.

بریدن دست دزد اقلا دو اثر نیکو درجامعه دارد :

یکی آنکه دزد بی دست در هر کجای دنیا برود چون نشانی دارد بدست بریدهٔ او نگاه کرده اورا میشناسند ولو بهرصورت ولباس درآید ازاو اجتناب مینمایند و دیگر احتیاجی بپلیس و پاسبان نیست که اورا تحت نظر بگیرند بلکه تمام عملیاتش تحت نظر افراد مردم است وازاو کاملا دوری مینمایند بهمین جهت زندگانی اجتماعی او درهمه جا در خطرمیافتد.

اثر دیگری که دارد آنکه اگر افراد دیگری خیال چنین عمل زشتی داشته باشند چون میدانند دست عزیزشان حتماً قطع میشود و بعد از دو مرتبه تکرار عمل حیاتشان در معرض خطر وحکم اعدام در باره آنها جاری میگردد قطعاً بدنبال چنین عمل شنیع تنگینی نمیروند.

بالنتیجه مردم راحت و امنیت اجتماعی حاصل میشود چنانکه درمملکت حجاز که امروز این حکم عملی میشود دزدی ابداً وجود ندارد.

ولی در سراسر ممالك اروپا وآمریکا وغیره که دست دزد را نمیبرند دزدیهای علمی و غیرعلمی بسیار رواج دارد.

پس احکام اسلام عملی است اجراء بنمایند تا نتیجه بگیرند عمل نکردن بقوانین اسلام مایهٔ بدبختی و بیچارگی است.

اسلام بذات خود ندارد عیبی هرعیب که هست درمسلمانی ماست

اگر مسلمانان مانند بیماران خود سر تنبل و تن پرور و جاهل شدند چه ربطی باصل دین دارد قرآن مجید مردم را امر بکار نموده امر بتدبر وتفکر و تعقل نموده سعی وعمل یکی از دستورات مهمه دین مقدس اسلام است.

(۱) دست مرد و زن را بکیفراعمالشان (که آن خیانت بمال مردم است) ببرید این عقوبتی است که خدا برآنان مقرر داشته.

قانون مجری میخواهد درازمنهٔ سالفه اجراء قانون میکردند عملی میشد امروز هم بکنند عملی خواهد شد چنانچه حجازی ها عمل مینمایند و نتیجه میگیرند این خود حجّتی است برای تخطئه کنندگان دین که بدانند قوانین دینی در هردورهای اجراء شود عملی میباشد.

بدیهی است قانون برای مردم است نه مردم برای قانون پس قانون را باید عملی نمود و روی هوای نفس نباید وضع قانون نمود بلکه روی صلاح ظاهر وباطن مردم باید قانون وضع شود وقانونگذاری که بتواند بظاهر و باطن و صورت ومعنای مردم احاطه داشته باشد جز ذات اقدس پروردگار نمیباشد پس قوانین الهی را که روی صلاح مردم وضع شده اجراء نمایند تا اثرات صالحهٔ آنرا ببینند.

مثلا یکی از احکام مهمهاجتماعیه اسلامیه حلّیّت بیع و شراء و حرمت ربا است چنانچه درآیات چندی این معنی را واضح مینماید وصریحاً میفرماید **أحل الله البیع وحرّم الربوا** (۱)

چون ربا ایجاد تنبلی مینماید و باعث تمرکز سرمایه ها در افراد معدود و سبب بیچارگی عامه مردم میباشد حرام گردیده است.

آیا اگر دنیای جهل و نادانی مادیّت معاملات ربوی را معمول داشتند وبنگاهها و مؤسسههای ربوی ایجاد نمودند ـ مسلمانان هم کورکورانه باید تقلید نمایند؟ بدلیل آنکه مردم هواپرست سرمایه دار پیروی ازآنها نمودند.

آیا عملیات یك دسته از مردمان مادی سرمایه دار باید سبب برطرف شدن حکم مسلّم الهی وحلّیت رباگردد ـ دولتها و ملتها عمل بنمایند تا نتیجه حاصل گردد[2].

(۱) حلال نموده خداوند بیع راو حرام نموده ربا را.

(۲) در این موقع که چاپ دوم کتاب را مشغولیم بمناسبت مطلب فوق لازم دانستم پیش آمد جدیدی را یادآور شوم ـ که چند ماه قبل ملك سعود پادشاه حجاز بمناسبت دعوت رئیس جمهور آمریکا رسماً مسافرتی به آن مملکت نمود. تمام جرائد دنیا نوشتند ورادیوها گفتند که رئیس جمهور آمریکا پیشنهاد کرد که دولت آمریکا بشما وام میدهد و در مدت طولانی با سودش مستهلك مینماید ـ ملك سعود گفت ازقبول این وام معذورم چون معاملات ربوی در دین مقدس اسلام حرامست.

این عمل وگفتار پادشاه حجاز سبب شد وام دادند بدون سود ـ فاعتبروا یا اولی الابصار ـ پس قوانین اسلام قابل عمل واجراء میباشد.

مثلا یکی از احکام حافظ اجتماع در اسلام حکم حرمت مشروبات الکلی و منع مسکرات است که مورد قبول عقل ونقل وطب و دانش است .

ولی چون اروپا آزادی مسکرات داده و مسلمانان شهوتران هم [illegible] نمودند (بعقیده و میل آقای کسروی) باید اصل این حکم عقلانی از میان برود تا فساد اخلاق در جامعه زیاد گردد دولت و ملت در زحمت جبران ناپذیر افتند (چنانچه افتاده اند) بدیهی است عند العقلاء جواب منفی است .

ولی برانگیخته‌ای که خود معتاد باین عمل بوده و مغز سرش فاسد و گندیده گردیده هراندازه دانا هم باشد نمیتواند پی بمضرانش ببرد .

و از همین قبیل است جمیع احکام اسلام که روی قواعد عقلیه برقرار گردیده بدیهی است قواعد عقلانی برخلاف هواهای نفسانی است والبته مردمان حیوان صفت که دم از عقل وخرد میزنند و از آثار آن بی‌خبرند نمیتوانند زیر بار قواعد عقلانی و احکام الهی بروند لذا آنهارا عملی نمیدانند .

وحال آنکه یگانه قانونی که روی قواعد عقل و خرد اسباب سعادت بشر است قانون مقدس اسلام است و بس .

قطعاً اگر احکام اسلام مجری داشت واولیاء امور محو ظواهر نمیگردیدند وتحت تأثیر غربیها قرار نمیگرفتند و قوانین اسلام را طابق النعل بالنعل عملی مینمودند مخصوصاً باب قصاص را در همه جا مورد عمل قرار میدادند میدیدند چگونه امنیت قضائی و حیات اجتماعی برقرار میشد چنانچه درآیه ۱۷۵ سوره ۲ (بقره) میفرماید **ولکم فی القصاص حیوة یا اولی الالباب**(۱) چنانچه هشتصد سال تمام اولیاء امور قوانین مقدسه اسلامی را مورد عمل قرار دادند گوی سبقت را از همگنان ربوده سیادت بالاستقلال جهان از آن آنها بود و از زمانی که تمدن غربیها آنها را تحت نفوذ خود قرار داد و محو زرق وبرق ظاهر فریبنده گردیدند سیادت وسعادت را از دست دادند .

آنچه گفتم من بقدر فهم تو است   مردم اندر حسرت فهم درست

(۱) ای‌صاحبان عقل‌وخرد حکم قصاص برای حیات شما است .

در اینجا حرف بسیار است بگذارم و بگذرم میترسم چنانچه جلوقلم را رها کنم و وارد مباحث علمی و عملی و اجتماعی اسلام گردم مانند مقدمه ابن خلدون طولانی و کتاب علیحده گردد و از وضع مقدمه نویسی خارج بهمین مقدار که طولانی شد نا چار و بی اختیار بودم و ازارباب ذوق وخرد معذرت میخواهم .

ولی درخاتمه برادران جوان عزیزم توصیه مینمایم خودتان را زود تسلیم اشخاص ننمائید و هر کلامی را باور نکنید و بدنبال هر صدا بخیال صدا نروید هر کس راجع بدین مقدس اسلام ومذهب حقهٔ تشیّع حرفی زد و شبهه و اشکالی نمود بروید از اهلش که علماء و مبلغین پاك میباشند سؤال کنید تا درچاه ضلالت نیفتید .

بازیگران ودین سازان شمارافریب ندهند زیراآنها اشخاصی هستند که میخواهند استقلال شما را متزلزل و دراستعمار بلکه استحماربیگانگان وارد کنند .

لذا سعی میکنند با جملات فریبنده اباطیلی را بصورت حق جلوه دهند و شما را بدین ومذهب وعلماء و مبلغین و متدینین بدبین نمایند سنگ تفرقه در شما بیندازند و بنام اصلاح در دین و جلو گیری از خرافات شما را از اصل دین و مذهب دور نمایند و نتیجهٔ خود را که تفرقه و جدائی و بد بینی بیکدیگر است بگیرند اسباب حکومت و آقائی بیگانگان را فراهم نمایند .

زیرا یگانه چیزی که ما را از هر قوم و ملت بدور خود جمع میکند و دست اتحادمان را بهم میدهد دین و مذهب است این قبیل اشخاص میخواهند از همین راه بنام دین ومذهب واصلاح دردین و اتحاد مسلمین مسلمانان را ازهم جدا وسیاست بیگانگان را بر گردن بیچارگان وارد نمایند .

ای بسا ابلیس آدم روی هست   پس بهر دستی نباید داد دست

آنقدر بدانید که ارباب اباطیل پیوسته بر اباطیل خود لباس حق میپوشانند تا جامعه را فریب داده در دام بدبختی انداخته وزمینه را برای سیاست مداران باطل آماده ساخته و از سعادت و سیادت ابدی بازدارند مردمان فهمیده و بیدار باید با حربهٔ عقل و علم ومنطق پرده اباطیل راپاره نموده و خود را ازمنجلاب ضلالت و گمراهی نجات بدهند

من آنچه شرط بلاغست با تومیگویم   تو خواه ازسخنم پند گیروخواه ملال

در خاتمه بمقتضای کلام معجز نظام رسول الله صلی الله علیه وآله که فرمود **من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق (۱)**

برداعی مسکین علم و عمل فرض و واجب بود که از آقایان دوستان و فضلاء و دانشمندان و محبّین خاندان رسالت و اهل بیت طهارت وموالی خود که در تهیهٔ وسائل مادی این کتاب (ولایت) سعی بلیغ و کمك شایانی نمودند یاد نموده وهریك را بفراخور حال ولیاقت و استعداد مدح وثنا نمایم تا اقلّ شکرانهٔ عمل را بجای آورده باشم ولی متأسفانه چون اشخاصی پاك و بی آلایش و مایل بخود نمائی نبودند و مخصوصاً از داعی درخواست نمودند بلکه جدّاً امر فرمودند که نام آن بزرگواران برده نشود چه آنکه معامله با مقام ارجمند صاحب ولایت نمودند فلذا تقاضای عوض جز از ذات ذوالجلال حق توسط مولانا و مولی الکونین صلوات الله علیه نداشتند.

ناچار دست نیاز بدرگاه خالق بی نیاز برداشته و از کرم بلا انتهای کریم علیم مسئلت مینمایم که توفیق سعادت جاودانی بآنان عنایت و باعطای خیر و برکت و عوض در دنیا بتوفیقات و تأییدات شایسته و کرامت ازلی خود موفق و مؤید و در آخرت با خاندان رسالت و اهل بیت طهارت محشور و نام نیکشان را الی الابد باقی و پایدار و بر این شیوهٔ مرضیه مستدام بدارد و این عمل را از آنان قبول و ذخیره و سرمایهٔ ابدی اخروی قرار دهد - **یرحم الله عبداً قال آمینا**

وانا العبدالفانی محمد الموسوی سلطان الواعظین الشیرازی

(۱) کسیکه شکرانه (محبتهای) مخلوق‌را بجای نیاورد شکرانهٔ حق‌را بجای نیاورده .

چون گراور نمودن تمام جرائد و مجلات موجب ضخامت کتاب ومصرف بسیارمیشد لازم دانسته‌من‌باب‌نمونه دوصفحهٔ اول‌مجلهٔ (درّ نجف) را که بمدیریت جناب ابوالبشیرسید عنایت علیشاه عنایت النقوی البخاری دامت فیوضاته رئیس انجمن اثنا عشریهٔ سیالکوت (پنجاب) انتشاریافته‌گراور وحقیقت را بارز وضمناً تقدیر از الطاف بی‌شائبهٔ ذوات مقدسه ومردان پاك آن صفحات نموده و وظیفه حق‌شناسی وشکرانهٔ نعم را انجام داده باشم .

التعارف

... (خاکسار ایڈیٹر)

درنجف کی اشاعت بڑھانا جملہ مومنین
مذہبی فرض ہے۔ (منیجر)

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شیعیان حیدر کرار و سادات بنی فاطمہ کی حمایت میں

هندوستان کے پونے تین کروڑ شیعوں کا واحد ہفتہ وار اخبار

درنجف

چہل سالہ تبلیغ ...

ایمان ہے گہر جس کا میں وہ پاک صدف ہوں
قدرت ہے صدف جس کی میں درنجف ہوں

ایڈیٹر: ابو البشیر سید عنایت علی شاہ عنایت النقوی البخاری

یوم شنبہ - ۱۲ شعبان المعظم ۱۳۴۵ ہجری القدس مطابق ۱۵ فروری ۱۹۲۷ء

نمبر ۳

قضیہ خاندان قزلباش

... عالیہ چیف کورٹ پنجاب نے بدرخواست مدعی ... محمد علی صاحب قزلباش، سی، ایس، آئی مسٹر احسان الرحمن ... ان کو ایک کمیشن مقرر فرمایا تھا کہ گواہان مدعی کی شہادت ... جا کر قلمبند فرماویں چنانچہ گواہان مدعی کی شہادت ... ہوئی۔ مگر ہز ہائینس نواب صاحب بہادر گورنر ممالک ... باقی تھی۔ کہ آج پرائیویٹ سکرٹری ہز ہائینس ممدوح الشان ... احسان الرحمان کو اطلاع دیدی کہ جناب ہز ہائینس صاحب ... کی شہادت کی تاریخ ۱۵ فروری ۱۹۲۷ء ... گورنمنٹ ہاؤس ناگپور مقرر فرماتے ہیں۔

... نواب محمد علی صاحب قزلباش جناب چودھری ... ایڈووکیٹ ممبر کونسل ناگپور تشریف لیجا رہے ہیں ...

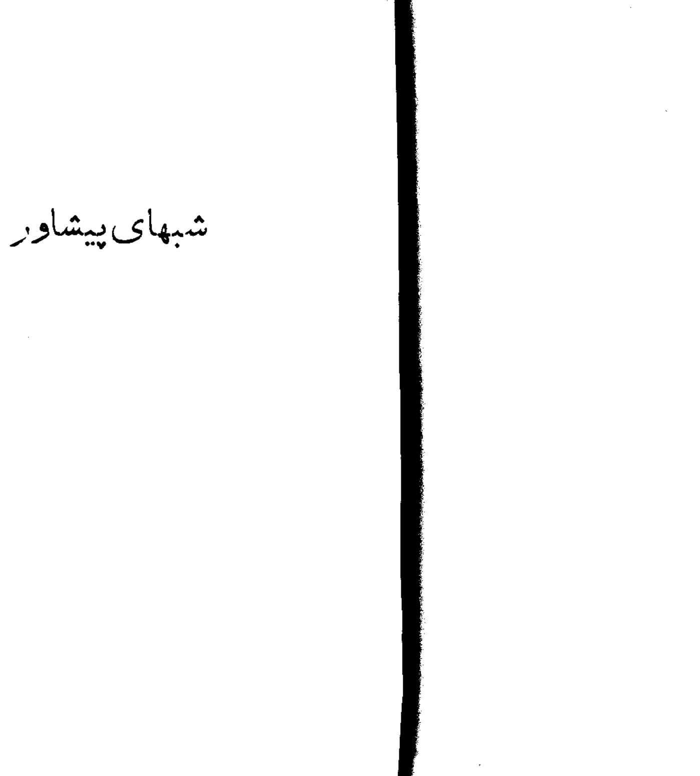
(آغا مہر علی قزلباش)

درنجف کو پریس کی ضرورت

اس مقام پر ہمارا خطاب صرف ان ایماندار، خالص مومنوں سے ہے۔ جن کی سرشت بغض و حسد سے اور جن کی فطرت کینہ و عناد سے بالکل پاک ہے۔ وہ قدردانی کے پتلے، جہاد فی سبیل اللہ کے عاشق تبلیغ حق کے شیدائی اور دین قیم کی اشاعت کے دل و جان سے خواہشمند ہیں۔ اور وہ احسان فراموشی کو بمنزلہ کفر جانتے ہیں۔

دو تین سو پرچہ شائع کر کے اخباری دنیا کو ذلیل نہیں کیا جا سکتا صرف یہ ظاہر کرنے کی غرض سے کہ ہم ایڈیٹر ہیں اور ہمارا بھی اخبار جاری ہے دینی احباب کو دھوکا کیوں دیا جائے؟ جب تک ہزاروں کی تعداد میں شائع نہ ہو۔ اس پر اخبار کا اطلاق احمقانہ فعل ہے دور اندیشی سے بعید ہے کہ وسیع میدان کو محدود کر دیا جائے۔ خدا کے فضل سے درنجف کو یہ امتیاز حاصل ہو چکا ہے۔ کہ اس کی آواز لاکھوں کروڑوں افراد ملت کی آواز ہے۔ اس کا ایک معمولی اعلان بھی خاص اہمیت رکھتا ہے۔ بہت تھوڑے خوش قسمت ایسے بھی ہوتے ہیں جو شیعہ کہلانے ہوئے اس کے مطالعہ سے محروم ہیں ورنہ شیعی دنیا من الشرق الی الغرب اس پر دل و جان سے شیدا ہے۔ لیکن افسوس! مشین پریس کے نہ ہونے نے اسکی ترقی، عظمت اور غیر معمولی شہرت کا دائرہ تنگ کر رکھا ہے۔ حسرت و ارمان کے ہزاروں جال اس کی راہ میں بچھا دیئے گئے ہیں۔ اگر ایک مشین جو صرف پانچ یا چار ہزار روپیہ بہم پہنچنے سے جاری کی جا سکتی ہے اس خادم حقیقی کیلئے میسر آ سکے تو ہم دنیا میں نعرہ حیدری اس جوش کیسا تھ لگا سکتے ہیں کہ ساکنین عرش و فرش شہداء کے اب ربل علیہم التحیۃ والثنا کے مشن کی علت غائی کو بہ آسانی سمجھ سکیں۔ والذین شہید ملی ما اقول

اخبار کے جاری کرنے سے ہماری مراد صرف یہ ہے کہ حیدری مشن کی بنیاد ملک میں مضبوط ہو اور آسانی حق کی منادی ہو سکے۔ ورنہ ...



شبهای پیشاور

بسم الله الرحمن الرحيم

(آغاز سفر)

در ربیع الاول سال ۱۳۴۵ هجری قمری در حالی که مرحله سی ام عمر خود را طی می نمودم پس از تشرف بعتبات عالیات و فراغت از زیارت قبور ائمه طاهرین سلام الله علیهم أجمعین از طریق هندوستان عازم عتبه بوسی امام هشتم مولانا أبوالحسن الرّضا حضرت علی بن موسی علیه و علی آبائه و اولاده أئمّة الهدی آلاف التحیّة والثناء گردیدم .

پس از ورود بکراچی [۱] و بمبئی که دو شهر مهم بندری هندوستان بود برخلاف انتظار خبر ورود داعی را جرائد مهمّه نشر دادند .

دوستان قدیمی واحباب صمیمی وایمانی از أقصی بلاد هند مطّلع داعی را دعوت بدان صوب نمودند بحکم اجبار اجابت دعوات نموده بدهلی و آگره و لاهور پنجاب و سیالکوت و کشمیر و حیدرآباد بهار واپور و کویته وسایر شهر ها رفته و در هر کجا که وارد میشدم با تجلیلات بی سابقهٔ ملّی مورد استقبال واقع و در غالب این شهرهای مهم از طرف علمای أدیان ومذاهب باب مناظرات باز .

از جمله مجالس مهم مناظره ای بود که با علماء هنود و براهمه در شهر دهلی

(۱) کراچی‌دراین تاریخ مرکز حکومت اسلامی پاکستان و بمبئی شهر بندری هندوستان می باشد .

با حضور گاندی پیشوای ملّی هند واقع شد که در جراید مفصلا درج گردید بحول وقوهٔ پروردگار متعال و توجهات خاصّهٔ حضرت خاتم‌الانبیاء ﷺ موفقیت با داعی وحقانیت دین مقدّس اسلام ومذهب حقّهٔ جعفریّه را ثابت نمودم .

آنگاه از طرف انجمن اثنا عشریه شهر (سیالکوت) بریاست جناب ابوالبشیر سید عنایت علیشاه نقوی مدیرمحترم نامهٔ هفته گی (درّ نجف) دعوت شده بدان صوب حرکت نمودم .

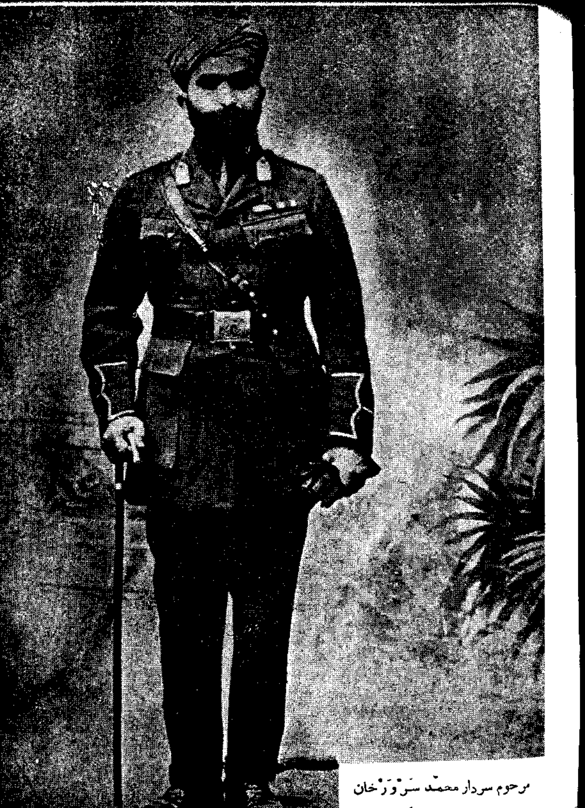
از حسن اتفاق دوست قدیمی صمیمی داعی جناب سردار محمّد سرور خان رسالدار شکل (۱) فرزند مرحوم رسالدار محمّد اکرم خان و برادر کلنل محمّد افضل خان که از سرداران نامی خاندان قزلباش هندوستان در پنجاب میباشند که درسالهای ۱۳۳۹ و ۴۰ قمری در کربلا وکاظمین و بغدادحکومت داشتند واز مردان شریف با نام ومؤمنین‌متعصب پاك دامن خاندان قزلباش درشهرسیالکوت رئیس اداره عدلیّه و مورد احترام عموم اهالی بودند با جمعیت بسیاری از طبقات مختلفه استقبال شایان از داعی نمودند ودرمنزل جناب ایشان وارد گردیدم [۱] .

چون خبر ورود داعی به پنجاب بوسیله جرائد منتشرشد با جدّیت و اصراریکه برای حرکت بسمت ایران داشتم از اطراف و اکناف پیوسته نامه های دعوت میرسید مخصوصاً از طرف حجّة الاسلام جناب آقای سیدعلی رضوی لاهوری مفسّر سی جلد تفسیر معروف (لوامع التنزیل) از شهرلاهور که از مفاخر علمای شیعه درپنجاب ساکن لاهور میباشند داعی را وادار که پیوسته در حرکت و بزیارت اخوان مؤمنین نائل میگردیدم .

از جمله از طرف مؤمنین و برادران خاندان محترم قزلباش که از رجال مهم شیعه در پنجاب هندوستان هستند بپیشاور که آخرین شهر مهم سرحدّی پنجاب بافغانستان میباشد دعوت شدم .

باصرار جناب محمّد سرور خان پذیرفته و در چهاردهم رجب بدان صوب حرکت پس از ورود و احترامات فوق التصور تقاضای منبر نمودند (چون زبان هندی را کاملاً

(۱) در تاریخ نشر این کتاب برحمت‌ایزدی پیوسته‌رحمة‌الله‌علیه .



مرحوم سردار محمّد سَرْوَرْخان

نمیدانستم در هیچ یك از بلاد هند منبر نرفتم ولی چون اهالی پیشاور عموماً زبان پارسی را بخوبی میدانند) اجابت نموده عصرها درامام بارهٔ (حسینیّه) مرحوم عادل بیك رسالدار مجلس مهمّی تشکیل و با حضور جمعی کثیر ازصاحبان ادیان ومذاهب مختلفه اداء وظیفه مینمودم.

چون اکثریت اهالی پیشاور مسلمان و از برادران اهل تسنّن هستند لذا درمدت سه ساعت که منبر بودم روی سخن با آنها ودراثبات امامت بیشتر دقّت وصرف وقت مینمودم.

لذا محترمین علمای آنها که حاضرمجلس تبلیغ میشدند تقاضای مجلس خصوصی نمودند چند شبی تشریف میآوردند درمنزل و ساعاتی بمباحثات میگذشت.

یك روز که از منبر فرودآمدم خبردادند که دونفر ازاکابرعلماء کابُل ازضلع ملتان بنام **حافظ محمد** رشید و**شیخ عبدالسلام** وارد وتقاضای ملاقات نمودند وقت دادیم ده شب پی درپی بعد از نماز مغرب میآمدند و در هر شبی ساعات ممتد که غالباً به ٦ و ٧ ساعت میکشید (و بعضی شبها تا مقارن طلوع فجرمشغول بودیم) وقتمان بمباحثات و مناظرات میگذشت و در پایان شب آخر شش نفر از رجال و ملاّکین و اصناف محترم اهل تسنّن مذهب حقّهٔ تشیّع را اختیار نمودند.

وچون چهار نفر از مخبرین جرائد و مجلاّت مهمّه با حضور قریب دویست نفر از رجال محترمین فریقین (شیعه وسنّی) مناظرات ومقالات طرفین را مینوشتند و روز بعد در جراید و مجلاّت نشر میدادند - داعی از روی جرائد و مجلاّت و مقالات و گفتارهای شبانه را یاد داشت نموده اینك آن مقالات ومناظرات است بنظر قارئین محترم میرسد فلذا این کتاب را موسوم نمودم به **شبهای پیشاور**

آنچه بنظرمحترم اهل ادب میرسد خورده بداعی نگیرند چه آنکه درموقع مناظره احدی توجه بالفاظ و زیبائی گفتار ندارد بلکه تمام توجه بمعانی و حقایق است تغییری در رونوشت جرائد نداده بلکه عین آنچه نوشته شده بنظرمحترمتان میرسد :

و آنچه در این مناظرات مورد بحث و گفتگو است مستنبط ازآیات قرآن مجید واخبار معتبره و بیانات مهمّهٔ محقّقین واساتید سخن و دانشمندان بزرگ و رؤسای دین و افاضات غیبی بوده است.

من بسرمنزل عنقا نه بخود بردم راه   قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم

(مجالس مناظره)

دولت منزل جناب آقای میرزا یعقوب علی خان قزلباش[1] که از رجال مهم پیشاور و میزبـان داعی بودند چون وسعت کامل داشت بعلاوه برای پذیرائی جمعیّت بسیار همه نوع وسائل موجود بود مخصوص مجلس مناظره قرار داده شد که تمـام ده شب مجلس در آنجا برقرار و از آنهمه جمعیت با کمال صمیمیت پذیرائی شایان نمودند .

(جلسهٔ اول)

(لیله جمعه ۲۳ رجب ۱۳۴۵)

«آقای حافظ[2] محمد رشید وشیخ عبد السّلام و سید عبدالحیّ و عدّه‌ای دیگر»
« از علما و بزرگان آنها از طبقات مختلفه در ساعت اول شب وارد شدند زیاده از حد »
« با آنها گرم گرفته و باروی خوش وخندان ازواردین محترم پذیرائی نمودیم گرچه »
« آنها خیلی گرفته وملول بودند ولی چون داعی نظر خصوصی و تعصّب وعناد جاهلانه »
« نداشتم بوظیفهٔ اخلاقی خود عمل می نمودم درحضورجمع کثیری از محترمین فریقین »
« (شیعه و سنّی) مذاکرات شروع شد طرف صحبت رسماً جناب حافظ محمد رشید »

---

(۱) قزلباش عبارت از دو کلمه میباشد (قزل) بمعنی سرخ (باش) بمعنای سر است یعنی سرخ‌سر و آنهافوج خاصه‌صفویه بودند که بهمراهی نادرشاه افشار فتح افغانستان نمودند و در موقع حرکت نادر جمعی ازآنهارا درآنجا گذارد وفی‌الحقیقة درآنجا متوطن شدند و نژاد آنها بسیار معروف گردید در زمان امارت امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب‌الله خان در اثر ظلمهای بسیار و کشتارهای دسته‌جمعی که ازشیعیان نمودند خاندان محترم قزلباش فراراً بهندوستان رفتند ودرآن سامان از آنها پذیرائی کامل نمودند تا الی‌الحال جمعیت کثیری از آنها در تمام بلاد هند مخصوصاً در پنجاب موجود میباشند بسیار مردان قوی وشیعیان باایمان وغیور و با حرارتی هستند

(۲) از برای معنای حافظ در اصطلاح اهل حدیث اطلاقاتی است از جمله حافظ کسی را گویند که احاطه علمی برصد هزار حدیث متناً و اسناداً داشته باشد و دیگر حافظ کسی‌راگویند که حافظ کتاب‌خدا و سنة رسول باشد بهمین‌جهت بسیاری از علماء شیعه و سنی‌را حافظ‌میخوانند و بهمین‌اطلاق‌معروف‌میباشند .

« بودند گاهی هم دیگران با اجازه وارد صحبت میشدند و درجرائد از داعی بنـام »
« (قبله کعبه) که از القاب مهمـّه مرسومهٔ روحانیت در هندوستان است تعبیر نموده »
« ولی در این صفحات یاد داشت این کلمه را تغییر داده از خود بداعی و از جناب حافظ»
« محمد رشید بحافظ تعبیرمیکنیم » .

حافظ ـ قبله صاحب از زمان تشریف فرمائی شما بپیشاور و بیانات منبری شما مجالس بحث و گفتگو و اختلاف بسیارشده چون برما لازم‌است که برای رفع اختلاف قیام نمائیم اینست که طی طریق نموده برای رفع شبهات بپیشاور آمده و امروز را در امام باره کاملا مستمع کلمات و بیانات شمـا بودیم سحر بیانات شما را بیش از آنچه شنیده بودیم دیدیم امشب هم بفیض ملاقات نائل آمدیم چنانچه میل داشته باشید وارد صحبت شویم وقدری با شما صحبت اساسی نمائیم .

داعی ـ باکمال میل برای اصغای کلمات وفرمایشاتتان حاضرم ولی بیك شرط که آقایان لطفاً دیدهٔ تعصـّب و عادت را بسته و با نظر انصاف و علم و منطق مـانند دو برادر برای حلّ شبهات صحبت کنیم مجادلات و تعصـّبات قومی را بکناربگذاریم .

حافظ ـ فرمایش شما بسیار بجا است بنده هم یك شرط دارم امید است که مورد قبول واقع شود که در مکالمات فیمابین از دلائل قرآنیه تجاوز ننمائیم .

داعی ـ این تقاضای شما مورد قبول عقلاء و علماء نمی بـاشد یعنی علماً و عقلاً مردود است برای آنکه قرآن مجید کتاب مقدّسی است موجز و مجمل و مختصر که معانی عالیه‌آن محتاج بیان مبیـّن است ومانا چاریم دراطراف کلّیـّات قرآن‌مجیدباخبار واحادیث معتبره استشهاد نمائیم .

حافظ ـ صحیح است فرمایشی است متین ولی در مواقع لزوم تقاضا دارم باخبار و احادیث مجمع علیه استشهاد نمائیم و از کلمات و مسموعات عوام اجتناب نمائیم ونیز برای آنکه ملعبهٔ دیگران واقع نشویم‌از تندی وعصبانیت خود داری نمائیم .

داعی ـ اطاعت میشود بسیار کلام بجائی فرمودید از اهل علم و دانش مخصوصاً مثل داعی که افتخار سیادت و انتساب برسول الله را دارم سزاوار نیست که بر خلاف

سیره وسنـّت جدّ بزرگوارم رسول الله ﷺ که واجد تمامی حسن اخلاق و مخاطب بآیهٔ شریفه **وانك لعلی خلق عظیم**[1] بوده و برخلاف دستور قرآن مجید عمل نمائیم که میفرماید: **ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی أحسن (۲)**

حافظ ـ ببخشید چون انتساب خودرا برسول الله ﷺ ضمن گفتارتـان بیان نمودید و همین طور هم معلوم ومشهور است ممکن است تقاضای بنده را بپذیرید برای مزید بینائی ما شجرهٔ نسب خودرا بیان فرمائید که بدانیم نسب شما از چه طریق به پیغمبرمنتهی میشود .

تعیین نسبت خانوادگی

داعی ـ نسب خاندان ما از طریق امام هـُمام حضرت موسی‌الکاظم علیه السلام برسول الله ﷺ منتهی میشود بدین طریق :

محمد[۱] بن علی اکبر[۲] (أشرف الواعظین) بن قاسم[۳] (بحرالعلوم) بن حسن[۴] بن اسمعیل المجتهد الواعظ بن ابراهیم[۶] بن صالح بن ابی علی[۷] محمد[۸] بن علی[۹] (المعروف بالمردان) بن ابی القاسم محمدتقی[۱۰] بن (مقبول الدین) حسین[۱۱] بن ابی علی حسن[۱۲] بن محمد[۱۳] بن فتح الله[۱۴] بن اسحق[۱۵] بن هاشم[۱۶] بن ابی محمد[۱۷] بن ابراهیم[۱۸] بن ابی الفتیان[۱۹] بن

(۱) بدرستیکه توصاحب خلق عظیم میباشی .
(۲) (ای‌رسول‌ما) خلق را بحکمت برهان و موعظهٔ نیکو براه خدا دعوت نما و مجادله کن با آنها با بهترین طریق بنحو احسن ـ آیه ۱۲۶ سوره ۱۶ (نحل) .

عبدالله[20] بن الحسن[21] بن احمد[22] (ابی الطیب) بن ابی علی حسن[23] بن ابی جعفر محمد[24] الحائری ((نزیل کرمان)) بن ابراهیم[25] الضریر ((المعروف بالمجاب)) بن امیر محمد[26] العابدبن امام موسی[27] الکاظم بن امام جعفر[28] الصادق بن امام محمد[29] الباقر بن امام علی[30] زین العابدین بن امام ابیعبدالله الحسین[31] ((سیدالشهداء)) الشهید بالطف بن امیر المؤمنین علی[32] بن أبیطالب علیهم السلام شکل(۲) وشکل(۳)

حافظ - این شجره ای که بیان نمودید منتهی میگردد بامیرالمؤمنین علی کرّم الله وجهه در حالتیکه شما خودرا منتسب برسول خدا صلی الله علیه وآله خواندید حتماً با این سلسلهٔ نسب میبایستی خودرا ازاقرباء رسول‌الله بخوانید نه اولاد آنحضرت زیرا اولاد کسیستکه از ذرّیه و نسل رسول‌الله باشد :

داعی - نسب ما برسول الله صلی الله علیه وآله از طرف حضرت زهراء صدّیقهٔ کبری فاطمه سلام الله علیها میباشد که والدهٔ ماجدهٔ حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام است .

حافظ - عجب است از شما که اهل علم و اطلاع هستید این قسم تفوّه بنمائید چون خود میدانید که عقب ونسل آدمی ازطرف اولاد ذکور است نه اناث وحضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را عقب از ذکور نبوده است پس شما نوه و از دختر زادگان رسول خدا هستید نه اولاد آنحضرت .

داعی - گمان نداشتم آقایان محترم لجاج درکلام نمائید و الّا در مقام جواب بر نمی‌آمدم .

حافظ - برصاحب اشتباه شده لجاجی در گفتارم نبوده بلکه واقعاً نظرم همین است چنانچه بسیاری از علماء هم با حقیر هم عقیده هستند که عقب و نسل از اولاد

بسم الله الرحمن الرحيم

بعد الحمد والصلوة لاهلهما فقد استجاز عنّي في رواية الاخبار المروية عن ساداتنا الائمة
الاطهار سلام الله عليهم حضرة العالم الجليل والفاضل النبيل فخر الاعلام خطيب الاسلام ناشر
آثار العترة الزاكية منطيق المحدثين زين الوعاظ والمحدثين السيد محمد سلطان
الواعظين ابن المرحوم السيد علي اكبر اشرف الواعظين ابن قاسم بحر العلوم ابن
حسن بن اسماعيل المجتهد الواعظ ابن ابراهيم بن صالح بن ابي علي محمد بن
علي المعروف بالمردان ابن ابي القاسم محمد تقي بن مقبول الدين حسين بن
ابي علي حسن بن محمد بن فتح الله بن اسحق بن هاشم بن ابي محمد
بن ابراهيم بن ابي الفتيان بن عبدالله بن الحسن بن احمد ابي
الطيب بن ابي علي الحسن بن ابي جعفر محمد الحائري نزيل كرمان
ابن ابراهيم الضرير الكوفي المعروف بالمجاب ابن محمد العابد بن الامام الهمام
مولينا موسى الكاظم سلام الله عليه وعلى آبائه وابنائه وحيث وجدته اهلا
وجديراً بذلك فاجزت له ان يروي عنّي الآثار المروية عنهم عليهم السلام المودعة في جوامع
الاصحاب بطرقي المسندة المعنعنة المتصلة التي تربو على المائتين وقد ذكرتها
في كتابي المسلسلات الى مشايخ الاجازات فليرو لمن احبّ واراد ان يروي تلك الجواهر
الشريفة واشترط عليه الحزم والتثبت في النقل ورعاية الحال والرجو منه ادام
الله ايامه ان لا ينساني من الدعاء في المظان والله خليفتي عليه والسلام
عليه خير ختام حرره الراجي خادم علوم اهل البيت والمتمسك باذيالهم ابوالمعالي
شهاب الدين الحسيني المرعشي النجفي ببلدة قم المشرفة في ٤ ذي الحجة ١٣٧٥

قبه و بارگاه حضرت امام موسی کاظم و امام محمد تقی علیهما السلام در کاظمین
شکل (۳)

ذکور است نه اناث چنانچه شاعر گفته است :

بنونا بنو ابنائنا و بناتنا　　　بنوهنّ ابناء الرجال الاباعد(۱)

اگر شما دلیلی برخلاف دارید که دخترزادگان رسول اکرم در شمار اولاد آنحضرت اند بیان فرمائید چنانچه دلیل شما کامل باشد البته قبول خواهیم نمود بلکه ممنون هم خواهیم شد .

داعی ـ دلائل از قرآن مجید و اخبار معتبره فریقین بسیارقوی است .

حافظ ـ متمنی است بیان فرمائید تا مستفیض شویم .

داعی ـ درضمن گفتارشما یادم‌آمد مناظره‌ای که‌درهمین موضوع بین‌هرون‌الرشید خلیفهٔ عباسی و حضرت امام همام أبی ابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام واقع شد و حضرت جواب‌کافی بهرون دادند که خودش تصدیق نمود .

حافظ ـ آن مناظره چگونه بوده است متمنی است بیان فرمائید .

سؤال وجواب هرون و موسی‌بن جعفر در باب ذریه رسول‌الله صلی الله علیه و آله

داعی ـ ابوجعفر محمد بن علی‌بن الحسین‌بن موسی بن بابویه قمّی ملقّب بصدوق که از اکابر علماء و فقهاء شیعه در قرن چهارم هجری بود نقّاد در علم حدیث و بصیر بحال رجال ودرمیان علماء قم وخراسان‌مانند او کسی‌درحفظ و کثرت علم پیدا نشد صاحب سیصد تصنیف بوده که از جمله آنها کتاب من لایحضره الفقیه است که از کتب اربعه شیعه میباشد که برآنها است مدار در اعصار و در سال ۳۸۱ قمری در ری نزدیك طهران پایتخت حالیه ایران وفات نموده وقبرشریفش الی‌الآن مزار اهالی طهران و واردین است .

در کتاب معتبرش (عیون اخبار الرّضا) ونیز ابومنصور احمدبن علیّ‌بن أبیطالب الطبرسی در کتاب احتجاج شرح مناظره را مفصلا نوشته اند که حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام فرمود روزی در مجلس خلیفه هرون الرّشید عبّاسی وارد شدم از من سؤالاتی نمود و جوابهائی شنید از جمله سؤالاتش همین سؤال شما بود که گفت :

(۱) پسران و پسران پسران و دختران‌من‌ازمن‌اند ـ ولی‌پسران دختران از مردان دورند (یعنی ازمن نیستند) .

کیف قلتم انا ذریة النبی ﷺ والنبی لم یعقب و انما العقب للذکر لا للانثی وانتم ولد البنت ولا یکون له عقب[1] حضرت درجواب اوقرائت فرمودند آیه ۸٤ از سوره ٦ (انعام) را **ومن ذریته داود و سلیمان و أیوب و یوسف و موسی و هرون وکذلك نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین**[2] آنگاه حضرت بمحل استشهاد از آیه عنایت نموده و فرمود بهرون **من ابو عیسی یاامیرالمؤمنین** ؟ یعنی کیست پدر عیسی هرون در جواب گفت **لیس لعیسی اب** یعنی برای عیسی پدری نبوده حضرت فرمودند : **انما الحقه الله بذراری الانبیاء علیهم السلام من طریق مریم ولذلك الحقنا بذراری النبی من قبل امنا فاطمه** یعنی جز این نیست که خدای تعالی ملحق گردانیداورا بذراری انبیاء از طریق مریم و همچنین ملحق گردانیده است مارا بذریهٔ پیغمبر ﷺ از قبل مادرمان‌فاطمه علیها السلام .

و امام فخر رازی در ص ۱۲٤ جلد چهارم تفسیر کبیر ذیل همین آیه شریفه در مسئله پنجم گوید این آیه دلالت دارد براینکه حسن و حسین ذریهٔ رسول الله میباشند برای آنکه خداوند در این آیه عیسی را از ذریهٔ ابراهیم قرار داده (و پدری برای عیسی نبوده) این انتساب از طرف مادراست همچنین حسنین از طرف مادر ذریهٔ رسول‌الله ﷺ میباشند کما اینکه حضرت باقر العلوم (امام پنجم) در نزد حجّاج بهمین آیه استدلال نمود .

آنگاه فرمود آیا زیاد بکنم دلیل از برای تو هرون عرض کرد بیان کن حضرت قرائت فرمودندآیه‌شریفه مباهله راکه آیه٥٤ ازسوره ۳ (آل‌عمران است) فمن حاجك فیه‌من بعد ماجائك من‌العلم‌فقل تعالواندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم

(۱) چگونه شمامیگوئید ماذریه پیغمبریم و حال‌آنکه پیغمبر عقبی نداشت وجز آن نیست که عقب از برای پسر است نه‌از برای دختر و شما اولاد دخترید و نبود برای آن حضرت عقبی (یعنی از اولاد ذکور) .

(۲) هدایت نمودیم از ذریه نوح یا ابراهیم(نظرباختلاف تفاسیر)داود و سلیمان وایوب‌و یوسف‌وموسی وهرون وزکریا ویحیی وعیسی والیاس‌راکه همه از صالحین بودند .

و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین[1] آنگـاه فرمود احدی ادعا ننموده است که در موقع مباهله بامر پروردگار در مقابل نصاری داخل نموده باشد پیغمبر در زیر کساء مگرعلیّ بن ابیطالب وفاطمه وحسن و حسین علیهم السّلام را پس چنین‌مستفاد میشود که مراد از **انفسنا** علیّ بن ابیطالب است ومراد از **نسائنا** فاطمه زهراء ومراد از **ابنائنا** حسن وحسین‌اند که خداوندآنهاراپسران رسول‌خودخوانده‌است .

همینکه هرون این دلیل واضح را شنید بی اختیار گفت **احسنت یااباالحسن** پس از این استدلال حضرت امام موسی الکاظم علیه السلام جهة هرون که حسن و حسین علیهما السلام فرزندان رسول خدا هستند ثابت میشود که جمیع سادات فاطمی الی انقراض العالم باین افتخار جلیل مفتخرند و تماماً ذراری و اولادهای رسول الله اند .

دلائل کافی براینکه اولادهای فاطمه اولادهای پیغمبرند

چنانچه ابن‌ابی‌الحدید معتزلی که ازاعیان علماء شما است در شرح نهج البلاغة و ابوبکر رازی در تفسیر خود بهمین آیه و جمله **ابنائنا** استدلال مینمایند که حسن وحسین از طرف مادر پسران رسول خدا هستند هم چنانکه خداوند در قرآن مجید عیسی‌را از ذریّه ابراهیم‌خوانده ازطرف مادرش مریم .

محمّدبن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطّالب و ابن حجرمکی درص ۷٤ و ۹۳ صواعق محرقه از طبرانی از جابربن عبدالله انصاری و خطیب خوارزمی در مناقب از ابن عباس نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود **ان الله عزوجل جعل ذریة کل نبی فی صلبه و جعل ذریتی فی صلب علی بن ابیطالب** یعنی خدای عزّ وجل ذریّه هر پیغمبر را در صلب خودش قرار داد و ذریهٔ مرا در صلب علی بن ابیطالب قرار داد .

(۱) هرکس با تو در مقام مجادله برآید درباره عیسی بعد ازآنکه بوحی خدا باحوال او آگاهی‌یافتی بگوبیائید ماو شما با فرزندان وزنان‌وکسانیکه بمنزله نفس ما هستند باهم بمباهله برخیزیم (یعنی‌در حق‌یکدیگر نفرین‌کرده و در دعاوالتجاء بدرگاه‌خدا اصرارکنیم) تا دروغگویان و کافران رابلعن وعذاب‌خدا گرفتار سازیم؛

و نیز خطیب خوارزمی در مناقب و میر سیّد علی همدانی شافعی در مودة القربی وامام احمدبن حنبل که از فحول علمای شما میباشد در مسند و سلیمان حنفی بلخی در ینابیع المودّه نقل مینمایند (باختصر کم و زیادی در الفاظ) که رسول اکرم ﷺ **فرمود ابنای‌هذان ریحانتان من الدنیا ابنای هذان امامان قاما اوقعدا** یعنی‌این دو فرزند من (حسن و حسین) ریحانهٔ من‌اند از دنیا و هردو فرزندان من امامانند خواه قائم بامر امامت باشند وخواه ساکت وقاعد .

و شیخ سلیمان حنفی باب ۵۷ از ینابیع المودّه را مخصوص همین موضوع قرارداده واحادیث بسیاری بطرق مختلفه ازعلماء بزرگ خودتان ازقبیل طبرانی‌وحافظ عبدالعزیز و ابن ابی شیبه و خطیب بغدادی و حاکم و بیهقی و بغوی وطبری بالفاظو عبارات مختلفه نقل نموده که حسن وحسین فرزندان رسول خدا هستند .

در آخر همین باب از ابوصالح و حافظ عبدالعزیز بن الاخضر و ابونعیم و طبری (وابن حجرمکی درص ۱۱۲ صواعق ومحمدبن یوسف گنجی شافعی در آخر فصل اول بعد از صد باب کفایت الطّالب و طبری در ترجمه حالات حضرت امام حسن) نقل نموده اند از خلیفهٔ ثانی عمربن الخطّاب که گفت **انی سمعت رسول الله یقول کلّ حسب و نسب فمنقطع یوم القیمة ماخلا حسبی و نسبی و کل بنی انثی عصبتهم لابیهم ماخلا بنی‌فاطمة فانی انا ابوهم وانا عصبتهم .**

یعنی شنیدم از رسول خدا ﷺ فرمود هرحسب و نسبی منقطع است روز قیامت مگر حسب و نسب من و هر اولاد دختری عصبهٔ آنها ازجانب پدر است مگر اولادهای فاطمه که من پدر و عصبه آنها هستم .و نیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحب الاشراف این حدیث را از بیهقی و دار قطنی از عبدالله ابن عمر از پدرش در موقع تزویج ام کلثوم نقل نموده . و جلال الدین سیوطی در کتاب احیاء المیت بفضائل اهل البیت نقلا از طبرانی در اوسط از خلیفه عمر نقل مینماید وسید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۳۹ باب ۳ الی ص ۴۲ رشفة الصّادی من بحر فضائل بنی النّبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر) درسال ۱۳۰۳ نقل و استشهاد

نموده که اولادهای فاطمه علیهاالسلام اولاد رسول الله ﷺ اند .

و اما شعر شاعر که شاهد آوردید در مقابل این همه دلائل محکمه مردود میشود چنانکه محمد بن یوسف گنجی شافعی فصل اول بعد از صد باب کفایت الطالب را در جواب همین شعر شاعر اختصاص باین معنی داده که دختر زادگان پیغمبر فرزندان آنحضرت اند و علاوه این شعر شاعر کفر است که قبل از اسلام سروده چنانچه صاحب جامع الشواهد نقل نموده .

از این قبیل دلائل بسیار است که ثابت مینماید فرزندان فاطمهٔ صدّیقه سلام الله علیها فرزندان رسول الله اند پس وقتی سلسلهٔ نسب ما بحضرت أبا عبدالله الحسین علیه‌السلام ثابت گردید بنا بر دلائل معتبره ای که بیان نمودیم ثابت است که فرزندان و ذراری رسول خدا هستیم و بزرگترین افتخارماهمین معنی میباشد و احدی چنین افتخاری‌ندارد مگرذراری رسول الله ﷺ چه خوش گوید فرزدق شاعر :

اولئك آبائی فجئنی بمثلهم — اذا جمعتنا یاجریر المجامع(۱)

خلاصه احدی ازابناء زمان ومردم دنیانمیتوانند ببزرگی پدران خود فخرومباهات کنند مگرشرفاء وسادات که‌نسبت‌آنهامنتهی میشود بخاتم‌الانبیاء وعلی مرتضی‌صلوات‌الله وسلامه علیهما .

حافظ ـ دلائل شما بسیار مُکفی و تمام بود قطعاً انکار آن را نمی نمایند مگر اشخاص لجوج عنود و خیلی هم ممنون شدم که کشف حُجب فرموده ما را مستفیض فرمودید تا رفع این شبههٔ بزرگ شد .

« در این موقع صدای مؤذن در مسجد برخاست که اعلام نماز عشاء را می‌نمود »
« (چون برادران اهل سنّت بطور وجوب نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را از هم »
« جدا و در موقع فضیلت آن بجا میآورند بر خلاف شیعه که تبعاً لرسول الله و ائمهٔ »
« از آل اطهار علیهم‌السلام در جمع و تفریق مختارند) آقایان آماده شدند برای »
« رفتن مسجد و اداء فریضه ـ بعضی از آقایان گفتند اگربنای برگشتن و ادامه دادن »

---

(۱) اینها هستند پدران من پس بیاورید مرا بمثل اینها (ای جریر) آنگاه که محافل و انجمنها مارا گرد هم‌آرد .

« بعلاوه گران است چون رفتن بمسجد وبر گشتن خیلی از وقت مجلس گرفته میشود »
« خوبست تا این مجلس بر قرار است نماز عشاء همین جا اداء شود فقط آقای سید عبد »
« الحی (امام جماعت مسجد) بروند در مسجد با مردم نماز بگذارند و بر گردند »
« پیشنهاد مورد قبول آقایان قرار گرفت (فلذا در تمام مدت مناظره که ده شب طول »
« کشید موقع نماز عشاء در همان مجلس اداء وظیفه می نمودند) در این موقع آقایان »
« بطاق بزرگ دیگر رفتندبعد از أداء وظیفه باطاق محل مناظره مراجعت نمودند ».

نواب عبدالقیوم خان - (که یکی از اشراف و ملاّکین اهل تسنّن و مرد کنج کاو و جوینده ای بودند) گفتند قبله صاحب اجازه فرمائید تا آقایان چای میل مینمایند خارج از موضوع بحث مجلس سئوالی دارم بعرض برسانم .

داعی - بفرمائید حاضرم برای استماع .

نواب - سئوال بنده خیلی مختصر است چون مدتها است در دلم بوده که از آقایان با اطلاع شیعیان سئوال نمایم فرصتی بدستم نیامده اینك مقتضی موجود گردیده خواستم عرض نمایم چرا آقایان شیعیان برخلاف سنّت رسول خدا ﷺ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء راجمع میخوانند .

پیغمبر نماز ظهرین و مغربین را بجمع و تفریق اداء میفرمود

داعی - اوّلا آقایان (اشاره بعلماء مجلس) میدانند که در مسائل فرعیه مابین علماء اختلاف بسیار است چنانچه ائمه اربعه شما هم بسیار **اختلاف دارند .**

ثانیاً اینکه **فرمودید عمل شیعیان برخلاف سنت رسول الله** ﷺ **میباشد امر را بر شما** اشتباه نمودند زیرا که آنحضرت نماز ها را گاهی جمع و گاهی بتفریق اداء مینمودند .

نواب - (رو بعلماء خودشان) آیا چنین است رسول خدا ﷺ بنحو جمع و تفریق اداء می نمودند .

حافظ - فقط در سفر و مواقع عذراز قبیل باران و غیره این نوع عمل می نمودند برای آنکه امت درتعب ومشقّت نباشند و الّا درحضر پیوسته بنحو تفریق اداء مینمودند گمان میکنم قبله صاحب اشتباه نمودند سفررا تصورحضر نمودند .

داعی - خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم حتّی در روایات خودتان وارد است که گاهی در حضر و بدون عذر هم بنحو جمع اداء مینمودند .

حافظ - گمان میکنم روایات شیعه را با روایات ما اشتباه نمودید .

داعی - روات شیعه که اتفاق براین معنی دارند ، گفتگو در روایات شما میباشد روایات صحیح چندی درصحاح و کتب معتبره شما دراین باب وارد است .

حافظ - ممکن است اگر در نظر دارید محلّ آنهارا معیّن فرمائید .

داعی - مسلم بن حجّاج درباب الجمع بین الصّلوتین فی الحضر در صحیح خود با نقل سلسلهٔ روات از ابن عباس نقل نموده که گفت **صلی رسول الله** ﷺ **الظهر والعصر جمعاً والمغرب والعشاء جمعاً فی غیر خوف ولاسفر (۱)**

ونیز ازابن عباس نقل نموده که گفت **صلیت مع النبی ثمانیاً جمعاً وسبعاً جمیعاً (۲)** وهمین حدیث را امام احمد بن حنبل درص ۲۲۱ جزء اول مسند نقل نموده بعلاوهٔ حدیث دیگر که ابن عباس گفت **صلی رسول الله فی المدینة مقیماً غیر مسافر سبعاً و ثمانیاً (۳)** چند حدیث از این قبیل مسلم نقل مینماید تا آنجا که میگوید عبدالله ابن شقیق گفت روزی بعد العصر ابن عباس برای ما خطبه میخواند و صحبت مینمود تاآنکه آفتاب غروب کرد ستاره ها ظاهر شد صدای مردم برخاست **الصلوة الصلوة** ابن عبّاس اعتنا نکرد درهمان حین مردی ازبنی تمیم باصدای بلند گفت **الصلوة الصلوة** ابن عبّاس گفت **اتعلمنی بالسنة لاامّ لك رأیت رسول الله جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشاء (۴)** عبدالله گوید ازاین کلام در دل من خدشه‌ای پیدا شد رفتم از ابوهریره سؤال نمودم تصدیق نمود و گفت همان قسم است که ابن عباس گفت .

و نیز بطریق دیگر از عبدالله بن شقیق عقیلی نقل مینماید که وقتی میر عبدالله

(۱) رسول خدا (ص) نماز ظهروعصر و مغرب و عشاء را بدون خوف و ترس و سفر جمعاً اداء می نمود .

(۲) با رسول خدا هشت رکعت نماز ظهرو عصر وهفت رکعت نماز مغرب وعشاء را باهم اداء می نمودیم .

(۳) نماز گذارد رسول خدا در مدینه در حال اقامت نه مسافرت هفت رکعت وهشت رکعت (یعنی مغرب وعشاء وظهروعصر را باهم) .

(٤) بی مادر تومرا سنت یاد میدهی خودم دیدم رسولخدا جمع کرد بین نماز ظهر و عصر و مغرب وعشاء .

ابن عباس طول کشید تا هوا تاریك شد مردی سه مرتبه پی در پی ندا در داد **الصلوة** ابن عباس متغیّر شد گفت **لاام ّلك العلمنا بالصلوة و كنا نجمع بين الصلوتين على عهد رسول الله (۱)**

و نیز زرقانی که از اکابر علماء شما است در ص ۲٦۳ جزء اول شرح موطاء مالك در باب جمع بین الصّلوتین از نسائی از طریق عمرو بن هرم از ابی الشعثاء نقل مینماید که در بصره ابن عباس نماز ظهر وعصر و مغرب وعشاء را جمع میخواند بدون آنکه بین آنها فاصله و چیزی بوده باشد ومیگفت رسول خدا این قسم نماز اداء مینمود (یعنی ظهر را با عصر ومغرب را با عشاء جمع مینمود) .

و نیز مسلم درصحیح ومالك درباب جمع بین الصّلوتین موطاء و امام احمد بن حنبل در مسند با نقل سلسلهٔ روات از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت نموده اند که گفت **صلی رسول الله الظهر والعصر جمعاً بالمدينة في غير خوف ولا سفر (۲)**

ابوزبیر گوید از سعید سؤال نمودم برای چه پیغمبر جمع مینمود نماز را سعید گفت همین سؤال را من از ابن عباس نمودم گفت **اراد أن لايحرج احداً من امته** یعنی برای آن جمع مینمود که احدی از امتش در سختی ومشقت نباشند .

و نیز درچند خبر نقل مینمایند که ابن عباس گفت **جمع رسول الله بين الظهر والعصر والمغرب والعشاء في غيرخوف ولامطر (۳)** اخبار در این باب بسیار نقل نموده‌اند ولی واضح‌تر دلیل برجواز جمع همین تعیین ابواب است بنام جمع بین الصّلوتین و نقل نمودن احادیث جمع را درهمین باب تا از ادلّهٔ جواز جمع باشد مطلقاً و اگر غیر از این بود باب مخصوصی برای جمع درحضر و بابی در سفر باز مینمودند پس این روایات منقوله در صحاح وسایر کتب معتبرهٔ شما مربوط بجواز در سفر وحضر است .

---

(۱) بی مادر تو مرا نماز یاد میدهی وحال آنکه ما درزمان رسول خدا جمع بین دو نماز می‌نمودیم (یعنی ظهر را باعصر ومغرب را باعشاء) .

(۲) نماز گذارد رسول خدا (ص) ظهر و عصر را باهم درمدینه بدون ترس وسفر .

(۳) جمع نمود رسول خدا (ص) بین نماز ظهر وعصر ومغرب وعشاء بدون اینکه ترسی باشد و بارانی بیاید .

حافظ - چنین بابی و نقل روایاتی در صحیح بخاری نمیباشد .

داعی - اولاً وقتی سایر ارباب صحاح از قبیل مسلم و نسائی و احمد بن حنبل و شارحین صحیحین مسلم و بخاری و دیگران از اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند کفایت مینماید هدف و مقصد ما را .

ثانیاً آقای بخاری هم همین روایات را که دیگران نقل نموده‌اند درصحیح خود آورده منتهی با زرنگی تمام از محل خود که جمع بین الصّلوتین است بمحل دیگر انتقال داده چنانچه (**باب تأخير الظهر الى العصر من كتاب مواقيت الصلاة**) و (**باب ذكر العشاء والعتمة**) و (**باب وقت المغرب**) را مطالعه و مورد دقت قرار دهید تمام این احادیث جمع را مشاهده میفرمائید .

پس نقل این احادیث بعنوان اجازه و رخصت در جمع بین الصّلواتین عقیدهٔ جمهور علماء فریقین است در حالتیکه اقرار بصحت این احادیث در صحاح خود نموده‌اند .

چنانچه علاّمه نووی در شرح صحیح مسلم و عسقلانی و قسطلانی و زکریّای انصاری در شروحی که بر صحیح بخاری نوشته‌اند و زرقانی در شرح بر موطاء مالك و دیگران از اکابر علماء خودتان بعد از نقل احادیث مخصوصاً حدیث ابن عباس اعتراف بصحّت آن و اینکه این احادیث دلیل اجازه و رخصت است در حضر برای آنکه امت در حرج ومشقّت نباشند نموده‌اند .

نواب - چگونه ممکن است احادیثی از زمان رسولخدا ﷺ بر عمل بجمع رسیده باشد ولی علماء درحکم وعمل برخلاف آن رفتار نمایند .

داعی - فقط اختصاص باین موضوع ندارد بعد ها خواهید فهمید که نظائر بسیار دارد در اینموضوع بخصوص هم آقایان فقهاء اهل تسنّن یا جهة قصور افکار و یا جهة دیگری که من نمیفهمم آن احادیث معتبره را تاویلات بارده بر خلاف ظاهر آنها نموده‌اند از قبیل آنکه گویند شاید این احادیث ناظر بموقع عذر باشد مانند ترس وخوف ونزول باران و گل که جماعتی از اکابر متقدمین شما مانند امام مالك وامام شافعی وعدّه‌ای ازفقهاء مدینه بآن تأویل فتوی داده‌اند .

و حال آنکه این عقیده‌را رد مینماید حدیث ابن عبّاس که صریحاً میگوید **من غیر خوف ولا مطر** - یعنی بدون ترس و نزول باران نماز را جمع میخواندند.

بعضی دیگر پیش خود بافته‌اند که شاید هوا ابر بوده و وقت را نشناختند و همین که نماز ظهر را تمام نمودند ابر برطرف گردید دیدند وقت عصر است نماز عصر را خواندند لذا جمع شد بین الظهر والعصر.

گمان نمیکنم بارد تر از این تأویل یافت شود گویا تأویل کنندگان فکر نکردند که نماز کننده رسول الله ﷺ است و برای رسول خدا بود و نبود ابر اثری نداشته چه آنکه علم آنحضرت مربوط باسباب نبوده بلکه محیط بر تمام اسباب و آثار بوده‌است. و گذشته از آنکه این دسته مردمان قصیر الفکر دلیلی دردست ندارند که چنین امری واقع شده باشد بطلان این تأویل ثابت میگردد بجمع نماز مغرب وعشاء که در آنجا وجود ابر و بر طرف شدن آن اثری ندارد علاوه بر آنکه خلاف ظواهر احادیث است.

چنانچه عرض کردیم در حدیث ابن عبّاس (حبرامت) صراحت دارد که خطابه آنجناب بقدری طول کشید که مستمعین چندین مرتبه فریاد زدند **الصلوة** یعنی یاد آوری نمودند که ستاره ها ظاهر و وقت نماز گردیده مع ذلك عمداً نماز مغرب را بعقب انداخت تا وقت نماز عشاء هر دو را با هم اداء نمود و ابوهریره هم تصدیق این عمل را نموده که رسول الله ﷺ بدین قسم عمل نموده - البته این نوع تأویلات در نزد ما مردود است بلکه علماء بزرگ خودتان هم رد نموده وتأویلات را بر خلاف ظواهر احادیث دانسته‌اند - چنانکه شیخ الاسلام انصاری از اکابر علماء خودتان در (تحفة الباری فی شرح صحیح البخاری) در باب صلوة الظهر مع العصر والمغرب مع العشادر آخر ص ۲۹۲ جزء دوم وهمچنین علامهٔ قسطلانی درص ۲۹۳ جزء دوم(ارشادالسّاری فی شرح صحیح البخاری) و دیگران از شارحین صحیح بخاری و جمّ غفیری از محققین علماء خودتان آورده‌اند که این نوع از تأویلات خلاف ظواهر احادیث است و مقیّد بودن بآنکه حتماً باید تفریقاً اداءنمود ترجیح بلامرجّح وتخصیص بلامخصّص است.

نواب - پس این اختلاف از کجا آمده که دو دسته برادران مسلمان بجان هم افتاده و با نظرعداوت بیکدیگر مینگرند و قدح در اعمال هم مینمایند.

داعی - اولا اینکه فرمودید دو دسته از مسلمانان با نظر عداوت بهم مینگرند مجبورم از طرف جماعت شیعیان اهل بیت طهارت و خاندان رسالت دفاع بنمایم که ما جماعت شیعیان بهیچ یك از علماء و عوام برادران اهل تسنّن بچشم حقارت و با عداوت نظر نمی‌نمائیم بلکه آنها را برادران مسلمان خود میدانیم و بسیار متأسفیم که چرا تبلیغات بیگانگان و خوارج و نواصب و امویها و تحریکات شیاطین جنّ وانس در قلوب برادران اهل تسنّن مؤثر افتد تا آنجا که برادران شیعی خودرا که از جهة قبله و کتاب ونبوت وعمل بجمیع احکام وواجبات ومستحبات و ترك کبائر و معاصی با آنها شریك‌اند رافضی و مشرك وکافر دانسته واز خود جدا نمایند وبا نظرعداوت و دشمنی بآنها بنگرند

ثانیاً فرمودید این اختلاف از کجا آمده از سوز دل عرض مینمایم - آتش بجان شمع فتدکاین بنا نهاد - اینك وقت آن نیست که عرض نمایم این نوع اختلافات از کجا سرچشمه گرفته شاید انشاء الله در شبهای بعد بمناسباتی پرده برداشته شود وخود متوجه باصل حقیقت گردید.

ثالثاً راجع بنماز جمع وتفریق آقایان فقهاء اهل تسنّن اخبارمعروضه را که دلالت بر رخصت و جواز دارد مطلقاً در جمع خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء برای سهولت وراحتی و جلوگیری از سختی و مشقت وحرج امت نقل نموده ولی نمیدانم بچه جهة تأویلات بارده مینمایند و جمع خواندن نمازها را بدون عذر جائز نمیدانند

بلکه بعضی از آنها مانند ابی حنیفه و تابعین او مطلقاً منع جمع مینمایند با عذر وبدون عذر سفراً ام حضراً.

و اما سایرین از شافعیها و مالکیها و حنبلی ها با اختلافاتی که در جمیع اصول و فروع دارند در سفر مباح مانند حج وعمره وجنگ وغیرهم اجازه داده‌اند.

ولی فقهاء شیعه تبعاً للائمة الطاهرین من آل محمّد ﷺ که بنا بفرمودهٔ رسول اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل و عدیل القرآن اند حکم بجواز جمع مینمایند

مطلقا خواه در سفر یا درحضر با عذر و یا بی‌عذر بجمع تقدیم و یا جمع تأخیر .

واین جواز با اختیار مصلّی است یعنی نماز گذار اگر بخواهد نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را برای سهولت و راحتی در یك جلسه بخواند ـ و یا ظهر و مغرب را در اوّل وقت فضیلت بخواند و نماز عصر وعشاء را هم در اول وقت فضیلت آنها اداء نماید مختار است .

والبته از هم جدا و هریك را در وقت فضیلت خود بجا آوردن افضل از جمع است چنانچه در کتب استدلالیه و رسائل عملیه فقهاء شیعه کاملا ذکر گردیده .

ولکن چون مردم غالباً گرفتار مشاغل وهموم بسیاری هستند وممکن است بمختصر غفلتی ازآنها فوت گردد لذا برای سهولت و رفع عسرحرج (که‌هدف شارع مقدّس بوده) شیعیان جمع میخوانند بتقدیم یا بتأخیر .

گمان میکنم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم و سایر برادران اهل تسنّن که با دیده غیظ و غضب بما مینگرند همین مقدار جواب کافی باشد چون مطالب مهم تری اصولا در پیش است خوبست برگردیم باصل مذاکرات اولیه زیرا وقتی مطالب مهمهٔ اصولی حل گردید بالتبع فروعات حل خواهد شد .

حافظ ـ خیلی خوشوقتم که درجلسهٔ اول پی بردم بمعلومات قبله صاحب ودانستم طرف صحبت ما کسیستکه خیلی جامد نیست و از کتب ما کاملاً با اطلاع اند همان قسمی که فرمودند بسیار بجا است که همان صحبت قبل را تعقیب امائیم .

با اجازه قبله صاحب میخواهم بفهمم که جنابعالی با این بیانات شیوا که ثابت نمودید حجازی وهاشمی و دارای چنین نسب پاکی هستید چگونه شد که بایران مرکز مجوس آمدید چنانچه علت وتاریخ این مهاجرت را بیان فرمائید خیلی خوشوقت خواهیم شد.

سید امیرمحمد عابد

داعی ـ اوّلین مهاجر از اجداد ما بایران حضرت سیّد أمیر محمّد عابد فرزند بلافصل امام هفتم حضرت موسی الکاظم علیه السلام بوده است که بسیار با فضل و تقوی و از کثرت عبادت معروف بعابد گردیده در تمام عمر قائم اللّیل وصائم النّهار بوده وبندرت ایّامی را افطار مینموده وعشق بسیاری بکتابت کلام الله

مجید داشته و ازحقّ الکتابه کلام الله بندگان بسیار خریداری و آزاد نمودند .

بقعهٔ مبارکه اش الی الحال در شیراز مطاف ومزار عامّهٔ ناس من الاعالی والادانی میباشد قبّه و بارگاهش بسیار عالی و دراطراف قبرمبارکش برای حفاظت قبر از پامال شدن درموقع هجوم جمعیت بسیار از زائرین آنجناب ـ شاهزادهٔ اویس میرزا معتمدالدوله ثانی فرزند دانشمند عالیقدر مرحوم حاج فرهاد میرزا معتمدالدوله عمّ اکرم مرحوم ناصرالدّین شاه قاجار ضریح زیبائی ازنقره ساخته وحرم مطهّرش را که مسجدیست برای عبادت زائرین و ادای فرائض و مستحبات و اقامهٔ نماز جماعت آئینه‌کاری نموده و اهالی فارس بالخصوص توجه زیادی بآن بقعهٔ مبارکه دارند و بوسیله روح پرفتوح صاحب بقعه که از عترت پاك رسول الله صلی الله علیه و آله ومورد توصیه وسفارش آنحضرت بوده‌اند درك فیض از مبدء فیّاض مینمایند . (شکل٤)

حافظ ـ علت مهاجرت ایشان از حجاز بشیراز چه بوده .

حرکت قافله سادات هاشمی از مدینه و جنگ با قتلغ خان

داعی ـ بقصد شیراز از حجاز حرکت ننمودند بلکه در آخر قرن دوم هجری که حضرت امام علیّ بن موسی الرّضا علیه السلام را مأمون الرّشید خلیفهٔ عبّاسی جبراً ولیعهد خود نمود و بطوس (مرکز خلافت) برد مدتی بین اخوان با آنحضرت جدائی افتاد و شوق زیارت آن حضرت اخوان بزرگوارش را تحریك نمود بوسیله نامه از حضور مقدّس حضرت رضا علیه السلام و خلیفه مأمون الرّشید استیذان نمودند برای حرکت بسمت طوس خلیفه (مکّار و حیّال) حسن استقبال نموده همگی آنهارا احضار نمود .

جناب سیّد امیراحمد (شاه چراغ) باتفاق جناب سیّد امیرمحمّد عابد (جدّ اعلای ما) و جناب سیّد علاءالدین حسین برادران معظّم وجمع کثیری از برادر زادگان و بنی اعمام و اقارب و دوستان بقصد زیارت حضرت رضا علیه السلام از حجاز بسمت طوس حرکت نمودند (طریق مسافرت بطوس در آنزمان غالباً از راه کویت و بصره و اهواز و بوشهر و شیراز بوده) در بین راه نیز جمع کثیری ازشیعیان و علاقمندان بخاندان رسالت بسادات معظّم ملحق و باتفاق حرکت مینمودند .

مینویسند بنزدیك شیراز که رسیدند تقریباً یك قافله پانزده هزار نفری رجالاً و نساءً تشکیل شده بود مأمورین و حکّام شهرهاخبرحرکت چنین قافلهٔ بزرگی رابمأمون دادند مأمون ترسید که اگر چنین جمعیتی از بنی هاشم و دوستداران و فدائیهای آنها بطوس برسند اسباب تزلزل مقام خلافت گردد .

لذا امریـّه ای صادر نمود بتمام حکّام بلاد که در هر کجا قافله بنی هاشم رسیدند مانع از حرکت شوید و آنها را بسمت مدینه بر گردانید بهر کجا این حکم رسید قافله حرکت کرده بود مگر شیراز که قبل از رسیدن قافله حکم بحکومت وقت رسید .

قتلغ خان حاکم شیراز مردی بود بسیار جدّی ومقتدر فوری با چهل هزارلشکر جرّار در (خان زنیان) هشت فرسخی شیراز اردو زدند همینکه قـافله بنی هاشم رسیدند پیغام داد برای امامزادگان معظّم که حسب الامرخلیفه آقایان ازهمینجابایید بر گردید حضرت سیّد امیر احمد فرمودند اولاً ما قصدی از این مسافرت نداریم جز دیدار برادر بزرگوارمان حضرت رضاعلیه‌السلام

ثانیاً مابی اجازه نیامدیم ازشخص خلیفه استیذان نمودیم وبدستور خود اوحرکت نمودیم , قتلغ خان گفت امر است که ما ممانعت از حرکت نمائیم .

ممکنست باقتضای وقت امر ثانوی صادر شده و باید اجراء گردد آقایان ناچارید ازهمین جا مراجعت نمائید .

جناب سید امیر أحمد با اخوان وسایربنی هاشم ودوستان و همراهان شورنمودند هیچیك حاضر بمراجعت نشدند .

صبح که قافله خواست حرکت نماید احتیاطاً زنان را عقب قافله قراردادند .

همینکه کوس رحیل نواخته شد لشکر قتلغ خان سر راه را بستند عاقبت‌کار از حرف بعمل کشید جنگ شدید خونینی شروع‌شد لشکر قتلغ خان در اثرفشار وشجاعت بنی هاشم پراکنده و شکست بر آنها وارد آمد در این بین سران لشکر شکست خورده تدبیری کردند (راست یا دروغ) عدّه ای بالای بلندیها فریاد زدندآقایان اگر به پشت



بقعهٔ متبرکهٔ سید امیرمحمد عابد در شیراز شکل (٤)

کرمی علی بن موسی ولیعهد خلیفه جنگ میکنید الان خبر رسید که ولیعهد وفات کرد یك مرتبه این خبر مانند برق ارکان وجود شیعیان و مردمان سست عنصر را تکان داده از اطراف امامزادگان متفرق شدند .

لذا جناب سیّد امیر أحمد شبانه با اخوان و اقارب از بیراهه بشیراز رهسپار گردیدند جناب احمد فرمودند چون دشمن در تعقیب ماست خوبست با لباس مبدّل پراکنده شوید تا گرفتار نشوید .

امامزادگان همان شبانه باطراف پراکنده شدند (که گویند غالب امامزادگان در ایران متفرق شده گان همان نهضت هستند) .

ولی جناب أمیر احمد و سیّد امیر محمّد عابد و سیّد علاء الدین حسین بشیرازوارد و هریك با لباس نا شناس از هم جدا شدند ودرگوشه ای تنها بعبادت مشغول شدند .

سید امیر احمد شاه چراغ

جناب سیّد امیر احمد (معروف بشاه چراغ) که بعدازحضرت‌رضا علیه‌السلام درعلم وزهدو ورع وتقوی سرآمد سی وهشت اولاد ذکور واناث حضرت امام موسی الکاظم علیه‌السلام بوده که آنحضرت در زمان حیات باغستانی بنام سریّه که هزار دینار خریداری نموده بودند بآن جناب هبه فرمودند و این امامزاده واجب التّعظیم در مدت عمر هزار بنده در راه خدا آزاد نمودند .

وقتی بشیراز وارد شدند درمنزل یکی از دوستان صمیمی اهل بیت طهارت درمحلّهٔ (سردزك) (همین مکان که الان بقعه و بارگاه آنحضرت است) پنهان و شب و روز را بعبادت میگذرانیدند .

از طرف قتلغ خان (والی فارس) مفتشین بسیاری برای پیدا کردن امامزادگان معظّم گماشتند تا بعد از یکسال جناب سید امیر احمد را یافتند خبر بحکومت دادند لشکر بسیاری برای دستگیری آن حضرت فرستادند .

جنك وشهادت سید امیراحمد شاهچراغ

جناب احمد با آن قوم دغا بعنوان دفاع از خود جنگ‌نموده‌یك‌تنه‌بایك شهرمخالف چنان‌دفاعی

بکار برده و شجاعتی بخرج داده که هنوز بعد از هزار و صد سال اسباب عبرت وحیرت ارباب تاریخ میباشد .

عاقبت چون دیدند از عهده اش بر نمیآیند از طرفی خانه همسایه را سوراخ کرده وارد خانه ای شدند که پناه گاه آنحضرت بود و هر وقت ازجنگ خسته میشد در آنجا تنفس و قدری استراحت نموده بحمله میپرداخت .

در موقع استراحت که تکیه بدیوار داده بود از عقب شمشیری بر فرق نازنینش زدند و از طرف دیگر در همان حال جمعی مشغول خراب کردن خانه بودند فلذا بدن مبارکش زیر توده های خاك پنهان شد خبر قتلش معروف و آنخانه خرابه منفور اهالی گردیده و زباله دان بزرگی شد (چون شهر شیراز عموماً (باستثنای عدّهٔ قلیلی) از مخالفین بودند) .

تا اوایل قرن هفتم هجری که سلطنت فارس بوجود ذیجود اتابك ابوبکربن سعد مظفّرالدّین قرار گرفت که پادشاهی بود بسیار صالح و در سی وشش سال دورهٔ سلطنت خود بزهّاد و عبّاد و علماء و فضلاء تعظیم بسیار می نمود و در ترویج شریعت مطهّره اسلامیّه سعی بلیغ داشت .

نظر بفحوای کلام **الناس علی دین ملوکهم** وزراء ورجال مملکت فارس‌همگی مردمانی پاك ومتظاهر بشمائر اسلام بودند از جمله وزراء ومقربان دربار اتابك مظفّرالدّین امیر مقرّب الدّین مسعود بن بدرالدّین بوده که میل بسیاری بعمران و آبادی داشت فلذا امر کرد آن تلّ زباله دان را که وسط شهر شیراز را بصورت بدی در آورده بود بردارند و در آن محل خانه خراب شده عمارت بزرگی بر پا کنند عمله جات بسیاری بکارافتادند خاکها و زباله ها را بخارج شهر میبردند .

روزی در اثناء کار دیدند جسد تر وتازهٔ مقتولی بدون تغیّر و تبدّل بافرق شکافته زیبا و وجیه روی زمین زیر آوار قرار گرفته خبر بوزارت خانه رسید حسب الامر وزیر اعظم جمعی بتفتیش قضیه آمدند .

پیداشدن جسد شاه چراغ

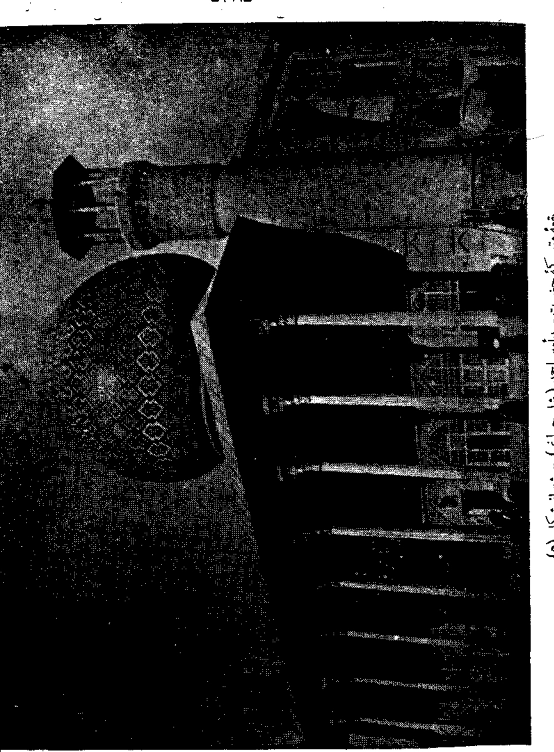
پس از تفتیشات بسیار فقط اثری که دربدن آن مقتول جوان دیدند که معرّف او شد حلقه انگشتری بود که بر خاتمش نقش بود **العزة لله احمد بن موسی** با سابقه تاریخی و شهرت کامل جنگ هاشمی در آن مکان و شهادت احمد بن موسی فهمیدند آن جسد شریف جناب سید أمیر احمد بن موسی الکاظم عليه السلام امام زاده واجب التعظیم شهید است که تقریباً بعد از چهار صد سال باین طریق صحیح و سالم ظاهر و اسباب هدایت بینندگان و باعث استبصارجمعی مخالفین گردید.

حسب الامر اتابك و وزیر اعظم در همان محل که جسد ظاهر گردید بقعهٔ عالی برپا کردند و قبری حفر نموده با احترام بسیار در حضور علماء و بزرگان جسد شریف را بخاك سپردند و بر احترام بقعه افزودند و پیوسته مورد احترام عموم بود تا در سال ٦٥٨ قمری که اتابك وفات یافت و در سال ۷۵۰ که سلطنت شیراز و فارس با شاه اسحق بن محمود شاه بود مادر شاه ملکه تاشی خاتون که با نوئی جلیله خیّره صالحه بوده بقعهٔمبارکهٔ آنحضرترا تعمیری عالی‌نموده و گنبد بسیار زیبائی بر آن قبر برافراشت و قصبهٔ میمند را که در هجده فرسخی شیراز است وقف بر آن بقعه مبارکه نمود که الی الحال باقی و گلاب میمند معروف جهان است. شکل (٥)

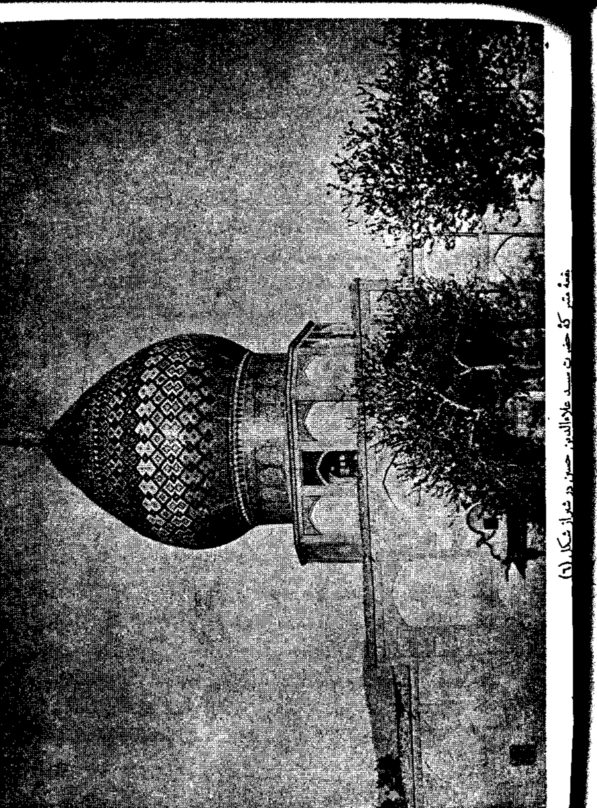
سید علاء الدین حسین

و جناب سیّد علاء الدّین حسین فرزند دیگر حضرت امام موسی الکاظم که با برادر بزرگوارش بشیراز آمدند در گوشه‌ای پنهان و شب و روز بعبادت مشغول در آن نزدیکی قتلغ خان را باغی وسیع بوده روزی حضرت در گوشهٔ آن باغ تفرّج می نموده که آنحضرت را شناختند همانجا شهیدش نمودند در حالتیکه قرآنی در دست مبارکش بوده زیر خاك پنهان گردید.

سالها گذشت قتلغ مُرد و آن باغ خراب شد اثری از آن سیّد بزرگوار ظاهر نبود تادر زمان صفویه‌دراین باغ خرابه ساختمان مینمودند جسد خون‌آلود جوان مقتولی تر و تازه از زیر خاك نمایان شد کأنّهٔ او را تازه کشته اند درحالتیکه یك دست قرآن



بقعهٔ متبرکهٔ حضرت سید أمیر احمد (شاه چراغ) در شیراز شکل (٥)



بقعهٔ متبرکهٔ حضرت سید علاءالدین حسین در شیراز شکل (۶)

مجید و دست دیگرش شمشیر صحیح و سالم با علامات و قرائنی که در دست داشتند فهمیدند بدن مبارك جناب سیّد علاءالدّین حسین فرزند شهید موسی بن جعفر است در آن باغ اورا دفن نمودند و قتلغ خان [1] برقبر او بقعه‌ای ساخت .

بعد از مدتها میرزا علی مدنی از مدینه بزیارت [2] امام زادگان معظّم آمد چون صاحب ثروت بسیار بود بنائی عالی بر قبر آن بزرگوار گذارد املاك وباغات بسیاری خرید و بر آن بقعهٔ مبارکه وقف نمود وبعد از فوت خودش راهم درهمان آستانهٔ مقدّسه دفن نمودند و در زمان شاه اسماعیل مرحوم مرمّت زیبائی بر آن قبر شد که الی الحال مزار عموم اهالی فارس ومورد توجه آنها میباشد . شکل (۶)

بعضیها گویند این سیّد بزرگوار عقیم وبلانسل بوده‌است و بعضی گویند صاحب نسل بوده ولی بعداً منقرض گردیده و هم چنین جناب سید امیر احمد (شاه چراغ) هم اولاد ذکور نداشته فقط دارای دختر عفیفهٔ صالحهٔ بوده چنانچه در عمدة‌الطالب‌فی‌انساب آل أبی‌طالب ثبت‌است وبرخی گویند اولاد ذکورداشته است .

ابراهیم مجاب

واما جناب سید امیر محمّد عابد که در گوشهٔ انزوا اشتغال بعبادت داشت تا بأجل طبیعی از دنیا رفت فرزندان عالیقدر داشته که اهمّ از همهٔ آنها از حیث علم وزهد و ورع وتقوی جناب سید ابراهیم **(مجاب)** است که از طرف حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام در بیداری مفتخر بجواب سلام گردیده فلذا معروف شد به **(مجاب)** بعد از وفات پدربزرگوارش بعزم زیارت اجداد طاهرین مخصوصاً حضرت امیر المؤمنین عليه‌السلام که قبر مبارکش تازه کشف و درآن اوان شهرت تامّی پیدا نموده عازم عتبات عالیات گردید .

---

(۱) قتلغ در ترکی بمعنی بزرگ است ـ در ازمنه سالفه بعض حکام وبزرگان از جانب سلاطین لقب قتلغ داده میشدچنانچه بعد ازغلبه‌چنگیزیان در ایران (اوکتای قآ. ان) لقب قتلغ خانی را باتابك اعظم مظفر الدین ابو بکر بن‌سعد زنگی که با آنها مخالفت ننموده بود داده .
پس این قتلغ خان‌که بقعهٔ بر قبر جناب سید علاءالدین ساخت غیر ازآن قتلغ است‌که‌از جانب مأمون والی فارس وبا امام زادگان جنگید .

(۲) حقاً سزاوار است شیعیان خاصه اهالی ایران همان قسمی‌که بزیارت فاطمه معصومه بقم میروند شدّرحال نموده وبشیراز جنت طراز رفته رضای خاطر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله را در زیارت فرزندان عالم عابد شریف آنحضرت فراهم نمایند قطعاً اجر جزیل در زیارت‌آن بزرگواران حاصل است .

حافظ ـ مگر قبر امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه تا آن زمان در چه حال بوده که بعد ازصد و پنجاه سال کشف شده .

داعی ـ چون شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت معاویه علیه الهاویه و طغیان بنی‌امیّه اتفاق افتاد ولذا حضرت‌امیر وصیّت فرمودجسد مبارکش را شبانه‌محرمانه دفن نمودند و حتّی علامت معمولی هم بر روی قبر نگذاردند فقط عدهٔ قلیلی اصحاب خاص و فرزندان آنحضرت در موقع دفن حاضر بودند وصبح روز ۲۱ رمضان برای آنکه امر بر أعادی مشتبه شود و محلّ قبر آنحضرت را ندانند دومحمل بستند یکی را بسمت مدینه و دیگری را بطرف مکّه معظمه روانه نمودند .

بهمین جهة قبرمبارك آنحضرت سالها پنهان بود وجز فرزندان آنحضرت وخواص اصحاب سرّ کسی از مدفن وقبر آن بزرگوار خبری نداشت .

حافظ ـ جهة این وصیّت و اصرار برپنهان داشتن چه بوده .

داعی ـ شاید از ترس بنی‌امیّهٔ بی‌دین بوده چون مردمان طاغی وباغی و مبغض مخصوص آل محمّد سلام الله علیهم اجمعین بودند ممکن بود اسائهٔ ادبی بقبر مبارك آنحضرت بنمایند و این ظلم سرآمد ظلمها میگردید .

حافظ ـ این چه فرمایشی است مگر ممکن است پس ازمرگ و دفن جسد بقبر مسلمانی ولو دشمنی هم درکار باشد سوء عملی انجام دهند .

فجایع اعمال بنی امیه

داعی ـ مگر جنابعالی سیر در تاریخ ننگین بنی امیّه و فجایع اعمال خجالت آور آنها ننموده‌اید که از روز اوّلی که این شجرهٔ ملعونه و طایفه خبیثه زمام دار خلافت و امارت مسلمین شدند باب ظلم و تعدی و فساد در میان مسلمانها باز شد چه ظلمها که ننمودند و چه خونها که نریختند وچه ناموسها که هتك ننمودند این قوم رسوای بی‌همه چیزپابند بهیچ چیز نبودند چنانچه مثالب اعمال آنهارا بزرگان ازعلماء و مورّخین خودتان با خجالت تمام ثبت وضبط نموده‌اند .

وقعه شهادت زیدبن علی علیه السلام

مخصوصاً علامهٔ مقریزی ابوالعباس احمدبن علی شافعی که از اکابر علمای شما است در کتاب معروف خود (النّزاع والتّخاصم فیما بین بنی‌هاشم وبنی‌امیّه) فجایع اعمال وافعال آنهارا مبسوطاً شرح داده که زنده ومرده نمیشناختند برای نمونه دو وقعهٔ مهمّ تاریخی ونشانی کاملی از اعمال فجیعهٔ این قوم رسوا (بنی‌امیّه) را بعرضتان میرسانم که آقایان تعجّب نکنید و بدانید آنچه داعی میگویم با سند و اساس است .

و آن وقعهٔ مهم شهادت حضرت زیدبن علیّ بن الحسین بن‌علی علیه السلام و فرزندش یحیی میباشد که جمیع مورّخین فریقین ثبت نموده‌اند که چون هشام بن عبدالملك بن مروان در سال ۱۰۵ قمری بخلافت رسید (و آن مردی بود بسیار قسیّ‌القلب و شدید الغضب) بنای ظلم و تعدّی راگذارد و مخصوصاً نسبت به بنی‌هاشم خود و اتباعش اذیت و آزار را بحدّ اعلی رسانیدند .

عاقبت جناب زیدبن علی آن یگانه راد مرد شریف عالم عابد زاهد فقیه متّقی بشام نزد خلیفه بتظلّم رفت در (رصافة) با هشام ملاقات نمود قبل از اینکه حضرت جهة آمدن خودرا بیان نماید عوض مساعدت و رسیدگی بکارها و پذیرائی از مهمان تازه‌وارد آنهم پارهٔ تن رسول الله صلی الله علیه و آله لدی الورود اهانت سختی بآنحضرت نمود و با دشنامهای بدی که زبان حقیر یارای گفتن ندارد آنجناب را از دربار خلافت راند .

چنانچه مورّخین بزرگ ما و شما از قبیل امام مسعودی در ص ۱۸۱ جلد دوم مروج الذّهب و علاّمهٔ مقریزی در النّزاع والتّخاصم فیما بین بنی هاشم و بنی امیّه و ابن ابی‌الحدید معتزلی درشرح نهج البلاغة ودیگران مفصّلا مینویسند که بعد ازفحّاشی و ضربات شدیدهٔ وارده و رانده شدن از نزد خلیفه ناچار ازشام بکوفه رفت برای برطرف کردن ظلم نهضتی برضدّ امویها تشکیل داد .

یوسف بن عمر ثقفی حاکم شهر کوفه با لشکربسیاری بمبارزه برخاست. آنجناب با شجاعت وشهامت هاشمی مبارزت مینمود و تمثل باین اشعار میجست .

اذلّ الحياة و عز الممات — و كلا آراه طعاماً و بيلا
فان كان لابد من واحد — فسيري الي الموت سيراً جميلا

نا کهان تیری ازدشمن برپیشانی مبارکش نشست‌شربت شهادت نوشیده جان‌بجان آفرین تسلیم نمود جناب یحیی فرزند آن بزرگوار باتفاق شیعیان در آن هیاهو بدن مبارکش را محرمانه بردند در کنار شهر وسط نهرآب قبری کندند و دفن نمودند پس از کذاردن لحد آبرا درنهرجاری نمودند که دشمنها نفهمند قبرآن بزرگوار در کجااست.

ولی مفسدین‌شرّاندیش‌بیوسف خبر دادند فرستاد قبررا نبش نموده بدن آن‌جناب را از قبر بیرون آوردند سرش را ازبدن جدا نموده برای هشام بشام فرستادند.

آن نا نجیب نا اصل ملعون نوشت برای یوسف حاکم کوفه بدن جناب زید را عریاناً بدار بیاویزند همین‌عمل را آن ملاعین اجراء نمودند و درماه صفرسال ١٢١ قمری بدن ذریّهٔ رسول‌اکرم صلّی‌الله‌علیه‌وآله را برهنه بدارآویختند چهارسال تمام بدن آن عالم زاهد پاره تن رسول الله بر بالای دار ماند تا سال ١٢٦ که ولیدبن یزیدبن عبدالملك بن مروان بخلافت رسید امر نمود استخوانهای‌آن بزرگوار را از دار فرود آورده آتش زدند پس از سوختن خاکسترش را بباد دادند؟!

شهادت جناب یحیی

وهمین عمل را این ملعون بابدن جناب یحیی‌بن زیدبن‌علی بن‌الحسین علیهم‌السلام درجرجان که ازبلاد خراسان‌است (والحال کرکان نامیده میشود[1]) نمود چه آنکه آن بزرگوار هم علیه ظلم و جور بنی‌امیه قیام نمود (که تاریخ آن مفصل است) و درمیدان رزم شهید کردید سرش را از بدن جدا و بشام فرستادند بدنش را مانند پدر بزرگواش بدار آویختند شش سال بربالای دار ماند؟! که دوست ودشمن بحال آن بزرگوار میگریستند تا ولید بدرك واصل شد ابومسلم خراسانی که برضدّ بنی‌امیه بهواخواهی بنی‌عبّاس قیام نمود بدن آن ذریّهٔ رسول‌الله را از دار ستم نجات داد ودرجرجان(کرکان) دفن نمودند که الی‌الحال قبرمبارکش مزار عمومی ومورد احترام مسلمانان است.

(تمام اهل مجلس از شنیدن این وقایع متأثر وبعضی کریستند و بی‌اختیار بر آن ملاعین لعن نمودند).

---

(١) ابوالفرج اصفهانی‌وبعض دیگر قبر یحیی را در جوزجان که معرب کوزکان‌است‌میدانند.

پس با یك چنین سوابقی از این خاندان خبیث لعین که نمونه‌ای از آنها ذکر کردید جای تعجّبی‌نبود که اگر وقت بدستشان میآمدبا بدن‌امام بر حق امیرالمؤمنین علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام هم چنین معاملاتی می‌نمودند.

فلذا حسب الوصیّة جنازه آنحضرت شبانه دفن شد وعلامتی‌هم بر قبر کذارده نشد و آن قبر از نظر عموم مخفی‌بود تازمان هرون‌الرّشید خلیفه عبّاسی که روزی بصحرای نجف که نی‌زار و مرکز آهوان بود بشکار رفت تازیها و فهدها دستهٔ آهوان را تعقیب نمودند آنها بالای تلّ نجف[1] پناه بردند تازیها وفهدها از تل بالا نرفتند چندین‌مرتبه این عمل تکرار شد یعنی تازیها که عقب میرفتند آهوها پائین میآمدند همیکه تعقیب میشدند باز پناه بتل میبردند خلیفه فهمید که باید در اینمکان سرّی باشد که تازیها بالا نمیروند فرستاد پیرمردی‌از اهل آنجا را یافتند نزد خلیفه آوردند سؤال کرد در این تل چه سرّی است که تازیها بدنبال آهوان بالا نمیروند.

پیدایش قبر علی علیه‌السلام

پیر کفت سرّش را من میدانم ولی ایمن از کفتن نیستم خلیفه امانش داد کفت‌خلیفه‌با پدرم‌آمدم در بالای این‌تل زیارت ونماز کرد کفتم‌اینجاچه‌چیزاست کفت‌با حضرت امام‌جعفرصادق علیه‌السلام اینجا بزیارت آمدیم وآنحضرت فرمود این جا قبرجدّ ما علی‌بن‌ابیطالب علیه‌السلام است که بزودی آشکار خواهد شد.

خلیفه امر کرد آن محل را حفر کردند تا بعلامت قبری رسیدند در آنجا لوحی دیدند که برآن بخط سریانی دو سطر نقش شده‌بود ترجمه نمودند این کلمات ظاهر شد بسم‌الله الرّحمن‌الرّحیم **هذاماحفره‌نوح‌النبی‌لعلی‌وصی‌محمدصلی‌الله علیه‌و آله قبل الطوفان بسبع مأة عام** (٢) هرون احترام کرد وامرداد خاکها را بجای‌خود

---

(١) نجف در لغت بمعنی پشته وبلندی‌است‌که آب باو نرسد ونام بند آبی است‌پشت‌کوفه که مانع رسیدن سیل است بخانه ها وقبرهای آنها ودر نزدیکی آن بند قبر حضرت‌امیرالمؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام میباشدچنانچه فیروز آبادی در قاموس ضمن لغت نجف‌ذکرنموده.

(٢) این قبری است‌که حفر نموده اورا نوح پیغمبر برای علی وصی محمد صلی الله علیه وآله قبل از طوفان بهفتصد سال.

ریختند پیاده شد وضو گرفت دو رکعت نماز گذار و گریهٔ بسیاری کرد و خود را بخاك قبر مطهّر غلطانید .

آنگاه امر کرد شرحی خدمت موسی بن جعفر بمدینه نوشتند و از این قضیّه سؤال کردند حضرت در جواب مرقوم داشتند بلی همان جا قبر جدّ بزرگوارم امیرالمؤمنین علیه‌السلام است

هرون امر کرد با سنگ بنائی بر قبر آنحضرت ساختند که معروف شد بتحجیر هرونی این خبر در اطراف شهرت پیدا نمود مؤمنین از اطراف شدّ رحال نموده بزیارت آنحضرت میآمدند فلذا جناب سید ابراهیم مجاب هم همینکه فرصتی بدست آورد از شیراز عازم زیارت شد پس از فراغت از زیارت در کربلای معلی ندای حق را لبّیك گفته و از دنیا رفت و در جوار قبر جدّ بزرگوارش حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام دفن شد که الحال قبر شریفش در گوشهٔ شمال غربی رواق آنحضرت مزار دوستان است .

اختلاف مدفن علی علیه‌السلام

حافظ - گمان میکنم باین‌محکمی که شما فرمودید قبرمولانا علی کرم‌الله وجهه در نجف نباشد زیرا علماء را در آن اختلاف است بعضی گویند در قصر الاماره کوفه و بعضی گفته‌اندرقبله مسجد جامع کوفه بعضی‌نوشته‌اند که‌در باب الکنده مسجد کوفه‌است و بعضی گفته‌اند در رحبه کوفه بعضی دیگر گفته‌اند در قبرستان بقیع پهلوی قبرفاطمه است درنزدیکی کابل افغانستان ما هم بقعه‌ای هست بنام (مزار علی) معروف است که جسد مولانا علی کرم الله وجهه را در صندوقی گذاردند و بر شتری بسته بسمت مدینه حرکت دادند جمعی بخیال آنکه در صندوق اشیاء نفیسه میباشد اورا ربوده وقتی گشوده و جسد مبارك آنحضرت را دیدند بکابل آورده در آنجا دفن نمودند و بهمان جهة عموم مردم آن بقعه را احترام مینمایند .

داعی - تمام این اختلافات از اثر وصیت آنحضرت پیدا گردید که امر باختفاء نمود که حقیر نخواستم مفصلاً شرح دهم چنانچه ازامام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصادق علیهماالسّلام مرویست که حضرت امیرالمؤمنین هنگام وفات بفرزندش امام حسن

فرمود پس ازاینکه مرا در نجف دفن نمودی چهار قبر برای من حفر نما در چهار موضع ۱- درمسجد کوفه ۲- در رحبه ۳- درخانهٔ جعدهٔ هبیره ۴- در غری تا کسی بر قبر من آگاهی پیدا ننماید .

و البته این اختلاف در میان علماء شماها میباشد که بگفتار اشخاص ترتیب اثر میدهند ولی جامعهٔ علماء شیعه اتفاق دارند که قبر مبارك آنحضرت در نجف اشرف میباشد چه آنکه آنها از اهل بیت طهارت گرفتند بدیهی است **اهل البیت ادری بما فی البیت** .

واما اینکه فرمودید در نزدیکی‌کابل مزارعلی میباشد بسیار خنده آور است واین شهرت کاملا دروغ میباشد و این قضیه بافسانه نزدیکتر است تا بیك خبرصحیح .

و عجب از علمای شما میباشد که در همه جا از عترت طاهره و نقل اقوال آنها دوری نمودند حتّی حاضر نشدند که محلّ قبر پدر را ازفرزندان اوسؤال نمایند تا تولید اختلاف نشود زیرا که **اهل البیت ادری بما فی البیت** - بدیهی‌است فرزندان‌بمحل قبر و مدفن پدر آگاه ترهستند از دیگران .

اگر هریك ازاین شهرتها صحت داشت‌محققاً ائمهٔ اطهار بشیعیان خود خبرمیدادند و حال آنکه بر عکس نجف اشرف را تقویت نمودند بلکه خود رفتند و شیعیان را هم تحریص وترغیب بزیارت آنحضرت درنجف نمودند .

سبط ابن جوزی درص ۱۰۳ تذکره اختلاف اقوال را ذکرنموده تاآنجا که گوید **والسادس انه علی النجف فی المکان المشهور الذی یزار فیه الیوم و هو الظاهر وقد استفاض ذلك (۱) .**

وهمچنین سایرعلماء شما از قبیل خطیب خوارزم درمناقب وخطیب بغداد درتاریخ خود و محمّدبن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و فیروزآبادی در لغت نجف در قاموس ودیگران نقل نموده‌اند که مدفن آنحضرت نجف اشرف میباشد .

---

(۱) وششم بطور استفاضه ثابت است که قبر علی بن ابیطالب (علیه السلام) درهمین مکان نجف اشرف است که امروزه مزار عموم قرارگرفته وظاهراً خلافی ندارد .

فرزندان ابراهیم مجاب

خلاصه بمناسبت **الکلام یجر الکلام** از اصل مطلب دور افتادیم پس از وفات حضرت ابراهیم مجاب در کربلای معلّی از آنجناب سه پسر قابل لایق باقی‌ماندبنام **احمد** و **محمد** و **علی** هرسه بعنوان تبلیغ‌دین‌جدّ بزرگوارشان‌بسمت ایران که درآن زمان دارالعامّه بود حرکت نمودند.

جناب أحمد تشریف فرمای قصر ابن هبیره شد ودر همانجا ماند واولادش درآنجا معروف و مشغول خدمات شدند.

جنابان محمد وعلی عازم کرمان شدند جناب‌علی ساکن سیرجان شد (که ازتوابع کرمان است وتاآن شهرسی فرسنگ‌فاصله‌دارد) و اولاد واحفادشان درآن بلاد اشتغال بتبلیغات داشتند.

وجناب محمد معروف بحائری تشریف فرمای کرمان شدند و از آنجناب سه پسر بنام **ابوعلی الحسن** و **محمد حسین الشیتی** و **احمد** ماندند و احفاد شریفی پیدا کردند محمدحسین واحمد بکربلا بر گشتند ودرجوارقبرجد بزرگوارشان عمرخودرا بپایان رسانیدند وقبایل بزرگی از سادات معظّم از نسل ایشان درکربلا و اطراف معروفند از قبیل سادات محترم **آل شیتّه** و **آل فخار** که از نسل جناب محمد حسین الشیتی هستند.

و سادات **آل ابو نصر** و **آل طعمه** - خدّام با احترام آستانهٔ قدس حسینی ارواحنا فداه از نسل جناب احمد میباشند.

وجناب ابوعلی الحسن بشیراز تشریف فرما شدند چون اهالی شیراز از متعصّبین عامّه واهل تسنّن وغالباً ناصبی و از پیروان خوارج بودند وعداوت مخصوصی باهل بیت طهارت داشتند نتوانستند علنی و برملا بنام سیادت جلوه نمایند لذا با لباس عربی در کودالی کنار[1] خندق شهرخانه های عربی ساخته ودر آنجا سکنی نمودند

(۱) کم کم شهر وسعت پیدا نمودتا زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار سرسلسله سلاطین قاجار که خندق وکودالهای اطراف جزء شهر شدند وهمان محلی که امام زادگان در خانه های عربی تبلیغات مینمودند الحال در شیراز معروف است بمحله گودعربان ومسجدی در آن محل هست که مرحوم شیخ علیخان زند برادر کریم خان‌زند پادشاه ایران از جهت جد اعلای ما مرحوم حاج سید ابراهیم مجتهد که از علمای معروف آنعصر بودند بنا نمودند.

خانواده های شیعیان که در محلّه سردزک‌شیراز منزل داشتند با امامزاده های‌معظّم رابطه پیدا نمودند امامزاده ها هم در خفیه مشغول تبلیغات و خدمات دینیّه ونشر حقایق ولایت شدند.

بعد از وفات جناب ابوعلی فرزند بزرگ آنجناب **احمد ابوالطیب** توسعه ای در امر تبلیغ داد کم کم شهرتشان زیاد شد و بسیار از مخالفین مستبصر شده براه حق آمدند جامعهٔ شیعیان رو بازدیاد گذارد در اثر تبلیغات و اقدامات امام زادگان معظّم تشکیلات مهمّه دادند تا آنجا که منبر تبلیغات بنام سادات عابدی و مجابی در شیراز برقرار شد.

از اعمام و اقوام خود باطراف میفرستادند و آنی از خدمات دینی و تبلیغات‌مذهبی آرام نبودند و دائرهٔ تبلیغات آنها در اطراف بلاد ایران روز بروز توسعه پیدا مینمود تا در زمان دیالمه و دوره سلطنت غازان خان (محمود) و الجایتو (سلطان محمد خدابنده) مغول که تشیّع اختیار نمودند و در سلطنت صفویّه که کاملاً آزاد شدند خدمات‌بزرگی بعالم تشیّع ابراز نمودند و در بسیاری از بلاد ایران نشر حقایق مذهب شیعهٔ امامیّه بوسیله این خاندان جلیل بوده.

سادات شیرازی درتهران

تا در اواخر سلطنت مرحوم فتحعلیشاه قاجار جدّ اعلای ما مرحوم آقا سیدحسن واعظ شیرازی‌طاب‌ثراه که برجسته‌ترین فرزندان مرحوم سیّدالفقهاء و المجتهدین‌علّامهٔ کبیر حاج‌سید اسماعیل مجتهد مجابی بودند در مراجعت از زیارت مشهد مقدّس رضوی که بطهران وارد شدند از طرف شاهنشاه مسلمان علم پرور بایشان ابراز علاقه و تقاضای توقف در طهران (پایتخت شاهنشاهی) شد.

تقاضای شاهانه حسب‌الوظیفه دینی مورد قبول آنجناب واقع و چون در آن زمان در طهران جز در مساجد که علماء احکام و مسائل دینیّه بیان مینمودند مجالس تبلیغی مانند امروز معمول ومتداول نبود.

فقط در تکایا تعزیه وشبیه خوانی بر قرار میشد که مهمتراز همه آن مجالس‌تکیهٔ دولت شاهنشاهی بود.

فلذا بامر ودستور جناب آقای سیدحسن وتأیید شاهنشاه تکایا اوقات شبیه وتعزیه را مبدل بمجالس تبلیغات نمودند .

بهمین جهت مؤسس اساس مجالس تبلیغ و تشکیل منابر تبلیغی در طهران مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی شد که کمك ومدد شایانی بمجتهدین ومراجع تقلید گردید شکل (۷) .

فلذا مرحوم آقا سید حسن نوشتند بشیراز بوالد ما جد خود مرحوم حاج سید اسماعیل مجتهد از میان فرزندان خود که زیاده ازچهل نفر بودند آقاسید جعفر وآقاسید رضا مجتهد فقیه وحاج سید عبّاس وآقا سید جواد وآقا سید مهدی وآقا سید مسلم و آقا سیدکاظم وآقا سید فتح الله بطهران آمدند .

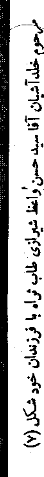
نظر بتقاضای اهالی قزوین جنابان آقا سید مهدی وآقا سید مسلم وآقا سیدکاظم را جهت تبلیغات بدان صوب روانه نمودند که سادات مجابی الی الحال از نسل آن سه بزرگوار درآنجا معروفند .

و خود با بقیه اخوان در طهران مجالس تبلیغ را تشکیل و پیوسته توسعه دادند بوسیله محراب و منبر بترویج شرع انور کوشیدند و بعد از وفات مرحوم آقا سید حسن رضوان الله علیه در سال ۱۲۹۱ قمری ریاست سلسلهٔجلیله حقاً بفرزند ارشدآن بزرگوار مرحوم آقا سید قاسم بحر العلوم (پدر بزرگ داعی) منتقل گردید چه آنکه‌لباس‌زیبای ریاست سلسلهٔ جلیله در آن زمان میان هزارنفر خاندان‌بزرگ سادات شیرازی‌تنها باندام آن بزرگوار متناسب وبرازنده بود که در زهد و ورع وتقوی مشهور جامع معقول ومنقول حاوی اصول و فروع نادرهٔ زمان و نابغهٔ دهر در علم و عمل و حسن سیاست معروفیّت کامل داشتند .

و ازسال ۱۳۰۸ قمری (که‌مرحوم بحر العلوم برحمت ایزدی پیوست ودر کربلای معلّی میان ایوان میرزا موسی و زیر پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه جنب‌قبر والد ماجدش مرحوم آقا سید حسن واعظ شیرازی دفن گردید شکل (۸) .

تا این زمان ریاست خاندان جلیل با والد ما جد بزرگوارم که حامی شیعه

بقیه درصفحه ۱۴۷



مرحوم خلدآشیان آقا سید حسن واعظ شیرازی طاب ثراه با فرزندان خود شکل (۷)



مرحوم آقاسید قاسم بحر العلوم شیرازی رضوان الله علیه با اخوان وفرزندان خود شکل (۸)

و محی شریعت ناصر ملت ودین مروج احکام سید المرسلین ثقة الاسلام والمسلمین فرید دهر و وحید عصر حضرت آقا سیدعلی اکبر دامت برکاته که از طرف مرحوم ناصر الدینشاه قاجار بلقب (اشرف‌الواعظین) ملقّب گردیده اختصاص یافته .

و این راد مرد بزرگ که قریب هشتاد سالست پرچم دار توحید بوده و با کمال شهامت و از خودگذشتگی با قدرت و نفوذ نا متناهی خود در پیش آمدهای گوناگون ومخصوصاً حوادث نیم قرن اخیر و دست اندازیهای مختلف روزگار در مقابل اعادی دین و بیگانگان پیوسته با ثبات قدم و استقامت کامل در ترویج دین مبین مجاهدتها نموده وخدمات شایان تمجید ایشان در نشر احکام وجلوگیری از منهیّات وحفظ ظواهر شریعت مطهّره و ابلاغ حقایق واشاعهٔ معالم مورد تصدیق دوست ودشمن بوده .

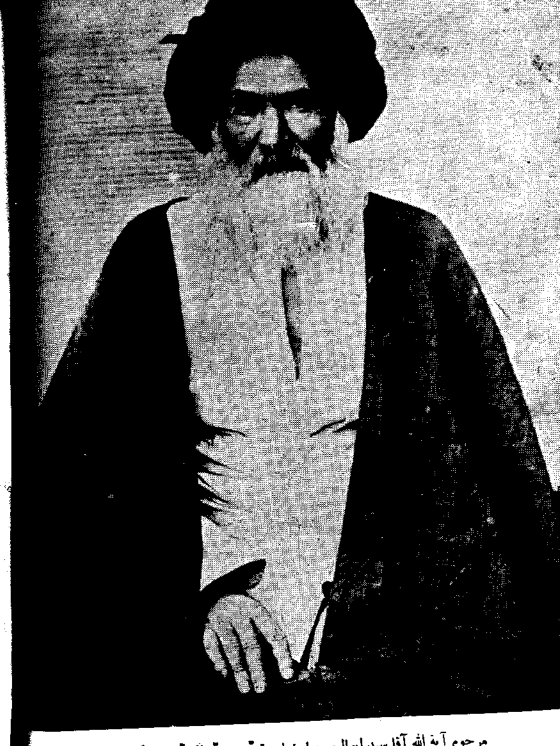
بیانات سحر آمیز وتأثیر کلمات آن بزرگوار اظهر من‌الشّمس ومورد توجه خاص و عام وعلمای اعلام ومراجع تقلید درازمنهٔ مختلف بوده‌است .

مخصوصاً حجج اسلام آیات الله العظام مرحمت وغفران پناه مراجع تقلید ونوابغ روزگار مرحوم حجّة الاسلام حاج میرزا محمد حسن شیرازی بزرگ (مجدّد مذهب سید البشرعلی رأس المائة الثّالثةعشر) وحاج میرزا حبیب الله رشتی و حاج شیخ‌زین‌العابدین مازندرانی وحاج میرزا حسین حاج‌میرزا خلیل طهرانی وآقا سید محمد کاظم یزدی‌طباطبائی و حاج شیخ فتح الله شریعت اصفهانی وآقا سید اسماعیل صدر اصفهانی وآقا میرزا محمدتقی شیرازی قدّس الله اسرارهم زیاده از حد ابراز لطف و محبت در بارهٔ آن بزرگوار مرعی داشتند .

بالاخص دراین عصر مشعشع که ریاست فرقهٔ ناجیهٔ امامیّه با فقیه اهل‌بیت‌عصمت وطهارت سیّدالفقهاء والمجتهدین آیة الله في الارضین نابغةالدّهرحضرت آقا سیدابوالحسن اصفهانی متّع الله المسلمین بطول بقائه در دار العلم نجف اشرف میباشد شکل(۹) شکل(۱۰)

که الحق در علم و فضل و دانش پژوهی و حسن سیاست توانسته است لوای **انا مدینة العلم و علی بابها** ـ را در برابر یکدنیا مخالف بالای کاخ ناسوت بر افرازد

بقیه در صفحه ۱۴۰



مرحوم آیة الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی قدّس سرّه القدّوسی شکل (۹)

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین وصلی الله علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد خاتم النبیین

وعلی آله الطیبین الطاهرین المعصومین وبعد فان جناب العالم العلام

مصباح الظلام زبدة الافاضل الاعلام ثقة الاسلام عماد المحققین [illegible]

الحاج سید سلطان الواعظین الشیرازی سلمه الله تعالی [illegible] صرف

عمره فی تحصیل العلوم الشرعیة وتنقیح مبانیه النظریة [illegible]

ان یروی عنی جمیع ما صحت لی روایته من مصنفات اصحابنا [illegible]

عن مشایخنا بطرقی المنتهیة الی اهل بیت النبوة واوصیه بما اوصانی به

مشایخی العظام واساتیذی الکرام من سلوک جادة الاحتیاط الراجی

من ذلک الصراط والرجاء ان لا ینسانی فی مظان الدعاء [illegible]

حرر فی شهر ربیع الاول من شهور سنة [illegible]

[illegible] ابوالحسن الموسوی الاصفهانی

جواز نامه مرحوم آیة‌الله اصفهانی قدّس سرّه القدّوسی شکل(۱۰)

و تا ماوراء بحار احکام اسلام را نشر دهد وسبب ورود جمع کثیری از ارباب ملل و نحل در حوزهٔ اسلام و مذهب حقّه جعفریّه گردد [۱] .

و نیز استاد الاساتید آیة‌الله‌العظمی آقای حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مدظلّه العالی که مدیریت با عظمت سازمان مدارس عالیه علوم الهی قم بآن وجود مقدّس اختصاص دارد [۲] زیاده از حدّ تصور والد بزرگوارم را مورد توجه و تأیید قرار داده‌اند شکل (۱۱) .

و پیوسته در توقیعات مبارکه باعنوان سیف‌الاسلام ایشان را مخاطب ساخته برای آنکه مشاهده مینمایند که بانیروی خلل ناپذیر شمشیر برّنده زبان و نیش خامه و بنان کاخ کفر و إلحاد و زندقه و فساد راخراب و از جهاد درراه دین وفداکاری در اعلاء کلمتین و نشر احکام و بسط مذهب حقّه خودداری ننموده .

و با نفوذ و قدرت خدا داد آنی ازقلع وقمع ملحدین و نابود کردن مرامهای مسموم مخالفین اسلام آسوده ننشسته وعلی‌رغم اعادی داخلی و خارجی که برای محو وجلوگیری از مقاصد حقّ ایشان کوشا بودند براریکه عزت إلهی برقرار ودائماً دین وملّت اسلام راعموماً و مذهب حقّهٔ جعفری راخصوصاً حامی وخدمتگذار بوده و میباشند [۳] شکل (۱۲) .

خلاصه‌الی الحال این سلسلهٔ جلیله در طهران واطراف بنام سادات شیرازی وعابدی و مجابی در خدمتگذاری بشرع و شریعت برقرار و بامجاهدتهای طاقت‌فرسا انجام وظیفه نموده و در مقابل کارشکنیها وتهمتهای مخالفین ثابت و از بوتهٔ امتحان بخوبی بیرون آمدند .

این بود مختصری از مفصل حالات و شرح زندگانی این سلسله جلیله که سؤال

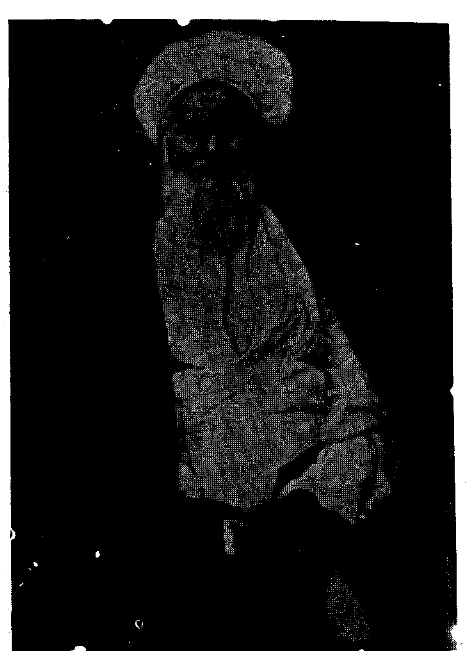
---

(۱) در نهم ماه ذی‌الحجه ١٣٦٥ قمری در کاظمین در سن ٨٨ سالگی پس از سی سال ریاست وزعامت مسلمین جهان برحمت ایزدی پیوست و با تشییع جنازه عمومی عجیبی که بعد از مرحوم شیخ مفید اعلی‌الله مقامه نظیر نداشته بنجف اشرف حمل ودرحجرهٔ جنب درصحن مقابل ایوان طلا بآرامگاه ابدی سپرده شد رضوان‌الله علیه .

(۲) در هفدهم ذی‌القعده ١٣٥٥ قمری در قم برحمت ایزدی پیوست ودرمدرس بالای سر دفن گردید رحمة‌الله علیه .

(۳) در ۲۱ شهرشعبان سال ١٣٥١ قمری درسن ۸۳ سالگی در کرمانشاهان برحمت ایزدی پیوست بعد از سه روز تعطیل عمومی جنازه آن مرحوم باتفاق خود داعی حمل بعتبات عالیات و باتشییع عموم طبقات اهالی کربلا از علمای اعلام و تجار و اصناف ودستجات ملی دررواق مطهر پشت سر حضرت سیدالشهداء ارواحنا فداه (جنب قبر جد بزرگوارش سیدابراهیم مجاب - پهلوی درب مقبره سلاطین قاجار) بآرامگاه ابدی قرار گرفت شکل (۱۳) و (۱٤) و (۱٥) .

بقیه در صفحه ۱۴۹



مرحوم آیة‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی قدّس‌الله سرّه شکل (۱۱)



مرحوم خلد آشیان آقای اشرف الواعظین شیرازی قدّس سرّه [illegible]



حمل جنازهٔ مرحوم اشرف الواعظین شیرازی بانشییع عموم ملّت کرمانشاه بعتبات عالیات شکل (۱۳)



استقبال و تشییع جنازهٔ مرحوم آقای اشرف الواعظین با تعطیل عمومی در کربلای معلّی موقع ورود بصحن مطهر امام حسین علیه‌السلام شکل (۱۴)

مادّهٔ تاریخ

وفات مرحوم آقای اشرف الواعظین شیرازی طاب ثراه

چرا از خامه بوی عود و مشك عنبرین آمد * یقین در وصف گلزار إمام هفتمین آمد
شهی کش چرخ از بهر رکوعش تا ابدشدخم * مهی کز فرش تا عرشش بتسخیر نگین آمد
محمّد عابد آن نسل بلا فصل شه کاظم * که‌عصرخودچوجدش‌شاه‌زین‌العابدین آمد
حریم او بشیراز او پناه دردمندان شد * نگر کحل‌البصر خاکش بچشم‌زائرین آمد
هزار افزون گذشته گرزسال رحلتش - نسلش * پی ترویج دین مأمور ربّ العالمین آمد
از آن تاریخ فرزندان او سادات شیرازی * علمداران اسلامی یکایك در زمین آمد
بهر دور از تشیّع یا تسنّن هریکی از جان * نهان و آشکارا در پی تبلیغ دین آمد
زمان بگذشت تاشد فتحعلی‌شه خسروایران * بشیرازش نظر از مهر چشم دوربین آمد
بدید آنجا است یك اختر زبرج زهرهٔ زهراء * مجابی واعظ آن درّ درخشان ثمین آمد
بُد او سیّد حسن فرزند آن علامهٔ عظمی * که اسمعیل نام آن فقیه المسلمین آمد
شهش طهران طلب بنمود کز درك حضوروی * برد فیضی که از دربار ربّ العالمین آمد
سپس کوشید بر ترویج دین جدّ پاك خود * بتعظیم شعائر گوئیا حصنی حصین آمد
زآثارش یکی تأسیس منبرشد دراین طهران * شبیه و تکیه‌ها تبدیل وعظ واعظین آمد
پس ازاو قرّة‌العینش که بُد ارشد بفرزندان * چو سید قاسم بحر العلومش جانشین آمد
بُندی اوجامع المعقول والمنقول آن بحری * که علمش رشحه ای از علم میرمتقین آمد
ز بعدش پرچم منبرمهین سیّد علی اکبر * گرفت ازباب‌واشرف زاوّلین‌تاآخرین آمد
رئیس خاندان پاك آن سادات شیرازی * برزم دشمنان چون ذوالفقار آتشین آمد
بعصر وی اعادی را نه جرئت بر تظاهر شد * جلوگیری زمنهیاتش از حقّ آفرین آمد
پی ترویج دین اقدس جدّ مُنیر خود * زجان کوشا بصبح وشام با عزمی متین آمد
بگفتا عارف یك دل بتاریخ وفات او * براشرف‌نك‌بیااحسان‌تجزی‌المحسنین آمد

شکل (۱۵)

(۱۳۵۱ قمری)

فرمودید چرا بایران آمدند و برای چه آمدند که بطور خلاصه عرض نمودم.

هدف ومقصد این خاندان جلیل از زمان جناب سیّد امیر محمّد عابد وسیّد ابراهیم مجاب فرزندان امام کاظم موسی بن جعفر علیهما السلام که تقریباً هزار و صد سال میشود خدمت گذار بدین و شریعت اسلام بوده و با درنظر گرفتن آیه ۳۹ سوره ۳۳ (احزاب) **الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون أحداً الاالله وکفی بالله حسیبا**[1] برمسند تبلیغات بر قرار و بدون ترس وخوف با ثبات و استقامت‌کامل واتکاء بحق خلفاً عن سلف انجام وظیفه داده اند.

« مذاکرات که باینجا رسید آقاسید عبدالحیّ بساعت نظر کرده فرمودند خیلی »
« از شب گذشته‌چنانچه اجازه فرمائید بقیهٔ صحبتها بماند برای فردا شب انشاءالله زودتر »
« میآئیم که وقت بیشتری‌برای صحبت داشته باشیم داعی با تبسم وروی بازموافقت نموده »
« بعد از صرف چای وتنقل از اقسام تنقلات هندی برخاستند باصمیمیت و وداد آنانرا »
« بدرقه نمودیم ».

جلسهٔ دوم

لیله شنبه ۲۴ رجب ۱۳۴۵

« بعد از مغرب آقایان ورود نمودند همان اشخاص دیشب بعلاوه چند نفری از »
« محترمین که بعداً معلوم شد از تجار و ملاّکین بودند پس از تعارفات و صرف چای »
« آقای حافظ افتتاح کلام نمودند ».

حافظ - قبله صاحب راستی بدون تملّق ازمجلس دیشب خاطرات شیرینی با خود بردیم از خدمت شما که مرخص شدیم در تمام راه با همراهان صحبت شما در بین بود واقعاً جاذبهٔ شما بقدری قوی است که همهٔ مارا مجذوب صورت و سیرت خود قرار دادید کمتر اتفاق میافتد در اشخاص که واجد حسن صورت و سیرت توأماً باشند **اشهد انك ابن رسول‌الله حقاً** مخصوصاً امروز صبح که بکتابخانه رفتم چند جلدی از کتب انساب و تاریخ مخصوصاً هزار مزار وآثار عجم را در انساب سادات جلیل

(۱) آنکسانیکه میرسانند پیغامهای خدای‌را بدون کتمان‌واز او میترسندو نمی‌ترسنداز احدی مگر ازخدای تعالی بس ذات پروردگار کفایت کننده است مقاصد ترسندگان ازاورا.

القدر مطالعه و در اطراف فرمایشات دیشب شما دقت نمودم واقعاً حظّ کردم و لذّت بردم وحقیقة غبطه خوردم باین نسب شریف ومدتی درفکر بودم در پایان افکار خود خیلی متأثر و متألم گردیدم که شخص شریف صحیح النّسبی مانند جنابعالی بااین حسن صورت وسیرت چرا بایستی تحت تأثیر عادات سخیفهٔ گذشتگان قرار گرفته و از طریقه ثابتهٔ اجداد بزرگوارتان منحرف و رویّهٔ سیاسی ایرانیان مجوس را بپذیرید .

داعی ـ اوّلا از حسن ظنّ و نظر لطف جنابعالی ممنون و متشکرم و بدون شکسته نفسی واقعاً ـ آن ذرّه که در حساب ناید ـ من هستم ثانیاً چند جمله مخلوط بهم ومبهم فرمودید که دعاگو نفهمیدم هدف ومقصدتان چیست متمنی است جملات را تفکیکاً بیان فرمائید تا اصل حقیقت آشکار شود .

عادات سخیفه گذشتگان کدام است طریقهٔ ثابتهٔ اجداد بزرگوارم که داعی از آن روی گردان شدهام چه چیز است و رویه سیاسی ایرانیان را که پیروی نمودهام چیست ؟

حافظ ـ مرادم از عادات سخیفهٔ گذشتگان تأسیسات وعقاید و بدعتهائی است که بدست بیگانگان یهود داخل در دین حنیف اسلام شده .

داعی ـ ممکن است لطفاً توضیح بیشتری بدهید که معلوم شود آن بدعتها کدام است که دعاگو پیروی نمودهام .

اشکال نمودن بر مذهب شیعه

حافظ ـ البته خاطر عالی بخوبی مسبوقاست بشهادت تاریخ که بعد از گذشتن هریك از انبیاء بزرگ اعادی در اصل آن دین که کتاب مقدّس آنها بود مانند توریة و إنجیل دست‌پیدا نمودند و بواسطهٔ تحریفات بسیار آن دین را ضایع و از درجهٔ اعتبار ساقط نمودند .

ولی در اسلام بواسطه محکم بودن قرآن حکیم چون آن قدرت را پیدا نکردند لذا عدّه ای از یهودیها که همیشه حیّال و مکّار بودهاند و تاریخ زندگانی آنها پیوسته لکّه دار بحیله و تزویر بوده است مانند عبدالله بن سباء صنعائی و کعب الاحبار و وهب ابن منبه و دیگران که اسلام آوردند وبنای سمّ پاشی راگذاردند عقاید باطلی را با رأی وعقیدهٔ خود توأم بنام گفتار پیغمبر ﷺ درمیان مسلمانان انتشار دادند .

خلیفه سوم عثمان بن عفّان رضی‌الله عنه آنها را تعقیب نمود از ترس خلیفه فرار

نموده و مصررا مرکزگاه خود قرار دادند کم کم جمعی از عوام را فریب داده اتباعی پیدا نمودند و حزبی تشکیل دادند بنام (شیعه) و علی رغم خلیفه عثمان علی را بامامت و خلافت معرّفی نمودند و احادیثی برله مرام ساختگی خود جعل کردند باین معنی که پیغمبر علی را خلیفه و امام قرار داده .؟

در اثر قیام این حزب خونهای بسیارریخته شد تا عاقبت منجر بقتل خلیفه عثمان مظلوم و نصب علی بر مسند خلافت گردید جماعتی هم که از عثمان دلتنگیهائی داشتند اطراف علی را گرفتند از آن زمان حزب شیعه سر و صورتی بخود گرفت ولی در دورهٔ خلافت بنی امیّه و کشتار آل علی و دوستان آن جناب این حزب ظاهراً در محاق افتاد .

ولی افرادی مانند سلمان فارسی و ابی ذرّ غفاری و عمّار یا سر جدّاً بر له علی کرّم الله وجهه تبلیغات مینمودند (که روح علی قطعاً از آن نوع تبلیغات بیزار بود ؟!) تا در زمان خلافت هارون الرّشید و مخصوصاً فرزندش مأمون الرّشید عبّاسی که بدست ایرانیان بر برادرش محمّد امین غالب‌آمد ومسند خلافتش محکم گردید .

شروع کردند بتقویت نمودن از علیّ بن ابیطالب وعلی رابنا حق بر خلفاء راشدین تفضیل دادن .

ایرانیان هم چون با عربها بد بودند بواسطهٔ آنکه مملکتشان بدست قدرت أعراب اشغال گردیده و استقلالشان از میان رفته بود در پی بهانه‌ای بودند که طریقه‌ای پیدا کنند بنام دین تا در مقابل أعراب قیام نمایند لذا این رویهٔ نا حق را پسندیده و پیروی نمودند بلکه در اطراف این حزب (شیعه) هیاهوئی بر پا نمودند تا دردورهٔ دیالمه تقویت شدند و در سلطنت با اقتدار صفویّه رسمیّت پیدا نمودند یعنی حزب (شیعه) بنام مذهب رسمی معرفی شدند و ایرانیان مجوس هم إلی الحال از روی سیاست مذهب خود را شیعه مینامند .

پس مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و حادث و ابداع او بدست عبدالله بن سباء یهودی بوده والاّ سابقاً در اسلام نامی ازشیعه نبوده وجدّ بزرگوار شما نبیّ اکرم ﷺ

قطعاً از این نام بیزار است زیرا برخلاف میل او قدم باین راه بر داشته شده است وفی الحقیقة میتوان گفت شیعه شعبه ای از مذهب یهود و عقاید آنها میباشد ؟!!

بهمین جهت من تعجب میکنم که مانند شما شخص شریف با این نسب پاك چرا باید روی عادت وتقلیداسلاف بدون دلیل و برهان طریقهٔ جدّ بزرگوارتان دین پاك‌اسلام را بگذارید وروبهٔ یهودی بدعت گذاری را پیروی نمائید درصورتیکه شما اولی وأحقّید که جداً پیرو قرآن و سنّت جدّتان رسول خدا (ص) باشید.

« دیدم اهل مجلس و مؤمنین با شرف هندی مخصوصاً قزلباشهای با غیرت پر »
« حرارت که از متنفّذین شیعیان هند وستان میباشند از بیانات جناب حافظ بسیار »
« عصبانی و رنگهای آنها پریده گردید داعی قدری آنها را نصیحت نموده وبا امربصبر»
« وحوصله وتحمّل گفتم درایران ضرب المثلث کهمیگویند شاهنامه آخرش‌خوش‌است»
« صبر کن الصبرمفتاح الفرج ـ آنگاه درجواب جناب حافظ گفتم » .

جواب باشکال تراشیهای مخالفین

داعی ـ ازشخص عالمی مانند شمابعید بود که استشهاد نمائید بکلمات ساختگی خرافی موهوم بی اصل که ابداً پایه واساس متینی ندارد مگر اشاعه منافقین خوارج و اعادی متعصّب نواصب و امویها وتبعیّت عوام بدون تحقیق ودلیل وبرهان .

اینك اگر اجازه بفرمائید برای روشن شدن مطلب جواب بیانات بی اساس شما را اختصاراً باقتضای وقت مجلس بدهم تا حلّ معما گردیده و کشف حقیقة گردد .

حافظ ـ بفرمائید برای استماع فرمایشات شما حاضر وسرا پا گوشیم .

داعی ـ اوّلا جنابعالی دو امر کاملا متباین را با هم مخلوط نمودید اگر عبدالله بن سبا یهودی منافق ملعون که در اخبار شیعه مذمت بسیاری از او شده و در شمارمنافقین وملاعین معرفی گردیده چند روزی بنام دوستی‌علی (ع) که محبوبیت‌عمومی داشته متظاهر گردیده چه مربوط است بنام شیعهٔ امامیّه اگر گرگی بلباس میش و یا دزدی بلباس روحانیت و اهل علم در منبر و محراب جلوه کند و زیانهائی از طرف او باسلام و مسلمین برسد شما باید باصل علم وروحانیت بدبین شوید و تمام اهل علم را **دزد و بازیگر بخوانید** .

واقعاً از انصاف دور شدید که مذهب پاك شیعه را بحساب عبد الله بن سبا ملعون درآوردید .

خیلی تعجب‌آوراست که مذهب حق شیعه‌را تخفیف داده بنام حزب سیاسی‌نامیدید واز آثار عبدالله بن‌سبا ملعون وبدع او در زمان عثمان دانستید .

حقّاً خیلی خطا رفتید زیرا که شیعه‌حزب نبوده بلکه مذهب وطریقهٔ حق بوده‌زمان خلافت عثمان حادث نگردیده بلکه در زمان خود خاتم الانبیاء (ص) و بدستور و گفتار خود آنحضرت شایع گردیده .

اگر شما بکلمات مجعوله خوارج عامّه ونواصب استشهاد میکنید ولی داعی به آیات قرآن مجید واخبار معتبرهٔ خودتان‌استشهادمینمایم تا حق از باطل تمیزداده شود .

و من باب تذکّر عرض میکنم همیشه درگفتار و کردارتان دقیق شوید که بعد ازکشف حقیقت اسباب خجلت نشود .

چنانچه اجازه فرمائید وبیانات دعاگو مکره طبع شمانیست جواب فرمایشاتتان را بدهم تا معلوم شود مطلب غیر ازاینست که شما فرمودید .

حافظ ـ البته بفرمائیداصل تأسیس‌این مجلس وحضور ما برای همین‌است که کشف حقایق ورفع شبهات گردد قطعاً رنجش وکراهتی از بیانات برهانی نداریم .

دومعنی شیعه وحقیقت تشیع

داعی ـ البته آقایان میدانید که شیعه لغةً بمعنی پیرو است شیعة الرّجل پیروان و یاری دهندگان مردند و فیروز آبادی که از اکابر علماء شما است در قاموس اللّغة گوید **وقد غلب هذا الاسم علی من یتولی علیاً واهلبیته حتی صار اسماً لهم خاصاً (۱)** .

عین همین معنی را ابن اثیر در نهایة اللّغة نموده‌است .

ولی اشتباهی که شما نمودید عمداً یا سهواً یا بواسطه عدم احاطه بر تفاسیر و اخبار و واقع شدن تحت تأثیر گفتار اسلاف بدون دلیل و برهان فرمودید لفظ

(۱) غالب شده است اسم شیعه برهر کس که دوست بدارد علی (علیه السلام) واهل‌بیت‌اورا تا آنکه گشته است شیعه مخصوصاً اسم او برای ایشان .

شیعه و اطلاق آن بر پیروان علی واهل بیت رسالت علیهم‌السلام از زمان عثمان پیداشده و واضع آن عبدالله بن‌سباء یهودی بوده .

وحال آنکه اینطور نیست بلکه طبق اخبارمعتبره مندرجه در کتب وتفاسیرخودتان شیعهٔ اصطلاحی بمعنی پیرو علی بن ابیطالب علیه‌السلام از زمان خود خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده .

و واضع لفظ شیعه برپیروان علی علیه‌السلام بر خلاف فرموده شما شخص خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده و این کلمه بر زبان خود صاحب وحی جاری شده همان پیغمبری که خدا درآیه ۳ از سوره ۵۳ (النجم) درباره او فرموده **وماینطق عن‌الهوی ان‌هو الاوحی یوحی(۱)** اتباع وپیروان علی علیه‌السلام را شیعه و رستگار و ناجی نامیده است .

حافظ - در کجا همچو چیزی‌هست که ما تا بحال ندیده‌ایم .

داعی - شما ندیده‌اید یا نخواسته‌اید ببینید یا دیده‌اید و صلاح مقام خود را در اعتراف بحقیقت نمی‌دانید ویا ملاحظه اتباع ومریدان خود را مینمائید .

ولی ما دیده‌ایم و حق پوشی را هم صلاح دین و دنیای خود نمیدانیم برای آنکه خداوند متعال در دو آیه از قرآن مجید صریحاً کتمان کنندگان حق را ملعون و اهل آتش خوانده .

اول در آیهٔ ۱۵٤ از سورهٔ ۲ (بقره) فرموده **ان الذین یکتمون ما انزلنا من البینات والهدی من بعد ما بیناه للناس فی الکتاب اولئك یلعنهم الله ویلعنهم اللاعنون(۲)**

دوم درآیه ۱۶۹ همان سوره فرموده **ان‌الذین یکتمون ما انزل الله من‌الکتاب و یشترون به ثمناً قلیلا اولئك ما یأکلون فی بطونهم الا النار ولایکلمهم الله یوم القیمة ولایزکیهم ولهم عذاب الیم (۳)**

(۱) هرگز بهوای نفس سخن نمیگوید سخن او هیچ غیر وحی خدا نیست .

(۲) آنکسانیکه آیات واضحه ای که برای هدایت خلق فرستادیم کتمان نمودهو بعداز آنکه برای هدایت مردم درکتاب بیان کردیم پنهان داشتند خدا و (تمام جن و انس وملائکه) آنها را لعن میکنند .

(۳) آنکسانیکه پنهان داشتند وکتمان نمودند آیاتی راکه نازل نمودیم ازکتاب آسمانی و آنها را ببهای اندك فروختند جز آتش جهنم نصیب آنها نباشد ودر قیامت خدا از خشم با آنها سخن نگوید واز پلیدی عصیان پاك نگردند و آنان را عذاب دردناك خواهد بود .

حافظ - آیات شریفه حق است و البته اگر کسی کتمان حق بنماید مشمول همین آیات میباشد ولی ما تاکنون حقّی را نشناخته ایم که کتمان بنمائیم و البته بعد از معرفت هر حقّی اگر کتمان بنمائیم ما هم درحکم همین آیات خواهیم بودوامیدواریم که هیچوقت درحکم آیات قرارنگیریم .

داعی - اینك بلطف وعنایت خداوند منان‌وتوجهات خاصّهٔ خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تا آنجا که مقدور داعی میباشد حق را که اظهر من الشمس است از زیر پرده استتار بیرون میآورم و بر برادران عزیزم (اشاره باهل تسنّن حاضر در مجلس) ظاهر میکنم امیدوارم آیتین شریفتین پیوسته درمقابل روی ماباشد نکند خدای نکرده عادت وتعصّب غالب آید وکتمان حقّی بشود .

حافظ - خدا راشاهد میگیرم هر ساعتی که حقّی برمن ظاهرشود جدال نمینمایم چون جنابعالی با حقیر معاشرت ننموده اید و از اخلاقم آگاهی ندارید بقدری جدّی هستم و سعی میکنم که بر هوای نفس غالب آیم و هرگاه شما دیدید که حقیر درمقابل بیانی ساکت شدم بدانید که در آن موضوع کاملا روشن شده ام اگر راهی هم برای مجادله و مغلطه و غلبه در مطالب داشته باشم جدل نمی کنم واگر درجدال برآمدم قطعاً مشمول همین دوآیه خواهم بود .

الحال حاضر برای استماع بیانات حق شما هستم امید است خداوند ما و شما را راهنمای حق گردد .

داعی - حافظ ابو نعیم اصفهانی احمد بن عبدالله که ازأجلّهٔ علماء عظام ومحدثین فخام و محققین کرام شما میباشد که ابن خلّکان در وفیات الاعیان تعریف اورا کرده‌است که از اکابر حفّاظ ثقات و اعلم محدّثین است و مجلّدات عشره کتاب (حلیة الاولیاء) او از احسن کتب است .

و صلاح الدّین خلیل بن ایبك الصّفدی در وافی بالوفیات در بارهٔ او گوید تاج المحدثین حافظ ابونعیم که امام درعلم و زهدو دیانت بوده و در نقل و فهم روایات و قوهٔ حفظ و درایت مقام عالی اعلا داشته و از مصنّفات بسیار زیبای او ده جلد

حلیة الأولیاء میباشد که مستخرج از صحیحین است که علاوه بر احادیث بخاری و مسلم احادیث بسیاری نقل نموده کانه بگوش خود شنیده .

و محمد بن عبدالله الخطیب در رجال مشکوة المصابیح در تعریف او گوید **هومن مشایخ الحدیث الثقاة المعمول بحدیثهم المرجوع الی قولهم کبیر القدر و له من العمرست و تسعون سنة** خلاصه یك همچو عالم حافظ محدّث نود وشش سالهای که محل وثوق ومفخر علمای شماست در کتاب معتبرش (حلیة الاولیاء) روایت میکند باسناد خودش از ابن عباس (حبرامت) که چون نازل شد آیه ٦ از سوره ۹۸ (البینة) **ان الذین آمنو و عملوا الصالحات اولئك هم خیرالبریة جزاؤهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ابداً رضی الله عنهم ورضوا عنه** (۱) رسول اکرم صلی الله علیه وآله خطاب کرد به علی بن ابیطالب و فرمود **یا علی هو انت و شیعتك تاتی انت و شیعتك یوم القیمة راضین مرضیین** (۲)

آیات واخبار در تشریح مقام تشیع

ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل هفدهم مناقب و حاکم ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله الحسکانی که ازفحول اعلام مفسّرین بزرگ شماست در کتاب شواهد التنزیل فی قواعد التفضیل و محمّدبن یوسف گنجی شافعی در ص ۱۱۹ کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در ص ۳۱ تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة (بحذف آیه) و منذربن محمدبن منذر و مخصوصاً حاکم روایت نموده که حاکم ابو عبدالله حافظ (که از اکابر علمای شما میباشد) خبر داد ما را با اسناد مرفوع بیزید بن شراحیل انصاری کاتب حضرت أمیرالمؤمنین علی بن ابیطالب کرّم الله وجهه که گفت شنیدم از آنحضرت فرمود وقت رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله پشت مبارکش بسینهٔ من بود فرمودند **یا علی الم تسمع قول الله تعالی ان الذین آمنو وعملوا الصالحات اولئك هم**

(۱) آنان که ایمان آورده اند و نیکوکارشدند بحقیقت بهترین اهل عالم اند پاداش آنها نزد خدا باغهای بهشت عدن است که نهرها زیر درختانش جاریست ودر آن بهشت ابد جاودان متنعمند وخدا ازآنها خشنود وآنها هم از خدا راضی وخشنودند .

(۲) یاعلی مراد خیرالبریه در آیه شریفه توئی وشیعیان تو . روز قیامت تو وشیعیان تو بیائید در حالتیکه خداوند ازشما راضی وشماهم از خداوند راضی و خشنود باشید .

خیر البریة - الخ - هم شیعتك وموعدی وموعدکم الحوض اذا اجتمعت الامم للحساب تدعون غراً محجلین(۱)

ونیز جلال الدین سیوطی که از مفاخر علمای شما است و در قرن نهم هجری اورا مجدّد طریقهٔ سنّت و جماعت دانسته اند (چنانچه صاحب فتح المقال نوشته) در تفسیر خود (درّ المنثور فی کتاب الله بالمأثور) از ابوالقاسم علی بن الحسن معروف بابن عساکر دمشقی که از فضلای دهر و محل وثوق رجال علمای شما میباشد (چنانچه ابن خلّکان در وفیات الاعیان و ذهبی در تذکرة الحفّاظ و خوارزمی در رجال مسند ابی حنیفه و در طبقات شافعیه و حافظ ابو سعید در تاریخ خود او را تعریف و توثیق نموده اند که ابن عساکر فخر شافعیّه و در زمان خود امام اهل حدیث بوده کثیر العلم و غزیر الفضل ثقة و با تقوی و در سال ۵۵۰ هجری در میان علماء سنّت و جماعت علم بوده) از جابر بن عبد الله انصاری که از کبار صحابه خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بوده نقل می نماید که گفت در خدمت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بودیم که علی بن ابیطالب علیه السلام واردشد پیغمبر فرمود **والذی نفسی بیده ان هذا وشیعته لهم الفائزون یوم القیمة فنزل ان الذین آمنوا وعملو الصالحات اولئك هم خیرالبریة** (۲)

ونیز در همان تفسیر از ابن عدی از ابن عبّاس (حبرامت) روایت نموده که چون آیهٔ مذکور نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه وآله بامیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود **تأتی انت و شیعتك یوم القیمة راضین مرضیین** (۳)

و درفصل نهم مناقب خوارزمی مسنداً ازجابر بن عبدالله نقل نموده که گفت خدمت رسول خدا بودیم علی علیه السلام رو بما آمد حضرت فرمود **قد اتاکم اخی** یعنی رو بشما آمد برادر من (علی) آنگاه ملتفت شد بسمت کعبه و دست علی را گرفت و فرمود :

(۱) یاعلی آیا نشنیده‌ای آیه شریفه را (صاحبان اعمال صالحه وخیرالبریه) ایشانند شیعیان تو ووعده گاه من وشما کنار حوض کوثر خواهد بود در وقتیکه جمع شوند خلایق برای حساب شما را بخوانند وشما سفید رویان باشید و شما را آنروز غر محجلین ندا کنند یعنی پیشوای سفید رویان .

(۲) قسم بکسیکه جان من در قبضه قدرت او است این مرد (اشاره بعلی) وشیعه او روز قیامت رستگارانند آنگاه آیه مذکوره نازل گردید .

(۳) میآئی تو وشیعیان تو روزقیامت درحالیکه از خداوند راضی وخداوند ازشماراضی باشد

والذی نفسی بیده ان هذا وشیعته هم الفائزون یوم القیمة (۱)

سپس فرمود این علی اول ازهمه شما ایمان آورد و با وفاترین شماها میباشد بعهد خدا و عادل ترین شماها است در میان رعیّت و تقسیم کننده تر از همه شما بالسّویّه ومرتبه اش از همه شماها در نزد پروردگار بزرگتراست درهمان وقت آیه مذکوره نازل گردید از آن به بعد هرگاه علی در میان قومی ظاهر میشد اصحاب پیغمبر میگفتند **جاء خیرالبریة** یعنی آمد بهترین مردم .

ونیز ابن‌حجر در صواعق وابن اثیر در جلد سوم نهایه همین خبررا در نزول آیه شریفه نقل نموده اند .

و نیز ابن حجر در باب ۱۱ صواعق از حافظ جمال الدین محمد بن یوسف زرندی مدنی که از فحول فقهاء وعلمای شما میباشد نقل‌نموده که چون آیه مذکوره‌نازل گردید رسول‌اکرم ﷺ بعلی علیه‌السلام فرمود **یا علی انت و شیعتك خیر البریة تاتی یوم القیمة انت وشیعتك راضین مرضیین ویاتی عدوك غضبانا مقمحین فقال من عدوی قال من تبرء منك و لعنك ( )**

ونیز علاّمه سمهودی در جواهر العقدین نقلا ازحافظ جمال‌الدین زرندی‌مدنی ونور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی مکی مشهور بابن صباغ که از اکابر علماء وفحول فقهاء شما است در ص ۱۲۲ فصول‌المهمّه از ابن عباس نقل‌مینمایند که چون‌آیه مذکوره‌نازل شد رسول اکرم ﷺ بعلی علیه‌السلام فرمود **هو انت و شیعتك تاتی یوم القیمة انت و هم راضین مرضیین ویاتی اعداءك غضبانا مقمحین (۳)**

و نیز میر سیّد علی همدانی شافعی که از موثقین علمای شما است در کتاب (مودّة القربی) و ابن حجر متعصّب در صواعق محرقه از امّ سلمه امّ المؤمنین زوجه

(۱) بآن خدائیکه جان من در دست اوست این علی وشیعیان او رستگارانند روز قیامت.

(۲) یاعلی تو وشیعیان تو خیرالبریه هستید میآئید روز قیامت تو وشیعیان تو در حالتیکه از خدا راضی وخداهم از شما راضی است و میآیند دشمنان تو خشمناك دستهایشان بگردنشان بسته میباشد پس امیر المؤمنین عرض‌کرد کیست دشمن من فرمودکسیکه بیزاری میجوید از تو ولعن مینماید ترا .

(۳) یعنی آن خیرالبریه تو و شیعیان توهستید میآئید روز قیامت تووآنها در حالیکه از خداوند راضی هستید وخداهم از شما راضی است ومیآیند دشمنان تو خشمناك دستهاشان بگردنشان بسته میباشد .

محترمهٔ رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که آنحضرت فرمود **یاعلی انت واصحابك فی الجنة انت وشیعتك فی الجنة (۱)**

و موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم در فصل نوزدهم مناقب مسنداً نقل مینماید از رسول اکرم ﷺ که بعلی علیه‌السلام فرمودند **مثلك فی‌امتی مثل المسیح عیسی بن مریم** یعنی مثل تو در امت من مثل عیسی بن مریم حضرت مسیح است که قوم او سه فرقه شدند فرقه ای مؤمنین و آنها حواریّون بودند و فرقه ای دشمنان او و آنها یهود بودند فرقه ای غلات که در بارهٔ آنجناب غلو نمودند (یعنی او راخدا وشریك خدا قراردادند) و امت من هم در باره توسه فرقه میشوند **فرقةشیعتك وهم‌المؤمنون** یعنی فرقه ای شیعیان تو هستند وآنها مؤمنین اند ـ و فرقه ای دشمنان تو هستند وآنها ناکثین وشکنندگان عهد و بیعت تومیباشند ـ وفرقه ای غلو کنندگان درباره تومیباشند و آنها جاحدین و گمراهان اند **فانت یاعلی وشیعتك‌فی‌الجنة‌ومحبواشیعتك‌فی الجنة وعدوك والغالی فیك فی النار** یعنی تویا علی وشیعیان تووددوستان شیعیان تو در بهشت خواهید بود و دشمنان و غلو کنندگان در باره تو درآتش جهنم اند .

« در این موقع صدای مؤذن اعلان نماز عشاء داد آقایان برخواستند برای نماز »
« پس از فراغت از نماز و اشتغال بخوردن چای جناب آقای سید عبدالحی ّ که برای »
«اداء نمازجماعت بمسجد رفته بودند مراجعت نمودند فرمودند چون‌منزل نزدیك بوداین»
« چند جلد کتاب را با خود آوردم واینها تفسیرسیوطی ومودّة القربی ومسند امام احمد»
« ابن حنبل و مناقب خوارزمی است (که تا شب آخر جلسات این کتابها نزد داعی »
« ماند) کتابها را باز نموده همان احادیث قرائت شد بعلاوهٔ چند حدیث دیگر مؤید »
« همین مطلب . آقایان رنگ برنگ میشدند مخصوصاً متوجه بودم که در پیش اتباع »
« خودشان خجالت میکشیدند » .

« آنگاه درمودّةالقربی حدیث فوق راخواندند بعلاوه این دوحدیث هم پیش‌آمد»
« قرائت نمودند که روایت مینماید از رسول اکرم ﷺ که فرمود **یاعلی ستقدم** »

(۱) یاعلی تو واصحاب وشیعیانت در بهشت میباشید .

«علی الله أنت وشیعتك راضین مرضیین ویقدم علیه عدوك غضابا مقمحین (۱)».

داعی - این بود مختصری ازدلایل محکمه مؤید بکتاب الله مجید واخبارمعتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان گذشته از اخباری که درتمامی کتب و تفاسیر علماء شیعه نقل گردیده که اگر بخواهم تا صبح برای شما از حفظ و از روی همین کتابهائی که در برابر شما است اثبات مرام نمایم بحول وقوهٔ پروردگار قادرم ولی گمان میکنم برای نمونه و رفع اشتباه بهمین مقدار نقل روایات کافی باشد که آقایان بعد ها تفوه بجملات بی سروته معاندین ننمائید وبا پیروی ازمجعولات خوارج ونواصب وامویهاامررا برعوام بی خبر مشتبه نکنید که واضع لفظ شیعه عبدالله بن سبا یهودی ملعون بوده .

آقایان محترم ما شیعیان یهودی نیستیم بلکه محمدی هستیم و واضع لفظ شیعه هم برپیروان علی علیه‌السلام عبدالله بن سباملعون نبوده بلکه شخص رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده وعبدالله را هم مردی منافق وملعون میدانیم وتبعیت ازهیچ فردوجمعی هم بدون دلیل وبرهان نمینمائیم.

از زمان عثمان ببعد بنا بگفته شما لفظ شیعه را بر پیروان علی اطلاق ننمودند بلکه در زمان خود پیغمبر صحابه خاص آنحضرت را شیعه میخواندند چنانچه حافظ أبوحاتم رازی در کتاب (الزینة) که در تفسیر الفاظ متداوله میان ارباب علوم نوشته مینویسد اولین نامی که در اسلام در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بوجودآمد نام شیعه بوده است که چهارتن از صحابه دارای این لقب بودند۱ـ ابوذر غفاری ۲ ـ سلمان فارسی ۳ ـ مقداد ابن اسود کندی ٤ ـ عمار بن یاسر.

آقایان فکر کنید چگونه ممکن است زمان پیغمبر چهار نفر از صحابه خاص بلکه محبوب خدا و پیغمبر را بلقب شیعه بخوانند و پیغمبر بداند که این کلمه بدعت است و آنها را منع ننماید .

پس معلوم میشود که آنها ازخود پیغمبر شنیده بودند که شیعیان علی علیه‌السلام اهل نجات اند لذا افتخار باین سمت مینمودند تاآنجائی که برملاآنها را شیعه میخواندند .

(۱) یاعلی زود است تو وشیعیانت برخدا وارد میشوید در صورتیکه ازخدا راضی وخدا از شما راضی است و دشمنانت برخدا خشمناك وارد میشوند در حالتیکه دستشان بر گردنشان بسته میباشد .

مقام سلمان وابوذر و مقداد وعمار

از این بیان گذشته شما عمل اصحاب پیغمبر را حجت میدانید و حدیثی از آنحضرت نقل مینمائید که فرمود

انّ اصحابی کالنّجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم(۱)

مگر ابوالفداء در تاریخ خود ننوشته که این چهار نفر از جمله اصحاب پیغمبر بودند که روز سقیفهٔ بنی ساعده بهمراهی علی از بیعت ابی‌بکر خودداری نمودند پس چرا عمل آنها و سرپیچی از بیعت را حجت نمیدانید بااینکه علماء خودتان نوشته اند آنها محبوب خدا وپیغمبر بودند و ماهم پیروآنها میباشیم که آنها پیرو علی علیه‌السلام بودند پس بحکم حدیث منقولهٔ خودتان ما راه هدایت را بدست آورده ایم .

با اجازه آقایان بمقتضای وقت چند خبر برای شما نقل مینمایم حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۱۷۲ جلد اول حلیة الاولیاء و ابن حجر مکّی در حدیث پنجم از چهل حدیثی که در صواعق محرقه درفضایل علی علیه‌السلام آورده ازترمذی و حاکم ازبریده نقل نموده اند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود **ان الله امرنی بحب اربعة واخبرنی انه یحبهم** یعنی خداوند مرا امر فرموده بدوستی چهار نفر و مرا خبرداده که آنها را دوست میدارد عرض کردند یا رسول الله آن چهار نفر کیانند فرمود **علی ابن ابیطالب و ابوذر و مقداد وسلمان .**

و ابن‌حجر درحدیث ۳۹ از ترمذی و حاکم از أنس بن مالك نقل نموده که آنحضرت فرمود **الجنة تشتاق الی ثلاثة علی وعمار وسلمان** یعنی بهشت اشتیاق دارد بسوی سه نفر و آن سه نفر علی وعمار وسلمان اند .

آیا اعمال و رفتار اصحاب خاص رسول خدا که محبوب خدا و پیغمبر و اهل بهشت اند سندنیست وحجّیت ندارد که مورد قبول مسلمانان باشد وبآنها ترتیب اثر بدهند؟

آیا خجالت آورنیست که اصحاب در نظر شما همان عده ای باشند که موافقت با بازی سقیفه نمودند و بقیه صحابه پاك رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که مخالفت با مرام اهل سقیفه نمودند از درجه اعتبار ساقط وبی اثر باشند ؟! پس خوب بود حدیثی را که نقل نمودید بطور

(۱) بدرستیکه اصحاب من مانند ستاره‌گانند بهریك از آنها اقتدا کنید هدایت میشوید

اطلاق نمی گفتید بلکه میگفتید **انّ بعض اصحابی کالنجوم** تا گرفتار این محذور نشوید وما را از دائرهٔ هدایت خارج ننمائید .

علت توجه وتشیع ایرانیان درزمان خلفاء و دیالمه و غازان خان وشاه خدابنده

و اما اینکه فرمودید مذهب شیعه مذهبی است سیاسی و ایرانیان مجوس از روی سیاست برای فرار از سلطه و سلطنت اعراب پذیرفته‌اند .

بی لطفی نمودید بدون توجّه وتعمّق تبعاً للاسلاف بیان فرمودید برای آنکه قبلا ثابت نمودیم که شیعه مذهبی‌است اسلامی وطریقه‌ایست که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بامر خدا پیش پای امّت گذارده و ما حسب الأمر آنحضرت پیروی از علی امیرالمؤمنین وآل طاهرینش سلام الله علیهم‌اجمعین مینمائیم وخودراهم بامید حق مطابق دستوراتی که بما داده اند وعمل‌مینمائیم ناجی میدانیم .

بلکه آنکسانیکه بدون کوچکترین‌دستوررسول‌الله صلی الله علیه و آله اساس سقیفه را تشکیل دادند سیاسی بودند نه پیروان عترت طاهره بدستورپیغمبر صلی الله علیه و آله چه آنکه برای پیروی از عترت و اهل بیت رسالت ازآنحضرت دستور رسیده و در کتابهای معتبر شما بسیاروارد است ـ ولی راجع بسقیفه و پیروی از اهل سقیفه بعنوان خلیفه تراشی ابداً دستوری صادر نگردیده است ـ

و اما درجهت توجه‌ایرانیان بمقام ولایت امیر المؤمنین واهل بیت‌طاهرینش‌آقایان اهل تسنّن از روی عناد و تعصّب و یا روی عادت خلفاً عن سلف بدون تعمّق و تحقّق قضاوت‌نموده اند .

و همچنین نویسندگان دیگر که در اثر معاشرت بااهل تسنّن وسیر در کتب‌آنها باشتباه رفته و بمثل معروف تنها بقاضی رفتند وخوشحال برگشتند گمان نموده‌اند که ایرانیان روی سیاست مذهب حقّ تشیع را اختیار نموده‌اند .

واقعاً نخواسته‌اند و یا نتوانسته‌اندبخواهند که تعمق نمایند و از عادت و تعصّب برکنار ، علّةالعلل توجه ایرانیان و علاقمندی آنها را به امیر المؤمنین و اهل بیت آن

حضرت پیدانمایند واگرمختصری دقّت و تأمل و تعمّق‌مینمودند زود بحقیقت‌میرسیدند.

و میفهمیدند که هرفردی یا قومی اگرعملی راروی سیاست انجام دهندموقت است و بعد ازگرفتن نتیجه ورسیدن بهدف و مقصد خود از همان راهی که‌آمده اند برمیگردند نه آنکه هزار سال براین عقیدهٔ حقّه ثابت و در این راه جان بازیها نموده تا پرچم‌تشیع را با خون خود حفظ و افتخار بکلمه **علی ولی الله** بعد از **لااله‌الاالله محمدرسول الله** بنمایند.

اینك با اجازه آقایان برای روشن شدن تاریخ با مختصر اشاره ای باقتضای وقت علّت العلل علاقمندی ایرانیان را در میان ارباب ملل بآنحضرت و اهل بیت طاهرینش بعرض میرسانم تا بدانید که آنها روی سیاست اظهار تشیّع ننمودند بلکه ازروی حقیقت و برهان و علاقمندی قلبی مذهب حق تشیّع را اختیار نمودند .

اوّلا هوش و ذکاوت ایرانیان ایجاب میکند که هرگاه جهل و عادت و تعصّب مانع آنها نگردد حقّ و حقیقت را زود درك نموده و بجان و دل بپذیرند . چنانچه بعد از فتح ایران بدست اعراب مسلمین با آزادی کاملی که مسلمانان بآنها داده بودند و اجبار واکراهی هم در قبول دین‌مقدّس اسلام نداشتند همین که در اثر معاشرت با مسلمانان و کنجکاوی های دقیق پی بحقیقت اسلام بردند دین آتش پرستی‌ومجوسیت چندین هزار ساله را باطل تشخیص داده و بایکدنیا شوق و میل و علاقه قلبی ازعقیدهٔ بدو مبدء (اهریمن) و(یزدان) روی گردانده و دین توحیدی اسلام را اختیارنمودند .

و همچنین وقتی دلائل مثبتهٔ حقانیت رادر مذهب تشیع یعنی پیروی از علی علیه السلام دیدند روی‌خرد و دانش تبعیت و پیروی نمودند.

و برخلاف فرمودهٔ شما وبسیاری ازنویسندگان بی‌فکر شما توجه ایرانیان بمقام ولایت و علاقمندی آنها بأمیرالمؤمنین در زمان خلافت هارون و مأمون نبوده بلکه از زمان خود رسول الله صلی الله علیه و آله این عقد مودت در دل ایرانیان ریشه دوانید .

چه آنکه هر ایرانی وقتی بمدینه میآمد و مسلمان میشد روی هوش و ذکاوت خاصه ایرانیت حق و حقیقت را در علی علیه السلام میدید لذا بحبل متین و رسمان محکم

ولایت آنحضرت بامر و راهنمائی رسول اکرم ﷺ جنگ میزد .

سر سلسلهٔ آنها سلمان فارسی بوده که واجد جمیع درجات و مراتب ایمان گردید تا آنجا که خاتم الانبیاء ﷺ بنا بر آنچه علمای فریقین نوشته اند در باره او فرمود **سلمان منا اهل البیت** یعنی سلمان از ما اهل بیت است ازهمان اوان معروف شد بسلمان محمّدی و این سلمان از شیعیان خالص و علاقمند بولایت آنحضرت و ازمخالفین جدّی سقیفه بود که پیروی از او بحکم حدیث منقوله در کتب شما طریق هدایت است .

از جهت آنکه آیات قرآن مجید و بیانات رسول الله را در باره آنحضرت شنیده بود و بعین الیقین فهمیده بود که اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است زیرا که مکرر ازرسول اکرم میشنید که میفرمود **من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من خالف علیاً فقد خالفنی و من خالفنی فقد خالف الله(۱)**

و نیز هر ایرانی که بمدینه رفته و مسلمان گردیده چه در زمان پیغمبر و چه در ازمنهٔ بعدیّه در اطاعت و سلك آنحضرت وارد می‌شد .

بهمین جهت خلیفهٔ ثانی سخت عصبانی گردیده برای آنها محدودیتهائی قائل شد! که همان محدودیتها و فشارها تولید کینه و عداوت در دل آنها نموده و بسیار متأثر شدند که چرا خلیفه برخلاف دستورات و سیرهٔ رسول الله آنها را طرد و از حقوق اسلامی منع نموده !

وعلاوه بر اینها آنچیزی که بیش از همه ایرانیان را بمقام مقدّس علی و عترت طاهرهٔ آنحضرت متوجه نمود که در اطراف آنحضرت تحقیقات کامله نمودند ومحبّتش در دل آنها قرار گرفت طرفداری کاملی بود که امیرالمؤمنین علی ؑ از شاهزادگان اسیر ایرانی نمود .

چه آنکه وقتی اسراء مدائن (تیسفون) را بمدینه وارد نمودند خلیفه ثانی امر کرد تمام زنهای اسیررا بکنیزی بمسلمانان بدهند أمیر المؤمنین منع نموده و فرمود

(۱) کسیکه علی رااطاعت نمایدمرا اطاعت نموده و کسیکه مرا اطاعت نماید خدا را اطاعت نموده و کسیکه علی رامخالفت نمایدمرا مخالفت نموده و کسیکه مرامخالفت نمایدخدارا مخالفت نموده .

شاهزادگان مستثنی و محترمند دودختر یزدجرد شاهنشاه ایران میان اسراء هستندنتوان آنها را بکنیزی داد خلیفه گفت پس چه باید کرد حضرت فرمودند امر کن برخیزند و هر فردی از مسلمانان را طالب شدند آزادانه بشوهری بپذیرند فلذا بدستور آنحضرت برخاستند در میان صحابه نظر کردند شاه زنان محمّدبن ابی بکررا (که تربیت شده وربیب آنحضرت بود) و شهربانو حضرت امام حسین سبط رسول الله را انتخاب نمودند و بعقد شرعی بخانه آنها رفتند .

که از شاه زنان خداوند فرزندی بمحمد داد (قاسم فقیه) پدر امّ فروه مادر امام ششم صادق آل محمّد سلام الله علیه .

و ازشهربانو امام چهارم زین العابدین علی ؑ متولد گردیدند .

وقتی این خبر وطرفداری آنحضرت از شاهزادگان ایرانی بایرانیان رسید علاقهٔ مخصوصی بآنحضرت پیدا نمودند همین مطلب و علاقمندی بآنحضرت سبب شد که در اطراف آنحضرت تحقیقات عمیقانه نمایند .

مخصوصاً بعد از فتح ایران بدست مسلمانان و تماسی که با آنها پیدا نمودند بدلائل حقه بر ولایت وامامت و خلافت بلافصل آنحضرت پی بردند و قلباً توجه کامل حاصل نموده و همینکه مانع برطرف ومقتضی موجود شد عقاید و علاقهٔ قلبی خود را علنی ومذهب خودرا ظاهر نمودند.

پس این ظهور عقیده و آزادی مذهب ربطی بزمان خلافت هرون ومأمون و یا دورهٔ سلطنت صفویه چنانچه فرمودید نداشته بلکه از هفتصد سال قبل از ظهور سلطنت صفویه مذهب حق تشیع در ایران جلوه گر گردید (یعنی در قرن چهارم هجری) که زمام امور در ایران بدیالمه آل بویه واگذار شدپرده ازروی این حقیقت برداشته و ایرانیان آزادی کامل پیدا نموده بی‌پرده اظهار علاقه نمودند ومکنونات قلبیّهٔ خود را ظاهر ساختند . تا درسال

ظهور تشیع در دورهٔ مغولها

٦٩٤ هجری که سلطنت ایران بغازان خان مغول که (نام اسلامی او محمود بود) رسید چون توجه خاصی باهل بیت طهارت پیدا نموده مذهب حقّ تشیع ظاهر تر گردیدو بعد از وفات او در سال ۷۰۷ که سلطنت بالجایتو (محمد شاه خدا بنده) برادر غازان

خان رسید بنا بر آنچه حافظ أبرو عالم ومورّخ شافعی همدانی در تاریخ خود آورده

مناظرهٔ علامه حلی باقاضی القضاة

در اثر مباحثات و مناظراتی که در حضور شخص پادشاه در دربار شاهنشاهی بین جمال الملّة والدّین علامه کبیر حسن بن یوسف بن‌علی بن مطهّر حلّی که از نوابغ دهر ومفاخر علماء شیعه درآن عصر بوده است باخواجه‌نظام الدین عبدالملك مراغی قاضی‌القضاة شافعی که افضل و اعلم علماء اهل سنت در آن زمان بوده واقع گردید .

ودر آن محضر مبحث امامت مورد گفتگو قرار گرفت و جناب علامه با دلائل ساطعه و براهین قاطعه اثبات‌امامت‌وخلافت بلافصل أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام وابطال دعوی دیگران رابوجهی ظاهرنمود که راه تشکیك برای احدی از حاضران نماند تا جائیکه خواجه نظام الدین گفت ادلّهٔ جناب علامه بسیار ظاهر وقوی است ولی چون گذشتگان ما راهی را رفته‌اند ما هم‌باید برای اسکات عوام و جلوگیری از تفرقهٔ کلمهٔ اسلام آن راه را برویم و پرده دری ننمائیم .

در آن میانه چون شاهنشاه تعصبی نداشت و باگوش عقلانی دلائل طرفین را استماع مینمود بعد از خاتمهٔ مباحثات حقیقت تشیع بر اوظاهر وهویدا گردید لذامذهب حق امامیه را اختیار و اعلان آزادی مذهب شیعه رابتمام بلاد ایران صادر نمود .



عکس برداری‌ازصفحه۷۳مقدمه کتاب احقاق الحق‌بقلم حجة‌الاسلام‌الایة‌الحجة‌ابی‌المعالی آقا سید شهاب الدین نجفی‌مرعشی‌دام‌ظله

و از همان مجلس بتمام حکّام و فرمانداران ولایات اعلام نمود که در تمام مساجد و مجامع خطبه بنام امیر المؤمنین وائمه‌طاهرین سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین بخوانند وامر داد روی دنانیرمسکو که کلمهٔ طیّبهٔ **لااله‌الاالله‌محمدرسول‌الله‌علی‌ولی‌الله** در سه سطرمتوازی‌نقش کردند.

وجناب علامهٔ حلّی راکه‌از حلّه برای حل مسئله‌محلّل احضار نموده بود(وبهمین جهت در آن مجلس باب مناظره‌باز و حقیقت تشیع ظاهر گردید) در نزدخودنگاهداشت

وبرای اومدرسهٔ سیّاره تهیّه وطلاّب علوم اطراف آن‌جناب را گرفتند دراثرتبلیغات بسیار که بی پرده علنی و برملاحقایق رابیان می‌نمودند بی خبران‌هم پی بحقیقت طریقهٔ حقّهٔ امامیه برده خورشید درخشندهٔ ولایت از زیرابر تقیّه بیرون آمد از همان زمان‌مذهب‌حق تشیّع خورشید وار از زیرأبر جهل و نادانی ظاهرو هویدا گردید .

و بعد از هفتصد سال تقریباً بتقویت سلاطین با اقتدار صفویه و تبلیغات کاملهٔ آن زمان‌ابرهای تیره‌و تار بکلی‌پراکنده و خورشید ولایت وامامت جهانتاب شد .

پس اگر روزی ایرانیان مجوسی و معتقد بدو مبدء (یزدان) و (اهریمن) بودند لکن بمحض آنکه دلائل و براهین منطقی اسلامیان راشنیدند بجان و دل پذیرفتند وإلی الحال‌با صمیمیّت‌کامله برعقیده اسلامی خود ثابت اند .

و اگر افرادی در میان ایرانیان پیدا شوند که مجوسی یاپای بند بجائی نباشند یا در سلسلهٔ غلات وارد وعلی علیه‌السلام را از مقام خودش ترقی‌داده در مرتبهٔ الوهیّت وارد کنند و واورا خالق و رازق عباد بدانند یا معتقد بحلول و اتحاد ووحدت وجود باشند ربطی باصل جامعه و جمعیت ایرانیان پاك دل ندارد .

در هرقوم و ملتی این نوع مردمان بی‌علاقه یا بی فکر و خرد پیدا میشوند ولی اکثریت ملت نجیب و دانشمند ایرانی دارای عقیده و ایمان ثابت بوحدانیت حق تعالی جلّت عظمته و نبوت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله وپیروان أمیر المومنین ویازده فرزندان‌آنحضرت حسب الامر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله میباشند

حافظ ـ عجب‌است ازجنابعالی‌حجازی‌مکّی‌ومدنی برای ایّامی‌چند که در ایران توقف نمودید آنقدر طرفداری از ایرانیان مینمائید و آنها را پیرو علی کرّم الله وجهه میدانید در حالتیکه علی خود بنده و مطیع و فرمان‌بردار پروردگار متعال بوده

ولی شیعیان ایرانی همگی علی را خدا میدانند و از خدا جدا نمیدانند و دراشعار خود علی را نازل منزلهٔ حق بلکه عین حق میدانند .

چنانچهٔ در دیوانها و دفترچه های آنها این نوع کفریات ظاهر است مگر نه‌این قبیل اشعار از عرفای شیعه ایرانی وارد است که از قول علی کرّم الله وجهه میگویند (وقطعاً علی ازچنین عقیده‌ای بیزاراست) .

من طلسم غیب و کنز لاستم | چون بکنز لارسی الاّستم
یعنی از لله ولا بالاستم | نقطه‌ام با را بباکو یاستم

کژمغزتار است پندارت کنند

مظهر کلّ عجایب کیست من | مظهر سرّ غرایب کیست من
صاحب عون‌نوائب کیست من | درحقیقت ذات‌واجب کیست من

دیگری گفته :

درمذهب عارفان آگاه (گمراه) | الله علی علی است الله

داعی – عجب از شماست که بدون تحقیق تمام شیعیان ایرانی را غالی و علی پرست میدانید و بهمین کلمات امررا بر برادران سنی بی‌خبرما مشتبه میکنید برادر کشی را باب مینمائید که در افغانستان وهندوستان وازبکستان و تاجیکستان وغیره بقدری از مسلمانان شیعه کشتند که خونها جاری نمودند ؟

مسلمانان ازبکستان و ترکستان در اثر تحریکات علماء خود که میگفتند شیعیان علی‌پرست و مشرك وکافرو قتلشان واجب است آنهمه خونها از مسلمانان ایرانی ریختند که اوراق تاریخ را لکه دارنمودند !!

عوام بیچاره اهل تسنن برهبری امثال شما آقایان علماء با نظر کینه بلکه کفرو شرك وارتدادبمسلمانان ایرانی مینگرند. ؟

در ازمنه سالفه ترکمنها در راه خراسان سرراه قوافل ایرانی را میگرفتند و بقتل و غارت مشغول و میگفتند هر کس هفت نفر رافضی (شیعه) را بکشد بهشت بر اوواجب میشود .!

قطع بدانید که مسئولیت این‌اعمال و قتل‌عامها برعهدهٔ امثال شما آقایان است که بگوش آنهامیرسانید شیعیان علی‌پرست ومشرك وکافرند سنّیهای عوام بی خبرخوش‌باور هم قبول میکنند فلذا بقصد ثواب پیرامون چنین اعمالی میکردند .

اسلام‌تفاخرات‌نژادی را ازبین برد

اولاً جواب جمله اولتان را عرض کنم تا باصل مطلب برسیم اینکه فرمودید داعی حجازی مکّی مدنی چرا طرفداری

از برادران ایرانی مینمایم بدیهی‌است‌افتخار داعی باین‌است که مکّی ومدنی وتهامی هستم ولی تعصب نژادی هم که ازآثار جهل ونادانی است درداعی راه ندارد .

برای آنکه جدّ بزرگوارم خاتم‌الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله باآنکه حفظ قومیّت و وطنیّت هر ملّتی را ملحوظ داشته وباجمله **حب‌الوطن من الایمان** هرقوم وملتی رابوطن دوستی‌امر فرموده .

یکی ازقدمهای بزرگی که‌برای اتحاد بشر ورفع هرنوع خیالات واهی از افراد آدمیان برداشت آن بود که تفاخرات نژادی و تعصّبات جاهلانه را بکلّی از بین برد وبا یك ندای بلند رسا عالمیان را متوجه بفرمودهٔ خود نمود که **لافخر للعرب علی العجم و لا للعجم علی العرب و لا للابیض علی الاسود و لا للاسود علی الابیض الا بالعلم و التقی (۱)**

و نیز برای آنکه امر برمردمان عالم و متقی مشتبه نگردد که از فرمودهٔ آن حضرت‌اتّخاذسند کنند و ازتواضع وفروتنی بر کنار روند واظهار کبر و منیّت‌بردیگران کنند فرمود **انامن‌العرب ولافخر وانا سید ولدآدم ولافخر(۲)**

ماحصل معنی آنکه من با اینکه خودعرب وآقای اولادآدمم باین نژاد ومقام بر سایرین فخر و مباهاتی ندارم وفخریه نمی کنم فقط فخریه پیغمبرباین‌بود که بندهٔ مطیع پروردگار است در مقام مناجات عرض‌میکرد **کفی بی فخراً ان اکون‌لك عبداً** یعنی کفایت است مرافخر ومباهاتی که بندهٔ چون توپروردگاری هستم

خداوند متعال درآیه۱۳سورهٔ ۴۹ (حجرات) میفرماید **یا ایهاالناس اناخلقناکم من ذکروانثی و جعلناکم شعوباً وقبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم(۳)** فضل وشرف‌وکرامت رادر تقوی قرار داده .

---

(۱)عرب‌را فخرو مباهاتی برعجم وعجم را فخری برعرب و سفیدرا برسیاه و سیاه را بر سفید فخر ومباهاتی نیست مگر بعلم وتقوی .

(۲)من ازعرب وسید وآقای اولاد آدمم وبآن فخرنمینمایم .

(۳)ای مردم ما همهٔ‌شمارا ازمرد وزنی آفریدیم‌وشعبه‌ها وفرق‌مختلفه گردانیدیم تایکدیگر رابشناسید (و بدانیدکه اصل‌ونسب و نژاد مایه افتخار نیست) بلکه بزرگوارترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما هستند .

ونیز در آیه ۱۰ همین‌سوره فرموده است **انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم (۱)**

آسیائی و افریقائی ، اروپائی وامریکائی از نژاد سفید وسیاه وسرخ وزرد شهرستانی و کوهستانی همگی در تحت لوای اسلام و کلمهٔ طیّبه **لااله‌الاالله محمد رسول الله** باهم برادرند و هیچ فخر و مباهاتی بیك دیگر ندارند .

عملاً هم قائد عظیم الشأن اسلام خاتم الانبیاء ﷺ نشان داد سلمان فارسی را از عجم وصهیب رومی را از روم و بلال سیاه را از حبشه در آغوش محبّت پذیرفت .

ولی ابولهب شریف النّسب عمّ خود را که از بهترین نژاد عرب بود از خود دور نمود و یك سوره در مذمت او نازل وصریحاً فرمود **تبت یدا أبی لهب (۲)**

تمام‌فسادوجنگها روی تفاخرات نژادی میباشد

تمام فتنه وفسادها وجنگ وجدالهای بشرروی همین‌تفاخرات نژادی و تعصّبات جاهلانه است آلمانها میگویند نژاد آرین و جرمن بالای همه است ژاپونیها میگویند حق‌سیادت ازآن نژاد زرد است اروپائیها میگویند سفید ها آقا و بزرگ برهمه هستند هنوز در ممالك متمدنهٔ امریکا سیاه ها از حقوق اجتماعی محروم اند حتی حق دخول در کافه و سینما و مهمانخانه های سفید پوستهاندارند سیاه پوست‌نصرانی حق ورود در کلیسای سفیدپوستان ندارد .

عجبا در معبدهم حق ندارند با هم مساوی نشینند فضلا و دانشمندان سیاه پوست در مجامع دانشمندان سفید پوست اگر رفتند باید در صفّ نعال بنشینند و اظهار دانش در مقابل سفید پوستها نباید بکنند پیر دانشمند سیاه بایستی در مقابل جوان سفیدپوست تعظیم نموده تسلیم باشد دانش آموزهای سفید پوست سیاه پوست‌ها را درمدارس خود راه نمیدهند .

---

(۱) جز این نیست که مؤمنان همه برادر یکدیگرند پس همیشه بین برادران ایمانی خود (چون نزاعی شود) صلح‌دهید.

(۲) نابوده باد دو دست ابولهب (که دربی‌آزاررسول خدا بود)

حتّی در اطاقهای راه‌آهن اگر سیاه پوستی مانده باشدحق ورود باطاقهای خالی سفید پوستان ندارد .

خلاصه سیاه پوستان درامریکا (باهمه جدّیتهائی که برای آزادی‌آنها بکار میرود) در شمار حیوانات اند و مانند سفید پوستان حق استفاده از وسایل تمدّن ندارند.(۱)

ولی دین مقدس اسلام تمام عقاید خرافی‌وموهوم را درهزار وسیصدسال قبل ازمیان برداشت فرمود مسلمین همه‌باهم برادرند ولو ازهر نژاد و قبیله‌باشند .

مسلمانان اروپائی وامریکائی آسیائی وافریقائی باید یکدیگررا درآغوش محبّت‌و وداد‌بگیرند وپیوسته درهر کجای‌عالم باشندیار وغمخوارهم باشند اسلام مسلمانان‌حجازی و مکّی و مدنی را بامسلمین سایر ممالك ابداً فرق نمیگذارد .

پس اگر داعی نژادم حجازی وقرشی و هاشمی ومحمّدی‌است . سزاوار نیست کتمان حق نمایم ورویخیالات واهی حق رازیر پا بگذارم .

قطعاً حجازیان قلاّبی را مردود و شیعیان ایرانی را دوست میدارم .

مادرون را بنگریم‌وحال را | نی برون رابنگریم وقال را

ثانیاً شما غلات ایرانی رابی تناسب و بی‌دلیل و برهان باشیعیان خالص موحّد پاك مخلوط نمودید .

عقاید‌غلات‌ومذمت آنها ولعن عبدالله‌بن‌سبا

شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام همه بندگان خالص‌حق تعالی و مطیع و فرمانبردار خداوند سبحان جلّ و علا و محمّد ﷺ بنده ورسول او میباشند ودرباره علی بن ابیطالب علیه‌السلام

---

(۱)موسیولنی ایتالیائی قائد و پیشوای ایتالیا دستور داد نماینده او از جامعه ملل خارج گردد بعذر آنکه برای من ننك است که نماینده من در مجمعی بنشیندکه نماینده سیاه پوستهای‌حبشی در آنجا نشسته باشد .

ولی پیغمبر عظیم‌الشان اسلام درچهارده قرن قبل بلال سیاه‌حبشی را درآغوش محبت گرفته و میفرمود ارحنا یا بلال قرآن برای من بخوان و مرا مسرور و فرحناك گردان .

حال خوانندگان‌محترم قضاوت کنند و به‌بینند تفاوت ره ازکجاست تابکجا .

نمیگویند وعقیده ندارند مگر آنچه پیغمبر درباره او فرموده علی‌را عبدصالح پرورد گار ووصي و خلیفهٔ منصوص رسول‌الله صلی الله علیه وآله وسلم میدانیم .

وهر کس غیر از این عقیده داشته باشد او را مردود و از خود دور میدانیم مانند غلات ازمسلمین از قبیل سبائیّه و خطابیّه و غرابیّه وعلیاویّه و مخمّسه و بزیغیّه و امثال آنهامانند نصیریّه که درقسمتی از شهرها وقراء ایران و سایر بلاد مانند موصل و سوریا متفرق هستند بنام اهل‌حق .

عموم شیعیان ازآنها بری‌هستند وآنها راکافرومرتد ونجس میدانند ودر تمام کتب فقهیه ورسائل عملیه فقهاء امامیه غلات را در شمار کفار آورده اند بعلّت آنکه آنها دارای عقایدفاسدهٔ بی شمار میباشند .

از قبیل آنکه میگویند چون ظهور روحانی درهیکل جسمانی محال نیست چنانچه جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی برپیغمبر ظاهر میگردید لذا حکمت حکیمانه حق اُقتضا کرد کـه ذات اقدسش در هیکل بشر آشکار گردد فلذا بصورت و جسم علی ظاهر گردید ؟!! .

بهمین جهة مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدّس پیغمبر خاتم‌میدانند واز زمان خودآن حضرت باغوای شیاطین جن‌وانس جمعی باین عقیده قائل بودند ؛

وآنحضرت‌خودجمعی‌ازاهل‌هند وسودان‌را که‌آمدند واقراربالوهیت‌آنحضرت‌نمودند هرچند آنها را پند داد فایده نبخشید عاقبت امر فرمود آنها را در چاههای دود بطریقی که در کتب اخبار ثبت است هلاك ساختند .

چنانچه شرح این قضیه تفصیلا در مجلد هفتم بحارالانوار تألیف علاّمهٔجلیل القدر مرحوم ملاّ محمّدباقرمجلسی قدّس سرّه القدّوسی مسطور است .

و حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین سلام‌الله علیهم اجمعین آنها را لعن نموده واز آنهابیزاری جسته‌اند .

مانند آنچه در کتب معتبره ما ازمولانا امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که فرموده :

اللهم انی بریء من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصاری اللهم اخذلهم ابداً ولاتنصرمنهم احدا(۱)

ودر خبر دیگر است کـه آنحضرت فرمود **یهلك فی اثنان ولاذنب لی‌محب مفرط و مبغض مفرّط انّانبرا الی‌الله ممن‌یغلوا فینافوق حدنا کبراءة عیسی ابن‌مریم من‌النصاری (۲)** .

ونیز فرمود **یهلك فی اثنان محب غال‌ومبغض قال (۳).**

بهمین جهت جامعهٔ شیعهٔ‌امامیه اثنا عشریه بیزاری میجویند از هر کس که نظماً و نثراً در بارهٔ علی‌أمیرالمؤمنین و اهل بیت اطهارش غلوبنمایند و در مقام تعریف آنها را از مقامی که خداورسول برای‌آنها معین نموده‌اند بالاتر ببرند و از عبودیت بربوبیت‌برسانند و کسانیکه‌چنین عقیده‌ای داشته باشند از مانیستندبلکه ازغلات و ملاعین اند شماحساب جامعهٔ شیعهٔ امامیّه اثنا عشریه رااز آنها جدا بدانید .

چه آنکه اجماع علماء امامیه بر کفرو نجاست غلات میباشد واگر مراجعه‌نمائید بکتب استدلالیه فقهاء شیعه مانند جواهرالکلام‌ومسالك‌وغیره ورسائل عملیه مانند عروة الوثقی‌مرحوم آیةالله یزدی‌قدّس سرّه ووسیلةالنجاة آیة الله العظمی‌اصفهانی‌مدّظلّه‌العالی علی‌رؤس الانام درباب طهارت و باب زکوة وباب‌ازدواج وباب ارث فتاوای فقهاء مارابر کفر ونجاست آنهامی‌بینید و مشاهده میکنید که همگی فتوا‌داده‌اند که جایز نیست مداخله درغسل و دفن آنهاوحرام‌است مزاوجت باآنها (باآنکه بطریق متعه مزاوجت‌اهل کتاب را جایزمیدانند) و حق‌الارث مسلمان بآنها داده‌نمیشود و حتی از دادن صدقات و زکوة بآنها منع گردیده .

---

(۱) برورد گارامن بیزارم از طایفه غلات مثل بیزاری جستن عیسی از نصاری خداوندا مخذول و منکوب فرما ایشان را ویاری مفرما احدی از ایشان را .

(۲) هلاك میگردنددر باره من دوطایفه و مراگناهی نیست (یعنی‌چون‌بعمل آنها راضی نیستم لذاگنه‌کار نیستم) یك طایفه آنهائی‌هستندکه در محبت من‌افراط مینمایند و غلو بسیارمیکنند و طایفه دیگرکسانی اندکه بغض وعداوت بی جهة بمن‌دارند . بدرستیکه ما بیزاری میجوئیم‌بسوی خداوند ازکسانیکه غلومینمایند درحق ماوما را از حد خودمان تجاوز میدهند مانند بیزاری‌عیسی ابن مریم‌ازنصاری .

(۳) هلاك میگردند در باره من‌دوطایفه یکی دوستی‌که ازراه محبت غلومینماید و دیگری دشمنی‌که مرا از حد خودم فرود آورد .

و در کتب کلامیه و عقاید فرقه ناجیهٔ شیعه مبسوطاً ومستدلاً بیان گردیده که این فرقه فاسد وکافر و تبرّی و بیزاری ازآنها برهرمسلمانی خاصه شیعیان خالص‌العقیده لازم وواجب است .

ودلائل کاملهٔ محکمه از آیات‌واخبار برمنع وردّ غلات وارداست که ببعض از آنها اشاره نمودیم .

درآیهٔ ۸۱ سورهٔ ۵ (مائدة) صریحاً میفرماید **قل یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم غیر الحق ولاتتبعوا اهواء قوم قد ضلوا کثیرا و ضلواعن سواء السبیل (۱).**

مرحوم علامهٔ مجلسی قدّس سرّه القدّوسی در جلد سیم بحار الانوار (که دائرة المعارف شیعه امامیه میباشد) اخبار بسیاري در مذمت آنها و دور بودن خاندان رسالت از مدعای آنها نقل نموده از جمله نقل مینماید از امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق امام جعفربن محمّد الصادق‌علیهماالسلام که فرموده **وما نحن الا عبیدالذی‌خلقنا و اصطفانا والله مالنا علی الله من حجة ولا معنا من‌الله برائة وانا لمیّتون و موقوفون ومسئولون‌من‌احب‌الغلاة فقدابغضناومن‌ا بغضهم‌فقداحبنا‌الغلاة کفّار والمفوّضه‌مشرکون لعن‌الله الغلاة .**

خلاصهٔ معنی آنکه ما بندگان خدائی هستیم که ما را آفریده و از میان خلق برگزیده بدرستیکه‌مامی‌میریم و درنزد پروردگار ایستاده و سئوال کرده میشویم (یعنی ماهم بشری مانند شماهستیم) کسیکه دوست‌بدارد غلات را دشمن ماميباشد وکسیکه‌آنها رادشمن بدارد دوست ماميباشد غلات‌کافر ومفوّضه مشرکند لعن خدا برغلات‌باد .

ونیز ازآنحضرت پیشوای بزرگ شیعیان نقل کرده‌اند که فرمود : **لعن الله عبدالله‌بن سباء انه‌ادعی الربوبیه فی أمیر المؤمنین‌وکان‌والله امیر المومنین**

(۱) بگو (ای احمد) ای اهل‌کتاب دردین خود بناحق غلونکنید غلو ناروا و باطل(مانند غلو نصاری در باره حضرت مسیح و یهود درباره عزیر) و ازپی خواهشهای‌آن قومیکه خودگمراه شدند و بسیاری را نیزگمراه‌کردند و ازراه‌راست دور افتادندنروید .

عبدالله طائعاً الویل‌لمن کذب‌علیناوان‌قوماً یقولون فینا مالانقوله فی انفسنا نبرء الی الله منهم نبره الی الله منهم (۱) .

و درکتاب عقاید صدوق أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمّی قدّس سرهَ القدوسی که از مفاخر فقهاء شیعه امامیه است‌خبری از زرارة بن أعین که از موثقین روات شیعه و حافظ علم اهل البیت و از اصحاب حضرت باقرالعلوم و صادق آل محمّد سلام الله علیهم اجمعین بوده است نقل نموده است که گفت خدمت حضرت صادق علیه‌السلام امام‌ششم عرض کردم مردی از اولادعبدالله بن سبا قائل بتفویض است‌فرمودند تفویض چیست عرض کردم میگوید **ان‌الله عزوجل‌خلق‌محمداً وعلیاثم فوّض‌الامر الیهما فخلقا ورزقا و أحیا و أماتا(۲)** حضرت‌فرمودند **کذب عدوالله** دروغ گفته دشمن خدا زمانیکه برگشتی بسوی او بخوان این‌آیه را که‌از سورهٔ رعد است **ام‌جعلوا لله‌شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق‌علیهم قل‌الله خالق‌کل‌شیء‌وهوالواحد القهار (۳) آیه ۱۷ سوره۱۳(رعد)**

این آیه شریفه خود صراحت دارد برتوحید خدای تعالی (زراره گفت وقتی نزد اورفتم و این‌آیه را که امام فرموده بودبراوخواندم‌کانّه سنگ بردهانش‌افکندم لال‌شد) .

از این قبیل اخبار در کتب معتبره ما از ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و پیشوایان بحق شیعه درطعن و لعن و سبّ طایفه غلات بسیار وارد شده خوبست همان قسمی که ما کتابهای علمای شما را میخوانیم شماهم کتب‌معتبرهٔ علماء شیعه را بخوانید

(۱) لعنت خدا برعبدالله بن سباکه ادعا نمود ربوبیت وخدائی را در حق امیر المومنین (علیه‌السلام) بخدا قسم‌که آنحضرت بنده‌مطیع خدا بود وای‌برکسانیکه دروغ گفتند بر ما طایفه ای میگویند در باره ما چیزی راکه نمیگوئیم ما آن را در حق خودمان آنگاه دو مرتبه فرمود ما بیزاری میجوئیم بسوی خدا از ایشان .

(۲) خدای عزوجل آفرید محمد وعلی‌را پس امور عباد را بایشان سپرد پس‌ایشانندخالق ورازق وزنده‌کننده و میراننده .

(۳)آیا مشرکان برای خدای تعالی شریکانی قراردادند که آنها هم مانند خدا چیزی خلق کردند و بر ایشان خلق‌خدا و آنها مشتبه گردید و ندانستندکه‌آفریدهٔ خداکدامست و آفریده شرکاءکدام‌بگو (ای‌محمد) (هرگز چنین‌نیست) بلکه‌تنهاخدای متعال‌آفریننده همه‌چیزها است واوست یگانه در الوهیت که همه عالم مقهور اراده‌اواست .

تاتفوه بکلماتی ننمائید که باعث اغواء عوام بیچاره گردد و شماهم در محکمهٔ عدل الهی گرفتار باشید .

از آقایان محترم انصاف میخواهم آیا درصورتیکه ائمهٔ ما چنین بیاناتی برای راهنمائی شیعیان خود فرموده‌اند و شیعیان واقعی یعنی پیروان علی و آل علی از موالی خود این اخبار را شنیده باشند مع ذلك آنها را خدا یا درمقام خدا قرار دهند .

طایفه غلات بکلی ازما بر کنار وما ازآنها بیزار وبر کنار هستیم ولو صورتاً دعوی تشیع نمایند خدا وپیغمبر وعلی وآل علی علیهم السلام همگی ازآنها بیزار وتمامی شیعیان هم از آنها بیزار بر کنار هستند .

چنانچه مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام رئیس غلات عبدالله بن سباء ملعون را تا سه روز حبس نمود و امر بتوبه فرمود چون قبول نکرد لاجرم اورا بآتش سوزانید .

شما را بخدا خجالت ندارد که علماء شما روی تعصب و عادت و تبعیت از اسلاف بنویسند مؤسس اساس تشیع ابن عبدالله ملعون بوده که بامر علی علیه‌السلام سوزانیده شده است

وحال آنکه علماء شیعه در تمام کتب مربوطه پیروی از ائمه خود نموده و عبدالله را ملعون خوانده اند پس پیروان عبدالله هم ملعونند چه آنکه از غلات اند نه شیعیان خالص الولای آل محمد، و عترت طاهرهٔ پیغمبر ﷺ که از غلو در بارهٔ آن خاندان جلیل دور و بر کنارند .

اگر مؤسس اساس تشیع عبدالله ملعون بوده وشیعیان پیرو آن بوده‌اند چنانچه متعصبین از علماء شما نوشته و دیگران هم کورکورانه تبعیت از آنها نموده و در مجالس نقل مینمایند لااقل بایستی در یکی از کتب شیعه تمجیدی از اوشده باشد .

اگر شما یك کتاب ازعلماء شیعهٔ امامیه نشان دادید که تمجیدی از عبدالله ملعون نموده باشند داعی تسلیم بتمام گفتارهای شما میشوم و اگر نشان ندادید (وهرگز نمیتوانید نشان داد) پس بترسید ازروزحساب و محکمه عدل الهی و شیعیان موحد پاك را پیروان عبدالله ملعون نخوانید و امررا برعوام بی خبرمشتبه ننمائید .

و نیز ازجنابعالی برادرانه تقاضا دارم چون اهل علم هستید پیوسته روی قاعده

علم و منطق وحقیقت صحبت کنید نه روی گفتار بی منطق و حقیقت وشهرتهای بی اساس که اعادی دراطراف شیعیان عناداً ولجاجاً نسبت داده‌اند .

حافظ - نصایح برادرانه شما مورد قبول وتوجه هرعاقلی است ولی اجازه بفرمائید حقیر هم من باب تذکر جملاتی بعرضتان برسانم .

داعی - بسیار ممنون میشوم بفرمائید .

حافظ - شما دربیانات پیوسته میفرمائید ما غلو در باره امامان نمی‌نمائیم و غلات را مردود و ملعون و اهل آتش میدانید ولی در این دو شب مکرر کلماتی از شما شنیده میشود در باره امامان که روی قواعدی که خودتان بیان مینمائید آنها راضی باین قبیل امور نیستند ممکن است شما هم در موقع گفتار با ملاحظه باشید تا مورد طعن واقع نشوید .

داعی - داعی خشك و جامد و متعصّب و جاهل نمیباشم خیلی ممنون میشوم که اگر لغزشی در گفتارم ظاهر شود یاد آور شوید چون انسان مرکز سهو و نسیان است تمنی میکنم آنچه در این دو شب ملاحظه فرمودید برخلاف رضای ائمّه هدی گفته شده که مطابقه با علم وعقل ومنطق نمیکند بیان فرمائید .

حافظ - در این دو شب مکرر از شما شنیدم در موقعی که نام امامان خود را میبرید عوض آنکه بفرمائید رضی الله عنهم - سلام الله علیهم - صلوات الله علیهم - فرموده‌اید و حال آنکه خود میدانید بحکم آیه شریفه سوره احزاب که میفرماید **ان الله وملئکته یصلّون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلّوا علیه و سلّموا تسلیماً** (۱) سلام وصلوات فقط مخصوص رسول خدا ﷺ میباشد و حال آنکه شما در بیانات خود صلوات وسلام را در باره امامان نیز میآورید بدیهی است این عمل بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید است از جملهٔ ایراداتی که بشما مینمایند همین موضوع است که میگویند این امر بدعت واهل بدعت اهل ضلالت‌اند .

(۱) خدا وفرشتگانش بر روان پاك پیغمبر درود میفرستند شماهم‌ای اهل ایمان براو درود بفرستید وسلام گوئید (وتسلیم فرمان او شوید) آیه ۵۶ سوره ۳۳ (احزاب).

اشکال در صلوات بر آل محمد و جواب آن

داعی - جامعه شیعه هر گز عملی بر خلاف نص ننموده ونمی نمایند منتها در قرون ماضیه اعادی آنها ازخوارج ونواصب وامویها واتباع آنها بهانه جوئیها نموده وبرای آنکه شیعیان‌را اهل بدعت معرفی نمایند دلائل ساختگی اقامه نمودند که بزرگان علمای شیعه جواب تمام آنها را داده وثابت‌نموده‌اند که‌ما اهل بدعت‌نیستیم قلم در دست دشمن که افتاد تنها قاضی رفته هر چه میخواهند مینویسند جواب از همین موضوع هم مفصّلا داده شده ولی چون وقت گذشته از جواب مفصّل صرفنظر مینمایم برای اینکه فرمایش شما بلا جواب نماند و امر هم بر آقایان جلساء و برادران عزیزم مشتبه نگردد مختصراً عرض می‌نمایم.

اولا دراین آیه منع از سلام و صلوات بر دیگری ننموده فقط امر میفرماید که بر مسلمانان لازم است که بر آن حضرت‌صلوات بفرستند ثانیاً همان خداوند متعال که‌این آیه را نازل فرموده در آیه ۱۳۰ سوره ۳۷ (صافات) میفرماید **سلام علی آلیاسین**.

یکی از خصائص بزرگ خاندان رسالت همین است که در قرآن همه جا سلام مخصوص بانبیاء عظام مینماید و میفرماید **سلام علی نوح فی العالمین** (۱) **سلام علی ابراهیم** (۱) **سلام علی موسی و هرون** (۱)

ولی در هیچ کجای قرآن سلام بر اولاد انبیاء ننمودند مگر باولادهای خاتم‌الانبیاء ﷺ که میفرماید **سلام علی آلیاسین** (یس) یکی ازنامهای خاتم‌الانبیاءاست.

در معنای یس و این که س نام مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم میباشد

چون میدانید که درقرآن مجید پنج‌اسم ازدوازده اسم پیغمبر برای مزید بینائی امت ذکر گردیده وآن پنج‌اسم‌مقدس **محمد و احمد و عبدالله و نون ویس** است و در اول سورهٔ ۳۶ میفرماید **یس و القرآن الحکیم انك لمن المرسلین** (۲) یا حرف نداء و س نام مبارك آن حضرت و اشاره بحقیقت و سویت

(۱) این آیات‌در سوره۳۷ (الصافات میباشد).

(۲) ای سید رسولان وای کاملترین انسان قسم بقرآن حکمت بیان بدرستی که‌تو البته از پیغمبران خدائی.

اعتدالیه ظاهریه و باطنیه آنحضرت میباشد.

نواب - علّت اینکه‌میان‌حروف‌تهجّی (س) نام‌مبارك آنحضرت گردیده‌است‌چیست

داعی - عرض کردم اشاره ایست بعالم معنیٰ وحقیقت اعتدال آنحضرت چه‌آنکه حائز مقام خاتمیت کسی است که وجودش بحد اعتدال رسیده باشد و آن وقتی است که ظاهر وباطن او یکسان باشد و این مرتبه در وجود اقدس آن حضرت موجود بوده فلذا با حرف (س) اثبات مقام برای آنحضرت مینماید.

ببیان نزدیکتر بفهم عموم آنکه در میان حروف تهجّی فقط (س) است که ظاهر وباطن آن مساویست باین معنی که از برای هریك از حروف بیست وهشت گانه تهجّی در نزد علمای علم اعداد زُبر وبیّنه ایست که در موقع تطبیق زُبر وبیّنهٔ هر حرفی‌قطعاً یا زبُرش زیاد تراست‌یا بیّنه‌اش.

نواب - قبله صاحب ببخشید من جسارت‌مینمایم چونکه‌برای فهم‌مطالب‌بی‌طاقتم مستدعی است در این شبها مطالب را بقسمی ساده و واضح بیان نمائید که مورد توجّه وقابل قبول فهم همه ما باشد چون‌معنی زُبر و بیّنه را نفهمیدیم متمنی است با بیان‌ساده توضیح دهید تا حلّ معمّا گردد.

داعی - اطاعت میشود زُبر عبارت ازصورت حرف است که روی‌کاغذ نوشته‌میشود وبیّنه آن زیادتی است که در وقت تلفظ معلوم میآید.

س در روی‌کاغذ یك حرف‌است ولی دروقت تلفظ سه حرف میشود **س و ی و ن** در تلفظ **ی و ن** باو زیاد میشود چون در میان بیست وهشت حرف تهجّی فقط **س** است که در موقع تطبیق حساب زُبر وبیّنه‌اش مساوی میباشد.

س شصت عدد است بیّنه اش هم که عبارت از **ی و ن** باشد شصت است **ی** (۱۰) - **ن** (۵۰) میشود شصت.

بهمین جهت خطاب میکند در قرآن مجید بخاتم الانبیاء ﷺ **یس** اشاره‌بظاهر و باطن پیغمبر یعنی ای کسی که از حیث ظاهر و باطن و اجد اعتدال میباشی

مراد از آلیاسین آل‌محمداند

پس چون س نام مبارك آن‌حضرت میباشد در این آیه شریفه می‌فرماید : **سلام‌علی آلیاسین** یعنی سلام بر آل‌محمّد ﷺ .

حافظ - این بیاناتی‌است که شمامیخواهید با سحر کلام‌اثبات نمائید و الّا در میان علماء چنین معنائی نیامده که سلام بر آل‌یس باشد .

داعی - تمنی مینمایم در منفیّات بطور جزم کلامی نفرمائید بلکه بطریق تردید بفرمائید که در موقع جواب افسردگی حاصل نگردد اگر شما از کتب علمای خود بی‌خبرید یا باخبرید وصلاح در تصدیق نمیدانید ولی ما از کتب شما باخبروانکار حق‌هم نمی‌نمائیم .

در کتب علمای بزرگ شمازیاد اشاره باین معنی شده است ازجمله ابن‌حجرمکّی متعصّب در ذیل آیه سیم از آیاتی که در صواعق محرقه در فضایل اهل بیت نقل نموده نوشته است که جماعتی از مفسرین از ابن عباس (مفسّر و حبرامت) نقل نموده اند که **ان المراد بذلك سلام علی آل محمد** یعنی مراد از **آلیاسین** آل محمّدند پس سلام بر آل یس یعنی سلام بر آل محمّد و مینویسد که امام فخر رازی ذکر نموده است **ان اهلبیته صلی الله‌علیه‌وسلم یساورنه فی خمسة‌اشیاء فی السلام قال‌السلام علیك ایها النبی وقال السلام علی آلیاسین و فی الصلوة علیه و علیهم فی التشهد و فی الطهارة قال تعالی طه یا طاهر وقال یطهركم تطهیرا و فی تحریم الصدقة و فی المحبة قال تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و قال قل لااسئلکم علیه اجراً الا المودّة فی القربی (۱)**

و سیّد ابی‌بکر بن شهاب‌الدّین علوی در صفحهٔ ۲۴ باب اول رشفة الصادی من

(۱) اهل بیت آن حضرت در پنج چیز باآن حضرت برابری میکنند اول در سلام فرموده سلام برپیغمبر بزرگوار و نیز فرموده سلام برآل یس (یعنی سلام بر آل محمد) ودوم در صلوات برآنحضرت و برایشان در تشهد نماز سیم در طهارت خدای متعال فرموده است طه یعنی ای طاهر و در باره آنها آیه تطهیر را نازل فرموده وچهارم در تحریم صدقه‌که بر پیغمبر و اهل بیت آن حضرت صدقه حرام است پنجم درمحبت که خدای تعالی فرموده بگو اگر شمادوست میدارید خدا را پس متابعت نمائید مرا تادوست بدارد خدا شما را ودر باره اهلبیت آنحضرت فرموده محمد بگو (بامت) من اجر ومزدی از شما نمی‌خواهم مگر دوستی ذوی القربی و اهل بیت من .

بحر فضائل بنی النبیّ الهادی (چاپ مطبعهٔ اعلامیهٔ مصر در سال ۱۳۰۳ هجری از جماعتی از مفسرین از ابن عباس و نقاش از کلبی و در ص۳۴ از باب ۲ نیزنقل نموده که مراد ازآل یس در آیه آل محمّدند و امام فخر رازی در ص ۱۶۳ جلد هفتم تفسیر کبیرذیل همین آیه شریفه و جوهی در معنی آیه نقل نموده در وجه دوم گفته است مراد از **الیاسین** آل محمّد (سلام الله علیهم اجمعین) اند .

و نیز ابن حجر در صواعق آورده که جماعتی از مفسّرین نقل نموده اند از ابن عباس که گفت **سلام علی آلیاسین** سلام برآل محمّد است .

و اما راجع بصلوات براهل بیت طهارت امریست مسلّم بین الفریقین حتّی بخاری و مسلم هم در صحیحین خود تصدیق دارند که پیغمبر فرمود بین من و اهل بیت من در صلوات جدائی نیندازید :

صلوات بر آل محمد (ص) سنت و در تشهد نماز واجب است

مخصوصاً بخاری در جلد سیم از صحیح ومسلم درجلداول صحیح وسلیمان بلخی حنفی درینابیع الموده حتی‌ابن‌حجرمتعصّب درصواعق ودیگران از علماء بزرگ شما از کعب بن عجزه نقل میکنند که چون آیه **ان الله و ملئکته یصلون‌علی النبی** الخ نازل گردید عرض کردیم یا رسول الله طریقه سلام کردن بر تو را دانستیم **کیف نصلی علیك** - چگونه صلوات برشما بفرستیم حضرت فرمودند باین طریق صلوات بفرستید **اللهم صل علی محمد و آل محمد و در روایات دیگر کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انك حمید مجید .**

و امام فخر رازی در ص ۷۹۷ جلد ششم تفسیر کبیر نقل مینماید که از رسول اکرم ﷺ سؤال نمودند چگونه صلوات بر شما بفرستیم فرمودند بگوئید **اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارك علی محمد و علی‌آل محمد‌کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انك حمید مجید .**

و ابن حجر همین روایت را با مختصر اختلافی در الفاظ ازحاکم نقل نموده‌آنگاه

اظهار عقیده و رأی نموده گوید **و فیه دلیل ظاهر علی ان الامر بالصلوات علیه الصلوات علی آله** - یعنی در حدیث دلیل ظاهر است بر اینکه امر بصلوات بر پیغمبر ﷺ صلوات بر آل آنحضرت هم هست و نیز روایت نموده است که فرمود **لا تصلوا علیّ الصلوة البترا** یعنی صلوات بترا و بریده برمن نفرستید عرض کردند یا رسول الله صلوات بترا کدام است فرمود اینکه بگوئید **اللهم صل علی محمد** بلکه بگوئید **اللهم صل علی محمد و علی آل محمد**.

و نیز از دیلمی نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود **الدعاء محجوب حتی یصلی علی محمد و آله**. یعنی دعا در حجاب میماند (و مستجاب نمیشود) تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند.

و از شافعی نقل میکنند که گفت:

یا اهل بیت رسول الله حبکم — فرض من الله فی القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انکم — من لم یصل علیکم لاصلوة له(۱)

نظر بفرموده رسول اکرم ﷺ که **الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ما سواها وان ردت رد ما سواها (۲)**

قبولی تمام اعمال بسته بنماز است و نظر باخباری که عرض شد قبولی نماز هم بصلوات بر محمد و آل محمد است چنانچه شافعی خود اقرار نموده است.

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی از ص ۲۹ تا ص ۳۵ ضمن باب ۲ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی بیاناتی در وجوب صلوات بر محمد و آل محمد دارد و دلائلی از نسائی ودار قطنی و ابن حجر و بیهقی از ابوبکر طرطوسی از ابو اسحق مروزی و از سمهودی و نووی در تنقیح و شیخ سراج الدین قصیمی یمنی آورده که صلوات بر آل محمد بعد از نام مبارک محمد ﷺ در تشهد نماز واجب است

(۱) ای اهل بیت رسول‌الله دوستی شما را خدا در قرآن مجید واجب نموده در بزرگی مقام و مرتبه شما همین بس است که هر کسی برشما صلوات نفرستد نماز او قبول نمیشود (مراد شافعی صلوات در تشهد نماز است که اگر عمداً ترک کنند باعث بطلان وعدم قبولی نماز است).

(۲) نماز ستون و نگاهبان دین است اگر نماز قبول شد ماسوای آن از اعمال قبول میشود واگر نماز رد شد ماسوای آنهم رد میشود.

که چون وقت گذشته از بیان مفصل آن صرفنظر نموده وقضاوت را بضمیر پاک آقایان واگذار مینمایم.

پس آقایان تصدیق میفرمائید که سلام وصلوات بر اهل بیت پیغمبر ﷺ بدعت نیست بلکه سنت و عبادتی است که دستور خود پیغمبر است وانکار این معنی را قطعاً نمیکنند مگر خوارج و نواصب و متعصبین عنود ومبغضین لجوج خذلهم الله که امر را بر برادران اهل سنت مشتبه نموده ومینمایند.

بدیهی است کسانی که دراین حکم قرین خاتم الانبیاء ﷺ هستند ودر ذکر مقدم بر غیرند قیاس آنان بر دیگران نمودن و دیگران را بر آنها ترجیح دادن از سفاهت وجهالت یا تعصب و بی‌خبری است.

« در این موقع چون شب از نصف گذشته وآثار کسالت در بعض جلساء ظاهر »
« مجلس را ختم نمودیم پس از صرف چای وقرار اینکه فردا شب زودتر تشریف بیاورند»
« متفرق گردیدند».

جلسه سیم

لیله یکشنبه ۲۵ رجب ۱۳۴۵

« ازنماز مغرب فارغ شدیم آقایان تشریف آوردند بعد از تعارفات معمول مشغول»
«صرف چای شدند داعی هم نماز عشاء را خاتمه داده با خیال آسوده برای اصغای کلمات»
«آقایان حاضر شدم».

حافظ - قبله صاحب دیشب که بمنزل رفتیم خیلی خود را ملامت کردم که چرا ما دقت بیشتری در باب عقاید ارباب ملل نمیکنیم و فقط ببعض کتب متعصبین (بقول شما) اکتفا میکنیم که حقیقت از ما پوشیده ماند.

داعی - از آنجائی که خدای تعالی در آیه ۱۵۰ سوره ۶ (انعام) میفرماید **قل فلله الحجة البالغة (۱)**

(۱) بگو ای پیغمبر برای خدا حجة بالغه است.

مجلس دیشب حجّتی از حجج الهی بود که آقایان در ابتدای صحبت قدری از عادت بیرون آمده وبا دیدهٔ انصاف وعلم و عقل بعرایض داعی توجه نمائید و بدانید که آنچه را میگویم روی موازین علم و عقل و منطق و حقیقت است و آنچه بسمع مبارك آقایان رسانیده و ذهن شما را مشوب نموده‌اند روی عناد و لجاج مردمان متعصّب خود خواه بوده‌است.

خدا را شاهد میگیرم که در این‌مجالس هیچ نظری ندارم که در گفتار خود غالب آیم و آقایان را مغلوب نمایم بلکه مانند همیشه هدف و مقصدم دفاع از حریم تشیّع و ابراز حق وحقیقت است.

حافظ - از جملات بیانات دیشب شما کشف شد که شیعه برطبقات مختلفه میباشند آیا کدام طبقه از شیعه را ذیحق و گفتار وعقاید آنها را حق میدانید چنانچه ممکن است طبقات شیعه را برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید که ما بدانیم در کدام قسمت وارد بحث شویم.

داعی - شب گذشته عرض نکردم که شیعه بر طبقات مختلفه هستند بلکه شیعه بآن معنی که شرح دادم یعنی بندگان مطیع خدا و پیغمبر و پیروان خاندان رسالت‌بامر آن حضرت یك طبقه بیشتر نیستند ولی طبقات بازیگری بنام تشیّع خود نمائی ومردم جاهل بی خبر را بدور خود جمع نمودند و از نام مقدّس شیعه سوء استفاده نموده و عقاید باطل بلکه کفر وزندقه را باین‌نام میان مردم انتشار دادند لذا مردمان بی خبر که‌تحقیق در حقایق نمی نمایند بنام شیعه در تاریخ از آنها یاد نموده اند و آنها چهار طبقه اصلی هستند که از آن چهار طبقه اصلی هم فقط دوفرقه باقی مانده‌اند و دوفرقهٔ آنها بکلّی از میان رفته اند و از هر طبقهٔ آنها طبقات دیگر پیدا شدند.

وآن چهار فرقه عبارتند از **زیدیّه وکیسانیّه و قداحیه و غلات**.

عقاید زیدیه

فرقه اول زیدیه میباشند وآنها کسانی‌هستند که خودرا اتباع زید بن علی بن الحسین علیه‌السلام میدانند و زید را بعد از امام زین العابدین علیه‌السلام امام میدانند والحال در یمن و اطراف آن زیدیها بسیار میباشند.

عقیده آنها بر آنست که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد وشجاع باشد وعلاوه خروج بسیف و شمشیر نموده و مردم را دعوت بخود نماید آن امام است.

و چون جناب زید در زمان خلافت هشام بن عبدالملك اموی بواسطه فشار و ظلم بنی امیه در کوفه خروج کرد و شربت شهادت نوشید (چنانچه پریشب شرح حال آن بزرگوار را بمناسبتی عرض نمودم) او را امام دانسته و پیروی او را بر خود حتم میدانند.

و حال آنکه مقام جناب زید بالاتر از آنست که چنین نسبتی را باو بدهند.

جناب زید از سادات بزرگ بنی هاشم بوده در زهد وعلم وفضل وفهم ودین وورع و عبادت و شجاعت و سخاوت برجستهٔ قوم و پیوسته قائم اللیل و صائم النهار بوده.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خبر شهادت آنجناب را داده چنانچه از حضرت سیدالشهداء أبا عبدالله الحسین علیه‌السلام رسیده که فرمود **وضع رسول الله یده علی صلبی قال یا حسین سیخرج من صلبك رجل یقال له زید یقتل شهیدا فاذا کان یوم القیمة یتخطی هو واصحابه رقاب الناس و یدخله الجنة (۱)**.

ولی خود جناب زید ابداً ادعای امامت نداشته و این تهمتی است که بآنحضرت نسبت داده اند و الّا آن جناب خود راتابع و مطیع امامت برادر بزرگوارش حضرت امام محمّد باقر علیه‌السلام میدانسته ولی بازیگرانی بعد از آنحضرت قائل باصلی شدند که **لیس الامام من جلس فی بیته وارخی ستره بل الامام کلّ فاطمی عالم صالح ذو رای یخرج بالسیف (۲)**

مردم را دعوت بامامت آنحضرت نموده و تشکیلاتی دادند باصطلاح دکانی برای

---

(۱) رسول اکرم صلی‌الله‌علیه وآله دست مبارکش را گذارد بر پشت من وفرمود یاحسین زود است بیرون میآید از صلب تو مردی که اورا زید میگویند کشته میشود درحال شهادت‌چون روز قیامت شود خود واصحابش پامیگذارند بر گردنهای مردم و داخل بهشت میشوند. (بدیهی است مراد اصحابی هستند که بنام نهضت در مقابل ظلم بنی امیه با آنحضرت قیام نمودند).

(۲) امام نیست آنکسیکه‌در خانه بنشیند و خود را بپوشاند از مردم بلکه امام‌هر فاطمی عالم صالح صاحب رأی است که خروج بشمشیر بنماید.

پیشرفت مقاصد خود باز نمودند و آنها پنج فرقه گردیدند ـ **مغیریه ـ جارودیه ـ ذکیریه ـ خشبیه ـ خلقیه ـ**

عقاید کیسانیه

فرقهٔ دوم کیسانیّه بودند و آنها أصحاب کیسان مولی و آزاد کرده علیّ بن أبیطالب علیه السلام بشمار میرفتند .

آنهاقائل بامامت محمد بن الحنفیّه فرزند بزرگ‌حضرت أمیرالمؤمنین بعدازحسنین علیهما السلام بودند .

ولی جناب محمد خود چنین داعیه ای نداشته بلکه او را سیّد التابعین میگفتند در علم و زهد و ورع و تقوی و اطاعت امر مولی معروف بوده .

بعضی بازیگرها دستاویز نمودند قضیه مخالفتهای او را با حضرت سجاد امام زین العابدین علیه السلام و دلیل بر ادعای او قرار دادند .

و حال آنکه اصل حقیقت این نبود که ادعای امامت داشته بلکه مقصود جناب محمد از این مخالفتها اثبات مقام حضرت سجاد علیه السلام امام چهارم بوده که باینطریق مرید های جاهل و معتقدین سادهٔ خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم .

کما آنکه در همان مسجد الحرام بعد ازثبوت حق در مقابل حجرالاسود و اقرار حجر بامامتِ حضرت سجاد علیه السلام که در کتب اخبارو تواریخ مفصّلا ثبت گردیده أبوخالد کابلی که سر سلسلهٔ معتقدین بآنجناب بود با جمعی از معتقدین بامامت محمد تبعیت از جناب محمد نموده و بامامت‌حضرت سجاد معترف شدند .

ولی یکعده ازشیادها جمعی ازعوام بی خرد بی خبر را برآن عقیده نگاهداشتند باین بهانه که جناب محمد شکسته نفسی نموده و در مقابل بنی امیه سیاست اقتضای چنین امری را نمود .

والاّ امامت جناب محمد مسلّم است و بعد از وفات جناب محمد هم ثابت ماندند و گفتند جناب محمد نمرده بلکه در شعب جبل رضوی پنهان گردیده زمانی بیرون آید و جهان را پر از عدل وداد کند وایشان چهار فرقه بوده اند .

مختاریه ـ کربیه ـ اسحاقیه ـ حربیه ـ (ولی بر این عقیده امروز کسی باقی نمانده) .

عقاید قدّاحیه

طایفه‌سیم‌قدّاحیه‌اند اصل‌مذهب‌این‌طایفه ظاهراً تشیّع ولی باطناً کفر محض‌است واصل‌تشکیلات این مذهب بدست‌میمون‌ابن‌سالم یا (دیصان) معروف به قدّاح وعیسی‌چهار لختان درمصرشروع شد و باب تأویلات را در قرآن مجید و اخبار بمیل خود بازنمودند .

و ازبرای شریعت ظاهروباطنی‌قرار دادند و گفتندباطن شریعت‌را خداوند بپیغمبر و پیغمبر بعلی واوهم بفرزندان وشیعیان خالص‌تعلیم داد و گویند کسانیکه‌باطن‌شریعت را دانستند ازقید طاعت وعبادت ظاهریه آزاد وآسوده شدند .

و ایشان مذهب‌را برهفت پایه‌قرار دادند بهفت پیغمبر معتقدند و بهفت امام‌معترفند و امام هفتم‌را غائب‌ومنتظر ظهور آن هستند وایشان دوطایفه بودند .

ناصریه ـ اصحاب ناصرخسرو علوی که در اشعار و گفتار و کتابهای خود بنام شیعه بسیارمردم را بکفر والحاد کشانیده ودر طبرستان شیوع بسیار داشتند .

صباحیه ـ طایفهٔ دویم اصحاب حسن صبّاح که اصلا اهل مصر و بایران آمده و واقعهٔ اسفناك و فتنهٔ بزرگ الموت را در قزوین برپا کرد و باعث قتلهای فراوان شد که در تاریخ مفصّلاثبت است که این مجلس مختصر مقتضی شرح مفصّل حالات تاریخی آن نمیباشد .

عقاید غلات

طایفهٔ چهارم غالیه‌اند که پست ترین اقوام و طوایفی هستند که بنام تشیّع معروف شده‌اند و تمامی آنها کافر و نجس و فاسد و مفسد میباشند وآنها هفت فرقهٔ اصلی هستند .

سبائیه ـ منصوریه ـ غرابیه ـ بزیغیه ـ یعقوبیه ـ اسماعیلیه ـ ازدریه

شرح حالات وپیدایش آنها را شب گذشته مختصراً باقتضای مجلس عرض کردم ما جامعه شیعهٔ امامیهٔ اثنا عشریه بلکه تمام مسلمین دنیا ازآنها وعقاید آنها بریء آنها را انجس ازهر نجس وکافر ملحد بیدین‌میدانیم .

و هر عقیده‌ای بنام شیعه روی قاعده کفر و الحاد صراحةً یا کنایةً در السنه و افواه مشهور ودر بعض کتب عمداً یا سهواً درج گردیده بیشتر از این طایفه میباشند که خود را شیعهٔ علی میخوانند .

ولی جماعت شیعهٔ امامیهٔ اثناعشریه که زائد بر صد ملیون جمعیّت در دنیا هستند از این عقاید فاسده دور بلکه اصل دین‌ومذهب پاك ولبّ و لباب شریعت را که بوسیله باب علم رسول الله علیّ بن أبیطالب أمیرالمؤمنین ؑ رسیده در نزد آنها یافت میشود

عقاید شیعه امامیه اثنا عشریه

طایفه پنجم شیعهٔامامیه وفرقهٔ حقّهٔ اثناعشریه‌اند که‌لبّ لباب شریعت را مطابق عقل و نقل دارا هستند و اصل شیعهٔ واقعی اینها هستند وآن چهار فرقه شیعهٔقلاّبی‌اند .

و خلاصهٔ عقیدهٔ این‌شیعیان حقیقی را برای شما بطور فهرست عرض مینمایم تابعد ها نسبتهای غلط بآنها ندهید .

جامعهٔ شیعه امامیه معتقدند بوجود ذات واجب الوجود حضرت احدیت جلّ وعلا که اوست واحد وأحد که شبیه و عدیل و نظیر ندارد نه جسم است و نه صورت نه جوهر است و نه عرض و از جمیع صفات امکانیه معرّا و مبرّا میباشد بلکه خالق جمیع اعراض و جواهر است و شریکی در خلق موجودات و افاضه فیوضات بر موجودات ندارد .

بعضی از عرفا صفات سلبیه پروردگار را بشعرآورده و گفته‌اند .

نه مرکّب بود و جسم نه جوهر نه عرض
بی‌شریك‌است و معانی‌تو غنی دان خالق

و چون ذات واجب الوجود هرگز رؤیت نشود و از طرفی هم بایستی خلق را هدایت و راهنمائی نماید لذا رسل و فرستادگانی از جنس بشر برگزیده کامل عیار برای هدایت افراد بشر با دلائل و براهین و معجزات وبیّنات و دستورات کافیه باقتضای حال و احتیاجات اهل هر زمان فرستاده که عدد آنها بسی بسیار و بیشمار است و تمامی آنها در تحت اوامر پنج پیغمبر اولوالعزم که **نوح شیخ الانبیا و ابراهیم**

خلیل الرحمن و موسی کلیم الله وعیسی روح‌الله - علی نبیّنا وآله وعلیهم‌السلام باشند هادی وراهنمای بشر بودند و پیغمبر آخر وجود اقدس **خاتم الانبیاء محمد مصطفی** ﷺ میباشد که دین وشریعت او تا روز قیامت باقی وبرقرار است .

جماعت شیعه معتقدند که **حلال محمد حلال الی یوم القیمة وحرامه‌حرام الی یوم القیمة وشریعته مستمرة الی یوم القیمة (۱)**

و خداوند متعال ازبرای جمیع‌اعمال از نیك وبد سزا و جزائی معین فرموده که در بهشت یا دوزخ بآنها داده میشود .

و روزی که برای سزا وجزای اعمال معین گردیده **یوم الجزاء** گویند که بعداز تمام شدن عمر دنیا تمام خلایق را از نیك وبد من الاوّلین والاخرین همه را زنده میکند با همین بدن عنصر جسمانی (نه بدن لطیف و هورغلیائی) بصحرای محشر میآورد بعد از محاکمه ورسیدگی هریك رابجزای خود میرساند .

چنانچه درکتب آسمانی عموماً بالخصوص توریة وانجیل و قرآن مجید خبر داده است وسند محکم وثابت ومحقق ما همین قرآن کریم است که با سند متّصل دست نخورده وتحریف نگردیده از زمان رسول‌اکرم ﷺ بمارسیده وما عامل بدستورات آن‌هستیم وامید واریم که عندالله مأجور باشیم .

و بجمیع احکام‌واجبهٔ مندرجه دراین کتاب‌اقدس اعظم از قبیل نماز وروزه وزکوة وخمس وحج وجهاد وغیره معتقدیم .

وهمچنین بفروعات و واجبات و مستحبات و دستوراتی که بوسیلهٔ رسول خدا بما رسیده معترف وعازم وجازم بعمل با توفیقات خداوند متعال هستیم .

و از جمیع معاصی وگناهان کبیره و صغیره از قبیل شراب و قمار و زنا و لواط

(۱) حلال محمدحلال‌است‌تا روزقیامت وحرام‌آنحضرت هم حرام است‌تاروزقیامت‌وشریعت او هم باقی ومستمر است تا روز قیامت .

وربا وقتل نفس وظلم وغیر آنها از آنچه در قرآن مجید و اخبار وارده منع از آنها گردیده اجتناب مینمائیم .

و ما جماعت شیعه معتقدیم همان قسمی که احکام ودساتیرالهیّه آورندهای دارد که خداوند متعال اورا بر گزیده وبآدمیان معرفی نموده .

بعد از وفات آورنده که رسول خدا میباشد بایستی نگاهدارندهای باشد که حافظ و حارس ونگاهبان آن دین وشریعت باشد همان قسمی که پیغمبر وآورنده دین را خدا بر انگیزد وبمردم معرفی نماید .

وصیّ و خلیفه و نگاهدار دین را هم بایستی خداوند انتخاب فرماید و بوسیله پیغمبر بامت معرفی نماید .

چنانچه تمام انبیاء بامر خدای متعال اوصیاء خود را معرفی نمودند پیغمبر خاتم هم که اکمل وافضل از همه آنها بوده برای جلوگیری از فساد واختلاف امت را بحال خودشان نگذارده و اوصیاء خود را بامر پرورکار روی سنّت جاریه بآنها معرّفی فرموده .

و عدد آن اوصیاء منصوص رسول اکرم ﷺ که از جانب خدای متعال معرفی شدند دوازده میباشد **اولهم سید الاوصیاء علی بن ابیطالب فبعده ابنه حسن ثم اخوه الحسین ثم ابنه علی زین العابدین ثم ابنه محمد باقر العلوم ثم ابنه جعفر الصادق ثم ابنه موسی الکاظم ثم ابنه علی الرضا ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه حسن العسکری ثم ابنه محمد المهدی وهوالحجة القائم الذی غاب عن الانظار لاعن الامصار یملاء الله الارض به قسطآوعدلا کما ملئت ظلما وجوراً .**

اعتقاد شیعه امامیه آنست که این دوازده امام برحق از جانب خدا بوسیلۀ پیغمبر بما معرفیشدند که دوازدهمی آنها بنا براخبار متواتر و مستفیض که ازعلماء شماهمبسیار رسیده غیبت اختیار نموده مانند غیبتی که در تمامی ادوار انبیاء واوصیاء بوده .

و آن وجود مقدس را خداوند ذخیره قرار داده برای رفع ظلم و نشر عدل و

مصلح کلّ است که تمام اهل عالم انتظار ظهورچنین مصلحی را دارند .

خلاصه جماعت شیعه معتقدندبجمیع احکام خمس که در قرآن مجید واخبارصحیحه که بوسیله روات معتبره از طرق اهل بیت طهارت و عترت پاك رسول اکرم ﷺ ومؤمنین نیك فطرتاز صحابه خاصّ آنحضرت بآنها رسیده از اول بابطهارت تاآخرین باب دیات شکر میکنم خداوند متعال را که بداعی توفیق عنایت فرمود تا از روی تحقیق و منطق و برهان نه از راه تقلید آباء و امهات باین عقاید مقدّسه معتقد و افتخار باین دین ومذهب دارم .

و هر کس در این دین ومذهب گفتگوئی دارد یا در شكّ وشبهه واشتباه باشدداعی برای حلّ شبهات واثبات حقایق بحول وقوّه پروردگار حاضرم .

« صدای مؤذّن برخواست و موقع نماز شد پس از فراغت از نماز و صرف چای »
« جناب حافظ افتتاح کلام نمودند » .

حافظ - قبله صاحب خیلی ممنون شدم که شرح حالات فرق شیعه رابیان نمودید ولی در کتب اخبار وادعیه شما مطالبی وارداست که ظواهر آنها برخلاف گفتار شما کفر و الحاد شیعه اثنی عشریه را مخصوصاً میرساند .

داعی - خوبستر آن اخبار و ادعیه و موارد اشکال را بیان فرمائید تا حقّ آشکار گردد .

اشکال راجع بخبر معرفت

حافظ - اخبار زیادی دیده ام ولی آنچه الحال در نظر دارم در تفسیر صافی که بقلم یکی از علماء و مفسرین بزرگ شما فیض‌کاشی میباشد خبری نقل میکند که روزی حضرت حسین الشهید بالطف در مقابل اصحاب ایستاد وگفت **ایها الناس ان الله تعالی جل ذکره ما خلق العباد الا لیعرفوه فاذا عرفوه عبدوه و اذا عبدوه استغنوا بعبادته عن عبادة من سواه قال رجل من اصحابه بابی انت و امی یابن رسول الله**

(ص) فما معرفة الله قال عليه السلام معرفة اهل كل زمان امامهم الذى تجب عليهم طاعته (۱)

جواب از اشكال

داعى - اولا بايد بسلسله سند خبر توجه كرد كه آيا اين‌خبر صحيح است يا موثق ومعتبر وحسن است يا ضعيف قابل‌توجه است يا مردود بر فرض صحّت بخبر واحدى نتوان نصوص صريحهٔ در توحيد از آيات قرآن مجيد و اخبار متواترهٔ از طرق آل اطهار و أئمهٔ هدى سلام الله عليهم اجمعين را از ظواهر خود منصرف ساخت .

شما چرا اين همه اخبار و احاديث و گفتار أئمهٔ دين را در توحيد و مناظراتى را كه بزرگان از أئمه اثنى عشر كه در مواقع مقتضى با مادّيين ودهريين نموده‌اند واثبات توحيد خالص فرموده‌اند نمى‌بينيد وبآنها توجه نمى نمائيد .

در حالى كه تمام تفاسير مهمه شيعه و كتب اخبار ازقبيل توحيد مفضّل و توحيد صدوق و كتاب توحيد از بحار الانوار علامهٔ مجلسى قدّس الله اسرارهم و ساير كتب توحيديهٔ علماى بزرگ شيعهٔ اماميه مملو از اخبار متواتره از اهل بيت‌طهارت است .

چرا رسالهٔ (النكت الاعتقاديّه) ابو عبدالله محمّد بن محمّد بن نعمان معروف به (مفيد) كه از مفاخر علماى شيعه در قرن چهارم ومتوفى سال ۴۱۳ قمرى بوده و همچنين اوائل المقالات فى المذاهب والمختارات تأليف آن بزرگوار را مطالعه نميكنيد ونيز مراجعه نمى‌نمائيد بكتاب احتجاج شيخنا الاجلّ ابو منصور احمد بن على بن ابيطالب الطّبرسى تا بدانيد امام برحق حضرت‌رضا عليه‌الصّلوة والسّلام چگونه در مقابل مخالفين‌ومنكرين توحيد اثبات توحيد خالص فرموده .

كه ميگرديد خبرهاى واحدمتشابهى را پيدا ميكنيد وبآنها اتكاء نموده وشيعيان را مورد حملهٔ قرار ميدهيد .

---

(۱) اى مردم خداوند جل ذكره خلق نفرموده است بندگان را مگر براى شناختن او پس زمانيكه اورا شناختند عبادتش كردند و هينكه عبادت كردند مستغنى شوند بعبادت او و از عبادت هرچه غيراو است مردى از اصحاب عرض كرد پدر و مادرم فداى تو باد پسر پيغمبر حقيقت معرفت خدا چيست فرمود معرفت وشناختن اهل هر زمان است امامى را كه اطاعتش بر ايشان لازم است .

چه خوش گويد شاعرعرب :

اتبصرفى العين منى القذى وفى عينك الجذع لاتبصر (۱)

مثل اينست كه آقايان محترم بكتابهاى خودتان دقيق نميشويد تا خرافات وموهومات بلكه كفريات مندرجهٔ درآن كتابها را كه **يضحك به الثكلى** است به بينيد و از خجالت سر بلند ننمائيد حتّى در صحاح معتبرهٔ خودتان بقدرى اخبار خنده آور نقل شده كه عقل را مبهوت وحيران مينمايد .

حافظ - خنده آور گفتار و كلمات شما است كه تخطئه مينمائيد كتبى را كه در عظمت و بزرگى مانند آن نيامده مخصوصاً صحيحين بخارى و مسلم كه عموم علماى ما اتفاق دارند بقطعيّت احاديث مندرجهٔ در آنها و اگر كسى انكار اين دو كتاب و اخبار مندرجه در آنهارا بنمايد و در مقام تخطئه آنها برآيد در حقيقت انكار اصل مذهب سنّت و جماعت را نموده زيرا كه مدار اعتبار اين جامعه بعد از قرآن مجيد باين دو كتاب بزرگ است چنانچه ابن حجر مكّى در اوّل صواعق محرقه اگر بنظرتان رسيده باشد نوشته است **الفصل فى بيان كيفيتها (اى كيفية خلافة أبى بكر) روى الشيخان البخارى ؟ ومسلم فى صحيحيهما اللذين هما اصح الكتب بعد القرآن باجماع من يعتد به .**

بديهى است كه اخبار مندرجه در صحيحين قطعى الصّدور است از جناب رسول اكرم صلى الله عليه و آله **لان الامة اجتمعت على قبولهما و كل ما اجتمعت الامة على قبوله مقطوع فما فى الصحيحين فمقطوع به ؟ (۲)**

پس چگونه ممكن است كسى جرأت نمايد بگويد در اين دو كتاب كفريات وهزليات وخرافات وموهومات موجود است .

---

(۱) آيا مى بينى در چشم من ريزه خاشاك را اما در چشم خود چوب خرما را نمى‌بينى (كنايه از اينكه عيب كوچك مرا مى‌بينى ولى عيب بزرگ خود را نمى‌بينى) .

(۲) دربيان كيفيت خلافت أبى بكر كه روايت نمودند شيخان بخارى ومسلم در صحيحين خود كه صحيح ترين كتابها است بعدازقرآن باجماع امت براى آنكه امت اجتماع برقبول آنها نمودند وهر چه راكه امت اجتماع برقبول آنهابنمايند مقطوع است پس بهمين دليل احاديث مندرجه در صحيح بخارى ومسلم مقطوع الصدور است .

اخبار خرافی در صحیحین بخاری و مسلم

داعی – اولاً در جملهٔ از بیاناتتان که فرمودید این دو کتاب مورد قبول تمام امت است اعتراضات علمی وارد است و این ادعای شما استناداً بقول ابن‌حجر علماً وعملا ومنطقاً مردود یکصد ملیون مسلمان باعلم وعمل میباشد پس اجماع امت دراینجا مانند همان اجماعی است که برای صدر اسلام درامرخلافت قائل شدید ؟ !

ثانیاً آنچه داعی میگویم با برهان ودلیل است آقایان محترم هم اگر دیدهٔ رضارا به‌بندید و با دیدهٔ حقیقت بین بآن کتابها نظر کنید می‌بینید آنچه ما می بینیم و مانند ما و تمام عقلاء از مندرجات آنها متحیر و متبسم خواهید شد چنانچه بسیاری از اکابرعلماء خودتان مانند دار قطنی و ابن حزم و شهاب الدین أحمدبن محمد قسطلانی در ارشاد الساری و علامه ابوالفضل جعفر بن ثعلب شافعی در کتاب الامتاع فی احکام السماع و شیخ عبد القادر بن محمد قرشی‌حنفی درجواهر المضیئة فی‌طبقات الحنفیه و شیخ الاسلام أبو زکریای نووی در شرح صحیح وشمس الدین علقمی در کوکب منیر شرح جامع الصغیر وابن‌القیم در زاد المعاد فی‌هدی خیر العباد و بالاخره جمیع علمای حنفیه و دیگران از اکابر سنیه صریحاً در مقام نقد و انتقاد ببعض احادیث صحیحین برآمده و اعتراف دارند که بسیاری از احادیث ضعیفهٔ غیر صحیحه در صحیحین موجود است چه آنکه هدف بخاری و مسلم جمع اخبار بوده نه دقت در صحت آنها و بعض از محققین علماء خودتان مانند کمال‌الدین جعفربن ثعلب در بیان فضایح و قبایح روایات صحیحین و نشر مثالب و معایب آنها سعی بلیغ نموده‌اند و اقامه دلائل و براهین در این باب بارز و آشکار میباشد .

پس تنها ما نیستیم که تحقیق در مطالب مینمائیم که مورد حمله شما قرار گیریم بلکه اکابر علماء خودتان که محقق درحقایق بوده این قبیل بیانات را نموده‌اند .

حافظ – خوبست از دلائل و براهین خود برای اهل مجلس بیان کنید تا قضاوت بحق کنند .

داعی – گرچه گفتگوی ما دراین موضوع نبوده و اگر بخواهم وارد این بحث

گردم از رشتهٔ سؤال شما باز می‌مانم ولی برای اثبات مرام بچند نمونه‌ای مختصراً اشاره می‌نمایم .

اخبار رؤیت الله تعالی از اهل سنت

اگر شما اخبار کفرآمیز حلول واتحاد و عقیده بجسمانیت و رؤیت پروردگار جل و علا را که دیده میشود در دنیا و یا در آخرت علی‌اختلاف العقاید (چنانچه عده‌ای ازحنابله‌واشاعره قائلند) بخواهید مطالعه نمائید مراجعه کنید بکتب معتبرهٔ خودتان مخصوصاً ص ۱۰۰ از جلد اول صحیح بخاری باب فضل السجود من کتاب الاذان و نیز ص ۹۲ جلد چهارم باب الصراط من کتاب الرقاق و در ص ۸۶ جلد اول صحیح مسلم **باب اثبات الرؤیة المؤمنین ربهم فی‌الاخرة** و امام احمد حنبل در ص۲۷۵ جلد دوم مسند بخوبی بدست میآورید من باب نمونه دوخبر از همان ابواب را بعرض محترمتان میرسانم که از ابو هریره روایت می‌نمایند که **ان النار تزفرو تتغیظ تغیّظا شدیدا فلا تسکن حتی یضع الرب قدمه فیها فتقول قط قط حسبی حسبی (۱)**

ونیز از ابوهریره روایت نموده‌اند که جماعتی ازمردم از رسول اکرم ﷺ سؤال نمودند یا رسول الله **هل نری ربنا یوم القیمة قال نعم هل تضارون فی رؤیة الشمس بالظهیرة صحوا لیس معها سحاب قالوا لا یا رسول الله و هل تضارون فی رؤیة القمر لیلة البدر صحوا لیس فیها سحاب قالوا لایارسول الله قال : ما تضارون فی رؤیة الله یوم القیمة الاکما تضارون فی رؤیة احدهما اذا کان یوم القیمة اذن مؤذن لیتبع کل امة ما کانت تعبد فلا یبقی احد کان یعبد غیر الله من الاصنام و الانصاب الایتساقطون فی‌النارحتی‌اذا لم یبق الا من کان یعبد الله من بر و فاجر اتاهم‌رب العالمین فی‌ادنی‌صورة من التی رأوه فیهافیقول انا ربکم فیقولون‌نعوذ بالله منک‌لانشرک‌بالله شیئاً فیقول هل بینکم و بینه‌آیة فتعرفونه بها ؟! فیقولون نعم فیکشف‌الله عن‌ساق**

(۱) صدای شعله پیوسته رو بازدیاد میرود و آرام نمیگیرد تاآنکه خداوند پای خود را در میان آتش نهاده امر میکند تا این زمان کافی است .

ثم یرفعون رؤسهم وقد تحول فی صورة التی رأوه فیها اول مرة فقال انا ربکم فیقولون انت ربنا (۱)

شما را بخدا انصاف دهید آیا این نوع کلمات کفر آور نیست که خدا خود را مجسّم وبا صورت عنصری ببشر نشان دهد وپای خود را باز نماید و بزرگترین دلیل براثبات گفتار ما آنست که مسلم بن حجاج بابی دراثبات رؤیة خدای متعال جلّ وعلا در صحیح خود افتتاح نموده و اخبار مجعوله‌ای از ابوهریره وزید بن‌اسلم وسوید ابن سعید ودیگران نقل نموده که علمای بزرگ خودتان از قبیل ذهبی در میزان الاعتدال وسیوطی در کتاب اللالی المصنوعة فی احادیث الموضوعة وسبط ابن جوزی در الموضوعات جعلیّت آنها را مستدلاً بیان نموده‌اند.

و اگر دلائلی بر ابطال گفتار آنها نبود مگر آیات بسیاری از قرآن مجید که صریحاً نفی رؤیت نموده‌اند از قبیل آیه ۱۰۳ سوره ۶ (انعام) که فرماید **لایدرکه الابصار و هو یدرك الابصار وهو اللطیف الخبیر (۲)**

و نیز در آیه ۱۳۹ سوره هفتم (اعراف) در قصّهٔ موسی و بنی اسرائیل نقل

(۱) آیا ما می‌بینیم پروردگار خود را در روز قیامت فرمود آری آیا در وقت ظهر روزی که آسمان خالی از ابر است از مشاهده خورشید ضرری بشما میرسد عرض کردند نه فرمود آیا دیدن ماه تمام را در شبهائیکه آسمان از ابر خالی است ضرر بشما میرساند عرض کردند نه فرمود پس از رؤیت پروردگاردر قیامت بشما ضرری نخواهد رسید همچنانکه ازدیدار یکی از آندو ضرری بشما نمیرسد روز قیامت که شد از طرف خداوند اعلام میشود هر گروهی معبود خود را تبعیت کند پس باقی نماند فردی که غیر از خالق یگانه را پرستش کرده از بتها مگر پرتاب میشوند در آتش بطوریکه از اطراف بشردر خارج جهنم باقی نماند از خوب و بد جز افرادی که خداوند یگانه را پرستش کرده باشند در آنحال خلاق عالمیان میآید بصورت خاصی که بشر میتوانند او را به بیند پس فرماید من خالق شما هستم مؤمنین عرض کنند پناه بخدا بریم اگر تو خدا باشی ما گروهی هستیم که غیر از خالق یکتا را عبادت کرده باشیم خداوند در جواب گوید آیا بین شما و خداوند نشانه ای هست که بآن نشانه خدا را به بینید وبشناسید جواب گویند آری پس خداوند ساق پای خود را باز کند (یعنی پای خود را عریاناً نشان دهد) آنگاه مؤمنین سر خودرا بالا کنند وببینند خداوند را در همان صورتیکه دفعهٔ نخست دیده بودند پس فرماید من خدای شما هستم آنها هم اقرار کنند که تو خدای ماهستی.

(۲) هیچ چشمی اورا درك ننماید واو همهٔ دیدگان رامشاهده میکند واو لطیف و نامرئی وبهمه چیز آگاهست.

میفرماید که وقتی بر حسب فشار بنی اسرائیل جناب موسی علیه السلام در مقام مناجات عرض کرد **رب ارنی انظر الیك قال لن ترانی (۱)**.

سید عبدالحی (امام جماعت اهل تسنّن) - مگر نه از مولی علی کرم‌الله وجهه نقل است که فرمود **لم اعبدربا لم اره** یعنی بندگی نمی کنم خداوندی را که نه بینم پس معلوم میشود حق تعالی دیدنی است که علی چنین کلامی فرماید.

دلائل واخبار برعدم رؤیة‌الله تعالی

داعی - جنابعالی فقط بیك جمله از خبر اشاره فرمودید با اجازه آقایان تمام خبر را میخوانم آنگاه شما جواب خود را خواهیددریافت این خبررا ثقة‌الاسلام شیخ باعظمت محمّد بن یعقوب کلینی قدّس الله سرّه در باب ابطال الرؤیة از کتاب توحید اصول کافی و شیخ بزرگوار صدوق ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمّی قدّس الله تربته در کتاب توحید خود در باب ابطال عقیده رؤیة الله چنین نقل نموده‌اند از امام بحق ناطق جعفر بن محمّد الصّادق علیه السلام که فرمود.

جاء حبر الی أمیرالمؤمنین علیه السلام. فقال: یا امیرالمؤمنین هل رأیت ربك حین عبدته؟ فقال: ماکنت أعبد ربا لم أره. قال وکیف رأیته؟ قال لاتدرکه العیون فی مشاهدة الابصار ولکن رأته القلوب بحقایق الایمان (۲).

پس از این جواب مولانا أمیرالمؤمنین علیه السلام معلوم میشود که مراد از رؤیت باچشم عنصری جسمانی نمیباشد بلکه بنور ایمان قلبی میباشد و این معنی از خود کلمه لن واضح وآشکار میشود چه آنکه میدانید **لن** برای نفی أبد استعمال میشود و در این آیه شریفه تأکید است بآیهٔ **لاتدرکه الابصار** یعنی هرگز در دنیا و آخرت بهیچ صورت خداوند دیده نمیشود.

(۱) خدایا خودرا بمن آشکارا بنما تاتورا مشاهده نمایم خداوند در جواب او فرمود هرگز تا ابد مرا نخواهی دید.

(۲) عالمی (ازیهود) خدمت امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد یا امیرالمؤمنین آیا در وقت عبادت خدا را می‌بینی حضرت فرمود من خدائی را که نه بینم عبادت نمی‌نمایم عرض کرد چگونه او را میبینی فرمود ذات باری تعالی را با چشم سر یعنی چشم عنصری نمیبینم بلکه او را باچشم قلب و نور حقیقت ایمان می‌بینم.

دلائل عقلیه و براهین نقلیه بر این معنی وارد است که علاوه بر محققین علماء و مفسرین شیعه أکابر علماء خودتان از قبیل قاضی بیضاوی و جارالله زمخشری در تفسیر خود ثابت نموده‌اند که رؤیة الله تعالی محال عقلی است .

و هر کس معتقد برؤیة الله گردد چه در دنیا و چه در آخرت قطعاً خدا را محاط خود قرار داده و قائل بجسمانیت برای ذات با برکات او گردیده چه آنکه تا جسم عنصری نباشد با چشم محسوس عنصری دیده نگردد و چنین عقیده‌ای قطعاً کفر است چنانچه علماء بزرگ ما و شما در تفاسیر و کتب علمیهٔ خود ذکر نموده‌اند که اینک مورد بحث ما نیست من باب شاهد جملاتی عرض شد .

و اما راجع بخرافات و موهومات بسیاری که در کتب معتبرهٔ شما ثبت است من باب نمونه خلاصه‌ای از دو خبر را نقل مینمایم تا آقایان محترم ببعض خبرهای واحد که قابل حل و تأویل است از کتب شیعه ایراد نگیرید .

شما تصور مینمائید صحاح سته مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم مثل کتاب وحی است تمنا مینمایم قدری آقایان بادیده انصاف و خروج از تعصب باخبار آنها بنگرید تا آنقدر غلو ننمائید .

اشاره بخرافات صحیحین

بخاری در باب **من اغتسل عریانا** از کتاب غسل صحیح خود و مسلم در جزء دوم صحیح خود در باب فضائل موسی علیه السلام و امام احمد بن حنبل در ص ۳۱۵ جزء دوم از مسند و دیگران از علماء شما از ابو هریرة نقل نموده اند که در میان بنی اسرائیل رسم بود همگی با هم بدون ساتر عورت در آب میرفتند خود را شستشو میدادند در حالتیکه بعورتهای هم نظر می نمودند و این عمل در میان آنها عیب نبود فقط حضرت موسی در میان آنها تنها بآب می رفت که کسی عورت اورا نه بیند .

بنی‌اسرائیل میگفتند علت آنکه موسی تنها بعمل تغسیل میرود واز ما دوری مینماید آنستکه صاحب نقص است وقطعاً فتق دارد نمی‌خواهد مااورا به‌بینیم .

روزی حضرت موسی بکنار آبی رفت که غسل بنماید لباسها را درآورده بالای سنگی گذارد و رفت درمیان آب **ففر الحجر بثوبه فجمح موسی بأثره یقول ثوبی حجر ثوبی حجر حتی نظر بنوا اسرائیل الی سوأة موسی فقالوا والله ما بموسی من بأس فقام الحجر بعد حتی نظر الیه فأخذ موسی ثوبه فطفق بالحجر ضربا فوالله ان بالحجر ندبا ستة او سبعة . !!**

یعنی سنگ با لباس موسی فرار نمود موسی در عقب او میرفت و میگفت لباسم ای سنگ لباسم ای‌سنگ (یعنی لباسم را کجامیبری) آنقدر سنگ رفت وموسی بدون ساتر عورت درعقبش رفت تا آنکه بنی‌اسرائیل بعورت جناب موسی نظر نمودند !! و گفتند بخدا قسم موسی نقصی ندارد یعنی فتق ندارد آنگاه سنگ از زمین برخاست و جناب موسی لباسها را گرفت پس از آن با تازیانه سنگ را زد بقسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله نمود ؟

شما را بخدا انصاف دهید یك همچو عملی اگر با یکی از شما ها آقایان محترم بشود چقدر رکاکت دارد که بدنبال لباستان برهنه در میان مردم بروید که عورت شمارا ببینند (برفرض اگر چنین پیش آمدی بشود آدمی کناری می‌نشیند تا بروند و لباس اورا بیاورند نه آنکه بدون ساتر عورت در میان مردم برود تا عورت اورا به بینند .)

آیا عقل باور میکند چنین عملی از مثل موسی کلیم الله ظاهر شده باشد آیا باور میشود که سنگ جامد حرکت بنماید و لباسهای موسی را ببرد .

سیدعبدالحی ـ آیا حرکت سنگ بالاتر است یا اژدها شدن عصا حرکت سنگ بالاتر است یا معجزات نه گانهٔ که خداوند خبر میدهد .

داعی ـ بمثل معروف ـ خوب وردی آموخته‌اید ـ لیك سوراخ دعا گم کرده‌اید آقای عزیز ما منکر معجزات انبیاء نیستیم بلکه بحکم قرآن مجید مؤمن بمعجزات وخرق عادات هستیم ولی تصدیق بفرمائید که صدورمعجزات و خرق عادات درمقام تحدی میباشد که خصم را در مقابل صدور آن عمل عاجز وحق را ظاهر نماید .

آیا در این عمل چه تحدّی و ظهور حقی بوده جز آنکه فضاحتی بمیان آمده و عورت پیغمبر خدا در میان خلق ظاهر گردیده .

سید عبدالحی ـ کدام حق بالاتر از آن بوده که حضرت موسی را تبرئه نماید که مردم بدانند فتق ندارد .

داعی ـ برفرض که جناب موسی صاحب فتق بوده چه ضرری بمقام نبوّت داشته آنچه برای پیغمبران نقص است نواقص ذاتی است از قبیل کوری و کری و أحول بودن یا شش انگشتی و چهار انگشتی و لب شکری (باصطلاح) یا فالج وشل مادر زاد بودن و امثال اینها .

و إلّا نقایص جسمانی که بواسطهٔ امراض پیدا میشود مانند کوری یعقوب وشعیب پیغمبر در اثر گریه بسیار وجراحات بدن ایوب و شکستگی سر ودندان پیغمبر خاتم در جنگ احد و امثال اینها ضرری بمقام نبوت نمیرساند .

فتق هم یکی از امراض جسمانی است که برای آدمی بعدها پیش می‌آید چه اهمیتی داشته که بخواهد اورا تبرئه نماید بظهور خرق عادت و معجزه‌ای که منجر بهتك حرمت و کشف عورت پیغمبر خدا شود که بنی‌اسرائیل عورت اورا ببینند .

آیا این خبر از خرافات و موهومات نیست که بگویند جناب موسی بدون ساتر عورت بدنبال لباس برود و بقدری عصبانی شود که سنگ را بزند بقسمی که شش یا هفت مرتبه سنگ ناله بزند ! ـ یا للعجب پیغمبر خدا نداند که سنگ چشم و گوش و حسّ تأثری ندارد که اورا بزند و ناله جماد را بلند کند ! ـ نعوذ بالله من هذه الخرافات .

سیلی زدن موسی بصورت ملك الموت

برای آنکه جناب آقاسید عبدالحی درمقام دفاع از ابوهریرة و یا بخاری و مسلم که بی فکر این قبیل مجعولات خرافی را نقل نموده‌اند برنیاید یك خبر مضحك تر اشاره مینمایم تا آقایان محترم قطع نمایند که صحاح آنها آن قسمی نیست که در باره آنها غلو نموده‌اند .

بخاری درص ۱۵۸ جلد اول وص ۱۶۳ جلد دوم ازصحیح خود خبر خرافی عجیبی را

نقل نموده یکی در باب **من أحب الدفن فی الارض المقدسة من ابواب الجنائز** و دیگری درباب وفات موسی جلد دوم با اسناد صحیحه (بعقیده او) از ابوهریره ونیز مسلم در ص ۳۰۹ جلد دوم صحیح خود در باب فضائل موسی ایضاً از ابوهریره که گفت **جاء ملك الموت الی موسی علیهما السلام فقال له اجب ربك ، قال ابوهریرة : فلطم موسی عین ملك الموت ففقأها ! فرجع الملك الی الله تعالی فقال : انك ارسلتنی الی عبد لك لا یرید الموت ، ففقأ عینی . قال : فرد الله الیه عینه و قال : ارجع الی عبدی فقل : الحیاة ترید فان کنت ترید الحیاة فضع یدك علی متن ثور فما توارت بیدك من شعرة فانك تعیش بها سنة (۱)**

و امام أحمد حنبل در ص ۳۱۵ جلد دوم مسند و محمد بن جریر طبری در جلد اول از تاریخ خود ضمن ذکر وفات حضرت موسی .

همین خبر را از ابوهریره نقل نموده‌اند بزیادتی آنکه زمان موسی ملك الموت برای قبض روح بندگان ظاهر وعلنی می‌آمد ولی بعد از آن زمان که موسی سیلی بسر صورت او زد و چشمش کور شد برای قبض روح خلایق مخفیانه وپنهانی می‌آید (برای آنکه می ترسد مردم جاهل هر دو چشمش را کور نمایند !!!)

(جمع کثیری شدیداً خندیدند) .

اینك من از آقایان انصاف میخواهم این خبر از خرافات و موهومات نیست که شما از شنیدنش خنده مینمائید و من تعجب از نویسندگان ونقل کنندگان چنین خبر مینمایم که فکر ننموده مطالب خرافی وموهوم را چگونه بزیر قلم آورده‌اند .

انصاف موجب بینائی واسباب سعادت است

آیا عقل هیچ ذی عقلی قبول می‌نماید که پیغمبر اولوالعزمی مانند موسی کلیم الله العیاذ بالله آنقدر بی معرفت و خشن

(۱) ملك الموت خدمت موسی رسید عرضکرد اجابت کن پروردگارترا پس جناب موسی چنان سیلی بچشم ملك الموت زد که چشم او کور گردید و بصورتش ریخت پس برگشت بسوی پروردگار عرضکرد مرا فرستادی بسوی بنده‌ءودت که اراده مردن نداود وچشم مرا کور نمودپس خداوند چشم ملك الموت را برگرداند وفرمود برگرد بسوی بنده من پس بگو اگر زندگانی دنیا را طالب هستی دست خود را برپشت گاوی بگذار پس هر چه مو بدستت آمد بشماره هر یك آنها یك سال زندگانی خواهی نمود .

باشد که عوض اطاعت امر پروردگار رسول او را چنان محکم سیلی بزند که چشمش را کور بنماید؟

شما را بخدا اگر کسی بگوید که جناب حافظ را شخص بزرگی دعوت مهمانی نموده عوض قبول دعوت قاصد وپیام آورنده را حافظ سیلی‌زده وچشمش را کور نموده‌شما خنده نمی کنید حافظ نمی‌فرماید این مطلب توهین بمن است چه آنکه پس از یك عمر تحصیل علم وتزکیه نفس آنقدر معرفت پیدا ننمودم که بفهمم پیام آورنده تقصیری‌ندارد وعلاوه بر آنکه احترام بمن نموده واز طرف شخص بزرگی مرا بمهمانی خوانده.

از هیچ آدم پست جاهل قسیّ‌القلبی چنین عملی صادر نمیگردد تا چه رسد به کلیم الله پیغمبر اولوالعزم که‌اولی واحق بمعرفت الله است‌چگونه ممکن است پیغام‌دعوت پروردگار را نادیده گرفته بعلاوه ملك پیام آورنده را که هیچ گناهی جز آوردن پیام نداشته سیلی بزند وچشم اورا کور بنماید!

غرض از ارسال رسل هدایت بشر وبازداشتن آنها است از افعال حیوانیت که در تحت تأثیر نفس حیوانی قرار نگیرند و آثار سبعیّت از آنها صادر نگردد.

ظلم و تعدّی حتّی بحیوانات از یك بشر جاهل بی معرفت قبیح است تا چه رسد از پیغمبر اولو العزم آنهم نسبت بمقام ملك مقرّبی که رسول و پیام آورنده پروردگار باشد.

هر شنونده‌ای می‌فهمد که چنین خبری جعل وبهتان است وجعل کنندگان‌چنین خبری قطعاً غرضی نداشتند جز عدم ادراك واهانت بمقام نبوّت ویا کوچك وخوارنمودن انبیاء عظام را در نزد جامعهٔ بشر.

داعی از امثال ابو هریره تعجّبی ندارم چه آنکه او آدمی بوده است که علمای خودتان نوشته‌اند برای‌شکم پرنمودن از سفرهٔ چرب وشیرین معاویه خبرها جعل نموده وخلیفه عمر برای جعل خبر او را تازیانه زد بقسمی که پشت اوخون آلود گردید.

ولی تعجب داعی از آن اشخاصی‌است که واجد مقام عالی علم ودانش‌بوده چگونه فکر نکرده امثال این اخبار خرافی را در کتابهای خود ثبت نموده و دیگران از

علماء امثال جناب حافظ هم این نوع کتابهارا تالی‌تلو کلام‌الله قرار داده و بدون مطالعه و تأمل بگویند **هما اصح الکتب بعد القرآن!**

پس وقتی در کتب عالیه‌خودتان چنین اخبار خرافی مندرج است‌حق ندارید زبان اعتراض بکتب شیعه و اخباری که در آنها درج است و غالباً قابل توجیه و تأویل‌میباشند باز نمائید.

معذرت میخواهم‌خیلی‌حاشیه رفتم **الکلام یجر الکلام** بر گردیم باصل‌مطلب و در اطراف خبری که‌شما نقل نمودید بحث نمائیم و به بینیم که آیا چنین خبری قابل حلّ است یاخیر.

بدیهی است که هر عالم صالح منصفی وقتی باین قبیل خبر های واحد و مبهم بر میخورد (که در کتب ما و شمابسیار است) در مقابل هزار ها اخبار صحیح السّندو صریح‌العبارة اگر قابل‌اصلاح است‌اصلاح میکند و الّا مطرودش‌میدارد ویا لااقل درمقابل آنها سکوت مینمایند.

نه آنکه‌آنهاراحربه تکفیر قرارداده وحمله ببرادران دینی خود نمایند.

الحال در خوداین‌خبرهم‌چون‌تفسیر صافی موجود نیست و ازسلسله سندش‌بی‌خبریم و نمیدانیم در کجاوچه گونه‌نقل نموده وآیا خود بیانی دراطراف آن نموده یانه بایستی دقت کنیم‌به‌بینیم قابل اصلاح‌است یا خیر.

داعی - **با فکر ضعیفم در اطراف این خبر همچو تصوّر مینمایم که فرمودهٔ آن حضرت یا محمولست بر قاعدهٔ معروفهٔ مابین متکلّمین که علم تامّ بمعلول علم تامّ بعلّة** است یعنی همین که امام را من حیث انّه امام شناخت البته خدا را شناخته است.

و یا محمول بر مبالغه‌است مانند کسی که بگوید هر کس وزیر اعظم‌را بشناسد او است کسیکه پادشاه را شناخته و قرینهٔ بر این مبالغه نصّ سوره توحید و سایرآیات قرآنیه واخبار کثیره‌ای است که از خود أباعبدالله الحسین و سایرأئمه معصومین سلام الله علیهم‌اجمعین دراثبات توحید خالص رسیده.

پس میتوان گفت مقصود از این‌خبر آنست که‌شناختن امام از اعظم عباداتی‌است

که غایت خلقت جنّ وانس بوده همین است یعنی مجال معرفة الله . در زیارت جامعه مأثوره از أئمهٔ طاهرین علیهم السلام .

و ممکن است قسم دیگری هم معنی کنیم چنانچه محقّقین در این قبیل امور معنی نموده‌اند که فاعل هرفعل و بانی هر بنائی را از استحکام فعل و بنای وی میتوان شناخت پس هر بنا و اثروی خود یك دلیل کاملی است بریك جهتی از جهات وی .

چون رسول خدا وآل طاهرینش صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین جمیع مقامات امکان اشرف را دارا بودند لذا اثری محکم‌تر ومخلوقی جامع تر ازآنها نبود .

پس راهی که بسوی معرفت خدا واضح تر وجامع تر از ایشان باشد وجود نداشته پس محلّ معرفت خدا که حق معرفت ممکنه باشد از برای بندگان خدا نیست مگر ایشان .

پس کسیکه ایشان را شناخته خدا را شناخته چنانچه خودشان فرمودند **بنا عرف الله وبنا عبدالله** . یعنی بوسیله ما خدا شناخته میشود وبوسیله ما خدا عبادت کرده میشود .

یعنی طریق معرفت و عبادت حق تعالی در دست ما است خلاصه راه منحصر بفرد برای شناسائی خدای تعالی این خاندان جلیل میباشند و اگر بی رهبری این خانواده بشر بخواهد راه پیدا کند در وادی ضلالت حیران وسرگردان گردد و بسیار نادر است کم گشتهٔ وادی ضلالت وحیرت بدون دلیل بسرمنزل سعادت برسد .

بهمین جهة است که در حدیث مجمع علیه فریقین وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود **یا ایها الناس انی ترکت فیکم ما ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله عزوجل وعترتی اهل بیتی (۱)**

حافظ ـ اختصاص بهمین یك خبر ندارد که شما در مقام اصلاح برآئید بلکه در تمام ادعیهٔ وارده در کتب شما نمونه ای از آثار شرك و کفر دیده میشود از قبیل

(۱) ای مردم من میگذارم درمیان شما دوچیز را که اگر ازآن دو بگیرید (یعنی ما یحتاج خودرا) هرگز گمراه نشوید . یکی کتاب خدای عزوجل ودیگری عترت و اهل بیت من اند .

طلب حاجت نمودن از امامان بدون توجه بذات پروردگار عالمیان واین خود دلیل کامل شرك است که از غیر خدا حاجت بطلبند .

داعی ـ ازجنابعالی بسیاربعید بود که تبعاً للاسلاف بچنین کلام سخیف بی‌جائی تکلم نمائید وواقعاً خیلی بی‌انصافی مینمائید یا توجه ندارید که چه میفرمائید یا بمعانی شرك توجه ننموده بیان میکنید متمنی است اول معنی شرك و مشرك را بیان نمائید تا کشف حقیقت شود .

نسبت شرك دادن بشیعه

حافظ ـ مطلب بقدری واضح است که گمان نمیکنم محتاج بتوضیح باشد بدیهی است با اقرار بخداوند بزرگ توجه نمودن بغیر خدای تعالی شرك است ومشرك کسی است که روی بغیر خدا نموده وطلب حاجت ازاو بنماید .

جامعه شیعه بنابرآنچه‌مشهود است ابداً توجهی بخدا ندارند وتمام تقاضای خودرا از امامان خود مینمایندبدون اینکه نام خدارا ببرند حتی می‌بینم فقراء شیعه در معابر و درب خانه ها ودکانها که میآیند میگویند یا علی یا امام حسین یا امام رضای غریب یا حضرت عباس یك مرتبه شنیده نشده **یاالله** بگویند اینهاخوددلیل شرك است که جامعهٔ شیعه ابداً توجهی بخدا ندارند بلکه تمام توجه خودرا بغیر خدا مینمایند .

داعی ـ نمیدانم این نوع گفتارشمارا حمل برچه معنائی بنمایم آیادلیل برلجاج است که عمداً سهو مینمائید یا دلیل بر عدم توجه شما بحقایق است امیدوارم اهل لجاج نباشید .

چون یکی از شرایط عالم عامل انصاف است آنکس که حق را بداند ولی برای اثبات مرام و مقصد خود حق کشی نماید انصاف ندارد و کسی که انصاف ندارد عالم بلاعمل است و در حدیث است که رسول اکرم ﷺ فرمود : **العالم بلا عمل کالشجر بلاثمر (۱)**

چون مکرّر بین جملات خود پیوسته جملات شرك و مشرك بر زبان جاری

(۱) عالم بی عمل مانند درخت بی میوه میباشد .

مغشائید و ایرادی دارید که با دلائل پوچ و بی مغز خودتان شیعیان موحّد را مشرک معرّفی نمائید.

و ممکن است بیانات شما در عوام بی خبر برادران اهل تسنّن مؤثر واقع شود و شیعیان را مشرک بدانند (چنانچه تا بحال درآنها اثر سوء بخشیده) ولی همین آقایان شیعیان محترم حاضر در مجلس در اثر بیانات شما کاملا عصبانی و ناراحت هستند و شمارا یکعالم مُغرض ومُفتری میدانند چه آنکه بعقاید خود توجه دارند ومیدانند که هیچیک از این کلمات شما درآنها وجود ندارد

پس در کلمات و بیانات خود سعی فرمائید یک نوع جلائی اداء نمائید که صدق مطلب برآنها واضح وقلوبشان بشما جذب گردد.

ناچارم برای روشن شدن اذهان ساده آقایان حاضرین وغائبین برادران اهل تسنّن چنانچه اجازه فرمائید باقتضای وقت مجلس مختصری در اطراف شرک ومشرک آنچه را که عقیدهٔ محقّقین حکماء و فقهاء و علماء بزرگ اسلام است از قبیل علاّمهٔ حلّی و محقّق طوسی و علاّمهٔ مجلسی رضوان‌الله علیهم که از نوابغ و مفاخر علماء شیعه هستند ودیگران از حکماء و ارباب تحقیق مانند صدرالمتالهین شیرازی و ملاّ نوروز علی طالقانی و حاجی ملا هادی سبزواری و دو صهر با عظمت صدر مرحومین فیض کاشانی و فیّاض لاهیجانی قدّس‌الله اسرارهم استخراجاً از آیات قرآنیه و دساتیر عالیه ائمه طاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین بعرضتان برسانم تا آقایان جلساء محترم گمان نکنند معنی شرک همانست که آقا مغلطه کاری میفرمایند.

حافظ - (با عصبانیت) بفرمائید.

نواب - قبله صاحب چون وضع این مجلس برای فهم بی‌سوادان است چنانچه قبلا هم عرض و تقاضا نموده‌ام تمنا داریم در فرمایشاتتان نهایت درجه رعایت سادگی را بفرمائید فقط نظرتان بآقایان علماء و جواب مطابق فهم آنها نباشد رعایت اکثریت اهل مجلس بالخصوص اهالی هند وپیشاور که اهل لسان نیستند لازم است مستدعی است مطالب پیچیده ومشکل نفرمائید.

داعی - جناب آقای نواب یاد آوریهای شما مورد توجه است واختصاص باین مجلس ندارد بلکه قبلا هم عرض کردم عادت داعی براینست در هر مجلسی که عدّه ای از عوام و بی خبران حاضر باشند قطعاً روی سخن را بخواص معطوف نمیدارم.

چه آنکه غرض از ارسال رسل و انزال کتب جلب نظر بی خبران است والبته این منظور عملی نمیشود مگر آنکه حقایق همان قسمی که فرمودید ساده و بلسان قوم بیان شود چنانچه در حدیث است رسول اکرم ﷺ فرمود **نحن معاشر الانبیاء نکلم الناس علی قدر عقولهم (۱)**

البته تقاضای شما کاملا اساسی و پیوسته مورد توجه داعی بوده امید است بر وفق مرامتان بیش از پیش عمل نمایم و هر کجا غفلتی بی اراده از داعی بشود متمنی است آقایان محترم یادآور شوید.

در بیان اقسام شرک

داعی - آنچه از خلاصه آیات قرانیه و اخبار متکاثره و تحقیقات کاملهٔ محققین از علماء و مخصوصاً توضیحات مهمه ای که مرحومین صدرالمتالهین و فاضل طالقانی داده اند شرک بر دو قسم است و سایر اقسام شرک در این دوقسم مستتراست اول شرک جلی و آشکار - دوم شرک خفی و پنهان.

شرک جلی

شرک جلی و آشکار عبارتست از آنکه آدمی شریکی برای خدای متعال قرار دهد در ذات و یا صفات و یاافعال و یا عبادات.

شرک در ذات

شرک در ذات آنست که در مرتبه الوهیت و ذات و حدانیت حق تعالی شریک قرار دهد و بلسان قال معترف گردد چون ثنویّه (بت پرستها) و مجوس که بدواصل ومبدء نور وظلمت یزدان واهریمن قائلند.

و نصاری که قائل با قانیم ثلاثه گردیدند و ذات خداوندی را بسه قسمت أبْ وإبنْ وروح القدس تقسیم نمودند و بعقیدهٔ بعض‌ازآنها عوض روح القدس مریم میباشد.

و از برای هر یک از این سه خاصیتی قائل شدند که آن دو ندارند و تا این سه با هم جمع نگردند حقیقت ذات خداوندی بارز نگردد.

(۱) ما جماعت پیغمبران با مردم بمقدار عقلهای آنها حرف میزنیم.

چنانکه درآیه ۷۷ سوره ۵ (مائده) انتقاد و ردّ قول آنها واثبات وحدانیت خود نموده که **لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثة وما من اله الا اله واحد** (۱)

عقاید نصاری

این آیه‌شریفه‌حکایت‌است ازقول **نسطوریه‌وملکائیه‌ویعقوبیه** از فرق نصاری که آنها هم این عقیده را از ثنویه و بت پرستها گرفتند[۲] خلاصه نصاری مانند ثنویه ومجوس مشرکاند چون قائل باقانیم‌ثلاثه هستند بعبارت واضح تر - میگویند الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و بعقیده بعض ازآنها خدا و عیسی و روح و هریك ازآنها الهند والله جلّ جلاله یکی ازآن‌سه میباشد !! و گویند ازاول‌خدایان سه بودند **اقنوم الاب - اقنوم الابن - روح‌القدس** - (بلسان سریانی اقنوم بمعنی وجود وهستی است) و بعد از آن این سه اقنوم یکی شدند که آن مسیح است .

و شبهه ای نیست که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه بطلان اتحاد ثابت و اتحاد حقیقی باین‌معنی محال است حتّی در غیر ذات واجب الوجود فلذا در آخر آیه میفرماید **وما من اله الاّ اله واحد** - یعنی نیست در وجود ذاتی واجب که مستحق عبادت باشد مگر خدای یگانه که موصوف است بوحدانیت محضه و متعالی از توهّم شرکت و مبدء جمیع موجودات ممکنه آن ذات واحد بی‌همتا میباشد .

شرك درصفات

شرك در صفات آنست که صفات خداوند متعال از قبیل علم و حکمت و قدرت و حیات و غیر آنهارا قدیم و زائد بر ذات باری تعالی بدانند مانند اشعریون که اصحاب ابی‌الحسن علی‌بن اسماعیل اشعری بصری میباشند چنانکه اکابر علماء خودتان مانند علی بن احمد بن حزم الظاهری در ص ۲۰۷ جزء چهارم فصل وفیلسوف معروف اندلسی ابن رشد محمّدبن احمد درص ۵۸ کتاب (الکشف عن‌مناهج الادلّة فی‌عقاید الملّة) نقل نموده‌اند معتقدند که صفات‌الله زائد برذات باریتعالی و قدیم میباشند .

---

(۱) البته کافر گردیدند آنکسانیکه خدا را یکی از سه خدادانستند یعنی سه خدا قائل شدند (اب وابن‌وروح القدس را خدا گفتند) وحال‌آنکه جز خدای یگانه خدائی نخواهد بود .

(۲) مراجعه شود بکتاب (الوثنیة فی‌الدیانة النصرانیة) تألیف تنیر بیروتی .

پس هر کس صفات خداوندی را درحقیقت زائده بر ذات او جلّ وعلا بداند یعنی خدارا وصف کند بصفت عالمیّت یا قادریّت یا حکمت یا حیات وغیر آن و آن صفات را عین ذات حق‌تعالی نداند مشرك است .

چه آنکه کفو و قرین و هم سر از برای او در قدم ثابت نموده و حال آنکه جز ذات ازلی حق تعالی قدیمی در عالم وجود ندارد و صفات خداوندی عین ذات او میباشد مانند شیرینی و شکر و چربی و روغن که قابل تفکیك نیستند شیرینی و چربی شیء علیحده‌ای نیستند که بر ذات شکر و روغن وارد شده باشند همان وقتی که خداوند متعال شکر و روغن را خلق کرد شیرین و چرب آفرید اگر بنا شود شیرینی و چربی را از شکر و روغن بگیرند دیگر شکر و روغن نمیماند **تلك‌الامثال نضربهاللناس وما یعقلها الا العالمون** مثلها برای تقریب اذهان است تا متوجه شویم که صفات خداوندی زائد بر ذات باریتعالی نیست وقتی گفتیم خدا یعنی عالمٌ حیٌ قادرٌ حکیمٌ الخ .

شرك در افعال

و اما شرك در افعال آنست که خدارا درمعنی و حقیقت متوحّد ومتفرّد بالذات نداند باین‌معنی که فردی یا افرادی‌ازمخلوقات را مؤثّر یا جزء مؤثّر درافعال و تدابیر الهیّه بداند یاآنکه امور را بعدازخلقت مفوّض بخلق بداند مانند آنچه یهود قائل بودند که خداوند خلق خلایق نمود و دیگر از تدبیر امور بازمانده وکار را بخلق واگذار نموده و خود بکناری رفته لذا در آیه ۶۹ سوره ۵ (مائده) در مذمّت آنها فرموده **وقالت‌الیهود یدالله مغلولة غلّت‌ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء** (۱)

و مشرکین غلات که آنهارا مفوّضه نیز خوانند قائلند که خداوند تفویض امور به امامان نموده آنها خلق میکنند و روزی میدهند .

---

(۱) یهود گفتنددست‌خدا بسته‌شد(ودیگر تغییری‌درخلقت نیدهد وچیزی از عدم بوجودنخواهد آمد) بواسطه این‌گفتاردروغ دست آنها بسته شد وبلعن خدا گرفتار گردیدند بلکه دو دست خدا گشاده است (یعنی قدرت ورحمت او) وهرگونه بخواهد انفاق میکند .

بدیهی است که در افعال خداوندی هر کس بهرطریقی کسی را ذی مدخل بداند بطریق جزء مؤثر یا تفویض امور بانبیاء یا امم یا امامان یا مأمومین قطعاً مشرك است

شرك در عبادت

و اما شرك در عبادت آنست که در موقع عبادت توجّه ظاهر و یا نیّت دل را بغیرحق کند مثلا در نماز توجّه بخلق داشته باشد یا نذر میکند برای خلق کند وامثال ذلك از عباداتی که احتیاج به نیّت دارد اگر نیّت در وقت عمل برای غیرخدا باشد مشرك است .

زیرا صریحاً درآیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) منع ازاین نوع عمل(شرك) نموده که **فمن کان یرجوا لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً ولایشرك بعبادة ربّه احداً (۱)**

در موقع عمل و عبادت باید توجه بغیرخدا ننماید صورت پیغمبر یا امام یا مرشد را در نظر نگیرد باین معنی که ظاهرهرعمل از نماز و روزه وحج و خمس و زکوة و نذر وغیر آن از هرنوع عبادتی واجب یا مستحب برای خدا باشد ولی در دل و باطن توجّه بغیرخدا یعنی برای شهرت وجلب نظرخلایق یا غیر آن باشد .

چونکه ریای درعمل بلسان اخبار شرك اصغرخوانده شده است که تباه کننده عمل هرعاملی است .

چنانچه درخبر از رسول اکرم ﷺ رسیده که فرمود **اتقو الشرك الاصغر** یعنی بپرهیزید ازشرك کوچك عرض کردند یا رسول‌الله شرك کوچك کدام است فرمود **الرّیا والسمعه** ریا و سمعه شرك اصغراست .

ونیز ازآنحضرت مرویست کدفرمودانّ **اخوف‌ما اخاف علیکم الشرك الخفی ایاکم والشرك السر فانّ الشرك اخفی فی امّتی من دبیب النمل علی الصفا فی‌اللیلة الظلماء (۲)**

(۱) هرکس بلقای (رحمت) پروردگار امیدوار است باید نیکوکار شود یعنی عمل پاك پسندیده بنماید وهرگز در پرستش وعبادات خدا احدی را بااو شریك نگرداند .

(۲) بدترین چیزی که من میترسم بر شما شرك پوشیده و پنهان است پس از شرك سر و پنهان دور باشید که شرك پوشیده تر است در امت من از نرم رفتن مورچه بر سنگك نرم در شب تاریك ؛

آنگاه فرمود هرکس نماز بریا کند مشرك‌است هرکس روزه بریا گیرد یا صدقه بریا دهد یا حج بریا کند یا اعتاق بریا کند مشرك باشد .

(والبته این نوع اخیرچون مربوط بامور قلبیه است مشمول شرك خفی‌هم‌میشود)

حافظ ـ ما از فرمایش خودتان اتخاذ سند میکنیم که فرمودید اگرکسی نذر برای خلق کند مشرك است پس شیعیان مشرکند برای آنکه همیشه نذر برای امام و امام زاده میکنند چون نذر برای غیر خدا است البته شرك است .

در باب نذر

داعی ـ قاعدهٔ عقل و علم ومنطق اینست که در عقاید هرقوم و ملّتی اگر بخواهند قضاوت کنند از روی اقوال و یا افعال قوم بی‌سواد و بی خبر قضاوت نمیکنند بلکه بررسی کامل در قوانین آن قوم و کتب مضبوطهٔ آنها مینمایند .

آقایان محترم هم که میخواهید بررسی دقیق در عقاید شیعیان بنمائید باقوال و افعال عوام بی‌خبرشیعه نبایستی توجه نمائید که اگر فقراء بی سواد درکوچه ها گفتند یاعلی یا امام رضا شما آن گفتار را دلیل برشرك آنها و یا تمام شیعه قرار بدهید یا اگر عامی محض ندانسته نذر برای امام و یا امام‌زاده بنماید شما آنرا مدرك غلبه برخصم قرار دهید زیرا افراد بی‌سواد ولاابالی در عوام هرقوم پیدا میشوند .

ولی اگر شما مردمان بی غرض و در پی بهانه و عیب جوئی نیستید و میخواهید بررسی عاقلانه بنمائید بکتب فقهیّهٔ شیعه که در دسترس عموم است چاپی وخطّی در همهٔ کتابخانه ها موجود است مراجعه نمائید .

چنانچه کتب فقه استدلالی و رسائل عملی را مطالعه نمائید خواهید دیدکه در فقه جعفری علاوه براینکه طریقی بسوی شرك وجود ندارد دستورات خرافی هم ندارد بلکه لبّ‌لباب توحید از بطون فقه جعفری بارز وآشکار است .

شرح لمعه و شرایع در تمام کتابخانه ها موجود است مطالعه نمائید در همین باب نذر و نیز در تمام رسائل عملیه فتاوای جمیع فقهاءِ شیعه است که چون نذر بابی از ابواب عبادات است در التزام بعملی برای خدا حتماً در موقع نذر بایستی در شرط

منظور گردد که اگر یکی از آن دو نباشد نذر منعقد نمیشود . اول نیّت مقارن با عمل دوم صیغه بهرلسانی باشد .

همینکه مسلمان فهمید که نذرش صورت حقیقت پیدا نمیکند مگر بوجود این دو شرط سعی میکند اول معنای این دو شرط وچگونگی آنهارا بفهمد وبعد نذر نماید

وقتی در مقام سؤال ازفقیهی یا مطالعهٔ رسالهای برآمد میفهمند که اوّلاً باید نیّت در تمام عبادات مخصوصاً در نذر لله و فی‌الله و طلباً لمرضات الله باشد . پس نیّت برای غیر خدا بکلّی از بین میرود .

شرط دوم که تتمیم شرط اول و تثبیت کننده آن میباشد آنست که نذر کننده حتماً باید درموقع نذر صیغه بخواند و در صیغه تا نام خدا نباشد صیغه جاری نمیشود .

مثلا میخواهد نذر روزه بنماید باید بگوید **لله عليّ ان اصوم** یا میخواهد ترك شراب کند باید بگوید **لله عليّ ان اترك شرب الخمر.** و بهمین طریق است تمام نذورات .

و چنانچه اجرای صیغهٔ عربی برای فارسی زبان یا هندی زبان یا غیرآنها میسور نباشد میتوانند بزبان خود اهل هرقوم وملّت اجراء صیغه بنمایند بشرط آنکه معنای آن مرادف با صیغهٔ مزبوره باشد .

و اگر در نیّت غیرخدا باشد یا دیگری را از زنده یا مرده با نام خدا داخل کند خواه نام پیغمبر یا امام یا امام زاده باشد قطعاً آن نذر باطل است و اگر عمداً از روی علم این عملرا بنماید مشرك است چه آنکه صریحاً در آیه مذکوره فرماید **ولا یشرك بعبادة ربّه احداً .**

البته بر اهل علم لازم است که بی‌خبران را بفهمانند که نذر باید حتماً بنام خدا و برای خدا باشد . چنانچه وعّاظ و مبلّغین پیوسته انجام وظیفه مینمایند .

فقهاء شیعه عموماً بیان دارند که نذر برای هر زنده یا مرده ولو پیغمبر و امام باشد باطل است و اگر عالماً عامداً بنماید شرك است .

نذر را باید برای خدا بنمایند ولی در مصرفش مختارند بهرجا قرار بدهند .

مثلا نذر میکند گوسفندی برای خدا ببرد در فلان خانه یا معبد یا بقعه امام و یا امام زاده بکشد عیب ندارد نذر میکند پولی یا لباسی برای خدا بفلان سید ذریهٔ رسول‌الله یا عالم یا یتیم یا فقیری بدهد عیب ندارد .

ولی اگر نذر کند برای پیغمبر یا امام یا امام زاده یا عالم یا یتیم و بینوا حتماً باطل است و اگر از روی علم و تعمّد باشد قطعاً شرك است .

وظیفهٔ هررسول وفقیه وعالم و واعظ ومبلّغ نوشتن و گفتن است **وماعلى الرسول الاّ البلاغ المبين (۱)**

و وظیفهٔ مردم شنیدن وعمل کردن است .

اگر فردی یا افرادی درپی تعلیم و تعلّم وظایف دینی نروند و بوظایف دینی خود مطابق دستورات عمل ننمایند نقصی باصل آن عقیده وطریقه ودستور وارد نیست .

گمان میکنم بهمین مقدار از جواب کشف حقیقت شد تا بعد ها آقایان محترم شیعیان را مشرك نخوانید و امررا برعوام مشتبه نکنید .

شرك خفي

خوبست برگردیم بگفتار اولیه و مطلب را تمام کنیم . قسم دوم شرك خفي وپنهان است وآن شرك در اعمال و ریا در طاعات وعبادات است .

فرق میان این نوع از شرك وشرك در عبادت که از اقسام شرك جلی شماره نمودیم اینست که در شرك عبادت برای خدا شریك قرار میدهد و در مقام عبادت اورا پرستش میکند .

مثلا در نماز اگر غیر خدارا در نظر بگیرند مثل آنکه باغوای شیاطین صورت مقام ولایت را در نظر آورند یا مرشدی را منظور بدارند قطعاً آن عمل باطل و شرك محض است .

در عبادت جز ذات حضرت احدیت احدی در ذهن و فکر انسانی نباید بیاید و الّا داخل درشرك جلی میباشد .

---

(۱) بر رسول جز ابلاغ رسالت کامل‌تکلیفی نخواهد بود - آیهٔ ۵۴ سوره ۲۴ (نور) .

و از رسول اکرم (ص) رسیده که فرمود : **یقول الله تعالی من عمل عملا صالحاً اشرك فیه غیری فهو له کلّه و انا منه بریء و انا اغنی الاغنیاء عن الشرك (۱)**

و نیز در خبر است که میفرماید کسی که نماز کند یا روزه بگیرد یا حج کند و نظرش آن باشد که مردم برای آن عمل اورا مدح کنند **فقد اشرك فی عمله** - پس بتحقیق شریك قرار داده است از برای خدا در آن عمل .

و نیز از حضرت امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام رسیده است که **لو انّ عبدا عمل عملا یطلب به رحمة الله والدار الاخرة ثمّ ادخل فیه رضا احد من الناس کان مشرکا (۲)**

دامنهٔ شرك خفی بسیار وسیع است در هر عملی بمختصر توجّهی که بغیر خدا بنمایند مشرك میشوند .

شرك در اسباب

یکی از اقسام این شرك شرك در اسباب است چنانچه غالب مردم چشم امید و خوف باسباب و خلق دارند این هم شرك است اما شرك مغفور .

مراد از شرك باسباب آنست که اثر را در اسباب بدانند مثلا خورشید مؤثّر در تربیت اشیاء میباشد اگر این اثر را از خود خورشید بدانند بدون توجه مؤثّر شرك است و اگر اثر را از مؤثّر حکیم بدانند و خورشید را وسیلهٔ افاضهٔ فیض . ابداً شرك نیست .

بلکه خود یکنوع از عبادت است زیرا توجه بآیات حق مقدمه توجه بحق است کما اینکه در آیات بسیاری از قرآن مجید اشاره و امر بآن شده است که نظر بآیات

---

(۱) خدای تعالی میفرماید کسیکه عملی نماید ودر آن عمل غیر مرا شریك قرار دهد پس آن عمل بتمامی از برای اوست و من از آن عمل یا عامل عمل بیزار هستم و من بی نیاز تر از همه بی نیازانم از شرك .

(۲) اگر بنده ای عملی بنماید برای طلب رحمت خدا و جزای آخرت پس داخل کند در آن عمل رضای یکی از مردم را آن عمل کننده مشرك میباشد .

الهی بنمائید چون این نظرها خود مقدمهٔ توجه بخدای متعال است .

و همچنین است توجّه بهر سببی از اسباب از قبیل نظر و توجه تاجر بتجارت و زارع بزراعت و فلاّح بفلاحت و کاسب بکسب و اداری باداره و بالاخره شاغل هر شغلی بشغل و عمل خود اگر توجه استقلالی بنماید مشرك است .

و اگر نظرش نظر سبب و اسباب باشد باین نیّت که **لا مؤثر فی الوجود الا الله** یعنی اثردهنده جز خدای متعال نیست هیچ مانعی ندارد و شرك هم نمیباشد .

شیعه از هیچ راهی مشرك نیست

با این مختصر مقدّمه که مطلب واضح شد واصول شرك ومعانی وآثار اورا بیان نمودیم اینك اجازه بفرمائید از بیانات خود نتیجه بگیریم . که آیا شما از کدامیك از طرق شرك جلی وخفی که بیان نمودیم شیعیان را مشرك میدانید .

آیا در کجا و از کدام شیعه عارف یا عامی شنیده اید که در ذات وصفات وافعال حضرت باری جلت عظمته شریکی قائل باشند .

یا در عبادت پروردگار معبود دیگری را در نظر داشته باشند .

یا در کتب اخبار و احادیث شیعه دیده اید که درباب اصول وفروع وعقاید دستوری از بزرگان دین وائمه و پیشوایان شیعه راجع بآثار طرق شرکی که عرض نمودم رسیده باشد .

اما راجع بشرك خفی و اقسام طرق آن از قبیل عمل ریائی که برای خوش آیند وجلب نظر مردم عملی را بنمایند یا علاقه و امید باسباب پیدا نمودن اختصاص به شیعیان تنها ندارد .

بلکه شیعه وسنّی همگی درعالم اجسام گرفتارند که بواسطه عدم معرفت بوظائف و تزکیهٔ نفس و توجه کامل گاهی فریب و ساوس شیطانی خورده عمل ریائی میکنند یا سراپا غرق در اسباب میشوند و از اطاعت حقّ بیرون رفته و در اطاعت شیطان وارد میگردند .

اگرچه درمعنی شرك بحق آورده بنابر آنچه عرض شد ولی از نوع شرك مغفور است

و البته قابل عفو و اغماض میباشد بمختصر توجهی روحیهٔ آنها عوض میشود .

پس ازچه راه شما شیعیان‌را مشرك میدانید و امررا برعوام مشتبه مینمائیدچنانچه الحال اشاره فرمودید .

حافظ ـ تمام فرمایشات شما صحیح است ولی عرضکردم خود شما هم اگردقت فرمائید تصدیق خواهید فرمود که حاجت از امامان خواستن و توسل بآنها نمودن خود شرك است چون ما احتیاجی بواسطه بشری نداریم هرزمان که توجهی بحق نمائیم نتیجه حاصل میگردد .

داعی ـ خیلی محل تعجب است که مثل شما عالم منصف فکور چرا باید تحت تأثیر عادات اسلاف بدون تحقیق قرار گرفته وچنین بیانی بفرمائید .

گویا جناب‌عالی خواب بودید ویا توجهی بعرایض داعی نداشتید که بعد ازذکر این مقدمات وگفتار که تشریح مطالب نمودم باز میفرمائید حاجت از امامان خواستن شرك است .

عزیزم مگر مطلق حاجت خواستن از خلق شرك است اگرچنین باشد پس تمام خلایق مشرکند و ابداً موحدی یافت نگردد . اگرحاجت طلبیدن از خلق و تقاضای کمك نمودن ازآنها شرك باشد ـ پس انبیاء چرا ازخلایق کمك می‌طلبیدند ـ خوب‌است آقایان قدری درآیات قرآن مجید دقت فرمائید تا کشف حقیقت برشما بشود .

آوردن آصف تخت بلقیس‌را نزد سلیمان

مقتضی است بآیات ۳۸ تا ۴۰ سورهٔ ۲۷ (نمل) توجه نمائید که میفرماید **قال یا ایها الملاء ایکم یأتینی بعرشها قبل ان یأتونی مسلمین ـ قال عفریت من الجن أنا آتیك به قبل ان تقوم من مقامك وانی علیه لقوی امین ـ قال الذی عنده علم من الکتاب انا آتیك به قبل ان یرتد الیك طرفك فلما رآه مستقراً عنده قال هذا من فضل ربی (۱)**

(۱) جناب سلیمان بحضار مجلس گفت کدامیك از شما تخت بلقیس را پیش از آنکه نزد من آیند و تسلیم امر من شوند خواهید آورد از آن میان عفریت جن گفت من چنان در آوردن تخت او قادر و امینم که پیش از آنکه تو از جایگاه (قضاوت) خود برخیزی آن‌را بحضور آورم ـ و آنکس که ببعض از علم کتاب الهی دانا بود (یعنی آصف بن برخیا که دارای اسم اعظم بود) گفت که من پیش از آنکه چشم بر هم زنی تخت را به‌اینجا آورم چون سلیمان سریر را نزد خود مشاهده کرد گفت این توانائی از فضل خدای من است .

بدیهی است تخت بلقیس با آن عظمت را از منازل طولانی قبل از چشم برهم زدن نزد سلیمان آوردن کار مخلوق عاجز نیست ومسلّم است که این امریست برخلاف عادت و جناب سلیمان با علم باینکه این عمل قدرت خدائی میخواهد ـ از خداوند درخواست آوردن تخت را ننمود . بلکه از مخلوق عاجز تقاضای حاجت و کمك نمود . وازحاضرین مجلس خود خواست که آن تخت با عظمت را برای او حاضر نمایند پس خود این‌تقاضا نمودن جناب سلیمان از مخلوق عاجز که کدامیك از شما می‌توانید با قوهٔ خدا دادهٔ بشما این امر را عملی نمائید و تخت بلقیس را قبل از آمدن خودش نزد من حاضر نمائید . میرساند مطلق حاجت خواستن از خلق شرك نمی‌باشد خداوند دنیا را دار اسباب‌قرارداده شرك هم امر قلبی است اگر کسی راکه حاجت از او می‌طلبد خدا ویا شریك‌خدا نداند ابداً مانعی نداردتقاضای‌حاجت ازاو بنماید .

چنانکه این عمل نزد عموم متداول است که پیوسته بدرخانهٔ زید وبکر و عمرو میروند وتقاضای کمك میکنند بدون‌آنکه اسم خدا را برزبان‌آورند .

پس اگر مریضی درب منزل طبیب ودکتر برود وبگوید آقای دکتر بدادم برس درد و مرض مراکشت آیا این مریض مشرك‌است .!

اگر غریقی درمیان دریا فریاد بزند مردم بدادم برسید نجاتم بدهید بدون‌اینکه نام خدا را ببرد مشرکست .!

یا اگر ظالمی مظلوم بیگناهی را تعقیب نمود ، مظلوم رفت در خانه وزیر اعظم گفت آقای وزیر بدادم برس دستم بدامنت من جز تو امیدی ندارم مرا از دست‌این‌ظالم نجات بده مشرکست .!

اگر دزدی بخانهٔ کسی بقصد جان یا مال یا ناموس او برود و او در بالای بام از همسایگان خود طلب کمك نماید و رسماً بگوید ای مردم بدادم برسید نجاتم بدهید وابداً اسم خدا را در آنساعت بزبان جاری نکند مشرکست .

قطعاً جواب منفی است واحدی ازعقلااین نوع از مردم را مشرك‌نمیخوانند واگر مشرك بخوانند یا نادانند ویا غرض ورزی نموده‌اند .!

آقایان محترم انصاف دهید مغلطه کاری ننمائید جامعهٔ شیعه عموماً متفق اند اگر کسی آل محمّد را خدایان خود بداند یا آنها را شریك درذات وصفات وافعال خدائی بداند قطعاً مشرکست وما ازآنها بیزاری میجوئیم .

اگر شما شنیده‌اید شیعیان در گرفتاریها میگویند **یاعلی ادرکنی - یا حسین ادرکنی** معنای آن این نیست که **یا علی‌الله ادرکنی - یا حسین الله ادرکنی** .

بلکه چون دنیا دار اسباب است که **ابی الله ان یجری الامور الاّ باسبابها** آن خاندان جلیل را وسیله واسباب نجات میدانند و بوسیلهٔ آنها توجّه بخدای متعال میجویند .

حافظ - چرا مستقلا از خدا طلب حاجت نمی‌نمایند که بدنبال وسیله و واسطه میگردند .

داعی - توجّه استقلالی ما درطلب حوائج و دفع هموم وغموم نسبت بذات یگانهٔ پرورد گار محفوظ است .

ولی قرآن مجید که سند محکم آسمانی است ما را هدایت می نماید که با وسیله باید بدرگاه با عظمت او رفت چنانچه در آیه ۳۹ سوره ۵ (مائده) میفرماید : **یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه وابتغوا الیه‌الوسیلة (۱) .**

آل محمد وسایط فیض حق‌الله

ما شیعیان آل محمّد سلام‌الله علیهم‌اجمعین را مستقل در حلّ وعقد امور نمی‌دانیم بلکه آنها را عباد صالحین و واسطهٔ فیض‌ازمبدء فیّاض میدانیم و توسّل ما بآن خاندان جلیل بر حسب دستور رسول اکرم ﷺ میباشد .

حافظ - در کجا نبی مکرم ﷺ دستور توسّل بآنها را داده واز کجا معلوم‌شده که مراد از وسیله درآیه آل محمّدند .

داعی - در بسیاری از اخبار امرفرموده که برای نجات از مهالك متوسّل بعترت و اهل‌بیت من شوید .

(۱) ای اهل ایمان از خدا بترسید (وبوسیلهٔ اولیاء حق) توسل جوئید بخدای‌متعال یعنی باوسیله بدرگاه باعظمت او بروید تا بنتیجهٔ کامل برسید .

حافظ - ممکن است از آن اخبار اگر در نظردارید برای ما بیان فرمائید .

داعی - اما اینکه فرمودید از کجا معلومست که مراد از وسیله عترت واهل‌بیت پیغمبرند اکابر علماء شما از قبیل حافظ ابونعیم اصفهانی در نزول القرآن فی‌علیّ وحافظ ابو بکر شیرازی درما نزل من القرآن فی‌علیّ وامام‌احمد ثعلبی در تفسیرخود نقل‌مینمایند که مراد ازوسیله درآیهٔ شریفه عترت واهل بیت پیغمبرند چنانچه اخبار بسیاری‌ازرسول خدا ﷺ دراین باب رسیده .

و ابن أبی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما میباشد در ص ۷۹ جلد چهارم شرح نهج البلاغه خطبهٔ حضرت صدیقهٔ کبری‌فاطمهٔ زهرا سلام اللّه‌علیها را در قضیّهٔ غصب فدك در حضور مهاجر وانصار نقل نموده که دراول خطبه بی‌بی مظلومه اشاره بمعنای این آیه میفرماید باین عبارت **و احمد الله الذی لعظمته و نوره یبتغی من فی السموات و الارض الیه الوسیله ونحن وسیلته فی‌خلقه (۱)**

حدیث ثقلین

از جمله دلائل متقنه بر جواز تمسّك و توسّل وپیروی آل محمّد و عترت طاهره از اهل بیت رسالت حدیث شریف ثقلین است که با اسناد صحیحه عندالفریقین (شیعه وسنّی) بحد تواتر رسیده که رسول‌اکرم ﷺ فرمود **ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعدی(۲)**

حافظ - گمان میکنم اشتباه فرمودید که این حدیث را صحیح الاسناد و متواتر خواندید برای‌آنکه این مطلب در نزد اکابر علمای ما غیر معلوم است و دلیل بر اینمعنی آنکه شیخ بزرگوارما قبله وکعبهٔ سنّت وجماعت محمّد بن اسماعیل بخاری‌درصحیح‌معتبر خود که بعد از قرآن کریم اصح کتب میباشد ذکر ننموده .

داعی - اولاً آنکه داعی اشتباه ننمودم بلکه صحّت اعتبار این حدیث شریف در نزد علمای خودتان مسلّم است حتّی ابن حجر مکّی با کمال تعصّبی که دارداعتراف بصحّت این حدیث نموده .

(۱) حمد میکنم خدای راکه‌از پرتو نورعظمتش بندگی میکنند اهل‌آسمانها وزمینهاومعدن تمام وسائل ذات اقدس او است ومائیم وسیله در میان‌خلق .

(۲) اگر تمسك بآن جوئید هرگز گمراه نشوید بعد از من .

مقتضی است برای روشن شدن فکرتان مراجعه نمائید به ص ۸۹ و ۹۰ آخر فصل دوم صواعق محرقه ذیل آیه چهارم از باب ۱۱ پس از اینکه نقل اخبار از ترمذی و امام أحمد بن حنبل وطبرانی ومسلم نموده گوید **اعلم انّ لحدیث التمسّك بالثقلین طرقا کثیرة وردت عن نیّف وعشرین صحابیاً (۱)**

آنگاه گوید اختلافی در طرق حدیث است دربعض طرق گویند در حجّة الوداع در عرفات . و در بعض طرق گویند در مدینه در مرض موت در وقتی که حجره پر بود از صحابه و در بعض آنها است در غدیر خم و در بعض آنها بعد از بر گشتن از طائف بوده - پس از آن خود اظهار نظر نموده گوید منافاتی در این اختلافات نمی‌باشد و مانعی ندارد که در تمام این امکنه (که ذکر گردیده) رسول اکرم ﷺ این حدیث را تکرار نموده باشد برای اثبات عظمت شأن قرآن کریم و عترت طاهره .

دقت نظر خالی از تعصب موجب سعادت است

و اما اینکه فرمودید چون بخاری در صحیح خود نقل ننموده دلیل بر عدم صحّت این حدیث شریف میباشد ! از جهات بسیاری این بیان مردود وعند العلماء منفوراست .

چه آنکه این حدیث را اگر بخاری نقل ننموده ولی عموم اکابر علمای شما نقل نموده‌اند حتّی عدل بخاری مسلم بن حجاج وتمام ارباب صحاح ستّه مبسوطاً در کتب معتبرهٔ خود ذکر نموده‌اند .

یا باید آقایان محترم تمام صحاح و کتب معتبرهٔ علماء خود را شسته وبدور اندازید ومنحصر نمائید عقاید خودتان را بصحیح بخاری واگر معترفید بعدالت و علم و دانش سایرعلماء خود که هریك در زمان خودمیان اهل سنّت نابغه علم ودانش و تقوی بوده‌اند مخصوصاً ارباب صحاح ستّه مقتضی است که اگر خبری را بجهاتی بخاری نقل ننموده ودیگران نقل نموده‌اند قبول نمائید .

(۱) بدانید برای حدیث تمسك بثقلین (عترت طاهره وقرآن مجید) طرق بسیاری میباشد که نقل گردید از زیاده از بیست نفر از اصحاب .

حافظ - جهاتی نداشته فقط بخاری بسیار محتاط بوده و در نقل اخبار دقت بسیار مینموده هرخبری که سنداً یا متناً مخدوش و قابل قبول عقل نبوده نقل ننموده .

داعی - اشتباه آقایان اهل سنّت روی قاعدهٔ **حب الشیء یعمی و یصم (۱)** . همین جا است چون در باره او غلو دارید گمان میکنید که آقای بخاری بسیار دقیق بوده و هرخبری را که در صحیح خود آورده بسیار معتبر و مانند وحی منزل است و حال آنکه چنین نیست در سلسله اسناد بخاری بسیاری اشخاص مردود منفور کذّاب جعّال موجود است .

حافظ - این بیان شما مردود و منفور است برای اینکه اهانت بمقام علم ودانش بخاری نموده‌اید (یعنی اهانت بتمام اهل سنّت وجماعت نموده‌اید) .

داعی - اگر انتقاد علمی اهانت است پس تمام بزرگان ازعلمای شما که دقیقانه باخبار رسیدگی نموده وبسیاری از اخبارمندرجهٔ درصحاح معتبرهٔ شما مخصوصاً صحیحین بخاری و مسلم را از جهت وجود اشخاص مردود کذّاب جعّال در سلسلهٔ اسناد آنها رد نموده‌اند همگی اهانت کننده بمقام علم و دانش ومردود بوده‌اند .

خوبست آقایان قدری دقیق شوید در کتب اخبار و در موقع مطالعه بحالت غلو ننگرید که چون بخاری یا مسلم است پس آنچه نقل نموده بتمام معنی صحیح و مقطوع الصدور است .

لازم است جنابعالی و سایرعلماء اعلام که بصحاح ستّه مخصوصاً بصحیحین بخاری و مسلم نظر غلو دارید قبلا بکتبی که در جرح و تعدیل اخبار نوشته‌اند مراجعه نمائید تا قدر و عظمت آقای بخاری و شدت امعان نظر ایشان را در نقل احادیث بدانید .

اگر شما اللآلی المصنوعه فی احادیث الموضوعه سیوطی و میزان الاعتدال و تلخیص المستدرك ذهبی وتذكرة الموضوعات ابن جوزی و تاریخ بغداد تألیف أبوبكر أحمد ابن علی خطیب بغداد وبالاخره كتب رجالیهٔ علمای بزرگ خودرا بخوانید بداعی ایراد نمیگیرید و نمیفرمائید که بآقای بخاری اهانت نموده‌ایم .

(۱) دوستی هرچیزی آدمی را کور و کر مینماید .

بخاری ومسلم ازرجال مردود وجعال نقل خبر نموده اند

مگر داعی چه عرض کردم که جنابعالی عصبانی شدید عرض داعی جز این بود که گفتم اخبـار موضوعه از رجال مردودهٔ کذّابین در صحاح شما حتی در صحیحین بخاری ومسلم موجود است .

شما اخبار صحیح بخاری را با مراجعهٔ بکتب رجال دقیقانه اگرمطالعه نمائید می‌بینید ازبسیاری از رجال جعّال وضّاع مردود نقل‌خبر نموده از قبیل أبوهریره کذّاب وعکرمه خارجی محمّدبن عبد سمرقندی و محمّدبن بیان و ابراهیم بن مهدی ابلّی و بنوس‌بن احمد واسطی و محمّد بن خالد حبلی و احمد بن محمّد یمانی وعبدالله بن واقد حرّانی وأبوداود سلیمان بن عمرو کذّاب وعمران بن حطّان ودیگران از روات مردوده نقل خبرنموده‌اند که وقت مجلس و حافظه داعی اقتضای نقل تمام آنها را ندارد چنانچه بکتب رجالیه مراجعه نمائید حقیقت امر برشما آشکار گردد .

که آقای بخاری آن قسمی که درنظرشما جلوه گراست نمیباشد یعنی فوق‌العاده دقیق و محتاط نبوده و در نقل اخبار بظواهر اشخاص توجه داشته و باصطلاح خودمانی خیلی خوش بین بوده و خوش بـاور هر خبری از هر کس شنیده که ظاهر الصلاح بوده ضبط نموده .

دلیل براین‌معنی کتب رجالیهٔ علمای خودتان است که ببعض ازآنها اشاره نمودیم که اخبار موضوعهٔ مردوده را جدا نموده ودرسلسلهٔ روات‌بخاری ومسلم امعان نظردقیقانه نموده و پردهٔ بسیاری از آنهـارا دریده تا امروز مورد توجه ما و شما باشد وبا توجه بآن کتب امشب نفرمائید حدیث ثقلین و تمسّك بعترت طاهره راکه بخاری نقل ننموده از جهت احتیاط کاری او بوده آیا عقل باور میکند که عالم دقیق محتاط اخبار موضوعهٔ از روات غیرموثق کذّاب وضّاع را نقل نماید تا مورد تمسخر اهل علم و عقل و دانش قرار گیرد آیـا حدیث سیلی زدن کلیم الله برصورت عزرائیل و کور نمودن او و یا برهنه و بدون ساتر عورت رفتن موسی در میان بنی‌اسرائیل را که قبلا عرض نمودم از خرافات وموهومات نمیباشد[1] .

(۱) در ص ۱۹۸ و ۲۰۰ همین کتاب ذکر گردیده است .

آیا احادیث رؤیت پروردگار در روزقیامت با پای مجروح وظاهر ساختن ساق پای خود که در صحیح نقل نموده و ببعض ازآنها اشاره نمودیم از کفریات نمیباشد[1] .

خبرمضحك واهانت برسول‌الله‌درصحیحین بخاری ومسلم

آیا از شدت احتیاط علم وعمل بخاری است که در ص ۱۲۰ جلد دوم صحیح خود باب (اللهوبالحراب) و همچنین مسلم در جلد اول صحیح درباب الرخصة فی اللعب‌الذی لامعصیة فیه فی ایام العید از ابو هریره نقل مینمایند که روز عیدی جمعی از سیاحان سودانی در مسجد رسول خدا جمع شده بودند و با اسباب لهو ولعب مردم را سرگرم می‌نمودند رسول اکرم ﷺ بعایشه فرمود میل داری تماشا کنی عرض کرد بلی یا رسول الله حضرت او را پشت خود سوار نمود بقسمی که سرش را از روی کتف آنحضرت کشیده و صورت بصورت مبارکش گذارد حضرت برای لذت بردن عایشه آنها را ترغیب می‌نمود که خوب تر بازی کنند تا زمانی که عایشه خسته شد آنگاه او را بر زمین گذارد .؟!

شما را بخدا انصاف دهید که اگر چنین نسبتی بیك نفر از شماها بدهند عصبانی نمیشوید وآنرا اهانت بخود نمیدانید .

اگر جناب حافظ بگوید که گویندهٔ گفته است دیشب پشت منزل آقای حـافظ دسته‌ای بازیگر مشغول سازندگی و بازیگری بودند دیدم آقای حافظ عالم جلیل القدر عیالش را بر پشت خود بلند نموده و تماشا میکند حتی به بازیگرها میگوید خوب‌بازی کنید تا عیال من‌لذت ببرد شما را بخدا آقای حافظ ازشنیدن‌این حرف خجالت نمیکشد و متأثر نمیگردد ـ و اگر بندهٔ مخلص شما چنین حرفی را ازگوینده‌ای‌ولو ظاهرالصلاح باشد شنیدم آیا سزاوار است نقل کنم و اگر نقل کردم عُقلا نمی گویند فلانی جاهلی حرفی را زد شما که عاقل هستید چرا نقل نمودید .

آنگاه قضاوت کنید بمنقولات بخـاری که اگر واقعاً دقیق وحلاج اخبار بوده بر فرض چنین خبری شنید سزاوار بود در کتـاب خود نقل نماید و آقایان‌هم آن کتـابرا اصحّ الکتب بعد القرآن بخوانید .

(۱) درص ۱۹۵ همین کتاب ذکر گردیده .

ولی حدیث ثقلین را که رسول الله ﷺ امر میفرمایند امت خودرا که بعد از من تمسك بقرآن مجید وعترت معصومین از اهل بیت من بجوئید (چون نام عترت درمیان است) نقل ننماید.!

ولکن اخبار مجعولهٔ موهومهٔ که وقت مجلس اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد در ابواب کتب خود نقل نماید.!

ولی از یك جهت داعی تصدیق مینمایم بیان شمارا که آقای بخاری در میان علماء سنّت و جماعت بسیار محتاط بوده باین معنی که بهر خبری برخورده که راهی به اثبات ولایت علی ؑ وحرمت اهل بیت طهارت بعنوان مقام ولایت داشته احتیاطاً نقل ننموده که مبادا روزی حربهٔ دست دانشمندان گردد وحقّ وحقیقت را ظاهر نمایند .

چنانچه مجلدات صحاح را با صحیح بخاری مقابله مینمائیم باین موضوع روشن برمیخوریم که هرخبری ولو متواتر و ضروری و مؤیّد بقرآن و آیات الهیه بوده ایشان نقل ننمودند .

مانند احادیث بسیار در سبب نزول آیات شریفه **یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیك من ربك الخ ـ وانّما ولیکم الله ورسوله والّذین آمنوا الّذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة وهم راکعون ـ و ـ وانذرعشیرتك الاقربین ـ الخ**

وحدیث الولایة یوم الغدیر وحدیث الانذار یوم الدار وحدیث المواخات و حدیث السّفینة وحدیث باب الحطّه وغیراینها آنچه نسبتی باثبات مقام ولایت وحرمت اهل بیت طهارت داشته ایشان احتیاطاً نقل ننمودند.

ولی هرحدیثی (ولو از هرجعّال کذّاب و ضّاع بوده) که در اهانت بمقامات مقدسهٔ انبیاء عظام و بالاخصّ وجود مقدّس خاتم الانبیاء ﷺ وعترت طاهرهٔ آنحضرت راهی داشته بدون احتیاط نقل نموده که ببعض ازآنها اشاره نمودیم .

در اسناد حدیث ثقلین

اینك ناچارم ببعض از کتب معتبرهٔ شما اشاره نمایم تا بدانید که اگر حدیث شریف ثقلین را آقای بخاری نقل ننموده دیگران از اکابر و موثّقین علمای شما حتی بعدل بخاری (درصحّت بیان نزد شما) مسلم‌بن حجّاج نقل نموده‌اند.

مسلم بن حجّاج در ص ۱۲۲ جلد هفتم صحیح وأبی داود در صحیح و ترمذی در ص ۳۰۷ جزء دوم سنن و نسائی در ص ۳۰ خصائص و امام احمد بن حنبل در ص ۱٤ و ۱۷ جلد سیم و ص ۲٦ و ۵۹ جلد چهارم و ص ۱۸۲ و ۱۸۹ جلد پنجم مسند و حـاکم در ص ۱۰۹ و ص ۱٤۸ جلد سیم مستدرك و حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۳۵۵ جلد اول حلیة الاولیاء و سبط ابن جوزی در ص ۱۸۲ تذکره و ابن اثیر جزری در ص ۱۲ جلد دوم و ص ۱٤۷ جلد سوم اسد الغابة و حمیدی در جمع بین الصّحیحین و رزین در جمع بین الصّحاح السّتة و طبرانی در کبیر و ذهبی در تلخیص مستدرك و ابن عبد ربه در عقد الفرید و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السّئول و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ٤ ینابیع المودة ومیرسید علی همدانی در مودة دوم از مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شبلنجی در ص ۹۹ نور الابصار و نورالدّین بن صبّاغ مالکی در ص ۲۵ فصول المهمّه و حموینی در فرائد السمطین و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و سمعانی و ابن مغازلی شافعی در مناقب و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول در بیان صحت خطبهٔ غدیر خم و در ص ۱۳۰ کفایت الطالب ضمن باب ٦۲ و محمدبن سعد کاتب در ص ۸ جلد چهارم طبقات و فخر رازی در ص ۱۸ جلد سیم تفسیر ضمن آیهٔ اعتصام و ابن کثیر دمشقی در ص ۱۱۳ جلد چهارم تفسیر ضمن آیهٔ مودّت و ابن عبدربه در ص ۱۵۸ و ۳٤٦ جلد دوم عقدالفرید و ابن ابی الحدید در ص ۱۳۰ جزء ششم شرح نهج البلاغه و سلیمان حنفی در صفحات ۱۸ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳٤ و ۹۵ و ۱۱۵ و ۱۲٦ و ۱۹۹ و ۲۳۰ ینابیع المودة بعبارات مختلفه و ابن حجر مکی در صفحات ۷۵ و ۸۷ و ۹۰ و ۹۹ و ۱۳٦ صواعق بعبارات مختلفه و دیگران از اکابر علمای شما که نقل اقوال تمام آنها مقتضی وقت این مختصر مجلس مانیست بمختصر اختلافی در الفاظ و عبارات این حدیث شریف را که بنقل اقوال خاصّه و عامّه بحدّ تواتر رسیده از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود **انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض من توسّل (تمسك) بهمافقد نجی ومن**

تخلف عنهما فقد هلك - ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً (۱)

این دلیل محکم ماست که ناچار بامر رسول الله صلی الله علیه و آله بایستی تمسک و توسل بجوئیم بقرآن کریم و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین .

شیخ - این حدیث را صالح بن موسی بن عبدالله بن اسحق بن طلحة بن عبدالله القرشی التیمی الطلحی بسند خود از ابوهریره باین طریق نقل نموده که **انی قد خلفت فیکم ثنتین کتاب الله وسنتی الخ -**

داعی - باز با نقل حدیث یك طرفه از یك فرد طالح متروك ضعیف - و مردود ارباب جرح وتعدیل (از قبیل ذهبی ویحیی وامام نسائی و بخاری و ابن عدی وغیرهم) وقت مجلس را گرفتید آقای من نقل این همه اخبار معتبره از اکابر علماء خودتان شمارا قانع ننموده که بچنین حدیث غیر قابل قبول نزد جهابذهٔ علماء خودتان استناد جستید و حال آنکه اتفاقی فریقین (شیعه وسنی) است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **کتاب الله وعترتی** نه سنتی چه آنکه کتاب و سنت هردو مبین میخواهند سنتی که خود محتاج به مبین است نمیتواند مبین قرآن باشد پس عترت عدیل القرآن است که هم مبین قرآن وهم ظاهر کننده سنت رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد .

حدیث سفینه

و دیگر از دلائل ما درتوسل باهلبیت رسالت حدیث معتبرهٔ سفینه است که بسیاری از علماء بزرگ شما تقریباً بحد تواتر نقل نموده‌اند .

و آنچه در نظر دارم زیاده از صد نفر از اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود ثبت نموده‌اند از قبیل مسلم بن حجاج در صحیح خود و امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة و ابن عبدالبر در استیعاب و ابوبکر خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن اثیر در نهایه

(۱) بدرستی که میگذارم درمیان شما دوچیز بزرگ‌راکه کتاب خدا(قرآن مجید)وعترت واهل بیت من اند واین هر دو هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض (کوثر) برمن وارد شوند هرکس توسل وتمسك بآن دو بنماید پس بتحقیق نجات یافته است وهرکس ازآندودوری نماید پس بتحقیق هلاك شده است - کسیکه تمسك بآندو نماید هرگزگمراه نخواهد شد .

و سبط ابن جوزی در تذکره و ابن صباغ مالکی در فصول المهمه و علامه نورالدین سمهودی در تاریخ المدینه وسید مؤمن شبلنجی در نورالابصار و امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب و جلال الدین سیوطی در در المنثور و امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و طبرانی در اوسط و حاکم درص ۱۵۱ جلد سیم مستدرك وسلیمان بلخی حنفی درباب ٤ ینابیع المودة و میر سید علی همدانی در مودت دوم از مودة القربی و ابن حجر مکی در ذیل آیهٔ هشتم از صواعق وطبری در تفسیر و تاریخ خود و محمد بن یوسف گنجی در باب ۱۰۰ ص ۲۳۳ کفایت الطالب ودیگران ازاعاظم علماء شما نقل نموده‌اند که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود **انما مثل اهل بیتی فیکم کمثل سفینة نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها هلك (۱) .**

و نیز امام محمد بن ادریس شافعی در ابیات خود بصحت این حدیث اشاره نموده چنانچه علامه فاضل عجیلی در ذخیرة المآل آن ابیات را باین طریق نقل نموده .

ولما رایت الناس قد ذهبت بهم   مذا هبهم فی ابحر الغی والجهل
رکبت علی اسم الله فی سفن النجا   وهم اهل بیت المصطفی خاتم الرسل
وامسکت حبل الله وهو ولاؤهم   کما قد امرنا بالتمسك بالحبل
اذا افترقت فی الدین سبعون فرقة   ونیفا علی ماجاء فی واضح النقل
ولم یك ناج منهم غیر فرقة   فقل لی بها یاذا الرجاحة والعقل
افی الفرقة الهلاك آل محمد   ام الفرقة اللاتی نجت منهم قل لی
فان قلت فی الناجین فالقول واحد   وان قلت فی الهلاك حفت عن العدل
اذاکان مولی القوم منهم فاننی   رضیت بهم لازال فی ظلهم ظل
رضیت علیا لی اماماً و نسله   وانت من الباقین فی اوسع الحل(۲)

(۱) جز این نیست که مثل اهلبیت من در میان شما مثل کشتی نوح است کسیکه سوار براو شد نجات یافت وکسیکه دوری از او نمود هلاك گردید .

(۲) چون مردم را غرق دریای جهل وگمراهی دیدم بنام خداوند متعال درکشتیهای نجات که آنها خاندان رسالت واهلبیت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله بودند تمسك جستم و بحبل الله که دوستی آن خاندان جلیل است چسبیدم همچنانکه بما امر شده که بآن حبل الله تمسك جوئیم .

اگرخوب توجه بنمائید باین اشعار واضحه وآنهم از امام شافعی پیشوای بزرگ سنّت و جماعت می‌بینید چگونه اقرار مینماید که رکوب باین سفینه و تمسك و توسل باین خانواده طاهره اسباب نجات است زیرا فرقهٔ ناجیه از هفتاد فرقه امت مرحومه فقط متمسّکین ومتوسّلین بذیل عنای آل محمّدند و بس .

پس شیعیان حسب الامر خود رسول اکرم ﷺ توسل میجویند باین خاندان جلیل بسوی خدای متعال .

مطلب دیگر یادم آمد که اگر بنا بفرمودهٔ شما بشر احتیاج بواسطه و وسیله ندارد و اگر با وسیله بسوی خدا بنالد و استغاثه کند کار غلطی نموده و مشرك میباشد پس خلیفه ثانی عمر بن الخطاب چرا در موقع احتیاج و اضطرار با واسطه بسوی خدا میرفت واستغاثه میکرد تا نتیجه میگرفت .

حافظ ـ هرگز خلیفه عمر رضی الله عنه با واسطه عملی انجام نداده و این اول مرتبه ایست که چنین حرفی‌را میشنوم متمنی است موردش را بیان فرمائید . ؟

داعی ـ خلیفه مکرر در مواقع احتیاج توسل باهلبیت رسالت و عترت طاهره آنحضرت میجست و بوسیلهٔ آنها بسوی خدا میرفت تا نتیجه میگرفت باقتضای مجلس بدو مورد ازآن موارد برای نمونه اشاره مینمایم .

۱ـ ابن حجر مکّی بعد از آیه ۱۴ در صواعق محرقه از تاریخ دمشق نقل مینماید که درسال ۱۷ هجری مکرر مردم برای استسقاء رفتند و نتیجه نگرفتند همگی متأثر و پریشان شدند عمر بن الخطاب گفت هرآینه فردا طلب آب میکنم بوسیلهٔ کسیکه حتماً خدا بواسطهٔ او بما آب خواهد داد صبح فردا که شد خلیفه عمر نزد عباس

* زمانیکه دین را بهفتاد وسه فرقه متلاشی نمودند چنانکه در اخبار واضحاً نقل گردیده فقط یکی ازآنها حق وباقی برباطل اند بگو بمن ای کسیکه اهل خرد ودانشی آیا خاندان رسالت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین در فرقه‌های باطل میباشند یا بافرقه حق اند اگر بگوئی بافرقه حق هستند پس کلام ما وشما یکیست واگر بگوئی بافرق باطله وهلاك شده‌اند قطعاً ازراه مستقیم منحرف شده‌ای ودر نتیجه بدان که آن خاندان جلیل قطعاً برحق وباحق ودر طریق مستقیم اند منهم راضی شدم بآنها واختیاراً طریقه ایشان را قبول کردم که خداوند سایه ایشان را بر سر من پاینده و جاوید بدارد من راضی شدم بامامت علی واولادهای او(علیهم السلام) که برحق‌اند وتوباش درآن فرق باطله تا روزیکه کشف حقیقت شود .

عم‌ّ اکرم رسول الله ﷺ رفت و گفت **اخرج بنا حتی نستسقی الله بك** بیرون بیا با ما تا بوسیله تو طلب آب نمائیم ازخداوند متعال .

جناب عباس فرمود عمر قدری بنشین تا وسیله فراهم نمایم آنگاه فرستاد بنی‌هاشم را خبر کردند لباس پاك پوشیده بوی خوش‌استعمال نموده در آن حال جناب‌عباس‌بیرون آمد در حالتی که علی ؑ در جلو او وامام حسن ؑ طرف راست و امام‌حسین ؑ طرف چپ و بنی هاشم در عقب سرش آنگاه فرمود یا عمر احدی را با ما مخلوط منما پس بهمین حال رفتندتا بمصلّی‌جناب عباس دست بمناجات برداشت عرض کردپرورد گارا تو ما را خلق فرمودی و دانا بودی بآنچه ما عمل بآن مینمائیم آنگاه عرض کرد **اللهم کما تفضلت علینا فی اوله فتفضل علینا فی‌آخره (۱)**

جابر میگوید هنوز دعایش تمام نشده بود که ابرها حرکت وباران بنای باریدن را گذارد هنوز ما بمنزلهامان نرسیده بودیم مگر از باران ترشدیم .

ونیز از بخاری نقل مینماید که در زمان قحطی عمربن الخطاب بوسیلهٔ عباس بن عبد المطلب طلب آب از درگاه حق تعالی مینمود وعرض میکرد **اللهم انا نتوسل الیك بعم‌ّ نبینا فاسقنا فیسقون (۲)**

۲ ـ ابن ابی‌الحدید معتزلی در ص ۲۵۶ جلددوم‌شرح نهج‌البلاغه(چاپ مصر) نقل مینماید خلیفه عمر با جناب عباس عم‌ّ اکرم رسول‌الله ﷺ باستسقاء رفتند خلیفه عمر در محل استسقا عرض کرد **اللهم انا نتقرب الیك بعم نبیك و بقیة آبائه و کبر رجاله فاحفظ اللهم نبیك‌فی‌عمه‌فقد دلونا به الیك مستشفعین ومستغفرین(۳)**

حکایات‌آقایان‌سنیها و اتباع خلیفه عمرهمان‌مثل‌معروف کاسهٔ گرم‌تر از آش است زیرا که خلیفه عمر در وقت دعا و احتیاج و اضطرار ـ عترت و اهل بیت پیغمبر را شفیع

(۱) پروردگاراهم‌چنانکه تفضل فرمودی برما در اول امر پس‌تفضل‌نما برما درآخرآن .

(۲) پروردگارا ما توسل میجوئیم بتو بعموی پیغمبرت که بما باران دهی پس باران‌بآنها عطا شد .

(۳) پروردگارا ما توسل میجوئیم بسوی تو بعم پیغمبرت وباقیمانده از پدرانش‌وبزرگان از رجال‌بنی‌هاشم . پس ـ حفظ فرما مقام پیغمبرت را در عموی‌اوزیراکه اومارا دلالت‌نموده‌بسوی توکه طلب شفاعت واستغفار نمائیم از درگاه با عظمت تو .

قرار میداد بوسیلهٔ آنها از خداوند طلب حاجت مینمود مورد اعتراض هم قرار نمیگرفت ولی وقتی‌ما شیعیان - آن خاندان طهارت را شفیع قرار میدهیم وبآنها توسل میجوئیم بما اعتراض نموده کافر ومشرك میخوانند .؟!

اگر شفیع بردن آل محمد و عترت طاهره بسوی خدای متعال شرك است پس قطعاً طبق روایات علمای خودتان خلیفه عمر بن الخطاب اول‌مشرك‌بوده .

و اگر آن عمل خلیفه شرك نبوده بلکه احسن اعمال بوده (چون خلیفه انتخاب نموده) پس حتماً اعمال شیعیان و توسل آنها بآل محمد سلام الله علیهم اجمعین نیز هرگز شرك نخواهد بود .

پس حتماً بایدآقایان از این گفتار خودتان بر گردیدبلکه استغفارنمائید(که‌چنین نسبتی را بشیعیان پاك موحّد دادید) تا مغضوب غضب حق واقع نشوید .

زیرا جائی که خلیفه عمر با بودن کبار صحابه هرچه دعا کنند نتیجه نگیرند مگر بوسیله اهل بیت پیغمبر ﷺ شما چگونه انتظار دارید که ما بیواسطه و مستقل دعا کنیم ونتیجه بگیریم .

پس آل‌محمّد‌سلام الله علیهم‌اجمعین در تمام‌ادوار از زمان پیغمبر الی زماننا هذاوسایل عباد بسوی خدا بودند و ما هم برای‌آنها استقلالی در قضاء حوائج قائل نیستیم‌مگر آنکه آنها را عباد صالحین وامامان برحق ومقرّبین در گاه حق‌تعالی دانسته لذا واسطه بین‌خود وخدا قرار میدهیم .

و بزرگترین دلیل براین معنی کتب ادعیهٔ ما میباشد که در تمام ادعیهٔ مأثوره از أئمهٔ معصومین غیر از آنچه عرض کردم بما دستور داده نشده و ماهم غیر ازاین‌طریق‌عملی ننموده ونخواهیم نمود .

حافظ - این بیانات شما برخلاف مسموعات ما است .

داعی - مسموعاتتان را بگذارید از مشهودات صحبت بفرمائید آیا هیچ کتب معتبرهٔ ادعیهٔ علماء بزرگ شیعه را ملاحظه ومطالعه فرموده‌اید .

حافظ - دست‌رسی نداشته‌ام .

داعی - مقتضی آن بود که اول این قبیل کتب را مطالعه فرموده آنگاه ایراد می فرمودید اینك دو جلد کتاب دعا و زیارت همراه دارم یکی زاد المعاد تألیف علامهٔ مجلسی‌قدّس سرّه القدّوسی ودیگرهدیّةالزّائرین تألیف فاضل محدّث متبحّر معاصر آقای حاج شیخ عباس قمی دامت برکاته[1] برای مطالعه‌حاضر است (هردو را خدمت «آقایان گذاردم مورد مطالعه قرار دادند ادعیهٔ توسل را خواندند و دیدند در هیچ کجا » « استقلالی برای خاندان رسالت ذکر نشده بلکه در همه جا آنها را واسطه خوانده‌اند » « آنگاه‌آقا سید عبد الحی دعای توسّل را که علامهٔ مجلسی نقلا از محمد بن بابویه قمی » « اعلی الله مقامهم از أئمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ذکر نموده برای نمونه‌تاآخر » « قرائت نمودند که مطلعش اینست » .

دعای توسل

اللهم انی اسئلك و اتوجه الیك بنبیك نبی الرحمة محمد صلی الله علیه وآله یا ابا القاسم یارسول‌الله یا امام الرحمة یا سیدنا ومولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بك الی الله و قد مناك بین یدی حاجاتنا یا وجیها عندالله اشفع لناعندالله .

ابا الحسن یا امیرالمؤمنین یا علی بن ابیطالب یاحجة الله‌علی‌خلقه یا سیدنا و مولانا انا توجهنا و استشفعنا و توسلنا بك الی الله و قد مناك بین یدی حاجاتنا یا وجیها عند الله اشفع لنا عندالله .

بهمین معانی که خطاب بامیر المؤمنین نموده و بعد از آن بتمام أئمه معصومین وارد است منتها درخطاب بآنها **یاحجة الله علی‌خلقه** گفته میشود یعنی ای‌حجت خدا بر خلق خدا یکایك أئمهٔ طاهرین را اسم‌میبرند و توسّل میجویند تا آخر دعا این قسم عموم أئمه را مخاطب قرار میدهند که ای سید و مولای ما توجه و توسل وطلب شفاعت می نمائیم بوسیله شما بسوی خدای تعالی ای آبرومند در نزد خدای متعال شفاعت

(۱) در ۲۳ ذیحجهٔ ۱۳۵۹ قمری برحمت ایزدی پیوست‌ودر طرف راست‌درب قبله نجف اشرف مدفون گردید رحمة‌الله علیه .

بنما من (بی آبرو را) نزد خداوند متعال ـ تا درآخر دعا عموم خاندان رسالت را مخاطب ساخته و گویند .

یا ساداتی وموالیّ انی توجهت بکم أئمتی وعدتی لیوم فقری وحاجتی الی الله و توسلت بکم الی الله واستشفعت بکم الی الله فاشفعوا لی عندالله و استنقذونی من ذنوبی عند الله فانکم وسیلتی الی الله وبحبکم و بقربکم ارجو نجاة من الله فکونوا عندالله رجائی یا سادتی یا اولیاء الله .

« ایشان که دعاها را میخواندند پیوسته بعضی از رجال محترم واهل ادب سنّی »
« دست بر دست میزدند و مکرّر میگفتند **لا اله الا الله سبحان الله** چگونه امر »
« را مشتبه میکنند »

(گفتم) از خود آقایان انصاف میخواهم در کجای عبارات این دعاها اثری ازآثار شرك میباشد .

مگر در همه جا نام مبارك خدای متعال نیست در کدام عبارت از دعا ما آنها را شریك باریتعالی خوانده‌ایم چرا تهمت بما میزنید ! چرا مسلمانان موحّد راغالی ومشرك میخوانید ؟ چرا تخم عداوت و دشمنی در دل مسلمانان پخش میکنید چرا امر را بر مردمان بی خبر مشتبه مینمائید تا ببرادران دینی وایمانی خود با نظر کفر بنگرند .

چه بسیار مردمان عوام بی‌خبر متعصّب ازشماها بیچاره شیعیان رامیکشند بخیال آنکه کافری را کشته واهل بهشتند .

مظلمهٔ این قبیل امور در گردن شما علماء میباشد .

چرا تاکنون شنیده نشده که یکنفر شیعه ولو در بیابان تنها باشد و عامی صرف وبیابانی در قتل یك سنّی اقدام نموده باشد .

چون علماء و مبلّغین شیعه سم پاشی نمیکنند تخم عداوت بین شیعه و سنّی نمیپاشند قتل نفس راگناهی بزرگ میدانند .

هر گاه ما به الاختلاف شیعه و سنّی را علماً و منطقاً بیان نموده وآنها را

بحقیقت مذهب آشنا نمودیم ولی در ضمن گفتار بآنها فهمانیدیم که سنّی ها برادران مسلمان ما هستند شما جامعه شیعه نباید بآنها با نظر کینه و عداوت بنگرید، بلکه باید برادرانه با هم متحدّ باشید تا پرچم **لااله‌الاالله** را بلند کنیم .

ولی برعکس عملیات علمای متعصّب سنّی مارامتأثرمینماید که پیروان ابوحنیفه و مالك بن انس و محمّدبن ادریس و احمد بن حنبل را با اختلافات بسیاری که اصولا و فروعاً باهم دارند در همه جا آزاد و برادران مسلمان میخوانند .

اما پیروان علی بن ابیطالب وجعفربن محمّدرا کهعترت واهل‌بیت رسالت اند غالی و مشرك و کافرمعرفی نمایند و سلب آزادی از آنها بکنند که ازحیث جان ومال در ممالك سنّت وجماعت درامان نباشند .

چه بسیار از اهل علم وتقوای شیعه که بفتوای علمای سنّی شهید گردیدند .

ولی بر عکس چنین عملی از طرف علماء شیعه بلکه عوام آنها نسبت بعلماء که سهل است بلکه بیك عامی سنّی صادر نگردیده .

علماء شما غالباً عموم شیعیانرا لعن مینمایند ولی درهیچ کتابی از علماء شیعه دیده نشده است که بنویسند اهل تسنّن لعنهم الله .

حافظ ـ بی لطفی میفرمائید کدامیك از اهل علم و تقوای شیعه بفتوای علمای ما کشته شدند که تحریك احساسات میفرمائید و کدامیك از علمای ما عموم شیعیان را لعن نموده اند .

داعی ـ اگر بخواهم شرح عملیات علماء وعوام شمارا ذکرنمایم نه یك مجلس بلکه ماه ها وقت لازم است ولی برای نمونه و اثبات مرام ببعض اعمال و رفتار آنها که ثبت در تاریخ است اشاره مینمایم تا بدانید تحریك احساسات نمینمایم بلکه عین حقیقت را میگویم .

اگر شما کتب اکابر علماء متعصّب خودتان را دقیقانه مطالعه نمائیدمراکز لعن رامی بینید برای نمونه مطالعه نمائید مجلدات تفسیرامام فخررازی را که هر کجافرصت بدستش آمده مانند آنچه ذیل آیه و لایة و اکمال دین و غیره مکرر در مکرر مینویسد

واما الرفضة لعنهم الله - هؤلاء الرفضة لعنهم الله - اما قول الروافض لعنهم الله

ولی از قلم هیچ یك از علماء شیعه چنین عباراتی نسبت بعموم برادران اهل تسنّن بلکه بخصوص آنها هم صادر نگردیده .

شهادت شهید اول بفتوای ابن جماعة

از جمله فجایع اعمال علماء شما نسبت بمفاخر علم و عمل شیعیان عمل عجیب وفتوای غریبی است که از دوقاضی بزرگ شام (برهان الدین مالکی) و (عباد بن الجماعة الشافعی) نسبت بیکی از فقهاء بزرگ شیعه صادر گردیده .

آن فقیه بزرگ که در زهد و ورع و تقوی و علم وفقاهت سرآمد اهل زمان بوده و در احاطه بر ابواب فقه چشم روزگار تالی او را ندیده و نمونه ای از احاطه فقهی او کتاب (لمعه) میباشد که در مدت هفت روز این کتاب را (بدون اینکه کتب فقهی در نزد او موجود باشد غیر از مختصر نافع) تصنیف نموده علماء چهار مذهب حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی- طوق اطاعت اورا بر گردن گرفته وازمحضر علمش بهره برداری می نمودند جناب **ابوعبدالله محمد بن جمال الدین مکی عاملی** رحمه الله بوده .

با آنکه در اثر فشار سنّیها جناب ایشان بسیارتقیّه می نموده وعلنی اظهارتشیع نمی نموده‌مع ذلك قاضی بزرگ شام‌عبادبن‌الجماعة‌نسبت‌بآن عالم‌ربّانی‌حسادت‌ورزیده‌در نزد والی شام (بیدمر) ازآن‌جناب سعایت نموده وبتهمت رفض وتشیّع چنین عالم‌فقیهی‌را گرفتار نمود بعد از یکسال که در زندان عذابش دادند در ۹ یا ۱۹ جمادی الاول سال ۷۸۶ هجری بفتوای آن دو قاضی بزرگ سنّی (ابن الجمـاعة) و (برهان الدین) اول‌آن جناب را بشمشیر کشتند بعد بدنش را بدار زدند پس از آن بتحریك آنها بنام اینکه رافضی مشرکی بالای دار است عوام مردم بدنش را در بالای دار سنگسار نمودند آنگاه بدنش را ازدار فرودآورده آتش زده وخاکسترش را برباد دادند[1].

---

(۱) از جمله وقایع قابل ذکر که بر داعی اثبات وقایع تاریخی را نموده پیش‌آمدی است که ذیلا بنحو اختصار نقل مینمایم .

در ۱۹ جمادی الثانی سال ۱۳۷۱هجری که از زیارت مسجد اقصی(بیت‌المقدس)مراجعت وعازم دمشق بودم اول‌شب جهة اداء فریضه بمسجد جامع عمان در شرق اردن (که بسیار مسجدی زیبا میباشد) وارد جامعه‌مسلمین اهل تسنن نماز مغرب را خاتمه داده بعضی خارج وبعضی «

شهادت شهید ثانی بسعایت قاضی صیدا

از جمله علماء و مفاخر فقهاء شیعه در شامات در قرن دهم‌هجری شیخ اجلّ فقیه بی نظیر **زین الدین بن نورالدین علی بن احمد عاملی قدس الله اسراره** بوده‌است که درعلم‌وفضل

« هم باداء نوافل مشغول بودند داعی هم بگوشه مسجد رفته باداء فریضه مغرب وعشا مشغول پس ازفراغت فریضه و نوافل متوجه شدم که بعضی از آنها بداعی سخت غضبناکند مخصوصاً عالمی در بالای سکوب مرکز قرائت قرآن با چند نفری اشتغال بقرائت داشتند و شدیداً ناظر بحال داعی بودند پس از خاتمه تعقیبات ازمسجد خارج وبگاراژ رفته منتظر حرکت اتومبیل بودم‌پس‌از صرف‌غذا صدای مؤذن مسجد که‌اعلام نمازعشاءرا میداد داعی را متوجه ساخت کـه اگر حرکت نمودیم ممکن است در راه اتومبیل توقف ننماید وتوفیقی برای اداء نوافل شب فراهم نیاید خوب است الحال که فراغتی هست برویم مسجداداء نوافل نموده باخیال آسوده حاضرحرکت‌باشیم پس از تجدید وضو مسجد رفتم‌از درب بزرگ عمومی واردنشدم‌از درب‌گوشه غربی آخرشبستان بزرگ (که مربع مستطیل است) وارد شده ودر کنار یکی از ستونها بزرگ کـه جای خلوتی بود باداء نوافل مشغول شدم .

دیدم آن عالمی که ساعتی قبل بقرائت مشغول وبداعی بد نظر بود جمعیت را بعدازفراغ از نماز جمع کرده ودر وسط آنها ایستاده در اطراف شرك ومشرك صحبت مینماید تا بعد از مقدماتی رشته سخن را کشانید بجائیکه با کمال حدت وشدت گفت شما مسلمانان مسئولید روز قیامت باید جواب دهید برای آنکه خدا فرموده مشرکین نجس هستند آنها را بمسجد راه ندهید ساعتی قبل یك مشرك بت پرست نجس بمسجد آمد و در حضور همه شما سجده به بت‌نموده‌شما اورا ترد ننمودید من مشغول قرائت بودم شما مرده بودید چرا نباید ازاله نجاست شرك ازمسجد بنمائید ورافضی مشرك بت پرست را دفع نموده یا بقتل برسانید چه آنکه مشرك در مسجد مسلمانان اگر بت پرستی کرد قتلش واجب است چنان با حرارت خطابه وتحریك‌احساسات‌مردم بی خبر را نمود که اگر من حاضر درآن محل بودم قطعاً کشته می‌شدم .

بعد از اتمام خطابه نصف جمعیت آمدند که‌از درب آخر شبستان بیرون‌بروند داعی در نماز وتر بودم نشستم که‌جلب‌نظرآنها نشود ولی دفعتاً چشمشان بداعی افتاد چنان در حال‌حمله اطرافم را گرفتند وبامشت وتك‌پا آزارم میدادند که حساب نداشت پیوسته خطاب مینمودند قم یا مشرك اخرج یا مشرك از حیات بکلی مأیوس بودم تا موقع تشهد که گفتم اشهدان لااله الا الله وحده لاشریك له واشهد ان محمداً عبده و رسوله اختلاف میان آنها افتاد بهم میگفتند چگونه مشرکی است که شهادت بوحدانیت خدا و رسالت خاتم انبیاء میدهد دسته ای میگفتند ما نمیدانیم قاضی میگفت رافضی ومشرك است والبته قاضی غلط نمی‌گفت آنها در اختلاف و گفتگو بودند که داعی سلام نماز داده جائی گرفته با قوت قلبی جهت دفاع آمـاده وبا نطق وخطابه مفصلی که اینك مجال بیانش نیست (بلسان عربی) آنها را مجاب ومغلوب و دوست خود نموده وآن قاضی بدجنس از خدا بی خبر را مرد مرموز معرفی نموده که میخواهد از جهة تفرقه وجدائی مسلمانان وسیله قهر وغلبه بیگانگان ستمکار را بر مسلمین آماده ومهیا نمـاید خلاصه از داعی عذر خواهی نموده‌حتی تقاضای پذیرائی از داعی‌را جداً نمودند که بعذرآنکه‌عازم حرکت هستم تودیع وحرکت نمودم .

این یك نمونه ای بوداز‌صدها عملیات‌علماء اهل تسنن که دراشتباه‌کاری‌امررا برعوام‌بیچاره وارو نشان دادند که باعث قتل واهانت مسلمانان مظلوم میباشد .

و زهد و ورع وتقوی مشار بالبنان دوست و دشمن ودر شامات شهرتی بسزا داشت باآنکه شب و روز خود را با تألیف و تصنیف میگذرانید و پیوسته از خلق کناره جوئی مینمود و زیاده از دویست کتاب بخط خود در علوم مختلفه بیادگار گذارد .

با عزلتی که از مردم داشت معذلك علماء آن سامان از او دلتنگ گردیده و از توجه مردم بآن بزرگوار دیك حسدشان بجوش آمد مخصوصاً قاضی‌بزرگ صیدا سعایت نامه‌ای جهت سلطان سلیم پادشاه آل عثمان نوشت بدین عنوان که **انه قد وجد ببلاد الشام رجل مبدع خارج عن المذاهب الاربعة (۱) .**

از طرف دربار سلطان سلیم امر باحضار آن عالم فقیه صادر شد که برای محاکمه به اسلامبول ببرند در مسجد الحرام آنجناب را گرفتند چهل روز در مکّه او را زندانی نمودند آنگاه از راه دریا بسمت اسلامبول مقرّ سلطنت و خلافت حرکت دادند هنوز بمحاکمه نرسیده در ساحل دریا سر مبارکش را بریدندبدنش را در دریا افکنده وسرش را برای سلطان بردند .

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید وقضاوت عادلانه نمائید آیا درهیچ‌تاریخی خوانده یا شنیده‌اید که از طرف علماء شیعه نسبت بیك عالم سنی بلکه عوام آنها چنین سوء قصدها و اعمال شنیع زشتی صادر شده باشد بجرم آنکه چون از مذهب جعفری بر کنار است او را بقتل رسانیده باشند - شما را بخدا اینهم جرم و جنایت شد که **انه خارج عن المذاهب الاربعة ؟!!**

شما را چه دلیل است که اگر کسی از مذاهب اربعه (حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی) سرپیچی نمود کافر وقتلش واجب‌است .

آیا مذاهبی را که بعد از قرنها رسمیت پیدا نموده اطاعتش واجب ولی مذهبی که از زمان رسول‌اکرم ﷺ مورد توجه بوده کفر آور و مطیعین آن مهدور الدّم باشند .؟!

(۱) بتحقیق‌ثابت‌آمده که در بلادشام مرد بدعت‌گذاری پیدا شده که از چهار مذهب‌خارج و برکنار است . !!

گفتار نیك جهة جلب مردم منصف

شما را بخدا (ابوحنیفه یا مالك بن انس و یا شافعی و یا امام احمد بن حنبل) در زمان رسول خدا ﷺ بوده و اصول و فروع‌مذهب خود را از آنحضرت بی واسطه اخذ نموده اند

حافظ - احدی چنین ادعائی ننموده که ائمهٔ اربعه بشرافت درك مصاحبت آن حضرت رسیده باشند .

داعی - آیا امیرالمؤمنین علی‌بن ابیطالب علیه السلام درك مصاحبت رسول خدارانموده وباب علم آنحضرت بوده یانه ؟!

حافظ - بدیهی است که از کبار صحابه و بلکه از جهاتی افضل آنها بوده است .

داعی - پس روی این قاعده اگر ما بگوئیم پیروی از علی بن ابیطالب علیه السّلام بحکم آنکه پیغمبر فرموده اطاعت علی اطاعت من است و باب علم آنحضرت بوده و امت را امر فرموده که هر کس مایل است از علم من بهره بردارد باید بدرخانه علی برود واجب است حق گفته ایم و اگر بگوئیم سر پیچی از مذهب جعفری که عین مذهب محمّدی است نظر باینکه خاتم الانبیاء ﷺ پیشوایان آنها را عدیل القرآن معرفی نموده و تخلف از آنها را موجب هلاکت قرار داده بمقتضای حدیث شریف ثقلین وحدیث سفینه که متفق علیه فریقین (شیعه و سنّی) میباشد چنانچه قبلا اشاراتی بآنها شد [۱] که عدم پیروی از آنها موجب خذلان است حق داریم دلیل داریم که بگوئیم سرپیچی از عترت طاهره تمرّد امر رسول الله و خروج از صراط مستقیم و عدم استمساك بحبل المتین است .

مع ذلك چنین اعمالی‌ازطرف علماء شیعه نسبت بجاهلی ازجهّال اهل تسنّن صادر نگردیده تا چه رسدنسبت‌بعلماءآنهاپیوسته بجامعهٔ شیعه گفته‌ایم که اهل تسنّن برادران مسلمان ما هستند باید باهم متّحد و متفق باشیم .

ولی برخلاف علماء شماپیوسته شیعیان مؤمن موحّدپاك وپیروان اهل بیت رسالت

(۱) مراجعه شود بص ۲۲۴ و ۲۶۵ همین کتاب .

را اهل بدعت و رافضی و غالی و یهودی بلکه کافر و مشرك میخوانند وبجرم اینکه چرا تقلید بیکی از فقهاء اربعه (ابو حنیفه ـ مالك بن انس ـ محمد بن ادریس ـ و احمد بن حنبل) نمینمایند مشرك و کافر و رافضی باشند ـ (وحال آنکه هیچ دلیلی در دست نیست که مسلمین مجبور باشند حتماً پیروی از یکی از آنها بنمایند) ولی بر عکس کسانیکه پیروی از اهل بیت رسالت و عترت طاهره بامر آنحضرت مینمایند قطعاً اهل نجات میباشند .

بهمین فتاوای بی جا وگفتارهای ناهنجار بهانه بدست عوام خود داده که هر وقت فرصتی بدست آوردند تمام عملیاتی که بایستی با کفّار بنمایند بلکه بدتر با شیعیان مؤمن موحد می نمودند از قتل وغارت وهتك حرمت نوامیس آنها .

اشاره باعمال ننگین تراکمه و خوارزمیان و ازبکان وافاغنه با ایرانیان

حافظ ـ از جناب عالی انتظار نداشتیم که روی مطالب کذب و دروغ که ابداً در عالم وقوع پیدا ننموده تحریك احساسات فرمائید .

داعی ـ اشتباه فرمودید تصور نمودید که داعی بدون برهان آنهم درهمچه مجلس با عظمتی نسبت بیجائی ببرادران مسلمانان خود بدهم گذشته ازآنچه من باب‌نمونه عملیات قضات وعلماء اهل تسنّن رابا فقهاء بزرگ شیعه بعرض رسانیدم . اگر بتاریخ حالات تراکمه وخوارزمیان و ازبکیان وافاغنه وحملات مکررآنها بایران مراجعه کنید خواهید فهمید حق بجانب داعی است بلکه از عملیات آنها با جامعهٔ شیعیان خجالت خواهید کشید که هر وقت توانستند و اوضاع ایرانیان را در اثر جنگهای خارجی یا اوضاع داخلی دگرگون دیدند حملات شدیدی بشمال شرق ایران نموده وگاهی تا خراسان و نیشابور و سبزوار حتی یك مرتبه در زمان شاه سلطان حسین صفوی تا اصفهان آمده واطراف آنرا مورد تاخت و تاز قرار داده و از هیچ نوع عمل منافی عفّت و انسانیت و اسلامیت خود داری ننموده وبعدازقتل وغارت وآتش زدن اموال بیچارگان شیعه وهتك حرمت نوامیس آنها جمعیت بسیاری راباسارت برده ومانندأسرای کفّار دربازارجهان بفروش رسانیدند .

چنانچه ارباب تواریخ مینویسند در شهرهای ترکستان زیاده از صد هزار شیعه بفروش رفته‌مانند غلامان کفّار بلکه‌بدتر با آنها بسختی معامله ورفتار مینمودند این‌نوع عملیات را فقط بحکم و فتوای علمای خود مورد عمل قرار میدادند .

تجاوزات خان خیوه بایران وفتاوای علمای اهل سنت بقتل وغارت شیعیان

حافظ ـ این قبیل جنگها و حملات سیاسی بوده و ربطی به فتاوای ارباب مذاهب نداشته .

داعی ـ نه چنین است این قبیل حملات و قتل و غارت ها و هتك نوامیس در اثر فتاوای علماء وقضاوت اهل تسنّن بوده

چنانچه در اوایل سلطنت مرحوم ناصرالدین‌شاه قاجار و صدارت میرزا تقی خان امیر نظام که لشکریان ایران گرفتار غائلهٔ خراسان و فتنهٔ سالار بودند فرصتی بدست امیرخوارزم محمّد امین خان ازبك معروف بخان خیوه (خوارزم) افتاده با لشکر بسیار حمله بمرو و خراسان نمود بعد از قتل و غارت و خرابی فراوان جمع کثیری را باسارت برد.

بعد از خاتمه امر سالار دولت بفکر خان خیوه و سر کوبی آن افتاد به تدبیر مرحوم امیرنظام صدراعظم مقتدر مدبّر ایران اول از در استمالت درآمدند .

مرحوم رضا قلی خان هزار جریبی (لله باشی) متخلّص بهدایت را که از اکابر دانشمندان دربار ایران بود برسالت نزد خان خیوه فرستاد که شرح آن بسیار مفصلست و مقتضی گفتار ما نیست .

شاهد عرضم آنست که وقتی‌مرحوم هدایت بملاقات خان خیوه رسید ضمن بیانات خود گفت عجب است که اهالی ایران بهریك از ممالك خارجه از روم و روس و هند و فرنگ روند با عزت بمانند و با عافیت بازآیند الّا درحدود بلاد شما که بستگان شما بقتل و نهب و غارت و اسارت اهل اسلام و فروش آنها مانند بردگان کفارساعی و اقسام خواریها بآنها بنمایند .

وحال آنکه همگی‌مسلمان واهل یك قبله ویك کتاب (قرآن مجید) و یك‌پیغمبر

ومعتقد بیك خدا هستند چرا چنین رفتارمیکنند درجواب گفت‌ازحیث سیاست ما تقصیری نداریم ولی ازحیث مذهب علماء و مفتیان وقضات بخارا وخوارزم‌فتوی میدهند ومیگویند شیعیان چون رافضی و کافر و اهل بدعتند سزای آنها همین است پس قتل آنها و اخذ اموال و نهب و اسر کفار لازم و واجب است .

چنانچه شرح این قضایا مفصلاً درتاریخ روضة الصفای ناصری وسفارتنامه خوارزم چاپ طهران تألیف مرحوم رضا قلیخان هدایت ثبت است .

فتاوای علماء اهل سنت بقتل و غارت شیعیان و حملات عبدالله خان ازبك بخراسان

ونیز در زمانیکه عبدالله خان ازبك شهر خراسان را محاصره نموده بود علمای خراسان شرح‌مفصلی بعبدالله خان نوشتند و اعتراضات بعملیات آنها نمودند که چرا درمقام قتل وغارت وهتك حرمت گویندگان **لااله الاالله محمد رسول الله** و پیروان قرآن وعترت‌رسول الله ﷺ برآمده اید در حالتی که این نوع عملیات شما را اسلام اجازه نداده حتی بکفار هم وارد آورید .

عبدالله خان نامه علماء و اهالی مشهد را داد بعلماء و قضات سنی که همراه او بودند تا جواب بدهند آنها جواب مفصّلی دادند و علماء مشهد هم جواب آن جواب را از مشهد دادند و آنها را مجاب نمودند (شرح آن نامه ها که در ناسخ التواریخ ثبت است بسیار مفصل میباشد) شاهد مطلب آنست که علمای سنی ازبك ضمن نامه نوشتند چون شیعیان رافضی و کافرند خون ومال و حرمت آنها برمسلمین مباح است .

رفتار امراء افاغنه با شیعیان افغانستان

واگر بخواهیم فقط شرح عملیات افاغنه اهل تسنن را در ادوار ماضیه مخصوصاً در دورهٔ زمام داری و ریاست امیر دوست محمد خان و کهندل خان و شاه شجاع الملك و عبدالمؤمن خان و امیر عبدالرحمن خان و امیر حبیب الله خان را با جماعت شیعیان در کابل و قندهار و هرات و اطراف آنها و کشتارهائی که از خواص و عوام حتی اطفال

بیگناه آنها نمودند ذکر نمایم خجالت آور و از حوصلهٔ مجلس خارج است گمان میکنم خود آقایان در طول تاریخ بهترین ناظر فجایع اعمال آنها بوده اید و آقایان محترم قزلباشهای با شهامت در هندوستان مخصوصاً در پنجاب نمونه بارزی از آثار ظلم افاغنه اند که ناچار جلای وطن اختیار نموده و در پنجاب هند متواری وسکونت اختیار نمودند .

ارباب تواریخ تمام این وقایع را ثبت نموده و برای قضاوت بدست نژاد آتیه داده‌اند .

که از جملهٔ آن وقایع دلسوز واقعه سال ۱۲۶۷ هجری قمری است که در روزجمعهٔ عاشورای‌آن سال شیعیان قندهار در امام‌باره‌ها (حسینیه‌ها) جمع وسرگرم عزا داری‌برای عترت طاهره و ذراری پاك پیغمبر وسبط اعظم رسول‌الله ﷺ بودند .

دفعةً بی‌خبرسنّیهای متعصب با انواع اسلحه ریختند در امام باره وجمع کثیری از شیعیان بی دفاع حتی اطفال آنها را بفجیع ترین وضعی بقتل رسانیدند و اموالشان را بتاراج بردند .

سالها گذشت که شیعیان با ذلت وحقارت زندگی می‌نمودند وآزادی عمل‌نداشتند حتی روزهای عاشورا دوسه نفری درته سردابها برای ریحانهٔ رسول الله ومقتولین‌ومظلومین وقعه کربلا عزاداری می‌نمودند .

تقدیر از امیر امان‌الله خان

من میتوانم در این مجلس از طرف خود وعموم علماء و وعاظ ومبلّغین بلکه جامعه شیعیان از اعلیحضرت امیر امان الله خان پادشاه فعلی افغانستان تشکر نمایم که از زمان زمام داری و رسیدن بمقام سلطنت افغانستان نفاق سنی وشیعه را از میان برداشتند وآزادی کامل بهمه دادند که بی‌چاره شیعیان موحّد مظلوم بعد از سالها کشتار دادن بی‌خانمان وفراری‌بودن روی‌آسایش وآزادی بخود دیدند خداوند او را از گزند زمانه وشرّ تحریکات بیگانگان برای حفظ حوزه مسلمین مصون و محفوظ بدارد .

ازقراریکه میشنوم دولت‌استعماری‌انگلستان برای دفع‌این‌پادشاه مهربان‌تحریکات

عجیبه مینماید بر عموم مسلمانان (سنی وشیعه) لازم‌است که برای حفظ ونگهداری‌چنین سلطان جوان بخت فهمیده ومهربان وطن دوست واسلام خواه در مقابل بیگانگان کوشا باشند وتحریکات آنها را بلا اثر گردانند [۱]

آقایان‌بتاریخ ناظر شوید به‌بینید در همین هندوستان در اثر جنگهای سنی وشیعه بتحریك بیگانگان چه خونها ریخته شد وچه علمای با فضل و تقوی ومؤمنین پاك دامن قربانی هوسبازی های جهّال شدند .

شهادت شهید ثالث

یکی از صحنه‌های ملال انگیز این وقایع شوم قبرستان(اکبر آباده آگره است) که درهمین سفر وقتی بآنجا رفتم خدامیداند چقدر متأثر شدم از حماقت و جهالت های مردمان متعصّب مخصوصاً وقتی مشرّف شدم بزیارت قبر فقیه اهل بیت طهارت عالم با ورع وتقوی نابغهٔ دهر پارهٔ تن رسول‌الله ﷺ قاضی سید نورالله شوشتری قدّس الله تربته که یکی‌ازقربانیهای تعصّب وعناد ملت‌اسلامی بوده که در سال ۱۰۱۹هجری در اثر سعایت علمای بزرگ‌آن زمان‌بتهمت رفض وتشیّع بامر جهانگیر مغول پادشاه متعصّب جاهل هندوستان در سن هفتاد سالگی بدست خود علمای سنی شربت شهادت نوشید .

خود میدانید الی الحال قبر آن سید بزرگوار وعالم جلیل القدر مزار مسلمین شیعه درآگره میباشد .

و روی سنگ قبرش (که از مرمراست) دیدم با سنگ سیاه نقش شده‌است .

ظالمی اطفاء نور الله کرد — قرّة العین نبی را سر برید

سال‌قتلش‌حضرت ضامن علی — گفت‌نورالله سیّد شدشهید۱۰۱۹

حافظ ـ شما بی جهت ما را مورد حمله قرار میدهید البته از زیاده رویها و افراط کاری‌های جهّال وعوام وعملیات آنها هم که بیان نمودید حقیر خیلی متأثر هستم ولی اعمال شیعیان هم خود کمك‌یار میشود وآنها را تحریك بر این اعمال مینماید .

(۱) متأسفانه تحریکات بیگانگان عاقبت کارخودرا نمود با ایجاد انقلابهای داخلی اسباب سقوط آن پادشاه فعال و خدمتگذار باتحاد مسلمین را فراهم و از سلطنت برکنار نمودند .

داعی ـ چه اعمالی از شیعیان صادر میشود که موجب قتل ونهب وهتك نوامیس باید بشود .

حافظ ـ روزی هزاران نفر درمقابل قبور اموات ایستاده و از آنها طلب حاجات مینمایند آیا این رفتار شیعیان مرده پرستی نیست چرا علماءآنها را منع نمی نمایند که بنام زیارت مردگان ملیونها نفر در مقابل آن قبور صورت روی خاك گذارده سجده نموده مرده پرستی کنند و بهانه بدست مردمان پاك داده که افراط در اعمال نمایند و عجب اینکه جنابعالی نام این اعمال را توحید گذارده و این قبیل اشخاص را موحّد میخوانید .

« در موقعی که ما مشغول و سر گرم سخن بودیم آقای شیخ عبد السّلام فقیه »
« حنفی کتاب هدیّة الزائرین را که در مقابلش بود ورق میزد و مطالعه مینمود »
« مثل آنکه میگردید راه ایرادی پیدا کند کلام جناب حافظ که باین جا رسید »
« ایشان سربلند نموده و با یك حملهٔ جدّی مانند کسی که وسیلهٔ مهمّی تهیه‌نموده رو»
« بداعی فرمودند » .

اقدام‌شیخ‌وایجادشبهه و تهیهٔ وسیله برای‌حمله و دفاع از آن

شیخ ـ بسم‌الله ببینیددر همینجا (اشاره بکتاب) علماء وپیشوایان شما دستور میدهند کهزوّاروقتی در حرم امامها زیارتشان تمام شد دو رکعت نماز زیارت‌بخوانند مگردرنماز قصد قربت شرط‌نیست پس نماززیارت یعنی چه آیا نماز برای امام خواندن شرك نیست همین اعمال زوّار که رو به قبرامام میایستند و نماز میخوانند بزرگترین دلیل بر شرك آنها میباشد شما در این جا چه جواب دارید این‌سند صحیح ثابت و کتاب معتبرخودتان‌است .

داعی ـ چون وقت گذشته‌آقایان کسل‌و ناراحت میشوند چنانچه موافقت‌فرمائید جواب بیانات شماوجناب‌آقای حافظ بماند فرداشب .

« تمام اهل‌مجلس (سنی‌وشیعه) بصداآمدند که امکان ندارد ما از اینجا نمیرویم »
« تا جواب جناب شیخ صاحب داده شود ومعنای مرده پرستی واضح گردد ابداً کسالت »
« وناراحتی‌نداریم » .

« باخنده و تبسم رو بجناب حافظ نموده گفتم چون حرارت جناب شیخ بسیار »
« قوی است و حربهٔ بزرگی تهیه فرمودند !! اجازه فرمائید اول جواب ایشان را بدهم »
« بعد جواب جنابعالی‌را عرض نمایم » .

حافظ - بفرمائید ماهم برای استماع حاضر هستیم .

داعی - جناب‌شیخ واقعاً بهانه جوئیهای بچه گانه مینمائید آیا شما زیارت رفته‌اید و عملیات زوّار را از نزدیك مشاهده نموده‌اید .

شیخ - خیر حقیر نرفته و ندیده‌ام .

داعی - پس از کجامیفرمائید زوّار نماز رو بقبرامام علیه السلام میخوانند که این‌نماز و زیارت‌را علامت شرك برای شیعیان مؤمن‌موحّد قرار داده‌اید » .

شیخ - از روی همین کتاب دعـای شما که مینویسد نماز زیارت برای امام بخوانید .

داعی - مرحمت‌نمائیدبه‌بینم چگونه نوشته شده‌است (وقتی کتاب را دادند دیدم تصادفاً دستور زیارت مولانا امیرالمؤمنین علیه الصّلوة والسلام است) .

داعی - عجب حسن‌تصادفی که حربه برّنده‌ای خودتان علیه خود تهیه فرمودید از آنجائیکه خداوند همیشه یار ما است در همه جا وسایل واسباب کمك و یاری ما را فراهم میفرماید .

اوّلاً خوبست از اول دستور زیارت که در این کتاب موجود است‌از هر قسمت‌آن جملاتی باقتضای وقت مجلس بدون تبعیض قرائت نمایم تا برسیم موضوع نماز مورد بحث شما تا آقایان‌حاضرین مجلس قضاوت فرمایند و در هر کجای آنها علامت شرك ملاحظه نمودند یادآور شوند .

و اگر جز علامت توحید در سراسر زیارتنامه ندیدید خجالت نکشید بدانید اشتباه کرده‌اید ؟ با اینکه کتاب در مقابل شما است‌ندیده وارسی ننموده حمله مینمائید از همین جا آقایان حاضر در مجلس بفهمند که سایرایرادات‌آقایان هم مثل همین ایراد تار عنکبوتی ایجاد شبهه است .

در آداب زیارت

ملاحظه بفرمائید دستوراینست که زائرمولانا أمیرالمؤمنین‌چون بخندق کوفه رسید بایستد وبگوید .

الله‌اکبر الله‌اکبر اهل الکبریاء والمجدوالعظمة الله‌اکبر اهل‌التکبیرو التقدیس و التسبیح والا لاء الله اکبر مما أخاف واحذرالله اکبر عمادی و علیه أتوکل الله اکبررجائی والیه انیب الخ .

چون‌بدر دروازهٔ نجف رسید بگوید :

الحمدلله الذی هدانالهذا وماکنا لنهتدی لولان هدانا الله الخ .

چون بدرصحن مطهّر رسید پس از حمد باری تعالی بگوید .

اشهد ان‌لااله‌الاالله وحده لاشریك‌له واشهدآن محمداً عبده و رسوله جاء بالحق‌من‌عندالله و اشهد ان علیاً عبدالله و اخو رسول الله‌الله‌اکبرالله اکبرالله اکبرلااله الا الله و الله اکبر و الحمد لله علی هدایته و توفیقه لمادعا الیه من سبیله الخ .

چون بر در حرم وبقعهٔ مبارك که رسیدبگوید :

أشهد أن‌لا اله‌الا الله‌وحده‌لاشریك له الخ .

بعد از آنکه با اذن و اجازه خدا وپیغمبر وأئمه طاهرین زائروارد حرم مطهر شد زیارات مختلفه که مشتمل است برسلام بر پیغمبر وامیرالمؤمنین علیهما الصّلاة والسّلام میخواند بعدازفراغت از زیارت دستور داردشش‌رکعت نماز بخواند دو رکعت هدیّه‌برای امیرالمؤمنین و چهار رکعت هدیّه برای‌آدم ابوالبشر و نوح شیخ الانبیاء علی‌نبیّنا وآله وعلیهما السّلام که درجوارقبر آنحضرت مدفون‌اند .

نمازِزیارت‌ودعای بعد از نماز

آیا نماز هدیّه شرك‌است !آیا نماز هدیّه‌برای والدین‌وارواح مؤمنین دستور نداریم پس‌تمام‌این دساتیر شرکست !!!
اگر زائر دورکعت نماز هدیّه‌برای امیرالمؤمنین بجای آورد قربةالی الله تعالی آیا شرکست ؟

لازمهٔ انسانیت هر انسانی اینست که وقتی بدیدار دوست میرود هدیه‌ای برای او ببرد کماآنکه از رسول اکرم صلى الله عليه وآله در جمله از کتب اخبار فریقین بابی هست در ثواب هدیه دادن بمؤمن و چون زائر در مقابل قبر مولای محبوبش قرار میگیرد و میداند که بهترین چیزی را که در مدت حیات آن حضرت دوست می داشته نماز بوده .

لذا دستور رسیده که زائر دو رکعت نماز بخواند قربة إلی الله آنگاه ثوابش راهدیه کند بروح پرفتوح آنحضرت آیا این‌عمل‌بنظرشما شرك‌است !!

جنابعالی دستور نماز را خواندید میخواستید دعای بعد از نماز را هم بخوانید تابجواب شبهۀ خود نائل‌آئید اگرخوانده بودید قطعاً ایراد نمیگرفتید .

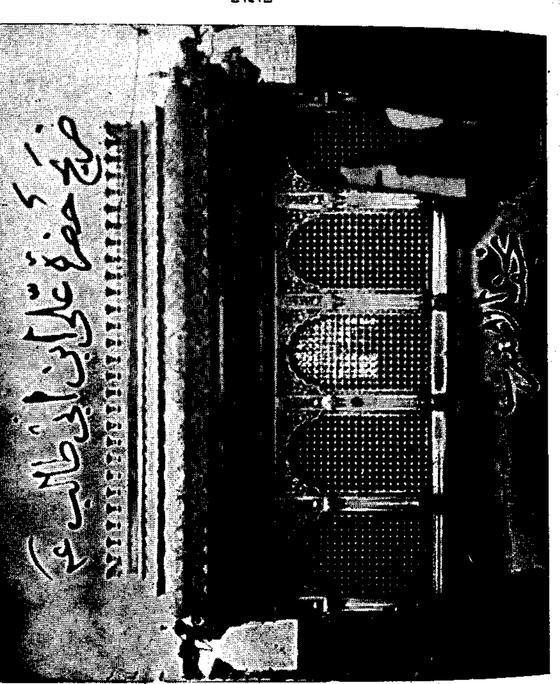
با اجازه خودتان برای روشن شدن افکار آقایان محترم اینك‌دعا را میخوانم تا بعدها اعمال شیعیان را با دیدهٔ انصاف بنگرید و بدانید ما موحد هستیم نه مشرك ودر همه احوال‌خدارا فراموش‌نمینمائیم .

علی عليه السلام را هم دوست میداریم برای آنست که بنده صالح خدا و وصی و خلیفه رسول الله صلى الله عليه وآله میباشد .

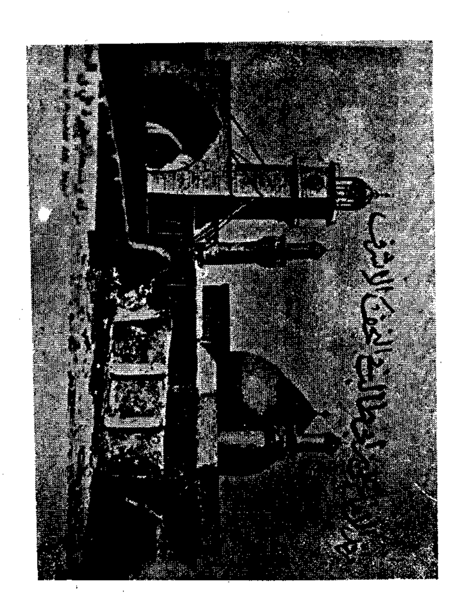
دستور دعا اینست که‌بعد از فراغت ازنماز در بالای سرآنحضرت (بر خلاف‌آنچه جناب شیخ فرمودند رو بقبر میخوانند) رو بقبله در حالتی که قبر مبارك در دست چپ واقع است این‌دعا را بخواند .

اللهم انی‌صلیت هاتین الرکعتین هدیة منی الی سیدی ومولای ولیك واخی رسولك امیرالمؤمنین وسید الوصیین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه وعلی اله اللهم فصل علی محمد و آل محمد وتقبلهامنی واجزنی‌علی ذلك جزاء المحسنین‌اللهم لك صلیت‌ولك‌رکعت‌ولك‌سجدت وحدك‌لاشریك لك‌لانه لاتجوزالصلوةوالرکوع والسجودالالك لانك‌انت الله لااله الاانت

ما حصل‌معنی‌آنکه پروردگارا این‌دو رکعت‌نمازرا هدیه نمودم‌بسوی سید ومولای‌خود



شکل (١٥)



شکل(۱۶)

ولیّ تو و برادر رسول تو أمیرالمؤمنین و سید الوصیین علیّ بن أبی طالب پروردگارا رحمت خود رابفرست بر محمّد و آل محمّد وقبول نما این‌دو رکعت‌نمازرا از من و برای این عمل جزای احسان کنندگان بمن مرحمت فرما پروردگارا برای تونماز خواندم و برای تو رکوع وسجود نمودم توئی خدای واحد که شریك نداری برای آنکه جائز نیست نماز ورکوع و سجود مگر برای تو چه‌آنکه توئی خدای بزرگ که نیست خدائی غیر از تو (شکل) (۱۵) و (۱۶) .

شما را بخدا آقایان محترم انصاف دهید چنین زائری که از اوّلین قدمش بخاك نجف تا آخرین ساعتی که از نماز زیارت فارغ میشود متذکر بحق باشد و نام خدا بر زبان داشته و اورا بعظمت و وحدانیّت‌یاد نماید وعلی عليه‌السلام را عبد صالح وبرادر و وصی رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله بخواند و بزبان حال و قال اعتراف باین معنی بنماید مشرك است ؟!

پس اگر نماز خواندن و شهادت بوحدانیّت خدا دادن شرك است تمنّا میکنم طریقهٔ توحید را بما یاد دهید تا از طریقهٔ خدا و پیغمبر بیرون آمده و داخل در طریقهٔ شما گردیم .

شیخ - عجبا شما نمی بینید در این جا نوشته عتبه را ببوس وارد حرم شو . بهمین سبب است که ما شنیده‌ایم زوّار بر در حرم های امامان خود که میرسند سجده میکنند آیا این سجده برای علی نیست آیا این عمل شرك بخدا نیست که سجده بنمایند غیر اورا .

داعی - من اگرجای جنابعالی بودم‌بعداز اینکه جواب صحیح منطقی میشنیدم تا آخر شب بلکه تا آخر مجالس مناظره دیگر حرف نمیزدم و ساکت میماندم ولی عجب از شماست که باز هم بحرف آمدید ولی حرفی که هر شنونده‌ای را بخنده میآورد (خنده شدید حضّار) .

بوسیدن آستانه قباب ائمه شرك نیست

ناچارم باز هم مختصر جوابی بشما بدهم که بدانید بوسیدن عتبه و آستانه مقدّسهٔ ائمّهٔ معصومین شرك نمی‌باشد.

وجنابعالی‌هم‌مغلطه فرمودید بوسیدن را حمل بر سجده نمودید جائیکه درحضورخودماعبارت را این‌قسم‌از روی کتاب بخوانیدوتحریف‌نمائید نمیدانم‌وقتی تنهادر مقابل عوام بی‌خبر قرارمیگیرید چه تهمتها بما میزنید.

دستوری که‌دراین کتاب‌وسایر کتب‌ادعیه ومزاررسیده اینست که‌ملاحظه‌میفرمائید زائر برای اظهار أدب‌عتبه را ببوسد نه‌آنکه سجده بنماید.

اوّلاً روی چه قاعده شما بوسیدن را حمل بر سجده‌نمودید. ثانیاً شما در کجا دیده‌اید از قرآن مجید واخبار وأحادیث که منع از بوسیدن عتبهٔ درگاه پیغمبر یا امامی شده باشد ویا بوسیدن را علامت شرك قرار داده باشند.

پس وقتی جواب منطقی یا مُسکتی در این باب ندارید وقت مجلس را ضایع نکنید.

و امّا اینکه فرمودید شنیده‌ام زوّار سجده میکنند کاملاً دروغ است دروغ شاخدار.

بسی فرق است دیدن تا شنیدن   شنیدن کی بود مانند دیدن

مگر خداوند متعال در آیهٔ ٦ از سوره ٤٩ (حجرات) نمی‌فرماید **ان جاءکم فاسق بنبأفتبینوا أن تصیبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم نادمین(۱).**

مطابق این دستور قرآن مجید بکلام فاسق نباید ترتیب اثر داد تا موجب ندامت وخجالت نگردد بلکه باید تحقیق کرد و در صدد کشف حقیقت برآمد زحمت سفر بخود داده بروید از نزدیك به بینید آنگاه ایراد واشکال نمائید.

چنانچه وقتی داعی بقبر ابوحنیفه و شیخ عبدالقادر در بغداد رفتم و طرز اعمال عوام را نسبت‌بآن قبرها(بمراتب أشدّ از آنچه شما تهمت بشیعیان زدید)دیدم‌هیچگاه در مجلس و محفلی واگو ننمودم.

(۱) هرگاه‌فاسقی‌خبری برای شما آورد (تصدیق نکنید) تاتحقیق کنید‌مبادا بسخن‌چینی فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید و پشیمان گردید.

خدای بزرگ‌شاهد است روزی که بقبر ابوحنیفه درمعظّم رفتم جماعتی ازبرادران اهل تسنّن هندی را دیدم عوض عتبه چندین مرتبه زمین را میبوسیدند و بخاك میافتادند چون نظر کینه و عداوت نداشتم و دلیلی برحرمت عمل ندیدم تا این ساعت مورد نقل قرار ندادم‌چون دیدم از روی محبّت رفتار مینمایند نه از روی عبودیّت.

آقای محترم بدانید که هیچ زائر شیعه (عارف یا عامی) هرگز سجده ننموده و نمی‌کند مگر برای خدای تعالی و این فرموده شما کاملا تهمت و افتراء و دروغ محض است.

در حالتی که اگر هم بطرز سجده که عبارت از بخاك افتادن و صورت و پیشانی برزمین مالیدن باشد (نه بقصد عبودیت) مانعی‌ندارد چه آنکه تعظیماً وتکریماً درمقابل شخص بزرگی (نه بقصد خدائی یا شریك برای خدا قرار دادن) خم شدن و روی زمین افتادن و صورت روی خاك گذاردن ابداً شرك نمیباشد بلکه کثرت و شدّت علاقهٔ بمحبوب موجب تعظیم و صورت روی خاك مالیدن و بوسیدن میشود.

شیخ ـ چگونه ممکن است روی خاك افتاده و پیشانی برزمین گذارند و سجده نباشد.

داعی ـ تصدیق میفرمائید سجده مربوط به نیّت است و نیّت امر قلبی است و عالم بقلوب و نیّات قلبی خدای تعالی میباشد ظاهراً می‌بینیم فردی یا افرادی بحال سجده روی زمین افتاده (و البته بچنین حالی که مخصوص بخدای تعالی است شایسته نیست در مقابل غیر خدا قرار گیرد ولو بدون نیّت باشد) ولی چون از نیّت قلب اوخبر نداریم‌نمی‌توانیم حمل بسجده نمائیم مگر دراوقات سجدهٔ مخصوص که معلوم است ظاهرش را سجده مینامیم.

بخاك افتادن وسجده نمودن برادران ـ یوسف را

پس بطرزسجده بعنوان تعظیم وتکریم (نه نیّت سجده) روی خاك افتادن کفر و شرك نیست چنانچه برادران یوسف در مقابل یوسف چنین سجده‌ای‌را نمودند ودو پیغمبرحاضر (یعقوب ویوسف)منعشان‌ننمودند بصراحت‌آیه۱۰۱

سوره ۱۲ (یوسف) که خداوند خبرمیدهد و **رفع ابویه علی العرش وخرّوا له سجداً و قال یا ابت هذا تأویل رؤیای من قبل قدجعلها ربّی حقا (۱)** .

مگر درچند جای قرآن کریم خبر ازسجده نمودن ملائکه بآدم ابوالبشر نمیدهد پس اگر بیان شما صحیح باشد که بطرز سجده (بدون نیّت عبودیت) روی خاك افتادن شرك باشد بایستی برادران یوسف و ملائکهٔ مقربین همگی مشرك بوده‌باشند فقط إبلیس لعین موحّد بود که ترك سجده نمود ؟!! و حال آنکه چنین نیست تمام آنها موحّد وخدا پرست بودند .

تمنّا میکنم آقایان محترم اشکالات عامیانه و مسموعات بی‌اساس را که أمویها و بقایای خوارج و نواصب و متعصّبین نقل نموده‌اند درچنین مجلس باعظمتی که مخصوص گفتار حقّ و کشف حقیقت است مورد بحث قرار ندهید تا موجب ندامت و تضییع وقت گردد و مشت خودرا باز نکنید که معلوم شود ایرادات شماها بشیعیان همیشه ازاین قبیل است .

جواب ـ لازم است مختصری هم جواب جناب حافظ را بدهم چون وقت گذشته اقتضای بحث طولانی ندارد .

بقاء روح بعد از فنای جسم

خوبست آقایان محترم که اهل علم هستید با تعمّق و تفکر سخن بگوئید نه روی عادات و گفتار اسلاف و هوای نفس وخیال شما که میفرمائید چرا شیعیان در مقابل قبور اموات حاجت میطلبند مگر خدای نکرده با اهل مادّه و طبیعت هم عقیده میباشید که بحیات بعد الموت عقیده ندارند و میگویند **اذامات فات** ـ که خداوند در آیهٔ ۳۹ سورهٔ ۲۳ (مؤمنون) اقوال آنهارا نقل میفرماید که گویند **ان هی الاحیاتنا الدنیا نموت و**

(۱) پدر و مادر را بر تخت بنشاندآنگاه افتادند واورا سجده نمودند در آن حال یوسف گفت بابا اینست تعبیر خوابی که از پیش دیدم که خدای من آن خواب را واقع و محقق گردانید (وآن خوابی است که در اول‌همین‌سوره خبرمیدهد که یوسف بپدر عرضکرد درخواب‌دیدم آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده میکردند و حضرت یعقوب تعبیر نمود که بزودی‌بمقام‌بزرگی‌خواهی رسید و پدر و مادر و یازده برادر تورا تعظیم مینمایند) .

نحیا و ما نحن بمبعوثین (۱) .

آقایان که بخوبی میدانید یکی از عقاید ثابتهٔ الهیّین عقیده بحیات بعدالموت است آدمی که بمیرد بر خلاف حیوانات جسم عنصری از کار میافتد ولی روح و نفس ناطقه اش باقی و پایدار و بر آبدانی شبیه و مماثل با همین ابدان منتهالطیف تر در عالم برزخ زنده متنعّم و یا معذّب خواهد بود .

مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه خدا که آنها با مزایای بیشتری زنده و متنعّم بنعم الهی و مسرور و شادمان بپاداش خود میباشند چنانچه صریحاً در آیه۱۶۳ سوره ۳ (آل عمران) میفرماید **و لا تحسبنّ الذین قتلوا فی سبیلَ الله امواتاً بل احیاء عند ربهم یرزقون فرحین بماآتیهم الله من فضله و یستبشرون بالذین لم یلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف علیهم ولاهم یحزنون (۲)** .

آیا اخذ روزی و سرور و شادمانی و استفاده از فضل و کرم پروردگار از لوازم اموات است یا احیاء علاوه بر آنکه صریحاً میفرماید **احیاء عند ربهم یرزقون** . یعنی آنها زنده هستند و در نزد خدا روزی میخورند .

آیا این اشخاص چگونه زنده هستند و چگونه روزی میخورند پس از همان جائیکه دهان روزی خوردن دارند گوش حرف شنیدن هم دارند و جواب هم میدهند منتها پرده طبیعت جسمانی روی گوشهای ما راگرفته صدای آنها را نمیشنویم .

اشکال بقای روح و جواب آن

(جوان متجدّدی ازاهل‌تسنّن بنام «داودپوری» که درزاویه)
(مجلس مستمع کلمات بود بااجازه ایجاد شبهه‌ای بنام سؤال)
(نمود باین عبارت)

داود پوری ـ قبله صاحب این بیان شما با کشف علوم محیر العقول امروزی

(۱) زندگانی جز این چند روزه حیوة دنیا بیش نیست که‌زنده شده ونخواهیم مرد وهرگز دیگر از خاك برانگیخته نخواهیم شد !!

(۲) البته نپندارکه شهیدان راه خدا مردگانند بلکه زنده بحیات ابدی شدند ودر نزدخدا متنعم و روزی داده میشوند در حالتیکه بفضل و رحمتی که از خداوند نصیبشان گردیده‌شادمانند وبآن مؤمنان که هنوز بآنها نه پیوسته اند و بعد در پی آن ها خواهند شتافت مژده دهندکه‌از مردن هیچ نترسند و محزون نباشند .

جور نمیآید البته در ازمنه گذشته که علوم طبیعی ترقی نداشت مردمی از روی جهالت بقوهٔ مرموزی که نامش را روح میگذاردند معتقد بودند ولی امروزه که قرن طلائی علم و دانش است و علوم طبیعی سیر تکاملی خود را نموده پنبهٔ این نوع عقاید پوسیده زده شده مخصوصاً در بلاد مهمهٔ اروپا که مهد ترقیات علمیّه میباشد دانشمندانی مانند (داروین انگلیسی) و (بخنر آلمانی) و دیگران بطلان این نوع عقاید پوسیده مخصوصاً عقیده بوجود روح وبقای آنرا ظاهر نمودند .

داعی ـ عزیزم این نوع از اقوال تازگی نداشته و اختصاص بقرن طلائی بقول شما ندارد بلکه در حدود دو هزار و چهار صد سال است تقریباً در تحت لوای ارباب ماده و طبیعت جلوه گری نموده .

ظهور اهل ماده و طبیعت و مقابله ذیمقراطیس با سقراط حکیم

یعنی زمانی که ذیمقراطیس و اتباع او در مقابل سقراط و افلاطون و ارسطو وامثال آن حکمای الهی در یونان قیام نموده و قائل بمادّه و طبیعت شدند و منکر خدای با علم و اراده و قدرت و شعور گردیدند و گفتند بغیر از (ماتیر) یعنی مادّه و مادّیات که بیکی از حواس خمسه ادراک گردد چیز دیگر در عالم موجود نیست و جمیع تأثیرات لازمه ناشی از طبع موادّ است .

بهمین جهة مشهور گردیدند بطبیعی و مادّی (که خلاصه و جوهر اصلی آنها امروز بنام کمونیست در عالم جلوه گری مینمایند) .

این نوع عقاید فاسده که از لوازم انکار وجود خالق با علم و اراده و قدرت وشعور است در میان آن فرقهٔ کوتاه نظرظاهر گردیده .

و علماء وفلاسفه الهی در هردوره ای از ادوار جواب آنها را علماً و منطقاً داده اند

ولی چون نامی از اروپا وعقاید داروین و بخنر بردید نا چارم بشما آقایان متجددین برادرانه نصیحت نموده یاد آور شوم که لازمهٔ علم و عقل و منطق اینست که تحت تأثیر هر کلامی قرار نگیرید .

اگر فلسفهٔ داروین (که فرضیّات است نه فلسفه) مطالعه نمودید لازم است نقد و انتقاداتی که بر کتاب و گفتار و عقاید آن نوشته شده است بخوانید آنگاه قضاوت عاقلانه نموده انتخاب احسن نمائید .

چون سلطه و سلطنت اروپائیها علماً وعملاً برشماها زیاد شده لذا وقتی کتابی از داروین و بخنر یا امثال آنها بدستتان میآید در نظر شما با اُبّهت و عظمت مینماید و خیال میکنید واقعاً سراسر اروپا داروینیزم گردیده و این کتاب نمونه‌ای از عقاید تمام فلاسفهٔ اروپا است وحال آنکه اینطور نیست (تازه اگرهم باشد ارزش علمی ندارد) .

اقوال علمای الهی اروپا

همین قسمی که فلسفهٔ داروین طبیعی را میخوانید کتب فلاسفه الهی را هم که در دست عموم است بخوانید مانند کتابهای (کامیل فلاماریون) فرانسوی که از علمای ریاضی مشهور اروپا میباشد و سالها در معرفت‌النّفس غور نموده و کتابهای بسیاری در اثبات وحدانیّت حق تعالی و عظمت روح و بقای آن بعد از مرگ نوشته مانند (دیو دان لاناتور) یعنی (خدا درطبیعت) .

و مجلدات (مرگ و اسرار آن) که علمای ایرانی ومصری آنهارا ترجمه‌بفارسی وعربی نموده‌اند .

در آن کتب مفصّلا در اطراف مرگ قلم فرسائی نموده و صریحاً گوید مرگ حقیقی بمعنای فنا و نیستی وجود ندارد مرگ عبارت است از نقل وانتقال ازعالمی بعالم دیگر فقط آدمی قالب عوض میکند از این بدن عنصری بیرون آمده بهیکل و صورت لطیف‌تری میرود چه آنکه روح (مایهٔ حیات) ابداً فناء ندارد بلکه باقی وپایدار است .

و این معنی با تجربیات قطعی سالیان دراز بدست آمده که روح غیر ازاین بدن است وخود استقلال معنوی دارد پس از متلاشی شدن تن و بدن باقی مانده و جلو گیری مینماید انتهی .

و امثال این قبیل علماء و فلاسفه الهی مانند (بروکسون فرانسوی) فیلسوف معاصر و (ویکتور هوگو) شاعر دانشمند معروف فرانسه و (نرمال) محقق آلمانی و

(دکارت) فیلسوف شهیر فرانسوی و غیر هم که نقل اقوال تمامی آنها بلکه ذکر اسامی آنها مقتضی این مجلس نمیباشد بسیارند دانشمندان اروپا بوجود آنها افتخار مینمایند نه بوجود داروین و بخنر طبیعی مادّی .

اولاً چنانچه آقایان جوانان روشن فکر تحت تأثیر غربیها قرار گرفته و ناچارید بگفتار آنها توجّه نمائید اقلاً منحصراً کتابهای داروین انگلیسی و بخنر آلمانی را نخوانید بلکه بسایر کتب فلاسفه ودانشمندان اروپائی هم مراجعه نمائید .

ثانیاً عقاید هردو فرقه (الهی و طبیعی) را مورد توجه و دقت قرار دهید و نقد و انتقاداتیکه بر آن کتابها نوشته شده بخوانید آنگاه انتخاب احسن نمائید .

چنانچه از روی انصاف و با دیدهٔ علم وعقل ومنطق کتب فریقین (الهی وطبیعی) را مطالعه نمائید بالقطع و الیقین تصدیق خواهید نمود که تن و بدن آدمی چون مخلوق از عناصر عالم خلق است فانی و متلاشی میگردد ولی روح که مخلوق عالم امر است زنده و پایدار و هرگز نمرده و نمی‌میرد و مخصوصاً شهداء و کشته شدگان راه حق و حقیقت توحید که بحکم کتب آسمانی و تعالیم رحمانی علاوه برجنبه روحانی از جهت جسمانی زنده و دارای گوش شنوا وچشم بینا میباشند .

چنانچه در زیارت حضرت سیّد الشهداء علیه الصّلوة والسّلام وارد است **اشهد انك تسمع كلامي و ترد جوابي** یعنی شهادت میدهم که تو کلام مرا میشنوی وجواب مرا میدهی .

آیا خطبهٔ ۸۳ نهج البلاغه را نخوانده اید آنجائیکه عترت طاهره رسول اکرم ﷺ را معرفی مینماید میفرماید **ایها الناس خذوها من خاتم النبین صلی الله علیه و آله وسلم انه یموت من مات منا و لیس بمیت ویبلی من بلی منا ولیس ببال** یعنی ای مردم این مطلب را از خاتم النبیّین بگیرید (یعنی فرمودهٔ اوست) که از ما هر که بمیرد (در حقیقت مرده نیست و از ما هر که بظاهر بپوسد (در حقیقت) پوسیده نیست)

یعنی پیوسته در عالم انوار و ارواح زنده و پایداریم چنانچه ابن ابی الحدید و

میثمی وشیخ محمد عبده مفتی معروف دیار مصر در شرح این کلمات گویند که اهل بیت پیغمبر مانند دیگران درحقیقت مرده نیستند .

پس اگر ما ظاهراً در مقابل قبور أئمهٔ معصومین از عترت رسالت میایستیم مقابل قبور اموات نمی ایستیم و بامرده حرف نمیزنیم بلکه در مقابل احیاء وزندگان ایستاده ایم وبا زندگان حرف میزنیم پس ما مرده پرست نیستیم بلکه خدا پرستیم چون خدا روح وجسم آنها را زنده نگاه میدارد .

آیا شما حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و یا حضرت سید الشهداء أبا عبدالله الحسین علیهما السلام و شهداء بدر وحنین واُحد و کربلا را فدائی های دین وجان بازان راه حق نمیدانید که در مقابل ظلم خانمان سوز قریش و بنی امیّه و یزید و یزیدیان (که منتها درجه فعّالیّتشان انکار حقایق دین و محو آثار آن بوده) قیام نمودند و جان خود را درراه دین مقدّس اسلام و کلمه طیّبه **لااله الاالله** فدا نمودند .

همانطوریکه قیام صحابه رسول الله و جانبازیهای شهداء بدر واُحد و حنین سبب برطرف شدن شرك و کفر و اعلاء کلمه لااله الا الله گردید قیام و جان‌بازی حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام برای تقویت دین مقدس اسلام اثر بجائی بخشید .

اگر قیام آنحضرت نبود یزید عنید اساس دین را از میان برده و کفریّات باطن وعقاید فاسده خودرا درجامعهٔ مسلمین لباس عمل میپوشانید .

دفاع مخالفین ازخلافت معاویه ویزید و کفر آنهاوجواب آن

شیخ ـ خیلی از شما تعجب است که خلیفة المسلمین یزید بن معاویه را کافر وفاسد بخوانید و حال آنکه نمیدانید یزید راخلیفهٔ أمیر المؤمنین و خال المؤمنین معاویة بن ابی سفیان بمقام خلافت نصب نمود ومعاویه را خلیفه ثانی عمر ابن الخطّاب وخلیفهٔ ثالث عثمان مظلوم رضی الله عنهما بمقام امارت مسلمین درشامات منصوب نمودند ومردم بطیب خاطر روی لیاقت و قابلیتی که داشتند آنهارابمقام خلافت پذیرفتند پس نسبت کفر و ارتدادی که شما بخلیفة المسلمین میدهید علاوه بر آنکه اهانتی بتمام مسلمانان نمودید که ایشان را بخلافت پذیرفتند اهانت بزرگی است

بخلفای قبل که مقام امارت وحقیقةً خلافت آنها را تصویب نمودند ؟!

فقط ازایشان یك زلّه وخطا وترك‌اولائی صادرشد که در دوره خلافت ایشان ریحانهٔ رسول الله را بقتل رسانیدند و این عمل هم قابل عفو و اغماض بود فلذا توبه نمودند خداوند غفور هم‌از او گذشت چنانچه امام غزّالی ودمیری مشروحاً این مطلب را در کتب خودآورده و پاکی وطهارت خلیفه یزیدرا ثابت‌نمودند ؟!.

داعی - هیچ انتظار نداشتیم که درجهٔ تعصّب جنابعالی تا این اندازه باشد که وکیل مدافع یزید عنید پلید گردید.

واما اینکه فرمودید چون اسلاف او صحّه بر امارت آنها گذاردند پس حقاً مسلمانان‌باید کور کورانه تسلیم گردیده و اطاعت آنها را بنمایند این بیان شما علیل و قابل قبول عقلاء مخصوصاً در این دوره علم و حکمت (باصطلاح) دموکراسی نمی باشد.

و همین است یکی‌از براهین ما که میگوئیم خلیفه بایستی معصوم و از جانب خدا منصوب باشد تا دچار این‌اشکالات نشویم.

و دیگر آنکه فرمودید امام غزّالی و یا دمیری و دیگران دفاع از اعمال یزید نموده اند - آنهاهم مانند شما که تعصّبتان برعلم و عقلتان غالب آمده و الا هیچ انسان عاقلی‌نمی‌آیدو کیل مدافع یزید پلید گردد !! که از هیچ طریقی راه دفاع ندارد.

و دیگر آنکه فرمودید فقط یك زلّه وخطا از اوصادر شده و آن شهادت حضرت سیدالشهداء سلام الله علیه بوده - اولا آنکه شهادت پارهٔ تن رسول الله بدون تقصیر باهفتاد نفرصغیر و کبیر واسارت‌نوامیس بزرگ‌اسلام دختران‌رسول‌خدا ﷺ برملاء ماننداسراء روم وفرنگ زلّه وخطانبوده بلکه از گناهان کبیره بوده است‌ثانیاً عملیات‌زشت و کفریات او اختصاص بشهادت آنحضرت تنها ندارد بلکه طرق مختلفی برای‌اثبات کفر وارتداد او موجود است.

نواب - قبله صاحب تمنّا مینمائیم اگردلائل واضحی بر کفر وارتداد یزید هست دردسترس مابگذارید خیلی ممنون خواهیم شد.

دلائل بر کفر وارتداد یزید

داعی - دلائل بر کفر و ارتداد یزید بسیار واضح و آشکار است چنانچه در کلمات خود پیوسته نظماً ونثراً کفریات باطنی‌را ظاهر میساخت مخصوصاًدر اشعار خمریّه‌اش دلائل واضحی‌بدست است که گفته:

شمیسةکرم برجها قعردنّها   فمشرقهاالساقی ومغربها فمی
فان‌حرمت‌یوماًعلی‌دین‌احمد   فخذهاعلی‌دین المسیح بن‌مریم

خلاصهٔ معنی آنکه گوید شراب انگور از مشرق دست ساقی طالع میگردد و در مغرب دهان من غروب مینماید و اگر شراب‌در دین محمّد ﷺ حرام است بگیر او را بر دین مسیح بن مریم یعنی پیروی از دین‌مسیح بنما ونیز گوید:

اقول لصحب‌ضمت‌الکاس‌شملهم   و داعی صبابات الهوی یترنم
خذوا بنصیب من نعیم ولذة   فکل وان طال المدی یتصرم

در این اشعار میرساند که هرچه هست همین دنیا است غیر از این عالم عالمی‌نیست پس باید دست از لذّت ونعیم این عالم برنداشت

اینها اشعاری‌است که در دیوان اوثبت است و ابوالفرج ابن جوزی در کتاب‌الرّد علی المتعصّب العنید شهادت باو داده و از جمله اشعاری که دلالت بر کفر وزندقه و الحاد او دارد اشعاری‌است که سبط ابن جوزی در تذکره وجدّش‌ابوالفرج مفصّلاًنقل نموده‌اند که در مطلع آن گوید:

علیّة هاتی ناولینی وترنمی   حدیثك انی لا احب التناجیا

بمعشوقهٔ خود خطاب‌نموده گوید نزدیك‌بیاخانم‌عزیزم آگاه سازمراعلنی‌ازمطالب درونی خود من دوست ندارم که آهسته سخن برانی (تا آنجا که گوید):

فان‌الذی‌حدثت عن‌یوم بعثنا   احادیث زورتترك القلب ساهیا

یعنی آنکسی که بداستان قیامت تخویف میکند گذارشاتی بدروغ است که قلب را از آهنگهای ساز وآواز دور مینماید.

چنانچه ابراهیم‌بن اسحق معروف به(دیك الجن) که از اجلهٔ فقهاء و علماء وفضلاء و ادباء شیعه بوده درحضور خلیفه هرون الرّشید عبّاسي تمام آن اشعار را قرائت نموده هرون بی اختیار یزید را لعن کرده وگفت زندیق کاملا انکار صانع و حشر و نشر را نموده است.

از جمله اشعاری که دلالت بر کفر و الحاد او میکند آنست که در موقع ترنّم و عیش میگفت:

یا معشر الندمان قوموا   واسمعوا صوت الاغانی
واشربوا کاس مدام   واترکوا ذکر المعانی
شغلتنی نغمة العیدا   ن عن صوت الاذان
و تعوضت عن الحور   عجوزا فی الدنان

ما حصل معنی آنکه به ند ماء و هم پیالەهای خود گوید بر خیزید وبسازوآواز گوش دهید و ازشراب ناب استفاده کنید وترك کنید خرافات دینی را زیرا ساز مرابخود جلب نموده از صدای اذان تعویض و مصالحه میکنم بهشت و حورالعین را به پیره زنهای خوانند.

و در کتب مقاتل همه جا نقل است و حتی سبط ابن جوزی در ص ۱۴۸ تذکره آورده که چون اهل بیت رسالت را بشام آوردنـد یـزید پلید بر منظرهٔ قصر خـود که مشرف بر محلّه جیرون [1] بود قرار گرفته این دوبیت را انشاد کرد کفر خود را ثابت نمود.

لمابدت تلك الحمول واشرقت   تلك الشموس علی ربا جیرون
نعب الغراب فقلت نح أو لاتنح   فلقد قضیت من النبی دیونی

خلاصهٔ معنی آنکه محملهای اسرای آل محمّد ﷺ ظاهر شد کلاغي صدا کرد

(۱) یاقوت حموی در معجم البلدان گوید جیرون سقفی مستطیل است بر ستونها بنا کرده شده نزدیك دروازه دمشق و برگرد آن شهری‌است که یکی از جبابره در زمان قدیم قلعه ای در آنجا ساخته و بعدها صابئین آنجا عمارت‌کردند ودر داخل آن معبدی برای‌مشتری ساختند وآنجا تفرج گاه عمومی بوده‌است.

(که درعرب آن صدا رابفال‌بد میگرفتند) گفتم ای کلاغ بخوانی یا نخوانی من وام‌خود را از پیغمبر گرفتم.

کنایه از اینکه اعمام وأقاربم را در بدر و اُحد و حنین کشتند منهم تلافی نموده فرزندانش را کشتم وازجمله أدلّه بر کفر یزیدآنست که وقتی مجلس جشن برای شهادت پسر پیغمبر بر پا نمود باشعار کفر آمیز عبدالله بن الزبعری تمثل جست که حتّی سبط ابن جوزی و ابوریحان بیرونی و دیگران نوشته اندآرزوی وجود و حیات کسانی رانمود ازاجداد خودش که همه مشرك وکافر محض بودند وبامرخدا وپیغمبر در جنگ بدر کبری کشته شدند ظاهراً شعر دوم و پنجم از خود یزیداست که در حضور عموم حاضرین از مسلمانان ویهود و نصاری گفت.

لیت اشیاخی ببدر شهدوا   جزع الخزرج من وقع الاسل
لاهلوا و استحلوا فرحاً   ثم قالوا یا یزید لاتشل
قدقتلنا القرم من ساداتهم   وعدلناه ببدر فاعتدل
لعبت هاشم بالملك فلا   خبر جاء ولا وحی نزل
لست من خندف(۱) ان لم انتقم   من بنی احمد ماکان فعل
قداخذنا من علیّ ثارنا   وقتلنا الفارس اللیث البطل(۲)

و بعض ازعلماء خودتان مانند أبوالفرج و شیخ عبدالله بن محّمد بن عامر شبراوی در ص ۱۸ کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف و خطیب خوارزمی در جلد دوم مقتل الحسین ودیگران مینویسند یزید ملعون درموقع‌چوب زدن بر لب و دندانهای آن‌حضرت این اشعار را میخواند.

(۱)خندف یکی از اجداد یزید بوده‌است

(۲) ای‌کاش پیران وگذشتگان قبیله من که در بدرکشته‌شدند میدیدند زاری‌کردن قبیله‌خزرج رااز زدن نیزه (درجنگ‌احد) از شادی فریاد میزدند و میگفتند ای یزید دستت شل مباد که مهتران و بزرگان آنها راکشتیم و این‌عمل را بجای بدرکردیم‌که سربسر شد‌بنی هاشم با سلطنت بازی کردند نه خبری‌ازآسمان‌آمدونه وحی نازل شد . من از دودمان‌خندف نیستم‌اگرانتقام ازفرزندان پیغمبر نگیرم ماخون‌خودرا ازعلی گرفتیم‌بکشتن فرزند بزرگ او.

جواز علماء اهل سنت بر لعن یزید پلید

اکثر علماء شما آن زندیق ملعون را کافر دانسته‌اند حتّی امام أحمدبن حنبل (إمام الحنابله) وبسیاری از اکابر علماء شما تجویز لعن بر او نموده اند و مخصوصاً عبدالرّحمن ابو الفرج ابن جوزی کتاب مستقلی در این باب نوشته موسوم به (کتاب الرّد علی المتعصّب العنید المانع عن لعن یزید لعنه الله) و أبو العلاء معرّی در این باب گفته است :

أری الایام تفعل کل نکیر — فماأنافی العجایب مستزید
ألیس قریشکم قتلت حسیناً — وکان‌علی خلافتکم یزید

ما حصل معنی آنکه روزگار پیوسته بر ضدّ توحید و اهل توحید نقشه های ابلیسی میکشد و اینگونه رُلهای بازیگر دنیا سبب استعجاب من است چرا که ذاتی دنیا مکر وحیله بازیست دلیل بر مدّعا کشته شدن حسین علیه السلام بدست قریش وزمام اختیار امور وخلافت بدست یزید (علیه اللّعنة) دادن است .

فقط عدّه‌ای از متعصّبین علمای شما از قبیل غزّالی طرفداری از یزید نموده و عذرهای غیرموجّه مضحك برای تبرئه آن ملعون تراشیده اند .

در حالتی که عموم علمای خودتان عملیات کفرآمیز و رفتار ظالمانهٔ اورا مشروحاً ذکرنموده اند .

که ظاهراً بعنوان خلافت بر مسندریاست مسلمین بر قرار ولی‌عملاجدّیت مینمود بساط دین و توحید رابر چیند منکرات رابعنوان معروف عمل میکرد .

چنانچه دمیری درحیات الحیوان و مسعودی درمروج الذّهب نوشته‌اند میمونهای زیادی داشت که لباسهای حریر وزیبا بر آنها پوشانیده طوقهای طلا بگردن آنها نموده سوار بر اسبها مینمود .

و همچنین سگهای بسیاری طوق بگردن داشت که با دست خود آنها را شست و شومیداد و باجام طلا بآنها آب میداد و سپس نیم‌خوردهٔ آنهارا خودش میخورد و در اثر اعتیاد بمشروبات الکلی پیوسته مست و مخمور بود .

و مسعودی در جلد دوم مروج الذّهب گوید سیرت یزید سیرت فرعونی بودبلکه فرعون در رعیّت داری اعدل از یزید بود و سلطنت او ننگ بزرگی در اسلام شد زیرا مثالب بسیاری برای او میباشد از شرب خمر و کشتن پسر پیغمبر و لعن نمودن وصی پیغمبر(علی‌بن ابیطالب)وآتش زدن وخراب نمودن خانه خدا(مسجدالحرام) وخونریزی های بسیار (مخصوصاً قتل عام اهل مدینه) وفسق و فجور بی‌شمار و غیرآنها که بحساب نیاید میرساند عدم غفران وآمرزش اورا .

نواب ـ قبله صاحب موضوع قتل عام‌مدینه به امریزید چه بود متمنّی‌است بیان فرمائید .

داعي ـ عموم مورخین مخصوصاً سبط ابن‌جوزی درص ۶۳ تذکره مینویسد جماعتی از اهل مدینه در سنه شصت ودو رفتند بشام وقتی از فجایع اعمال و کفریات یزیدبا خبر شدند بر گشتند بمدینه بیعت‌اورا شکستند و علناً اورا لعن مینمودند و عامل اوعثمان‌بن محمّدبن أبی سفیان را بیرون نمودند عبدالله بن حنظله (غسیل الملائکه) گفت ای مردم ما از شام بیرون نیامدم و خروج بر یزید ننمودیم مگر آنکه دیدیم **هورجل لادین ینکح الامهات و البنات والاخوات و یشرب الخمر و یدع الصلوة ویقتل اولاد النبیین(۱)** .

قتل عام اهل مدینه بجرم شکستن بیعت یزید

چون این خبر بیزید رسید مسلم بن عقبه را با لشکر کثیری از اهل شام برای سرکوبی اهل مدینه فرستاد سه شبانه روز اهل مدینه را قتل عام نمودند ابن جوزي و مسعودی و دیگران مینویسند آنقدر کشتند که خون در کوچه ها جاري و **خاض الناس في الدماء حتی وصلت الدماء قبر رسول الله صلی الله علیه و سلم و امتلات الروضة والمسجد (۲)** .

---

(۱) او مرد بیدینی است که نزدیکی مینماید بامادرها ودخترها و خواهرها شراب میخورد و نماز نمی‌خواند و اولاد پیغمبران را میکشد .

(۲) بقدری خون درکوچه های مدینه جاری بود که مردم درخون فرورفته بودندتا اینکه خون بقبررسول‌خدا رسید مسجد وقبرآنحضرت پرازخون گردید .

هفتصد نفر ازرجال محترم ووجوه اشراف قریش و انصار و مهاجرین را کشتند وده هزار نفر از عامّهٔ مسلمین بقتل رسیدند وراجع بهتك حرمت و نوامیس مسلمین دعا گو خجالت میکشم بعرضتان برسانم همین قدر اکتفا مینمایم بیکی از عبارتهای ص ۱٦۳ تذکره سبط ابن‌جوزی که از ابوالحسن مدائنی نقل مینماید که **ولدت الف امرأة بعد الحرة من غیر زوج(۱)** .

بیش از این نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم و آقایان محترم را متأثر نمایم همین مقدار برای روشن شدن افکار کفایت میکند .

شیخ - تمام آنچه ذکرفرمودیددلالت برفسق یزید مینماید وعمل هرشخص فاسق معصیت کار قابل عفو و اغماض وقطعاً یزید توبه نموده خداهم غفّار الذّنوب است و او راآمرزیده پس شما بچه‌علت پیوسته اورا لعن وملعون میخوانید.

داعی - بعض از وکلای دعاوی برای آنکه حقوقی نصیبشان گردد ناچار تا آخرین فرصت دفاع از موکّل خود مینمایند ولو آنکه حق بر آنها آشکار گردد .

ولی نمیدانم جنابعالی روی چه منافعی آنقدر پافشاری در دفاع از آن لعین پلید مینمائید ومیفرمائید یزید توبه کرده است و حال آنکه گفتار کفر آمیز و شهادت اولیاء الله وقتل‌عام اهل مدینه وغیره درایت وگفتار شما که توبه‌نموده روایت است و آن ثابت نگردیده و مقابله بادرایت نمی‌نماید .

آیاانکار مبدء و معاد ووحی ورسالت و ارتداد از دین بنظر شما لعن آور نخواهد بودآیاظالمین را خداوند صریحاً درقرآن کریم لعن نفرموده آیا شما یزید را ظالم نمیدانید اگر بنظر مبارك جنابعالی وکیل مدافع جدّی یزید بن معاویه (خنده شدید حضار) این دلائل مکفی نمیباشد با اجازه‌خودتان دو خبر از منقولات علماء بزرگ خودتان نقل مینمایم وعرضم را خاتمه میدهیم

بخاری و مسلم در صحیحین خود وعلاّمه سمهودی در تاریخ المدینه و ابوالفرج

(۱) بعداز وقعه (حره) یعنی قتل‌عام مدینه هزار زن بدون‌شوهر وضع حمل نمودند (کنایه‌از آنکه لشکر فاتح بهتك نوامیس آنهارا حامله نموده‌اند)

ابن جوزی در کتاب الردّ علی المتعصّب العنید وسبط ابن‌جوزی درتذکره خواص الامّه و امام‌احمد حنبل در مسند ودیگران از رسول‌اکرم ﷺ نقل نموده‌اند که‌فرمود **من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله وعلیه لعنة الله و الملائکة والناس اجمعین لایقبل‌الله منه یوم‌القیمة صرفاً ولاعدلا (۱)** .

ونیز فرمود **لعن الله من‌اخاف مدینتی(ای اهل‌مدینتی)(۲)** .

آیا این همه قتل‌عام وهتك نوامیس و نهب اموال در مدینه موجب ترس و خوف آنها نبوده و اگر بوده تصدیق نمائید بلسان خدا و پیغمبر و ملائکه و تمام مردم آن نانجیب پلید ملعون بوده و خواهد بود تا روزقیامت .

اکثر علمای خودتان یزید پلید را لعن نموده وکتابها برجواز لعن او نوشته اند از جملهٔ علاّمهٔ جلیل‌القدر عبدالله‌بن محمّد بن‌عامر شبراوی شافعی در کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف راجع بلعن یزید درص۲۰ نقل‌مینماید که وقتی‌نزد ملاّ سعد تفتازانی نام یزید برده شد گفت **فلعنة الله علیه وعلی انصاره وعلی اعوانه (۳)** .

واز جواهر العقدین علاّمهٔ سمهودی نقل مینماید که گفت **اتفق العلماء علی جوازلعن من قتل الحسین رضی‌الله‌عنه او امر بقتله او اجازه او رضی‌به‌من غیر تعیین (۴)** .

و ازابن جوزی و أبویعلی وصالح بن احمد بن‌حنبل نقل مینماید که با ذکردلائل از آیات قرآن و غیره اثبات لعن یزید مینمایند که وقت مجلس بیش ازاین اجازه گفتار نمی‌دهد .

پس اگر مجلس طولانی و ساعاتی از نصف شب میگذرد بسیار لازم بود حلّ این معمّا گردد که آقایان از این مقدمات پی ببرید بحقّ بزرگی که أباعبدالله‌الحسین

(۱) کسیکه بترساند اهل مدینه را از روی ظلم بترساند خدای تعالی اورا(یعنی درروزقیامت) وبراوباد لعنت خداوملائکه و تمام مردم ودروز قیامت ازچنین کسی‌خداقبول نمینماید هیچ عملی‌را .

(۲) لعنت خدا برکسیکه بترساند شهرستان مرا(یعنی اهل مدینه را) .

(۳) لعنت خدا بر او وبر انصار و اعوان و یاری‌کنندگان او باد .

(٤) عموم علماء اتفاق نمودندبرجواز لعن‌کسی که حسین رضی‌الله‌عنه‌را کشت یاامر واجازه بکشتن آن بزرگوار نمود یا راضی‌بکشتن اوگردید

عليه‌السلام براسلام و اسلاميان دارد که ریشه چنین ظلم و ظالمی را به نیروی مظلومیّت خود کند و بخون خود واهل بیت عزیزش شجرهٔ طیّبه **لا اله الا الله** را که بواسطه ظلم بنی امیّه مخصوصاً یزید پلید نزدیك بود خشك شود آب یاری نمود و حیات نوینی باسلام و توحید داد .

جای بسی تأسف‌است عوض‌آنکه خدمات آن بزرگوار را تقدیر نمائید بزیارت رفتن زائرینش اعتراض نموده خورده گیری مینمائید و نامش را مرده پرستی میگذاریدو متأسف هستید که چرا ملیونها نفر همه ساله بزیارت قبر آن بزرگوار میروند و مجالس عزا برای آنحضرت تشکیل میدهند و برغریبی آن مظلوم گریه مینمایند .

سرباز گمنام

در جراید و مطبوعات و مجلاّت میخوانیم و مسافرین نقل مینمایند که در مراکز ممالك متمدّنهٔ دنیا از قبیل پاریس ولندن و برلن و واشنگتن آمریکا وغیره مرکز محترمی هست‌بنام قبر(سرباز گمنام) .

میگویند در میدان جنگ این سرباز که درراه دفاع از وطن مقابل ظلم ظالمان جانبازی نموده چون در بدن ولباس و کشتهٔ او نشان واضحی نبوده که معلوم شود از چه فامیل و خانواده و اهل کدام شهر و ناحیه است .

نظر باینکه با خون خود دفاع ازظلم ظالم نموده ولو گمنام و بی نام و نشان‌است محترم میباشد هر کس بآن شهرها وارد میشود از سلاطین ورؤسای جمهور و وزراء ورجال و بزرگان از هرطبقه احتراماً بزیارت قبر آن سرباز گمنام میروند وتاج گلی بر قبراو میگذارند بنام تقدیر از یك سرباز گمنام آنقدر احترام میکنند که حیثیّات ملّی خود را در مقابل ملل عالم حفظ نموده باشند .

ولی آقایان با انصاف شرم آور نیست که ما مسلمین هفتاد و دو سرباز با نام و نشان داشته باشیم که همگی عالم و عابد و باتقوی بعض از آنها قاری و حافظ قرآن درراه دین و توحید و دفاع از حریم اسلام و عدل و عدالت در مقابل ظلم ظالمان جان دادند و غالب آنها ودایع خدا و پیغمبر وعترت پاك رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند .

عوض تقدیر و تشویق مردم بزیارت آنها و امر باحترام قبورشان مورد انتقاد قرار

دهند و فرقهٔ دیگر علاوه بر نقد و انتقادبتحریك علمای متعصّب خود قبور آنهاراخراب نمایند واز صندوق بالای قبرشان قهوه بسازند ؟!.

چنانچه در سال ١٢١٦ قمری در روز عیدغدیر که اهالی کربلاعموماً (باستثنای قلیلی) بنجف اشرف برای‌زیارت مشرّف گردیده‌و‌هّابیهای نجدی‌وقت را غنیمت شمرده حمله بکربلا نموده بقتل و غارت شیعیان ضعیف بلادفاع مشغول وبنام دین قبورمقدّسهٔ فدائیان دین‌توحید (یعنی حضرت اباعبدالله الحسین ویاران آنحضرت) راخراب وباخاك یکسان نمودند ؟!!

قریب پنجهزار نفر از اهالی کربلا و علماء و ضعفاء ناتوان حتی زنان و اطفال بی گناه شیعیان را بقتل رسانیدند ؟ ! خزانهٔ حضرت سید الشهداء را غارت جواهرات و قنادیل طلا و اشیاء قیمتی و فروش گرانبهای عتیق را بردند صندوق قیمتی بالای قبر مقدّس را سوزانیده و از آن قهوه ساختند جمع کثیری را اسیر نموده با خود بردند **انا لله و انا الیه راجعون** . (اُف براین مسلمانی)

واقعاً تأسف آور است که در تمام ممالك متمدّنهٔ دنیا قبور علما و سلاطین و دانشمندان حتّی سرباز گمنام خود را محترم بشمارند ولی مسلمانان که اولی واحق اند بحفظ قبور مفاخر خود مانند وحشیهای آدمخوار قبور آنهاراخراب ونابود نمایند .

حتّی قبور شهداء اُحد مانند حمزه سید الشهداء و آباء و اجداد پیغمبر چون عبدالمطّلب وعبدالله واعمام واقوام آنحضرت وفرزندان رسول خدا مانند سبط اکبر امام ممتحن حضرت حسن وسید الساجدین زین العابدین امام علی بن الحسین و باقر العلوم محمّدبن‌علی‌امام پنجم وصادق‌آل‌محمّد جعفربن‌محمّدامام ششم سلام‌الله علیهم‌اجمعین ودیگران از بنی هاشم و علماء اعلام و مفاخر اسلام را در مکّه و مدینه با خاك یکسان نموده مع‌ذلك خود را مسلمان بخوانند ؟ !!! ولی قبور صنادید و سلاطین خود را با تشکیلاتی مجلّل برقرار نمایند !!

و حال آنکه علماء ما و شما چه بسیار اخبار در تشویق زیارت مؤمنین اهل قبور نقل نموده‌اند تا باین وسیله قبور مؤمنین از دستبرد حوادث محفوظ بماند و خود رسول

الله ﷺ بزیارت قبور مؤمنین میرفت وبرای آنها طلب مغفرت می‌نمود .

نه آنکه ایادی مرموزی بنام دین بدست خود قبور مفاخر خود را خراب و با خاك یکسان نمایند و اثری از آنها در عالم باقی نگذارند . سخن را کوتاه کنم درد دل بسیار است .

شرح این هجران واین خون جگر   این زمان بگذار تا وقت دیگر

آل محمد شهداء راه حق و زنده هستند

آیاشما آن خاندان جلیلی که جان در راه دین وتوحید دادند شهید میدانید یا نه اگر بگوئید شهید نیستند دلیل شما چیست واگر شهیدند و کشتگان راه خداوفداکاران دین حق هستند چگونه آنها را مرده میدانید وحال آنکه صریحاً درقرآن مجید فرماید **احیاء عند ربهم یرزقون .**

پس بحکم آیات قرآنیه و اخبار وارده آن ذوات مقدّسه زندگانند و مرده نیستند پس ما مرده پرست نیستیم و سلام بر مرده نمی کنیم بلکه با زندگان حرف میزنیم .

علاوه هیچ شیعه‌ای از عارف وعامی آنهارا مستقل در قضاء حوائج نمیدانند بلکه آنانرا عباد صالح وواسطهٔ آبرومند بسوی خدای متعال میدانند .

(چنانچه در ص ۲۱۸ همین کتاب ذکر شده) .

فقط حوائج خودرا بآنها عرض مینمایند که آن امامان بر حق و آبرومندان صالح از خدا بخواهند بما مردمان نالایق عطف توجه فرمایند واگر بزبان‌قال میگویند **یا علی ادرکنی یا حسین ادرکنی** عیناً مانند آن آدمی است که حاجتی بسلطان مقتدری دارد بدر خانهٔ وزیر اعظم میرود ومیگوید جناب وزیر بدادم برس هرگز این گوینده وزیر را سلطان و پادشاه و مستقل در قضاء حاجت خود نمیداند بلکه مقصودش اینست که چون شما نزد پادشاه آبرو دارید وساطت کنید کارمن انجام داده شود .

شیعیان هم آل محمد سلام الله علیهم اجمعین را خدا و شریك در افعال خدائی نمیدانند بلکه آنها را عباد الله الصالحین میدانند . که در اثر عبادت و تقوا و ریاضات

شرعیّه بعلاوه فطرت پاك منظور نظر حق تعالی گردیدند لذا مناصب امامت و ولایت و درجات عالی اعلا در دو عالم را بآنها دادند که بامر واجازه پروردگار تصرّف در موجودات می‌نمودند .

چون امناء و نمایندگان حضرت ذوالجلال اند حوائج صاحبان حاجت رابعرض حق میرسانند اگرصلاح در قضاء حاجت آن سائل‌میباشد اجابت میفرماید وإلّاعوض رادر آخرت بآنها میدهند چنانچه عملا هم می‌بینیم ونتایج هم‌میگیریم .

این جملات مختصری‌از مفصل بود که درجواب شما ناچار عرض شد که فرمودید چرا بامرده حرف میزنید .

و در عین‌حال یك نکته ناگفته نماند که شیعیان مقام ائمه معصومین را بالاتر از آن میدانند که فقط اثبات حیاتی مانند حیات سایر شهداء اسلام برای آنها بنمایند .

حافظ ـ این جمله بیان شما معمّائی بود که محتاج بحلّ است مگر فرق امامان شما با سایر ائمه چیست فقط مقام سیادت و انتساب برسول اکرم ﷺ آنها را متمایز از دیگران قرار داده .

داعی ـ ابداً معمّائی درکار نیست فقط تصور این مطلب برای شما که یك عمراز معرفت مقام امامت دورید بسیار مشکل است اول باید از عادت و تعصّب‌خارج شوید و با نظر علم و عقل و منطق و انصاف مطالعه مقام امامت بنمائید آنگاه توجه خواهید نمود که فرق بیّن و آشکاری بین مقام امامت در اعتقاد شیعه و امامت در عقاید شما می باشد .

اگر بخواهم اثبات این مرام بنمایم باید انتظار صبح کشید این موضوع مهم موکول است بیك مجلس مبسوط تری که وقت صحبت باشد انشاء الله (مجلس را ختم نمودیم چون مقارن اذان‌صبح بود و رشته سخن طولانی شده بود گفتند موضوع امامت بماند برای فرداشب باخنده ومزاح آقایان را بدرقه نمودیم بسلامت تشریف بردند)

جلسه چهارم

لیله دوشنبه ۲۶ رجب ۴۵

منت برما نهاده کشف حقیقت نمودید

«اول مغرب سه‌نفر از آقایان محترمین جماعت‌وارد شدند»
«گفتند قبل‌ازرسمیت مجلس برای‌اطلاع‌شماعرض کنیم»
«امروز تا غروب در همه‌جا از مسجد و خانه و اداره و بازار صحبت شما بود روزنامه ها»
«درهر کجا دست یکنفر بود جمعیت بسیاری اطراف آنها جمع ودراطراف بیانات شما»
«بحث می‌نمودند ماها علاقهٔ مفرطی بشما پیدا نمودیم در دل همه جا کرده‌اید و بر»
«ما خیلی حق دارید زیرا حل شبهاتی را مینمائید که از اول عمر پیشوایان ما بر»
«خلاف آن بما نشان دادند و راستی خیلی معذرت می‌خواهیم از اینکه ما جماعت»
«شیعیان را مشرك میدانستیم چکنیم بما از طفولیت اینطور معرفی نموده‌اند امید است»
«خداوند غفور توبه ما را قبول فرماید».

«این چند روزه که گفتارهای شبانه در جراید و روزنامه‌ها نشر پیدا نموده»
«خریداران روزنامه‌ها چندین برابر و بسیاری از مردم روشن شده‌اند و مخصوصاً»
«ماها که حاضر در مجلس هستیم و از لطافت گفتار شما بهره مند میشویم بیشتر»
«علاقه مند شدیم‌مخصوصاً شب گذشته که بسیار خوب پرده ها را بالا زدید و حقایق»
«زیر پرده را آشکار نمودید امید است پرده‌های بیشتری بالا برود و کشف حقایق»
«زیادتری بشود».

«و مطلب دیگری که میخواهیم بشما یادآوری نمائیم آنست که بیش از پیش»
«آنچه مؤثر در ما و جامعهٔ ما گردیده چنانچه قبلا هم عرض کردیم بساطت در کلام و»
«سادگی در گفتار شما است که بقدری شما مطلب را روشن وعوام فهم بیان میکنید»
«وبزبان خود ما صحبت مینمائید که تمام بی‌سوادان ما را جذب نموده‌اید والبته این»
«قسمت را کاملا منظور نظر قرار دهید که جامعهٔ مردم از صد نفر پنج نفر با علم»
«و اطلاع نیستند کور کورانه آنچه از طفولیت شنیده‌اند و در دل و قلب آنها قرار»

«گرفته باهمان سادگی بایستی بآنها فهماند چنانچه شما همین عمل را نموده اید امید»
«است نتیجهٔ کامل حاصل آید.»

«درهمین بین آقایان وارد شدند با گرمی وملاطفت خوش آمد گفتیم پس از»
«صرف چای و تعارفات معموله شروع بصحبت شد.»

نواب - قبله صاحب شب گذشته قرار شد امشب در اطراف امامت صحبت شود خیلی ماشایق فهم این موضوع مهم‌هستیم چون‌این موضوع ریشهٔ مطالب است تمنامیکنیم فقط همین موضوع را مورد بحث قرار دهید که بدانیم بین ما وشما چه اختلافی درموضوع امامت هست.

داعی - از طرف حقیر مانعی نیست چنانچه آقایان مایل باشند دعا گو حاضرم.

حافظ - (با رنگ پریده وصورت گرفته) ازطرف ماهم مانعی‌نیست هرنوع صلاح میدانید بفرمائید.

بحث در اطراف امامت

داعی - خاطر آقایان بخوبی مسبوق است که از برای امام معانی چندی‌است‌ازحیث‌لغت واصطلاح اما در لغت امام‌بمعنای پیشوا است که **الامام هوالمتقدم بالناس** یعنی امام‌پیشوای مردم است امام جماعت یعنی پیشوای مردم در نماز جماعت امام‌الناس یعنی پیشوای مردم است در امور سیاسی ویاروحانی ویا غیرآن امام جمعه یعنی کسیکه پیشوای نماز جمعه میباشد.

بحث در مذاهب اربعه اهل تسنن وکشف حقیقت

بهمین جهت است که‌جماعت اهل‌تسنّن یعنی صاحبان مذاهب اربعه پیشوایان خودرا امام میگویند بنام **امام ابوحنیفه - امام مالك - امام شافعی - امام‌احمد** یعنی فقهاء و مجتهدینی که درامر دین پیشوای‌آنها هستند که باابتکار وفکر خود اجتهاداً یاقیاساً احکام راازحلال و حرام برای آنها معین نموده‌اند.

(بهمین جهت کتب فقیهٔ چهار امام شمارا که مطالعه میکنیم ازحیث اصول وفروع اختلافات بسیاری درآنها مشاهده مینمائیم).

از این قبیل أئمه و پیشوایان در تمام مذاهب وادیان هستند حتّی در مذهب شیعه هم علماء و فقهاء همان مقامی را دارند که شما برای أئمهٔ خودتان قائلید و لهذا در غیبت ولی عصر امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه در هر دوره وزمان روی موازین‌علمی با ادلّهٔ اربعه کتاب وسنّت و عقل و اجماع فتوا میدهند منتها ما آنها را امام نمی خوانیم چه آنکه‌امامت اختصاص دارد باوصیاء اثناعشر از عترت طاهره بایك فرق که بزرگان شما بعداً باب اجتهاد را مسدود نموده یعنی از قرن پنجم که بامر پادشاه وقت اراء مستحدثهٔ علماء و فقهاء را جمع نموده و منحصر بچهار نمودند و مذاهب اربعه حنفی - مالکی - شافعی - حنبلی رارسمیّت دادند ومردم رامجبور نمودند که بیکی ازآن چهار مذهب‌عمل نمایند که تا کنون رایج است .

و معلوم نیست که در مقام تقلید ترجیح فردی بر افراد دیگر بچه دلیل و برهان است امام حنفیها چه خصیصه‌ای دارد که مالکیها ندارد و امام شافعیها چه دارد که امام حنبلیها ندارد .

و اگر ملت اسلامی مجبور باشند که از فتاوای آن چهار تجاوز ننمایند جمودت بسیار سختی جامعه مسلمین را فرا گرفته و ابداً ترقی و تعالی در آنها راه پیدا نمی کند .

وحال آنکه یکی از خصائص دین مقدّس اسلام اینست که با قافله تمدّن در هر دوره و زمانی پیش میرود و این مطلب لازم دارد فقهاء و مجتهدینی را که در هر دوره و زمان باحفظ موازین شرعیّه با کاروان تمدّن پیش بروند و حفظ مرکزیت مذهبی را بنمایند .

چون بسیاری از امور است که بواسطهٔ حدوثش تقلید میّت در اوراه ندارد و حتماً باید مراجعه بفقیه و مجتهد حی نمود و از ابتکار فکر او استفاده و فتوای او را مورد عمل قرار داد .

با اینکه بعدها در میان شما مجتهدین و فقهاء عالی مقامی پیدا شدند که بمراتب ازآن‌چهارامام اعلم‌وافقه بودند نمیدانم این‌ترجیح بلا مرجّح و حصرنمودن مقام اجتهاد

را بآن چهار نفر و ضایع نمودن حق علمی دیگران از چه راه بوده است ولی در جامعه شیعه تمام فقهاء و مجتهدین در هر دوره و زمان تا ظهور ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه حق حیات دارند ما تقلید میّت را ابتداءً و در مسائل حادثه ابداً جائز نمیدانیم .

دلیلی برتبعیت مذاهب اربعه نیست

عجبا شما جامعهٔ شیعیان را مبدع و مرده پرست میخوانید که بدستورات أئمه اثنی‌عشر ازاهل‌بیت خاتم الانبیاء ﷺ بامر آنحضرت (که با نصوص عالیه ای که در کتب خودتان هم مشروحاً مندرج است) عمل مینمایند ولی معلوم نیست شماها بچه دلیل مسلمانان را اجبار میدهید در اصول بمذهب اشعری یا اعتزال ودر فروع حتماً بیکی از مذاهب اربعه عمل نمایند .

واگر بآنچه شما بی‌دلیل میگوئید عمل ننمایند یعنی پیرو مذهب اشعری و یا اعتزال و یا یکی از مذاهب اربعه نگردیدند رافضی و مشرك و مهدور الدّم هستند .

و اگر بشما ایراد نمایند که چون دستوری از پیغمبر برای پیروان ابوالحسن اشعری و یا أبوحنیفه و مالك بن أنس و محمّد بن إدریس شافعی و أحمد بن حنبل نرسیده آنها هم از علماء و فقهاء اسلامی بوده‌اند حصر کردن تقلید را بآنها بدعت است چه جواب خواهید گفت .

حافظ - أئمه أربعه چون دارای مقام فقاهت و علم و اجتهاد توأم با زهد و ورع و تقوی و امانت و عدالت بودند پیروی از آنها برما لازم آمد .

داعی - اولاً آنچه فرمودید دلائلی نیست که موجب حصر گردد که تا روز قیامت مسلمانان مجبور باشند پیروی از طریقهٔ آنها بنمایند چونکه این صفات را شما برای تمام علماء و فقهاء خودتان قائل هستید و انحصار بآن چهار دادن توهین بعلماء بعد است .

زیرا اجبار به پیروی از فردی و یا افرادی وقتی خواهد بود که دستور و نصّی از خاتم الانبیاء ﷺ رسیده باشد وحال آنکه چنین دستور و نصّ از آن حضرت در بارهٔ أئمهٔ اربعه شما نرسیده چگونه شما حصر نمودید مذاهب را بچهار و حتمی

بودن پیروی از یکی ازآن چهار امام را حق بدانید.

امر عجیبی است قابل تأمل عقلای با انصاف

خیلی مُضحك وخنده‌آور است که چند شب قبل شما مذهب شیعه‌را سیاسی بحساب آوردید و گفتید چون در دورهٔ رسول الله نبوده ودر خلافت عثمان بوجود آمده پیروی از آن جایز نیست.

وحال آنکه با دلائل عقلیه ونقلیه پریشب ثابت نمودیم که ریشهٔ مذهب تشیّع در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و بدستور مبارك خود آنحضرت بکاررفته ورئیس شیعیان أمیرالمؤمنین علی بن أبیطالب علیه السلام از طفولیت در دامن نبوّت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تربیت شده و معالم دین را از آنحضرت آموخته مطابق اخباری که در کتب معتبرهٔ خودتان رسیده پیغمبر آنحضرت را باب علم خود خوانده وصریحاً فرموده اطاعت علی اطاعت من است ومخالفت او مخالفت من است و در حضور هفتاد هزار جمعیت اورا بامارت و خلافت منصوب نموده و عموم مسلمین حتی عمر و ابی‌بکر را امر فرمود با او بیعت نمودند.

ولی مذاهب اربعه شما حنفی ـ مالکی ـ شافعی ـ حنبلی ـ روی چه پایه ای قرار گرفته کدام یك ازآن چهار امام شما رسول خدارا ملاقات نمودند یا دستور و نصّی ازآن حضرت در بارهٔ آنها رسیده که مسلمانان مجبور باشند کور کورانه تبعیت از آنها بنمایند چه آنکه شما هم بی دلیل تبعیت از أسلاف خود نموده و پیروی مینمائید چهار امامی را که هیچ دلیلی برامامت مطلقه آنها ندارید مگر آنچه را که فرمودید فقیه عالم مجتهد زاهد با تقوی بودند که اهل هرزمان در حیات آنها بفتاوای آن علماء میبایستی عمل نموده باشند نه آنکه مسلمین جهان تا روز قیامت اجبار داشته باشند که پیروی ازآنها بنمایند.

علاوه بر اینها اگر این صفات باضعاف مضاعف توأم با نصوص وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در عترت طاهرهٔ آنحضرت جمع شد تبعیت و پیروی از آنها اولی است یا تبعیّت و پیروی از کسانی که ابداً از رسول خدا صلی الله علیه و آله در بارهٔ آنها دستور و نصّی نرسیده.

آیا مذاهبی که درزمان پیغمبر اثری از آنها نبوده و هیچیك از أئمه اربعه در

زمان آنحضرت نبودند و دستوری ازآنحضرت در بارهٔ آنها نرسیده و بعد از قرنی در دنیا پدید آمدند مذهب من درآری وسیاسی میباشند؟

یا مذهبی که ریشه گذارآن رسول خدا وپیشوای آن تربیت شده دست آنحضرت بوده و همچنین سایر امامان یازده گانه که در بارهٔ تمام آنها و بنام فرد فرد آنها دستور رسیده وآنهارا عدیل قرآن قرار داده وصریحاً درحدیث ثقلین[۱] فرموده **من تمسّك بهما فقد نجی ومن تخلّف عنهما فقد هلك** و در حدیث سفینه[۲] فرموده **ومن تخلّف عنهم فقد هلك**.

و ابن حجر در ص ۱۳۵ صواعق باب وصیّة النّبی از آنحضرت نقل مینماید که فرمود قرآن و عترت من درمیان شما ودیعهٔ من هستند که اگر بهردو آنها معاً و توأماً تمسّك جستید هرگز گمراه نخواهید شد آنگاه ابن حجر گوید مؤید این قول حدیث دیگری است که آن حضرت دربارهٔ قرآن و عترت فرموده است.

فلا تقدموهما فتهلکوا ولاتقصّروا عنهما فتهلکوا ولاتعلّموهم فانّهم اعلم منکم (۳).

آنگاه ابن حجراظهار نظرنموده که این حدیث شریف دلالت دارد براینکه عترت و اهل بیت آنحضرت در مراتب علمیّه و وظائف دینیّه حق تقدم بر دیگران دارند عجبا با اذعان او باینکه عترت از اهل بیت بایستی مقدّم بر دیگران باشند بدون هیچ دلیل و برهان دراصول ابوالحسن اشعری و در فروع فقهاء اربعه را مقدّم برآن خاندان جلیل میدارند؟ این نیست مگر از روی تعصّب و عناد و لجاج و چنانچه فرمودهٔ شما صحّت دارد و امامان فقهاء شما از جهت علم و ورع و تقوی و عدالت مطاع بوده‌اند پس چرا بعض ازآنها بعض دیگر را تفسیق وتکفیر نموده‌اند.

حافظ ـ خیلی بی‌لطفی مینمائید که هرچه بزبانتان می‌آید میگوئید تا باین حد

---

(۱) درص ۲۱۹ وص۲۲٤ همین کتاب باصل واسناد آن اشاره شد.

(۲) درص ۲۲٦ همین کتاب باسناد آن اشاره شده.

(۳) برقرآن وعترت من تقدم نجوئید وتقصیر ازخدمت آنها ننمائید که هلاك خواهید شد و بعترت من تعلیم ندهید زیراکه آنها اعلم ازشما میباشند.

که تهمت میزنید بفقهاء و امامان ما که آنها در مقام ردّ و تضعیف و یا تفسیق و تکفیر یکدیگر برآمده‌اند این بیان شما قطعاً کذب محض است اگر ردّی و یا نقدی در بارهٔ آنها گفته شده از طرف علمای شیعه بوده و إلّا از طرف علماء ما جز تعظیم و تجلیل که شایستهٔ مقام آنها بوده قلمی روی کاغذ نرفته .

داعی - معلوم میشود جنابعالی توجّهی بمندرجات کتب معتبره علمای خود ندارید یا عمداً سهو مینمائید یعنی میدانید ولی‌غلط اندازی میکنید و إلّا أکابر از علماء خودتان کتابها بر ردّ آنها نوشته‌اند حتّی خود أئمّه اربعه یکدیگر را تفسیق وتکفیر نموده‌اند .

حافظ - بفرمائید آن علماء کیانند و مندرجات کتب آنها چیست اگر در نظر دارید بیان نمائید .

داعی - اصحاب ابی‌حنیفه وابن‌حزم [1] وغیرهما پیوسته درمقام طعن به امام‌مالك و محمّد بن ادریس شافعی هستند و همچنین اصحاب شافعی مانند امام الحرمین و امام غزّالی و غیر آنها طعن میزنند به أبوحنیفه و مالك بعلاوه از جنابعالی سؤال مینمایم بفرمائید امام شافعی و أبوحامد محمّد بن محمّد غزّالی و جار الله زمخشری چگونه اشخاصی هستند .

حافظ - از فحول فقهاء و علماء و ثقه و امام جماعت اند .

رد نمودن امامان وعلماء اهل تسنن ابوحنیفه را

داعی - امام شافعی گوید **ما ولد فی الاسلام اشأم من ابی‌حنیفة (۲)**.

و نیز گفته **نظرت فی کتب‌اصحاب ابی حنیفة فاذا فیها مائة و ثلثون ورقة خلاف الکتاب والسنّة (۳)**.

وابوحامد غزّالی در کتاب منخول فی علم‌الاصول گوید **فأما ابوحنیفة فقدقلّب**

(۱) علی بن احمد اندلسی متوفی سال ٤٥٦ قمری .

(۲) متولد نگردیده دراسلام مشئوم‌تر ازابوحنیفه .

(۳) نظر کردم درکتب اصحاب ابی‌حنیفه پس درآنها است صدوسی‌ورقه خلاف کتاب‌خدا وسنة رسولخدا (ص).

الشریعة ظهرالبطن وشوّش مسلکها وغیّر نظامها و أردف جمیع قواعدالشرع باصل‌هدم به شرع محمّد المصطفی و من فعل شیئاً من‌هذا مستحلاً کفرو من فعله غیرمستحلّ فسق (۱) .

وانگاه در این باب کلام بسیاری در طعن و ردّ و تفسیق او نوشته که داعی از بیانش خود داری مینمایم .

وجارالله زمخشری صاحب تفسیر کشّاف که از ثقات علماء شمااست در ربیع‌الأبرار نوشته است **قال یوسف بن اسباط ردّأبو حنیفة علی رسول الله اربعمائة حدیث أو اکثر (۲)** .

و نیز گوید یوسف که أبوحنیفه میگفت **لوادرکنی رسول‌الله لاخذبکثیر من قولی (۳)** .

از این قبیل مطاعن ازعلماء شما بسیار است درباب ابوحنیفه وسائرأئمّهٔ اربعه که از مراجعه بکتاب منخول غزّالی و کتاب نکت الشریفه شافعی و ربیع الأبرار زمخشری و منتظم ابن جوزی و دیگران معلوم می‌آید تا آنجاکه امام غزّالی در منخول گوید :

انّ اباحنیفة النعمان‌بن ثابت الکوفی یلحن فی‌الکلام ولایعرف اللغة والنحو ولایعرف الاحادیث (۴) .

و نیز مینویسد چون عارف بعلم‌حدیث (که بعد از قرآن پایه واساس دین است) نبوده لذا فقط بقیاس عمل می‌نموده و حال آنکه **اوّل من قاس ابلیس** یعنی اول کسی که عمل بقیاس نمود ابلیس بود (پس هرکس بقیاس عمل نماید با ابلیس محشور خواهد شد) .

(۱) پس بتحقیق ابوحنیفه شریعت‌را وازگون گردانیده ومشوش نموده راه‌اورا وتغییر داد نظام اورا وهریك ازقوانین شرع رابااصلی مقرون ساخت که‌باآن اصل شرع پیغمبررا ویران‌نمود هرکس این عمل‌را عمداً بنماید وآن‌را حلال بداند کافراست وهرکس بدون تعمد بنماید فاسق‌است (پس قطعاً ابوحنیفه بگفتار این عالم بزرگ‌یاکافر است یافاسق).

(۲) یوسف بن اسباط گفته است رد نموده ابوحنیفه بررسول خدا(ص) چهارصد حدیث یا بیشتر.

(۳) اگر پیغمبر مرادرك مینمودبیشتر ازاقوال وگفته‌های مرامیگرفت(یعنی پیروی ازگفتار من‌می‌نمود) .

(٤) درگفتار ابوحنیفه نعمان‌بن ثابت‌کوفی غلطهای بسیاری بوده ومعرفت بعلم لغت‌ونحو واحادیث نداشته .

و ابن جوزی در منتظم گوید **اتّفق الکلّ علی الطعن فیه** یعنی همگی علماء متفق‌اند در طعن برابوحنیفه منتهی طعن کنندگان برسه‌قسم تقسیم شده‌اند دسته ای اورا مورد طعن قرار داده‌اند که دراصول عقاید متزلزل بوده و گروهی دیگر گفتند قوهٔ حافظه و ضبط در روایات نداشته وقومی دیگر اورا طعن میزنند باینکه صاحب رأی و قیاس بوده و رأی او پیوسته مخالفت با احادیث صحاح داشته .

پس از این قبیل گفتار و مطاعن از علمای خودتان در باره امامانتان بسیار است که اینك وقت گفتارش نیست چه آنکه داعی درمقام انتقاد نبودم شما رشتهٔ سخن‌را باینجا آوردید که فرمودید مطاعن منقوله از طرف علمای شیعه‌است وهرچه برزبان داعی میآید میگویم خواستم بگویم شما انتقاد بیجا میکنید و فراراً دفاع بلامنطق مینمائید والّا مطلب این قسم نیست آنچه برزبان داعی جاری میشود مطابق علم وعقل ومنطق و خالی از تعصّب میباشد و علمای شیعه در بارهٔ أئمّهٔ اربعهٔ شما غیر از آنچه علمای خودتان نوشته‌اند نسبت نداده اند و توهین هم نمینمایند .

ولی برخلاف علمای شما در میان علمای شیعهٔ امامیه نسبت بمقامات مقدّسهٔ أئمه اثنی عشرما هیچ نوع ایرادی وجود ندارد .

چون ما أئمّهٔ طاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین را شاگردان یك مدرسه میدانیم که افاضات فیض الهی برآنها یکسان بوده است وآنها عموماً من اوّلهم الی آخرهم مطابق دساتیر الهیّه که بوسیله خاتم النبیّین صلی الله علیه و آله بآنها ابلاغ شد عمل مینمودند .

برأی و قیاس و ابتکار فکر خود نظری نداشتند هرچه داشتند از پیغمبر داشتند فلذا اختلافی بین دوازده امام نبوده (مانند اختلافات أئمّهٔ اربعه شما در جمیع عقاید و احکام) چه آنکه آنها امام بودند ولی نه امام لغویّه که بمعنی پیشوا باشد .

امامت در عقیده شیعه ریاست عالیه الهیه است

بلکه دراصطلاح علم کلام که محقّقین علماء بیان نموده‌اند آن امامت بمعنای ریاست عالیهٔ الهیّه واصلی‌ازاصول‌دین‌میباشدوماهم‌برآن عقیده‌ایم که **الامامة هی الریاسة العامّة الالهیّة خلافة عن رسول الله فی امور الدین و**

الدنیا بحیث یجب اتباعه علی کافّة الامّة (۱)

شیخ ـ خوب بود بطور قطع و جزم نمیفرمودید که امامت اصطلاحی از اصول دین میباشد چه آنکه اکابر علماء مسلمین گویند امامت از اصول دین نیست بلکه از فروعات مسلّمه میباشد که علماء شما بدون دلیل جزء اصول دین آوردند .

داعی ـ این بیان اختصاص بشیعیان تنها ندارد بلکه اکابر علماء شما هم بر این عقیده هستند از آنجمله قاضی بیضاوی مفسّر معروف خودتان در کتاب منهاج الاصول ضمن بحث اخبار با کمال صراحت گوید **انّ الامامة من اعظم مسائل اصول الدین الّتی مخالفتها توجب الکفر والبدعة (۲)** .

و ملا علی قوشچی در شرح تجرید مبحث امامت گوید **وهی ریاسة عامة فی امور الدین والدنیا خلافة عن النبیّ (ص) (۳)** .

و متعصّب ترین علمای شما مانند قاضی روز بهان نقل این معنارا نموده است که امامت ریاست بر امت و نیابت و خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله است باین عبارت که **الامامة عند الاشاعرة هی خلافة الرسول فی اقامة الدین وحفظ حوزة الملّة بحیث یجب اتّباعه علی کافّة الامّة (۴)** .

اگر امامت از فروع دین بود رسول اکرم صلی الله علیه و آله نمیفرمود کسیکه امام را نشناسد و بمیرد بطریق اهل جاهلیت مرده چنانچه اکابر علماء شما مانند حمیدی در جمع بین الصّحیحین و ملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی و دیگران نقل نموده اند که فرمود **من مات ولم یعرف امام زمانه فقدمات میتة جاهلیة(۵)**

(۱) امامت ریاست عمومی الهی است برهمه خلایق بطریق خلافت ازجانب رسول الله صلی الله علیه وآله درامردین ودنیا که واجب است متابعت او بر کافهٔ مردم .

(۲) بدرستیکه امامت از بزرگترین اصول دین است که مخالفت آن موجب کفر و بدعت میباشد

(۳) امامت ریاست عمومی است درامور دین ودنیا بطریق خلافت از پیغمبر (ص) .

(۴) امامت نزد اشاعره خلافت رسول الله است دربرپا نمودن دین وحفظ حوزه ملت اسلام بنحویکه واجب است متابعت او برجمیع امت .

(۵) کسیکه بمیردوامام زمان خودرا نشناخته باشد پس بتحقیق مرده‌است بمردن اهل جاهلیت

بدیهی است عدم معرفت بفرعی از فروع دین موجب تزلزل دین و مردن باصل جاهلیّت نخواهد بود که بیضاوی صریحاً گوید مخالفتش موجب کفر و بدعت گردد.

پس ثابت است که امامت داخل در اصول دین و تتمیم مقام نبوت میباشد.

فلذا فرق در معنای امامت بسیار است شما که علمای خود را امام میخوانید **امام‌اعظم ـ امام‌مالك ـ امام شافعی ـ امام‌حنبل ـ امام‌فخر ـ امام‌ثعلبی ـ امام غزالی** ـ و غیره بمعنای لغوی است ماهم امام جمعه داریم امام جماعت داریم دامنه این نوع از امامان وسیع است ممکن است دریك زمان صد ها امام باشد.

ولی امام بآن معنی که عرض کردم ریاست عامّهٔ مسلمین بر عهده اوست در هر زمانی فقط یکنفر است و آن امام است که حتماً بایستی واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و اعلم و افضل و اشجع وازهد واورع واتقای از همه ناس وصاحب مقام عصمت باشد.

و هیچ گاه زمین از وجود چنین امامی خالی نخواهد بود تا روز قیامت و بدیهی است چنین امامی که واجد جمیع صفات عالیه انسانیت باشد مقامش بالاترین مقامات روحانیّت است و حتماً چنین امامی باید منصوب از جانب خدای تعالی و منصوص من جانب الرسول باشد که اعلی وارفع ازجمیع خلایق حتّی انبیاء عظام میباشد.

حافظ ـ از طرفی شما مذمت میکنید غلات را و از طرفی خودتان در باره امام غلو مینمائید و مقام آنها را بالاتر از مقام نبوت میدانید و حال آنکه علاوه از دلائل عقلیّه ـ قرآن مجید مقام انبیاء را بالاترین مقامات معرفی فرموده ما بین مقام واجب و ممکن همان مقام انبیاء میباشد این ادعای شما چون بدون دلیل است محض تحکم وغیر قابل قبول میباشد.

مقام امامت بالاتر از نبوت عامه‌است

داعی ـ هنوز جنابعالی استفسار از دلیل ننموده میفرمائید ادعای بی دلیل است وحال آنکه بالاترین دلیل کتاب محکم آسمانی قرآن مجید است که در سوره بقره شرح حال إبراهیم خلیل الرّحمن علیه وعلی نبیّنا وآله السلام را نقل میفرماید که پس از امتحان ثلاثه

(جان ومال و فرزند) که در تفاسیر مشروحاً ثبت است خداوند متعال اراده فرمود رفعت مقامی بآن بزرگوار عنایت فرماید چون بعد از مقام نبوت ورسالت و او لوالعزمی و خلّت که واجد بود مقامی ظاهراً نبود که آنحضرت را ترفیع مقام بدهد الّا مقام امامت که ما فوق جمیع مقامات روحانی بود لذا در آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) برسول أکرم ﷺ خبر میدهد **واذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین (۱)**.

از این آیهٔ شریفه برای اثبات مقام امامت اثرات و فوائدی حاصل است که از جمله اثبات مقام با عظمت امامت است که رتبةً و درجةً بالاتر از مقام نبوت است زیرا بعد از مقام نبوت و رسالت إبراهیم را مخلّع بخلعت امامت گردانید پس بهمین دلیل مقام امامت بالاتر از مقام نبوّت میباشد.

حافظ ـ پس بنا برقول شما که علی کرم الله وجهه را امام میدانید بایستی مقام او بالاتر ازمقام پیغمبر خاتم‌باشد واین همان عقیدهٔ غلات است که خودتان بیان نمودید.

داعی ـ این قسم نیست که شما تعبیر مینمائید زیرا شما خود میدانید که بین نبوّت خاصّه و نبوّت عامّه فرق بسیاراست مقام امامت بالاتر ازنبوّت عامّه و پست تر از نبوّت خاصّه میباشد که نبوّت خاصّه همان مقام شامخ ارجمند خاتمیّت است.

نواب ـ ببخشید قبله صاحب اگر گاهی خود را داخل صحبت میکنم چون فراموش کارم و نیز عجولم زود جسارت مینمایم بفرمائید مگر انبیاء همگی فرستادگان حق تعالی نیستند در رتبه و مقام هم لابد همگی یکسان اند چنانچه در قرآن مجید میفرماید **لانفرق بین احد من رسله(۲)** پس چگونه شما فرق گذاردید و نبوّت را بدو قسمت تقسیم نمودید عامّه وخاصّه خواندید.

داعی ـ بلی این آیه در محل خود صحیح است یعنی در مقام دعوت و هدف

---

(۱) بیادآر هنگامیکه خداوند ابراهیم را باموری امتحان فرمود واو همه‌را بجای‌آورد خدا بدو فرمود من‌ترا امام وپیشوافرار دادم‌برای مردم ابراهیم عرض‌کرد این امامت‌رابفرزندان من نیز عطاخواهی کرد فرمود عهد من‌که امامت است بمردم ستمکار نخواهد رسید.

(۲) میان هیچیك ازپیغمبران فرق نگذاریم.

بعثت که دعوت بمبدء ومعاد وتربیت جامعه است تمام انبیاء من آدم الی الخاتم یکسان اند ولی در فضل و کمال وطریقهٔ بعثت و محل بعثت و درجه و رتبه متفاوت اند .

در اختلاف مراتب انبیاء

آیا آن پیغمبری که برهزار نفر مبعوث گردیده باآن پیغمبری که برسی‌هزار نفریا بیشترمبعوث شده و با آن پیغمبری که برکافّهٔ ناس مبعوث است یکسان اند .

مثلی‌عرض کنم آیامعلّم کلاس اوّل بامعلّم کلاس ششم یکی‌است یا معلّم کلاسهای عالی با پرفسور و استاد اونیورسته (۱) یکسان‌اند بدیهی است از جهة آنکه از یك مبدء و وزارت خانه مأمورند و در تحت یك پرگرام اند و هدف و مقصدشان عالم کردن و تربیت جامعه است یکسان اند ولی در معلومات و مقام و رتبه هرگز یکسان نیستند .

هر کدام بقدر معلومات و فضل و کمالی که دارند بعلاوه محلّ خدمت مأموریتشان بالاتر و متفاوت میباشند .

انبیاء عظام هم از جهة دعوت یکسان اند ولی از جهة رتبه و مقام و معلومات متفاوت‌اند چنانچه‌درآیه ۲۵۴ همین سوره‌میفرماید **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات (۲)** .

جارالله زمخشری عالم فاضل مفسّر خودتان در تفسیر کشّاف گوید مراد باین بعض پیغمبرما است که فضیلت دارد بر أنبیاء بفضائل بسیار و خصائص بی‌شمار که أهمّ از همهٔ آنها مقام خاتمیّت است .

---

(۱) یعنی دانشگاه باصطلاح امروز .

(۲) افزونی وفضیلت‌دادیم بعض انبیاءرا بربعض دیگر بخصائص وفضائلی که‌دیگران بمرتبه آنرا نرسیده‌اند‌اگر چه درنبوت‌مساوی بودند (وبیعض‌جهات فضیلت اشاره فرموده) که بعض از آن انبیاء کسیستکه خدا سخن گفت بااو(مانندآدم ابوالبشرکه باو خطاب فرموده ودرآیه ۳۳ سوره ۲ (بقره) خبر میدهد **یا آدم‌اسکن انت‌وزوجك‌الجنة** و درآیه ۱۲ سوره ۲۰ (طه) است که بحضرت موسی‌فرمود **انا ربك‌فاخلع نعليك** ودرآیه ۱۰ سوره ۵۳ (النجم) وحی‌نمودن به پیغمبر خاتم (ص)را درشب معراج خبر داده که**فاوحی الی عبده مااوحی** پس انبیاء در مراتب ودرجات باهم مساوی نیستند وترفیع داد بعضی‌ازآنهارا درجات .

نواب - خیلی خوشوقت و ممنون شدیم که حلّ این معمّا را فرمودید اینك یك سؤال دیگر دارم با اینکه خارج از موضوع است با اجازه آقایان تمنّا دارم خصیصهٔ نبوت خاصّه را ولو مختصر شده با بیان ساده نزدیك بفهم همه ما بفرمائید چون سالها میل و آرزوی بنده این بود که این سؤال را از آقایان علماء بنمایم ولی کثرت مشغله ایجاد فراموشی مینمود اینك فرصت بدست آمده را غنیمت میشمارم .

داعی - خصائص نبوّت خاصّه بسیار و دلائل در این باب بی‌شمار است که چگونه میشود یك فرد کاملی از میان انبیاء واجد نبوّت خاصّه گردد که همان مقام خاتمیّت باشد .

ولی این مجالس از برای اثبات نبوّت خاصّه آنهم برای مسلمانان پاك طینت برقرار نشده و اگر بخواهیم واردبحث نبوّت خاصّه شویم از موضوع امامت باز میمانیم و وقت مجلس بکلّی گرفته میشود .

ولی برای‌آنکه رد تقاضای شمارا ننموده‌باشم بمقتضای **ما لا یدرك کله لا یترك کله** مختصر اشاره‌ای مینمایم .

خصیصهٔ نبوت خاصه

اگر قدری توجه باصل خلقت انسانیت فرمائید راه وصول باین مقام بخوبی باز میشود چه آنکه خدای متعال کمال بشریت را در کمال نفس قرار داده و کمال نفسانی برای انسان حاصل نمیگردد مگر به تزکیهٔ نفس و تزکیهٔ نفس ممکن نگردد مگر آنکه براهنمائی قوهٔ عاقله با دو قوهٔ علم و عمل پرواز کند تا به اوج مقام انسانیت نائل آید چنانچه در کلام منسوب بمولی الموحدین امیرالمؤمنین عليه السلام است که فرمود :

خلق‌الانسان ذانفس ناطقة ان زکّیها بالعلم والعمل‌فقد شابهت جواهراوائل عللها و اذا اعتدل مزاجها و فارقت الاضداد فقد شارك بها السبع الشداد و صار موجوداً بما هو انسان دون ان یکون موجوداً بما هوحیوان (۱)

---

(۱) انسان خلق‌گردیده(علاوه برتن وبدن جسمانی) دارای نفس ناطقه‌ای میباشد(که آن حقیقت انسانیت است) اگر بعلم وعمل تزکیه شود شبیه خواهد شد بموجودات عوالم علویه که‌مبدء اصلی خلقت اومیباشدوزمانیکه بمقام اعتدال رسید وازموادطبیعیه فارغ‌شد باموجودات عوالم‌علوی شریك آنگاه ازعالم حیوانیت خارج وبمقام حقیقت انسانیت نائل خواهد شد .

صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی . غیر از این هیکل جسمانی آدمی صاحب نفس ناطقه است و همان نفس است که باعث برتری موجودات میشود ولی بیك شرط وآن اینست که نفس خودرا پاك کند و تزکیه نماید بدو قوّهٔ علم و عمل (که این دو عامل مؤثر در انسان ـ بمنزله دو بال است در طیور و مرغان پرنده که بآن دو قوّه پرواز میکنند هراندازه بالهای آنها قوی تر اوج گرفتن و پرواز آنها در جوّ هوا بیشتر است .

آدمی هم هرقدر علم و عملش قوی تر بکمال نفسانی بیشتر نائل میشود چه خوش سرآید شیخ اجل استاد سخن سرای شیراز ما ـ افتخار فارس ـ سعدی شیرین کلام

طیران مرغ دیدی تو ز پای بند شهوت بدر آی تا به‌بینی طیران آدمیت

پس خروج از عالم حیوانیت و وصول بمقام اعلای انسانیت بسته گی‌کامل بکمال نفس دارد و هربشری که در مقام استکمال نفس قوای علمیه و عملیه را در خود جمع نمود و بخواص ثلاثهٔ آنها رسید به ادنی مرتبه مقام نبوّت رسیده .

و هرگاه چنین آدمی مورد توجه خاصّ ذات حق تعالی قرار گرفت مخلّع بخلعت نبوّت میگردد .

البته نبوت هم (چنانچه در ابواب نبوت کاملا و مفصّلا ذکر گردیده) مراتب متفاوته دارد تا زمانی که نبی میرسد بمرتبه ای که مشتمل بر اقوی مراتب خصائص قوای ثلاثهٔ مذکوره باشد که اقوای از آن در حیّز امکان متصور نباشد و آن مرتبه بالاترین مراتب امکانیه باشد که حکما آنرا عقل اول گویند که معلول اول و صادر اوّل است .

و بالاتر از آن مرتبه درمراتب وجود امکانی نباشد که همان وجود خاتم الانبیائیست که مقام و منزلتش مادون مقام واجب و مافوق تمام مراتب امکانیّه است چون حضرتش باین مرتبه نائل شد نبوت بوجود مبارکش ختم گردید .

و امامت مقامی است یك درجه پست تر از مقام خاتمیّت و مافوق تمام مراتب نبوّت و امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون واجد مقام نبوت بوده و اتحاد نفسانی هم با خاتم

الانبیاء صلی الله علیه و آله داشته لذا مخلّع بخلعت امامت و افضل برانبیاء سلف گردید .

(صدای مؤذن برخاست و آقایان محترم جهة اداء فریضه رفتند پس از مراجعت و صرف چای و تنقل آقای حافظ ابتداء بسخن نمودند)

حافظ ـ شما در بیانات خود پیوسته مطالب را مشکل و پیچیده تر میکنید هنوز حلّ مشکلی نشده اشکال دیگر بمیان میآورید .

داعی ـ امرمشکل و پیچیده ای نداشتیم خوبست آنچه بنظر شما مشکل میآید بفرمائید تا جواب عرض نمایم .

حافظ ـ دراین بیان آخرتان چند جملهٔ خیلی مشکل فرمودید که حلّ آنها غیر ممکن است اول آنکه علی بن ابیطالب کرم الله وجهه واجد مقام نبوت بوده ثانیاً اتحاد نفسانی با پیغمبرداشته ثالثاً افضلیّت برانبیاء عظام این جملات ادعائی شما را فقط تحکما باید قبول کرد یا دلیلی بر اثبات مدعا دارید اگر بی دلیل است که قابل قبول نیست وچنانچه دلیلی هست بیان فرمائید

داعی ـ اینکه فرمودید بیانات داعی از مشکلات پیچیده و حلّ آنها غیر ممکن است البته در نظر شما و امثال شما که نمیخواهید تعمّق در حقایق بنمائید همین طور است که فرمودید ولی در نظر محققین از علماء منصف حقیقت هویدا و آشکاراست .

اینك بهریك ازاشکالات شما جواب عرض میکنم تا راه‌عذرمسدود گردد ونفرمائید مشکل و پیچیده وحلّ آن غیر ممکن است .

دلائل براثبات مقام نبوت از برای علی بحدیث منزلة

اوّلاً دلیل براینکه علی علیه السلام واجد مقام نبوت بوده حدیث شریف منزلة است که باصحت تمام متواتراً ازطرقما وشما بمختصر کم‌وزیاد درالفاظ ثابت گردیده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در دفعات متعدده ومحافل مختلفه گاهی بأمیرالمؤمنین

علی علیه‌السلام فرمود **اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی (۱)**

و گاهی بامت فرمود **علی منی بمنزلة هرون من موسی الخ**

حافظ - صحت این خبر معلوم نیست بر فرض صحت خبر واحد است و بخبر واحد اعتباری نیست .

داعی - اما اینکه تشکیک در صحت خبر فرمودید گویا بواسطه قلّت مطالعه و سیر در کتب اخبار است و یا عمداً سهو فرموده نخواستید تسلیم عقل و منطق شوید والّا صحّت این خبر از مسلّمات است و انکار صحت این خبر شریف و آن را خبر واحد گفتن همان قسمی که عرض کردم یا بواسطه عدم اطلاع از کتب اخبار است یا از راه عناد و لجاج میباشد ولی امیدوارم در مجلس ما لجاجت و عنادی نباشد .

اسناد حدیث منزلة از طرق عامه

ناچارم برای روشن شدن مطلب و زیادتی بصیرت حاضرین وغائبین مجلس ما ببعض اسناد این حدیث شریف از کتب معتبره خودتان بمقداری که حافظهٔ داعی کمك مینماید اشاره نمایم تا بدانید خبر واحد نیست بلکه فحول از علمای خودتان مانند سیوطی و حاکم نیشابوری و دیگران با تعدد طرق و تکثیر سند و تواتر ان اثبات مرام نموده‌اند .

(۱) ابوعبدالله بخاری در ص ۵۴ جلد سیم از کتاب مغازی در باب غزوه تبوك و در ص ۱۸۵ از کتاب بدء الخلق صحیح خود در مناقب علی علیه‌السلام (۲) مسلم بن حجّاج در ص ۲۳۶ و ۲۳۷ جلد دوم صحیح خود چاپ مصر سال ۱۲۹۰ و در کتاب فضل الصحابه باب فضائل علی علیه‌السلام (۳) امام احمد بن حنبل در ص ۹۸ و ۱۱۸ و ۱۱۹ جلد اول مسند در وجه تسمیهٔ حسنین و در ص ۳۱ حاشیهٔ جزء پنجم همان کتاب (۴) ابوعبدالرحمن نسائی از ص ۱۹ خصائص العلویه هیجده حدیث نقل نموده (۵) محمد بن سورة ترمذی در جامع خود (۶) حافظ ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۷ جلد دوم اصابه (۷) ابن حجر مکی در

(۱) آیا راضی نیستی که از من بمنزله هرون از موسی باشی الا آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود .

ص ۳۰ و ۷۴ صواعق محرقه باب ۹ (۸) حاکم ابو عبدالله محمد بن عبدالله نیشابوری در ص ۱۰۹ جلد سیم مستدرك (۹) جلال الدین سیوطی در ص ۶۵ تاریخ الخلفا (۱۰) ابن عبدربه در ص ۱۹۴ جلد دوم عقدالفرید (۱۱) ابن عبدالبر در ص ۴۷۳ جلد دوم استیعاب (۱۲) محمد بن سعد کاتب الواقدی در طبقات الکبری (۱۳) امام فخر رازی در تفسیر مفاتیح الغیب (۱۴) محمد بن جریر طبری در تفسیر و تاریخ خود (۱۵) سید مؤمن شبلنجی در ص ۶۸ نور الابصار (۱۶) کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول (۱۷) میر سید علی بن شهاب الدین همدانی در اخر مودت هفتم از مودة القربی (۱۸) نورالدین علی بن محمد مالکی مکّی معروف به ابن صبّاغ در ص ۲۳ و ۱۲۵ فصول المهمّه (۱۹) علی بن برهان الدّین شافعی در ص ۲۶ جلد دوم سیرة الحلبیّه (۲۰) علی بن الحسین مسعودی در ص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب (۲۱) شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۹ و ۱۷ ینابیع الموده و مخصوصاً در باب ۶ هیجده خبر از بخاری و مسلم و احمد و ترمذی و ابن ماجه و ابن مغازلی و خوارزمی و حموینی نقل نموده است (۲۲) مولی علی متّقی در ص ۱۵۲ و ۱۵۳ جلد ششم کنز العمّال (۲۳) احمد بن علی خطیب در تاریخ بغداد (۲۴) ابن مغازلی شافعی درمناقب (۲۵) موفّق بن احمد خوارزمی درمناقب (۲۶) ابن اثیر جزری علی بن محمّد در اسدالغابه (۲۷) ابن کثیر دمشقی در تاریخ خود (۲۸) علاء الدوله احمد بن محمد در عروة الوثقی (۲۹) ابن اثیر مبارك بن محمد شیبانی درجامع الاصول فی احادیث الرسول (۳۰) ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب (۳۱) ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادباء و دیگران از محقّقین اعلام شما این حدیث شریف را با الفاظ مختلفه از جمع کثیری از اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نموده اند از قبیل (۱) خلیفه عمر بن الخطّاب (۲) سعد بن ابی وقّاص (۳) عبدالله بن عباس (حبر امت) (۴) عبدالله بن مسعود (۵) جابر بن عبدالله انصاری (۶) ابوهریره (۷) ابوسعید خدری (۸) جابر بن سمره (۹) مالك بن حویرث (۱۰) براء بن عازب (۱۱) زید بن ارقم (۱۲) ابورافع (۱۳) عبدالله بن ابی اوفی (۱۴) ابی سریحه (۱۵) حذیفة بن اسید (۱۶) انس بن مالك (۱۷) ابو بریده اسلمی (۱۸)

ابوایّوب انصاری (۱۹) سعید بن مسیّب (۲۰) حبیب بن ابی ثابت (۲۱) شرحبیل بن سعد (۱۲) امّ سلمه (زوجة النبیّ ص) (۲۳) أسماء بنت عمیس (زوجة ابی بکر) (۲٤) عقیل بن ابیطالب (۲٥) معاویة بن ابی سفیان و جماعتی دیگر از اصحاب که وقت مجلس و حافظهٔ داعی اجازه شماره نامهای همهٔ آنها را نمیدهد خلاصه همگی از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بمختصر تفاوتی در الفاظ و موارد مختلفه روایت نموده اند که فرمود **یا علی انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لانبیّ بعدی (۱)**.

آیا اینهمه از اعیان علماء شما که قلیلی از کثیر آنها را ذکر نمودم این حدیث شریف را با اسناد مرتّبه از کثیری از اصحاب پیغمبر نقل نموده اند اثبات یقین وتواتر برای شما نمینماید.

آیا تصدیق مینمائید که اشتباه فرموده خبرواحد نیست بلکه از متواترات اخبار است چنانچه محقّقین از علماء خودتان دعوی تواتر نموده اند.

مانند جلال الدین سیوطی در رسالة الازهار المتناثرة فی الاحادیث المتواترة این حدیث شریف را داخل در تواترات ضبط نموده و در ازالة الخفاء وقرة العینین هم تصدیق تواتر نموده.

چون شما روی عادت تشکیك در صحت سند این حدیث شریف مینمائید خوبست مراجعه و مطالعه نمائید بباب ۷ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام تألیف محمّد بن یوسف کنجی شافعی که از فحول اعلام شما است که بعد از ذکر شش حدیث مسنداً توأم با مفاخر دیگر برای آنحضرت در ص ۱٤۹ اظهار نظر نموده و حقایق را بیان مینماید که اگر شما قول ما را قبول ندارید بیان این عالم شافعی (خالی از تعصّب) حجّة را بر شما تمام میکند که مینویسد **هذا حدیث متفق علی صحته رواه الائمة الا علام الحفّاظ کابی عبداللّه البخاری فی صحیحه و مسلم بن حجّاج فی صحیحه و ابی داود فی سننه و ابی عیسی الترمذی فی جامعه و ابی عبدالرحمن النسائی فی سننه و ابن ماجة القزوینی فی سننه و اتفق**

(۱) یاعلی تو ازمن بمنزلهٔ هرونی ازموسی الاّآنکه بعد ازمن پیغمبری نخواهد بود.

الجمیع علی صحته حتی صار ذلك اجماعاً منهم - قال الحاکم النیسابوری هذا حدیث دخل فی حد التواتر (۱).

گمان میکنم ابهامی درکار و احتیاجی بذکر دلائل بیشتری برصحت و تواتر این حدیث شریف نباشد.

حافظ - حقیر آدم بی‌ایمان و لجوجی نیستم که درمقابل دلائل و براهین شما که در غایت اعتبار است ایستادگی کنم ولی قدری تأمل کنید در گفتار عالم فقیه ابو الحسن آمُدی که از متکلّمین و متبحّرین علماء میباشد که این حدیث را با دلائلی ردّ نموده است.

داعی - خیلی تعجب مینمایم ازمثل‌شما عالم دقیق منصف که با نقل‌اقوال این‌همه از اکابر علماء خودتان که همگی ثقه و مورد اطمینان عموم شما میباشند توجه مینمائید بقول آمُدی که مردی شریر و بی‌عقیده و تارك الصّلوة بوده.

شیخ - بشر در اظهار عقیده آزاد است و اگر کسی اظهار عقیده ای نمود نباید اورا متّهم ببدی نمود و از مثل شما شخص شریفی که مجسّمهٔ اخلاق هستید خیلی قبیح بود که عوض جواب منطقی با لسان سوء عالم فقیهی را متّهم سازید.

داعی - اشتباه فرمودید دعاگو لسان سوء نسبت باحدی ندارم و در زمان آمُدی هم نبودم ولی عقاید سوء اورا علماء بزرگ خودتان نقل نموده‌اند.

شیخ - علمای ما در کجا اورا ببدی و سوء عقیده یاد نموده‌اند.

شرح حال آمدی

داعی - ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان نوشته است **السیف الامدی المتکلم علی بن ابی علی صاحب التصانیف و قد نفی من دمشق لسوء اعتقاده وصح انه کان یترك الصلوة (۲)**.

(۱) این حدیثی است که اتفاق نموده‌اند برصحت آن رواة ائمه ازعلماء اعلام‌وحفاظ مانند ابی عبداللّه بخاری درصحیح خود ومسلم بن‌حجاج در صحیح خودوابی داود درسنن‌وابوعیسی‌ترمذی در جامع وابو عبدالرحمن نسائی در سنن و ابن ماجه قزوینی در سنن اتفاق نموده‌اند عموماً بر صحت این حدیث و این امر مورد اجماع آنها میباشد. و حاکم نیشابوری گفته است این حدیثی است‌که داخل شده در حد تواتر.

(۲) سیف‌آمدی متکلم علی بن ابی‌علی‌که صاحب‌تصانیف بوده او رااز دمشق‌تبعیدکردند بواسطه سوءاعتقاد اووصحیح است‌آن‌که تارك‌الصلوة بوده.

و نیز ذهبی که از علماء بزرگ شما میباشد در میزان الاعتدال این قضیّه را نقل نموده بعلاوه در اظهار نظر میگوید مسلّم است که آمُدی از مبتدعه بوده .

اگر شما با نظر دقیق بنگرید خواهید فهمید که اگر آمُدی اهل بدعت و شریر و بی‌ایمان نبود هرگز خبث طینت خودرا ظاهر نمیساخت که برخلاف تمام صحابه رسول الله ﷺ حتی خلیفهٔ خودعمر بن الخطّاب (که یکی از رواتحدیث است) وتمام ثقات علماء اعلام خودتان قیام نماید .

اعجب از همه آنکه شما آقایان محترم شیعیان را مورد طعن قرار میدهید که چرا احادیث صحیحین را مورد عنایت قرار نمیدهند (وحال آنکه اینطور نیست اگراحادیثی صحیح الاسناد باشد ولو درصحاح شما مورد قبول ما میباشد) .

ولی حدیث مسلّمی را که بخاری و مسلم و سایر ارباب صحاح درصحاح خود نقل نموده‌اند آمُدی رسماً رد مینماید و مورد توجه شما قرار میگیرد .

اگر در نزد شما هیچ عیبی بر آمُدی نبود مگر همینکه برخلاف صحیحین شما اظهار عقیده نموده بلکه فی‌الحقیقه تکذیب عمر و بخاری و مسلم را نموده است کافی بود برطعن او .

واگر شما بخواهید در اطراف این حدیث شریف بیشتر دقت کنید و دلائل تامّ و تمام اسناد کاملهٔ از روات بزرگان علماء خودرا بنگرید و بهتر روشن شوید و نفرین برامثال آمُدیها بنمائید مراجعه کنید بمجلّدات با عظمت (عبقات الانوار) تألیف عالم عادل زاهد محقّق نقّاد اخبار و احادیث علّامهٔ متبحّر مرحوم میر سید حامد حسین دهلوی اعلی الله مقامه الشریف و مخصوصاً جلد حدیث منزلة را مطالعه نمائید تا کشف حقیقت برشما بشود که این عالم بزرگ شیعی اسناد ومدارك این حدیث را از طرق شما چگونه جمع وحلاّجی نموده .

حافظ - فرمودید یکی از روات این حدیث خلیفه عمر بن الخطّاب رضی‌الله عنه بوده ممکن است اگر نظر دارید سند آنرا بیان فرمائید .

سند حدیث منزلة از عمر بن الخطاب

داعی - ابوبکر محمّد بن جعفر المطیری و ابواللیث نصر بن محمّد السمرقندی الحنفی در کتاب (مجالس) ومحمّد بن عبدالرحمن ذهبی در (ریاض النضره) و مولی علی متّقی در (کنزالعمّال) و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمّه نقلا از خصایص و امام الحرم در (ذخایر العقبی) و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و ابن ابی‌الحدید در ص ۲۵۸ جلد سوم شرح نهج از نقض العثمانیه شیخ ابوجعفر اسکافی با مختصر اختلافی در الفاظ از ابن عباس (حبرامت) نقل نموده‌اند که گفت روزی عمر بن الخطّاب گفت واگذارید نام علی را (یعنی آنقدر از علی غیبت نکنید) زیرا من شنیدم از پیغمبر ﷺ که فرمود در علی سه خصلت است (که اگر یکی از آنها برای من که عمر هستم بود دوست تر میداشتم از هرچه آفتاب براو میتابد) آنگاه گفت **کنت انا و ابوبکر وابوعبیدة بن الجرّاح و نفرمن اصحاب رسول الله وهومتکیٌ علی علیّ بن ابیطالب حتی ضرب بیده منکبیه ثم قال انت یا علی اول المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما ثم قال انت منی بمنزلة هرون من موسی و کذب علیّ من زعم انه یحبنی و یبغضك (۱)** .

آیا ردّ قول خلیفه عمر در مذهب شما جائز است اگر جائز نیست پس چرا اظهار عقیده و توجه بقول سخیف آمُدی معلوم الحال مینمائید .

حکم خبرواحد در مذهب جماعت

واما یك جمله دیگر از بیان شما بلا جواب ماند که فرمودید این حدیث خبر واحد است وخبر واحد را اعتباری نیست .

اگر ما این نوع سخن بگوئیم با موازین رجالی که در دست داریم صحیح است ولی از شما تعجب است تفوّه بچنین کلامی زیرا در مذهب

(۱) من وابوعبیده جراح وعده ای از اصحاب حاضربودیم رسول‌اکرم صلی‌الله علیه وآله تکیه داده بود بر علی بن ابیطالب تا آنکه زد برشانه های علی وفرمود تو یا علی اول مؤمنین هستی ازحیث ایمان و اول مسلمین هستی از حیث اسلام آنگاه فرمود یا علی تو از من بمنزله هرونی از موسی ودروغ گفته است برمن کسیکه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالتیکه تورا دشمن میدارد .

شما حجیّة خبر واحد ثابت است زیرا که محققین از علماء شما منکر خبر واحد را کافر یا فاسق میدانند.

چنانچه ملك العلماء شهاب‌الدین دولت آبادی در (هدایت السعداء) گفته است در مضمرات فی کتاب الشهادات **ومن انكر الخبر الواحد والقياس وقال انّه ليس بحجة فانه يصير كافرا ولو قال هذا الخبر الواحد غيرصحيح وهذا القياس غيرثابت لايصير كافرا ولكن يصيرفاسقا (۱).**

حافظ - خیلی مسرور شدم از حسن بیان شما و زیادتی اطلاع شما از کتابهای ما برخلاف آنچه شنیده‌ام آقایان علماء شیعه کتابهای مارا با دستگیره و مقّاش و پارچه برمیدارند که دستشان بجلد کتاب نخورد تا چه رسد بآنکه مطالعه نمایند.

داعی - قطعاً دلیلی بر اثبات این مدعا ندارند چه آنکه ایادی مرموزی از بیگانگان و بیگانه پرستان وشیاطین داخلی پیوسته میخواهند آب را گل نموده و از نفاق مسلمانان بنفع خود بهره برداری نمایند لذا این قبیل مطالب دروغ را میسازند و انتشار میدهند که افراد مسلمین را بیکدیگر بدبین کنند و نتیجهٔ خودرا ببرند.

وظیفهٔ ما و شما پیوسته توجه دادن مردم است بدستورات عالیهٔ قرآن مجید که از جمله دراین باب میفرمایددرآیه ۶ سوره ۴۹ (حجرات) **ان جائكم فاسق بنباء فتبيّنوا أن تصيبوا قوماً بجهالة فتصبحوا علىما فعلتم نادمين (۲).**

نه آنکه خود از آن دساتیر غافل باشیم اگر این دستور بزرگ نصب العین آقایان محترم بود کلمات اعادی در شما اثر نمی‌نمود که امروز پشیمانی آورد.

ما کتابهای کفّار و مشرکین و مرتدّین را با انبر و مقّاش برنمیداریم چگونه ممکن است کتابهای برادران مسلمان را با نظر حقارت بنگریم - برخلاف فرموده شما کتابهای معتبرهٔ علماء شمارا دقیقانه مطالعه میکنیم و أحادیث صحیح الأسناد آنهارا

(۱) کسیکه انکارکند خبرواحد وقیاس را در حالتیکه بگوید خبر واحد حجة نیست پس کافر گردیده است ولی اگر بگوید این خبر واحد صحیح نیست یا این قیاس ثابت نیست کافر نمیشود ولی فاسق میباشد.

(۲) هرگاه فاسقی خبری برای شما آورد (تصدیق مکنید) تا تحقیق کنیدمبادا بسخن چین فاسقی از نادانی بقومی رنجی رسانید وسخت پشیمان گردید.

هم قبول میکنیم اختلافات علمی و منطقی ربطی بعقیده ومذهب ندارد آیا شما اطلاع ندارید که نوع محصّلین شیعه قسمت زیادتر ازعلوم صرف ونحو و معانی و بیان ومنطق ولغت و تفسیر وکلام را از کتب و تألیفات علماء شما استفاده مینمایند پس چگونه آن کتب را باانبر ومقّاش برمیدارند.

منتها بعض از روات در أحادیث منقولهٔ شما هستند که مقدوح‌اند و اعتباری بأقوال آنها نیست از قبیل أنس و أبو هریره و سمره و غیر آنها که قبلاً عرض نمودم (چنانچه بعض از علماء خودتان هم از قبیل أبو حنیفه آنها را مردود میدانند)

ماهم أحادیث منسوبه باین قبیل روات را مردود وغیر قابل قبول میدانیم.

والّا کتب معتبرهٔ علمی محققین علمای شما مورد توجه ما میباشد و بالخصوص داعی که در سیرهٔ پیغمبر و ائمّهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین آنچه زیاد مطالعه وأخذ سند نموده‌ام از کتب معتبره علماء سنّت وجماعت است.

در کتابخانهٔ شخصی داعی در حدود دویست جلد از تفاسیر و کتب اخبار وعلمی وتواریخ معتبره علمای بزرگ شما خطّی و چاپی موجود و مورد استفاده داعی میباشد.

منتها عملا ما حکم صرّاف بینارا داریم که میتوانیم خوب و بد آنهارا تمیز داده فریب شبهات و اشکالات امثال‌فخر رازیهاو مغلطه‌کاری امثال ابن حجرها وروزبهان‌ها وآمدیها وابن تیمیّه‌هارا نخوریم وتحت تأثیر غلط کاری‌های آنها قرار نگیریم.

و قبول فرمائید که تکمیل مراتب معرفت و یقین داعی بمقامات مقدّسه أئمّهٔ معصومین و أهل بیت رسالت و ودایع رسول‌الله ﷺ بیشتر بوسیله مطالعهٔ کتب معتبرهٔ علماء شما گردیده.

حافظ - از مطلب دور افتادیم بفرمائید وجه دلالت این حدیث منزله برمقصود چیست ودلالت آن‌از چه راهست که علی کرّم‌الله وجهه واجد مقام نبوّت بوده‌است.

داعی - از این حدیث شریف که بنحو تواتر بما رسیده سه خصیصه برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام ثابت میشود.

یکی مقام نبوت که در معنا و حقیقت برای آن حضرت بوده - یکی هم مقام

خلافت ووزارت ظاهری آن حضرت بعد ازرسول اکرم صلی الله علیه و آله ودیگر افضلیت آنحضرت برتمام امّت ازصحابه وغیرهم .

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی‌را بمنزلهٔ هرون معرّفی نموده وحضرت هرون واجد مقام نبوت وخلافت حضرت موسی وافضل بر تمام بنی اسرائیل بوده است .

نواب ـ قبله صاحب ببخشید مگرحضرت هرون برادر حضرت‌موسی نبی‌بوده‌است .

داعی ـ بلی واجد مقام نبوت بوده‌اند .

نواب ـ عجب من تابحال نشنیده بودم آیا در قرآن هم آیه‌ای که شاهد این مرام باشد هست .

داعی ـ بلی‌درآیات چندی‌خداوند متعال نبوّت‌آن جنابرا تصریح فرموده‌است.

نواب ـ ممکن است آن آیات را جهت درك فیوضات برای ما قرائت فرمائید تا مورد استفاده ما قرار گیرد .

داعی ـ درآیه ۱٦۱ سوره ٤ (نساء) فرماید **انا اوحینا الیك کما اوحینا الی نوح‌والنبیین‌من بعده واوحینا‌الی ابراهیم واسماعیل واسحق ویعقوب والاسباط وعیسی وأیوب ویونس‌وهرون وسلیمان وآتیناداود زبوراً (۱)**

ودرآیه ٥۲ سوره ۱۹ (مریم) نیز میفرماید **واذکر فی‌الکتاب‌موسی انه کان مخلصاً وکان رسولاً نبیاً وناديناه من‌جانب‌الطورالایمن وقربناه نجیّاً ووهبنا له‌من‌رحمتنا اخاه هرون نبیا (۲)**

حافظ ـ پس روی این قاعده و استدلال شما محمد و علی هردو پیغمبر و مبعوث برخلق بودند .

(۱) بدرستیکه ما وحی کردیم بسوی تو هم چنانکه وحی کردیم بسوی نوح وانبیاء بعد از او ووحی کردیم بسوی‌ابراهیم واسماعیل واسحق ویعقوب واسباط وعیسی وایوب ویونس‌وهرون وسلیمان ودادیم داود را زبور .

(۲) یادکن درکتاب موسی را بدرستیکه بود خالص شده ورسولی پیغمبر وندا کردیم‌اورا از جانب طور أیمن ونزدیك‌گردانیدیم اورا رازگوینده و بخشیدیم مر اورا ازرحمت خود برادری چون هرون‌که صاحب مقام نبوت بود .

داعی ـ این قسم که شما تقریر نمودید داعی نگفتم البته شما خود میدانید که عدد و شمارهٔ انبیاء بسیار مورد اختلاف است تایك صدو بیست هزار و بیشتر هم نوشته‌اند ولی تمام آنها باقتضای زمان هردسته و فرقه‌ای تابع پیغمبر صاحب کتاب احکام بوده‌اند که پنج‌نفر ازآنها الوالعزم‌بوده‌اند حضرت‌نوح و حضرت ابراهیم وحضرت موسی وحضرت عیسی علیه السلام وحضرت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که مقامش ازهمه بالاتر بوده است که همان خاتمیّت میباشد .

جناب هرون از جمله پیغمبرانی بود که استقلال در امر نبوت‌نداشت بلکه تابع شریعت برادرش حضرت موسی‌بود

اثبات منازل هرونی برای علی علیه السلام

حضرت علی علیه السلام هم تالی تلو مقام نبوت بوده ولی استقلال در امر نبوت نداشته بلکه تابع شریعت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بوده .

غرض و مقصود رسول اکرم در این حدیث شریف آنست که بامت بفهماندهمان قسمی که هرون واجد مقام نبوت بود ولی‌تابع پیغمبراولوالعزمی‌مانند حضرت موسی‌بود حضرت علی علیه السلام هم واجد مقام نبوت وبارتبه و مقام‌امامت دراطاعت شریعت باقیهٔ خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که این خود خصیصهٔ عالیه‌ای برای‌آنحضرت است .

ابن ابی‌الحدید‌درشرح نهج البلاغه ذیل نقل این حدیث گوید که پیغمبر باین حدیث وبیان شریف اثبات کرد برای‌علی بن ابیطالب علیه السلام جمیع مراتب ومنازل‌هرونی را ازموسی واگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیاء نبود هرآینه شریك درامر پیغمبری اوهم بود ولی بجمله انه لانبی بعدی میرساند که اگر بنا بود پیغمبری بعد ازمن بیاید علی واجد آن مقام بود لذا نبوت را استثنا نموده وآنچه ماعدای نبوت است از مراتب هرونی درآن حضرت ثابت است .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در اول ص ۱۹ مطالب السؤول پس از کشف اسراری دربیان منزلت هرونی و توضیحاتی که میدهد اظهار نظر کرده و گوید : **فتلخیص منزلة هرون من‌موسی انه کان اخاه ووزیره و عضده و شریکه فی النبوة و خلیفته علی قومه عند سفره و قد جعل رسول‌الله علیاً منه بهذه**

المنزلة واثباتها له الا النبوة فانه استثناها فی آخر الحديث بقوله صلی الله عليه انه لانبی بعدی فبقی ماعدا النبوة المستثناة ثابتاً لعلی ﷺ من کونه اخاه و وزيره وعضده وخليفته علی اهله عند سفره الی تبوك وهذه من المعارج الشراف والمدارج الازلاف فقد دل الحديث بمنطوقه و مفهومه علی ثبوت هذه المزية العلية لعلی ﷺ وهوحديث متفق علی صحته (١)

وهمين كلام را ابن صبّاغ مالكی در ص ٢٩ فصول المهمّه ود يگران از اكابر علماء شما كه ذكر نام وعقيده هريك از آنها دراين وقت كوتاه شب مقتضی نيست آورده وتصديق اين‌معنی را نموده‌اند .

حافظ ـ گمان ميكنم اين استثنا عدم نبوت است نه اصل نبوت .

داعی ـ خيلی بی لطفی نموده روی تبعيت از اسلاف خود ايراد وارد آورديد و مطلب باين آشكاری را انكار نموديد وحال آنكه توجه ننموديد ببيان شافعی كه الحال عرض كردم ميگويد **فبقی ماعدا النبوة المستثناة ثابتاً لعلی .**

واين بيان خود نصّ است درآنكه مستثنی درحديث شريف نبوت است نه عدم نبوّت وديگر ضمير منصوب واستثناها درقول او كه گويد **فانه استثناها فی آخر الحديث بقوله: انه لانبی بعدی** ـ راجع بنبوّت است .

ومثل اين نوع از عبارت در كتب علمای شما بسيار است كه همه آنها دلالت بر استثنای نبوّت ميكند نه عدم نبوّت و نظر آنكسانی كه قائل بعدم نبوّت شده‌اند جز عناد ولجاج وتعصّب چيز ديگری نبوده است **نستجير بالله من التعصّب فی الدين .**

حافظ ـ گمان ميكنم اين ادعای شما كه اگر پيغمبر ما خاتم الانبياء نبود وبنا

(١) خلاصه از بيانات آنكه منزلت هرون از موسی آن بود كه برادر ووزير و بازو و شريك در نبوت وخليفه موسی بر قومش بود پس پيغمبر خاتم هم علی را در حديث شريف صاحب مقام ومنزلت هرونی قرار داده باستثناء نبوت پس باقی ميماند برای او آنچه ماعدای نبوت است از برادری ووزارت وخلافت او بر قومش و اين خصيصه از معارج شرافت ومدارج عليا است برای علی عليه السلام پس اين حديث از حيث منطوق و مفهوم دلالت دارد بر ثبوت اين مزيّة بزرگ برای آنحضرت ـ واين حديثی است كه عموم اتفاق برصحت آن دارند .

بود پيغمبری بيايد علی واجد اين مقام بود مخصوص بخودتان باشد والّا احدی چنين بيانی ننموده .

داعی ـ اين ادعا فقط از مخصوصات دعاگو وعلمای شيعه نيست بلكه اكابر علماء خودتان هم اقرار باين معنی دارند .

حافظ ـ كدام يك از علمای ما چنين ادعائی نموده اند اگر در نظر داريد بيان فرمائيد .

داعی ـ يكی از علمای بزرگ و محل وثوق علمای رجال شما ملاعلی بن سلطان محمّد هروی قاری است كه وقتی خبر فوت او بمصر رسيد علمای مصر در حضور زياده از چهار هزار نفر برای او نماز غيبت خواندند صاحب تصانيف و تأليفات بسياری است در (مرقاة شرح برمشكوة) درشرح حديث منزله گفته **فيه ايماء الی انه لو كان بعده نبياً لكان علياً** يعنی در اين حديث اشاره اينست باينكه اگر بنا بود بعد از خاتم الانبياء پيغمبری باشد آن علی عليه السلام بود .

و ازجمله علمای بزرگ شما كه اقرار باين معنی نموده علامهٔ شهير جلال الدّين سيوطی درآخر كتاب (بغية الوعاظ فی طبقات الحفّاظ) با ذكر سلسله روات تا بجابر بن عبدالله انصاری كه رسول اكرم صلی الله عليه وآله به اميرالمؤمنين فرمود **اماترضی ان تكون منّی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی ولو كان لكنته** خلاصه معنی آنكه اگر بنا بود پيغمبری بعد از من باشد توآن بودی يا علی .

و نيز مير سيد علی همدانی فقيه شافعی در حديث دوم از مودّه ششم (مودة القربی) از انس بن مالك روايت نموده كه پيغمبر صلی الله عليه وآله فرمود **ان الله اصطفانی علی الانبياء فاختارنی و اختارلی وصيا وخيرت ابن عمی وصيی يشد عضدی كما يشد عضد موسی باخيه هرون وهوخليفتی و وزيری ولوكان بعدی نبيا لكان علی نبيا ولكن لانبوة بعدی (١) .**

(١) بدرستيكه خداوند برگزيد مرا بر انبياء واختيار نمود مرا (به برگزيدگی) پس اختيار نمود برای من وصيی و برگزيده پسرعم (علی) را وصی من و محكم نمود بازوی مرا هم چنانكه محكم نمود بازوی موسی را به برادرش هرون واواست (يعنی علی) خليفه ووزير من اگر بنا بود بعد از من پيغمبری هرآينه علی پيغمبر بود ولكن بعد از من پيغمبری نخواهد بود .

پس با این مختصر دلائل ثابت شد که قول بنبوت از برای علی فقط از ما نیست بلکه از خود رسول خداست بنا بر آنچه علماء خودتان‌هم تصدیق نموده‌اند که بنابفرموده آن حضرت علی عليه السلام واجد مقام نبوت بوده و هیچ امر پیچیده و مشکلی هم نبوده که شمارا بتعجب آورده.

وچون‌ازمنازل ومراتب هرونی‌نبوّت‌مستثنی شده‌باستثنای متصل‌قطعاً ماعدای آن بشهادت علمای خودتان که ذکر نمودیم برای علی عليه السلام باقی و ثابت میماند که از همهٔ آن منازل بالاتر منزلهٔ خلافت وافضلیّت است که درخلافت هرون قرآن مجید صراحت دارد درآیهٔ ۱۳۸ سوره ۷ (اعراف) میفرماید **وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی واصلح ولاتتبع سبیل المفسدین(۱)**.

حافظ - با اینکه در آیات گذشته بیان نمودید که حضرت هرون با برادرش حضرت موسی شریك در امر نبوت بوده.

پس چگونه اورا خلیفه قرار دادند و حال آنکه مسلّم است شریك انسان مقامش بالاتر ازآنستکه خلیفه و جانشین او شود و اگر شریك را خلیفه قرار دهند اورا از مقام و مرتبه خودش تنزل داده‌اند چه آنکه مقام نبوت بالاتر ازمقام خلافت است.

داعی - یك عدّه ازآقایان محترم بدون فکر و تأمل باین اشتباه رفته‌اند و حال آنکه اگر قدری فکر میفرمودید محتاج بجواب داعی نبوده خود میدانستید که نبوت حضرت موسی‌علی نبیّنا وآله وعلیه‌السلام بالاصاله ونبوت حضرت هرون عليه السلام تبعاً بوده کانّه خلیفهٔ آنحضرت بوده با توجه باینکه حضرت هرون با برادر بزرگوارش حضرت موسی عليه السلام شریك در امرتبلیغ بوده.

چنانچه از تقاضای خود حضرت موسی معلوم میشود که از آیه ۲۷ تا ۳۳ سوره ۲۰ (طه) نقل قول حضرت موسی را مینماید که **قال‌رب اشرح لی‌صدری ویسرلی امری واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی واجعل‌لی‌وزیراً من‌اهلی‌هرون**

(۱) موسی ببرادرش هرون گفت خلیفه وجانشین من باش در قوم من وراه صلاح پیش‌گیر وپیرو اهل‌فساد مباش.

اخی اشدد به ازری واشرکه فی‌امری (۱).

زیرا که علی عليه السلام فقط یگانه راد مردی بوده است که باستثناء مقام نبوّت خاصّه در تمام مراحل‌کامله و صفات مخصوصه شریك با رسول اکرم صلى الله عليه وآله بوده.

حافظ - پیوسته تعجب ما زیاد تر میشود که می‌بینیم در باره علی کرم الله وجهه چنان غلو مینمائید که عقول عقلا محو و حیران میگردد که ازجمله‌آنها همین جملاتی‌بود که الحال‌بیان‌نمودید که‌علی کرم‌الله‌وجهه‌جمیع‌صفات‌وخصائص‌پیغمبرخدا صلى الله عليه وآله رادارا بوده.

داعی - اولاً این نوع از گفتار غلو نیست بلکه عین‌واقع وحقیقت است چه‌آنکه خلیفهٔ پیغمبر روی قاعدهٔ عقلانی باید در جمیع صفات مثل ومانند پیغمبر باشد.

ثانیاً در این ادعا ما تنها مدعی این معنی نیستیم بلکه بزرگان از علمای خودتان در کتابهای معتبرهٔ خود اقرار باین معنی دارند.

علی درجمیع صفات شریك و مماثل پیغمبر بود

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر و عالم فاضل سید احمد شهاب‌الدین که ازفحول علماء شما میباشد در کتاب توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل مشروحاً باین معنی اشاره نموده و باین عبارت گوید:

ولا یخفی ان‌مولانا امیرالمؤمنین‌قدشابه‌النبی فی کثیر بل اکثرالخصال الرضیة والفعال الزکیة و عاداته و عباداته واحواله العلیة وقدصح ذلک له بالاخبار الصحیحة والاثار الصریحة ولایحتاج الی اقامة الدلیل والبرهان ولایفتقر الی ایضاح حجة و بیان و قدعد بعض‌العلماء بعض الخصال لامیر المؤمنین علی التی هو فیها نظیرسیدنا النبی الامی (۲).

(۱) پروردگارا گشاده گردان برای من سینه مرا وآسان گردان برای‌من کار مرا که تبلیغ رسالت است‌وبگشا گره را از زبان من تابفهمند کلمات مرا وقرار بده برای من وزیری ازکسان من که آن هرون برادر من باشد ومحکم‌گردان بوی پشت مرا وشریك ساز اورا بامن در امر من (که تبلیغ رسالت است).

(۲) پوشیده وپنهان نمی‌باشد آنکه مولای ما امیر المؤمنین (علیه السلام) شباهت دارد به رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله در بیشتر از خصال رضیه و افعال زکیه از عادات و عبادات و احوال علیهٔ آنحضرت وبصحت پیوسته این معنی باخبار صحیحه و آثار صریحه که احتیاجی به دلیل وبرهان خارجی ندارد ومحتاج بتوضیح حجة و بیان نمی‌باشد بعض از علماء بعض از آن خصال حمیده را بشماره آورده‌اند که درآن خصال حمیده علی علیه‌السلام نظیر پیغمبرخاتم‌صلی‌الله علیه وآله است.

از جمله آنکه در اصل نسب نظیر یکدیگرند **و نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیراً**

یعنی علی نظیر پیغمبر است در طهارت بدلیل آیه تطهیر (که در بارهٔ پنج تن آل عبا محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل گردیده).

و نظیره فی آیة ولی الامة بدلیل قوله انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون و نظیر آنحضرت است در آیهٔ مزبوره از حیث ولایت برامت بدلیل **انما ولیکم الله الخ** (که باتفاق فریقین در بارهٔ علی علیه السلام نازل گردیده) (چنانچه درهمین کتاب بشرح مفصل آمده).

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحی الوارد علیه یوم اعطاء سورة برائت لغیره فنزل جبرئیل قال لایؤدیها الا أنت او من هو منك فاستعادها منه فأداها علی رضی الله تعالی عنه فی الموسم.

یعنی نظیر آنحضرت است در أداء رسالت و تبلیغ دین بدلیل موضوع سورهٔ برائت و نزول برخاتم الانبیاء ﷺ (که آنحضرت آیات سوره برائت را داد به ابی بکر ببرد درموسم حج براهل مکّه قرائت نماید (چنانچه درهمین کتاب ثبت گردید) . که جبرئیل نازل گردید و عرض کرد أداء رسالت نمیتواند بنماید مگرخودت یا کسیکه از تو باشد پس آنحضرت آیات سورهٔ برائت را از أبی بکر گرفت بأمر خدای تعالی و بعلی علیه السلام داد که در موسم حج اداء نمود.

و نظیره فی کونه مولی الامة بدلیل قوله ﷺ من کنت مولاه فهذا علی مولاه.

و نظیر آنحضرت است در مولای امت بودن بدلیل فرمودهٔ رسول أکرم ﷺ (در غدیرخم چنانچه دراین کتاب مشروحاً ذکر گردیده) که هر کس را من اولی بتصرف در امر او هستم پس این علی اولی بتصرف در امر او میباشد.

و نظیره فی مماثلت نفسیهما و ان نفسه قامت مقام نفسه و ان الله تعالی

اجری نفس علی مجری نفس النبی صلی الله علیه و سلم فقال : و من حاجك فیه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا و ابنائکم و نسائنا و نسائکم و انفسنا و انفسکم.

و نظیر آن حضرت است دراتحاد نفسانی که نفس علی علیه السلام قائم مقام نفس رسول الله ﷺ میباشد چنانچه خداوند درآیه مباهله (باتفاق فریقین چنانچه دراین کتاب مشروحاً ذکر گردیده) علی را بمنزلهٔ نفس آن حضرت قرار داده.

و نظیره فی فتح بابه فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنبا کحال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی السواء.

و نظیر آنحضرت است درفتح باب او درمسجد مثل فتح باب رسول الله ﷺ (که بأمر پیغمبر تمام درهای خانه که بمسجد باز بود بسته شد الّا درخانهٔ پیغمبر و علی) وجواز ورود درمسجد در حال جنابت مانند رسول خدا ﷺ.

(همهمه‌ای در برادران اهل تسنّن پیدا شد سؤال نمودیم که چه شده آقایان بحرف آمدید).

نواب ـ اتّفاقاً همین جمعه گذشته که بمسجد جهت اداء نماز رفتیم جناب حافظ درخطبه بانقل أحادیثی این فتح باب مسجدرا اختصاص بخلیفه ابی‌بکر رضی الله عنه دادند حال که شما فرمودید اختصاص بعلی کرم الله وجهه دارد اسباب تحیّر حاضرین گردیده و این گفتگوها مربوط باین قضیّه است متمنّی است حلّ معمّا فرمائید.

داعی ـ (رو بجناب حافظ) آیاچنین بیانی فرمودید.

حافظ ـ بلی چون دراحادیث صحیحهٔ ما وارد است از صحابی ثقه و عدل ! ! ابوهریرة رضی الله عنه که رسول مکرم ﷺ امر فرمود که تمام درهائی که بمسجدباز بود ببندند مگر در خانهٔ ابی‌بکر رضی‌الله عنه را که فرمود ابی بکر از من و من از ابی‌بکر میباشم.

داعی ـ لابد بنظر آقایان محترم رسیده است که امویها سعی بلیغ نمودند که درمقابل هرفضیلتی که از خصائص مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بشمار آمده حدیثی

بوسیله ایادی مرموز وکاسه لیسهای سفره معاویه مانند ابوهریره و مغیره وعمرو بن عاص و غیره وضع نمایند و همین عملرا هم نمودند و بکریون هم روی حب و علاقهٔ مفرط که بخلیفه ابی‌بکر داشتند آن احادیث را تقویت نمودند چنانچه ابن ابی الحدید درجلد اول و مخصوصاً در ص ۱۷ جلد سوم شرح نهج‌البلاغه این وقایع را مشروحاً نقل نموده و گوید از جمله احادیث موضوعه حدیث (سد ابواب است بجز باب ابی‌بکر) بدیهی است این حدیث موضوع در مقابل احادیث صحیحهٔ متکاثره ای است (که علاوه بر کتب معتبره شیعیان که بنحو تواتر و اجماع ثابت آمده) در کتب صحاح معتبرهٔ اکابر علماء خودتان باقید باینکه از احادیث صحیحه است نقل نموده‌اند که تمام درهای خانه‌های مردم‌را بمسجد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بأمر خداوند بست مگر در خانه علی علیه‌السلام را.

نواب- چون این وقعه مورد اختلاف قرار گرفته جناب حافظ میفرماید از خصائص ابی‌بکر رضی‌الله عنه است عالی جناب میفرمائید از خصائص مولانا علی کرّم الله وجهه می‌باشد چنانچه ممکن است ببعض اسناد از کتب معتبرهٔ ما اشاره فرمائید تا شنوندگان‌با اسناد جناب حافظ مطابقت نموده انتخاب احسن نمایند.

بامر پیغمبر تمام درهای خانه‌ها بمسجد بسته شد مگر در خانه علی (ع)

داعی- امام احمد حنبل در ص۱۷۵ جلد اول و ص۲۶ جلد دوم وص۳۶۹جلدچهارم مسند وامام ابو عبدالرّحمن نسائی درسنن و ص ۱۳ و۱۴ خصائص العلوی و حاکم نیشابوری در ص ۱۱۷ و۱۲۵ جلدسیم مستدرك وسبط‌ابن جوزی درص۲۴ و۲۵ تذکره بابیانات مشروحی اثبات این حدیث از طریق ترمذی و احمدنموده‌اند وابن اثیرجزری در ص ۱۲ اسنی المطالب و ابن حجر مکّی در ص ۷۶ صواعق وابن حجر عسقلانی درص ۱۲ جلد ۷ فتح الباری و طبرانی در اوسط و خطیب بغداد درص ۲۰۵ جلد ۷ تاریخ خود و ابن کثیر درص ۳۴۲ جلد هفتم تاریخ خود و متقی هندی در ص ۴۰۸ جلد ششم کنزل العمّال و هیثمی در ص ۱۱۵ جلد نهم مجمع الزوائد ومحب الدّین طبری درص ۱۹۲ جلد دوم ریاض ابن ابی الحدید در ص ۴۵۱

جلد دوم شرح نهج وحافظ ابو نعیم در فضائل الصحابه و ص ۱۵۳ جلد ٤ حلیة الاولیاء وجلال‌الدین سیوطی در ص۱۱۶ تاریخ الخلفاء و جمع الجوامع وخصائص الکبری وص ۱۸۱ جلد اول لئالی المصنوعة و خطیب خوارزمی در مناقب و حموینی در فرائد وابن مغازلی درمناقب ومناوی مصری در کنوز الدقایق و سلیمان بلخی حنفی در ص ۸۷ ینابیع المودة باب ۱۷ را اختصاص بهمین معنی داده و شهاب الدین قسطلانی در ص ۸۱ جلد ششم ارشاد الساری و حلبی درص ۳۷٤ جلد سوم سیرة الحلبیّه و محمّد بن طلحه شافعی درص ۱۷ مطالب السئول بالاخره عموم اکابر علمای شما از کبار صحابه ازقبیل خلیفه عمر بن الخطّاب وعبدالله بن عبّاس و عبدالله بن عمر وزیدبن ارقم وبراء بن‌عازب وابو سعید خدری وابو حازم اشجعی وسعدبن ابی‌وقّاص وجابر بن‌عبدالله انصاری وغیرهم بعبارات مختلفه ازرسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده‌اند که امر فرمود تمام درهای مسجدرا بستند مگر در خانه علی علیه‌السلام را و مخصوصاً بعض از أکابر علمای شما برای مزید بینائی فریب خوردگان أمویها وبکریون وغیره توضیحات کاملی داده‌اند مانند محمّد بن یوسف گنجی شافعی که باب ۵۰ کفایت الطالب‌را اختصاص بهمین موضوع داده وبعد از نقل احادیث مسند بیانی دارد باین عنوان که **هذا حدیث عال** آنگاه گوید چون عده‌ای ازدرهای منازل أصحاب بمسجد باز میشد و رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نهی نمود ورود وتوقف درمساجد را درحال حیض و جنابت لذا أمر فرمود تمام درهای منازل‌را بمسجد مسدود نمودند اّلا در خانه علی علیه‌السلام را باز گذارند باین عبارت که **سدوا الابواب کلها الاباب علی بن ابیطالب واوماً بیده الی باب علی علیه‌السلام**.
یعنی تمام درهارا ببندید مگر درخانه علی‌را باز بگذارید و بدست مبارك اشاره نمود بدرخانه علی علیه‌السلام پس ازآن گوید این اباحه و ورود وتوقف در مسجد در حال جنابت خصیصه‌ای بود برای علی علیه‌السلام ولکن این‌عمل دلیل برآن نمی‌باشد که هرجنب‌وحائضی میتواند درمساجد ورود وتوقف نماید**انما خص بذلك لعلم المصطفی بانه یتحری من النجاسة هو وزوجته فاطمة و اولاده صلوات‌الله‌علیهم وقدنطق‌القرآن بتطهیرهم فی قوله عز وجل انما یریدالله الخ**.

ماحصل معنی آنکه اختصاص دادن پیغمبر علی را باین معنی خصیصهٔ عظمی برای آن بود که آن حضرت علم قطعی داشت که علی وفاطمه واولادهای آنها متحرّی ودور از نجاست اند چنانچه آیه تطهیر تصریح باین معنی دارد که آن خاندان جلیل منزّه ازجمیع ارجاس ونجاسات‌اند .

باتوضیح کاملی که این عالم شافعی داده جناب حافظ مقایسه کنند باخبری که نقل نمودند اگر دلیلی برطهارت أبی‌بکر دارند گذشته از این همه اسناد معتبرهٔ ما آن خبررا نقل نمایند .

و حال آنکه بخاری و مسلم هم در صحیحین خود اشاره باین معنی نموده‌اند در بـاب آنکـه جنب حق ورود و توقف در مسجد ندارد کـه رسول اکرم فرمود **لاینبغی لاحد ان یجنب في المسجد الاانا وعلی (۱) .**

این نوع از اخبار بااسناد معتبره ثابت میکند سدّ جمیع ابواب مگر باب علی ﷺ را زیرا اگر غیر ازباب پیغمبروعلی باب دیگر بازمی‌بود بایستی جایز باشد که غیر از آن دو بزرگوار (محمّد و علی ﷺ) هم در حال جنابت ورود در مسجد نمایند وحال آنکه آنحضرت صریحاً میفرماید **لاینبغی لاحد ان یجنب فی المسجد الّاانا وعلی .**

پس این اخبار برهان قاطع است(که بخاری و مسلم هم نقل نموده‌اند) بر رد اخباری که امویها وبکریون ودیگران نقل نموده اند که فتح باب برای دیگران بوده است .

وبالقطع والیقین مسلّم است که فتح باب‌درمسجد ازخصائص علی ﷺ بوده‌است

اجازه بدهید برای خاتمهٔ عرایضم دراین باب حدیثی از خلیفهٔ ثانی عمربن الخطّاب بعرضتان برسانم که حاکم در ص ۱۲۵ جلد سیم مستدرك وسلیمان بلخی حنفی ضمن باب ٥٦ ص ۲۱۰ ینابیع الموده نقلا از ذخایر العقبی امام الحرم از مسند امام احمدبن حنبل و خطیب خوارزمی درص ۲٦۱ مناقب و ابن الحجر درص ۷٦

(۱) سزاوار نیست برای احدی که جنب شود درمسجد مگر من وعلی .

صواعق و سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن اثیر جزری در اسنی المطالب و دیگران نقل نموده‌اند بمختصر کم و زیاد درالفاظ که خلیفه گفت **لقد اوتی (علی) ابن ابیطالب ثلاث خصال لان تکون لی واحدة منهنّ احبّ الیّ من حمر النعم زوّجه النبیّ صلّی الله علیه وسلّم بنته وسدّ الابواب الّاابابه ، وسکناه المسجد مع رسول الله یحلّ له فیه مایحلّ له ، و اعطاه الرایة یوم خیبر(۱) .**

گمان میکنم حلّ معما برای آقای نواب و برادران عزیزم شد و راه عذری باقی نماند جناب حافظ هم کاملا روشن شدند .

خوبست برگردیم بگفتار اولیه و بقیهٔ بیانات سید شهاب الدین که در آخر تحقیقات خود گوید **ومن تتبع احواله فی الفضائل المخصوصة وتفحّص احواله فی الشمائل المنصوصة یعلم انه کرّم الله تعالی وجهه بلغ الغایة فی اقتفاء آثار سیدنا المصطفی والی النهایة فی اقتباس انواره حیث لم یجدفیه غیره مقتضی ـ انتهی (۲) .**

این نمونه ای ازبیانات واعتراف علماء خودتان بود راجع بمقامات عالیه وفضایل مخصوصهٔ مولانا و مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی ﷺ تا آقایان بدانند که داعی هیچگاه غلو ننموده و ادعای بی‌مغز نمی‌نمایم بلکه جامعهٔ شیعیان من السلف الی‌الخلف بی‌دلیل و برهان‌بیانی نمی‌نمایند تمام دلائل و براهین ما همانستکه مبدء و اساسش نزد شماها و در کتب معتبرهٔ خودتان میباشد .

ولی متأسفم که وقتی نزد عوام ومردم بی‌خبر مینشینید روی عـادت تبعاً للاسلاف

(۱) هرآینه بتحقیق عطا شدبعلی بن ابی‌طالب سه‌خصلت که اگر یکی از آنها برای‌من بود بهتر بود برای من از حیوانات سرخ مو . ۱ - تزویج نمود پیغمبر باو دختر خود را ۲ - و تمام درهای (مسجدرا) بست مگردر(خانه) اورا وآرام گرفت باپیغمبر در مسجد حلال بود در مسجد برای او چیزیکه حلال بود برپیغمبر . ۳ - و عطا نمود باو پرچم (اسلام) را در روزخیبر .

(۲) اگرکسی تتبع وتفحص در احوال آن‌حضرت بنماید می بیند که در بسیاری از فضائل مخصوصه و شمائل منصوصه شباهت تام با رسول‌الله صلی الله علیه وآله داردکه غیر از او احدی افتخار این‌خصائص را ندارد .

برای حفظ مقامتان تنها قاضی رفته رطب و یا بسها بهم بافته تهمتها میزنید و امر را بر آنها مشتبه مینمائید .

پس ازاین مقدماتی که ذکر شد ثابت گردید که علی (ع) در جمیع جهات نظیر وشریك رسول‌الله (ص) بوده کما آنکه هرون نسبت بحضرت موسی (ع) بوده فلذا چون موسی هرون را در میان تمام بنی اسرائیل اولی و الیق باین مقام و افضل از همه دید از پروردگار متعال درخواست نمود که اورا شریك امر من قرار بده که وزیر من بـاشد .

همین قسم هم خاتم الانبیاء (ص) چون در میان تمام امت از علی قابل ولایق تر احدی را برای این مقام ندید که افضل از همه امت باشد لذا از خداوند متعال درخواست نمود همان قسمی که هرون را وزیر و شریك موسی قرار دادی علی را وزیر وشریك من قرار بده .

نواب - قبله صاحب آیا در این باب اخباری هم رسیده .

داعی - بلی علاوه بر اجماع شیعیان در کتب معتبرهٔ خودتان هم اخبار بسیاری دراین موضوع وارد است .

نواب - چنانکه ممکن است از آن اخبار برای ما قرائت فرمائید خیلی ممنون خواهیم شد .

داعی - دعاگو حاضرم چنانچه آقایان میل داشته باشد (اشاره بعلماء آنها)

حافظ - مانعی ندارد چون نقل حدیث و همچنین استماع آن عبادت است .

تقاضا نمودن پیغمبر علی را برای وزارت خود

داعی - ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و جلال‌الدین سیوطی در تفسیر درالمنثور و امـام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان وسبط ابن جوزی در تذکره خواص الامه ضمن نزول آیه ولایت و نیز در ص ١٤ نقل مینمایند ازابی‌ذر غفاری واسماء بنت عمیس (زوجه ابی‌بکر) که گفتند روزی نماز ظهر را در مسجد بجای آوردیم و رسول اکرم (ص) حاضر بوده سائلی برخاست سؤال نمود

احدی باو چیزی نداد علی (ع) در رکوع نماز بود با دست اشاره بانگشت خود نمود سائل انگشتر را از انگشت او بیرون آورد پیغمبر (ص) دید آن قضیه را پس سر مبارك بسمت آسمان بلند نمود عرض کرد **اللّهم ان اخی موسی سئلك فقال ربّ اشرح لی صدری ویسّرلی امری - الایة الی قوله - واشركه فی امری فانزل علیه قرآناً ناطقاً سنشدّ عضدك باخيك و نجعل لكما سلطانا فلا يصلون اليكما**
یعنی پروردگارا برادرم موسی از تو سؤال نمود و گفت خدایا کشاده گردان برای من سینهٔ مرا و آسان کن برای من امر وکار مرا (در تبلیغ رسالت) تا آنجا که گفت شریك ساز برادرم هرون را در کار من پس نازل فرمود بر آن حضرت آیه ای را که بموسی فرموده بود ما تقاضای تورا پذیرفتیم و بهم دستی و وزارت برادرت هرون بازویت را بسیار قوی میگردانیم و بشما در عالم قدرت وحکومت میدهیم که هرگز بشما دست نیابند .

آنگاه عرضکرد : **اللّهم و انا محمّد صفيّك و نبيّك فاشرح لی صدری و يسّرلی امری و اجعل لی وزيراً من اهلی علياً اشدد به ازری .**

یعنی پروردگارا من محمد بر گزیده و پیغمبر توهستم پس گشاده گردان سینه مرا وآسان کن برای من امر مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من که آن علی (ع) باشد قوی گردان بوجود اوپشت مرا .

ابی‌ذر گوید بخدا قسم هنوز دعای پیغمبر تمام نشده بود جبرئیل نازل شد و آیه **انّما وليّكم اللّه و رسوله الخ** - را برآنحضرت قرائت نمود انتهی .

معلوم شد دعای پیغمبر(ص) مستجاب و علی (ع) (مانند هرون برای موسی) بوزارت رسول اکرم (ص) برقرار گردید .

و محمد بن طلحه شافعی در ص ١٩ مطالب السئول با شرح مفصّلی اشاره باین معنی می نماید .

و حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب منقبة المطهرین و شیخ علی جفری در کنز البراهین و امام احمد بن حنبل در مسند و سید شهاب الدین در توضیح الدلایل

و جلال الدین سیوطی در درّالمنثور و دیگران از اکابر علمای شما که بواسطه ضیق وقت از ذکر نام آنها خود داری میشود در مصنّفات و مؤلّفات خود این حدیث را نقل نموده‌اند بعضی از اسماء بنت عمیس (زوجه ابی بکر) و بعضی از دیگران صحابه تا میرسد به ابن عباس (حبرامت) رضوان الله علیه که گفت **اخذ رسول‌الله (ص) بیدی و بید علی بن ابیطالب فصلّی اربع رکعات** یعنی رسول خدا ﷺ دست من و علی را گرفت پس چهار رکعت نماز گذارد آنگاه دست بسوی آسمان بلند نموده عرض کرد **اللّهم سئلك موسی بن‌عمران و انا محمّد اسئلك ان تشرح لی صدری و یسّر لی امری و تحلّ عقدة من لسانی یفقهوا قولی و اجعل لی وزیراً من اهلی علیّاً اشدد به ازری و اشرکه فی امری** پروردگارا موسی بن عمران از تو سئوال نمود (برادرش هارون را برای وزارت و شرکت در امر نبوت و ابلاغ رسالت) منهم که محمّد هستم درخواست مینمایم که گشاده گردانی سینه مرا و آسان نمائی امر مرا و باز نمائی گره را از زبان من تا بفهمند حرف مرا و قرار بده برای من وزیری از اهل من و آن علی بن ابیطالب است محکم کن باو پشت مرا و شریك قرار بده اورا در کار من (که رسالت و ابلاغ حقایق باشد) .

ابن عباس گفت صدای منادی را شنیدم که گفت **یا احمدقد اوتیت ماسئلت** یا احمد بتو عطا کردیم آنچه سئوال نمودی آنگاه رسول أکرم ﷺ دست علی را گرفت فرمود دستها را بسوی آسمان بردار و از خدای خودت درخواست بنما که چیزی بتو عطا فرماید پس علی دستها را بلند نموده عرض کرد **اللهم اجعل لی عندك عهداً واجعلنی عندك ودّاً** پروردگارا قرار بده برای من نزد خودت عهدی و پدید آور برای من در نزد خودت محبت و مودّت را پس جبرئیل نازل گردید و این آیه شریفه (آخر سورهٔ مریم) را آورد **انّ الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودّاً (۱) .**

(۱) آنانکه ایمان‌آوردندو نیکوکار شدندخدای رحمان‌آنها رامحبوب میگرداند(یعنی محبت ومودت آن را دردلهای مسلمین‌افکند) .

اصحاب از این قضیّه تعجب نمودند رسول اکرم ﷺ فرمود **ممّا تعجبون انّ القرآن اربعة ارباع فربع فینا اهل البیت خاصاً وربع حلال وربع‌حرام و ربع فرائض واحکام والله انزل فی‌علیّ (ع) کرائم القرآن .**

از چه چیز تعجب میکنید قرآن چهار قسمت است یك ربع قرآن مخصوص ما اهل بیت است و یك ربع قرآن حلال و یك ربع حرام و یك ربع فرائض و احکام است بخدا قسم نازل گردیده در باره علی کرائم قرآن مجید انتهی .

شیخ - برفرض صحت حدیث اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه همین حدیث در بارهٔ دوخلیفه عظیم الشأن ابوبکر و عمر رضی الله عنهما صادر گردیده چنانچه قزعة بن سوید از ابن ابی‌ملیکه از ابن عباس نقل نموده که رسول الله فرمود **ابوبکر وعمر منّی بمنزلة هرون من موسی ؟؟**

داعی - اگر آقایان قدری فکر می‌نمودید و برجال روات مراجعه مینمودید خودرا بزحمت نمیانداختید که گاهی بقول آمُدی و گاهی بقول قزعهٔ کذّاب جعّال استشهاد نمائید و حال آنکه اکابر علماء خودتان اورا مردود و احادیث منقوله اورا غیرقابل قبول آورده‌اند مخصوصاً علاّمهٔ ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمهٔ حالات قزعة‌بن سوید و عمار بن هرون منکر این حدیث گردیده و گوید **هذا کذب** پس وقتی قزعة مردود علماء خودتان گردید حدیثی هم که ازاو نقل گردید مردود میباشد .

برفرض تسلیم آقایان مطابقه کنید روایت قزعة را با سلسله رواتی که ما نقل نمودیم از اکابر علماء خودتان گذشته از جمیع علماء شیعه که بنحو تواتر مسلّم نقل نموده‌اند آنگاه منصفانه قضاوت کنید که کدامیك ازاین دو حدیث قابل قبول است .

(سخن که باینجا رسید بساعتها نظر کرده گفتند ما خیلی سر گرم صحبت‌شدیم)
(و از خود غافل مدتی است شب از نصف گذشته خوب‌است بقیه حرفها درهمین موضوع)
(بماند برای فرداشب برخاستند شب بخیر گفته بسلامت تشریف بردند) .

جلسه پنجم

لیله سه‌شنبه ۲۷ رجب ۱۳۴۵

(اول شب آقایان با جماعت بیشتر تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه)
(و صرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمودند).

حافظ - امروز مدتی در اطراف بیانات دیشب شما فکر می نمودم بالاخره باین نتیجه رسیدم که شما ماشاءالله بسیار طلیق اللّسان هستید علاوه برآنکه سحر بیان دارید میخواهید با حسن بیان و شاخ وبرگهای زیاد برسانید که مراد پیغمبر بزرگوار ازبیان مبارك در این حدیث منزلة اثبات خلافت بلا فصل علی کرم الله وجهه بوده است و حال آنکه این حدیث جنبهٔ خصوصی داشته و در سفر غزوه تبوك گفته شده و دلیلی برعمومیت آن نمیباشد.

کلمه منزلة افاده عموم میکند

داعی - اگر این اشکال را یکی از آقایان اهل مجلس مینمودند تعجبّی نداشت ولی از مثل شما خیلی تعجّب است با اینکه اهل لسان و عالم به ادبیات عرب ومبانی اصولی‌هستید چرا چنین بیانی مینمائید و حال آنکه خود میدانید استثناء و مستثنی منه در کلمات متعارفهٔ اهل لسان در هرمورد دلالت برعموم دارد ودراین حدیث شریف بالخصوص کلمهٔ منزلة مضاف بسوی عَلَم بالقطع والیقین افاده‌عموم میکند بدلیل صحت استثناء از آنکه **الّا انّه لانبیّ بعدی** باشد که استثناء متّصل است.

علاوه براین میدانید که اصولیّین تصریح کرده‌اند براینکه اسم جنس مضاف افادهٔ عموم میکند خصوصاً زمانیکه محلّی بالف و لام باشد پس لفظ منزلة که در کلام آنحضرت مضاف بسوی عَلَم است مفید عموم میباشد.

گرچه بعضی از علماء برخلاف این عقیده رفته‌اند ولی علماء بزرگ و کمّلین از اکابر اصولیّین بر عقیدهٔ ما هستند که مفرد مضاف بمعرفه بنا براصح برای عموم است ودر

این حکم فرق نیست بین آنکه معرفه علم باشد یا ضمیر و وجود استثناء شرط دلالت بر عموم نیست بلکه صحت استثناء کافی درعموم است.

پس بنا براین **انت منّی بمنزلة هرون من موسی الاّ انّه لا نبیّ بعدی** دلالت بر عموم میکند وجمله **لانبیّ بعدی** حمل برمعنی است که **الّا النبوّة** باشد و قاعدهٔ حمل برمعنی از قواعد معروفه و معمول بها است ودر کلمات فصحاء وبلغاء نظماً ونثراً شایع است.

حافظ - گمان میکنم اگر جنابعالی قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که **انّه‌لانبیّ بعدی** جمله خبریه است و اورا از منازل هرون مستثنی نمیتوان کرد گذشته ازاینها خروج ازصراحت وحمل برمعنی و حذف کلمه نبوت چرا.

داعی - بی لطفی نمودید که ازدر جدال وارد شدید وازشخص شریف شما انتظار جدال نمیرود اگر قدری تفکر درجملات اولیّه بنمائید جواب جمله خبریّه عرض شد.

واما اینکه فرمودید چرا حمل برمعنی نموده و بلفظ ظاهر اداء حقیقت ننمودند خودتان بهتر میدانید وعمداً سهو میکنید چه آنکه درنظر علماء علم بیان شایع است که جهت ایجاز در کلام وحسن بیان حذف کلمه مینمایند ودر آیات و کلمات بلغاء وفصحاء شواهد بسیاری موجوداست که شما خود داناتر بآنها هستید.

علاوه ما وقتی احتیاج بتحقیق داریم که دراخبار کلمه نبوت نیامده باشد وحال آنکه مکرر آن حضرت باکلمه نبوت اثبات این مقامرا از برای علی علیه السلام نمودند وگاهی‌جهة ایجاز در کلام وحسن بیان‌باحذف کلمه‌نبوت اظهار مرام‌نمودند.

دربعضی اوقات باجمله **انّه‌لانبیّ بعدی** و حذف کلمه نبوت وگاهی با بیان ظاهر کلمه **الّا النبوّة** اثبات حقیقت نمودند.

چنانچه علماء بزرگ خودتان هردورا ضبط نمودند برای نمونه چند خبری را ذکر می‌نمایم تاحجّة تمام شود.

محمدبن یوسف گنجی شافعی درباب ۷۰ کفایت الطالب وشیخ سلیمان بلخی‌حنفی درباب ۶ ینابیع المودة.

وابن کثیر در تاریخ خود از عایشه بنت سعد از پدرش از رسول خدا و سبط ابن جوزی در ص ۱۲ تذکره ازمسند امام احمد ومسلم وغیرآن ازابی برده و امام احمد حنبل درمناقب وابو عبدالرحمن احمدبن شعیب نسائی (که از ارباب صحاح سته است) درخصائص العلوی چهار حدیث باسناد خود از سعدبن ابی‌وقاص و عایشه از پدرش و خطیب خوارزمی درمناقب از جابر ابن عبدالله انصاری نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ بعلی علیه السلام فرمود **اما ترضی ان تکون منّی بمنزلة هرون من موسی الّا النبوّة (۱).**

ومیر سید علی همدانی درمودة ششم ازمودة القربی حدیثی ازانس ابن مالك نقل میکند (که شب گذشته تمام حدیث را عرض کردم) (۲) درآخر آن حدیث میفرماید **ولو کان بعدی نبیّاً لکان علّی نبیّاً ولکن لانبوّة بعدی.**

گمان میکنم برای نمونه کافی باشد که آقایان مغلطه نفرمایند و بدانند که مستثنی نبوت است نه‌عدم نبوت.

وباین حدیث معتبر ثابت است همان قسمی که موسی کلیم الله علیه السلام درغیبت چهل روزه امر امت را بخودشان وانگذارد و هرون‌را که افضل از همه بنی اسرائیل بود خلیفه ووصی خود قرار داد تا امر نبوت در فقدان اومختل نگردد.

پیغمبر خاتم هم که شریعتش اکمل و دستوراتش اتم و قوانینش تا روز قیامت باقی وپایدار است بطریق اولی باید مردم جاهل‌را بخودشان وا نگذارد ومردم نادان‌را حیران ننماید و شریعت را بدست جهال ندهد تاهر کس بمیل خود دراو تصرفات نماید یکی برأی و قیاس عمل نماید دیگری تفریق شریعت و طریقت کند و فرصت بدست راه زنان افتاده یك ملّت حنیف وساده‌ای را بهفتادو سه قسمت تقسیم نمایند.

فلذا در این حدیث شریف میفرماید علی از من بمنزله هرون است از موسی یعنی جمیع منازل هرونی را برای آنحضرت ثابت نموده که از جمله افضلیت آنحضرت

(۱) آیا راضی نیستی اینکه باشی ازمن بمنزله هرون از موسی مگر نبوت و پیغمبری‌را.
(۲) رجوع شود به‌ص۲۹۷همین کتاب.

برتمام صحابه و امت وتعیین مقام وزارت و خلافت است یعنی همان قسمی که هرون را موسی درغیبت خود خلیفه قرار داد علی علیه السلام هم درغیبت من خلیفهٔ من است.

حافظ ـ آنچه درعظمت این حدیث فرمودید بالاتر ازآنستکه تصور شود ولی گمان میکنم اگر قدری تفکر فرمائید تصدیق نمائید عمومیتی دراین حدیث نیست چون فقط اختصاص بغزوه تبوك دارد که برای مدت معیّنی رسول خدا ﷺ سیدنا علی کرم‌الله وجهه‌را خلیفه خود قرار داد.

حدیث‌منزلة‌در دفعات متعدده غیر ازتبوك وارد شده

داعی ـ این فرمایش شما وقتی صحیح بود که این حدیث فقط درغزوهٔ تبوك آمده بود در صورتیکه جملات این حدیث در دفعات متعدده و مراکز مختلفه از لسان دُرر بار پیغمبر باعظمت شنیده شده.

که از جمله در مواخات اول که درمکّه معظّمه بین مهاجر وانصار ایجاد برادری نمود ومرتبهٔ دوم در مدینهٔ منوره که علی علیه السلام را ببرادری بر گزید فرمود **انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لانبیّ بعدی.**

حافظ ـ بیان عجیبی است که تاکنون آنچه دیده و شنیده‌ام حدیث منزلة در غزوهٔ تبوك بوده که پیغمبر علی‌را جا گذارد وآن حضرت دلتنگ شد پیغمبر برای رفع دلتنگی آنجناب این کلمات را فرمود گمان میکنم شما دربیانات اشتباه فرمودید.

داعی ـ خیر اشتباه ننمودم بلکه یقین دارم علاوه براتفاق علماء شیعه در بسیاری از کتب معتبرهٔ علماء خودتان نقل گردیده از جمله مسعودی (مقبول القول فریقین) درص ۴۹ جلد دوم مروج الذهب و حلبی درص ۲۶ و۱۲۰ جلد دوم سیرة الحلبیه و امام ابوعبدالرحمن نسائی درص ۱۹ خصائص العلوی و سبط ابن جوزی در ص ۱۳ و ۱۴ تذکره وسلیمان بلخی حنفی درباب ۹ و ۱۷ ینابیع المودة از مسند امام احمد حنبل و عبد الله بن احمد در زوائد مسند و خوارزمی درمناقب این حدیث را نقل نموده‌اند حتّی در مواردی غیر از مواخات که اینك وقت مجلس اجازه نقل تمام آن موارد را نمیدهد.

پس آقایان تصدیق فرمائید که این حدیث شریف جنبهٔ خصوصی نداشته بلکه عمومیت او ثابت است که رسول اکرم (ص) باین وسیله هر کجا مقتضی دیده خلافت علی‌را بعد ازخود باین عبارت که **علیٌ منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لا نبیّ بعدی** تثبیت نموده که یکی ازآن موارد غزوهٔ تبوك بوده .

حافظ - چگونه ممکن است اصحاب رسول خدا این حدیث را با جنبهٔ عمومی تلقّی نموده وعلی‌را بعنوان خلافت شناخته مع ذلك بعد ازآنحضرت مخالفت نموده و دیگریرا بعنوان خلافت پذیرفته وباأو بیعت نمودند .

داعی - برای جواب شما مطالب وشواهد بسیار حاضر دارم ولی بهترین برهان که مناسب مقام‌است‌همانا قضیّه‌جناب هرون‌است که‌حضرت موسی کلیم‌الله‌بصراحت آیات

خلیفه قرار دادن حضرت موسی برادر خود هرون را و فریب دادن سامری بنی اسرائیل را بگوساله پرستیدن

قرآن مجید جناب هرون را خلیفه و جانشین خود قرار داد بنی اسرائیل را جمع نمود (که طبق بعض از اخبار هفتاد هزار نفر بودند) و به آنها تأکید نمود اطاعت امر هرون‌را که خلیفه و جانشین او میباشد آنگاه بکوه طور بمهمانی پروردگار رفت هنوز یکماه تمام نشده بود که فتنه سامری برپاشد انقلاب و اختلاف کلمه دربنی اسرائیل ظاهر گردید سامری گوسالهٔ طلارا جلوه داده بنی اسرائیل فوج فوج هرون‌خلیفهٔ ثابت الخلافهٔ حضرت موسی را گذارده اطراف سامری حلقه باز را گرفته طولی نکشید هفتاد هزار نفر از همان بنی اسرائیل پاك نژاد که از حضرت موسی شنیده بودند که فرمود هرون در غیاب من خلیفهٔ من است اطاعت امر اورا نموده مخالفتش ننمائید . باغوای سامری گوساله پرست شدند هرچند جناب هرون‌نالید و آنهارا منع از آن عمل شنیع نمود گوش نداده بلکه در صدد قتلش برآمدند چنانچه آیه ۱۴۹ سوره ۷ (اعراف) صراحت دارد که جناب هرون ببرادرش حضرت موسی درموقع برگشتن درد دل نمود که **انّ القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی**

یعنی آنها مرا خار و زبون داشتند (وقتی با قوم خصومت و ممانعت کردم) نزدیك بودمرا بقتل رسانند .

شمارا بخدا آقایان قدری ازتعصّب خارج وانصاف دهید این عمل بنی اسرائیل وتمرّد از أوامر حضرت موسی وتنها گذاردن خلیفهٔ منصوص او جناب هرون‌را وباغوای سامری بازیگر گوساله پرست شدن دلیل بربطلان خلافت هرون و حقّانیت سامری و گوسالهٔ ساختهٔ اومیباشد .

آیا عملیّات جهّال وهواپرستان بنی اسرائیل را باید دلیل آن قرار داد که اگر خلافت هرون حق بود و مردم از حضرت موسی نصّی درباره او شنیده بودند هرگز اورا تنها نمیگذاردند وبدنبال سامری و گوسالهٔ اونمیرفتند .

قطعاً خودتان میدانید که مطلب برخلاف اینست جناب هرون بحکم قرآن مجید خلیفهٔ منصوص حضرت موسی بود بنی اسرائیل نصّ صریح را از لسان خود آن حضرت دربارهٔ اوشنیده بودند منتها بعد ازغیبت حضرت موسی وقت بدست سامری بازیگر افتاد گوسالهٔ طلا را ساخته عالماً عامداً بنی اسرائیل را اغوا نمود آنهاهم با علم باینکه جناب هرون خلیفه‌وجانشین‌حضرت موسی میباشد روی‌نفهمی یا مقاصد دیگر در پی سامری رفته وجناب هرون‌را تنها ومتروك گذاردند ؟!

مطابقهٔ حالات امیر المؤمنین (ع) باهرون (ع)

هم چنین بعد از وفات رسول الله (ص) همان مردمی که مکرر از آنحضرت صراحةً و کنایةً شنیده بودند علی (ع) خلیفهٔ من میباشد همان قسمی که جناب هرون خلیفهٔ موسی بود . علی را رها نموده روی هوای نفس و حب جاه و بعضی روی عداوت بابنی هاشم . وجمعی از جهت حقد و کینه وحسد وبغضی که نسبت بشخص علی (ع) داشتند تشکیلات مخصوصی دادند چنانچه امام غزّالی دراول مقاله چهارم سرّ العالمین اشاره باین‌معنی‌نموده وصریحاً مینویسد حق‌را پشت سر انداخته برگشتند بجهالات اولیه (۱)

(۱) رجوع شود بجلسه نهم همین کتاب عین عبارت غزالی در ضمن حدیث غدیر خم نقل گردیده .

بهمین جهت شباهت تام بین هرون و امیر المؤمنین بود که محقّقین از علماء و مورخین خودتان مانند ابو محمّد عبدالله بن مسلم بن قتیبه باهلی دینوری قاضی معروف دینور درص ١٤ جلد اول الامامة والسیاسة قضیهٔ سقیفه را مفصّلا مینویسد تا آنجا که گوید وقتیکه آتش بردند در خانه علی و باتهدید و فشار آنحضرت را بمسجدآوردند و گفتندبیعت کن والاّ گردنت را میزنیم خودرا بقبر پیغمبر رسانید و گفت همان کلماتی که خداوند در قرآن از قول هرون بموسی نقل نموده که **انّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی.**

کانّه یك جهت آنکه پیغمبر ﷺ علی‌را دراین‌حدیث شبیه بهرون مینمایدآنست که برساند بامت که همان معاملهایکه بنی اسرائیل درغیاب موسی با جناب هرون نمودند بعد از وفات من باعلی مینمایند.

لذا علی علیه‌السلام هم‌برای اثبات این معنی وقتی فشار امت و سیاست بازی بازیگران را دید که تاپای قتل اوایستاده اند خطاب بقبر مبارك پیغمبر همان آیه‌ای را قرائت نمود که خداوند از درد دل هرون بموسی خبر داده.

(اهل مجلس سرها بزیر انداخته باحالت بهت دقایقی باسکوت گذشت)

نواب - قبله صاحب اگر خلافت علی بن ابیطالب کرّمالله وجهه ثابت بوده چرا پیغمبر بااین الفاظ واشارات و کنایات میفرموده و صریحاً بنام خلافت آنجناب را معرّفی ننموده که بفرماید علی خلیفهٔ من است تاراه عذری نماند.

داعی - عرض کردم که رسول اکرم ﷺ بهردو جهت بیان حقیقت نموده والّا احادیث صریحهٔ بخلافت در کتب معتبرهٔ خودتان هم بسیار ثبت است ولکن این نوع ازکنایات لطافتش از صراحت بیشتر است و اهل ادب میدانند که **الکنایه ابلغ من التصریح** - آنهم این قسم ازکنایه که یك عالم معنی دراو مستتر است.

نواب - ممکن است از احادیث مصرّحه‌ای که میفرمائید در کتب علمای ما میباشد راجع بامر خلافت اگر حاضر دارید مارا مستفیض فرمائید تا کشف حقیقت شود زیرا مکرّر بما گفته اند ابداً حدیثی که صراحت برخلافت آن جناب داشته‌باشد وجود ندارد.

داعی - احادیث مصرّحه بنام خلافت مولانا امیرالمؤمنین در کتب معتبره شما بسیار است ولی باقتضای وقت مجلس ببعض از آنها که در حافظه خود حاضر دارم اشاره مینمایم.

حدیث الدار یوم الانذار و تعیین نمودن پیغمبر(ص) علی علیه‌السلام را بخلافت

اهمّ از همهٔ احادیث حدیث الدّار است از جهة آنکه اوّلین روزی که خاتم الانبیاء ﷺ نبوت خودرا ظاهر ساخت بخلافت علی علیه‌السلام هم صراحت فرمود.

چنانچه امام احمد بن حنبل (رئیس الحنابله در ص ١١١ و ١٥٩ و ٣٣٣ از جزء اول مسند و امام ثعلبی در تفسیر آیه انذار و صدر الائمّه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمّد بن جریر طبری در تفسیر آیه و در ص ٢١٧ جزء دوم تاریخ الامم والملوك بطرق مختلفه و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ٢٦٣ و ٢٨١ جلد سیم شرح نهج البلاغه نقلا از نقض العثمانیّه ابوجعفر اسکافی و ابن اثیر در ص ٢٢ جزء دوم کامل مرسلاً و حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء و حمیدی در جمع بین الصحیحین و بیهقی در سنن و دلائل و ابوالفداء در ص ١١٦ جزء اول تاریخ خود و حلبی در ص ٣٨١ جزء اول سیرة الحلبیّه و امام ابوعبدالرحمن نسائی در ص ٦ حدیث ٦٥ خصائص العلوی و حاکم ابوعبدالله در ص ١٣٢ جزء سیم مستدرك و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ٣١ ینابیع المودة از مسند امام احمد و تفسیر ثعلبی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٥١ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء شما بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات نقل نموده‌اند زمانیکه نازل شد آیه ٢١٤ سوره ٢٦ (شعراء) **و انذر عشیرتك الاقربین** - رسول اکرم ﷺ چهل نفر از اشراف و رجال بزرگ و خویشاوندان خود را از قریش دعوت نمود در منزل عمّ اکرمش جناب ابوطالب و برای آنها یك ران گوسفند و قدری نان و صاعی از شیر غذا حاضر نمود حضرات خندیدند و گفتند محمّد غذای یك نفر را حاضر نکرده (چون در میان آنها کسانی بودند که یك شتر بچه را تنها میخوردند) حضرت فرمودند **کلوا بسم الله بخورید**

بنام خداوند متعال پس ازآنکه خوردند وسیرشدند بیکدیگرمیگفتند **هذا ما سحرکم به الرجل** محمّد باین غذا شمارا سحرنمود .

آنگاه حضرت برخاست در میان آنها پس از مقدماتی از سخن که نمیخواهم بنقل تمام کلمات آنحضرت طول کلام بدهم شاهد مقصود اینست که فرمود **یا بنی عبدالمطلب انّ اللّه بعثنی بالخلق کافّة والیکم خاصّة وانا ادعوکم الی کلمتین خفیفتین علی اللسان و ثقیلتین علی المیزان تملکون بهما العرب و العجم و تنقاد لکم بهما الامم و تدخلون بهما الجنّة و تنجون بهما من النار شها دة ان لا اله الاّ اللّه و انّی رسول اللّه فمن یجبنی الی هذا الامر و یوازرنی الی القیام به یکن اخی و وزیری و وارثی وخلیفتی من بعدی .**

یعنی ای فرزندان عبدالمطلب خدای تعالی مرا مبعوث فرمود برعموم مردمان و بخصوص برشما و من شمارا دعوت میکنم بدو کلمه ای که بر زبان سبك و آسان است و در ترازوی اعمال سنگین وگران و شما بگفتن این دو کلمه بر عرب و عجم مالك شوید و ایشان شمارا منقاد گردند و جمیع امم در تحت انقیاد شما درآیند و باین دو کلمه ببهشت روید و از دوزخ نجات یابید و آن دو کلمه گواهی دادن بوحدانیت خدا و رسالت من است پس هر کس مرا اجابت کند دراین کار (یعنی اول کس باشد که مرا اجابت نماید) و معاونت من نماید او برادر من و وزیر و وارث و خلیفهٔ من خواهد بود بعد ازمن . و این جملهٔ آخر را سه مرتبه تکرار نموده و درهرسه مرتبه احدی جواب نداد الّا علی علیه‌السلام جواب داد **انا انصرك ووزیرك یا نبی اللّه** یعنی من شمارا کمك و یاوری مینمایم ای پیغمبرخدا .

پس حضرت اورا نوید خلافت داد وآب دهان مبارك در دهان او افکند و فرمود **انّ هذا اخی ووصیی وخلیفتی فیکم** یعنی این علی وصی وخلیفه من است درمیان شما . و دربعضی ازآن کتابها است خطاب بخود علی نموده فرمود **انت وصیی و خلیفتی من بعدی** یعنی تو یا علی وصی وخلیفهٔ منی بعد ازمن .

علاوه برعلمای اسلام از شیعه و سنی مورخین بیگانه ازسایر ملل که تاریخ اسلام نوشته‌اند با نداشتن تعصّب مذهبی (چه آنکه نه سنّی بودند و نه شیعه) این مجلس

مهمانی را نقل نموده‌اند که از جمله آنها مورّخ و فیلسوف غرب (توماس کار لیل انگلیسی) بوده که در قرن هیجدهم مسیحی در اروپا شهرت جهانی داشته در کتاب مشهور خود که مصریها ترجمه بعربی نموده اند بنام (الابطال و عبادة المبطولة) شرح مجلس مهمانی قریش را در منزل جناب ابیطالب داده تا آنجا که مینویسد بعد از خطابهٔ پیغمبر علی از جا برخاست و ابراز ایمان نمود و آن مقام بزرگ خلافت نصیب او گردید .

و مسیوپول لهوژور فرانسوی معلّم دارالفنون پاریس در رسالهٔ مختصری که در حالات حضرت خاتم النبیّین صلی‌الله‌علیه‌وآله نوشته و درسال ۱۸۸٤ مسیحی در پاریس چاپ شده و نیز جرجیس سال انگلیسی و هاشم نصرانی شامی در مقالة فی‌الاسلام از ص ۸۳ تا ۸٦ از نسخه مطبوعه سال ۱۸۹۱ با تعصّب و مخالفتی که با اسلام و مسلمین داشتند و مخصوصاً مسترجان دیون پورت که مؤلف عالیقدر با انصاف بوده در ص ۲۰ کتاب ذی قیمت خود (محمّد وقرآن) با فکری روشن و قلبی پاك اقرار نمودند براینکه پیغمبر در اول نشر رسالت علی‌را برادر ووزیرو وصی وخلیفه خود قرار داد ، علاوه براین خبرشریف در بسیاری از امکنه و ازمنه اشاره باین معنی نموده از جمله .

احادیث مصرّحهٔ بخلافت علی علیه‌السلام

۱ـ امام احمد حنبل درمسند ومیرسید علی‌همدانی شافعی در آخر مودت چهارم از مودة القربی نقل میکنند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بعلی علیه‌السلام فرمود

یا علی انت تبره ذمّتی و انت خلیفتی علی امّتی (۱) .

۲ـ امام احمد در مسند بطرق متعدده و الفاظ متفاوته و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و ثعالبی در تفسیر خود نقل مینمایند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود بعلی علیه‌السلام

انت اخی ووصیی وخلیفتی وقاضی دینی (۲) .

۳ـ ابوالقاسم حسین بن محمّد (راغب اصفهانی) در ۲۱۳ جلد دوم محاضرات الادباء و محاورات الشعراء والبلغاء (چاپ مطبعة عامره شرفیه سید حسین افندی ۱۳۲٦ قمری)از

(۱) یاعلی توبری‌مینمائی ذمهٔ مراوتوخلیفهٔ منی برامت من .

(۲) تو برادر ووصی وخلیفه واداء کننده دین‌منی .

انس بن مالك نقل نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود **ان خلیلی ووزیری وخلیفتی وخیر من اترك بعدی یقضی دینی وینجز موعدی علی بن ابیطالب (۱).**

۴ـ میرسید علی همدانی شافعی در اوایل مودت ششم از مودة القربی از خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطّاب نقل مینماید که چون پیغمبر عقد اخوت بین اصحاب بست فرمود **هذا علیّ اخی فی الدنیا والاخرة وخلیفتی فی اهلی ووصیّی فی امتی ووارث علمی وقاضی دینی ماله منی مالی منه نفعه نفعی وضره ضری من احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد ابغضنی (۲).**

۵ـ در همین مودت ششم از انس بن مالك حدیثی نقل میکند که قبلاً عرضکردم درآخر آن حدیث ذکر مینماید که رسول اکرم ﷺ صریحاً فرمود **و هو خلیفتی ووزیری** یعنی علی خلیفه و وزیر من است.

۶ـ محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب از ابیذرّ غفاری روایت کرده که پیغمبر ﷺ فرمود **ترد علی الحوض رایة علیّ امیرالمؤمنین و امام الغر المحجّلین والخلیفة من بعدی (۳).**

۷ـ بیهقی و خطیب خوارزمی و ابن‌مغازلی شافعی در مناقب خودشان نقل نموده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرمود بعلی (عليه السلام) **انه لاینبغی ان اذهب الّا و انت خلیفتی و انت اولی بالمؤمنین من بعدی (۴).**

۸ـ امام ابوعبدالرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح سته است ضمن حدیث

(۱) بدرستیکه دوست من ووزیر وخلیفه‌من وبهترکسیکه بعد از خود بجا میگذارم که دین مرا اداء ووعدهٔ مرا وفا مینماید علی‌بن ابیطالب میباشد.

(۲) این‌علی برادر من‌است در دنیا وآخرت وخلیفهٔ من است دراهل من ووصی‌من‌است در امت من ووارث‌علم واداءکننده دین‌من ، مال او ازمن‌است ومال من ازاواست نفع او نفع من است وضرر او ضرر من است کسیکه اورا دوست بدارد مرا دوست داشته وکسیکه او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است.

(۳) وارد شود برمن درکنار حوض (کوثر) پرچم‌علی‌امیرالمؤمنین وپیشوای روی و دست وپا سفیدان وخلیفهٔ من‌بعد ازمن.

(۴) سزاوار نیست‌که من از میان مردم بروم مگر آنکه تو (یا علی) خلیفه واولی بمؤمنین باشی بعد از من.

۲۳ خصائص العلوی که مفصّلاً ازابن عباس مناقب علی (عليه السلام) را نقل نموده بعد از ذکر منازل هرونی آورده که رسول اکرم ﷺ بعلی (عليه السلام) فرمود **انت خلیفتی یعنی فی کل مؤمن من بعدی** تو خلیفهٔ منی یعنی درهر مؤمن بعد ازمن.

(بدیهی است بوسیله این جمله وحرف تراخی پس ازاعطاء کلّ منازل ومراتب هرونی بعلی (عليه السلام) نصّ جلی فرموده برامارت علی یعنی توای علی خلیفهٔ منی درامت من ودر هر مؤمن بعد از من).

ولفظ مِن دربیان پیغمبر دراین حدیث شریف وسایر احادیث وارده یا مِن بیانیّه است یعنی بعدازمرگ من یا مِن ابتدائیّه است یعنی توخلیفهٔ من درامت من‌میباشی ازابتداء مرگ من.

علی التقدیرین باین جملات خلافت بلا فصل علی (عليه السلام) ثابت و محقق آمده که آنحضرت خلیفة‌الله وخلیفة الرسول بنصّ جلی وخفی بعد ازرسول اکرم ﷺ برتمام امت بوده است.

۹ـ حدیث خلقت است که بطرق مختلفه نقل گردیده که از جمله امام احمدبن حنبل درمسند ومیر سید علی همدانی شافعی درمودة القربی وابن مغازلی شافعی درمناقب ودیلمی درفردوس بمختصر تفاوتی درالفاظ باسلسله روایات و اسناد صحیحه نقل مینمایند که پیغمبر ﷺ فرمود **خلقت انا و علیّ من نور واحد قبل ان یخلق الله تعالی آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق الله تعالی آدم رکّب ذلك النور فی صلبه فلم یزل فی شیء واحد حتی افترقا فی صلب عبدالمطلب ففیّ النبوّة و فی‌علی الخلافة (۱).**

۱۰ـ حافظ ابوجعفر محمدبن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولایة نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ دراوایل خطبهٔ غدیرخم فرمود **وقد امرنی**

(۱) من وعلی از یك نور آفریده شدیم قبل از ایجاد آدم بچهارده هزار سال پس‌ازخلقت آدم آن نور را در صلب آدم قرارداد پس بلازوال باهم یکی بودیم تا در صلب عبدالمطلب از هم جدا شدیم پس در من نبوت ودر علی خلافت مقرر گردید.

جبرئیل عن ربّی ان اقوم فی هذا المشهد وأعلم کلّ ابیض و اسود انّ علیّ ابن ابیطالب اخی ووصیّ وخلیفتی والامام بعدی ـ آنگاه فرمود **معاشر الناس ذلك فان الله قد نصبه لکم ولیا و اماما و فرض طاعته علی کل احد ماض حکمه جائز قوله ملعون من خالفه مرحوم من صدّقه (۱) .**

۱۱ شیخ سلیمان بلخی حنفی درینابیع المودة از مناقب احمد از ابن عباس (حبر امت) روایتی نقل میکند که علاوه برتام خلافت مشتمل بسیاری از صفات مخصوصهٔ آن حضرت است که هریك علیحده قرینه‌ایست براثبات مقام خلافت آن حضرت لذا بااجازهٔ آقایان تمام خبررا عرض میکنم تاحجّة تمام گردد و آقایان محترم بدانند که بعد از مقام رسالت خاتم الانبیاء ﷺ مقام و مرتبهٔ علی علیه السلام بالاترین مقامات است خلاصهٔ کلام ابن عباس گوید که رسول اکرم ﷺ فرمود **یاعلی انت صاحب حوضی وصاحب لوائی و حبیب قلبی و وصیی و وارث علمی وخلیفتی وانت مستودع مواریث الانبیاء من قبلی وانت امین الله فی ارضه وحجة الله علی بریّته وانت رکن الایمان وعمود الاسلام وانت مصباح الدجی و منار الهدی والعلم المرفوع لاهل الدنیا یاعلی من اتّبعك نجی ومن تخلّف عنك هلك وانت الطریق الواضح والصراط المستقیم وانت قاعد الغرّ المحجّلین ویعسوب المؤمنین وانت مولی من انا مولاه وانا مولی کل مؤمن ومؤمنة لایحبك الا طاهر الولادة ولا یبغضك الا خبیث الولادة وما عرجنی ربّی الی السماء وکلّمنی ربی الا قال یامحمد اقرء علیا منّی السلام**

(۱) جبرئیل از جانب پروردگار مرا امر نموده که در این مکان قیام نمایم و آگاه کنم تمام سفید وسیاهان را که علی بن ابیطالب (ع) برادر من ووصی من وخلیفه من وامام بعد از من است ای جماعت مردم خداوند نصب نموده علی را برشما ولی (یعنی اولی بتصرف) وامام وواجب نموده طاعت اورا برهرفردی ، ممضی است حکم او وجائز است (ازجانب خدای تعالی) قول او . ملعون است کسیکه مخالفت نماید او را ومرحوم است کسیکه اورا تصدیق نماید .

وعرّفه انّه امام اولیائی ونور اهل طاعتی وهنیئا لك هذه الکرامة یاعلی(۱)

(۱۲) ابوالمؤید موفق الدین اخطب خطباء خوارزم در ص ۲۴۰ کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام (چاپ سال ۱۳۱۳ قمری) ضمن فصل نوزدهم باسناد خود از رسول‌الله خاتم الانبیاء ﷺ نقل نموده که فرمود درمعراج وقتی رسیدم بسدرة المنتهی خطاب رسید ای محمّد خلق‌را آزمودی کدام کس را فرمان بردارتر دیدی نسبت بخود عرض کردم علی‌را **قال صدقت یا محمد** راست گفتی آنگاه فرمود **فهل اتّخذت لنفسك خلیفة یؤدّی عنك ویعلم عبادی من کتابی مالا یعلمون قال قلت یارب اخترلی فان خیرتك خیرلی قال اخترت لك علیاً (ع) فاتّخذه لنفسك خلیفة ووصیّا ونحلته علمی وحلمی وهو امیر المؤمنین حقا لم‌ینالها احد قبله ولیست لاحد بعده (۲) .**

ازاین قبیل اخبار درکتب معتبرهٔ شما بسیار است ولی آنچه درحافظه داشتم بعرضتان رسانیدم تاجناب حافظ بدانند که ماشاخ و برگ نمیدهیم بلکه عین واقع و حقیقت را میگوئیم فلذا بعضی از اکابر علماء منصف خودتان تصدیق این معنی‌را نموده‌اند مانند نظّام بصری ـ چنانچه صلاح الدین صفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف ذیل حالات ابراهیم بن سیار بن هانی بصری معروف به نظّام معتزلی گفته است نص

(۱) یاعلی توصاحب حوض منی وصاحب لواء و برچم منی وحبیب دل ووصی و وارث علم من وخلیفه منی ومستودع مواریث انبیاء وامین خدا وحجة پروردگاری برتمام خلق تولی رکن ایمان ونگهبان اسلام وچراغ ظلمت ونور هدایت وعلم بلند شده از برای اهل دنیا هرکس پیروی کند تورا نجات یابد وهرکس تخلف نماید هلاك شود تولی راه واضح و صراط مستقیم وتولی پیشوای سفیدرویان وسلطان مؤمنان ومولی وآقای کسیکه من آقا و مولای اوهستم ومنم آقای هرمؤمن ومؤمنه دوست نمیدارد تورا مگر حلال زاده ودشمن نمیدارد تو را مگر حرامزاده خداوند مرا بآسمان نبرد و بامن تکلم نکرد مگر آنکه فرمود یا محمد علی را از من سلام برسان باو اعلام کن که او امام دوستان من ونور مطیعان من است آنگاه حضرت فرمودند بعلی علیه السلام گوارا باد بر تو این کرامت یا علی

(۲) آیا انتخاب خلیفه برای خودنموده ای تا مقاصد تو رابمردم برساندو تعلیم بدهد بندگان مرا ازکتاب من آنچه نمیدانند عرض‌کردم پروردگارا هرکس را تو اختیار نمائی من آنرا اختیار مینمایم خطاب آمد من اختیار نمودم برای توعلی را خلیفه ووصی و او را مفتخر بعلم وحلم خود نمودم واو است امیر مؤمنان بحق که نه درگذشته و نه درآینده احدی بمقام او نخواهد آمد .

النبی صلی الله علیه وسلم علی انّ الامام علیّ ـ وعینّه ـ وعرفت الصحابة ذلك ولكن كتمه عمر لاجل ابی بكر رضی الله عنهما ـ (۱) .

متاسفانه ما درك زمان خاتم الانبياء ﷺ را ننموده‌ایم ولی امروز كه ميخواهيم راه حق‌را پيدا كنيم ناچاريم باتوجه بآيات قرآنيه واخبار صحيحهٔ صريحهٔ متفق عليه فريقين قضاوت كنيم .

وقطعاً هر كس محبوب خداوند بوده و بادلائل آيات قرآن مجيد و اخبار متكاثرهٔ متواتره‌ای كه رسول اكرم ﷺ درزمان خود تقدّم علمی و فضلی باو داده و اورا افضل و برتر ازهمهٔ امت معرفی فرموده ماهم حقاً پيروی واطاعت ازاو نمائيم .

صراحت درلفظ خلافت و ولايت و وصايت دراخبار مندرجه در كتب معتبرهٔ خودتان بسيار آمده علاوه از آنها چون علی عليه‌السلام مجموعه خصائص و فضائل است كه درشبهای گذشته اشاراتی نموديم كه باپيغمبر خاتم درتمام خصائص باستثناء نبوت خاصه شركت داشته و افضل از تمام امت بوده و طبق آيات قرآنيه و اخبار متكاثرهٔ متواتره احدی‌ازآحاد بشر بعُشری از اعشار بلكه هزار يك از فضائل و كمالات آن بزرگوار نمی رسد .

چنانچه خطيب خوارزمی در مناقب از جمهور نقلا از ابن عباس و محمد بن يوسف گنجی شافعی در كفايت الطالب وسبط ابن جوزی در تذكره و ابن صبّاغ مالكی در فصول المهمّه وسليمان بلخی حنفی درينابيع المودّه و مير سيدعلی همدانی در مودّت پنجم از مودّة القربی از خليفهٔ ثانی عمربن الخطّاب نقل نموده كه همگی از رسول اكرم ﷺ بمختصر پس و پيشی در الفاظ كه فرمود **لوانّ الرياض اقلام و البحر مداد و الجنّ حسّاب و الانس كتّاب ما احصوا فضايل علی ابن ابيطالب (۲) .**

(۱) نص نموده است رسول اكرم (ص) برامامت علی (ع) وتعيين نمود آنحضرت‌را بامامت وميشناختندصحابه‌اين‌معنی‌را ولكن‌عمر بن الخطاب كتمان نمودامامت‌وخلافت‌علی‌را برای‌خاطرابی‌بكر .

(۲) اگر درختان‌قلم گردند ودريا مركب وجنيان حساب‌كننده وآدميان نويسنده نميتوانند شماره‌كنند فضايل علی بن ابيطالب را چه خوش‌گويد شاعر پارسی .

كتاب فضل تورا آب بحركافی نيست — كه تركنی سرانگشت وصفحه بشماری

فلذا آنحضرت اولی و احق بمقام خلافت وجانشينی رسول الله ﷺ بوده است .

شيخ عبدالسلام ـ (رو بحافظ محمد رشيد نموده گفت)

شيخ بازهم بصدا آمد

اجازه بدهيد مختصری هم حقير عرايضی بنمايم شما هم قدری تنفس و استراحت بنمائيد (آنگاه رو بداعی نموده گفتند)

صاحب هرگز ما منكر فضائل مولاناعلی كرّم الله وجهه نيستيم ولكن انحصار دادن بآن جناب غير معقول است چونكه خلفای راشدين رضی الله عنهم صحابهٔ خاصّ پيغمبر هريك صاحب فضائل و همگی با هم برابر بودند شما تمام يك طرفه صحبت مينمائيد ممكن است امر بر آقايان حاضرين وغائبين مشتبه شود و گمان نمايند امر چنانست كه شما ميفرمائيد چنانچه اجازه ميدهيد قدری‌از‌آن احاديث كه در فضائل آنها است ذكر نمائيم تا حق زير پرده نماند .

داعی ـ ما نظر خاص باشخاص نداريم فقط تابع عقل و علم و منطقيم ما يكطرفه صحبت نمی نمائيم آيات قرآنيه و اخبار صحيحهٔ صريحهٔ متفق عليه فريقين يكطرفه بما نشان ميدهند و اما در موضوع صحابه هم خدا شاهد است حبّ و بغض جاهلانه در كار نيست تعصّب يكطرفه هرگز بكار نبرده و نخواهم برد و از آقايان حاضرين محترم نيز تقاضا ميكنم هركجا تعصّبی از داعی ديدند يا كلامی كه توام با عقل و برهان و منطق نبود شنيدند ابراز لطف نموده ياد آور شوند ممنون خواهم شد .

احدی منكرفضل‌صحابه نيست ولی‌بايد انتخاب افضل‌نمود

و البته خيلی بجاست كه احاديث مجمع عليه و مقبول الطرفين رابيان‌نمائيدبجان و دل ميپذيرم زيرا داعی منكر فضل صحابه پاك نيستم قطعاًهر يك در محل خود فضيلتی داشته اند ولی بايد افضل امت راكه مورد قبول فريقين (شيعه وسنی) هستند بدست آورد چون صحبت ما در فاضل نيست چه آنكه فضلاء بسيارندبلكه بايد فهميد چه كس افضل امت بوده بعد از رسول اكرم ﷺ تا بحكم عقل ونقلْ او را مقدّم بدانيم و پيروی از او بنمائيم .

شيخ ـ پس مقصود شما طفره ميباشد چونكه در كتابهای شما حتّی يك حديث هم در فضائل خلفاء وجود ندارد چگونه باخبار متفق عليه استشهاد نمائيم .

بآن بزرگ مرد فرمود **یا عمّ انّ اللّه جعل ابابکر خلیفتی علی دین اللّه فاسمعوا له و اطیعوا تفلحوا (۱) .**

داعی - گذشته از آنکه این حدیث یك طرفه است و قرارما نبود که به احادیث یك طرفه استشهاد نمائیم معذلك همین حدیث یك طرفه هم اگرمردود نبود دراطراف آن بحث مینمودیم

شیخ - چگونه مردود است شما همهٔ مطالب را میخواهید بحرف درست کنید .

داعی - اشتباه فرمودید ما اهل حرف نیستیم بلکه اهل عملیم این حدیث را ما رد ننمودهایم بلکه اکابر علماء خودتان رد نمودهاند چه آنکه روات این حدیث در نظر آنها کذّاب و جعّال میباشند بهمین جهت آنرا باطل و ازدرجهٔ اعتبار ساقط میدانند چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال ضمن ترجمه حال ابراهیم بن خالد و خطیب بغداد ضمن ترجمه حال عمربن ابراهیم در تاریخ خود مینویسد **انه کذّاب** پس قطعاً حدیث شخص کذّاب و دروغگو باطل ومردود وغیر قابل قبول میباشد .

شیخ - در اخبار صحیحه از صحابی ثقه ابوهریره رضی الله عنه رسیده است که جبرئیل برپیغمبر (ص) نازل شد و عرض کرد خداوند سلامت میرساند میفرماید من از ابی‌بکر راضی هستم ازاو سؤال بنما آیا اوهم از من راضی هست یانه .

داعی - البته لازم است مقدمةً این جمله را بدانیم که در نقل اخبار باید خیلی‌دقیق شویم تا مورد ایراد عقلا واقع نشویم و ضمناً من باب تذکر شمارا یاد آور میشوم بنقل حدیثی که اکابر علماء شما مانند ابن حجر در اصابه و ابن عبدالبر در استیعاب از خود ابوهریره نقل نمودهاند که رسول اکرم (ص) فرمود **کثرت علیّ الکذابة و من کذب علیّ متعمدًا فقد ثبوّء مقعده من النار و کلّما حدثّتم بحدیث منّی فاعرضوه علی کتاب اللّه (۲) .**

(۱) ای عمو بدرستیکه خدای تعالی قرار داد ابی‌بکر را خلیفه من بردین‌خدا پس بشنوید از او واطاعت نمائید او را تا رستکار شوید .

(۲) زیاد گردیدند برمن دروغگوبان کسیکه بر من عمداً دروغ ببندد نشیمن گاه او آتش جهنم میباشد هر وقت از من حدیثی بشما گفتند پس او را عرض کنید بقرآن مجید - (یعنی اگر مطابقه با قرآن نمود بپذیرید والا رد نمائید) .

داعی - اوّلاً این ایراد بخود شما بر میگردد که چرا شب اول بی‌مطالعه صحبت نمودید اگر نظرتان باشد این پیشنهادی بود که شب اول جناب حافظ سلمه الله نمودند که طیّ مذاکرات استشهاد ما بآیات قرآن مجید و اخبار مجمع علیه فریقین باشد دعا گوهم از جهت مطالعات بسیاری که در کتب معتبرهٔ شما ها داشتم قبول نمودم وبشهادت خودتان وتمام اهل مجلس از شب اول تا کنون از میزان قرار داد خارج نشدم و آنچه استشهاد نمودم بآیات قرآن مجید و اخبارصحیحهٔ صریحهٔ مندرجه در کتب معتبرهٔموثقین از علمای خودتان بوده و تا هر زمانی هم کهاین مجلس منعقد باشد وبفیض ملاقات آقایان نائل باشم انشاءالله ازاین قرارداد تجاوز نمی‌نمایم .

ثانیاً شما وقتی این قرار داد را نمودید فکر ننمودید که خود زمانی دچار این محظور خواهید شد ولی دعا گو قرارداد رابهانه سخت گیری نمیکنم حاضرم اخبارصحیحهٔ صریحهٔ یکطرفهٔ شما راکه مجعول نباشد وبا دلائل عقل‌ونقل موافقت نماید استماع‌نموده آنگاه ما وشما منصفانه قضاوت عادلانه نمائیم چنانچه مقابله با کثرت فضائل‌علی (ع) بنماید مورد قبول قرار دهیم .

شیخ - راجع بنصوص خلافت نقل احادیث نمودید ولی غافل بودید که ازاین قبیل احادیث در باب خلیفه ابوبکر رضی الله عنه بسیار رسیده .

داعی - با توجه باینکه اکابرعلمای خودتان‌چون ذهبی وسیوطی و ابن‌أبی‌الحدید و غیره‌نقل‌نمودهاند کهامویها وبکریون احادیث بسیاری درفضائل أبی‌بکر وضع نمودهاند من باب نمونه ازآن بسیاری که فرمودید حدیثی نقل نمائید تا مورد قضاوت قضات‌منصف غیر متعصّب قرار گیرد .

نقل خبر در فضیلت ابی بکر وجواب آنکه مجعول است

شیخ - حدیث معتبری از عمربن ابراهیم بن خالد از عیسی بن علی بن عبد الله بن عباس ازپدرش از جدش عباس نقل نمودهاند که رسول خدا (ص)

و نیز حدیث متّفق علیه فریقین است چنانچه امام فخر رازی هم درآخر ص ۳۷۱ جلد سیم تفسیر کبیرش از آنحضرت نقل نمود که فرموده **اذا روی لکم عنّی حدیث فاعرضوه علی کتاب اللّه تعالی فان وافقه فاقبلوه والّا فردّوه (۱) .**

چنانچه در کتب اکابر علماء شما وارد است از جمله جعل کنندگان حدیث از قول رسول‌الله صلی الله علیه و آله همین ابوهریره مردود بوده که شما این‌خبررا ازاو نقل نمودید و بی‌جهت اورا ثقه خواندید .

شیخ ـ از مثل شما عالم و مبلّغ جلیل فرزند رسول خدا انتظار نمیرود که نسبت باصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله طعن ورد نمائید .

داعی ـ اوّلاً با کلمه صحابی بودن میخواهید داعی را مرعوب نمائید وحال آنکه اشتباه میفرمائید که فقط صحابی بودن را اسباب شرف وفضل میدانید قطعاً مصاحبت‌رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤثر وموجب شرف و فضل است بشرط آنکه مصاحب مطیع و فرمان بردار آنحضرت باشد ولی اگربرخلاف اوامر و دساتیر آنحضرت عمل نماید وتابع هوی‌وهوس گردد حتماً مردود و گاهی ملعون ومستحق نار وعذاب الیم خواهد بود .

مگرمنافقینی که آیات قرآن مجید شهادت بفساد احوال و خبر از دخول نار آنها میدهد از مصاحبین رسول‌الله صلی الله علیه و آله نبودند که ملعون واهل‌آتش گردیدند .

پس تعجب نکنید که ابوهریره هم یکی از همان مردودین و ملاعین مستحق نار می‌باشد .

شیخ ـ اولا مردود بودن او معلوم نیست برفرض که در نزد بعضی مردود باشد دلیل بر اهل آتش بودن او چیست مگر هر مردودی ملعون و اهل آتش میباشد ملعون کسی است که بنصّ صریح قرآن کریم یا گفتار پیغمبرملعون باشد .

شرح حال ابوهریره ومذمت آن

داعی ـ دلائل بر مردودیت ابوهریره بسیار و اظهر من الشّمس‌است که اکابرعلماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند. از جمله دلائل برمردودیت او آنکه از موافقین ملعون بن

(۱) هرگاه برای شما حدیثی از من روایت نمایند عرض نمائید او را بکتاب خدا(قرآن مجید) پس اگر موافقت باکتاب دارد قبول نمائید والا اورا رد نمائید .

ملعون علی لسان رسول الله معاویة بن ابی سفیان و در سلك منافقین و مردمان دو رو بوده زیرا در صفّین بعضی از روزها نمازرا اقتداء بامیر المؤمنین علی علیه السلام مینموده ولی حاشیه نشین سفرهٔ چرب و نرم معاویه بوده چنانچه زمخشری در ربیع الابرار و ابن ابی الحدید درشرح نهج و دیگران نقل نموده‌اند که وقتی از این دو حالت از او سؤال مینمودند میگفت **مضیرة معاویه ادسم و الصلوة خلف علیّ افضل(۱)** تاآنکه معروف گردید به **شیخ المضیرة .**

علی از حق و قرآن جدا نمیباشد

و حال آنکه علماء خودتان (علاوه بر اجماع علماء شیعه) از قبیل شیخ الاسلام حموینی در باب ۳۷ فرائد و خوارزمی درمناقب وطبرانی در اوسط وگنجی شافعی در کفایت الطالب وابن قتیبه در ص ۶۸ جلد اول الامامة و السیاسة و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی درینابیع الموده و ابویعلی در مسند و متّقی هندی در ص ۱۵۷ جلد ششم کنز العمّال و سعیدبن منصور در سنن وخطیب بغداد در ص ۳۲۱ جلد ۱۴ تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضایل الصّحابه و امام فخر رازی در ص ۱۱۱ جلد اول تفسیر و ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۱۱۳ جلد دوم محاضرات الادباء و دیگران از همین ابی هریره و غیره نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **علیّ مع الحق والحق مع علیّ یدورمعه کیف دار(۲) .**

آنگاه علی علیه السلام را بگذارد و اطراف معاویه بگردد مردود نیست ! !

کسیکه افعال شنیعه و ظلم و ستم معاویه‌را به بیند و ساکت بماند بعلاوه برای جلب منافع دنیا وپر کردن شکم ورسیدن بمقام . حاشیه نشین مجلس آن ملعون وکمك یار او باشد مردود نیست ؟ !

ابوهریره‌ای که خود نقل میکند بنا برآنچه اکابر علماء خودتان مانند حاکم

(۱) (مضیره) طعامی است که با شیر عسل میآورند وغذائی بود مخصوص‌معاویه ابو هریره گفت مضیره وطعام‌معاویه چرب تر و نماز درعقب علی افضل است .

(۲) علی با حق وحق باعلی میگردد .

نیشابوری در ص ۱۲٤ جلد سوم مستدرك و امام احمد حنبل در مسند و طبرانی در اوسط و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و متّقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنزل العمّال و شیخ الاسلام حموینی در فرائد و ابن حجر مکّی در ص ۷٤ و ۷۵ صواعق و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده وجلال الدین سیوطی در ص ۱۱٦ تاریخ الخلفاء و امام ابو عبد الرحمن نسائی درخصائص العلوی و دیگران آوردهاند که رسول اکرم ﷺ فرمود **علیّ مع القرآن والقرآن مع علیٍ لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض - علیّ منّی و انا من علیّ من سبّه فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله (۱)**.

مع ذلك خود ناظر باشد که معاویه علیه الهاویه علنی و برملا حتی بالای منبر وخطبهٔ نماز جمعه علی وحسن وحسین علیهم‌السلام‌را لعن نماید و نیز امر دهد در تمام منابر ومجالس آنحضرت‌را لعن نمایند آنگا باچنین ملاعینی مباشر وبعمل آنها مسرور باشد مردود نیست؟!

علاوه‌برمعاشرت باآنها با جعل احادیث کمك یار آنها باشد و مردم را تهییج و وادار بلعن آن حضرت نماید ؟!!

شیخ - آیا معقول است که ما این تهمتهارا قبول نمائیم که صحابی پاك دل‌مردم را باجعل احادیث وادار بلعن وسبّ علی کرم الله وجهه بنماید آیا این نوع از تهمتها ازساختههای شیعیان نمیباشد .

داعی - قطعاً معقول نیست که صحابی پاك دل چنین عملی‌را بنماید و اگر فردی از صحابه‌چنین‌عملی‌را نمود دلیل قطعی برعدم‌پاکی دل اومیباشد و حتماًمنافق ومردود و ملعون خواهد بود .

---

(۱) علی با قرآن‌وقرآن باعلی‌میباشد وهرگزازهم جدا نمیشوند تا درکنار حوض(کوثر) برمن وارد شوند .

علی از من ومن ازعلی هستم‌کسیکه علی را سب وشتم نماید مرا شتم نموده وکسیکه‌مرا سب وشتم نماید خدا را سب وشتم نموده .

چه آنکه سبّ کنندهٔ خدا و پیغمبر قطعاً مردود و ملعون و اهل آتش است بنصّ اخبار بسیاری که علاوه براجماع علمای شیعه اکابر علماء خودتان نقل نمودهاند که رسول اکرم ﷺ فرمود هرکس علی را سبّ نماید مرا و خدای مرا سبّ نموده است .

واما اینکه فرمودید این نوع از تهمتها ازجعلیات شیعیان است اشتباه فرمودید وتصور نمودید روی سخن بابعض از علمای خودتان دارید که برای رسیدن بهدف ومقصود خود دروغها میسازند و تهمتها بشیعیان پاك دل میزنند و عوام بیخبررا گمراه میسازند وباکی از قیامت ومحاکمهٔ عندالله ندارند .

شیخ - البته وقتی جناب عالی باصحاب رسول الله ﷺ تهمت جعل اخبار بدهید ما چگونه انتظار ببریم که نسبت بمفاخر اسلامیان جهابذهٔ از علمای سنّت و جماعت نسبت بد ندهید شما شیعیان منتها درجه از هنرنمائیتان نسبت بد وتهمت ودشنام دادن بزرگان است .

داعی خیلی بی‌لطفی نمودید که چنین نسبتهائی بما دادید کتب‌تواریخ‌چهارده‌قرن اسلام (از سنّی وشیعه) شهادت برخلاف گفتار شما میدهد .

مظلومیت شیعیان درمقابل مخالفین

از صدر اوّل اسلام و قدرت ظهور امویها تا کنون پیوسته فحش دادن و لعن و سبّ نمودن و تهمت زدن به اعاظم از ائمهٔ معصومین از عترت طاهره و شیعیان مظلوم آنها مخصوص بازیگران سیاسی مسلمانان (بنام سنّی یعنی پیرو سنّت و جماعت امویها) بوده که تا کنون برجسته ترین افراد از علمای شما درکتب معتبرهٔ خود برای اغوای عوام بیخبر و ایجاد تفرقه و جدائی میان مسلمانان صدها تهمتها و دروغهای شاخدار بشیعیان مظلوم نسبت داده و آنهارا رافضی و کافر و مشرك و غالی نامیده وبسبّ و لعن مانند رهبران اولیهٔ خود آنهارا درنظربرادران پاك دل سنّی‌بیخبر منفور مینمایند .

شیخ - کدام عالم سنی در کتاب خود نسبت بشیعیان تهمت زده و دروغ بسته اگر شما نتوانید این امررا ثابت نمائید قطعاً محکوم بسقوط میباشید زیرا علمای ما

آنچه گفته ونوشته اند عین حقیقت است شیعیان اعمال وعقایدفاسدرا بگذارند تاراحت باشند وانتقاد ازآنها ننمایند .

نسبتهای دروغ و تهمتهای علمای سنی بشیعیان

داعی - دعاگورا مجبور نمودید ببعض ازآنچه در حافظه حاضر دارم نمونه ای از هزاران اکاذیب وجعلیات وتهمتهائی که اکابر علمای‌شما بشیعیان داده‌اند دراین مجلس محترم برای روشن شدن افکار مردم بیخبر بیان و قضاوت را بروح پاك مسلمانان روشن ضمیر واگذار نمایم .

تهمتهای ابن عبدربه بشیعیان

یکی از مفاخر علمای ادبی شما شهاب الدین ابو عمر احمدبن محمدبن عبدربه قرطبی آندلسی مالکی متوفی سال ۳۲۸ قمری در قرطبه بوده که در ص ۲۶۹ از جلد اول عقد الفرید شیعیان موحد پاکدل را که لبّ لباب اسلام و ایمان را دارا هستند یهود این امت معرفی نموده ونوشته همان قسمی که یهودیها نصاری‌را دشمن میدارند شیعیان هم اسلام را دشمن میدارندآنگاه باین عنوان تهمتهای بسیار بشیعیان زده است ؟!

از جمله گوید شیعیان مانند یهود بسه طلاق عقیده ندارند؟ و نیز قائل بعدّه بعد از طلاق نیستند ؟

الحال آقایان محترم شیعیان حاضردر مجلس بلکه خود شما و تمام سنّیهائیکه معاشر باشیعیان هستند باین تهمتهای آقای ابن عبدربه نمیخندید چه آنکه تمام کتب فقهیه ورسائل عملیهٔ ما مشحون ازدستورات سه‌طلاق وطریقهٔ عدهٔ نگاهداشتن بعد ازطلاق است بعلاوه عملیات شیعیان در طلاق و عدّه نگاه داشتن بعد از طلاق بزرگتر برهان بر کذب این ادیب دور از ادب میباشد .

ونیز گوید شیعیان مانند یهود جبرئیل‌را دشمن میدارند بعلّت آنکه چرا وحی را عوضی برای پیغمبر آورده درحالتیکه بایستی برعلی وحی آورده باشد؟! (شیعیان مجلس همگی خندیدند) ملاحظه بفرمائید که آقایان شیعیان از شنیدن این حرف خندیدند تاچه رسد بآنکه معتقد بچنین عقیدهٔ سخیفی باشند.

اگر این مرد از گوشهٔ افریقا قدمی پیش میگذارد یا زحمت تهیّه و مطالعه کتب شیعیان را بخود میداد خجالت میکشید چنین تهمتی را نمیزد - شاید هم عمداً زده تا امر را بر بی‌خبران مشتبه نماید ومسلمانان را ازهم جدا کند ؟

ما شیعیان- حضرت محمّد مصطفی خاتم الانبیاء ﷺ را پیغمبرثابت برحق میدانیم که ابداً اشتباهی در نزول وحی بآنحضرت بکار نرفته و مقام جبرئیل امین را بالاتر ازآن میدانیم که آن مرد بی حقیقت نسبت داده و بآن علی بن ابیطالب معتقدیم که جبرئیل (امین وحی الهی) اورا از جانب‌خدای متعال بوصایت وخلافت خاتم الانبیاء ﷺ معرفی نموده است (۱) .

---

(۱) در یکی‌از سالها که ازکاظمین بوسیله راه آهن با جمعی از زوار شیعه عازم سامراء بودیم در اطاق ما جمعی از اهل موصل بودند باتفاق دو نفر از قضات وعلماء اهل سنت . پیوسته برما خورده میگرفتند ومسخره مینمودند وتهمتهامیزدند غافل از اینکه حقیر بالسان عربی آشنائی دارم ما همه را بسکوت گذرانیدیم .

تا آنکه یکی ازآن قضات گفت این رافضیها عادات واخلاق فاسد بسیار دارند تماماً اهل بدعت ومشرك هستند - مثلا یکی ازبدعتهای عجیب آنها اینست که‌سلام نمازرا که‌میدهند دستهارا بلند مینمایند و سه مرتبه میگویندخان‌الامین یعنی امین‌خیانت کرد - آنها پرسیدند امین که بوده‌وخیانت اوچه بوده شیخ گفت‌شیعه‌ها میگویند پیغمبر صلی‌الله علیه وآله و سلم وعلی و جعفر در کوه حرا خوابیده بودند جبرئیل امین مأمور شد از جانب خدا وحی‌نبوت را بعلی بدهد خیانت‌کرد وعوضی بخاتم الانبیاء (ص) داده !!!.

اینستکه تمام‌شیعیان باجبرئیل‌دشمن‌اند بعدازهر نماز سه مرتبه میگویند جبرئیل خیانت‌کرد یعنی‌وحی را عوض‌علی بخاتم‌الانبیاء‌داد-حقیر بیطاقت‌شدم گفتم‌جناب‌شیخ دروغ‌وتهمت‌ازگناهان کبیره است یاصغیره گفت کبیره‌است گفتم پس‌جنابعالی بااین‌محاسن‌سفید‌چرادو گناه‌بزرگ‌نمودید واین نسبت غلطرا بشیعیان‌دادی - باکمال‌پررویی گفت مطلب‌همین‌است‌ازآن آقایان موصلی سؤال کردم فارسی میدانید دوسه نفر ازآنها گفتند بلی من‌ده دوازده نفر از پیر و جوان زائرین راکه از موضوع خبر نداشتند یکی‌یکی صدا کردم ؤپرسیدم شما بعد از سلام نمازکه دستها را بر میدارید تا مقابل گوش چه میگوئید گفتند برای قبولی نماز سه مرتبه میگوئیم الله اکبر -گفتم جناب شیخ خجالت کشیدید یا نه -گفت شما یادشان دادید گفتم ازخدا بترسید منکه پهلوی شما نشسته‌ام واز جا بر نخاستم و حرفی نزدم - روگردم بآن‌آقایان موصلی گفتم خواهش میکنم برخیزید بروید باطاقهای دیگر واز زائرین شیعه که در اطاقهای راه آهن هستند سؤال کنید چند نفر جوان فهمیده که‌زبانهم میدانستند رفتند وبعد برگشتند برافروخته حمله کردند بجناب‌شیخ که شماچه‌منظور از این دروغ و

ونیز گوید شیعیان مانند یهوداند بسنّت پیغمبر عمل نمیکنند وقتی بهم میرسند عوض سلام میگویند **السام علیکم** یعنی مرگ برشما باد ؟.

(شیعیان شدیداً خندیدند) طرز عمل و معاشرت شیعیان با یکدیگر و با شما برادران اهل تسنّن بزرگتر دلیل بر کذب گفتار او میباشد .

وعجب‌تر گوید شیعیان مانند یهود خون‌تمام مسلمانان را حلال‌میدانند وهمچنین خوردن مال مسلمانان را حلال میدانند ؟.

وحال آنکه شما خود شاهد اعمال شیعیان هستید و می‌بینید که ما جان و مال کفّار را حلال نمیدانیم تا چه رسد که تصرف درجان ومال برادران مسلمان خود بنمائیم ودرمذهب شیعه حق‌ّالناس بزرگتر گناه بشمار آمده وقتل‌نفس از گناهان کبیره میباشد .

اینها بعضی از اقوال یکی ازعلمای بزرگ شما میباشد که وقت مجلس بیش‌ازاین اجازه نمیدهد به هزلیات گفتار او بپردازم .

تهمتهای ابن حزم

یکی از اکابر علمای شما ابومحمّد علی بن احمد بن سعید بن حزم‌اندلسی متوفی سال۴۵۶ قمری دربادیه لبـلـه میباشد که در کتاب معروف خود (الفصل فی‌الملل و النحل) جسارتهای بسیار توأم با دروغها و تهمتهای عجیب بشیعیان زده است مخصوصاً جلد اول آن کتاب را مطالعه کنید ببینید چه هزلیاتی گفته ازجمله‌صریحاً گوید شیعیان‌مسلمان نیستند بلکه کفّار ودروغ گویانی هستند که سرچشمه از یهود ونصاری گرفته‌اند ؟!.

و در ص ۱۸۲ جلد چهارم گویدشیعیان نکاح نه زن را جائزمیدانند ؟!.

بزرگتر دلیل‌بر کذب گفتار وتهمت عجیب این‌مرد کذّاب کتب فقهیّهٔ استدلالیّه و رسائل عملیهٔ قرون متمادیه شیعیان است که در همه جا دستور است بیش از چهار زن

• داشتیم‌ما ازهمه زوارهای دهاتی و شهری سؤال کردیم عموماً گفتند الله اکبر میگوئیم حتی ما سؤال از کلمهٔ‌خان‌الامین کردیم گفتندما هم‌چه کلمه‌ای را نمیشناسیم - شیخ گفت‌منهم در کتابها خوانده‌ام که شیعه‌ها اینطور میگویند .

جوانها چون تحصیل کرده بودند بناکردند شیخ را تقبیح نمودن که انسان عالم تا چیزی‌را تحقیق ننماید نباید‌بگوید - این‌عملیات نمونه ای‌ازتهمتهائی است که بعض از علمای‌سنی بشیعیان‌میزنند تا جامعهٔ برادران اهل تسنن را بما بدبین نمایند !! .

بنکاح دائم حرام است که گذشته از فقهاء و دانشمندان اهل عرفان تمام شیعیان جاهل بیابانی هم میدانند که چنین دستوری ابداً وجود خارجی نداشته .

و اگر شما جزوات آن کتاب را ببینید از نقل اقوال دروغ و تهمتها و فحشها و نسبتهای بدی که بشیعیان میدهد واقعاً خجالت میکشید برای نمونه بهمین مقدار کفایت‌است .

تهمت‌های ابن تیمیّه

از همهٔ علمای شما وقیح‌تر بلکه بی دین تر احمدبن عبدالحلیم حنبلی معروف بابن تیمیّه متوفی سال ۷۲۸ قمری است که نسبت بشیعیان بلکه مولانا امیر المؤمنین و عترت طاهره رسول الله صلّی الله علیه و آله بغض و کینهٔ عجیبی داشته واگر کسی مجلدات کتاب منهاج السنّة این مرد را بخواند مبهوت‌میشود از شدت‌عداوت او که روی همین اصل گذشته ازآنکه تمام نصوص صریحه و فضائل‌عالیه مولانا امیرالمؤمنین و اهل بیت طاهرین را رد و تکذیب مینماید دروغها و تهمت های عجیبی بشیعیان مظلوم نسبت داده که عقل هر شنونده مات و حیران میگردد که اگر بخواهم بهر یك از آنها جواب بدهم رشتهٔ سخن بمجالس کثیره خواهد کشید ولی برای نمونه که جناب شیخ بدانند تهمت و دروغ از خصائص بعض علماء آنها می باشد نه علماء شیعه ببعضی از آنها اشاره مینمایم و عجب آنکه با آنهمه دروغهائی که خود نسبت بشیعیان میدهد برای اغواء عوام بی خبر در ص ۱۵ جلد اول می‌نویسد احدی از طوایف اهل قبله مانند شیعیان دروغ نگفته اند فلذا اصحاب صحاح روایات‌آنها را نقل ننموده‌اند ؟!.

و در ص ۲۳ جلد ۱۰ گوید شیعیان اصول دین را چهار میدانند - توحید - عدل- نبوت - امامت - وحال آنکه کتب کلامیّه امامیّه در دسترس‌عموم است وهمه‌جا نوشته‌اند چنانچه ماهم در شبهای قبل اشاره نمودیم [1] که شیعیان معتقدند که اصول دین۳میباشد توحید - نبوت - معاد - عدل را جزء توحید وامامت را جزء نبوت میدانند .

و در ص ۱۳۱ جلد اول گوید شیعیان بمساجد اعتنائی ندارند مساجد آنها خالی

(۱) مراجعه شود به‌ص ۱۸۸ همین کتاب .

از جمعیت میباشد نه جمعه و نه جماعت در مساجد بر پانمی کنند و اگر گاهی نمازبگذارند فرادا میخوانند ؟!؟ (خنده شدید شیعیان) .

آقای شیخ خود شما وتمام برادران حاضر وغائب اهل سنّت مساجد شیعیان راپر از جمعیت ندیده‌اید و جماعتهای منعقده در مساجد را مشاهده ننموده‌اید در عراق‌وایران ما که عاصمه تشیّع میباشد گذشته از آنکه در هر شهری مساجد عالیه‌ای پر از جمعیت آماده ومهیّای عبادت میباشد .

در هر قریه ودهکده‌ای که وارد شوید می‌بینید مسجدی دارند که گذشته از ماه مبارك رمضان تمام ایام ولیالی نمازها را بجماعت درآنجا بر گذار مینمایند (برای نمونه سه قطعه عکس از نماز جماعت سه نفر از مراجع بزرك تقلید مرحوم حجة الاسلام آیة الله حاج میرزا محمّد حسن شیرازی در سامراء ـ و مرحوم آیة الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف اشرف ـ و مرحوم آیة الله حاج شیخ عبدالکریم حائری قدّس الله اسرارهم را در قم با جامعهٔ شیعیان بنظرشما میرساند) شکل (۱۷) و (۱۸) و (۱۹) .

شما آقایان اهل علم کتب فقه استدلالی علماء را بیبنید و همچنین برادران عزیز (اهل سنّت وجماعت) رسائل عملیهٔ فقهاء را مطالعه کنید بیبنید چقدر ثواب برای نماز جماعت ورفتن بمساجد نقل نموده‌اند تا آنجا که ثواب نماز درمساجد را نسبت بمنازل باضعاف مضاعف ذکر نموده‌اند فلذا شیعیان تا آنجا که قدرت دارند اصرار دارند که نمازها را در مساجد وبجماعت اداء نمایند ـ آنگاه پی ببرید که این مرد هتّاك كذّاب چه نسبت دروغی بشیعیان میدهد !!

ونیز در همان صفحه گوید شیعیان مانند مسلمانان بحجّ بیت الله نمیروند بلکه حجّ آنها زیارت قبور میباشد ثواب حجّ قبور را از حجّ خانهٔ خدا بالاتر میدانند بلکه سبّ ولعن می‌نمایند کسانی را که بحجّ قبور نمیروند ؟!! (خنده شیعیان) .

وحال آنکه اگر کتب و رسائل عبادات شیعیان را باز کنید می بینید که فصل مخصوصی راجع باین عبادت قرار داده اند بنام (کتاب الحج ـ باب الحج) گذشته از آنکه هر فقیهی کتاب مناسك حج دارد که در آنها دستورات عالیه برای شیعیان در

مرحوم حجة الاسلام آیة الله العظمی حاج میرزا محمّد حسن شیرازی اعلی الله مقامه درحال نماز جماعت درسامراء شکل (۱۷)



مرحوم آیة الله آقا سید ابو الحسن قدس سرّه در حال نماز جماعت نجف اشرف شکل(۱۸)



مرحوم آیة الله الاستاد حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در حال نماز جماعت قم شکل(۱۹)

تشرف به حج داده اند تا آنجا که اخباری از ائمهٔ معصومین نقل نموده‌اند که مسلمان (شیعه یا سنی) اگر مستغنی شد و حج بیت الله را ترك نمود از ربقهٔ اسلام خارج است وهنگام مرگ **يقال له مت اىّ ميتة ان شئت يهوديّاً و ان شئت نصرانيّاً وان شئت مجوسيّاً** (۱).

آیا عقل باور میکند با چنین دستوراتی شیعیان ترك حج بیت الله نمایند شما از یك شیعه عامی دهاتی که تشرف بعتبات عالیات و زیارت قبور ائمه اطهار مینماید سؤال کنید که عمل حجّ را کجا باید بجای‌آورد جز مکّه معظمه بشما جواب نخواهد داد.

آنگاه این مرد از خدا بی خبر بیکی از مفاخر علماء شیعه شیخ‌اجلّ اعظم محمّد بن محمّد بن نعمان مفید نسبت دروغ میدهد که کتابی دارد بنام (مناسك الحج المشاهد) و حال آنکه کتاب شیخ بنام منسك الزيارات در دست عموم است که در آن کتاب دستورات زیارت و تشرف با عتاب مقدسه ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین را مانند سایر مزارات داده.

و اگر شما کتب مزار را مطالعه نمائید خواهید دید که در اول آنها نوشته است از عبادات مندوبه (نه واجبه) زیارت قبور عالیه پیغمبراکرم وائمه طاهرین ازعترت آن حضرت ﷺ میباشد.

و بزرگترین دلیل بر کذب گفتار این مرد از خدا بی‌خبر عمل شیعیان است که در هر سالی هزاران نفر افتخار تشرف به بیت الله نصیب آنها میگردد و بعد از مراجعت افتخار مینمایند که آنهارا حاجی بنامند.

آنگاه بدروغ پردازیهای این مرد کذّاب پی ببرید!!

و در ص ۱۱ جلد اول گوید شیعیان سگهای خودرا بنام ابی بکر و عمر مینامند و پیوسته آنهارا لعن میکنند یعنی ابی‌بکر وعمر را لعن نموده‌اند؟!؟!

(خنده شیعیان با تعجّب).

---

(۱) بآن تارك حج (والعیب عالم)گفته میشود بچه طریق میل داری بمیری بدین یهود یا نصرانیت و یا مجوسیت.

واقعاً انسان تعجب میکند از عناد و تعصّب و نداشتن دین این مرد که تا این اندازه نسبت کذب و دروغ و تهمت بشیعیان مظلوم بدهد !!

و حال آنکه در تمام کتب احکام و اخبار شیعه برخلاف عقیدهٔ ایشان سگ را نجس العین معرفی نموده‌اند و درهمه جا آورده‌اند که اگر در خانهٔ مسلمانی سگ باشد رحمت خدا باهل آن خانه نازل نمیگردد.

مسلمانان شیعه ممنوع از نگاهداری سگ هستند مگر در چند جا (برای شکار ـ و پاسبانی خانه ـ و گلّه بانی) با شرائط مخصوصی که ثبت نموده‌اند یك علّت مخالفت حضرت سیدالشهداء سبط شهید پیغمبر اکرم اباعبدالله الحسین علیه السلام بایزید برای آن بود که یزید سگ بازی مینمود و درخانه بدون جهات مذکوره سگ نگهداری مینمود.

واگر مسلمانی از شیعه و سنی را به بینیم که درخانه سگ نگهداری مینماید (بدون جهات مذکوره کهمستثنا شده) ماآنهارا متّهم در دین نموده وعقیده بآنها نداریم.

آنگاه چگونه ممکن است شیعه با این تأکیدات بلیغه (که سگ در هرخانه آزاد باشد آنخانه نجس است) در خانه سگ نگهداری نماید بعلاوه نام صحابه محترم رسول خدا ﷺ را بر آنها بگذارد؟! یا آنهارا سبّ ولعن نمایند؟

اُف براین نوع مسلمان ـ پناه بخدا میبریم از تعصّب و عناد و لجاج.

اگر شما یك شیعه ولو عامی جاهل نشان دادید که چنین عملی کرده باشد ما تسلیم بتمام گفته های این مرد میشویم و اگر نتوانستید (و هرگز نخواهید توانست) پس لعن کنید بر مردمان عنود لجوج متعصّب که بلباس اهل‌علم باعث اغوای مردم بی‌خبر شده و ایجاد اختلاف وعداوت درمیان مسلمانان مینمایند.

ونیز درجلد دوم مینویسد شیعیان چون منتظر امام منتظر میباشند لذا دربسیاری از جاها مانند سرداب در سامراء روز ها مرکبی از اسب یا قاطر یا غیرآن حاضر میکنند و فریاد میزنند بامام خود مرکب حاضر است همه مسلّح آماده خدمت هستیم خروج نما و در اواخر ماه مبارك رمضان رو بمشرق ایستاده آنحضرت را صدا میزنند تا

خروج نماید و میان آنها اشخاصی ترك نماز میکنند که مبادا آنحضرت ظاهر شود واو در نماز باشد و ازخدمتگذاری آنحضرت محروم گردد؟!!

(خندهٔ شدید حضّار ازسنّی وشیعه).

عجب از گفتارهای ناهنجار وتهمتهای بی‌حساب وخنده‌آور آن مردیکه در گوشهٔ بیابانهای دور افتاده چنین هزلیاتی گفته نداریم بلکه تعجب ازعلمای امروز مصری ودمشقی وغیره داریم که درتمام بلاد باشیعیان محشورند ومخصوصاً در سامراء که تمام اهالی آن از برادران اهل تسنّن میباشند وحتی خدّام سرداب مقدس هم همگی سنّی هستند از آنها تحقیق نکرده و از علماء بزرگ نشنیده تبعیّت از هزلیّات امثال ابن تیمیّه ها نموده واین قبیل خرافات وترّهات در کتابهای خود درج مینمایند!!! (۱)

اینها بودند نمونه‌ای از تهمتها و دروغهای شاخدار و اهانتهائیکه اکابر علماء اهل تسنّن بجامعه شیعیان نسبت داده اند واگر میخواستم بفهرست اقوال تمامی آنها از قبیل ابن حجر مکی وجاحظ وقاضی روزبهان وامثالهم بپردازم بایستی شبهای بسیار وقت شمارا بگیریم وعمر شماهارا ضایع نمایم باستماع گفتار و هزلیّات این قبیل از علماء که میخواستند راهنمای دیگران گردند.

غلط کاریهای شهرستانی

چه بسا از کتب آنها که بسیار معروفیت جهانی پیدا نموده در صورتیکه تحقیقاً قدر و قیمتی از جهت علم و اطلاع مؤلف آن ندارد مانند ملل و نحل محمد بن عبد الکریم شهرستانی متوفی سال ۵۴۸ قمری که در نزد ارباب تحقیق بقدر پشیزی قدر و قیمت ندارد.

صفحات آن کتاب را که آدمی باز مینماید می‌بیند چه نسبتهای ناروا وتهمتهای بی جا که بشیعیان داده گذشته ازنسبت علی پرستی وعقیده بتناسخ و تشبیه و خرافاتی

(۱) مانند عبدالله قصیمی مصری در الصراع بین الاسلام والوثنیه ـ ومحمد ثابت مصری در الجولة فی ربوع شرق الادنی ـ و موسی جارالله ترکستانی در الوشیعه فی نقد عقاید الشیعه واحمد امین مصری در فجر الاسلام وضحی الاسلام ـ وغیره هم.

که عقل وشرع از آنها دور وروح شیعیان ازآنها بر کنار است بآنها داده است و معلوم است که قوهٔ تشخیص وتعمّق درحقایق نداشته .

بعلاوه واضح است علم واطلاع کافی هم بروقایع تاریخ نداشته گوشهٔ دنیا نشسته هر کس هرچه گفته بدون تحقیق کافی روی خیال نگاشته نامش را کتاب ملل و نحل گذارده وقتی انسان عاقل بگفتهای کذب و دروغ در قسمتی از کتاب برخورد مینماید بقیهٔ کتاب درنظر او از اعتبار افتاده میشود که از کجا در سایر قسمتهای کتاب هم همین قسم روی خیال قلم اندازی ننموده باشد .

برای نمونه بیك وقعهٔ سادهٔ تاریخی اشاره مینمایم که خوانندگان محترم از همین امر جزئی پی بمطالب کلّی کتاب برده ومؤلف بی‌بند باررا بشناسند .

ضمن وقایع وحالات اثنی عشریه مینویسد بعد ازحضرت امام محمد تقی (حضرت امام علی‌بن‌محمد النقی ومشهد مکرمش درقم است) (و حال آنکه هر عارف و عامی حتّی دشمنان و اطفال هم میدانند که قبرمبارك حضرت هادی امام علی النقی سلام‌الله علیه در سامراء پهلوی قبر فرزند والا تبارش امام حسن عسکری علیه‌السلام میباشد دارای حرم و گنبد طلای بسیار عالی است که مرحوم ناصرالدین شاه قاجار افتخار مذهّب نمودن آنرا داشته است) .

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای نمونه از هزار یك را اشاره نمودم تا جناب شیخ نفرمایند شیعیان دروغ میگویند وتهمت میزنند بلکه اکابرعلمای‌خودشان این کاره هستند .

وبرای اینکه بدانند داعی تنها بآقای أبوهریره جسارت ننمودم و تهمت نزدم بلکه اکابر علمای اهل سنّت هم وقایع حالات اورا ضبط نموده‌اند بنحو اختصار ببعض از آن اشاره مینمایم .

اخبار در مذمت ابوهریره وحالات آن

ابن ابی الحدید معتزلی در ص ٣٥٨ جلد اول و نیز درجلد چهارم شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل مینماید

که معاویة بن ابی سفیان جمعی از صحابه وتابعین را مأمور نمود که اخبار قبیحه درطعن و بیزاری جستن از علی علیه‌السلام جعل نمایند و میان مردم انتشار دهند فلذا آنها پیوسته بمشغول این امر بودند وانتشار قبایح میدادند از جملهٔ آن اشخاص (که جعل احادیث قبیحه در طعن و مذمت علی علیه‌السلام می نمودند) ابو هریره و عمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه بودند .

شرح مفصّل قضایا را میدهد تا در ص ٣٥٩ از اعمش روایت نموده که وقتی أبو هریره با معاویه وارد مسجد کوفه شد کثرت استقبال کنندگان را دید بر دو پای خود بر خاست در حالتی که دو دستی بر سر میزد (برای جلب توجه مردم) آنگاه گفت ای مردم عراق آیا گمان می‌برید من دروغ بر خدا وپیغمبر بگویم وآتش جهنم را بر خودم بخرم بشنوید از من آنچه را که من از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که فرمود

انّ لکلّ نبیّ حرما و المدینة حرمی فمن احدث فیها حدثاً فعلیه لعنة اللّه و الملائکة والناس اجمعین . قال واشهد باللّه انّ علیّاً احدث فیها حدثاً (١) .

وقتی این خبر بمعاویه رسید (که ابوهریره همچو خدمتی باو نموده آنهم در کوفه مرکز خلافت علی علیه‌السلام) فرستاد اورا آوردند اکرامش نمود جائزه‌اش داد و او را والی مدینه گردانید . انتهی .

آیا این اعمال دلیل بر مردودیت او نمی باشد وسزاوار است چنین آدمی را که برای خوش آیند معاویه با یکی از خلفای راشدین بلکه اکمل و افضل واشرف آنها آن قسم رفتار نموده چون که روزی از صحابه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده نیك و ممدوح بدانید .

شیخ - چه دلیلی بر ملعونیت او در دست شیعیان است که او را مردود و ملعون بخوانند .

(١) برای هر پیغمبری حرمی است وحرم من مدینه است هرکس احداث حادثه ای درمدینة بنماید بر او باد لعنت خداوملائکه وتمام مردم ـ آنگاه ابوهریره گفت خدا را گواه میگیریم که علی در مدینه احداث حادثه نمود !! (یعنی مردم‌را تحریك نمود که بفرمودهٔ پیغمبر باید علی رالعن نمود).

داعی - دلائل بسیاری در دست میباشد یکی از دلائل آنکه سبّ کنندهٔ پیغمبر باتفاق فریقین حتماً ملعون ومردود واهل آتش میباشد .

و بنا بر اخباری که قبلا عرض نمودم اکابر علمای خودتان نقل نموده اند که رسول الله ﷺ فرمود هر کس علی را سبّ نماید مرا سبّ نموده و کسی که مرا سبّ نماید خدا را سبّ نموده چون ابوهریره ازجمله کسانی بوده که علاوهٔ برسبّ ولعن‌نمودن مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین‌علی‌بن ابیطالب(ع) بواسطه جعل و وضع حدیث چنانچه عرض شد مردم را وادار بسبّ آنحضرت مینمود !!

شرکت ابوهریره با بسربن ارطاط در ظلم و کشتار مسلمین

از جمله دلائل آنکه اکابر مورخین‌خودتان چون طبری‌وابن أثیر وابن‌أبي الحدید وعلامهٔ سمهودی وابن خلدون و ابن خلّکان و دیگران نوشته اند موقعی که معاویة بن ابی سفیان بُسر بن ارطاط سفّاك خونخوار قسیّ القلب شقیّ النفس را برای سر کوبی اهل یمن و شیعیان مولانا امیر المؤمنین (ع) با چهار هزار مرد جنگی شامی از طریق مدینه روانه نمود درمدینه ومکه وطائف وتباله (که شهری است در تهامه) و نجران و قبیلهٔ ارحب (که از قبایل همدان بود) وصنعا وحضرموت واطراف آنها منتها درجهٔ اهانت و سفّاکی و قتل عام و ظلم و تعدی را اعمال نمودند به پیر وجوان‌بنی هاشم وشیعیان امیرالمؤمنین‌ابقاء ننمودند حتّی دو طفل صغیر از عبیدالله بن عباس ابن عم اکرم رسول الله ﷺ را که والی یمن بود از طرف امیر المؤمنین (ع) سر برید تا آنجا که شماره کشته شدگان بامر آن ملعون را در آن سفر زیاده از سی هزار نفر آورده‌اند ؟!

از آنها تعجبی نیست چه آنکه از امویها واتباع‌آنها بیش از اینها دیده شده‌ولی عجب از آقای ابو هریره مطلوب شما است که در این مسافرت بمعیّت و معاونت بُسر سفّاك خونخوار حاضر وناظر عملیات فجیع او بود .

مخصوصاً در ظلم وستمی که باهل مدینه منوره وارد آوردند و آن مردم بیگناه بلا دفاع مانند جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و دیگران همگی ترسان و

لرزان بعضی فراری وبرخی در خانه‌ها پنهان و خانه‌های آنهارا مانند خانه ابو ایوب انصاری که ازصحابه خاص رسول الله بود آتش زد أبوهریره میدید و حرفی نمیزد بلکه معاون و کمك یار اوبود .

مخصوصاً بعد ازحرکت‌آن لشگر نکبت اثر بسمت مکّه معظّمه أبوهریره بهمان عنوان‌نیابت درآنجا ماند وبعد هم ازطرف معاویه بجبران این خدمت گذاری ومساعدت بابسربن ارطاط والی مدینه گردید .

شمارا بخدا انصاف دهید آیا این مرد دنیا پرست که در مدت سه سال [۱] که مشرف بزیارت ومصاحبت رسول اکرم ﷺ بوده و زیاده از پنجهزار حدیث از آن حضرت نقل‌نموده ؟ آیا احادیث معروف راکه تمام‌علمای فریقین ازقبیل علامه سمهودی در تاریخ المدینه و احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در ص ۱۶۳ تذکره و دیگران باسلسله‌اسناد ازرسول اکرم ﷺ نقل نموده‌اند نشنیده بود که مکرر میفرمود **من اخاف اهل المدینه ظالما اخافه الله و علیه لعنة الله و الملئکة والناس اجمعین لا یقبل الله منه یوم القیمة صرفا و لا عدلا - لعن الله من اخاف مدینتي - لایرید اهل المدینة احد بسوء الّا اذابه الله في‌النار ذوب الرصاص (۲) .**

پس دراین صورت چگونه شرکت نمود در لشکری که آنهمه ظلم و تعدّی و ایجاد خوف وترس دراهل مدینه نمودند بعلاوه مخالفت باخلیفهٔ حق و وصی رسول الله ﷺ وعترت طاهره آن حضرت بجعل احادیث و وادار نمودن مردم را بسبّ کسیکه

(۱) در طبقات ابن‌سعد واصابه ابن‌حجر وسایر کتب معتبره‌اکابر علمای اهل تسنن وارد است‌که ابو هریره در فتح خیبر مسلمان شد وبروایت بخاری در باب علامات النبوة‌في‌الاسلام‌بیش از سه‌سال موفق بملاقات رسول اکرم صلی الله علیه وآله نبوده وبروایت ابن‌حجر در اصابه و حاکم در مستدرك وابن عبدالبر در استیعاب ودیگران در سن هفتاد وهشت سالگی ودر سال ۵۷ قمری در وادی عقیق مرد جنازه اش را بمدینه حمل نموده ودر بقیع دفن نمودند .

(۲) هرکس اهل مدینه را بترساند از روی ظلم خداوند او را بترساند و بر او باد لعنت خدا وملائکه وتمام مردم‌وقبول نمینمایدخداوند ازاو روز قیامت‌هیچ‌چیزی را . لعنت خدابرکسیکه بترساند اهل مدینه مرا - احدی ارادهٔ بدی باهل مدینه نمینمایدمگر آنکه خداوند او را مانند سرب درآتش آب خواهد نمود .

پیغمبر سبّ اورا سبّ برخود قرار داده شما را بخدا انصاف دهید چنین کسیکه از قول رسول خدا ﷺ بوضع وجعل احادیث مشغول بوده مردود خدا و رسول نمیباشد

شیخ - بی‌لطفی میفرمائید که موثق‌ترین اصحاب پیغمبر ﷺ را بی دین و وضّاع وجعّال میخوانید.

مردود بودن ابوهریره وتازیانه زدن عمر اورا

داعی - داعی تنها نسبت به ابوهریره بی‌لطفی ننمودم بلکه اول کسیکه این نوع بی لطفی‌را نسبت باوعنایت نموده خلیفهٔ‌ثانی عمربن‌الخطّاب بود که ارباب تاریخ مانند ابن اثیر درحوادث سال ۲۳ و ابن ابی الحدید در ص ۱۰٤ جلد سوم شرح نهج البلاغه چاپ مصر و دیگران نقل نموده‌اند که چون خلیفه عمر درسال ۲۱ ابوهریره را والی بحرین نمود باو خبر دادند مال بسیاری جمع نموده و اسبهای زیادی خریده و لذا درسال ۲۳ اورا معزول نموده همینکه خدمت خلیفه رسید خلیفه گفت **یا عدوّ الله وعدوّ کتابه اسرقت مال الله** - یعنی ای دشمن‌خدا ودشمن کتاب خدا آیا دزدی نمودی مال خدارا گفت هرگز دزدی نکردم بلکه عطایائی مردم بمن دادند.

ونیز ابن سعد در ص ۹۰ جلد چهارم طبقات وابن حجر عسقلانی در اصابه و ابن عبدربّه در جلد اول عقد الفرید مینویسد خلیفه گفت ای دشمن خدا وقتی تورا والی بحرین نمودم کفش و نعلینی بپا نداشتی اینك شنیده‌ام اسبهائی بهزار و ششصد دینار خریداری نمودی از کجا آوردی گفت عطایای مردم است که نتایج آن بسیار گردیده خلیفه متغیر گردید از جا برخاست آنقدر تازیانه برپشت او زد تا خون آلود شد آنگاه امر کرد ده‌هزار دینار که در بحرین ذخیره نموده بود ازاو گرفته وتحویل بیت المال دادند. نه تنها در زمان خلافت اورا زد بلکه مسلم در ص ۳٤ جلد اول صحیح مینویسد که در زمان رسول خدا عمر بن الخطّاب ابوهریره را آنقدر زد تابه پشت برزمین خورد ابن ابی الحدید در اوایل ص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید **قال ابو جعفر (الاسکافی) و ابوهریرة مدخول عند شیوخنا غیر مرضیّ**

الروایة ضربه عمر بالدّرة وقال قد اکثرت من الروایة احری بك ان تکون کاذبا علی رسول‌الله‌صلی الله علیه وآله (۱).

ابن عساکر در تاریخ کبیر ومتقی در ص ۲۳۹ کنز العمّال نقل مینمایند خلیفه عمر او را با تازیانه زد وزجرش نمود و منع از نقل حدیث از رسول الله نمود و گفت‌چون روایت زیاد نقل مینمائی از پیغمبر و تو سزاوارتری از اینکه دروغ بگوئی از طرف آن حضرت (یعنی مثل تو ناجنسی باید از قول آنحضرت دروغ بگوید) لذا باید ترك کنی نقل حدیث را از قول آنحضرت و الّا تو را میفرستم بزمین دوس (که قبیله ای است در یمن که ابوهریره از آنجا بوده) ویا بزمین بوزینگان یعنی کوهستانی که بوزینگان در آنجا زیاد هستند.

و نیز ابن ابی الحدید درص ۳۶۰ جلد اول شرح نهج البلاغه چاپ مصر از استاد خود امام ابو جعفر اسکافی نقل نموده که حضرت مولی الموحدین‌امیرالمؤمنین‌سلام‌الله‌علیه فرمود **الاانّ اکذب‌الناس اوقال اکذب الاحیاء علی‌رسول‌الله(ص)ابوهریرة الدوسی (۲).**

ابن قتیبه در تأویل مختلف الحدیث وحاکم در جلد سیم مستدرك وذهبی‌درتلخیص المستدرك و مسلم در دویم صحیح در فضائل ابو هریره همگی نقل مینمایند که مکرر عایشه او را رد نموده و میگفت ابو هریره کذاب است و از قول رسول خدا بسیار جعل حدیث مینماید.

بالاخره ابوهریره را ما تنها مردود نخوانده ایم بلکه در نزد خلیفه عمر و مولانا امیرالمؤمنین وام‌المؤمنین عایشه وصحابه وتابعین مردود بوده‌است.

چنانچه شیوخ معتزله و علماء آنها و حنفیها عموماً أحادیث أبوهریره را مردود

(۱) ابوجعفر اسکافی (شیخ‌معتزله) گفته است ابوهریره در نزد شیوخ ما مدخول است (یعنی از حیث عقل) وروایت او مورد رضا وقبول ما نمیباشد وعمر اورا تازیانه زد و گفت‌زیاده روی در روایت نموده ای وتو سزاوار تری از آنکه دروغ نسبت بدهی برسول خدا صلی الله علیه وآلـه .

(۲) بدانید که دروغگو ترین مردم یا فرمود دروغگوترین زندگان برسول خداصلی‌الله‌علیه وآله ابوهریره دوسی میباشد (دوس قبیله ایست در یمن).

میدانند و هرحکمی که سندش منتهی بأبوهریره میشود باطل میدانند چنانچه نووی در شرح صحیح مسلم مخصوصاً جلد چهارم مبسوطاً متعرّض است .

وامام اعظم أبوحنیفه پیشوای بزرگ جماعت شما میگفت صحابه رسول‌الله عموماً ثقه وعادل بودند من از هر کدام و بهر سند باشد حدیث میگیرم مگر حدیثی که سندش منتهی گردد به ابوهریره و انس بن مالك و سمرة بن جندب که از آنها نمی پذیرم .

پس آقایان بما اعتراض ننمائید که چرا ابو هریره صحابی را انتقاد مینمائید ما آن ابو هریره‌ای را انتقاد مینمائیم که خلیفهٔ ثانی عمر او را تازیانه زده و سارق بیت المـال و کذابش خوانده .

ما آن ابوهریره‌ای را انتقاد مینمائیم که امّ‌المؤمنین عایشه و امام اعظم ابوحنیفه و کبار از صحابه و تابعین و أکابر از شیوخ و علماء معتزله و حنفیها او را انتقاد نموده ومردود خوانده‌اند .

خلاصه ما آن ابوهریره‌ای را انتقاد مینمائیم که مولانا و مولی الموحدین امیر المؤمنین وائمهٔ طاهرین از عترت رسول الله سلام الله علیهم اجمعین که عدیل القرآن‌اند اورا کذّاب ومردود خوانده‌اند .

ما آن ابوهریره‌ای را انتقاد مینمائیم که شکم پرست بوده و با علم بافضلیّت امیر المؤمنین از آنحضرت صرفنظر نموده حاشیه نشین‌سفرهٔ چرب ونرم معاویه ملعون گردیده که با تقویت جعل احادیث او ـ امام المتقین و خلیفة المسلمین را (که خود شما قبول دارید یکی از خلفای راشدین است) سبّ و لعن نمایند .

بس است بیش ازاین وقت مجلس را نگیرم خیلی هم معذرت میخواهم که قدری وقت شما را گرفتم‌چون‌فرمودید ما بی لطفی مینمائیم‌خواستم ثابت کنم که ما تنها نیستیم بلکه خلفاء و صحابه و اکابر علماء خودتان مقر و معترف بمردودیت او میباشند .

پس وقتی چنین افراد جعّال و وضّاعی برای رسیدن بجاه و مقام و معمور شدن دنیای آنها از قول رسول خدا جعل حدیث کرده و با احادیث صحیحه مخلوط نمودند

بهر حدیثی نتوان اعتماد نمود بهمین جهت آنحضرت فرمود **کلّما حدثتم بحدیث‌منی فاعرضوه علی کتاب الله** .

(چون در موضوع مهمی سر گرم بحث بودیم ازموقع نمازآقایان‌قدری گذشت)
(صحبت که باینجارسید برخواستندبرای نماز بعد ازاداء نماز عشاء و صرف‌چای‌مجلس)
(رسمیت پیدا نمود)

داعی ـ نظر ببیانات قبل اینك ما وشما ناچاریم بهر حدیثی از أحادیث منقوله از رسول اکرم ﷺ برخوردیم‌أول رجوع‌بقرآن مجید نمائیم اگر مطابقت بااصلی‌درقرآن نمود بپذیریم و الا رد نمائیم .

درجواب حدیث مجعولی که خدا فرموده من ازابی‌بکر راضیم آیا اوهم ازمن راضی هست یا نه

این حدیثی را هم که شما نقل نمودید (ولو یك طرفه میباشد) نـاچار باید مطابقه بـا قرآن مجید نمائیم چنانچه مانعی از قبول نباشد قطعاً میپذیریم . فلذا جمعی درجواب گفته اند خدای متعال در آیـه ۱۵ سورهٔ ۵۰ (ق) میفرماید **ولقدخلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه ونحن اقرب الیه من حبل الورید** (۱)

آقایان میدانید حبل الورید مثلی معروف است که مستعمل در فرط قرب استواضافه آن بیانیست وممکن است که اضافه لامی باشد .

وحقیقت معنی این آیه شریفه‌راجع است باینکه علم خداوندمتعال بروجهی‌محیط است باحوال انسان که هیچ چیزی از خفایای صدور و سرائر قلوب برذات اقدس اوجلّ و علا مخفی وپوشیده نمی باشد .

و در آیه ۶۲ سوره ۱۰ (یونس) میفرماید **ومـا تکون فی شان وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم شهوداً اذ تفیضون فیه وما**

---

(۱) ما انسان‌را خلق کرده‌ایم واز وساوس واندیشه‌های نفس او کاملا آگاهیم وازرگ گردن باو نزدیك تریم .

یعزب عن ربك من مثقال ذرة فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر من ذلك ولا اکبر الا فی کتاب مبین (۱)

بحکم این آیات شریفه و تأیید دلائل عقلیه هیچ فعل و قولی ازخدا پوشیده نمی باشد وپروردگار عالمیان بعلم حضوری عالم بجمیع افعال و اعمال و اقوال عباد است اینك ملاحظه فرمائید این حدیثی‌راکه بیان نمودید با این دوآیه و سایر آیات شریفه‌چگونه تطبیق نمائیم وبچه نحوممکن‌است رضا وعدم رضای ابی بکر برخدامخفی باشد که‌محتاج بسؤال از خود او باشد.

علاوه برآنکه رضای حق تعالی مربوط برضای خلق است قطعاً تابنده بمقام رضا نرسد محبوب خدا نخواهد شدپس‌چگونه خداوند اظهار رضایت از أبی‌بکر میکند وحال آنکه هنوز نمیداند أبی‌بکر بمقام رضا رسیده وازخدا راضی هست‌یانه ؟!

اخبار درفضیلت ابی بکر وعمر وردآنها

شیخ - دیگرتردیدی نیست که رسول‌خدا فرمودان **الله یتجلی للناس عامة ویتجلی لابی بکر خاصة (۲)** ونیز فرموده است **ما صب الله فی صدری شیئا الاصبه فی صدر ابی بکر (۳)**

ونیز فرمود **انا وابی بکر کفرسی رهان (۴)**

ونیزفرمود **ان فی السماء الدنیا ثمانین الف ملك یستغفرون لمن احب ابابکر وعمر و فی السماء الثانیة ثمانین الف ملك یلعنون من ابغض ابابکر وعمر(۵)**

---

(۱) (ای رسول ما) در هیچ حال نباشی و هیچ آیه از قرآن تلاوت نکنی وبهیچ عملی تو وامت وارد نشوید جز آنکه همان‌لحظه شمارا مشاهده میکنیم و هیچ ذره‌ای‌در همه زمین وآسمان از خدای تو پنهان نیست و کوچکتر از ذره و بزرگتراز آن هرچه هست همه درکتاب مبین(ولوح علم الهی) مسطور است .

(۲) بدرستیکه خداوند تجلی فرماید از برای همه مردم عمومی‌وبرای ابی‌بکرخصوصی .

(۳) نریخت خداوند در سینه من چیزی را مگر آنکه ریخت در سینه ابی‌بکر .

(٤) من وابی‌بکرهر دو باهم مساوی هستیم‌مانندواسب‌که در مسابقه با هم برابر باشند .

(۵) در آسمان دنیا هشتاد هزار ملك إستغفار مینمایند برای کسیکه دوست بدارد ابی‌بکر و عمر را و در آسمان دوم هشتاد هزار ملك لعن مینمایند دشمنان ابی‌بکر و عمر را .

ونیز فرمود **ابو بکر وعمر خیر الاولین و الاخرین (۱)**

و عظمت مقام‌ابی‌بکر وعمر رضی‌الله عنهما از این‌خبربهتر معلوم میگردد که‌فرمود **خلقنی الله من‌نوره وخلق ابابکر من‌نوری وخلق‌عمر من‌نورابی‌بکروخلق امتی من نور عمر و عمرسراج اهل الجنة (۲)**

از این قبیل اخبار در کتب معتبرهٔ ما بسیار رسیده که من باب نمونه ببعض از آنها إشاره نمودم تا حقیقت مقام خلفاء بر شما واضح و روشن گردد .

داعی - اولاً مضامین ظواهر این اخبار خود دلالت کامله بر فساد و کفر آنها دارد که میرساند از لسان مبارك رسول اکرم ﷺ چنین مضامین صادر نگردیده زیرا حدیث‌اول دلیل بر تجسّم است و قطعاً عقیده بر جسمیت حضرت باریتعالی کفر محض است و حدیث دوم میرساند که ابی‌بکر شریك رسول‌الله بوده در آنچه بر آن حضرت نازل میشده و حدیث سیم میرساند که خاتم الانبیاء ﷺ هیچگونه تفوّقی بر ابی‌بکر نداشته چه هر دو با هم مساوی بودند و دوخبر دیگر مخالف است با اخبار کثیره‌ای که مجمع علیه فریقین است که بهترین اهل عالم محمّد و آل محمّد سلام الله علیهم اجمعین‌اند .

وخبر آخری مخالف با قرآن مجید است چه آنکه در آیه ۱۳ سوره ۷٦ (دهر) میفرماید **لایرون‌فیها شمساً ولازمهریراً** بهشت جای آفتاب و ماه نمیباشد حجر و شجر و مدر و در و دیوار بهشت تماماً روشن و نورانی میباشد اهل دنیا هستند که احتیاج بچراغ دارند و الا اهل بهشت احتیاج بچراغ ندارند .

علاوه براین ظواهر اکابر علماء درایت ورجال خودتان از قبیل عالم جلیل مقدسی در تذکرة الموضوعات و فیروزآبادی شافعی در کتاب سفر السّعادات و حسن بن کثیر ذهبی در میزان الاعتدال و ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ خود و

---

(۱) ابو بکر وعمر بهترین اولین و آخرین‌اند .

(۲) خلق نموده خدای تعالی مرا از نور خودش و خلق نموده ابی‌بکررا ازنور من‌وخلق نموده عمر را از نور ابی‌بکر وخلق‌نموده است امت مرا ازنور عمر وعمرچراغ اهل‌بهشت‌است .

ابوالفرج ابن جوزی در کتاب الموضوعات و جلال‌الدین سیوطی دراللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه حکم بر موضوعیت و مجعولیت این احادیث نموده‌اند و صریحاً در باره هر یك از آنها گویند که از جهة سلسله روات و اسناد این‌احادیث از موضوعات و مفتریات است چه آنکه علاوه بر افراد نا اهل و جعّال و کذّابی که در سلسله روات موجود است بطلان آنها باقواعد عقلیه و آیات قرانیه ظاهر و آشکار است.

شیخ - دیگر در این حدیث خلافی نیست که رسول خدا فرمود **ابوبکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة (۱)**

داعی - در این حدیث هم اگر قدری فکر وتامل کنیم گذشته از آنکه اکابرعلماء

در جواب خبریکه ابوبکروعمردوسید پیران اهل بهشتند

درایت و رجال خودتان آن را از موضوعات میدانند ظاهر عبارت آن میرساند که این عبارت از رسول خدا نمیباشد چه آنکه از مسلّمات است که بهشت مرکزشیوخ وپیران نمیباشد و در آنجا مانند دنیا سیر تکاملی وجود ندارد که آدمی از جوانی بسن پیری برسد تا بکمال سیادت نائل آید.

و در روایات ما وشما اخبار بسیاری مصدّق این معنی است که از جمله قضیه اشجعیّه است که زن پیری بود آمد خدمت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت در ضمن صحبت فرمود **ان الجنة لاتدخلهاالعجایز** یعنی عجایز و پیران داخل بهشت نمیشوند آن زن متاثر شد ناله کنان عرض کرد یا رسول‌الله پس من وارد بهشت نمیشوم این را گفت و از خدمت حضرت بیرون رفت حضرت فرمودند **اخبروها انها لیست یؤمئذ بعجوز** یعنی خبر دهید او را که در آن روز پیر نخواهد بود - بلکه همهٔ پیران را خلعت‌جوانی بپوشند و داخل بهشت نمایند آنگاه آیه ۳۶ سوره ۵۶ (واقعه) را قرائت فرمود که خداوند فرماید **انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکاراً عرباً اتراباً لاصحاب الیمین (۲)**

(۱) أبی‌بکر و عمر دو سید پیران اهل بهشت‌اند

(۲) انشاء بر صیغه ماضی بجهة تحقق‌وقوع است یعنی بیافریده‌ایم زنان بهشتی را (در کمال حسن و زیبائی) و همیشه آنان‌را باکره ودوشیزه گردانیده‌ایم دوستان وعاشقان شوهران‌خود باغنج و ناز و شیرین سخن جوان همسالان هم مخصوص اصحاب یمین.

و در حدیث از طرق ما و شما وارد است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود **یدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا بیضاجعادا مکحّلین ابناء ثلاث وثلثین (۱)**

شیخ - این بیانات شما بجای خود صحیح است ولکن این حدیث مخصصی است برای اهل بهشت.

داعی - معنای این فرمایش جنابعالی را نفهمیدم این حدیث مخصّص‌چه‌چیزاست یعنی خداوند جمعی را پیر وارد بهشت مینماید تا ابی‌بکر و عمر را سید آنها قرار دهد! وحال آنکه اگر بنا شود ابی بکر وعمر داخل بهشت گردند خداوند آنها را هم جوان خواهد نمود نه آنکه دیگران را پیر نماید تا سیادت آنها ثابت شود.

علاوه عرض کردم اکابر علماء خودتان‌این حدیث را از موضوعات بشمارآوردند ورسول‌اکرم‌برای راهنمائی مااصلی معین فرموده تاخیال ماراحت گردد چنانچه‌قبلاً عرض کردم هر حدیثی که مطابقه باقرآن مجید ننماید مردود است فلذا علماء رجال ماواهل درایت هم بسیاری از اخبار را که بنام رسول وأئمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین از طریق خودمان رسیده بدستور خودشان که فرمودند **اذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه (۲)** رد مینمایند و موردقبول قرار نمیدهند.

و قبلاعرض کردم که بسیاری از اکابر علماء ارباب جرح و تعدیل خودتان هم کتب‌مبسوطه تألیف وتصنیف نموده اند در ردّ احادیث موضوعه مانند **شیخ مجد الدین محمد بن‌یعقوب فیروزآبادی (صاحب‌قاموس درص۱۴۲ کتاب‌سفرالسعادة وجلال الدین سیوطی**‌در کتاب اللآلی وابن جوزی در موضوعات و مقدسی در تذکرةالموضوعات وشیخ‌محمّدبن درویش مشهور به حوت بیروتی درص ۱۲۳ کتاب اسنی المطالب‌آورده‌اند که درسند حدیث **ابوبکر وعمر سیدا کهول اهل الجنة** یحیی بن عنبسه میباشد وذهبی گوید یحیی ازجمله ضعفا است‌وابن جان دجال گفته یحیی وضع حدیث‌مینموده.

(۱) اهل بهشتی‌که در بهشت‌آیند همه جرد ومرد وبی مو وسفید اندام مجعد موی‌چشمهای سرمه‌کشیده ودر سن سی وسه سالگی باشند.

(۲) زمانیکه حدیثی از من برای شما روایت نمایند آنرا بقرآن مجید عرض نمائید اگر موافق باقرآن بود قبول نمائید و الا اورا ردنمائید.

پس علاوه بردلائلی که ما ذکر نمودیم بیان نقّادین علماء خودتان هم که ارباب جرح وتعدیل اند این حدیث از موضوعات است .

واقعاً احتمال‌قوی میرود که از مجعولات‌بکریون یا بنی امیه باشد چه‌آنکه برای ردّ وتضعیف بنی هاشم وعترت طاهره و اهل بیت رسول الله درمقابل هر حدیثی ازاحادیث ثابتهٔ عند الفریقین در مدح وعظمت خاندان رسالت حدیثی جعل مینمودند و مردمانی مانند ابو هریره وأمثال آنهاهم برای قرب‌دستگاه فاسد بنی امیه پیوسته دراین کارجدیّت مینمودند .

زیرا از کینه و عداوتی که با آل محمّد داشتند در مقابل حدیث شریف ثابتی که علاوه بر اجماع علماء شیعه اکابر علماء شما نیز نقل نموده اند این حدیثرا جعل نمودند .

نوّاب ـ آن حدیث مسلّم کدام است که درمقابلش جعل حدیث نمودند .

درحدیث حسن وحسین دوسید جوانان اهل بهشت اند

داعی ـ آن حدیث شریف ثابت‌مسلّم آنست که رسول‌خدا ﷺ فرمود **الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وابوهما خیرمنهما** و بسیاری از علمای شما نقل نموده اند این حدیث را از قبیل خطیب خوارزمی در منـاقب و میر سید علی همدانی در مودت هشتم از مودة القربی و امـام ابو عبد الرحمن نسائی سه حدیث در خصائص العلوی و ابن‌صباغ مالکی در ص ۱۵۹ فصول المهمّه و سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۴ ینابیع المودة از ترمذی و ابن ماجه و امام احمد بن حنبل و سبط ابن جوزی در ص ۱۳۳ تذکره و امام احمد بن حنبل در مسند وترمذی در متن و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۹۷ کفایت الطالب بعد از نقل این حدیث گوید امام اهل حدیث ابوالقاسم طبرانی در معجم الکبیر در شرح حال امـام حسن علیه‌السلام جمع نموده است جمیع طرق این حدیث شریف را از بسیاری از صحابه پیغمبر از قبیل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب وخلیفه ثانی عمر بن‌الخطّاب و حذیفهٔ یمانی وأبوسعید خدری وجابر ابن عبد الله انصاری وأبو هریرة واسامة بن زید و عبدالله بن عمر ،آنگاه محمدبن یوسف

اظهار نظر نموده گوید این حدیثی است حسن که رسول اکرم ﷺ فرمود : **الحسن والحسین سیدا شباب أهل الجنة وأبوهما خیرمنهما** (و در بعض از اخبار **افضل منهما**)[1] و انضمام اسناد این حدیث بیکدیگر دلیل بر صحت این حدیث میباشد انتهی .

و نیز حافظ أبو نعیم اصفهانی در حلیه و ابن عساکر در ص ۲۰۶ جلد چهارم تاریخ کبیر و حاکم در مستدرك و ابن حجر مکی در ص ۸۲ صواعق و بالاخره اتفاقی أکابر علماء شما میباشد که این حدیث از لسان دُربار رسول خدا ﷺ جاری شده است .

شیخ ـ دیگر منکر این خبر احدی نمیشود که رسول خدا ﷺ فرمود **ماینبغی لقوم فیهم ابوبکر ان یتقدم علیه غیره** این خبر خود دلیل حق تقدم ابی بکر است برعموم امت برای‌آنکه میفرماید سزاوارنیست برای قومی که أبی‌بکر در میان‌آنهاباشد ودیگری را براو مقدّم دارند .

داعی ـ متأسفم که‌آقایان محترم چرا بدون فکر بهر خبری توجه مینمائید اگر این خبر فرمودهٔ رسول اکرم ﷺ بوده چرا خود عمل بآن نمی نمود که بابودأبی‌بکر علی علیه‌السلام را مقدّم میداشت ـ در قضیّهٔ مباهله مگر أبی‌بکر حاضر نبود که‌علی‌را مقدّم براو داشت ـ درغزوه تبوك بابود ابی بکر کاردان پیر مرد چرا علی علیه‌السلام را خلیفه خود قرار داد ـ درسفرمکه چرا ابی بکر را معزول وعلی‌را منسوب برای ابلاغ رسالت‌وقرائت سوره برائت نمود ـ درمکه بابود ابی بکر چرا علی را باخود برای بت شکنی برد حتّی بروی شانهٔ خود سوار کرد و امر بشکستن بت هُبل نمود ـ با بود ابی بکر چرا علی علیه‌السلام را برای حکومت و دعوت مردم یمن فرستاد و علاوه بر همه بابود ابی بکر علی را چرا وصی خود قرار داد .

شیخ ـ حدیث بسیار ثابتی از رسول خدا ﷺ رسیده که أبداً مورد‌انکار نیست که عمرو بن عاص گفت روزی به پیغمبر عرض کردم یا نبی الله أحب زنان عالم بسوی شما کیست فرمودند عایشه عرض کردم أحب مردان بسوی شما کیست فرمودند

(۱) حسن‌وحسین دو سید جوانان اهل بهشت اند وپدر آنها بهتر وافضل ازآنها میباشد .

پدر عایشه ابی‌بکر پس بهمین جهت که محبوب پیغمبرند حق تقدم دارند بر تمام اُمّت و این خود یك دلیل قاطع است برخلافت أبی‌بکر رضی الله عنه .

درجواب خبریکه أبی‌بکروعایشه‌محبوب پیغمبر بودند

داعی – این حدیث علاوه برآنکه از موضوعات و مجعولات بکریون است باأحادیث ثابتهٔ مسلّمهٔ عندالفریقین معارض‌است فلذا مردودیت آن ثابت میباشد .

در این حدیث از دو جهت باید امعان نظر نمود اول از جهت اُم المؤمنین عایشه و دوم از جهت خلیفه أبی بکر .

امّا در محبوبیّت عایشه بطریقی که أحب زنان باشد نزد رسول خدا اشکال است چونکه عرض کردم معارض است این قول با احادیث صحیحهٔ ثابته‌ای که در کتب‌معتبرهٔ فریقین (شیعه وسنّی) ثبت گردیده .

شیخ – با کدام أخبار معارض است ممکن است بیان نمائید تامطابقه نموده‌قضاوت عادلانه نمائیم .

داعی – احادیث‌بسیاری از طرق‌علماء وروات شما برخلاف گفتهٔ شما دربارهٔ‌حضرت صدیقهٔ کبری اُمّ الائمّة النجباء فاطمة الزهراء سلام الله علیها وارد است .

فاطمه بهترین‌زنان عالم است

از جمله حافظ ابوبکر بیهقی در تاریخ و حافظ ابن عبدالبر در استیعاب ومیر سید علی‌همدانی در مودة القربی و دیگران از علمای شما نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ مکرر میفرمود **فاطمة خیر نساء امتی** یعنی فاطمه بهترین زنان امت من است .

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو بکر شیرازی در نزول القرآن فی علی نقل مینمایند از محمّدبن حنفیّه از امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عبد البر دراستیعاب ضمن نقل حالات فاطمه سلام الله علیها و خدیجه ام المؤمنین از عبد الوارث بن سفیان و ابو هریره – وضمن حالات خدیجه اُم المؤمنین از ابو داود نقلا از ابوهریره وانس بن مالك – وشیخ سلیمان بلخی‌حنفی درباب ٥٥ ینابیع‌المودة ومیرسید علی همدانی درمودت سیزدهم از مودة القربی از انس بن مالك و نیز بسیاری از ثقات محدثین بطرق خود

از انس بن مالك روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **خیر نساء العالمین اربع مریم بنت عمران وآسیه بنت مزاحم وخدیجة بنت خویلد وفاطمة بنت محمد علیهم‌السلام** (۱)

خطیب درتاریخ بغداد نقل مینماید که رسول خدا این‌چهار زن‌را بهترین زنان‌عالم بحساب آورده آنگاه فاطمه را در دنیا و آخرت برآنها تفضیل داده .

محمد بن اسماعیل بخاری درصحیح وامام أحمد بن حنبل در مسند از عایشه بنت ابی بکر نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بفاطمه فرمود **یافاطمة ابشری فان‌الله اصطفیك وطهرك علی نساء العالمین‌وعلی نساء الاسلام‌وهو خیر دین** (۲)

و نیز بخاری درص ٦٤ جزء چهارم صحیح و مسلم درباب فضائل فاطمه درجزءدوم صحیح وحمیدی درجمع بین الصحیحین وعبدی درجمع بین الصّحاح الستّه وابن‌عبدالبر در استیعاب ضمن حالات حضرت فاطمه علیها السلام و امام احمد در ص ۲۸۲ جزء ششم مسند ومحمد بن سعد کاتب در جلد دوم طبقات ضمن‌فرموده های رسول الله ﷺ در مرض وبستر و بیماری ودر جلد هشتم در نقل حالات بی بی فاطمه (ع) ضمن حدیث طولانی (که وقت مجلس اجازه نقل آنرا نمیدهد) مسنداً از عایشه ام المؤمنین نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **یا فاطمة الا ترضین ان تکونی سیدة نساء العالمین** یعنی‌آیا توراضی نیستی که سیدهٔ زنان عالمین باشی .

وابن حجر عسقلانی این عبارت را ضمن حالات بی‌بی در اصابه نقل نموده است – یعنی تو بهترین زنان‌عالمین‌هستی – .

ونیز بخاری و مسلم در صحیحین خود و امام ثعلبی در تفسیر و امام احمد حنبل در مسند وطبرانی در معجم الکبیر وسلیمان بلخی حنفی در باب ۳۲ ینابیع‌المودّه

(۱) بهترین زنان عالمین چهارند مریم دختر عمران آسیه دختر مزاحم خدیجه دخترخویلد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله .

(۲) ای فاطمه مژده وبشارت باد تورا که خداوند برگزیده تورا و پاکیزه گردانیده است برزنان عالمیان عموماً وبرزنان اسلام خصوصاً واسلام ازهمه دینی بهتر است .

از تفسیر ابن ابی حاتم و مناقب و حاکم و وسیط و واحدی و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم اصفهانی و فرائد حموینی ـ و ابن حجر مکّی در ذیل آیه چهاردهم صواعق از احمد ـ و محمد بن طلحه شافعی در ص ۸ مطالب السؤل ـ وطبری درتفسیر ـ و واحدی در اسباب النزول ـ و ابن مغازلی شافعی در مناقب ـ و محب الدین طبری در ریاض ـ ومؤمن‌شبلنجی در نور الابصار ـ وزمخشری در تفسیر ـ وسیوطی در در المنثور ـ وابن عساکر در تاریخ ـ وعلامهٔ سمهودی در تاریخ المدینه ـ وفاضل نیشابوری در تفسیر ـ و قاضی بیضاوی در تفسیر ـ وامام فخر در تفسیر کبیر ـ و سید ابی بکر شهاب الدین علوی در ص ۲۲ تا۲۳ باب اول رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی از تفسیر بغوی و ثعلبی و سیرهٔ ملا و مناقب احمد و کبیر و اوسط طبرانی و سدی ـ وشیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی درص ٥ کتاب الاتحاف‌ازحاکم وطبرانی و احمد ـ و جلال الدین سیوطی در احیاء المیت از تفاسیر ابن منذر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و معجم الکبیر طبرانی ـ و ابن ابی حاتم و حاکم ـ بالاخره عموم اکابر علماء شما (باستثناء عدّهٔ قلیلی از متعصّبین وپیروان‌امویها و دشمنان اهل بیت) ازابن عباس (حبرامت) و دیگران نقل نموده اند که وقتی نازل شد آیه ۲۲سوره ٤۲(شوری) **قل لا اسئلکم علیه اجراً الّاالمودّة فی‌القربی ومن یقترف حسنة نزدله فیها حسناً**[۱] جمعی از اصحاب عرض کردند یارسول الله **من قرابتك الذین فرض الله علینا مودّتهم‌قال (ص) علیّ و فاطمة والحسن والحسین** ـ یعنی نزدیکان شما کیانند که خدا واجب گردانیده است مودت و دوستی آنهارا برما (یعنی دراین آیه شریفه) فرمود آنها علی و فاطمه و حسن و حسین اند ـ و در بعضی از اخبار دارد و **ابناهما** یعنی پسران آنها .

از این قبیل اخبار در کتب معتبرهٔ شما بسیار رسیده که وقت مجال نقل همه آنها را نمیدهد ودر نزد علمای شما این معنی‌بحدّ شیاع رسیده .

(۱) بگو (بامت) من از شما اجر رسالت جز این نخواهم که مودت و محبت مرا در حق خویشاوندان من‌منظورداوید ـ وهر که کار نیکوانجام دهد ما بر نیکوئیش بیفزائیم .

اقرار شافعی بوجوب حب اهل البیت

تا آنجاکه ابن حجر متعصّب هم در ص ۸۸ صواعق و حافظ جمال الدّین زرندی در معراج الوصول و شیخ عبدالله شبراوی درص ۲۹ کتاب الاتحاف ومحمّدبن علی صبان مصری‌در ص ۱۱۹ اسعاف الراغبین و دیگران از امام محمّد بن ادریس شافعی که از أئمه‌اربعه شما و رئیس و پیشوای شافعیها میباشد نقل نموده‌اند که میگفت :

یا اهل‌بیت رسول الله حبّکم فرض من الله فی‌القرآن انزله
کفاکم من عظیم القدر انّکم من لم یصلّ علیکم لاصلوة‌له(۱)

اینك از آقایان‌محترم با انصاف سؤال میکنم آیاخبر یك طرفه‌ای‌را که شما نقل نمودید بااین همه اخبار صحیحهٔ صریحهٔ متفق‌علیه فریقین (شیعه وسنی) که ازحد احصاء خارج است مقابله میکند .

آیاعقل قبول میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله کسی را که خداوند در قرآن مجید مودت و محبت او را بر مردم فریضه قرار داده بگذارد و دیگران را بر او ترجیح دهد .

آیا تصور هوا وهوس درآنحضرت میرود که بگوئیم روی هوای دل عایشه را که هیچ دلیلی بر افضلیت او نیست (جزآنکه همسر رسول خدا و امّ المؤمنین بوده مانند سایر زنان پیغمبر) از فاطمه ای که در قرآن مجید خدای متعال مودّت ومحبّت او را فریضه و واجب‌قرار داده وآیهٔ تطهیر در شأن اونازل وافتخار ورود در مباهله‌رابحکم‌قرآن باو داده بیشتر دوست دارد .

شما خود میدانید که انبیاء و اولیاء درپی هوای نفس نمیرفتند و جز خدا کسی را نمیدیدند مخصوصاً رسول‌خدا خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله که حقیقت حبّ فی‌الله و بغض‌فی‌الله بوده است و قطعاً دوست نمیداشته مگر کسی را که خدا دوست داشته و دشمن نمیداشته مگر کسی‌را که خدا دشمن داشته .

(۱) ای اهل بیت رسول خدا محبت و دوستی‌شما واجب گردیده ازجانب خدا ـ که درقرآن نازل‌شده(اشاره‌بآیه فوق میباشد) کفایت میکند درعظمت‌قدر شما (آل‌محمد) آنکه هرکس بر شما صلوات نفرستد نماز او قبول‌نخواهدشد

چگونه فاطمه ای که‌خدا محبّت ومودّت‌اورا فریضه قرار داده میگذارد ودیگری را بر او ترجیح میدهد پس قطعاً اگر فاطمه سلام الله علیها را دوست داشته برای‌آن بوده که محبوبیّت الهی داشته .

آیا عقل باور میکند که آنحضرت ترجیح دهد در محبت فردی از افراد زنان خود را بر کسیکه خود میفرمود خدا او را برگزیده و محبّتش را بر مردم فریضه قرارداده .

یا باید اینهمه اخبار صحیحهٔ صریحهٔ را که‌مورد قبول اکابر علماء فریقین میباشد و با آیات قرآن مجید تأیید گردیده رد بنمائید یا این خبری را که بیان نمودید از موضوعات مسلّمه بدانید تا تناقض از بین برداشته شود .

و اما در بارهٔ خلیفه ابی‌بکر که فرمودید آنحضرت فرموده احبّ مردان در نزدمن ابی‌بکر میباشد مغایرت دارد با اخبار بسیار معتبری که از طریق روات ثقات و علماء بزرگ خودتان نقل گردیده که محبوب ترین مردان امت نزد پیغمبر ﷺ علی علیه‌السلام بوده است .

علی (ع) محبوبترین مردان‌نزدپیغمبر بوده

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ٥٥ ینابیع المودة از ترمذی نقل میکند از بریده که گفت **کان احبّ النساء الی رسول‌الله (ص) فاطمة ومن‌الرجال‌علی علیه‌السلام (١)**

و نیز محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٩١ کفایت الطالب مسنداً از امّ المؤمنین عایشه نقل نموده که گفت **ما خلق الله خلقا کان احبّ الی رسول الله (ص) من علیّ بن ابیطالب(ع) (٢)** آنگاه گوید این حدیثی است که روایت نموده او را ابن جریر در مناقب خود و ابن عساکر دمشقی در ترجمه حالات علی علیه‌السلام .

و نیز محی الدین و امام الحرم احمدبن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی ازترمذی

(١)محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و از مردان‌علی‌علیه‌السلام بود .

(٢)خلق نفرموده خداوند خلقی را که محبوب ترباشد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله ازعلی ابن‌ابیطالب(ع) .

نقل مینماید که از عایشه سؤال نمودند که کدام‌یك از مردم نزد رسولخدا ﷺ محبوب تر بودند گفت فاطمه گفتند از مردها چه کس محبوبتر بود نزد آن حضرت گفت **زوجهاعلی بن ابیطالب** یعنی همسرش علی‌ابن‌ابیطالب .

و نیز از مخلص ذهبی و حافظ ابوالقاسم دمشقی از عایشه نقل مینماید که گفت **مارأیت رجلا احبّ‌الی النبی صلّی‌الله علیه وآله وسلّم من علیّ ولااحبّ‌الیه من فاطمة(١)** .

و نیز از حافظ خجندی از معانة الغفاریه‌نقل مینماید که گفت مشرف شدم‌خدمت رسول اکرم ﷺ در منزل عایشه و علی علیه‌السلام در خارج منزل بودند . بعایشه فرمود **ان‌هذا احب الرجال الیّ و اکرمهم‌علیّ فاعر فی حقّه و اکرمی مثواه(٢)**

ونیز شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی که ازاجله علماء شما میباشد در ص ٩ کتاب‌الاتحاف بحبّ الاشراف و سلیمان بلخی درینابیع و محمد بن‌طلحه شافعی در ص ٦ مطالب السئول از ترمذی از جمیع بن عمیرنقل میکنند که گفت با عمّه‌ام نزد ام‌المؤمنین عایشه رفتیم من ازاو سؤال نمودم ازمحبوب ترین اشخاص‌نزد رسول خدا عایشه گفت از زنها فاطمه واز مردان شوهرش علی‌بن ابیطالب .

همین خبررا میرسید علی همدانی شافعی در مودت یازدهم مودّة القربی نقل نموده با این تفاوت که‌جمیع گفت ازعمّه ام سؤال کردم وجواب شنیدم .

و نیز خطیب خوارزمی درآخر فصل ششم مناقب از جمیع‌بن عمیر از عایشه این‌خبر را نقل‌نموده است .

و نیز ابن‌حجرمکّی در آخر فصل دوم از صواعق بعد از نقل چهل‌حدیث در فضل علی علیه‌السلام از ترمذی از عایشه نقل‌نموده که گفت **کانت فاطمة احب‌النساء الی‌رسول الله صلی‌الله علیه وآله وسلم وزوجها احب الرجال الیه (٣)**

(١) ندیدم مردی‌را محبوب ترباشد بسوی رسول خدا ازعلی و نه محبوب تر باشد بسوی آنحضرت از فاطمه .

(٢) این علی محبوب ترین مردان است بسوی من وگرامی ترین آنها برمن پس بشناس حق اورا وگرامی بدار منزلت اورا .

(٣) محبوب ترین زنان نزد پیغمبر فاطمه و ازمردان شوهرش علی‌علیه‌السلام بود .

ونیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۷ مطالب السؤل بعد از نقل اخباری در این موضوع که مفصّل است اظهار عقیده ونظر میکندباین عبارت **فثبت بهذه‌الاحادیث الصحیحة والاخبار الصریحة کون فاطمة کانت‌احب‌الی رسول الله من‌غیرها و انها سیدة نساء اهل الجنة و انها سیدة نساء هذه الامةوسیدة نساء اهل المدینة (۱).**

پس این مطلب با دلائل عقل و نقل ثابت است که علی و فاطمه علیهما السلام محبوب ترین خلق بودند نزد رسول الله ﷺ و از همه این اخبار مهم تر براثبات محبوبیت علی و تقدم بر دیگران در نزد پیغمبر خبر معروف طیر مشوی است که بآن حدیث کاملا ثابت میشود علی محبوب ترین تمام امت بود نزد آنحضرت و البته خودتان بهتر میدانید که حدیث طیر بقدری معروف است نزد فریقین (شیعه وسنی) که احتیاج بنقل سند ندارد ولی برای مزید بینائی آقایان محترمین اهل مجلس که امر بر آنها مشتبه نشود و گمان ننمایند شیعیان‌این قبیل احادیث را جعل مینمایند ببعض‌از آن‌اسناد که در خاطر دارم اشاره مینمایم .

حدیث طیر مشوی

بخاری ومسلم وترمذی ونسائی وسجستانی در صحاح معتبره خود و امام احمد بن حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمّه و سلیمان بلخی حنفی باب ۸ ینابیع الموده را اختصاص بحدیث طیر و نقل روایات آن داده و از احمد بن حنبل و ترمذی و موفق بن احمد و ابن مغازلی و سنن أبی داود از سفینه مولی النبی وانس‌بن مالك و ابن عباس روایت نموده تا آنجا که گوید حدیث طیر را بیست وچهار نفر از انس نقل نموده اند و مخصوصاً مالکی در فصول المهمّه باین عبارت نوشته **وذلك انه صح النقل فی کتب‌الاحادیث الصحیحه و الاخبار الصریحه‌عن انس بن مالك** خلاصه معنی آنکه بصحت پیوسته نقل حدیث طیر در کتب احادیث صحیحه

(۱) باین احادیث صحیحه و اخبار صریحه ثابت گردیده که فاطمه محبوب ترین همه بودبسوی رسول خدا (ص) از غیر او زیراکه او سیدهٔ زنان اهل‌بهشت وسیدهٔ زنان این امت‌وسیدهٔ زنان‌اهل مدینه بوده است .

اخبار صریحه از انس بن مالك وسبط ابن جوزی در ص ۲۳ تذکره از فضایل احمد و سنن ترمذی و مسعودی در ص۴۹ جلد دوم مروج‌الذهب به آخر حدیث که دعای‌پیغمبر و اجابت آن‌باشد اشاره نموده است و امام ابوعبدالرحمن نسائی در حدیث نهم خصائص العلوی و حافظ بن عقده و محمدبن‌جریر طبری هریك کتابی مخصوص در تواترواسانید این حدیث از سی و پنج نفر از صحابه از انس نوشته اند و حافظ ابو نعیم کتاب ضخیمی در این باب‌نوشته است.

خلاصه اکابرعلماء شما همه تصدیق نموده و در کتب معتبره‌خود ثبت نموده انداین حدیث شریف را چنانچه علامه محقق‌زاهد عادل بارع ثقه سید میر حامد حسین دهلوی که شما آقایان نظر بقرب جوار بمکان ایشان بهتر میدانید مقام علم و عمل و تقوای ایشان را که در هندوستان اظهر من الشمس بوده است یکی از مجلدات بزرگ کتاب عبقات الانوار خود را با آن قطر و عظمت اختصاص بحدیث طیر مشوی داده است و تمام‌اسناد معتبرهٔ کتب عالیهٔ علماء بزرگ شما را در آنجا جمع نموده که الحال نظر ندارم که بچند سند این حدیث را نقل نموده آنقدر میدانم که وقت قرائت اسنادآن حدیث مبهوت شدم اززحمات و خدمات مهمّ آن سید جلیل القدر که یك حدیث کوچکی را چگونه متواترا فقط ازطریق شماها ثابت نموده‌است که خلاصه ونتیجهٔ تمامی‌آن اخبار اینست که‌کافّهٔ‌مسلمین از شیعه وسنّی درهر دوره وزمان‌اقراروانتراف وتصدیق بصحت‌این‌حدیث نموده اند که‌روزی زنی مرغ بریانی جهة رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ بهدیه آورد آن حضرت‌قبل از تناول مرغ‌بریان دست نیازبدربار حضرت بی نیاز بلند نموده‌عرض کرد **اللهم ائتنی باحب خلقك الی و الیك حتی یاکل معی من هذا الطیرفجاء علی‌فاکل‌معه (۱) .**

و دربعضی از کتب شما مانند فصول المهمّه مالکی و تاریخ حافظ نیشابوری و کفایت الطالب گنجی شافعی و مسند أحمد وغیر آن که نقل از انس‌بن مالك مینمایند

(۱) پروردگارا بفرست نزدمن محبوب ترین خلق خودت‌را نزد تووتزد من تا بخورد با من‌از این مرغ بریان درآن‌حال علی علیه‌السلام آمد وخورد باآنحضرت ازآن‌مرغ‌بریان .

باین طریق ذکر نموده اند که أنس گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله مشغول این دعا بود سه مرتبه علی در خانه آمد من عذر آوردم و او را پنهان نمودم مرتبه سیم بابا بدر زد رسول خدا فرمود واردش کن همین که علی وارد شد حضرت فرمود **ماحبسك عنی یرحمك الله** چه چیز تورا بازداشت از من خدا تورا رحمت کند عرض کرد سه مرتبه بر درخانه آمدم و این مرتبه سیم است که خدمت رسیدم حضرت فرمود انس چه چیز تورا باین عمل واداشت که علی را مانع ازورود شدی عرض کرد حقیقت امر اینست که دعای شمـا را شنیدم دوست داشتم یکنفر ازقوم من صاحب این مقام شود .

حال از آقایان محترم سؤال میکنم که آیا خدای متعال دعا ودرخواست رسولش خاتم الانبیاء را اجابت فرموده یا رد نموده .

شیخ - بدیهی است چون خداوند درقرآن کریم وعدهٔ اجابت دعوات نموده و نیز میداند که پیغمبر باعظمت هرگز درخواست بی جانمیکند قطعاً خواهش و تقاضای آن حضرت را پیوسته قبول و اجابت مینموده .

داعی - پس در این صورت حضرت أحدیّت جلّ وعلا محبوب ترین خلقش رااختیار و انتخاب نموده و نزد پیغمبرش ارسال داشته و آن محبوب بزرگوار از میان همه اُمّت که منتخب از همهٔ خلق ومحبوبترین همه اُمّت نزد خدا و پیغمبر بوده علی بن أبیطالب علیه السلام بوده است .

چنانچه علماء بزرگ خودتان تصدیق این معنی را نموده اند مانند محمد بن طلحة شافعی که از فقهاء وأکابر علماء شما بوده است در اوایل فصل پنجم از باب اول مطالب السئول ص١٥ بمناسبت حدیث رایت وحدیث طیر قریب یك صفحه بـا بیانات شیرین و تحقیقات نمکین إثبات مقام با عظمت علی علیه السلام را در میان تمام امت بمحبوبیت نزد خدا و پیغمبر نموده وضمناً گوید **وأراد النبی ان یتحقق الناس ثبوت هذه المنقبة السنیة والصفة العلیة التی هی أعلا درجات المتقین لعلی ع الخ(١)** .

(١) اراده نمود پیغمبر که محقق نماید بمردم ثبوت این منقبت سنیه وصفت علیه ای را (که محبوبیت نزد خدا ورسول است) که بالاترین درجات پرهیزکارانست برای علی علیه السلام .

و نیز محمد بن یوسف گنجی شافعی حافظ و محدث شام در سال ٦٥٨ در باب ٣٣ کفایت الطالب فی مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام بعد از نقل حدیث طیر از چهار طریق با اسناد معتبرهٔ خود از أنس وسفینه گوید محاملی در جزء نهم امالی خود این حدیث را آورده . آنگاه گوید در این حدیث دلالت واضحه است بر اینکه علی علیه السلام احبّ خلق است بسوی خدای تعالی و ادلّ دلائل بر این معنی آنکه خدا وعده داده دعای رسول خود را مستجاب فرماید چون رسول اکرم صلی الله علیه وآله دعا نمود خداهم فوری اجابت فرمود أحبّ خلق را بسوی آنحضرت فرستاد وآن علی علیه السلام بود .

آنگاه گوید حدیث طیر مشوی منقول از أنس راحاکم أبوعبدالله حافظ نیشابوری از هشتاد و شش نفر نقل نموده که تمام آنها از أنس روایت نموده اند و اسامی تمام آن هشتاد وشش نفر را ثبت نموده (طالبین مراجعه بکفایت الطالب باب ٣٢ نمایند) اینك آقایان محترم انصاف دهید آیا این حدیثی که شما نقل نمودید میتواند با أحادیث معارض و مخصوصاً حدیث رایت و این حدیث با عظمت طیر مشوی مقابله نمایند قطعاً جواب منفی است پس بیك حدیث یك طرفهٔ شما در مقابل أحادیثی که جمیع أکابر علماء شمـا (بـاستثنای معدودی متعصّب عنود) نقل و تصدیق بصحت آن نموده اند هرگز نمی توان اتخاذ سند نمود بلکه در نزد ارباب تحقیق جرح و تعدیل مردود و بی اعتبار می باشد .

شیخ - گمان میکنم شما تصمیم گرفته اید که آنچه ما بگوئیم قبول ننمائیدوبا اصرار زیادی رد نمائید .

بیان حقیقت

داعی - خیلی تعجب میکنم از مثل شما شخص عالمی درحضور اینهمه شاهد حاضر در مجلس چنین نسبتی بداعی بدهید کدام وقت آقایان دلیلی که مطابقهٔ باعلم وعقل ومنطق نماید اقامه نمودید که داعی لجاج نموده وقبول ننمودم تا مورد سرزنش شما قرار گیرم از حول وقوهٔ پروردگار بیرون روم اگر در وجود من ذرّه ای لجاج و عناد و تعصّب جاهلانه باشد یا با آقایان برادران اهل تسنّن عموماً وخصوصاً نظر عداوتی داشته باشم .

خدا را شاهد و گواه میگیرم که در مناظرات با یهود و نصاری وهنود وبراهمه و بهائی‌های بی قابلیت در ایران و قادیانیها در هندوستان ویا با ارباب مادّه وطبیعت‌وسایر مُنحرفین لجاجی در کار نبوده در همه جا و همه وقت خدا را در نظر گرفته و پیوسته هدف من حق وابراز حقیقت روی قواعد علم وعقل ومنطق وانصاف بوده .

با مردمان‌کافر ومرتد ونجس لجاجت‌ننموده‌ام تا چه رسد بشما که‌برادران‌مسلمان ما هستیدهمه اهل یك‌ملت وشریعت ویك قبله ویك کتاب وتابع احکام یك‌پیغمبرمیباشیم منتها یك اشتباهاتی از اول در مغز ودماغ‌شماها وارد و روی عادت طبیعت ثانوی‌شده‌باید با مروحهٔ منطق وانصاف برطرف شود .

بحمد الله شما عالم هستید فقط اگر مختصری از عادت و پیروی اسلاف وتعصّب دور شوید و در دائرهٔ انصاف وارد گردید به نتیجهٔ کامل میرسیم .

شیخ - ما طریقهٔ مناظرات شما را با هنود وبراهمه در شهر لاهور در روزنامه ها و مجلات هفتگی خواندیم و خیلی هم مسرور شدیم وهنوز بملاقات شما نائل نشده درخود علاقهٔ قلبی بشما احساس نمودیم امید است خداوند بما وشما توفیق دهد تا حق وحقیقت آشکارشود .

ما معتقدیم چنانچه در اخبار خدشه‌ای باشد بفرمودهٔ خودتان باید مراجعه بقرآن کریم نمود اگر در فضیلت خلیفه ابی بکر رضی الله عنه و طریقهٔ خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم احادیث را مخدوش‌بدانید آیا در دلائل از آیات قرآن کریم‌هم شما خدشه وارد خواهید نمود .

داعی -خدانیاورد‌آن روزی‌را که داعی‌خدشه در دلائل قرآنی ویا احادیث‌صحیحه بنمایم فقط چیزی که هست با هر فرقه و قومی حتّی منحرفین ومرتدّین از دین هم‌وقتی روبروشدیم بر حقّانیت خود استدلال بآیات قرآن مجید مینمودند .

چه آنکه آیات قرآن مجید ذومعانی میباشد لذا خاتم الانبیاء برای جلوگیری‌از زیاده روی های اشخاص و غلط اندازی های آنها قرآن را تنها ودیعه میان امت نگذارد بلکه باتفاق علماء فریقین (شیعه و سنّی) چنانچه شبهای قبل عرض کردم

فرمود **انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ما ان تمسّکتم بهمافقدنجوتم** ودر بعض از روایات فرمود **لن تضلّوا ابداً** (۱) بهمین‌جهت‌معنی وحقیقت وشأن نزول‌قرآن راباید ازخود رسول الله ﷺ که مبیّن حقیقی قرآن است و بعد از آنحضرت از عدل قرآن که عترت واهل‌بیت‌آنحضرت‌اندسئوال نمود لذا درآیهٔ ۷ سوره ۲۱ (انبیاء)فرموده است **فاسئلوا اهل‌الذکر ان کنتم‌لاتعلمون** (۲).

اهل ذکر آل محمداند

مراد از اهل ذکر علی و ائمه از اولاد آنحضرت علیهم السلام‌اند که عدیل‌القرآنند چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۱۱۹ ینابیع الموده باب ۳۹ چاپ اسلامبول از (تفسیر کشف‌البیان) امام ثعلبی نقلا از جابر بن عبدالله انصاری آورده که گفت **قال علی ابن ابیطالب نحن اهل الذکر** - یعنی علی علیه السلام فرمود ما (خاندان رسالت) اهل ذکر هستیم چون ذکر یکی از نامهای قرآن است و آن خاندان جلیل اهل قرآنند بهمین جهة‌است که علماءما وشمادر کتب معتبرهٔ خود نقل‌نموده‌اند که علی علیه السلام میفرمود **سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب الله فانّه لیس من آیة الّاوقد عرفت بلیل نزلت ام نهار ام‌فی‌سهل ام فی جبل و الله ما نزلت آیة الّاوقد علمت فیما نزلت و این نزلت و علی من انزلت و ان ربی و هب لی لساناً طلقا و قلبا عقولا** (۳) .

پس استدلال بهرآیه‌ای از آیات قرآن باید مطابقه با مفهوم حقیقی‌وبیان‌مفسّرین

(۱) بدرستیکه من میگذارم در میان شما دوچیز بزرگ‌را کتاب خداوعترت من‌اگرتمسك جستید باین‌هردو(کتاب‌وعترت) نجات‌یافته و هرگزگمراه نخواهید شد (مراجعه‌شودبه ص ۲۱۹ و ۲۲۳همین‌کتاب) .

(۲) (ای رسول‌مابامت بگو)که شما خود اگر نمیدانید بروید از اهل‌ذکر و دانشمندان امت (یعنی آل‌محمدکه‌اعلم ازهمه‌بودند) سؤال کنید .

(۳) سؤال‌کنید از من قبل ازآنکه‌مرا نیابید سؤال‌کنید مرا ازکتاب خدا زیرا که نیست آیه‌ای از قرآن الا آنکه من میشناسم در شب نازل گردید یا روز در زمین هموار یاکوه سخت بخدا قسم نازل‌نگردیده آیه‌ای از قرآن مگربتحقیق میدانم در چه چیز نازل شده و در کجا نازل گردیده . و برچه‌کس نزول یافته زیرا که پروردگار من بمن زبان فصیح وقلب گیرنده مرحمت فرموده است .

واقعی بنماید والّا هر کس از پیش خود و روی ذوق و فکر وعقیده خود بخواهد آیات قرآن را معنی بنماید اثری جز اختلاف کلمه وتشتّت آراء نخواهد داشت اینك باتوجه باین مقدمه خواهش‌میکنم آیهٔ منظور خود را بیان فرمائید چنانچه مطابقه با واقع نماید بجان و دل پذیرفته و برسرخود جای دهم .

نقل آیه در طریقهٔ خلافت خلفاء اربعه و جواب آن

شیخ - درآیه۲۹سوره ٤٨(فتح)صریحاًمیفرماید **محمّدرسول‌اللّه‌والذین‌معه‌أشدّاءعلی‌الکفّار رحماء بینهم‌تراهم‌رکّعاًسجّداً یبتغون‌فضلا من‌اللّه و رضواناً سیماهم‌فی‌وجوههم من‌اثر السجود (۱)** این آیه شریفه از جهتی فضل و شرف أبی‌بکر رضی الله عنه را ثابت میکند و از جهة دیگر طریقهٔ خلافت خلفاء راشدین رضی الله عنهم را معیّن مینماید بخلاف آنچه جامعهٔ شیعه ادعا مینمایند که علی کرم الله وجهه خلیفهٔ اول میباشد این آیه صراحةً علی را خلیفهٔ چهارم معرفی مینماید .

داعی - از ظاهر آیهٔ شریفه چیزی که دلیل برطریقهٔ‌خلافت‌خلفاء راشدین وفضل أبی‌بکر باشد دیده‌نمیگردد البته لازم‌است توضیح دهید که‌این صراحت در کجای آیه‌است که مکشوف نمی‌باشد .

شیخ - دلالت آیه بر فضیلت و شرافت خلیفه ابی‌بکر رضی‌الله‌عنه آنست که دراول آیه با کلمه **والذین معه** اشاره بمقام آن مرد شریف شده که درلیلة‌الغار با پیغمبر ﷺ بوده است .

و امّا طریقهٔ خلافت خلفاء راشدین در این آیه با کمال صراحت واضح‌است زیرا مراد از **والذین معه** أبی‌بکر رضی الله عنه است که در غار ثورلیلة الهجرة با پیغمبر بوده است و مراد از **أشدّاء علی‌الکفّار** عمر بن الخطّاب رضی الله عنه است که بسیار

(۱) محمد (ص) فرستادهٔ خدا است و یاران و همراهانش بر کافران بسیار سخت دل و بایکدیگر بسیار مشفق و مهربان‌اند آنان را بسیار در حال رکوع و سجود بنگری که فضل ورحمت خدا و خوشنودی اورا میطلبند بر رخسارشان از اثر سجده نشانهای نورانیت پدیدار است .

شدید العمل بر کفّار بوده و **رحماء بینهم** عثمان‌بن عفّان رضی‌الله عنه است که بسیار رقیق القلب ورحم دل بوده **وسیماهم فی وجوههم من اثر السجود** علی‌بن أبی‌طالب کرم‌الله وجهه میباشد .

امیدوارم با نظر پاك شما موافقت نماید و تصدیق نمائید حق با ما است که علی را خلیفهٔ چهارم میدانیم نه خلیفهٔ أول که خداوند هم در قرآن اورا درمرتبه چهارم نام برده .

داعی - متحیرم چگونه جواب عرض نمایم که تصور غرض رانی نشود ولی اگر با نظر انصاف بدون تعصّب بنگرید تصدیق خواهید فرمود که غرضی در کار نیست بلکه غرض کشف حقیقت است .

گذشته از آنکه ارباب تفاسیر درشأن نزول آیه‌شریفه چنین بیانی ننموده‌اند حتّی در تفاسیر بزرگ علماء خودتان - واگر چنین آیه‌ای درقرآن راجع بأمرخلافت بود روز أوّل بعد از وفات رسول أکرم ﷺ در مقابل اعتراضات علی علیه‌السلام و بنی‌هاشم و کبار از صحابه که سرپیچی از بیعت نمودند تمسّك بشاخ و برگهای بی‌مغز نمی‌نمودند .

با نقل آیه جواب مُسکت بهمه میدادند پس معلوم است آیه را باین‌معنی که شما نمودید دست و پاهائی است که بعدها تفسیر **بما لایرضی صاحبه** نمودند .

زیرا هیچیك از اکابر مفسرین خودتان از قبیل طبری و امام ثعلبی و فاضل نیشابوری و جلال الدین سیوطی و قاضی بیضاوی و جارالله زمخشری و امام فخر رازی و غیر هم چنین معنائی ننمودند پس شما از کجا میگوئید و از چه وقت این معنی و بدست چه اشخاصی جلوه نموده نمیدانم - علاوه در خود آیهٔ شریفه موانع علمی وادبی و عملی درکار است که ثابت میکند هر کس قائل باین قول شده دست و پای بیجائی زده و متوجه نشده است بآنچه علمای بزرگ خودتان در اوّل تفاسیرشان نقل از رسول اکرم ﷺ نموده اند که فرمود **من‌فسّرالقرآن برأیه فمقعده فی النار (۱)** اگر بگوئید تفسیر نیست تأویل است شما که باب تأویل را مطلقاً مسدود میدانید علاوه

(۱) هر کس تفسیر کند قرآن را برای خودش پس نشیمن‌گاه او در آتش‌است .

برآنکه این آیهٔ شریفه علماً و ادباً و اصطلاحاً برخلاف مقصود شما نتیجه میدهد .

شیخ - انتظار نداشتم که جنابعالی درمقابل آیهٔ با این صراحت هم استقامت کنید البته اگر ایرادی باین آیه برخلاف حقیقت دارید بیان‌نمائید تا کشف حقیقت شود .

نواب - قبله صاحب خواهش میکنیم همان قسمی که تا کنون تقاضا های ما را پذیرفته‌اید ومطالب را بقسمی ساده بیان نمودید که تمام جُلساء مجلس وغائبین بهره‌مند شدند اینجا هم خیلی بیشتر رعایت سادگی در کلام بفرمائید که موجب امتنان همگی‌ما است چون همین آیه است که پیوسته برای ما قرائت شده و همه مارا مجذوب و محکوم بحکم قرآن نموده‌اند .

داعی - اولاً عظمت آیه و نقل قول بازیگران چنان آقایان را مجذوب نموده که از توجه بباطن وضمایر آیه غافل شده‌اید و اگر خودتان مختصر توجهی بترکیبات نحوی و معانی ادبی آن می‌نمودید برخودتان معلوم میشد که با هدف و مراد شما ابداً مطابقت نمیدهد .

شیخ - متمنی است خودتان ضمائر و ترکیبات را بیان نمائید به‌بینیم چگونه مطابقت نمیدهد .

داعی - اما ازجهت ترکیبی آیه شریفه خودتان بهتر میدانید که ترکیب‌این آیه علی الاقوی از دو حال خارج نیست یا **محمد** مبتداء است و **رسول الله** عطف بیان **والذین معه** عطف بر محمّد و **اشدّاء** خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر - و یا **والذین معه** مبتداء است و **اشدّاء** خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد ازخبر .

روی این قواعد اگر بخواهیم آیه را مطابق عقیده و گفتهٔ شما معنی بنمائیم دو قسم معنی ظاهر میشود اگر **محمد** مبتدا باشد **والذین معه** معطوف بر مبتداء و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر معنای آیه چنین میشود که محمّد صلی الله علیه و آله ابی‌بکر و عمر و عثمان و علی است .

واگر **والذین معه** مبتدا باشد و **اشداء** خبر آن وآنچه بعد از آنست خبر بعد

از خبر معنای آیه چنین میشود که ابی‌بکر و عمر وعثمان وعلی است - بدیهی است هر طلبهٔ مبتدی میداند که این نحوهٔ از کلام غیر معقول وخارج از نظم ادب‌است .

علاوه براین اگر مقصود از این آیهٔ شریفه خلفای اربعه بودند بایستی در فاصله کلمات (و) عاطفه گذارده میشد تا مطابقت با مقصود شما نماید و حال آنکه بر خلاف این معنی میباشد .

جمیع مفسّرین خودتان این آیه شریفه را بحساب تمام مؤمنین آورده اند یعنی میگویند اینها صفات تمام مؤمنین است .

وظاهرآیه خود دلیل است که این معانی تماماً صفات یکنفر است که از اول با پیغمبر بوده نه‌چهار نفر - واگر بگوئیم آن یکنفر علی امیر المؤمنین علیه السلام بوده است‌با مطابقهٔ عقل ونقل اولی بقبول است تا دیگران .

استدلال بآیه غار و جواب‌آن

شیخ - عجب‌است که‌شما میفرمائید جدل نمی کنم وحال آنکه الحال‌درمجادله‌هستید مگرنه‌اینست که‌خداوندرآیه ٤٠سوره ۹ (توبه) صریحاً میفرماید **فقد نصره‌اللّه اذ اخرجه‌الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لاتحزن انّ اللّه معنا فانزل اللّه سکینته علیه وایدّه بجنود لم تروها (۱) .**

این آیه علاوه برآنکه مؤید آیه قبل است و ثابت میکند معنای **والذین معه** راکه ابی‌بکر در غار لیلة الهجرة با رسول خدا بوده خود این مصاحبت و با پیغمبر بودن دلیل بزرگی است بر فضیلت و شرافت ابی‌بکر بر تمام امت برای آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله چون میدانست بعلم باطن که ابی‌بکر خلیفهٔ او است و وجود خلیفه بعد از او لازم است باید او را هم مانند خود نگهداری بنماید لذا اورا با خود برد تا بدست دشمن گرفتار

(۱) البته خداوند اورا (که‌رسول الله باشد) یاری خواهدکرد چنانکه‌هنگامی که کفار آنحضرت را از مکه خارج کردند خدا یاریش‌کرد آنگاه یکی ازآن‌دوتن که در غاربودند(یعنی رسول‌الله‌ص) برفیق وهمسفر خود (ابوبکر که پریشان‌ومضطرب‌بود)فرمودمترس که‌خدابامااست - آنزمان خدا وقار وآرامش خاطر براو (یعنی‌رسول‌الله‌ص) فرستاد واورا بسپاه ولشکرهای غیبی خودکه شماآنرا ندیده‌اید مدد فرمود - .

گرفتار نشود و این عمل را با احدی از مسلمین نکرد پس بهمین جهت حق تقدم خلافت برای او ثابت است .

داعی - هر گاه آقایان ساعتی لباس تسنن‌را ازخود دور کنید واز تعصب وعادت بیرون آئید ومانند یك فرد بیگانه وخالی از نظرتعصب در اطراف این آیه‌شریفه‌بنگرید خواهید تصدیق نمود که آن نتیجه‌ای که مقصود شما است ازاین آیه بدست نمیآید .

شیخ - خوبست اگر دلائل منطقی برخلاف مقصود هست بیان فرمائید .

داعی - تمنا میکنم ازاین مرحله صرف‌نظر نمائید زیرا کلام کلام میآورد آنگاه ممکن است بعضی از مردمان بی انصاف با نظر عناد بنگرند وتولید نقار شود و تصور رود که ما میخواهیم‌اهانت بمقام خلفاء نمائیم وحال آنکه مقام هر فردی محفوظ است‌احتیاج بتفسیر وتأویل بی جا ندارند .

شیخ - خواهش میکنم طفره نروید ومطمئن باشید دلائل منطقی تولیدنقار نمیکند بلکه کشف حجب میشود .

داعی - چون نام طفره بردید ناچارم مختصری جواب عرض نمایم تا بدانید طفره‌ای در کار نبوده بلکه رعایت ادب در گفتار را نمودم امیداست بمقالات داعی خورده نگیرید و با نظر انصاف بنگرید چه آنکه جواب از این گفتار را محققین علماء بطرق مختلفه داده‌اند اولا جمله‌ای فرمودید خیلی‌تعجب‌آور وبی فکر بود که‌چون رسول‌اکرم ﷺ میدانست ابی‌بکر خلیفه بعد از او خواهد بود و حفظ وجود خلیفه بر آنحضرت لازم بود لذا او را با خود برد .

جواب این بیان شما بسیار ساده است چه آنکه اگر خلیفه پیغمبر منحصر بابی بکر بود ممکن بود چنین احتمالی داد ولی شما خود معتقدید بخلافت خلفاء راشدین‌وآنها چهار نفر بودند اگر این برهان شما صحیح وحفظ وجود خلیفه درمقابل خطرات لازم‌بود میبایستی پیغمبر ﷺ هر چهار خلیفه را که حاضر در مکه بودند با خود ببرد نه‌آنکه یکی را ببرد سه نفر دیگر را بگذارد بلکه یکی از آنها را در معرض خطر شمشیرها قرار دهد و در بسترخود بخواباند که محققاً آن شب بستر پیغمبر ﷺ مخطوربوده ودر

معرض حملهٔ دشمنان بود . ثانیاً بنابرآنچه طبری در جزء سیم تاریخ خود نوشته ابوبکر از حرکت آنحضرت خبر نداشته بلکه وقتی نزد علی علیه‌السلام رفت و از حال آنحضرت جویا شد علی علیه‌السلام فرمود بغار رفتند اگر کاری داری نزد آنحضرت بشتاب . ابی‌بکر شتابان‌رفت دروسط راه بآنحضرت رسید وناچار باتفاق آنحضرت رفتند . پس‌معلوم میشود که حضرت‌اورا باخود نبرد بلکه‌او بی اجازه رفت و از وسطراه باآنحضرت رفت .

بلکه بنا بر اخبار دیگر بردن ابی‌بکر تصادفی وازخوف فتنه وخبردادن بدشمنان بوده چنانکه علماء منصف خودتان‌اقرار باین‌معنی‌دارند که ازجمله شیخ ابوالقاسم‌بن‌صباغ که از مشاهیر علمای خودتان استدر کتاب‌النور و البرهان درحالات رسول‌اکرم ﷺ از محمد بن‌اسحق از حسان بن‌ثابت‌انصاری روایت‌نموده که قبل ازهجرت آنحضرت جهت عمره بمکه رفتم دیدم کفارقریش سب و قذف مینمایند اصحاب آنحضرت‌را درهمان‌اوان **امر رسول الله‌صلی‌الله علیه وآله‌علیاً فنام فی‌فراشه و خشی من‌ابن‌ابی‌قحافة ان‌یدلهم علیه‌فاخذه معه ومضی‌الی‌الغار** (۱) .

ثالثاً خیلی‌بجابود محل استشهاد و جهت فضیلت را در آیه بیان می نمودید که مسافرت وهمراه بودن بارسول‌خدا ﷺ چه دلیلی براثبات خلافت دارد .

شیخ - محل استشهاد معلوم است اولا مصاحبت با رسول‌الله و اینکه‌خداوند اورا مصاحب رسول‌الله میخواند ثانیاً آنکه از قول آنحضرت که خبر میدهد **ان الله معنا** ثالثاً نزول‌سکینه‌ازجانب خدادراین‌آیه‌برابی‌بکر بزرگ‌تر دلیل شرافت‌است ومجموع‌این دلائل‌اثبات افضلیت وحق تقدم‌خلافت رابرای او مینمایند .

داعی - البته احدی انکارمراتب ابی‌بکر را نمی نماید که او پیرمرد مسلمان و از کبار اصحاب و پدر زن رسول خدا ﷺ بوده ولی این دلائل شما برای اثبات فضیلت خاص و حق تقدم در خلافت مکفی نمیباشد .

اگر بخواهیددر مقابل‌بیگانهٔ بی غرضی با بیاناتی که در اطراف این آیه شریفه

---

(۱) امر کرد رسول خدا علی علیه‌السلام راکه در فراش آنحضرت بخوابد و خوف‌داشت از اینکه ابی‌بکر کفار رادلالت‌وراهنمائی کندبرسول خدا پس‌اورا مصاحب خودقرارداده وبجانب غار روانه شدند .

نمودید اثبات فضیلتی خاص برای او بنمائید قطعاً مورد اعتراض قرار خواهید گرفت.

زیرا درجواب شما خواهند گفت تنها مصاحبت با نیکان دلیل فضیلت و برتری نمیباشد چه بسا بدان که مصاحت با نیکان و چه بسیار کفّار که مصاحب با مسلمین بوده و هستند چنانچه این معنی در مسافرتها کاملا و بیشتر مشهود است.

شواهد و امثال

مگر آقایان فراموش نموده‌اید آیه ۳۹ سوره ۱۲ (یوسف) را که نقل قول حضرت یوسف را مینماید که **یا صاحبی السجن ءأرباب متفرّقون خیرأم اللّه الواحد القهّار (۱)** مفسّرین در ذیل این آیه شریفه نوشته‌اند روزی که یوسف را بزندان بردند طبّاخ و ساقی پادشاه را هم که هر دو کافر و قائل به أرباب أنواع بودند با او بزندان بردند پنج سال این سه نفر (مؤمن وکافر) با هم مصاحب بودند و یوسف در موقع تبلیغ آنها را مصاحب میخوانند چنانچه دراین آیه خبر میدهد آیا این مصاحبت پیغمبر برای آن دو نفر کافر دلیل بر شرافت وفضیلت بوده یا در مدت مصاجبت تغییری در عقیدهٔ آنها پیدا شده است بنا بر آنچه صاحبان تفاسیر و تواریخ نوشته اند بعد از پنج سال مصاحبت عاقبت با همان حال از هم جدا شدند.

و نیز مراجعه فرمائید بآیة ۳۵ سوره ۱۸ (کهف) که میفرماید **قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالّذی خلقك من تراب ثمّ من نطفة ثمّ سوّاك رجلا (۲)** عموم مفسرین نوشته‌اند دو برادر بودند یکی مؤمن بنام یهودا ودیگری کافر بنام براطوس (چنانکه امام فخر رازی هم که از اکابر علمای شماست در تفسیر کبیرش نقل مینماید) این دو باهم محاوراتی داشتند که اینك وقت اجازهٔ نقل مشروحهٔ مفصّله را نمیدهد غرض آنکه خداوند آن دو کافر و مؤمن را مصاحب هم خوانده آیا از مصاحبت برادر مؤمن ـ کافر را فایده و نصیبی رسیده است قطعاً جواب منفی است.

(۱) ای دو رفیق زندان من (از شما می‌پرسم) آیا خدایان متفرق بی حقیقت (مانند بتان و فراعنه و غیره) بهتر و در نظام خلقت موثرترند یا خدای یکتای قاهر.

(۲) رفیق (با ایمان فقیر) در مقام گفتگو و اندرز ببرادر خودگفت بخدائی که نخست از خاك و بعد از نطفه تورا آفرید و آنگاه مردی کامل وآراسته خلقت ساخت کافر شدی.

پس مصاحبت فقط ـ دلیل برفضیلت وشرافت وبرتری نمی‌باشد دلائل وامثال براین معنی بسیار است که وقت بیش ازاین اجازه بیان نمیدهد.

و امّا اینکه فرمودید چون رسول اکرم صلّی الله علیه وآله بابی بکر فرمود **انّ اللّه معنا** پس قطعاً بمناسبت آنکه خدا با او بوده این خود دلیل شرافت ومثبت خلافت است.

خوب است در این عقاید و گفتار خود تجدید نظر فرمائید تا مورد اعتراض قرار نگیرید که بگویند مگر خدای تعالی فقط با مؤمنین و اولیاء الله می‌باشد و با غیر مؤمن نمی‌باشد.

آیا تصور مینمائید جائی باشد که خدا نباشد و کسی در عالم هست که خدا با او نباشد اگر مؤمن وکافری در مجلسی باشند عقل باور میکند که خدا با آن مؤمن باشد ولی با کافر نباشد مگر نه در آیهٔ ۸ سوره ۵۸ (مجادله) میفرماید **الم تر أن اللّه یعلم ما فی السموات و ما فی الارض ما یکون من نجوی ثلاثة الّا هو رابعهم و لا خمسة الّا هو سادسهم ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الّا هو معهم اینما کانوا (۱).**

پس بحکم این آیه وسایر آیات ودلائل عقلیه ونقلیه خدای تعالی با همه کس هست با دوست و دشمن مسلمان و کافر مؤمن ومنافق پس اگر دونفر با هم باشند ویکی از آنها بگوید خدا با ما است دلیل بر فضیلت شخص خاصّی نخواهد بود.

همانطوری که دو نفر خوب اگر با هم باشند خدا با آنها است دو نفر بد و یا دو خوب و بد هم اگر با هم باشند قطعاً خدا با هر دو آنها است اگر سعید باشند یا شقی خوب باشند یا بد.

شیخ ـ مراد از خدا با ما است یعنی چون ما محبوب خدا هستیم برای آنکه رو بخدا و برای خدا وحفظ دین خدا حرکت کردیم لطف خدا شامل حال ما است.

(۱) بطریق استفهام تقریری فرماید آیا ندیدی و ندانستی که آنچه درآسمانها وزمین است خدا برآن آگاهست اگر چنانچه سه نفر باهم رازی گویند خدا چهارم آنها است و نه پنج کس جز آنکه او ششم آنها و نه کمتر ازآن و نه بیشتر جز آنکه هرکجا باشند خدا با آنها است (چه آنکه خدا را احاطهٔ کامل وجودی برهمه جزئیات عالم است).

ابراز حقیقت

داعی - بازهم اگر این معنی در نظر گرفته شودمورداعتراض است که گویند چنین خطایی دلیل برسعادت ابدیت نخواهد بود زیرا خداوند متعال باعمال اشخاص مینگرد چه بسا اشخاص که در زمانی اعمال نیك داشتند مشمول لطف و رحمت خداوندی بودند بعداً اعمال بدی از آنها سرزد و در وقت امتحان نتیجه معکوس دادندمبغوض پروردگار شدند واز لطف ومرحمت حق محروم ورانده ومردود وملعون گردیدند .

چنانچه ابلیس سالها در عبادت پروردگارخلوص نیت داشت مشمول الطاف ومراحم الهی بود بمحض آنکه متمرد شد و از أوامر حق سرپیچی نمود و تابع هوای نفس شد مردود حق و از رحمت بی حساب عمیم او بر کنار وبخطاب **فاخرج منها فانّك رجيم و انّ عليك لعنتي الى يوم الدين (۱)** ملعون ابدی گردید .

به بخشید میدانید در مثل مناقشه نیست بلکه برای تقریب اذهان است .

و اگر بعالم بشریت بنگریم نظائر بسیار دارد از اشخاصی که مقرب عندالله شدند ولی عند الامتحان مردود ومغضوب پروردگارقرار گرفتند برای نمونه بدو نفراشاره مینمائیم که قرآن مجیدهم برای بیداری مردمان وتنبیه غافلان امت بآنها اشاره فرموده .

بلعم بن باعوراء که از جملهٔ آنها بلعم بن باعوراء میباشد که در زمان حضرت موسی علیه السلام آنقدر مقرب عندالله شد که خداوند اسم اعظم باو عطا فرمود که در اثر یك دعا حضرت موسی را در وادی تیه سر گردان نمود ولی موقع امتحان حب جاه و ریاست طلبی اورا وادار بمخالفت خداومتابعت شیطان نمود جایگاه او جحیم وجهنم گردید که تمام مفسرین ومورخین شرح حال اورا مفصلا نگاشته اندحتی امام فخررازی هم در ص ٤٦٣ جلد چهارم تفسیر خوداز ابن عباس وابن مسعود ومجاهد قصهٔ اورا نقل نموده خداوندر آیه ١٧٤ سورهٔ ٧ (اعراف) برسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر میدهد که : **واتل عليهم نبا الذي آتيناه آياتنا**

(۱) آیهٔ ۳٤ سوره ۱٥ (حجر) عتاب حق باو شد که از صف ساجدان وملائکه وبهشت خارج روکه تو راندهٔ درگاه ما شدی و لعنت ما تاروز جزاء برتومحقق وحتمی گردید .

فانسلخ منها فاتبعه الشيطان فكان من الغاوين (۱) .

برصیصای عابد

دیگری برصیصای عابد بود که دراول امر بقدری در عبادت جدیت نمود که مستجاب الدعوه گردید عندالامتحان عاقبت بشر شد فریب شیطان را خورده با دختری زنا نمود تمام زحمات خودرا بباد داده بچوبه دار آویخته کافر ازدنیا رفت فلذا درآیه ١٦ سوره ٥٩ (حشر) بقصهٔ او اشاره میفرماید **كمثل الشيطان اذقال للانسان اكفر فلمّا كفر قال انّي برىء منك انّي اخاف الله ربّ العالمين فكان عاقبتهما انّهما في النار خالدين فيها ذلك جزاء الظالمين (۲)** .

پس اگر عمل نیکی ازآدمی در زمانی صادر شد دلیل برعاقبت بخیری او نمیباشد فلذا در دستور است که در دعا بگوئید **اللّهم اجعل عواقب امورنا خيراً (۳)** .

علاوه براینها خود میدانید که در نزد علمای معانی و بیان محقق است که تأکید در کلام ذکر نمیشود مگرآنکه مخاطب در شك و تردید باشد و یا توهم خلاف آن را کرده باشد و از تصریح آیهٔ شریفه که کلام خودرا با جمله اسمیه و انّ مشدده آورده فساد عقیدهٔ طرف ظاهرمیگردد که متزلزل ومتوهم و درشك و تردید بوده .

شیخ - انصاف دهید از مثل شمائی سزاوار نبود مَثَل ابلیس و بلعم باعوراء و برصیصا را دراین مورد بیاورید .

داعی - ببخشید مگر نشنیدید الان عرض کردم که در مثل مناقشه نیست در مباحثات علمی و مناظرات مذهبی امثال را برای تقریب اذهان و تثبیت مقاصد میآورند خدا شاهد است در ذکر شواهد وامثال هیچگاه قصد اهانتی نداشته بلکه برای ثبوت

(۱) (ای پیغمبر) بخوان بر این مردم حکایت آنکس را (که بلعم بن باعوراء باشد) که ما آیات خودرا باو عطا کردیم از آن آیات بعصیان سر پیچید چنانچه شیطان اورا تعقیب کرد واز گمراهان عالم گردید .

(۲) این (منافقان) در مثل مانند شیطان اند که انسان را گفت (یعنی به برصیصای عابد) بخدا کافرشو پس از آنکه کافر شد آنگاه بدو گفت من از تو بیزارم زیراکه من از عقاب پروردگار میترسم پس عاقبت شیطان و (برصیصای عابد) که بامر او کافر شد اینست که هردو در آتش دوزخ مخلدند و آن دوزخ جزای ستمکاران است .

(۳) پروردگارا عواقب امور مارا نیك قرار بده .

نظر و عقیده خود شواهد و امثالی که درنظر میآید بزبان جاری میگردد .

شیخ - دلیل در این آیه براثبات فضیلت قرینه ای در خود آیهٔ کریمه است که میفرماید **فانزل الله سکینته علیه** چون ضمیرسکینه بر أبی‌بکر رضی الله عنه خود دلیل واضح است برشرافت و فضیلت او بردیگران و دفع توهّم از امثال شما .

داعی - اشتباه میفرمائید ضمیر سکینه راجع است برسول أکرم ﷺ و نزول سکینه برآنحضرت بوده نه بر أبی‌بکر بقرینه جملهٔ بعدیه که فرموده **وایده بجنود لم تروها** و محققاً مؤیّد بجنود حق رسول اکرم ﷺ بوده نه أبی‌بکر .

شیخ - مسلّم است که رسول خدا ﷺ مؤید بجنود حق بودمولی أبی‌بکر رضی‌الله عنه هم درمصاحبت آنحضرت بی‌نصیب نبوده .

نزول سکینه بر رسول خدا بوده

داعی - اگرهردو مصاحب مشمول الطاف ومراحم الهیه‌بودند بایستی علی القاعده ضمائر تثنیه در تمام جملات آیهٔ شریفه آمده باشد وحال آنکه تمام ضمائر را قبلا و بعداً مفرد آورده تا اثبات مقام شخص خاتم الانبیاء ﷺ گردد و معلوم آید که آنچه نزول رحمت و مرحمت ازجانب پرورد گار میشود بشخص آنحضرت میباشد و اگر بطفیل آنحضرت بر دیگران هم نازل آید اسم برده میشود فلذا در نزول سکینه و رحمت هم در این آیه و سایر آیات فقط پیغمبر را مورد عنایت قرارداده .

شیخ - رسول خدا مستغنی ازنزول سکینه بوده واحتیاجی بدان نداشته و سکینه هرگز ازاو مفارقت نمی‌نموده پس نزول سکینه مخصوص أبی‌بکر رضی‌الله عنه بوده .

داعی - چرا بی لطفی میکنید و وقت مجلس را بتکرار مطالب میگیرید بچه دلیل میگوئید که خاتم الانبیاء ﷺ مستغنی از نزول سکینه بوده وحال آنکه أحدی ازآحاد خلایق از پیغمبر و امّت امام و ماموم از الطاف و رحمات حق تعالی مستغنی نمیباشند مگر فراموش نمودهاید آیه ۲۶ سورهٔ ۹ (توبه) راکه در قصّه حنین میفرماید **ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین**[1] و نیز در آیه ۲۶ سوره ۴۸

(۱) آنگاه خدای قادر مطلق سکینه ووقار خود را (یعنی شکوه وسطوت وجلال ربانی) بررسول خود ومؤمنان نازل فرمود .

(**فتح**) مثل همین آیه شریفه را آورده .

همین طوریکه دراین آیه بعد از رسول اکرم ﷺ اشاره بمؤمنین نموده در آیه غارهم اگر ابی‌بکر جزء مؤمنینی بود که بایدمشمول سکینه وآرامش قرار گیرد بایستی یا ضمیر تثنیه آورده و یا علیحده بنام او اشاره نموده باشد .

این قضیه بقدری واضح است که علمای منصف خودتان هم اقرار دارند که ضمیر سکینه مربوط به ابی‌بکر نبوده .

خوبست آقایان کتاب نقض العثمانیه تألیف شیخ أبوجعفر محمّد بن عبدالله اسکافی را که از اکابر علماء و شیوخ معتزله میباشد مطالعه نمائید به بینید آن مرد عالم منصف در جواب لاطائلات ابوعثمـان جاحظ چگونه حق را آشکار نموده چنانچه ابن أبی الحدید هم در ص ۲۵۳ تا ص ۲۸۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه بعض از آن جواب هارا نقل نموده است .

علاوه براینها در خود آیه جمله ایست که کاملا برخلاف مقصود شما نتیجه میدهد و آن جمله ایست که رسول اکرم ﷺ با بیان لاتحزن أبی‌بکر را منع از حزن واندوه نموده از این جمله معلوم میگردد که ابی بکر در آن حال محزون بوده آیا این حزن أبی‌بکر عمل خوبی بوده یا عمل بد اگر عمل نیکی بوده قطعاً پیغمبر کسی را از عمل نیك و طاعت حق منع نمیکند و اگر عمل بد و عصیان بوده پس شرافتی برای صاحب این عمل نمیباشد که مشمول رحمت حق ومحل نزول سکینه قرار گیرد بلکه شرافت و فضیلت فقط برای مؤمنین و اولیاء الله و دوستان خدا میباشد .

و از برای اولیاء الله علائمی میباشد که أهمّ از همهٔ آنها بنا برآنچه در قرآن مجید است آنکه در پیش آمد های روزگار ابداً ترس و حزن و غم و اندوهی پیدا نکنند بلکه صبر و توانائی پیشه کنند چنانچه درآیه ۶۳ سورهٔ ۱۰ (یونس) میفرماید

ألا انّ اولیاء الله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون (۱) .

(۱) آگاه باشیدکه دوستان خدا هیچ ترس (از حوادث حال وآیندهٔ عالم) وهیچ اندوهی (از وقایع گذشته جهان) در دل آنها نیست .

« صحبت که باینجا رسید آقایان بساعتها متوجه شده گفتند شب از نصف خیلی »
« گذشته جناب نوّاب گفتند هنوز بیان قبله‌صاحب دراطراف آیه تمام نشده و نتیجه‌ای بدست »
« ما نیامده آقایان گفتند مقتضی نیست بیش ازاین اسباب مزاحمت شویم بقیهٔ صحبتها »
« بماند برای فردا شب چون شب عید مبعث و بزرگترین اعیاد اسلامی بود شربت و »
« شیرینی مفصّلی بمجلس آمد با مسرت وشادی مجلس خاتمه پیدا نمود » .

جلسه ششم

لیله چهارشنبه ۲۸ رجب ۱۳۴۵

« قبل از غروب جناب غلام امامین که از تجار محترم اهل تسنّن و مرد شریف»
« ومتینی هستند و از شب اول حاضرمجلس بودند تشریف آوردند خیلی متواضع وخون»
« گرم شرح مبسوطی بیان نمودند که خلاصه‌اش این بود که زود آمدم و مزاحم شدم »
« که خاطرشمارا مسبوق نمایم که عدّه‌ای از مارا کاملا مجذوب بیانات مستدلّ خود »
« نموده‌اید و دلها کاملاً نرم گردیده حرفهای نشنیدنی شنیده شد دیگران روی اصل »
« تقیّه خود داری از گفتن می‌نمودند ما هم بکلّی ازهمه جا بی‌خبر ولی‌شما بحمدالله با »
« شجاعت و شهامت پرده‌ها را بالا زدید و در لفافهٔ ادب مارا بحقایق آشنا نمودید شب »
« گذشته که از اینجا رفتیم مدتی در راه‌آقایان علماء موردحملات ما واقع شدند وسخنان»
« خارج از نزاکت هم ردّ و بدلشد ما بزحمتی میانه را گرفتیم دو دستگی عجیبی بین »
« خودمان بمیان‌آمده‌امشب آقایان از دست ما خیلی عصبانی‌هستند . موقع‌نماز که شد »
« نماز مغرب و عشا را بما اقتدا نمودند و مانند ما اداء فریضه نمودند کم کم آقایان »
« تشریف آوردند پس از تعارفات معموله و صرف چای و ابراز علاقهٔ زیاده از حد از »
« طرف جناب نواب عبدالقیّوم خان صحبت شروع شد » .

نوّاب - قبله صاحب میل داریم فرموده‌های دیشب را خاتمه دهید که مطلب ناقص نماند چون همه انتظار خاتمهٔ امر ومعنای حقیقی آیه را داریم .

داعی - چنانکه آقایان میل داشته باشند (اشاره بآقایان‌علماء) واجازه بدهند .

حافظ - (با عصبانیّت) چه مانعی دارد اگر تتمه ای دارد بفرمائید برای استماع حاضریم .

داعی - شب گذشته دلائل ادبی را بر ردّ قول قائلین باینکه این‌آیه شریفه را در طریقهٔ خلافت خلفاء راشدین ذکر نموده‌اند بیان نمودیم اینک میخواهیم از راه دیگر مطالب را مورد بحث قرار دهیم تا کشف حجب گردیده حقیقت آشکار شود .

جناب شیخ عبدالسّلام سلمه الله تعالی شب گذشته فرمودند صفات چهارگانهٔ در این‌آیه میرساند که‌آیه در بارهٔ خلفاء اربعه‌وترتیب‌خلافت وارد شده اوّلا ازطرف‌مفسّرین بزرگ فریقین در شأن نزول این آیهٔ شریفه چنین بیانی نشده .

ثانیاً خود بهتر میدانید که هر صفتی وقتی بتمام معنی با موصوف مطابقه نماید مورد عنایت است و اگر صفتی با موصوف مطابقه ننماید مصداق حقیقت واقع نخواهد شد .

اگر بدون حبّ وبغض وبدیدهٔ انصاف بنگریم وتحقیق نمائیم می بینیم که واجد صفات مندرجهٔ در آیهٔ مبارکه در تمام امّت فقط مولانا أمیر المؤمنین صلوات الله‌علیه‌بوده و أبداً این صفات با موصوف علیهم که جناب شیخ بیان نمودند مطابقت نمینماید .

حافظ - این همه‌آیات قرآنی را در باره علی کرم الله وجهه نقل نمودید مکفی بوده که این آیهٔ را هم میخواهید بزور سحر بیان درباره علی جاری نمائید بفرمائید به‌بینیم چگونه با خلافت خلفاء راشدین مطابقت نمیکند .

سیصدآیه درشأن علی علیه‌السلام

داعی - اینکه فرمودید آیات قرآنی را ما در شأن مولانا امیر المؤمنین علیه‌السلام وارد نمودیم خلط مبحث عجیبی نمودید مگر چشم بندی هم میشود در تمام تفاسیر بزرگ و کتب معتبرهٔ خودتان آیات کثیره‌ای از قرآن مجید را که در شأن مولانا أمیرالمؤمنین علیه‌السلام نازل‌شده نقل نموده‌اند نه اختصاص بما داشته باشد .

آیا حافظ ابونعیم اصفهانی ما نزل من القرآن فی علی و حافظ ابوبکر شیرازی نزول القرآن فی علی را که استقلالا نوشته‌اند شیعه بوده اند آیا سایر مفسرین بزرگ مانند امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی وطبری و امام فخر رازی و أکابر علمائی مانند ابن کثیرومسلم‌وحاکم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه و ابی داود و احمد بن حنبل وغیرهم حتّی ابن‌حجر متعصّب در صواعق آیات قرآنیه‌ای را که در شأن آنحضرت نازل گردیده ضبط نموده‌اند شیعه بودند بعضی از علماء مانند طبرانی و محمّدبن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۶۲ مسنداً از ابن عباس ومحدث شام در تاریخ کبیر خود و دیگران که تاسیصد آیه از قرآن را در باره آن‌حضرت‌ثبت نموده‌اند شیعه بوده‌اند یا از اکابرعلماء وپیشوایان شما بوده‌اند .

خوب است آقایان قدری با تأمل و تفکر بیان نمائید تا موجب ندامت‌وپشیمانی نگردد .

ما در اثبات مقام مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام احتیاجی بجعل و وضع نداریم که‌بزور آیه‌ای‌را دربارهٔ آنحضرت نقل‌نمائیم‌مقام آنحضرت کالشّمس فی رابعة النهار ظاهروهویدا است . آفتاب درخشنده است خورشید زیر ابر نمی‌ماند .

امام محمّد بن ادریس شافعی گوید من تعجّب میکنم از حال علی علیه‌السلام چه آنکه دشمنان‌آنحضرت (از امویها ونواصب وخوارج) از بغض و کینه فضایل آنحضرت را نقل نمی کنند دوستان علی‌هم از ترس‌وتقیّه خود داری از ذکر مناقب مینمایند مع ذلك تمام کتابها پر است از فضائل و مناقب‌آنحضرت که نُقل تمام‌مجالس‌است .

واما موضوع این آیه بنای سحرآمیزی نداریم بلکه حقایقی را بیان می نمائیم استدلال هم بکتب معتبرهٔ خودتان نموده ومینمائیم .

ملاحظه میفرمائید تا کنون استشهاد باخبار شیعه ننموده‌ام بعدها هم انشاء الله نخواهم نمود مکرّر داعی در منابر و مجالس گفته‌ام که اگر تمام کتب شیعه را از میان ببرند از روی کتب معتبرهٔ اکابر علماء عامّه اثبات مقام ولایت و خلافت و اولویّت مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام را بهتر می‌نمائیم .

وأمّا در این آیه شریفه هم قول داعی تنها نیست که شما را در سحر بیان قرار دهم بلکه علماء خودتان تصدیق این معنی را دارند خوب‌بخواطردارم فقیه و مفتی عراقین محدث شام محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایت الطالب ضمن نقل حدیث تشبیه که رسول خدا ﷺ علی را شبیه أنبیاء قرار داده گوید اینکه‌علی را شبیه به‌نوح درحکم وحکمت‌قرارداده برای‌اینست که‌انه علیه‌السلام **کان شدیداً علی الکافرین رؤفا بالمؤمنین کماوصفه‌اللّه‌تعالی فی‌القرآن بقوله‌والذین معه أشدّاء علی‌الکفّار رحماءبینهم** یعنی بدرستیکه‌علی علیه‌السلام بر کفار شدیدالعمل وبر مؤمنین رؤف‌و مهربان بود هم چنانکه‌خدا درقرآن اوراً وصف‌نموده باین آیه که علی چون همیشه باپیغمبربوده بر کفّارشدید العمل‌وبرمؤمنین رؤف بوده .

وأمّا اینکه جناب شیخ فرمودند **والذین معه** در بارهٔ أبی‌بکر است‌بدلیل آنکه چند روزی درغارخدمت رسول‌اکرم ﷺ بوده‌است (و حال آنکه دیشب گذشته عرض کردم که علماء خودتان نوشته‌اند بنحو تصادف و برای‌جلوگیری ازپیش آمدهائی‌اورابا خودبردند) برفرض‌تسلیم که‌بگوئیم‌مخصوصاً حضرت‌اورابا‌خودبردند آیاچنین‌مسافری که چند روزی در مسافرت باآنحضرت بوده‌مقامش برابری میکند باکسیکه از اوایل عمر با رسول‌اکرم ﷺ ودر تحت‌تعلیم‌وتربیت آنحضرت بوده .

اگر بادیدهٔ انصاف وحقیقت توجه‌نمائید خواهید‌تصدیق نمود که مولانا علی علیه‌السلام در این خصیصه اولی از أبی‌بکر و تمام مسلمین‌است که مشمول این‌آیه‌واقع شود .

زیرا از حین‌طفولیّت بارسول‌اکرم ﷺ ودر تحت تربیت آنحضرت نموّ نموده مخصوصاً از اوّل بعثت‌جز علی علیه‌السلام دیگری باآنحضرت نبوده . روزی‌علی با پیغمبربود که أبی‌بکروعمروعثمان و ابوسفیان و معاویه وتمام مسلمین‌منحرف از دین توحیدوغرق در بت‌پرستی‌بودند .

علی (ع) اول مؤمن برسول‌الله (ص) بود

چنانکه اکابر علماء شما مانند بخاری ومسلم در صحیحین خود وامام احمد حنبل در مسند وابن‌عبد البر در ص ۳۲ جلد سیم استیعاب و امام ابوعبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی وسبط ابن جوزی در ص ۶۳ تذکره وشیخ‌سلیمان‌بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّة از ترمذی و مسلم و محمد بن طلحه شافعی در فصل اول مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه وترمذی در ص ۲۱۴ جلد دوم جامع و حموینی در فرائد و میرسید علی همدانی در مودة القربی حتّی‌ابن حجر متعصّب در صواعق ودیگران از فحول اعلام شما با مختصر کم و زیادی در الفاظ از انس بن مالك و دیگران نقل نموده اند **بعث النبیّ فی یوم الاثنین و آمن علیّ یوم الثلاث (۱)**.

و نیز آورده اند که **بعث النبیّ فی یوم الاثنین و صلّی علیّ معه یوم الثلاث (۲) انّه اوّل من آمن برسول‌الله من‌الذکور(۳)**.

ونیز طبری در ص ۲۴۱ جلد دوم تاریخ و ابن ابی الحدید در ص ۲۵۶ جلد سیم شرح نهج و ترمذی در ص ۲۱۵ جلد دوم جامع و امام احمد در ص ۳۶۸ جلد چهارم مسند و ابن اثیر در ص ۲۲ جلد دوم کامل و حاکم نیشابوری در ص ۳۳۶جلد چهارم مستدرك و محمدبن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۵ کفایت الطالب باسناد خود از ابن عباس روایت نموده اند که **اول من‌صلّی علیّ** یعنی اول کسی که (در اسلام) نماز گذارد علی (ع) بود. و از زید بن ارقم وارد است که **اوّل من اسلم مع رسول الله علیّ بن ابیطالب (ع)** (۴) و از این قبیل اخبار در کتب معتبرهٔ شما بسی بسیار است که برای نمونه کافی می‌باشد.

(۱) پیغمبر روز دوشنبه مبعوث برسالت شد وعلی در روز سه‌شنبه ایمان آورد.
(۲) پیغمبر روز دوشنبه مبعوث‌شد وروز سه‌شنبه علی بااو نماز گذارد.
(۳) علی اول مردی‌بود که ایمان آورد برسول‌الله صلی‌الله علیه وآله.
(٤) اول کسیکه اسلام‌آورد برسول الله صلی‌الله علیه‌وآله علی‌بن ابیطالب بود.

تربیت نمودن پیغمبر علی‌را از طفولیت

خصوصاً لازم است توجه نمائید بآنچه را که فقیه دانشمند خودتان نورالدین بن‌صباغ مالکی در ص ۱۶ فصول المهمّه فصل تربیته النبی ومحمد بن طلحه شافعی در ص ۱۱ فصل اول مطالب السؤل و دیگران نقل نموده اند سالی که در مکّهٔ معظّمه قحطی شد روزی رسول اکرم (ص) (که هنوز بر حسب ظاهر مبعوث برسالت نشده بود) بعبّاس عمّ اکرم خود فرمود برادرت ابوطالب کثیر العیال است و روزگارهم سخت و دشوار است برویم هر کدام ما تقاضا کنیم یك نفر از اولاد های اورا قبول کنیم بکفالت تابارغم عزیزم سبك شود عباس‌قبول کرد باتّفاق بملاقات‌جناب ابوطالب رفتند وعلّت آمدن خود را بیان نمودند جناب ابوطالب موافقت فرمود عباس جعفر طیار را بعهده گرفت و رسول‌اکرم (ص) علی (ع) را عهده دار شد آنگاه‌مالکی باین‌عبارت گوید **فلم یزل‌علیّ مع رسول الله حتّی بعث الله‌عزّوجلّ‌محمّداً(ص) نبیّاً فاتبعه علیّ علیه السلام و آمن به و صدّقه و کان عمره اذ ذاك فی السنة الثالثة عشرمن عمره لم‌یبلغ الحلم وانّه اوّل من اسلم و آمن برسول الله من الذکور بعد خدیجة (۱)**.

سبقت‌علی (ع) در اسلام

آنگاه مالکی در همان فصل‌نقل قول امام ثعلبی را مینماید که در تفسیر آیه ۱۰۱سوره ۹ (توبه) **والسابقون الاوّلون من المهاجرین والانصار (۲)** چنین‌آورده کهابن‌عبّاس وجابر ابن عبدالله انصاری و زیدبن ارقم و محمد بن منکدر و ربیعة المرائی گویند اوّل کسیکه ایمان آورد بعد از خدیجه برسول خدا (ص) علی (ع) بوده‌آنگاه گوید علی کرم‌الله وجهه اشاره باین معنی نموده در اشعار خودش که ثقات از علماء از قول او نقل نموده‌اند که فرمود.

(۱) پیوسته علی باپیغمبر بود تا خداآنحضرت را مبعوث‌برسالت نمود پس‌علی ایمان‌آورد ومتابعت نمود پیغمبر را وتصدیق‌کرد اورا در حالتیکه از عمرش سیزده سال گذشته وبحد بلوغ نرسیده بود واو اول‌کسی بود که اسلام وایمان‌آورد بآنحضرت از مردان بعد از خدیجه.
(۲) آنانکه در صدر اسلام سبقت بایمان گرفته از مهاجر وانصار.

محمّد النبي اخي و صنوي … و حمزة سيّد الشهداء عمّي
و بنت محمّد سكني و عرسي … منوط لحمها بدمي و لحمي
و سبطا احمد ولداي منها … فايكم له سهم كسهمي (ابن‌طلحه)
سبقتكم الى الاسلام طفلا … صغيرا ما بلغت اوان حلمي
و اوجب لي ولايته عليكم … رسول‌الله يوم غدير خم (ابن طلحه)
فويل ثم ويل ثم ويل … لمن يلقى الا له غدا بظلمي (۱)

و محمّد بن طلحه شافعي در ص ۱۱ مطالب السئول ضمن فصل اول از باب اول وأكابر مورخين و محدثين علماء خودتان نقل نموده‌اند که این اشعار را آنحضرت در جواب معاویه نوشت موقعیکه درنامهٔ خود بآنحضرت مفاخره نموده که پدرم در جاهلیّت سیّدالقوم بود و در اسلام پادشاهی نمود و من خال المؤمنین و کاتب الوحی و صاحب فضائل هستم.

حضرت بعدازمطالعه‌نامه فرمود **أبالفضائل يفخر عليّ ابن آكلة الاكباد** یعنی آیا به فضائل فخریه میکند پسر خورندهٔ جگر ها (یعنی هند مادر معاویه که جگر حمزه سید الشهداء را در اُحد برای او آوردند و در دهان جوید) آنگاه اشعار مذکوره را برای او نوشت و در آن اشاره بغدیر خم نموده و اثبات مینماید که او است امام و خلیفه و اولی بتصرف در امور مسلمانان بعد از رسول خدا و بامر آنحضرت و معاویه بـا جدّیتی که بمخالفت آنحضرت داشت نتوانست در این مفاخرات تکذیب آنحضرت را بنماید.

(۱) محمد رسول‌الله برادر و پسر عموی من است وحمزه سید الشهداء عم من است و فاطمه دختر پیغمبر همسر من است و دو دختر زادگان پیغمبر فرزندان من از فاطمه اند پس کدامیك ازشما چنین قسمتی مانند من دارید اسبق از همه اسلام آوردم در حالتیکه طفل بودم قبل از اینکه بحد بلوغ برسم و واجب نمود پیغمبر برای من ولایت خود را برشما روز غدیر خم آنگاه سه مرتبه فرمود وای برکسیکه ملاقات کند خدا را روزقیامت درحالتیکه بمن ظلم نموده باشد.

ونیز حاکم ابو القاسم حسکانی که از فحول اعلام ومحل وثوق علمای شماست در ذیل همین آیه مذکوره از عبد الرحمن بن عوف نقل می‌نماید که ده نفر از قریش ایمان آوردند اول آنها علی بن ابیطالب عليه‌السلام بود.

و از انس بن مالك روایت مینمایند اکابر علماء شما مانند احمد بن حنبل درمسند وخطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّة که رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله فرمود **صلّت الملائكة عليّ وعلى عليّ سبع سنين و ذلك انّه لم ترفع شهادة ان لا اله الّا الله الى السماء الامنّي و من عليّ(۱).**

و ابن ابي الحديد معتزلی از ص ۳۷۵ تا ص ۳۷۸ جلد اول شرح نهج البلاغه اخبار بسیاری از طرق روات و علماء خودتان نقل نموده است که علي عليه‌السلام از همهٔ مسلمین اسبق در اسلام و ایمان بوده و در آخر همهٔ اخبار و اختلاف اقوال گوید **فدلّ مجموع ماذكرناه انّ عليّاً عليه السلام اوّل الناس اسلاماً وانّ المخالف في ذلك شاذٌ و الشاذ لايعتدّ به (۲).**

و امام ابو عبدالرحمن نسائی که یکی از ائمه صحاح ستّه است شش حدیث اول خصائص العلوی را در این موضوع آورده وتصدیق نموده که اول کسیکه ایمان آورد برسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله و نماز گذارد با آنحضرت علی عليه‌السلام بود.

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۲ ینابیع المودّة ۳۱ خبر از ترمذی و حموینی وابن ماجه و احمد حنبل و حافظ ابونعیم و امام ثعلبی و ابن مغازلی و ابو المؤید خوارزمی و دیلمی بمضامین مختلفه نقل نموده است که خلاصه و نتیجهٔ همهٔ آنها آنکه علی عليه‌السلام اسبق از همه امت اسلام ایمان آورد، و حتّی ابن حجر مکی متعصّب در فصل دوم از صواعق اخباری بهمین مضامین نقل نموده که سلیمان بلخی هم در ینابیع بعض از آن اخبار را از او نقل نموده و در آخر باب ۱۲ ینابیع خبر پر برکتی ازمناقب

(۱) هفت سال ملائکه برمن وبرعلی صلوات فرستادند زیراکه دراین مدت کلمه شهادت از احدی بآسمان برنخواست مگر ازمن وعلی.

(۲) مجموع ازآنچه ذکر نمودیم دلالت دارد برآنکه علی علیه‌السلام اول ازهمه اسلام آورد ومخالفین دراین امر شاذ وکم‌اند وبقول شاذ اعتنائی نیست.

باسناد خودش از ابی‌الزبیر مکّی از جابربن عبدالله انصاری نقل نموده با اجازه آقایان این خبر را بخوانم تا حجّة تمام گردد که رسول اکرم ﷺ فرمود **انّ‌الله تبارك و تعالی اصطفانی و اختارنی و جعلنی رسولا و انزل علیّ سیّد الکتب فقلت الهی وسیّدی انّك ارسلت موسی الی فرعون فسئلك ان تجعل معه اخاه هرون وزیراً یشدّ به عضده ویصدّق به قوله وانّی اسئلك یاسیّدی و الهی ان تجعل لی من اهلی وزیراً تشدّ به عضدی فاجعل لی علیّاً وزیرا و اخا واجعل الشجاعة فی قلبه والبسه الهیبة علی عدوه وهو اوّل من امن بی وصدّقنی واوّل من وحّد الله معی و انّی سئلت ذلك ربّی عزّ و جلّ فاعطانیه فهو سیّد الاوصیاء الّلحوق به سعادة والموت فی طاعته شهادة و اسمه فی التوریة مقرون الی اسمی وزوجته صدّیقة الکبری ابنتی و ابناه سیّدا شباب اهل الجنّة ابنای وهو وهما والائمّة من بعدهم حجج الله علی خلقه بعد النبیّین وهم ابواب العلم فی امّتی من تبعهم نجی من النّار و من اقتدی بهم هدی الی صراط مستقیم لم یهب الله محبّتهم لعبد الّا ادخله الله الجنّة انتهی(۱) . (فاعتبروا یااولی الابصار) .**

(۱) خداوند متعال برگزید واختیار نمود مرا (از میان خلق) وقرار داد مرا پیغمبر و نازل گردانید برمن بهترین کتابها را پس من عرض کردم الهی وسیدی موسی را فرستادی بسوی فرعون پس درخواست نمود از تو اینکه برادرش هرون را وزیر او قرار دهی ومحکم نمائی بوجود او بازوی اورا وتصدیق نماید بوسیله او دعوت اورا ـ اینك من از تو درخواست مینمایم که از اهل من قرار دهی برای من وزیری که بوجود او محکم گردد بازوی من پس قرار بده برای من علی را بمقام وزارت واخوت . وشجاعت را در قلب او قرار بده وهیبتی باو مرحمت نما در مقابل دشمنانش . وعلی اول کسیستکه ایمان بمن آورده وتصدیق مرا نمود واول کسیستکه بامن خدا را بوحدانیت یاد نمود . آنگاه فرمود من این سؤالی را که از پروردگار نمودم بمن عطا نمود (یعنی علی را وزیر وبرادر من قرار داد) پس علی آقای اوصیاء میباشد ملحق شدن باو سعادت ومردن در اطاعت او شهادت است اسم او با اسم من در توریة میباشد وهمسر او صدیقه کبری دختر من است ودو پسر او که دو سید جوانان اهل بهشت اند فرزندان من اند وعلی وحسن وحسین وامامان بعد از آنها حجة های خدا برخلق اند بعد از انبیاء وآنها هستند ابواب علم در امت من هرکس آنها را متابعت وپیروی نماید از آتش نجات یابد و هرکس بآنها اقتدا نماید هدایت یابد براه راست عطا ننموده خدا محبت آنها را بنده‌ای مگر آنکه آنها را داخل بهشت مینماید . (پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت وبینائی) .

و اگر بخواهم تمام اخباری را که فقط از طریق رُوات و اکابر علماء خودتان در این باب رسیده بدون استناد بکتب شیعه ذکر نمایم تمام وقت شب گرفته میشود گمان میکنم برای نمونه کافی باشد آنچه عرض کردم تا آقایان بدانید که علی آنکس است که از اول با رسول خدا ﷺ بوده پس اولی و اُحق است که آن بزرگوار را مشمول **والذین معه** بدانیم نه آنکس را که چند شبی در مسافرت غار با پیغمبر بوده .

اشکال در ایمان علی چون طفل بوده وجواب آن

حافظ ـ این مطلب ثابت است واحدی انکار این معنی را ننموده که علی کرم‌الله وجهه اسبق ازهمه امت دراسلام بوده ولی نکتهٔ قابل توجه آنست که این سبقت دلیل بر فضیلت و شرافت علی کرم الله وجهه بر دیگران از صحابه نمیباشد .

کرچه صحیح است که خلفای معظّم ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم مدتی بعد از علی کرم الله وجهه ایمان آوردند ولی ایمان آنها با ایمان علی فرق داشت وقطعاً ایمان آنها از ایمان علی افضل بوده بدلیل آنکه علی طفلی نابالغ و آنها شیخی کبیر و با عقل کامل بودند .

بدیهی است ایمان پیر ورزیده و جهان دیده و صاحب عقل کامل از ایمان طفلی نورسیده و نابالغ افضل و بالاتر است بعلاوه ایمان علی تقلیدی و از آنها تحقیقی بوده قطعاً ایمان تحقیقی از ایمان تقلیدی افضل است چون قطعاً بچهٔ نابالغ و غیرمکلّف ایمان نمیآورد مگر روی تقلید وعلی بچهٔ دوازده سیزده ساله تکلیفی بر او نبوده و حتماً تقلیداً ایمان آورده است .

داعی ـ باعث تعجب است این نوع مذاکرات ازمثل شما دانشمندان قوم متحیرم این نوع گفتار شمارا حمل برچه بنمایم بگویم عناداً لجاجت میفرمائید که قلبم راضی نمیشود بعالمی چنین نسبتی بدهم مگر بگویم بدون فکر و تأمل تبعاً للاسلاف صحبت میفرمائید یعنی شما تقلیداً (از خوارج ونواصب بتحریك امویها) حرف میزنید وتحقیقی در گفتار ندارید .

ازشما سؤال مینمایم که آیا ایمان علی (ع) درعالم طفولیت بمیل واراده خودش بوده یا بدعوت رسول الله (ص) بوده.

حافظ اولا جنابعالی ازطرز صحبت چرا متأثرمیشوید شبهه واشکال در دل خلجان میکند باید موردمذاکره قرار گیرد تا کشف حقایق شود.

و أمّا ثانیاً جواب شما مسلّم است که بدعوت رسول خدا علی ایمان آورد نه بمیل و ارادهٔ خود.

داعی - آیا رسول اکرم (ص) که علی (ع) را دعوت باسلام نمود میدانست که تکلیفی برطفل قبل از بلوغ نیست یا نمیدانست اگر بگوئید نمیدانست نسبت جهل بآنحضرت دادهاید و اگر میدانست طفل صبی را تکلیفی در دین نمیباشد مع ذلك اورا دعوت کرد کار لغو و عبث و بی جائی کرده بدیهی است نسبت لغو و عبث برسول الله محققاً کفر است.

چه آنکه پیغمبر معرّا و مبرّای از لغو و عبث است خصوصاً خاتم الانبیاء (ص) زیرا که خداوند در آیه ۳ سورهٔ ۵۳ (النجم) در بارهٔ آنحضرت میفرماید **و ما ینطق عن الهوی ان هو الّاوحی یوحی (۱).**

ایمان علی درکوچکی دلیل بروفور عقل وفضل او میباشد

پس قطعاً آنحضرت علی را قابل و لایق و آمادهٔ دعوت میدانسته و دعوت نموده چه آنکه عمل لغو از آنحضرت صادر نمیگردد علاوه بر این معنی صغرسن منافی کمال عقل نمیباشد بلوغ دلیل وجوب تکلیف نیست بلکه بلوغ در احکام شرعیه مراعات میشود نه در امور عقلیه و ایمان أمری از امور عقلیه میباشد نه تکلیف شرعی پس **ایمان علی فی الصغر من‌فضائله** ایمان علی در کوچکی از فضایل آن حضرتٌ میباشد کما آنکه در بارهٔ حضرت‌عیسی‌بن مریم علی‌نبیّنا وآله‌وعلیه‌السلام و بچه تازه بدنیاآمده خداوند درآیه۳۱ سوره ۱۹ (مریم) خبر میدهد که گفت **انّی عبداللّه اتانی الکتاب و جعلنی**

(۱) رسول خدا بهوای نفس سخن نمیگوید آنچه میگوید از روی وحی است که باو رسیده

نبیاً (۱) و در بارهٔ حضرت یحیی (ع) در آیه ۱۳ همان سوره فرماید **وآتیناه الحکم صبیاً (۲).**

سید اسمعیل حمیری یمنی که از شعراء معروف اواسط قرن دوم هجری متوفی سال ۱۷۹ بوده دراشعاری که درمدح آنحضرت سروده بهمین جهت اشاره نموده و گفته:

وصی محمد و ابوبنیه   و وارثه و فارسه الوقیاً
وقداوتی‌الهدی‌والحکم‌طفلا   کیحیی یوم اوتیه صبیا (۳)

فضل و مقامی راکه پروردگار عطا نماید نیازمند برسیدن بلوغ سنّ نیست بلکه رشد عقلی وصلاحیت مورد در اثر طینت پاك است که خداوند عالم السرّ والخفیّات فقط بآن دانا و خبیر است واذا یحیی در طفولیت و عیسی در مهد بنبوّت - و علی در دوازده یا سیزده سالگی بولایت مطلقه برسد مورد هیچگونه تعجبی نخواهد بود.

بیشتر تعجب داعی ازاین گفتار شما که اسباب تأثر شد آن بود که این نوع از گفتار و اشکالات از نواصب و خوارج و پیروان معاندین درتحت تحریکات امویها میباشد که بایمان علی (ع) خورده گیرند و گویند ایمان او از روی معرفت و یقین نبوده بلکه بروجه تلقین و تقلید بوده است.

اوّلاً موثقین‌ازأکابرعلماء شماهمه اعتراف باین‌فضیلت دارندواگرایمان در کودکی برای آنحضرت فضل و فخری نبوده پس آنهمه فخر و مباهاتی که آنحضرت در مقابل صحابه نمودند برای چه بوده.

چنانچه عرض کردم اکابر علماء شما مانند محمّد بن طلحه شافعی وابن صباغ مالکی وابن أبی‌الحدید و دیگران اشعار آنحضرت را نقل نمودهاند که ضمناً فرمود:

سبقتکم الی الاسلام طفلا   صغیرا ما بلغت اوان حلمی

واگر ایمان آنحضرت در کودکی فضل و شرفی نبوده رسول اکرم (ص) آن بزرگوار

(۱) بدرستیکه من بندهٔ خاص خدایم وکتاب آسمانی وشرف نبوت مرا اعطافرموده.
(۲) ویحیی را در سن کودکی مقام نبوت بخشیدیم.
(۳) همچنانکه یحیی درطفولیت وبچه‌گی‌واجدمقام‌نبوت گردیده علی‌علیه‌السلام هم‌که وصی ووارث پیغمبروپدر فرزندان آنحضرت بودصاحب‌حکم ولایت وهادی‌خلق درحال‌طفولیت گردید.

را باین فضل وخصیصه تخصیص نمیداد و آنحضرت خود فخر ومباهات باین‌معنی نمینمود چنانچه سلیمان بلخی حنفی درص ۲۰۲ ینابیع الموده ضمن باب ۵۶ ازذخایر العقبی‌امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی از خلیفهٔ ثانی عمربن الخطّاب نقل مینماید که گفت من و ابوبکر و ابوعبیدهٔ جراح وجماعتی خدمت رسول خدا بودیم که دست مبارك برشانه علی زد و فرمود **یاعلی انت اوّل المؤمنین ایمانا و اولهم اسلاما وانت منّی بمنزلة هرون من موسی (۱)**.

و نیز امام احمد بن حنبل درمسند نقل مینماید ازابن عباس (حبرامت) که گفت من و ابوبکر و ابوعبیدة بن جراح و جمعی دیگر از صحابه خدمت پیغمبر بودیم که دست مبارك بر کتف علی‌بن ابیطالب زد وفرمود **انت اوّل المسلمین اسلاما وانت اوّل المؤمنین ایمانا و انت منّی بمنزلة هرون من موسی کذب یا علی من زعم انه یحبّنی ویبغضك (۱)**.

و ابن صباغ مالکی در ص ۱۲۵ فصول المهمّه مثل همین‌خبررا از کتاب خصائص از ابن عباس و نیز امام ابوعبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل میکنند که گفت از عمربن‌الخطّاب (خلیفه ثانی) شنیدم که گفت علی را یاد نکنید مگر بخیر زیرا که از پیغمبر ﷺ شنیدم فرمود در علی سه خصلت است منکه عمرم دوست داشتم یکی از آنها برای من باشد **چه آنکه هریك از آنها نزد من دوست تراست از هرچه آفتاب براو میتابد**.

آنگاه گفت ابی‌بکر و ابوعبیده و جمعی دیگر از صحابه هم حاضر بودند که آنحضرت دست بر کتف علی گذارد و گفت (آنچه را که عرض کردم) و ابن صباغ این کلمات را زیاده از دیگران نقل نموده که فرمود **من احبّك فقد احبّنی ومن احبّنی احبّه الله ومن احبّه الله ادخله الجنّة ومن ابغضك فقد ابغضنی ومن ابغضنی**

(۱) تو ازحیث اسلام وایمان اول مسلمین ومؤمنین هستی وتو برای من بمنزلهٔ هرونی ازموسی - یاعلی دروغ گفت کسیکه گمان نمود مرا دوست دارد وتورادشمن بدارد.

ابغضه الله تعالی وادخله النار (۱).

پس ایمان علی علیه‌السلام درصغروکودکی دلیل‌بروفور عقل وخرداست وخود فضیلتی است برای آنحضرت که **لم یسبقه احدمن المسلمین** احدی ازمسلمین براو سبقت نگرفته‌است.

طبری درتاریخ خودنقل مینماید از محمّد بن سعد بن ابی وقاص که گفت از پدرم سؤال کردم که آیا ابی بکر اول مسلمین است گفت نه **ولقداسلم قبله اکثر من خمسین رجلا** یعنی زیاده از پنجاه نفر پیش از ابی بکر اسلام آوردند ولکن او افضل از ما بود از حیث اسلام و نیز نوشته است عمر بن الخطّاب بعد از چهل و پنج مرد وبیست و یك زن مسلمان شد. **ولکن اسبق الناس اسلاماً و ایماناً فهو علی بن ابیطالب (۲)**.

ایمان علی علیه‌السلام از فطرت بوده نه از کفر

علاوه بر آنکه علی اسبق از همه مسلمین ایمان آورد فضیلت دیگری برای او در این باب می باشد که اهمّ فضائل‌است و از خصائص مخصوصهٔ او می‌باشد که **اسلامه عن الفطرة و اسلامهم عن الکفر (۳)**.

علی امیر المؤمنین طرفة العینی میل بکفر و شرك ننمود بر خلاف عموم مسلمین و اصحاب که از کفر وشرك و بت پرستی بیرون آمده قبول اسلام نمودند (چون آن حضرت قبل از بلوغ بدعوت پیغمبر ایمان آورد) چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل القرآن فی علی و میر سید علی همدانی در مودة القربی از ابن عباس‌نقل نموده‌اند که گفت **والله ما من عبد آمن بالله الّا وقد عبد الصنم الّا علی بن ابیطالب فانّه آمن بالله من غیر ان یعبد صنما (۴)**.

(۱) کسیکه تورا دوست بدارد مرا دوست داشته وکسیکه مرا دوست دارد خدا او را دوست میدارد وکسیکه خدا او را دوست بدارد داخل میکند اورا ببهشت وکسیکه تورا دشمن بدارد مرا دشمن داشته وکسیکه مرا دشمن بدارد خدا او را دشمن داشته وداخل میکند او را بآتش.

(۲) ولکن اسبق از همه مردم از حیث اسلام‌وایمان‌علی بن‌ابیطالب بوده است.

(۳) اسلام علی از فطرت واسلام آنها ازکفر بوده است.

(٤) سوگند بخدا ایمان نیاورد احدی ازعباد (یعنی از امت) مگر آنکه بر بت ستایش نموده بود مگر علی بن ابیطالب علیه‌السلام که آنحضرت ایمان‌آورد بخدا وقبول اسلام نمودبدون آنکه بصنم وبت‌ستایش کرده باشد.

و محمّد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۲۴ کفایت الطالب باسناد خود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل مینماید که فرمود **سباق الامم ثلاثة لم یشرکوا باللّه طرفة عین علیّ بن ابیطالب و صاحب یاسین و مؤمن آل فرعون فهم الصدیقون - حبیب النجار مؤمن آل یاسین و حزقیل مؤمن آل فرعون و علیّ بن ابیطالب و هو افضلهم (۱).**

چنانچه در نهج البلاغه است که خود فرموده **فانّی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الایمان والهجرة (۲).**

و نیز حافظ ابی نعیم اصفهانی و شافعی و دیگران از علمای خودتان مانند ابن ابی الحدید نقل نموده‌اند **انّ علیاً لم یکفر باللّه طرفة عین (۳)** و امام احمد حنبل در مسند و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة نقل نموده اند از ابن عباس که بزمعة بن خارجه گفت **انّه لم یعبد صنما ولم یشرب خمراً و کان اول الناس اسلاماً (۴).**

شما که میگوئید ایمان شیخین افضل از ایمان علی بن ابیطالب علیه السلام بوده مگر این حدیث شریف را ندیده اید که ابن مغازلی شافعی در فضائل و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع و دیگران از اکابر علماء شما از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده اند که فرمود **لو وزن ایمان علیّ و ایمان امتّی لرجح ایمان علیّ علی ایمان امتّی الی یوم القیمة (۵).**

ونیز میر سید علی همدانی در مودة هفتم از مودة القربی و خطیب خوارزمی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر نقل نموده اند از خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطّاب که گفت

(۱) سبقت گیرندگان جمیع امم (در مسابقه ایمان وتوحید) سه نفر بودند که شرك بخدا نیاوردند علی بن ابیطالب وصاحب یاسین ومؤمن آل فرعون که ایشانند راست گویان یعنی حبیب نجار مؤمن آل یس وحزقیل و مؤمن آل فرعون وافضل آنها علی بن ابیطالب بود.

(۲) من متولد شدم برفطرت توحید وپیشی گرفتم بایمان وهجرت بارسول خدا (ص).

(۳) بدرستیکه علی علیه السلام کافر نشد بخدا چشم برهم زدنی.

(۴) علی علیه السلام هرگز سجده به بت نکرد وشراب نخورد واول کسیکه (ازمردم) اسلام آورده وتسلیم شد بمقام رسالت او بود.

(۵) اگرایمان علی را با ایمان امت من بسنجند ایمان علی برایمان امت من تاروز قیامت راجح خواهد بود.

شهادت میدهم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود **لو انّ السموات السبع والارضین السبع وضعن فی کفّة میزان و وضع ایمان علیّ فی کفّة میزان لرجح ایمان علیّ (۱).**

و عبدی شاعر معروف - سفیان بن مصعب کوفی روی همین اصل ضمن اشعار خود گفته :

اشهد باللّه لقد قال لنا — محمّد والقول منه ما خفی
لو انّ ایمان جمیع الخلق ممّن — سکن الارض و من جلّ السماء
یجعل فی کفّة میزان لکی — یوفی بایمان علی ما وفی (۲)

علی علیه السلام افضل از جمیع صحابه و امت بود

میرسید علی همدانی عالم عارف فقیه شافعی در کتاب مودة القربی اخبار بسیاری دراین باب نقل نموده که افضلیت علی علیه السلام را با دلائل و براهین و احادیث صحیحه ثابت مینماید از جمله در مودت هفتم از ابن عبّاس (حبر امت) نقل میکند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی علیه السلام (۳).**

و عقیدهٔ اکثر علمای منصف خودتان بر افضلیت علی علیه السلام بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۴۰ جلد سیم شرح نهج البلاغه آورده که کتابی از شیخ معتزله ابوجعفر اسکافی بدستم رسید و در آنجا نوشته بود که مذهب بشر بن معتمر و ابوموسی وجعفر بن مبشر و سایر قدماء علماء بغداد این بود که **انّ افضل المسلمین علیّ بن ابیطالب**

(۱) اگر هفت آسمان وزمین را دریك کفهٔ ترازو بگذارند وایمان علی را درکفه دیگر هرآینه ایمان علی رجحان وسنگینی مینماید برآنها.

(۲) بخدا قسم شهادت میدهم که محمد رسول‌الله صلی‌الله علیه وآله برای ما بیانی فرمود که برای احدی مخفی نماند که اگر ایمان جمیع خلایق از اهل‌آسمان و زمین را در کفهٔ ترازو بگذارند وایمان علی علیه‌السلام را درکفهٔ دیگر هرآینه ایمان علی برهمه رجحان پیدا میکند.

(۳) افضل مردان عالمیان در زمان من علی علیه‌السلام میباشد.

ثمّ ابنه الحسن ثمّ ابنه الحسين ثمّ حمزة بن عبدالمطلب ثمّ جعفر بن ابيطالب(١) الخ .

و شيخ ما ابی عبدالله بصری و شيخ ابوالقاسم بلخی و شيخ ابوالحسن خياط (كه شيخ متأخرين علماء بغداد بوده) عموماً برهمان عقيدهٔ ابوجعفر اسكافی بودند كه (قول بافضليّت علی عليه السلام باشد) و مراد از افضليت آن بوده كه گرامی ترين مردم بودند نزد خدا و ثواب آنها از همه بيشتر و منزلت آنها در روز جزا از همه بالا تر خواهد بود و بعد درآخرهمان ص ٤٠ شرح عقيدهٔ معتزله را بنظم آورده وچنين گفته است .

و خير خلق الله بعد المصطفى — اعظمهم يوم الفخار شرفا
السيّد المعظم الوصيّ — بعل البتول المرتضى عليّ
و ابناه ثمّ حمزة و جعفر — ثمّ عتيق بعد هم لاينكر (٢)

شيخ ـ شما اقوال علماء را در اثبات افضليت ايمان خليفه ابی‌بكر رضی‌الله عنه اگر ديده بوديد اين بيانات را نمی‌نموديد .

داعی ـ شما هم اگر از اقوال متعصّبين به بيانات محققين از علماء منصف‌خودتان رجوع می‌نموديد ميديديد كه تمام آنها تصديق بافضليت علی عليه السلام دارند .

برای نمونه مراجعه نمائيد به ص ٢٦٤ جلد سيم شرح نهج البلاغه معتزلی كه همين بيان شمارا از جاحظ نقل نموده كه ايمان ابی‌بكر افضل از ايمان علی عليه السلام بوده آنگاه جوابی‌راكه ابوجعفر اسكافی كه از اكابر علماء معتزله و شيخ آنها بوده بر ردّ او داده مفصلاً ضبط نموده كه با دلائل عقليه و براهين نقليه در صفحات چندی ثابت ميكند كه ايمان علی عليه السلام در كوچكی افضل از ايمان ابی‌بكر و تمام صحابه بوده است تا در ص ٢٧٥ گويد كه ابوجعفر گفته است **انّا لاننكر فضل الصحابة وسوابقهم ولكنّا ننكر تفضيل احدمن الصحابه علی علیّ بن ابيطالب عليه السلام (٣) انتهی .**

(١) افضل وبرتر از همه مسلمين علی بن ابيطالب وپس‌ازآن فرزندش حسن وپس‌از آن فرزندش حسين وپس ازآن حمزه وپس ازآن جعفر بن ابيطالب (معروف بطيار) بوده‌اند .

(٢) بهترين مردم بعد ازرسول خدا وبزرگترين آنها در روز افتخار از حيث شرف سيد بزرگوار وصی پيغمبر و شوهر بتول (فاطمه سلام‌الله عليها) علی مرتضی است وپس از آن دو فرزندش (حسن‌وحسين) وپس از آن حمزه وجعفر (طيار) بوده‌اند .

(٣) ما انكار فضل صحابه وسوابق آنها را نمی نمائيم ولكن انكار مينمائيم بر تری احدی از صحابه را برعلی بن ابيطالب عليه‌السلام .

از اين اقوال گذشته اصلا نام اميرالمؤمنين عليه السلام را در قبال ديگران از صحابه آوردن قياس مع الفارق استچه آنكه مقام آنحضرت بقدری رفيع است كه ابداً نتوان آنرا قياس باأحدی از صحابه وغيره نمود كه شما بخواهيد فضايل صحابه را با چند خبر يك طرفه (برفرض صحت) در مقابل‌مقام منيع آنحضرت جلوه دهيد .

چنانچه ميرسيد علی همدانی در مودت هفتم از مودة القربی از احمد بن محمّدالكرزی بغدادی نقل ميكند كه گفت شنيدم از عبدالله بن أحمد بن حنبل كه گفت سؤال كردم از پدرم احمدبن حنبل (رئيس الحنابله) از مقام فضل صحابه نام ابوبكر و عمر و عثمان را آورد و ساكت شد **فقلت ياابت أين علی‌بن‌ابيطالب (ع) قال هو من اهل البيت لايقاس بهؤلاء (١) .**

يعنی همان قسمی كه‌مقام ومرتبهٔ اهل‌بيت‌رسالت بحكم‌آيات قرآن وفرمودهای رسول ذوالجلال بالاترين مقامات ومراتب ميباشد مقام ومرتبه علی عليه السلام هم بالاتراز همه صحابه و غيره ميباشد باين معنی كه نام آنحضرت را در عداد صحابه نبايد آورد بلكه نام آن بزرگوار در حساب نبوّت و مقام‌رسالت محسوب است .

چنانچه درآيه مباهله آنحضرت رابمنزلهٔ نفس رسول‌الله صلی الله عليه وآله معرفی‌فرموده .

شاهد بر اين معنی حديث ديگری است درهمين فصل و مودّت هفتم از أبی وائل از عبدالله بن عمر بن الخطّاب كه گفت زمانيكه ما شماره ميكرديم أصحاب پيغمبر را گفتيم أبوبكر و عمر وعثمان مردی گفت **يا اباعبد الرحمن فعلیّ (ع) ما هو قال علیّ من اهل البيت لايقاس به احدهومع رسول الله صلّی الله عليه وآله فی درجته(٢) .**

يعنی حساب علی عليه السلام از حساب امت وصحابه خارج ودر حساب خود پيغمبر و با آنحضرت و دردرجهٔ آن‌بزرگوارميباشد .

(١) پس گفتم پدرجان‌كجا است علی بن ابيطالب (يعنی چرا نام او را نبردی) پدرم‌گفت اواز اهل بيت رسالت است نميتوان قياس نمود باو اين اشخاص‌را .

(٢) ای‌اباعبدالرحمن (كنيه عبدالله بن‌عمر بود) نام علی را چرا از بيان انداختی جواب گفت علی ازاهل بيت رسالت است‌كه احدی را نتوان باو قياس‌نمود اوباپيغمبر ودر درجه آنحضرت ميباشد .

اجازه بفرمائید حدیث دیگری از همین فصل و مودت بعرضتان برسانم که از جابر بن عبد الله انصاری نقل میکند که گفت روزی در حضور مهاجر و انصار که حاضر بودند، رسول‌الله ﷺ بعلی فرمود **یا علیّ لو انّ احداً عبدالله حقّ عبادته ثمّ شكّ فيك واهل بيتك انّكم افضل الناس كان في النار (١) .**

(بعد از شنیدن این خبر فوری تمام اهل مجلس مخصوصاً جناب حافظ استغفار نمودند که جزء شك کنندگان نباشند) .

خلاصه اینها نمونه‌ای بود از اخبار بسیاری که در باب فضیلت و حق تقدم مولانا امیرالمؤمنین علی عليه السلام برصحابه و تمام امت وارد گردیده یا باید همهٔ این اخبار صحیحه‌ای که در کتب معتبره خودتان موجود است رد نمائید و یا باید بحکم عقل و نقل تسلیم شوید که ایمان آنحضرت افضل از همه صحابه و امت بوده که از جملهٔ اصحاب أبوبکر و عمر بودند .

اگر توجّه کنید بحدیث متفق علیه فریقین که در غزوهٔ احزاب و جنگ خندق پس از کشته شدن عمرو بن عبدود شجاع معروف بدست مولانا أمیر المؤمنین عليه السلام رسول اکرم ﷺ فرمود **ضربة عليّ يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين** [٢] خود تصدیق خواهید نمود که وقتی یك عمل مولانا علی عليه السلام أفضل از عبادت جن وإنس باشد قطعاً اگر باسایر أعمال و عبادات آنحضرت توأم گردد ایجاد افضلیت برای آنحضرت مینماید وانکار این معانی‌را نمی‌نماید مگر متعصّب عنود لجوج .

و اگر هیچ دلیلی نبود بر افضلیت آنحضرت بر تمام صحابه و اهل عالم مگر آیه مباهله که خداوند علی عليه السلام را بمنزلهٔ نفس رسول‌الله خوانده کفایت میکرد افضلیت آنحضرت را ـ چه آنکه ثابت است رسول الله ﷺ افضل الناس است من الاولين والاخرين ـ پس بحکم کلمه انفسنا در آیهٔ شریفه علی عليه السلام هم افضل الناس من الاولين و الاخرين میباشد .

(١) یاعلی اگر بنده ای عبادت کند خدا را عبادت کامل پس شك نماید در تو واهل بیت تو باینکه شما افضل از همه مردم هستید جایگاه او درآتش جهنم میباشد .

(٢) شمشیر زدن علی علیه السلام در روز خندق (برعمرو بن عبدود) افضل و بهتر بود از عبادت جن وانس .

پس آقایان تصدیق نمائید که مصداق حقیقی **والذين معه** مولانا امیرالمؤمنین علی عليه السلام میباشد که ازاول ظهور اسلام قبل از همهٔ مسلمین با رسول‌خدا ﷺ بوده و تا روز آخر عمر هم کوچکترین لغزشی پیدا ننمود .

(وقت نماز شد آقایان جهت اداء فریضه برخاستند پس از خاتمه عمل و صرف) (چای افتتاح کلام از طرف داعی شد) .

داعی ـ و أمّا جهت اینکه أمیرالمؤمنین عليه السلام لیلة الهجرة دررکاب ظفر انتساب رسول الله ﷺ حرکت ننمود بسیار واضح وآشکار است برای آنکه کارهای مهمتری بأمر رسول أکرم ﷺ بر عهدهٔ آنحضرت بود که باید در مکّهٔ معظّمه بماند و انجام دهد .

چون برای پیغمبر ﷺ أمین تر از علی کسی نبود که أمانت مردم را که نزد پیغمبر بود بصاحبانش مسترد دارد (چون باتفاق دوست ودشمن آنحضرت أمین أهل مکّه بود حتّی دشمنان هم امانات خودرا بآنحضرت میدادند که از خطر محفوظ بماند بهمین جهة آنحضرت در مکّه معروف بود به محمّد أمین) .

دیگر وظیفه ای که بر عهدهٔ امیرالمؤمنین بود آنکه عیالات آنحضرت و بقیة المسلمین را بمدینه برساند .

علاوه بر اینها اگر آنشب علی عليه السلام درغار نبود بالاستقلال مقام بالاتر از آن را درك نمود که خوابیدن در بستر و رختخواب پیغمبر بود اگر خلیفه ابی‌بکر بطفیل رسول الله ﷺ ثانی اثنین خوانده میشود ولی در همان شب برای عمل نیکو و مهم تر از مصاحبت غار استقلالا آیه‌ای در مدح آنحضرت نازل گردید .

و آن عمل خود یکی از مفاخر فضایل و مناقب آنحضرت است که متفق علیه فریقین (شیعه و سنّی) میباشد و اگر آنشب فداکاری و جان بازی أمیرالمؤمنین عليه السلام نبود جان مبارك رسول الله ﷺ در خطر عظیم بود .

نزول آیه در شأن علی لیلة الهجرة که در بستر رسول اکرم خوابید

چنانچه موثقین از اکابرعلماء شما درتفاسیر و کتب معتبرهٔ خود این منقبت بزرگ را نقل نموده اند از قبیل ابن سبع مغربی درشفاء الصدور و طبرانی در اوسط و کبیر ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه ونورالدین بن صباغ مالکی درص۳۳ فصول المهمّه فی‌معرفة الائمّه وأبواسحق ثعلبی و فاضل نیشابوری و امام فخر رازی و جلال الدین سیوطی در تفاسیرشان و حافظ ابونعیم اصفهانی محدث معروف شافعی در مانزل القرآن فی علی‌وخطیب خوارزمی‌درمناقب و شیخ الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب و امام احمد حنبل در مسند و محمّد بن جریر بطرق مختلفه و ابن هشام در سیرة النبی وحافظ محدث شام دراربعین طوال وامامغزّالی درص۲۲۳ جلدسوم احیاء العلوم و ابوالسعادات در فضائل العترة الطاهرة وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و سبط ابن جوزی در ص ۲۱ تذکرة خواصّ الامّه و دیگران از اکابر علماء شما بعبارات والفاظ مختلفه ماحصل مقصود را نقل نموده‌اند و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۱ ینابیع المودة از بسیاری از علماء آورده‌اند که چون رسول اکرم صلّی الله علیه وآله بامر پرورد گار أعلی عازم مدینه منوره شد در لیلة الهجرة امیرالمؤمنین علی علیه السلام را امر فرمود که برد خضرمی سبزی که در شبها من برخود می پیچم برخود بپوش و در بستر و رختخواب من بخواب پس علی بجای آنحضرت خوابید و برد خضرمی سبز را بسر کشید تا کفار اطراف خانه نفهمند که علی در بستر است تا رسول خدا بسلامت تشریف بردند.

از حضرت حق خطاب رسید بجبرئیل و میکائیل که من در میان شما برادری قرار دادم و عمر یکی از شما قطعاً از عمر دیگری بیشتر است کدام یك از شما حاضرید آن زیادتی عمرتان را که نمیدانید بدیگری ببخشید عرض کردند امر است یا اختیار خطاب رسید امری نیست مختارید هیچیك حاضر نشدند با اراده و اختیار زیادتی عمر خودرا بدیگری واگذار نمایند خطاب رسید **انی آخیت بین علیّ ولیّی و محمّد نبیّ فآثرعلیّ حیاته للنبیّ فرقد علی فراش النبیّ یقیه بمهجته اهبطا الی الارض**

و احفظاه من عدوّه (۱).

پس بزمین آمدند جبرئیل بالای سر میکائیل نزد پاهای آنحضرت نشستند جبرئیل میگفت **بخّ بخّ من مثلك یا بن ابیطالب و الله عزّ و جلّ یباهی بك الملائکة (۲).**

آنگاه نازل گردید بر خاتم الانبیاء صلّی الله علیه وآله آیه ۲۰۳ سوره ۲ (بقره) **و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله والله رؤف بالعباد (۳).**

اینك از آقایان محترم تمنا میکنم بمنزل که رفتید این آیه شریفه رابا آیه غار که مورد استشهاد شما است بیطرفانه و منصفانه بدون حبّ و بغض شیعه و سنّی مورد مطالعه قرار دهید به بینید آیا افضلیت برای آنکس است که در مسافرت چند روزی با حزن و غم‌واندوه باپیغمبر بوده یا برای آنکس که در همان شب جان‌بازی نموده و با قدرت وشجاعت و مسرت عالماً عامداً نفس خود را فدای رسول الله نموده تا آنحضرت بسلامت برود پرورد گار عالمیان بملائکه روحانی‌بوجود او مباهات نموده ومستقلاً آیه‌ای در مدح او نازل فرموده‌است.

چنانچه علماء بزرگ خودتان بامختصر دقت وتوجهی در مقابل معاندین لجوج از روی انصاف تصدیق نموده‌اند که علی علیه السلام افضل ازابی‌بکر بوده‌وخوابیدن علی دربستر رسول‌الله بمراتب بهتر و بالاتر از مصاحبت ابی بکر در غار بوده‌است.

اعتراف علماء سنی به افضل بودن خوابیدن علی در بستر پیغمبر از مصاحبت ابی بکر در غار

واگر از ص ۲۶۹ تا ص ۲۸۱ جلدسیم شرح‌نهج البلاغه راعمیقانه‌مطالعه‌نمائید وبه‌بیانات ودلائل امام ابوجعفر اسکافی که از اکابر علماء و شیوخ معتزلیها میباشد در ردّ شبهات ابوعثمان جاحظ

(۱) بدرستیکه‌من بین علی ولی خودم ومحمد پیغمبرخودبرادری قرار دادم‌پس‌علی‌زندگانی خودرا ایثار وفدای حیات وزندگانی پیغمبر نمود ودرفراش وبستر او خوابید بروید بزمین واورا از شر دشمنانش حفظ نمائید.

(۲) به‌به کیست مثل ومانند تو ای پسر ابو طالب که خدای عز وجل بوجود تو بملائکه مباهات مینماید.

(۳) بعضی از مردانند(یعنی علی‌علیه‌السلام) که‌از جان‌خود در راه رضای‌خدادرگذرند‌وخدا دوستدار چنین بندگانست.

(ناصبی) در اثبات افضلیت علی علیه السلام بر ابی‌بکر دقت نمائید خواهید دیدکه آن عالم منصف بالصراحه با دلائل محکمی ثابت مینماید که خوابیدن علی علیه السلام در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله بامر آنحضرت افضل از مصاحبت چند روزه ابی بکر در مسافرت غار بوده است تاآنجا که گوید **قال علماء المسلمین انّ فضیلة علیّ علیه السلام تلك اللیلة لانعلم احداً من البشر نال مثلها الّا ما کان من اسحق و ابراهیم عند استسلامه للذّبح (۱)**.

و در آخر ص ۲۷۱ نقل قول ابوجعفر اسکافی را در جواب ابوعثمان جاحظ ناصبی نقل نموده که گوید **قد بیّنا فضیلة المبیت علی الفراش علی فضیلة الصحبة فی الغار بما هو واضح لمن انصف و نزید ههنا تاکیداً بما لم نذکره فیما تقدّم فنقول انّ فضیلة المبیت علی الفراش علی الصحبة فی الغار لوجهین احدهما انّ علیاً علیه السلام قد کان انس بالنبیّ صلّی اللّه علیه و آله و حصل له بمصاحبته قدیماً انس عظیم و الف شدید فلمّا فارقه عدم ذلك الانس و حصل به ابوبکر فکان ما یجده علیّ علیه السلام من الوحشة و الم الفرقة موجبا زیادة ثوابه لانّ الثواب علی قدر المشقّة ـ و ثانیهما انّ ابابکر کان یؤثر الخروج من مکة وقد کان خرج من قبل فرد فازداد کراهیة للمقام فلمّا خرج مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وافق ذلك هوی قلبه و محبوب نفسه فلم یکن له من الفضیلة ما یوازی فضیلة من احتمل المشقّة العظیمة و عرض نفسه لوقع السیوف و رأسه لرضخ الحجارة لانّ علی قدر سهولة العبادة**

(۱) اتفاقی علماء مسلمین است که احدی از بشر بفضیلت خوابیدن علی در فراش پیغمبر نرسیده است مگر اسحق وابراهیم در تسلیم بذبح وقربانی (ولی عقیده اکثر مفسرین ومورخین وعلمای اخبار است که ذبیح اسماعیل بوده نه اسحق).

یکون نقصان الثواب (۱).

و ابن سبع مغربی درشفاء الصّدور ضمن بیان شجاعت علی علیه السلام گوید. **علماء العرب اجمعوا علی انّ نوم علیّ علیه السلام علی فراش رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم افضل من خروجه معه و ذلك انّه وطّن نفسه علی مفاداته لرسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم و آثر حیاته و اظهر شجاعته بین اقرانه (۲)**.

پس مطلب بقدری واضح است که احدی انکار این معنی را ننموده مگر روی جنون یاتعصّب بدتر ازجنون ـ بس است خیلی معذرت میخواهم رشتهٔ سخن در اینجا طولانی شد خوبست برویم برسر مطلب ـ.

(۱) ما حصل معنی آنکه قبلا فضیلت خوابیدن علی علیه السلام در فراش رسول الله صلی الله علیه وآله لیلة الهجره بر مصاحبت ابی بکر در غار را بقسمی که بر اهل انصاف واضح و آشکار گردد بیان نمودیم اینك(بمقتضای وقت) تاکیداً برآنچه قبلاذکر نمودیم ازدوجهت دیگر مطلب را ثابت مینمائیم.

۱ - انس والفت فوق العادهٔ علی علیه السلام بارسول خدا صلی الله علیه وآله طوری بودکه نمیتوانست آنی از پیغمبر دور بشود وبعکس عدم انس ابو بکر با رسول خدا باعث اشتیاق او بمصاحبت باآن حضرت بوده پس خوابیدن علی در فراش که باعث دوری از آنحضرت گردید ایجاد وحشت والم شدیدی برای علی نمود پس دوری که سبب زجر آنحضرت وموجب ثواب بسیار بوده افضل است برمصاحبت ابی بکر برای آنکه صواب عمل رابقدارمشقت در عمل میدهند(چنانچه گفته اند افضل الاعمال احمزها).

۲ - چون ابی بکر پیوسته عازم برخروج از مکه بوده چنانچه گاهی هم تنها خارج شده پس زیاد شد کراهت ماندن اودر مکه ولذا زمانی که بارسول خدا صلی الله علیه وآله از مکه خارج شد به محبوبه ذاتی و معشوقه قلبی رسید پس برای او فضیلتی نبود که برابر باشد بافضیلت علی علیه السلام که درآن شب اختیاراً تحمل مشقت بزرگی نمود که جان خود را در معرض شمشیرها و سرخود را در مقابل سنگباران دشمنان (که آنشب قصد آن بستر را داشتند که صاحب آن رسول الله صلی الله علیه وآله را بقتل رسانند) قرار داد بدیهی است تحمل آن شدائد بمراتب بالاتر و افضل از ابی بکر بود درراحتی لیلة الغار در مصاحبت رسول الله صلی الله علیه وآله.

(۲) اجماعی علماء عرب است بر اینکه خوابیدن علی علیه السلام لیلة الهجرة درفراش رسول الله صلی الله علیه وآله افضل بود از بیرون رفتن او با آنحضرت زیرا که خود را در جای آن حضرت قرار داد وزندگانی خود را فدای آنحضرت نمود وباین وسیله شجاعت خود را بین اقران ظاهر نمود.

و اما اینکه فرمودید مراد از **اشدّاء علی الکفّار** خلیفه ثانی عمر بن الخطّاب بوده است فقط بمحض ادعاء از شما قبول نمیشود باید دید که آیا این صفت هم با حال موصوف مطابقه مینماید یاخیر چنانچه مطابقه نماید بجان ودل میپذیریم .

در مباحثات علمی و مناظرات دینی شدتی برای عمر نبوده

بدیهی است شدت و غلظت در دو جهت متصور است یکی در مباحث علمی و محاورات دینی که در مقابل علمای بیگانه شدید البیان بوده باشد یا در میدان های جنگ و جهاد فی سبیل الله شخصاً رشادت و شجاعت و غلظتی بکار برده باشد .

اما در موضوع محاورات دینی و مناظرات علمی برای خلیفه عمر ابداً در تاریخ رشادتی دیده نشده وآنچه در کتب اخبار و تواریخ فریقین (شیعه و سنّی) حتی بیگانگان سیر نمودیم غلظت و شدتی برای خلیفه عمر از این دو جهة ندیدیم .

چنانچه آقایان محترم همچو هنر علمی و محاوره دینی و مباحثات با علمای بیگانه از خلیفه عمر در تاریخ عمرش نظر دارید بیان نمائید خیلی ممنون خواهم شد که بر معلومات داعی افزوده خواهد شد .

اقرار عمر برتری علی را بر خودش علماً و عملا

ولی آنچه داعی اطلاع دارم و بزرگان علمای خودتان در کتب معتبرهٔ خود ضبط نموده‌اند در ادوار خلافت خلفاء در جمیع موضوعات علمی و دینی حلّال مشکلات مولانا امیر المؤمنین علی علیه‌السلام بوده .

با همه اخباری که امویها وبکریون وعلاقمندان بآنها درفضایل آنها جعل نمودند (چنانچه علمای خودتان در کتب جرح وتعدیل نوشته‌اند) مع ذلك نتوانستند این حقایق را بپوشانند که هر زمانیکه علمای یهود ونصاری و سایر فرق از مخالفین نزد ابوبکر وعمر و عثمان در زمان زمامداری آنها میآمدند یا مینوشتند و مسائل مشکله سؤال میکردند ناچار متوسل میشدند بذیل عنای مولانا علی علیه‌السلام ومیگفتند این سؤالات مشکل و پیچیده را احدی نتواند جواب دهد جز علی بن ابیطالب .

لذا آنحضرت حاضر و جواب آنها را بقسمی میداد که قانع شده مسلمان میشدند چنانچه در تاریخ حالات خلفاء کاملا وارد است .

بس است در اثبات این معنی اظهار عجز خلفاء (ابوبکر و عمر و عثمان) در مقابل علی علیه‌السلام و اقرار به برتری آنحضرت واینکه اگر علی نبود آنها هلاك شده بودند .

چنانچه محققین از اکابر علمای خودتان آورده‌اند که خلیفه ابوبکر میگفت

اقیلونی اقیلونی فلست بخیرکم وعلیّ فیکم (۱) .

و متجاوز از هفتاد مرتبه خلیفه عمر در قضایای مختلفه و موارد متفاوته اقرار نموده که **لولا علی لهلك عمر** اگر علی نبود من هلاك شده بودم .

و غالباً موارد مهالك را نوشته‌اند که اینك نمیخواهم وقت مجلس را بگیرم شاید مطالب مهمتری برای مذاکره لازم باشد .

نواب ـ قبله صاحب کدام مطلب مهم‌تر از این موضوع است که بیان نمودید آیا در کتب معتبرهٔ ما این کلمات ضبط ونقل گردیده چنانچه هست و نظر دارید برای مزید بینائی ما بیان فرمائید ممنون خواهیم شد .

داعی ـ عرض کردم اکابر علمای سنت وجماعت اتفاق براین معنی دارند (باستثناء قلیلی از متعصّبین لجوج) که با الفاظ و عبارات مختلفه در موارد متعدده نقل نموده‌اند برای روشن شدن مطلب و اتمام حجة ببعض از آن اسناد و کتب که در نظر دارم اشاره مینمایم .

در اسناد گفتار عمر لولا علی لهلك عمر

«۱» قاضی فضل‌الله بن روزبهان متعصّب در ابطال الباطل «۲» ابن حجر عسقلانی متوفی سال ۸۵۲ در ص ۳۳۷ تهذیب التّهذیب (چاپ حیدرآباد دکن) «۳» و نیز ابن حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه (چاپ مصر) «٤» ابن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷٦ در ص ۲۰۱ و۲۰۲ کتاب تأویل مختلف الحدیث «٥» ابن حجر مکی متوفی سال ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقه «٦» خاج احمد افندی در ص ۱٤٦ و ۱۵۲ هدایت المرتاب «۷»

(۱) مرا از این مقام بردارید زیرا من از شما بهتر نیستم مادامی که علی درمیان شما است .

ابن أثیر جزری متوفی سال ٦٣٠ در ص ٢٢ جلدچهارم اسدالغابه «٨» جلال الدین‌سیوطی در ص ٦٦ تاریخ الخلفاء «٩» ابن‌عبدالبر قرطبی متوفی سال ٤٦٣ در ص ٤٧٤ جلد دوم استیعاب «١٠» سید مؤمن شبلنجی در ص ٧٣ نور الابصار «١١» شهاب الدین احمد بن عبدالقادر عجیلی درذخیرة المآل «١٢» محمّد بن علی الصبان در ص ١٥٢ اسعاف الراغبین «١٣» نورالدین‌بن صباغ مالکی متوفی سال ٨٥٥ در ص١٨ فصول‌المهمّه «١٤» نورالدین علی‌بن عبدالله سمهودی متوفی‌سال٩١١ در جواهر العقدین «١٥» ابن ابی الحدید معتزلی متوفی سال ٦٥٥ در ص ٦ جلد اول شرح نهج البلاغه «١٦» علامه قوشچی در ص ٤٠٧ شرح تجرید «١٧» خطیب خوارزمی در ص ٤٨ و ٦٠ مناقب «١٨» محمّد بن طلحه شافعی در ص ٢٩ ضمن فصل‌ششم‌مطالب السئول «١٩» امام احمدبن حنبل درفضائل ومسند «٢٠» سبط ابن جوزی درص ٨٥ و ٨٧ تذکره «٢١» امام‌ثعلبی درتفسیر کشف‌البیان «٢٢» علامه ابن قیم‌جوزی در ص ٤١ تاص٥٣ طرق‌الحکمیه‌ضمن‌نقل قضایای‌عدیده از آنحضرت «٢٣» محمّدبن یوسف گنجی شافعی متوفی سال ٦٥٨ درباب ٥٧ کفایت الطالب «٢٤» ابن ماجه قزوینی درسنن «٢٥» ابن‌مغازلی شافعی درمناقب «٢٦» ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد «٢٧» محمّدبن‌علی‌بن‌الحسن‌الحکیم ترمذی‌درشرح‌فتح‌المبین«٢٨»دیلمی درفردوس«٢٩»شیخ سلیمان بلخی حنفی‌درباب ١٤ ینابیع‌المودّه «٣٠» حافظ ابونعیم اصفهانی‌درحلیة‌الاولیاء و مانزل‌القرآن فی‌علی و بسیاری‌دیگر ازاجلّه‌علماء خودتان باختلاف الفاظ وعبارات‌نقل اقوال خلیفه عمر را نموده‌اند و غالباً با ذکر موارد قضایای وارده آورده‌اند که میگفت **لولاعلیّ لهلك‌عمر .**

اشاره یبعض مواردی که‌علی (ع) خلفارانجات‌داده وآنها اقرارنمودند که‌اگرعلی نبود هلاك شده بودند

از جمله فقیه گنجی شافعی در باب ٥٧ کفایة الطالب‌فی مناقب‌علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام بعدازنقل اخباری‌مسنداًخبر حذیفة‌بن‌الیمان را که‌دیگران از علمای شما هم نقل نموده‌اند ذکر نموده که روزی عمر با او ملاقات نمود وسؤال کردچگونه صبح کردی حذیفه گفت .

اصبحت واللّه اکره الحقّ و احبّ الفتنة و اشهدبمالم اره و احفظ غیر

المخلوق واصلّی علی‌غیروضوء و لی‌فی‌الارض مالیس‌للّه‌فی السماء (١) .

عمر از این کلمات غضبناك گردید خواست اورا اذیت کنددر همان‌بن‌امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسید آثار غضب را درصورت عمر دید فرمود ازچه جهة غضبناکی قضیه را نقل نمود حضرت‌فرمود مطلب مهمی نیست‌تمام‌را صحیح گفته .

مراد از حق که‌از او کراهت‌دارد مرگ است ومراد از فتنه که دوست میدارد مال و اولاداست و اینکه گفته شهادت میدهم بچیزی که‌ندیده‌ام یعنی‌شهادت‌میدهم بوحدانیت خدا ومرگ‌وقیامت وبهشت‌و دوزخ‌وصراط که هیچکدام راندیده است واینکه گفته حفظ میکنم غیرمخلوق رامرادش قرآن است که مخلوق‌نیست و اینکه گفته بدون وضو صلوات میفرستم یعنی‌صلوات برسول‌خدا که‌جائز است‌بی‌وضوصلوات فرستادن و اینکه گفته‌برای من است در زمین چیزی که‌نیست برای‌خدا در آسمان یعنی‌برای من‌زوجه‌ایست که‌خدای تعالی مبرای‌از زوجه واولاد میباشد .

عمر گفت **کادیهلك ابن الخطّاب لولا علیّ بن ابیطالب (٢).**

آنگاه مؤلف گنجی گوید این مطلب (که خلیفه میگفت اگر علی نبود عمر **هلاك** میشد) ثابت است‌نزد اهل خبر و جمع کثیری از اهل سیر اورا نقل‌نموده‌اند .

و صاحب مناقب گویدمکرّر خلیفه عمررضی‌الله عنه میگفت **لاعشت فی‌امة‌لست فیهایاابا‌الحسن (٣) .**

و نیزمیگفت **عقمت النساء ان یلدن‌مثل علیّ‌بن ابیطالب (٤).**

و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ١٤ ینابیع الموده ازترمذی‌نقلاً از ابن‌عباس خبر مفصّلی نقل‌نموده که درآخر آن‌خبر گوید **کانت الصحابه رضی‌اللّه عنهم‌یرجعون الیه صلی‌الله علیه و آله فی احکام الکتاب‌و یاخذون**

---

(١) صبح کردم‌درحالتیکه اکراه دارم ازحق ودوست‌میدارم‌فتنه را وشهادت میدهم بچیزی که ندیده ام اورا وحفظ مینمایم غیرمخلوق‌راوصلوات میفرستم بدون وضوو برای من‌است‌درزمین چیزیکه نیست برای خدا درآسمان .

(٢) نزدیك بود عمر هلاك شود اگر علی‌نرسیده بود .

(٣) نباشم درامتی که‌تودر آن امت‌نباشی یاابا‌الحسن (کنیة علی‌علیه‌السلام بود) .

(٤) عقیم اند زنان بزاینده مثل‌وماننده علی‌بن‌ابیطالب (ع).

عنه الفتاوى کما قال عمر بن الخطّاب رضی الله عنه فی عدّة مواطن لولا علیّ لهلك عمر - وقال صلّی الله علیه و آله اعلم امّتی علی بن ابیطالب (١) .

پس با این مختصر بیانی که بمقتضای وقت مجلس نمودیم تصدیق میفرمائید که در مناظرات دینی و مباحثات علمی ابداً شدت وغلطتی ازخلیفه عمر دیده نشد بلکه خود اقرار و اعتراف بعجز داشته وتصدیق می نموده که علی علیه السلام فریاد رس او بوده واز مهالك اورا نجات میداده تا آنجا که متعصّبین از علماء شما مانند ابن حجر مکی در فصل سیم صواعق محرقه نقلا ازابن سعد آورده که عمر میگفت **اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابو الحسن یعنی علیّا (٢) .**

در میدانهای جنگ شجاعت و رشادتی از خلیفه عمر دیده نشد

و اما در معارك و میدانهای جنگ هم هیچ تاریخی نشان نمیدهد که خلیفه عمر شخصاً شدت و شجاعت و رشادتی از خود نشان داده باشد بر عکس بحکم تاریخ و بیان مورخین فریقین هر گاه در مقابل لشکری بزرگ یا مردمان قوی وپرزور از کفار قرار میگرفت ترك مقاومت مینمود که در اثر عمل او مسلمین فرار نموده وشکست برلشکر اسلام وارد میآمد .

حافظ - کم کم بی‌لطفی را از نزاکت خارج نمودید و بمثل خلیفه عمر رضی الله عنه که فخر مسلمانان است ودر زمان خلافت اوفتوحات بزرگی نصیب مسلمانان گردیده و در همهٔ جنگها بوجود او لشکر اسلام فاتح شدند اهانت نموده و آن بزرگوار را جبون و فرّار و وجودش را باعث شکست مسلمانان قلمداد مینمائید آیا سزاوار است مثل شما شخص شریفی تا این اندازه اهانت بمردمان بزرگی مانند خلیفه عمر رضی الله عنه که مایهٔ فخرو مباهات وافتخار مسلمین است بنمائید و ماهم گوش بدهیم و حرف نزنیم .

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است که در این چند شب هنوز کما

(١) اصحاب پیغمبر (ص) در احکام قرآن مراجعه بعلی (علیه‌السلام) می نمودند واخذفتاوا ازاو میکردند چنانچه عمربن‌الخطاب در محلهای عدیده میگفت اگر علی نبود هلاك شده بودم و رسول‌اکرم (ص) فرمود اعلم ودانا ترین امت من علی بن‌ابیطالب است .

(٢) بخدا پناه میبرم از معضله وامرپیچیده‌ای که ابوالحسن یعنی علی دراو نباشد .

ینبغی داعی را نشناخته‌اید گمان مینمائید که ممکن است داعی روی هوای نفس و حبّ و بغض جاهلانه و بدون دلیل و برهان تعریف یا تقبیحی از اشخاص بنمایم خاصه نسبت باشخاصیکه معروفیت در تاریخ دارند ولو از هرطبقه باشند .

فقط عیب بزرگی که در این قبیل مجالس موجود است و قرنها بهمین جهات بین مسلمانان اسباب بدبختی گردیده سوء نظر و گمانهای بد است که برخلاف دستورقرآن مجید از مسلمانان ظاهر میگردد با اینکه صریحاً درآیه ١٢ سوره ٤٩ (حجرات) میفرماید

یا ایّها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظّن انّ بعض الظّن اثم (١) .

چون این جملاتی که عرض کردم از دهان یك فرد شیعه بیرون آمده لذا با نظر بدبینی تصور اهانت نمودید وحال آنکه مطلب غیر از اینست که شما گمان نمودید زیاده برآنچه علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند چیزی نگفتم .

بدیهی است ما وشما در ازمنهٔ ماضیه نبوده‌ایم ولی بحکم عقل بایستی قضاوت نیك و بد افعال اشخاص را از روی صفحهٔ تاریخ بنمائیم .

باز هم بیان حقیقت

اینکه فرمودید داعی نسبت بخلیفه عمر اهانت نمودم (ببخشید) اینجا مغلطه نمودید یاخواستید باین جمله تحریك اعصاب مخالفین نمائید .

وحال آنکه صحبت ما راجع بخلیفه جنبهٔ اهانت نداشت بلکه حکایت عین واقع ثبت در تاریخ را بیان نمودم و زیاده از آنچه علماء و مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند چیزی نگفته و نمیگویم ناچارم پرده را بردارم ومطلب را مشروح و واضحتر بیان نمایم تا بدبینی از میان برود .

اینکه فرمودید فتوحات عالیهٔ اسلام رهین منت وجود خلیفه عمر است احدی انکار این معنی را ننموده که در دوره زمامداری عمر اسلام بفتوحات عالیه نائل آمده ولی در عین حال نباید فراموش نمود که بشهادت و إقرار علمای بزرگ خودتان ازقبیل قاضی أبوبکر خطیب در تاریخ بغداد و امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید/در

(١) ای اهل ایمان زیاد دوری نمائید ازظن وگمان بدکه برخی از گمانها معصیت است

شرح نهج البلاغه و دیگران در تمام امور ملك و مملکت و مخصوصاً لشکر کشیها خلیفه عمر با أمیرالمؤمنین علی (ع) شور می‌نمود و مطابق دستور آنحضرت رفتار میکرد .

علاوه بر اینها فتوحات اسلام در هر دوره و زمان تفاوت پیدا مینمود . قسمت اول فتوحات اولیهٔ اسلام در زمان خود خاتم الانبیاء بوده که رهین منت شخص شخیص أمیرالمؤمنین علی (ع) میبود چه آنکه گفته‌اند .

سپاهی لشکر نیاید بکار — که یك مرد جنگی به ازصدهزار

وآن مرد جنگی که مایه فخر و مباهات اسلام و مسلمین و وجودش سبب فتح و پیروزی لشکر اسلام بود أمیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) بود که اگر در جنگی حاضر نمیشد فتح حاصل نمیگردید چنانچه در خیبر که آنحضرت درد چشم داشت و نمیتوانست بمیدان برود پی در پی مسلمین شکست خوردند تا زمانیکه آنحضرت بدعای رسول اکرم (ص) شفا یافت و حمله بدشمن نمود و فتح قلاع خیبر بدست آنحضرت واقع شد .

ودر غزوه احد کهمسلمین همگی فرار نمودند فقط علی (ع) بود که بیاری پیغمبر استقامت نمود تا منادی غیبی ندا در داد **لاسیف الاّ ذوالفقار لافتی الاّ علیّ(۱)** .

و امّا قسمت دوم فتوحات بعد از وفات خاتم‌الانبیاء (ص) میباشد که تماماً رهین منت شجعان نامی و سرداران زبردست بزرگ اسلام و نقشه کشی و کاردانی آنها بوده است که در میدانهای جنگ مقابل دشمنان قوی شجاعت و فداکاری و جان بازی می‌نمودند تا بر آنها غالب میآمدند .

ولی صحبت ما دراطراف فتوحات اسلامی نبوده که در زمان خلافت خلفاء مخصوصاً زمان خلیفه عمر واقع شد بلکه در موضوع شدت وشجاعت وغلظت شخصی خلیفه عمر بن الخطّاب بود که عرض کردم در تاریخ‌سابقه ندارد .

حافظ ـ این اهانت نیست که شمامیفرمائید خلیفه‌عمررضی‌الله‌عنه از میدان جنگ

(۱) نیست شمشیری مگر ذوالفقار و نیست جوانمردی مگر علی‌علیه‌السلام .

فرار کرده و عمل او موجب شکست مسلمانان گردید .

داعی ـ اگر نقل وقایع تاریخی اشخاص اهانت است این نوع از اهانت را علماء بزرگ و مورخین‌خودتان نقل نموده‌اند و داعی نگفتم مگر آنچه را که مورخین‌خودتان ثبت نموده‌اند اگر ایراد و اشکالی دارید بعلماء خودتان بنمائید که این وقایع را ثبت و ضبط نموده‌اند .

حافظ ـ در کجا علمای ما نوشته‌اند که خلیفه عمر رضی الله عنه از میدان جنگ فرار کرد و در کجا سبب شکست مسلمین گردید .

شکست ابو بکر و عمر در خیبر

داعی ـ در بسیاری ازمیدانهای جنگ که اهمّ از همهٔ آنها واقعهٔ مهمّهٔ غزوهٔ خیبر است که آقایان شکست‌خوردند چون‌علی (ع) چشمهای‌مبارکش دردمیکرد روز اول رسول اکرم (ص) علم وپرچم مسلمین را به‌ابی‌بکر دادند وبسرداری مسلمین با لشکر رفتند مقابل یهود مختصر جنگی نموده شکست خورده بر گشتند روز دوم علم را بعمر دادند ولی هنوز در مقابل یهود نرسیده ترسیده فرار نمودند .

حافظ ـ این بیانات شما ساخته های شیعیان است والّا آنها مردمانی قوی دل وشجاع بودند .

داعی ـ مکرر عرض کردم شیعیان پیروان أئمه از اهل بیت اند که صادق و مصدّق بودند هر گز دروغ نگفته ونمیگویند چون دروغ را از گناهان کبیره میدانند و ابداً احتیاجی بجعل‌حدیث ندارند ـ غزوهٔ خیبر از وقایع مهمّه تاریخی دورهٔ زندگانی خاتم الانبیاء (ص) میباشد که جمیع علماء و مورخین فریقین نوشته اند آنچه الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم حافظ ابونعیم اصفهانی متوفی سال ٤٣٠ در ص ٦٢ جلد اول حلیة الاولیاء و محمّد بن طلحه شافعی در ص ٤٠ مطالب السئول از سیرهٔ ابن هشام و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ١٤ کفایت الطالب و دیگران از اکابر علماء و مورخین خودتان که وقت مجلس اقتضای نقل اقوال تمام آنهارا ندارد ـ ولی برای شما أهمّ از همهٔ آن اقوال تصدیق دو عالم بزرگ و محل وثوق و اطمینان خودتان محمّد بن

اسماعیل بخاری در ص۱۰۰ جلد دوم صحیح چاپ مصر سال ۱۳۲۰ و مسلم بن حجّاج درص۳۲٤ جلد دوم صحیح چاپ مصرسال۱۳۲۰ که صریحاً نوشته‌اندفرجع **ایضاًمنهزماً** یعنی (خلیفه عمر) دو مرتبه از میدان جنگ فراراً بر گشت .

وازجمله دلائل واضحه براین معنی اشعار صریحی است که ابن أبی‌الحدید معتزلی ضمن قصائد هفتگانهٔ معروفهٔ خود که بنام علویات سبع نامیده شده که در فضائل مولانا أمیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سروده بنام قصیده بائیّه در باب خیبر گفته است :

الم تخبر الاخبار فی فتح خیبر	**ففیها لذی اللبّ الملبّ أعاجیب**
و ما انس لا انس اللّذین تقدّما	**و فرّهما و الفرّقد علما حوب**
و للّراية العظمی و قد ذهبا بها	**ملابس ذلّ فوقها و جلاییب**
یشلّهما من آل موسی شمرد ل	**طویل نجاد السیف اجیدیعبوب**
یمجّ منوناً سیفه و سنانه	**و یلهب ناراً غمده و الانا بیب**
احضّرهما أم حضّرا خرج خاضب	**وذانهما ام ناعم الخدّمخضوب**
عذر تکما انّ الحمام لمبغض	**وانّ بقاء النفس للنفس محبوب**
لیکره طعم‌الموت والموت طالب	**فکیف‌یلذّالموت‌والموت‌مطلوب(۱)**

پس تصدیق نمائید که ما قصد اهانت نداشتیم بلکه فقط نقل وقایع تاریخی نمودیم که معلوم شود در میدانهای جنگ شدت وغلظت و شجاعتی شخصاً برای خلیفه

(۱) ماحصل معنی آنکه آیا داستان فتح خیبر را مورد مطالعه قرار نداده‌اید که با چه نکات ورموز عجیبی آمیخته که موجب بهت وحیرت خردمند است .چون آن دو(ابی بکر وعمر) انس وعادت باءلمداری نداشته ورموز پرچم داری را ندانسته ولذا لباسهای ذلت وخواری را برآن (پرچم بزرگ) پوشانیدند وفرار برقرار اختیار نمودند با آنکه میدانستند فرار از جنگ گناهی است کفرآمیز چه آنکه جوانی شجاع از سران یهود بلند قامت سوار بر اسبی کوه پیکر با شمشیر برهنه مانند شتر مرغ نر پرشهوتی که هوا وسبزه بهار اورا قوی‌نموده بایشان حمله‌ور گردید که گویا رو بدوغوش صورت حنا بسته میرود . وامواج آتش مرگ از برق شمشیر ونیزهٔ او باعث ترس ایشان گردید .

(آنگاه ابن ابی الحدید گوید) بجای شما (ای دو خلیفهٔ بزرگوار) عذرخواهی میکنم (از شکست وفرار نمودن از میان یهودبی‌قابلیت) زیرا مرگ‌درنظر هرفردی مبغوض وادامهٔزندگانی محبوب است شماهم (مانند همه) ازچشیدن طعم مرگ بیزار بودید وحال آنکه مرگ بدنبال هر کس هست پس چگونه باختیار خود موت را بخواهید ولذت اورا بچشید .

نموده تا مشمول **أشداء علی الکفّار** واقع‌شود بلکه درمقابل دشمن قوی جاخالی نموده‌از معرکه بر کنارمیشدند .

و اگرخوب بانظردقت و انصاف‌بنگرید خواهیدتصدیق نمود که واجد این صفت بزرگ هم علی علیه‌السلام بوده که در تمام‌میدانهای‌جنگ شخصاً شدیدالغضب بر کفّاروغالب بر آنها میآمده چنانچه در آیه ۵۹ سوره ٥ (مائده) خدای تعالی تصدیق این معنی را نموده کهمیفرماید **یا ایها الذین آمنوا من یرتدّ منکم عن دینه فسوف یاتی اللّه بقوم یحبّهم و یحبّونه أذلة علی المؤمنین اعزّة علی الکافرین یجاهدون‌فی سبیل اللّه و لایخافون لومة لائم ذلك فضل اللّه یؤتیه من یشاء واللّه واسع علیم (۱)** .

حافظ ـ عجب است شمامیخواهید با حسن بیان و اجبار این آیه‌ای که در شأن تمام مؤمنین‌است کهواجد این صفات و محبوب خدا و مشمول الطاف الهی بودند درشأن علی کرم الله وجهه‌جاری نمائید .

داعی ـ مکرّر دیده و تجربه کرده‌اید که داعی‌آنچه گفتم بی‌دلیل نبوده چنانچه پیوسته ایراد نمودید و جواب شنیدید معذلك باز هم اعتراض مینمائید خوب است بنحو سؤال بفرمائید آیاچه دلیل بر این گفتار هست‌تاجواب عرض نمایم اینك جواب فرمودهٔ شمارا بعرض میرسانم .

اوّلاً اگر این‌آیه مخصوص تمام مؤمنین نازل شده و تمام آنها مشمول این آیه بودند هرگز از میدانهای جنگ فرار نمیکردند .

حافظ ـ آیا انصاف است مؤمنین وصحابه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را که آنهمه جنگها و فتوحات نمودند شما با لسان اهانت فرّار بخوانید .

(۱) ای گروهیکه‌ایمان آورده‌اید هرکه از شماازدین خود مرتدشود بزودی‌خدا قومی را میآورد که دوست دارد آنها را وآنهاهم خدا را دوست‌دارند ونسبت بمؤمنان‌سرافکنده‌وفروتن وبکافران سرافراز ومقتدرند (مانند علی علیه السلام و پیروانش) بنصرت اسلام بر میانگیزد که در راه خدا جهاد کنند ودر راه دین از نکوهش وملامت احدی باك ندارند اینست فضل خدا هر که را بخواهد عطا کند ورحمت خدا وسعت دارد وباحوال هرکه استحقاق آن را دارد دانا میباشد .

داعی - اوّلا داعی لسان اهانت نداشتم بلکه وصف حال آنها را نمودم. ثانیاً داعی آنهارا فرّار نخوانده‌ام بلکه تاریخ اینطور نشان میدهد گویا آقایان فراموش نموده‌اید فرار مؤمنین وصحابه را در غزوه احد وحنین که عموماً حتی کبار صحابه رفتند و پیغمبر اکرم ﷺ را در مقابل کفّار تنها گذاردند چنانچه طبری و دیگران از مورخین بزرگ خودتان نوشته‌اند.

چگونه ممکن‌است کسانیکه پشت بمیدان جنگ نموده و از جهاد رویگردانیدند و رسول خدارا تنها در مقابل دشمن گذاردند محبوب خدا ورسول او باشند.

ثالثاً در نزول این آیه در شأن علی (ع) داعی نگفتم بلکه اکابر علمای خودتان مانند أبواسحاق امام أحمد ثعلبی که خود تصدیق دارید امام اصحاب حدیث است درتفسیر کشف البیان خود گوید این آیه شریفه در شأن علی‌بن ابی‌طالب شرف نزول یافته چه آنکه واجد تمام صفات مذکورهٔ درآیه جز آنحضرت دیگری نبوده.

و درتمام سی‌شش غزوه‌ای که برای رسول اکرم ﷺ پیش آمد هیچ مورّخی از خودی و بیگانه ننوشته‌اند ولو یك مرتبه علی (ع) از میدان جنگ و جهاد فی‌سبیل‌الله روی گردانده باشد.

حتّی در جنگ اُحد که جمیع أصحاب فرار نمودند فقط یگانه کسیکه بعد از جنگ سخت مغلوبه و حمله پنج هزار سواره و پیادهٔ دشمن بر مسلمانان و شهادت جناب حمزه (سیدالشهداء) عمّ بزرگوار پیغمبر ﷺ استقامت ورزید و تا پایان فتح وپیروزی ثابت قدم ماند مولانا امیرالمؤمنین علی (ع) بود.

با آنکه قریب نود زخم بر بدن مبارکش وارد آمده و در اثر رفتن خون بسیار سستی تمام اعضایش را گرفته وچندین مرتبه برو برزمین آمد مع‌ذلك باثبات قدم‌حفاظت از رسول خدا نمود تا جنگ را بنفع مسلمین تمام کرد.

حافظ - آیا خجالت ندارد که شما نسبت فرار بصحابه کبار بدهید و حال آنکه صحابه عموماً و دوخلیفه برحق أبی‌بکر و عمر رضی الله عنهما پروانه وار در أطراف رسول خدا میگشتند وآنحضرت را حفظ مینمودند.

داعی - مثل اینکه آقا تاریخ نخوانده‌اید که چنین بیانی مینمائید عموم مورخین نوشته‌اند که در جنگ احد و حنین و خیبر تمام صحابه فرار نمودند راجع بخیبر کهعرض نمودم. و اما در حنین مسلّم است که همه فرار نمودند چنانچه حمیدی در جمع بین الصحیحین و حلبی در ص ۱۲۳ جلد سیم سیرة الحلبیه گوید تمام اصحاب فرار نمودند الّا چهار نفر علی (ع) و عباس جلو روی پیغمبر و أبوسفیان بن حارث عنان مرکب آنحضرت را گرفته و عبدالله‌بن مسعود در طرف چپ آنحضرت ایستاده‌بود و امّا فرار مسلمین عموماً در احد مورد انکار احدی نبوده خوبست سیر در تواریخ بنمائید تاکشف حقیقت بر شما بشود مخصوصاً ابن أبی الحدید در ص ۲۷۶ جلد سیم شرح نهج البلاغه ضمن ردّ هزلیّات‌جاحظ ناصبی گوید: **فرالمسلمون باجمعهم الّاالاربعة‌علیّ (ع) والزبیر و طلحة و ابودجانة** یعنی روز احد تمام مسلمین فرار نمودند مگر این چهار نفر پس وقتی از میان تمام مسلمانان چهار نفر را استثناء نمودند معلوم است که ابی‌بکر و عمر و عثمان هم جزو فراری ها بودند فلذا جبرئیل ندا در داد **لاسیف الّاذوالفقار و لافتی الّا علیّ**.

چنانچه اکابر علماء و مورخین بزرگ خودتان‌از قبیل ابن‌ابی‌الحدید درشرح نهج البلاغه و نورالدین مالکی در ص ۴۳ فصول المهمه و دیگران ضبط نمودند که قبلا عرض نمودم که در آن روز صدای منادی بلند شد و هاتفی ندا در داد **لافتی الّا علیّ لاسیف الّا ذوالفقار** (۱).

در تمام جنگها آنحضرت مؤید من جانب الله بود وملائکه بر نصرت و نگاهبانی او آماده و مهیا بودند.

چنانچه‌محمد بن‌یوسف گنجی‌شافعی در باب۲۷ کفایت‌الطالب‌باسناد خودنقل‌مینماید از عبدالله بن مسعود که رسول اکرم ﷺ فرمود **مابعث‌علیّ فی سریّة الّارایت جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره و السحابة تظله حتی یرزقه الله الظفر** (۲).

(۱) نیست جوانمردی‌مگرعلی و نیست شمشیری‌مگرذوالفقار (که‌شمشیر علی علیه‌السلام بود)

(۲) بهیچ جنگی علی تنها فرستاده نشد مگر دیدم جبرئیل از راست ومیکائیل از چپ او وابری سایه بر اوافکنده تاآنکه فتح وظفر نصیب اومیگردید.

و امام أبوعبدالرحمن نسائی در حدیث ۲۰۲ خصائص العلوی نقل مینماید که امام حسن علیه‌السلام با عمامه سیاه در مقابل مردم آمد وضمن نقل اوصاف پدرش گفت درغزوه‌خیبر وقتی علی رفت رو بقلعه **یقاتل جبرئیل عن یمینه و میکائیل عن یساره .**

فلذا در تمام غزوات نصرت و ظفر زیر سایهٔ شمشیر آنحضرت بود که با شدت و غلظت تمام مقابل دشمنان ایستادگی مینمود تا فاتح میشد و درك مقام محبوبیت را نزد خدا و رسول مینمود و جبرئیل و میکائیل دو ملك مقرب افتخار حضور داشتند که در دو طرف او جنگ مینمودند .

تا آنجا که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی علیه‌السلام .

علی محبوب خدا و پیغمبر بود

رابعاً در این آیه میفرماید کسانیکه دارای این صفات بودند خدا آنها را دوست میدارد و آنها هم خدا را دوست میدارند این صفت محبوبیت از خصائص أمیرالمؤمنین است و دلائل بر این معنی بسیار است من جمله از آن اخبار خبری است که محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۷ کفایت الطالب باسناد خود نقل نموده از عبدالله بن عباس که گفت روزی من با پدرم عباس خدمت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بودیم علی علیه‌السلام وارد شد سلام نمود پس از رد سلام رسول خدا با بشاشت از جا بر خاست و علی را در آغوش گرفت و بین دو چشمش را بوسید و طرف راست خود نشانید پدرم عباس عرض کرد یا رسول الله آیا دوست میداری اورا حضرت فرمود ای عمّ بزرگوار **والله الله اشدّ حبّاله منّی (۱) .**

حدیث رایت درفتح‌خیبر

اهمّ ازهمهٔ دلائل بر محبوبیت‌علی علیه‌السلام و اینکه در میدانهای جنگ کرّار بوده نه فرّار حدیث رایت است که در صحاح معتبره شما مذکور است واحدی از اکابر علمای سنّت و جماعت انکار این حدیث ننموده مگر ناصبی متعصّب عنود .

(۱) بخدا قسم محبت ودوستی خداوند باو بیشتر از من است .

نواب ـ قبله صاحب حدیث رایت چیست‌حتمنی است اگر زحمت نیست با سلسله اسنادش بیان فرمائید .

داعی ـ اکابر علماء و مورخین فریقین (شیعه و سنّی) متفقاً حدیث رایت رانقل نموده‌اند از قبیل محمد بن اسماعیل‌بخاری در کتاب الجهاد والسیر فی‌باب دعاء النبی جلد دوم صحیح و نیزدر کتاب المغازی فی باب غزوه‌خیبر جلد سیم صحیح و مسلم بن حجاج در ص ۳۲۴ جلد دوم‌صحیح وامام‌ابوعبدالرحمن‌نسائی درخصائص‌العلوی و ترمذی در سنن و ابن‌حجر عسقلانی درص ۵۰۸ جلد دوم اصابه ومحدث شام در تاریخ‌خود و احمدبن‌حنبل در مسند وابن‌ماجه قزوینی در سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۶ ینابیع المودة و سبط‌ابن‌جوزی در تذکره و محمد بن‌یوسف گنجی شافعی در باب ۱۴ کفایت الطالب ومحمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیةالاولیاء و ابوالقاسم طبرانی در اوسط و ابوالقاسم حسین بن‌محمد(راغب اصفهانی) درص ۲۱۲جلد دوم محاضرات الادباء بالاخره عموم محدثین و مورخین شما در کتب معتبرهٔ خود این حدیث را آورده‌اند تا آنجا که‌حاکم گوید **هذا حدیث دخل فی حدّ التواتر** و طبرانی گوید **فتح علیّ لخیبر ثبت‌بالتواتر (۱) .**

خلاصه خبر اینستکه زمانیکه لشکر اسلام قلاع خیبر را محاصره نموده بودند پس از اینکه سه مرتبه لشکر اسلام بعلمداری ابی‌بکر و عمر شکست خورده فرار نمودند چنانچه اشاره‌نمودیم اصحاب از این شکستهای پی‌درپی (که برای مسلمین سابقه نداشت آنهم در مقابل یهود نا قابل) متأثر و دلتنگ شدند رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای قوت قلب اصحاب و بشارت بفتح وپیروزی فرمودند **والله لاعطینّ الرایة غدا رجلا کرّارا غیر فرّار یفتح‌الله علی‌یدیه یحبّ‌الله و رسوله ویحبّه‌الله و رسوله (۲) .**

(۱) این حدیثی است‌که داخل‌گردیده در حد تواتر ـ فتح‌علی در خیبر بتواتر ثبت‌گردیده.

(۲) بخدا قسم‌فردا پرچم را بکسی دهم‌که حمله‌کننده باشد بر دشمنان نه گریزنده وفرار کننده ، فتح کند خدا بردست او واواست‌کسیکه خدا وپیغمبراورا دوست میدارند واو هم خدا و پیغمبر را دوست میدارد .

آنشب تمام اصحاب در این فکر بخواب نرفتند که آیا فردا این شرف و فضل کرا خواهد بود چون صبح شد همه لباسهای رزم پوشیدند و خود را مقابل پیغمبر جلوه میدادند آنگاه حضرت نظری میان اصحاب افکند فرمود **این اخی و ابن عمّی علیّ بن ابیطالب** کجاست برادر و پسر عمّم علی بن ابیطالب .

علی کو که حلاّل هر مشکل اوست　　علی کو که مفتاح قفل دل اوست

عرض کردند یا رسول‌الله درد چشم دارد بقسمی که قادر بحرکت نمیباشد بسلمان فرمود اورا حاضر نما سلمان رفت دست علی را گرفت در حالتیکه چشمهای آنحضرت بر روی هم‌بود خدمت پیغمبر آمد سلام کرد حضرت پس از رد جواب فرمود **کیف حالك یا اباالحسن** حالت چونست یااباالحسن عرضکرد **بحمد الله خیرا صداع برأسی و رمد بعینی لاابصر معه (۱) .**

حضرت فرمودند **ادن منی** نزدیك من آی چون نزدیك آمد **فبصق فی عینیه و دعا له فبریء حتی کان لم یکن به وجع (۲) .**

آنگاه رایت وپرچم فتح و پیروزی اسلام‌را باو داد ورفت بسوی قلاع خیبر وبایهود جنگ کرد سران وشجعان یهود مانند مرحب وحارث و هشام و علقمه ودیگران را کشت و فتح کرد قلاع مهم خیبر را .

ابن صباغ مالکی در ص ۲۱ فصول المهمه این خبررا از صحاح سته نقل نموده و نیز محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۱۴ بعد از ذکر اخبار گوید حسّان بن ثابت شاعر مخصوص رسول‌الله صلی الله علیه و آله حاضر بود این اشعار را بالبداهه در مدح علی علیه السلام گفت

و کان علیّ ارمد العین یبتغی　　دواء فلمّا لم یحسّ مداویا

شفاه رسول اللّه منه بتفلة　　فبورك مرقیاً و بورك راقیا

وقال ساعطی الرایة الیوم فارسا　　کمیّاً شجاعاً فی الحروب محامیا

(۱) بحمدالله خیر است سر وچشم دردمیکند که جائی را نمی بینم .

(۲) آب دهان مبارك در چشمهای او گذارد و برای او دعا کرد فوری چشم او گشاده و روشن ومرض برطرف شد که ابداً دردی نداشته .

یحبّ الاله والاله یحبّه　　به یفتح اللّه الحصون الاوابیا

فخصّ بها دون البریّة کلّها　　علیّا وسمّاه الوصیّ المواخیا

و ابن صباغ از صحیح مسلم نقل نموده که خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطّاب گفت دوست نداشتم علمداری را مگر آنروز که حریص بودم بر این امر وخودمرا بپیغمبر صلی الله علیه و آله نشان میدادم که شاید مرا بخواند و این افتخار نصیب من گردد مع‌ذلك علی را طلب کرد واین افتخار نصیب او گردید .

و سبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره وامام ابوعبدالرحمن احمد بن علی نسائی درخصائص العلوی بعد از نقل دوازده خبر و حدیث در موضوع علمداری علی علیه السلام در خیبر همین خبر عمر و آروزی علمداری نمودن اورا در حدیث هیجدهم نقل نموده .

و نیز جلال‌الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء و ابن حجر مکی در صواعق وابن شیرویه در فردوس الاخبار نقل مینمایند که عمر بن الخطّاب میگفت : بعلی علیه السلام سه چیز داده شده که اگر یکی از آنها برای من بود دوست تر داشتم از آنکه شتران سرخ مو از آن من باشند (۱) تزویج فاطمه بعلی (۲) سکونت او در مسجد در همه احوال و این امر حلال نبود برای احدی مگر برای علی (۳) علمداری او در فتح خیبر .

خلاصه از این حدیث معلوم و مستفاد میگردد که در میان تمام امت یگانه کسی که محبوب خدا وپیغمبر معرفی شد علی علیه السلام بود .

و حدیث طیر مشوی که شب گذشته ذکر شد خود دلیل دیگراست بر اثبات محبوبیت آنحضرت نزد خدا و رسول و این جمله براحدی پوشیده نمیباشد مگر بر مردمان جاهل بی اطلاع و یابر اشخاص متعصب لجوج و عنود .

پس از این دلائل که راویان موثق خودتان نقل نموده‌اند که به مختصری از آنها من باب نمونه اشارت شد ثابت آمده که مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و مشمول **یحبّهم و یحبّونه** در آیه شریفه امیر المؤمنین علی علیه السلام میباشد نه دیگران از مؤمنین یاصحابه .

اینك بر آقایان معلوم شد که داعی نظر اهانت نداشتم بلکه عین واقع و حقیقت ثبت

شدهٔ در تاریخ را گفتم بطریقی که علمای خودتان بادلائل صریحه میرسانند ومعلوم میشود که مشمول آیه شریفه **اشداء علی الکفار** درمیدانهای جنگ ومباحثات علمی علی علیه السلام بوده است

علاوه بر گفتار داعی علماء بزرگ خودتان اقرار دارند که این آیه در وصف آن حضرت نازل شده آنچه الحال در نظر دارم من باب نمونه عرض مینمایم که محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی در سال ٦٥٨ قمری درباب ١٣ کفایت الطالب بعد از نقل حدیثی که رسول اکرم ﷺ فرموده هر کس میخواهد نظر کند بآدم و نوح و ابراهیم نظر کند بعلی علیه السلام بیاناتی دارد تا آنجا که گوید علی آن کسیستکه خدا در قرآن اورا وصف نموده بآیه **والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم (۱) الخ .**

و خدای متعال در آیهٔ شریفه شهادت میدهد علی علیه السلام عزیز و شدید بوده است بر کفار که اگر شجاعت و شمشیر آنحضرت در میدانهای بزرگ جنگ ودلائل علمی آن بزرگوار در مباحثات ومناظرات و جوابهای منطقی بمسائل مشکله نبود رونقی از برای اسلام و پیشرفتی جهة مسلمین نبود .

چنانچه محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول از رسول اکرم ﷺ نقل نموده که فرمود اسلام قوت نگرفت مگر بشمشیر علی ومال خدیجه پس علی علیه السلام از هر کس اولی والیق وأحق باین مقام ومرتبه بوده است .

وأما اینکه فرمودید **رحماء بینهم** در شأن عثمان بن عفان است واشاره به مقام خلافت او در مرتبه سوم نازل گردیده که بسیار رقیق القلب و رحم دل بوده متأسفانه این عقیده هم بشهادت تاریخ با حال و اخلاق ایشان مطابقت نمیکند و دلائل بر این معنی بسیار است ولی قلم اینجا رسید و سر بشکست - از آقایان محترم تمنا میکنم بهمین مقدار از گفتار اکتفا نموده و از این موضوع صرف نظر نمائید میترسم موجب رنجش گردد .

حافظ - شما وقتی بادلائل وبراهین و ذکر اسناد صحیحه صحبت نمائید هیچگاه موجب رنجش نخواهد شد اگر بدون فحش دادن دلائلی هست بیان فرمائید .

(۱) چنانچه در همین کتاب مبسوطاً ذکر شده .

داعی اولاً حقیر اهل فحش نیستم - چنانکه دراین شبها بشهادت آقایان حاضر فحشها شنیدیم وجواب نگفتم مگر بادلیل و برهان .

ثانیاً دلائل بسیاری موجود است که اگر بخواهم بتمام آنها استدلال نمایم وقت این مختصر مجلس ما کفایت نمیکند ولی چون امر فرمودید بخلاصهٔ بعض از آنها اشاره مینمایم تا خود آقایان منصفانه قضاوت فرمائید - رحم و عطوفت و رقّت قلب را در محل خود بدست آورید .

رویه ورفتار عثمان بر خلاف ابی بکر وعمر

اولاً اتفاقی تمام مورخین ما وشما ازقبیل ابن خلدون و ابن خلّکان و ابن اعثم کوفی است و در صحاح سته و کتب معتبرهٔ شما ثبت است ومسعودی درص ٤٣٥ جلد اوّل مروج الذهب وابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج البلاغه و دیگران از علماء شما آورده اند که عثمان بن عفّان وقتی بمقام خلافت رسید بر خلاف سنّت رسول اکرم ﷺ و سیرهٔ شیخین (ابی بکر وعمر) رفتار نمود .

و حال آنکه باتفاق فریقین و جمیع مورخین در مجلس شوری عبدالرحمن بن عوف با او بیعت نمود بر کتاب خدا و سنت پیغمبر ﷺ وطریقهٔ شیخین و اینکه بنی امیّه را روی کار نیاورد و برمردم مسلط ننماید .

ولی وقتی بر امر خودمستقر شد کاملا برخلاف سیرهٔ آنها رفتار نمود وصریحاً خلاف عهد نمود - و خودمیدانید که نقض عهد وپیمان بحکم قرآن مجید و اخبار صحیحه از جمله گناهان بزرگ است - و بصراحت گفتار وشهادت اکابر علماء و مورخین خودتان خلیفه عثمان عملاً نقض عهد نمود و در تمام دورهٔ خلافت برخلاف طریقهٔ شیخین (ابی بکر وعمر) رفتار نمود وبنی امیّه را برجان ومال وناموس مردم مسلط نمود و این اولین لکّهٔ بزرگی بود که دامن اورا آلوده ساخت .

حافظ - چگونه برخلاف سنت رسول اکرم ﷺ وسیرهٔ ابی بکر و عمر رضی الله عنهما رفتار نمود .

داعی - اول قدمی که برخلاف سنت رسول اکرم ﷺ و طریقهٔ شیخین بر داشت بنابر آنچه مورخین مفصلا نوشته اند و مسعودی محدّث و مورّخ معروف مقبول الفریقین

روی کارآوردن عثمان فساق بنی‌امیه را

ثانیاً فسّاق و فجّار بنی‌امیّه را روی کار آورد و برجان و مال و نوامیس مردم مسلط نمود و در بلاد مسلمین امارات بنی‌امیّه ضرری شایع بوده است و افرادی را برخلاف رضای رسول خدا و شیخین (ابی‌بکر وعمر) بکار گماشت.

از قبیل عمّ ملعونش حکم بن ابی العاص و پسرش مروان بن حکم که هردو بشهادت تاریخ طرید و رانده و تبعید شده رسول اکرم ﷺ و مردود و ملعون بلسان مبارك آنحضرت بودند؟

حافظ - دلیل شما برطرد ولعن آنها بالخصوص چه میباشد.

بنی‌امیه وحکم بن ابی‌العاص ومروان، ملعون خدا و پیغمبر بودند

داعی - دلیل بر لعن دو قسم است یکی جنبه عمومی دارد که خداوند متعال صریحاً بنی‌امیّه را شجرهٔ ملعونه خوانده در آیه ٦٢ سوره ١٧ (بنی‌اسرائیل) که فرمایدو**الشّجرة الملعونة فی‌القرآن** یعنی درخت لعنت کرده شده درقرآن.

چنانچه امام فخر رازی وطبری و قرطبی و نیشابوری وسیوطی وشوکانی وآلوسی و ابن ابی حاتم وخطیب بغداد و ابن مردویه و حاکم ومقریزی و بیهقی و دیگران از مفسرین و علماء خودتان در ذیل این آیه نومیه از ابن عباس (حبرامت) رضی الله عنه نقل نموده‌اند که مراد از شجرهٔ ملعونه در قرآن بنی‌امیّه بودند که رسول اکرم ﷺ آنهارا در خواب بصورت بوزینه ها دید که منبر و محراب اورا مورد تـاخت و تاز خود قرار دادند بعد از بیداری جبرئیل به نزول این آیه خبر داد که بوزینه ها بنی‌امیّه هستند که بعد از تو غصب خلافت مینمایند و محراب و منبر تو هزار ماه در تصرف آنها خواهد بود.

مخصوصاً امام فخر رازی از ابن عباس نقل مینماید که از میان‌تمام بنی‌امیّه رسول اکرم ﷺ نام‌حکم بن‌ابی‌العاص‌را میبرد پس‌بحکم‌قرآن‌مجید حکم‌بن‌ابی‌العاص‌ملعون است‌چون‌ازشجرهٔ ملعونه‌است وپیغمبر ﷺ بالخصوص نام اورا بلعنت‌بزبان‌جاری‌مینمود

در ص ٤٣٣ جلد اول مروج الذهب مختصراً ذکرنموده خانه‌ای بنا کرد از سنك وکاس و درهای اورا از ساج وسرو قرار داد واموال بسیار جمع نمود که علاوه بر آنچه در زمان حیاتش‌بذل و بخشش‌های‌بیجا به‌بنی‌امیّه و دیگران نمود (مانندآنکه خمس بلادارمنیه راکه در زمان‌او فتح‌شد (بدون‌هیچ‌مُجوّز شرعی) بمروان ملعون واگذار کردبعلاوه‌صد هزار درهم‌از بیت‌المال - و چهار صدهزار درهم بعبدالله بن‌خالد - و صد هزار درهم بحکم ابن‌ابی‌العاص ملعون و طرید رسول‌الله ﷺ و دویست هزار درهم به‌ابی سفیان از بیت المال واگذارنمود - (چنانچه ابن‌ابی‌الحدیدهم در ص ٦٨ جلداول‌شرح‌نهج‌البلاغه ثبت نموده) وروزی که اوراکشتند در نزد خزانه دار شخصی‌خودش یکصدوپنجاه هزار دینار و دو کرور درهم‌وجه‌نقد موجود بودغیر از املاك او دروادی‌القری و حنین که آنها یکصد هزار دینار بود و گاو گوسفند وشتر که دربیابانها بیحساب داشت ؟!).

همین‌عمل اوسبب‌شد که تمام‌بزرگان ازبنی‌امیّه وغیره راکه روی کار آورده بود ازید ازآنچه او داشت تهیه نمودند وبغارت‌اموال مردم مشغول شدند؟ انتهی.

زیرا معروف است **الناس علی دین‌ملوکهم** شیخ میفرماید:

اگرزباغ رعیت ملك خورد سیبی بر آورند غلامان او درخت ازبیخ

این قبیل اعمال و جمع سرمایهٔ فراوان آنهم در آن دوره علاوه بر آنکه قبح عقلی و نقلی‌داشته آنهم برای‌خلیفه رسول‌الله ﷺ درمقابل فقرو تهی دستی مردم آن‌زمان - برخلاف رویه وطریقهٔ رفقای او ابی‌بکروعمر که ملتزم ومتعهد شده بود در روز شوری که بطریقهٔ آنها رفتار نماید بوده‌است.

مسعودی در جلداول مروج‌الذهب ضمن حالات عثمان مینویسد خلیفه عمرسفری با پسرش عبدالله بحج رفت و خرج راه او ایاباً و ذهاباً شانزده دینار شد به‌پسرش عبدالله گفت مادرخرج خود اسراف نمودیم.

اینك آقایان‌قضاوت کنیدبین‌طریقهٔ زندگانی‌خلیفه عمر وگشاد بازی و زیاده روی های عثمان وتصدیق نمائید که کاملا عثمان خلاف عهد ومیثاق رفتارنموده است.

و از طرق روات معتبرهٔ فریقین (شیعه و سنی) احادیث بسیار در طرد و لعن آنها رسیده ولی چون در شب اول قرار گذاردیم که استشهاد باحادیث شیعه ننمائیم لذا ببعض از آنچه از علماء شما الحال در نظردارم اشاره مینمایم تا کشف حقیقت گردد

حاکم نیشابوری در ص ٤٨٧ جلد چهارم مستدرك و ابن حجر مکّی در صواعق محرقه نقل ازحاکم مینمـاید که این خبرصحیحاً از رسول اکرم ﷺ رسیده که فرمود **انّ اهلبیتی سیلقون بعدی من امّتی قتلا و تشریداً و انّ اشد قومنا لنا بغضا بنو امیه و بنو المغیرة و بنو مخزوم ـ ومروان بن الحکم کان طفلا قال له النبیّ صلّی‌الله علیه وسلم هوالوزغ بن الوزغ والملعون بن الملعون (۱) .**

و نیز ابن حجر بفاصلهٔ یك حدیث از عمربن مرة الجهنی وحلبی در ص ۳۳۷ جلد اول سیرة الحلبیه و بلاذری درص١٢٦ جلد پنجم انساب وسلیمان بلخی در ینابیع الموده وحاکم در ص ٤٨١ جلد چهارم مستدرك و دمیری درص ۲۹۹ جلد دوم حیات الحیوان و ابن عساکر درتاریخ خود و امام الحرم در ذخایر العقبی ودیگران نیز از عمربن مرة نقل نموده‌اند که **انّ الحکم بن ابی العاص استاذن علی النبی‌صلی‌الله‌علیه وسلم فعرف صوته‌فقال ائذ نواله علیه لعنةالله وعلی‌من یخرج من‌صلبه الاّالمؤمن منهم وقلیل ماهم (۲) .**

و امام فخر رازی در جلد پنجم ازتفسیر کبیر خود ذیل آیه **والشجرة الملعونة** و معنای آن اشاره بقول اُم المؤمنین عایشه مینماید .

که بمروان میگفت **لعن‌الله اباك وانت‌فی صلبه فأنت بعض‌من لعنه‌الله(۳).**

---

(۱) زود است که اهل بیت‌من بعد ازمن ملاقات میکنند ازامت من کسانی را که آنها را میکشند وپراکنده میکنند و بدرستیکه بغض وکینه ودشمنی بنی امیه وبنی مغیره وبنی مخزوم نسبت بما ازهمه بیشتر است ـ ومروان بن حکم دوآن موقع بچه بود حضرت فرمود این وزغ پسروزغ است (یعنی چاپاسه ومار مولك) وملعون پسر ملعون می‌باشد .

(۲) حکم‌بن ابی‌العاص از رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله اذن واجازه ورود خواست‌پیغمبر (ص) صدای اورا شناخت فرمود اذن بدهید اورا لعنت خدا براو باد وبر اولادهای او که از صلبش بیرون میآیند مگر مؤمن از آنها وآن مؤمنین بسیار کم اند .

(۳) خداوندلعنت نمود پدرت را در حالتیکه‌تو در صلب او بودی پس‌تو بعض‌ازکسی‌هستی که خداوند او را لعنت نموده .

وعلامهٔ مسعودی در ص ٤٣٥ جلد اول مروج الذهب گوید مروان‌بن حکم طرید و راندهٔ رسول الله ﷺ بود که ازمدینه رانده و تبعید شده بود .

در زمان خلافت أبی بکر و عمر اجازه ورود بمدینه نیافت ولی عثمان که خلیفه شد برخلاف سیره و رفتار رسول اکرم ﷺ و أبی‌بکر و عمر اورا اجازه ورود داد و با سایر بنی‌امیـّه بدور خود جمع و با آنها زیاده ازحد مهربانی نمود .

نواب ـ قبله صاحب‌حکم‌بن ابی‌العاص که بوده و برای چه‌پیغمبر اورا طردنمود .

حکم بن ابی‌العاص

داعی ـ حکم بن أبی‌العاص عموی خلیفه عثمان بود بنابرآنچه طبری‌وابن أثیر وبلاذری در ص ۱۷ جلد پنجم انساب نوشته اند در جاهلیت همسایه رسول الله ﷺ بود و بسیار آنحضرت را اذیت مینمود مخصوصاً بعد از بعثت و بعد از فتح مکه بمدینه آمد و ظاهراً اسلام قبول نمود ولی پیوسته آنحضرت را در میان جامعه تحقیر می‌نمود وقتی حضرت حرکت میکرد در عقب آنحضرت میآمد و با چشم و دماغ ودهان ودست شکلك در میآورد و بطریق تقلید آنحضرت را آزار میداد حتی در نماز با انگشت تحقیر بآنحضرت اشاره می‌نمود فلذا در اثر نفرین آن حضرت بهمان حالت تشنّج باقی ماند بعلاوه بُله و نیمه مجنون شد روزی بمنزل آنحضرت رفت حضرت ازحجره بیرون آمد فرمود کسی از طرف او عذر خواهی نکند بایستی خودش و فرزندانش مروان و دیگران از مدینه بیرون روند فلذا بامر آنحضرت فوری آنهارا تبعید نمودند بطائف در زمان خلافت ابی‌بکر وعمر : عثمان شفاعت نمود که چون‌حکم عموی من‌است اجازه دهید برگردد بمدینه آنها قبول ننمودند وگفتند طرید و تبعید شده رسول الله را ما برنمیگردانیم چون عثمان خود بخلافت رسید آنهارا برگرداند هرچند مردم و اصحاب رسول الله اعتراض کردند اعتنا ننمود بعلاوه مورد اکرام و بذل و بخشش خود قرار داد و مروان را پیشکار و رئیس دربار خلافت قرار داد و تمام أشرار بنی‌امیه را بدور خود جمع و مأموریتهای بزرگ و پستهای حسّاس را بآنها واگذار نمود که

آنها برحسب پیش بینی عمرخلیفه دوم سبب بدبختی او گردیدند.

ولید فاسق در حال مستی نماز جماعت خواند

که از جمله آنها ولید بن عقبة بن أبي معیط بود که اورا بولایت و امارت کوفه فرستاد ولید کسیستکه بنا بروایت مسعودی در جلد اول مروج الذهب ذیل حالات عثمان: پیغمبر در باره او فرموده بود **انّه من اهل النار** یعنی او اهل آتش است و در فسق و فجور بمنتها درجه متجاهر بود که مسعودی در مروج الذهب و أبوالفداء در تاریخ خود و سیوطی در ص ۱۰۴ تاریخ الخلفاء و أبوالفرج در ص ۱۷۸ جلد چهارم أغاني وامام أحمد در ص۱۴۴ جلد اول مسند وطبری درص۶۰جلد پنجم تاریخ وبیهقی درجلدهشتم ص۳۱۸ سنن و ابن أثیر درص ۴۲ جلد سیم کامل ویعقوبی در ص۱۴۲ جلد دوم تاریخ و ابن اثیر درص ۹۱ جلد پنجم اسدالغابه و دیگران مینویسند در أیام امارت کوفه شبی تا صبح مجلس عیش داشت و صبح که صدای مؤذن برخاست در حالت مستی رفت در محراب مسجد و بامردم نماز صبح را چهار رکعت بجای آورد آنگاه بمردم گفت اگر میل دارید برای شما بیشتر بخوانم.

و نیز بعض ازآنها مینویسند در محراب قی و استفراغ نمود که تمام مردم متأذی گردیده شکایت بعثمان بردند.

و از جملهٔ آنها معاویه معلوم الحال بود که اورا والی شام نمود و سعیدبن عاص را را بعد از ولید بکوفه فرستاد که در اثر عملیات آنها در تمام بلاد مسلمین ظلم و فساد بحد افراط رسید فریادها بلند شد وهر کس ازهر کجا آمد نامه تظلم آوردبدربار خلافت طردش نمودند.

غلط کاریهای عثمان موجب قتل او شد

همین أعمال و رفتار او که برخلاف رویه و رفتار رسول أکرم ﷺ حتی برخلاف طریقه و مشی ابی‌بکر و عمر ظاهر و بارز گردید سبب شد که خون مردم بجوش آمد نهضت ملّی تشکیل. وشد آنچه شد.

قطعاً مسئول قتل و بدبختی او خودش بود که در کارهای خود تجدید نظر

ننموده و بنصایح مولاناامیر المؤمنین گوش‌نداد و فریب خود نمائیهای أطرافیان خود از بنی‌امیّه‌را خورد تاعاقبت جان خودرا برسر دوستی آنها گذارد.

چنانچه خلیفه‌عمر این پیش‌بینی‌را نموده بود (چون باخلاق عثمان آگاهی‌داشت) بنا بر آنچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۶ جلدسیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گفتگوی عمر را با ابن عباس نقل نموده تا آنجا که گوید خلیفه عمر دربارهٔ هریك از شش نفر أصحاب شوری کلامی گفت وعیبی گرفت‌تارسید بعثمان درباره او گفت **أوه ثلاثاً والله لئن و لیها لیحملنّ بني ابي‌معیط علی‌رقاب الناس ثم‌لتنهض الیه‌العرب فتقتله (۱).**

و نیز ابن‌ابی‌الحدید در ص ۶۶ جلد اول شرح نهج‌البلاغه بعد از نقل‌جملهٔ مذکور گوید فراست عمر بصحت پیوست که وقتی عثمان خلیفه شد (چنانچه عمر پیش بینی نموده بود) بنی‌امیّه را بدور خود جمع وبر گردن مردم بار نمود و با والی کردن آنهادر ولایات کردند آنچه‌نباید بکنند با آنکه قادربودآنها را معزول کند وتغییر دهدومروان ملعون را از خود دور نمایدولی ننمود تا نارضایتی‌ها درمردم ایجاد نمودند وسبب شورش و قتل‌او گردیدند.

تمام این بلایا وهتك حرمتها را بر سر او مروان و اطرافیهای او در آوردند و بی‌اعتنائی او به‌نامه‌های امت منجر بقتل‌او گردید.

آقایان انصاف خوبست مراجعه نمائید به ص ۳۵۷ تاریخ بزرگ محمّد بن جریر طبری که از اکابر علماء شما در سیصد هجری و مورد اعتماد عموم بوده که نوشته **وقد رای‌رسول الله اباسفیان‌مقبلاعلی‌حماره‌ومعاویة‌یقود به‌ویزیدابنه‌یسوق به فقال‌صلّی‌الله‌علیه وسلم لعن‌الله الراکب والقائد والسائق (۲).**

آنگاه قضاوت کنید که خلیفه عثمان چرا ملعون و رانده شده پیغمبر ﷺ را

---

(۱) پس ازسه مرتبه آه کشیدن گفت روزی که‌زمام امور دست عثمان برسد(پشتهای مردم را) به بنی ابی معیط اختصاص داده وآنهارا بر گردنهای مردم سوارنموده پس ازآن اضافه نموده گفت درآن موقع عرب در مقابل او نهضت نموده واورا خواهندکشت.

(۲) پیغمبر دید ابوسفیان سوار خری است معاویه جلوخر را میکشد ویزید پسر دیگرش از عقب خررا میراند فرمود خدا لعنت کند سواروجلودار وراننده را.

مورد احترام قرار داده ودرآغوش محبت پذیرفته بلکه امارت و حکومت بآنها داد تا ایجاد انقلاب در دین اسلام بنمایند.

نه ما ازاین اعمال خلیفه وبی‌فکری اوتعجّب میکنیم بلکه علماء بزرگ خودتان مانند طبری و ابن اعثم کوفی تعجب نموده اند و در تاریخ خود ثبت کرده‌اند که چرا وقتی أبوسفیان در مجلس عثمان در اول خلافتش منکر اسلام و نزول وحی و جبرئیل شد خلیفه اورا نکشت و فقط بیك تغیّری قضیه را ماست مالی نمود و حال آنکه باتفاق جمیع مسلمین چنین ملعونی واجب القتل بوده است. فاعتبروا یا اولی الابصار؟!

ایجاد نارضایتی در مردم منجرّ بقتل عثمان شد

وعلاوه برآنچه عرض شد مراجعه نمائید بخطبهٔ ۱۶۳ نهج البلاغه و همچنین خبری راکه ابن‌ابی الحدید در ص ۴۸۲ جلد دوم شرح نهج (چاپ مصر) از تاریخ کبیر طبری ضمن شرح خطبه نقل نموده که بعض از اصحاب رسول الله ﷺ نامه‌ها نوشته بولایات و مسلمانان را دعوت بجهاد نمودند در مدینه مقابل ظلم بنی‌امیّه بحمایت عثمان آنهارا و درسال ۳۴ جمعیت زیادی از ناراضیها از عمّال عثمان بمدینه آمده و خدمت امیرالمؤمنین شرفیاب شدند و آنحضرت را واسطه قرار دادند نزد عثمان حضرت بملاقات خلیفه رفتند تا آنجا که مقدور بود خلیفه را نصیحت نمودند که در تغییر عمّال و اعمال خود تجدید نظر کند و اورا بعواقب امور متوجه ساختند و باو فهماندند که پای جان دربین است تا جائی که فرمودند: **وانّی انشدك اللّه ان تکون امام هذه الامّة المقتول فانّه کان یقال یقتل فی هذه الامّة امام یفتح علیه القتل والقتال الی یوم القیمة (۱).**

ولی مروان و اطرافیهای اموی نگذاردند که نصایح صادقانهٔ آنحضرت اثر کند لذا بعد از خروج آنحضرت از منزل عثمان امر کرد مردم در مسجد جمع شدند رفت بالای منبر عوض آنکه تحبیب کند و از مردم عارض دل ربائی کند و بگوید عمّال و

۱- تورا بخدا قسم میدهم اینکه مبادا پیشوای این امت باشی که کشته شوی زیرا که قبلا گفته میشد که دراین‌امت پیشوائی کشته‌خواهدشد که بواسطه کشته‌شدن او فتح باب‌میشودبخونریزی وکشت‌کشتار تا روز قیامت.

مأمورین من‌السّاعه معزول - نوعی سخن گفت که دلهای رنجیده رنجیده‌تر شد عاقبت رشته کشید تا بآنجا که خلیفه عمر پیش بینی نموده بود و عثمان بدست مردم نا راضی کشته گردید.

پس سبب قتل عثمان ندانسته کارهای خود او بود که بنصایح بزرگان گوش‌نداد تا بجزای عمل خود رسید برخلاف ابی‌بکر وعمر که بنصایح مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام گوش می‌دادند و ترتیب اثرداده و قدردانی نموده نتیجه‌کامل میبردند.

صدمه زدن عثمان اصحاب پیغمبر را

و ثانیاً آنکه عده‌ای از اصحاب پیغمبر راکه ناصح‌وخیر خواه و معترض بعملیات بی رویهٔ او بودند امر کرد آنقدر زدند که در اثر همان ضربات غالباً مردند و اگر ماندند علیل و ناتوان گشتند.

که از جمله آنها عبدالله بن مسعود بود که حافظ و قاری و نگهبان و کاتب قرآن و از اصحاب خاص رسولخدا ﷺ حتی مورد احترام أبی‌بکر و عمر و محل شور آنهابوده‌است.

مخصوصاً ابن خلدون در تاریخ خود نوشته است خلیفه ثانی عمر در دوره خلافتش اصرار داشت عبدالله از او جدا نگردد برای آنکه آگاهی کامل بقرآن و احکام دین داشت و رسول اکرم ﷺ مدح بسیار از آن نموده چنانچه ابن ابی‌الحدید و دیگران متعرض‌اند.

مضروب شدن ابن مسعود ومردن او

علماء و مورخین شما عموماً نوشته‌اند که چون عثمان خواست قرآنها را جمع کند تمام نسخ قرآن را از کتّاب آنها خواست و همه را جمع آوری نمود من جمله قرآن عبدالله بن مسعود را که ازجملهٔ کتّاب وحی و مورد اطمینان خاتم الانبیاء بود طلبید عبدالله نداد عثمان خودش رفت منزل عبدالله و جبراً قرآن را از او گرفت وقتی عبدالله شنید که قرآن اورا هم مانند قرآنهای دیگر سوزانیدند خیلی دلتنگ شد.

در مجالس و محافل احادیثی را که در قدح عثمان میدانست نقل میکرد و پردها را بالا میزد و با کنایات مردم را بحقایق متوجه میساخت این خبرها را بعثمان دادند امر کرد غلاماتش رفتند آنقدر عبدالله را زدند که از شدت آن ضربات دندهای اوشکست و بستری شد و بعد از سه روز از دنیا رفت .

چنانچه ابن ابی‌الحدید در ص ٦٧ و ٢٢٦ جلداول شرح نهج (چاپ مصر) ضمن طعن ششم شرح قضایا را مفصلا نوشته تا آنجا که گوید عثمان بعیادت عبدالله رفت و بینهما گفتگوهائی شد تا رسید بجائی که عثمان بعبدالله گفت **استغفر لی یا اباعبدالرحمن قال اسئل‌الله ان یاخذلی‌منك حقی (١)**.

و نیز نقل نموده است بجرم آنکه چرا بدرقهٔ ابی‌ذر نمود موقعیکه اورا بسمت‌ربذه تبعید می‌نمودند چهل تازیانه بر بدن عبدالله زد .

لذا عبدالله بعمّار یاسر وصیّت نمود که نگذارد عثمان بر جنازه من نماز گذارد عمّار هم قبول نمود روی همین اصل بعد از وفات عبدالله عمّار باجمعی از صحابه برجنازه او نماز گذارده و دفنش نمودند .

وقتی‌خبر بعثمان دادند رفت سر قبر عبدالله و بعمّار گفت چرا چنین نمودی گفت حسب‌الوصیّة خودش ناچار بودم که عمل نمایم (این عمل عمّار سبب کینه‌ای شد که بعداً با او تلافی نمود) .

واقعاً کارهای خلیفه عثمان بنا بر آنچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند حیرت‌آوراست‌خصوصاً عملیاتی که باصحابه خاص‌وپاك رسول الله ﷺ مینمود که حتی ابی‌بکر و عمر هم‌هرگز چنان رفتاری ننمودند بلکه برخلاف رفتار عثمان باآنها احترام کامل از اصحاب رسول اکرم ﷺ مینمودند .

(١) طلب مغفرت کن برای من ای اباعبدالرحمن (کنیهٔ ابن مسعود بود) عبد الله گفت از خدا میخواهم حق مرا از تو بگیرد (یعنی هرگز ازتوراضی نخواهم شد).

مضروب شدن عمار بامر عثمان

واز جمله اعمال عثمان که دلالت بر رقّت قلب او دارد؟ توهین بعمّار یاسر و زدن آن مرد شریف است که از صحابه خاص پیغمبر ﷺ بوده

چنانچه علماء ومورخین فریقین نوشته‌اند که چون ظلم وتعدّی عمّال بنی‌امیّه دراطراف بلاد اسلام زیاد شد صحابه پیغمبر ﷺ جمع شدند ونامه‌ای بعثمان نوشتند وتمام مظالم اورا یادآوری نمودند و با نصایح مشفقانه گوشزد نمودند که اگر پیروی از رویه و رفتار عمّال ظلم امویها و تقویت ازآنها بنمائی وتجدید نظر در رویه و رفتارخود واطرافیهای خود ننمائی نتایج وخیم آن بیشتر شامل حال خودت خواهد شد علاوه برآنکه ضرر باسلام میزنی .

آنگاه شور نمودند که چه کسی نامه را ببرد عاقبت گفتند مقتضی آنست که حامل نامه عمّار باشد .

چه آنکه فضل و تقوی وعظمت عمّار مورد اقرار و اعتراف خود عثمان میباشد و مکرر از خودش شنیدیم که میگفت رسول اکرم ﷺ فرموده است ایمان با گوشت و خون عمّار مخلوط است و نیز از آنحضرت نقل مینمود که میفرمود بهشت مشتاق سه کس است علی بن ابیطالب و سلمان و عمّار یاسر .

فلذا بدرخواست اصحاب جناب عمّار کاغذ را برداشت بخانه عثمان رفت وقتی رسید که عثمان میخواست از منزل خارج شود در دهلیز منزل عمّار را دید سؤال کرد **یا ابا الیقظان** (کنیهٔ عمّار بود) کاری داری گفت کار شخصی ندارم ولکن جمعی از اصحاب رسول‌الله ﷺ مطالبی را دراین نامه گنجانیده اند که خیر و صلاح شما دراو میباشد و توسط من فرستاده‌اند مطالعه نمائید وجواب آنان را بدهید .

نامه را گرفت چند سطری که از نامه خواند غضبناك شد باکمال تغیّر نامه را بزمین افکند جناب عمّار فرمود خوب نکردی نامهٔ اصحاب رسول الله محترم است چرا برزمین افکندی حق بود میخواندی وجواب میدادی .

با عصبانیّت تمام گفت دروغ میگوئی آنگاه امر کرد غلاماتش جناب عمّار را بسختی زدند و اورا برزمین انداخته و میکوبیدند حتّی خود او هم چند لگدی

برشکم عمّار زد که بعلّت همان ضربات عمّار پیرمرد مبتلا بمرض فتق شد و بیهوش گشت خویشانش آمدند اورا بمنزل امّ‌سلمه امّ‌المؤمنین بردند از ظهر تا قریب نصف شب بیهوش ماند تا چهار نماز ازاو فوت شد وقتی بهوش آمد نمازها را قضا کرد .

شرح مبسوط این قضایا در کتب معتبرهٔ علماء خودتان ثبت است ابن ابی الحدید در شرح نهج ومسعودی درص ٤٣٧ جلد اول مروج‌الذهب ضمن مطاعنی که بعثمان وارد گردیده اشاره میکند که علّت انحراف قبیله هزیل و بنی مخزوم از عثمان عملیات او با عبدالله بن مسعود و عمّار یاسر و ضرباتی که بر آنها وارد آوردند بود اینك قضاوت با آقایان با انصاف است تا پی برقّت قلب ورحم دلی او ببرند .

اذیت و تبعید نمودن اباذر و وفات او درصحرای ربذه

رابعاً عمل و رفتار او با أبی ذر غفاری جندب بن جناده که از صحابهٔ خاص رسول اکرم ﷺ و محبوب آنحضرت و دومین مرد عالم اسلام از صحابه بوده است جلب نظر هرانسان آزادی را مینماید .

تمام ارباب حدیث و مورخین بزرگ فریقین اقرار و اعتراف‌دارند که آن پیرمرد نود ساله را با چه خفّت وآزار واذیت تبعید بشام وازآنجا بمدینه وازمدینه با دخترش سوار برشتر برهنه بصحرای بی‌آب وعلف ربذه تبعید نمودند تا عاقبت در آنصحرا أبی‌ذر از دنیا رفت ودختر یتیمه‌اش بی سرپرست درآن وادی خوفناك تنها ماند .

علماء و مورخین بزرگ خودتان مانند ابن سعد درص ١٦٨ جلد چهارم طبقات و بخاری در کتاب زکوة صحیح و ابن ابی الحدید در ص ٢٤٠ جلد اول و نیز در ص ٣٧٥ تا ٣٨٧ جلد دوم شرح نهج البلاغه ویعقوبی درص ١٤٨ جلد دوم تاریخ خود وأبوالحسن علی‌بن الحسین مسعودی محدث و مورخ معروف قرن چهارم متوفی سال ٣٤٦ در ص ٤٣٨ جلد اول مروج الذهب ودیگران که وقت مجلس اجازه نمیدهد که مشروحهٔ بیانات همگی آنهارا بعرضتان برسانم که عملیات شدید عثمان و عمّال اموی او مانند معاویه و مروان وغیرهمارا با آن پیرمرد مؤمن پاکدل محبوب رسول الله ﷺ بعلاوهٔ اهاناتهائی که بأمیرالمؤمنین علیه السلام بجرم آنکه چرا مشایعت أبی‌ذر رفته و همچنین بهمین جرم

چهل تازیانه بعبدالله بن‌مسعود حافظ و کاتب وحی زدن را ثبت و ضبط نموده‌اند .

حافظ ـ اگر آزاری به ابی‌ذر وارد آمده از اثر عمل مامورین بی حقیقت بوده و الّا خلیفه عثمان بسیار دل رحم و رقیق القلب بوده و قطعاً از چنین عملیاتی بی خبر بوده‌است .

داعی ـ مثلی معروف است که‌میگویند « ز مادر مهربان تر دایه خاتون » این دفاعی که جنابعالی از خلیفه عثمان مینمائید برخلاف واقع‌وحقیقت است چنانچه مراجعه نمائید بکتب معتبرهٔ تاریخ قطعاً تصدیق‌خواهید نمود که تمام آزار و اذیتها که بجناب أبی‌ذر وارد آورده‌اند بدستور صریح خود خلیفه بوده ؟

دلیل بر این‌معنی کتب‌معتبرهٔ علماء بزرگ خودتان‌است برای‌نمونه تمنّامینمایم مراجعه نمائید بجلد اول نهایه ابن اثیر و تاریخ یعقوبی و مخصوصاً بص ٢٤١ جلد اول شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (چاپ مصر) که نامهٔ خلیفه را بمعاویه ثبت‌نموده‌اند که چون معاویه از شام سعایت از ابی ذر نمود خلیفه عثمان باو نوشت که او را بازجر روانه مدینه نمائید اصل نامه‌اینست :

فکتب عثمان الی معاویة : امّا بعد فاحمل جندبا الیّ علی اغلظ مرکب و اوعره فوجّه بهمع من‌سار به اللیل و النهار وحمله علی شارف لیس علیها الاقتب حتّی قدم به المدینة وقدسقط لحم فخذیه من الجهد (١) .

شمارا بخدا انصاف دهید اینست معنی رأفت‌وعطوفت و مهربانی ورقّت قلب ؟!

ابی‌ذر محبوب خدا و پیغمبر و راستگوی امت بود

آیا این ابی‌ذر نبوده‌است که خدای تعالی‌ورسول پروردگار ﷺ دربارهٔ او آنهمه توصیه نمودند که علماء بزرگ خودتان در کتب مبسوطه آن اخبارمفصّلهٔ صادره از مقام‌رسالت را دربارهٔ‌او ضبط نموده‌اند .

---

(١) نوشت عثمان بمعاویه جندبرا (اسم ابی‌ذربود) سوار بر شتر پیر و بی‌بالانی بنما بایك مرد بدخوئی که شب‌وروز اورا براند تابنزد من‌آورد (بهمین طریق که دستور داده بود آن مرد زاهد عابد صحابی محبوب خدا و پیغمبر را آوردند) وقتی واردمدینه نمودند گوشت رانهای او میریخت.

چنانچه‌حافظ‌ابونعیم اصفهانی در ص۱۷۲ جلد اول‌حلیةالاولیاء وابن ماجه قزوینی در ص ٦٦ جلداول سنن و شیخ سلیمان بلخی حنفی‌در باب ۵۹ ینابیع المودة از صواعق ابن‌حجر مکّی حدیث پنجم از چهل حدیثی که در فضایل امیر المؤمنین آورده از ترمذی و حاکم‌با شرط صحت از بریده از پدرش وابن‌حجر عسقلانی در ص ۴۵۵ جلد سیم اصابه و ترمذی در ص ۲۱۳ جلد دوم صحیح و ابن عبدالبر در ص ۵۵۷ جلد دوم استیعاب و حاکم در ص ۱۳۰ جلد سیم مستدرك و سیوطی در جامع الصغیر نقل نموده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **انّ اللّه امرنی بحبّ اربعة و اخبرنی انّه یحبّهم قیل یا رسول اللّه سمّهم لنا قال علیّ منهم یقول ذلك ثلاثآ و ابوذر و مقداد و سلمان (۱).**

پس معلوم شد این چهار نفر محبوب خدا و رسول او میباشند آیا انصاف آقایان اجازه میدهد که با محبوب‌خدا و رسول او چنین رفتار غیرعادلانه بنمایند ونامش را رقّت‌قلب بگذارندچرا چنین نسبتهارا بابی‌بکر وعمر ندادند چون نکردند لذا ثبت درتاریخ‌نگردید ماهم نگفته‌ایم .

حافظ - آنچه مورخین نوشته‌اند أبی‌ذر مرد ناراحتی‌بوده در شامات‌بنام علی کرم اللّه‌وجهه تبلیغات شدیدی مینموده و مردم شامات را متوجه مقام علی نموده بود ومیگفت از پیغمبر شنیدم که فرمودعلی‌خلیفه‌من‌است چون دیگران را غاصب وعلی‌راخلیفه‌منصوص معرفی می نمود لذا خلیفه عثمان رضی اللّه عنه برای حفظ اجتماع و جلوگیری از فساد ناچار بود اورا از شامات بخواند .

وقتی‌یك فردی بخواهد مردم را برخلاف صلاح اجتماع سوق دهد بر خلیفه عصر لازم است اورا از محل‌انقلاب خارج نمایند .

داعی - اولا اگر کسی حرف حقّی بزند باید اورا تبعید و زجر کشش نمایند

(۱) خداوند مرا امرفرموده بدوستی چهار نفر ومرا خبرداده که این‌چهار نفررا دوست میدارد عرض کردند یارسول اللّه نام آنهارا برای ما بیان فرما فرمودند علی‌علیه السلام وابی‌ذر ومقداد وسلمان .

که چرا معلومات حق خود را ظاهر مینمائی برفرض هم یك فرد مسلمان را محاکمه نکرده و بصحت و سقم گفتار سعایت کننده نرسیده بخواهند تبعید یا احضار بمرکز خلافت‌نمایند آیا قانون مقدّس اسلام چنین حکم مینماید که امر نمایند پیر تحیفی را سوار شتر پیر بی پالان و در تحت فشار غلام شدید الغضبی حرکت دهند که شب و روز نگذارد خواب و راحت کند که وقتی بمقصد میرسد گوشتهای پای او ریزش نماید اینست‌معنی رقّت قلب ورحم ومروّت ؟!

و علاوه اگرنظر خلیفه حفظ اجتماع و جلوگیری از فسادبود پس چرا امویهای مفسد مانند مروان طرید و راندهٔ رسول خدا و ولید بی‌دین متجاهر بفسقیکه مست نماز میخواند واستفراغ در محراب مینماید و دیگران را از اطراف‌خود دور ننمود تا عملیّات آنها موجب فساد در اجتماع و منجربقتل خلیفه نگردد .

حافظ - از کجا معلوم است که ابی ذر راست میگفته و معلومات حقّی را ابراز میداشته و وضع حدیث از قول رسول خدا نمی‌نموده .

قضاوت‌منصفانه لازم است تا پرده‌های جهل را پاره نماید

داعی - از آنجائی که خاتم الانبیاء ﷺ خود تصدیق صداقت و راستگوئی او را نموده چنانچه در اخبار معتبره رسیده واکابر علماء خودتان ثبت نموده‌اند که آنحضرت فرمود مثل ابی‌ذر در امت من مثل عیسی است در بنی اسرائیل در صداقت وراستی وزهد وتقوی .

چنانچه محمّد بن سعد که از اکابر علماء محدثین شما است در ص ۱۶۷ و ۱۶۸جلد چهارم طبقات و ابن عبد البر در ص ۸۴ جلد اول‌استیعاب باب جندب وترمذی‌درص۲۲۱ جلد دوم صحیح و حاکم در ص ۳۴۲ جلد سیم مستدرك وابن حجر در ص ۶۲۲ جلد سیم اصابه و متّقی هندی در ص ۱۶۹ جلد ششم کنزالعمّال وامام احمد در ص ۱۶۳ و ۱۷۵ جلد دوم مسند وابن ابی الحدید در ص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج البلاغه نقلا از واحدی وحافظ ابونعیم اصفهانی در حلیه و صاحب لسان العرب و ینابیع المودّه از اخبار ابی ذر غفاری با سند های متعدد نقل کرده اند که رسول‌اکرم ﷺ فرمود **ما اقلت الغبراء**

و ما اظلّت الخضراء علی رجل اصدق لهجة من ابی‌ذر (۱)

بدیهی است کسی‌را که پیغمبر بشهادت علماء خودتان تصدیق راست گوئی او را نموده باشد قطعاً آنچه میگفته راست گفته وهرگز خداوند شخص کذّاب و یا وضّاع وجعّال حدیث را محبوب خود معرفی نمی کند خوبست دیدهٔ انصافرا بگشائید تا حق و حقیقت را آشکار به‌بینید . واگر سابقه‌ای در کذب گفتار ابی‌ذربود قطعاً متقدمین ازعلمای شما نقل می‌نمودند . چنانچه شرح حال ابوهریره ودیگران را نقل نمودند .

شما را بخدا قدری فکر کنید وانصاف دهید مردی که از اصحاب خاص رسول الله و محبوب خدا وپیغمبر و صادق و راست گوی امت بوده اگر بوظیفه دینی خود رفتار کرده‌امر بمعروف واشاعه حق نموده بجرم آنکه چرانقل احادیث رسول الله نموده آنقدر توهین کنند وزجر دهند تادر بیابان بی‌آب وعلف ازدنیا برود اینست معنی رحم ومروّت و رقّت قلب ؟!

آنهم در بارهٔ کسیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله شهادت بصالحیت او داده زمانی که خبر مصائب وارده را باو میداد چنانچه حافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۱۶۲ جلد اول حلیة الاولیاء باسناد خود نقل مینماید از ابی‌ذر غفاری که گفت خدمت پیغمبر ایستاده بودم آن حضرت بمن فرمود **انت رجل صالح و سیصیبك بلاء بعدی قلت فی الله قال فی الله قلت مرحباً بامرالله (۲)**

خیلی عجب است حالات مختلف شما آقایان از طرفی حدیث نقل می نمائید که رسول الله فرمود فرد فرد اصحاب من حکم ستارگان را دارند بهر یك از آنها پیروی کنید راه هدایت می‌باشد . و از طرفی با برجسته ترین صحابی پاك رسول الله صلی الله علیه و آله آنطور ظلم و خشونت می‌نمایند تا او را میکشند . بجرم اینکه چرا طرفداری از علی

(۱) زمین کسی‌را برنداشت وآسمان سایه نیفکنده برمردی که راستگوتر از ابی‌ذر باشد

(۲) تومرد صالحی هستی زوداست که بعد ازمن بلائی بتو برسد عرض کردم برای خدا فرمود برای خدا گفتم مرحبا بامر خدای متعال(آیا ابتلای ابی‌ذر بدست معاویه وامویهای اطراف خلیفه عثمان بامر او وتبعید بصحرای بی‌آب وعلف وزجر کش‌شدن آن صحابی بزرگ بلائی نبود که رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله خبرداده بود که برای خدا بآن بلیه مبتلا خواهدشد). فاعتبروا یااولی الابصار

نموده . شماهم از ظالمین دفاع مینمائید ؟!!

یا باید تکذیب کنید جمیع علمای بزرگ خودتان را که این وقایع واحادیث را در کتابهای‌خودنوشته‌اند یا تصدیق نمائید که واجد صفات درآیه مذکوره کسانی‌نبوده‌اند که چنین ظلمهائی را نسبت بصحابهٔ پاك رسول‌الله صلی الله علیه و آله نمودند .

اخراج ابی ذر اجباراً بربذه

حافظ - آنچه مسلّم است ابی ذر بمیل و اختیار خود ربذه را قبول وبآنجا مسافرت نمود .

داعی - این بیانات جنابعالی اثر دست و پاهای بی‌جائی است که متأخرین از متعصّبین علمای شما برای پرده پوشی اعمال گذشتگان بکار برده‌اند والّا بیرون کردن جناب ابی ذر را بجبر واکراه مسلّم عند العموم است برای نمونه یك‌خبر اکتفا مینمایم که امام احمد حنبل در ص ۱۵۶ جلد پنجم مسند وابن ابی الحدید درص ۲۴۱ جلد اول شرح نهج و واقدی در تاریخ خود از ابو الاسود دوئلی (که در نزد علمای رجال شما از ثقات است) نقل نموده‌اند که گفت میل داشتم ابی ذر را در ربذه ملاقات نمایم و از علّت خروجش سؤال کنم‌فلذا رفتم و از او سؤال‌نموده گفت مرا اجباراً اخراج نمودند باین صحرای بی آب و علف و این خبر را رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن داد روزی که در مسجد خوابم برده بود آن حضرت تشریف آورد با پا بمن زد که چرا در مسجد خوابیده‌ام عرض کردم بی اختیار خوابم برد آنگاه فرمود چه خواهی کرد وقتی تو را از مدینه اخراج نمایند عرض کردم میروم بزمین مقدس شام فرمودچه خواهی کرد وقتی ازآنجاهم اخراجت کنندعرض کردم بر میگردم بسوی‌مسجد فرمودچه‌خواهی کرد وقتی از اینجا هم اخراج شوی عرض کردم شمشیر میکشم و جنگ میکنم فرمود آیا دلالت بکنم تو را در چیزی که‌خیر تو در آن باشد عرض کردم بلی فرمود **انسق معهم حیث ساقوك وتسمع وتطیع** پس شنیدم و اطاعت نمودم آنگاه گفت **و الله لیلقین الله عثمان وهو آثم فی جنبی** یعنی بخدا قسم عثمان خدا را ملاقات میکند درحالتی که گنه کار است در نزد من .

آثار رحم وعطوفت از علی بن ابیطالب علیه السلام

اگر با نظر دقت وانصاف وبی‌طرفی توجه کنید تصدیق خواهید نمود که اولی و الیق و احق باین رحم و شفقت و عاطفه مولانا امیر المؤمنین علیه السلام بوده‌است که چون بر مسندخلافت‌ظاهری قرار گرفت بنا برآنچه تمام مورخین شما و مخصوصاً ابن ابی الحدید مشروحاً نوشته اند بدعتها را برطرف نمود حکّام ومأمورین جور وفساد و فسّاق‌بنی‌امیّه وغیره را که درزمان خلافت عثمان بر ایالات مسلمین بامارت برقرار نموده بودند عزل نمود .

بعضی از سیاسیون ظاهربین و دوستان علاقه مند بمقام منیع وارجمند آن حضرت پیشنهاد نمودند که چندی بگذارید این حکّام مانند معاویه وغیره درمحل خود بمانند تا شما بر امر حکومت مستقر شوید آنگاه عزل آنها مانعی ندارد حضرت فرمودند **والله لا اداهن فی دینی ولا اعطی الریاء فی امری(۱)** .

مرا وادار بمداهنه می‌نمائید ولی نمیدانید درمدتی که آنها ازطرف من بحکومت برقرارند کما فی‌السابق بظلم وتعدی اشتغال دارند جواب‌آنها را در محکمهٔ عدل الهی‌من باید بدهم و من چنین توانائی ندارم .

و همین عمل عزل حکّام جور سبب مخالفت عدّه‌ای جاه طلبان مانند معاویه علیه الهاویه شد ومقدمهٔ جنگهای جمل وصفین فراهم آمد .

اگر موقعی که طلحه و زبیر بتقاضای حکومت کوفه و مصر آمدند خدمت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام حکومت را بآنها داده بود از درمخالفت بر نمیخاستند و فتنهٔ بصره و جنگ جمل را برپا نمی‌نمودند .

بعضی از مردمان قصیر الفکر ظاهر بین ایراد بسیاستمداری‌آنحضرت میگیرند ؟ و حال آنکه مرکز سیاست عادلانه آن حضرت بود - منتها سیاست بمعنای عمومی که‌در نزد اهل دنیا معمول است که دو روئی و ریاء در اعمال ومداهنه و کذب و دروغ و مماشات با اعادی وفریب دادن آنها برای جلب منافع ظاهریه و غیره باشد البته در نزدآنحضرت که مجسّمهٔ عدل و انصاف وترس از پروردگار و معتقد بروز جزا بوده راه نداشته .

(۱) بخدا قسم مداهنه دردین وریاء درامر نمیکنم .

زمانی بالای منبر ضمن بیانات وخطابات گریه نمودازسبب گریه‌اش سؤال‌نمودند فرمود شنیده‌ام عساکر معاویه بر قریه ای از قراء فائق آمده خلخال از پای یکدختر یهودی که در جزیه وپناه اسلام است درآوردند .

رحم ولی آنحضرت با دوست ودشمن بالسواء بود باآنهمه بدرفتاری‌هائی که‌عثمان با آنحضرت نموده‌بود (که ابی‌بکر وعمر گذشته از روز های اول خلافت ابی بکر ظاهراً ابداً ننمودند) معذلك همین که عثمان از بالای بام برای آنحضرت پیغام داد درموقعیکه محصور واقع شده بود که بعلی بگوئید نان وآب را بروی ما بسته‌اند فوری‌حضرت نان و آب تهیه دید و توسط دوفرزندش حسن وحسین علیهما السلام برای او فرستاد چنانچه ابن ابی الحدید در شرح نهج ودیگران مفصّل نوشته‌اند .

رأفت ومهربانی آنحضرت بدوست و دشمن مورد انکار احدی نبوده آنقدر بزنان بیچاره و یتیمان‌درمانده مساعدت‌نمود که‌معروف‌شدبه **ابوالارامل والایتام والمساکین** زنی‌را با مشك‌آب‌در دوره خلافت ظاهری در کوچه دید وامانده وخسته‌شده مشك‌را از او گرفت بدون‌آنکه خود را معرفی نماید بدوش کشیده بمنزل او رسانیده آرد و خرما برای او برده و بچه های یتیم او را نوازش نموده در تنور نان برای آنها پخت وخیال آنها را راحت نمود .

خلیفه عثمان هم بجود وسخا وبخشش شهرت پیدا نمود اما به بستگانش از قبیل ابی‌سفیان وحکم‌بن ابی العاص و مروان‌بن حکم و غیره از بیت المال مسلمین بدون هیچ مجوز شرعی زیاده از حد میپرداخت ؟!

ادب نمودن عقیل را هنگامیکه تقاضای کمك بیشتری نمود

ولی امیر المؤمنین علیه السلام به بستگان نزدیك‌خود جز بقدر اقل احتیاج نمیداد زمانی جناب عقیل برادر بزرگ‌آنحضرت‌شرفیاب خدمت‌آنحضرت گردید وتقاضای کمك بیشتری از حقوق معموله نمود حضرت اعتنا ننمود زیاده از حد اصرارنمود که‌چون‌شما امروزخلیفه وزمامدار امور هستید بایستی بمابیشتررسیدگی کنید

و کمك زیادتری نمائید حضرت برای آنکه برادر را متنبّه سازد قطعه آهنی را آهسته بآتش گرم ساخت وبیدن عقیل نزدیك نمود **فضجّ ضجیج ذی دنف من المها وکاد ان یحترق من میسمها** (۱) .

حضرت فرمود : **ثکلتك الثواکل یا عقیل أتئنّ من حدیدة احماها انسانها للعبه وتجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه أتئنّ من الاذی ولا ائن من لظی** (۲) .

بر آقایان با انصاف است که در مطابقت حال این دوخلیفه وطرز عمل آنها کشف حقیقت نموده پیرو حق وحقیقت کردند .

رأفت وعطوفت آنحضرت اختصاص بدوستان نداشته بلکه در ابراز ملاطفت ومهربانی دوست ودشمن نزد آنحضرت یکسان بودند .

عطوفت آنحضرت با مروان وعبدالله بن زبیر وعایشه

هر گاه بر دشمنان غالب میآمد بقسمی مهربانی میکرد که همه را حیران مینمود .

یکی از اعادی و دشمنان سرسخت آنحضرت که شدت بغض وعداوت او نسبت بآن بزرگوار ضرب المثل عموم شده بود ملعون بن ملعون مروان بن حکم شقی بود ولی روز جمل وقتی بر او غالب آمد **فصفح عنه** او را بخشید و روی از او گردانید .

از جمله دشمنان بزرگ آنحضرت عبدالله بن زبیر بود که **یشتمه علی رؤس الاشهاد وخطب یوم البصرة فقال قد اتاکم الوغب اللئیم علیّ بن ابیطالب** (۳) .

مع ذلك وقتی حضرت فتح جمل نمود او را اسیر کردند نزد حضرت آوردند حتی یك کلمه تند وتغیر هم باو نفرمود فصفح عنه روی مبارك بر گردانید و اورا بخشید .

بالاتر از همه رفتار آنحضرت با ام المؤمنین عایشه بود که عقول عقلاء را محو

---

(۱) ناله کرد مانند ناله کردن بیمار ازدرد آن (آهن) و نزدیك بود از اثر آن بسوزد.

(۲) مادران درسوك تو بگریند آیا از آهن پاره‌ای که آدمی آنرا برای بازی خود سرخ کرده ناله میکنی ومرا بسوی آتشی که خداوند قهار آنرا برای خشم افروخته میکشانی آیا تو از این رنج اندك مینالی ولی من از آتش دوزخ ننالم .

(۳) علنی و برملا آن حضرت را دشنام میداد و در بصره روزی برای مردم خطبه خواند و گفت بدرستیکه روبشما آمد بی خرد دون فرومایه بخیل ناکس علی بن ابیطالب !!!

گردانید در صورتیکه فتنه انگیزی او را اول خلافت وقیام کردن در مقابل آنحضرت و بدگوئیهای بسیار که نسبت بآن حضرت نمود آدمی را چنان عصبانی میکند که وقتی باو دست پیدا کند دمار از روزگار او برآورد و بأشدّ مجازاتش برساند ولی وقتی آنحضرت بر او غالب آمد کوچکترین اهانت هم بر او ننمود .

برادرش محمد بن ابی بکر را مأمور پذیرائی او نمود بعد از فراغت از کارها عوض غضب وبی مهری او را مورد اکرام قرار داد امر فرمود بیست نفر از زنان رشیده از قبیله عبدالقیس لباس مردانه پوشیدند شمشیرها بکمر صورتها را لثام بستند که کسی نداند آنها زن هستند با عایشه روانه مدینه نمود وقتی در حضور زنان مدینه و زوجات رسول الله صلّی الله علیه وآله از آنحضرت اظهار تشکر وامتنان مینمود و میگفت من تا آخر عمر از علی ممنون و متشکرم و گمان نمی کردم علی اینقدر بزرگ منش باشد که با آنهمه دشمنی و فتنه انگیزی های من یك کلمه بروی من نیاورد بلکه کمال رأفت وعطوفت را دربارهٔ من ابراز دارد .

ولی یك دلتنگی از او دارم که چرا مرا با مردان اجنبی بمدینه فرستاد فوری کنیزها آمدند لباسهای مردانه را از خود دور نمودند لثامها را از مقابل صورت بر کنار زدند معلوم شد همگی آنها کنیزانی بودند که با لباس مردانه همراه او بودند که ازطرفی مردمان طریق بخیال آنکه آنها دسته‌ای مردانند بأموال آنها طمع ننمایند وازطرف دیگر عایشه را با مردان نفرستاده باشد .

بلی - چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار .

منع آب نمودن معاویه وعطوفت علی (ع) نسبت باو

درجنگ صفین لشکر معاویه زودتر رسیدند و شریعه فرات را تصرف نمودند دوازده هزار مرد جنگی برای حفاظت فرات قرار دادند وقتی اردوی امیر المؤمنین رسید مانع برداشتن آب شدند .

حضرت برای معاویه پیغام دادند ما دراینجا نیامده‌ایم که بر سر آب جنگ کنیم دستور دهید مانع آب نشوند هر دو لشکر آزادانه آب بردارند معاویه گفت هرگز آب

نمیدهم تا علی بالشکرش از تشنگی جان بدهند.

وقتی حضرت این جواب را شنید مالك اشتر را امر فرمود با یك عدّه سوار بیك حمله لشکر معاویه را پراکنده وفراترا تصرف نمودند.

اصحاب عرض کردند یا امیر المؤمنین اجازه بفرمائید ما تلافی نموده آبرا ازآنها منع نمائیم تا از تشنگی هلاك شوند ویا جنگ زودتر خاتمه پیدا کند حضرت فرمودند **لا والله لاکافیهم بمثل فعلهم افسحوا لهم عن بعض الشریعة (۱)**

آنچه را که باقتضای وقت مجلس یاد آور شدیم مختصری از مفصل حالات آن حضرت در ابراز رأفت و عطوفت و مهربانی نسبت بدشمنان بود که علمای بزرگ شما تمام این مطالب را مشروحاً ومفصلا ثبت نموده‌اند مانند طبری در تاریخ وابن ابی‌الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی حنفی در باب ٥١ ینابیع و مسعودی در مروج الذهب و دیگران از مورخین متعرّض‌اند.

تا آقایان محترم روشن فکر با انصاف دوصفحهٔ حالات آن دو خلیفه (عثمان و علی علیه‌السلام) رامورد مطالعه قرار دهند وبا فکر سلیم به‌بینند که کدام یك از آندوخلیفه مشمول آیهٔ شریفه - **و رحماء بینهم** - میباشند.

پس اگر دقیقانه ومنصفانه بنگرید تصدیق خواهید فرمود که معنای آیهٔ شریفه چنین میشود **محمّد رسول‌الله** مبتداء **و الذین معه** معطوف بر مبتداء و خبر آن و آنچه بعد از آنست خبر بعد از خبر و تمام صفات یکنفر است یعنی تمام این‌صفات که با پیغمبر بودن شدید الحال بر کفار در میدانهای جنگ و در مباحثه علمیه و مناظرات دینیه و رحیم دل و عطوف و مهربان بودن بر دوست و دشمن از آن کسی است که آنی از پیغمبر جدا نبوده بلکه خیال جدائی هم نمی نمود (و آن را هم قبلا ثابت نمودیم) که فقط علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام بوده است‌چنانچه عرض نمودیم علامه‌فقیه

(۱) نه بخدا قسم باآنها معامله بمثل نمیکنم از اطراف شریعه دور شوید (آنطرف را بآنها بدهید وشمارا این‌طرف آب کفایت‌است).

محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب گفته است خداوند علی علیه‌السلام را باین آیه شریفه وصف نموده است.

شیخ - بیانات شما جواب بسیار دارد ولی اگر معانی آیه چنین باشد که شما میگوئید با جمله **والذین معه** درست نمیشود زیرا که **والذین معه** جمع است و خود این عبارت میرساند که آیه درباره یکنفر وارد نشده و اگر این صفات برای یکنفر بوده چرا لفظ جمع درآیه ذکر گردیده.

داعی - اولا اینکه فرمودید بیانات داعی جواب دارد پس چرا آقایان جواب نمیدهید که مطلب مبهم نماند پس سکوت آقایان خود دلیل کامل است بر اینکه دلائل داعی منطقی است (و لو اینکه راه برای مجادله و مغلطه کاری باز است) ولی چون شما آقایان با انصاف هستید در مقابل جوابهای منطقی سکوت اختیار میفرمائید

لفظ جمع درآیه برای تعظیم وتفخیم است

ثانیاًاین بیان جنابعالی مناقشه در کلام‌است‌اولاً خودتان میدانید که‌در کلمات عرب وعجم‌من‌باب تعظیم‌وتفخیم یاجهات دیگر اطلاق جمع برواحد بسیارشایع ومتداول است.

نزول‌آیه ولایت درشان علی (ع) باتفاق جمهور

چنانچه در قرآن مجید که سند محکم آسمانی ما میباشد نظائر بسیار دارد مانند آیه مبارکهٔ ولایت که آیه ٦٠ سوره ٥(مائده است) میفرماید

انّما ولیکم‌الله ورسوله‌والّذین آمنوا الّذین یقیمون الصلوة ویؤتون‌الزکوة وهم راکعون (۱)

که اتفاقی جمهورمفسرین ومحدثین است از قبیل ۱ امام فخررازی درص٤٣١جلد سیم تفسیر کبیر ۲ امام ابواسحق ثعلبی درتفسیر کشف البیان ۳ جارالله زمخشری در ص ٤٢٢ جلد اوّل کشاف ٤ طبری در ص ١٨٦ جلد ششم تفسیر ٥ أبوالحسن رمّانی در

(۱) جز این نیست که ولی‌امر واولی بتصرف ویار ومدد کارشما تنها خداورسول وآن مؤمنانی‌خواهند بودکه نماز بپاداشته وبفقیران درحال رکوع زکوة میدهند.

تفسير ٦ ابن هوازن نيشابورى در تفسير ٧ ابن سعدون قرطبى در ص ٢٢١ جلد ششم تفسير ٨ نسفى حافظ درص ٤٩٦ تفسير (درحاشيه تفسيرخازن بغدادى) ٩ فاضل نيشابورى در ص ٤٦١ جلد اوّل غرائب القرآن ١٠ ابوالحسن واحدى در ص ١٤٨ اسباب النزول ١١ حافظ أبوبكر جصّاص در ص ٥٤٢ تفسير أحكام القرآن ١٢ حافظ ابوبكر شيرازى در فيما نزل من القرآن فى أميرالمؤمنين ١٣ أبو يوسف شيخ عبد السّلام قزوينى در تفسير كبيرش ١٤ قاضى بيضاوى در ص ٣٤٥ جلد أوّل انوار التنزيل ١٥ جلال الدين سيوطى در ص ٢٩٣ جلد دوم درالمنثور ١٦ قاضى شوكانى صنعانى درتفسير فتح القدير ١٧ سيد محمود آلوسى در ص ٣٢٩ جلد دوم تفسير ١٨ حافظ ابن ابى شيبه كوفى درتفسير ١٩ ابوالبركات در ص ٤٩٦ جلد اول تفسير خود ٢٠ حافظ بغوى در معالم التنزيل ٢١ امام ابو عبدالرحمن نسائى در صحيح خود ٢٢ محمد بن طلحه شافعى در ص ٣١ مطالب السئول ٢٣ ابن ابى الحديد در ص ٢٧٥ جلد سيم شرح نهج ٢٤ خازن علاء الدين بغدادى در ص ٤٩٦ جلد اوّل تفسير ٢٥ سليمان حنفى در ص ٢١٢ ينابيع المودّة ٢٦ حافظ ابوبكر بيهقى در كتاب مصنف ٢٧ رزين عبدرى در جمع بين الصحاح الستّة ٢٨ ابن عساكر دمشقى در تاريخ شام ٢٩ سبط ابن جوزى در ص ٩ تذكره ٣٠ قاضى عضدايجى در ص ٢٧٦ مواقف ٣١ سيد شريف جرجانى درشرح مواقف ٣٢ ابن صبّاغ مالكى در ص ١٢٣ فصول المهمّه ٣٣ حافظ ابو سعد سمعانى در فضائل الصحابه ٣٤ ابو جعفر اسكافى در نقض العثمانيه ٣٥ طبرانى در اوسط ٣٦ ابن مغازلى فقيه شافعى در مناقب ٣٧ محمّد بن يوسف كنجى شافعى دركفاية الطالب ٣٨ مولى على قوشچى در شرح تجريد ٣٩ سيد محمد مؤمن شبلنجى در ص ٧٧ نور الابصار ٤٠ محبّ الدين طبرى در ص ٢٢٧ جلد دوم رياض النضرة .

و بالاخره اكثر رجال علم و دانش خودتان تصديق نموده اند نقلا از سدى و مجاهد و حسن بصرى واعمش و عتبة بن ابى حكيم وغالب بن عبد الله و قيس بن ربيعه وعباية بن ربعى و عبدالله بن عباس (حبرامت و ترجمان القرآن) و ابوذر غفارى و جابر بن عبدالله انصارى وعمّار و ابورافع وعبدالله بن سلام وغيرهم كه اين آيه شريفه درشأن

على بن ابيطالب عليه السلام نازل گرديده وهريك بعبارات والفاظ مختلفه ذكر نموده‌اند زمانى كه آنحضرت در حال ركوع نماز انگشتر خود را در راه خدا انفاق وبسائل داد اين آيهٔ شريفه نازل گرديد .

وحال آنكه با لفظ جمع آورده و اين نيست مگر جهة تعظيم وتكريم مقام ولايت و اثبات امامت وخلافت آن‌حضرت كه با كلمهٔ حصر (انّما) ميفرمايد اولى بتصرف درامور امت بعد از خدا وپيغمبر آنكس است كه در ركوع نماز صدقه مندوبه انفاق در راه خدا نموده‌است و آن على‌بن ابيطالب عليه السلام ميباشد .

شيخ - البته تصديق ميفرمائيد كه مطلب باين محكمى نيست كه شما فرموديد براى آنكه در شأن نزول اين آيه اختلاف است بعضى گويند در شأن انصار نازل گرديده و برخى گويند در شأن عبادة بن صامت آمده و بعضى در باره عبد الله بن سلام آورده‌اند .

داعى از شما آقايان دانشمند تعجب مينمايم كه در مقابل آراء و عقايد جمهور مفسّرين واكابر علماء خودتان (علاوه بر تواتر علماء شيعه) كه تصحيح نموده‌اند نزول اين آيه شريفه را در شأن آن حضرت - باختلاف اقوال نفراتى متعصّب مجهول وضعيف البيان كه شاذ ومردود وغير قابل قبول ميباشند تمسك جوئيد .

و حال آنكه عده‌اى از محققين اكابر فضلاء خودتان دعوى اتفاق بر اين معنى نموده‌اند مانند فاضل تفتازانى ومولى على قوشچى كه در شرح تجريد گويد **انها نزلت باتّفاق المفسّرين فى حقّ علىّ بن ابيطالب عليه السلام حين اعطى السائل خاتمه و هو راكع فى صلوته (١)**

آيا عقل انسان منصف عالم اجازه ميدهد كه اقوال جمهور مفسرين و اكابر علماء اهل سنت را ناديده گرفته وبشنوذ اقوال پوچ بى معناى متعصبين بلكه معاندين ازبقاياى خوارج ونواصب اتكاء جوئيد ؟

---

(١) باتفاق مفسرين اين آيه نازل گرديده درحق على بن ابيطالب عليه السلام زمانيكه عطا نمود بسائل انگشتر خودرا درحاليكه آن حضرت درركوع نماز بود .

شبهات واشکالات در آیه ولایت وجواب از آنها

شیخ ـ جنابعالی ضمن بیان خود خواستید به تردستی بنقل این آیه اثبات خلافت بلا فصل و امامت برای علی کرم الله وجهه بنمائید و حال آنکه کلمهٔ ولی در این آیه بمعنی محب و دوستدار است نه امام و خلیفهٔ بلا فصل بعد الموت و اگر فرمودهٔ شما صحیح باشد که مراد از ولی خلیفه وامام باشد بقاعدهٔ مقرره **العبرة بعموم اللفظ لابخصوص السبب** نه تنها مشتمل بر یك نفر میشود بلکه بر افراد دیگری که علی کرم الله وجهه نیز یکی از ایشانست شامل میاید و صیغهٔ جمع در کلمه ولیّکم الله و کلمه الذین مفید عموم میباشد و حمل جمع بر واحد بدون دلیل وتأویل کلام خدا بدون مجوزجایز نیست .

داعی ـ اولا در کلمه ولیّکم اشتباه فرمودید چه آنکه ولی مفرد است و کم جمع است که مربوط بـامت میباشد واطلاق بر واحد نمیباشد که مورد اشکال شما قرار گرفته ولی فرد واحدی است که درهر دوره ولایت برامت دارد .

وثانیاً آن کلمات جمع که مورد تعرض بعضی از متعصّبین و اشکال تراشهای از نواصب وخوارج قرار گرفته و گویند حمل بر واحد نمیشود الذین و یقیمون و یؤتون میباشد .

جواب این اشکال هم در اصل مطلب که شاهد گفتار مان بود عرضکردم که درنزد اهل علم و ادب ثابت و شایع است و دربیانات ادباء و فضلاء بسیار دیده شده که من باب تعظیم وتجلیل یاجهات دیگرحمل جمع برواحد نموده اند .

علاوه بر این بیان همان قسمی که شما ادعا مینمائید بحسب عموم لفظ ما هم در حالی که این آیه شریفه را طبق کلمه انما حصر و نازل درشأن مولانا امیرالمؤمنین علیه الصّلوة والسّلام میدانیم دعوی اختصاص نمی کنیم افراد دیگری را هم از اهل عصمت مشمول این آیه میدانیم چنانچه در اخبار و احادیث معتبرهٔ ما رسیده است که سایر ائمه از عترت طاهره نیز در این آیه داخل اند و هر امامی در نزدیکی وصول بمقام امامت باین فضیلت وخصیصهٔ عظمی نائل میگردد (اینها همان افرادی هستند که

شما ادعا میکنید که باید با امیرالمؤمنین (ع) مشمول این آیه قرار گیرند .

چنانچه جارالله زمخشری در کشاف گوید ولو این آیه شریفه (حصر است) و در شأن علی (ع) نازل گردیده ولی مقصود از اینکه بطریق جمع آورده شده آنست که دیگرانهم رغبت ومتابعت ازآنحضرت بنمایند .

وثالثاًضمن بیانتان برای آنکه امرًا بر عوام مشتبه کنید سفسطه بزرگی نمودید که شیعیان این آیه را تاویل نموده واختصاص بعلی (ع) دادهاند .

و حال آنکه این آیه شریفه باتفاق جمیع مفسرین ومحدثین فریقین (شیعه وسنی) (غیر قلیلی از معاندین و متعصّبین) چنانچه قبلا عرض شد تنزیلا در شأن امیر المؤمنین (ع) آمده نه آنکه به تاویل شیعیان این مقام به آن حضرت نسبت داد شده باشد .

شیخ ـ قطعاً (ولی) در این آیه بمعنای ناصر است و اگر بمعنای اولی بتصرف میبود که همان مقام خلافت وامامت باشد بایستی در حال حیات رسول‌الله ﷺ هم این مقام را دارا بوده باشد وحال آنکه این مطلب بدیهی‌البطلان‌است .

داعی ـ نه آنکه دلیل بر بطلان این عقیده در دست نمی باشد بلکه ظاهر آیه اثبات مینماید دوام این مقام ومنصب را برای آنحضرت بدلالت جملهٔ اسمیّه و اینکه ولی صفت مشبّهه است و این هر دو دلیل است برثبات و دوام این مقام بزرگ و مؤید این مطلب خلیفه قرار دادن پیغمبر است آنحضرت را در سفر غزوه تبوك درمدینه منوّره ومعزول ننمودن تازمان وفات .

وتأیید مینماید این مطلب را حدیث منزله که مکرر رسول اکرم ﷺ فرمود **علی منّی بمنزلة هرون من موسی** (چنانچه در شبهای گذشته مفصلاً شرح دادیم) و این خود دلیل دیگر است بر ولایت آن حضرت در زمان حیات و بعد از وفات رسول الله ﷺ .

شیخ ـ گمان میکنم اگر قدری فکر کنید صلاح در این است که بگوئیم‌این‌آیه در شأن آنجناب نازل نگردیده چونکه مقام علی کرم الله وجهه اجلّ از آنست که

باین آیه بخواهیم اثبات فضیلتی برای آنجناب بنمائیم زیرا این آیه گذشته از آنکه اثبات فضیلت نمینماید بلکه لطمه هم بفضائل آنجناب میزند.

داعی - اوّلا ما و شما بلکه احدی از امت حتی صحابه کبار اجازه نداریم که در شأن نزول آیات دخالت نمائیم چه آنکه شأن نزول آیات دل بخواه نمی‌باشد و اگر کسانی من عندی تصرف در معانی و نزول آیات بنمایند قطعاً مردمانی بی دین میباشند مانند بکریّون که از قول عکرمه جمّال معلوم الحال نزول این آیه را درباره‌ابی‌بکر آورده‌اند.

ثانیاً جنابعالی هر وقت بنطق میآئید واقعاً کشف رموز واسرار مینمائید؟ زیرا این اولین مرتبه ایست که چنین بیانی از شما شنیدم الحق فکر شما عالی و ابتکار خوبی فرمودید؟ خوبست بفرمائیدازچه راه‌این آیه لطمه‌بمقام ولایت‌مولی‌الموحدین‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد میآورد؟!

شیخ - یکی از مقامات عالیه مولاناعلی کرم‌الله وجهه آنست که در وقت نمازچنان توجهی بحق داشت که ابداً خلقی نمیدید که توجهی بآنها داشته باشد و در نزد ما ثابت آمده که در یکی از جنگها چند تیر بر بدن آن جناب وارد آمد بقسمی که خروج آنها موجب درد وآزار بوده لذا وقتی بنماز ایستاد تیرها را بیرون آوردند از شدت خضوع و خشوع واستغراق در رحمت حق ابداً توجهی واحساس دردی ننمود اگر این قضیّه راست باشد که آنجناب در نماز انگشتر بسائل داده باشد لطمهٔ بزرگی بنماز آن جناب وارد میآورد چگونه ممکن است کسی که در نماز بدرد و الم که طبیعی هر بشر است ازشدت حضور قلب بسوی خدا توجه ننماید بنالهٔ سائلی چنان توجه نماید که انگشتر خودرا در حال رکوع باوبدهد.

علاوه عمل خیر آنهم اداء زکوة مستلزم نیت است در حال نماز که بایستی سراپا توجه بحق باشد چگونه از نیت نماز منصرف به نیت دیگروتوجه بخلق مینماید چون‌ما مقام آنجناب را عالی میدانیم لذا تصدیق این معنی را نمی‌نمائیم.

و اگر عطائی بسائل شده حتماً در حال نماز نبوده برای آنکه رکوع بمعنای

لخشوع و تواضع است یعنی آنجناب با خشوع و تواضع انگشتر را بسائل داد نه در حال نماز.

داعی - عزیزم‌خوب وردی‌آموخته‌ای - لیك سوراخ دعا گم کرده‌ای - این‌اشکال شما سست تر از خانهٔ عنکبوت میباشد.

اولا این عمل نه لطمه‌ای بمقام آن حضرت نمیزند بلکه توجه بسائل وتصدق باو و دل او را خوش نمودن موجب کمال است چه آنکه‌آنحضرت پیوسته در همه حال‌توجه بخدا و رضای پروردگار داشته و در این عمل هم جمع نموده میان عبادت بدنی و روحی با عبادت مالی که انفاق در راه خدا باشد.

آقای‌عزیز آن التفاتی که شنیده‌اید لطمه بخشوع نماز میزند وسبب‌نقصان‌عبادت میگردد التفات بامور دنیوی واغراض نفسانی میباشد و الّا توجه بعمل خیر که عبادتست در عبادت دیگر موجب کمال است.

مثلا در نماز اگر آدمی گریه کند برای عزیزانش ولو برای أعز خلق الله که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشد موجب بطلان نماز میگردد ولی اگر در حال نماز برای شوق واشتیاق بحق یا خوف از خداوند گریه نماید موجب کمال و فضیلت است.

ثانیاً فرمودید رکوع بمعنای خشوع‌است در محل معیّن معتبر است ولی‌اگر‌اسم رکوع نماز را که فعل واجب معیّن است شما لغةً بخواهید حمل بر خشوع کنید مورد ملعبهٔ عقلاء واهل دین ودانش خواهید شد.

در این‌آیه شریفه هم برخلاف ظاهر نظر دادید و قطعاً مورد اخراج لفظ است از معنی حقیقی عرفی خود زیرا خودمیدانید که رکوع درعرف شرع اطلاق بررکنی‌ازارکان نمازاست وآن خمیده گردیدن‌است بحدّی که کف‌دست بزانو برسد.

وتصدیق این معنی را اکابر علماء خودتان نموده‌اند چنانچه قبلا عرض‌شد وفاضل قوشچی در شرح تجرید توضیح میدهد اقوال جمهور مفسرین را که وهوراکع فی صلوته یعنی آن‌حضرت انگشتر داد در حالتی که در رکوع نماز بوده.

و از همه این حرفها گذشته بفرمائید این آیه شریفه با کلمهٔ حصر نازل بمدح است یا مذمت .

شیخ - بدیهی است که درمورد مدح آمده .

داعی - پس وقتی که جمهور اکابر علماء و مفسرین و محدثین و محققین فریقین (شیعه و سنی) گفتند این آیه در شأن علی علیه‌السلام نازل گردیده و مورد مدح و تمجید پروردگار قرار گرفته دیگر برای این قبیل مناقشات و ایرادات امثال آقایان راهی نخواهد بود که اهل عناد وتعصّب از خوارج ونواصب بآن تمسك جویند و از طفولیت در مغز مردمان پاکی مانند شما وارد نمایند که بدون تعمّق در هم چو مجلس رسمی - با شهامت تمام بیان نمائید که ما تصدیق این قضیه رانمی‌نمائیم .

شیخ - آقا ببخشیدچون جنابعالی خطیب ومنبری وزبردست در نطق وبیان‌هستید گاهی در کلمات وضمن فرمایشات خود کنایاتی بکار میبرید که ممکن است در افراد بی اطلاع تولید خیالاتی‌نماید که نتایج خوبی نداشته باشد خوبست در بیانات‌خودرعایت این معانی را بنمائید .

داعی - در بیانات داعی جز حقایق چیز دیگری نمی‌باشد خدا شاهد است قصد کنایه ای نداشتم جهت هم ندارد که کنایه بکار برم زیرا هر چه بخواهم بگویم صریحاً میگویم نه کنایة ، ممکن‌است اشتباه فرموده یا بنظرخورده گیری اینطور تصور نموده‌اید بفرمائیدآن کنایه کدامست .

شیخ - الساعه ضمن صحبت وبیان صفات مندرجه درآیه محمد رسول‌الله فرمودید که اینها صفاتی‌است مخصوص علی‌بن ابیطالب کرم‌الله وجهه که از اول تا بآخرشك وتردیدی در ایمانش پیدا نشد - این جمله کنایه‌ایست واضح که اثبات مینمایدٌ تردید دیگران را مگرخلفاء راشدین یا سائر صحابه شك وتردیدی در ایمان خود داشتند قطعاً همهٔ اصحاب بأجمعهم مانند علی کرم الله وجهه از اولی که ایمان آوردند تا بآخر عمر بدون شك و تردید ثابت قدم در عقیده بودند وآنی از رسول خدا صلی‌الله علیه وسلّم انحراف ودوری ننمودند .

داعی - أوّلا داعی باین عبارت که آقا فرمودید تلفظ ننمودم ثانیاً خود میدانید که اثبات شیء نفی ما عدانمیکند ثالثاً اگرشما نظر خورده گیری دارید شاید دیگران نداشته باشند حتماً شما در این بیان خودتان (ببخشید معذرت میخواهم) مغلطه کاری نمودید خدا شاهد است دعاگو نظر کنایه گوئی وچنین خیالی که شما نمودید نداشته ام بر فرض که خیالی در ذهن شما آمد (اگرخیال مغلطه کاری و ایجاد شبهه نداشتید) خوب بود این جمله را آهسته از داعی سؤال می نمودید تا جواب مثبت یا منفی را عرض میکردم .

شیخ - طرز کلام و گفتار شما میرساند که چیزی هست البته سکوت از جواب خود تولید خیالات مینماید متمنی است آنچه درنظردارید باسند صحیح بیان فرمائید .

داعی - سبب تولید خیال شماشدید که این سؤال رانمودید بازهم عرض میکنم خوبست ازاین مرحله بگذرید واصرارنفرمائید .

شیخ - اگر خلاف اخلاقی شده گذشته چاره جز جواب ندارید اگر جواب صریح مثبت یا منفی ندهیدحتماًتولیدنگرانی نموده گمان‌میکنم‌نتایج‌خوبی‌نداشته باشد .

داعی - از طرف داعی هیچگاه اسائهٔ ادب نمیشود ، اصرار شما و اینکه بعبارة اُخری تهدیدم فرمودید سبب گردید تا کشف حقایق شود و از روز اول هم کشف این نوع از حقایق از طرف علماء خودتان شده که حقایق را در کتب خود ثبت نمودند . اما در مورد شك و تردید اتفاقاً غالب صحابه که هنوز ایمانشان بمرتبهٔ کمال نرسیده بود گاهی گرفتار شك وتردید میشدند .

منتها بعض از آنها بحال شك و تردید میماندند و آیات در مذمت آنها نازل می گردید مانند منافقین که سوره ای درقرآن مجید درمذمت آنها آمد .

ولی این قبیل سؤالات اخلاقاً سزاوار نیست علنی گردد نکند مردمان بی خرد روی حبّ و بغض جاهلانه خورده گیری کنند بازهم تمنا میکنم از این موضوع صرف نظر نمائید یا اجازه بفرمائید بموقع خود جوابش راآهسته خودمانی عرض کنم .

شیخ - یعنی میخواهید بگوئید که خلفاء راشدین رضی الله عنهم جزء آنها بودند که شك می نمودند .

داعی - واقعاً مغلطه کاری میکنید و تحریك اعصاب مینمائید حال که اصراری دارید داعی هم شما را بلا جواب نمیگذارم اگر عکس العملی پیدا نماید در میان عوام بی خرد مسئول آن شما هستید واینکه فرمودید ما میگوئیم اشتباه فرمودید یا عمداً سهو نمودید علماء بزرگ خودتان نقل نموده اند وثبت درتاریخ گردیده .

شیخ - درچه موضوع نوشتند وشك آنها در کجا بوده و چه اشخاصی شك نمودند مقتضی است بیان فرمائید .

داعی - آنچه از سیر در کتب اخبار وتواریخ معلوم میشود یکمرتبه نبوده بلکه در دفعات متعدده اشخاصی شك مینمودند بعد که کشف حقیقت میشد بر میگشتند ولی بعضی برآن شك باقی میماندند و مغضوب غضب الهی قرار میگرفتند .

شك نمودن عمر در حدیبیّه در نبوّت پیغمبر (ص)

چنانچه ابن مغازلی فقیه شافعی معروف در مناقب وحافظ ابوعبدالله محمد بن ابی نصر حمیدی درجمع بین الصحیحین بخاری و مسلم نوشته اند

قال عمر بن الخطّاب رضی الله عنه ماشککت فی نبوّة محمّد قطّ کشکّی یوم الحدیبیّة (١) .

طرز کلام خلیفه میرساند که مکرر در نبوت آنحضرت شك نموده است منتها شك در حدیبیّه از همه قوی تر بوده است .

نواب - ببخشید قبله صاحب مگر در حدیبیّه چه بوده که باعث شك در امر نبوت گردیده .

داعی - شرح این قضیه مفصّل است ولی خلاصه اش را باقتضای وقت مجلس بعرضتان میرسانم .

(١) عمر بن الخطاب گفت من هرگز شك نکرده بودم در نبوت و پیغمبری محمد صلی الله علیه وآله مانند شکی که درروز حدیبیه نمودم .

وقعهٔ حدیبیّه

رسول اکرم ﷺ شبی در عالم رؤیا دید با اصحاب بمکه تشریف برده و عمره بجای آورده صبح برای اصحاب نقل نمود عرض کردند شما خود معبّر خوابهای ما هستید بفرمائید تعبیر این خواب چیست حضرت فرمودند انشاءالله ما بمکه خواهیم رفت وعمل بجای خواهیم آورد (ولی تعیین زمان تشرف را ننمودند) .

در همان سال پیغمبر ﷺ نظر بشوقی که بزیارت بیت الله داشت با اصحاب بعزم مکه معظمه حرکت فرمودند در حدیبیّه (که چاهی است نزدیك مکه نصفش جزء حرم ونصف دیگر خارج از حرم است) کفّار قریش خبرشدند با تجهیزاتی جلو آمدند وممانعت نمودند از ورود بمکّه .

چون پیغمبر ﷺ بقصد جنگ نیامده هدفش فقط زیارت بود لذا با کفّار مکه صلح نمودند وصلح نامه نوشتند رسول اکرم ﷺ ازهمانجا بر گشت .

اینجا بود مورد شك عمر بنا بگفتهٔ خودش چنانچه علمای بزرگ خودتان نوشته اند که شك در اصل نبوت آنحضرت نمود آمد خدمت پیغمبر عرض کرد یا رسول‌الله شما که پیغمبر و صادق القول هستید مگر نفرمودید ما میرویم مکه و عمل بجای میآوریم و در آنجا حلق رأس وتقصیر مینمائیم الحال چرا بر خلاف شد .

حضرت فرمودند آیا من تعیین زمان نمودم و گفتم امسال میرویم عرض کرد نه یا رسول الله حضرت فرمودند پس آنچه گفتم صحیح است و خواهیم رفت انشاء الله و تعبیر خواب واقع خواهد شد منتها تعبیر خواب بمشیت خداوند دیر و زود دارد فلذا جبرئیل نازل گردید برای تصدیق رسول اکرم ﷺ آیه ٢٧ سوره ٤٨ (فتح) را آورد که

لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحقّ لتدخلنّ المسجد الحرام انشاء الله آمنین محلّقین رؤسکم و مقصّرین لا تخافون فعلم مالم تعلموا فجعل من دون ذلك فتحاً قریباً (١) .

(١) هرآینه بتحقیق پروردگار متعال حقیقت وصدق خواب رسولش را آشکار ساخت که البته افراد مسلمین با دل ایمن و خاطر آسوده وارد مکه و مسجد الحرام میشوند و بعد از اعمال حج وتشریفات مذهبی باتراشیدن سر تقصیر نموده از احرام خارج میگردند خداوند دانا است بآنچه نمیدانید وقریبا بهمین نزدیکی فتح وظفری نصیب شما خواهد شد (که مراد فتح خیبر بود).

این بود خلاصه‌ای از قضیهٔ حدیبیّه که امتحانی بود برای مؤمنین ثابت ومردمان متزلزل .

« سخن که باینجا رسید آقایان بساعتها نظر کرده خندهٔ شدید نموده گفتند »
« بقدری مطلب شیرین و گیرنده است که از خود بکلی بیخود میشویم و واقعاً اسباب »
« زحمت اهل مجلس شدیم دیشب خیلی از وقت آقایان گرفته شد امشب هم خیلی از »
« نصف شب گذشته و اخلاقاً کار نیکوئی نیست خوبست مجلس را خاتمه دهیم درهمین »
« بین چای وقدری شیرینی وخوراکی آوردند سر گرم مزاح وتفریح شدیم که آقایان »
« را از گرفتگی خاطر بیرون آوریم » .

گفتگوهای غیرمنتظره

حافظ ـ قبله صاحب ما از ملاقات شما مخصوصاً از جذبهٔ اخلاقی شما خیلی مسرور شدیم میل داشتیم که بیشتر وقت خود را با شما صرف نمائیم جاذبهٔ شما بقدری قوی است که هر کس با شما مُجالس وهم کلام شود مجذوب تمام و ساکت میماند وهرحرفی هم دارد در باطن خیالش میماند چنانچه ما خیلی حرفها داشتیم وداریم که در بوتهٔ اجمال مانده ولی چکنیم که ناچار بحکم اجبار باید بوطن بر گردیم در آنجا هم کارهای لازم شخصی و عمومی داریم که وقتش میگذرد امید است جنابعالی بر ما منت بگذارید بمنزل ومأوای‌ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان کاملا بهره‌مند شویم .

نواب ـ (رو بحافظ) مانمی گذاریم شما حرکت کنید زیرا کار بجاهای باریك رسیده بایستی مطلب یك طرفه شود زیرا شماها همیشه بماها میگفتید که آقایان رافضی ها (شیعه ها) بکلی فاقد دلیل و برهانند و تنها قاضی میروند اگر در مقابل ماقرار گیرند زود ساقط میشوند .

بر عکس گفتار شما آقایان در این جلسات کاملا ما شما را ساقط وزبون‌می‌بینیم بایستی حتماً حقیقت معلوم شود تا ما ناظرین ومستمعین عاقل هر طریقی را حق دیدیم پیروی کنیم .

حافظ ـ (رو بنوّاب) اشتباه نمودید که ما را ساکت و ساقط پنداشتید بلکه

جذّابیت اخلاقی و طلاقت لسان و حسن بیان خطیب ارجمند ما را ساکت نموده که رعایت ادب نموده و مهمان عزیز را آزار ندهیم و الا ما هنوز وارد سخنان اساسی نشده ایم واگر کاملا گرم صحبت شویم بااقامه برهان ودلیل خواهید دید که حق باماو دلائل ما مثبت حق است .

نواب ـ (رو بحافظ) ما تا امشب آنچه از مولی وسرور و قبله سلطان الواعظین صاحب شنیدیم تمام منطقی وبا برهان ودلیل بوده وشما را درمقابل منطق و دلیل ساکت دیدیم .

چنانچه میفرمائید دلائلی هست پس قطعاً بایدبمانید واقامه دلیل نمائید من‌صَریحاً بشما میگویم و اعلام خطر مینمایم که گفتگو های این شبها و نقل در روز نامه ها و مجلات باعث تردید درعقیده عدّه ای شده است و اگر حق را چنانچه سزاوار است ظاهرنکنید قطعاً در نزد صاحب شریعت مسؤل خواهید بود .

(دراین وقت مجلس سکوت بهت‌آوری بخود گرفت پس ازقدری سکوت)

حافظ ـ (بارنگ پریده رو به نواب) شما ملاحظهٔ این‌آقای مهمان عزیزراهم بنمائید ایشان بنا بفرمودهٔ خودشان مسافر مشهد هستند وقتشان عزیز است گویا خیال حرکت داشتند محض خاطر ما ماندند سزاوار ادب واخلاق نیست که بیش ازاین اسباب زحمتشان شویم .

داعی ـ خیلی ممنون ازلطف شماهستم ولی راجع بحرکت مخلص بیانی‌فرمودید صحیح است ولی درعین حال هر کار مهمی داشته باشم در مقابل خدمات دینی نا چیز می دانم از طرف داعی هیچ مانعی نیست تا یك سال دیگر هم آقایان حاضر باشید داعی هم حاضرم چون وظیفهٔ ما همین است که پیوسته انجام وظیفه بنمائیم تا حق از زیر پرده بیرون‌آید گذشته ازاداء وظیفه داعی‌ازمجالس اهل علم‌خورسندم که بهره برداری مینمایم مخصوصاً جنابعالی که اخلاقاً داعی را مجذوب خود قرارداده‌اید .

فقط از میزبان محترم‌آقای میرزا یعقوب علی خان خیلی خجلم که اسباب زحمت ایشان شده ایم .

(میرزا یعقوب علی خان و ذوالفقار علی خان و عدالت علی خان اخوان محترم)
(که از رجال محترم قزلباش میباشند یکمرتبه با حال منقلب صدا بلند کردند که ما)
(از شما انتظاراین نوع بیان رانداشتیم ماصاحب منزل نیستیم اگرمادام العمرجنابعالی)
(دراین منزل بمانید زحمتی بماندارید چون‌مادراین منزل‌سرا دارهستیم ووجود شما)
(سبب افتخارمامیباشد جناب آقای سید محمد شاه «ازاشراف پیشاور» وجناب آقاسید)
(عدیل اختر(ازعلماء شیعه پیشاور) فرمودند ممکن است چند شبی افتخار این مجلس)
(دینی را بمنزل ما بدهید).

(آقای میرزا یعقوب علی خان فرمودند غیر ممکن است مادامیکه قبله سلطان)
(الواعظین درپیشاور هستند واین مجلس برقراراست بایستی همین جا باشند).

داعی - از آقایان عموماً و از میزبانان محترم خصوصاً کمال تشکر و امتنان را دارم.

حافظ - (بعد از قدری سکوت) مانعی ندارد و چون میل آقایان هست چند روز دیگر میمانیم ولی همین طوریکه قبله صاحب فرمودند هر شب آمدن جمعیت در این جا اسباب زحمت است خوبست منزل ما را مرکز مباحثات قرار دهید تا تعادل کامل فراهم آید.

داعی - اصراری ندارم که حتماً آقایان تشریف فرماشوید چون این‌منزل وسیع است باغ وعمارت با وسعت دارد وبرای این جمعیت آماده تراست خودتان قرار براینجا گذاردید والاّ از طرف مخلص مانعی نیست هر جا امر بفرمائید با کمال میل حاضرم خدمت میرسم.

میرزا یعقوب علی خان - از منزل و جماعت قزلباش هیچ مانعی نیست اگر آقای حافظ تازه تشریف آوردند و بحال ما سابقه ندارند ولی عموم اهالی میدانند که جماعت قزلباش عموماً خدمتگذار نوع هستند و از پذیرائی و خدمتگذاری واردین خسته گی ندارند.

مخصوصاً این منزل همیشه مرکز واردین است علی الخصوص که پیرایه ای بر

او بستند. مجلس علم وبحث دینی و مناظرات مذهبی بیش از پیش عموم را خورسند و متشکر مینماید.

حافظ - با اینکه بر من خیلی دشوار است توقف در پیشاور چون‌کارهای بسیاری در محل دارم که معطل مانده ولی برای اجابت دعوت آقایان اطاعت مینمایم پس حالا مرخص میشویم تا فرداشب انشاء الله.

لیله پنجشنبه ٢٩ رجب ٤٥

جلسه هفتم

(اول شب آقایان تشریف آوردند پس از صرف چای و صحبتهای معمولی و رسمیت مجلس از طرف آقایان افتتاح کلام‌شد).

سید عبد الحی - (امام جماعت سنّت وجماعت) قبله صاحب چند شب قبل‌بیاناتی نمودید که قبله وسرور حافظ صاحب از شما دلیل خواستند یا طفره رفتید یا باصطلاح بمغلطه علمی ما را سرگرم نمودید ومطلب ازمیان‌رفت.

داعی - بفرمائید مطلب چه بوده و کدام سؤال شما بی جواب مانده نظرم نیست خواهش میکنم یاد آوری فرمائید.

سید - مگر شما چند شب قبل نفرمودید که سیدنا علی کرم الله وجهه اتحاد نفسانی با رسول خدا ﷺ داشته بهمین جهت افضل بر تمام انبیاء بوده.

داعی - صحیح است این گفتار وعقیدهٔ داعی بوده وهست.

سید - پس چرا اشکال مارا بلاجواب گذاردید.

داعی - خیلی اشتباه فرمودید و تعجب است از شما که تمام شبها سراپا گوش بودید نسبت طفره ومغلطه کاری بدعاگو بدهید طفره ومغلطه ای در کار نبوده بلکه آنچه صحبت شده بمقتضای **الکلام یجر الکلام** بوده حرف حرف آورده واگر خوب دقت کنید خواهید تصدیق نمود که دعاگو حرف خارجی بمیان نیاوردم بلکه آقایان

سؤالاتی نمودند و داعی مجبور بجواب بودم الحال هرسؤالی دارید بفرمائید برای جواب حاضرم بعون‌الله تعالی .

سید - خیلی مایلیم بفهمیم چگونه ممکن است دونفر با هم متحد گردند و اتحاد نفسانی چنان بین آنها حاصل آید که هردو یکی باشند .

فرق بین اتحاد مجاز وحقیقت

داعی - موضوع اتحاد بین الاثنین بمعنای حقیقت محال وممتنع وبدیهی البطلان است و استحالهٔ آن در مقام خود مبرهن آمده بلکه امتناع او از بدیهیات اولیه است پس دعوی اتحاد نیست مگر از جهت مجاز ومبالغه در کلام .

زیرا دونفر که با هم شدت محبت را دارند یا در جهتی از جهات مشابهت دارند غالباً دعوی اتحاد مینمایند .

و در کلمات بزرگان از ادباء و شعراء عرب وعجم این نوع از مبالغه بسیار است حتّی در کلمات اولیاء حق هم ظاهر و بارز است که از جمله در دیوان منسوب بمولانا امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوٰة والسلام است که میفرماید .

هموم رجال فی امور کثیرة	**وهمی فی الدنیا صدیق مساعد**
یکون کروح بین جسمین قسمت	**فجسمهما جسمان والروح واحد(۱)**

در حالات مجنون عامری معروف است زمانی که خواستند فصد ش کنند التماس میکرد مرا فصد نکنید که میترسم نیشتر بلیلی من برسد که لیلی در عروق واعصاب من جای گرفته فلذا ادباء همین معنی را بنظم آورده‌اند .

گفت مجنون من نمی‌ترسم ز نیش	صبر من از کوه سنگین است بیش
لیك از لیلی وجود من پر است	این صدف پر از صفات آن در است
داند آن عقلی که آن دل روشنی است	در میان لیلی و من فرق نیست

(۱) همت عالی مردان عالم درامور مختلفهٔ بسیاری است وتنها همت من دوست مساعدی است که آن‌دوست مانند روحی باشد دردو بدن که درآینهٔ حقیقت از ما دو جسم ویك روح منعکس گردد .

ترسم ای فصّاد چون فصدم کنی	نیش را ناگاه بر لیلی زنی
من کیم لیلی و لیلی کیست من	ما یکی روحیم اندر دو بدن
روحه روحی و روحی روحه	**من‌یری‌الروحین‌عاشافی‌البدن(۱)**

و اگر کتب ارباب ادب را مطالعه کنید من حیث المبالغة از این قبیل تعبیرات مجازاً بسیار خواهید دید چنانچه شاعر شیرین بیان وادیب لبیب سروده .

انا من اهوی ومن اهوی انا	**نحن روحان حللنا بدنا**
فاذا ابصرتنی ابصرته	**و اذا ابصرته کان انا (۲)**

اتحاد نفسانی پیغمبر وعلی

بیشتر از این وقت آقایان را در مقدمه نگیرم اینك اخذ نتیجه میکنم باینکه اگر عرض کردم امیر المؤمنین علیه‌السلام اتحاد نفسانی با رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله دارد توجه شما باتحاد حقیقی نرود چه آنکه احدی دعوی اتحاد حقیقی ننموده و اگر کسی قائل بچنین اتحادشود قطعاً عاطل وباطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است .

پس این اتحاد از حیث مجاز است نه حقیقت ومراد از آن تساوی روح و کمالات است نه جسم ومسلّماً علی امیر المؤمنین علیه‌السلام درجمیع فضائل و کمالات وصفات با رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مساوی بوده است **الّا ما خرج بالنّص والدّلیل .**

حافظ - پس روی این قاعده بایستی محمّد وعلی هر دو پیغمبر باشند واین گفتاوشما میرساند که علی هم شریك در پیغمبری بوده و لابد نزول وحی هم از جهت تساوی برهر دو بوده‌است .

داعی - الحق مغلطه فرمودید این قسم که شما بیان نمودید نیست نه ما و نه احدی از شیعیان بچنین چیزی عقیده نداریم و از شما انتظار نداشتم که وقت مجلس را بمجادله بگیرید که مطالب گفته تکرار گردد .

(۱) روح او روح من است وروح من‌روح اومیباشد . که دیده است دوروح دریك بدن زندگانی کنند . یعنی فی‌الحقیقة یك روح است دردوبدن قرار گرفته .

(۲) خلاصه معنی آنکه من‌ومعشوق دارای دوروح‌هستیم که درهردو بدن ماحلول نموده‌اند فلذا اگر مرا بینی اورا دیده‌ای و اگر اورا بینی عیناً من هستم .

الحال عرض کردم که در جمیع کمالات متّحدند الّا **ماخرج بالنص والدلیل** مگر آنچیزی که بنص ودلیل خارج گردیده وآن همان مقام نبوت خاصّه وشرائط آن است . که از جمله نزول وحی واحکام‌است .

مگر بیانات لیالی ماضیه فراموش شده واگر فراموش فرمودید بجرائد و مجلات منتشره مراجعه فرمائید خواهید دید که ما درشبهای گذشته باثبات رساندیم ضمن‌حدیث منزله که امیرالمؤمنین علیه‌السلام واجد مقام نبوت بوده ولکن در تحت تبعیت دین و شریعت خاتم الانبیاء ﷺ فلذا نزول وحی، بر آن بزرگوار نبوده و مقام نبوتش بیش از آنچه هرون در زمان موسی داشته نبوده‌است .

حافظ - وقتی شما قائل بتساوی جمیع فضایل و کمالات شدید لازمه اش عقیده بتساوی در نبوت وشرایط نبوت‌است .

داعی - در ظاهر ممکن است‌اینطور بنظر بیاید ولی قدری که دقیق شدید‌تصدیق خواهید فرمود مطلب غیر از اینست که بیان نمودید چنانچه در لیالی ماضیه ثابت نمودیم که بحکم آیات شریفه قرآن مجید از برای نبوت مراتبی است صاحبان بعض از آن مراتب بر بعض دیگر مقام بر تری دارند چنانچه صریحاً در قرآن مجید فرمـاید: **تلك الرسل فضلنا بعضهم علی بعض (۱) .**

واکمل از جمیع مراتب انبیاء مرتبهٔ نبوت خاصّهٔ محمّدیه است بهمین جهت درآیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) میفرماید : **ما کان محمّد اباأحد من رجالکم ولکن‌رسول الله وخاتم النبیین (۲)**

همان کمال نبوت اختصاصی است که موجب خاتمیّت گردیده پس در این کمال اختصاصی احدی راه ندارد ولی سایر کمالات درحکم مساوات وارد است وبرای ثبوت‌این معنی دلائل وبراهین بسی‌بسیار وبیشمار است .

سید - آیا از قرآن مجید دلیلی بر اثبات مدعا دارید .

(۱) فرستادگان وانبیاءرا زیادتی وفضیلت دادیم بعض آنهارا بربعض دیگر .
(۲) محمد پدر هیچیك از مردان‌شما نیست لکن اورسول خدا وخاتم پیغمبران است .

استشهاد بآیه مباهله

داعی - بدیهی است البته اولین دلیل ما از قرآن کریم است که سند محکم آسمانی ما میباشد و بزرگتر دلیل از قرآن مجید آیه مباهله است که صریحا میفرماید **فمن حاجّك فیه من بعد ما جائك من العلم فقل تعالوا ندع أبنائنا و أبنائکم ونسائنا ونسائکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة‌الله علی الکاذبین (۱) .**

رجال بزرگ از اعیان علماء و مفسّرین خودتان مانند امام فخر رازی در تفسیر کبیر و امام ابو اسحق ثعلبی در تفسیر کشف البیان وجلال الدّین سیوطی در درالمنثور و قاضی بیضاوی در انوار التنزیل و جار الله زمخشری در کشّاف و مسلم بن حجّاج در صحیح و ابوالحسن فقیه ابن مغازلی شافعی واسطی در مناقب و حـافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و نورالدین مالکی در فصول المهمّـه و شیخ الاسلام حموینی در فرائد و ابوالمؤیّـد خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده وسبط ابن جوزی در تذکره و محمد بن طلحه در مطالب السئول ومحمّدبن یوسف گنجی شافعی‌در کفایة الطالب و ابن حجر مکّی در صواعق محرقه و غیرهم بمختصر کم و زیادی در الفاظ وعبارات نزول این آیه را در یوم المباهله می نویسند که آن ۲۴ یـا ۲۵ ذی حجّة الحرام بوده .

مباحثه پیغمبر با نصارای نجران

پس از اینکه خاتم الانبیاء ﷺ نصارای نجران را دعوت باسلام نمود علماء بزرگ‌آنها ازقبیل سید وعاقب وجاثلیق وعلقمه و دیگران که زیاده ازهفتاد نفر بودندآمدند بمدینه با اتباع خود که قریب سیصد نفر بودند و در چند جلسه ملاقات با پیغمبر ﷺ در مناظرات علمی و مقابل دلائل ثابتهٔ آنحضرت که بسیار مفصّل است مجـاب شدند

(۱) پس هرکس با تو درمقام مجادله برآید در باره عیسی بعد از آنکه بوحی خدا باحوال او آگاهی یافتی بگو بیائید ما وشما بافرزندان وزنان خود ونزدیکانی که از نهایت بزرگواری بمنزلهٔ نفس ما باشند باهم بمباهله برخیزیم (یعنی درحق یکدیگر نفرین کرده ودر دعا والتجاء بدرگاه خدا اصرار ورزیم) تادروغ گو وکافران‌را بلعن وعذاب خدا گرفتار سازیم آیه ۵۴ سوره ۳ (آل عمران)

زیرا که دلائل آن حضرت از روی کتب معتبره ای که دردست آنها بود براثبات حقانیّت خود و اینکه حضرت عیسی خبرآمدن آن حضرت را با علایم و آثار داده و نصاری روی اخبار حضرت روح الله انتظار چنین ظهوری را دارند که سوار بر شتر از کوههای فاران (درمکّه) ظاهر و مابین عیر واُحد (که در مدینه است) مهاجرت مینماید باندازه ای قوی بود که جوابی نداشتند جز آنکه تسلیم کردند.

ولی حبّ جاه و مسند و مقام نگذارد که تسلیم کردند. چون از اسلام و تسلیم سر پیچیدند رسول اکرم ﷺ حسب الامر پروردگار بآنها پیش نهاد مباهله نمود تا صادق از کاذب جدا گردد نصاری قبول کردند این امر موکول بروز بعد شد.

آماده شدن نصاری برای مباهله

فردا که روز وعده گاه بود تمام جمعیت نصاری باتّفاق زیاده از هفتاد نفر از علمای خود در بیرون دروازهٔ مدینه دامنهٔ کوه یکطرف ایستاده و منتظر بودند که رسول اکرم ﷺ لابد با طمطراق و تشکیلات بسیار عالی با جمعیت فراوان برای مرعوب کردن آنها تشریف فرما شود.

ناگاه در قلعه مدینه بازشد وخاتم الانبیاء بیرون آمد در حالتیکه جوانی درطرف راست و زن محجوبهٔ مجلّله ای در طرف چپ و دو بچه در مقابل روی آنحضرت آمدند تا در زیر درختی مقابل نصاری قرار گرفتند (و دیگر احدی با آنها بیرون نیامد) اسقف نصرانی اعلم علمای آنها سؤال کرد از مترجمین اینها کیستند که با محمد بیرون آمدند گفتند آن جوان داماد و پسرعمّش علی بن ابیطالب و آنزن دخترش فاطمه و آن دو پسر بچه نوه و دخترزادگان او حسن وحسین اند.

اسقف بعلمای نصرانی گفت به بینید محمد چگونه مطمئن است که خویشان نزدیك و فرزندان و خاصّان و عزیزترین عزیزان خود را بمباهله آورده ودر معرض بلا قرار داده والله اگر او را تردیدی یا خوفی در این باب بودی هرگز ایشان را اختیار نکردی و حتماً از مباهله احتراز نمودی و یالااقل عزیزان خود رااز این حادثه بر کنار گذاردی ابداً مصلحت نیست که با او مباهله کنیم اگر جهة خوف از قیصر روم نبود

بوی ایمان میآوردم پس صلاح در این است که با وی مصالحه کنیم بهر چه او خواهد و بشهر خود مراجعت کنیم همه گفتند آنچه گفتی عین مصلحت است پس اسقف برای حضرت پیغام فرستاد که **انّا لانباهلك یا اباالقاسم** ما با تو مباهله نمیکنیم بلکه مصالحه میکنیم حضرت هم قبول فرمودند.

صلح نامه بخط أمیرالمؤمنین نوشته شد بر دو هزار حلّه از حلّه های اوراقی که قیمت هر حلّه چهل درهم باشد وهزار مثقال طلا که نصف آنرا که هزار حلّه و پانصد مثقال طلا بود در محرّم ـ و نصف دیگر را در رجب بدهند و بامضاء طرفین رسید آنگاه بوطن خود بر گشتند در بین راه عاقب که یکی ازعلماءآنها بود بیاران خود گفت والله من و شما میدانیم که این محمد همان پیغمبرموعود است وآنچه میگوید ازقبل خدااست بخدا قسم که هیچکس با هیچ پیغمبری مباهله نکرده مگر آنکه مستأصل شده و از بزرگ و کوچك آنها یکی زنده نمانده و قطعاً اگر ما مباهله میکردیم همگی هلاك میشدیم وبر روی زمین هیچ ترسائی باقی نمی ماند.

بخدا قسم که من در ایشان نظر کردم صورتهائی دیدم که اگراز خدا درخواست میکردند کوهها را از محل خود حرکت میدادند.

حافظ ـ آنچه را بیان فرمودید صحیح و مورد قبول تمام مسلمین است ولی چه ربطی با موضوع بحث ما دارد که علی کرم الله وجهه با رسول خدا اتحاد نفسانی دارد.

داعی ـ استشهاد ما دراین آیه با جمله **انفسنا** میباشد زیرا در این قضیه چند مطلب بزرگ ظاهروهویدا میباشد.

اولاًاثبات حقّانیت رسول اکرم ﷺ است که اگرذی حق نبود جرأت مباهله نمی نمود وعلماء بزرگ مسیحی از میدان مباهله فرارنمی نمودند.

ثانیاً آنکه این آیه دلالت میکند برآنکه امام حسن وامام حسین علیهما السلام فرزندان رسول الله ﷺ میباشد (چنانچه درشب اول اشاره نمودم).

ثالثاً باین آیه شریفه ثابت میگردد که أمیرالمؤمنین علی وفاطمه وحسن و حسین علیهم السلام بعد از حضرت ختمی مرتبت اشرف خلق و عزیز ترین مردم بوده اند نزد

آنحضرت چنانچه جمیع علماء متعصّب خودتان از قبیل زمخشری و بیضاوی و فخر رازی و غیر ایشان نوشته اند .

و مخصوصاً جارالله زمخشری در ذیل این آیه شریفه با مشروحهٔ مفصّله ذکر حقایقی از اجتماع این پنج تن آل عبا را نموده تا آنجا که گوید این آیه بزرگ تر دلیلی است که اقوای از این دلیل بر افضلیت اصحاب عبا که با پیغمبر (ص) در زیر عبا جمع شدند نمیباشد .

رابعاً آنکه امیرالمؤمنین علی (ع) ازجمیع أصحاب پیغمبر بالاتر و افضل ازهمه بوده بدلیل آنکه خداوند متعال او را نفس رسول الله (ص) در آیه شریفه خوانده است بدیهی است مراد از **انفسنا** نفس شخص حضرت محمّد خاتم الا نبیاء (ص) نیست زیرا که دعوت اقتضای مغایرت دارد و انسان هرگز مأمور نمیشود که خود را بخواند پس باید مراد دعوت دیگری باشد که بمنزله نفس پیغمبر است .

و چون باتفاق موثّقین مفسّرین و محدثین فریقین (شیعه و سنّی) غیر از علی و حسن وحسین و فاطمه (ع) احدی با آنحضرت در مباهله حاضر نبوده اند پس با جمله **ابنائنا و ابنائکم حسنین** (ع) و با **نساء نا و نساء کم** حضرت زهرا سلام الله علیها خارج میشوند و دیگر کسی که به **انفسنا** تعبیر کرده شود در آن هیئت مقدسه جز أمیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) نبوده پس از همین جمله **انفسنا** است که اتحاد نفسانی بین محمّد و علی (ع) ثابت می شود که حق تعالی جلّت عظمته علی را نفس محمّد (ص) خوانده و چون اتحاد حقیقی میان دو نفس محال است پس قطعاً مراد اتحاد مجازاست .

آقایان بهتر میدانند که در علم اصول وارد است که حمل لفظ براقرب مجازات اولیست از حمل بر ابعد و اقرب مجازات تساوی در جمیع امور و شرکت در جمیع کمالات است مگر آنچه بدلیل خارج شود و ما قبلاً عرض کردیم که آنچه بدلیل و اجماع خارج است نبوت خاصّهٔ آنحضرت ونزول وحی است که علی (ع) را باپیغمبر معظّم در این خصیصه شریك نمیدانیم .

ولی بحکم آیهٔ شریفه در سایر کمالات شریك میباشند و قطعاً فیض از مبدء فیّاض علی الاطلاق بوسیله خود پیغمبر (ص) برعلی (ع) رسیده واین خوددلیل اتحاد نفسانی است که مدعای ما میباشد .

حافظ ــ از کجادعوت نفس مجازاًمرادنباشد ومجازی ازمجاز دیگراولی نمیباشد .

داعی ــ تمنا میکنم مناقشه نکنید ووقت مجلس را ضایع نکنید و از طریق انصاف خارج نشوید و وقتی به بن بست رسیدید انصافاً بگذارید و بگذرید و قطعاً از مثل شما عالم جلیل با انصافی انتظارمناقشهٔ در کلام ومجادله را نداریم .

زیرا خود میدانید و در نزد اهل فضل نیز ثابت است که اطلاق نفس مجازاً شایع تراست از مجاز دیگر و درالسنه و افواه فضلاء عرب و عجم و ادباء و شعراء شایع است که دعوی اتحاد مجازاً مینمایند چنانچه قبلا عرض کردم مکرر شده است که افرادی بیکدیگر گفته اند تو بمنزله جان منی و مخصوصاً این معنی در لسان اخبار و احادیث در بارهٔ حضرت أمیرالمؤمنین علی (ع) بسیار رسیده که هر یك دلیلی است علیحده براثبات مقصود .

شواهد از اخبار در اتحاد پیغمبر و علی

از جمله امام احمد بن حنبل درمسند واین مغازلی فقیه شافعی در مناقب و موفق بن احمد خطیب خوارزم در مناقب نقل مینمایند که رسول اکرم (ص) مکرر میفرمود **علی منی وانا منه من احبّه فقد احبّنی و من احبّنی فقداحبّ الله (۱) .**

و نیز ابن ماجه در ص ۹۲ جزء اول سنن و ترمذی در صحیح و ابن حجر در حدیث ششم از چهل حدیثی که در فضایل امیرالمؤمنین (ع) در صواعق نقل نموده از امام احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ـ و امام احمد بن حنبل در ص ۱٦٤ جلد چهارم مسند و محمدبن یوسف گنجی شافعی درباب ٦٧ کفایت الطالب از جزء چهارم مسند ابن سماك و معجم کبیر طبرانی ـ و امام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص و

(۱) علی ازمن است ومن ازعلی هستم هر کس اورا دوست بدارد مرا دوست داشته وکسی که مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته .

سلیمان بلخی حنفی درباب ۷ ینابیع الموده از مشکوة همکی از جیش بن جنادة السلولی روایت نموده اند که در سفر حجة الوداع در عرفات رسول اکرم ﷺ فرمود **علیّ منّی و انا من علیّ ولایؤدّی عنّی الّا انا اوعلیّ (۱) .**

و سلیمان بلخی حنفی در باب ۷ ینابیع الموده از زوائد مسند عبدالله بن احمد بن حنبل مسنداً از ابن عباس نقل نموده که رسول اکرم ﷺ بامّ سلمه (امّ المؤمنین) رضی الله عنها فرمود **علیّ منّی و انا من علیّ لحمه من لحمی و دمه من دمی و هو منّی بمنزلة هرون من موسی یا امّ سلمة اسمعی و اشهدی هذا علیّ سیّد المسلمین (۲) .**

حمیدی درجمع بین الصحیحین وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود **علیّ منّی وانا منه وعلیّ منّی بمنزلة الراس من البدن من اطاعه فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله (۳) .**

محمد بن جریر طبری درتفسیر ومیرسید علی همدانی فقیه شافعی درمودت هشتم از مودة القربی ازرسول اکرم ﷺ نقل مینمایند کهفرمود **انّ الله تبارك وتعالی اید هذا الدّین بعلیّ وانّه منّی و انا منه وفیه انزل افمن کان علی بیّنة من ربّه و یتلوه شاهد منه (۴) .**

و شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۷ ینابیع المودة را اختصاص باین موضوع داده

(۱) علی ازمن است ومن ازعلی هستم وازمن کسی اداء نمیکند (یعنی وظیفه‌را انجام نمیدهد که تبلیغ بعلق است) مگر خودم یاعلی .

(۲) علی ازمن است ومن از علی هستم گوشت وخون او ازمن است و او ازمن بمنزلهٔ هرون است از موسی ای ام‌سلمه بشنو وشهادت بده که این علی سید وآقای مسلمین است .

(۳) علی از من است و من از علی هستم وعلی از من بمنزلهٔ سر است از بدن کسیکه اطاعت کند اورا مرا اطاعت نموده و کسیکه مرا اطاعت کند خدارا اطاعت نموده .

(۴) بدرستیکه خداوند تبارك وتعالی تأیید نموده‌است این دین‌را بعلی (علیه السلام) زیرا که او ازمن‌است ومن از او هستم ودراو نازل گردیده آیه‌شریفه (۲۰ سوره ۱۱۰ هود) که خلاصه معنی آنکه پیغمبر ازجانب خدا دلیلی روشن‌مانندقرآن دارد باگواهی‌صادق (ماننده علی علیه السلام) که بتمام شئون وجودی گواه‌صدق‌رسالت است .

باین عنوان که **الباب السابع فی بیان انّ علیّاً کرّم الله وجهه کنفس رسول الله صلّی الله علیه وسلم و حدیث علیّ منّی و انا منه (۱) .**

و در این باب بیست و چهار حدیث بطرق مختلفه و الفاظ متفاوته از رسول خدا ﷺ نقل مینماید که فرمود علی بمنزلهٔ نفس من است و در آخر باب حدیثی از مناقب از جابر نقل میکند که گفت شنیدم از رسول خدا ﷺ که فرمود در علی خصالی هست که اگر یکی از آنها برای مردی بود کافی بود برای فضل وشرف اووآن خصال عبارت است از فرموده های آنحضرت در باره علی از قبیل **من کنت مولاه فعلیّ مولاه ـ وقوله علیّ منّی کهرون من موسی ـ و قوله علیّ منّی وانا منه وقوله علیّ منّی کنفسی طاعته طاعتی ومعصیته معصیتی . وقوله حرب علیّ حرب الله وسلم علیّ سلم الله . وقوله ولیّ علیّ ولیّ الله وعدوّ علیّ عدوّ الله . وقوله علیّ حجّة الله علی عباده وقوله حبّ علیّ ایمان و بغضه کفر : و قوله حزب علیّ حزب الله وحزب اعدائه حزب الشیطان و قوله علیّ مع الحقّ والحقّ معه لایفترقان . و قوله علیّ قسیم الجنّة و النار . و قوله من فارق علیّا فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله . و قوله شیعة علیّ هم الفائزون یوم القیمة (۲) .**

درآخر باب خبر دیگری ازمناقب نقل مینماید که مفصّل است درخاتمهٔ آن میفرماید

(۱) باب هفتم دربیان اینکه علی مثل نفس رسول خدا میباشد وحدیث علی از من است و من از علی هستم .

(۲) هرکس‌را من مولای او هستم پس علی مولا (واولی بتصرف درامراو) میباشد علی ازمن مثل هرون است ازموسی ـ علی ازمن است ومن ازعلی هستم .

علی ازمن مثل نفس من است اطاعت او اطاعت من است ومعصیت او معصیت من است جنگ با علی جنگ باخداست صلح وآشتی باعلی صلح وآشتی باخدا است دوست علی دوست خدا ودشمن علی دشمن خداست ـ علی حجة خداست بر بندگان او ـ دوستی علی ایمان است و دشمنی او کفر است گروه وجمعیت علی گروه وجمعیت خدا است وگروه دشمنان علی گروه شیطان است ـ علی با حق است وحق با اوست واز هم جدا نمیشوند ـ علی قسمت کننده بهشت و دوزخ است ـ کسیکه ازعلی جدا شد ازمن جدا شده وکسیکه ازمن جداشد ازخدا جداشده ـ شیعیان علی رستگاران روز قیامت .

اقسم بالله الذی بعثنی بالنبوّة وجعلنی خیر البریّة انّك لحجّة الله علی خلقه و أمینه علی سرّه و خلیفة الله علی عباده (۱) .

از این قبیل اخبار در صحاح و کتب معتبرهٔ علماء شما بسیار رسیده که ازنظرتان گذشته یا بعد هامطالعه خواهید فرمودوتصدیق خواهید نمود که اینها تماماً قرینهٔ این مجاز است پس کلمه (انفسنا) دلالت واضحی برشدت ارتباط و اتحاد علی (ع) بحسب کمالات نسبی وحسبی و خارجی علماً وعملاً دارد .

و شما چون اهل علم و دانش هستید و انشاءالله از عناد و لجاج دور میباشید باید تصدیق نمائید که این آیهٔ شریفه خود دلیل قاطعی است براثبات مرام و مقصود ماو از همین آیه جواب سؤال دوم شما هم داده میشود .

زیرا وقتی ما ثابت نمودیم که علی (ع) درجمیع کمالات باستثناء نبوت خاصه و نزول وحی با خاتم الانبیاء (ص) بحکم آیهٔ **انفسنا** شریك بوده آنگاه میدانیم که ازجمله کمالات ومقامات وخصائص آنحضرت أفضل بودن برجمیع صحابه و امت میباشد نه همان افضل بر صحابه وامت بوده است بلکه بهمین دلیل آیهٔ شریفه و هم بحکم عقل و نقل بایستی افضل بر انبیاء و از تمام امت و صحابه باشد بدون استثناء چنانچه رسول اکرم (ص) افضل بر تمام انبیا وامت بوده است .

چون پیغمبر افضل بر انبیاء است علی هم افضل از آنها میباشد

شما وقتی کتب معتبرهٔ خودتان از قبیل (احیاء العلوم) امام غزّالی و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید معتزلی و تفسیر امام فخر رازی و تفسیر جارالله زمخشری وبیضاوی ونیشابوری ودیگران از علماء را مطالعه نمائید می بینید که از رسول اکرم (ص) حدیثی نقل مینمایند که آنحضرت فرموده**علماء امّتی کأنبیاء بنی اسرائیل (۲) .**

(۱) قسم بآنخدائیکه مرا بنبوت‌مبعوث گردانیده وبهترین خلقم قرار داده بدرستیکه تو (یاعلی) حجة خدائی برخلق‌او وامین‌اوبرسرّ او وخلیفهٔ خدابربندگان اومیباشی .

(۲) علماء امت من‌مثل‌ومانند انبیاء بنی‌اسرائیل‌اند .

ودر خبر دیگر فرموده **علماء امّتی افضل من انبیاء بنی اسرائیل (۱) .**

آنگاه انصافاً تصدیق خواهیدنمود جائیکه علماء این‌امت بواسطه‌آنکه علمشان از سر چشمهٔ علم محمّدی است مانند یا افضل و بهتر از انبیاء بنی اسرائیل باشند حتماً علی بن ابیطالب (ع) که منصوص‌است بگفتاررسول اکرم (ص) بنابرآنچه اکابرعلماء خود تان نقل نموده اندکه فرمود **انا مدینة العلم و علی بابها - و انا دار الحکمة وعلیّ بابها (۲)** افضل ازانبیاء میباشدوهرگزدرآن شك وتردید نمینمائید

و از خود علی (ع) وقتی سؤال این معنی را نمودند ببعضی از جهات افضلیت اشاره فرمود .

سؤالات صعصعه ازعلیّ (ع) در علة افضل بودن از انبیاء وجواب آن

در روز بیستم ماه مبارك رمضان سال‌چهلم هجرت که‌آثارمرگ برآنحضرت‌ظاهر شددر اثرضربت شمشیرزهرآب‌داده ای که‌اشقی‌الاولین‌والاخرین - (نظر بخبریکه رسول‌اکرم (ص) داده بودند) عبدالرحمن بن ملجم مرادی بر فرق سرمبارکش وارد آورده بود فرمود بفرزندش امام حسن (ع) شیعیانی که بر در خانه اجتماع نموده اند اجازه دهیدبیایند مرا ببینند وقتی آمدند اطراف بستر را گرفتند و آهسته بحال آنحضرت گریه‌مینمودند حضرت باکمال ضعف‌فرمودند **سلونی قبل ان تفقدونی ولکن خفّفوامسائلکم (۳)** اصحاب **هریك سئوالی مینمودند وجوابهائی میشنیدند .**

از جمله سئوال کنندگان صعصعة بن صوحان بودکه از رجال بزرگ شیعه و از خطباء معروف کوفه و از روات بزرگی است که علاوه بر علمای شیعه کبار از علمای خودتان حتی صاحبان صحاح روایتهای اورا از علی (ع) و ابن عباس نقل نموده اند .

و درنقل وترجمهٔ حالات اوعلمای بزرگ خودتان از قبیل ابن عبدالبردراستیعاب

(۱) علماء امت من افضل وبهتر ازانبیاء بنی اسرائیل‌اند .

(۲) من شهرستان علم وخانه حکمتم و علی دروازهٔ آن‌میباشد .

(۳) سؤال کنید از من هرچه میخواهید قبل ازآنکه مرانیابید ولکن سؤالهای خودرا سبك‌ومختصر کنید .

وابن سعد درطبقات وابن قتیبه در معارف و دیگران مشروحاتی نوشته و او را توثیق نموده اند که مردی عالم وفاضل وصادق و متدیّن و از اصحاب خاص علی عليه‌السلام بوده

صعصعه عرض کرد **اخبرنی انت افضل ام آدم** مراخبردهید شماافضل هستید یا آدم حضرت فرمودند **تزکیة المرء لنفسه قبیح** - قبیح است که مرد خود را تعریف و تزکیه بنماید ولکن ازباب **وامّا بنعمة ربك فحدث (۱)** میگویم **انا افضل من آدم** من از آدم افضل هستم عرضکرد **ولم ذلك یا امیرالمؤمنین** بچه دلیل افضل از آدم هستی حضرت بیاناتی فرمود که خلاصه اش اینست که برای آدم همه قسم وسایل رحمت وراحت ونعمت در بهشت فراهم بود فقط از یك شجره گندم منع گردید و او منتهی نشد وازآن شجره منهیّه خورد وازبهشت وجواررحمت حق خارج شد .

ولی خداوند مرا ازخوردن گندم منع ننمود من بمیل و اراده خود چون دنیا را قابل توجه نمیدانستم از گندم نخوردم .

کنایه از آنکه کرامت و فضیلت شخص در نزد خدا بزهد و ورع و تقوی است هرکس اعراض او از دنیا و متاع دنیا بیشتر است قطعاً قرب و منزلت او در نزد خدا بیشتر ومنتهای زهد اینست که ازحلال غیر منهی اجتناب نماید .

عرض کرد **انت افضل ام نوح قال انا افضل من نوح** شما افضل هستید یا نوح فرمود من افضل هستم از نوح عرض کرد **لم ذلك** چرا شما افضل هستید از نوح فرمود نوح قوم خود را دعوت کرد بسوی خدا اطاعت نکردند بعلاوه اذیت و آزار بسیار بآن بزرگوار نمودند تا در باره آنها نفرین کرد **ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً (۲)** .

اما من بعد از خاتم الانبیاء صلى الله عليه وآله با آنهمه صدمات و اذیتهای بسیار فراوانی که از این امت دیدم ابداً درباره آنها نفرین نکردم و کاملا صبر نمودم (چنانچه در ضمن خطبه معروف بشقشقیه فرمود **صبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی (۳)** کنایه از

(۱) نعمتهای خداوادة بخودرا نقل کن .
(۲) پروردگارا مگذار بروی زمین از کافرین دیاری را .
(۳) صبر نمودم درحالتیکه درچشم من خاشاك ودرگلوی من استخوان بود .

آنکه اقرب خلق بسوی حق کسیستکه صبرش بربلا بیشتر باشد .

عرض کرد **انت افضل ام ابراهیم قال انا افضل من ابراهیم** شما افضل هستید یا ابراهیم فرمود من افضل از ابراهیم هستم عرضکرد **لم ذلك** چرا شما افضل از ابراهیم هستید فرمود ابراهیم عرض کرد **رب ارنی کیف تحی الموتی قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئنّ قلبی (۱)** ولی ایمان من بجائی رسیده که گفتم **لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً (۲)** کنایه از آنکه علو درجهٔ شخص بمقام یقین او میباشد که واجد مقام حق الیقین شود .

عرض کرد **انت افضل ام موسی قال انا افضل من موسی** - شما افضل هستید یا موسی فرمود من افضل هستم عرضکرد بچه دلیل شما افضل از موسی هستید فرمود وقتی خداوند او را مأمور کرد بدعوت فرعون که بمصر برود عرض کرد **رب انّی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون واخی هرون هو افصح منّی لساناً فارسله معی رداً یصدّقنی انّی اخاف ان یکذّبون (۳)** اما من وقتی رسول اکرم صلى الله عليه وآله از جانب خدا مأمورم کرد که بروم در مکّه معظّمه بالای بام کعبه آیات اول سورهٔ برائت را بر کفار قریش قرائت نمایم با آنکه کمتر کسی بود که برادر یا پدر یا عم یا خال یا یکی از اقارب و خویشانش بدست من کشته نشده باشند مع ذلك ابداً خوف نکردم اطاعت امر نموده تنها رفتم مأموریت خود را انجام دادم آیات سورهٔ برائت را بر آنها خواندم و مراجعت نمودم .

کنایه از آنکه فضیلت شخص با توکل بخداست هر کس توکّلش بیشتر است

(۱) آیه ۲٦۲ سوره ۲ (بقره) پروردگارا بمن بنما که چگونه مردگانرا زنده خواهی کرد خداوند فرمود آیاباور نداری عرض کرد آری باور دارم لکن میخواهم (بمشاهده آن) دلم آرام گیرد .
(۲) اگر پردها بالارود وکشف حجب گردد یقین من زیاد نخواهدشد .
(۳) آیه ۳۳ سوره ۲۸ (قصص) موسی عرض کرد ای خدا من ازآنها (فرعونیان) یکنفر راکشته ام ومیترسم (که بخونخواهی وکینه دیرینه) مرا بقتل رسانند (با این حال اگر از رسالت ناگزیرم) برادرم هرون که ناطقه اش ازمن فصیح تراست بامن یارو شریك درکار رسالت فرما تا مرا تصدیق کند میترسم آنها تکذیب رسالتم کنند .

فضیلت او بیشتر است موسی اتکاء واعتماد ببرادرش نمود ولی امیرالمؤمنین (عليه السلام) توکل کامل بخدا واعتماد بکرم ولطف عمیم ذات ذوالجلال حق نمود.

قال انت افضل ام عیسی قال انا افضل من عیسی قال لم ذلك عرض کرد شما افضل هستید یا عیسی فرمود من افضل از عیسی هستم عرضکرد برای چه شما افضل هستید فرمود پس از آنکه مریم بواسطه دمیدن جبرئیل در گریبان او بقدرت خدا حامله شد همینکه موقع وضع حمل رسید وحی شد بمریم که **اخرجی عن البیت فان هذه بیت العبادة لا بیت الولادة** ازخانه بیت المقدس بیرون شو زیرا که این خانه محل عبادت است نه زایشگاه ومحل ولادت و زائیدن فلذا از بیت المقدس بیرون رفت در میان صحرا پای نخله خشکیده عیسی بدنیا آمد.

اما من - وقتی مادرم فاطمه بنت اسد را درد زائیدن گرفت در حالتیکه وسط مسجد الحرام بود بمستجار کعبه متمسك گردیده و عرضکرد الهی بحق اینخانه و بحق آنکسیکه این خانه را بنا کرده این درد زائیدن را بر من آسان گردان همان ساعت دیوار خانه شکافته شد مادرم فاطمه را باندای غیبی دعوت بداخل خانه نمودند که **یا فاطمه ادخلی البیت** فاطمه مادرم وارد شد و من در همان خانه کعبه بدنیا آمدم کنایه از آنکه در مرتبه اول شرف مرد بحسب و نسب و طاهرت مولد است هر که روح ونفس وجسد او پاکیزه است او افضل است.

(ازاین امر پروردگار بفاطمه ورودخول کعبه معظمه ونهی ازمریم از وضع حمل در بیت المقدس باتوجه بشرافت مکه معظمه بربیت المقدس شرافت فاطمه برمریم وشرافت علی (عليه السلام) برعیسی علی نبینا وآله و علیه السلام معلوم میشود).

علی مرآت جمیع انبیاء بوده است

(موقع نماز شد آقایان برای نماز بر خواستند) اذان
(بعد از فریضه و استراحت و صرف چای داعی)

(افتتاح کلام نموده عرض کردم)علاوه برآنچه عرض شد در کتب معتبره وموثق علماء خودتان است که علی (عليه السلام) را مرات جمیع صفات انبیاء و واجد آن صفات قرار داده اند.

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ٤٤٩ جلد دوم شرح نهج البلاغه و حافظ ابوبکرفقیه شافعی احمدبن الحسین بیهقی درمناقب و امام احمد حنبل در مسند و امام فخر رازی در ذیل آیه مباهله در تفسیر کبیر و محی الدین عربی در ص ۱۷۲ از مبحث ۳۲ کتاب یواقیت و جواهر وشیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ٤٠ ینا بیع المودة از مسند احمد و صحیح بیهقی و شرح المواقف و الطریقة المحمدیة و نورالدین مالکی در ص ۱۲۱ فصول المهمه از بیهقی ومحمد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السئول ومحمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۲۳ کفایة الطالب بمختصر کم و زیادی در الفاظ و عبارات روایت نموده اند که رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمود **من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه (فی حکمته) والی ابراهیم فی خلته (فی حلمه) والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب (ع)** (۱).

و میرسید علی همدانی شافعی در مودت هشتم از مودة القربی این حدیث شریف را با زیادیهائی نقل مینماید و درآخر آن آورده از جابر که رسول اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمود:

فان فیه تسعین خصلة من خصال الانبیاء جمعها الله فیه و لم یجمعها فی احد غیره (۲).

بیان گنجی شافعی در اطراف حدیث تشبیه

وشیخ فقیه محدث شام صدرالحفاظ محمدبن یوسف گنجی شافعی پس از نقل حدیث خودبعنوان قلت بیانی دارد که گوید تشبیه نمودن علی را بآدم در علم او برای اینست که خداوند آموخت بآدم علم وصفت هر چیزی را هم چنانکه در سورۂ بقره فرماید **وعلم آدم الاسماء کلها** (۳) و هم چنین نیست چیزی و نه

(۱) هرکس میخواهد نظر کند آدم را درعلمش (یعنی ازکمیت وکیفیت علم آدم بهره مند گردد) بعلم علی توجه کند وهرکس که میخواهد حقیقت تقوای نوح را (که بهترین صفات او بوده) باحکم وحکمت اورا به بیند وخلت وحلم ابراهیم وهیبت موسی وعبادت عیسی را به بیند پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام.

(۲) پس بدرستیکه درعلی علیه السلام نودخصلت ازخصال انبیاء میباشد که خداوند دراوجمع کرده نه درغیراو.

(۳) آیة ۲۹ سوره ۲ (بقره) خدای عالم همه اسماءرا بآدم تعلیم داد.

حادثه و واقعه ای مگر آنکه در نزد علی میباشد علم آن و فهم درك و استنباط معنای آن - بواسطه هدین علم الهی بود که حضرت آدم مخلع بخلعت خلافت آمد که خداوند درآیه ۲۸ سورهٔ ۲ (بقره) خبر میدهد که فرمود **انّی جاعل فی الارض خلیفة (۱)**.

پس هر انسان با ذوقی از این تشبیه آنحضرت علی را بعلم آدم - میفهمد که چون آن علم سبب افضلیت آدم و بر تری ومسجودیت او بر ملائکه و صاحب مقام خلافت گردید علی علیه السلام هم افضل و بر تراز همهٔ خلایق وواجد مقام خلافت بعداز خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله میباشد .

و تشبیه نمودن علی را بنوح در حکمت آن کانّه میخواهد برساند که علی علیه السلام بر کفّار شدید و بر مؤمنین رؤف بود، هم چنانکه خداوند در قرآن او را وصف نموده **والذین معه اشدّاء علی الکفّار رحماء بینهم** (این خود دلیل است بر آنکه این آیه در وصف علی علیه السلام نازل گردیده چنانچه قبلا عرض نمودم) .

و نوح نسبت بکفار بسیار شدید بود چنانچه در قرآن خبر میدهد **وقال نوح ربّ لاتذر علی الارض من الکافرین دیّاراً (۲)**.

و تشبیه نمودن علی علیه السلام را بحلم ابراهیم برای آنست که در قرآن ابراهیم علی نبیّنا وآله وعلیه السلام رابابن صفت وصف نموده که **انّ ابراهیم لأوّاه حلیم (۳)**.

این تشبیهات میرساند که علی علیه السلام متخلّق باخلاق انبیاء ومتّصف بصفات اصفیاء بوده انتهی .

پس آقایان محترم اگرقدری منصفانه دقیق شوید می بینید ازمضامین این حدیث شریف که مجمع علیه فریقین (شیعه وسنی) میباشد مستفاد میشود که امیرالمؤمنین علیه السلام جامع جمیع صفات عالیهٔ ممکنه است که هر صفتی از وی مساوی بهترین صفات انبیاء میباشد پس علی القاعده بایستی که ازحیث جامعیت افضل سلسلهٔ جلیلهٔ نبویّه باشد .

(۱) آیهٔ ۲۸ سوره ۲ (بقره) من درزمین خلیفه خواهم گماشت .
(۲) آیهٔ ۲۷ سوره ۷۱ (نوح) عرض کرد پروردگارا مگذاردرزمین ازکافران دیاری را.
(۳) آیهٔ ۱۱۵ سوره ۹ (توبه) بدرستیکه ابراهیم هرآینه برد بار بود .

واین حدیث خود دلیل دیگری است برافضلیّت علی علیه السلام برانبیاء عظام (باستثناء خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله) زیرا وقتی باهر یك از انبیاء عظام در فضیلت و خصلت مخصوصهٔ بآن نبی مساوی باشد وبفضایل وخصال دیگران نیز اختصاص داشته باشد لازم میآید که افضل ازهمهٔ انبیاء باشد .

چنانچه خود محمدبن طلحه شافعی درمطالب السئول بعد ازنقل حدیث تصریح باین معنی نموده وتوضیحاً گوید رسول اکرم صلی الله علیه و آله ثابت نموده است برای علی علیه السلام باین حدیث علمی شبیه علم آدم وتقوائی شبیه تقوای نوح وحلمی شبیه حلم ابراهیم و هیبتی شبیه هیبت موسی وعبادتی شبیه عبادت عیسی تاآنجا که گوید **وتعلوا هذه الصفات الی اوج العلی حیث شبّهها بهؤلاء الانبیاء المرسلین من الصفات المذکوره(۱)**.

آیا ممکن است در امت مرحومه کسی را پیدا کنید از صحابه و تابعین وغیره که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیدهٔ انبیاء عظام باشد غیر از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درحالتیکه این معنی مورد قبول واعتراف رجال بزرگ ازعلمای خودتان میباشد .

چنانچه شیخ سلیمان بلخی حنفی درباب ۴۰ ینابیع الموده ازمناقب خوارزمی از محمد بن منصور نقل مینماید که گفت شنیدم ازاحمدبن حنبل (امام حنابله اهل سنّت که میگفت **ماجاء لاحد من الصحابة من الفضایل مثل مالعلیّ بن ابیطالب (۲)**.

ومحمدبن یوسف گنجی شافعی درباب ۲ کفایت الطالب مسنداً از محمد بن منصور طوسی باین طریق ازامام احمد نقل نموده که گفت **ماجاء لاحد من اصحاب رسول الله ماجاء لعلیّ بن ابیطالب (۳)**.

(۱) بلند میکنند این اوصاف حمیده علی علیه السلام را بمنتها درجه رفعت وعلوشان زیرا که پیغمبر تشبیه کرده است آنحضرت را بانبیاء مرسلین ازحیث صفات .

(۲) نیامده است از برای احدی ازصحابه از فضائل مثل آنچه برای علی بن ابیطالب علیه السلام آمده است .

(۳) نیامده است از برای احدی از اصحاب رسول خدا آنچیزی که برای علی بن ابیطالب آمده است .

قول بافضلیت امیر المؤمنین علیه السلام اختصاص بامام احد ندارد بلکه اکثر علماء منصف شما تصدیق این معنی‌را نموده‌اند چنانچه ابن‌ابی الحدید معتزلی در ص ٤٦ جلد اول شرح نهج البلاغه گوید **انّه علیه السلام کان اولی بالامر و احقّ لاعلی وجه النص بل علی وجه الافضلیّة فانّه افضل البشر بعد رسول الله واحقّ بالخلافة من جمیع المسلمین (١).**

شمارا بذات ذوالجلال پروردگار عالمیان قسم قدری منصفانه فکر کنید ببینید آیا بی‌انصافی نیست که‌فقط روی عادت وتقلید از اسلاف و گذشتگان بدون فکر وتأمل کسانی را که فاقد این صفات بوده‌اند مقدم دارند بچنین شخصیت بزرگی بدون دلیل وبرهان آیا عقلاء وفضلاء بمقدار فکر وفهم گذشتگان نمیخندند که روی سیاست و دسته بندی افضل امت را خانه نشین نموده و مفضول بتمام معنی‌را برمسند خلافت برقرار نمایند ـ ولااقل درسقیفه آن بزرگوار را برای شور درامر بزرگی مانند خلافت خبر ننمایند. تابکلی متروك گردد ؟!

حافظ ـ مابی‌انصافیم یاجنابعالی که میفرمائید بدون دلیل و برهان اصحاب پیغمبر دیگران‌را مقدم دانسته وخلافترا برده‌اند واقعاً شما همهٔ مارا بی فکر و نادان ومقلد بی‌پروپا فرض کرده‌اید کدام دلیل بالاتر ازدلیل اجماع است که تمام صحابه و امت اجماعاً برخلافت ابی‌بکر حکم نموده وتسلیم شدند حتّی مولانا علی کرم‌الله وجهه

مخالفین گویند تمسك باجماع حق است ؟

بدیهی است اجماع امت حجّة است و اطاعت آن اجماع واجب زیرا که‌رسول‌خدا (ص) فرمود **لاتجتمع امتی علی الخطاء ـ لاتجتمع امّتی علی الضلالة (٢)** پس ما کورکورانه دنبال اسلاف وگذشتگان خود نرفته وقتی تمام امت روز اول بعد ازوفات پیغمبر اجماعاً صحّه برخلافت ابی‌بکر گذاردند وما

(١) علی علیه السلام اولی واحق بامر ولایت بود ازجهت افضلیت نه ازجهت نص زیرا که‌او افضل تمام بشر بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم واحق بمقام خلافت از تمام مسلمانان .

(٢) امت من اجتماع برخطاء وضلالت وگمراهی نمینمایند .

درمقابل امر واقع شده قرار گرفتیم لازمهٔ عقل است که بایستی مطیع صرف باشیم .

داعی ـ اصلاً بفرمائید دلیل برحقّانیّت خلافت بعد از رسول اکرم چیست ـ یعنی خلافت بچه دلیل ثابت میگردد ـ .

حافظ ـ بدیهی است بزرگتر دلیل براثبات وجود خلیفه‌بعد از رسول‌خدا (ص) اجماع تمام امت میباشد .

علاوه بردلیل اجماع که زانوی هرعاقل ودانائی را بزمین تسلیم فرود میآورد کبرسن وشیخوخیّت است که حق تقدم را به ابی‌بکر و عمر داده وعلی کرم الله وجهه باتمام فضل و کمال وتزدیکی برسول‌الله (ص) که مورد قبول تمام امّت است بواسطهٔ صغرسن وجوانی عقب ماند وانصافاً حق نبود جوان نورسی تقدّم برکبار از صحابه پیدا نماید ـ وما این عقب افتادگی‌را از حیث خلافت برای علی کرم الله وجهه نقص نمیدانیم چون که افضلیّت آنجناب عندالعموم ثابت است .

و نیز حدیثی که خلیفه عمر رضی‌الله عنه نقل نموده که فرمود : **لایجتمع النبوة والملك فی‌اهل بیت واحد** (١) علی کرم الله وجهه را ازمقام خلافت ساقط نمود چون علی اهل بیت رسول خدا بوده است لذا نمیشد واجد مقام خلافت گردد .

داعی ـ خیلی‌اسباب تحیّر وتعجّب است وقتی این قبیل‌دلائل ازمثل‌شمامردمان دانشمند فهمیده شنیده میشود که تا چه اندازه تحت تأثیر عادت قرار گرفته‌اند که چشم بسته بدون تفکّر حق‌را پشت سر انداخته وتفوّه بدلائلی میکنید که **یضحك به الثکلی** میباشد خود شما هم اگر قدری فکر کنید میدانید که این قبیل دلائل پوچ وتشبّث بحشیش است .

ولی تأسف در اینجااست که آقایان حاضر نمیشوید ساعتی لباس تعصّب و تسنّن‌را ازخود دور ودر دلایل‌علماء بزرگ شیعه مقابل دلایل بی‌پر وپا منصفانه تعمّق و تدقّق نمائید .

(١) نبوت وسلطنت دریك خانواده جمع نخواهدشد .

نه عوام شما بی‌خبر از دلائل‌اند بلکه هر کجا با علماء شما صحبت نمودم آنهارا
بی خبر ازدلائل امامیّه وغرق درتعصّب دیدم این‌نیست مگر از جهة آنکه کتابهای‌معتبر
اکابر متکلمین ومحدثین از علماء شیعه در کتابخانه‌های شما برای مطالعه دیده نمیشود
بلکه یکدیگررا منع میکنند از مطالعهٔ آن کتب بعنوان کتب ضلال ؟! .

من خودم دربصره و بغداد وشام و بیروت و حلب یعنی بلاد سنّی خانه در بازار
کتاب فروشها نام هریك از کتب معتبرهٔ علماء شیعه را پرسیدم گفتند نمی شناسیم بلکه
کتب عالیه‌ای راکه علماء اهل تسنّن در اثبات مقام ولایت و تعریف عترت واهل بیت
پیغمبر نوشته و چاپ شده است بمعرض فروش نمیگذارند ـ و اگر هم گاهی تصادفاً
بکتابی از کتب شیعه برخورد نمائید چون بانظر کینه وعداوت مطالعه مینمائید بقسمی
عصبانی و متأثر میشوید که نمیخواهید بهاضمه علم و منطق و انصاف وارد نمائید تا
کشف حقیقت گردیده نتیجه کامل بدست آید ـ ولی برعکس از طرف ما جامعهٔ
شیعیان هیچ مانعی برای نشر کتب علماء شما وجود ندارد بلکه کتب معتبره وتفاسیری
که بقلم علمای شما صادر گردیده وهمچنین کتب ادبی وعلم الحدیث از آنها دربازار
شیعیان برای فروش‌آماده و درمنازل و کتابخانه‌های عمومی وشخصی مورد مطالعه واخذ
نتیجه می‌باشد .

اینك داعی نظر بوظیفه بزرگی که عهده دارم ناچارم برای جلب نظر آقایان
روشن فکر که تصور ننمایند واقعاً دلائل شما متقن وغیر قابل ردّ است باقتضای وقت
مجلس مختصراً جواب عرض نمایم .

دلائل برد اجماع

اولاً فرمودید اجماع امت حجّة ودلیل محکم‌است
باستناد حدیثی که شاهد آوردید .

البته شما خود بهتر میدانید که لفظ امت اضافه شده بر یای متکلم افادهٔ عموم
میکند پس معنای حدیث (برفرض صحت آن) چنین میشود که تمام امت من اجتماع
برخطاء و گمراهی نمیکنند .

یعنی هر گاه کافّهٔ امت پیغمبر اتفاق برامری نمودند آن امر خطاء نمیباشد .
ماهم این مطلب را قبول داریم که اجتماع تمام امت بدون استثناء فردی منتج نتیجه
خواهد بود .

زیراکه خداوند از خواصّ این امت قرار داده که پیوسته درمیان آنها طایفه‌ای
باشند که حق با ایشان و ایشان با حق میباشند یعنی حجّة و نمایندهٔ خدا حتماً
درمیان آنها می‌باشد ـ وقطعاً درموقع اجتماع جمیع امت آن طایفه اهل حق و حجّة
خدا درمیان آنها خواهند بود ومانع خواهند شد که امت راه خطاء و ضلالت بپیمایند .

اگر قدری دقیق شوید وخوب فکر نمائید خواهید دید که این حدیث (برفرض
صحت) ابداً دلالت ندارد برثبوت آنکه رسول اکرم (ص) حق تعیین خلافت را(از خود
ساقط) وبامت واگذار نموده باشد .

واگر قول و عقیدهٔ جنابعالی صحیح باشد که آنحضرت صاحب دین کامل و
اکمل بابیان **لاتجتمع امتی علی الخطاء وباعلی‌الضلالة** حق تعیین خلافت را از
خود ساقط و بامت واگذار نموده باشد (وحال آنکه همچو دلالتی ابداً ندارد) قطعاً این
حق عموم امت است ـ یعنی مسلمین عموماً چون درامر خلافت ذی نفع‌اند لذا در رأی
خلافت باید همگی دخالت داشته باشند یعنی بعد از وفات رسول اکرم (ص) بایستی
جمیع امت جمع گردند وشور نمایند یك فرد کاملی‌را برأی اجماع عموم امت بخلافت
برقرار نمایند .

اینك ازشما سؤال مینمایم که آیا درآن چند روزه وفات رسول الله (ص) درسر
پوشیدهٔ کوچکی بنام سقیفه که ندای خلافت ابی‌بکر برخواست چنین اجماعیکه تمام
مسلمین‌متّفقاً رأی داده باشند واقع شده یاخیر .

حافظ ـ بیان غریبی فرمودید درمدت دو سال واندی که ابی‌بکر رضی الله عنه
بمسند خلافت برقرار گردید عموم مسلمین درتحت تبعیت وانقیاد فرمان برداری‌ازایشان
نمودند این خود معنی اجماع است که دلیل برحقّانیّت است .

داعی - واقعاً در جواب مغلطه فرمودید سؤال مخلص راجع بتمام دوره خلافت ابی‌بکر نبود بلکه عرض کردم درسقیفه (۱) بنی ساعده دروقت رأی دادن بخلافت ابی‌بکر اجماع امت علی القاعده دخالت داشتند یافقط چند نفری که تشکیل دستهٔ کوچکی‌را میدادند درآن سرپوشیده کوچك رأی دادند وبیعت کردند.

حافظ - بدیهی است آن عدهٔ قلیل کبار ازصحابه بودند ولی بمرور اجماع واقع شد.

داعی - بسیار ممنون شدم که مطلب را پیچ ندادید وحقیقت را بیان نمودید شمارا بخدا انصاف دهید رسول خدا که اولی واحق بود باینکه صراط مستقیم و راه راست را بروی امت بازنماید این حق بزرگرا از گردن خود ساقط و بامت واگذار نمود که فقط چند نفری سیاست بازی نمایند یکی از آنها بادیگری بیعت نماید چند نفر دیگر از رفقا هم بیعت نمایند (و قبیلهٔ اوس روی عداوتی که با قبیلهٔ خزرج از قدیم داشتند و اینکه مبادا آنها جلو بیفتند و سعدبن عباده امیر گردد بیعت نمایند) بعد مردم بمرور از ترس ویاطمع تسلیم گردند وحکومتی برقرار گردد که امشب جنابعالی نام‌آن چند نفررااجماع بگذارید؟! آیا سایر مسلمین متفرق‌دربلاد مکّه ویمن وجدّه وطائف وحبشه وسایر مدائن وقراء از امت مرحومه نبودند حق نظر ورأی در تعیین خلافت نداشتند.

اگر دسیسه‌ای درکار نبود وسیاست بازی وقرار دادهای قبلی منظور نبود واین دلیل شما حق بود چرا صبر نکردند تا نظر جمیع مسلمین را درامر باعظمت خلافت اخذ نمایند تا اجماع جمیع امت مصداق حقیقت پیدا نموده ضلالت و گمراهی دراو راه نداشته باشد.

چنانچه در میان تمام ملل راقیهٔ جهان معمول است برای تعیین ریاست جمهور یا پیشوا استعلام عمومی مینمایند وبرأی عموم ملت احترام میگذارند رأی ونظر اکثر ملت مورد عمل قرار می گیرد.

(۱) سقیفه سرپوشیده‌ای بوداز قبیله بنی ساعده انصارکه درمواقع مهم محل شور واجماع آنها بود.

اگر بتاریخ جهان مراجعه نمائید چنین تشکیل بی اساس و تعیین رئیسی که بدست چند نفر بر گذار شود نمی بینید بلکه جهان داران متمدن ودانشمندان بافکر باین عمل خندان اند.

و اعجب از هر عجب آنکه تشکیل چنین دستهٔ کوچکی را در یك سر پوشیده کوچك اجماع نام گذاری کنند و بعد از هزار و سیصد و سی و پنجسال هنوز هم روی این حرف و عمل غلط و بی پروپا تعصّباً یا فشاری وایستادگی نمایند و بگویند اجماع امت دلیل بر حقّانیّت خلافت است یعنی چنین اجماعی که دستهٔ کوچك چند نفری در سر پوشیده سقیفه جمع شدند و مقدرات یك ملت و امت را بدست یك نفر دادند حق و بایستی حتماً مورد تبعیت قرار گیرد؟!.

حافظ - چرا بی‌لطفی میکنید مراد از اجماع اجماع عقلاء و کباراز صحابه بود که در سقیفه واقع شد.

داعی - اینکه فرمودید مراد از - اجماع - اجماع عقلاء و کبار از صحابه بوده محض تحکّم وبیدلیل و منطق استزیرا شما دلیلی‌جزاین‌حدیث ندارید‌بفرمائید از کجای این حدیث که محل اتّکاء شما است عقلاء و کبار صحابه بیرون میآید شما حدیث را بخیال خود معنی میکنید - که عقلاء و دانشمندان بانظرعجیب بآن مینگرند -.

و حال آنکه عرض کردم یاء نسبت در اُمّتی عمومیت را میرساند نه خصوصیت عدهٔ قلیلی از صحابه را ولو آنکه عقلاء وفضلاء باشند،

بر فرض تسلیم بفرمودهٔ شما (که مراد اجماع عقلاء و کبار اصحاب بوده است) آیا عقلاء و کبار از صحابه همان عدّه ای بودند که در سر پوشیده کوچك سقیفه به پیشوائی ابی بکر و عمروابوعبیدهٔ گورکن (جرّاح) رأی دادند وبیعت نمودند؟!.

آیا در سایر بلاد مسلمین عقلاء وبزرگان صحابه نبودند؟! آیا تمام عقلاء قوم و کبار از صحابه حین وفات رسول اکرم ﷺ در مدینه آنهم در سر پوشیده کوچك سقیفه جمع بودند و همگی اجماع براین امر نمودند که امشب دلیل شما باشد؟!.

حافظ - چون امر خلافت مهم بود و ممکن بود دسیسه هائی بکار رود فرصت آنکه مسلمین بلاد را خبر بدهند نبود لذا ابی بکر و عمر رضی الله عنهما وقتی شنیدند عدّه ای از انصار در آنجا جمع اند با عجله خود را رسانیدند صحبتهائی نمودند عمر که مردی سیاست مدار بود صلاح امت را چنان دید با ابی بکر بیعت نماید عدّه ای هم تبعیت نموده بیعت نمودند - ولی جمعی از انصار و قبیلهٔ خزرج پیروی از سعد بن عباده نموده بیعت ننموده از سقیفه خارج‌شدند این بود جهت عجله در اینکار - .

داعی - پس خودتان تصدیق نمودید چنانچه جمیع مورخین و اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده اند در روز سقیفه که اول کار بود اجماعی واقع نشد ابی بکر روی حسن سیاست بعمر وابوعبیده جراح تعارف کرد آنها هم تعارف را بر گرداندند و گفتند تو اولی و الیق هستی - روی سیاست فوری بیعت نمودند چند نفر حاضر هم که عدّه ای از قبیلهٔ اوس بودند روی سابقهٔ عداوتی که با خزرجیها داشتند برای آنکه آنها جلو نیفتند و سعد بن عباده امیر نگردد بیعت نمودند تا بعد ها بمرور توسعه پیدا نمود . و حال آنکه دلیل اجماع اگر متقن بود میبایستی صبر کنند تا همگی امت (یا عقلاء بقول شما) جمع شوند و در میان شور عموم اخذ رأی شود تا مسئله اجماع صورت حقیقت پیدا کند .

حافظ - عرضکردم بواسطهٔ آنکه دسیسه هائی در کار بود دو قبیله اوس و خزرج در سقیفه جمع بودند و میان خود نزاع داشتند - و هر یك میخواستند امارت و حکومت مسلمین را از خود معین نمایند - بدیهی است کوچکترین غفلت بنفع انصار تمام میشد و دست مهاجرین از کار کوتاه میگردید - بهمین جهت نا چار بودند تعجیل در عمل نمایند .

داعی - ما هم غمض عین نموده بگفتهٔ شما تسلیم میشویم و از فرموده خودتان اتخاذ سند می کنیم و بنا بر آنچه مورخین خودتان مانند محمد بن جریر طبری در ص ٤٥٧ جلد دوم تاریخ خود ودیگران نوشته‌اند مسلمانان درسقیفه برای شور در امرخلافت جمع نشدند بلکه دو قبیله اوس و خزرج میخواستند برای خودشان تعیین امیر نمایند .

ابی بکر وعمرخود را بمجلس مخاصمه آنهارسانیده واز این‌اختلاف‌بنفع خود بهره‌برداری نمودند واگر واقعاً برای امرخلافت وشوردراین امربزرگ جمع شده بودند بایستی همهٔ مسلمانان را خبر میدادند که برای دادن رأی حاضر شوند . و چنانچه بفرمودهٔ شما فرصت خبر دادن تمام مسلمین نبود و وقت میگذشت - ما هم با شما همصدا شده ومیگوئیم

گفتگوی اسامه با بازیگر ها

بمکه و یمن و طائف و سایر بلاد و ولایات مسلمین دست رس نداشتند آیا باُردوی اُسامة بن زید هم که نزدیك مدینه بود دست رس نداشتند که بزرگان صحابه را که در اردو بودند خبر نمایند بیایند و با آنها شور نمایند که یکی از آنها بلکه فرد مؤثر از جمعیت اردوی مسلمانان امیر لشکر اردو اسامة بن زید بود که رسول اکرم او را امیر براهل اردو قرار داد که از جملهٔ آنها ابی بکر و عمر بودند که در تحت امارت اسامه بودند - که وقتی شنید دسیسه ای بکار رفته و بدست سه نفر خلیفه تراشی شده و بدون شور و اطلاع آنها با یك نفر بیعت نمودند سوار شد آمد در مسجد که تمام مورّخین نوشته اند فریاد زد این چه غوغائی است بر پا نموده اید با اجازه کی شما خلیفه تراشی نمودید شما چند نفر چه کاره بودید بدون شور مسلمانان و کبار صحابه و اجماع آنها تعیین خلیفه نمودید .

عمر جهة استمالت پیش آمد گفت اسامه کار تمام شده بیعت واقع گردیده شق عصا منما تو هم بیعت بنما اسامه متغیر شد گفت پیغمبر مرا بر شما امیر قرار داده بود و از امارت هم عزل نگردیدم چگونه امیری که رسول خدا ﷺ بر شما بامارت و ریاست بر گزیده بیاید در تحت امر و بیعت مأمورین خود قرار گیرد تا آخر محاجه که نمیخواهم زیاد طول کلام بدهم غرض شاهد حال بود .

اگر بگوئید اردوی اسامه هم از شهر مقداری دور بود وقت میگذشت آقایان از سقیفه ومسجد تا خانهٔ پیغمبر هم مسافت بسیاربود چراعلی علیه السلام را که باتفاق فریقین عضو مؤثر در میان مسلمانان بود وعباس عمّ اکرم پیغمبر و تمام بنی هاشم که عترت و

مورد توصیه رسول الله ﷺ و عدیل القرآن بودند و کبار صحابه که در آنجا بودند خبر نکردند بیایند و از رأی آنها استفاده نمایند؟!.

حافظ ـ گمان می کنم اوضاع بقسمی خطرناك بوده که فرصت غفلت و بیرون آمدن از سقیفه را نداشتند.

داعی ـ بی لطفی میفرمائید فرصت داشتند ولی عمداً نخواستند علی علیه‌السلام و بنی هاشم و کبار صحابه را که درخانه جمع بودند خبر نمایند.

حافظ ـ دلیل شما بر تعمّد عمل آنها چه بوده.

داعی ـ بزرگترین دلیل آنکه خلیفه عمر تادرخانه پیغمبر آمد ولی داخل نشد که علی علیه‌السلام و بنی هاشم و کبار صحابه مجتمع درآن خانه باخبر نشوند.

حافظ ـ قطعاً این مطلب از ساخته های روافض است.

داعی ـ باز بی لطفی فرمودید کسی این مطلب را نساخته خوبست مراجعه نمائید به ص ٤٥٦ جلد دوم تاریخ بزرگ محمد بن جریر طبری که از اکابر علمای خودتان در قرن سیم بوده است که مینویسد عمر آمد بدرخانهٔ پیغمبر داخل نشد پیغام داد با بی بکر زود بیا کار لازم دارم ابی بکر گفت الحال وقت ندارم باز پیغام داد امر مهمّی پیش‌آمده وجود تو لازم است.

ابی بکر بیرون آمد محرمانه قضیه اجتماع انصار را در سقیفه باو خبر داد و گفت لازم است بفوریت بآنجا برویم. دو نفری رفتند در راه ابوعبیدهٔ (گورکن) را هم با خود بردند تا سه نفری تشکیل اجماع امت بدهند و امشب مورد اتّکاء شما باشد؟ شما را بخدا انصاف دهید اگر دمیسه و قرار دادی در کار نبوده عمر تا در خانهٔ پیغمبر رفت چرا داخل نشد که حادثه وارده را بسمع تمام بنی هاشم و کبار صحابه برساند واز همگی استمداد نماید؟ آیا ابی بکر عقل کل منحصر بفرد در امت پیغمبر بود!! ودیگران از صحابه وعترت پیغمبر بیگانه بودند که نباید از این حادثه با خبر شوند!! چشم باز و گوش باز واین عمی حیرتم از چشم بندی خدا.

آیا این اجماع ساختگی شما که جمیع مورخین خودتان نوشته اند بدست سه

نفر (ابی‌بکر وعمر وابو عبیده (قبرکن) جرّاح) برقرار شد؟.

آیا در کجای دنیا این عقیده قابل قبول است که اگر سه نفر ویا دستهٔ بیشتر درشهری ولو پای تخت مملکت جمع شدند برفرض که اهل آن شهر اجماع هم نمودند بروجود فردی بریاست و سلطنت و یا خلافت برسایر عقلاء وعلماء و دانشمندان بلاد دیگر واجب است تبعیت ازآنها بنمایند؟!.

یارأی یك‌دسته از عقلاء که منتخب از جانب سایرین هم نباشند برسایر عقلاء مطاع باشد آیا خفه کردن افکار یك ملت در مقابل هو و جنجال و تهدید دسته‌ای جایز است؟!.

آقایان انصاف دهید اگر جمعی هم بخواهند حرف حق بزنند و مباحثات و انتقادات علمی وعملی کنند و بگویند این خلافت واجماع ساختگی مطابق هیچ قانونی ازقوانین آسمانی و زمینی مشروع نیست آنهارا رافضی ومشرك و نجس بخوانند قتلشان را واجب بدانند وازهیچ نوع تهمتی دربارهٔ آنها فرو گذار ننمایند.

شما میفرمائید پیغمبر امر خلافت رابامت(یا بقول شما بعقلای امت) واگذارنمود شما را بخدا انصاف دهید امت و عقلاء امت فقط سه نفر بودند (ابی بکر وعمر و ابوعبیده (قبرکن) جراح) که با یکدیگر تعارف نموده دو نفر که تسلیم یك نفر گردیدند برعامهٔ مسلمانان واجب است راه آنهارا بپیمایند و اگر بعضی گفتند این سه نفر هم مانند سایر امت وصحابه بودند چرا باهمه اصحاب شور ننمودند آنها کافر و مردود ومهدور الدّم گردند؟.

واقع نشدن اجماع باتفاق فریقین

آقایان اگر قدری فکر کنید و جامهٔ تعصّب را برکنید و دراطراف اجماع فکر کنید بخوبی میدانید مابین اقلیّت واکثریّت واجماع فرق بسیار است.

اگر مجلس شوری برای امر مهمّی منعقد گردد عدّهٔ کمی رأی بدهندمیگویند اقلیّت مجلس چنین رأی داد واگر بیشتر آنها رأی دادند میگویند رأی اکثریّت بود واگر همگی بالاتفاق دریك جلسه رأی داند میگویند اجماع واقع شد یعنی حتی یك نفر هم مخالف نبود.

شمارا بخدا قسم درسقیفه وبعد در مسجد و بعد درشهر مدینه چنین اجماعی بخلافت ابی‌بکر رأی دادند اگر حق رأی‌را مطابق خواستهٔ شما جبراً از تمام امت سلب نمائیم وباشماهم آواز شویم و بگوئیم مراد از اجماع همان عقلاء کبار صحابه مرکز اسلامی یعنی مدینه منوره کفایت مینمود .

شمارا بذات پروردگار قسم میدهم آیا اجماعی که تمام عقلای مدینه و کبار ازصحابه متّفقاً رأی بخلافت ابی‌بکر داده باشند واقع شد آیا همان جماعت کمی هم که درسقیفه حاضر بودند همگی رأی دادند قطعاً جواب منفی است چنانچه صاحب مواقف خود معترف است درخلافت ابی‌بکر اجماعی واقع نشده حتّی در خود مدینه و از اهل حلّ و عقد زیرا که سعدبن عباده انصاری و اولاد او و خواصّ از صحابه و تمام بنی هاشم و دوستان آنها و علی بن ابیطالب عليه السلام تاشش ماه مخالفت نمود زیر بار نرفتند .

واقعاً از روی حقیقت و انصـاف وقتی مراجعه بتاریخ میکنیم می‌بینیم که در خود مدینه منوّره هم که مرکز نبوت و حکومت اسلامی بوده چنین اجماعی که عموم عقلاء وصحابه حاضر درمدینه درتعیین خلافت ابی‌بکر متّحداً رأی داده باشند واقع نگردید .

غالب روات ثقات ومورخین بزرگ خودتان ازقبیل امام فخر رازی وجلال الدین سیوطی وابن ابی‌الحدید معتزلی و طبری و بخاری و مسلم وغیر آنها بعبارات مختلفه رسانیده ونقل نموده‌اند که اجماع کامل درخود مدینه واقع نگردید .

علاوه برآنکه تمامی بنی‌هاشم (که بستگان وعترت واهل‌بیت رسول الله و عدیل القرآن بودند ونظر ورأی آنها اهمیت داشت) و بنی امیّه بلکه عموم اصحاب باستثناء سه نفر درسقیفه موقع رأی دادن بخلافت حاضر نبودند بلکه بعد از شنیدن کاملا مورد اعتراض قرار دادند .

حتی‌جمعی‌از کبارصحابه ازمهاجرین‌وانصارعلاوه برآنکه‌عمل‌بیعت سقیفه رامورد انتقاد قراردادند عدّه‌ای‌ازرجال وبزرگان آنهابمسجد رفته‌وباابی‌بکر احتجاجاتی‌نمودند

مانند : **سلمان فارسی - ابوذرّ غفاری - مقداد بن اسود کندی - عمار یاسر - بریدة الاسلمی - خالدبن‌سعید بن العاص اموی - (از مهاجرین) - ابوالهیثم بن التیهان - خذیمة بن‌ثابت‌ذوالشهادتین (که‌رسول اکرم اورا ذوالشهادتین لقب داد) ابو ایوب انصاری - ابی بن کعب - سهل بن حنیف - عثمان بن حنیف - (ازانصار)** - و هریك از آنها در میان مسجد حجّتهای شافیه و براهین کافیه اقامه نمودند که این مجلس‌مختصر باضیق وقت اجازهٔ مذاکرات آنها را نمیدهد .

فقط برای ازدیاد بصیرت و بینائی حاضرین و غائبین اتماماً للحجّة بدین مختصر بیان‌اکتفا نمودیم که بدانید دلیل‌اجماع بکلی باطل‌و بی‌اساس است که درخود مدینه هم اجماع‌واقع نشد حتی اجماع اکابر اصحاب‌وعقلاء حاضر در خود مدینه هم دروغ محض است فهرستی از بعض اسامی‌مخالفین‌خلافت‌را از کتب معتبره خودتان بعرض میرسانم .

دوری نمودن کبار صحابه ازبیعت‌ابی‌بکر

ابن حجر عسقلانی‌وبلاذری در تاریخ و محمّدخاوند شاه در روضة الصفا و ابن عبدالبر در استیعاب و دیگران گویند که سعدبن‌عباده وطایفه‌خزرج و طایفه‌ای ازقریش باابی‌بکر بیعت‌ننمودند و هیجده نفر از کبار صحابه نیز با ابی‌بکر بیعت‌ننمودند و رافضی‌شدند وآنها شیعه علی‌بن ابیطالب بودند !!

اسامی‌آن‌هیجده‌نفرازاین قرار بود **۱ـسلمان‌فارسی ۲ـ ابوذرغفاری ۳ـمقداد بن‌اسود کندی ۴ - عمار یاسر ۵ - خالد بن سعید بن‌العاص ۶ - بریدة الاسلمی ۷ - ابی بن‌کعب ۸ - خزیمة بن ثابت ذوالشهادتین ۹ - ابوالهیثم بن التیهان ۱۰- سهل بن‌حنیف ۱۱- عثمان بن‌حنیف ذوالشهادتین ۱۲- ابوایوب انصاری ۱۳ - جابر بن عبدالله الانصاری ۱۴ - حذیفة بن الیمان ۱۵ - سعد بن‌عبادة ۱۶- قیس بن‌سعد ۱۷ - عبدالله بن عباس ۱۸- زید بن‌ارقم** . و یعقوبی درتاریخ خود میگوید **قد تخلف عن بیعة ابی بکر قوم من المهاجرین والانصار ومالوامع علی بن ابیطالب - منهم العباس بن عبدالمطلب - والفضل بن العباس - والزبیر بن العوام بن العاص - و خالد بن سعید - و المقداد بن عمر - و سلمان الفارسی - و ابوذر الغفاری - وعمار بن یاسر - والبراء بن عازب - و ابی بن کعب**

یعنی قومی‌از مهاجر و انصار تخلّف و دوری نمودند از بیعت ابی بکر و مایل

شدند با علی بن ابیطالب علیه السلام از جمله آنها بودند عباس بن عبدالمطلب و نه نفر دیگر که اسامی آنها را ذکر نموده است.

آیا این افراد عقلاء قوم و اکابر اصحاب و غالباً محل شور رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبودند. آیا علی علیه السلام وعباس‌عم‌اکرم رسول‌الله صلی الله علیه و آله وبزرگان‌بنی‌هاشم‌از عقلای قوم نبودند ؟!

شمارا بخدا انصاف دهید چگونه اجماعی بوده که بدون حضور و شور و قبول و تصدیق آنها صورت حقیقت بخود گرفته ؟ فقط ابی‌بکر را تنها محرمانه ازمیان آن جمع بیرون ببرند. و دیگران از کبار صحابه راخبر ننمایند ورأی آنها را نگیرند آیا معنی اجماع میدهد یا دسیسهٔ سیاسی درکار بوده.

پس علاوه براینکه اجماع تمام‌امت دربدوامر برای تعیین خلافت منعقد نگردید اجماع تمام اهل‌مدینه هم‌نبوده بلکه بخروج سعدبن عباده و همراهانش اجماع تمام در سر پوشیده کوچك سقیفه هم‌واقع‌نشده بلکه نخستین کودتائی بود که عالم‌اسلامیت‌بتاریخ‌بشر امانت سپرد ؟!!

در حدیث‌ثقلین و سفینه از همه اینها گذشته بنی‌هاشم و عترت و أهلبیت پیغمبر هم که اجماع ایشان حتماً حجة بوده است

باعتبارحدیث مسلّم بین‌الفریقین که در لیالی ماضیه با اسناد معتبره عرض نمودم که‌رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان تمسکتم بهمالقد نجوتم (و فی نسخة) لن تضلوا بعدهاأبدا(۱)** حاضر درسقیفه‌نبوده و موافقت‌باخلافت أبی‌بکر ننمودند (یعنی آنهارا خبر نکردند که بآنجا حاضر شوند تا حقیقت اجماع‌حاصل شود ؟!).

ونیزدرحدیث مشهور دیگر که‌معروف بحدیث سفینه‌است و در لیالی ماضیه‌بااسناد آن‌ذکرنمودیم که‌رسول‌أکرم صلی الله علیه و آله فرموده: **مثل اهل بیتی کمثل‌سفینة نوح من توسل**

(۱) من دوچیز بزرگرا درمیان‌شما میگذارم که‌اگر باین دوچنگ زده و متمسك شدید هرگز گمراه‌نگردید وقطعاً نجات میابید واین‌دو یکی‌قرآن‌کتاب آسمانی ودیگری‌عترت واهل‌بیت منند (مراجعه شود به‌ص ۲۱۹ و ۲۲۴ همین کتاب).

بهم نجی و من‌تخلف عنهم‌هلك(۱) میرساند که همان قسمی که در طوفان و بلایای وارده نجات امت نوح بتوسل سفینه بوده امّت من هم در حوادث و گرفتاریها بایستی متوسّل ومتمسّك بأهل بیت من گردند تانجات پیدا کنند هر کس ازآنها تخلف وروی گردان شود هلاك خواهد شد.

ونیز ابن حجر در ص ۹۰ صواعق ذیل آیه چهارم از ابن سعد دو حدیث نقل میکند درلزوم توجه بأهل بیت رسالت وعترت طاهره یکی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود **أنا وأهل بیتی شجرة فی‌الجنة وأغصانها فی‌الدنیا فمن شاء أن یتخذ الی ربه سبیلا فلیتمسك بها (۲).**

حدیث دوم آنکه فرمود **فی کل خلف من‌امتی عدول من‌اهل‌بیتی ینفون‌عن هذا الدّین تحریف‌الضالین وانتحال المبطلین و تأویل الجاهلین ألا وانّ أئمتکم وفدکم الی‌الله عز وجل‌فانظروا من توفدون (۳).**

خلاصهٔ این قبیل احادیث که در کتب معتبرهٔ خودتان بسیار رسیده اینست که میرساند بامّت اگر ازاهل بیت‌من دوری نمودید دشمنان برشما غالب و گمراهتان مینمایند بدعتها و رأی وقیاسها بمیان میآید باز نجات شما بوسیله اهل بیت من خواهد بود آنهارا ازخود دور وخودتان ازآنها دور نگردید که هلاك خواهید شد.

بالاخره تمام‌آن اشخاصی که حضورشان دراجماع وبیعت وتعیین خلیفه مؤثربوده جزء متخلّفین دربیعت بودند پس این چگونه اجماعی بوده که صحابهٔ کبار وعقلاء قوم وعترت وأهل بیت رسالت حاضر درمدینه درآن شرکت نداشتند ؟!.

(۱) مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است کسی که توسل بآنها جست نجات میابد وکسیکه تخلف ودوری ازآنها بنماید هلاك خواهدشد. (مراجعه‌شود به‌ص ۲۲۶ همین کتاب).

(۲) من واهل بیت‌من درختی هستیم‌در بهشت که‌شاخهای‌آن دردنیااست پس کسی‌که خواهد راهی بسوی خدا پیدا کند بایدتمسك بجوید بآنها.

(۳) درهردوره برای امت‌من عدولی هستنداز‌اهل‌بیت‌من که زایل ودور میکنند ازاین دین تحریف گمراهان وانتحال مبطلین (یعنی‌ادعای مدعیان باطل) و تأویل جاهلین‌را بدانید بدرستیکه امامان شما پیشوایان شما هستند که وارد کننده هستند شمارا بسوی خدای تعالی پس نظر کنید چه کس‌را پیشوا نمائید.

جای تردید نیست که اجماعی واقع نشد بلکه اکثریت هم وقوع پیدا ننمود چنانچه ابن عبدالبر قرطبی که ازبزرگان علمای خودتان است در استیعاب و ابن حجر در اصابه ودیگران گویند سعد بن عباده انصاری که مدعی مقام خلافت بود بابی‌بکر وعمر ابداً بیعت نکرد وآنها هم متعرّض او نشدند چون صاحب قبیله بود از ترس آن که مبادا تولید فساد شود لذا سعد بشام رفت بروایت روضة الصفا بتحریك یکی از عظما وبزرگان (که عند العقلاء معلومست چه کس بوده که حکمش نافذ بوده) شبانه تیری براو زدند وکشته شد ونسبتش‌را باجنّه دادند (ولی بروایت مورّخین ـ زننده تیر خالدبن ولید بود که بعد از کشتن مالك بن نویره وتصرف عیال او در اوّل خلافت ابی‌بکر ـ مغضوب غضب خلیفهٔ ثانی عمر بود تادر دورهٔ خلافت او خواست خودرا نزد خلیفه پاك کند چنانکه کرد؟ لذاشبانه باتیراورا زد معروف شد اجنّه اورا کشتند).

شمارا بخدا آقایان عادت و تعصّب را کنار بگذارید و قدری فکر کنید این چگونه اجماعی بوده که علی‌بن ابیطالب (ع) وعباس عمّ اکرم رسول الله وابن عباس‌و تمام بنی‌هاشم ـ عترت واهل بیت پیغمبر ـ وبنی امیّه وأنصار دراو داخل نبودند.

حافظ ـ چون احتمال فساد میرفت وبتمام امت هم دسترسی نداشتند ناچار با عجله و شتاب بهمان عدهٔ حاضر درسقیفه اکتفا نموده بیعت نمودند بعدها امّت تسلیم شدند.

داعی ـ بررجال وبزرگان صحابه وعقلای قوم خارج از مدینه دست نداشتند شمارا بخدا انصاف دهید اگر دسیسه‌ای درکار نبوده چرا حاضرین مدینه را خبر نکردند در مجلس شور حاضر گردند آیا نظر ورأی عباس (شیخ القبیله) عمّ اکرم رسول الله وعلی‌بن ابیطالب داماد آن حضرت وبنی هاشم و کبار صحابهٔ حاضر درمدینه لازم نبود فقط رأی و نظر عمر و أبوعبیدهٔ جرّاح کفایت از حال عموم می‌نمود فاعتبروا یااولی الابصار!!!

پس دلیل اجماع شما عموماً و خصوصاً که عقلاء و کبار ازصحابه از مهاجر و

أنصار دراو شرکت نکردند بلکه مخالفت هم کردند بکلی عاطل و باطل واز درجه اعتبار **عند العقلاء ساقط است.**

چون اجماع عرض کردم آنرا گویند که أحدی‌از آن تخلف ننماید ودراین‌اجماع ساختگی شماباقرارعلماء ومورخین خودتان عموماً وبتصدیق خودتان جماعت عقلاءوعلماء عموماً شرکت دررأی دادن ننمودند.

چنانچه امام فخر رازی درنهایت الاصول صریحاً گوید در خلافت أبی‌بکر وعمر ابداً اجماع واقع نشد تابعد از کشته شدن سعدبن عباده آنگاه‌اجماع منعقد شد.

نمیدانم چگونه شماچنین اجماع معدومی‌را دلیل برحقّانیّت گرفتید پس جواب دلیل اولتان باهمین مختصر بیان باقتضای وقت مجلس داده شده.

رد برقول باینکه چون ابوبکر سناً اکبر بود بخلافت برقرار شد

واما دلیل دوم شما که فرمودید چون أبی‌بکر أسن از أمیرالمومنین (ع) بود لذا حق‌تقدم برای او بود درامر خلافت بسیار مردود واز دلیل اوّل پوچ تر و مضحك تر وبی‌معنی تر است.

برای آنکه اگر سن شرط در خلافت بود اکبر از ابوبکر و عمر بسیار بودند ومحققاً أبو قحافه پدر أبوبکر اکبر از پسرش بود ودرآن زمان حیات داشت چرا اورا خلیفه قرار ندادند.

حافظ ـ کبرسن أبی‌بکر توأم بالیاقت بود چون شیخی جهان دیده و محبوب رسول‌الله وقتی درقومی باشد جوان نارسی‌را زمام دار نمی‌نمایند.

با بودن‌شیوخ ازصحابه پیغمبر علی جوان را اختیار میفرمود

داعی ـ اگرامرچنین باشد که شمامیگوئید که با وجود پیر مرد آزموده جوانی‌را بکار آنهم کار خدا داده نباید گماشت این‌اعتراض‌اول برسول خدا (ص) میرود که‌در غزوه تبوك وقتی رسول اکرم (ص) عازم حرکت شد منافقین محرمانه قرار دادی کردند که درغیاب آنحضرت درمدینه انقلابی برپا کنند فلذا برای اداره امر مدینه مرد کاردانی لازم بود که بجای آنحضرت درمدینه بماند وبا

قوت قلب وحسن سیاست مدینه را اداره وعملیات منافقین را خنثی نماید .

تمنّا میکنم از آقایان محترم بفرمائید پیغمبر چه کس را درمدینه بخلافت و جانشینی خود برقرار نمود .

حافظ ـ مسلّم است که علی کرم الله وجهه را خلیفه ونایب مناب خود قرار داد

داعی ـ مگر أبوبکر و عمر و سایر پیر مردان از صحابه درمدینه نبودند که رسول اکرم ﷺ أمیر المؤمنین (ع) جوان را خلیفه رسمی و جانشین خود قرار داد وصریحاً فرمود **انت خلیفتی فی‌اهل بیتی و دار هجرتی** (۱)

پس آقایان دراقامهٔ دلائل قدری فکر نمائید که موقع جواب بلا جواب نمائید پس هدف ومقصد آنحضرت ازاینکه علی (ع) را درعین شباب و جوانی با حضور شیوخ و کبّار از صحابه امثال ابی‌بکر وعمر ودیگران بخلافت برقرار نمود تهیهٔ جواب عملی برای امشب شما بود که نگوئید بابود شیخ جهان دیده جوانی را بکار نباید گماشت .

عمل رسول اکرم ﷺ بزرگتردلیل است که درتعیین خلافت وابلاغ رسالت‌پیری وجوانی مدخلیت ندارد .

اگر باوجود پیران سالخورده جوان نورس‌را نباید بکار گماشت پس چرا درموقع فرستادن آیات اول سوره برائة براهل مکّه که قطعاً درچنین مواردی وجود پیر مرد سالخوردهٔ باتدبیر وجهان دیده‌ای لازم بود که باحسن سیاست اداء وظیفه نماید .

رسول اکرم ﷺ ابی بکر پیر مردرا ازوسط راه بر گردانیده و علی جوان را مأمور آن کار بزرگ کرد بعذر اینکه خدا فرستاده که ابلاغ رسالت مرا نباید بنماید مگر خودت یایك نفر مثل خودت .

وهمچنین برای هدایت اهل یمن چرا از وجود شیوخ سالخورده مانند ابی‌بکر و عمر ودیگران استفاده ننمود وامیر المؤمنین (ع) را مأمور هدایت اهل یمن نمود .

از این قبیل موارد بسیار است که آن حضرت باوجود شیوخ قوم مانند ابی‌بکر وعمر ودیگران علی جوان را انتخاب نموده وکارهای بزرگ را باو واگذار می‌نمود .

(۱) توخلیفه من‌هستی دراهل‌بیت من ودرمدینه‌که خانه ومحل هجرت من‌است.

پس معلوم شد که این شرط سالخوردگی شما پوچ اندر پوچ و بی مغز و معنی میباشد و ازشرائط‌نبوت و ولایت و خلافت ابداً کبر سن نمیباشد .

بلکه شرط اصلی خلافت مانند نبوت جامعیت کامل است که مورد پسند و قبول پروردگار باشد و هر فردی که جامع جمیع صفات عالیه شد خواه پیر و یا جوان خداوند اورا بمقام خلافت بر گزیند و بوسیله نبی و رسول مکرم بمردم معرفی فرماید و برمردم است که اطاعت اورا مانند اطاعت خدا و پیغمبر بنمایند .

دلیل بزرگ دیگری که بیادم آمد و میتوان‌آنرا بزرگتر دلیل برابطال خلافت آنها دانست مخالفت شخص امیرالمؤمنین و فارق بین حق و باطل علی‌بن ابیطالب (ع) میباشد از آن اجماع ساختگی .

علی (ع) فارق بین حق و باطل است

چه آنکه وجود علی (ع) بنا بفرموده رسول اکرم ﷺ فارق بین حق و باطل بوده است چنانچه علماء بزرگ شما اخبار بسیاری در این باب نقل‌نموده‌اند .

از جمله شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۱٦ ینابیع الموده از کتاب السبعین فی فضائل امیر المؤمنین و امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله شافعی حدیث دوازدهم از هفتاد حدیث را از فردوس دیلمی و میرسید علی همدانی شافعی در مودت ششم‌از مودة القربی وحافظدر‌امالی و محمدبن‌یوسف گنجی‌شافعی درباب ٤٤ کفایت الطالب سه خبرمسنداً از ابن‌عباس و ابی‌لیلی غفاری و ابی‌ذر غفاری همگی بمختصر تفاوت و کم و زیادی در الفاظوعبارات‌واتحاد در جمله‌آخر حدیث از رسول‌اکرم ﷺ نقل نموده‌اند که فرمود :

ستکون من بعدی فتنة فاذا کان ذلك فالزموا علی بن ابیطالب‌انّه‌اوّل من یرانی و اوّل من یصافحنی یوم‌القیمة و هو معی فی السماء العلیا وهو الفاروق بین الحق والباطل (۱) .

(۱) زوداست بعد ازمن فتنه‌ای برپاشود پس اگر چنین شد شما ملزم هستید با علی‌بن ابیطالب باشید‌چون‌اوست‌اول کسیکه مرا میبیند و بامن مصافحه مینماید روز قیامت واو‌بامن‌است دومرتبه بلند وعلیا واوست‌جداکننده بین حق و باطل .

پس علی‌القاعده بعد از وفات رسول‌خدا صلی الله علیه و آله در چنین پیش آمد و فتنهٔ بزرگ که مهاجر و انصار بهم افتادند وهریك میخواستند خلیفه از آنها باشد (باصطلاح ومثل معروف از آب گل ماهی بگیرند) بحکم و دستور آنحضرت بایستی امت‌علی را بیاورند و دست‌بدامن او گردند تا حق را از باطل نشان دهد و البته بنا بفرموده آنحضرت هر طرفی که علی علیه السلام بوده حق و در مقابلش باطل .

حافظ - این خبری که شما نقل نمودید خبر واحد است و بخبر واحد اعتمادی نبوده تا مورد عمل‌قرار گیرد .

داعی - خیلی تعجب‌است که زود فراموش میفرمائید یا عمداً سهو مینمائید جواب خبر واحد را در شبهای اول عرض کردم که علمای سنت و جماعت حجیّت خبر واحد را قبول دارند و شماازاین‌جهت نمیتوانید این خبر را بعنوان خبر واحد مردود دارید .

بعلاوه همین یك‌خبر نیست بلکه اخبار بسیاری از طرق موثقین علماء شمابعبارات مختلفه اثبات مرام مینماید که ما ببعض از آنها در لیالی ماضیه اشاره نمودیم منتها برای آنکه وقت مجلس زیادگرفته نشود فقط بسلسلهٔ روات و کتب آنها اکتفا نموده و از نقل تمام‌آن أحادیث مسنده صرفنظر نموده اینك هم باز برای تأیید عرایضم تاآنجائیکه وقت و حافظه‌ام اجازه میدهد ببعض دیگر اشاره میکنم .

از جمله خبری‌است که محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و طبری در کبیر و بیهقی در سنن و نورالدین مالکی در فصول المهمّه و حاکم در مستدرك و حافظ ابو نعیم در حلیه و ابن عساکر در تاریخ و ابن ابی الحدید در شرح نهج و طبرانی در اوسط و محبّ الدین در ریاض و حموینی در فرائد و سیوطی در درالمنثور از ابن‌عباس وسلمان و ابی‌ذر و حذیفه نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدست مبارك اشاره نمود بسوی علی بن‌ابی‌طالب و فرمود **انّ هذا اوّل من آمن بی و اوّل من یصافحنی یوم القیمةوهذاالصدیق الاکبروهذافاروق‌هذه‌الامّةیفرق بین‌الحق‌والباطل(۱) .**

(۱) بدرستیکه این (علی) اول کسی‌است که بمن ایمان‌آورده واول کسیستکه روز قیامت بامن مصافحه مینماید واین علی صدیق‌اکبر وراست گوی بزرگ وفاروق این‌امت است که‌جدائی میاندازد بین حق و باطل .

و محمد بن یوسف گنجی در باب ٤٤ کفایت الطالب همین حدیث را نقل نموده باضافهٔ این کلمات **و هو یعسوب المؤمنین و هو بابی الذی اوتی منه وهوخلیفتی من بعدی (۱) .**

و نیز محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در مناقب و ابن صباغ مالکی در فصول المهمّه و خطیب بغداد در ص ۲۱ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و حافظ ابن مردویه در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابه و دیلمی درفردوس و ابن قتیبه در ص ٦۸ جلد اول الامامة والسیاسة و زمخشری در ربیع الابرار وحموینی درباب ۳۷ فرائد و طبرانی در اوسط وفخررازی در ص۱۱۱ جلد اول تفسیر کبیرو گنجی شافعی در کفایت الطالب و امام احمد در مسند و دیگران از علماء شما نقل نموده اند .

که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **علی مع الحق و الحق‌مع علی‌حیث‌دار(۲) .**

و نیز در همان کتابها بعلاوه شیخ سلیمان قندوزی حنفی در باب ۲۰ ینابیع المودة از حموینی نقل نموده اند که آنحضرت فرمود **علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یمیل مع الحقّ کیف مال (۳) .**

و حافظ ابی نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ٤۳۰ در ص ٦۳ جلد اول حلیة الاولیاء باسناد خود نقل نموده است که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود **یا معشر الانصار ألا ادلّکم علی‌ما ان تمسّکتم به لن تضلّوا بعده ابدا قالوا بلی یا رسول اللّه‌قال هذاعلیّ‌فاحبّوه بحبّی و اکرموه بکرامتی فانّ جبرئیل امرنی بالذی قلت لکم من اللّه عزّوجلّ (۴) .**

(۱) واوست پادشاه مؤمنین واوست باب من‌که میآیند از اوواوست خلیفه من‌بعدازمن - آنگاه گنجی شافعی گوید این حدیث‌را محدث شام درجزء چهل و نهم وبعد ازسیصد حدیث‌در فضائل علی درکتاب خود آورده است .

(۲) علی باحق وحق باعلی می‌گردد هیچگاه علی ازحق وحق ازعلی جدانخواهد بود .

(۳) علی باحق وحق باعلی است وعلی بطرف حق مایل است هرگونه‌میل کند .

(٤) ای جماعت انصار آیا دلالت نکنم شمارا بکسیکه اگر بآن چنگ زنید وتمسك‌جوئید هرگز بعد ازاو گمراه نشوید عرض کردند بلی یارسول الله فرمود آنکس‌که بآن چنگ زنید و تمسك جوئید تاگمراه نشوید این علی میباشدپس‌اورا دوست بدارید بدوستی من و اکرام بنمائید اورا بکرامت من وآنچه من بشماگفتم جبرئیل ازجانب پرودگار مراچنین‌امر نمود .

این احادیث نبویّه با اختلاف الفاظ و تعدد روات و حفّاظ آن اگر چه هر حدیثی درنظراول خبر واحدی میآید که برای مدلول خاصی بیان گردیده ولکن درنظر اهل علم تعبیر بتواتر معنوی میشود که از مضامین تمامی آنها مستفاد میگردد که دلائل خاصه ای است که برای مدلول عام آمده که با تشریك یکدیگر آن مدلول عام باثبات میرسد .

ومراداز آن‌مدلول‌عام عنایت رسول اکرم ﷺ است‌نسبت‌بمقام ولایت که‌استثناءً ثابت میکنند تمایل آن حضرت را بعلی (ع) نه بدیگری ؛ و نیز میرسانند که فقط علی مورد شفقت و مهربانی آنحضرت بوده و پیوسته از آن بزرگوار به تنهائی کمك طلبیده چه آنکه علی (ع) متخصص در کمك دادن بوده وبهمین جهت امت را هم امر میکند که بعد از من رجوع بعلی کنید وتمسك باو جوئید که پیوسته با حق توام و فارق بین حق و باطل است با مطالعه در این قبیل اخبار انصاف دهید که آیا مخالفت علی (ع) با أبی بکر و کنار رفتن از اجماع (خیالی شما) وبیعت نکردن با ابی بکر دلیل بر حقانیت ابی بکر میباشد یا بطلان خلافت او .

اگر خلافت ابی بکر حق بود پس چراعلی (ع) که مجسّمهٔ حق و حقیقت بود و رسول اکرم ﷺ در باره او فرمود همیشه با حق و حق با او میگردد بیعت ننمود بلکه مخالفت هم نمود .

واقعاً جای بسی تأسف و تعجب است عجله ای که در روز سقیفه نمودند که قطعاً هر عاقل دقیقی را بوضع آن روز بد بین مینماید که اگر دسیسه ای در کار نبود چرا تأمل ننمودند (ولو چند ساعتی باشد) تا علی بن ابیطالب فارق بین حق و باطل بفرمودهٔ پیغمبر ﷺ و کبار از صحابه و بنی هاشم و بالخصوص عباس عم اکرم آنحضرت همگی حاضرشوند ونظرورأی‌خوددرامرخلافت که وظیفهٔ عمومی بود بدهند .

حافظ - بدیهی است دسیسه ای در کار نبوده بلکه چون اوضاع را در خطر دیدند تعجیل در تعیین خلافت برای حفظ اسلام نمودند .

داعی - یعنی میخواهیدبفرمائید أبوعبیدهٔ (قبر کن سابق‌مکّه)جراح ویادیگران

ازعباس عمّ بزرگوارپیغمبروعلی بن ابیطالب که جان خود را در راه این دین گذارده و یا دیگران از کبارصحابه وبنی هاشم دلسوزتربودند واگر آن مقداریکه آنجا حرف زدند تأمل می نمودند ویا ابی بکروعمرحرف میزدند ومجلس را سر گرم می‌نمودند وابوعبیده یا دیگری، را فوری می فرستادند عباس و علی را خبرمی دادند واعلام خطرمی نمودند که بفوریت بیایند آیا اگر ساعتی صبر می نمودند تا آن بزرگواران بیایند اسلام از میان میرفت وفتنه‌ای برپا می شد که جلوآنرا نمیتوانستند گرفت ؟!! .

انصاف دهید که قطعاً اگر قدری صبر میکردند لااقل بنی هاشم وکبار ازصحابه باعبّاس و علی‌را خبرمیکردند که درسقیفه‌حاضرشوندبرتقویت آن‌سه نفراگرحق‌میگفتند افزوده میشد و اختلاف کلمه دراسلام پیدا نمی شد که امشب بعد از هزار و سیصد سی و پنج سال (تاریخ زمان‌مذاکره) ما وشما برادران مسلمان هم دراین مجلس مقابل هم قرار نمی گرفتیم بلکه تمام قوا را بهم داده وبا دشمنان اصلی بجنگ برمیخاستیم .

پس تصدیق کنید هرچه برسراسلام آمد ازآنروزآمد وآن نبود مگردراثرتعجیلی که آن سه نفربکاربردند ومقاصد پنهانی خودرا آشکار نمودند .

نواب - قبله صاحب پس سبب چه بود که‌آنهمه عجله بکار بردند که بفرمودهٔ شما حاضرین مسجد وخانه پیغمبر را هم خبرندادند .

داعی - قطع بدانید علة تعجیل در عمل‌آن بود که میدانستند اگر صبر کنند تا تمام مسلمانها حاضر شوند یا لااقل أکابر اردوی اسامة بن زید و بزرگان صحابه حاضر در مدینه و بنی هاشم و غیره همگی حاضر شوند و شرکت درشور نمایند حتماً در میان اشخاصی که اسم برده میشد نام علی (ع) هم بمیان میآمد واگرنام علی یا عباس درآن مجمع برده میشد طرفداران حق و حقیقت با دلائل و اضحه ای که در دست بود کلاه آنها را پشت معرکهٔ سیاست میانداختند لذا عجله نمودند که تا بنی هاشم و کبار صحابه بغسل و کفن و دفن پیغمبر مشغول اند کار خود را بنمایند و أبی بکر را بآن وضع دو نفری بخلافت بر قرار نمایند چنانچه کردند تا امشب آقایان نامش را اجماع مسلمین بگذارند .

چنانچه اکابر علماء خودتان ازقبیل طبری و ابن ابی الحدید و دیگران نوشته اند که عمر می گفت خلافت أبی بکر با عجله و فوریّت بغتةً أنجام وصورت گرفت خداوند امر او را بخیر فرماید.

رد بر قول عمر که گفت نبوت و سلطنت دریکجا جمع نگردد

واما دلیل دیگر شما استناداً بقول خلیفه عمر که گفته نبوت وسلطنت دریك خانواده جمیع نمیشود نیز مردود است بنص صریح آیه ۵۷ سورهٔ ۴ (نساء) که میفرماید **ام یحسدون النّاس علی ماآتیهم اللّه من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة وآتیناهم ملکاً عظیماً(۱)**.

پس بحکم این آیهٔ شریفه این دلیل شما مردود است و قطعاً این حدیث ضعیف و بلکه از موضوعات است که بخلیفه عمر نسبت داده اند چه آنکه هرگز رسول اکرم ﷺ برخلاف نصّ صریح قرآن کریم سخنی نفرماید و این آیه خود ادّل دلیل است بر اینکه نبوت وسلطنت ممکن است باهم جمع گردد (چنانچه درآل ابراهیم ودیگران جمع گردید).

علاوه براین مقام خلافت جزئی از اجزاء نبوت است بلکه خاتمهٔ مقام نبوت است سلطنت و پادشاهی نیست که شما بگوئید در یك خانواده جمع نمیشود.

اگر جناب هرون علیه السلام برادر حضرت موسی علیه السلام ازخلافت موسی بر کناراست علی هم باید از خلافت خاتم الانبیاء ﷺ بر کنار باشد و چنانچه نبوت و خلافت در موسی وهرون علیهما السلام جمع شد بحکم قرآن - قطعاً درمحمّد وعلی علیهما الصّلاة والسّلام هم جمع میشود بمناسبت حدیث منزلة که درلیالی قبل عرض کردم پس این حدیث شماقطعاً از موضوعات امویها و مجعول و مردود است و از همه طرف غیر قابل قبول است.

واگرنبوت وخلافت (بابقول خلیفه عمر سلطنت) در یکجا جمع نمی شود پس چرا

(۱) آیا حسد میورزند مردم باآنچه خداآنهارا بفضل خود برخوردار نموده پس بتحقیق ما برآل ابراهیم کتاب وحکمت فرستادیم و بآنها ملك وسلطنت بزرگ عطاکردیم.

درمجلس شورای دیکتاتوری - خلیفه عمر علی علیه السلام را نامزد خلافت نمود بعد هم در مرتبهٔ چهارم شماآنحضرت را بخلافت قبول دارید.

عجبا نبوت با خلافت بلافصل (بوضع حدیثی) جمع نمیگردد ولی باخلافت مع الفصل جمع میگردد؟!.

چشم‌باز و گوش باز و این عمی　　　حیرتم از چشم بندی خدا

بعلاوه رسول اکرم ﷺ صریحاً میفرماید هرراهی که علی میرود بروید نه راه دیگران را.

شمامیگوئید نبوت و سلطنت باهم دریك خانواده جمع نمیشود و حال آنکه آنحضرت پیروی از عترت خودرا برامّت واجب قرار داده ومخالفت آنهارا گمراهی وضلالت صرف دانسته بصریح حدیث معتبر متفق علیه فریقین که درشبهای گذشته باذکر اسنـادش بعرضتان رسانیدم که در دفعات متعدده فرمود **انّی تارك فیکم الثقلین کتاب اللّه وعترتی اهل بیتی ان تمسّکتم بهمالن تضلّوا أبدا (۱)**.

همان قسمی که درپیش آمد طوفان بأمر حضرت نوح هر کس در کشتی ساختهٔ آنحضرت نشست نجات یافت وهر کس تخلف نمود هلاك گردید ولو فرزند صلبی خود آنحضرت.

در این امت مرحومه هم خاتم الانبیاء ﷺ عترت و اهل بیت خودرا بمنزلهٔ کشتی نوح معرفی فرموده که درپیش آمدها واختلافات دست بدامان فکر وعلم و عقل وظاهروباطن این خانواده بیندازند تانجات پیدا کنند و اگر تخلف نمایند مانندتخلف کنندگان از کشتی نوح هلاك خواهند شد (چنانچه درص ۲۲۶ مشروحانقل نمودیم).

پس روی این قبیل نصوص صریحه و قواعد جلیّه بایستی امت مرحومه درپیش آمدها واختلافات از رأی عترت و اهل بیت آنحضرت استفاده کنند و قطعاً امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام فرد اکمل از عترت واهل بیت آنحضرت بوده باضافهٔ مزایای

(۱) بدرستیکه من دو چیز بزرگ نفیس میان شما گذاردم که اگر بهردو آنها تمسك جوئید هرگز گمراه نشوید یکی قرآن مجید ودیگری عترت من اند (مراجعه شود بص ۲۱۹ و ۲۲۴).

دیگرازعلم وعمل واوامر اکیدهٔ پیغمبر ﷺ پس چرا ساعتی تأمل نکردند وآنحضرت را خبر ندادند تاازنظر وفکر ورأی صائب آنحضرت استمداد نمایند؟!.

قطعا رمزی در کار بوده که أهل علم و عقل و انصاف مات و مبهوت‌اند وقتی منصفانه قضاوت مینمایند بعمق حقیقت میرسند و کور کورانه راهی را که پیشینیان رفته‌اند نمی‌روند ومیفهمند که بازیگران سیاسی برای آنکه علی‌را از حق ثابت خود بر کنار کنند عجله وشتاب نموده بدون حضور آنحضرت و سایر اصحاب واهل تقوی أبی‌بکررا بأریکه خلافت قرار دادند.

شیخ - بچه دلیل شما میفرمائید که فقط باید پیروی ازعلی بن ابی‌طالب کرّم الله وجهه نموده وآراء واجماع صحابه رضی‌الله عنهم را درپردهٔ محاق گذارد.

باز هم بیان حقیقت در تعیین خلافت

داعی اولا مانگفتیم که آراء صحابه و اجماع آنها مورد احترام نمی باشد فرقی که ما باشما داریم اینست که شمابنام صحابی که رسیدید ولو هرمنافقی باشد اگر چه ابوهریره‌ای که خلیفه عمر اورا تازیانه میزند وکذّابش میخواند زانوی تسلیم برزمین میگذارید ولی ما اینطور نیستیم آن صحابی درنزد مااهمیت دارد وقدمش‌را برچشم‌میگذاریم که بشرائط مصاحبت رسول الله ﷺ عمل نموده تابع هوا و هوس نگردیده و مطیع بلا شرط باوامر خدا وپیغمبر تاآخر عمر بوده.

ثانیا مابادلائل محسوسه برشما ثابت نمودیم که درسقیفه و روز بیعت برای خلیفه ابی‌بکر اجماعی واقع نشده که بارأی اجماع امت ابی‌بکر بخلافت تعیین گردد اگر جواب حسابی برود عرایض داعی دارید بفرمائید تا آقایان حاضرین در مجلس قضاوت بحق کنند وبنده‌هم درمقابل‌آراء اجماع سرتسلیم فرود آورم. اگرشما در کتب اخبار خودنشان دادید که درسقیفه تمام امت یالااقل بعقیدهٔ شما تمام عقلاء قوم جمع شدند وباجماع رأی دادند که باید ابی‌بکر خلیفه شود ماتسلیم میشویم.

واگر جز دونفر (عمر وابوعبیده) وعده‌ای از قبیلهٔ اوس نظر بمخالفت و عداوت سابقه دار باقبیله خزرج دیگران بیعت نکردند تصدیق نمائید که ما بیراهه نمیرویم.

ثالثاً انتقاد ما باین جمله اینست که عقلاء عالم را بقضاوت میپذیریم که آیا سه نفر صحابی میتوانند زمام امور یك ملتی را بدست گرفته میان خودشان با تعارف (یا بقول عوام ایرانیها) جنگ زرگری‌دو نفر با یك نفر بیعت نموده و بعدمردم راباتهدیدوشمشیر و آتش و اهانت مرعوب و مجبور نمایند بتسلیم نقشهٔ آنها قطعاً جواب منفی است.

باز تکرار مطلب نموده عرض مینمایم که ایراد ما باینست که آن روز وقتی آن‌سه‌نفر (ابی‌بکرو عمر وابوعبیده جراح) بسقیفه رفتند دیدند صحبت از خلافت است چرا استمداد از رجال قوم و عقلاء و کبار از صحابه که عدّه‌ای در منزل پیغمبر ﷺ و جمعی در اردوی اسامه بودند ننمودند.

شیخ - ما میگوئیم غفلتی شده یا نشده در آنروز حاضرنبودیم ببینیم آنها در چه محظوری گیر کرده بودند ولی امروز که در مقابل عمل‌واقع شده قرار گرفتیم ولو بمرور هم اجماع واقع شده‌باشد نباید در مقابل آن اجماع ایستادگی نمائیم بلکه باید سر تعظیم در مقابل آنها خم نموده راهی که آنها رفتند برویم.

داعی - به‌به‌باستدلال شما آفرین بفکر وعقیده‌شما که‌میخواهیدبما تحمیل کنید که دین‌مقدس اسلام‌دین کور کورانه‌میباشد که‌اگر هردوسه‌نفری در یکجا جمع‌شدند رأی و نظری دادند وعدّه‌ای هم اطراف آنهارا گرفتندوهوچی گری کردند سایرمسلمین چون در مقابل عمل انجام شده قرار گرفتند کور کورانه تسلیم گردند؟! این است معنای دین پاك خاتمیّت که صریحاً در آیه ١٩ سوره ٢٩ (زمر) می‌فرماید:

فبشّرعبادالذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه (١).

و حال آنکه دین مقدس‌اسلام دین تحقیقی‌است نه تقلیدی آنهم تقلید از ابوعبیدهٔ (قبر کن) معروف بجراح، رسول‌اکرم ﷺ خود راه‌را بروی ماباز کرده وبما‌نشان‌داده که هر گاه امت دو دسته شدند ما در کدام یك از آن دو دسته وارد شویم تانجات یابیم میفرمائید بچه‌دلیل ما بایدپیرو أمیرالمؤمنین (ع) باشیم جوابش‌آشکار است بدلیل‌آیات قرآنیه و احادیث متقنهٔ مندرجه در کتب معتبرهٔ خودتان.

---

(١) «ای‌رسول» بلطف ورحمت من بشارت آرآن بندگانی که‌چون سخن بشنوند پس‌متابعت کنند نیکوتر آن‌را (یعنی تحقیق کنند نه‌کور کورانه براه‌غیر معلوم بروند).

که علی و بنی هاشم وأصحاب در بیعت وارد نشدند ومخالفت هم نمودند درصورتیکه جمیع ارباب حدیث و تاریخ نوشته‌اند که علی و بنی هاشم و اصحاب همگی بیعت نمودند .

داعی - گویا آقایان در نوشتجات علماء خود هم دقیق نمیشوید اولا راجع باینکه ابوعبیده قبر کن بوده مانگفتیم در کتب خودتان ثبت است مراجعه نمائید به ص ۲۶۶ و۲۶۷ جلد پنجم البداية و النهاية تألیف ابن کثیر شامی که درباب دفن رسول الله صلی الله علیه و آله نوشته که چون ابوعبیدهٔ جرّاح مانند قبرهای اهل مکّه حفر میکرد لذا جناب عباس یکی‌را بدنبال ابی طلحه قبرکن مدینه فرستاد و یکی‌را هم در پی ابوعبیده فرستاد تاتهیه قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را بنمایند .

ثانیاً فرمودید که علی علیه السلام و بنی هاشم واصحاب همگی بیعت نمودند بلی شما کلمهٔ بیعت‌نمودند را میخوانید اما تعمّق درحقیقت نمینمائید که چه وقت بیعت نمودند وچگونه نمودندجمیع علماءحدیث و بزرگان از مورخین خودتان‌نوشته‌اند که علی علیه السلام و بنی هاشم (ظاهراً) بیعت نمودند ولی بعد از شش‌ماه آن هم بجبر وفشار و تهدید بشمشیر وقتل واهانت‌ها‌ی بسیاری که بآن بزرگوار نمودند و محرومیت‌هائی که برای آنها فراهم ساختند .

حافظ - ازمثل شماشخص شریفی بعید است که تفوّه کنید بکلمات وعقایدعوام شیعه که میگویند علی را جبراً کشیدند وبردند و تهدید بقتلش نمودند و حال آنکه آنجناب همان روزهای اول با کمال میل ورغبت تسلیم بخلافت ابی‌بکر گردید .

بیعت‌علی و بنی‌هاشم با تهدید و بعد از شش‌ماه بود

داعی - اینکه فرمودید بیعت علی علیه السلام و بنی هاشم فوری بود گمان میکنم عمداً سهو نمودید چه‌آنکه عموم مورخین شما نوشته‌اند بیعت علی علیه السلام بعد از وفات فاطمه سلام الله علیها بوده چنانچه بخاری در ص ۳۷ جلد سوم صحیح باب غزوهٔ خیبر - ومسلم بن‌حجاج در ص ۱۵۴ جلد پنجم صحیح باب قول النبی لانورث نقل مینمایند که بیعت علی علیه السلام بعداز وفات‌فاطمه سلام‌الله‌علیها بوده است وهمچنین‌عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری متوفی سال ۲۷۶ قمری در آخر ص ۱۴ الامامة و السیاسة گوید

از جمله روایات و نصوص وارده که امت مجبورند در حوادث و انقلابات پیرو علی علیه السلام باشند حدیث معروف‌عمار‌یاسر است که اکابرعلماء شمااز‌قبیل‌حافظ ابی‌نعیم اصفهانی در حلیه و محمّدبن طلحه شافعی‌در مطالب‌السئول و بلاذری درتاریخ‌خود وشیخ سلیمان‌بلخی حنفی در باب ۴۳ ینابیع‌المودة از حموینی و میر سیدعلی همدانی شافعی در مودة پنجم از مودة‌القربی ودیلمی در فردوس و دیگران از موثقین علماء شما حدیث مفصلی از ابو ایوب انصاری نقل نموده‌اند که وقت مجلس اقتضای ذکر تمام آن حدیث را ندارد ولی خلاصه نتیجه آن‌حدیث‌اینست که وقتی سئوال نمودنداز ابوایوب (بلکه‌اعتراض نمودندباو) که چرا رفتی بطرف علی بن‌ابیطالب علیه السلام و با ابی‌بکر بیعت ننمودی در جواب گفت روزی خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بودیم‌عمار یاسر واردشد ازآنحضرت‌سئوالی نمودحضرت‌ضمن‌صحبت فرمود : **یا عمّار ان سلك الناس کلّهم وادیا و سلك علیّ وادیاً فاسلك وادی علیّ وخلّ‌عن‌الناس ، یاعمّار علیّ لایردّك عن هدی ولایدلّك علی ردی ، یا عمّار طاعة علی طاعتی و طاعتی طاعة الله (۱) .**

آیاسزاوار بود با این نصوص‌ظاهره وأوامر وارده که در کتب معتبرهٔ خودتان‌ضبط است با مخالفت‌صریحی که علی علیه السلام باخلافت ابی بکر کرد ولو سایر امت از بنی هاشم و بنی‌امیّه و کبار صحابه وعقلاء قوم ازمهاجر وانصارهم‌باو همراه‌نبودند (با آنکه همراه بودند) راه‌علی رابگذارند وپیروی از راهنمای دیگری بنمایند لااقل می‌خواستند آنقدر صبرنمایند تاعلی‌بیاید ورأی ونظراورابگیرند .

(صدای مؤذّن اعلام‌نمازعشاء نمودآقایان برخاستند برای‌اداء فریضه پس از ختم نماز و صرف‌چای آقای حافظ‌افتتاح کلام نمودند) .

حافظ - صاحب شما ضمن‌بیاناتتان دو کلام عجیب فرمودید اولا مکرر میفرمائید ابوعبیدهٔ قبر کن از کجا معلوم شد که این مرد محترم قبر کن بوده است - ثانیاً فرمودید

(۱) ای‌عمار اگرتمام مردم براهی میروند وعلی‌تنهاراه دیگر پس‌براهی برو که‌علی میرود و بی‌نیازشواز‌همه مردم ای‌عمار علی‌ترا ازهدایت برنگرداند و دلالت برهلاکت ننماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من‌است واطاعت من اطاعت خداست .

فلم یبایع علیّ کرّم الله وجهه حتّی ماتت فاطمة رضی الله عنها (۱) .

منتها بعض از علمای شما وفات حضرت فاطمه سلام‌الله علیها را هفتاد و پنج روز بعد از وفات رسول الله صلّی الله علیه و آله میدانند مانند خود ابن قتیبه ولکن عموم مورخین خودتان شش ماه بعد از وفات آنحضرت میدانند پس نتیجه آن میشود که بیعت علی علیه‌السلام و بنی هاشم بعد از شش ماه از خلافت بوده چنانچه مسعودی در ص ۴۱۴ جلد اول مروج الذهب گوید **ولم یبایعه احد من بنی هاشم حتّی ماتت فاطمة (۲) .**

و ابراهیم بن سعد ثقفی که از ثقات علماء مقبول الطرفین است از زهری روایت نموده که علی بن ابیطالب علیه‌السلام بیعت نکرد مگر بعد از شش‌ماه و براو جرأت بهم نرسانیدند مگر بعد از وفات فاطمه سلام‌الله علیها چنانچه ابن ابی‌الحدید درشرح نهج نقل نموده است .

بالاخره اکابر علمای خودتان در کتب معتبرهٔ خود نقل نموده‌اند که بیعت علی علیه‌السلام فوری نبوده بلکه بعد از توقف بسیار بوده که وسائل و اسباب فراهم و مقتضی موجود گردید .

وابن ابی‌الحدید در آخر ص ۱۸ جلد دوم شرح نهج البلاغه از زهری از عایشه روایت نموده **فلم یبایعه علیّ ستّة اشهر ولا أحد من بنی‌هاشم حتّی بایعه علیّ (۳).**

ونیز أحمد بن اعثم کوفی شافعی در فتوح وأبو نصر حمیدی درجمع بین الصحیحین از نافع از زهری روایت نموده‌اند که انّ علیّاً لم یبایعه الّا بعد ستّة اشهر (۴) .

و اما اینکه فرمودید چرا داعی پیروی از عقاید عوام نموده‌ام خیلی معذرت میخواهم ازاینکه بگویم امر برشما مشتبه شده است اینها عقاید عامیانه نیست بلکه

(۱) علی «علیه السلام» بیعت نکرد «باابی بکر» تافاطمه «سلام‌الله علیها» وفات نمود .
(۲) احدی از بنی هاشم بیعت ننمودند باابی بکر تافاطمه «سلام‌الله علیها» وفات نمود .
(۳) علی واحدی از بنی هاشم بیعت ننمودند باابی بکر مدت شش ماه تازمانی که علی بیعت نمود .
(۴) علی علیه السلام بیعت ننمود مگر بعد از شش ماه .

اعتقاد عالمانه است شما بی خود بما حمله می کنید با اینکه از مضامین کتب خود آگاهی دارید .

والله قسم علماء هر قوم مسئول فسادها هستند که امر را بر عوام مشتبه میکنند که گمان نمایند این خبرها را ما ساخته‌ایم وحال آنکه علمای بزرگ خودتان معترف باین معانی میباشند .

حافظ - علمای ما در کجا گفته اند که علی را جبراً کشیدند و آتش در خانه‌اش زدند که در ألسنه و أفواه شیعه معروف است و در مجالس با حال تأثر نقل می‌نمایند و تحریك اعصاب مینمایند که فاطمه رضی الله عنها را آزردند و بچه اش را سقط نمودند .

داعی - آقایان محترم یا واقعاً مطالعاتتان بسیار کم است ویا عمداً روی عادت تبعاً للأسلاف میخواهید بیچاره شیعیان مظلوم را در نظر عوام خود متهم سازید و به این جملات خودتان و بزرگان اسلاف خود را تبرئه نمائید .

لذا میگوئید و مینویسید که این اخبار را شیعیان جعل نموده‌اند (مخصوصاً از زمان سلطنت صفویه اناراللهٔ برهانهم) که بامر ابی‌بکر عمر با جمعی آتش بدر خانهٔ علی بردند و علی را باشمشیر و هیاهو کشیدند و بردند بمسجد برای بیعت .

و حال آنکه چنین نیست قبلا هم عرض کردم که نقل این قضایای تاریخی مخصوص بشیعیان نیست بلکه اکابر علماء و مورخین منصف خودتان نوشته‌اند ولی بعضی از روی تعصب خود داری از نقل نموده‌اند چنانچه میل داشته باشید برای اثبات مرام چند خبری که در نظر دارم باقتضای وقت مجلس از موثقین علمای خودتان بعرض برسانم تا آقایان با انصاف بدانند که ما بی‌تقصیریم و نمیگوئیم مگر آنچه شما خود میگوئید .

حافظ - بفرمائید برای استماع حاضریم .

دوازده دلیل براینکه علی را با زور شمشیر بمسجد بردند

داعی - ۱ ابو جعفر بلاذری احمد بن یحیی بن جابر البغدادی متوفی سال ۲۷۹ قمری که از موثقین محدثین و مورخین معروف شما میباشد در تاریخ خود روایت نموده که چون

ابوبکر علی عليه‌السلام را برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر را فرستاد آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه (سلام الله علیها) بر در خانه اورا ملاقات کرد فرمود ای پسر خطاب آمده‌ای خانه را بر من بسوزانی گفت آری این عمل قوی تر است در آنچه پدرت آورده .

۲ ـ عزّالدین ابن أبی‌الحدید معتزلی و محمّدبن جریر طبری که معتمدترین مورخین شماهستند روایت کرده‌اند که عمر با اسیدبن خضیر وسلمةبن اسلم و جماعتی بدرخانه علی رفتند عمر گفت بیرون آئید و إلّا خانه را برشما میسوزانم .

۳ ـ ابن خزابه در کتاب غرر از زید بن اسلم روایت کرده که گفت من از آنها بودم که باعمر هیزم برداشتم و بدرخانه فاطمه بردیم در وقتی که علی واصحابش ازبیعت‌ابا نمودند عمر بفاطمه گفت بیرون کن هر که دراین‌خانه است و إلّا خانه و هر که در خانه است میسوزانم درآن وقت علی وحسنین وفاطمه عليهم‌السلام وجماعتی از صحابه وبنی‌هاشم در آن خانه بودند فاطمه فرمود آیاخانه رابرمن و فرزندانم میسوزانی گفت بلی والله‌تابیرون آیندوبیعت کنند باخلیفه پیغمبر .

٤ ـ ابن‌عبدربه که ازمشاهیر علمای‌شمااست در ص٦٣ جزء سیم عقدالفرید نوشته که علی عليه‌السلام و عباس درخانه فاطمه نشسته بودند .

ابی‌بکر بعمر گفت برو اینهارا بیاور اگرابا کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتشی برداشت وآمد که خانه‌را بسوزاند فاطمه بر در خانه آمده فرمود ای پسرخطّاب آمده‌ای که خانه‌مارا بسوزانی گفت بلی الخ .

٥ ـ ابن‌ابی‌الحدید معتزلی در ص ۱۳٤ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ‌مصر) از کتاب سقیفه جوهری قضیهٔ سقیفهٔ بنی‌ساعده را مبسوطاً نقل نموده تا آنجا که گوید بنی‌هاشم در خانه علی عليه‌السلام جمع شدند و زبیر با ایشان بود زیرا خود را از بنی هاشم می‌شمرد (حضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام میفرمود زبیر همیشه با ما بود تا آنکه پسرهایش بزرگ شدند و اورا از ما برگرداندند) پس عمر با گروهی رفتند بسوی خانه حضرت فاطمه با اسید وسلمة و گفت بیرون بیائید و بیعت کنید ایشان امتناع نمودند زبیرشمشیر

کشید بیرون آمد عمر گفت این سگ را بگیرید سلمةبن اسلم شمشیرش را گرفت و بردیوار زد آنگاه علی‌رابجبرو عنف کشیدند بسوی‌ابی بکر بنی هاشم هم با او میآمدند وناظر بودند براو که چه میکنند علی میگفت من بندهٔ خدا و برادر رسول او هستم و کسی اعتنا بگفتار اونمیکرد تا اورا بنزد ابی‌بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود من احقم باین مقام وبا شما بیعت نمیکنم شما اولی هستید که بامن بیعت کنید شما این امررا از انصار گرفتید بسبب قرابت با رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله ومن نیز باهمان حجّة برشما احتجاج میکنم‌پس شما انصاف دهید اگر ازخدا میترسید بحق‌ما اعتراف کنید چنانچه انصاردر حق شما انصاف کردند والّا معترف شوید که‌دانسته برمن‌ستم میکنید

عمر گفت هرگز ازتو دست برنمیداریم تا بیعت کنی حضرت فرمودند خوب با یکدیگر ساخته‌اید امروز تو برای او کار میکنی که فردا او بتو برگرداند (این مقام را) بخدا سوگند قبول نمیکنم سخن تورا و با او بیعت نمیکنم چون او باید بامن بیعت نماید .

آنگاه روی بمردم نمود فرمود ای گروه مهاجران از خدا بترسید سلطه و سلطنت محمّدی را از خانوادهٔ او که خدا قرار داده بیرون نبرید و دفع مکنید اهل اورا ازمقام وحق او بخدا قسم ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که عالم بکتاب خدا وسنّت رسول و فقیه در دین باشد . بخدا قسم اینها تمام در ما هست پس متابعت وپیروی از نفس خود مکنید که از حق دور میشوید .

آنگاه علی عليه‌السلام بیعت نکرده بخانه برگشت وملازم خانه شد تا حضرت فاطمه ازدنیا رفت ناچار بیعت کرد .

٦ ـ ابو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتیبة بن عمرو الباهلی الدینوری که از اکابر علماء خودتان است و مدتها در شهر دینور قاضی رسمی بوده و در سال ۲۷٦ قمری وفات نموده در ص ۱۳ جلد اول کتاب معروف خود تاریخ الخلفاء الراشدین و دولت بنی امیه معروف به الأمامة والسیاسة (چاپ مصر) قضیهٔ سقیفه را مفصلاً شرح میدهد وابتداء میکند مطلب را باین‌عبارت **انّ ابا بکر رضی الله عنه تفقّد قوماً تخلّفوا**

عن بيعته عند عليّ كرّم‌الله وجهه فبعث اليهم عمر فجاء فناداهم وهم‌في‌دار علي فأبوا ان‌يخرجوا فدعا بالحطب وقال والّذي نفس عمر بيده لتخرجنّ او لاحرقنّها على من فيها فقيل له يا اباحفص انّ فيها فاطمة فقال و انّ فخرجوا فبايعوا الّاعليّاً الخ .

خلاصه کلام آنکه چون ابی‌بکر باخبر شد که جمعی از امت تخلف نموده‌اند از بیعت او درخانهٔ علی علیه‌السلام جمع شده‌اند پس عمررا بسوی آنها فرستاد عمر آمد بردر خانه علی علیه‌السلام آنهارا طلب نمود برای بیعت ابا کردند از بیرون آمدن عمرهیزم طلبید و گفت بآنخدائیکه جان عمر درقبضهٔ قدرت اوست یا بیرون بیائید یا خانه‌را با هر کس درآن خانه است میسوزانم مردم گفتند یا اباحفص (کنیهٔ عمر بود) فاطمه دراین خانه است گفت هرچند که او باشد میسوزانم پس همه بیرون آمدند و بیعت کردند مگر علی علیه‌السلام که گفت سوگند یاد کرده‌ام تا قرآن را جمع‌آوری نکنم بیرون نیایم ولباس در بر ننمایم عمر قبول نکرد ولی نالهٔ فاطمه سلام‌الله علیها و توبیخ نمودن آنها سبب شد که عمر برگشت نزد ابی بکر و تحریك کرد اورا برای بیعت گرفتن از آنحضرت ابی‌بکر چند مرتبه قنفذرا فرستاد بطلب آنحضرت و جواب یأس شنید عاقبت عمر با جماعتی رفت بدرخانه فاطمه و دق‌الباب نمود فاطمه که صدای آنهارا شنید بصدای بلند ندا درداد **یاابت یارسول الله ماذا لقینا بعدك من ابن الخطّاب وابن ابی‌قحافة .**

خلاصه معنی آنکه بابا یا رسول الله بعد از تو چه بما میرسد از عمربن الخطاب وابی‌بکر بن ابی قحافه و چگونه با ما ملاقات نمودند .

همینکه مردم صدای گریه ونالهٔ فاطمه را شنیدند برگشتند در حالتیکه اشکها جاری و جگرها سوخته ولی عمر با عده‌ای ماندند تا علی‌را جبراً از خانه بیرون آورده نزد ابی‌بکر بردند وبآنحضرت عرض کردند بیعت بنما با ابی‌بکر حضرت‌فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد **قالوا اذاوالله الذی لااله الّا هو نضرب عنقك** گفتند بخدا قسم گردنت را میزنیم علی علیه‌السلام فرمود پس بندهٔ خدا و برادر رسول اورا

خواهید کشت عمر گفت تو برادر رسول خدا نیستی ابوبکر در مقابل تمام این حوادث و گفتار ساکت بود و هیچ نمی‌گفت عمر به ابی‌بکر گفت آیا بامر تواینکارها را نمیکنیم ابی‌بکر گفت مادامی که فاطمه هست اورا اکراه نمی‌نمائیم .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام خودرا بقبر رسول‌الله رسانید باگریه و ناله عرض کرد به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آنچه را که هارون ببرادرش موسی گفت و خداوند در قرآن خبر داده **یابن امّ ان القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی(۱) .**

شرح قضیّه‌را مفصل نقل نموده تا آنجا که گوید علی علیه‌السلام بیعت نکرده بمنزل برگشت و بعدها ابوبکر و عمر رفتند بمنزل فاطمه سلام‌الله علیها که استرضای خاطراو را فراهم نمایند فرمود خدا را شاهدمیگیرم شما دونفر مرا اذیت نمودید در هرنمازی‌شما رانفرین میکنم تاپدرم را ببینم و ازشما شکایت نمایم انتهی .

بایدمنصفانه قضاوت نمود

شما را بخدا آقایان انصاف دهید معنی اجماع همین است که اصحاب پیغمبر راباضرب و اهانت وزور وخوف و تهدید بقتل و آتش زدن خانه برای بیعت ببرند ونامش را اجماع بگذارند ؟! .

اگر آقایان با انصاف قدری دقیق و ازعادت برکنار شوید می‌بینید که بازی‌آن روز هم مثل و مانند امروز بوده است که نظایرش بسیار دیده میشود که عده‌ای اطراف یك نفر را گرفته و با هو و جنجال‌اورا بمقام ریاست یا سلطنت میرسانند بعد میگویند ملت‌اورا باین مقام برگزیدند .

آنروزهم عده ای بازیگر بدور هم جمع شده یکنفر را انتخاب نمودند بعد بقیه مردم را با هو و جنجال و اهانت و تهدید بآتش و سوزانیدن و شمشیر کشیدن و تخویف نمودن برای بیعت حاضر نمودند که امشب آقایان اسمش را بگذارید اجماع و این‌حربهٔ کندرا دلیل بر حقّانیّت خود بگیرید .

و عجب آنکه بماهم میگوئید کورو کرشوید ونافهم گردید بتاریخ گذشته ابداً

(۱) پسر مادرم مردم‌مرا ضعیف نمودند وخواستندمرابکشند .

توجه نکنید و تحقیق در دین ننمائید وهرچه کردند همه را نیك بدانید و کور کورانه تصدیق نمائید که اجماع واقع شده و خلافت حقی بوده که بطریق اجماع معین گردیده است ؟!!.

بخدا قسم اگر آقایان بانظر بی طرفـی و انصاف و ذره بنی بنگرید خواهید تصدیق نمود که دسته بندی و حزب بازی آنها درآن روز سیاسی بوده نه طریقهٔ جامعه شیعه که مطابق دستوررسول اکرم ﷺ اطراف عترت طاهره آنحضرت اجتماع نموده و گفتند چون پیغمبر ﷺ خود فرموده بقرآن وعترت من متمسك شوید ماهم اطاعت نموده از آنها جدا نمیشویم و اطاعت آنها را می نمائیم لاغیر .

۷ ـ احمد ن عبدالعزیز جوهری که از ثقات علمای شما است بنا بر آنچه ابن ابی الحدید توثیق نموده باین عبارت **هو عالم محدّث کثیر الادب ثقة ورع اثنی علیه المحدّثون ورووا عنه مصنفاته**(۱) در کتاب سقیفه آورده چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی مذکور هم درص ۱۹ جلد دوم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از او نقل نموده مسندا از ابی الاسود که گفت جمعی از اصحاب و رجال مهاجرین غضب کردند در بیعت ابی بکر که چرا با آنها مشورت نشده ونیز علی و زبیر هم غضب نموده و از بیـعت بر کنار شده و وارد خانه فاطمه شدند آنگاه عمر بـا اسید بن خضیر و سلمة بن سلامة بن قریش (که هر دو از بنی‌عبدالاشهل بودند) و گروهی از مردم هجوم آوردند بمنزل فاطمه هر چند فاطمه ناله زد و آنها را قسم داد فایده نکـرد شمشیر علی و زبیر را گرفتند و بدیوار زدند و شکستند و آنها را بجبر و عنف کشیدند و بمسجد بردندبرای بیعت !! .

۸ ـ ونیز جوهری از سلمة بن عبدالرحمن روایت کرده که چون ابی بکربالای منبر نشست و شنید که علی وزبیر و جمعی از بنی هاشم‌در خانهٔ فاطمه‌جمع شده‌اندعمررا

(۱) اوعالم محدث وصاحب ادب بسیار بوده ثقة وباورع مدح وثنا نمودند بر او محدثین و در مصنفات خود از اوروایت نمودند.

فرستاد که آنها را بیاورند عمر رفت درخانه فاطمه فریاد زد بیرون بیائید والا بحق خدا خانه را با شما میسوزانم .

۹ ـ ونیز جوهری بنابر آنچه ابن ابی‌الحدید درص ۱۹ جلد دوم شرح نهج‌البلاغه (چاپ مصر) مسنداً از شعبی روایت نموده که وقتی ابوبکر شنید اجتماع بنی هاشم را در خانه علی علیه السلام بعمر گفت خالد کجا است گفت حاضر است ابوبکر گفت هر دو بروید علی وزبیر را بیرون‌آورید تا بیعت کنند پس عمر داخل خانه فاطمه شد و خالد بر درخانه ایستاد عمر بزبیر گفت این شمشیر چیست گفت این را مهیا کرده ام برای بیعت علی گرفت شمشیر زبیر راکشید و زدبرسنگی که درخانه بود و شکست آنگاه دست زبیر راگرفت و برخیزانید و بیرون آورد و بدست خالد داد برگشت میان خانه و در خانه جمعیت زیادی بودند مانند مقداد و جمیع بنی هاشم بعلی علیه السلام گفت برخیز برویم با ابی‌بکر بیعت کن حضرت امتناع نمود دست حضرت‌را گرفت و کشید و بدست خالدداد و باخالدجمعیت بسیاری بودند که ابی‌بکر بمدد فرستاده بود خالد وعمر هجوم آورده آنحضرت را بعنف وجبر شدید میکشیدند تمام کوچه ها را مردم پر کرده وتماشا مینمودند حضرت فاطمه وقتی عملیات عمر را دید با زنان بسیار از بنی هاشم وغیر ایشان (که جهة تسلیت‌فاطمه جمع شده بودند) بیرون‌آمدند و صدای فریاد وولوله و شیون‌آنها بلند بود تا در حجره حضرت فاطمه ندا کرد و بأبی‌بکر فرمود خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا قسم است که با عمر حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم (بقسم و عهد خود باقی و وفا نمودو باآنها تکلم ننمود تا از دنیا رفت) چنانچه بخاری و مسلم در صحیحین خود نوشته اند **فغضبت فاطمة علی ابی‌بکر ولم تتکلم به حتی توفیت(۱).**

۱۰ ـ أبو ولیدمحب الدین محمّد بن محمّد بن الشحنة الحنفی متوفی سال ۸۱۵ قمری که از اکابر علماء شما و سالها قاضی مذهب حنفی در حلب بوده در کتاب تاریخ

(۱) فاطمه(سلام الله علیها) درحال غضب ابی بکر راترك نمود و برآن‌حال باقی‌ماندو باأو حرف نزد تاوفات نمود و ازدنیا رفت (چنانچه درجزء پنجم وهفتم‌صحیح بخاری نقل‌گردیده‌است)

خود بنام **روضة المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر** در شرح قضیه سقیفه خبر آتش را مینویسد باین عبارت **ان عمر جاء الی بیت علی لیحرقه علی من فیه فلقیته فاطمة فقال: ادخلوا فیما دخلت الامّة** یعنی عمر آمد درخانه علی برای آنکه آتش بزند هر کس در آن خانه است پس فاطمه او را ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در چیزیکه امت داخل شدند و تاآخر قضیه را نقل مینماید .

۱۱ ـ طبری در ص ۴۴۳ جلد دوم تاریخ خودنقل نموده از زیاد بن کلیب که طلحه وزبیر و جماعتی از مهاجرین درخانه علی علیه السلام بودند عمر بن الخطّاب آمد و گفت بیرون بیائید برای بیعت والاآتش برهمه میزنم .

۱۲ ـ ابن شحنه مورخ معروف درص۱۱۲ جلد یازدهم حاشیه کامل ابن اثیرضمن داستان سقیفه مینویسد زمانیکه جماعتی از اصحاب و بنی هاشم مانند زبیر و عتبة بن ابی لهب و خالد بن سعید بن العاص و مقداد بن اسود کندی ـ و سلمان فارسی ـ وابیذر غفاری ـ و عمّار بن یاسر ـ و براء بن عازب ـ و ابیّ بن کعب تخلف از بیعت ابـی بکر نموده و متمایلا بعلی علیه السلام در خانه آنحضرت جمع بودند ـ عمر بن الخطّاب آمد تاهر که در آن خانه هست آتش بزند ـ فاطمه سلام الله علیها با او ملاقات نمود عمر گفت داخل شوید در آنچه مردم داخل شدند(یعنی بیائیدبیعت کنید و پیروی کنید ازعده‌ای که بیعت نمودند).

و شاهد براین مطالب قول ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی مورخ وفاضل جلیل القدر مقبول الفریقین است که در ص ۱۰۰ جلد دوم تاریخ مروج الذهب ضمن نقـل قضایای عبدالله بن زبیر که در مکّه دعوای ریاست وخلافت داشت نوشته است در آن هنگام که بنی هاشم باتفاق محمد بن الحنفیّه فرزند امیر المؤمنین علیه السلام در شعب ابی طالب جمع شدند و لشکر عبدالله آنها را محاصره نموده بودند هیزم بسیاری آوردند که آنهـا را آتش بزنند و شعلهٔ آتش هم بلند شدمع ذلك بنی هاشم تسلیم نشدند تا لشکر مختار رسیدند وبنی هاشم را نجات دادند .

گوید نوفلی در کتاب خودش در اخبار آررده که عروة بن زبیر در مقابل

مردم از برادرش عبدالله در مجلسی که قضیهٔ محاصره در شعب مطرح بود مردم از آتش زدن شعب مذمت میکردند عروه عذر خواهی میکرد که برادرم عبدالله مقصر نبود غرضش از آوردن آتش و هیزم و افروختن آتش بر بنی هاشم ترسانیدن آنها بود **انما اراد بذلك ارهابهم لیدخلوا فی طاعته کما ارهب بنی هاشم و جمع لهم الحطب لاحراقهم اذهم ابوا البیعة فی ماسلف .**

ماحصل معنی آنکه عبدالله زبیر این عمل آتش آوردن در اطراف بنی هاشم در شعب ابی‌طالب برای ترسانیدن آنها را سرمشق و دستور از سلف خود (عمر و اصحاب ابی‌بکر گرفت)که آنها هم وقتی‌دیدند بنی هاشم و اکابر اصحاب و مهاجرین زیر بار بیعت نمیروند هیزم آوردند برای آتش زدن آنها که بترسند و تسلیم شوند و بیعت نمایند!! (تا تشکیل اجماع داده شودامشب دلیل محکم آقایان محترم باشد)

این اخبار و بیان مورخین نمونه ای از اخبار و بیانات بسیاری است که روات موثق خودتان در کتب معتبره خود نقل نموده اند بقدری این قضیه در نزد علماء منصف شیوع کامل داشته که حتّی شعراء هم در اشعار خود وارد میکردند منتها بعض ازعلماء شما بحساب آنکه اگر نقل کنیم این قضایا را سندی میشود بر ابطال عقیدهٔ اجماع لذا احتیاطاً از نقل آن خودداری مینمودند والامطلب در نزد همه آشکار بوده یکی ازشعرای معروف خودتان عالم نبیل حافظ ابراهیم مصری است در قصیدهٔ عمریّه من باب مدح و تمجید خلیفه گوید :

وکلمة لعلیٍّ قالها عمر — اکرم بسامعها اعظم بملقیها
حرقت بیتك لاابقی علیك بها — ان لم تبایع و بنت المصطفی فیها
ماکان غیرابی حفص بقائلها — یوما لفارس عدنان و حامیها

ما حصل معنی آنکه غیر أبی حفص (کنیهٔ عمربوده) کسی نمیتوانست بعلی که یکّه سوار قبیله‌عدنان بود وبحمایت کنندگان اوبگوید اگر بیعت نکنی خانه‌اترا آتش میزنم و کسی را در خانه باقی نمیگذارم با اینکه فاطمه در این خانه میباشد .

حافظ ـ این أخبار نشان میدهد که جهة ارهاب و ترساندن و بهم زدن اجتماع

مخالفین خلافت آتش آوردند وحال آنکه شیعیان جعل نمودند که در خانه‌را آتش‌زدند و در میان درو دیوار محسن بچه شش ماهه را سقط نمودند .

اخبارسقط جنین فاطمه «ع»

داعی - عرض کردم جهة ضیق وقت باختصار کوشیدم واز نقل اخبار مفصّل خود داری نمودم والاّ اخبار در این باب بسیار است برای نمونه و پی بردن باینکه شیعیان موحد و معتقد بروزجزا دروغ نمیگویند وجعل نمینمایند و غرض شخصی هم با احدی ندارند .

خوب است آقایان مراجعه فرمائید بکتاب اثبات الوصیة تألیف عالم فاضل‌مورخ شهیر مقبول القول فریقین (شیعه وسنی) ابی الحسن علی بن الحسین مسعودی‌صاحب مروج الذهب متوفی سال ۳٤٦ قمری که شرح قضایای آن روز را مفصل مینویسد تا آنجا که گوید **فهجموا علیه و احرقوا بابه و استخرجوه منه کرها وضغطوا سیدة النساء بالباب حتّی اسقطت محسنا (۱)**

پس بدانید که ازجعلیّات شیعه نیست‌بلکه آنچه واقع شده ضبط در تاریخ است و تاریخ هر گز گم نخواهد شد اگر بعضی ملاحظه کاری کنند و خود داری از ثبت‌آن نمایند مردمان منصف دیگری هستند که ثبت مینمایند .

قضیّهٔ سقط جنین اظهر من الشمس درتاریخ است منتها بعض ازعلماء حبّ‌الخلفائهم پرده پوشی و سکوت نمودند معذلك گاهی بی اختیار حقیقت بزیر قلمشان آمده وشاهد صادق بر اثبات مدعای ما گردیده .

مراجعه فرمائید بآخر ص ۳۵۱ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) تامطلب برشما واضح گردد که ابن ابی الحدید نوشته وقتی برای استاد خود ابی جعفر نقیب شیخ معتزله نقل نمودم که وقتی خبر برسول خداوادند که هبّار بن اسود بانیزه بهودج

(۱) پس هجوم آوردند برعلی (علیه‌السلام) ودرخانه اش را سوزانیدند و آنحضرت‌رابا اکراه و اجبار از خانه بیرون‌کشیدند وسیدهٔ زنان فاطمه را میان دوودیوار فشار دادند تامحسن جنینش را سقط کرد .

زینب دختر شما حمله برد وزینب از ترس بچه سقط کرد(۱) حضرت خون او را مباح نمود ابی جعفر گفت **لوکان رسول‌الله حیاًلاباح دم من روع فاطمة حتی القت ذابطنها (۲)**

ونیز صلاح الدین خلیل بن ایبك الصفدی در وافی بالوفیات ضمن حرف الف کلمات و عقاید ابراهیم بن سیّار بن هانی بصری معروف به نظّام معتزلی را نقل نموده تا آنجا که گوید نظّام گفته است **ان‌عمر ضرب بطن‌فاطمةیوم‌البیعة حتی‌القت المحسن‌من بطنها(۳)**

پس بی جهت آقایان تبعاً للاسلاف جامعهٔ شیعه را متهم نسازید و در نزد عوام بی خبر ما را مقصّر قلمداد نکنید که گمان نمایند این اخبار را شیعیان جعل نمودند و بآنها امر را مشتبه کنید و بگوئید خلفاء ما بعلی وفاطمه آزاری ننمودند بلکه آنهاخود راضی بخلافت خلفاء بودند .

(۱) زینب دختر رسول‌الله صلی الله‌علیه وآله‌عیال پسرخاله‌اش ابوالعاص بن ربیع بن عبد العزی بوددر جنگ‌بدر ابوالعاص اسیر شد بااسراء بسیار ازکفاربناشد مشرکین فدا بدهند وخود را خلاص کنند - ابوالعاص پیغام‌داد برای‌زینب که فدیه برای‌او بفرستد بی بی مالی‌تهیه کرد باگردن‌بند مرواریدی که با عقیق‌یمانی ویاقوت رمانی مرصع بود وازمادرش خدیجه باو رسیده بود فرستاد خدمت پیغمبر رسول‌الله محزون شد امت برای‌خاطر آنحضرت از فدیه‌گذشته و ابوالعاص را آزاد نمودند پیغمبر فرمود بابی‌العاص که‌چون زینب برتوحرامست اورا روانه مدینه نما قبول نمود: حضرت زیدبن حارثه پیرمرد را با اوروانه نمودکه زینب را بیاورد - چون مشرکین فهمیدند که زینب را حرکت دادند جمعی باتفاق ابوسفیان حرکت کردند درذی طوی بآنها رسیدندهبار بن‌اسود با نیزه بهودج زینب‌زدکه سر نیزه به‌پشت‌بی‌بی رسید - بی‌بی زینب وحشت‌کرد و از ترس‌بچه‌ای را که دررحم داشت سقط نمود . وقتی زینب بمدینه آمد و برای رسول‌الله نقل نمود حضرت فوق العاده محزون شد و خون هبار را مباح نموده و امر نمود دست و پای او را قطع نموده بقتل رسانند .

(۲) اگر رسول خدا صلی‌الله علیه وآله زنده بود حتما مباح میکرد خون‌کسی که فاطمه را ترسانید تاآنکه بچه‌اش (محسن) سقط‌گردید .

(۳) یعنی روز بیعت عمر چنان بشکم فاطمه سلام الله علیها زدکه محسن از شکمش ساقط گردید . (این جلد وافی بالوفیات خطی درکتابخانهٔ ملی (حاجی حسین آقاملك) در طهران موجود است) .

قضیهٔ آتش وجبر و اجبار و اکراه و توهین بعلی و بنی هاشم برای بیعت و سقط جنین و سایر مظالم در کتب معتبرهٔ علمای با انصاف خودتان ضبط است اگر اعتراضی دارید به بلاذری و طبری و ابن خزابه و ابن عبد ربه وجوهری و مسعودی و نظّام و ابن ابی‌الحدید و ابن قتیبه و ابن شحنه و حافظ ابراهیم و امثالهم بنمائید که چرا در کتابهای خود نوشته و در اشعار خود سرودند و ما آنچه میگوئیم باسند ثابت و مسلّم نه روی‌هوای نفس و تعصّب جاهلانه جعل اخبار بنمائیم.

حافظ - اصلا نقل این قبیل اخبار چه نتیجه دارد قطعاً جز تولید نقار و نفاق و دوئیّت فایده‌ای بر آنها مترتب نیست.

دفاع ازحق و اثبات مظلومیت لازم است

داعی - اولا خوبست این اعتراض را بعلماء ومورخین خودتان بنمائید که چرا نوشتند قطعاً حق زیر پرده نمیماند **فلله الحجّة البالغة** تاریخ کم نمیشود عاقبت در هر قوم و ملّتی مردمان پاك و منصف و بی غرض پیدا میشوند که حقایق را بنویسند مانند علمای منصف خودتان که نوشتند و در کتاب های خود ضبط نمودند و از زیر پردهٔ استتاربیرون آوردند.

ثانیا فرمودید چرا میگوئیم و مینویسیم بدیهی است این گفتنها ونوشتنها دفاعی است در مقابل‌حملات وتهمتهای گویندگان و نویسندگان بی‌مغز و مُغرض و مُفتری‌شما که جهت تفرقه مسلمین امر را بر برادران مسلمان بی خبر ما مشتبه میکنند و جامعهٔ شیعیان مؤمن موحد را کافر و مشرك و ملحد معرفی مینمایند و این‌قبیل قضایا و وقایع تاریخی را از جعلیات شیعه جلوه میدهند و اذهان ساده را بنقل این نوع اکاذیب مشوب مینمایند.

ماناچاریم از حق مظلومانهٔ خود دفاع نمائیم و به برادران روشن فکر مسلمان خود که در اقطار عالم متفرق اند نشان بدهیم که شیعیان اهل بیت رسالت یعنی پیروان علی و آل علی گویندگان **لااله‌الاالله‌محمّد رسول الله** میباشند و در باره علی علیه‌السلام نمیگویند مگر آنچه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود چنانچه شبهای گذشته با دلائل

عقلیه و براهین نقلیه ثابت نمودیم که علی را بندهٔ صالح خدا و خلیفه و وصی منصوص و برادر رسول خدا میدانیم و باهر عملی که برای غیر خدا باشد مخالفیم.

میفرمائید چرا میگوئیم چه نتیجه دارد گفتن حقایق ما هم بشما میگوئیم نگوئید تانگوئیم ننویسیدتا ننویسیم دفاع از حق و حقوق واجبه لازم است ما نمیگوئیم ما را وادار بگفتن مینمائید همین امشب اگر شمانمی‌فرمودید اینها عقاید عوام شیعه است و حقیقتی ندارد داعی مجبور نمیشدم پرده بردارم و بآقایان برادران حاضر بفهمانم عوضی شنیده اند اینها عقاید عوام شیعه نیست بلکه اعتقاد علماء منصف سنّت وجماعت است چنانچه نمونه ای از آنها را بعرض رسانیدم ما جماعت شیعه که موحدین پاك هستیم جز عقاید صحیحه که مستند بکتاب و سنّت و عقل و اجماع باشد چیز دیگری نداریم.

حافظ - این فرموده های شما موجب حیرت و تعجب است زیرادر کتاب های مهم علمای شیعه‌اخباری هست که برخلاف کتاب و سنّت میباشد وکاملا باعث جسارت‌شیعیان و لاابالی شدن آنها درمعاصی میشود وقطعاً این قبیل اخبار از موضوعات است و مصرفی جز فساد اخلاق امت ندارد شماها هم منع ازآنهانمینمائید.

داعی - خیلی تعجب است که جنابعالی مطالب را بدون ربط بیان میفرمائید خوبست از آن اخباری که بنظرشما جعل و موضوع و موجب فساد میباشد بیان فرمائید تا مطلب بازشود.

اشکال‌در حدیث حب علی حسنه و من بکی علی الحسین و جبت له‌الجنة وجواب آن

حافظ - آخوند ملا محمد باقر مجلسی اصفهانی که ازعلمای بزرگ‌شمااست‌دربسیاری ازمجلدات بحار الانوار نقلیاتی دارد که از جمله آنها که الحال درنظر دارم حدیث تعجب آوری است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل میکند که فرمود **حبّ علیّ حسنة لایضرّمعهاسیّئة** (۱) و نقل مینماید که آن بزرگوار فرمود **من بکی‌علی‌الحسین‌وجبت له‌الجنة** (۲) و از این قبیل اخبار بسیار دیدم که سبب

(۱) دوستی‌علی(علیه‌السلام) حسنه‌ایست که‌هیچ گناه (صغیره‌ای) باو ضرر نمیرساند.
(۲) کسی‌که گریه کند برحسین(علیه‌السلام) بهشت بر او واجب‌میشود.

تولید فساددر امت است و همین اخبار موجب جسارت شیعیان و لاابالی گری آنها در معاصی میشود که هرنوع معصیتی را بنمایند بامید آنکه چون علی را دوست میدارند ازآن معاصی بآنها ابداً ضرری نمیرسد یا مرتکب هر گناهی میشوند بخیال آنکه یك قطره اشك بر امام حسین علیه‌السلام گناهان ما را پاك میکند و وارد بهشت می شویم وقتی امید بی حساب این اندازه در مردم زیاد شد رفته رفته موجب شیوع فحشاء و فساد اخلاق میشود چنانچه ما جماعت بسیاری از شیعیان می شناسیم که در تمام دوره سال غرق در معاصی هستند ایام عاشورا را مشغول عزاداری میشوند و میگویند این ده روز که تمام شد در اثر عزاداری از گناه بیرون میآئیم مانند روزی که از مادر متولد شدیم.

شیوع فحشاء در بلاد اهل تسنن

داعی - اولا آقایان اشتباه بزرگی فرموده اید که شیوع فحشاء و یا لاابالی گری را که در بعض افراد شیعه ملاحظه نموده اید در اثر عقیده باین قبیل اخبار بحساب آوردید.

اگر ارتکاب معاصی بعض افرادعوام شیعه مربوط باین قبیل احادیث است بفرمائید برادران اهل تسنن که معتقداتشان بمناسبت راهنمائی امثال آقایان !! برخلاف این احادیث است چرا غرق در فحشاء و منکرات بلکه متجاهر درمعاصی میباشند؟

در بلاد اهل تسنن و شهرهای مهم آنهامانند مصر و اسکندریه و شام و بیت‌المقدس و بیروت و عمان وحلب و بغداد و بصره وعشار و قصبات کوچك بسیار که داعی دیده‌ام واکثریت بلکه تمام جمعیت دربعض شهرها و بلاد اهل تسنن اند مع‌ذلك در تمام قهوه خانه های عمومی ازبزرگ وکوچك علنی و برملا اقسام‌قمار محرم بین آنهاشایع و جزء عادت ثانوی آنان قرار گرفته بعلاوه سایر فحشاء و منکرات زائد برآنچه میان بعض از عوام شیعه هست بین آنها معمول‌است‌علنی و برملاء در تمام خیابانها و کوچه ها قمار بازی و شرب مسکرات و سازندگی و فاحشه خانه‌های رسمی و سایر فحشاء که ازبیان آنها خجالت میکشم دائراست؟!

اگر ماهم مانند شما خورده بین و بهانه جو بودیم میگفتیم علل شیوع فحشاء از

زنا و لواط و شراب وقمار وغیره در میان برادران اهل تسنن و ایجاد تجری و لا ابالی گری آنها بأحکام دین فتاوای بی جای امامان و فقهاء آنها میباشد از قبیل حکم طهارت سگ وحلال دانستن خوردن گوشت آن و طهارت منی و مسکرات و عرق جنب‌ازحرام و نکاح اما رد در سفر و مقاربت با محارم بوسیله حریر و لفافه ای که بقضیب خودببندند و امثال آنها که عوام را جری ولاابالی بمنهیات نموده‌اند؟!

ولی فقهاء شیعه تمام آنها را حرام واز مرتکبین آنها تبری میجویند.

حافظ - این نسبت ها اکاذیبی افسانه مانند است شما چه دلیلی بر گفتار خوددارید.

اعتراف و انتقاد زمخشری از اهل تسنن

داعی - شماخود میدانیدولی عمداًازروی‌ناچاری دفاع بمالایرضی صاحبه مینمائید والا کتب‌فقهیه خودتان که‌فتاوای‌فقهاء راآورده‌اندموجوداست که وقت اجازه نقل تمام آنها را نمیدهد بقدری مطلب واضح و غیر عقلائی است که اکابرعلماء خودتان هم غالباً در مقام انتقاد بر آمده‌اند برای نمونه لازم است مراجعه نمائید بآخر تفسیر کشاف ص۳۰۱ جلد سیم که جارالله زمخشری گوید:

اذاسألوا عن مذهبی لم ابح به — و أکتمه کتمانه لی اسلم
فان حنفیاً قلت قالوا بأنّنی — ابیح الطّلا وهوالشّراب‌المحرّم
و ان مالکیّاً قلت قالوا بأنّنی — ابیح لهم اکل الکلاب وهم‌هم
و ان شافعیّاً قلت قالوا بأنّنی — ابیح نکاح البنت و البنت تحرم
و ان حنبلیاً قلت قالوا بأنّنی — ثقیل حلولی بغیض مجسم
و ان قلت من‌اهل الحدیث وحزبه — یقولون تیس لیس یدری ویفهم
تعجبت من هذا الزمان و اهله — فما احد من السن الناس یسلم
واخّرنی دهری و قدم معشراً — علی انهم لا یعلمون و اعلم

ومذافلح الجهال ایقنت انّنی   انا المیم و الایام افلح اعلم(۱)

یك چنین عالم جلیل و مفسر نبیل میگوید من شرم دارم از آنکه خود را از اهل مذاهب اربعه معرفی نمایم ! برای فتاوای فاسده و عقاید کاسدهٔ آنها آنگاه آقایان انتظار دارید ما خود را تابع چنین مذاهب عجیبی معرفی نمائیم .

بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب - ثانیاً این نوع از اخبار که شما بیان نمودید از موضوعات شیعیان نیست بدوجهت . جهت اول آنکه مکرر عرض کردم شیعیان احتیاجی بجعل ووضع حدیث ندارند و جهت دوم آنکه دربسیاری از کتب معتبرهٔ علمای بزرگ خودتان ازاین قبیل اخبار بسیار رسیده است .

و اختصاص بعلامهٔ مجلسی قدّس سرّه القدّوسی ندارد بلکه عموم شیعیان نقل نموده اند چون نمیخواهم خلاف عهد نموده فلذا اقوال عموم علماء شیعه را میگذاریم و نقل اقوال علماء خودتان را مینمائیم .

در اسناد حدیث حب علی حسنة از کتب اهل تسنن ومعنای آن

چنانچه همین خبری را که شما از بحارالانوار علامهٔ جلیل القدر مجلسی نقل نمودید امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در آخر فصل ششم مناقب و سلیمان قندوزي حنفی در باب ٤٢ ینابیع المودة و نیز ضمن باب ٥٦ ص ١٨٠ از کنوز الدقایق شیخ عبدالرؤف المناوی المصری در ص ۲۳۹ از مناقب السبعین حدیث ٤٩ نقلا از فردوس دیلمی از معاذبن جبل و میرسید علی فقیه همدانی شافعی در مودت ششم از

(۱) اگر از من سؤال نمایند از مذهبم فاش نخواهم نمود تا سالم بمانم - زیرا اگر بگویم حنفی هستم میگویند شراب حرام راحلال میدانی - واگر بگویم مالکی هستم میگویند گوشت سگ را مباح میدانی . و اگر بگویم شافعی هستم میگویند نکاح دختر را که (حرامست)حلال میشماری و اگر بگویم حنبلی هستم میگویند حلولی مذهب ومجسمه هستی واگر بگویم اهل حدیث هستم میگویند گوساله است و نمیفهمد (یعنی اینها فتاوای فقهاء مذاهب اربعه میباشد بلکه نمونه ای ازآنها میباشد) فوق العاده جای بسی تعجب است که دراین زمان (وتمام زمانها) احدی از زبان مردم سالم نمیماند. چکنم که روزگار مرا بعقب برده و گروهی نفهم را بروی کار آورده - همین که متوجه شدم جهال روی کارآمده اندبیقین دانستم که مانند شمع باید بسوزم و مردم ازروشنائی من استفاده کنند و روزگار هرناکسی راکه بخواهد روی کار بیاورد .

مودة القربی و امام الحرم شافعی محب الدین ابی‌جعفر احمد بن عبدالله طبری در حدیث **٥٩ از هفتاد** حدیثی که در فضایل اهل بیت طهارت نقل نموده در ذخایر العقبی و محمّد **بن طلحه شافعی** در مطالب السئول و محمّد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و **دیگران** از علماء شما از انس بن مالك و معاذ بن جبل از رسول اکرم ﷺ روایت **نموده اند** که فرمود **حبّ علیّ حسنة لایضرّ معها سیّئة و بغض علی سیّئة لاتنفع معها حسنة(۱)**

ونیز امام الحرم احمد بن عبدالله طبری شافعی در ذخائر العقبی و ابن حجر درص **۲۱٥** نقلا از ملا و سلیمان بلخی حنفی در ص ٢٤٦ ینابیع المودة ضمن باب ٥٦ حدیث **۳۳** از مناقب السبعین از فردوس دیلمی و ابن عساکر درص ١٥٩ جلد چهارم تاریخ خود **ازنسائی** از ابن عباس آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **حب علی بن ابیطالب یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب(۲)**

ثالثاً کسانیکه شمّ فهم اخبار دارند دقت کامل میکنند تا کشف حجب شده معمّا حل گردد نه آنکه وقتی خبری را نفهمیدند یا بحقیقت معنای آن نرسیدند فوری زبان طعن باز کنند ونسبت جعل بدهند منفی بافی کار آسانی است ولی خدا را باید پیوسته در نظر گرفت قرآن مجید درآیه ۷ سوره ۲۱ (انبیاء) بما دستور کافی داده که :

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون(۳)

و اما معنای این خبر که مجمع علیه فریقین است و بنظر شما وبسیاری ازمردمان سطحی معمّا آمده اتفاقا بسیار سهل و آسان است حلّ آن زیرا وقتی مراجعه بقرآن مجید میکنیم می‌بینیم گناهان را بدو قسمت تقسیم نموده کبیره و صغیره و از صغیره در مقابل کبیره در بعض آیات تعبیر بسیئة مینمایند چنانچه در آیه ۳٥ سوره ٤ (نساء)

(۱) دوستی علی علیه السلام حسنه وثوابی است که هیچ سیئه وگناهی باو ضرر نمیرساند و دشمنی علی گناهی است که باوجود آن هیچ عمل خیری نفع نمی رساند .

(۲) دوستی علی ابن ابی طالب میخورد گناهان راهمچنانکه آتش هیزم رامیخورد.

(۳) سؤال کنید اهل ذکررا(مرادازذکرقرآن یارسول الله میباشد) اگرشما نمیدانید .

صریحاً فرماید: **ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفّر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلاً کریماً (۱)**

پس بحکم همین آیه اگر بنده از کبائر گناهان دوری نماید و مرتکب آنها نشود از سیئات و گناهان کوچکش غمض عین و چشم پوشی میشود و میآمرزد اورا.

در این حدیث هم میفرماید دوستی علی یك حسنه و ثوابی است که هیچ سیئه و گناه کوچکی بآن ضرر نمیرساند.

حافظ ـ مگر نه اینست که خداوند صریحاً میفرماید **ان الله یغفر الذنوب جمیعاً (۲)** هر بنده عاصی و گنه‌کار خواه عمل او کبیره باشد یا صغیره وقتی نادم و بازگشت بسوی خدا نمود قطعاً آمرزیده میشود پس فرقی مابین کبیره یا صغیره نمیباشد.

کشف حقیقت

داعی ـ گویا آقا توجه بآیه شریفه ننمودید و الا ایراد نمینمودید اولا بین کبیره و صغیره داعی فرق نگذاردم بلکه پروردگار متعال این فرق را گذارده.

ثانیاً بنده هم مانند شما معترفم که هر بندهٔ مؤمن گنه‌کاری که معتقد بغفاریّت حق باشد هر گاه نادم شد و توجه بحق نمود خداوند غفّار اورا میآمرزد ولی اگر بدون توبه از دنیا برود در عقبات بعد الموت پیوسته اورا عذاب مینمایند تا پای حساب اگر عملش زیاد بزرگ نبوده بمجازات خود رسیده در موقع حساب معفو میشود.

و اگر عملش بسیار و گناهان کبیره زیاده نموده او را بجهنم میبرند و بقدری که نافرمانی نموده عذابش مینمایند آنگاه نجاتش میدهند.

ولی در سیئات و صغائر اعمال اگر بی‌توبه از دنیا برود و محبّ علی (ع) باشد خداوند اورا عفو نموده بمجازات عقبات بعدالموت نمیرسد وجحیم و جهنم نمیبیند او را داخل بهشت مینمایند چنانکه فرمود: **و ندخلکم مدخلاً کریماً.**

و نفهمیدم شما از چه راه این حدیث را موجب جسارت ولاابالی گری دانسته اید

(۱) اگر شما دوری کنید از گناهان بزرگی که نهی کرده شدید از آنها از گناهان دیگر شما (که کوچك است) درگذریم و شمارا بمقامی نیکو و بلند برسانیم.

(۲) بدرستیکه خداوند میامرزد جمیع گناهان را.

آیا در حدیث شریف امر بسیئات یا کبائر و صغائر شده که شما آن را سبب جرأت و تجرّی شیعیان قرار داده اید بدیهی است جواب منفی است.

پس راه دیگری در بین نمیباشد إلّا فکر و خیال بی جا و حال آنکه این حدیث شریف جلو نا امیدی بشر را میگیرد نه آنکه موجب امید بی‌پایان گردد.

چه آنکه مردمان معتقدی هستند که گرفتار هوای نفس اند وقتی مرتکب صغائری شدند شیاطین جن و انس آنهارا وسوسه میکنند که دیگر روی رحمت نخواهید دید چون غالباً جوان وجاهل و نادانند فریب خورده نا امید میشوند میگویند ما که آمرزیده نمیشویم پس چرا پس خودرا از هواهای کلی باز داریم رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و از صغائر گذشته غرق در کبائر میشوند.

ولی امثال این حدیث روزنهٔ امیدی در دلها باز میکند و میفهماند که چون بشر جایز الخطا است اگر سیئاتی از او صادر شود و راستی محبّ و دوست علی (ع) باشد باو ضرر نمیرساند.

چون خدای متعال درآیه شریفه وعده عفو داده و برای عفو وآمرزش وسائلی قرار داده حبّ ووداد علی (ع) یکی ازوسائلی است که مورد عفو قرار میدهد.

وإلّا شیعه هرگز لاابالی نخواهد شد چون وقتی بمعنای تشیّع برمیخورد می بیند که شیعه علی یعنی پیرو علی (ع) آن کسیستکه طابق النعل بالنعل پیروی کند گفتار و رفتار آن‌حضرت‌را پس أهل نجات است چه آنکه درتمام تفاسیر و کتب معتبره علماء شما بالفاظ و عبارات مختلفه رسیده که ما در لیالی اول ببعض ازآنها اشاره نمودیم که رسول أکرم (ص) فرمود **یا علی انت وشیعتك هم الفائزون فی الجنة (۱).**

پس اگر بخواهید ایراد بگیرید باین نوع از اخبار بیشتر میتوانید ایراد بگیرید که چون شیعه فهمید پیغمبر فرموده رستگار واهل بهشت است پس جرأت وجسارت پیدا نموده و هر عمل زشتی مینماید و حال آنکه این طور نیست.

(۱) یا علی تو و شیعیانت رستگارانید در بهشت. (مراجعه شود به ص ۱٥۳ و ۱٥٦ همین کتاب).

شیعه در اوّل تکالیف بعد از معرفت خدا وپیغمبر بایستی معنای تشیّع را بفهمد وقتی فهمید و دانست شیعه یعنی پیرو علی و آل علی آنگاه میفهمد پیرو علی آن کسیست که علماً و عملاً و قولاً وفعلاً کرداراً و گفتاراً مانند علی باشد پاجای پای علی بگذارد یعنی آنچه علی نموده بنماید و آن چه علی ترك نموده ترك نماید پس شیعهٔ علی وقتی فهمید که علی ؏ مرتکب کبائر و صغائر نگردیده بلکه عمل مکروهی‌هم از اوصادر نگردیده سعی و کوشش‌میکند مانند مولای خود متصف بصفات حمیده گردد و ازاخلاق وعادات رذیله دوری نماید چون قوهٔ عصمت که مخصوص مقام نبوت و امامت است ندارد وبتمام معنی علی شدن کار مشکلی است بلکه محال سعی مینماید لا اقل مرتکب کبائر ابداً نشود و اصرار بر صغائر هم نمینماید تا محبوب علی ؏ گردد و نامش در زمره شیعیان ثبت گردد .

ولی‌چون معصوم‌نیست وجائز الخطاء است اگرسیّئهٔ وباصغیره ای‌از اوصادر گردد بوسیله محبت ودوستی امیر المؤمنین ؏ مورد عفو و اغماض قرار میگیرد و اگرخدای نکرده بی توبه از دنیا رفت بواسطه این محبت و دوستی مسؤل صغائر و سیئات قرار نمیگیرد .

و اما معنای حدیث **من بکی علی الحسین وجبت له الجنة** هم خیلی ساده و مناسب فهم هر کس از عارف و عامی میباشد و جوابی هم که الحال مطابقت بانظر اکثر آقایان حاضرین بنماید که مکرر تقاضا نمودند که درجواب رعایت حال آنها بشودعرض میکنم معنای ساده وتحت اللفظی این حدیث شریف چنین است که هر کس گریه کند بر حسین واجب میشود بر او بهشت .

مفهوم مخالفش اینست که اگر نا کس گریه کند بهشت که بر او واجب نمیشود بلکه هیچ نتیجه‌ای هم از گریه خود نمیگیرد .

حافظ - فرق بین کس و نا کس چیست که گریه برای کس نتیجه میدهدولی بنا کس نمیدهد .

فرق بین کس و ناکس

داعی - گرچه در کلمهٔ من‌موصوله کس‌وناکس راه ندارد ولی درمعنای فارسی کس وناکس‌میآید لذاعرض میکنم کس مؤمنی را گویند که موحد و خدا پرست باشد اصول عقاید‌را استدلالاً یا بنحو یقین دارا و معتقد بنبوت انبیاء عظام من آدم الی الخاتم باشد و خود را ملزم بدستورات آخرین انبیاء خاتم الانبیاء ﷺ بداند و بمعاد جسمانی و وجود بهشت و دوزخ و ولایت آل محمد ؏ و عترت طاهره آنحضرت عقیده داشته علی و یازده فرزند بزرگوارش سلام‌الله علیهم اجمعین را عباد صالحین و امام برحق و نایب مناب رسول الله ﷺ بداند و یازدهمین فرزند علی که دوازدهمین وصی پیغمبر خاتم است زنده و موجود و زمامدار عالم بداند و قرآن مجید را بعد از اعتقاد بکتب سماویه حق و از جانب خدا بداند و بمندرجات آن معتقد و بدستورات و او امر و مناهی آن عامل باشد .

و نا کس مسلمانی را گویند که صورةً و اسماً مسلمان وبتمام دستورات قائل ولی در مقام عمل‌صالح نباشد یا تارك محض باشد یا ببعض از آنها عمل و از بعض دیگر روی گردان باشد یامرتکب بعض کبائر از قبیل قتل‌نفس‌یاشراب خواری وبازنا و لواط کاری یا ربا خواری و کم فروشی و امثال اینها گردد چنین آدمی هر قدر هم گریه کند برای او نتیجه‌ای ندارد و جبران ترك واجبات از قبیل نماز و روزه و حجّ و خمس و زکوة وغیره را نمی‌نماید .

مگرآنکه توبه کند از اعمال‌زشت و مصمّم گردد بجبران مافات و حق‌النّاس را بصاحبانش بر گرداند و ترضیهٔ خاطر آنها و یا اگر مرده‌اند وراث آنها را فراهم نماید آنگاه بوسیلهٔ گریه و محبت‌خاندان رسالت جبران مافات و عقب ماندگیهای‌او گردد .

والّا اگر مثلا نماز نخوانده یا روزه نگرفته یا مستطیع شده حج بیت الله نرفته یا مشمول خمس ویا زکوة گردیده اداء وظیفه ننموده‌آنگاه گریه کند یازنا و لواط کند و گریه کند یا ربا بخورد و مال مردم را بحرام ببرد و معاملات ربوی بنماید - و یا کم فروشی بنماید - و گریه کند ظلم و تعدی و آدم کشی کند و گریه کند بخیال آنکه

اعمال زشت او بوسیلهٔ گریه عفو میشود اشتباه رفته آل محمد از چنین اشخاصی بیزارند گریه برای این اشخاص نفع و نتیجه‌ای ندارد چنانکه ما مکرر درمنابر ومجالس درس و مجامع دینی این معانی را مشروحا گوشزد جامعه نموده‌ایم .

والا اگر این عقیدهٔ غلط صحیح باشد که آدمی هر عمل زشتی بنماید و گناهان کبیره از او صادر شود و یا ترك واجبات بنماید خیال کند گریه و یا زیارت آل محمد سلام الله علیهم اجمعین جبران مافات میکند و اورا نجات میدهد باید دشمنان آل محمد همگی بهشتی باشند چون غالباً بر مظلومیت آل محمد گریه کردند .

چنانچه ارباب مقاتل دروقعهٔ کربلا نوشته‌اند **واللّه بكت وابكت كل عدوّ وصديق** دوست ودشمن در آن مصیبت عظمی گریستند پسر پیغمبر و اصحاب واحفادش حتی اطفال صغیر وشیرخوارش را کشتند ولی دردیدن مصائب اهل بیتش گریه هم کردند پس قطع بدانید گریه برای این نوع مسلمانان ناکس که صورت دارند ولی سیرت ندارند نفع و نتیجه‌ای ندارد تامؤمن نگردند گریه برای آنها نتیجه نخواهد داد .

حافظ - اگر فرد مسلمانی معتقد باصول عقاید و عامل بدستورات شرعیّه باشد خود اهل نجات است پس گریه برای اوچه اثردارد و تشکیل مجالس گریه برای چه وچه نتیجه بر او متصوّر است که هرسال مبالغ گزافی خرج این نوع از مجالس بشود که مؤمنین گریه کنند .

اثر و نتیجه بر گریه و مجالس عزاداری

داعی - بدیهی است مسلمان هرچند عامل کامل عیار باشد معصوم نخواهد بود بالاخره بشر است و جائز الخطاء اگر لغزش و خطاهائی از اوسرزده و غافل بوده حضرت باری تعالی با مهربانی و لطفی که نسبت به بندگان خود دارد از روی فضل و کرم عمیم بوسائل و اسبابهائی آنها را عفو میکند .

گاهی حب علی بن ابیطالب را وسیله قرار میدهد گاهی گریه برمظلومیت حضرت سیدالشهداء و خاندان رسالت و زیارت آنحضرت و اهل بیت طهارت عطف توجه فرماید و اشك چشم آنها را بمنزلهٔ آب توبه قرار میدهد واز گناهان آنها میگذرد .

اگر مؤمن وعادلند وهیچ گناه کبیره و صغیره‌ای از آنها صادر نشده - حب و ولایت علی واهل بیت رسالت و گریه برمصائب وارده بر آنها که علامت مهرو محبت بآن خاندان جلیل میباشد وسیله ترفیع مقام آنها میشود .

و اما اینکه فرمودید درتشکیل این مجالس بنام عزاداری آل محمد و مصارف بسیار چه اثر است آقایان محترم چون دور هستید از اثرات و نتایج مترتبه بر این مجالس غافل میباشید .

چون روی عادت و تبلیغات سوئی که پیوسته میشود که این مجالس بدعت است حاضر نمیشوید یا اگر گاهی بجهاتی حاضر شوید چون نظر سوء دارید دقیقانه توجه نمیکنید تا آثار آن را ببینید .

اگر آقایان در این قبیل مجالس حاضر شوید و با دیدهٔ انصاف و محبت بنگرید تصدیق خواهید نمود که این نوع مجالس مدارس اکابر آل محمد علیهم السلام است به این معنی که بنام آل محمد علیهم السلام مجالسی تشکیل میگردد وبجاذبهٔ آنخاندان جلیل افراد مسلمین از هر طبقه (حتی بیگانگان از دین) حاضر میشوند آنگاه خطباء و وعّاظ و متکلمین و محدثین و گویندگان از علماء ساعتها حقایق دین را از توحید و نبوت و معاد و فروع احکام و اخلاق و دستورات حیاتی فردی و اجتماعی را برای آنها بیان میکنند وآنها را بضررها و مفاسد معاصی و گناهان و اخلاق رذیله آشنا مینمایند و دلائل حقّانیّت دین مقدس اسلام را در مقابل سایر ادیان برای آنها ظاهر و بارز میکنند ونتایج بسیار میگیرند .

سالی نیست که بوسیله همین مجالس و تبلیغات دینی افرادی از بیگانگان اسلام قبول ننمایند چه بسا از منحرفین که تحت تأثیر تبلیغات دینی قرار گرفته و از اعمال گذشته خود توبه نموده و براه راست وارد گردند .

در هرسالی بوسیلهٔ این مجالس و حضور در مجامع عزا و تأثیر آیات و اخبار و مواعظ جمعیتهای بسیاری از مردمان لاابالی و معصیت کار توبه نموده و بواسطه ترك معاصی داخل در حوزه اخیار گردند .

اینست یك جهت ازفرمایش رسول اکرم صلی الله علیه وآله که علمای فریقین نقل نموده اند **حسین منی و انا من حسین** حسین از من است و من از حسینم یعنی احیای دین من بواسطه حسین است در زمان حیاتش جانبازی کرد و بنیروی مظلومیت ریشهٔ ظلم بنی امیه را کند چه آنکه آنها میخواستند ریشهٔ دین را بکنند.

و هزارسال است که مجالس معظمی بنام آن بزرگوار خفیه و آشکار تشکیل میشود مردمان حاضر میشوند بوسیلهٔ مبلغین و ناطقین پی بحقایق دین برده و قدم در صراط مستقیم میگذارند اینست مختصری از آثرات و نتایج مجالس عزاداری که مدارس اکابر آل محمد سلام الله علیهم اجمعین میباشد.

و نیز توضیحاً عرض میکنم که محب و شیعه علی علیه السلام زائر و عزادار حسین بن علی علیهما السلام علاقه مندان و عشاق او ترك واجبات نمیکنند و مرتکب کبائر معاصی نمیشوند چون میدانند وبآنها گفته شده است که حضرت أبا عبدالله الحسین علیه السلام شهید راه دین است و برای ترویج شعائردین شربت شهادت نوشید چنانچه درزیارت وارث وسایر زیارات وارد است که میخوانیم **اشهد انك قد اقمت الصلاة واتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهیت عن المنکر واطعت الله و رسوله حتی اتیك الیقین** (۱).

و در اخبار معتبرهٔ فریقین از امّ المؤمنین عایشه و جابر وأنس و دیگران رسیده که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود **من زار الحسین بکربلا عارفاً بحقّه وجبت له الجنّة**(۲).

ونیز میفرماید **من بکی علی الحسین عارفاً بحقّه وجبت له الجنّة** (۳).

همان قسمی که عبادات از واجبات ومستحبّات فرع بر معرفت خدا است اگر خدا را کما ینبغی نشناسد قصد قربت پیدا نمیشود لذا عبادات او هر چند کامل هم باشد عاطل و باطل است.

---

(۱) شهادت میدهم که تو (ابا عبدالله) اقامه نماز واداء زکوة نمودی وامر بمعروف ونهی از منکر واطاعت خدا ورسول او نمودی تا دم مرگ.

(۲) هرکس زیارت نماید حسین علیه السلام را درکربلا در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار باشد بهشت براو واجب میگردد.

(۳) هرکس گریه کند بر حسین علیه السلام در حالتی که عارف بحق آن بزرگوار باشد بهشت براو واجب میگردد.

گریه و زیارت هم فرع بر معرفت پیغمبر وامام است یعنی باید آن بزرگوار را پسر پیغمبر و امام بر حق و وصی سیم رسول الله صلی الله علیه وآله بداند که قائم بحق بوده و برای حق کشته شده و مخالفتش با یزید برای آن بوده که یزید احکام دین را زیر پا گذارده تارك واجبات و فاعل محرمات بوده و ترویج أباطیل نموده وچنین زائر و عزا داری بر خلاف طریقه وروییّهٔ مولای خود هرگز عمل نمینماید.

نواب - قبله صاحب گرچه ما معتقد هستیم که حسین الشهید اهل حق و برای حق وبنا حق بدست عمّال بنی امیّه کشته شده ولی در میان ما جماعتی هستند مخصوصاً جوانانی که در مکاتب و مدارس و اسکولهای جدید تحصیل میکنند میگویند جنگ کربلا جنگ دنیائی بوده یعنی حب ریاست ومیل بخلافت حسین بن علی را بسمت کوفه کشانید البته بر هر حکومت مقتدری لازم است که دفع مخاطرات کند ناچار یزید و عمّالش مقابله با این فتنه کردند و بآنجناب پیشنهاد تسلیم (بلا شرط) و تبعیت از خلیفه یزید که اطاعتش واجب بوده است نمودند که بشام رود تا نزد خلیفه محترم باشد یا سلامت بوطن بر گردد آنجناب زیربار نرفت تا آنکه کشته گردید پس عزاداری برای چنین دنیا طلبی که برای حبّ جاه و ریاست کشته شده معنی ندارد بلکه بدعت است؟!

آیا جواب صحیحی دارید که آنها را ساکت کنید تا ازاین عقیده بر گردند وبدانند که جنگ کربلا جنگ دنیائی نبوده بلکه آنجناب فقط برای خدا و حفظ دین خدا قیام نمود وجنگید تا کشته شد.

داعی - چون وقت گذشته اگر دراین مرحله وارد شویم میترسم سخن طولانی شود واسباب کسالت گردد.

نواب - خیر خیر أبداً کسل نمیشویم بلکه باعلاقهٔ مفرطی میل بشنیدن این موضوع و کشف حقیقت داریم که در مقابلهٔ با مخالفین قادر بجواب باشیم قطع بدائید جوابدادن باینقوم ولو مختصر باشد خدمت بزرگی است تمنا میکنم بفرمائید.

امام حسین ریاست خواه و جاه طلب نبوده

داعی - قبلاعرض کردم هرعمل نیك وبدی‌فرع بر معرفت است معترضین اول باید خدای خود را بشناسند وبعد از معرفت حق کتاب آسمانی که از جانب خدای علی اعلی برخاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله نازل شده مورد تصدیق قرار گیرد و لازمهٔ تصدیق آنستکه هرچه درآن کتابست باید مورد ستایش و قبول باشد.

واگر معترضین اهل ماده و عالم محسوس اند و دلائل محسوسه میخواهند جواب آنها بسیار سهل است اینك مختصراً باقتضای وقت مجلس که گذشته است بهر دو جهة فقط اشاره میکنیم.

خمسة النجباء از هر عمل رجسی مبرّا بودند

اولاً هر مسلمانی که تابع قرآن است نسبت دنیا طلبی وحب جاه و ریاست بریحانهٔ رسول الله حسین بن علی سلام الله علیهما دادن برخلاف حق و حقیقت و انکار قرآن و رسولخدا نمودن است چه آنکه خداوند متعال در آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) شهادت بطهارت آنحضرت داده وآن بزرگوار را مانند جدّ و پدر و مادر و برادرش منزّا و مبرّای از هر رجس و پلیدی معرّفی نموده آنجا که میفرماید **انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیرا (۱)**.

باتّفاق جمهور اکابر علماء خودتان از قبیل مسلم و ترمذی و ثعلبی و سجستانی وابی نعیم اصفهانی و ابوبکر شیرازی و سیوطی و حموینی و احمد بن حنبل و زمخشری و بیضاوی و ابن اثیر و بیهقی و طبرانی و ابن حجر و فخر رازی و نیشابوری و عسقلانی و ابن عساکر و غیرهم که جمیعاً معتقدند و مبسوطاً آورده اند که این آیه در شأن پنج تن آل عبا **محمّد و علی وفاطمه و حسن و حسین علیهم السلام** نازل گردیده.

و این آیه شریفه اوّل دلائل است برعصمت این پنج تن بزرگوار ازارجاس وپلیدیها

(۱) جز این نیستکه خدا چنین میخواهد هر رجس وآلایش را از شما خانواده نبوت ببرد وشمارا از هر عیبی پاك ومنزه گرداند.

بدیهی است از اهمّ پلیدیها حب جاه ومقام وتوجه بدنیای دنی است که آیات و اخبار بسیاری در مذمت این دنیا یعنی علاقه بریاست این دنیا روی هوای نفس مانند امراء و سلاطین و طلاب آنها از رسول اکرم صلی الله علیه وآله و أئمهٔ طاهرین رسیده تا آنجا که پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید **حبّ الدّنیا رأس کلّ خطیئة (۱)**.

پس قطعاً أبا عبدالله الحسین علیه السلام حب جاه و ریاست دنیارا طالب نبوده و برای چنین ریاست فانیه جانبازی ننموده واهل بیت خودرا باسارت نداده و اگر کسی باعلم باین معنی آنحضرت را دنیا طلب بخواند حتماً منکر قرآن مجید گردیده.

قیام امام حسین برای ریاست وخلافت ظاهری نبوده

وأما فرقهٔ دیگر مردمانی هستند که طالب دلائل حسّی هستند دلائل محسوس برای آنها بسیار است که دراین وقت تنگ بتمام آن دلائل نتوان استشهاد نمود ولی من باب نمونه بمختصری اشاره مینمایم.

أولا قیام حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام علیه یزید پلید اگر جنبه جاه طلبی وریاست داشت نبیّ مکرم امر بیاری آن‌حضرت نمی‌نمود چنانچه اخبار بسیاری ازطرق خودتان دراین باب رسیده که بیکی ازآنها اکتفا میکنیم.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ٦٠ ینابیع المودة از تاریخ بخاری و بغوی وابن السکین وذخائر العقبی امام الحرم شافعی از سیرهٔ ملا و غیرهم نقل مینماید از أنس بن حارث بن بنیة که گفت شنیدم ازرسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم که فرمود: **انّ ابنی هذا یعنی الحسین یقتل بارض یقال لها کربلا فمن شهد ذلك منکم فلینصره فخرج انس بن الحارث الی کربلا فقتل بها مع الحسین رضی‌الله‌عنه وعمّن معه (۲)**.

پس معلوم میشود قیام آن حضرت در کربلا قیام بحق بوده نه حب ریاست مشئوم

(۱) محبت‌ودوستی دنیا بالای همه بدیها است.

(۲) بدرستیکه این پسر من حسین کشته میشود در زمین کربلا پس هرکس از شما آنروز حاضر باشد یاری کند حسین را - آنگاه نوشته است انس بن‌حارث رفت بسوی کربلا وبدستور پیغمبر عمل کرد وکشته شد با اباعبدالله الحسین علیه‌السلام.

از اینها گذشته اگر معترضین فکر کنند ازخود عمل وحرکت آنحضرت تاشهادت و اسیری أهل بیت طهارت حق وحقیقت ظاهر وهویدا میباشد.

زیرا اگر فردی در مملکتی حب ریاست داشته باشد و بخواهد بردولت وقت خروج نماید هرگز باعیال و اطفال حرکت نمیکند اطفال صغیر و زن حامله و بچهٔ شیرخوار باخود نمی‌برد بلکه تنها و منفرد و بایك عدهٔ زبده سواران کاری حرکت می کند پس از آنکه بردشمن غالب ومحور کار بدستش آمد و روزگار بروفق و مرامش شد آنگاه عیالاتش‌را می‌طلبد.

حرکت دسته جمعی حضرت اباعبدالله علیه‌السلام باعیالات واطفال صغیر خود دلیل‌کامل است که آنحضرت بقصد ریاست وخلافت ظاهری وغلبه برخصم نیامده و اگر چنین قصدی داشت قطعاً بسمت یمن میرفت که همه از دوستان خود وپدر بزرگوارش و ثابت قدم در ارادت بودند آنجارا مرکز کار قرار داده آنگاه با تجهیزات کامل ومجرد حملات خودرا شروع مینمود.

چنانچه مکرّربنی اعمام ودوستان وبرادران این پیشنهادرا بآنحضرت نمودند و جواب یأس شنیدند چه‌آنکه از هدف ومقصد اصلی آنحضرت خبر نداشتند.

قیام امام‌حسین برای حفظ‌شجره طیبه لااله الاّ الله بود

ولی خود آنحضرت میدانست که وسیلهٔ غلبهٔ ظاهری فراهم نمیشود، لذاحرکت آن‌حضرت‌با هشتاد وچهار زن وبچه برای یك نتیجه عالی اساسی بود چونکه امام میدید شجرهٔ طیّبهٔ **لااله الاّالله** راکه جد بزرگوارش خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله باخون جگرها غرس وآبیاری اورا باخونهای شهداء بدر و احد و حنین نموده و بدست باغبانی مانند علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام سپرد که از او نگهداری نماید ولی بواسطه خارج نمودن باغبان عالم دانارا باظلم وتعدی وتهدید بشمشیر وقتل وآتش و کوتاه نمودن دست اورا از آب یاری شجره طیّبه اساس و بنیان باغ توحید و نبوت روبه نابودی میرفت.

ولو آنکه گاه گاهی بتوجه باغبان اصلی تقویتی میشد ولی نه تقویت‌کامل‌حقیقی

تاآنکه زمام باغ‌بکلّی بدست باغبانان‌جهول عنود لجوج (یعنی بنی امیه) افتاد.

از زمان خلافت خلیفهٔ سوم عثمان‌بن عفّان که دست بنی امیه باز شد و زمامدار امور شدند وأبوسفیان لعین که درآن موقع کور شده بود دستش‌را گرفتند بمجلس آوردند باصدای بلند گفت **یابنی امیّه تداولو الخلافة فانّه لاجنّة ولانار** (۱).

ونیز گفت **یابنی امیّة تلاقّوها تلقّف الکرة فوالّذی یحلف به ابوسفیان مازلت ارجوها لکم ولتصیرنّ الی صبیانکم وراثة** (۲).

بکلّی آن قوم رسوای بیعقیده تمام طرق را مسدود نمودند ودست باغبانان معنوی وحقیقی‌را بالکل از تصرف درباغ کوتاه نمودند ومانع از ظهور آب حیات شدند کم کم شجرهٔ طیبه روبضعف گذارد تادر دورهٔ خلافت یزید پلید چیزی از عمر درخت شریعت باقی نمانده نزدیك بود شجرهٔ طیّبهٔ **لااله الاّالله** بکلی خشك شود ونام خدا ازمیان برود وحقیقت دین محو گردد.

بدیهی است هرباغبان عالمی وقتی فهمید ازهرطرف آفات بباغش روی کرده فوری باید درمقام علاج برآید والا بکلی ثمرات باغش ازمیان خواهد رفت.

درآن موقع هم که باغبانی باغ توحید و رسالت بباغبان عالم دین حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام سپرده شده بود متوجه شد که لجاج وعناد والحاد بنی امیه کار را بجائی رسانیده که نزدیك است درخت توحید خشك شود بلکه قصد دارند شجرهٔ طیّبه **لااله الاّالله** را ازریشه بکنند ودور بیندازند قد مردانگی علم کرد فقط و فقط صرفاً برای آبیاری باغ رسالت وتقویت شجرهٔ طیبهٔ **لااله الاّالله** بسمت کربلا حرکت کرد ولی بخوبی میدانست بی‌آبی بریشهٔ درخت اثر کرده ودیگر آبهای معمولی اثری ندارد احتیاج بتقویت قوی دارد.

---

(۱) ابوسفیان تهییج‌میکند فامیل خود را باینکه دولت بی‌پایان خلافت را دست بدهید زیرا بهشت ودوزخی درکار نیست (یعنی‌دروغ است).

(۲) ای بنی امیه بکوشید وخلافت را مانندگوی بچنگ آورید سوگند بآن چیزیکه قسم میخورم بآن (مراد بتهاست‌که همیشه بآن قسم میخوردند) پیوسته طالب وشایق بك همچوسلطنت وپادشاهی برای شما بودهام شما هم‌آنرانگهبان باشید تا باولاد خود بارث برسانید،

چنانچه درعلم عملی فلاحت رسم است وقتی فلاّحان و باغبانان دانشمند دیدند درختی بکلی بی‌قوت شده تقویت‌قوی لازم دارد علاج‌اورا بقربانی‌میکنند یعنی گوسفندی یا موجود جان داری را کنار آن درخت ذبح میکنند و باپوست و گوشت و خون در پای درخت دفن مینمایند تا درخت از نو قوت وقدرت جدید بگیرد .

حضرت سید الشهداء ریحانه رسول الله ﷺ هم که باغبانی عالم بود دید این شجرهٔ طیّبه را بقدری بی‌آبی داده‌اند (بخصوص درسنوات اخیره و زمام داری بنی امیه) که با آبهای معمولی ومبانی علمی حیات پیدا نخواهد کرد فدا کاری لازم است .

قطعاً آبیاری شجرهٔ طیّبه ودرخت شریعت بایستی با خونابه های قومی قوی شود لذا دست بهترین جوانان و اصحاب و اطفال صغیر خودرا گرفت برای قربانی و آبیاری شجرهٔ طیّبه **لااله الاّالله** بسمت کربلا حرکت کرد .

بعضی کوته نظران گویند چرا ازمدینه‌خارج شد همانجا میماند و کوس‌مخالفت میکوبید و قربانیهارا میداد ولی نمیدانند که اگر آن بزرگوار در مدینه می‌ماند امر او برمردمان فهیم عالم پوشیده میماند ونمیدانستند که مخالفت آن حضرت برای چه بوده .

مانند هزاران حامیان دین که در شهری قیام بحق نمودند و کشته شدند و کسی نفهمید هدف ومقصد قائم چه بوده و برای چه کشته گردیده و دشمنان هم وارو نشان می‌دادند .

ولی آن یگانه راد مرد بینا برای ظهور حق و حقیقت در ماه‌رجب موقعی که مردمان برای عمره بمکه حاضر بودند تشریف فرمای مکه شد تا روز عرفه در مقابل صدها هزار جمعیت که در خانه خدا جمع بودند خطبه‌ها خواند و خطابه‌ها کرد ندای حق وحقیقت را بسمع تمام عالمیان رسانید که یزید پلید تیشه برداشته بریشهٔ شجرهٔ طیّبه **لااله الاّالله** میزند گوشزدعامهٔ مسلمین نمود که بدانند یزیدی که دعوی‌خلافت اسلام دارد عملا اساس دین‌را ازمیان میبرد شراب میخورد قمار میبازد باسگ و میمون بازی میکند احکام دین‌را زیر پا میگذارد زحمات جدم پیغمبررا برباد میدهد من

نمیگذارم دین جدم از میان برود برمن واجب است فداکاری نمایم جان میدهم و دین را حفظ میکنم .

پس‌قیام‌آنحضرت و خروج‌از مدینه بمکه و از مکه بسمت کوفه وعراق‌برای حفظ شعائردین‌و اعلام‌نمودن‌بجامعه‌بشریت‌اطوار و رفتار و مفاسد اخلاق‌وعقاید خراب‌وعملیات جبران ناپذیر آن پلید عنید بی‌دین بوده‌است .

لذا برادران و بنی اعمام و دوستان علاقه مند که برای ممانعت میآمدند عرض میکردند اهل کوفه که از شما استقبال نموده‌اند و دعوت نامه ها فرستادند به بی وفائی معروف‌اند .

و علاوه با قدرت‌بنی‌امیه و سلطنت یزید پلید که سالها است در این مملکت ریشه دوانیده‌اند نمی‌توانی مقابله نمائی چون أهل حق کم اند مردم عبد وعبید دنیا هستند و دنیای آنها نزد بنی امیه اصلاح میشود لذا اطراف آنها جمع اند نفع و غلبه با شما نخواهد بود .

پس ازاین سفر صرف‌نظر نما‌واگر هم‌مایل‌نیستی بماندن و توقف درحجازپس‌برو بیمن که علاقه‌مندان بشما درآنجا بسیارند مردمان‌غیوری هستند شمارا تنها نمی گذارند میتوانی عمری را در آن صفحات براحتی بگذرانی .

حضرت نمی توانست برای همه کاملا پرده برداری نماید لذا هر یك را بجوابهای مختصری‌ساکت مینمود ولی‌ببعض ازاصحاب سر وأقارب‌محرم مانندبرادرش محمدبن‌الحنفیّه و ابن‌عم گرامش عبدالله‌بن عباس میفرمود راست میگوئید منهم میدانم غلبه ظاهری با من نخواهدبود منهم‌برای فتح وغلبه‌ظاهری نمیروم بلکه‌برای کشته شدن میروم‌یعنی‌میخواهم به نیروی مظلومیت ریشهٔ‌ظلم و فساد را بر کنم .

برای قوت‌قلب‌بعضی‌حقیقت را آشکار نموده‌میفرمودجدّم‌رسول‌خدا رادرخواب‌دیدم‌بمن فرمود **اخرج‌الی‌العراق فانّ‌الله شاء أن یریك‌قتیلا (۱) .**

محمّد بن الحنفیّه و‌ابن‌عباس عرض کردند اگر امر چنین است زنها را چرا میبرید

(۱) بیرون برو بسوی عراق پس‌بدرستیکه خدای تعالی میخواهد تورا کشته ببیند .

فرمود جدّم فرمود انّ اللّه قد شاء ان یراهنّ سبایا (۱) بامر رسول‌الله صلی الله علیه و آله آنها را برای اسیری میبرم (یعنی نکات و أسراری در شهادت من و اسیری اهل بیت من است کمتمّم شهادت من اسارت زنان است که علم و پرچم مظلومیت رابر دوش بگیرندبروند شام در مرکز خلافت و قدرت یزید ریشهٔ آنها را بکنند - و پرچم ظلم و کفرشان را سرنگون نمایند -.

چنانچه عملی کردند خطبه وخطابهٔ بی‌بی عقیلهٔ بنی‌هاشم صدیقهٔصغری‌زینب کبری سلام الله‌علیها در مجلس‌قدرت و جشن پیروزی یزید در مقابل صدها نفر از اشراف قوم و بزرگان بنی امیه وسفراء بیگانه و رجال از یهود و نصاری - وخطبه و خطابه معروف سیّد السّاجدین امام‌چهارم زین‌العابدین علی بن‌الحسین علیهما السلام درمسجد اُموی شام‌بالای منبردرمقابل‌یزید نیروی قدرت اورا شکست وپرچم عظمت بنی‌امیه را سرنگون ومردم را بیدار نمود).

پس از حمد و ثنای خداوند متعال فرمود **ایّها النّاس اعطینا ستّاً و فضّلنا بسبع - اعطینا العلم والحلم والسّماحة والفصاحة والشّجاعة والمحبّة فی قلوب المؤمنین - و فضّلنا بأنّ منّا النّبی المختار محمد صلّی اللّه علیه وآله - و منّا الصدّیق - ومنّا الطیّار - و منّا اسداللّه و اسد رسوله - ومنّا سبطا هذه الامّة ومنّا مهدیّ هذه الامّة (۲).**

آنگاه شروع بمعرفی از خود نمود فرمود هرکس مرا میشناسد که میشناسد

(۱) بدرستیکه خدای تعالی خواسته است که ایشان را اسیر بیند.

(۲) ای مردمان عطا کرده شده ایم (ما آل محمد از جانب خدای تعالی) شش‌خصلت را وترجیح داده شدیم برسایر خلق بهفت فضیلت - عطاکرده شده‌ایم بعلم وبردباری - وجوانمردی وخوش‌روئی - وفصاحت - وشجاعت - ومحبت در دلهای مؤمنان.

وترجیح وزیادتی داده شده ایم (برمردم) باینکه از ما است پیغمبر برگزیده (حضرت‌محمد مصطفی صلی الله علیه وآله) واز ما است صدیق (امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام) واز ما است جعفر طیار - واز ما است (حمزه) شیرخدا ورسول - واز ما است دو سبط این امت (حسن وحسین) - واز ما است مهدی این امت (حجة بن‌الحسن عجل الله تعالی فرجه).

وآن کس که مرا نمیشناسد اینک حسب و نسب خودم را بآنها میرسانم منم فرزند صاحب صفات وفضائل مخصوصهٔ (که با کلمات طولانی آن صفات را بیان مینمایند که وقت مجلس اجازه نقل تمامرا نمیدهد) خاتم‌الانبیاء محمّد بن‌عبدالله صلی الله علیه و آله.

پس‌ازآن روی همان‌منبری که سالها شب‌وروز از زمان معاویه علیه الهاویه علنی و برملا مولانا ومولی‌الموحدین‌امیرالمؤمنین‌علی علیه السلام رالعن وسب مینمودند ؟!! وهزاران نسبتهای ناروا بآنحضرت داده‌بودند ؟ در حضور خود یزید ورجال بنی امیه و دشمنها فضائل و مناقب جد بزرگوارش امیرالمؤمنین را (که نگذارده بودند بگوش مردم شامی برسد) بیان نمود و فرمود.

انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتّی قالوا لااله الاّاللّه - انا ابن من ضرب بین یدی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله بسیفین و طعن بر محین و هاجر الهجرتین و بایع البیعتین - وقاتل ببدر وحنین - ولم یکفر باللّه طرفة عین - انا ابن صالح المؤمنین ووارث النبیین - و قامع الملحدین - ویعسوب المسلمین - ونور المجاهدین وزین العابدین - وتاج البکّائین - واصبر الصّابرین - وافضل القائمین من آل یس رسول ربّ العالمین - انا ابن المؤیّد بجبرئیل - المنصور بمیکائیل - انا ابن المحامی عن حرم المسلمین - و قاتل المارقین - والناکثین - و القاسطین - و المجاهد اعدائه النّاصبین - وافخر من مشی من قریش اجمعین - واوّل من اجاب واستجاب للّه ولرسوله من المؤمنین - واوّل السّابقین - و قاصم المعتدین - ومبید المشرکین - و سهم من مرامی اللّه علی المنافقین - و لسان حکمة ربّ العالمین - و ناصر دین اللّه و ولیّ امر اللّه - و بستان حکمة اللّه - وعیبة علمه - سمح - سخیّ - بهلولٌ - زکیّ - ابطحیّ - رضیّ - مقدامٌ - همامٌ - صابرٌ - مهذّبٌ - قوّامٌ - قاطع الاصلاب - و مفرّق الاحزاب - اربطهم عناناً - واثبتهم جنانا - وامضاهم عزیمة - و اشدّهم شکیمة - اسدٌ باسلٌ یطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الاسنّة و قربت الاعنّة طحن الرحی

ويذروهم فيها ذروالريح الهشيم ـ ليث الحجاز ـ وكبش العراق ـ مكّيّ ـ مدنيّ ـ حنفيّ ـ عقبيّ ـ بدريّ ـ احديّ ـ شجريّ ـ مهاجريّ ـ من العرب سيّدها ـ و من الوغى ليثها ـ وارث المشعرين ـ و ابو السّبطين الحسن و الحسين ذاك جدّي عليّ بن ابيطالب (ع) (١) .

آنگاه فرمود **انا ابن خديجة الكبرى ـ انا ابن فاطمة الزّهراء ـ انا ابن**

(١) منم فرزند کسیکه شمشیر زد بر بینیهای مردم تا گفتند لااله‌الاالله ـ منم فرزند کسیکه شمشیر زد پیش روی رسول‌الله بدو شمشیر (یعنی مدتی بشمشیر ومدتی به ذوالفقار) و نیزه زد بدو نیزه وهجرت نمود بدو هجرت . وبیعت نمود بدو بیعت . و باکافران مقاتله نمود درجنگ بدروحنین وکافر نگشت بعدا چشم برهم زدنی ـ منم فرزند صالح مؤمنان ـ ووارث پیغمبران ـ وبراندازندهٔ ملحدان ـ وپادشاه مسلمانان ـ ونور جهادکنندگان ـ وزینت عابدان وتاج گریه کنندگان (از خوف خدا) وصبرکننده ترین صبرکنندگان ـ وبهترین نمازگذارندگان از آل یس رسول‌رب العالمین ـ منم فرزندمؤید بجبرئیل ومنصور بمیکائیل ـ منم فرزند حمایت کننده از حرم مسلمانان ـ و کشندهٔ برگشته گان از دین (یعنی اهل نهروان) وشکنندگان بیعت (یعنی اهل جنگ جمل در بصره) و اهل بغی وطغیان (یعنی اهل جنگ صفین) وجهادکننده با دشمنان خود ناصبیها ـ وفخرکننده ترین همه کسانیکه راه رفتند از طایفهٔ قریش (یعنی افخر از همه قریش) واول کسیکه اجابت دعوت خدا ورسول او رانمود از مؤمنان ـ واول سبقت کنندگان بسوی ایمان ـوشکنندهٔ ظالمان ـوهلاك کننده مشرکان ـ و تیری از تیرهای خدای تعالی بر منافقان ـ ولسان حکمت پروردگار عالمیان ـ ویاری کنندهٔ دین خدا ـ وولی امر خدا ـ وگلستان حکمت خدا ـ وصندوق علم او ـ جوانمرد با سخاوت گشاده رو ـ وجامع جمیع خیرات اجتماعی پسندیدهٔ بطحا ـ که اختیاراً در جنگها پیش قدم بوده ـ پادشاه صبرکننده پاکیزه اخلاق ـکثیرالقیام ـ قطع کننده پشتها ـ ومتفرق کنندهٔ احزاب (فاسد) ـکسیکه باثبات قدم عنان اختیار نفس خودرا دردست داشته ـ ودلش ازهمه کس قوی‌تر وثابت‌تر وعزمش از همه راسختر ـ وشکیمه اش از همه‌کس محکم تر (یعنی مهمترین افراد بشر بود در احقاق حق مظلومان) ـ شیر ژیان بود در میدان نبرد ـ خورد میکرد دشمنانرا در جنگها وقتیکه باو نزدیك میشدند (سواره وپیاده) بانیزه های خود ـ وخورد ومتفرق می‌ساخت آنهاراهمچنانکه طوفان شنها و خار وخاشاك خشك را پراکنده میکند ـ شجاع ترین اهل حجاز ـ ودلیر ترین اهل عراق ـ مکی ومدنی ـ وپاکیزه ترین افراد مسلمین در دین بیعت کنندهٔ در عقبه ـ شهسوار بدر واحد ـ وراد مردبیعت شجره ـ ویگانه فداکار مهاجرت ـ وسید عرب ـ وشیرمیدانهای جنگ ـ ووارث مشعرین ـ وپدر دوسبط (پیغمبر ص) حسن وحسین (علیهما السلام) اینست فضائل جد من علی بن ابیطالب (علیه السلام) .

المذبوح من القفا ـ انا ابن العطشان حتّى قضى ـ انا ابن من منعوه من الماء واحلّوه على سائر الورى ـ انا ابن من لايغسل له ولا كفن يرى ـ انا ابن من رفع راسه على القنا ـ انا ابن من هتك حريمه بارض كربلا ـ انا ابن من جسمه بارض وراسه باخرى ـ انا ابن من سبيت حريمه الى الشّام تهدى ـ ثمّ انّه صلوات الله عليه انتحب وبكى ـ فلم يزل يقول اَنَا اَنَا حتّى ضجّ النّاس بالبكاء والنّحيب (١) .

اول مجلس نقل مصائب که بعد از شهادت حضرت امام حسین (ع) منعقد گردید ـ درهمین مسجد جامع اموی شام بود که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین (ع) بعداز نقل فضائل ومناقب جد بزرگوارش امیرالمؤمنین درمحضر دشمنان آنقدر مصائب پدر عزیزش را فرمود که باحضور یزید پلید صدای ضجّه وشیون مردم شام برخواست بقسمیکه یزید را خوف برداشت و نتوانست بنشیند ـ از روی ترس و واهمه از مسجد خارج گردید .

از همان مسجد واثر خطبه و خطابه آنحضرت مقدمات نهضت ضد اموی شروع شد . (که یزید ناچار شد از روی سیاست اظهار ندامت نمود ـ و عبید الله بن مرجانه لعنه الله را لعن نمود که چنین عمل فجیعی نموده) تا عاقبت کاخ کفر و ظلم و الحاد بنی امیه سرنگون گردید .

(١) منم فرزند خدیجهٔ کبری ـ منم فرزند فاطمهٔ زهرا (ع) ـ منم فرزند سر بریدهٔ از قفا منم فرزند آنکسیکه با لب تشنه از دنیا رفت ـ منم فرزند آنکه آب را از او منع کردند وحلال و مباح داشتند بر سایر خلق ـ منم فرزند آن که اورا غسل ندادند وکفن نکردند ـ منم فرزند آنکه سر مطهر او رابرنیزه بلند نمودند ـ منم فرزند آنکه حرم او را درزمین کربلا هتك حرمت نموده اسیر نمودند منم فرزند آنکه بدن مقدسش در جائی وسرمطهرش درجائی دیگر ـ منم فرزند آنکه حرم اورا اسیر نموده بشام آوردند .

پس از آن امام علیه السلام با صدای بلندگریست وپیوسته انا انا فرمود یعنی آنقدر از مفاخر ومدایح اجداد خود فرمود ومصائب پدر بزرگوار واهل بیت خود را بیان کرد تا آنکه خروش از مردم برخواست همگی بگریه و ناله و فریاد مشغول شدند .

که الی الحال در شام و پای تخت ظالمانه آن قوم فاسد قبری از بنی امیه وجود ندارد ـ ولی قبرستان بنی‌هاشم مورد توجه شامیان ـ وقبور بسیاری از عترت واهل بیت رسول الله ﷺ مزار هرعارف وعامی ازشیعه وسنی میباشد.

خلاصه تمام ارباب مقاتل و تواریخ نوشته‌اند که آن حضرت از مدینه تا بمکه و کربلا پیوسته کنایةً وصراحةً خبر شهادت خودرا میداد و بمردم میفهماند که برای کشته شدن میرود.

از جمله خطبهٔ مفصّلی است که روز ترویه درمکه معظمه مقابل جامعه مسلمین خواند و ضمن خطبه خبر شهادت خودرا علنی داد که بعد از حمد پرورد کار متعال و درود برخاتم الانبیاء ﷺ فرمود **خطّ الموت علی ولد آدم مخطّ القلادة علی جید الفتاة وماا ولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف وخیّر لی مصرع انا لاقیه کانّی باوصالی یتقطّعها عسلان الفلوات بین النّواویس وکربلا(۱)**.

با این قبیل جملات بمردم میفهماند که من بکوفه و مقرّ خلافت نخواهم رسید بلکه بین نواویس و کربلا کشته خواهم شد بدست گرگهای خون آشام مراد از گرگها اشاره‌ایست که بقتلهٔ خوداز بنی‌امیه وغیره مینماید که مانند گرگهای خونخوار مارا قطعه قطعه نموده بقتل میرسانند.

بالاخره این قبیل اخبار و گفتار میرساند که امام حسین بقصد شهادت حرکت

(۱) مرگ برفرزندان آدم چنان بسته است که قلاده بگردن دختر جوان وچه‌قدر آرزومندم بصحبت گذشتگان خود چنانکه یعقوب مشتاق یوسف بود و برای من برگزیده وپسندیده گشت زمینی که پیکر من درآن افکنده شودباید بدان زمین برسم و گوئی می‌بینم بند بند مرا گرگان بیابانها از یکدیگر جدا میکنند میان نواویس و کربلا.

(مرحوم ثقة‌الاسلام محدث جلیل القدر حاج شیخ عباس قمی طاب ثراه در نفس‌المهموم گوید شیخ ما محدث نوری رحمه‌الله درکتاب نفس‌الرحمن گفته است (نواویس) گورستان نصاری است چنانچه در حواشی کفعمی نوشته‌اند وشنیده‌ایم که‌این گورستان‌در آنجا واقع بوده است که‌اکنون مزار حربن یزید ریاحی است در شمال غربی شهر کربلا واما کربلاء معروف نزد مردم آن‌نواحی پاره زمینی است درکنار نهری‌که از جنوب با روی شهر روان است وبر مزار معروف به‌این‌حمزه میگذرد پارهٔ از آن باغ وقسمتی کشت زار وشهرکربلا میان این دو میباشد.

فرمودند نه بقصد ریاست و خلافت در تمام راه بطرق مختلفه خبر مرگ خودرا میداد و در هرمنزل اصحاب و احفاد خودرا جمع میکرد و پیوسته میفرمود از پستی و بی‌قدری دنیا همین قدر بس که سریحیی را بریدند برای زن زنا کاری بهدیه بردند عنقریب سر من مظلوم را هم از بدن جدا و برای یزید شراب خوار میبرند.

آقایان فکر کنید موقعی که در ده فرسخی کوفه حُرّ بن یزید ریاحی با هزار سوار سر راه حضرت را گرفت و عرض کرد امر عبید الله است شما را نگاهدارم و نگذارم بکوفه بروید وبا شما باشم تا امر امیر برسد ـ چرا حضرت تسلیم شد و فرود آمد وخودرا در اختیار حُرّ گذارد.

قطعاً اگر حضرت خیال امارت و خلافت در سر داشت تسلیم لشکر حُر نمیشد در حالتیکه با حُر بیش از هزار نفر نبودند وبا آن حضرت هزار و سیصد سوار و پیاده بودند که در میان آنها جوانانی از بنی هاشم بودند مانند جناب عباس قمر بنی هاشم و علی اکبر که هریك خود یك تنه برای پراکندگی هزار نفر کافی بودند و تا کوفه هم ده فرسنگ بیشتر نبود علی القاعده میبایستی آنها را پراکنده و خودرا بمرکز حکومت (کوفه) میرساندند مردم هم که منتظر بودند تشکیلات و تجهیزات خود را محکم و مشغول مبارزه می‌شدند تا آنکه غالب آیند نه آنکه در مقابل گفتار حرّ تسلیم گردیده و فوری فرود آیند و خود را میان بیابان در حصار دشمن قرار دهند که بعد از چهار روز کمك بدشمنان برسد و کار را بر پسر پیغمبر سخت نمایند.

آقایان اگر بقرائن مطلب خوب دقت کنید جواب خودرا بخوبی بدست میآورید و میدانید که آنحضرت بقصد دیگری طی مسافات نمود زیرا اگر خیال ریاست داشت در موقعیکه محاصرهٔ دشمن در منتها درجه شدت رسیده و فرسنگها اطراف اورا قوای قویّه دشمن گرفته وسائلی فراهم نمیکرد که جمعیت قلیل ونفرات آمادهٔ خودرا متفرق نماید.

خطبه و خطابهٔ آن حضرت در شب عاشورا بزرگتر دلیل براثبات مدعای

ما است زیرا تا شب عاشورا هزار وسیصد سواره و پیاده آمادهٔ جنگ در خدمت آن حضرت بودند.

ولی در آن شب بعد از نماز مغرب و عشاء حضرت برروی کرسی قرار گرفت خطبهٔمفصّلی اداء نمود ضمن خطبه صریحاً کلماتی فرمود که آن لشکر ومردم جاه طلب را خوف گرفته که تمام ارباب مقاتل نوشتند حضرت فرمود کسانی که بخیال ریاست وحکومت دنیوی آمده‌اند بدانند که فردا هر کس دراین زمین باشد کشته خواهد شد واین مردم جز من احدی را نمیخواهند من بیعتم‌را از گردن شما برداشتم تاشب است برخیزید وبروید هنوز فرمایشات آقا تمام نشده بود که تمـام آن جمعیت رفتند برای آن حضرت باقی نماند مگر چهل‌و دو نفر هیجده نفر بنی هاشم بیست و چهار نفر اصحاب - بعد از نصف شب سی نفر از شجاعان لشکر دشمن بقصد شبیخون آمدند وقتی صدای تلاوت قرآن آن حضرت را شنیدند مجذوب وار با‌ُردوی توحیدی حسینی ملحق شدند که مجموعاً بنا بر اشهر هفتاد و دونفر قربانیهای حق گردیدند که اکثر آنها زهاّد وعبّاد وقاریان قرآن بودند.

اینها تمام دلائل وقرائن واضحی است که میرساند آن حضرت بقصد انقلاب و حبّ جاه وریاست ورسیدن بمقام خلافت حرکت نفرموده بلکه صرفاً هدفش ترویج دین ومقصدش حمایت ودفاع ازحریم اسلام بوده.

آنهم بطریقی که جان بدهد و باجان بازی نمودن پرچم **لااله الاّالله** را بلند وپرچم کفروفساد را سرنگون نماید.

زیرا نصرت وباری دین گاهی بکشتن است وزمـانی بکشته شدن فلذاآنحضرت دامن همّت بر کمر زد ومردانه قیام کرد - بـا نیروی مظلومیت ودادن قربانیهای بسیار مخصوصاً أطفال صغار ریشهٔظلم وفساد بنی امیّـدرا کند بقسمی که خدمات بزرگ آن حضرت در اعلاء کلمهٔ طیّبه **لااله الاّالله** و آبیاری شجرهٔ مقدسهٔ **اصلها ثابت** در نظر دوست و دشمن مورد تصدیق و تقدیر است حتی بیگانگان از دین روی برهان و دلیل اقرار باینمعنی دارند.

مقالهٔ مادام انگلیسی در مظلومیت امام حسین عليه‌السلام

دردائرة المعارف قرن نوزدهم‌فرانسه مقاله ایست ازخانم دانشمندانگلیسی تحت عنوان (سه شهید) بسیار مفصّل‌است که خلاصهٔ آن اینست که‌نوشته سه نفر در تاریخ بشریت برای اعلاء کلمهٔ حق جان بازی و فداکاری نمودند که از سایر فداکاران وجان بازان گوی سبقت ربودند.

اول سقراط حکیم یونانی در آتن - دوم حضرت مسیح بن مریم علیه السلام در فلسطین (البته این عقیده مشار الیها است که مسیحی میباشد والا در عقیدهٔ ما مسلمین حضرت مسیح مصلوب و مقتول نگردیده بصریح آیه ١٥٦ سورهٔ ٤ (نساء) که فرموده

وماقتلوه وماصلبوه ولکن شبّه‌لهم وانّ الّذین اختلفوافیه‌لفی شكّ منه مالهم به من علم الا اتّباع الظنّ و ما قتلوه یقیناً بل رفعه اللّه الیه) (١).

سیم حضرت حسین (عليه‌السلام) فرزند زاده محمّد (صلى‌الله‌عليه‌وآله) پیغمبرمسلمانان آنگاه‌نوشته است هر گاه بتاریخ‌حالات وچگونگی شهادت وجانبازی هریك‌ازاین سه نفر شهید سعید آگاهی حاصل گردد تصدیق میشود که جان بازی و فداکاری حضرت‌حسین(عليه‌السلام) ازآن دونفر (یعنی سقراط وعیسی) قوی تر و مهم تر بوده است بهمین جهة ملقب گردید به سید الشهداء.

زیرا سقراط وحضرت مسیح فقط در راه حق بتفدیهٔ جان خود حاضر شدند - ولی حضرت حسین (عليه‌السلام) جلاء وطن اختیار نموددربیابانی دور از جمعیت درمحاصره دشمن واقع و عزیزترین عزیزانش راکه از دست دادن هریك از آنهااز سردادن خودش مهمتر بوده فدای حق نموده بدست خود مقابل دشمن فرستاده و تمامی آنها را قربـانی راه حق نمود.

بزرگترین دلیل براثبات مظلومیت‌حسین مسلمانهاقربانی دادن بچهٔ شیرخواره‌اش

(١) (عیسی بن مریم را) نکشتند ونه بدار کشیدند بلکه امر بر آنها مشتبه شد وهمانا آنان که‌در بارهٔاو عقاید مختلف اظهار داشتند از روی شك وتردید سخنی گفتند وعالم‌بآن‌نبودند جزآن‌که از پی گمان‌خود میرفتند وبطور یقین (شمامؤمنین‌بدانید) که مسیح‌را نکشتند بلکه‌خدا او را بسوی خود بالا برد.

بود که درهیچ تاریخی سابقه ندارد بچهٔ شیر خواریرا برای طلب آب (بی قیمت و قدر) بیاورند وآن قوم دغا عوض دادن آب او را طعمهٔ تیر جفا قرار دهند .

این عمل دشمن اثبات مظلومیت حسین را نمود و بهمین نیروی مظلومیت بساط عزت خاندان مقتدر بنی امیه را برچید و رسوای عالمشان نمود در اثر جانبازیهای او و اهل بیت بزرگش دین محمّد صلی الله علیه و آله حیات نوینی بخود گرفت انتهی

دکترماربین آلمانی و دکترجوزف فرانسوی ودیگران ازمورخین اروپائی همگی در تاریخ خود تصدیق دارند که عملیات حضرت سید الشهداء سلام الله علیه و فدا کاری های آن بزرگوار سبب حیات دین مبین اسلام گردید یعنی دست ظلم و کفر بنی امیه را قطع نمود و الّا اگر خدمات و قیام بحق آنحضرت نبود بنی امیه اساس دین توحید را بکلی از میان میبردند و نامی ازخدا وپیغمبرودین و شریعت در عالم باقی نمیگذاردند .

نتیجهٔ مطلوب ـ کشف حقیقت

پس نتیجهٔ عرایضم این شد که قیام و جنگ حضرت سیدالشهداء ارواحنافداه کهمورد تصدیق دوست و دشمن منصف است قیام وجنگ دینی بوده است .

لذا زوار و عزاداران و شیعیان و علاقه مندان بآنحضرت وقتی میشنوند کهآن حضرت با یزید جنگید برای آنکه عمل بمنکرات می نمود متوجه میشوند که عمل بمنکرات مرضیّ آنحضرت نخواهد بود لذا هرگز گرد محرمات ومنکرات کهمُکره طبع آن بزرگوار است نمیگردند و عمل بواجبات را بر خود فریضهٔ حتمی قرار میدهند .

وقتی میشنوند و در کتب مقاتل و تواریخ میخوانند که آنحضرت روز عاشورا با آن حدت و شدت بلایا و مصائب که در تاریخ جهان روزی چنین سخت سابقه ندارد نمازش را ترک نکرد حتی نماز ظهر را بجماعت خواند البته جدیّت در اداء واجبات بلکه نوافل و مستحبات مینمایند تا مورد توجه و محبوب آنحضرت گردند که محبوب آنحضرت قطعاً محبوب خدای تعالی میباشد .

پس آن قسمی که آقا ودیگران تصور نموده اید خلاف حقیقت و مغلطه کاریست

اشتباه فرمودید و تعبیر بی جا نمودید بلکه برخلاف گفتهٔ شما و امثال شما این قبیل احادیث تحریک قوای روحی شیعیان را مینماید و آنهارا آمادهٔ عمل میکند مخصوصاً که گویندگان و خطباء قابل در اطراف مطلب شرح دهند وفلسفهٔ شهادت آنحضرت را کما ینبغی بیان نمایند نتایج بسیار نیکوئی گرفته میشود .

چنانچه خود ما پیوسته شاهد و ناظر این معانی بوده ایم که در هر ماه محرم بواسطهٔ هجوم مردم در این مجالس جوانان بسیار فریب خوردگان شیطان از برکت وجود آنحضرت ومجالسی که بنام آن بزرگوار منعقد میشود در اثر بیانات وعاظ و تبلیغ مبلغین عظام براه راست وصراط مستقیم وارد و تائب و ترک جمیع اعمال زشت را نموده و در صف شیعیان واقعی قرار گرفتند .

(سخن که باینجا رسید اکثر آقایان باچشم گریان حالت سکوت بخود گرفتند عازم شدیم جلسه را ختم نمائیم) .

نواب ـ علاوه براینکه وقت خیلی گذشته جناب قبله صاحب ما را زیاده از حد متأثر نمودید ومرد شریف فدا کاری راکه ریحانهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله بوده بهمین مختصر بیاناتتان آن طوریکه بوده بما شناسانیدید و همگی ما را رهین منت خود قرار دادید جدّت رسول خدا بشما عوض عنایت فرماید ـ گمان نمیکنم امشب در این مجلس فرد حاضری بوده که برای آن جناب متأثر نشده باشد خدا از شما راضی باشد و شمارا مشمول مراحم والطاف خود قرار دهد که مارا مستفیض فرمودید.

و واقعاً خیلی جای تأثر است که ما تا کنون کور کورانه تحت تأثیر گفتار اشخاص از فیض زیارت آن مولای مظلوم و حضور در مجالس عزاداری و نتایج مترتبه برآن محروم مانده ایم واین نبوده مگر در اثر تبلیغات غلط وبیجائیکه از روی تعصّب بما میکردند و میگفتند که زیارت آن مولی ورفتن بمجالس عزا بدعت است .

واقعاً عجب بدعت خوبی است که انسان رابیدار وصاحب معرفت مینماید وبحقیقت اهل بیت پیغمبر و خدمتگذاران بشرع وشریعت آشنا میکند.

در ثواب و فوائد زیارت

داعی - این جمله‌ای که راجع به بدعت عزاداری آل محمد و عترت طاهرهٔ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و زیارت قبور آنها فرمودید قطعاً سرچشمه از عقاید نواصب و خوارج گرفته و علمای اهل تسنّن هم عادةً پیروی از آنها نموده اند بدون آنکه فکر کنند بدعت آن چیزی است که دستوری از جانب خدا یا پیغمبر ویا اهل بیت آن حضرت که عدیل القرآنند دربارهٔ آن نرسیده باشد.

وحال آنکه در اخبار راجع بگریستن و زیارت آن حضرت علاوه برآنکه در کتب معتبرهٔ شیعه متواتراً رسیده در کتب معتبرهٔ خودتان و مقاتلی که علمای بزرگ جمهور نقل نموده‌اند موجود است که ببعض از آنها قبلا اشاره نمودیم اینك بواسطهٔ ضیق وقت راجع بزیارت بنقل خبر معروفی که در تمام مقاتل و کتب حدیث ثبت شده است اکتفا مینمائیم.

یکروزرسول اکرم صلی الله علیه و آله درحجرهٔ امّ‌المؤمنین‌عایشه‌تشریف‌داشتند حسین علیه السلام وارد شدپیغمبر اورا درآغوش محبّت کشید وبسیار بوسید وبوئید عایشه عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد چقدر حسین را دوست میداری حضرت فرمود مگر نمیدانی که او پارهٔ جگر وریحانهٔ من است آنگاه آنحضرت گریست عایشه از سبب گریه سؤال نمود فرمود جای شمشیرها ونیزه ها را می‌بوسم که بنی امیّه برحسینم میزنند عایشه عرض کرد مگراورا میکشند فرمودآری بالب تشنه وشکم گرسنه شهید میکنند شفاعت من هر گز بآنها نمیرسد خوشا بحال کسیکه بعد از شهادت اورا زیارت کند عایشه عرض کرد یا رسول الله برای زائر او چه اجری خواهد بود فرمود اجر یك حجّ من عایشه از روی تعجّب عرض کرد یك‌حج شدا فرمود ثواب دوحج من عایشه‌بیشترتعجّب کرد حضرت فرمود ثواب چهار حج من پیوسته عایشه تعجب مینمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله ثواب را زیاد مینمود تارسید بجائیکه‌فرمودعایشه هر کس‌حسین مرازیارت کند خداوند ثواب نود حج ونود عمرهٔ مرا درنامه عمل آن زائر مینویسد دیگر عایشه سکوت کرد (شکل ۲۰و۲۱).

قبه و بارگاه وصحن مطهر حضرت امام حسین علیه السلام که بوسیله طیاره از هوا عکس برداری شده شکل (۲۰)



ضریح مقدس حضرت امام حسین علیه‌السلام (شکل ۲۱)

شما را بخدا آقایان انصاف دهید چنین زیارتی بدعت است که مورد توجه و سفارش رسول الله باشد قطعاً مخالفت با زیارت و رفتن مجالس عزای آن حضرت وتعبیر به بدعت نمودن دشمنی با آنحضرت و اهل بیت طاهرینش میباشد .

اثرات مترتبه بر زیارت قبور ائمهٔ اطهار

علاوه برفوائد معنوی و اُجور اُخروی توجه بمنافع ظاهری که در زیارت قبور ائمّهٔ طاهرین ملحوظ است هر انسان عاقلی راتحریك میکند که ازاین عبادت بزرگ که سبب عبادات بسیار میگردد صرف نظر نکند .

شما اگر بآن اعتاب مقدسّه مشرف گردید بالحسّ و العیان مشاهده مینمائید در بیست و چهار ساعت (باستثنای چند ساعت وسط شب که ابواب قباب مبارکه برای استراحت خدمه و تنظیف حرم بسته میگردد) از دو ساعت بطلوع فجر تا قریب نصف شب پیوسته آن حرم ها و مساجد اطراف قبرها پر و مملو از زوار و مجاور از خواص و عوام است .

و تمامی آنها سرگرم انواع عبادات از نمازهای واجب ومستحب و قرائت قرآن واشتغال باَذکار واوراد وادعیه میباشند .

کسانیکه در بلاد و اوطان خود توفیق عبادات بسیار ندارند مگر اداء و اجبات ولی درآن امکنهٔ مقدسه بعشق زیارت و وصال محبوب از دو ساعت بطلوع فجر مشرف گردیده توفیق تهجد ومناجات با پروردگار وقرائت قرآن وگریه های فراوان ازخوف خداوند متعال برایآنها عادت ثانوی میشود که وقتی بأوطان خود بر گشتند پیوسته سرگرم عبادات و ترك معاصی می باشند و اداء نوافل و قضاء نماز ها را با اشتیاق تمام بجای میآورند .

آیا این عمل که موجب اعمال بسیار میگردد و توفیق جبزی پیدا می نمایند و سرگرم اقسام عبادات میشوند بدعت است .

که درهرشبانه روزی اقلاً سه مرتبه سحرها وظهرها وسرشبها هرمرتبه اقلا دوسه ساعت بأقسام عبادات از نماز و دعا و قرآن واذکار و اوراد پرداخته و خودرا مشمول

مراحم والطاف حضرت پروردگار قرار دهند.

اگر هیچ‌اثری برای‌زیارت‌قبور ائمهٔ اطهار نبودمگر همین‌توفیق جبری وسرگرمی بافسام‌عبادات کافی‌بود که مسلمانان راتشویق کنندبرفتن زیارت تااین وسائل وسرگرمی بعبادات (که در بلاد و اوطانشان بواسطه اشتغال بامور دنیوی توفیق کامل پیدا نمینمایند) رابطه بایزدان پاك را که‌اساس تمام خوشبختیها است محکم نموده صفای‌باطن پیدا نمایند.

شما در بلاد اهل تسنّن کدام محل مقدسی را میتوانید بما نشان دهید که عالم و جاهل و خواص و عوام در بیستو چهار ساعت اشتغال بعبادات داشته باشند جز مساجد که فقط نمازی خوانده و فوری متفرق میشوند در بغدادومعظّم که قبر شیخ عبد القادر گیلانی و امام ابوحنیفه میباشد همیشه در های آنها بسته فقط موقع نماز در مسجد های مجاور قبر آنها باز میشود یك عدهٔ مخصوصی میآیند نماز خوانده و متفرق می شوند.

در شهرسامراء که مدفن دوامام برحق شیعه - حضرت هادی علی‌النّقی علیه السلام (امام دهم) و حضرت عسکری حسن بن‌علی علیه السلام (امام یازدهم) میباشد تمام اهالی و ساکنین شهر و حتی خدّام‌آستانه مقدسه از برادران اهل‌تسنّن هستند مقارن طلوع فجر بزحمت بسیار و داد و فریاد زوار و اهل علم و مجاورین شیعه درب حرم را باز میکنند ولی یك نفر از پیر و جوان عالم و جاهل سنی ها را نمی بینیم‌درکنج و زوایای‌آن مسجد بعبادت مشغول باشند.

حتّی خدام هم که در را باز مینمایند میروند و میخوابند ولی شیعیان در اطراف حرم باشوق و ذوق تمام مشغول عبادت‌اند اینست آثار و برکاتی که از این قباب مبارکه نصیب شیعیان میگردد.

خداوند توفیق دهد مشرّف شوید در عراق عرب دو شهر پهلوی‌یکدیگر می‌بینید بفاصله دو فرسنگ یعنی‌کاظمین و بغداد که اوّلی مرکزشیعه و مجاور قبر دو امام همام حضرت أبا ابراهیم موسی بن جعفر (امام هفتم) و ابا جعفر محمّد بن علی الجواد (امام‌نهم) علیهم‌السلام میباشد.

و دوّمی مرکز أهل تسنّن و مجاور قبر شیخ عبدالقادر گیلانی و امام اعظم شما أبو حنیفه میباشد مورد دقت قرار دهید تا پی بتعالیم عالیهٔ پیشوایان و امامان بر حق شیعیان برده و بچشم خود به بینید از برکات قبر أئمه اطهار و علاقه بزیارت آن دو قبر أنور مردم کاظمین و زوّار چگونه اول شب را زود بخواب رفته و دو ساعت بطلوع فجر مانده با شوق و ذوقی برای عبادت وتهجّد و سحرخیزی‌آماده و بیدارند حتّی‌عدهٔ بسیاری از تجار شیعه که در بغداد تجارتخانه دارند ولی منزلهایشان در کاظمین است وقت سحر در حرم مطهّر مشغول عبادت حق تعالی هستند.

ولی أهل بغداد چگونه غرق در معاصی و گناهان و سرگرم عیاشی و شهوات و در خواب غفلت فرو رفته‌اند؟

نواب - واقعاً جای دارد که الحال بر خود لعنت کنم که چرا کور کورانه بدون تحقیق بدنبال‌أقوال اشخاص میرویم چند سال قبل قافله‌ای از این جا حرکت کرد که من بنده هم بدبختانه باآنها بودم رفتیم بغداد بزیارت امام اعظم ابو حنیفه و جناب عبدالقادر رضی الله عنهما: ولی یك روز که بنده بتماشای‌کاظمین رفتم و برگشتم مورد حملات سخت رفقا واقع شدم الحق جای بسی تعجب است که زیارت امام اعظم در معظّم و یا شیخ عبدالقادر در بغداد و یا خواجه نظام الدین در هند و یا شیخ اکبر مقبل الدین در مصر جائز و موجب ثواب باشد که درهر سال جماعتی از ما بزیارت آنها میروند که قطعاً خبری از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آنها نرسیده.

ولی زیارت ریحانهٔ رسول خدا فدا کار مجاهد فی سبیل الله که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن همه ثواب برای زیارت او بیان فرموده و عقلاً امری‌است مستحسن بدعت باشد؟

الساعه تصمیم قطعی گرفتم که انشاءالله اگر زنده ماندم امسال قربة الی الله و طلباً لمرضاته بزیارت فرزند عزیز رسول الله جناب حسین شهید بروم و از خدا بخواهم که از گذشته‌های مابگذرد امشب را بـا تأثر خاطر از خدمت مرخص میشویم تـا فردا شب انشاءالله.

لیله یکم شعبان المعظم ۴۵

جلسه هشتم

(اول شب داعی مشغول نماز عشاء بودم آقایان محترم تشریف آوردند بعد از فراغت از نماز و صرف چای مذاکرات شروع شد).

سیدعبدالحی - قبله صاحب شب گذشته بیاناتی فرمودید که حقاً از مثل شمائی سزاوار نبود تفوّه باین نوع کلمات نمائید که بالاخره منجر بدوئیت و افتراق کلمه در مسلمین گردد خود بهتر میدانید که نفاق و دوئیت و افتراق کلمه باعث فنای مسلمین گردیده کما آنکه اتفاق و یگانگی سبب ظهور و غلبه مسلمین بوده.

داعی - (با کمال تعجب) خوبست بیان فرمائید کدام قسمت از گفتار داعی سبب دوئیّت و افتراق کلمه میباشد که اگر ایراد شما بجا است و غفلتی از داعی شده متنبّه گردم و الّا جواب عرض نموده رفع اشکال شود.

سید - در موقع توضیح و تعریف کس و ناکس مسلمین را بدو قسمت تقسیم و تعبیر بمسلم و مؤمن فرمودید در صورتیکه مسلمانان همگی یکی هستند و گویندگان **لا اله الّا اللّه محمّد رسول اللّه** با هم برادرند نبایستی آنها را از هم جدا نمود و تشکیل دو دستگی داد که بضرر اسلام تمام میشود و در اثر بیانات امثال شما آقایان است که خاصّ و عام پیدا گردیده و شیعیان خود را مؤمن و مارا مسلم میخوانند چنانچه در هندوستان دیده‌اید شیعه را مؤمن و سنّی را مسلم میخوانند.

و حال آنکه اسلام و ایمان یکی میباشد زیرا اسلام انقیاد و قبول نمودن احکام و تسلیم بآنست و این همان حقیقت تصدیق و معنی ایمان میباشد.

لذا جمهور امت اتفاق نموده‌اند بر اینکه اسلام عین ایمان و ایمان حقیقت اسلام است و از هم جدائی ندارند و شما برخلاف جمهور صحبت نمودید که اسلام و ایمان را از هم جدا نمودید.

در فرق بین اسلام و ایمان

داعی - (پس از قدری سکوت و تبسم) متحیرم چگونه جواب عرض نمایم - اولا جمهوری که منظور نظر شما است و در بیان خود بآن اشاره نمودید بمعنای عموم امت نیست بلکه مراد از جمهور بعض از اهل سنّت و جماعت میباشد.

ثانیاً راجع باسلام وایمان متأسفانه بیان شماکافی نیست چه آنکه در این موضوع نه فقط شیعه با اهل سنّت و جماعت اختلاف عقیده دارند بلکه فرق چندی از اشعریون و معتزله و حنفی و شافعی در این باب اختلاف عقیده دارند که اینك وقت اجازه نقل تمامی أقوال فرقه‌های مختلفه را نمیدهد.

ثالثاً آقایان که عالم و اهل قرآن هستید و آگاهی بر آیات قرآن دارید چرا باید این نوع اشکالات عامیانه بنمائید شاید غرض آقایان این است که وقت مجلس گرفته شود والّا مطالب اصولی مهم تری هست که ممکن است از آنها استفاده کامل ببریم والّا این نوع اعتراضات کودکانه از مثل شما بعید است که بفرمائید داعی - اسلام و ایمان ساخته‌ام و اسباب دو دستگی و دوئیت را (بقول شما) فراهم نموده‌ام.

و حال آنکه این تقسیم و دو دستگی را (بقول شما) خداوند حکیم در قرآن کریم در آیات چندی نموده مگر آقایان فراموش نموده‌اید ذکر اصحاب یمین واصحاب شمال‌را درقرآن‌مجید مگر نه‌اینست که در آیه ۱۴ سوره ۴۹ (حجرات) صریحاً میفرماید

قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و لمّا یدخل الایمان فی قلوبکم.

البته میدانند که این آیه شریفه در مذمت اعراب بنی‌اسدحجاز نازل گردیده که‌در سال‌قحط بمدینه منوره آمده و اظهاراسلام وایمان‌نموده و کلمتین شهادتین بر زبان جاری ولی چون ظاهراً برای استفاده از تنعّمات مدینهٔ منوره اسلام آورده بودند خداوند آنها را در این آیه تکذیب نموده باین‌معنی که (ای رسول) اعراب (بنی‌اسد وغیره) که بر تو منت گذارده و گفتند ما ایمان آوردیم بآنها بگو ایمان نیاورده‌اید لیکن بگوئید ما اسلام آورده‌ایم (که عبارت از داخل شدن در سلم و اظهار شهادت و انقیاد احکام

برای‌اتقاء است ازقتل و سبی و اخذ تنعمات)و هنوز در نیامده است‌ایمان در دلهای‌شما .

ظاهر این آیه شریفه حکم میکند که مسلمین دو دسته هستند ، يك فرقه مسلمین حقیقی که از روی قلب و عقیده ایمان بحقایق پیدا نموده اند که آنها را مؤمن گویند .

و فرقهٔ دیگر مسلمین ظاهری هستند که برای اغراض و مقاصدی از ترس ویاطمع (مانند قبیله بنی‌اسد و غیره) فقط کلمتین شهادتین گویند و خود را مسلمان خوانند ولی از معنا و حقیقت اسلام که ایمان‌معنوی‌باشد در قلب و دل آنها اثری نیست ولوجواز معاشرت باآنها بر حسب ظاهر داده شده است ولی بحکم قرآن **لیس لهم فی الاخرة من خلاق** یعنی در آخرت‌برای آنها ثوابی نیست .

پس اقرار بکلمتین شهادتین و تظاهر باسلام تنها منتج‌نتیجهٔ معنوی نخواهد بود ،

سید ـ این‌بیان‌شماصحیح استولی‌قطعاً اسلام بی ایمان رااعتباری‌نیست کماآنکه ایمان بدون اسلام مورد اثر نمیباشد مگر در آیه ۹۶ سوره ٤ (نساء) نمی فرماید : **لاتقولوا لمن‌القی الیکم السلام لست مؤمناً (۱) .**

این آیه بزرگترین دلیل است که ما مأمور بظاهر هستیم که هر کس‌بگوید **لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه** اورا پاك و طاهر و مقدس وبرادر خود بدانیم و نفی ایمان از او ننمائیم این خود بهترین دلیل است که اسلام و ایمان در حکم واحدند .

داعی ـ اولا این آیه در باره شخص معینی نازل گردیده (که آن اسامة بن زید و یامحلّم بن‌جثامهٔ لیثی بوده) که گویندهٔ**لا اله‌الاّاللّه** را در میدان جنگ ـ بخیال آنکه ازترس کلمه‌ای گفته و مسلمان گردیده ـ بقتل‌رسانیدند ـ ولکن‌تصدیق داریدافادهٔ عموم‌مینماید بهمین‌جهت هم‌هست که تمام مسلمین‌را تاوقتی که عمل خلاف بیّنی آشکارا از آنها دیده نشده و منکر ضروریات نگردیدند و ابراز بکفر و تبرّی از دین ننمودند مسلمان و پاك میدانیم و با آنها معاشرت اسلامی مینمائیم و از حدود ظاهر هم تجاوز نمیکنیم و بباطن آنها هم کاری نداریم وحق تجسّس در باطن اشخاص هم نداریم

(۱) نگوئید بکسی که بشما اظهار اسلام مینماید تو مؤمن نیستی .

در مراتب ایمان

ولی برای کشف حقیقت عرض مینمایم که میان اسلام و ایمـان بحسب مورد اختلاف عموم مطلق و عموم من وجه است .

چه‌آنکه برای ایمان مراتبی میباشد واخبار‌اهل بیت طهارتست که اختلاف اقوال را از میان برمیدارد و کشف حقیقت مینماید .

چنانچه امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محّمد الصّادق علیه‌السلام در روایت عمرو زبیری فرموده : **انّ للایمان حالات و درجات و طبقات و منازل فمنه الناقص البیّن نقصانه ومنه‌الراجح الزایدرجحانه ، و منه‌التام‌المنتهی تمامه (۱) .**

ایمان ناقص همان مرتبه اول از ایمان است‌که آدمی بواسطه آن از دائره کفر خارج و داخل حوزهٔ مسلمین میگردد جان و مال و عرض و خون او در امان مسلمین میباشد .

و اما ایمان راجح در حدیث عبارت است از ایمان آنکسیکه بواسطه واجد شدن بعض از صفات ایمانی ایمان او رجحان پیدا میکند بر ایمان آنکسیکه فاقد آن صفات میباشد که ببعض از آن صفات در بعض اخبار اشاره شده که از آن جمله در کتاب مستطاب کافی و نهج البلاغه ازمولی الکونین أمیرالمؤمنین و جعفر بن محمّد الصّادق علیهما‌السلام رسیده است که فرموده اند **انّ اللّه تعالی وضع الایمان علی سبعة أسهم علی‌البروالصدق والیقین والرضاء والوفاء والعلم‌والحلم ثم‌قسّم‌ذلك بین‌الناس فمن جعل فیه هذه السبعة الاسهم فهوکامل محتمل (۲) .**

(۱) برای ایمان حالات‌ودرجات وطبقات ومنازلی است بعض ازآن ناقصی است‌که ظاهر است نقصان او وبعض از آن ایمان راجحیست‌که زاید است رجحان آن‌ایمان وبعض ازآن‌ایمان تام وتمامی است‌که بمنتهای تمامت وکمال رسیده .

(۲) بدرستیکه خدای تعالی قرار داده است ایمان را برهفت قسمت (بعبارت دیگر مؤمن باید دارای هفت صفت باشد) که عبارت است از برونیکوئی وصداقت وراستی و یقین قلبی بخدا ورضا ووفاء وعلم وحلم وبردباری پس این هفت صفت تقسیم شده است بین مردم هرکس تمام‌این هفت صفت را دارد مؤمن‌کامل است .

پس هر کس بعض از این صفات را واجد و فاقد بعض دیگر میباشد ایمانش رجحان دارد بر ایمان آنکسی که فاقد الصّفات میباشد .

و اما ایمان تمام ایمان کسی است که واجد تمام صفات حمیده و اخلاق پسندیده باشد .

پس اسلام عبارت است در درجهٔ اول از ایمان که قول صرف و اقرار بوحدانیّت خداوند متعال و نبوّت خاتم‌الأنبیاء ﷺ باشد ولی حقیقت دین وایمان درقلب اوداخل نگردیده چنانچه رسول أکرم ﷺ بفرقه ای از امت فرمود **یامعشرمن اسلم بلسانه ولم یخلص الایمان بقلبه (١)** .

بدیهی است بین اسلام و ایمان فرق آشکارا میباشد ولی ماماًمور ببواطن اشخاص نیستیم و در شب گذشته هم نگفتیم که باید مسلمین را جدا کرد دوئیّت و جدائی و تفرقه بین آنها انداخت فقط گفتیم علامت مؤمن عمل او میباشد ولی ما حق تفتیش در اعمال مسلمین نداریم ولکن نا چاریم علائم ایمان را بیان کنیم تا آنهائی که غافلند در پی عمل بروند از ظاهر بباطن و از صورت بمعنی رفته حقیقت ایمان را بارز نمایند و بدانند نجات آخرت فقط بعمل است زیرا در حدیث وارد است که فرمود **الایمان هوالاقرار باللسان و العقد بالجنان و العمل بالارکان (٢)** .

پس اقرار بزبان وعقیده بقلب مقدمه است برای عمل پس اگر مسلمانی باشد گوینده لااله الاّ الله محمّد رسول الله و متظاهر بصورت اسلام ولی تارك واجبات و عامل منهیّات ما او را مؤمن نمیدانیم هر چند در ظاهر او را طرد نمینمائیم بلکه با او معاشرت اسلامی مینمائیم .

ولی میدانم در آخرت که این دنیای دنی مقدّمهٔ آن عالم است برای چنین آدمی راه نجات مسدود است مگر صاحب عمل خالص صالح باشد کما آنکه صریحاً در سورة العصر فرماید **والعصر ان الانسان لفی خسر الاّ الذین آمنوا و عملوا**

(١) ای جماعتی که اسلام آورده اید بزبان خود ولی خالص نگردیده ایمان در قلب شما.
(٢) ایمان (دارای سه رکن است) اقرار بزبان وعقیده بقلب وعمل بأرکان.

الصالحات (١) .

پس بحکم قرآن مجید اساس ایمان عمل صالح است و بس - و اگر کسی عمل ندارد ولو بزبان و قلب هم معتقد باشد ایمان ندارد .

اهل سنت برخلاف قواعد قرآن شیعیان را طرد میکنند

و اما موضوعی که تذکر آن لازم است از گفتار خودتان اتّخاذ سند نموده عرض میکنم که اگر این گفته شما صحیح است و بر این عقیده ثابت هستید که باید مأمور بظاهر و گویندهٔ **لااله الاّالله محمّد رسول الله** را مسلمان و مؤمن و برادر خود بدانید پس چرا شماها شیعیان و پیروان اهل بیت رسالت را که اقرار بوحدانیّت پروردگار ونبوّت خاتم‌الانبیاء ﷺ مینمایند وهمگی اهل یك قبله و یك کتاب میباشند عامل بتمام احکام و واجبات بلکه مستحبات اند نماز میخوانند روزه میگیرند حج بیت الله میروند و ترك محرّمات مینمایند اداء خمس و زکوة میکنند و معتقد بمعاد جسمانی میباشند کافر و مشرك و رافضی میخوانید و از خود دور مینمائید - عجب است که هنوز اثرتبلیغات خوارج ونواصب وامویها درشما ظاهر است ؟!

پس تصدیق نمائید که وسیلهٔ افتراق کلمه ودوئیت و نفاق شما هستید که زیاده از صد ملیون مسلمان مؤمن موحد را ازخود جدا بآنها کافرومشرك ورافضی میگوئید .

درصورتیکه کوچکترین دلیلی بر شرك و کفر آنها ندارید - آنچه میگوئید تهمت محض و خلط مبحث و مغلطه کاری میباشد .

قطع بدانید این تحریکات از بیگانگان است که میخواهند مسلمانان را باین حرفها از هم جداً و در اثر نفاق و دوئیّت بین مسلمانان بر خر مراد سوار گردیده و مسلمانان را مقهور و مغلوب خود قرار دهند .

در اصول قواعد وأحکام (غیر از امامت وولایت) که بین ما اختلافی نیست اگر در فروع احکام اختلافست این نوع از اختلافات که بین مذاهب اربعه خودتان شدید تر از

(١) قسم بعصر که نوع انسان در خطروخسران عظیم‌اند مگرکسانی که ایمان‌آوردندوعمل صالح نمودند .

اختلاف با ما میباشد که الحال مقتضی نیست اختلافات حنفیها با مالکی ها یا شافعیها یا حنبلیها را عرض نمایم هر چه من فکر میکنم دلیلی که شما بتوانید در محکمه عدل الهی اقامه نمائید بر کفر وشرك شیعیان نمی بینم جز تهمت وافتراء وتعصّب محض!!

فقط گناه لایغفر شیعیان درنظر برادران اهل تسنّن که مخالفین خوارج و نواصب بتحریك أمویها و پیروان آنها جلوه داده بزرگش نموده اند اینست که أوامر و أحکام واحادیث رسول اکرم صلی الله علیه و آله را بمیل و هوای نفس روی رأی و قیاس تغییر و تبدیل نمیدهند و واسطه بین خود و رسول خدا ابو هریره ها و أنسها و سمره هائی را که فقهاء خودتان حتّی خلفای بزرگتان مردود و تکذیبشان نموده اند قرار نمیدهند.

علت پیروی شیعه ازعلی واهل بیت وتقلید نکردن از امامان چهارگانه

بلکه بامر و دستور خود پیغمبر صلی الله علیه و آله پیرو اهل بیت آنحضرت هستند باب علمی که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود بروی امت باز نموده نمی بندند و باب دل بخواه باز کنند بزرگترین گناهی که آقایان اهل سنّت برشیعیان وارد میآورند اینست که چرا پیروی از علی وائمّهٔ اثناعشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند و تقلید از ائمّهٔ اربعه وفقهای چهارگانه شما نمی نمایند.

و حال آنکه شما ابداً دلیلی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله در دست ندارید که مسلمین حتماً باید در اصول اشعری و یا معتزلی و در فروع مالکی یا حنفی یا حنبلی و یا شافعی باشند.

ولی برعکس اوامر ودستورات بسیار از رسول اکرم صلی الله علیه و آله مؤکّداً از طرق رواة و علمای شما (علاوه برآنچه متواتراً در دست خود مان است) بما رسیده که اهل بیت و عترت طاهره را عدیل القرآن قرار داده و بامّت امر فرموده تمسّك بآنها جویند و پیروی از آنها نمایند که از جمله آنهاست حدیث ثقلین وحدیث سفینه و حدیث باب حطّه و سایر احادیثی که شبهای قبل بمناسباتی با اسناد آنها عرض نمودم اینها بزرگترین سند محکم ماشیعیان است که‌در کتب معتبرهٔ علمای شما هم ثبت است حال شما یك حدیث بیاورید و لو یك طرفه و از کتب خودتان که آن حضرت

فرموده باشد امت من بعد از من باید در اصول پیرو ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا و غیره و در فروع پیرو یکی از چهار نفر: مالك بن انس یااحمد بن حنبل یا ابو حنیفه و یا محمد بن ادریس شافعی باشند.

آقایان قدری عادت و تعصّب را کنار بگذارید ببینید شیعیان چه گناهی دارند اگر صد یك آن اخبار که در کتب معتبرهٔ شماراجع بعترت طاهره و دستور پیروی از آنها رسیده در بارهٔ یکی از پیشوایان مذهبی شما رسیده بود ما قبول می کردیم.

بامر رسول خدا (ص) بایستی امت متابعت نمایند از عترت آنحضرت

ولی چکنیم سراسر کتب معتبرهٔ شما پراست از اخبار بسیاری که مثبت مرام و کمك بعقیدهٔ ما است که اگر بخواهیم بهمهٔ آنها استشهاد نمائیم ماهها وقت لازم است باز هم من باب نمونه خبری یادم آمد بعرضتان میرسانم تا بدانید که شیعیان چاره جز راهی که رفته اند نداشته اند.

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ٤ ینابیع المودة از فرائد حموینی از ابن عباس (حبرامّت) نقل نموده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بأمیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود:

یا علیّ انا مدینة العلم و أنت بابها و لن تؤتی المدینة الاّ من قبل الباب و کذب من زعم انّه یحبّنی و یبغضك لانّك منّی و أنا منك لحمك لحمی و دمك دمی و روحك من روحی و سریرتك من سریرتی و علانیتك من علانیتی، سعد من أطاعك وشقی من عصاك و ربح من تولاّك و خسر من عاداك، فاز من لزمك وهلك من فارقك مثلك ومثل الائمّة من ولدك بعدی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق و مثلهم کمثل النجوم کلّماغاب نجم طلع نجم الی یوم القیمة (١).

---

(١) در این حدیث شریف صریحاًمیفرماید یا علی تو باب علم منی وهرگز کسی بشهرعلم من راه پیدا نمی کند مگر از باب علم که علی علیه السلام باشد میفرماید گوشت وروح وخون و ظاهر و باطن علی از من است اطاعت علی را سعادت ومخالفتش را شقاوت‌دانسته ودر آخر حدیث میفرماید مثل تو ومثل امامان از اولاد تو بعد از من مثل‌کشتی نوح است که‌هرکس سوار بر او شد نجات یافت وهرکس تخلف از آنها نمود غرق شد (یعنی هرکس تمسك وتوسل باین خانواده جست نجات یافت وهرکس تخلف از آن نماید هلاك‌خواهد شد) ومثل شما مثل ستارگان است که هر وقت ستاره ای پنهان شد ستارهٔ دیگر طالع وآشکار میشود تا روز قیامت (یعنی‌این خانواده تا روز قیامت راهنمای خلق اند).

و در حدیث ثقلین که متفق علیه ما و شما میباشد صریحاً میفرماید اگر تمسك و توسل بعترت طاهره و اهل بیت پیغمبر جستید هر گز گمراه نخواهید شد و این حدیثی است که بطرق مختلفه روات موثق شما آنرا نقل نموده اند چنانچه در شبهای قبل بقسمتی از روات و سلسلهٔ اسناد و کتب معتبره خودتان اشاره نمودیم (مراجعه نمائید بص ۲۱۹ و ۲۲٤ همین کتاب).

اینك بمقتضای وقت و اثبات حقیقت تأکیداً عرض میکنم که ابن حجر مکّی متعصّب درص ۹۲ ضمن فصل اول ازباب ۱۱ صواعق ذیل آیه **وقفوهم انّهم مسؤلون**(۱) دراین باب تحقیقاتی دارد که شیخ سلیمان بلخی حنفی هم در باب ٥۹ ینابیع المودة ص ۲۹٦ (چاپ اسلامبول) از صواعق نقل نموده که این حدیث بطرق مختلفه رسیده تا آنجا که ابن حجر گوید.

انّ لحدیث التمسّك بالثقلین طرقاً کثیرة و ردت من نیف وعشرین صحابیاً(۲).

آنگاه گوید در بعض ازاین طرق است در عرفه ودربعضی در مرض موت پیغمبر موقعیکه حجره پر از اصحاب بود و در بعض دیگر در خطبهٔ وداع بوده . بعد ابن حجر اظهار عقیده نموده که **ولا تنافی اذلا مانع من انّه کرّر علیهم ذلك فی تلك المواطن و غیرها اهتماماً بشأن الکتاب العزیز والعترة الطاهرة** (۳).

و نیز در اول همان صفحه گوید: **و فی روایة صحیحة انّی تارك فیکم امرین لن تضلّوا ان اتبعتموهما و هما کتاب اللّه وعترتی اهل بیتی - وزاد الطبرانی انّی سئلت ذلك لهمافلاتقدّموهمافتهلکواولاتقصّرواعنهم فتهلکوا**

(۱) در موقف حساب نگاهشان دارند که درکارشان سخت پرسیده شوندکانند - آیه ۲٤ سوره ۳۷ (الصافات).

بروایات متفق علیه شیعه وسنی چنانچه ابن حجر هم ذیل آیه نقل نموده روز قیامت ازامت سؤال میشود ازولایت علی واهل بیت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله .

(۲) بدان بدرستیکه حدیث تمسك بثقلین (قرآن وعترت پیغمبر) از طرق بسیاری وارد گردیده از زیاده از بیست نفر از اصحاب رسول اللّه (ص).

(۳) منافات ومانعی درکار نیست که پیغمبر «ص» این حدیث را در محلهای متعدده تکرار نموده باشد اهتماما بشأن قرآن عزیز وعترة طاهره .

ولا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم (۱).

و نیز با کمال تعصّبی که دارد در آخر همین ص ۹۲ بعد از نقل حدیث از طبرانی وغیره گوید - رسول خدا ﷺ قرآن وعترت را ثقلین نامیده برای آنکه اینها دو فردند که از هرحیث سنگین و باوقارند.

چه آنکه مراد از ثقل آن چیز است که پاکیزه و پسندیده و پربها و پر فایده باشد - و از هر رذیله منزه - و حقّاً قرآن و عترت چنین اند - زیرا که هر کدام معدن علم دین و اسرار و حکم علمی و احکام و قوانین شرعی است.

و لهذا وصیت رسول اکرم ﷺ به پیروی و تمسّك بهر یك از این دو (کتاب و عترت) و تعلیم گرفتن از آنها وارد است.

چرا که فرمود **الحمد للّه الّذی جعل الحکمة فینا اهل البیت** یعنی حمد میکنم خداوندی را که قرار داد حکمت را در (سینهٔ) اهل بیت من.

و گروهی گفته اند قرآن و عترت را ثقلین نام گذارد بسبب لزوم رعایت حقوق هر کدام - وسبب سفارش فوق العادهٔ آنحضرت باهل البیت اینست که آنان متخصّصین علم کتاب (قرآن) و سنت رسول اللّه اند.

زیرا این دو یعنی قرآن و عترت هیچ وقت از هم جدا نخواهند شد تا در کنار حوض (کوثر) برآنحضرت وارد شوند.

ومؤید این بیان خبری است که سابقاً گذشت کهفرمود **ولا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم** یعنی هیچ وقت بعترت چیزی تعلیم ننمائید زیرا که آنها اعلم و داناتر از همه شما میباشند - وایشان را باین اوصاف از باقی دانشمندان خودتان جدا نمائید.

(۱) در روایت صحیحه است که فرمود من میگذارم در میان شما دو امر راکه اگر تبعیت بنمائید آن دو را هرگز گمراه نشوید آن دو امر کتاب خدا قرآن وعترت واهل بیت من اند . طبرانی این حدیث را با زیادتی نقل نموده که پیغمبر«ص» فرمود سؤال میکنم شما را از این دو (که قرآن وعترت باشند) پس مقدم ندارد برآنها وسبقت نگیرید بر ایشان وتقصیر وکوتاهی نکنید از آنهاکه هلاك شوید ویاد ندهید بآنها پس بدرستیکه آنها (یعنی عترت واهل بیت من) اعلم ودانا تر از شما هستند .

بعلّت آنکه خداوند ایشان را پاك و پاکیزه آفریده است ـ و ایشان را بکرامات باهره ومزایای متکاثره بجامعه معرفی فرموده است .

و در اخباری که مفاد آنها دستور تمسّك بعترت و اهل بیت اطهار است نکتهٔ دقیقی میباشد باینکه تا روز قیامت هیچوقت جهان از افراد اهل بیت که از طرف خداوند مامور نشراحکام اند منقطع نخواهد بود انتهی .

و عجب است با اینکه خود اقرار دارد که هر کس از عترت و اهل بیت پیغمبر واجد مراتب عالیهٔ علمیّه و وظایف دینیّهٔ عملّیه باشد مقدم است بر کسانیکه از اهل بیت و عترت طاهرهٔ آنحضرت نباشند .

مع ذلك خودش عملا کسانی را که شایستگی حق تقدم نداشتند برخلاف دستور رسول الله مقدّم داشته و آن خاندان جلیل را متروك داشتند **فاعتبروا یا اولی الابصار ـ نعوذ باللّه من الفتن والتعصّب !؟**

اینك از آقایان محترم انصاف میخواهم که با این تأکیدات بلیغه که سعادت و نجات امّت را در تبعیّت وتقلید وپیروی از قرآن کریم و عترت طاهره توأماً قرار داده تکلیف ما چیست آقایان راه باریك وپرخطراست عادت اسلاف را بگذارید علم و عقل و انصاف را حکومت دهید آیا ما و شما میتوانیم قرآن را عوض کنیم و بصلاح زمان و مکان کتاب دیگر انتخاب کنیم .

سید ـ هر گز چنین امری نخواهد شد چون ودیعهٔ رسول اکرم و سند محکم آسمانی و راهنمای بزرگ میباشد .

داعی ـ احسنت حقیقت همین است پس وقتی نتوانیم قرآن را عوض کنیم و بجای او کتاب دیگر بصلاح ملك ومملکت انتخاب کنیم در عِدل و تالی قرآنهم همین حکم جاری است پس روی چه قاعده کسانی که از عترت نبودند بر عترت مقدم داشتند جواب این سؤال سادهٔ حقیر را بدهید بفرمائید ببینم آیا خلفاء ثلاثه ابی بکر و عمر و عثمان از عترت و اهل بیت پیغمبرند که مشمول نزول آیات و اخبار کثیره (ثقلین و

سفینه و باب حطّه و غیره) باشند که ما مجبور باشیم بحکم رسول الله ﷺ آنها را اطاعت بنمائیم .

سید ـ هر گز کسی چنین ادعائی ننموده که خلفاء رضی‌الله عنهم باستثناء علی کرم الله وجهه از عترت و اهل بیت پیغمبر بوده اند ولی از صلحاء صحابه رسول الله اند .

داعی ـ بفرمائید اگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله أمر باطاعت و پیروی از فردی یا قومی بنماید و جمعی‌از امّت بگویند صلاح در اینست که پیروی‌ازافراد دیگر بنمائیم (ولو آن افراد دیگر هم بسیار مؤمن و صالح باشند) آیا اطاعت امر پیغمبر ﷺ واجب است یا اطاعت صلاح بین امّت .

سید ـ بدیهی است اطاعت پیغمبر واجب است .

تقلید کور کورانه شایسته آدمی نیست

داعی ـ پس در اینصورت که رسول اکرم صلی الله‌علیه وآله وسلم فرموده پیروی ازقرآن وعترت توأماًبنمائیدو دیگران را مقدم‌بر آنها نداریدچرا دیگران را مقدم داشتند بعترت اعلم و افضل امت ـ آیاابوالحسن‌علی بن اسمعیل‌اشعری و واصل بن عطا و مالك بن انس و ابو حنیفه و محمّد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل عترت واهل بیت‌پیغمبر ندیا امام‌امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و یازده امام ازفرزندان‌آنحضرت از قبیل امام جعفربن محمد صادق علیهما السلام و دیگران ـ انصافاً جواب‌صریح‌بدهید.

سید ـ بدیهی است احدی نگفته است که آنها از عترت و اهل بیت پیغمبرند ولی‌از صلحاء و فقهاء و برجستهٔ امت بوده‌اند .

داعی ـ ولی باتفاق‌جمهور امت امامان اثناعشر ما همگی از عترت صحیح‌النسب و اهل بیت خاصّ پیغمبرند که رسول اکرم ﷺ باقرار علماء بزرگ خودتان‌آنهارا عِدل و تالی قرآن و اطاعتشان را اسباب نجات قرار داده و صریحاً میفرماید آنها اعلم‌از شما هستند بر آنها سبقت نگیرید .

با چنین دستورات اکیده چه جواب خواهند گفت زمانیکه پیغمبر از آنها سؤال نماید که چرا تمرّد امرمن نمودید و دیگران را بر عترت من که اعلم از شمابودندمقدم

داشتید با اینکه من دستور دادم برایشان سبقت نگیرید ؟!! .

پس شیعیان مذهب خود راحسب الامر رسول الله ﷺ ازامیر المؤمنین باب علم پیغمبر ﷺ و از عترت و اهل بیت طاهره آنحضرت گرفتند که از زمان علی وحسن و حسین علیهم السلام (که درك نمودند آنحضرت را) خلفاً عن سلف برقرار بودند .

ولی دیگران که در اصل مذهب اشعری یا معتزلی - و در فروعات مالکی وحنبلی و حنفی و شافعی هستند چه دستوری از رسول خدا ﷺ در تبعیت و پیروی آنها در دست دارند .

علاوه بر آنکه از عترت طاهره نیستند و دستوری به پیروی از آنها نرسیده تقریباً تا سه قرن بعد از پیغمبر ﷺ که ادوار صحابه و تابعین بوده ابداً نامی از آنها در میان نبوده وبعدها ازروی سیاست یاجهة دیگر که نمیدانم چه بوده جلوه گر میدان شدند .

ولی أئمة ازعترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ از زمان خود آنحضرت جلوه گر بودند و مخصوصاً علی و حسن و حسین علیهم السلام جزء اصحاب کساء و مشمول آیة تطهیر بودند .

آیا سزاوار است پیروان علی وحسن وحسین و ائمه از عترت و اهل بیت پاك پیغمبر سلوات الله علیهم اجمعین را که بامر آنحضرت پیروان آن امامان معصوم منصوص گردیدند مشرك و کافر و مهدورالدم بدانند ؟ ! .

کردند کاری که نباید بکنند مقدم داشتند کسانیراکه اهلیت نداشتند و از عترت پیغمبر ﷺ نبودند برفقهاء عترت و عدل قرآن مجید ماهم معارضة باشما نداریم وشماها را کافر و مشرك نمیخوانیم بلکه برادر دینی خود میدانیم .

ولی شما چه جواب خواهید گفت در محکمهٔ عدل الهی که بعوام بیچاره امر را مشتبه میکنید - اتباع و شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ را که مطابق دستور آنحضرت عمل نموده و پیرو عترت طاهره گردیده‌اند کافر و مشرك و رافضی و اهل بدعت مینامید !! .

آدمی باید پیرو دانش و خرد باشد

که چرا مذهب خود را حنفی یا مالکی یا حنبلی یا شافعی معرفی ننموده و پیرو مذهب جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از عترت طاهره گردیده اند ما شیعیان کینه وعداوتی با کسی نداریم ولی چون عقل و خرد ودانش بما حکم میکنند کورکورانه براهی نرویم وقرآن مجید کتاب حق آسمانی هم مارا راهنمائی نموده درآیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر) که فرموده

فبشّر عباد الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه (۱) .

بدون دلیل و برهان متابعت از کسی نمی کنیم هادی وراهنمای ماخدای عزّوجلّ ورسول خدا ﷺ میباشد .

خدا و پیغمبر ﷺ هرراهی پیش پای ماآوردند ما بهمان راه میرویم - فلذا دلائل وبراهین بسیار در آیات قرآن مجید وبیانات رسول الله ﷺ بنا برآنچه در کتب معتبره شما رسیده (علاوه برتواتر در روات شیعه) بما ارائه دادند که راه حق و صراط مستقیم در پیروی آل محمد وعترت واهل بیت آن حضرت میباشد .

اگر شما آیه‌ای از قرآن یا حدیثی از رسول الله ﷺ بما نشان دادید که باید در اصول اشعری یا معتزلی و در فروع مقلد و پیرو یکی از چهار امام (ابوحنیفه - مالك - احمد حنبل - شافعی) باشیم ولو از احادیث خودتان باشد حقیر تسلیم میشوم و الحال مذهب خودرا اعلام مینمایم .

ولی قطعاً شما چنین دلیلی در دست ندارید مگر آنکه بگوئید آنها فقهای اسلامی بودند در سال ٦٦٦ هجری ملك طاهر بیبرس مردم را اجبار داد که حتماً باید یکی از این چهار مذهب تقلید نمایند ؟ ! که اینك وقت اجازهٔ شرح آن قضایارا نمیدهد .

نمی گویم حصر کردن تقلید باین چهار امام بدون نص ودستور خاص ظلم فاحش است بجمیع فقهاء وعلماء اسلام وضایع کردن حق علمی آنها .

در حالتیکه تاریخ نشان میدهد که در اسلام فقهاء و علماء بسیاری مخصوصاً در

---

(۱) (ای رسول) بلطف ورحمت من بشارت آرآن بندگانی که سخن بشنوند انتخاب احسن کنندومتابعت وپیروی از نیکوتر بنمایند .

مذهب خودتان جلوه نمودند که روی موازین علمی که در دست است قطعاً اعلم و افقه از آن چهار امام بودند که حق آنها کاملاً ضایع گردیده .

واقعاً جای تعجب است که شما زیر بار نمیروید که پیروی نمائید از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب عليه‌السلام با آن همه نصوص ودلایل واضحی که علماء بزرگ خودتان در کتب معتبرهٔ خود ثبت نموده اند که خدا وپیغمبر در آیات واخبار کثیره بجامعه معرفی نمودند ولی بدون هیچ دلیل ونصّی چشم بسته انحصار دادید تقلید وتبعیّت را بآن چهار امام ؟ وباب فقاهت وتقلیدرا مسدود نمودید .

سید ـ روی همان دلیل وبرهان که شما انحصار دادید تبعیت را بدوازده امام ما هم انحصار دادیم بچهار امام .

داعی ـ به به احسنت بسیار خوب بیانی نمودید دعاگو هم روی همین قاعدهٔ شما تسلیم میشوم ببرهان ودلیل شما اگر دارید بیان نمائید در آیهٔ ۱۰۵ سورهٔ ۲(بقره) میفرماید **قل هاتو برهانکم ان کنتم صادقین (۱).**

اولاً أئمه اثنا عشر و امامان دوازده گانه را جماعت شیعیان یا علماء آنها در اعصار وقرون بعدیه منحصر بدوازده ننمودند بلکه نصوص وارده و اخبار متکاثرهٔ که ازطرق ما و شما رسیده میرساند خود صاحب شریعت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله عدد ائمّه را دوازده قرار دادند .

عدد خلفا را پیغمبر (ص) دوازده معرفی نموده

چنانچه اکابر علماء خودتان بآن اشاره نموده‌اند از جمله شیخ سلیمان قندوزی حنفی در اول باب ۷۷ ینابیع الموده ص ٤٤٤ (چاپ اسلامبول) باین عبارت نوشته **فی تحقیق حدیث بعدی اثنا عشر خلیفة (۲)** بعد از نقل یك خبر گوید **ذکر یحیی بن الحسن فی کتاب العمدة من عشرین طریقا فی انّ الخلفاء بعد النبی صلی الله علیه و آله وسلم اثناعشر خلیفة کلهم من قریش فی البخاری**

(۱) بگو (بمخالفین) بیاورید دلیل وبرهان خود را اگر راست میگوئید .
(۲) در تحقیق حدیث (که بعد از من دوازده خلیفه میباشد) .

من ثلاثة طرق و فی مسلم من تسعة طرق وفی ابی‌داود من ثلاثة طرق و فی الترمذی من طریق واحد و فی الحمیدی من ثلاثة طرق (۱) .

علاوه بر اینها سایر علمای شما از قبیل حموینی در فرائد و خوارزمی وابن مغازلی در مناقب و امام ثعلبی در تفسیر و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه و مخصوصاً میرسید علی همدانی شافعی در مودة دهم از مودة القربی دوازده خبر از عبدالله بن مسعود و جابر بن سمره و سلمان فارسی و عبدالله بن عباس و عبایة بن ربعی و زید بن حارثه وابوهریره و از مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی علیه السلام که جمعاً بطرق مختلفه از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نموده‌اند که فرمود عدد خلفاء و ائمّه بعد از من دوازده میباشد تمام آنها از قریش و در بعض آن اخبار از بنی هاشم است و در بعض از آنها نامهای آنها را معیّن نمودند و در بعضی فقط عدد شماری نمودند .

اینها نمونه‌ای بود از اخبار که بسیار در کتب معتبرهٔ خودتان ثبت گردیده اینك بر شما است اگر در عدد چهار از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله خبری دارید بیان نمائید ولو یك خبر ما نسبت بهمان یك خبر شما تسلیم میشویم .

گذشته از اینکه شما خبری راجع بائمّهٔ اربعه ندارید ـ مابین امامان شیعه با امامان شما فرق بسیار است چنانچه در شبهای گذشته بمناسباتی اشاره نمودیم که امامان اثنا عشر ما اوصیاء رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و منصوص من جانب الله اند .

ابداً طرف مقایسه با امامان چهار گانه شما نیستند زیرا امامان شما جنبهٔ فقاهت و اجتهاد دارند و بعض از آنها مانندابوحنیفه باقرار و اعتراف علماء خودتان اهل‌حدیث و فقه و اجتهاد نبودند بلکه اهل قیاس بودند که خود دلیل‌ بر بی سوادی میباشد (مراجعه شودبه ص٢٧٦ همین کتاب) ولی أئمّه‌اثنا عشر ما حجج الهیّه واوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله میباشند .

(۱) یحیی بن حسن‌در کتاب عمده از بیست طریق‌آورده که‌خلفاء بعد از پیغمبر دوازده‌خلیفه میباشند‌که تمام‌آنها از قریش‌اند در صحیح بخاری از سه طریق ودر صحیح مسلم از نه طریق‌ودر سنن ابی داود از سه طریق ودر سنن‌ترمذی از یك طریق ودر جمع بین‌الصحیحین حمیدی ازسه طریق خبردوازده خلیفه را نقل‌نموده‌اند .

ما تقلید از آنها نمی کنیم بلکه حسب الامر پیغمبر پیرو طریقهٔ آنها هستیم ولی در هر دوره و زمانی از برای شیعه فقهاء و مجتهدینی هستند که استنباط احکام الله را با موازین کتاب و سنّت و عقل و اجماع نموده احکامی صادر مینمایند و فتاوای آنها مورد عمل ما است و تقلید از آنها مینمائیم.

با اینکه فقهاء شما از خوشه چینان خرمن امامان از عترت طاهره بودند شماروی تقلیدو عادت اساتید علم و عمل را گذارده پیروشا گردانی شدید که مبانی علمی را گذارده و برأی و قیاس عمل نمودند.

سید - از کجا معلوم است که امامان ما أخذ مطالب از امامان شما مینمودند.

اشاره بمقامات امام جعفر صادق علیه‌السلام

داعی - حساب تاریخ است ثبت در کتب است اکابر علمای خودتان ثبت نموده‌اند مراجعه فرمائید بکتاب فصول المهمّه تألیف عالم جلیل القدر نور الدین بن‌صباغ مالکی در فصل حالات امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمّد الصادق علیهما السلام آورده که آنحضرت بارز و بر جسته در علم و فضل بوده تا آنجا که گوید: **نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر صیته و ذکره فی سایر البلدان ولم ینقل العلماء عن احد من اهل بیته ما نقل عنه من الحدیث (۱).**

آنگاه گوید جماعت بسیاری از اعیان امت مانند یحیی بن سعید و ابن جریح و مالک بن انس (امام مالکیها) و سفیان ثوری و ابوعیینه وابوایوب سجستانی و ابوحنیفه (امام حنفیها) و شعبه و غیرهم از آنحضرت روایت نمودند انتهی.

و کمال الدین ابن أبی طلحه در مناقب خود مینویسد بسیاری از اکابر اعیان علماء و ائمّهٔ دین ازآن‌حضرت نقل حدیث نموده و از علم و دانشش بهره‌برداری نمودند من جمله همین افرادی را که صاحب فصول المهمّه ذکر نموده نام برده.

(۱) بقدری ازآن حضرت نقل علم شده که سواره های دانشجو برای درک فیض بسوی آن حضرت حرکت مینمودند صیت و نام نیک آن حضرت در سایر شهر ها منتشر گردیده و نقل ننمودند علما از احدی ازاهل بیت طهارت بقدری که ازآن حضرت حدیث نقل نمودند.

فضایل و کمالات صوری و معنوی آنحضرت مورد تصدیق دوست و دشمن بوده اکابر علماء منصف غیر عنود خودتان در کتب عالیه خود ثبت نموده‌اند مانند شهرستانی در ملل ونحل ومالکی درفصول المهمّه مخصوصاً شیخ ابوعبدالرحمن سلمی درطبقات المشایخ گوید **أنّ الامام جعفر الصادق فاق جمیع اقرانه وهوذوعلم غریز فی الدین و زهد بالغ فی الدنیا وورع تام عن الشهوات وادب کامل فی الحکمة(۱).**

ومحمّد بن طلحه شافعی درص۸۱ اول باب۶ مطالب السئول تمام اینمعانی را نقل نموده گوید **هومن عظماء اهل البیت وساداتهم ذوعلم جمة وعبادة موفرة واوراد متواصلة و زهادة بیّنة و تلاوة کثیرة یتتبع معانی القرآن الکریم ویستخرج من بحره جواهره ویستنتج عجایبه ویقسم اوقاته علی انواع الطاعات بحیث یحاسب علیها نفسه رؤیته تذکرة الاخرة و استماع کلامه زهد فی الدنیا و الاقتداء بهدیه یورث الجنة نور قسماته شاهدانه من سلالة النبوة و طهارة افعاله تصدع بأنّه من ذریّة الرسالة نقل عنه الحدیث واستفاد منه العلم جماعة من الائمّة واعلامهم مثل یحیی بن سعید الانصاری وابن جریح ومالک بن انس والثوری وابن عیینه و شعبة وایوب السجستانی وغیرهم رضی الله عنهم وعدوا اخذهم عنه منقبة شرفوابها وفضیلة اکتسبوها (۲).**

(۱) بدرستیکه امام جعفر صادق برتر و بالاتر از جمیع اقران وامثال خود بود چون صاحب علم طبیعی و قریحهٔ کامل در دین و زهد بالغ در دنیا وورع و پرهیز کاری از شهوات و فرهنگ کامل در حکمت بود

(۲) آن بزرگوار از بزرگان و نوابغ اهل بیت وصاحب انواع علوم واقسام عبادات خارج از حد توصیف بوده است پیوسته متذکر بوده ودارای زهد بین و فوق العاده شایق تلاوت قرآن مجید بوده که هر آیه‌ای راقرائت میفرمود تفسیر آنرا بیان میکرد اصحاب آن بزرگوار غواص مانند جواهرات کلمات آن حضرت رااز اقیانوس علم استخراج واز مطالعه آنها نتایج عجیب علوم رااستفادهٔ میکردند اوقات شبانه روزی را بر انواع امور که جمیع آنها جزء طاعات وعبادات بودند تقسیم نموده و کاملا عمل بآن تقسیم را رعایت مینموده وپیوسته باین حساب رسیدگی میکرد مثل اینکه روزقیامت ودر موقف حساب است واصغای کلام آنحضرت زهد دراین جهان وپیروی از دستوراتش موجب ورود در درجات اخروی بوده ونور گونه های صورت آنحضرت گواهی میدادند ازخاندان نبوت است وازکردار پاکیزه آنحضرت که تمام ابراز حق و حقیقت بوده کشف میشد که از ذریه رسول خدا صلی الله علیه وآله است گروهی بسیار از آنحضرت نقل حدیث واستفادهٔ علوم میکردند که هرکدام خود یکی از ائمه ویا یکی از نوابغ عصر بشمار میآمدند مانند یحیی بن سعید و ابن جریح ومالک بن انس و(سفیان) ثوری وابن عیینه وشعبه وایوب سجستانی وامثال آنها که درسایه احادیث وعلوم اقتباس شدهٔ ازآنحضرت افتخار میکردند وفضیلت خود را بر اهل عصر باکتساب آن علوم واحادیث داشتند.

اگر بخواهم نقل اقوال و اظهار نظر و عقاید اکابر علمای خودتان را در بارهٔ آن حضرت بیان نمایم رشته سخن بسیار طولانی میشود خلاصه آنکه عموم علمای منصف شما اقرار دارند باینکه در علم و زهد و ورع و تقوی و اخلاق حمیده سر آمد اهل زمان بوده است .

بدیهی است تعریف وتمجید از آفتابست زبانها الکن است که بتواند بیان عشری از اعشار بلکه هزار یك از مقامات عالیه آنحضرت را بنماید .

نواب ـ قبلهٔ صاحب معذرت میخواهم در بین فرمایشات شما سؤال میکنم چون فراموش کارم از دستم میرود اگر اجازه میفرمائید عرض کنم .

داعی ـ مانعی ندارد بفرمائید خواهش میکنم از سؤال در هروقت مضایقه نکنید دعا گو ابداً دلتنگ نمیشوم .

نواب ـ بااینکه مذهب تشیّع بنا بر آنچه در این شبها بیان نمودید اثنا عشری و دوازده امامی است بچه علّت این مذهب بنام امام جعفر صادق رضی الله عنه نامیده شده است ومذهب جعفری میگویند .

ظهور مذهب جعفری

داعی ـ رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ روی ناموس حقیقی نبوت که هر پیغمبری قبل از وفات وصی و جانشینی از جانب خدا برای خود معیّن مینمودند ـ امیرالمؤمنین علی (ع) را باب علم و وصی و خلیفه جانشین خود معرفی و امّت را امر باطاعت آنحضرت نمودند .

ولی بعد از وفات رسول اکرم ﷺ بجهاتی که عند العقلاء واضح است سیاسةً امر خلافت بأبی‌بکر و عمر و عثمان قرار گرفت ولی در تمام دوره خلافت (باستثنای روزهای اول) أبی‌بکر و عمر کاملا با آنحضرت در جمیع امور شور مینمودند و مطابق فرموده‌های آنحضرت عمل میکردند بعلاوه رجال از دانشمندان ادیان هم که برای کشف حقایق بمدینه می‌آمدند و در مباحثات و مناظرات علی (ع) آنهارا مجاب مینمود بالاخر تا آنحضرت حیات داشت بطرق مختلفه خدمات شایان خود را بدین مقدس اسلام نمود .

ولی پس از شهادت آن حضرت که زمام امور بدست بنی امیّه آمد مقام ولایت و امامت کاملا بمحاق افتاد با منتها درجهٔ قساوت ظلم و تعدّی بعترت و اهل بیت پیغمبر ﷺ وارد آوردند .

امام برحق حضرت امام حسن مجتبی و امام حسین شهید و امام زین العابدین و امام محمّد باقر علیهم السلام بسختی در تحت فشار و ایذاء و اذیت اُمویها قرار گرفتند تمام طرق و راهها را بر آنها مسدود نمودند و جز عدّهٔ قلیلی از شیعیان خالص الولاء موفق بدیدار و اخذ علوم و حقایق از آنها نمیشدند تا عاقبت هریك را بطریقی شهید نمودند .

تا در اوایل قرن دوم‌هجری که مردم ازظلم وتعدّی و فجایع اعمال امویها بجان رسیده برای برانداختن حکومت آنها از اطراف قیام نمودند جنگهای خونینی مخصوصاً بین داعیان بنی عباس وبنی امیّه در گیر شد .

در آن موقع که امویها مشغول دفاع از حکومت خود بودند روزنهٔ فرّجی باز شد چنان بخود مشغول شدند که دیگر آن سختگیری های شدید را بعترت و اهل بیت رسول الله ﷺ نمی نمودند .

فلذا امام بحق ناطق از این فرصت نتیجهٔ کامل گرفتند در خانه را باز نموده از حالت انزوا که در اثر فشار و سختی‌های امویها پیدا شده بود خارج آزادانه در مسجد منبر تشریف برده بنشر علوم و اُحکام و قواعد دین پرداختند چهار هزار دانشجوی علم ودانش وحدیث بدون مانع پای منبر آنحضرت حاضر شده و از بحر بی پایان علم آن حضرت استفاده مینمودند .

اصحاب خاص ودانشجوهای بر گزیده پای منبر آنحضرت از مبانی علمی که‌بهره برداری نموده بودند چهار صد اصل نوشتند که معروف شد باصول اربعمائه .

امام یافعی یمنی در تاریخ خود آنحضرت را وصف نموده که در کثرت علم و وسعت فضل تالی نداشته وحد وحصری برای علوم عالیه و دانش آنحضرت نبوده ـیکی از شاگردان محضر او جابربن حیّان صوفی از علوم صادره از آنحضرت کتابی مشتمل

برهزار ورق وپانصد رساله تألیف نموده . انتهی

اکابر فقهاء اعلام وائمه عظام اهل تسنّن از شاگردان و دانشجویان مجلس فیض آنحضرت بودند .

مانند ابوحنیفه ومالك بن انس ویحیی بن سعید انصاری و ابن جریح و محمد بن اسحق ویحیی بن‌سعید قطّان وسفیان بن عیینه وسفیان ثوری و دیگران (که قبلا اشاره شد) که هریك بقدر استعداد خود از محضر انور آنحضرت بهره مند میشدند .

چنین ریاست علمی از حیث ظهور برای احدی از آباء و ابناء کرام آنحضرت پیش آمد ننمود که بدون مانع بتوانند بنشر احکام و قواعد دین و تفسیر آیات قرآن مجید ومبانی علم وحدیث و کشف اسرار وحقایق علمی وبرملاء بپردازند .

چه آنکه بنی امیه مانع آباء آنحضرت بودند وبنی عباس با منتها درجهٔ بی‌شرمی أئمهٔ از ابناء آن بزرگوار را تحت فشار قرار دادند .

فی‌الحقیقة ظهور حقیقت تشیّع بی‌پرده و عیان ونشر معارف آل محمّد وعترت طاهره (که سر چشمه از رسول خدا ﷺ میگرفت) بوسیله آنحضرت بارز و آشکار گردید .

فلذا این مذهب حق بنام آن حضرت معروف شد بمذهب جعفری والّا مابین امام صادق و آباء اربعه وابناء ستّهٔ آنحضرت که تماماً باتفاق عمّ بزرگوارش حضرت امام حسن مجتبی سلام‌الله علیهم اجمعین امامان برحق بودند فرقی نبوده .

درد دل بزرگ وبی‌اعتنائی بعترت؟

ولی جای بسی تأسّف است که چنین امام با عظمتی را که دوست ودشمن اقرار باعلمیّت وأکملیّت او نموده‌اند پیشینیان شما حاضر نشدند بعنوان اعلم وافقه وأکمل از همه بشناسند بلکه آن اندازه هم روا ندادند که نام شریفش را درعداد أئمّهٔ أربعه قرار دهند ـ وحال آنکه آنحضرت با آن همه مراتب عالیه علم وفضل و زهد و ورع و تقوی و کمال (که مورد تصدیق علمای خودتان هم میباشد) چون ازعترت واهل بیت پاك رسول اکرم ﷺ بوده حق تقدم بردیگران داشته .

واگر از حیث پیروان هم بخواهیم بشماره آوریم معلوم نیست که پیروان هریك

از أئمّه أربعهٔ شماتنها برابری باپیروان امام صادق علیه‌السلام بنمایند .

بقدری علماء متعصّب شما بانظر بی اعتنائی عملا بعترت پیغمبر خود (با آنهمه سفارشات) نگریستند که حتی فقهاء بزرگ شما مانند بخاری و مسلم حاضر نشدند روایتهای این فقیه اهل بیت طهارت را در کتب خود نقل نمایند ـ بلکه از هیچ یك از امامان از عترت طاهره واز علماء وفقهاء بزرگ از سادات علوی و حسینی و سجادی و موسوی و رضوی و غیره از قبیل زید بن علی بن الحسین (الشهید) و یحیی بن زید ومحمّد بن عبدالله (نفس زکیّه) و حسین بن علی مدفون به فخ ـ و یحیی بن عبد الله بن حسن وبرادرش ادریس ـ و محمّد بن جعفر الصادق ـ و محمد بن ابراهیم (معروف بابن طبا طبا) و محمد بن محمد بن زید ـ وعبد الله بن حسن ـ و علی بن جعفر (عریضی) و غیر آنها که همگی از اکابر علماء و فقهاء خاندان رسالت بودند ـ نقل حدیث و روایت ننمودند ؟! .

ولی روایتهای ابوهریره معلوم الحال و عکرمه خارجی و یکعدّه کذّاب جعّال را که علماء خودتان تصدیق بآن دارند (ما هم در شبهای قبل اشاره بحالات آنها نمودیم) بجان ودل پذیرفته و از آنها نقل نموده‌اند ؟! .

وحتی ابن البیّع نوشته که بخاری از هزار و دویست نفر از خوارج و نواصب از قبیل عمران بن حطان (مادح عبد الرحمن بن ملجم مرادی قاتل امیر المؤمنین علیه‌السلام) روایت نموده ؟! .

تأثر فوق تأثر

و بسیار جای تأثر است که پیروان و مقلّدین امام أعظم و امام مالك وامام شافعی و امام حنبل را که هیچ یك از عترت و اهل بیت رسول الله نبودند مسلمان پاك بدانند و هریك از آن فرق درطریقه خود آزاد باشند با آنکه در اصول وفروع باهم اختلافات بسیار دارند .

ولی پیروان جعفر بن محمد الصادق علیه‌السلام راکافر ومشرك و رافضی بخوانند ؟! .

ودر بلاد سنی ختی در مکّه معظمه که خداوند در باره آن مکان مقدّس میفرماید **ومن دخله کان آمنا** آزادی در عقیده واعمال وعبادات نداشته باشند ؟! .

چه خوش گوید حافظ شیرازی :

گر مسلمانی همین‌است که حافظ دارد   وای اگر از پس امروز بود فردائی

پس آقایان بدانید که ما جماعت شیعیان باعث افتراق کلمه نیستیم دوئیت را ما ایجاد نمیکنیم بلکه آنچه میشود از طرف شما میشود که زیاده از یکصد ملیون جمعیت مسلمان موحّد مؤمن را که در جهت قبله ونماز وروزه وحج و سایر احکام دین باشما شرکت دارند از خود دور وبیگانه ومشرك وکافر محسوب میدارید ؟ ؟ .

(در این موقع مؤذن أعلام نماز داد آقایان بفریضهٔ عشاء مشغول شدند بعد از فراغت‌از نماز وصرف چای جناب حافظ افتتاح کلام نمود) .

حافظ - حقیقت امر همین است که فرمودید من آدم بی‌انصاف وحق کش نیستم در قسمتهای مهمّی از بیانات شما حقیر معترفم که افراط کارهای متعصّبانه زیاد شده و مخصوصاً در این لیالی بدون تملّق و چاپلوسی مخلص که بسهم خود از محضر شما خیلی استفاده نموده و کاملا روشن گردیدم ولی در عین حال با اجازه خودتان میخواهم جمله ای عرض کنم که هم گله باشد وهم دفاعی از حریم اهل تسنن وآن اینست که چرا شما مبلّغین و دانشمندان شیعه عوام خود را منع نمیکنید از رفتار و گفتار هائی که عاقبتش کفر است تابهانه بدست دیگران ندهید که کلمهٔ کفر برزبان جاری نمایند

چون غالباً انسان بواسطه یك کلام بیجا و یا گفتار بی‌محل مورد حملات قرار می گیرد ودر خود هم شما آقایان اهل جماعت را مورد حملات قرار ندهید بلکه خود شیعیان اند که بهانه بدست میدهند و کلماتی میگویند که تاثیر درقلوب نموده لذا نسبت کفر بآنها داده میشود .

داعی - رفتار و گفتاری که عاقبتش کفر است از چه قبیل است متمنی است توضیح دهید تامعمّا حل گردد .

چرا شیعه طعن بر صحابه و ازواج رسول الله میزنند

حافظ - گفتار شنیع آنها از قبیل طعن و انتقاداتی است که نسبت بصحابه خاص رسول الله ﷺ و بعض ازواج طاهرات آنحضرت رضی‌الله تعالی عنهم مینمایند که‌محققاً کفر محض است

چونکه سالها در اعلاء کلمهٔ توحید در رکاب ظفر انتساب آنحضرت با کفار جهادها نمودند بدیهی است که خدمات آنها خالی‌از شوائب ونقایص بوده وقطعاً مستحق چنان خواهند بود خصوصاً آنهائیکه بمقتضای آیهٔ ۱۸ سورهٔ ۴۸ (فتح) که میفرماید **لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونك تحت الشجرة (۱)** .

بشرف رضوان حضرت حق مشرّف گشتند و شکّی نیست که آنها قولاً و فعلاً مورد توقیر رسول الله ﷺ بوده‌اند و البته منکر کمال ایشان در خذلان و گمراهی خواهد بود - ودر حقیقت بمقتضای آیهٔ شریفه سورة النّجم که میفرماید **وما ینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی (۲)** منکر پیغمبر ﷺ و قرآن گردیده و هر کس انکار پیغمبر وقرآن کند محققاً کافر است .

داعی - میل نداشتم که جنابعالی این قبیل موضوعات را در این مجلس علنی مورد بحث وسؤال یا بقول خودتان گله قرار دهید که داعی هم مجبور شوم جواب بدهم آنگاه حرف دست مردم جاهل ویکدسته معاند عنود بیفتد و قضاوت برخلاف نمایند خوب بود محرمانه بین خودمان این مطالب ردّ و بدل میشد تا جواب مطابق صواب عرض میکردم حالاهم تمنا میکنم تقاضای داعی را بپذیرید و از بحث علنی درین موضوع صرف نظر نمائید یك روز صبح خودم خدمتتان میرسم دو نفری قضیّه را حل می کنیم .

حافظ - بنده بی تقصیرم چون آقایان حاضر چند شب است بمن فشار میآورند که این موضوع مورد بحث قرار گیرد لذا این درخواست را مطابق میل آقایان نمودم چون شما متانت در کلام دارید گمان میکنم ضرری نداشته باشد که جواب مسکتی بآقایان بدهید که رضای خاطرشان فراهم گردد و یا تصدیق نمائید که حق با ماست .

نواب - صحیح است همگی انتظار داریم حلّ این معمّا گردد .

داعی - چون امر میفرمائید اطاعت مینمایم ولی از مثل شما شخص فاضل

(۱) هرآینه بتحقیق خدا از مؤمنانی که زیر درخت (حدیبیه) با تو بیعت کردند خوشنود گشت .

(۲) هرگز بهوای نفس سخن نمی گوید وسخن اوهیچ غیر وحی‌خدا نیست .

محترمی انتظار نداشتم با مشروحات مفصّله ای که در لیالی ماضیه بعرض رسانیدم وجهات کفر آور را بیان نمودم باز هم نسبت کفر بجامعهٔ شیعیان بدهید در صورتیکه در شبهای اول کاملا برای شما روشن نمودم که شیعه اثنا عشریه چون پیروان محمّد وآل محمد سلام الله علیهم اجمعین‌اند هر گز کافر نخواهند بود .

وچون جملاتی را در هم بیان فرمودید ناچارم آنها را از هم تفکیك نموده هریك را علیحدّه جواب عرض نمایم تا آقایان حاضرین محترم وهم چنین غائبین مجلس خود منصفانه قضاوت نموده و از شبهاتی که در دل آنها افکنده اند بیرون بیایند و بدانند که شیعیان هر گز کافر نخواهند بود وطرق کفر آن نیست که آقای محترم بیان نمودید .

طعن وانتقاد برصحابه موجب کفر نمیشود

اولاً فرمودید که طعن و انتقادی که شیعیان از صحابه و بعض از ازواج رسول الله ﷺ مینمایند موجب کفر آنها گردیده.

نفهمیدم روی چه دلیل وبرهان این بیان را نمودید قطعاً اگر طعن وانتقاد مستند به دلیل وبرهان باشد که ابداً منعت ندارد تا چه رسد بآنکه کفر آور باشد .

واگر بدون دلیل وبرهان ومحض اتهام باشد باز هم سبب کفر نمیگردد ـ برفرض بمؤمنی ولو صحابی باشد بی‌جهت هم طعن ونقد و یا لعنی هم بنمایند کافر نخواهند شد بلکه فاسق میشوند مانند آنکه شراب بخورند یا زنا کنند بدیهی است هرفسق وعصیانی قابل عفو واغماض است .

چنانچه ابن حزم ظاهری اندلسی متولد ۴۵۶ قمری در ص ۲۲۷ جزء سوم کتاب الفصل فی‌الملل والنحل گوید کسیکه به أصحاب رسول الله ﷺ دشنام دهد از روی جهل و نادانی معذور است و اگر روی بصیرت و بینائی باشد فاسق خواهد بود مانند آنکه بمعاصی از قبیل زنا و دزدی مشغول شده وقتی کافر میشود که بقصد آنکه چون اصحاب رسول خدا ﷺ می‌باشد دشنام دهد که منتهی میشود بعداوت و اهانت باخدا ورسول او که البته آنوقت کافر خواهد شد .

والّا صرف دشنام بصحابه موجب کفر نمیگردد چنانچه خلیفه عمر رضی الله عنه به پیغمبر عرض کرد اجازه بده گردن حاطب منافق را بزنم (با آنکه از صحابه بزرگ ومهاجرین وازاصحاب بدر بود) معذلك برای این دشنام و نسبت نفاق باو دادن کافر نشد : انتهی کلامه .

پس چطور ممکن است شیعیان را برای دشنام دادن ببعضی از افراد صحابه بفرض صدق ویقین شما ـ کافر خواند .

وحال آنکه اکابر متقدمین از علمای شما برخلاف عقیده شما درکتب معتبره خود از روی انصاف دفاعها از حق و حقیقت نموده‌اند .

از جمله قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی در مواقف وجوهی را که متعصّبین علمای شما در کفر شیعه آورده‌اند رد کرده وآنهارا نظر متعصّبانه دانسته .

وامام محمد غزالی صریحاً مینویسد سبّ و شتم صحابه ابداً کفر نمیباشد حتّی سبّ شیخین هم کفر آور نمیباشد .

وملا سعد تفتازانی در شرح عقاید نسفی گوید اینکه جمعی متعصّب گویند سبّ کنند گان صحابه کافرند مورد اشکال‌میباشد وکفر آنها غیر معلوم است چه آنکه بعض از دانشمندان بصحابه حسن ظن داشتند بدیهای اعمال آنهارا ندیده گرفتند بلکه تأویلات بارده نمودند و گفتند صحابه رسول الله از گمراهی و فسق مصون بودند ـ وحال آنکه این قسم نبوده ودلیل براین امر جنگهائی است که بین آنها اتفاق افتاده ثابت مینماید که آنها گمراه واهل فسق وعصیان بودند وحسادت وجاه طلبی آنهارا وادار باعمال زشت مینموده ومنحرف میشدند ـ حتی بزرگان از صحابه که مصون از کارهای زشت نبودند ـ پس اگر کسی با نقل دلیل نقد و انتقادی از آنها بنماید موجب کفر نخواهد شد چه آنکه بعضی روی حسن ظن چشم پوشی نموده نقل ننمودند . ولی برخی اعمال آنهارا نقل نموده ومورد انتقاد قرار میدهند ـ هر گز نمیتوان گفت آنها کافر هستند ـ برای آنکه هر صحابی که رسول خدا را دیده معصوم و بیگناه نبوده است ـ انتهی نقل بمعنی ـ

علاوه براینها ابن اثیر جزری صاحب جامع الاصول شیعیان را از فرق اسلامی بشمار آورده شما چگونه اثبات کفر برآنها مینمائید .

از جمله دلائل بر عدم کفر سبّ کنندگان بعضی از صحابه جهت اعمالشان آن است که زمان حیات خلفاء اشخاصی بآنها سبّ و شتم می‌نمودند و دشنامهای رکیك میدادند مع ذلك خلفاء امر بکفر وقتل آنها نمیدادند .

چنانکه حاکم نیشابوری در ص ۳۳۵ و ۳۵۴ جزء چهارم مستدرك و امام احمد حنبل در ص۹ جزء اول مسند و ذهبی در تلخیص مستدرك وقاضی عیاض درباب اول جزء چهارم کتاب شفاء و امام غزّالی در جلد دوم احیاء العلوم نقل می‌نمایند که در زمان خلافت ابوبکر روزی مردی وارد شد براو وشدیداً براو فحّاشی نمود ودشنام داد بطوری که حاضرین متأثر شدند ابوبرزة اسلمی گفت خلیفه اجازه بده اورا بقتل رسانم چه آنکه کافر گردید ابی‌بکر گفت نه چنین است احدی نمیتواند چنین حکمی بنماید مگر پیغمبر ﷺ .

واقعاً آقایان اهل تسنّن دایه از مادر مهربان‌ترند خود خلیفه سبّ وشتم ودشنام را میشنود وحکم بکفر وامر بقتل نمی‌نماید ولی آقایان محترم عوام بی خبر را اغوا میکنند (روی فرض وخیالات خود) که شیعیان کافر ومهدور الدّم اند چون سبّ صحابه می نمایند .

اگر سبّ صحابه کفر آور است پس چرا آقایان محترم معاویه و اتباع اورا که بفرد اکمل از صحابه وافضل خلفاء امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام سبّ و لعن نمودند کافر نمیخوانید پس بدانید هدف شما امر دیگر است و آن جنگ بااهل بیت وعترت طاهره وپیروان آنها میباشد .

اگر سبّ صحابه مخصوصاً خلفای راشدین کفر آور است پس چرا آقایان حکم بکفر عایشه امّ‌المؤمنین نمی نمائید که تمام علماء ومورخین خودتان نوشته اند پیوسته بخلیفه عثمان سبّ وشتم مینمود و علناً میگفت **اقتلوا نعثلا فقد کفر** یعنی بکشید این پیر خرفت را (که مراد عثمان باشد) پس بتحقیق کافر شده .

اگر یك فرد شیعهٔ مظلوم بگوید خوب شد عثمان را کشتند چون کافر بودفوری شما آقایان اورا کافر و حکم قتلش را صادر مینمائید ولی در حضور خود عثمان عایشه اورا نعثل و کافر خواند نه خلیفه نه صحابه اورا منع و زجر ننمودند؟؟ شما هم اورا مورد مذمت قرار نمیدهید .

نواب - قبله صاحب مگر نعثل چه معنی دارد که مورد گفتار قرار گرفته .

داعی - فیروز آبادی که ازعلمای بزرگ خودتان است در قاموس اللغة درمعنی نعثل گوید نعثل پیر خرفت را گویند ونیز یهودی پر ریشی بود در مدینه که عثمان‌را باو تشبیه می‌نمودند وشارح قاموس علّامهٔ قزوینی همین معنی را گفته بعلاوه گوید ابن حجر در تبصرة المنتبه ذکر کرده است که **ان نعثل یهودیّ کان بالمدینة هورجل لحیانیّ یشبه به عثمان** . یعنی نعثل یهودی پر ریشی بود در مدینه که مردم مدینه عثمان را تشبیه باو مینمودند .

از همه بالاتر اگر دشنام دادن بصحابه بد و امر قبیح است و دشنام دهنده کافر میشود پس چرا خلیفه ابی‌بکر در بالای منبر حضورصحابه و جامعهٔ مسلمین بفرد اکمل از صحابه علی بن ابیطالب علیه السلام دشنام داد؟! شما هیچ متأثر نمیشوید - بلکه ابی‌بکر را تقدیس مینمائید وحال آنکه باید تقبیح نمائید .

حافظ - چرا تهمت میزنید کجا خلیفه ابی بکر رضی الله عنه بخلیفه علی کرم الله وجهه دشنام داده .

داعی - ببخشید ما اهل تهمت نیستیم تا بچیزی علم پیدا نکنیم نقل نمی‌نمائیم خوبست مراجعه نمائید بص۸۰ جلدچهارم شرح نهج البلاغه که‌ابی‌بکر در مسجد بالای منبر در مقام انتقاد از امیر المؤمنین علیه السلام گفت **انّما هو ثعالة شهیده ذنبه مربّ لکلّ فتنة هو الذی یقول کروها جذعة بعد ما هرمت یستعینون بالضعفة ویستنصرون بالنساء کامّ طحال احبّ اهلها الیها البغی (۱)** .

(۱) جز این نیست که او(علی علیه السلام) روباهی میباشد که شاهد او دم او است؟! ماجراجو وبرپاکنندهٔ فتنه میباشد ؟! وفتنه‌های بزرگ‌را کوچك نشان میدهد ومردم را بفتنه وفساد ترغیب و ترهیب می نماید ؟کمك از ضعفاء ویاری از زنها می‌طلبدمانندام‌طحال است(که زنی بود زانیه در جاهلیت‌چنانچه ابن‌ابی الحدید توضیح میدهد) که‌دوست‌میداشت‌بنزدیکان‌خود زنا بدهد .
(ولی در سایر تواریخ باین عبارت آمده‌که ابی بکر گفت‌انما هی ثعالة‌شهیدها ذنبها) .

اینك آقایان مطابقه کنید فحشهای خلیفه‌ابی بکررا بمولی الموحدین امیرالمؤمنین باطعن وانتقادی که یك شیعه بآنها بنماید چقدر تفاوت دارد .

پس اگر دشنام دادن بیکی از اصحاب کفر آور است بایستی ابی‌بکر ودخترش عایشه ومعاویه و پیروانشان کافر باشند و اگر کفر آور نیست شما نمیتوانید باین جهت شیعیان را کافر بدانید .

چنانچه طبق احکام وفتاوای فقهاء وخلفاء بزرگتان دشنام دهندگان کافر وواجب القتل نمی‌باشند .

همچنانکه امام احمد حنبل در جلد سوم مسند وابن سعد کاتب در ص ۲۷۹ جزء پنجم کتاب طبقات وقاضی عیاض در باب اول جزء چهارم شفاء نقل نموده‌اند که عامل خلیفه عمر بن عبد العزیز از کوفه باو نوشت که شخصی بعمر بن الخطّاب خلیفه ثانی سبّ نموده ودشنام داده اجازه میدهید اورا بکشیم در جواب نوشت خون هیچ مسلمانی مباح نمیشود برای سبّ وشتم نمودن بمسلمانی مگر دشنام دهنده برسول خدا ﷺ دشنام داده باشد

علاوه براین اقوال عقاید اکابر علماء خودتان چون ابو الحسن اشعری و پیروان آن اینست که اگر کسی قلباً مؤمن ولی تظاهر بکفر نماید (مانند یهودیت و نصرانیت و غیره) یا بجنگ رسول الله ﷺ برخیزد یا خدا و رسول را بدون عذر شدیداً دشنام دهد مع ذلك کافر نمیشود ونمیتوان حکم کفر براو جاری نمود چه آنکه ایمان عقیده قلبی است وچون از قلب او احدی اطلاع ندارد نمیتوان فهمید تظاهر بکفر از روی دل و قلب بوده یا فقط جنبهٔ تظاهر داشته .

واین مراتب را علمای اشعری در کتب خود درج نموده اند مخصوصاً ابن حزم آندلسی درص ۲۰۴ و۲۰۶ جزء چهارم کتاب الفصل مبسوطاً این عقایدرا نقل نموده‌است .

پس دراین صورت چگونه آقایان حکم کفر برشیعیان موحّد پاکدل مطیع خدا وپیغمبر وعامل بتمام احکام شرع انور از واجبات ومستحبات صادر مینمائید - بفرض آنکه بعضی از آنها سبّ وشتم و دشنام بادلیل و برهان (بخیال خودشان) به بعضی از صحابه

بنمایند شما نمیتوانید طبق عقاید و گفتار اکابر پیشوایان خودتان حکم بکفر آنها بنمائید .

و حال آنکه در کتب معتبرهٔ خودتان مانند جلد دوم مسند احمد حنبل ص ۲۳۶ و جلد دوّم سیرة الحلبیّه حلبی ص ۱۰۷ و جلد دوم صحیح بخاری ص ۷۴ وصحیح مسلم کتاب جهاد و اسباب النزول واحدی ص ۱۱۸ و غیرهم بسیار رسیده که در حضور خود پیغمبر غالباً اصحاب مانند ابی‌بکر و غیره بهم دشنام میدادند بلکه یکدیگر را میزدند و رسول خدا ﷺ مشاهده می نمود وآنهارا کافر نمی خواند و اصلاحشان میداد (البته این قبیل اخبار جنگ و نزاع اصحاب در مقابل رسول الله ﷺ در کتب علماء اهل تسنن است نه در کتابهای علمای شیعه) .

پس جواب ایراد اولتان را با همین مختصر بیان شنیدید که لعن و دشنام باحدی از صحابه موجب کفر نمیشود و اگر بدون دلیل و برهان سبّ و لعنی بنمایند فاسق میشوند نه کافر و هر عمل فسقی قابل عفو و آمرزش میباشد .

اعمال نیك و بد صحابه مورد توجه رسول اکرم (ص) بوده

ثانیاً فرمودید صحابه مورد توقیر و احترام وتعظیم رسول اکرم ﷺ بوده‌اند صحیح است داعی هم تصدیق دارم بلکه عموم مسلمین و اهل علم و دانش متّفق‌اند که نیك و بد اعمال اشخاص مورد توجه و مطالعه خاتم الانبیاء ﷺ بوده وعمل نیك هر فردی را تقدیر می نمودند چنانچه عدالت انوشیروان و سخاوت حاتم طائی را تقدیر فرمودند.

ولی این مطلب هم مسلّم است که آنحضرت اگر توقیر و تقدیر از فردی یا جمعی می نمودند مربوط بهمان عمل نیکی بوده که از آنها صادر گردیده .

بدیهی است توقیر و تقدیر فردی یا جمعی در عمل مخصوصی قبل از صدور خلاف از ایشان دلالت بر سلامت و حسن عاقبت نمیکند چه آنکه عقوبت قبل از صدور عصیان با آنکه معلوم الصدور هم باشد جائز نیست .

چنانچه مولانا امیرالمؤمنین علی (ع) باآنکه از عمل عبدالرحمن بن ملجم مرادی

و شقاوت و سوء عاقبت او آگاه ومکررهم باو میفرمود توقاتل من هستی ودریك مجلس صریحاً فرمود.

ارید حیاته و یرید قتلی غدیرك من خلیل من مرادی(۱)

مع ذلك در مقام عقوبت او بر نیامد پس روایتی که دلالت بر حسن فعل و عمل مخصوصی نماید افاده تام نمینماید.

جواب از بیعت الرضوان

ثالثاً فرمودید چون صحابه در بیت الرضوان حاضر بودند و در تحت شجره با آنحضرت بیعت نمودند مستحق مدح‌اند نه مذمت چون مشمول آیه شریفه گشتند.

محققین از علماء در این موضوع جوابها داده‌اند که مدلول آیه مذکوره عندالتوفیق رضاء املیّه است از آن فعل مخصوص که بیعت است نه رضای ابدی تا روز آخر عمر در تمام مراحل زندگانی.

زیرا خود میدانید که در آن بیعت (تحت شجره) در حدیبیّه هزار و پانصد نفر از امت حاضر بودند که عدّه‌ای از آنها مشمول آیات نفاق شدند که خدا آنها را وعدهٔ خلود در آتش داد.

آیا ممکن است خدا و رسول از عدّه‌ای راضی باشند و حال آنکه قسمتی از آنها مخلّد در آتش وقسمت دیگر در بهشت جاویدان باشند.

پس معلوم میشود رضایت خدایتعالی تنها در اثر بیعت تحت شجره نبوده بلکه معلّق بایمان خالص و عمل صالح بوده یعنی آنانکه با اعتقاد قلبی بتوحید و نبوت بیعت نمودند مورد رضای پروردگار و خلود در جنت قرار گرفتند.

واما کسانی که یا ایمان نداشتند و بیعت نمودند و یا ایمان داشتند و بیعت نکردند مورد سخط خداوندی قرار گرفته و مخلّد در آتش خواهند بود.

پس بنا بر این بیعت تحت شجره تنها کافی از رضای پروردگار نیست واشخاصیکه

(۱) من زندگانی اورا خواهان واو قتل مرا طالب است - واین غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است (چنانچه ابن حجر مکی هم در ص۷۲ صواعق آخر باب ۹ نقل نموده است).

مخلّد در آتش اند معلوم میشود آن روز ایمان نداشتند و بدیهی است که مورد انکار احدی از مسلمین نیست که بعض از افعال حسنهٔ مرضیه از صحابه صادر میشد که مورد تقدیر بوده والبته هرعمل نیکی که از کسی ظاهر شود مورد مدح واقع میشود (مانند بیعت نمودن درتحت شجره) مادامی که عمل خلافی از او ظاهر نگردد - و اگر عمل زشتی هم از مؤمن ولو صحابی باشد ظاهر گردد مورد نقد و انتقاد قرار خواهد گرفت.

جامعهٔ شیعیان افعال و اعمال نیك صحابه را پیوسته نقل نموده ومذعن بخوبی آن أعمال هستند.

وآن کسانیکه در مقام طعن وانتقاد در آمده‌اند در حالتیکه اذعان باعمال نیك آنها دارند از قبیل بیعت الرضوان و مهاجرت با رسول خدا ﷺ و مانند انصار و پذیرائی نمودن از آنحضرت و حاضر شدن بجنگها (ولو آنکه فتح بدست علی علیه‌السلام واقع میشد) وسایر اعمال نیك صادرهٔ از آنها اعمال ناپسند وزشت آنها هم رطب اللسان ومورد بحثشان میباشد.

حافظ - خیلی حیرت آور است که میفرمائید از صحابه رسول خدا ﷺ افعال ناپسند وزشت ظاهر گردیده و حال آنکه رسول خدا ﷺ فرد فرد آنها را هادی و مقتدای امت قرار داده و در حدیث معروف که فرموده **انّ اصحابی کالنجوم بأیّهم اقتدیتم اهتدیتم**[۱] قطعاً شما در عقیدهٔ خود منفردید و ما عقیده منفردرا نمی‌توانیم بپذیریم.

جواب از حدیث باصحاب من اقتدا کنید

داعی - حدیثی شاهد مقال آوردید که حقیر را دریك سنگلاخ بزرگی انداختید که گوهر را از میان آن بیرون آوردن افتخار بزرگی است ناچارم قدری در اطراف این حدیث مختصراً بحث کنم و بعد بجواب اصلی شما بپردازم. و البته بحث ما در سند حدیث وصحت وسقم آن نقداً نمی‌باشد زیرا مارا بکلی از مطلب دور مینماید فقط بحث در مدلول حدیث میباشد.

(۱) بدرستیکه اصحاب من مانند ستارگانند و بهریك از آنها اقتدا کنید هدایت شده‌اید.

بدیهی است کسانیکه رسول اکرم (ص) را زیارت نموده و یا بضبط حدیث از آنحضرت موفق گردیده‌اند صحابه واصحاب میگویند خواه از مهاجر و انصار و خواه غیر از اینها از موالی وغیره باشد.

اشتباه بزرگی که آقایان نموده‌اید اینست که روی حسن نظر تصور فرموده‌اید صحابه واصحاب رسول الله عموماً پاك ومنزه از جمیع عیوب بوده‌اند وحال آنکه اینطور نبوده اصحاب آنحضرت مخلوط از نیك وبد بودند که خدا ورسول بزرگوار بحال خوب وبد آنها آگاهی داشتند ودلیل براین معنی سوره منافقون وآیاتی که در سایرسور قرآن مجید مانند توبه واحزاب در مذمت منافقین وفاسقین از اصحاب وارد گردیده اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود مثالب آنها را نقل نموده‌اند و بعض از آنها مانند هشام بن محمّد سایب کلبی که از اعیان علماء شما میباشد کتاب مخصوصی در مثالب صحابه تصنیف وتألیف نموده است.

ومنافقینی که خداوند در قرآن مجید ورسول اکرم (ص) آنهارا مذمت و اهل آتش معرفی فرموده‌اند مردمان دو روئی بودند که ظاهر مسلمانی داشتند و باطن آنها فاسد وخراب بوده و تمامی آنها در سلك اصحاب آنحضرت بودند - در این صورت چگونه میتوانیم بتمام اصحاب آنحضرت نظر نیك داشته باشیم که بهریك از آنها اقتدا نمائیم نجات یابیم.

آیا در داستان عقبه از همان منافقین اصحاب نبودند که ظاهری آراسته داشتند ولی در صدد قتل خاتم الانبیاء (ص) برآمدند.

حافظ - داستان عقبه را جمعی از علماء از ساخته‌های شیعه میدانند و صحت آن غیر معلوم است.

داعی - بی‌لطفی فرمودید عقاید عدّه ای از اصحاب خوارج و نواصب را مدرك گفتار قرار دادید این قضیه بقدری مشهور و واضح و آشکار و مستفیض است که مورد تصدیق علمای خودتان میباشد.

مراجعه نمائید بکتاب دلائل النبوة تألیف حافظ ابوبکر أحمد بن حسین بیهقی

شافعی که از اکابر فقهاء و دانشمندان خودتان میباشد داستان بطن عقبه‌را مسنداً باسلسلهٔ رُوات و امام احمد حنبل در آخر جلد پنجم مسند از ابو طفیل و ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه ضبط نموده‌اند و بطور استفاضه مشهور است که حضرت جماعتی از اصحاب را در آن شب لعن فرمودند.

داستان عقبه وقصد قتل پیغمبر

نواب - قبله صاحب قضیّهٔ عقبه چه بوده است و چه اشخاصی میخواستند رسول خدا را بقتل رسانند متمنی است ولو مختصراً بیان فرمائید.

داعی - اکابر علمای فریقین نوشته اند که در مراجعت از غزوهٔ تبوك چهارده‌نفر از منافقین تصمیم محرمانه بقتل رسول اکرم (ص) گرفتند در بطن عقبه که راه باریکی در دامنه کوه بود که فقط یکی یکی باید عبور بنمایند خواستند تصمیم خود را عملی نمایند جبرئیل رسول خدا را خبر دادآنحضرت حذیفهٔ نخعی را فرستادند در دامنه کوه پنهان گردید وقتی آن عدّه آمدند وباهم حرف زدند همه را شناخت که هفت نفرآنها از بنی امیّه بودند حذیفه خود را بآنحضرت رسانید و آنها را معرفی نمود حضرت فرمود راز دار باش خدا نگهدار ما میباشد اول شب حضرت متدّم بر اردو حرکت نمود عمّار یاسر مهار شتر راگرفته حذیفه شتر را از عقب میراند وقتی براه باریك رسیدند آنها دبّه های خود را پر از ریگ کرده (یا شیشه‌های پر از روغن) با فریاد مقابل شترپرتاب نمودند که شتر رمیده وآنحضرترا بدرّهٔ عمیق پرتاب نماید ولی خدای تعالی آنحضرت را حفظ فرمود آنها هم فرار نموده و درجمعیت خود را پنهان نمودند.

اینها مگر از اصحاب نبودند پس این عمل آنها نیك و پیروی آنها راه هدایت بوده ؟!.

آیا سزاواراست خوش بینی آدمی تا آنجا برود که وقتی گفتند اصحاب رسول الله یعنی کسانیکه پیغمبر را دیده اند یا نقل حدیث از آنحضرت نموده‌اند دیگر غمض عین کنند عیوب وبدیهای آنها را نبینند و بگویند همگی اهل روضهٔ رضوان و ناجی بلکه پیروان هریك از آنها هم ناجی میباشند ؟!.

پیغمبر امر به پیروی از دروغگویان ننموده

آیا ابوهریره کذّاب که‌شبهای قبل اشاره‌بحالات او نمودم که خلیفه عمر اورا تازیانه زد و گفت از پیغمبر ﷺ زیادحدیث بدروغ نقل میکندجزء اصحاب نبوده و ناقل أحادیث بسیار نبوده همچنین دیگران از اصحاب مانند سمرة بن جندب وغیره که وضع حدیث می‌نمودند از اصحاب نبودند آیا رسول خدا ﷺ امت را امر مینماید پیروی کنید از کذّاب وجعّال تا هدایت شوید .

اگر این حدیثی که شما مدرك عظمت اصحاب قرار دادید صحیح است که بهریك ازاصحاب اگراقتداء نمودند هدایت می‌یابند بفرمائید اگر دو تن از اصحاب دو راه‌مخالف رفتند ما پیروی از کدام یك کنیم تا هدایت شویم اگر دو دسته از اصحاب با هم محارب و یا مخالف در عقیده شدند ما پیروی از کدام دسته بنمائیم تا رستگار شویم .

حافظ ـ اولا اصحاب پاك رسول الله با هم مخالفت وجنگی هر گز نمی نمودند و اگر مخالفت نمودند غور و دقت نمائید هر کدام از آنها پاکتر و گفتارشان مستدل تر است ازآنها پیروی کنید .

داعی ـ بنا بر این بیان شما اگر ما غور کردیم و تحقیق نمودیم و یکی از دو را پاك و اهل حق شناختیم قطعاً آن دستهٔ دیگر از اصحاب ناپاك و بر باطل خواهندبود؟ پس این حدیث بخودی‌خودعقلا از درجهٔ اعتبار ساقط میگردد چه آنکه نمی شود بهریك از صحابه اقتدا نموده و هدایت یافت .

مخالفت اصحاب در سقیفه

و اگر این حدیث صحیح است شما چه ایرادی بشیعیان دارید زیرا اینها پیروی نمودند طریقهٔ عدّه‌ای از اصحاب را مانند سلمان و ابی ذر و مقداد و عمار یاسر و ابو ایوب انصاری و حذیفهٔ نخعی و خزیمهٔ ذوالشهادتین و امثال آنها راکه قبلا درشبهای گذشته اشاره بنـام آنها نمودیم که بیعت با ابی بکر ننمودند و بلکه مخالفت ومحاجّه هم کردند .

پس این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم ایستادند کدام دسته حق بودند قطعاً یك دسته از آنها بر باطل بودند و حال آنکه در حدیثی که شما نقل نمودید میگوید

بهریك از اصحاب اقتدا کنید هدایت میشوید ؟ ! .

مخالفت سعد بن عباده با ابی‌بکر و عمر

مگر سعد بن عباده انصاری از اصحاب نبود که با ابی‌بکر و عمر بیعت نکرد باتفاق جمهور مورخین اسلامی از شیعه وسنی رفت در شام ماند تا اواسط خلافت عمر کشته شد پس اقتداء باو کردن و مخالفت با ابی‌بکر و عمر بحکم این حدیث راه هدایت میباشد .

قیام طلحه و زبیر در مقابل علی علیه السلام در بصره

آیا طلحه وزبیر از اصحاب وبیعت کنندگان تحت شجره نبودند ؟آیاقیام آنهادرمقابل خلیفهٔحق پیغمبر نبود(و بعقیدهٔ شمامسلّماًخلیفهٔچهارم) و سبب‌ریختن خون بسیاری از مسلمانان نگردیدند آیا این دو دسته از اصحاب که در مقابل هم قرار گرفتند پیروی و اقتداء بکدام یك از آنان سبب هدایت بوده اگر بگوئید هردو دسته چون تابع اصحاب بودند حق بودند راه غلط پیموده‌اید زیرا جمع بین ضدّین محال است که دو فرقهٔ محارب هردو اهل هدایت وروضهٔ رضوان منزلگاه آنها باشد .

پس قطعاً آن طرفی که اصحاب علی‌بن أبیطالب (ع) بودند هدایت یافته وطرف مقابل برباطل و این خود دلیل دیگر است برابطال فرمودهٔ شما که اصحاب حاضر در بیعت الرضوان تحت شجره تماماً رستگارند زیرا دو نفر از بیعت کنندگان تحت الشجره طلحه و زبیر بودند که بجنگ امام وخلیفه‌برحق برخاستند ـ آیاآن‌عملشان که قیام در مقابل خلیفهٔ پیغمبر وجنگ با کسیکه‌آن حضرت دربارهٔاو فرمود **حربك‌حربی** ننگ بزرگی نبوده وجنگ بارسول خدا نبوده پس چطور ممکن است بفرمائید کلمه اصحاب یاحاضر بودن در بیعت الرضوان رستگاری کامل میآورد .

معاویه وعمرو بن عاص علی علیه السلام را سب مینمودند

آیا معاویه وعمرو بن العاص از اصحاب نبودند که باخلیفهٔ پیغمبر جنگیدند بعلاوه در منابر ومجالس حتی در خطبهٔ نماز جمعه علی (ع) را سبّ و لعن می‌نمود باآنکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود نقل نمودند که مکرر رسول

اکرم ﷺ فرمود **من سبّ علیّاً فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله (۱)** .

پس روی قاعده این حدیثی که شما مدرك آوردید اتباع ملعون بن ملعون علی لسان رسول الله ﷺ وسب کنندگان علی علیه السلام که فی الحقیقة سب کنندگان خدا وپیغمبر بودند (بنا برآنچه علمای خودتان نوشتند) هدایت یافته واهل بهشت اند .

فاضل تفتازانی در شرح مقاصد مفصلا در این موضوع بیانی دارد گوید چون بین صحابه محاربات سخت و مشاجرات شدید واقع شده معلوم میشود که بعض از آنها از طریق حق منحرف گردیده از روی حقد وحسد وعناد وحب ریاست ومیل بلذات شهوانیّه هر نوع ظلم وتعدی نمودند .

بدیهی است که چون هرصحابی معصوم نبوده مرتکب فجایع اعمال گردیدند ولی بعض ازعلماء ازجهت حسن ظن بصحابه اعمال ورفتار زشت آنها را تأویلات بارده نمودند؟ !.

از این قبیل دلائل محسوسه برابطال این حدیث منقولهٔ شما بسیار است که دیگر وقت اجازهٔ بیش از این گفتار نمیدهد .

پس قطعاً این حدیث از موضوعات است چنانچه بسیاری از علماء خودتان در کتاب الموضوعات در سلسلهٔ اسنادش خدشه نموده‌اند .

اسناد اصحابی کالنجوم ضعیف است

چنانچه قاضی عیاض در صفحه ۹۱ جلد دوّم شرح الشفاء این حدیث را نقل نموده و گوید دارقطنی در فضائل و ابن عبدالبرّ از طریق او آورده‌اند که باسناد این حدیث حجّتی نمی باشد .

ونیز از عبد ابن حمید در مسند خود از عبد الله ابن عمر نقل نموده که بزار منکر صحت این حدیث بوده .

و نیز گوید ابن عدی در کامل باسناد خود ازنافع از عبدالله ابن عمر نقل نموده که اسناد این حدیث ضعیف است .

و همچنین گوید بیهقی روایت نموده که متن این حدیث مشهور است ولی اسانید او ضعیف است انتها .

(۱) کسیکه دشنام دهد علی را پس بتحقیق مراسب ودشنام داده وکسیکه مرا سب ودشنام دهد خدا را سب ودشنام داده .

چه آنکه در اسناد این حدیث حارث ابن غصین مجهول الحال و حمزة ابن‌ابی‌حمزه نصیری که متهم به کذب و دروغ گوئی بوده اند میباشند لذا ضعف حدیث ثابت است .

و نیز ابن حزم گفته است این حدیث مکذوب وموضوع وباطل است .

پس چنین حدیثی با سلسله اسناد ضعیفه قابل اعتماد و اتکاء باستناد بآن نمیباشد و بر فرض بگوئیم این حدیث صحیح است قطعاً عمومیت آن منظور نظر نبوده بلکه مراد اقتداء بخوبان و نیکو کاران از اصحاب بوده که بحکم آنحضرت تبعیت از کتاب کریم وعترت طاهره نمودند .

صحابه معصوم نبودند

پس با این مقدماتی که عرض شد اگر نقد وانتقادی از بعض صحابه بشود مورد مذمت نخواهد بود چه آنکه صحابه عموماً بشری بودند عادی و غیر معصوم پس وقتی معصوم نبودند جایز الخطا بوده اند .

حافظ ـ ماهم قائلیم که صحابه معصوم نبودند ولی مسلّماً همگی آنها عدول بودند معصیتی از آنها صادر نمیشد .

داعی ـ بی لطفی فرمودید که بطور مسلّم آنها را عادل ومبرّا از معاصی دانستید زیرا که اخبار منقولهٔ در کتب معتبرهٔ علمای خودتان برخلاف این معنی حکم میکند که بسیاری از اکابر صحابه روی عادت دیرینه گاهی مرتکب معاصی میشدند .

حافظ ـ ما که از چنین اخبار اطلاع نداریم چنانچه شما دارید بیان فرمائید .

داعی ـ گذشته از آنچه در جاهلیت می نمودند در اسلام هم مرتکب بسیاری از معاصی میشدند که داعی من باب نمونه به نقل یکی از آن اخبار اکتفا مینمایم .

زیرا که بزرگان از علماء خودتان در کتب معتبره خود نقل مینمایند که سال فتح مکه (هشتم هجری) عدّه‌ای از کبار صحابه مجلس اُنسی داشتند که در آن مجلس سرّی شراب صرف نمودند .

حافظ ـ بطور قطع این خبر از مجعولات مخالفین است زیرا که صحابه بزرگ که در مجلس فساد حاضر نمی شدند تا چه رسد بنوشیدن شراب بعد ازحکم بحرمت ؟ .

داعی - قطعاً از مجعولات مخالفین نیست بلکه اگر جعل نمودند علماء خودتان نمودند .

نواب - قبله صاحب چنین مجلسی اگر بوده حتماً نام صاحب خانه و مدعوین برده شده است شما میتوانید این مطلب را برای ما باز نمائید .

داعی - بلی این مطالب کاملا در نزد علماء شما بطور وضوح بیان گردیده .

نواب - متمنی است بیان فرمائید تا حلّ معمّا گردد .

شراب خوردن ده نفر از صحابه در مجلس سری

داعی - ابن حجر در ص ۳۰ جلد دهم فتح الباری مینویسد ابو طلحه زید بن سهل در منزل خود مجلس شرابی تشکیل داد و ده نفر را بآن مجلس دعوت کرد که همگی شراب نوشیدند و ابی‌بکر اشعاری در مرثیهٔ کفار مشرکین و کشته شدگان بدر سرود ؟! .

نواب - آیا نامهای مدعوین را ذکر نموده‌اند چنانچه نقل نموده اند برای ما بیان فرمائید تا کشف حقیقت شود .

داعی ۱ - ابوبکر بن ابی قحافه ۲ - عمر بن الخطّاب ۳ - ابوعبیدهٔ جراح ۴ - ابیّ بن کعب ۵ - سهل بن بیضاء ۶ - ابوأیوب انصاری ۷ - ابوطلحه (دعوت کننده وصاحب البیت) ۸ - ابو دجانهٔ سماك بن خرشه ۹ - ابوبکر بن شغوب ۱۰ - انس بن مالك که در آن وقت هیجده ساله وساقی مجلس بوده - چنانچه بیهقی در ص ۲۹ جلد هشتم سنن از خود انس نقل مینماید که گفت من در آن روز از همه کوچکتر و ساقی مجلس بودم - (هم‌همهٔ شدید در مجلس) .

شیخ - (باعصبانیت) بذات پروردگار این خبر از ساخته‌های دشمنان ماميباشد .

داعی - (با تبسّم) خیلی تند رفتید و قسم بیجائی یاد نمودید تقصیر شما هم نیست مطالعاتتان کم‌است واگر زحمت مراجعهٔ بکتب را بخود میدادید میدیدید که‌اکابر علماء خودتان نوشته اند - پس استغفار کنید .

ناچار شدم برای روشن شدن ذهن آقایان محترم که بدانید ما آنچه میگوئیم نقل

قول علمای خودتان را مینمائیم ببعض ازاسناد این واقعه که درنظر دارم اشاره نمایم .

محمدبن‌اسماعیل بخاری در تفسیر آیه خمر در سوره مائده درصحیح خود - ومسلم ابن‌حجّاج در کتاب اشربه باب تحریم الخمر صحیح خود - و امام احمد حنبل در ص ۱۸۱و۲۲۷ جلد سیم مسند - وابن کثیر درص ۹۳و۹٤ جلد دوم تفسیرخود - وجلال‌الدین سیوطی درص۳۲۱ جلددوم درّالمنثور - وطبری‌در ص۲٤ جلد هفتم تفسیر - و ابن حجر عسقلانی در ص ۲۲ جلد چهارم اصابه و در ص ۳۰ جلد دهم فتح الباری - و بدرالدین حنفی در ص ۸٤ جلد دهم عمدة القاری و بیهقی درص ۲۸٦ و۲۹۰ سنن و دیگران شرح قضایا را مفصّل و مبسوط نقل نموده‌اند .

شیخ - شاید قبل از تحریم بوده نه بعد از تحریم .

داعی - روی قواعد مندرجهٔ در کتب تفاسیر و تاریخ معلوم میشود بعد از ورود آیات تحریم بعض از مسلمین و صحابه،شراب ممنوع را میخوردند .

چنانچه محمد بن جریر طبری درص ۲۰۳ جلد دوم تفسیر کبیر خود مسنداً ازأبی القموس زید بن علی نقل نموده که گفت خداوند سه مرتبه آیات خمریه نازل فرموده مرتبهٔ اول آیه ۲۱۹ سوره (بقره) **یسئلونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس و اثمهما اکبر من نفعهما** (۱) نازل گردید ولی‌مسلمین متنبّه نگردیده و میخوردند شراب را حتی دو نفر شراب خورده و مست بنماز مشغول شدند وکلمات بی معنی میگفتند خداوند آیه ٤۳ سوره ٤ (نساء) را نازل فرموده که :

یا ایها الذین آمنوا لاتقربوا الصلوة وانتم سکاری حتّی تعلموا ماتقولون (۲) ،

باز هم میخوردند شراب را ولی در حال مستی بنماز نمیایستادند تا آنکه روزی مردی شراب خورد (بنا بروایت بزّار وابن حجر و ابن مردویه ابوبکر بود) و اشعاری در مرثیهٔ کشته گان بدر گفت رسول‌الله ﷺ شنید باحال غضب تشریف‌آورد باچیزیکه‌در

(۱) ای‌پیغمبر از تو از حکم‌شراب وقمار میپرسند بگو این‌دو کار گناه‌بزرگ است وسودهائی برای مردم دارد ولی زیان‌گناه آن بیش‌از منفعت آنست .

(۲) ای اهل‌ایمان‌هرگز درحال مستی بنماز نزدیك نشوید تابدانید چه‌میگوئید (وچه‌میکنید) .

دست مبارکش بود خواست او را بزند گفت پناه میبرم بخدا از غضب خدا و پیغمبرش بخدا قسم دیگر نمیخورم آنگاه نازل گردید آیهٔ ۹۱ سوره ۵ (مائده) که **یاایّها الّذین آمنوا انّما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلّکم تفلحون (۱) .**

ما حصل از آنچه عرض شد آن بود که آقایان بدانید صحابه هم مانند سایر مؤمنین و مسلمین خوب و بد داشتند یعنی هر کدام از آنها که دراطاعت اوامرخداو پیغمبر جدّی بودند به منتها درجه سعادت رسیدند و هر کدام تابع هوای نفس فریب شیطان خوردند فاسد شدند .

پس آنکسانیکه در مقام طعن و انتقاد بصحابه هستند دلائل منطقی دارند میگویند مطاعن زشت و نا پسند صحابه علاوه بر آنکه در کتب معتبرهٔ خودتان ثبت است با شواهد آیات قرآنیه مورد مذمت قرار گرفته بهمین جهت مورد انتقاد شیعیان واقع چنانچه جواب منطقی در مقابل انتقادات منطقی باشد مورد قبول است .

یکی از صفات مذمومه اینست که آدمی حب و بغض بی جا بکار برد یعنی روی محبت و علاقه ای که بفردی یا افرادی دارد اعمال و یا افعال و گفتار آنها را تماماً با چشم خوبی به بیند و بگوید ابداً بدی درعالم وجود ندارد .

حافظ - بسیار خوب بفرمائید اعمال و افعال زشت و ناپسند اصحاب از چه قبیل بوده چنانچه منطبق با دلیل وبرهان باشد ما هم قبول مینمائیم .

در نقض عهد نمودن صحابه

داعی - عجب است که بعد از این همه صفات مذمومهٔ آنها (که مختصری از مفصل عرض شد) تازه میفرمائید صفات مذمومهٔ آنها چه بوده - اینک برای تأیید عرایضم یکی از اعمال زشت و ناپسندی که از آنها صادر گردیده ودر تمام کتب فریقین ثبت می باشد اشاره مینمایم وآن عمل نقض عهد و بیعت آنها بوده که خداوند متعال در قرآن مجید ناقضین عهد را مورد انتقاد ولعن قرار داده علاوه بر آنکه در آیه ۹۳ سوره ۱۶ (نحل)

(۱) ای اهل ایمان شراب و قمار و بت پرستی و تیرهای گروبندی (که رسمی بود در جاهلیت) تماماً پلید واز عمل شیطان است البته از آن دوری کنید تا رستگار شوید .

وفای بوعده وعهد را واجب نموده که میفرماید **و اوفوا بعهد اللّه اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها (۱) .**

و در آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) ناقضین عهد را ملعون خوانده که میفرماید **والّذین ینقضون عهد اللّه من بعد میثاقه و یقطعون ماامراللّه به ان یوصل ویفسدون فی‌الارض اولئك لهم اللّعنة ولهم سوء الدار (۲) .**

پس بحکم آیات قرآن مجید و اخبار بسیاری که در کتب ما و شما وارد است نقض عهد نمودن گناه بزرگ است خصوصاً نقض عهد با خدا و بامر خدا و بدستور رسول خدا ﷺ که قطعاً برای اصحاب ونزدیکان آن حضرت اقبح قبایح بوده است .

حافظ - کدام عهد و بیعتی بوده که بامر خدا و رسول ابلاغ شده و اصحاب و یاران پیغمبر ﷺ نقض عهد نمودند تابگوئیم مشمول آیات قرآنی واقع شدند گمان میکنم اگر توجه نمائید خواهید تصدیق نمود که اینها از جعلیّات عوام شیعه میباشد وإلّا صحابهٔ رسول الله ﷺ مبرّای از این اعمال بوده اند .

محمد وعلی صادقین در قرآنند

داعی - مکرر عرض کرده‌ام که شیعیان چون ناچارند پیروی ازموالی صادق ومصدّق خود بنمایندوإلا شیعه نخواهند بود پس خواص وعوام آنهاهرگز جعل‌خبر نمینمایند ودروغ نخواهند گفت برای آنکه موالی آنها بتمام معنی صادق و مصدّق بودند که قرآن مجید، بصدق آنها شهادت داده بنا برآنچه علماء بزرگ خودتان از قبیل امام ثعلبی و جلال الدین سیوطی در تفسیر و حافظ ابو نعیم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع المودّة از خوارزمی و حافظ ابو نعیم وحموینی - ومحمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲

(۱) (امر در این آیه برای وجوب است علی الاقوی) چون (با خدا ورسول وبندگانش) عهدی نمودید بآن عهد وفا کنید سوگند پیمان را که مؤکد واستوار گردید مشکنید .

(۲) آنانکه پس از پیمان بستن (با خداورسول) عهد خدا راشکستند وهم آنچه خداامر به پیوند آن کرده (مانند صله‌رحم‌ودوستی وولایت علی‌علیه السلام) پاك بگسستند ودرروی‌زمین‌فتنه وفساد برانگیختند مرایشانراست لعنت‌دوری از رحمت وابتلاء بعذاب دوزخ .

کفایت الطالب مسنداً و نیز از تاریخ محدث شام همگی نقل نموده اند که مراد از صادقین در آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) که میفرماید **یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه وکونوا مع الصادقین (۱)**.

محمد و علی علیهما السّلام اند و در بعضی از آن روایات مراد از صادقین پیغمبر ﷺ و أئمّه از اهل بیت آنحضرت اند.

پس پیروان آن خاندان جلیل از عارف و عامی أهل جعل و دروغ نیستند زیرا جعل و دروغ را باید کسی بگوید که دلائل صدق وراستی بر حقّانیّت خود نداشته باشد آنچه را شیعیان میگویند همانست که اکابر علماء و مورخین خودتان ثبت وضبط نموده اند اگر ایرادی هست اول باید بعلماء خودتان بگیرید که چرا نوشته‌اند.

اگر أکابر علماء خودتان نقض عهد صحابه را در کتب معتبر خود ننوشته بودند هر گز داعی در همچو مجلسی تفوّه بچنین کلامی نمی نمودم.

حافظ - کدام یك از علماء جماعت و در کجا نوشته‌اند که صحابه نقض عهد نمودند و نقض عهد آنها چه بوده بحرف که مطلب درست نمی شود.

داعی - حرف نیست بلکه برهان و منطق و حقیقت است در بسیاری از جاها صحابه نقض عهد نمودند و بیعتی را که خاتم الانبیاء ﷺ امر بآن نمود شکستند که اهم از همه آنها عهد وبیعت در غدیر خم بوده است.

در حدیث غدیر و چگونگی آن

که جمهور علماء فریقین (شیعه و سنی) معترف‌اند که روز هیجدهم ذی‌الحجة الحرام درحجة الوداع سال‌دهم هجرت‌ز مان بر گشتن از مکّه معظمه تمامی اصحاب را در بیابانی که آنجا را غدیر خم میگفتند جمع نمود حتّی جلو رفته گان قافله را بامر آن‌حضرت بر گرداندند وعقب مانده گان هم رسیدند که بسند شیعه و اکثر علماء و مورخین بزرگ خودتان هفتاد هزار نفر و بسند بعض از علماء شما از قبیل امام ثعلبی در تفسیرش و سبط ابن

(۱) ای اهل ایمان خدا ترس باشید وپیرو باشید با مردمان راستگو (که‌محمد وعلی‌وائمة از عترت آنها باشند).

جوزی در تذکره خواص الامّه فی‌معرفة الائمّه ودیگران یکصد و بیست هزارنفر حاضر در غدیر خم بودند.

رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ تشریف برد بالای منبری که برای آن حضرت مرتب نمودند خطبهٔ بسیار طولانی قرائت فرمود که غالب آن خطبه در مدایح وفضایل مولانا أمیر المؤمنین علی علیه‌السلام بود وغالب آیاتی که‌در باره‌علی نازل شده قرائت وتجدید نمودند وجامعه امت را بخوبی‌متوجه مقام مقدس ولایت‌امیر المؤمنین علیه‌السلام نموده آنگاه فرمودند **معاشر الناس الست اولی بکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه (۱)**.

آنگاه دستهارا برداشت و دعا کرد **اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله (۲)** سپس امر فرمود خیمه‌ای بر پا کردند وأمیرالمؤمنین‌را امر فرمود در خیمه بنشیند و بتمام امت که حاضر بودند امر فرمود بروید وباعلی بیعت کنید زیرا که من از جانب پروردگار مأمورم که از شما بیعت برای علی بگیرم **اوّل من بایع ذلك الیوم علیّاً کان عمر ثمّ ابابکر ثمّ عثمان ثمّ طلحة ثمّ زبیر وکانوا یبایعون ثلاثة ایام متواترة (۳)**.

حافظ - آیامیشود باور نمود که‌امر با این‌پراهمیتی که شما بیان نمودید واقع شده باشد وعلماء بزرگ آنرا نقل ننموده باشند.

داعی - هیچ انتظار نداشتم که شما این قسم بیان نمائید در حالتیکه قضیّهٔ غدیر خم کالشمس فی رابعة النهار ظاهر و هویدا میباشد و کسی انکار این معنی را نمینماید مگر عنود لجوج که خودرا رسوا ومفتضح نماید.

(۱) ای‌جماعت مردم آیا من اولی بتصرف ازشمادر نفسهای شما نیستم (اشاره بآیه شریفه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم) عرض‌کردند چرا فرمود هرکس را من مولای او هستم (یعنی اولی بتصرف در امر او هستم) پس این علی (ع) مولای اوست (یعنی اولی بتصرف در امر او می‌باشد).

(۲) خداوندا دوست بدارکسی که‌علی را دوست بدارد ودشمن بدار کسی که علی‌رادشمن بدارد یاری‌کن کسی که علی را یاری‌کند وواگذار کسی که علی را واگذارد.

(۳) اول کسیکه‌آن روز بیعت‌کرد عمر وبس از آن ابی‌بکر وعثمان وطلحه وزبیربودند واین پنج نفر هرسه روزکه پیغمبر درآن بیابان توقف فرمود متوالیا بیعت‌نمودند.

چه آنکه جمهور علماء ثقات شما این و قعهٔ مهم را در کتب معتبرهٔ خود ثبت نموده‌اند که ببعض آنها که در نظر دارم برای وضوح مطلب اشاره مینمایم تا بدانید که مورد قبول وباور جمهور از أکابر علماء خودتان میباشد .

روات معتبره از علماء عامه
در نقل حدیث‌غدیر خم .

(۱) امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر مفاتیح الغیب .

(۲) امام احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان .

(۳) جلال الدین سیوطی در تفسیر درّ المنثور .

(٤) ابوالحسن علی بن احمد واحدی نیشابوری در اسباب النزول .

(٥) محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر .

(٦) حافظ أبو نعیم‌اصفهانی‌در کتاب مانزل‌من القرآن فی‌علی - ودرحلیةالاولیاء .

(۷) محمد بن اسمعیل بخاری در ص ۳۷٥ جلد اول تاریخ خود .

(۸) مسلم بن حجاج نیشابوری در ص ۳۲٥ جلد دوم صحیح .

(۹) أبی داود سجستانی در سنن .

(۱۰) محمد بن عیسی ترمذی در سنن .

(۱۱) حافظ ابن عقده در کتاب الولایة .

(۱۲) ابن کثیر شافعی دمشقی در تاریخ خود .

(۱۳) امام أئمة الحدیث احمد بن حنبل (رئیس الحنابله) در ص ۲۸۱ و ۳۷۱ جلد چهارم مسند .

(١٤) ابوحامد محمد بن محمد الغزّالی در سرّ العالمین .

(١٥) ابن عبد البرّ در استیعاب .

(١٦) محمد بن طلحهٔ شافعی در ص ١٦ مطالب السئول .

(١٧) ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب .

(١٨) نورالدین بن صبّاغ مالکی در ص ٢٤ فصول المهمه .

(١٩) حسین بن مسعود بغوی در مصابیح السنة .

(٢٠) ابوالمؤیّد موفق بن‌احمد خطیب‌خوارزمی درمناقب .

(٢١) مجدالدین بن اثیر محمد بن محمد شیبانی در جامع الاصول .

(٢٢) حافظ ابوعبد الرحمن احمد بن علی نسائی درخصائص العلوی و سنن .

(٢٣) سلیمان بلخی حنفی درباب ٤ ینابیع المودة .

(٢٤) شهاب الدین احمد بن حجر مکّی در صواعق محرقه - و کتاب المنح الملکیه - و مخصوصاً در ص ٢٥ باب اوّل صواعق با کمال تعصّبی که داشته گوید **انّه حدیث صحیح لامریة فیه و قد اخرجه جماعة کالترمذی والنسائی واحمد وطرقه کثیرة جدّاً** (۱) .

(٢٥) محمد بن یزید حافظ ابن ماجهٔ قزوینی درسنن .

(٢٦) حافظ ابوعبدالله محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری در مستدرك .

(٢٧) حافظ سلیمان بن احمد طبرانی در اوسط .

(٢٨) ابن اثیر جزری دراسد الغابه .

(٢٩) یوسف سبط ابن جوزی درص ١٧تذکرة خواص الامّة .

(٣٠) ابو عمراحمد بن عبد ربّه در عقد الفرید .

(٣١) علاّمهٔ سمهودی درجواهر العقدین .

(٣٢) ابن تیمیّه احمد بن عبدالحلیم در منهاج السنّه .

(٣٣) ابن حجرعسقلانی درفتح الباری - و تهذیب التهذیب .

(٣٤) ابوالقاسم محمد بن عمر جارالله زمخشری در ربیع الأبرار .

(٣٥) ابوسعید سجستانی در کتاب الدّرایة فی حدیث الولایة .

(٣٦) عبیدالله بن عبدالله حسکانی در دعاة الهدی إلی اداء حق الموالات .

---

(۱) این حدیث صحیحی است که شکی در صحت آن نیست بتحقیق که روایت نموده‌اند این حدیث را جماعتی مانند ترمذی و نسائی واحمد وطرق آن بسیار میباشد جداً .

(۳۷) رزین بن معاویة العبدری درجمع بین الصحاح الستّه .

(۳۸) امام فخر رازی در کتاب الأربعین ـ گوید اجماع نموده اند تمام امت براین حدیث شریف .

(۳۹) مقبلی دراحادیث المتواتره .

(۴۰) سیوطی درتاریخ الخلفاء .

(۴۱) میرسید علی همدانی درمودة القربی .

(۴۲) ابوالفتح نطزی درخصائص العلوی .

(۴۳) خواجه پارسای بخاری درفصل الخطاب .

(۴۴) جمال الدین شیرازی در کتاب الاربعین .

(۴۵) عبدالرؤف المناوی درفیض القدیر فی شرح جامع الصغیر.

(۴۶) محمدبن یوسف گنجی شافعی درباب ۱ کفایت الطالب .

(۴۷) یحیی بن شرف النووی در کتاب تهذیب الاسماء واللّغات .

(۴۸) ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین .

(۴۹) قاضی فضل الله بن روزبهان درابطال الباطل .

(۵۰) شمس الدین محمّد بن احمد شربینی در سراج المنیر .

(۵۱) ابوالفتح شهرستانی شافعی درملل ونحل .

(۵۲) حافظ ابوبکرخطیب بغدادی درتاریخ خود .

(۵۳) حافظ ابن عساکر ابوالقاسم دمشقی درتاریخ کبیر .

(۵۴) ابن ابی الحدید معتزلی درشرح نهج البلاغه .

(۵۵) علاء الدین سمنانی درعروة الوثقی .

(۵۶) ابن خلدون درمقدمه تاریخ خود .

(۵۷) مولی علی متّقی هندی در کنزالعمّال .

(۵۸) شمس الدین ابوالخیر دمشقی در أسنی المطالب .

(۵۹) سید شریف حنفی جرجانی درشرح مواقف .

(۶۰) نظام الدین نیشابوری در تفسیر غرائب القرآن .

طبری وابن عقده وابن حدّاد .

خلاصه کلام تا این مقدار که در حافظه‌ام حاضر بود بعرضتان رسانیدم . والا زیاده از سیصد نفر از اکابر علماء خودتان بطرق مختلفه حدیث غدیر خم ونزول آیات تبلیغ و اکمال و مناشدهٔ در رُحبه و غیره‌را مسنداً از زیاده از صد نفر از صحابه رسول الله ﷺ نقل نموده‌اند .

که اگر بخواهم فهرست تمام روات‌واسامی آنهارا بعرضتان برسانم خود یك کتاب مستقلّی خواهدشد برای نمونه گمان میکنم همین مقدار اسامی کافی باشد در اثبات تواتر

وبعض از اکابر علماء شما کتاب مستقلّی در این باب نوشته اند مانند ابو جعفر محمّد بن جریر طبری مفسّر ومورّخ معروف قرن چهارم متوفی سال ۳۱۰ در کتاب الولایة که استقلالا در حدیث غدیر نوشته و از هفتاد وپنج طریق روایت نموده .

و حافظ ابو العباس احمد بن محمّد بن سعید بن عبد الرحمن الکوفی معروف بابن عقده متوفی سال ۳۳۳ قمری در کتاب الولایة این حدیث شریف را بیکصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج تن از صحابه با تحقیقات بلیغه نقل نموده است .

و ابن حدّاد حافظ ابو القاسم حسکانی متوفی ۴۹۲ در کتاب الولایة مشروحاً واقعه غدیر را با نزول آیات نقل نموده است .

خلاصه همگی علماء و محققین فضلاء خودتان (باستثنای عدهٔ قلیلی از متعصّبین عنود) باسلسلهٔ روات از رسول اکرم ﷺ نقل نموده‌اند که در آن روز (۱۸ ذیحجه) سال حجة الوداع رسول اکرم ﷺ علی علیه السلام را بولایت نصب نمود .

تا جائیکه خلیفه عمر بن الخطّاب از همه اصحاب بیشتر خوشحالی می‌نمود ؟ ! و دست آنحضرت را گرفت و گفت بخّ بخّ لك یا علیّ **اصبحت مولای و مولی کلّ مؤمن ومؤمنة** (۱) .

(۱) بخ بخ اسم فعل است برای مدح واظهار رضایت بچیزی گفته می‌شود وتکرارش برای مبالغه است در رضای بآن‌چیزی که‌درنظر است . ولذا عمر گفت به‌به یا علی صبح کردی‌درحالتیکه آقای من وآقای هرمؤمن ومؤمنه شدی .

از جمله امور مسلّمه است که این حدیث شریف از متواترات است نزد فریقین

نصیحت جبرئیل عمر را

وخصوصاً میر سید علی همدانی فقیه شافعی که از فضلاء وموثقین فقهاء وعلماء خودتان در قرن هشتم هجری بوده در مودت پنجم از کتاب مودة القربی نوشته است که جمعیت بسیاری از صحابه در مکانهای مختلفی از خلیفه عمر بن الخطّاب رضی الله عنه نقل نموده اند که گفت **نصب رسول الله (ص) علیّاً علماً** یعنی نصب نمود رسول خدا ﷺ علی را مهتر و بزرگتر و راهنمای قوم و بعد اورا بمولائی بجامعه معرفی نمود و بعد از دعا در بارهٔ دوستان ودشمنان آن حضرت عرض کرد **اللّهم انت شهیدی علیهم** خدایا تو گواه منی بر ایشان (یعنی ابلاغ رسالت نمودم).

در آن حال جوان زیبائی باحسن صورت وبوی خوش پهلوی من نشسته بود بمن گفت **لقد عقد رسول الله عقداً لایحلّه الّا المنافق فاحذر أن تحلّه(۱).**

من برسول خدا ﷺ عرض کردم وقتی شما در باره علی سخن میراندید پهلوی من جوان خوش رو و خوشبوئی نشسته بود وبا من چنین گفت حضرت فرمود **انّه لیس من ولد آدم لکنّه جبرئیل اراد أن یؤکّد علیکم ماقلته فی علیّ (علیه السلام) (۲).**

اینك از آقایان محترم انصاف میطلبم آیا سزاوار بود یك چنین عهد و پیمان محکمی را که رسول خدا باآن مردم بست بامر خدای تعالی دو ماه نگذرد نقض عهد نموده و بیعت را بشکنند وروی هوا وهوس حق را به پشت سر اندازند و بکنند آنچه را که نباید بکنند آتش بدر خانه‌اش ببرند وشمشیر برویش بکشند اهانتها نمایند وباکراه واجبار وهو وجنجال واهانت وتهدید برای بیعت دیگری بمسجد ببرند !!.

(۱) عهد بست پیغمبر عهد بستنی محکم که نقض این عهد نمی‌کند مگر منافق پس حذرکن عمر که تو ناقض وبازکننده این گره محکم نباشی (یعنی اگر نقض این عهد نمودی در سلسله منافقین خواهی بود).

(۲) او از اولاد آدم نبوده بلکه جبرئیل امین بود که باین صورت جلوه‌گر شده بود که تأکید نماید بر شما آنچه راکه‌من گفتم در باره علی (ع).

حافظ - ما از شخص شما سید جلیل القدر مؤدّب انتظار نداریم که نسبت هوا پرستی بأصحاب رسول خدا ﷺ بدهید وحال آنکه أصحاب راآنحضرت أسباب هدایت قوم قرار داده که میفرماید **اصحابی کالنجوم بایّهم اقتدیتم اهتدیتم (۱).**

حدیث اقتداء بأصحاب مخدوش است

داعی - اولا تمنا میکنم تکرار مطلب نفرمائید الحال استشهاد باین‌حدیث جستیدوجواب عرض کردم که اصحاب هم مانند سائر خلق جائزالخطاء بودند پس وقتی ثابت شد معصوم نبودند تعجبی ندارد اگرروی برهان نسبت هواپرستی ببعض ازآنها داده شود.

ثانیاً برای اینکه فکرشماروشن شودونیزیادآوری نمایم که بعد هابچنین احادیثی استشهاد نجوئید جواب عرض میکنم چون تجدید کلام نمودید داعی هم تکرار مینمایم بنا بر گفتار و تحقیق اکابر علماء خودتان این‌حدیث مخدوش است قبلاً هم عرض نمودم چنانکه قاضی عیاض مالکی از فحول اعلام خودتان نقل‌نموده که چون در سلسلهٔ روات آن نام حارث بن قضین مجهول الحال و حمزة بن ابی حمزه نصیبی متهم بکذب ودروغ برده شده قابل نقل نمیباشد.

و نیز در شرح شفاء قاضی عیاض و در کتاب بیهقی نقّاد تعدیل احادیث حکم به موضوعیت این حدیث نموده وسند آن را ضعیف و مردود بشمارآورده اند.

بعض ازصحابه تابع هوای نفس ومنحرف‌ازحق شدند

ثالثاً داعی خارج از ادب ونزاکت هرگزسخنی نخواهم گفت و نمیگویم مگر آنچه راکه علماء خودتان نوشته‌اند.

خوبست آقایان محترم شرح مقاصد فاضل تفتازانی را مطالعه نمائید چنانچه قبلا عرض نمودم ببینید صریحاً مینویسد چون بین صحابه غالباً مخالفتها و محاربات ومشاجرات واقع گردید، معلوم میشود که بعض از آنها از طریق حق منحرف و تابع هوای نفس گردیده بلکه ظالم و فاسق بودند.

(۱) بدوستیکه اصحاب من مانند ستارگانند بهریك ازآنها اقتداکنید هدایت شده‌اید.

پس نباید هر فردی و یا جمعی را که بمصاحبت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نائل آمدند محترم شمرد بلکه احترام باعمال و کردار آنها است اگر اهل نفاق نبودند و مطیع و فرمانبردار رسول الله بودند و برخلاف اوامر و دستورات آنحضرت رفتار ننمودند محترم خواهند بود وخاك قدم آنها توتیای چشم ما خواهد بود .

یا باید آقایان با انصاف بگوئید بسیاری از اخباری که در کتب معتبرهٔ خودتان راجع بحرب با امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل گردیده که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود جنگ با علی جنگ با من است اساس ندارد یا اگر تصدیق نمودید که این نوع از اخبار غایت اعتبار را دارد چه آنکه با سلسلهٔ اسناد صحیحه در کتب معتبرهٔ اکابر علماء خودتان رسیده است (علاوه برتواتر در کتب معتبرهٔ علماء شیعه) .

نا چار باید تصدیق کنید عدّه ای ازاصحاب فاسد وکاسد واهل باطل بودند مانند معاویه و عمروبن عاص و ابوهریره و سمرة بن جندب و طلحه وزبیروغیره که بجنگ علی علیه السلام برخاستند زیرا جنگ با علی جنگ با رسول خدا بوده است پس قطعاً منحرف از حق گردیدند که بجنگ رسول الله قیام نمودند .

پس اگرما گفتیم که بعض از صحابه تابع هوی وهوس گردیدند بیجا نگفته‌ایم بلکه با برهان و دلیل گفته ایم علاوه بر این ما در گفتار باینکه بعض از صحابه فاسق و ظالم و منحرف از حق گردیدند و درحلقهٔ منافقین وارد بودند منفرد نیستیم بلکه اتخاذ سند از اکابر علماء خودتان مینمائیم .

قول غزّالی در نقض عهد صحابه

شما اگر کتاب سر العالمین تألیف حجة الاسلام ابوحامد محمد بن محمد غزّالی طوسی رامطالعه نمائید هر گز بما ایراد نمینمائید تا چارم قسمتی از مقاله چهارم آنرا برای اثبات حق بعرضتان برسانم که گوید **اسفرت الحجّة وجهها واجمع الجماهیر علی متن الحدیث عن خطبة یوم غدیرخمّ** باتّفاق **الجمیع وهویقول من کنت مولاه فعلیّ مولاه فقال عمر بخ بخ لك یا اباالحسن لقداصبحت مولای ومولی کلّ مؤمن ومؤمنة؟! هذاتسلیم ورضی وتحکیم** - ثمّ بعدهذا غلب الهوی لحبّ الریاسة و حمل عمود

الخلافة و عقود البنود و خفقان الهوی فی قعقعة الرایات و اشتباك ازدحام الخیول وفتح الامصار سقاهم کاس الهوی فعادوا الی الخلاف الاول فنبذوه وراء ظهورهم واشتروا به ثمناً قلیلا فبئس مایشترون !! ولمّا مات رسول الله قال قبل وفاته ایتونی بدوات و بیاض (و بیضا نسخة) لازیل عنکم اشکال الامر واذکر لکم من المستحقّ لها بعدی قال عمر دعوا الرجل فانّه لیهجر !! وقیل یهذو فاذا بطل تعلقکم بتأویل النصوص فعدتم الی الاجماع وهذا منقوض ایضا فانّ العباس واولاده وعلیّاً وزوجته و اولاده لم یحضروا حلقة البیعة وخالفکم اصحاب السقیفة فی مبایعة الخزرجی ثمّ خالفهم الانصار (۱).

(۱) (ماحصل معنی آنکه نسبت بخلافت اتفاق فریقین است بر اینکه حجاب از صورت دلیل برداشته شده همه کس واقع وحقیقت را باکمال وضوح وآشکارا فهمیده است واز این روهرگونه شك زائل وتردید مرتفع وبطور قطع ویقین علی علیه السلام جانشین وخلیفه بلافصل شناخته شده) چه آنکه اجماع دسته‌جات مختلف وجماهیر مسلمین برصحت وقوع قضایای غدیر خم و شمول خطبه آن روز نسبت بمورد بحث منعقد است وباین ملاك هر اشکالی بی مورد وهر اعتراضی لغو وباطل است زیرا همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن فرسائی خود بپایان آورد فوری عمر مبادرت بتظاهر نموده تبریکات لازمه را ضمن بیانات بخ بخ لك یا علی تقدیم نمود بدیهی است این نحوه تبریك گفتن تسلیم در مقابل صدور فرمان جدید ورضایت بوقوع خلافت علی علیه السلام (ومثبت ادعاء شیعه است) ولکن مع الوصف با اینکه باکمال طوع ورغبت وبك عالم بشاشت و شادمانی سرتسلیم پیش آورد تشریفات تبریك را فراهم نمود سپس نفس اماره برآنها غالب حب ریاست وجاه‌طلبی عواطف ومزایای انسانیت را از آنها سلب خرگاه خلافت سازی را بالا برده سازمان سیاست مذموم خلیفه‌تراشی رادر سقیفه بنی ساعده تهیه نمودند - چراکه شهوتشان بحرکت آمده اشتیاق مفرط پیدا نمودند که پرچمهای نیرو را در اهتزاز وصفوف سواره و پیاده را زیرفرمان خویش مشاهده نمایند توسعه کشور وفتح بلاد بنمایند تا نام خود را بصفحات تاریخ بودیعه بگذارند فلذا جام شراب هوای نفسانی را نوشیدند وبقهقرا برگشتند قرآن راپشت سر احکام وسنت پیغمبر را ملعبه خود نموده دین را بدنیا فروختند چه زشت معامله باطلی با خدا کردند که جز اخفاء حق وورشکستگی آخرت نتیجه دیگری نداشت - اگر چنین نبود پس چرا در مرض موت پیغمبر (ص) برای نوشتن دستورجامع وقتی کاغذودوات طلبید در پاسخ ان الرجل لیهجر شنید (یعنی پیغمبر هذیان میگوید) پس خلافت ابی بکر فاقد منطق ودلیل است اگر حربه اجماع را بمنظور تصحیح خلافت بکار برید البته منقوض است چه آنکه عباس وپسرانش وعلی علیه السلام با زن وفرزندانش هیچکدام شرکت در اجماع (ساختگی) نداشتند همچنین بعض حاضرین سقیفه نیز متمرد ومخالفت باآن اجماع (ساختگی) نموده بیعت باخزرجی ننموده واز سقیفه خارج شدند پس ازآن انصارهم مخالفت نمودند .

پس آقایان محترم متوجه باشید که شیعیان نمیگویند مگر همان چیزی را که علماء بزرگ منصف خودتان میگویند منتها چون بما نظر بد دارید بحرفهای حسابی ما هم خورده میگیرید ولی بعلماء خودتان خورده نمیگیرید که چرا نوشتند بلکه ندیده گرفته ومیگذرید وحال آنکه از روی علم وانصاف حق را ظاهر نموده و وقایع را بطور حقیقت در صفحهٔ تاریخ ثبت نمودند.

شیخ - کتاب سرّ العالمین منتسب بامام غزّالی نیست ومقام او بالاتر از آنست که چنین کتابی بنویسد ورجال از علماء تصدیق ندارند که این کتاب از آن بزرگوار عالیمقام باشد.

سر العالمین کتاب غزالی است

داعی - عدّه ای از علماء خودتان تصدیق نموده اند که این کتاب نوشته امام غزالی میباشد آنچه الحال در نظر دارم یوسف سبط ابن جوزی که خیلی دقیق است در نقل مطالب وبااحتیاط قلم را بکار برده و درامر جماعت هم‌متعصّب است در ص ٣٦ تذکرة خواص الامة در همین موضوع استشهاد بقول امام غزّالی از سرّالعالمین نموده و همین عباراتی که عرض نمودم در آنجا نقل نموده وچون در اطراف گفتار او اظهار نظری ننموده ثابت است که اولا تصدیق دارد این کتاب ازغزّالی بوده وثانیاً با گفته‌های او که مفصلا زائد بر آنچه ما بمقتضای وقت مجلس عرض نمودیم نقل نموده موافقت دارد و الا نقد و انتقادی در اطراف گفتار او مینمود.

ولی متعصّبین از علماء شما وقتی در مقابل این قبیل از حقایق وبیانات اکابر علماء قرار میگیرند وعاجز از جواب منطقی میشوند یامیگویند این کتاب تألیف آن عالم نیست یانسبت تشیّع باو میدهند واگربتوانندآن افراد باانصاف را تفسیق وتکفیر نموده بکلّی از میان میبرند که چرا انصاف ورزیده حق وحقیقت را ظاهر نمودند زیرا.

مصلحت‌نیست که از پرده برون افتد راز — ورنه درمجلس‌رندان‌خبری‌نیست که‌نیست

اشاره بحال ابن عقده

چنانچه تاریخ نشان میدهد بسیاری از اکابر علماء خودتان روی حق گوئی و حق نویسی در

زمان حیاتشان بیچاره ومطرود وآواره شدند و خواندن کتابهای آنها را علماء متعصّب وعوام بی‌خرد تحریم نمودند وعاقبت هم سبب قتل آنها گردیدند.

مانند حافظ ابن عقده ابوالعباس احمد بن محمّد بن سعید همدانی متوفی ٣٣٣ قمری که از اکابر علمای شما است و علمای رجال خودتان از قبیل ذهبی و یافعی وغیره اورا توثیق نموده و در ترجمه حالات او مینویسند سیصد هزار حدیث باسند های آن حفظ داشته وبسیار ثقه و راستگوبوده.

ولی چون در مجامع عمومی در قرن سیم هجری در کوفه وبغداد مثالب و معایب شیخین (ابی‌بکر وعمر) را میگفته اورارافضی خواندند واز نقل روایاتش خود داری‌نمودند چنانچه ابن کثیر وذهبی ویافعی در باره‌او نوشته‌اند **انّ‌هذا الشیخ‌کان یجلس فی جامع براثا ویحدّث الناس بمثالب‌الشیخین ولذا ترکت روایاته والّافلا کلام لاحد فی صدقه وثقته ؟(١).**

و خطیب بغداد در تاریخ خود اورا تعریف میکند ولی درآخربیانات خود گوید **انّه کان‌خرّج مثالب الشیخین‌وکان رافضیّاً (٢).**

پس آقایان تصور ننمایند که شیعیان فقط حقایق را بیان مینمایند بلکه اکابر علماء خودتان مانند امام غزّالی وابن عقده ودیگران هم مثالب و معایب کبار صحابه را نقل می‌نمودند.

اشاره بمرگ طبری

از این قبیل علماء و دانشمندان در تاریخ از منه بسیار بودند که در اثر حق گوئی و حق نویسی بیچاره ومردود ویا مقتول گشتند مانند محمّد بن جریر طبری مفسّر و مورخ معروف قرن سیم که مفخر اکابر علماء شما بوده وقتی در سال ٣١٠ در سن هشتاد و شش سالگی

---

(١) شیخ ابن عقده می‌نشست در جامع براثا (که الحال مسجد براثا بین بغداد وکاظمین معروف است) ومعایب شیخین (ابی بکر وعمر) رابرای‌مردم نقل میکرد‌برای همین عمل اوماترک نمودیم روایات او را والااحدی درصداقت وراست‌گوئی‌وموثق بودن اوحرفی نزده است !؟.

(٢) یعنی آنکه چون معایب ومثالب شیخین (ابی بکر وعمر) را نقل می‌نمود رافضی شد

دربغداد از دنیا رفت چون مانع بودند در روز جنازه‌اش را بردارند و مورد خطر بود لذا ناچار شدند شبانه اورا درمنزلش دفن نمودند .

کشته شدن نسائی

از همه وقایع عجیب‌تر وقعهٔ قتل امام أبو عبدالرحمن احمد بن علی نسائی است که یکی از اعلام وائمهٔ صحاح ستّه میباشد واز مفاخر اکابر علماء شما در اواخر قرن سیم هجری بوده است .

مختصر از مفصل آن واقعه چنانست که در سال ۳۰۳ قمری وارد دمشق شد دید اهالی آن شهر در اثر تبلیغات سوء امویها علنی و برملا بعد از هرنماز حتی در خطبه نماز جمعه امیر المؤمنین علی بن ابیطالب عليه السلام (مظلوم) را سب و لعن مینمایند خیلی متأثر شد تصمیم گرفت احادیثی که باسلسله اسناد خود از رسول خدا در فضایل امیر المؤمنین عليه السلام در حافظه دارد بزیر قلم آورد .

فلذا کتاب خصائص العلوی را در اثبات مقامات عالیه وفضائل متعالیه آنحضرت نوشت وبرروی منبر آن کتاب واحادیث مضبوطه در آنرا میخواند و باینطریق فضایل ومناقب آنحضرت را نشر میداد .

یکی از روزهائیکه بالای منبر مشغول نقل فضایل آن حضرت بود ملت جاهل متعصّب هجوم آوردند اورا از منبر بزیر کشیدند وباشدت تمام اورا زدند وخصیتین اورا کوفتند وآلت تناسل اورا گرفتند وبهمان حال کشیدند و از مسجد بیرونش انداختند در اثرات همان ضربات سخت ولگدمال نمودن او بعد از چند روز وفات کرد و حسب الوصیت جنازه‌اش را بردند در مکه دفن نمودند !!! .

این عملیات از آثار عناد ولجاج وجهل‌مرکب وتعصّبات احمقانه قومی است که مفاخر خودرا رسوا ومفتضح ومقتول مینمایند بجرم آنکه چرا حق گوئی کرده وپرده از روی حقایق برداشته‌اند .

غافل از آنکه هراندازه حق پوشی کنند ـ مَثل حق مثل‌آفتاب است بالاخره از زیر پرده بیرون خواهد آمد .

خلاصه معذرت میخواهم از مطلب خارج شدم غرض اینست که مقام ولایت مولانا

امیر المؤمنین عليه السلام فقط بزیر قلم علماء شیعه جاری نگردیده بلکه اکابر علماء خودتان هم نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلى الله عليه وآله در حضور هفتاد هزار و یا صدو بیست هزار نفر علی را بالای دست بلند نمود وبامارت وامامت بمردم معرفی فرمود .

اشکال درکلمه مولی

حافظ ـ در مورد این قضیّه و اصل حدیث شك و شبهه و اشکالی نیست ولی نه باین اهمیت و آب وتابی که شما بیان نمودید .

علاوه بعض اشکالات در متن حدیث موجود است که مطابقه با هدف و مقصد شما نمیکند از جمله در کلمهٔ **مولی** میباشد که جناب عالی ضمن بیانات خود خواستید برسانید که **مولی** بمعنای اولی بتصرف میباشد وحال آنکه‌ثابت آمده که کلمهٔ **مولی** در این حدیث بمعنای محب وناصر و دوست میباشد که پیغمبر صلى الله عليه وآله چون میدانست علی کرم الله وجهه دشمن زیاد دارد خواست توصیه اورا بنماید وبامتّ برساند که هر کس را من محبّ ودوست وناصر او میباشم علی هم محب ودوست و ناصر آن میباشد و اگر بیعتی‌ازمردم گرفت‌برای‌آن‌بود که بعدازپیغمبر صلى الله عليه وآله علی کرم‌الله وجهه‌را اذیت نکنند .

داعی ـ گمان میکنم گاهی بحکم اجبار تبعیت از اسلاف و عادات مینمائید و الّا اگر قدری دقیق شوید وعلم و انصافتان را بکار اندازید و توجهی بقرائن نمائید حق وحقیقت کاملا واضح وآشکار میباشد .

حافظ ـ باکدام قرائن میخواهید ثابت کنید متمنی است بیان فرمائید .

داعی ـ قرینهٔ أول قرآن مجید و نزول آیه ۷۱ سوره ۵ (مائده) میباشد که

در اثبات معنی مولی به اولی بتصرف بودن و نزول آیه یاایها الرسول بلغ

یا ایّها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك فان‌لم تفعل فما بلّغت رسالته والله یعصمك من الناس (۱) .

حافظ ـ ازکجا معلوم است که این آیه درآن‌روز برای این امر نازل گردیده باشد .

(۱) ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان‌که اگر نرسانی تبلیغ رسالت‌و ادا، وظیفه نکرده ای وخدا تو را از شر وآزار مردمان محفوظ خواهد داشت .

داعی ـ فحول علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ۲۹۸ جلد دوم در المنثور وحافظ بن ابی حاتم رازی در تفسیر غدیر و حافظ ابو جعفر طبری در کتاب الولایة و حافظ أبوعبد الله محاملی در امالی و حافظ ابو بکر شیرازی در ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین وحافظ ابو سعید سجستانی در کتاب الولایه وحافظ ابن مردویه در تفسیر آیه وحافظ ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل وابو الفتح نطزی درخصائص العلوی ومعین الدین میبدی درشرح دیوان وقاضی شوکانی درص ۵۷ جلد سیم فتح القدیر و سید جمال الدین شیرازی در اربعین و بدر الدین حنفی در ص ۵۸٤ جلد هشتم عمدة القاری فی شرح صحیح البخاری وامام اصحاب حدیث احمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان وامام فخر رازی در ص ٦٣٦ جلد سیم تفسیر کبیر وحافظ ابو نعیم اصفهانی درما نزل من القرآن فی علی وابراهیم بن محمد حموینی در فرائد السمطین و نظام الدین نیشابوری درص ۱۷۰ جلد ششم تفسیر خود وسید شهاب الدین آلوسی بغدادی در ص ۳٤۸ جلد دوم روح المعانی ونور الدین بن صباغ مالکی در ص ۲۷ فصول المهمّه وعلی بن احمد واحدی در ص ۱۵۰ اسباب النزول ومحمد بن طلحه شافعی در ص ۱٦ مطالب السئول و میر سید علی همدانی شافعی در مودت پنجم از مودة القربی و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۳۹ ینابیع الموده ، خلاصه آنچه دیدم قریب سی تن از اعلام خودتان در معتبر ترین کتب و تفاسیر خود نوشته‌اند که این آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه‌السلام روز غدیر خم نازل گردید .

حتی قاضی فضل بن روزبهان باهمهٔ عناد ولجاج وتعصّبی که دارد نوشته است : **فقد ثبت هذافی الصحاح** یعنی پس بتحقیق ثابت آمده این قضیّه درصحاح معتبره ما که چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست علی را گرفت وفرمود : **من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه .**

وعجب آنکه همان قاضی عاصی در کشف الغمّه خبر غریبی از رزین بن عبد الله نقل نموده که گفت ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله این آیه را چنین قرائت می کردیم **یاأیّها الرسول بلّغ ما انزل الیك من ربّك انّ علیّاً مولی المؤمنین فان لم**

تفعل فما بلّغت رسالته (۱) .

و نیز سیوطی در درّ المنثور از ابن مردویه ـ و ابن عساکر و ابن ابی حاتم از ابو سعید خدری و عبد الله بن مسعود (یکی از کتّاب وحی) و قاضی شوکانی در تفسیر فتح القدیر نقل نموده‌اند که ما در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همین قسم آیه را میخواندیم

خلاصه از تأکید کردن بلکه تهدید نمودن در این آیه که میفرماید : اگر این امررا تبلیغ ننمائی وبمردم نرسانی هیچ رسالت خودرا تبلیغ ننموده‌ای صراحةً معلوم می آید که آن امر مهم عظیمی که مأمور ابلاغ آن گردیده تالی تلو مقام رسالت بوده است و قطعاً آن امر امامت وولایت و أولی بتصرف بودن است که حافظ و نگاهبان دین واحکام است بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله .

نزول آیة الیوم اکملت لکم دینکم در غدیر خم

قرینهٔ دوم نزول آیه ۵ سوره ۵ (مائده) میباشد که در تکمیل دین میفرماید . **الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا (۲) .**

حافظ ـ آنچه مسلّم است این آیه در روز عرفه نازل گردیده واحدی از علماء نزول در روز غدیر را متعرض نشدند .

داعی ـ تمنا میکنم در بیانات خود تعجیل بنفی نفرمائید شاید راهی باثبات باشد مطالب را با قید احتیاط تلقّی فرمائید تا در موقع جواب اسباب ناراحتی روح نگردد .

البته تصدیق میکنم که بعض از علماء شما گفته‌اند که این آیه در عرفه نازل گردیده ـ ولی جمع کثیری ازاکابرعلماء خودتان نزول آیه را در روز غدیر نقل نموده اند و نیز عده‌ای از علماء خودتان گویند محتمل است این آیه دو مرتبه نازل گردیده

(۱) ای پیغمبر آنچه از خدا بر تو نازل شد بخلق برسان (که آن عبارت است ازاینکه علی علیه السلام اولی بتصرف درامور مؤمنین است) پس اگر نرسانی (ولایت علی را) تبلیغ رسالت واداء وظیفه نکرده ای .

(۲) امروزکامل‌گردانیدم برای شما دین شمارا و تمام‌کردم بر شما نعمت خود راواختیار کردم برای شما اسلام را دینی پاکیزه .

باشد یك مرتبه غروب عرفه ویك مرتبه در غدیر چنانچه سبط ابن جوزی در آخر ص ١٨ تذكرة خواص الامه گوید: **احتمل انّ الایه نزلت مرتین مرة بعرفه و مرة یوم الغدیر كما نزلت (بسم الله الرحمن الرحیم) مرتین مرة بمكّة و مرة بالمدینة (١).**

والّا اكابر از موثقین علماء خودتان از قبیل جلال الدین سیوطی در ص ٢٥٦ جلد دوم درّالمنثور و در ص ٣١ جلد اول إتقان و امام المفسّرین ثعلبی در كشف البیان و حافظ ابونعیم اصفهانی درمانزل من القرآن فی‌علیّ و ابوالفتح نطزی درخصائص العلوی وابن كثیر شامی در ص ١٤ جلد دوم تفسیر خود از طریق حافظ ابن مردویه و محمد بن جریر طبری عالم مفسّرمورّخ قرن سیم هجری‌درتفسیر كتاب الولایة ـ وحافظ ابوالقاسم حسكانی در شواهد التنزیل ـ وسبط ابن جوزی درص ١٨ تذكرة خواص‌الامّة وابواسحق حموینی در باب دوازدهم فرائد السمطین و ابوسعید سجستانی در كتاب الولایة و خطیب بغدادی درص ٢٩٠ جلد هشتم تاریخ بغداد ـ وابن مغازلی فقیه شافعی درمناقب وابو المؤید موفق بن احمد خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب ودر فصل چهارم مقتل الحسین ودیگران ازعلماء خودتان نوشته‌اند كه چون درروز غدیرخم رسول اكرم ﷺ بحكم عالی اعلی علی ؑ را بمردم معرفی ونصب بولایت نمود وآنچه بدان مأمور بود رسانید در شأن علی وآنقدر علی ؑ را بالای دست بلند نمود كه دو زیر بغلش نمودار شد آنگاه امر فرمود بامت كه **سلّموا علی علیّ بامرة المؤمنین** یعنی سلام كنید بعلی بامارت مؤمنین و امت همگی اذعان بآن نمودند هنوز از هم جدا نشده بودند كه آیه شریفه مذكوره نازل گردید.

خاتم‌الانبیاء ﷺ ازنزول این آیهٔ بسیارمسرور شدلذا توجه بحاضرین‌نموده فرمود:

(١) احتمال دارد این آیه دو مرتبه نازل شده باشد یك مرتبه در عرفه ومرتبه دیگر در روز عید غدیر چنانكه بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم دو مرتبه نازل گردید یك مرتبه در مكه ومرتبه دیگر در مدینه.

الله اكبرعلی اكمال الدین واتمام النعمةورضاالرب برسالتی والولایةلعلیّ ابن ابیطالب بعدی(١).

امام حسكانی و امام احمد حنبل مشروحاًاین قضیه را نقل نموده اند اگر آقایان محترم ساعتی ازعادت خارج شوید وبا دوربین انصاف وحقیقت بین بنگرید ازنزول آیات كریمه وحدیث شریف بر شما واضح و روشن میگردد كه كلمه مولی بمعنای امامت و ولایت و اولی بتصرف می باشد.

واگر مولی و ولیّ بمعنای اولی بتصرف بودن نبود جمله بعدی بی معنی بود و این جمله كه درهمه جاازلسان مبارك رسول خدا ﷺصادر گردیده ثابت میكند كه‌مولی وولیّ بمعنای اولی‌بتصرف میباشد كه میفرماید بعدازمن‌این مقام‌مخصوص‌علی ؑاست.

ثالثاً قدری با دقت فكر كنید وانصاف دهید در آن هوای گرم در محل بی آب و آبادانی كه سابقاً مركزیت برای توقف در آنجا نبوده تمامی امت را در آنجا جمع كند و جلورفته گان قافله را امر كند بر گردانند مقابل آفتاب سوزان كه پاهارابدامنها پیچیده ودرپناه شترهانشسته بودند منبر برودآنخطبه طولانی را كه خوارزمی وابن مردویه در مناقب خودوطبری در كتاب الولایة ودیگران نقل‌نموده اند دراثبات فضایل ومقامات امیرالمؤمنین‌اداء نماید تا سه روزهم وقت مردم را بگیرد و در آن صحرای خشك وگرم آنهارا نگاهدارد وامر كند تمامی افراد از عالی و دانی بایستی فرداًبعد فرد باعلی ؑ بیعت كنند نتیجه‌آن باشد كه علی رادوست بدارید یا آنكه علی دوست وناصرشماءاست.

در صورتیكه نبود احدی از افراد امت كه كثرت علاقهٔ آن حضرت را بعلی نداند و مكرّر توصیه و سفارش نشنیده باشد (كه به بعض از آنها قبلا اشاره شد) دیگر در هم چومكان گرمی با نزول آیات و تأكیدات بلیغه لزومی نداشت كه مردم را در زحمت و معطّل نماید كه نتیجه آن باشد علی را دوست بدارید.

بلكه اگر خوب دقت كنید این عمل در نظر عقلاء چنانچه جهة اهم وارجحی نداشته باشد لغو میآید و عمل لغو ازرسول اكرم ﷺ هرگز صادر نمیگردد.

(١) خدای بزرگ كه دین را كامل ونعمت را تمام نمود راضی شد برسالت وپیغمبری من و ولایت برای علی بعد از من.

پس عندالعقلاء ثابت است که این همه تشریفات آسمانی و زمینی برای محبّت و دوستی فقط نبوده بلکه امر مهمّی تالی تلو مقام رسالت بوده که آن همان امر ولایت و امامت و اولی بتصرفی در امور مسلمانان بوده است .

نظر سبط ابن جوزی در معنای مولی

چنانچه جمعی ازاکابر علماء خودتان ازروی دقت وانصاف تصدیق این معنی‌رانموده‌اند از جمله سبط ابن جوزی در باب دوم ص۲۰ تذکرة خواص‌الامه از برای کلمه مولی ده وجه و معنی ذکر نموده آنگاه در آخرآن جملات گوید هیچ یك از این ده معنی مطابقت با کلام رسول الله نمی نماید **والمرادمن الحدیث الطاعة المحضة المخصوصة فتعیّن و جه العاشر وهوالاولی و معناه من کنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به (۱) .**

و صراحت دارد باین معنی قول حافظ ابوالفرج یحیی بن سعید ثقفی اصفهانی در کتاب مرج البحرین که روایت نموده است این حدیث را باسناد خودش از مشایخ خود و گفته است که پیغمبر ﷺ گرفت دست علی علیه‌السلام را فرمود **من کنت ولیّه واولی به من نفسه فعلیّ ولیّه(۲)** . آنگاه سبط ابن‌جوزی گوید **ودلّ علیه أیضاًقوله‌علیه السلام الست اولی بالمؤمنین من انفسهم و هذانصّ صریح فی‌اثبات امامته وقبول طاعته (۳) انتهی قوله .**

نظر ابن طلحه شافعی در معنای مولی

و نیز محمد بن طلحه شافعی در ص ۱۶ مطالب السئول اواسط فصل پنجم از باب اول گوید از برای کلمه مولی معانی متعدده میباشد از قبیل

(۱) مراد از حدیث طاعت محضه مخصوصه است پس متعین وجه ومعنای دهم است‌وآن اولی بتصرف‌بودن است‌ومعنی چنین شودکسی راکه من اولی بتصرف باو هستم از نفس‌اوپس‌علی اولی بتصرف باو میباشد .

(۲) کسی راکه من ولی واولی بتصرف باو از نفس او میباشم پس علی‌ولی واولی‌بتصرف او میباشد .

(۳) جمله الست اولی بالمومنین من انفسهم که در ابتداء کلام خود فرمود دلیل دیگر است براینکه کلمهٔ مولی بمعنی اولی بتصرف است واین خود نص صریح است در اثبات امامت‌و قبول اطاعت علی علیه‌السلام .

اولی بتصرف وناصروووارث و صدّیق و سیدآنگاه گوید این حدیث شریف از اسرار آیه مباهله است چه‌آنکه خداوند علیّ‌اعلی علی‌علیه‌السلام را بمنزلهٔ نفس پیغمبرخوانده وبین‌نفس پیغمبرونفس علی جدائی نبوده وجمع نموده است‌آندو راباهم بضمیرمضاف بسوی رسول الله ﷺ **اثبت رسول الله‌لنفس علیّ بهذاالحدیث ماهوثابت لنفسه علی‌المؤمنین عموماًفانه (ص)اولی بالمؤمنین و ناصرالمؤمنین وسیدالمؤمنین وکل معنی امکن اثباته مما دلّ علیه لفظ المولی‌لرسول الله فقد جعله‌لعلیّ وهی مرتبة سامیة ومنزلةسامعةودرجةعلیّةومکانة رفیعة خصصّه بهادون غیره‌فلهذا صار ذلك الیوم عید وموسم سرورلاولیائه (۱) انتهی بیانه .**

حافظ ــ نظر بفرمودهٔ خودتان چون لفظ مولی بمعانی متعدده آمده پس تخصیص مولی بمعنای اولی بتصرف از بین تمام معانی بلامخصص باطل میباشد .

داعی ــ البته خاطر آقا بخوبی مسبوق است که محققین علم اصول بیانی دارند درلفظی که‌ازحیث لغت بمعانی متعدده‌آمده معنی واحد درآنها حقیقی میباشد وباقی‌معانی مجاز است بدیهی است درهرجا حقیقت مقدم برمجازمیباشد .

پس روی این اصل در لفظ مولی و ولیّ معنای حقیقی اولی بتصرف میباشد چنانچه ولیّ النکاح بمعنی متولی امر نکاح است وولی المرأة زوجها و ولی الطفل أبوه بمعنی اولی به میباشد ولیعهدسلطان‌بمعنی‌متصرف درامورسلطنت بعد از سلطان است و از این قبیل است تمام معانی .

علاوه این اشکال بخودتان وارد است چه آنکه لفظ ولیّ و مولی را که ذومعانی

(۱) ثابت نمود رسول اکرم صلی الله علیه وآله برای نفس علی علیه السلام باین حدیث ولفظ مولی هر چیزی که ثابت است بر نفس خودش بر مؤمنین پس بدرستیکه رسول خدا اولی بتصرف در امور مؤمنین است ویاور مؤمنین است وسید وآقای مؤمنین است وهرمعنی که امکان دارد اثبات او از چیزی که دلالت دارد براو لفظ مولی برای‌رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داد آنرا درین حدیث شریف وگفتار لطیف برای علی بن ابیطالب علیه السلام و این مرتبه سامیه ومنزلت عالیه ودرجه ومکان بلندی است برای آنحضرت که تخصیص داده‌است او را پیغمبر منحصراً باین خصیصه برای همین معنی فلذا آنروز (غدیر) عید وموسم سرور و شادمانی گردید برای دوستان آنحضرت .

میباشد اختصاص داده اید بمحب و ناصر پس این تخصیص **بلامخصّص** قطعاً باطلست راین ایراد بیشتر بخودتان وارد است تا بما .

زیرا اگرماتخصیص دادیم بلامخصّص نیست بلکه روی قرائن و دلائل بسیاریست که براین معنی وارد است ازآیات واخبارو گفتار بزرگان که ازجمله همان دلائلی‌است که علماء بزرگ خودتان مانند سبط ابن جوزی ومحمّد بن طلحه شافعی ذکرنموده اند .

وبالاترین دلیل قرائن داخله وخارجه است که مخصّص این معنی میباشد چنانچه ببعض از آن قرائن اشاره نمودیم که از جمله احادیث بسیاری است از طرق ما و شما که‌آیه شریفه را این‌قسم نقل نموده اند **یا ایها‌الرسول بلغ ما‌انزل الیك فی‌ولایة علی و امامة امیرالمؤمنین** چنانچه جلال الدین سیوطی که از اکابر علمای شما است در درّالمنثور آن أحادیث راجمع نموده .

احتجاج علی بحدیث غدیر در رحبه

و اگر این حدیث ولفظ مولی نص برامامت وخلافت ابتدائیه نبود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مکرر بآن احتجاج نمینمود و مخصوصاً در جلسات شوری استشهاد بآن نمیکرد چنانچه خطیب خوارزمی درص ۲۱۷ مناقب و ابراهیم بن محمد حموینی در باب ۵۸ فرائد و حافظ ابن عقده در کتاب الولایه و ابن حاتم دمشقی در درّالنظیم و ابن ابی الحدید در ص ٦١ جلد دوم شرح نهج البلاغة مفصّلا نقل نموده اند بالاخص در رحبه که سی نفراز اصحاب بآن شهادت دادند .

چنانچه امام احمد بن حنبل در ص ۱۱۹ جزء اول و در ص ۳۷۰ جزء چهارم مسند وابن اثیر جزری در ص ۳۰۷ جلد سیم و ص ۲۰۵ و ۲۷٦ جلد پنجم اسد الغابه و ابن قتیبه در ص ۱۹٤ معارف و محمدبن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۳٦۲ جلد اول شرح نهج البلاغه و حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۲٦ جلد پنجم حلیة الاولیاء و ابن حجر عسقلانی در ص ٤۰۸ جلد دوم اصابه ـ و محب الدین طبری در ص ٦۷ ذخائرالعقبی ـ و امام ابوعبدالرحمن نسائی در ص ۲٦ خصائص العلوی وعلامهٔ سمهودی درجواهر العقدین ـ وشمس الدین جزری درص۳ اسنی المطالب

وسلیمان بلخی‌حنفی درباب ٤ ینابیع المودّة وحافظ‌ابن‌عقده‌در کتاب الولایة ودیگران‌از اکابر علمای شما احتجاج علی علیه‌السلام را در رحبهٔ کوفه با مسلمانان نقل نموده اند که حضرت در مقابل مردم ایستاد فرمود سوگند میدهم شما را هر کس در غدیر خم از رسول خدابگوش خوددربارهٔ من چیزی شنیده برخیزد و گواهی دهدسی تن ازاصحاب برخاستند که دوازده تن از آنها بدری بودند و گفتند ما در روز غدیر خم دیدیم که رسول خدا دست علی را گرفت و بمردم فرمود **أتعلمون انّی اولی با لمؤمنین من انفسهم قالوا نعم قال من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه الخ** (۱) سه تن از آن جمعیت شهادت ندادند که یکی از آنها أنس بن مالك بود که گفت پیری مرا گرفته فراموش نمودم حضرت نفرینشان نمود و مخصوصاً در بارهٔ أنس فرمود اگر دروغ میگوئی خداوند تو را به پیسی و برص مبتلا کند که عمامه او را نپوشاند پس أنس از جای بر نخاست مگر آنکه بدنش مبروص و پیس شد (در بعض اخبار دارد کور وپیس شد) ؟!!

بدیهی است حجت قرار دادن این حدیث و استشهاد نمودن بآن دلیل کامل بر اثبات حق اعظم خود که امارت و خلافت منصوصه باشد بوده است .

(در این موقع صدای مؤذن بلند و آقایان برای أداء نماز عشاء بر خاستند و بعد از أداء فریضه و استراحت و صرف چای) .

قرینه چهارم ألست اولی‌بکم من‌انفسکم

داعی ـ رابعاً قرینهٔ کلام در خود حدیث اثبات مرام مینماید که مراد از **مولی** اولی بتصرف می باشد .

زیرادرخطبهٔ غدیریه وحدیث است که رسول‌أکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل ازبیان مطلب‌فرمود **ألست اولی بکم من انفسکم** یعنی آیا من اولی بتصرف نیستم بشما از نفس های شما (اشاره بآیهٔ ٦ سوره ۳۳ (احزاب) است که فرموده **النبی اولی بالمؤمنین من**

(۱) آیا میدانید که من‌سزاوار ترم بمؤمنان از خودآنها گفتند آری فرمود هرکس‌وامن مولای او هستم این (علی) مولای اوست .

انفسهم (١) . و درحدیث صحیح هم در کتب فریقین وارد است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود **ما من مؤمن الّا أنا اولی به فی الدنیا والاخرة** (٢) .

همگی گفتند بلی تو اولی بتصرفی از ما بنفسهای ما .

بعد از آن فرمود : **من کنت مولاه فهذا علیّ مولاه** پس سیاق کلام میرساند که مراد از مولی همان اولویت است که رسول الله صلی الله علیه و آله بأمت داشته است .

حافظ ـ در بسیاری از اخبار بیانی از این قرینه نمی باشد که فرموده باشد : **ألست أولی بکم من أنفسکم** .

داعی ـ عبارات و ألفاظ در موضوع حدیث غدیر و نقل نا قلین مختلف است در أخبار امامیه عمومیت دارد و جمهور علماء اثنا عشریه در کتب معتبره خود با همین قرینه نقل نموده اند .

و در کتب معتبره شما هم بسیار هست و آنچه الحال در نظر دارم سبط ابن جوزی در ص ١٨ تذکرة‌خواص الامه ـ وامام احمد بن حنبل در مسند ـ و نورالدین بن صباغ مالکی در فصول المهمّه نقلا از امام احمد و زهری و حافظ ابوبکر بیهقی و ابوالفتوح اسعد بن‌ابی‌الفضایل بن‌خلف العجلی‌فی کتابه الموجزفی فضائل‌الخلفاء الاربعه ـ وخطیب خوارزمی در فصل چهاردهم مناقب ـ و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب اول کفایت الطالب ـ و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ٤ ینابیع المودّه نقلا از مسند احمد و مشکوة المصابیح و سنن ابن ماجه و حلیة الاولیاء حافظ أبونعیم اصفهانی و مناقب ابن مغازلی شافعی و کتاب الموالات ابن‌عقده ـ ودیگران ازاکابرعلمای شما بمختصراختلافی درالفاظ و طریق گفتار ـ حدیث غدیر را نقل نموده اند که در تمامی آنها جملهٔ **ألست اولی بکم من‌أنفسکم** موجوداست وبرای تیمّن وتبرّک ترجمه حدیثی که امام اصحاب حدیث احمد حنبل (امام الحنابله) درص ٢٨١ جلد چهارم مسند نقل نموده مسنداً از

(١) پیغمبر صلی‌الله علیه وآله‌سزاوار تر واولی بتصرف است بمؤمنین از نفسهای ایشان

(٢) نیست هیچ مؤمنی مگرآنکه من اولی بتصرف هستم باو در دنیا وآخرت .

براء بن عازب بعرضتان میرسانم که گفت با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم در سفری تا رسیدیم بغدیر آنحضرت در میان جمعیت ندا داد **الصلوة جامعه** (عادت و رسم چنین بود که هرگاه پیش‌آمد مهمی روی میداد آن حضرت‌امر میفرمود ندا میکردند **الصلوة جامعه** امت جمع میشدند بعد از ادای نماز آن امر مهم‌را ابلاغ میفرمود) آنگاه میان دو درخت را برای پیغمبر اختصاص دادند پس ازاداء نماز دست علی‌را گرفت مقابل جمعیت وفرمود **الستم تعلمون انّی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال الستم تعلمون انّی اولی بکلّ مؤمن من نفسه قالوا بلی قال من کنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه ، فلقیه عمر بن الخطاب بعد ذلک‌فقال له هنیئاً لک یابن ابیطالب اصبحت وامسیت مولی کل مؤمن ومؤمنة** (١) .

ونیز میر سید علی همدانی شافعی در مودة پنجم از مودة القربی و سلیمان بلخی در ینابیع و حافظ ابونعیم درحلیه بمختصرتفاوتی درالفاظ همین حدیث را ضبط نموده‌اند

ومخصوصاً حافظ ابوالفتح که ابن صباغ هم در فصول المهمّه از او نقل نموده باین عبارت آورده که خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمود **ایها الناس انّ‌الله‌تبارک وتعالی مولای وانا اولی بکم من انفسکم الا ومن کنت مولاه فعلی مولاه** (٢) .

و نیز ابن ماجه قزوینی در سنن و امام أبوعبد الرحمن نسائی در احادیث ٨١ و ٨٣ و٩٣ و٩٥ این‌قرینه رانقل نموده‌اند ودر حدیث ٨٤ از زید بن ارقم باین عبارت نقل نموده که رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله ضمن خطبه‌فرمود **ألستم تعلمون انّی اولی بکل مؤمن ومؤمنة من نفسه قالوا بلی نشهدلانت اولی‌بکل مؤمن من‌نفسه قال‌فانی من**

(١) آیا شما نیستیدکه میدانید من اولی بتصرف بمؤمنین هستم از نفسهای ایشان گفتند بلی یا رسول‌الله فرمود آیا شما نیستیدکه میدانید من اولی بتصرف هستم بهر مؤمنی از نفس او گفتند بلی (آنگاه‌که اقرار ازآنها گرفت) فرمود هرکس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس‌علی‌همان اولویت را دارد (آنگاه دعا کرد) خدایا دوست بدارکسی که علی را دوست بدارد و دشمن بدارکسی که علی را دشمن بدارد . پس ملاقات نمود عمر بن الخطاب علی علیه‌السلام رابعد از این بیانات وگفت به‌آن حضرت گوارا باد تو را پسر ابیطالب صبح‌وشب نمودی در حالتیکه مولای‌هرمؤمن ومؤمنه شدی .

(٢) ای‌مردم خدای‌تبارک وتعالی‌مولای من است ومن اولی بتصرف هستم بشما ازنفسهای شما وبدانیدکه‌هرکس‌را من اولی‌بتصرف‌در نفس‌اوهستم پس علی‌علیه‌السلام همان اولویت‌رادارد .

كنت مولاه فهذا مولاه واخذ بيد علي عليه السلام (۱).

ونيز ابو بكر احمد بن علي خطيب بغداد متوفی سال ۴۶۲ هجری در ص ۲۸۹ وص ۲۹۰ جلد هشتم تاريخ بغداد حديث مفصّلی از ابوهريره نقل نموده كه هر كس روز هيجدهم ذی الحجة الحرام (يوم الغدير) روزه بگيرد ثواب شصت ماه روزه گرفتن برای او میباشد آنگاه حديث غدير مذكور را با ذكر همان قرينه نقل نموده است .

گمان ميكنم برای نمونه بهمين مقدار كافی باشد نقل اين اخبار تا آقا نفرمائيد كه در اخبار نامی از قرينه **الست اولی بكم من انفسكم** نميباشد .

أشعار حسان در حضور رسول اكرم صلی الله عليه وآله

قرينه پنجم اشعار حسان [۲] بن ثابت انصاری است كه در حضور رسول اكرم صلی الله عليه وآله در همان مجلس كه علی را بولايت نصب ومعرفی نمود با اجازه خود آن حضرت انشاد نمود كه سبط ابن جوزی و ديگران مينويسند حضرت وقتی اشعار را شنيد فرمود : **ياحسان لاتزال مؤيداً بروح القدس ما نصرتنا او نافحت بلسانك (۳).**

(۱) آيا نميدانيدكه من اولی بتصرف هستم بهر مؤمن ومؤمنه از نفس او همگی گفتند بلی شهادت ميدهيم كه تواولی بتصرفی بهر مؤمن از نفس او آنگاه فرمود هركس را من اولی بتصرف در نفس او هستم پس اين (علی) اولی بتصرف در او ميباشد وگرفت دست علی را (تا همه ديدند) .

(۲) حسان بن ثابت اشعر شعراء مخضرمين بلكه اشعر اهل بلاد در زمان خود وشاعر مخصوص پيغمبر صلی الله عليه وآله بود - ومخصوصاً آنحضرت برای او درمسجد منبر نصب نموده و هجوكفار را از اواستماع می نمود وميفرمود - أجب عنی - يعنی ازطرف من بايشان جواب ده ابن عبدالبر در استيعاب گويد روزی حسان در مسجد انشاد شعر ميكرد عمربن الخطاب رسيد وبا تغير گفت اتنشد الشعر فی مسجد رسول الله آيا درمسجد رسول خدا شعر ميگوئی حسان گفت - قدكنت انشدفيه عندمن هوخير منك - يعنی من انشاد شعر در مسجد بحضوركسی كه از تو بهتر است (يعنی رسول خدا) مينمايم پس عمر ساكت شد.

پيغمبر میفرمود شعر حسان را نتوان شعر گفت بلكه تمامش حكمت است - غالباً او را مدح میفرمود .

(۳) ای حسان مادامیكه بما اهل بيت ياری نمودی بمدحی يا كلمهٔ خوبی مؤيد بروح القدس ميباشی (يعنی اين اشعار تو امروز ازنفحهٔ روح القدس بوده) .

چنانچه حافظ ابن مردويه احمد بن موسی مفسر و محدّث معروف قرن چهارم هجری متوفی سال ۳۵۲ قمری در مناقب و صدرالائمّه موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و در فصل چهارم مقتل الحسين عليه السلام و جلال الدين سيوطی در رسالة الازهار فيما عقده الشعراء و حافظ ابو سعد خرگوشی در شرف المصطفی و حافظ ابوالفتح نطنزی در خصائص العلويه و حافظ جمال الدين زرندی در نظم دررالسمطين و حافظ ابو نعيم اصفهانی در ما نزل من القرآن فی علی وابراهيم بن محمّد حموينی در باب ۱۲ فرائد السمطين وحافظ ابو سعيد سجستانی در كتاب الولايه و يوسف سبط ابن جوزی در ص ۲۰ تذكرة خواص الامه و محمّد بن يوسف گنجی شافعی در باب اول كفايت الطالب و ديگران از علماء و مورخين خودتان از ابی سعيد خدری نقل مينمايند كه در روز غدير خم بعد از خطبه و شرح قضايا كه مختصراً ذكر شد و نصب امير المؤمنين عليه السلام حسّان بن ثابت عرضكرد **أتأذن لی ان اقول ابياتاً قال صلّی الله عليه و سلّم قل ببركة الله** يعنی آيا اذن ميدهی كه ابياتی در اين باب بگويم حضرت فرمودند بگو ببركت خداوند يعنی بالطف وعنايت پروردگارمتعال پس رفت بالای زمين بلندی ارتجالا شروع كرد بگفتن اين ابيات :

يناديهم يوم الغدير نبيّهم — بخمّ فاسمع بالرسول مناديا

و قال فمن مولاكم و وليّكم — فقالوا و لم يبدوا هناك التعاميا

الهك مولانا و انت ولينا — ولم تلف منّا فی الولاية عاصيا

فقال له قم يا علیّ فانّنی — رضيتك من بعدی اماماً و هاديا

فمن كنت مولاه فهذا وليّه — فكونوا له انصار صدق مواليا

هناك دعا اللّهم و ال وليّه — وكن للّذی عادی علياً معاديا (۱)

(۱) روز غدير خم نبی اكرم ندا ميكرد امت را وآنها شنيدند نداي منادی آنحضرت را فرمودكيست مولی وولی شما (يعنی اولی بتصرف در امور شما) گفتند خدا مولای ما وتوولی مائی واحدی انكار وعصيان اين معنی ندارد پس بعلی فرمود برخيز يا علی بدرستی كه راضی شدم بعد از من تو هادی وامام خلق باشی - پس هركس را من ولی واولی بتصرف در امر او ميباشم اين علی ولی و اولی بتصرف در امر او ميباشد پس تمام شما امت علی را يار صدق و دوستی مانندغلامان باشيد آنگاه دعاكرد خدايا دوست دار دوست او را ودشمن باش آنكس را كه دشمن علی ميباشد .

این اشعار از اوضح دلائل است که نشان میدهد در همان موقع روز اصحاب از لفظ مولی درك نکردند مگر امامت و خلافت را برای علی (ع) و اگر مولی بمعنی امام و هادی و اولی بتصرف نبود قطعاً بایستی حضرت موقعیکه شنید حسّان ضمن اشعار گفت **رضیتك من بعدی اماماً و هادیاً** بفرماید حسّان اشتباه کردی و مقصودمرا نفهمیدی زیرا هدف و مقصد من از این بیان امام و هادی و اولی بتصرف تالی تلو مقام نبوت نبوده بلکه مرادم محبّ و ناصر بوده گذشته از آنکه تکذیب ننمودند با جملات لاتزال مؤیداً بروح القدس تصدیق آنرا نمودند - بعلاوه ضمن خطبه با کمال وضوح بیان امامت وخلافت آنحضرت را نمودند - لازم است آقایان محترم مراجعه کنند بخطبهٔ ولایت که رسول اکرم ﷺ در روز غدیر بیان نموده که ابو جعفر محمد بن جریر طبری متوفی سال ۳۱۰ هجری در کتاب الولایه تمام را نقل نموده که فرمود :

اسمعوا و اطیعوا فانّ اللّه مولاکم و علیّ امامکم - ثمّ الامامة فی ولدی من صلبه الی یوم القیامة. معاشر الناس هذا اخی ووصیّی وواعی علمی و خلیفتی علی من آمن بی - و علی تفسیر کتاب ربّی (۱) .

پس آقایان انصاف دهید که سکوت آنحضرت در موقع شنیدن این اشعار علاوه بر بیانات خودآنحضرت دلیل قاطع است که مقصودآنحضرت محبّ و ناصر نبوده بلکه همان بوده که حسّان ضمن اشعار بیان نموده یعنی امام و هادی و اولی بتصرف در امور مسلمین - [illegible] فرمود حسّان بتأیید روح القدس این حقیقت بر زبان تو جاری گردید .

در عهد شکنی صحابه

علی ای تقدیر فرمایش آن حضرت بمعنی حقیقی ولایت مطلقه و یابعقیده شما بمعنای محبّ وناصر باشد مسلّم است که اصحاب بأمر آنحضرت در آن روز دستی فشار داده و بیعتی کرده و عهدی نمودند چنانچه اتفاقی علمای فریقین (شیعه و سنّی است) پس چرا آن عهد و بیعت

(۱) بشنوید واطاعت نمائید - پس بدرستیکه خدای عز وجل مولای شما وعلی امام بر شما میباشد - پس امامت تا قیامت در اولادمن است از صلب علی علیه السلام .
ای جماعت مردم علی علیه السلام برادر من ووصی من وحافظ علم من وخلیفه من است بر کسی که ایمان بمن آورده - وبر تفسیر کتاب پروردگار من .

را شکستند بر فرض فرمودهٔ شما صحیح باشد که منظور آن حضرت دوستی و یاری بوده شما را بخدا انصاف دهید آیا معنی دوستی و فایدهٔ یاری و نصرت که عهد بستند همین بود که آتش در خانه اش ببرند و زن و بچه هایش را که فرزندان رسول خدا ﷺ بودند آزار نموده بترسانند و اورا جبراً بکشند بمسجد ببرند و با شمشیر برهنه تهدید بقتلش کنند و بدن فاطمه محبوب خدا و پیغمبر را بلرزانند و بچهٔ نارسش را سقط نمایند ؟ !! .

آیاهمین بود مقصود از آن تشکیلات با عظمت در آن روز بزرگ وسفارشات رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله باآن همه تأکیدات بلیغه آیا این عملیات بعد از وفات آنحضرت نقض عهد با خدا و پیغمبر نبوده ؟ ! .

آیا کسانیکه نقض عهد نمودند و یا عهد دوستی را (بعقیده شما) بآخر نرسانیدند آیه ۲۵ سوره ۱۳ (رعد) را نخوانده بودند .

اگر حبّ و بغض جاهلانه را بکنار بگذاریم حقّ و حقیقت آشکارا جلوه گر است .

گرپرده ز روی کارها بر دارند   معلوم شود که درچه کاریم همه

نقض عهد نمودن صحابه در احد و حنین و حدیبیه

آیا در غزوه احد و حنین که رسول اکرم ﷺ از تمامی اصحاب عهد گرفت که امروز فرار ننمائید آیا فرار ننمودند آیا این فرار و تنها گذاردن پیغمبر ﷺ درمقابل اعداء که طبری و ابن ابی الحدید وابن اعثم کوفی ودیگران از مورخین خودتان نوشته‌اند نقض عهد نبوده .

والله شماها بیجهت بما اشکال مینمائید شیعیان همان میگویند که علمای بزرگ خودتان گفته‌اند و در کتابها همان مینویسند که علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند .

اگر انتقادی از علماء شیعه نسبت بصحابه وارد است همانهائی است که علمای خودتان نوشته‌اند . .

قضاوت منصفانه باید کرد

پس چرا شماها خلفاً عن سلف بماحمله بیجا مینمائید شماها بنویسید عیبی ندارد و مورد انتقاد نیست

ولی اگر ما گفتیم و نوشتیم آنچه را که اکابر علماء سنی نوشتند کافر میشویم قتلمان واجب میشود برای آنکه افعال زشت و اعمال قبیحه بعض صحابه را مورد انتقاد قرار داده و تقبیح مینمائیم .

و حال آنکه اگر طعن بر صحابه مذموم و موجب رفض میگردد قطعاً تمام صحابه رافضی بودند نه فقط شیعیان چه آنکه تمام صحابه عموماً یکدیگر را مورد طعن قرار داده و تقبیح اعمال هم نموده‌اند حتی خلیفه ابی‌بکر و عمر .

اگر ملاحظه تنگی وقت نبود مشروحاً اقوال آنها را بیان مینمودم اگر مایلید بخوبی پی ببرید باینکه اصحاب رسول الله ﷺ مانند سایر مردم جائز الخطا بوده‌اند هریك تقوی پیشه نمودند مؤمنین پاك و مورد احترام گردیدند و هر یك در پی هوی و هوس رفتند و افعال زشت از آنها صادر گردیده مطعون و مذموم واقع شدند .

مراجعه نمائید مجلد چهارم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید از ص ٤٥٤ تا ص ٤٦٢ جواب مفصّل زیدی را باعتراض ابوالمعالی جوینی راجع بصحابه که ابوجعفر نقیب نقل نموده ببینید تابدانیدچه اختلاف و انقلابی درصحابه بوده که پیوسته‌یکدیگر را تفسیق و تکفیر و لعن و سبّ مینمودند .

منتهی فرقی که بین شیعیان و بعض از منصفین علمای شما با عموم آقایان اهل سنّت و جماعت میباشد در مسئلهٔ حبّ و بغض است چون شما ها ببعض از صحابه مهر و محبّت و علقه و علاقهٔ مفرط دارید روی قاعدهٔ حبّ‌الشیء یعمی و یصم بدی در آن ها نمیبینید چون با دیدهٔ محبت نظر میکنید لکه های بد آنها را هم خوب می بینید فلذا سعی مینمائید از تمام مطاعن آنها را تبرئه نمائید ـ و جوابهائیکه داده میشود در مقابل مطاعن واضحه خنده آور است .

ولی ما خدا را بشهادت میطلبیم که با بغض و کینه و عداوت بأصحاب رسول الله ﷺ نظر نمیکنیم بلکه بوقایع اتفاقیه بانظر برهان و منطق مینگریم خوبیها را خوب و بدیها را بد دیده قضاوت بحق مینمائیم .

آقایان محترم ما و شما معتقد بقیامت و یوم الجزاء هستیم چهار روزهٔ عمر دنیا

ارزشی ندارد میگذرد فکری برای آنروز باید نمود .

والله ما شیعیان مظلومیم بیجهت امر را بر عوام بیخبر مشتبه ننمائید شیعیان موحّد را کافر و رافضی نخوانید آیا سزاوار است پیروان محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین را به بهانهٔ پوچ رافضی و مورد حمله قرار دهید در حالتیکه اگر برای نوع انتقادات و بیان حقایق شیعیان را بد میدانید و کافر میخوانید اول باید اکابر علمای خودتان را بد بدانید چه آنکه این نوع انتقادات از زیر قلم آنها بیرون آمده و در کتب معتبرهٔ خودشان ثبت نموده اند .

فرار صحابه در حدیبیه

مثلا در قضیّه حدیبیّه ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه و سایر مورخین خودتان مینویسند بعد از قرارداد صلح اکثر صحابه باعمربن الخطاب عصبانی بودند وبارسول اکرم ﷺ معاتباتی نمودند که ما راضی بصلح نبودیم و میخواستیم جنگ کنیم چرا صلح نمودید حضرت فرمود اگر میل بجنگ دارید مختارید فلذا حمله کردند چون قریش آماده بودند حمله آنها را جواب متقابل دادند چنان شکستی از کفار بآنها وارد آمد که در موقع فرار مقابل پیغمبر ﷺ هم نتوانستند بایستند از آنجا هم فرار نموده بصحرا رفتند .

حضرت بعلی (ع) فرمود شمشیر بردار جلو قریش را بگیرهمین که قریش علی‌را در مقابل خود دیدند بر گشتند آنگاه اصحاب فراری کم‌کم مراجعت نموده خیلی از عمل خود خجل و شرمنده بنای عذرخواهی را گذاردند .

رسول اکرم ﷺ فرمودند مگر من شما را نمی شناسم آیا شما نبودید که در غزوهٔ بدر کبری مقابل دشمن میلرزیدید خداوند ملائکه را بیاری ما فرستاد آیا شما نبودید اصحاب من که در روز احد فرار کردید و بکوهها بالامیرفتید و مراتنها گذاردید هرچند شما را خواندم نیامدید خلاصه حضرت تمام سستیها و بی ثباتیهای آنها را بیان نمود آنها پیوسته عذر خواهی مینمودند .

بالاخره ابن ابی الحدید در اینجا مینویسد حضرت این عتابها رابا عمر نمود بعد

از اینکه تکذیب نمود وعده های آنحضرت را آنگاه نوشته اند از بیانات پیغمبر ﷺ معلوم میشود خلیفه عمر رضی الله عنه باید دراحد گریخته باشد که حضرت ضمن معاتبات آن را ذکر نموده .

حالا آقایان ملاحظه بفرمائید این قضیه‌ای را که علماء بزرگی مانند ابن ابی الحدید ودیگران نوشته اند اگر ما بگوئیم فوری از ما خورده گرفته و رافضی و کافرمان میخوانید که چرامیگوئید و توهین بخلیفه مینمائید ولی بابن ابی الحدید وامثال اوایرادی نیست ، هر چه ما بگوئیم قصد توهین نداریم بلکه وقایع تاریخی را نقل مینمائیم چون شما بما نظر بد دارید مؤثرواقع نمیگردد چه خوش سراید شاعر عرب که خیلی مناسب این مقام است :

و عین الرضا عن کلّ عیب کلیلة   ولکنّ عین السخط تبدی المساویا(۱)

ما خیلی محاکمات روز قیامت با علماء شما داریم دنیا میگذرد ولی باید خود را برای ناله مظلومانه ما در محکمه عدل الهی حاضر نمائید .

حافظ ـ چه ظلمی بشما شده که روز قیامت داد خواهی نمائید .

داعی ـ ظلمها بسیارهتك حرمتها فراوان که اگراز همه آنها غمض عین نمائیم حقیر که افتخار دارم یکی از اولاد ها و ذراری فاطمهٔ صدیقهٔ مظلومه سلام الله علیها هستم هر گز از حق خود نخواهم گذشت و روزی که محکمهٔ عدل الهی تشکیل شود وما معتقد بآن روز هستیم راجع ببسیاری از ظلمها و تعدّیها داد خواهی خواهیم نمود و قطع داریم که عادلانه رسیدگی میشود .

حافظ ـ خواهش میکنم تحریك اعصاب نکنید چه حقی ازشما رفته و چه ظلمی بشما شده بیان نمائید .

داعی ـ ظلم و تعدی واخذ حق ما مخصوص بامروز نیست بلکه از زمان بعد از وفات جدّ بزرگوار مان خاتم الانبیاء ﷺ این پایه گذارده شده که حق ثابتیکه خدا و پیغمبر بجدّهٔ مظلومه ما زهرای اطهر سلام الله علیها برای نان فرزندانش واگذار

(۱) چشم رضا پوشیده از هرعیبی‌است ولکن چشم سخط وغضب می بیند بدیهارا .

نمود غصب نمودند وبنالهٔ مظلومانه جدّهٔ ما ابداً ترتیب اثر ندادند تا در عنفوان شباب آن یادگار پیغمبر با دل پردرد ازدنیا رفت .

حافظ ـ عرض کردم جنابعالی خیلی زرنگ هستید با کلمات و گفتار مهیّج تحریك احساسات مینمائید حق ثابت فاطمه رضی الله عنها چه بوده که غصب نمودند قطع بدانید اگرشما در حضور برادران مؤمن خود نتوانید مدعای خور را ثابت نمائید هرگز در محکمهٔ عدل الهی از عهدهٔ این امر بر نمیآئید خیال کنید امروز محکمهٔ عدل الهی تشکیل شده مدعای خود را ثابت نمائید .

داعی ـ آنجا محکمهٔ عدل است اغراض و تعصّبات راه ندارد و با نظر پاك بی‌آلایش قضاوت میکنند اگر آقایان محترم هم نظر انصاف داشته باشید مانند قاضی عادل بیطرف گوش بعرایض داعی بدهید قطعاً تصدیق بحقّانیّت ما خواهید نمود .

خدامیداندکه‌من اهل‌جدل نیستم

حافظ بحق خداوبحق بزرگی که جدّامجدشما رسول خدا ﷺ بما دارد که من شخصاً عناد و لجاج و تعصّبی ندارم .

در این شبها که بفیض ملاقاتتان نائل آمدیم باید کاملامتوجه شده باشید که حقیر اهل مجادله نیستم هر کجا حرف حسابی توأم با دلیل و برهان اساسی شنیدم سکوت و آرامشی درخود مشاهده کردم خود سکوت ما دلیل بر تسلیم ما بحرف حق وحساب است والا اگرمیخواستیم بازیگری کنیم و ازراه جدل دست اندازی نمائیم میتوانستیم بیانات و دلائل شما را در دست اندازهای مغلطه کاری انداخته ورد نمائیم چنانچه گذشتگان ما همین عمل را انجام دادند .

ولی طبعاً حقیر اهل جدل و بازی نبوده ام ،خصوصاً از آنساعتی که در مقابل شما قرار گرفتم (ولو اینکه قبل از ورود و ملاقات شما بقصد دیگر آمدیم) جذبهٔ حقیقت و دل پاك و ادب و اخلاق نیك و سادگی شما چنان در من اثر نمود که باخدای خود عهد نمودم در مقابل حرف حساب و منطق کاملاً تسلیم گردم ولو اینکه با امیال اشخاص مطابقت وموافقت نکند .

یقین بدانید حقیر آن آدم شب اول نیستم واضح و آشکار میگویم و از کسی باك ندارم که دلائل و براهین و درد دلهای شما در شخص حقیر تأثیرات عمیقی نموده امیدوارم باحبّ ولای محمّد و آل محمّد بمیرم ودرمقابل رسول خدا ﷺ سفید روباشم .

داعی - از شخص عالم منصفی مانند شما غیر از این انتظار نداشته و نخواهیم داشت فرمایشات شما در داعی اثر دیگری نمود و قلباً علاقه خاصّی بشما پیدا نمودم اینك میخواهم از جنابعالی تقاضائی نمایم امید است مورد قبول واقع شود .

حافظ - خواهش میکنم بفرمائید .

داعی - تقاضای دعاگو اینست که امشب شما را قاضی قراردهم آقایان دیگرهم بعنوان شاهد و گواه باکمال بی طرفی منصفانه قضاوت فرمائید که آیا عرایض داعی حق است و میتوانم مدعای خود را ثابت نمایم یا خیر و لو ممکن است موضوعی که میخواهم وارد بحث آن گردم قدری طولانی تر از هر شب شود ولی تحمّل نموده تا دردهای درونی را خارج و قدری سبك شوم .

بعض از جهّال وحاشیه نشینهای بی خبر میگویند امری که در هزاروسیصد سال قبل واقع شده ما چرا باید در او گفتگو نمائیم وحال آنکه نفهمیدند مقاولات علمی در هر دوره و زمان قابل بحث میباشد ودرمباحثات عادلانه کشف حقایق میشود علاوه دعوای ارثی قانوناً درهرزمانی بوسیلهٔ احدی از ورّاث میتواند مطرح محاکمه قرارگیرد وچون داعی أحدی ازورّاث هستم میخواهم ازشما سؤالی نمایم متمنی است جواب منصفانه بفرمائید

حافظ - باکمال میل وعلاقه برای استماع فرمایشات شما حاضرهستیم .

داعی - اگر پدری در زمان حیاتش ملکی را بفرزند خود هبه کند وببخشد اگر کسی بعدازمردن پدر آن ملك را از دست فرزند متصرف بیرون آورد ظلم است یانه .

حافظ - بدیهی است تصرف من غیرحق درملك غیرظلم وغاصب قطعاً ظالم است .

داعی - اگرپدری بأمر خدا ملکی را بفرزند خود هبه نماید و بعد از وفات پدر آن ملك را ازفرزند متصرفش بگیرند چه صورت دارد .

حافظ - بدیهی است بطریقی که شما بیان میکنید غصب کننده مرتکب اقبح

قبایح ظلم گردیده ولی مقصودتان ازاین ظالم ومظلوم وغاصب و مغصوب کیست و چیست خوب است روشن تر بفرمائید .

داعی - از اوضح واضحات است ظلمی که بجدّهٔ ما صدّیقهٔ کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها وارد شده بأحدی نشده .

درحقیقت فدك وغصب آن

که بعدازفتح قلاع خیبر بزرگان و مالکین فدك وعوالی (که هفت‌قریه درهم‌بوده‌دردامنه کوههای مدینه تاسیف البحر کناردریا ، هم غلّه خیز بوده وهم نخلستان فراوان داشته عرض وطول اراضی آن بسیار وسیع بوده از حدود اربعه اش معلوم میشود که حدّی بکوه احد نزدیك مدینه منوره حدّی بعریش حدّی بسیف البحر حدّی بخومهٔ دومة الجندل) .

آمدند خدمت رسول اکرم ﷺ و قرار داد صلحی نمودند که نصف تمام فدك از آن آنحضرت باشد و نصف دیگر مال خودشان باشد چنانچه یاقوت حموی صاحب معجم البلدان در ص ۳۴۳ جلد ششم ازفتوح البلدان و احمد بن یحیی بلاذری بغدادی متوفی سال ۲۷۹ در تاریخ خود و ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغة (چاپ مصر) نقلا از ابوبکر أحمدبن عبد العزیز جوهری و محمدبن جریر طبری درتاریخ کبیرودیگران از محدثین و مورخین خودتان ثبت نموده‌اند .

نزول آیه وآت ذا القربی حقّه

بعد از برگشتن بمدینه طیبه جبرئیل از جانب رب جلیل نازل و آیه ۲۸ سوره ۱۷ (بنی‌اسرائیل) را بر آنحضرت خواند که **وآت ذاالقربی حقّه والمسکین وابن السبیل ولاتبذّر تبذیرا (۱)** .

رسول اکرم ﷺ تأمل نمود که ذوی القربی کیست و حق آنها چیست جبرئیل مجدداً شرفیاب گردیده و عرض کرد خداوند میفرماید **ادفع فدکا الی فاطمة** فدك را بفاطمه واگذار کن رسول اکرم ﷺ فاطمه سلام الله علیها راطلبید و فرمود **انّ الله امرنی ان ادفع الیك فدکا** خداوند مرا امر فرموده فدك را بشما و اگذارم

(۱) حقوق خویشان وارحام خود را اداءکن وفقراء ورهگذران بیچاره را بحق خودشان برسان وهرگز اسراف وتبذیرمنمای .

فلذا درهمان مجلس فدك را بفاطمه هبه و واگذار نمود .

حافظ - آیا در کتب و تفاسیر شیعه این معنی را در نزول آیه شریفه نوشته اند یا شواهدی در کتب معتبره ما دیده اید .

داعی - امام المفسرین أحمد ثعلبی در تفسیر کشف البیان وجلال الدین سیوطی در جلد چهارم تفسیر خود از حافظ ابن مردویه أحمد بن موسی مفسر معروف متوفی سال ۳۵۲ از ابی سعید خدری وحاکم ابوالقاسم حسکانی و ابن کثیرعمادالدین اسماعیل ابن عمردمشقی فقیه شافعی درتاریخ وشیخ سلیمان بلخی حنفی درباب ۳۹ ینابیع المودة ازتفسیرثعلبی وجمع الفوائد وعیون الاخبارنقل میکنند که **لمّا نزلت و آت ذاالقربی حقّه دعا النبیّ صلّی اللّه علیه و آله وسلّم فاطمة فأعطاها فدك الکبیر(۱) .**

تا رسول اکرم ﷺ حیات داشت فدك در تصرف فاطمه علیها السلام بود خود بی بی اجاره میداد و مال الاجاره را باقساط ثلاثه میآوردند بی بی فاطمه بقدر قوت یك شب خود و فرزندانش بر میداشت بقیه را در میان فقراء بنی هاشم و زائدآنرا بسایرفقراء وضعفاء بمیل خود ارفاقاً تقسیم می نمود .

بعد از رحلت رسول خدا ﷺ مامورین خلیفهٔ وقت رفتند ملك را از تصرف مستأجرین بی بی بیرون آورده ضبط نمودند ؟! شما را بخدا آقایان انصاف دهید نام این عمل را چه باید گذارد .

حافظ - این اول مرتبه ایست که ازشما میشنوم رسول خدا فدك رابامرپروردگار بفاطمه واگذار کرد .

داعی - ممکن است شما ندیده باشید ولی ما زیاد دیدیم عرض کردم بسیاری از اکابر علماء شما در کتب معتبرهٔ خود ضبط نموده اند بازهم توضیحاً عرض مینمایم که حافظ ابن مردویه و واحدی و حاکم در تفسیر و تاریخ خود وجلال الدین سیوطی در ص ۱۷۷ جلد چهارم درالمنثور و مولی علی متقی در کنزل العمال ودرحاشیه مختصری که

(۱) چون نازل شد آیه و آت ذاالقربی حقه رسول اکرم صلی الله علیه وآله فاطمه راخواند و فدك بزرگ را باو عطا نمود .

بر مسندامام احمد بن حنبل نوشته در مسئله صله رحم از کتاب الاخلاق و ابن ابی الحدید در جلد چهارم شرح نهج البلاغه از طرق مختلفه غیر از طریق ابی سعید خدری نقل نموده‌اند که وقتی این آیه شریفه نازل شد پیغمبر ﷺ فدك را بفاطمه سلام الله علیها واگذار نمود .

استشهاد بحدیث لا نورث وجواب آن

حافظ - آنچه مسلّم است خلفاء فدك را باستناد حدیث معروفی که خلیفه ابی‌بکر گفت از رسول خدا ﷺ شنیدم کدفرمود **نحن معاشرالانبیاء لانورّث ماترکناه صدقة** (۱) ضبط نمودند .

داعی - أولا إرث نبوده وهبه بوده ثانیاً این عباراتی را که بعنوان حدیث نقل نمودید بجهاتی مورد اشکال و مردود است .

حافظ - دلیل شما بر مردودیت این حدیث مسلّم چیست .

داعی - دلائل مردودیت آن بسیار است که مورد تصدیق اهل علم و انصاف میباشد .

اولا سازندهٔ این حدیث هر کس بوده بی فکر و بی تأمل تفوّه باین جملات نموده زیرا اگر فکر کرده بود عباراتی میگفت که موجب پشیمانی و تمسخر عقلا و دانشمندان نگردد هرگز نمیگفت **نحن معاشر الانبیاء لانورّث** زیرا میدانست یك روز کذب او از خود عبارت حدیث ساختگی بیرون میآید .

چنانکه میگفت **انالااورّث** یعنی فقط من که خاتم الانبیاء هستم ارث قرار ندادهام راه فرار در گفتار باز بود ولی وقتی کلمه جمع آورده که ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم ناچار میشویم برای پی بردن بصحت و سقم حدیث بنا بفرمودهٔ خودشان مراجعه بقرآن مجید نموده تا اثبات حقیقت گردد .

وقتی مقابله با قرآن نموده مردودیت آن ثابت میشود چه آنکه میبینیم در قرآن مجید آیات بسیاری راجع بارث انبیاء موجود است میرساند که انبیاء عظام همگی

(۱) ما جماعت انبیاء ارث قرار نمیدهیم هر چه از ما بماند صدقه است (یعنی بامت واگذار میشود) .

ارث داشتند و وراث بعد از فوت آنها تصرف میکردند پس مردودیت این حدیث واضح میشود .

چنانچه عالم محدّث ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری که بتوثیق ابن ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج از اکابر علماء و محدثین صاحب ورع و تقوای اهل تسنّن بوده در کتاب سقیفه و ابن‌اثیر در نهایه و مسعودی در اخبار الزمان و اوسط و ابن ابی الحدید در ص ۷۸ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر احمد جوهری در کتاب سقیفه و فدك بطرق و اسانید بسیار که بعض از آنها از امام پنجم ابیجعفر محمّد بن علی الباقر علیهما السلام از صدیقهٔ صغری زینب کبری و بعضی دیگر ازعبد الله بن حسن بن حسن از صدیقهٔ کبری سلام الله علیها و در ص ۹۳ مسنداً از عایشه ام المؤمنین و در ص ۹۴ نقلا از محّمد بن عمران‌مرزبانی از جناب زیدبن علی بن الحسین علیهم السلام از پدرش از جدش از بی‌بی صدیقه سلام الله علیها و دیگران از علماء شما خطبه و خطابه و محاجّهٔ حضرت زهراء مظلومه سلام‌الله علیهارا در میان مسجد مجمع عمومی مسلمانان مقابل مهاجر و انصار نقل نموده‌اند که مخالفین خود را مجاب نمود بقسمیکه نتوانستند جواب بگویند (چون جواب منطقی نداشتند بهو و جنجال گذرانیدند) .

از جمله دلائل بی‌بی در مقابل آن حدیث پوچ مردود بی مغز آنها این بود که فرمود اگر این حدیث‌صحیح‌است و انبیاء ارث نداشتند پس این همه‌آیات ارث در قرآن مجید برای‌چیست ؟ .

دلائل فاطمه بررد حدیث لانورث

یکجا میفرماید **وورث سلیمان‌داود** (۱) و در قصهٔ حضرت زکریافرموده **فهب‌لی من لدنك ولیّاً یرثنی و یرث‌من‌آل یعقوب** (۲) .

راجع بدعای زکریا فرماید و **زکریّا اذنادی ربه رب لاتذرنی فرداً وانت**

---

(۱) میراث برد سلیمان از داود آیه ۱۶ سوره ۲۷ (نمل).
(۲) از لطف خاص خود فرزند صالح وجانشینی شایسته بمن عطا فرما که او وارث من وهمه آل یعقوب باشد آیه ۵سوره۱۹ (مریم).

خیرالوارثین فاستجبنا له و وهبنا له یحیی (۱) .

آنگاه فرمود **یابن ابی قحافه افی کتاب الله ان ترث اباك ولاارث ابی لقد جئت شیئاً فریّاً افعلی‌عمدتر کتم کتاب‌الله و نبذتموه‌وراء ظهورکم**(۲) .

آیا من فرزند پیغمبر نیستم که مرا از حقم محروم میکنید پس اینهمه آیات ارث عموماً للناس و خصوصاً للانبیاء چیست که در قرآن مجید درج گردیده .

مگر نه اینست که آیات قرآن مجید بر حقیقت خود باقیست تا روز قیامت مگر نه در قرآن میفرماید **واولوا الارحام بعضهم اولی‌ببعض** (۳)**یوصیکم‌الله فی اولادکم للذّکر مثل حظّ‌الانثیین** (۴) **کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترك خیراً الوصیّة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقّاً علی المتّقین** (۵) .

آیا چه‌خصوصیتی‌مرا ازارث پدرمحروم داشته **افخصّکم الله بآیة اخرج ابی منها ام انتم اعلم بخصوص القرآن و عمومه من ابی‌وابن عمّی ؟ !** (۶) .

چون در مقابل این دلائل و فرمایشات حق تماماً ساکت ماندند و جوابی نداشتند مگر مغلطه‌کاری و فحش دادن و اهانت نمودن که بالاخره بی‌بی مظلومه را از این راهها بیچاره نمودند ـ ناله‌اش بلند شد فرمودامروز دل مرا شکستید و حق مرا ضبط نمودیدو

---

(۱) یاد آر حال زکریا را هنگامیه خدارا ندا کردکه بارالها مرا تنها نگذار (وبمن فرزندیکه وارث من باشد عطا فرما) که‌تو بهترین وارث اهل عالم هستی‌ماهم دعای اورامستجاب کردیم ویحیی را باو عطا فرمودیم آیه۸۹ سوره۲۱ (انبیاء) .
(۲) پسر ابی قحافه آیا درکتاب خدا است‌که تو از پدرت ارث ببری ومن‌از پدرم ارث نبرم افتراء بزرگی برخدا بسته ایدآیا با علم ودانائی واز روی عمد عمل بکتاب خدا را ترك نمودید وقرآن را پشت سر خود انداختید .
(۳) در ارث خویشاوندان‌برخی‌از آنها مقدم بربرخ دیگر میباشند آیه۷۶سوره۸ (انفال)
(۴) حکم خدادر حق‌فرزندان شما اینست‌که پسران دو برابر دختران ارث ببرندآیه۱۲ سوره ۴ (نساء).
(۵) دستوار داده شدکه چون یکی از شمارا مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیا است وصیت‌کند برای پدر ومادر وخویشان بچیزی شایسته عدل‌این‌کار فریضه وسزاوار مقام‌پرهیزکاران است آیه ۱۷۶ سوره ۲ (بقره) .
(۶) آیا خداوند شما را به آیه‌ای مخصوص گردانیده‌که پدر مرا ازآن آیه اخراج کرده آیاشما بخاص وعام قرآن از پدرم محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم‌وپسرعم علی‌بن ابیطالب‌علیه‌السلام داناترید ؟ ! .

بردید ولی من روز قیامت در محکمه عدل الهی با شما محاکمه خواهم نمود خداوند قادر توانا حق مرا از شما خواهد گرفت .

فنعم الحکم الله والزعیم محمّد(ص)والموعد القیمة وعندالساعة یخسر المبطلون ولاینفعکم اذتندمون و لکلّ نباء مستقرّ و سوف تعلمون من یاتیه عذاب یخزیه و یحلّ علیه عذاب مقیم (۱) .

حافظ ـ کدام کس جرأت داشت بودیعه و بضعهٔ رسول خدا (ص) فاطمه رضی الله عنها جسارت نماید که شما میفرمائید در مغلطه کاری به بی‌بی فحش دادند حقیر که این بیان شما را باور نمیکنم مغلطه کاری ممکن است ولی فحش غیر ممکن است شما هم تکرار نفرمائید .

داعی ـ بدیهی است کسی چنین جرائی نداشت مگر خلیفهٔ شما ابی‌بکر که در مقابل دلائل ثابتهٔ بی‌بی‌مظلومه چون‌جوابی نداشت همانساعت منبر رفت و بنای جسارت را گذارد نه بفاطمه سلام الله علیها فقط بلکه بشوهر و ابن عمش محبوب خدا و پیغمبر (ص) امیرالمؤمنین علی (ع) هم اهانت نمود ؟! .

حافظ ـ گمان میکنم این نوع از تهمتها از طرف عوام شیعه و متعصّبین آنها انتشار پیدا نموده باشد .

داعی ـ اشتباه فرمودید از طرف عوام شیعه نبوده بلکه از طرف خواص و علماء بزرگ سنّت و جماعت انتشار پیدا نموده و در جامعه شیعه بسیار نادر است که اظهار تعصّب شود بقسمی که مطالب دروغی انتشار دهند بلکه محال است ولو هر اندازه عوام و متعصّب باشند جعل خبر نمی‌نمایند پس این خبر صدق و صحیح است که اکابر علماء خودتان هم نقل نموده‌اند .

شما کتب معتبرهٔ معروفهٔ علمای‌خود را به بینید تاتصدیق نمائید اکابر علماء منصف خودتان هم اقرار باین معانی نموده‌اند .

---

(۱) خداوند بهترین حکم کننده ومحمد صلی الله علیه وآله کفیل وآقا ورئیس میباشد و وعده‌گاه ماوشماقیامت‌است وآن‌روزاست که اهل باطل‌زیان می‌بینند و ندامت وپشیمانی نفعی‌بشما نخواهد داد و برای هرچیزی وقتی است که درآن وقت واقع خواهد شد وزود است که میدانید عذاب خوارکننده وابدی برچه‌کس ورود وحلول مینماید .

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از ابوبکر احمد بن عبد العزیز جوهری شرح منبر رفتن ابی بکر را بعد از احتجاج علی و فاطمه (ع) و اهانتهائیکه بآن دو ودیعه رسول الله (ص) نموده ضبط نموده است .

احتجاج علی با ابی‌بکر

چنانچه دیگران هم نوشته اند بعد از اینکه بی‌بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها خطبه رااتمام کرد علی (ع) در مقام احتجاج برآمد در حضور مهاجر وانصار ومجمع عموم مسلمانان در مسجد رو بابی بکر نمود و فرمود چرا فاطمه را از حق میراث پدرش محروم نمودی وحال آنکه علاوه بر ارث درحیات پدر متصرفه ومالکه بوده است .

ابی بکر گفت فدك فیء مسلمانان است اگر فاطمه شاهد کامل بیاورد که ملك او میباشد البته باو میدهم والا محروم خواهم نمود .

حضرت فرمودند **الحکم فینا بغیر ماتحکم فی المسلمین** آیا حکم میکنی در بارهٔ ما بغیر آنچه حکم میکنی در میان مسلمانان مگر رسول خدا (ص) نفرمود **البیّنة علی من ادعی و الیمین علی من ادعی علیه (۱)** تو قول رسول‌خدا (ص) را رد نمودی وبرخلاف دستورشرع انور از فاطمه (ع) که‌از زمان پیغمبر (ص) تاکنون متصرفه بوده شاهد میخواهی مگر عمل و قول فاطمه (ع) (که یکی از اصحاب کساء ومشمول آیه تطهیر است) حق نیست **اخبرنا لوانّ شاهدین شهدا علی فاطمه بفاحشة ماکنت صانعة بهاقال اقیم علیها الحدّ کسایر النساء قال (ع) کنت اذا عندالله من الکافرین لانّك رددت شهادةالله لها بالطهارة حیث قال انّما یریدالله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً (۲) .**

---

(۱) شاهد وگواه برمدعی‌است وقسم بر مدعی علیه .

(۲) مارا خبر بده‌که اگر دو شاهد شهادت بدهند که فاطمه‌علیها السلام (العیاذبالله ثم العیاذ بالله) فاحشه وعمل بدی ازاو سرزده با او چه معامله خواهی کرد گفت بر او حد میزنم مانندسایر زنها حضرت‌فرمود اگر چنین‌کاری کنی در نزد خدااز جمله کفار خواهی بود برای آنکه‌ردکرده‌ای شهادت خدا را در باره فاطمه علیها السلام بطهارت چنانچه میفرماید در قرآن جز این نیست که خداوند اراده مینماید که شمارا پاك و پاکیزه کند وبپرداز شما هر رجس و بدی‌را .

مگر این آیه در حق ما نازل نگردیده گفت چرا فرمود آیا فاطمه ای که خدا شهادت بطهارت او داده برای مال ناقابل دنیا دعوای بیجا مینماید شهادت طاهره را رد مینمائی **وقبلت شهادة اعرابی بال علی عقبه** ـ ولی قبول میکنی شهادة اعرابی را که برپاشنه پای خود بول میکند ؟! .

این جملات را فرمود و متغیراً بمنزل رفت از این احتجاج هیاهوی عجیبی در مردم پیدا شد که همه میگفتند حق با علی وفاطمه است بخدا قسم علی راست میگوید این چه نوع عمل است که با دختر پیغمبر ﷺ مینمایند .

کلمات ابی بکر بالای منبر ودشنام دادن بعلی و فاطمه علیهما السلام

اینجا است که ابن ابی الحدید نقل میکند که چون احتجاج علی وفاطمه در مردم مؤثر وبصدا در آمدند بعد از رفتن علی و فاطمه (ع) ابی بکر رفت بالای منبر و گفت ایها الناس این چه هیاهوئیست که بر پا کرده‌اید و گوش بحرف هر کس میدهید چون شهادتش‌را رد کرده‌ایم این حرفها را میزند **انّماهو ثعالة شهیده‌ذنبه(۱) مربّ لکلّ فتنةهو الذی یقول کروها جذعة بعد ماهرمت‌یستعینون بالضعفة ویستنصرون بالنساء کامّ طحّال احبّ اهلها الیها البغیّ ؟! (۲)** .

آقایان تعجب‌میکنید از کلمه فحش واهانت مگر این کلمات جسارت و دشنام واهانت نبوده است نسبت روباه و دم روباه وام طحال زن زناکار نسبت بعلی و فاطمه (ع) دادن تعارف و احترام و محبت و نصرت و یاری است که پیغمبر ﷺ دستور داده بودند ؟!! .

(۱) در سایر کتب دارد که گفت انما هی ثعالة شهیدها ذنبها . یعنی فاطمه سلام‌الله‌علیها روباهی است که شاهد اودم‌او میباشد (یعنی‌العیاذ بالله علی علیه‌السلام).

(۲) جز این نیست که او (علی علیه السلام) روباهی میباشد که شاهد او دم او باشد ماجرا جو وبرپاکنندهٔ فتنه می باشد وفتنه‌های بزرگ راکوچك نشان میدهد ومردم را بفتنه و فساد ترغیب وترهیب می‌نماید کمك از ضعفا ویاری از زنها می‌طلبد مانند ام طحال است (که زنی بود زانیه در جاهلیت‌چنانچه ابن ابی‌الحدید ذیل همین‌گفتار توضیح میدهد) که‌دوست میداشت نزدیکان او زنا بدهند .

آقایان تا کی غرق در خوش بینی و تعصب هستید ونسبت بشیعیان بیچاره بد بین هستید وآنها را رافضی و کافرمیخوانید که چرا انتقاد میکنند از گفتار و رفتار اشخاصی که در کتب خودتان ثبت است .

قضاوت منصفانه لازم است

ولی دیدهٔ حق بین و انصاف باز نمیکنید که حقیقت را ببینید آیا این عمل و گفتار ناهنجار از پیر مرد مصاحب رسول الله سزاوار وشایسته بوده است !! .

اگر یك مرد ولگرد بی بروبار بآدمی دشنام بدهد فرق دارد تا یك مرد پیری که شبوروز مقیم‌مسجد واهل ذکروعبادت است ، کلمات زشت وناهنجاروفحش ودشنام و نسبتهای رکیك ازدهان معاویه و مروان و خالد معلوم الحال آنقدر دلها را نمیسوزاند تا **ازدهان مصاحب** غار رسول الله ﷺ ؟!! .

آقایان ما در آن زمان نبوده ایم نامهائی از علی و ابی بکر وعمر وعثمان وطلحه وزبیر و معاویه و مروان و خالد و ابوهریره و غیره میشنویم نسبت بهیچیك دوستی و دشمنی نداریم فقط بدو چیز نظر می کنیم یکی آنکه کدام یك محبوب خدا و رسول و مورد توصیه آنها قرار گرفته و دیگر توجه باعمال و افعال و گفتار آنها می نمائیم وقضاوت منصفانه بحق میکنیم .

مانند شما آقایان محترم زود باور نیستیم و تسلیم بلا جهت نمیشوی نمیتوانیم با دیدهٔ خوش بینی غمض عین کنیم و هر عمل زشتی را از هر کس حمل بصحت کنیم و درمقابل آنها سرتعظیم فرود آوریم واز هرعمل زشتی دفاع بیمورد نمائیم .

آدمی وقتی عینك سفید بردیدگان خود گذارد هر رنگی را بجای خود می بیند نه‌آنکه رنگهای سیاه وزرد و سرخ را سفید ببیند ـ چون طالب سفید است ـ آقایان هم اگرعینك سفید نورانی انصاف بردیده گذارده و حب و بغض را کنار بگذارید خوب را خوب و بد را بد خواهید دید تصدیق خواهید نمود که این عمل و گفتار از مثل ابی بکر آدمی در منتها درجه قباحت است کسی که خود را خلیفه مسلمین میداند و یك مدت زمانی مصاحب رسول الله ﷺ بوده برای حب جاه و حفظ مقام حاضرشود کلمات

رکیك و دشنامهای بسیار قبیح بر زبان جاری کند آنهم بدومحبوب خدا وپیغمبر ﷺ

تعجب ابن ابی الحدید از گفتار ابی بکر

نه فقط این عمل اسباب تعجب ما است بلکه علمای منصف خودتان هم بتعجب آمدند چنانچه ابن ابی الحدید درص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه گوید از این گفتار خلیفه تعجب نمودم از استاد خود ابویحیی نقیب جعفربن یحیی بن ابی زیدالبصری سؤال نمودم کنایه و تعریض خلیفه در این کلمات بکه بوده گفت کنایه و تعریض نبود بلکه صراحت در کلام بود گفتم اگرصراحت داشت سؤال نمی‌نمودم **فضحك وقال بعلیّ بن ابیطالب (ع)**

قلت هذا الکلام کلّه لعلیّ یقوله؟ قال نعم انّه الملك یابنی (۱) .

آقایان با انصاف عبرت بگیرید و قضاوت منصفانه بنمائید اگر کسی پدر ومادر شما این نوع جسارت و اهانت نماید مَثَل روباه و دم روباه و زن زنا کار بآنها بزند دل شما از او پاك میگردد ؟ و انصاف است بما اعتراض کنید که چرا انتقاد میکنیم با زایمان ما مانع است که نگوئیم و ننویسیم مگر آنچه واقع شده و مورد تصدیق اکابر علماء خودتان هم میباشد .

اگر شخصی در مقابل این جمعیت بگوید آقای حافظ روباه و آقای شیخ دم آن میباشد ومانند زن فاحشه درمجلس حرف میزنند چه قدربشماسخت میگذرد .

آقایان چشمها را بر هم نگذارید و با دیدهٔ انصاف به مسجد رسول الله ﷺ بنگرید که مرد پیری یار غار پیغمبر بعنوان خلافت بالای منبر پیغمبر در مقابل مهاجر و انصار بگوید علی بن ابی طالب (العیاذ بالله) روباه است و فاطمه دم روبـاه میباشد (یا برعکس بنا بر گفتار سایر روات) و مانند زن فاحشهٔ زنا کار میان مردم حرکت میکند بر مولای ما امیر المؤمنین و جدهٔ ما فاطمهٔ مظلومه در مقابل مردم چه گذشت خدا میداند الان تمام بدن داعی میلرزد می بینید با ارتعاش و اشك جاری با شما حرف

(۱) پس خندید وگفت (این نسبتها را) بعلی علیه السلام داد گفتم این سخنان نا شایست تمامش نسبت بعلی بودگفت بلی پسر سلطنت همین است .
(یعنی عقیم ودنباله بریده است اشخاص ریاست طلب برای رسیدن بهدف ومقصد خود که ریاست وآقائی باشد هرعمل زشت و ناشایسته‌ای را میکنند) .

میزنم بیش از این حال گفتار دراین باب ندارم .

درد دل ما بسیار است ـ این زمان بگذار تا وقت دگر .

آیا سزاوار بود از مصاحب و مسند نشین رسول الله که در مقابل طلب حق و حرف حساب وصحیح دشنام بدهد و بکلمات رکیك مؤمنین واقعی و ودایع پیغمبر ﷺ را اهانت نماید معلوم است فحش حربه عجز است کسیکه جواب صحیح ندارد با فحش طرف را مغلوب میکند !! .

آنهم بعلی (ع) که تمام علماء شمادر کتب معتبره خود نوشته اند که رسول اکرم ﷺ دربارهٔاوفرمود **علیّ مع الحقّ والحقّ مع علیّ حیث دار** (۱) و بعدازدشنام نسبت فتنه انگیزی بدهد وتمام فتنه ها را از او بداند !؟ .

آزار بعلیّ آزار به پیغمبراست

آیااین بود ثمره ونتیجهٔ سفارشات پیغمبر ﷺ درباره علی و فاطمه علیهما السلام که تمام علمای شما در کتب معتبره خود نوشته اند در باره هر یك از علی و فاطمه (ع) علیحده فرمود اذیت آنها أذیت من است که خلاصه کلمات آن میشود که رسول اکرم ﷺ فرمود **من آذاهما فقد آذانی و من آذانی فقد اذی الله**(۲) ونیزفرمود **من آذی علیّا فقدآذانی** (۳) .

دشنام دادن بعلیّ دشنام به پیغمبراست

وبالاتر ازاینها درتمام کتب معتبره شما ثبت است که آنحضرت فرمود : **من سبّ علیافقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله** (۴) .

ومحمد بن یوسف گنجی شافعی در اول باب ۱۰ کفایت الطالب حدیث مفصلی از ابن عباس مسنداً‌نقل نموده که درمقابل‌جمعی ازاهل شام که علی رالعن وسب مینمودند فرمود شنیدم از رسول خدا ﷺ که بعلی (ع) فرمود **من سبّك فقد سبّنی ومن**

(۱) علی با حق وحق باعلی میگردد .
(۲) هرکس این‌دوتن(علی و فاطمه)راآزار کندمراآزرده‌و کسیکه‌مراآزاردهدخداراآزرده .
(۳) کسیکه علی را بیازارد مراآزرده .
(٤) هرکس‌علی‌را دشنام‌دهد مرادشنام داده وکسیکه‌مرا دشنام‌دهد خدارا دشنام‌داده‌است .

سبّنی فقد سبّ اللّه ومن سبّ اللّه اکبّه اللّه علی منخریه فی النار(۱).

و بعد از این حدیث احادیث دیگری مسنداً نقل مینماید که تمامی آنها دلالت دارد بر کفر کسانیکه علی را دشنام بدهند چنانچه عنوان باب ۱۰ را باین عبارت آورده

الباب العاشر فی کفر من سبّ علیّا ؑ (۲).

و نیز حاکم در ص ۱۲۱ جلد سیم مستدرك همین حدیث را با ستثنای جملهٔ آخر نقل نموده است .

پس طبق این احادیث سب کنندگان بعلی ؑ سب کنندگان خدا و پیغمبر می باشند و سب کنندگان خدا و پیغمبر (مانند معاویه وامویها وخوارج ونواصب وامثال آنها) ملعون و اهل آتش میباشند .

بس است ـ قیامت گرچه دیر آید بیاید ـ چون جدّ مظلومهٔ ما سکوت نموده و محاکمه را موکول بروز قیامت در محکمه عدل الهی نمود ما هم سکوت را پیشه کنیم برویم بر سر دلائل خود بررد حدیث مورد استشهاد شما .

علی باب علم وحکمت است

دلیل دوم بر مردودیت حدیث **لانورّث** آنست که نظر بحدیث شریف متفق علیه (شیعه وسنی) که رسول اکرم ﷺ فرمود **انا مدینة العلم و علیّ بابها ـ انادار الحکمة و علی بابها (۳).**

روی قواعد عقل و دانش حتماً بایستی باب علم رسول اللّه از احادیث و دستورات آن حضرت مخصوصاً آنچه مربوط بأحکام است بالاخص راجع بارث که نظم و اختلال جامعهٔ امت مربوط باوست آگاهی کامل داشته باشد و إلا باب علم نخواهد بود که رسول خدا ﷺ بفرماید **من اراد العلم فلیأت الباب.**

---

(۱) کسیکه ترا دشنام دهد مرا دشنام داده وکسیکه مرا دشنام دهد خدا را دشنام داده و کسیکه خدا را دشنام دهد خدا اورا برو درآتش اندازد .

(۲) باب دهم درکفر کسیکه علی را سب ودشنام دهد .

(۳) من شهرستان علمم وعلی در آن میباشد ـ من خانه حکمتم وعلی درآن میباشد ـ هر کس اراده دارد از علم من بهره‌ای بردارد پس باید برود درخانه علی .

چگونه ممکن است عقل باور کند که رسول اللّه ﷺ بنا بر اخباری که در تمام کتب معتبره شما وارد است علی ؑ را اقضای از امت معرفی نموده وفرموده باشد : **علی اقضاکم** یعنی علی در علم قضاوت از همهٔ شما امت اولی میباشد . آیا خنده آور نیست که پیغمبر تصدیق کند کسی را که در علم قضاوت از همه بالاتر است اما ازارث و حقوق اطلاع کامل ندارد ! ! و احکام ارث را باو نگوید در صورتی که قاضی باید بجمیع علوم مخصوصاً بعلم فقه و حقوق که قانون ارث از اهم آنها است آگاه و مطلع باشد .

چگونه میتوان باور نمود که حدیثی آنهم راجع بارث مخصوصاً مربوط بامور داخلی و شخصی رسول خدا ﷺ باشد علی وصی و باب علم آنحضرت نشنیده باشد ولی (اوس بن حدثان یا ابی بکر بن ابی قحافه) شنیده باشد .

آیا عقل شما قبول مینماید که بگویند یك فرد عادی بی سواد وصیت بکند و برای خود وصی مورد اطمینانی قرار دهد و همه قسم دستورات عمل بعد از خود را بوصی خود بدهد ولی نکتهٔ اهم در وصیت را که موضوع ارث بیاز ماندگان است بوصی نگوید ـ و بیك فرد بیگانه بگوید که بعد از من چنین و چنان شود .

تا چه رسد بمقام منیع رسول اللّه ﷺ آنهم خاتم الانبیاء که اصل غرض از بعثتش حفظ نظام اجتماع بشر و فراهم نمودن آسایش دنیا و آخرت بوده است و وصی و وارث و جانشینی برای خود معین نماید . یعنی خدا تعیین نماید علی را وصی و وارث آن حضرت و آنگاه چنین حدیثی که نظم و نظام خصوصی و عمومی را بهم میزند بآن وصی بزرگوار خود که علاوه بر مقام وصایت باب علم و حکمت آنحضرت نیز بوده نفرماید !! .

شیخ ـ هیچ یك از این دو موضوع در نزد ما ثابت نمیباشد چونکه حدیث مدینه مورد قبول اکابر علماء نمیباشد و اما موضوع وصایت در نزد علمای جمهور مردود و غیر مسلّم است چه آنکه بخاری و مسلم در صحیحین خود و دیگران از بزرگ عالمان ما مسنداً از امالمؤمنین عایشه رضی اللّه عنها نقل نمودند که گفت در وقت احتضار سر پیغمبر

بسینهٔ من بود تا از دنیا رفت - یعنی من شاهد بودم که وصیتی ننمود !! .

چگونه ممکن است وصیتی نموده باشد و بر ام المؤمنین که تا دم آخر سر مبارك رسول الله (ص) بسینهٔ او بوده است مخفی مانده باشد واگر وصیت‌نموده بود قطعاً ام‌المؤمنین رضی‌الله عنها نقل می نمود پس موضوع وصیت بکلی منتفی میباشد ! ! !

داعی - راجع بحدیث مدینه بی لطفی فرمودید زیرا که عرض کردم اتفاقی فریقین است و تقریباً بحد تواتر آمده و در کتب معتبرهٔ اکابر علمای شما از قبیل امام ثعلبی و فیروز آبادی و حاکم نیشابوری و محمد جزری و محمد بن جریر طبری و سیوطی و سخاوی و متقی هندی و محمد بن یوسف کنجی شافعی و محمد بن طلحه شافعی و قاضی فضل بن روزبهان و مناوی و ابن حجر مکّی و خطیب خوارزمی و سلیمان قندوزی حنفی و ابن مغازلی فقیه شافعی و دیلمی و ابن طلحه شافعی و میر سید علی همدانی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و شیخ الاسلام حموینی و ابن ابی الحدید معتزلی و طبرانی و سبط ابن‌جوزی و امام ابوعبدالرحمن‌نسائی و غیرهم نقل نموده‌اند .

و اما موضوع وصایت و نصوص وارده از رسول اکرم (ص) بسی بسیار و بیشمار و از متواترات مسلّمه است و قطعاً انکار وصایت را نمی نماید مگر عنود لجوج و متعصّب جهول .

نواب - خلیفهٔ پیغمبرخود وصی آنحضرت است که بکارهای خانوادگی آنحضرت هم رسیدگی مینماید چنانچه خلفاء رضی الله عنهم رسیدگی میکردند و مخارج زوجات رسول الله را میدادند از کجا معلوم است که علی کرم الله وجهه را بالخصوص بوصایت معین نموده باشد .

داعی - صحیح فرمودید بدیهی است خلیفه و وصی رسول الله فرد واحد بوده چنانچه دلائل و نصوص خلافت را در شبهای گذشته بعرضتان رسانیدم و وصایت آنحضرت با نصوص جلیّه واضح و آشکار است که بامر آنحضرت در موقعیکه دیگران در پی دسیسه بازی بودند مشغول غسل و کفن و دفن آنحضرت بود بعد هم باداء

ورد امانات موجوده نزد آنحضرت پرداخت واین مطلب از اوضح واضحات ومورد اتفاق جمیع علماء ما وشما میباشد .

نقل اخبار در وصایت

ناچارم برای اثبات این معنی که جناب شیخ نفرمایند در نزد علماء ما مردود است بچند حدیثی مختصر اشاره نمایم .

۱ - امام ثعلبی در مناقب وتفسیر خود و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و میر سید علی همدانی در مودت ششم از مودّت القربی از خلیفهٔ دوم عمر بن خطاب نقل مینمایند که گفت ان رسول الله (ص) **لمّاعقد المؤاخاة بین اصحابه قال هذا علیّ اخی فی الدنیا والاخرة و خلیفتی فی اهلی و وصیّی فی امّتی و وارث علمی و قاضی دینی ماله منّی مالی منه نفعه نفعی وضرّه ضرّی من احبّه فقد احبّنی ومن ابغضه فقد أبغضنی (۱) .**

۲ - شیخ سلیمان بلخی حنفی باب ۱۵ ینابیع المودة را اختصاص باین موضوع داده و۲۰ خبر از امام ثعلبی وحموینی وحافظ ابو نعیم و احمد بن حنبل و ابن مغازلی و خوارزمی ودیلمی در اثبات وصایت علی (ع) نقل مینماید که بعض از آن اخبارا برای روشن شدن ذهن آقایان عرض میکنم .

از مسند امام احمد حنبل نقل مینماید (وسبط ابن جوزی هم در ص ۲۶ تذکرة خواص الامّه وابن مغازلی شافعی در مناقب نیز این خبررا آورده‌اند) که انس بن مالك گفت بسلمان گفتم سؤال کن از پیغمبر (ص) که وصی او کیست ؛

فقال سلمان یارسول الله من وصیّك ؟ فقال «ص» یاسلمان من کان وصیّ موسی ؟

(۱) رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در روزیکه عقد اخوت وبرادری بین اصحاب قرارداد فرمود این علی برادر من است در دنیا وآخرت وخلیفه من است در اهل من ووصی من درامت من ووارث‌علم من واداء کننده دین من خلاصه بین من وعلی جدائی نیست نفع او نفع من وضرد او ضرر من است کسیکه اورا دوست بدارد مرا دوست داشته وکسیکه او را دشمن بدارد مرادشمن داشته است .

فقال یوشع بن نون قال «ص» انّ وصیّی و وارثی یقضی دینی وینجز موعدی علیّ بن ابیطالب (۱).

۳ - واز موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزم از بریده نقل میکند که رسول اکرم ﷺ فرمود **لکلّ نبیّ وصیّ ووارث وانّ علیّاً وصییّ و وارثی (۲).**

(ومحمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۳۱ کفایت الطالب ضمن باب ٦۲ مسندا همین‌خبررا آورده و بعد از نقل خبر گوید این حدیث نیکوئی‌است که محدث شام هم در تاریخ خود ذکر نموده) .

٤ - واز شیخ الاسلام حموینی نقل میکند از ابی‌ذر غفاری که گفت **قال رسول الله صلّی الله علیه وسلّم أنا خاتم النبیّین و أنت یاعلی خاتم الوصیّین الی یوم الدین (۳) .**

ونیز از خطیب خوارزمی نقل مینماید از امّ سلمه امّ المؤمنین که گفت رسول اکرم ﷺ فرمود **انّ الله اختار من کلّ نبیّ وصیّا و علیّ وصیّی فی عترتی و اهل بیتی و امّتی بعدی (۴) .**

٦ - واز ابن مغازلی فقیه شافعی نقل میکند از اصبغ بن نباته (که از اصحاب خاص امیر المؤمنین بوده و بخاری و مسلم هم از او روایت نموده اند) که گفت مولانا امیر المؤمنین در بعض از خطبه های خود فرمود : **ایّها الناس انا امام البریّة و وصیّ خیر الخلیقة وابو العترة الطاهرة الهادیة انا اخو رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم ووصیّه وولیّه وصفیّه وحبیبه انا امیر المؤمنین وقائد الغر المحجلین وسیّد الوصیّین حربی حرب الله وسلمی سلم الله وطاعتی طاعة الله**

(۱) سلمان عرض کرد یارسول‌الله وصی شما کیست ؛ فرمود ای سلمان وصی موسی که‌بود ؛ عرض کردم یوشع بن نون فرمود وصی من ووارث من واداء کننده دین من ووفاکننده بوعده من علی بن ابیطالب است .

(۲) از برای هر پیغمبری وصی ووارثی‌بوده بدرستیکه علی وصی ووارث من است .

(۳) فرمود پیغمبر من خاتم‌انبیاء هستم وتو یاعلی خاتم اوصیاءهستی تا روز قیامت .

(٤) خداوند اختیار نمود برای‌هر پیغمبری وصی وعلی وصی من است در عترت واهل‌بیت وامت من بعد از من .

و ولایتی ولایة الله و اتباعی اولیاء الله و انصاری انصار الله (۱) .

۷ - ونیز ابن مغازلی شافعی در مناقب از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که رسول اکرم‌فرمود : **انتهت الدعوة الیّ والی علیّ لم یسجد احدنا لصنم قطّ فاتّخذنی نبیّاً و اتّخذ علیّاً وصیّاً (۲) .**

۸ - میرسید علی همدانی شافعی در مودت چهارم از مودة القربی از عتبة بن عامر الجهنی نقل میکند که گفت : **بایعنا رسول الله(ص) علی قول ان لااله الاّالله وحده لا شریك له و انّ محمّداً نبیّه و علیّاً وصیّه فأیّ من الثلاثة ترکناه کفرنا (۳) .**

۹ - و نیز در همان کتاب موّدة القربی است که رسول اکرم ﷺ فرمود **انّ الله تعالی جعل لکلّ نبیّ وصیّاً جعل شیث وصیّ آدم ویوشع وصیّ موسی و شمعون وصیّ عیسی وعلیّاً وصییّ و وصییّ خیر الاوصیاء فی البداء و انا الداعی و هو المضییء (۴) .**

۱۰ - صاحب ینابیع از مناقب موفق بن احمد خوارزمی نقل میکند از ابو ایوب انصاری که گفت در موقع مرض رسول الله ﷺ فاطمه سلام الله علیها آمد و گریه‌میکرد

(۱) ای مردم منم امام خلایق ووصی بهترین مخلوقات وپدر عترت طاهره هادیه منم برادر رسول خدا ووصی‌او و ولی‌او وصفی اووحبیب او منم امیرالمؤمنین وپیشوای دست وپا و پیشانی سفیدان وآقا وسید اوصیاء جنگ بامن جنگ با خداست وصلح وسلم با من صلح وسلم با خداست اطاعت من اطاعت خداست‌ودوستی من دوستی خداست وپیروان من دوستان‌خداهستند ویاران من یاران خدا هستند .

(۲) منتهی شد دعوت [رسالت] بمن وعلی که هیچکدام از ما دو نفر سجده به بت ننمودیم مرا پیغمبر وعلی را وصی قرار داد .

(۳) بیعت نمودیم با رسول خدا براینکه بگوئیم وشهادت بدهیم بوحدانیت خدای متعال که شریکی برای او نیست و اینکه محمد پیغمبر اوست و علی وصی او پس هریك از این سه را ترك نمائیم کافر شده‌ایم .

(٤) بدرستیکه خدای تعالی قرار داد برای هر پیغمبری وصیی وقرار داد شیث را وصی آدم ویوشع‌را وصی موسی وشمعون را وصی عیسی وعلی را وصی من ووصی من بهترین اوصیاء میباشد . منم دعوت‌کننده (بحق) وعلی است روشن‌کننده (حق وحقیقت) .

پیغمبر ﷺ فرمود **یا فاطمة انّ لكرامة اللّه ایّاك زوّجك من هو اقدمهم سلماً و اكثرهم علماً و اعظمهم حلما انّ اللّه عزّوجلّ اطّلع الی اهل الارض اطّلاعة فاختارنی منهم فبعثنی نبیّاً مرسلاثم اطّلع اطّلاعة فاختار منهم بعلك فاوحی الیّ انّ ازوّجه ایّاك واتّخذه وصیّا (۱) .**

ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب بعد از نقل این خبر این جملات را زیاد تر نقل نموده که فرمود **یا فاطمة انااهل البیت اعطینا سبع خصال لم یعطها احد من الاوّلین ولایدركها احد من الاخرین منّاافضل الانبیاء وهوابوك ووصیّنا خیرالاوصیاء و هو بعلك و شهیدنا خیرالشهداء و هو حمزةعمّك ومنّا من له جناهان یطیر بهما فی الجنّة حیث یشاء و هو جعفر ابن عمّك و منّا سبطان و سیّدا شباب اهل الجنّةابناك و الذی نفسی بیده انّ مهدیّ هذة الامّةیصلی عیسی بن مریم خلفه فهو من ولدك (۲) .**

ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد این جملات را بعد از نقل حدیث زیاد تر آورده که فرمود بعد از نام مهدی (ع) **یملاء الارض عدلا و قسطا بعد ما ملئت جورا وظلما یا فاطمة لاتحزنی ولاتبكی فانّ اللّه عزّوجلّ ارحم بك و ارءف علیك منّی وذلك لمكانك و موقعك من قلبی قد زوّجك اللّه زوجا و هو**

(۱) ای فاطمه از کرامتهای خدای تعالی بتو اینست که همسر تو قرار داد کسی را که اسلامش از همه اقدم وعلمش از همه بیشتر و بردباریش از همه زیاد تر بود بدرستیکه خدای عز وجل آگاه است بر اهل زمین (باطلاع خالق ومخلوقی) اختیار نمود مرا از میان آنها ومبعوث نمود مرا پیغمبر مرسل وهمچنین باطلاع (خالق ومخلوقی) اختیار نمود از آنها شوهر تورا پس وحی نمود بسوی من که تزویج نمایم میان شما و اورا وصی قرار دهم .

(۲) ای فاطمه بما اهل بیت هفت خصلت عطا شده که باحدی از اولین عطا نشده واحدی از آخرین آنها را درك نمیكند ازما است افضل از همه پیغمبران وآن پدر تو میباشد ووصی ما بهترین اوصیاء است واو شوهر تو میباشد وشهید ما بهترین شهداء استواوحمزه عموی تومیباشد واز ما استکسیکه برای او دو بال است که پرواز میکند با آن دوبال در بهشت هروقت بخواهد واو جعفر پسر عموی تو میباشد واز ما است دوسبط ودوسید جوانان اهل بهشت و آنها فرزندان تو میباشند بآن خدائیکه جان من در دست او است بدرستیکه مهدی این امت که عیسی بن مریم عقب او نماز میگذارد از اولاد تو میباشد .

اعظمهم حسباواكرمهم نسباً وارحمهم بالرعیّة واعدلهم بالسویة وابصرهم بالقضیّة (۱) .

گمان میکنم بهمین مقدار نقل احادیث نبوی برای اطمینان خاطر آقای نواب ورفع اشتباه جناب شیخ کافی باشد والّا احادیث منقوله از مقام نبوت که در هریك از آنها بمناسبتی نامی از وصایت آنحضرت برده شده بسی بسیار وبیشمار است .

در وقت وفات سر مبارك رسول اللّهدر سینهٔ أمیر المؤمنین (ع) بود

وأما اینکه جناب شیخ فرمودند در وقت وفات سر مبارك رسول الله ﷺ بسینهٔ ام المؤمنین عایشه بود بکلّی مردوداست برای آنکه معارض است با اخبار بسیاری که علاوه برآنکه در نزد عترت واهل بیت طهارت ثابت و محقق آمده و اجماع علماء شیعه بنحو تواتر آنرا نقل نموده‌اند در کتب معتبرهٔ أکابر علماء خودتان هم آمده که در وقت وفات سر مبارك رسول الله ﷺ در سینهٔ مولانا امیر المؤمنین (ع) بوده ودر آن ساعت ابواب علوم را بسینهٔ علی باز نموده .

شیخ ـ درکدام کتاب علمای ما چنین مطلبی را ذکر نموده اند .

داعی ـ خوبست مراجعه نمائید به ص ٥٥ جلد چهارم و ص ٣٩٢ و ٤٠٠ جلد ششم کنزالعمّال وص ٥١ جزء دوم طبقات محمّد بن سعد کاتب ـ و ص ١٣٩ جلد سیم مستدرك حاكم نیشابوری ـ و تلخیص ذهبی ـ و سنن ابن أبی شیبه ـ و کبیر طبرانی ـ وجلد سیم مسند امام احمد حنبل ـ وحلیة‌الاولیاء حافظ أبونعیم وکتب معتبرهٔ دیگر که همگی باختلاف الفاظ ومطالب نقل مینمایند از امّ المؤمنین امّ سلمه و جابربن عبدالله انصاری ودیگران که دروقت وفات‌رسول اکرم ﷺ علی (ع) را طلبید و سرمبارك كش

(۱) برمیکند زمین‌را از عدل‌ودادبعد از اینکه پرشده‌باشد از ظلم وجوراى فاطمه محزون مباش‌گریه مکن زیرا که خداوند رحیم‌تر ومهربانتر است برتو ازمن واین از برای موقعیت و مکان تو است از قلب من بتحقیق تزویج نموده است تورا همسری که او بزرگتر از همه میباشد از حیث‌حسب وگرامی‌تر از همه است ازحیث نسب ومهربان تر از همه برعیت وعادل‌تر از همه بمساوات وبیناتر از همه بقضاوت بین دو نفر وبیشتر میباشد .

در سینهٔ او بود تا روح از بدن شریفش مفارقت نمود.

و از همهٔ این أخبار مهمتر بیان خود أمیر المؤمنین علیه‌السلام است که در نهج‌البلاغه آمده و ابن أبی الحدید در ص ۵۶۱ جلد دوم شرح نهج‌البلاغه آورده که ضمن بیانات خود صریحاً فرموده **ولقد قبض رسول الله صلّی الله علیه و آله و انّ رأسه لعلی صدری ولقد سالت نفسه فی کفّی فامررتها علی وجهی(۱).**

ونیز در ص ۵۹۰ همان جلد ضمن دفن صدّیقهٔ کبری سلام‌الله علیها است که فرمود در خطاب برسول الله **فلقد وسّدتك فی ملحودة قبرك وفاضت بین نحری وصدری نفسك (۲).**

اینها تمام دلائل متقنه است که خبر عایشه مردود وغیر قابل قبول است چه آنکه سابقهٔ عداوت و دشمنی عایشه با مولانا أمیر المؤمنین علیه‌السلام بسیار قوی است که شاید انشاءالله در لیالی آتیه وقت مناسبی بدستم بیاید بعرضتان برسانم.

تحقیق درامر وصایت

و از همین احادیث هم کاملا جواب دوم آقای نواب مفهوم میشود که فرمودند با بود خلیفه چه احتیاجی بوجود وصی میباشد.

زیرا اگر انسان عاقل از عادت خارج شود و قدری با انصاف در خود احادیث دقت کند مخصوصاً آن احادیثی را که میفرماید همان خدائیکه اوصیاء انبیاء عظام را معین نموده علی‌را بوصایت من مقرر داشته میفهمد مراد وصیت خصوصی عادی خانوادگی نیست که هر فردی از بشر برای بعد از خود معین مینماید.

بلکه مراد همان وصایت بمعنای خلافت است که متصرف درجمیع شئون اجتماعی وانفرادی امت باید باشد که همان وصایت تالی تلو مقام نبوت است.

(۱) هرآینه بتحقیق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله قبض روح شد در حالتیکه سر مبارکش روی سینه من قرار داشت وروح آنحضرت در دست من خارج‌شد ومن دستهایم را برصورتم کشیدم ولی ابن أبی الحدید در ص۵۶۲ جلد دوم ذیل بیان آنحضرت گوید در حالتیکه سر آنحضرت روی سینه ام بود چند قطره خون از آنحضرت جاری شد وعلی علیه السلام بصورت خود مالید.

(۲) هرآینه بتحقیق ترادر خوابگاه قبر تکیه دادم وروح تو مابین گلو وسینهٔ من خارج‌شد وابن أبی الحدید همین معنی‌را تصدیق دارد که‌روح آن حضرت در سینهٔ علی‌علیه‌السلام خارج‌شد.

مقام وصایت آنحضرت مورد تصدیق تمام علمای بزرگ خودتان میباشد و انکار این معنی را ننموده‌اند مگر عدهٔ قلیلی از متعصّبین معاندین که انکار همهٔ فضایل آن حضرت را نموده‌اند.

چنانچه ابن ابی الحدید درص ۲۶ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) گوید **فلا ریب عندنا انّ علیّا علیه السلام کان وصیّ رسول الله صلّی الله علیه و آله وان خالف فی ذلك من هو منسوب عندنا الی العناد (۱).**

اشعار بعض ازصحابه اشاره بوصیت

آنگاه اشعار بسیاری از اصحاب رسول الله صلّی الله علیه و آله نقل نموده که تمام آنها متضمن وصایت آن حضرت میباشد از جمله دو شعر از عبد الله بن عباس (حبر امت) است که در شعر اول خود گوید:

وصیّ رسول الله من دون اهله و فارسه ان قیل هل من منازل

ونیز از خزیمة بن ثابت ذو الشهادتین نقل نموده که ضمن اشعار خود گوید.

وصیّ رسول الله من دون اهله وانت علی ماکان من ذاك شاهده

ونیز از جمله اشعار ابوالهیثم بن تیّهان صحابی است گوید:

انّ الوصیّ امامنا و ولیّنا برح الخفاء و باحت الأسرار

برای اثبات مرام بهمین مقدار اکتفا مینمایم چنانچه‌مایلید بقیه اشعار وگفتار را در این باب مراجعه کنید بآن کتاب تا کشف بیشتری برشما گردد که گوید اگر ملالت نمی‌آورد أوراق بسیاری پر میکردم از اشعاری که ذکر وصیت در او میباشد.

پس معلوم شد وصایت توام بامقام نبوت که فصل مادون مقام نبوت است همان مقام خلافت وریاست عامهٔ الهیه است.

شیخ ـ چنانچه این اخبار صحیح است چرا در کتب آثار بوصیت نامهٔ از رسول خدا

(۱) شك وشبهه ای نیست درنزد ما که علی علیه‌السلام وصی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله [illegible] مخالف این معنی‌است کسیکه‌در نزد ما از اهل عناد میباشد.

ﷺ بنام علی کرم الله وجهه بر نمیخوریم مانند وصیت نامهٔ ابی‌بکر و عمر رضی الله عنهما وقت مردن. -

داعی - موضوع وصی بودن مولانا امیر المؤمنین ودستوراتی که از خاتم الانبیاء نسبت بمقام ولایت صادر شده بسیار صریح وواضح در کتب معتبرهٔ اکابر علماء شیعه از طریق اهل بیت طهارت بطریق تواتر ثبت وضبط گردیده ولی چون شب اول قرار شد باخبار یکطرفه استدلال ننمائیم ناچار ببعض از آن اخباریکه در کتب معتبره خودتان رسیده والحال در نظر دارم اشاره مینمایم.

اشاره بدستور وصیت

واگر بخواهید بتمامی اخبار راجع بوصیت رسول خدا ﷺ ودستوراتیکه بمولانا امیر المؤمنین داده شده پی ببرید مراجعه نمائید بص ٦١ و٦٣ جلد دوم طبقات ابن سعد و ص ٥٤ جلد چهارم کنزالعمال متقی ونیز در ص ١٥٥ و٣٩٣ و٤٠٣ جلد ششم کنز ودر ص ١٦٤ جلد چهارم مسند امام احمد بن حنبل و در ص ٥٩ و ١١١ جلد سیم مستدرک حاکم و بالاخره درسنن ودلائل بیهقی واستیعاب ابن عبد البر و کبیر طبرانی وتاریخ ابن مردویه ودیگران ازاکابر علماء خودتان که بعبارات مختلفه در ازمنهٔ متفاوته دستورات آنحضرت را نقل نموده‌اند.

که خلاصهٔ آن عبارات که مکرر ذکر گردیده اینست که فرمود **یا علیّ انت اخی ووزیری وتقضی دینی وتنجز وعدی وتبری ذمّتی (۱) وانت تغسلنی وتؤدّی دینی وتوارینی فی حفرتی (۲).**

علاوه بربیان اخبار صریحه که از این قبیل دستورات بآنحضرت بسیار داده شده - آثار علائم عمل بوصیت است که بنا بامر و دستور وصیت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام آن حضرت را غسل داده و کفن نموده ودر حجره خود دفن نموده است و پانصد هزار درهم دین آنحضرت را اداء نموده چنانچه عبد الرزاق درجامع خود نقل نموده.

(۱) یاعلی توبرادر ووصی‌منی که دین مرا اداء ووعدهٔ مراوفا وذمت مرا بری‌میکنی.
(۲) تو مرا غسل میدهی ودین مرا اداء میکنی ومرا در قبر پنهان مینمائی.

شیخ - روی قاعده ودستور قرآن که می‌فرماید **کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیراً الوصیّة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقّاً علی المتّقین (۱).**

لازم بود در وقت وفات وصیت بنماید و وصی خودرا معین کند پس چرا در آن موقع که آثار موت را مشاهده نمود رسول خدا ﷺ وصیت ننمود هم چنانکه ابی‌بکر وعمر رضی الله عنهما وصیت نمودند.

داعی - اولاً مراد از **اذا حضر احدکم الموت** معاینه موت ومرگ نیست یعنی لحظات آخر زندگی نمی‌باشد زیرا در آن حالت کمتر کسی است که بهوش باشد وبتواند بوظایف خود باشعور کامل عمل نماید پس مراد اسباب و آثار وعلامات مرگ است از پیری وضعف بدن ومرض وغیره.

ثانیاً این بیان شما تأثر درونیم را تازه نموده ومصیبت بزرگی را بیادم آورد که هرگز فراموش شدنی نیست.

وآن مصیبت بزرگ اینست که جدّ امجد بزرگوارم رسول الله ﷺ باآنهمه تأکیدات بلیغه که در تعقیب آیات قرآن مجید برای وصیت نمود تاآنجا که فرمود **من مات بغیر وصیّة مات میتة جاهلیّة (۱).**

تا فردی از امت او بی وصیت نمیرد مبادا بعد از مردن در بازماندگان آنها تولید نزاع گردد.

نوبت که بخود آن بزرگوار رسید با آنکه در مدت بیست و سه سال پیوسته وصیتهای خودرا تحت نظامنامه مرتب به یگانه وصی باعظمتی که خداوند متعال برای آن بزرگوار معین نموده گوشزد ومورد عنایت قرار داده بود.

در مرض موت هم خواست آنچه درآن مدت گفته تکمیل نماید تا باآن وسیله

(۱) دستور داده شد که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر دارای متاع دنیویست وصیت کند برای پدر ومادر وخویشان بچیزی شایسته عدل اینکار سزاوار مقام پرهیزکارانست آیه ١٧٦ سوره ٢ (بقره).
(۲) کسیکه بدون وصیت بمیرد مرده است بمردن اهل جاهلیت.

جلو ضلالت و گمراهی وجنگ ونزاع ودو دستگی امت را بگیرد متأسفانه بازیگران سیاسی مانع شدند ونگذاردند وظیفه شرعی الهی خودرا عملی نماید تا مستمسکی برای شما گردد امشب بفرمائید چرا آن حضرت در مرض موت وصیت ننمود؟!.

اطاعت امر پیغمبر واجب است

شیخ - گمان میکنم این بیان شما حقیقت نداشته باشد زیرا عقل باور نمیکند که کسی قدرت ممانعت از رسول خدا ﷺ داشته چه آنکه صریح قرآن کریم است **وما آتیکم الرسول فخذوه وما نهیکم عنه فانتهوا** (۱) ودر آیات متعدده أمر باطاعت أوامر آنحضرت نموده که **اطیعوا الله واطیعوا الرسول** (۲) بدیهی است سرپیچی ازاطاعت امر رسول خدا ﷺ کفر است هرگز صحابه وبستگان آن حضرت چنین عملی‌را نمی نمودند که مانع وصیت آن حضرت گردند ممکن است از اخبار مجعوله باشد که بدست ملحدین برای بی‌اعتنا نشان دادن امت بأمر آن حضرت انتشار یافته است.

منع نمودن پیغمبر را ازوصیت

داعی - تمنّا میکنم عمداً سهو نفرمائید از اخبار مجعوله نیست بلکه از اخبار صحیحه مسلّمه است که عموم فرق مسلمین اتفاق برصحت آن دارند حتّی شیخین بخاری و مسلم هم باهمه‌احتیاط کاری که در نقل اخبار داشتند که مبادا خبری‌نقل نمایند که موردتوجه واستشهاد مخالفینشان قرار گیرد در صحیحین خود این قضیّهٔ مؤلمه را نقل نموده‌اند که رسول اکرم ﷺ عند الموت فرمود دوات وکاغذ بیاورید تا برای شما بنویسم چیزی که هرگز گمراه نشوید.

عدّه ای از حضار مجلس باغوای یك نفر (مرد سیاسی) مانع شدند بقسمی داد و فریاد نمودند که دل آن حضرت شکست وباتغیّر آنهارا ازاطراف بسترخود خارج ساخت

شیخ - من که نمیتوانم باور کنم این مطلب را کدام کس میتوانسته چنین جرأتی بکار برد که در مقابل گفته رسول خدا ﷺ ایستادگی نماید وحال آنکه اگر یك فرد

(۱) آنچه رسول‌حق دستور دهدشمارا بگیرید وهرچه نهی کندشما را از آن پس‌واگذارید. آیه ۷ سوره ۵۹ (حشر).
(۲) اطاعت کنید خدا ورسول را.

مسلمان عادی بخواهد وصیت نماید مانع آن نمیگردند تا چه رسدبرسول خدا که‌اطاعتش واجب و تمرّد ومخالفتش کفر آور است چه آنکه وصیت بزرگان اسباب هدایت است احدی ممانعت نمی‌نماید - چنانچه خلیفه ابی‌بکر و خلیفه عمر رضی الله عنهما وصیت نمودند واحدی ممانعت ننمود بازعرض میکنم که حقیر نمی‌توانم زیر بارچنین‌خبری‌بروم

داعی - حق داریدباورنکنیدنه شماتعجب مینمائیدبلکه‌هرمسلمانی! بالاتربگویم هرشنونده ای از هرقوم وملت از این قضیّه در حیرت است که چگونه پیغمبر مطاعی در أیام‌آخر عمر بخواهدوصیتی بنماید که‌هدف و مقصدش جلوگیری از اضلال امت ونشان دادن راه سعادت بآنها باشد اورا مانع شوند - ولی‌چه‌میتوان گفت که این عمل‌واقع شده باعث زیادتی غم ومصیبت مسلمانان گردیده.

گریستن ابن عباس ازمانع شدن پیغمبررا ازوصیت

این تأسف نه‌برای من وشما است بلکه اصحاب آنحضرت در این‌مصیبت مولمه گریه ها نمودند چنانچه بخاری و مسلم و دیگران از أکابر علماء خودتان روایت نموده اند که عبدالله‌بن عبّاس (حبرامت) پیوسته اشك میریخت ومیگفت **یوم‌الخمیس‌مایوم‌الخمیس** و آنقدر گریه میکرد که زمین از اشك چشم او تر می‌شد.

سؤال نمودند چه چیز واقع شد درروزپنجشنبه که یاد آنروز تو را بگریه میآورد میفرمود چون مرض بررسول خدا مستولی شدأمر فرمود دوات و کتفی بیاورید تابنویسم برای شما کتابی که هرگز گمراه نشوید بعض ازحضّارمجلس مانع‌شدند بعلاوه گفتند محمد (ﷺ) هذیان میگوید آن روز یوم الخمیس بود که هرگز فراموش نخواهد شد چه‌آن که گذشته از اینکه مانع شدند و نگذاردند آن حضرت وصیت بنماید بلکه زخم زبان هم زدند؟!!.

شیخ - چه کس ممانعت از وصیت نمودن رسول خدا نمود.

داعی - خلیفه ثانی عمربن الخطاب‌بود که مانع ازوصیت آنحضرت گردید.

شیخ - خیلی ممنون شدم که زود خیالم را راحت نمودید چونکه از این بیانات

خیلی ناراحت بودم و بردلم گذشته بود که بگویم این قبیل اخبار از مجعولات عوام‌شیعه است ولی بملاحظه جنابعالی ازبیان آن‌خودداری مینودم اینک آنچه دردل دارم‌ظاهر مینمایم و بجنابعالی توصیه میکنم که باین نوع مجعولات ترتیب اثر ندهید .

داعی ـ داعی هم بشما توصیه‌میکنم فکر نکرده‌نفی و اثبات ننمائید که از کشف حقیقت متأثر شوید از جمله درهمین موضوع هم عجله نمودید و بدون فکر روی عادت دیرینه و بد بینی بما نسبت جعل بشیعیان پاك دادید وحال آنکه مکرّر عرض کردم که ما شیعیان احتیاجی بجعل نداریم زیرا در کتابهای خودتان آنقدر دلائل له ما و براثبات عقیده ما موجود است که حساب‌ندارد .

در منابع حدیث منع وصیت

ودر همین موضوع مورد بحث هم اگر بکتب معتبره علماء خودتان مراجعه‌نمائید می‌بینید که اکابرعلماء خودتان این قضیه را نقل نموده اند از قبیل بخاری درص ۱۱۸ جلد دوم صحیح و مسلم‌در آخر کتاب وصیت و حمیدی درجمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۲۲ جلد اول مسندو ابن ابی‌الحدید درص ٥٦٣ جلد دوم شرح نهج البلاغه و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی درشرح صحیح مسلم وابن‌حجر درصواعق و قاضی أبوعلی و قاضی روزبهان و قاضی عیاض و امام غزّالی و قطب‌الدین شافعی ومحمّدبن عبدالکریم شهرستانی و ابن اثیر و حافظ ابونعیم اصفهانی و سبط ابن جوزی بالاخره‌عموم‌علمای شما وقوع‌قضیهٔ مولمه راتصدیق نموده‌اند که بعد از مراجعت از حجة الوداع رسول اکرم ﷺ مریض شده جمعی از اصحاب بعیادت آنحضرت رفتند فرمود **ایتونی بدوات و بیاض لاکتب لکم کتاباً لن تضلّوا بعدی(۱)**.

امام غزّالی درمقاله چهارم سرّ العالمین که سبط ابن جوزی‌هم درص ۳٦ تذکره از او نقل نموده وبعض‌دیگر ازرجال‌علماء شما چنین‌آورده اند که‌فرمود دوات‌وسفیدی‌بیاورید **لازیل عنکم اشکال الامر واذکرلکم من المستحق لها بعدی** (و در بعض‌اخبار دارد که فرمود **لاکتب لکم کتاباً لا تختلفون فیه بعدی**) **فقال عمر دعوا**

(۱) دوات وسفیدی برای من بیاورید تا برای شما بنویسم کتابی که بعد از من گمراه نشوید.

الرجل فانه لیهجر !!؟ حسبنا کتاب الله (۱) .

أصحاب حاضر در مجلس دودسته شدند بعضی طرفدار عمر یعنی گفتار اورا تقویت نمودند جمعی‌طرفداررسول‌أکرم ﷺ بقسمی‌بهم ریختند ودادفریاد بلندشد که‌آنحضرت (مجسّمهٔ خلق عظیم) متغیّر شد فرمود **قوموا عنی ولا ینبغی عندی التنازع** برخیزید ازپیش من زیرا سزاوار نیست نزد من جنگ ونزاع .

این اول فتنه وفسادی‌بود که در میان مسلمانان درحضور خود پیغمبر بعد از بیست وسه سال زحمات طاقت فرسای آنحضرت واقع شد و سبب این فتنه و دو دستگی خلیفه عمرشد که‌بگفتارخود تخم‌نفاق واختلاف کلمه راپاشید وایجاد دودستگی‌نمود !! .

که تا امشب آمده‌ما وشما برادران مسلمان را بعنوان دو دستگی مقابل هم قرار داده‌است؟!.

شیخ ـ از مثل‌شما شخص مؤدّب اخلاقی انتظار چنین جرأت وجسارتی‌نمیرفت که بمقام بزرگ خلیفه چنین نسبتی بدهید .

داعی ـ شما را بخدا حبّ و بغض را کنار بگذارید و چشم بدبینی را ببندید و ازروی انصاف بگوئید آیا جرأت و جسارت را داعی نمودم که در مقابل انکار شما نقل وقایع تاریخی مندرجه در کتب خودتان را نمودم یا خلیفه عمر که بساحت قدس خاتم الانبیاء ﷺ منتها درجهٔ جسارت را نمود که علاوه بر منع نمودن از وصیت و ایجاد فتنه و فساد وداد و فریاد بالای سر بیماری مانندرسول الله صلی الله علیه وآله‌دشنام حضوری بدهد وبگوید این مرد هذیان میگوید چه خوش گوید شاعر عرب مناسب این مقام :

اتبصر فی العین منّی القذی   وفی عینك الجذع لاتبصر(۲)

(۱) تا زائل کنم از شما اشکال امر را و یادکنم برای شماکسی راکه مستحق تراست بامر بعد از من (یعنی‌امرخلافت) (بنویسم برای شماکتابی‌که اختلاف پیدا نکنید دراوبعد ازمن) پس عمر گفت‌واگذاریه این مردرا (یعنی رسول‌خدا را) زیراکه‌اوهذیان‌میگوید کتاب‌خدامارا‌بس‌است .

(۲) آیا درگوشهٔ چشم من‌ذره خاشاك را می‌بینی ولی درچشم خودت شاخهٔ نخلهٔ خرما را نمی بینی ـ کنایه از اینکه پیوسته عیبهای کوچك مرا می‌بینی (و اشکال مینمائی) ولی عیبهای بزرگ خودت‌را نمی‌بینی .

آیا خداوند متعال درآیه ۴۰ سوره ۳۳ (احزاب) نمیفرماید **ماکان محمد ابااحد من رجالکم ولکن رسول الله وخاتم النبیین**(۱) یعنی آنحضرت رابنام نخوانیدبلکه رسول‌الله بگوئید - آنوقت عمر بدون رعایت ادب ودستور الهی بنام هم نخواندبلکه بعبارت این‌مرد اشاره بآنحضرت نمود شما رابخداانصاف دهید جسارت را من کردم یاخلیفه !!.

شیخ - از کجامعلوم است که هجر بمعنای هذیان باشد تا احتمال جسارت و سوء ادب رود.

تعصب آدمی را کور و کرمیکند

داعی - جمیع اهل لغت و تفسیر ومخصوصاً اکابر علماء خودتان ازقبیل ابن اثیر در جامع الاصول و ابن‌حجر درشرح صحیح بخاری وصاحب‌الصحاح ودیگران همه گفته اندهجر بمعنای هذیان است آقای من آدمی باید برهنه‌شود از لباس تعصب وعناد تاحقایق‌را واضح وآشکار به بیند - نه دفاع بیجابنماید.

آیا نسبت به پیغمبری که قرآن مجید دستور میدهد که او را رسول الله وخاتم النبیین بخوانید کسی عمداً بگوید **ان الرجل لیهجر** مقام آنحضرت را آنقدر کوچك نماید که بگوید این‌مرد؟! هذیان‌میگوید برخلاف دستور قرآن وادب سخن نرانده آیا نسبت برسول‌الله ﷺ که تادم مرگ نبوت وعصمت ازاوزائل نمیگردد مخصوصاً که در مقام تبلیغ وهدایت قوم باشد اهانت هذیان گوئی بنماید دلیل برعدم‌معرفت وایمان بمقام آنحضرت نمیباشد.

شیخ - آیاسزاوار است چنین نسبتی بمقام‌خلافت داده‌شود که معرفت‌وایمان‌بمقام رسالت نداشته.

داعی - اولاچرا جنابعالی‌وقتی‌شنیدید نسبت هذیان برسول‌الله ﷺ دادند متأثر نشدید؟! که‌حتماًبایستی‌هرمسلمانی ازنسبت دهنده هذیان واین دشنام حضوری‌بآنحضرت بیزاری بجوید.

---

(۱) محمد (ص) پدر هیچیك ازمردان شما (زید یا عمرو) نیست ولیکن رسول‌الله و خاتم انبیاء میباشد (کنایه است باینکه همیشه باید آنحضرت‌را باادب واحترام یاد نمود رسول‌الله‌وخاتم النبیین خواند) (نه مردك بآنحضرت اشاره نمایند).

ولی‌وقتی یك‌مرد عادی که منتها درجهٔ‌مقامش اینست که از اصحاب رسول الله ﷺ بوده وبا دست عده‌ای مردم بعدها بمسند خلافت قرار گرفته چنین اشاره‌ای شد متألم‌شدید و حال‌آنکه اینکلام ابتکار فکر داعی تنها نبوده بلکه هر انسان عالم عاقل منطقی (تا چه رسد بمسلمان‌خوشدل پاك طینت) بعد از شنیدن این وقایع بی‌اراده چنین فکری‌برای او میآید که آدم‌مؤمن برسول‌الله ﷺ چنین نسبتی نمیدهد.

اعتراف علماء عامه باینکه گوینده کلمه‌هذیان‌معرفت بمقام رسالت نداشته

چنانچه علماء منصف و متفکر خودتان از قبیل قاضی عیاض شافعی در کتاب شفا و کرمانی در شرح صحیح بخاری و نووی در شرح صحیح مسلم نوشته اند که گوینده این کلام هر که بوده اصلا ایمان برسول الله ﷺ نداشته و از معرفت کامل بمقام و مرتبه آن حضرت عاجز بوده.

چه آنکه درنزد ارباب مذاهب ثابت است که انبیاء عظام در مقام ارشاد و هدایت خلق اتصال بغیب عالم دارند خواه در حال صحت یادرحال مرض حتما باید اوامر آنها اطاعت کرده شود - پس مخالفت‌با آنحضرت خاصةً توام باجسارت ودشنام و کلمه‌هذیان دلیل برعدم معرفت بمقام آنحضرت میباشد - انتهی کلامهم.

اول فتنه در اسلام حضوررسول الله ﷺ

واما آنکه فرمودید چرا گفتم ایجاد نفاق و فتنه نمود اینکلام هم‌ازداعی تنها نبوده بلکه علماء منصف خودتان‌تصدیق این‌معنی رانموده اند عالم جلیل حسین میبدی درشرح دیوان گوید اول فتنه ای که دراسلام واقع شد در حضورخود رسول الله ﷺ بود درمرض موت که خواست وصیت نماید وعمر مانع شد ایجاد فتنه و دودستگی و اختلاف کلمه بین مسلمانان گردید و نیز شهرستانی در مقدمهٔ چهارم‌از کتاب ملل ونحل‌خود گوید اول خلافی که در اسلام واقع شد منع نمودن عمر بود ازآوردن دوات وکاغذ بامر رسول‌الله ﷺ برای‌نوشتن وصیت. وابن‌ابی‌الحدید درص ۵۶۳ جلد دوم‌شرح نهج اشاره باین معنی نموده.

شیخ - اگر اینکلام از خلیفه عمر رضی‌الله عنه باشد گمان نمیکنم سوء ادبی بکار بوده بلکه این قبیل از امور ازعوارض جسمانی بشریت است گاهی که مرض بر انسان غلبه نماید حرفهای نامرتب میزند که از آنها تعبیر بهذیان مینمایند و در این غرایز جسمانی فرقی بین پیغمبر وسایر مردم نخواهد بود .

داعی - بخوبی میدانید که یکی از صفات خاصه نبوت عصمت است که تا دم مرگ از پیغمبر سلب نمیگردد خاصّه آنکه درمقام ارشاد و هدایت خلق باشد که بفرماید میخواهم چیزی برای شما بنویسم تا گمراه نشوید .

پس چون در مقام هدایت و ارشادبوده است قطعاً توأم بامقام عصمت و اتصال بحق بوده با توجه بآیه شریفه .

وماینطق عن الهوی ان هو الّاوحی یوحی وآیه مبارکه :
وما آتیکم الرسول فخذوه و آیه **واطیعوا اللّه واطیعوا الرسول** کشف حقیقت برشما میشود خواهید دانست که منع نمودن از آوردن دوات وکاغذ و مانع شدن ازنوشتهٔ آنحضرت که اسباب هدایت امت گردد مخالفت پروردگار بوده است .

مسلّماً کلمه هذیان دشنامی آشکار بوده است توأم با کلمه رجل که موجب اهانت شدید است آقایان انصاف دهید اگر از گوشهٔ مجلس ما یك فردی بشما اشاره کند و بگوید که این مرد خیلی‌هذیان میگوید شما این جمله راچه نوع تلقی میکنید بااینکه ما و شما معصوم نیستیم و ممکن است هذیانهم بگوئیم آیا اینکلام را نوعی از ادب و احترام در گفتار میدانیدیا خلاف ادب وتوهین وتوام باجسارت .

اگر کلامی خارج از ادب و احترام‌است‌تصدیق نمائید نسبت بخاتم الانبیاء ﷺ اشدّ عمل و جسارت بکاررفته و قابل انکار نیست که انزجار از گویندهٔ چنین کلام اهانت آمیز برسول خدا از لوازم اسلامیّت هرمسلمانی میباشد .

با اینکه صریحاً درقرآن مجید خداوند متعال آنحضرت رارسول‌الله و خاتم‌النبیّین خوانده است .

حب و بغض و تعصب را کنار بگذارید عقل و انصاف شما چگونه حکم مینماید درباره کسیکه آنحضرت را رسول‌الله وخاتم النبیین نخوانده و احترام‌نگذارده بلکه گفته این‌مرد هذیان میگوید ؟!!.

شیخ - برفرض که قائل بخطا شویم چون خلیفهٔ پیغمبر بوده برای حفظ دین و شریعت اجتهاد نموده قطعاً مصون و قابل عفو وگذشت است .

داعی - اولا بی لطفی فرمودید در بیان آنکه چون خلیفهٔ پیغمبر بوده اجتهاد نموده چون آنروز که عمر این حرف را زد خلیفه نبود بلکه خواب خلافت را هم نمیدید بعد از وفات رسول الله ﷺ بعجله و شتاب بطریقی که خودتان بهتر میدانید عدّه ای ابی‌بکر را خلیفه نمودند و بعد هم بزور و تهدید بقتل و اهانت آتش بدر خانه زدن دیگران را تسلیم نمودند و بعد از دو سال و سه ماه موقع مردن - ابوبکر عمر را بخلافت منصوب نمود .

ثانیاً فرمودید اجتهاد نموده خیلی عجب است که آقا توجه ننمودید که اجتهاد در مقابل نص معنی ندارد بلکه خطای غیرقابل عفو وگذشت است .

ثالثاً فرمودیدبرای حفظ دین وشریعت جلوگیری نمود - این خطای گفتارامثال شما علماء که تعصّب برعلم و انصافتان غالب آمده موجب بسی حیرت‌است .

آقای عزیز حفظ دین و شریعت بر عهدهٔ رسول خدا میباشد یا بر عهده عمربن الخطاب ؟ آیا عقل شما قبول مینماید که رسول خدا ﷺ نداند که وصیّت نوشتن برای امت باقید(بااینکه هرگز بعداز این نوشتن گمراه‌نشوید) برخلاف دین و شریعت است !!!.

ولی‌عمربن‌الخطاب بداند وبرای حفظ دین وشریعت‌مانع‌ازوصیت آنحضرت شود!!!

فاعتبروا یااولی الابصار .

خود میدانید خطا در ضروریات دین عین خطا میباشد و ابداً مورد عفو و اغماض نخواهد بود .

شیخ - لابد خلیفه عمر رضی الله عنه از اوضاع و احوال پی برده بود که اگر

رسول خدا (ص) چیزی بنویسد ایجاد اختلاف میشود و فتنه بر پا میگردد لذا روی خیر خواهی بنفع خود پیغمبر منع از آوردن دوات وکاغذ نموده ؟ !

عذر بدتر از گناه

داعی - عذر بدتر از گناه همین است که شما فرمودید یادم میآید درموقع تحصیل استادی داشتم جامع منقول و معقول از فضلاء دهر فاضل قزوینی حاج شیخ محمد علی (اگر زنده است خدا حفظش کند و اگر فوت شده خدایش رحمت کند) میفرمود غلطی را اگر بخواهند اصلاح کنند ممکن است یك غلط صد غلط گردد.

عیناً می‌بینم دفاعی که شما ناچار از خلیفه مینمائید خطا و غلط فاحشی را غلطها جلوه میدهید .

از این کلام شما همچو معلوم میآید که رسول اکرم (ص) با مقام عصمت (که مصون از خطا بوده) و اتصال بغیب عالم در مقام ارشاد و هدایت امت توجهی بصلاح و فساد نداشته که خلیفه عمر خیرخواهی و راهنمائی برای آنحضرت نموده اگر جنابعالی آیه ٣٦ (سوره ٣٣ احزاب) را مورد دقت قرار دهید که میفرماید **وماکان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله امراً ان یکون لهم الخیرة من امرهم و من یعص الله ورسوله فقد ضلّ ضلالا مبینا (١).**

قطعاً حرف خودرا پس خواهید گرفت وبعمل خلیفه عمر پی خواهید برد که تمرد امر رسول الله (ص) و منع از وصیت نمودن و جسارت بکلمه هذیان عملی بسیار شنیع بوده که آن حضرت را چنان متأثر ساخت که امر باخراج آنها از نزد خود نمود .

شیخ - صلاح بینی خلیفه از کلام آخرش معلوم است که گفت **حسبنا کتاب الله** یعنی کتاب خدا قرآن کریم ما را کفایت میکند احتیاجی بنوشته رسول خدا (ص) نمیباشد .

داعی - اتفاقاً همین کلام خود دلیل بزرگ است برعدم معرفت و توجه بقرآن

(١) هیچ مرد وزن مؤمن را درکاریکه خدا ورسول حکم کنند (یعنی قولا وعملا جلوی امر آنحضرت را بگیرند) اراده و اختیاری نیست (که رای خلافی اظهار نمایند) وهرکس نافرمانی خدا ورسول کند دانسته بگمراهی سختی افتاده است .

مجید - یا تعمد به آزردن رسول اکرم (ص) ومانع شدن از عملی که مخالف باخیالات آنها بوده است .

زیرا اگر معرفت کامل بقرآن مجید داشتند میدانستند که قرآن بتنهائی کفایت امور نمینماید .

چه آنکه قرآن یگانه کتاب محکمی است موجز ومجمل که بیان کلیات احکام را نموده ولی جزئیات آنها را موکول به‌بیان مبین فرموده وهمان کلیات مجمل وموجز مندرجه درقرآن مجید مشتمل است بر ناسخ ومنسوخ و محکم و متشابه و عام وخاص و مطلق و مقید و مجمل ومؤول .

چگونه ممکن است یك فردعادی بدون فیض الهی وبیان مبین ربانی از این قرآن قلیل اللفظ و کثیرالمعانی استفاده نماید .

علاوه براینها اگر قرآن کفایت امر امت را تنها می نمود چرا در قرآن فرموده **وما اتیکم الرسول فخذوه و مانهیکم عنه فانتهوا** مگرنه اینست که در آیه ٨٥ سوره ٤ نساء فرموده **ولو ردّوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم (١)** . پس مسلّم است که قرآن مجید فقط تنها مفید فایده نیست مگر با بیان مبیّنین قرآن که خاندان جلیل محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین میباشند .

چنانچه درحدیث متواتر بین الفریقین (که درلیالی ماضیه بجمله ای از اسناد آن اشاره نمودیم (٢) وارد است که خاتم الانبیاء (ص) مکرر فرمود ا حتّی دم مرگ **انّی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ان تمسکتم بهما فقد نجوتم - لن تضلّوا ابدا(٣) .**

(١) اگر برسول و صاحبان حکم(پیشوایان اسلام بعد ازرسول) رجوع میکردند هماناتدبیر کاررا آنانکه اهل بصیرت انه میدانستند و درآن واقعه صلاح‌اندیشی میکردند.

(٢) (مراجعه شود به ص ٢١٩ و ٢٢٤ همین کتاب) .

(٣) من که(رسول خدا هستم) دو چیز بزرگ را در میان شما میگذارم که هرگز ازهم جدا نمیشوند تادرکنارحوض (کوثر) برمن‌واردشوند واگربااین دوتمسك جستید نجات‌میابید (درعبارت دیگر است که فرمود ، هرگز گمراه نخواهید شد آن‌دوچیز بزرگ قرآن‌وعترت‌من میباشند .

عجب است ازفهم صاحبان فطنت که چرا تفطّن وتفکّر نمینمایند که رسول خدا (آنچه میگوید از جانب خد امیباشد بحکم آیهٔ **وماینطق عن الهوی ان هو الّاوحی یوحی**) قرآن را به تنها برای هدایت و نجات امت کافی نمیداند در مقام ؟ بیان آنرا توأم میکند با عترت طاهره خود وصریحاً میفرماید اگر بهر دو (قرآن وعترت) تمسّك جستید نجات یافته وهرگز گمراه نخواهید شد ولی خلیفه عمر گفت قرآن تنها کفایت میکند .

اینك آقایان محترم انصاف دهید وقضاوت بحق کنید بین این دوقول که رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ فرستادهٔ بحق ازجانب پروردگار فرموده تمسّك جوئید بقرآن وعترت کهاین دو توأم باهم هستند وعدیل یکدیگر میباشند و سبب هدایت میباشند تاروزقیامت ولی عمر گفت قرآن بتنها ما راکافی است نه فقط عترت را قبول ندارد بلکه دستور و نوشته پیغمبر ﷺ را هم قبول ندارد ؟! .

اطاعت کدام یك ازاین دوقول واجب است قطعاً هیچ انسان عاقلی نگوید قول رسول خدا را که اتصال بحق دارد بگذاریم وقول عمررا قبول نمائیم .

شماچرا قول عمررا گرفته وفرمودهٔ رسول خدا را کنار گذارده اید ؟ ! .

اگر کتاب خدا فقط کافی بود پس چرا در آیه ٤٥ سوره ١٦ (نحل) فرموده **فاسئلوا أهل الذکر ان کنتم لاتعلمون(١)** ما را امر فرموده که سؤال از اهل ذکر نمائیم که مراد ازذکرقرآن یارسول الله ﷺ واهل ذکر عترت آنحضرت میباشند .

چنانچه درلیالی ماضیه با دلائل واسناد عرض کردم علماء بزرگ خودتان ازقبیل سیوطی ودیگران آورده اند که مراد ازاهل ذکریعنی عترت پاك رسول الله اند که عدیل القرآن میباشند .

شما با نظر بدبینی بگفته های ما ننگرید و تصور ننمائید فقط مائیم که باین گفته ها خورده میگیریم بلکه اکابر علماء خودتان هم درعالم انصاف باین قول خلیفه عمر لبخند میزنند .

(١) اگر شما ندانید سئوال کنید ازاهل ذکر (یعنی اهل قرآن که خاندان رسالت وعترت طاهره نبوت هستند) .

اعتراض قطب الدین شیرازی بگفتار عمر

چنانچه قطب الدین شافعی شیرازی که ازاکابر علماء شما است در کشف الغیوب گوید این امر مسلم است که راه را بی راهنما نتوان پیمودن وتعجب مینمائیم از کلام خلیفه عمر رضی الله عنه که گفته چون قرآن درمیان ماهست براهنما احتیاجی نیست این کلام مانند کلام آنکس ماند که گوید چون کتب طب در دست هست احتیاجی بطبیب نمی باشد بدیهی است که این حرف غیر قابل قبول وخطای محض است چه آنکه هر کس از کتب طبیّه نتواند سر درآورد قطعاً باید رجوع نماید بطبیبی که عالم بآن علم است .

همین قسم است قرآن کریم که هر کس نتواند بفکر خود ازآن بهره برداری کند ناچار باید رجوع نماید بآن کسانیکه عالم بعلم قرآن اند چنانچه در قرآن میفرماید **ولو ردوه الی الرسول والی اولی الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم(١)** کتاب حقیقی سینه اهل علم است چنانچه درآیه ٤٨ سوره ٢٩ (عنکبوت) فرماید :

بل هو آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم (٢) .

بهمین جهة حضرت علی کرم الله وجهه فرمود **انا کتاب الله الناطق و هذا هو الصامت** یعنی من کتاب ناطق خدا هستم واین قرآن کتاب صامت است . انتهی

پس اوّل وآخر گفتار خلیفه مخدوش ومنفور اهل علم وعقل و دانش و انصاف است و تصدیق نمائید که ظلم بزرگی برسول الله نمودند که نگذاردند وصیت نماید .

مانع نشدن از عهد نامه ابی بکر در وقت مردن

و اما اینکه مکرر فرمودید که ازوصیت ابی بکر و عمر جلوگیری نکردند صحیح است همین مطلب است که بسیار مورد حیرت و تعجب است که تمام مورخین ومحدثین خودتان در کتب معتبره خود ثبت نموده اند که خلیفه ابی بکر

(١) اگر برسول الله (صلی الله علیه وآله) و بصاحبان امر (پیشوایان اسلام) رجوع میکردند همانا (تدبیر کاررا آنانکه اهل بصیرتند میدانستند ودرآن واقعه صلاح اندیشی میکردند) آیه ٨٥ سوره ٤ (نساء) .

(٢) بلکه این قرآن آیات روشن الهی است درسینهٔ آنانکه از خدا نورعلم ودانش یافتند .

دروقت مردن بعثمان بن عفّان گفت بنویس آنچه من میگویم که این عهد نامه من است بسوی این مردم و اونوشت آنچه را که ابی بکر تقریر نمود.

خلیفه عمر و دیگران حاضر بودند احدی اورا انکار ننمود مخصوصاً عمر نگفت حسبنا کتاب‌الله ما چه احتیاجی بعهد نامهٔ ابی‌بکر داریم زیرا قرآن ما را کفایت می‌نماید؟!.

ولی خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را مانع از وصیت شدند به بهانهٔ آنکه کتاب خدا ما را کفایت میکند ـ فاعتبروا یا اولی‌الابصار؟!.

اگر هیچ دلیلی ما را مانع ازتبعیت این دستگاه نشودمگر همین توهین وجسارت و دشنام دادن برسول اکرم و مانع شدن از وصیتی که سبب هدایت وجلوگیری ازضلالت و گمراهی امت میگردید ـ کفایت مینماید هر عالم عاقل بینای منصفی را که بداند اساس‌آنروز روی برهان ودلیل نبوده بلکه روی هو وجار وجنجال بوده‌است.

مصیبت بزرگ‌واهانت‌برسول الله(ص) دم مرگ‌ومانع‌شدن از نمایاندن‌راه‌هدایت

حق داشت ابن عباس (حبرامت) گریه کند بلکه تمام مسلمین حقّاً باید خون گریه کنند که نگذاردند خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وصیت کند و تکلیف امّت رامعیّن نماید بلکه مزد رسالتش راساعت آخر عمر ا بدادن دشنام و اهانت اداء نمودند!!.

واگر گذارده‌بودند وصیت بنماید قطعاً امر خلافت بسیار واضح میشد و تأیید میگردید گفته های قبل آنحضرت ولی سیاستمداران بینا فهمیدند با اهانت بآنحضرت جلوگیری نمودند؟!.

شیخ ـ از کجا معلوم است که آن حضرت میخواست راجع بخلافت چیزی بفرماید.

داعی ـ اوّلا مطلب بارزاست که دردم مرگ‌ازاحکام وقواعددین‌چیزی‌باقی‌نمانده بود که بخواهدیادآوری‌نماید که موجب هدایت‌امت گرددزیراآیه‌اکمال‌دین نازل‌شده‌بود فقط موضوع خلافت‌بود که خواست تأییداً بگفتارهای مدت بیست وسه سالهٔ خود روشن

فرمایدچنانچه عرض کردم امام غزّالی‌درمقالهٔ‌چهارم سرّالعالمین‌آورده که‌آنحضرت‌فرمود **ایتونی بدوات‌وبیاض‌لازیل‌عنکم اشکال‌الامرواذکرلکم‌من‌المستحق‌لها‌بعدی** ودیگر جمله **لن تضلوا بعدی** میرساند که موضوع هدایت امت در آن نوشته بوده و از طرق هدایت چیزی جزامرخلافت و راهنما نمانده بود.

علاوه ما هم اصرار نمی نمائیم که آنحضرت میخواست راجع بخلافت و امامت چیزی بگوید ولی قطعاً میخواسته بیانی برای هدایت وراهنمائی امت بفرماید که جلو ضلالت و گمراهی رابگیرد چرا ممانعت نمودند برفرض خواستند ممانعت نمایند آیا لازمهٔ ممانعت فحش ودشنام واهانت بوده‌است؟!.

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

فاعتبروایااولی‌الابصار ـ ببخشید رشتهٔ سخن‌طولانی‌شد باختیارحقیرنبوده‌بلکه دردهای دل بود که مختصری از آن بیادآوری شما بی‌اراده از لسان الکن جاری‌شد.

پس با این مقدمات معلوم شد که علی علیه السلام وصی آنحضرت بوده و دستوراتی هم داده منتها در مرض موت اتماماً للوصیة خواست بنوشتن حقایق تکلیف امت را معین‌نماید بازیگران سیاسی فهمیدند چه میخواهد بنویسد با هو و جنجال و اهانت مانع شدند و نگذاردند!!.

مخصوصاً اتماماً للحجة برای رفع شبهه در بعض احادیث فرموده است همان خدائیکه برای انبیاء اولوا العزم چون آدم ونوح وموسی و عیسی وصی معین نموده برای منهم علی را وصی قرارداده.

ونیز فرموده است‌علی وصی من است در اهل بیت و امت من بعد ازمن و این خود دلیل ثابت است براینکه وصایت در این مقام بمعنای خلافت است پس علی علیه السلام وصی و خلیفهٔ رسول‌الله صلی الله علیه و آله است.

شیخ ـ این اخبار چنانچه صحیح باشد متواتر نیست چگونه بآنها اتخاذ سند می‌نمائید.

داعی ـ مسئله‌تواتر وصیت در نزد ما از طریق اهل بیت عترت و طهارت که

عدیل القرآنند ثابت و مسلّم است .

اما درنظر دارید که درشبهای گذشته عرض کردم که علمای شما دربیان علمی خود خبر واحد را حجّة میدانند از آن گذشته اگر در این اخبار تواتر لفظی نباشد قطعاً تواتر معنوی موجوداست .

و از مجموع این اخبار متکاثره (که از نقل تمام آنها بواسطه ضیق وقت و حاضر نداشتن درحافظه معذورم فقط باقتضای وقت مجلس بنقل بعض از آنها که در نظر داشتم اکتفا نمودم)معلوم میشود که رسول اکرم ﷺ نصّ بروجود علی علیه السلام بوصایتی نموده که معنای خلافت در او بارز و آشکاراست .

علاوه شما که بتواتر اهمیت میدهید و هر گاه بخواهید حربه‌ای در مقابل ما قرار میدهید وهر کجا ازجواب میمانید بحبل تواتر می‌چسبید بفرمائید تواتر حدیث **لانورث** رااز کجا ثابت مینمائید .

و حال آنکه ناقل این حدیث (بقول شما) أبی‌بکر یا اوس بن حدثان بوده و چند نفر معلوم الحال ذی نفع هم تصدیق نمودند .

ولی در هر دوره أقلاً ده ها ملیون از مسلمانـان موحّد پاك دل منکر این حدیث بوده اند و خصوصاً انکار علی علیه السلام باب علم رسول الله ﷺ و تمامی عترت و اهل بیت پیغمبر که عدل قرآن مجیدند حجّة بزرگ برابطال این حدیث است که با دلائل منطقی بطلان و ساختگی بودن آن حدیث را ثابت نموده اند که ببعض ازآنها اشاره شد .

که اهمّ از همه دلائل انکار ومخالفت صدّیق وصدّیقه علی وفاطمه علیهما السّلام در حضور خود ابی‌بکربوده و البته وقتی باب علم ووصی رسول الله ﷺ وامام اهل تقوی بفرمودهٔ رسول الله تکذیب حدیثی را بنماید حجّت تمام است وساختگی بودن آن محرز میباشد .

اگر انبیاء عموماً وخاتم الانبیاء خصوصاً ارثی نداشتند پس چگونه وصی و وارث قرار دادند که قبلا عرض کردم که آنحضرت فرمود **لکلّ نبیّ وصیّ ووارث وانّ علیّاً**

وصیّی و وارثی(١) وصی ووارث که بدون ارث مالی معنی ندارد .

اگر میگوئید مراد ارث مالی نیست علمی میباشد (وحال آنکه با دلائل علمی و براهین عقل و نقل ثابت است که مراد ارث مالی بوده است) مطلب بهتر ثابت میشود ، که اولا وارث علمی پیغمبر اولی واحقّ بمقام خلافت میباشد تا دیگران که عاری از علم آنحضرت بوده‌اند .

ثانیاً بعد از اینکه ثابت شد رسول خدا ﷺ علی را وصی و وارث خود قرار داده بلکه بحکم اخباری که علماء خودتان نقل نموده اند (که ببعض ازآنها اشاره شد) خدا اورا باین سمت معیّن فرموده چگونه ممکن است این حدیث رابوصی و وارث خود (وبعقیده شما وارث علمی خود) نفرموده باشد تاتولید اختلاف نشود ولی بکسی که وصی ووارث نبوده فرموده باشد ؟! .

خیلی عجب است در احکام دینی بمجردیکه علی علیه السلام حکمی می‌نمود أبی بکر و عمر با آنکه بی اطلاع بودند قول آنجناب را حجّة دانسته تصدیق میکردند که فرمودهٔ او صحیح است و همان قسم هم عمل میکردند .

چنانچه علماء ومورخین خودتان قضاوتهای آنحضرت را در زمان خلافت ابی‌بکر وعمر و عثمان نقل نموده اند ولی در این مورد بخصوص قول علی را قبول نکردند بلکه اهانت هم نمودند بمثلهای رکیك که هرانسان عاقلی از نقل آنها خجالت میکشد.

حافظ ـ خیلی تعجب است که میفرمائید خلفاء رضی‌الله‌عنهم احکام دینی رانمیدانستند وعلی کرم الله وجهه آنها رایادآور میشد .

داعی ـ تعجبی ندارد زیرا احاطه برجمیع أحکام و قواعد کار مشکلی است و هر انسان عادی ممکن نیست چنین احاطه تام وتمام داشته باشد مگر آنکه پیغمبر یا باب علم پیغمبر باشد .

علاوه دعاگو تنها ـ قائل باین عقیده نیستم بلکه اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود نقل نموده اند برای روشن شدن مطلب یك فقره از آن پیش آمد ها را

(١) برای هر پیغمبری وصی ووارثی بوده وعلی وصی ووارث من است .

بعرضتان میرسانم که امر بر بی خبران مشتبه نگردد گمان کنند که ماقصد اهانت داریم.

حکم علی در باره زنی که بچهٔ شش ماهه زائید

امام أحمد حنبل در مسند و امام الحرم احمدبن عبداللّٰه شافعی در ذخایر العقبی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و شیخ سلیمان حنفی درباب ۵۶ ینابیع الموده از احمدبن عبدالله و احمدبن حنبل و قلعی و ابن سمان روایت میکنند.

ان عمر رضی الله عنه اراد رجم المرأة التی و لدت لستة اشهر فقال علی عليه السلام فی کتاب الله وحمله وفصاله ثلثون شهراً ثم قال وفصاله فی عامین فالحمل ستة اشهر فترکها وقال لولاعلی لهلك عمر (۱) .

ونیز درهمان باب از مناقب احمدبن حنبل نقل مینماید **ان عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علی رضی الله عنهما(۲)** .

از این قبیل قضایا در دوره خلافت ابی بکر وعمر وعثمان بسیار اتفاق افتاده که امر آنها مشکل میشد علی عليه السلام حکم حقیقی میکرده و آنها هم قبول نموده عملی می‌نمودند.

پس آقایان محترم فکر کنید چه چیز باعث شد که دراین جا قول علی را قبول نکردند بلکه جسارت نموده واهانت هم کردند قطعاً (بقول عوام) زیر کاسه نیم کاسه‌ای بوده که باهو و جار وجنجال حق ثابت زهراء مظلومه رااز میان بردند.

دلیل سیم بر بطلان این حدیث عمل و فعل خود خلیفه ابی بکر است زیرا اگر حدیث صحیح بود بایستی آنچه ازرسول الله صلی الله علیه و آله مانده همه را ضبط نمایند وراث آن حضرت حق تصرف بهیچ چیز پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشتند معذلك أبی بکر حجرهٔ فاطمه را باو داد و حجرات عایشه و حفصه زوجات آنحضرت را از باب میراث بآنها داد مثل

---

(۱) عمرخواست زنی راکه بچه شش ماهه آورده بود سنگسار کند علی علیه السلام فرمود خدادر قرآن میفرماید مدت حمل ورضاع و ازشیر گرفتن او سی ماه است چون مدت فصال وازشیر گرفتن اودوسال است پس مدت حمل او شش ماه میشود (خلاصه معنی آنکه ممکن است زن بچه شش ماهه بیاورد چه آنکه اقل مدت حمل شش ماه است) پس عمر ترك کرد سنگسار کردن زن را و گفت اگر علی نبود عمر هلاك شده بود .

(۲) هرگاه امری برعمر مشکل (وکمیت فهم اولنگ میشد) تعلیم ازعلی علیه السلام میگرفت .

معروف یك بام و دو هوا همین است **یؤمن ببعض ویکفر ببعض !!** .

علاوه بر اینها اگر این حدیث صحیح و ایمان باو داشتند که گفتهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله است پس چرا بعد از ضبط فدك که صدقه مسلمین بود (بعقیده آنها) ابی بکر نوشت من فدك را بفاطمه دادم و عمر مانع شد و نامه را گرفت و پاره کرد .

حافظ - این بیان شما تازگی دارد من نشنیدم که خلیفه فدك را بر گردانده باشد سند این مطلب در کجا است .

رد نمودن ابی بکر فدك را بفاطمه (ع) و مانع شدن عمر

داعی - گمان میکنم جنابعالی باخلاق داعی پی برده باشید که بدون سند عرضی نمینمایم و نیز گمان میکنم که شما کمتر وقت مطالعه کتب را دارید ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و علی بن برهان الدین شافعی در ص ۳۹۱ جلد سیم تاریخ سیرة الحلبیه مینویسد ابی بکر از گفتار فاطمه متأثر شد وگریه کرد (البته این قضیه بعد از چند روز در ملاقات منزل ابی بکر واقع شد) .

فاستعبر وبکی و کتب لها برد فدك گریه کرد(محال فاطمه) و نوشت من فدك را بفاطمه (ع) رد نمودم عمر نامه را گرفت و پاره کرد .

وعجب آنکه همین عمری که آن روز نامه را پاره کرد و اعتراض نمود برد فدك - خود در دوره خلافت فدك را رد کرد و هم چنین خلفاء بعد از عمر (از امویین و عباسیین) فدك را بورثهٔ فاطمه سلام الله علیها رد نمودند .

حافظ - این بیان شما خیلی اسباب تعجب است چگونه ممکن است خلیفه عمر که بفرموده شما جداً مانع از رد فدك بفاطمه شد چون صدقه مسلمین بود تاآنجائیکه (بقول شما) نامه را پاره کرد خود فدك را بوراث فاطمه رد نماید .

داعی - حق دارید تعجب نمائید ممکن است شما ندیده باشید من الحال با اجازه خودتان با ذکر اسناد ازاکابر علماء خودتان خلفائی را که دادند و پس گرفتند بشما معرفی مینمایم تا تعجب نکنید و بدانید ما ذیحقیم .

رد نمودن خلفا فدك را باولادهای فاطمة (ع)

علاّمه سمهودی محدث و مورّخ معروف مدینهٔ منوره متوفی ۹۱۱ در تاریخ المدینه و یاقوت بن عبد الله رومی حموی در معجم البلدان نقل مینمایند که ابی‌بکر در زمان خلافت فدك را تصرف نمود و عمر در دوره خلافت خود واگذار کرد بعلی عليه‌السلام و عباس .

اگر ابوبکر بعنوان فیء مسلمانان حسب‌الامر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فدك را تصرف نمود عمر بچه دلیل حق مسلمانان را بيك نفر واگذار نمود .

شیخ - شاید بعنوان يك فرد مسلمان واگذار کرده باشد که بخرج مسلمانان گذارده شود .

داعی - این توضیح جنابعالی توضیح **بمالایرضی صاحبه** میباشدزیرا خود خلیفه چنین قصدی را نداشته و اگر برای خرج و مصرف مسلمانان واگذار کرده بود بایستی در تاریخ ثبت شده باشد و حال آنکه مورخین بزرگ خودتان مینویسند عمر فدك را بعلی عليه‌السلام و عباس واگذار کرد .

و اما علی عليه‌السلام که فدك را قبول نمود بعنوان میراث بوده نه بعنوان يك فرد مسلمان و الّا يك فرد مسلمان نمیتواند حق تمام مسلمانان را ضبط و تصرف در آنها بنماید .

شیخ - شاید مراد عمر بن عبدالعزیز بوده است .

واگذار نمودن عمر بن عبدالعزیز فدك را

داعی - (با تبسّم) علی عليه‌السلام و عباس در زمان عمر بن عبد العزیز اموی نبودند حکم عمر بن عبدالعزیز علیحده است چنانچه علاّمه سمهودی در تاریخ المدینه و ابن ابی الحدید در ص ۸۱ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر جوهری نقل مینمایند که چون عمر بن عبدالعزیز بخلافت رسید بعامل خود در مدینه نوشت فدك را به اولاد های فاطمه واگذار کن فلذا حسن بن حسن المجتبی و بعضی گفتند حضرت علی‌بن الحسین عليهما‌السلام را خواست و بآنها واگذار کرد .

ابن‌ابی‌الحدید در سطر اول ص۸۱ جلد چهارم شرح نهج (چاپ‌مصر) این عبارت‌را

نوشته که **کانت اوّل ظلامة ردها** یعنی این رد کردن عمر فدك را باولادهای فاطمه اول ظلم کرده وغارت شده ایست که رد نموده شد بآنهامدت زمانی در تصرف آنها بوده تا یزیدبن عبدالملك خلیفه ازآنها گرفت و در دست بنی امیه بود تا زمان خلافت بنی‌عباس عبد الله سفاح اول خلیفه عباسی فدك را واگذار کرد باولادهای امام حسن وآنها بعنوان حق الارث میان بنی فاطمه تقسیم مینمودند .

رد نمودن عبدالله ومهدی و مامون عباسی فدکرا بورثهٔ فاطمه (ع)

چون بنی حسن بر منصور خروج نمودند فدك را از آنها گرفت چون پسرش مهدی خلیفه شد بآنها واگذار نمود موسی بن هادی که خلیفه شد ضبط کرد تازمان خلافت مامون الرشید عباسی او امر کرد آنرا بآل علی و بنی فاطمه واگذار کردند یاقوت حموی در معجم البلدان (چاپ اول) ذیل حرف (ف - د) عین سجلّ مأمون را ضبط نموده است که نوشت به قثم بن جعفر عامل خود در مدینه منوّره **انّه کان رسول اللّه صلی اللّه علیه وسلّم اعطی ابنته فاطمة رضی اللّه عنها فدك و تصدّق علیها بها وانّ ذلك کان امراً ظاهراً معروفاً عندآله علیه الصلواة والسلام** (۱) .

دعبل خزاعی شاعر معروف حاضر بود برخاست اشعاری انشاد نمود که بیت اولش این بود .

اصبح وجه الزمان قدضحکا   برد مأمون هاشم فدکا (۲) .

دراثبات نحله بودن فدك

بادلائل فاطمه ثابت گردید که فدك نحلهٔ فاطمه سلام الله علیها بوده که روز اول بدون هیچ مجوّز شرعی غصب نمودند لذا بعض از خلفا روی انصاف ویا روی سیاست باولاد های بی‌بی مظلومه رد نمودند .

---

(۱) بدرستیکه رسول خدا (ص) عطا نمود فدك را بدخترش فاطمه و این امری ظاهر و معروف بوده در نزد اولادآنحضرت .

(۲) امروز روزگار خندان است که مأمون فدك را به بنی هاشم ردنمود .

حافظ ـ اگر فدك نحلهٔ فاطمه رضی الله عنها بود پس چرا ادعای ارث نمود و از نحله حرفی نزد .

داعی ـ در مرتبهٔ اول بی‌بی فاطمه سلام الله علیها دعوای نحله نمود چون بر خلاف دستور شارع مقدّس اسلام از متصرف شاهد خواستند وقتی هم شهود آورد شهود اورا بر خلاف شرع انور رد نمودند ناچار از راه ارث وارد شد تا احقاق حق نماید .

حافظ ـ گمان میکنم اشتباه میفرمائید چون در جائی دیده نشده که فاطمه رضی الله عنها از نحله حرفی زده باشد .

داعی ـ اشتباه نکرده بلکه یقین دارم نه در کتب شیعه فقط ؟ بلکه در کتب اکابر علماء خودتان هم ثبت است چنانچه در ص۳۹ سیرة الحلبیّه تألیف علی بن برهان الدین حلبی شافعی متوفی ۱۰۴۴ نوشته شده است اول فاطمه (ع) بعنوان تملیك و متصرفه واینکه رسول خدا ﷺ فدك را باو بخشیده با ابی بکر مناظره کرد چون شهود شرع بسند نداشت ؟! ناچار از راه ادعای ارث وارد شد پس ادعای ارث مؤخر از نحله بوده است

ونیز امام فخر الدین رازی در تفسیر کبیر ضمن ادعای فاطمه (ع) ویاقوت حموی در معجم البلدان وابن ابی‌الحدید معتزلی در ص ۸۰ جلد چهارم شرح نهج البلاغه از ابوبکر جوهری، وابن حجر معتصّب در آخر ص ۲۱ صواعق محرقه ضمن کلام در شبههٔ هفتم از شبهات رفضه ؟ نقل مینماید که اول ادعای فاطمه سلام الله علیها نحله بود چون شهودش مردود شد متأثر گردید فرمود دیگر باشما سخن نخواهم گفت ؟[1] .

وهمین قسم هم شد دیگر با آنها ملاقات نکرد و هم کلام با آنها نشد تا زمان وفاتش رسید وصیت کرد احدی از آنها براو نماز نگذارند عمویش عباس بر او نماز گذارد وشبانه دفنش نمودند (ولی بروایات شیعه وبیانات ائمّه از عترت طاهره علی علیه السلام بر بی‌بی نماز گذارد) .

(۱) حتی ابن تیمیه وابن قیم وغیرآنها از اکابر علماء، جماعت اقرار نموده‌اند که بی‌بی فاطمه سلام‌الله علیها ادعا نمودکه رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فدك را بمن بخشیده است .

در قول مخالفین که ابی بکر بموجب آیه شهادت عمل نموده و جواب آن

حافظ ـ در اینکه فاطمه رضی الله عنها خیلی دلتنگ و رنجیده خاطر شد حرفی نیست ولی ابی بکر صدیق رضی الله عنه را هم نمی توان زیاد مقصر دانست زیرا مجبور بود بصورت ظاهر شرع عمل نماید چون آیه شهادت عمومیت دارد که برای اثبات مدعی بایستی دوشاهد مرد یا یك مرد ودو زن یا چهار زن که بمنزلهٔ دو مرد است شهادت بدهند چون موضوع شهادت مطابق شرع نبوده و شهود کامل نیاوردند نتوانستند حکم قطعی له فاطمه رضی الله عنها صادر نمایند .

داعی ـ ممکن است رشتهٔ سخن در اینجا طولانی شود و اسباب ملالت آقایان محترم گردد لذا مقتضی است موافقت فرمائید بقیه صحبت بماند برای فرداشب .

نواب ـ قبله صاحب یکی از موضوعات مهمّه که بین ما مورد بحث بوده و زیاده از حدّ علاقه مندیم که حقیقت آن بر ما معلوم شود و از حسن تصادف امشب مورد بحث قرار گرفته همین موضوع است متمنی است اگر خسته نشدید و ملال پیدا ننموده‌اید مطلب را قطع نکنید چه آنکه قطع مطلب رشتهٔ توجه را قطع مینماید و اگر تا صبح طول بکشد از طرف ما مستمعین ابداً مانعی نیست بلکه با میل و شوق مفرطی حاضریم و تا این قضیه حل نشود ما از اینجا نخواهیم رفت مبسوطاً صحبت فرمائید مگر آنکه واقعاً خودتان ناراحت باشید در این صورت مزاحم نمیشویم .

داعی ـ برای دعاگو در موضوعات علمی و دینی ملالت نیست هیچگاه خستگی در حقیر پیدا نمیشود ملاحظهٔ حال آقایان حاضرین را میکنم چون رعایت حال همه را باید کرد .

(تمام اهل مجلس متفقاً گفتند بیانات شما ملال آور نیست خصوصاً در موضوع فدك که بسیار مهم و شنیدنی است که همه علاقمند بآن هستیم) .

داعی ـ جناب حافظ فرمودند خلیفه ناچار بود بصورت دستورات شرعیه عمل نماید چون شهود کامل نبود حکم صادر نشد در اینجا چند جمله هست که باید بیان شود و آقایان منصفانه قضاوت کنند .

شاهد خواستن از متصرف خلاف شرع بوده است

اولا آقای ابوبکر که بفرمودهٔ شما مقیّد بامور شرعی بودند بفرمائید در کجای دستورات شرعیه وارد است که از متصرف شاهد بخواهند بالاتفاق ثابت است که حضرت فاطمه سلام الله علیها متصرفه بوده آیا این عمل ابی بکر که تمام علماء خودتان نوشته اند از بی‌بی مظلومه شاهد طلبید مطابق کدام اصل از قانون و دین و شریعت بوده مگر نه اینست که دستور شریعت است که مدعی باید شاهد بیاورد نه متصرف آیا این عمل خلاف شرع انور بوده یا نه ؟ منصفانه قضاوت نمائید .

ثانیاً موضوع عمومیت آیه شهادت مورد انکار احدی نیست و بر عمومیت خود باقیست ولی بمقتضای قاعدهٔ مسلّمهٔ **ما من عام الّا وقدخصّ** قابل استثناء و تخصیص برداراست .

حافظ - آیا بچه دلیل میفرمائید که آیهٔ شهادت تخصیص برداراست .

خزیمهٔ ذوالشهادتین

داعی - دلیل براین معنی خبری است که درصحاح معتبرهٔ شما هم نقل شده است در موضوع خزیمهٔ ابن ثابت که وقتی شهادت داد له پیغمبر ﷺ مقابل مرد عرب که درقضیهٔ بیع اسب مدعی رسول‌الله ﷺ شده بود شهادت او یك نفری مورد قبول واقع شد و پیغمبر ﷺ اورا ذوالشهادتین نامید که شهادت اورا تنها برابر شهادت دو شاهد عادل قرار داد . پس معلوم شدآیهٔ شهادت تخصیص بر دار است جائیکه خزیمه یك فرد مؤمن صحابی از امت مخصّص آیه واقع شود علی و فاطمه علیهما السّلام که بنصّ آیه تطهیر صاحب مقام عصمت بوده‌اند اولی باستثناء بودند - قطعاً معصوم و معصومه صدّیق و صدّیقه مصون از کذب و دروغ میباشند و حتماً ردّ بر آنها ردّ بر خدای تعالی است .

رد نمودن شهود فاطمه را

فاطمهٔ صدّیقهٔ طاهره ادعا نمود فدك نحلهٔ من است و پدرم بمن بخشیده ودرحیات خودآنحضرت متصرفه بوده‌ام - برخلاف دستور شرع انور از صدّیقهٔ طاهرهٔ معصومهٔ متصرفه شاهد خواستند!! بی‌بی مظلومه هم امیرالمؤمنین (ع) و ام ایمن وحسنین علیهما السّلام را بشهادت آورد آنها

را رد نمودند آیا این عمل بر خلاف حقیقت و قواعد شرع نبود !! .

اگر فاطمه هیچ شاهدی نداشت مگر تصرف ، مطابق دستور شرع انور کافی بر حقّانیت او بود . بعلاوه که خداوند در آیهٔ تطهیر شهادت بپاکی بی‌بی داده است که از هر رجس پلیدی بر کنار است که از جمله آنها دروغ و ادعای بکذب است .

علی الخصوص که شاهد کاملی مانند علی امیرالمؤمنین (ع) شهادت بر حقّانیت زهرای اطهر داد که قطعاً ردّ شهادت علی ردّ بر خداست .

زیرا خدای عالی اعلی علی (ع) را درآیات قرآن مجید صادق وصدّیق خوانده من نمیدانم بچه جرأت شهادت مصدّق خداوند را رد کردند .

و حال آنکه در قرآن مجید امر میفرماید با علی باشید یعنی پیرو او باشید و اورا صادق خوانده مانند زیدٌ عدلٌ از شدت صداقت مجسمه صدق گردیده فلذا در آیهٔ ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) میفرماید .

۱ - یاایها الّذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین (۱) .

حافظ - این آیه چه دلالتی با مقصود شما دارد که باید پیرو علی کرم الله وجهه باشند .

مراد از صادقین در آیه محمد وعلی(ع) هستند

داعی - أکابر علماء شما در کتب و تفاسیر خود گویند این آیه در شأن محمّد و علی علیهما الصلاة والسلام نازل گردیده که مراد از صادقین محمّد و علی و در بعض اخبار علی (ع) و در بعض دیگر عترت طاهره میباشند .

امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و جلال الدین سیوطی در درّ المنثور از ابن عباس و حافظ ابو سعد عبدالملك بن محمّد خرکوشی در کتاب شرف المصطفی از اصمعی و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء روایت میکنند که رسول اکرم ﷺ فرمود **هو محمد و علی علیهما السلام** و شیخ سلیمان حنفی در باب ۳۹ ینابیع المودة ص ۱۱۹ چاپ اسلامبول از موفق بن أحمد خوارزمی و حافظ ابو نعیم اصفهانی و حموینی

(۱) ای جماعت مؤمنین بترسید ازخدا وباشید با راستگویان . (که مراد محمد وعلی وعترت طاهره علیهم السلام بودند چنانچه درص۵۹۹ همین کتاب اشاره نمودیم) .

از ابن عباس روایت نموده که **الصادقون فی هذه‌الآیة محمّد صلّی الله‌علیه‌وسلّم و اهل بیته (۱)**.

و شیخ‌الاسلام ابراهیم بن محمّد حموینی که از اعیان علماء شما است درفرائدالسمطین و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٦٢ کفایت الطالب و محدث شام در تاریخ خود مسنداً نقل مینمایند که **مع الصادقین ای مع علیّ بن ابیطالب(ع)**.

۲ ـ آیه ٣٤ سوره ٣٩ (زمر) که میفرماید **والّذی جاء بالصدق و صدّق به اولئك هم المتّقون(۲)**.

جلال‌الدین سیوطی در درّالمنثور و حافظ ابن مردویه در مناقب و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٦٢ کفایت الطالب و ابن عساکر در تاریخ خود از جماعتی از اهل تفسیر نقل نموده اند از ابن عباس و مجاهد که **الّذی جاء بالصدق محمّد (ص) والّذی صدّق به علیّ بن ابیطالب (۳)**.

۳ ـ آیه ۱۸ سوره ۷٥ (حدید) **والّذین آمنوا بالله و رسله و اولئك هم الصدّیقون و الشهداء عند ربّهم لهم اجرهم و نورهم (۴)**.

امام احمد بن حنبل در مسند و حافظ ابو نعیم اصفهانی در مانزل من القرآن فی‌علی از ابن عباس روایت نموده‌اند که این آیه شریفه در شأن علی علیه‌السلام نازل شده که آنحضرت از جملهٔ صدیقان است.

٤ ـ آیه ۷۱ سوره ٤ (نساء) **و من یطع الله والرسول فاولئك مع الّذین أنعم الله علیهم من النبیّین و الصدّیقین والشهداء والصالحین وحسن اولئك رفیقا (٥)**.

(۱) راستگویان در این آیه محمد صلی الله‌علیه‌وآله واهل بیت طاهرین آنحضرت اند.

(۲) آنکس که آورد سخن راست را(خاتم‌النبیین) وآنکه تصدیق نمود بآن(علی بن ابیطالب) آنها پرهیزکاران‌اند.

(۳) آنکس که آورد سخن راست را محمد صلی‌الله علیه‌وآله وآنکه تصدیق نمود او را (علی بن ابیطالب) علیه‌السلام بود.

(٤) آنانکه بخدا وفرستادگانش ایمان‌آوردند بحقیقت‌راستگویان عالمند وبر ایشان نزد خدا اجر شهیدان است پاداش اعمال ونور ایمانشانرا (دربهشت) میبابند.

(٥) آنانکه خدا ورسول را اطاعت کنند البته با کسانیکه خدا بآنها لطف وعنایت کامل فرموده یعنی با پیمبران وصدیقان وراستگویان وشهیدان ونیکوکاران محشور خواهند شد وایشان (در بهشت) چه نیکو رفیقانی هستند

مراد از صدّیقین درآیه شریفه علی علیه‌السلام میباشد چنانچه روایات متکاثره از طرق ماوشما وارد است که علی علیه‌السلام صدّیق وراستگوی این امت است بلکه افضل صدّیقین است

علی افضل صدّیقین است

چنانچه اکابر علماء شما از قبیل امام فخر رازی در تفسیر کبیروامام‌ثعلبی در کشف البیان وجلال الدین سیوطی در درّ المنثور وامام أحمد بن حنبل در مسند وابن شیرویه در فردوس و ابن أبی الحدید درص ٤٥١ جلد دوم شرح نهج البلاغه وابن مغازلی شافعی در مناقب وابن حجر مکی در حدیث سی‌ام‌ازچهل‌حدیثی که درصواعق درفضایل علی علیه‌السلام نقل نموده ازبخاری از ابن عبّاس باستثناء جمله آخر روایت نموده اند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: **الصدّیقون ثلاثة حزقیل‌مؤمن آل فرعون وحبیب النجّار صاحب یس وعلیّ ابن ابیطالب وهو افضلهم (۱)**.

وشیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ٤٢ ینابیع المودّة از مسند امام احمد وأبو نعیم وابن مغازلی شافعی واخطب خوارزمی در مناقب ازابی‌لیلی وابو أیّوب أنصاری ـ و ابن حجر مکی در حدیث سی ویکم از چهل حدیث صواعق از ابونعیم و ابن عساکر از ابی‌لیلی ـ ومحمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٢٤ کفایت الطالب مسنداً از ابی‌لیلی نقل نموده ودرآخر خبر گوید محدث شام‌در تاریخ خود وحافظ ابونعیم درحلیة الاولیاء ترجمه حالات علی علیه‌السلام جمعاً از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده اندکه فرمود: **الصدّیقون ثلاثة حبیب النجّار مؤمن آل یس الّذی قال (یاقوم اتّبعوا المرسلین) وحزقیل مؤمن آل فرعون الّذی قال (اتقتلون رجلا ان یقول ربّی‌الله) وعلیّ بن ابیطالب و هو افضلهم (۲)**.

واقعاً هرانسان عاقلی‌بحیرت فرو میرود که عادت وتعصّب چگونه برعلم وانصاف شماآقایان غالب آمده بااینکه خودتان باروایات متعدده طبق آیات قرآنیه ثابت مینمائید

(۱) راستگویان‌سه نفرند حزقیل‌مؤمن آل‌فرعون وحبیب نجار صاحب‌یس‌وعلی بن‌ابیطالب واو افضل ازآنها میباشد.

(۲) راستگویان سه نفراند حبیب نجار مؤمن آل یس که گفت ای قوم متابعت کنید پیغمبران را وحزقیل مؤمن آل فرعون که میگفت آیا میکشید مرد مؤمن خدا پرست را وعلی بن أبیطالب واو افضل ازآنها میباشد.

که علی ﷺ افضل الصدّیقین بوده است مع ذلك دیگران را صدّیق بخوانید ؟ و حال آنکه یك آیه بر صدّیق بودن آنها نقل نگردیده است .

شمارا بخدا آقایان محترم انصاف دهید و از عادت بر کنار شوید که آیا سزاوار بود کسیرا که خدای متعال در قرآن مجید اورا صدّیق خوانده کههرگز دروغ نگوید ونیز در قرآن امر فرماید پیرو او باشید (باقرار علمای خودتان) شهادتش را ردّ نمایند بلکه اهانت هم بنمایند !!.

آیا عقل باور میکند کسی که رسول خدا اورا صدیق این امت خوانده بلکه افضل صدّیقین معرفی نموده وآیات قرآن دلالت بر صداقت او داشته روی هوای نفس دروغ بگوید آنهم شهادت دروغ بدهد ؟! .

علی باحق وقرآن میگردد

آیا رسول اکرم ﷺ نفرموده حق با علی و علی باحق توأماً میگردند چنانچه خطیب بغدادی در ص ٣٢١ جلد چهارم تاریخ خود و حافظ ابن مردویه در مناقب و دیلمی در فردوس و حافظ هیثمی در ص ٢٣٦ جلد هفتم مجمع الزوائد وابن قتیبه در ص ٦٨ جلد اول الامامة والسیاسة وحاکم أبوعبدالله نیشابوری درص ١٢٤ جلدسیم مستدرك وامام احمد بن حنبل درمسند وطبرانی در اوسط وخطیب خوارزمی در مناقب وفخر رازی در ص ١١١ جلد اول تفسیر و ابن حجر مکی در ص ٧٤ و ٧٥ و ١٤٠ جلد دوم جامع الصغیر و ضمن فصل دوم از باب ٩ حدیث بیست و یکم صواعق در فضایل مولانا امیر المؤمنین ﷺ نقلا از اوسط از امّ سلمه وشیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ٢٠ ینابیع المودة از جمع الفوائد و اوسط وصغیر طبرانی وفرائد حموینی ومناقب خوارزمی وربیع الابرار زمخشری ازام سلمه و ابن عباس و نیز ضمن باب ٦٥ ص ١٨٥ ینابیع المودّة چاپ اسلامبول ازجامع الصغیر جلال الدین سیوطی ونیز درص ١١٦ تاریخ الخلفاء ودر ص ٣٥٨ جلد ٤ فیض القدیر از ابن عباس ودر ص ٢٣٧ از مناقب السبعین حدیث ٤٤ از صاحب فردوس ودر ص ٢٨٣ ضمن باب ٥٩ از فصل دوم صواعق از ام سلمه ومحمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب بعضی از ام سلمه بعضی از عایشه و بعضی از محمّد بن ابی بکر از رسول اکرم

ﷺ روایت نموده اند که فرمود **علیّ مع القرآن و القرآن مع علیّ لایفترقان حتّی یردا علیّ الحوض (١) .**

وبرخی باین عبارت نقل نمودند که **الحقّ لن یزال مع علیّ وعلیّ مع الحقّ لن یختلفا ولن یفترقا (٢) .**

و نیز ابن حجر در ص٧٧ صواعق اواخرفصل دوم ازباب٩ نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ در مرض موت فرمود : **انی مخلّف فیکم کتاب الله وعترتی اهل بیتی ثم اخذبید علیّ فرفعهافقال هذاعلیّ مع القرآن والقرآن مع علیّ لایفترقان حتی یردا علیّ الحوض فاسئلهما ما خلفت فیهما (٣) .**

و نیز عموماً نقل مینمایند که فرمود **علیّ مع الحقّ و الحقّ مع علیّ یدور معه حیثما دار (٤) .**

و سبط ابن جوزی درص ٢٠ تذکرة خواص الامه ضمن حدیث غدیر نقل مینماید، که رسول اکرم ﷺ فرمود **وادر الحقّ معه حیثما دار و کیف مادار .**

آنگاه اظهار نظرنموده وگوید : **فیه دلیل علی انّه ما جری خلاف بین علی ﷺ و بین احد من الصحابة الّا والحقّ مع علی ﷺ (٥) .**

اطاعت علی اطاعت خدا و پیغمبر است

ونیزدرهمان کتابهائیکهعرضکردم بعلاوه درسایر کتب معتبره شما نقل است که در مکانهای بسیار ومحلهای متعدده وبعبارات مختلفه خاتم الانبیاء ﷺ میفرمود **من اطاع علیاً فقد**

---

(١) علی باقرآن وقرآن با علی میباشه واز هم جدا نمیشونه تا درکنار حوض(کوثر) بر من واردشونه .

(٢) حق هرگز از علی جدا نمیشود وپیوسته حق برای همیشه با علی وعلی با حق بوده و هرگز از هم جدا نخواهند شد .

(٣) من دوچیز را در میان شما میگذارم یکی کتاب خدا «قرآن» ودیگر عترت واهل بیت من اند آنگاه دست علی راگرفت بلند نمود فرمود این علی باقرآن وقرآن با علی میباشد تا در کنار حوض«کوثر» برمن وارد شوند پس من از این هر دو ازمقام جانشینی سؤال می نمایم .

(٤) علی باحق وحق با علی دور میزند .

(٥) وبگردان حق را باعلی هرکجاوهرطورکهمیگردد ـ در این حدیث دلیلیاست بر اینکه اگر بین علی ویکی از اصحاب اختلافی واقع شود حق با علی خواهد بود .

اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله و من انکرعلیّاً فقد أنکرنی و من انکرنی فقد انکرالله (۱) .

و أبوالفتح محمد بن عبدالکریم شهرستانی در ملل و نحل نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود : **لقدکان علیٌ علی الحق فی جمیع احواله یدور الحق معه حیث دار (۲) .**

آیا رد وانکار و اعتراض بعلی علیه السلام با اینهمه اخبار صریحه مندرجه در کتب معتبره خودتان رد و انکار و اعتراض و اهانت بر خدا و رسول و تخلف از حق و حقیقت نبوده‌است .

مگرنه اینست که ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه روایت مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله صریحاًفرمود **من اکرم علیاً فقد اکرمنی و من اکرمنی فقد اکرم الله و من اهان علیاً فقد اهاننی و من اهاننی فقد اهان الله (۳) .**

منصفانه قضاوت عادلانه کنید

آقایان با انصاف قضایای وارده را مطابقه کنید با این قبیل اخبار و احادیث رسیده و مندرجهٔ در کتب معتبرهٔ خودتان و عادلانه قضاوت کنید وبشیعیان بی گناه آنقدر بد بین نباشید .

و دیگرآنکه فرمودید خلیفه مجبور بود عمل بدستور ظاهر شرع نماید و چون آیه شهادت بر عمومیت خود باقی بود نمیتوانست بدون اقامه شهود شرع پسند بمحض ادعا مال مسلمین را بفاطمه سلام الله علیها بدهد (و بقدری احتیاط کار بود که ازمتصرف هم برخلاف دستور شرع انور شاهد خواست ؟!) .

---

(۱) هرکس علی را اطاعت نماید مرا اطاعت کرده وکسیکه مرا اطاعت کند خداوااطاعت کرده وکسیکه علی را انکار نماید مرا انکارکرده وکسی که مرا انکار نماید خدارا انکار کرده .

(۲) علی در جمیع احوال برحق است وحق باعلی دور میزند .

(بهمین جهت اهل نهروان راکافر میدانند چون در مقابل‌علی قیام‌کردند) .

(۳) هرکس علی را اکرام‌کند مرا اکرام کرده و کسیکه مرا اکرام‌کند خدا رااکرام‌کرده وکسیکه علی را اهانت کند مرا اهانت کرده وکسیکه مرا اهانت کند خدا را اهانت نموده .

أولا قبلا عرض کردم مال مسلمین نبود بلکه ملك متصرفی و نحلهٔ فاطمه سلام الله علیها بود .

ثانیاً اگر راستی خلیفه اجراء کننده دستور شرع بود که بایستی سر موئی‌خلاف نکند پس چرا تبعیض مینمود بمحض ادعا بعضی را بدون شاهد از مال مسلمانان میداد ولی این حکم واحتیاط کاری خلیفه و سخت گیری فقط درباره ودیعهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمهٔ مظلومه سلام‌الله علیها بایستی‌اجراء شود ؟ ! درصورتیکه صداقت قول وادعای بی‌بی وشهادت علی علیه السلام درنزد همگی واضح وآشکار بوده .

چنانچه ابن ابی الحدید در ص ۱۰۵ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل مینماید که ازعلی‌بن الفارقی مدرّس مدرسه غربی بغداد سؤال نمودم **اکانت فاطمة صادقة قال نعم** آیا فاطمه صادقه و راست گو بود (در ادعای خود) گفت بلی گفتم در صورتی که صادقه و راستگو بود پس چرا خلیفه فدك را باو واگذار نکرد تبسمی نموده (با اینکه اهل شوخی نبود) کلام لطیف ومستحسنی گفت که خلاصه‌اش این بود که اگر آن روز بمجرد ادعا فدك را بفاطمه واگذار میکرد فردا می‌آمد ادعای خلافت را برای شوهرش میکرد آنگاه خلیفه ناچار بود حق‌را واگذار نماید چونکه قبلاً تصدیق صداقت اورا نموده بود . انتهی کلامه

پس مطلب در نزد علمای بزرگ خودتان واضح و آشکار بوده و إنصافاً تصدیق حقیقت‌را نموده اند که روز اول حق بافاطمه مظلومه بوده منتها سیاست برای حفظ مقام اقتضا کرد که عمداً بی‌بی مظلومه را از حق ثابتش محروم نمایند ! ! .

حافظ - بچه کس خلیفه مال مسلمین را بدون شاهد داد ؟ .

قضیه‌جابر و اعطاء مال باو موجب عبرت عقلا میباشد

داعی - بجابر وقتی‌ادعا کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وعده داده ازمال بحرین بمن بدهد بدون آنکه ایرادی بگیرند و شاهد بطلبند هزار و پانصد دینار از مال مسلمانان یعنی از بیت المال باو دادند .

حافظ - أولا این خبررا حقیر ندیده‌ام شاید درکتابهای شماها باشد - ثانیاً

از کجا معلوم است شاهد نخواسته باشد.

داعی - خیلی تعجب است که شما ندیده‌اید زیرا از جمله دلائلی که علماء خودتان اقامه مینمایند بر اینکه خبر واحد عدل صحابی قابل قبول است همین خبر جابر بن عبد الله انصاری است.

چنانچه شیخ الاسلام حافظ ابو الفضل احمد بن علی بن حجر عسقلانی در فتح الباری فی شرح صحیح البخاری فی باب من یکفل عن میت دینا میگوید **انّ هذا الخبر فیه دلالة علی قبول خبر العدل من الصحابة ولو جرّ ذلك نفعا لنفسه لانّ ابابكر لم یلتمس من جابر شاهداً علی صحّة دعواه (١).**

همین خبررا مبسوط‌تر بخاری در صحیح خود نقل نموده است: **فی باب من یکفل عن میّت دینا فی کتاب الخمس فی باب ماقطع النبیّ من البحرین.**

نوشته است وقتی مال بحرین را بمدینه آوردند منادی ابی‌بکر ندا در داد هر کس را پیغمبر اکرم ﷺ وعده داده یاطلبی از آنحضرت دارد بیاید بگیرد جابر آمد گفت رسول اکرم ﷺ بمن وعده داده که از مال بحرین بمن بدهد زمانی که بحرین فتح شود و بتصرف مسلمین در آید؟ فوری بدون شاهد بمحض ادعاء هزار و پانصد دینار باو دادند.

ونیز جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفاء در فصل خلافت أبی بکر وآنچه واقع شده در خلافت او همین قضیهٔ جابررا نقل نموده.

شمارا بخدا آقایان بانصاف این عمل تبعیض نبوده است.

اگر نظر خصوصی درکار نبوده بهمان جهتی که جائز آمد بر أبی‌بکر که بر خلاف آیهٔ شهادت عمل نماید وبدون شاهد از اموال مسلمین بمحض ادعاء بجابر بدهد برفرض که فدك (بقول آنها) مال مسلمین بوده (و حال آنکه ملك متصرّفی فاطمه سلام الله علیها بود) لازم بود رعایت مقام رسالت را بنماید دل فاطمهٔ صدیقه ودیعهٔ

---

(١) در این خبر دلالتی است بر قبول خبر عدل صحابی ولو جر نفع بسوی خود بنماید برای اینکه أبی بکر ازجابر شاهد نخواست برصحت ادعایش.

رسول خدا را نشکنند وادّعای اورا قبول نموده فدك را باو رد نمایند.

علاوه براینها بخاری در صحیح وسایر علماء و فقهاء شما خبرعدل صحابی را قبول مینمایند ولو جرّ نفع بسوی خود بنماید ولی ادّعا وگفتار علی علیه السلام را مردود میدانند بعذر اینکه **یجرالنفع الی نفسه** !! مگر علی علیه السلام از اصحاب بلکه فرد کامل ازاصحاب نبود پس اگر منصفانه دقیق شوید تصدیق میفرمائید دسیسه بازی بوده نه اجرای حق و حقیقت.

حافظ - گمان میکنم علت آنکه ابی بکررضی الله عنه از جابر شاهد نطلبید آن بود که چون جابر از أصحاب نزدیك رسول خدا ﷺ و تربیت شده آنحضرت بوده و قطعاً ازآنحضرت شنیده بود **من كذّب علیّ متعمداً فلیتبوء مقعده من النار(١).**

با این و عید شدید هرگز مرد مؤمن صحابی نزدیك و تربیت شده آنحضرت حاضر نبود اقدام بچنین امری از روی دروغ بنماید و آخرت خود را برای جیفهٔ بی قدر وقابلیت دنیای فانی خراب کند و دروغ از قول رسول الله ﷺ نقل نماید.

داعی - آیا جابر نزدیکتر بودبرسول خدا ﷺ یا علی وفاطمه سلام الله علیهما که مربّای تربیت آن حضرت بودند.

حافظ - بدیهی است علی و فاطمه رضی الله عنهما که از اول عمر تحت تربیت پیغمبر ﷺ بودند از هر کس بآن حضرت نزدیکتر بودند.

داعی - پس تصدیق بفرمائید که علی و فاطمه سلام الله علیهما اولی بودند که با چنین وعیدی از قول پیغمبر ﷺ دعوای دروغ ننمایند. و بر آنها بود که دعوای فاطمهٔ صدیقه را بپذیرند زیرا که بالقطع و الیقین مقام آن دو بزرگوار از جابر بالاتر بوده (چنانچه خودتان هم اعتراف دارید) بلکه از همهٔ اصحاب چونکه مشمول آیه تطهیر ومعصوم بوده اند.

و آیه تطهیر صراحت دارد در عصمت و پاکی پنج نفر که مشمولین آیهٔ تطهیر محمّد - علی - فاطمه - حسن - حسین علیهم الصلواة والسلام بودند.

---

(١) کسی‌که عمداً بر من دروغ به بندد پس نشیمن‌گاه اوآتش جهنم خواهد بود.

بعلاوه اکابر علمای خودتان تصدیق صداقت و راستگوئی آنها را نموده اند راجع بمولانا امیرالمؤمنین قبلا عرض کردم که رسول اکرم ﷺ او را صدّیق و راستگوی این امت معرفی فرموده و خداوند هم در قرآن مجید اورا صادق خوانده .

واما دربارهٔ حضرت صدیقه کبری فاطمه سلام الله علیها اخبار بسیار است از آن جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ٤٢ جلد دوم حلیة الاولیاء از عایشه روایت مینماید که گفت **ماراُیت احداً قطّ اصدق من فاطمة غیراُبیها (١)** .

اشکال درنزول آیه تطهیر

حافظ ـ این ادعای شما دربارهٔ نزول آیه تطهیر درشأن آن پنج بزرگوار غیر مسلّم است چون در این جلسات بر ما واضح آمده که شما با کتابهای ما کاملا مأنوس هستید تصدیق بفرمائید در این موضوع اشتباه فرمودید چون که عقیده مفسرین از قبیل قاضی بیضاوی و زمخشری اینست که این آیه شریفه درشأن زوجات رسول الله ﷺ نازل گردیده و اگرقولی در نزول آیه درباره آن پنج تن‌شریف باشد قطعاً ضعیف است !! .

برای آنکه خود آیه دلالت برخلاف این معنی دارد چه آنکه صدر و ذیل آیه تطهیر مربوط بأزواج است لذا نتوان وسط آیه را ساقط و بدیگران ملحق نمود !! .

جواب اشکال واثبات اینکه آیه در حق ازواج نیست

داعی ـ این ادعای جنابعالی بجهاتی مردود است اولا اینکه فرمودید صدر و ذیل آیه چون مربوط بازواج است‌پس علی وفاطمه علیهماالسلام خارجند ازشمول آیه شریفه .

جوابش آنست که درعرف عام بسیار اتفاق میافتد که در اثنای کلام روی سخن را بطرف دیگری نموده و خطاب بغیر میکنند و بعد از آن بکلام اول برمیگردند .

علاوه بر اینکه در اشعار فصحاء و بلغاء و ادبای عرب جاری است حتی در خود قرآن کریم نظیر آن بسیار است مخصوصاً در خود همین سورهٔ احزاب دقت فرمائید که در خطاب بزوجات عدول بخطاب مؤمنان شده است و بعد روی خطاب بآنها بر

(١) هرگز ندیدم احدی را راستگوتر از فاطمه غیر از پدر بزرگوارش .

گذشته که وقت مجلس مقتضی نیست شواهد را مفصلا در معرض فکر شما قرار دهم .

ثانیاً اگر این آیه در باره زوجات رسول‌الله بود بایستی ضمیر تأنیث مربوط بآنها آورده بفرماید **لیذهب عنکنّ و یطهرکنّ** چون بصیغهٔ تذکیر آمده معلوم میشود که جهت عترت واهل بیت پیغمبر ﷺ نازل گردیده نه زوجات آنحضرت .

نواب ـ مگر بگفتهٔ شما فاطمه رضی الله عنها داخل آن جمع نیست پس چرا ملاحظه او نشده وذکر تأنیث در او نیامده .

داعی ـ آقایان (اشاره بعلماء) میدانند که صیغهٔ تذکیر در این آیه شریفه با بود فاطمه سلام الله علیها در جمعیت باعتبار تغلیب است چه آنکه تغلیب در جائی است که افراد جمع بعضی مذکر و بعضی مؤنث باشندآنگاه‌مذکر را برمؤنث غالب گردانند وصیغهٔ تذکیر در این آیه خود دلیل قاطع است که این قول ضعیف نیست بلکه کاملا قوی است .

واگرآیه درباره زوجات رسول‌الله ﷺ نازل شده بود در جمع مؤنث صیغه مذکر بکلّی غلط بود .

علاوه براینها روایات صحیحه در کتب معتبرهٔ خودتان حکم میکند که این آیه در شأن عترت واهل بیت آنحضرت است نه زوجات .

چنانچه ابن حجر مکی با کمال تعصّبی که دارد در ذیل همین آیه در صواعق محرقه گوید اکثرمفسرین را عقیده آنست که این‌آیه درشأن علی و فاطمه وحسن‌وحسین (علیهم السلام) نازل گردید **لتذکیر ضمیر عنکم و یطهرکم** باعتبار آنکه ضمیرعنکم ویطهّرکم ضمیر جمع مذکر است .

زوجات پیغمبر داخل اهل بیت نیستند

گذشته ازاین‌دلائل واضحه زوجات رسول‌الله ﷺ داخل اهل بیت نیستند .

چنانچه در صحیح مسلم و جامع الاصول روایت شده است که حصین بن سمره از زید بن ارقم پرسیدکه آیا زنان رسول الله ﷺ از اهل‌بیت‌اند زید گفت نه‌بخدا قسم زیرا که زن مدتی باشوهر خود میباشد چون طلاقش

داد بخانه پدرش میرود و بقوم پدری ملحق میشود و از شوهر بکلّی جدا میگردد بلکه اهل بیت او خویشان او میباشند که صدقه برایشان حرامست وبهر خانه وبهر کجا بروند از اهل بیت او جدا نمیباشند .

ثالثاً گذشته ازاجماع شیعه امامیه نقلا ازعترت واهل بیت طهارت اخبار متکاثره از طرق خودتان بر خلاف این معنی حکم میکند .

اخبار عامه در اینکه آیه تطهیر درشان اهل بیت آمده

چنانچه امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و امام فخر رازی در ص ۷۸۳ جلد ششم تفسیر کبیر و جلال الدین سیوطی درص۱۹۹ جلدپنجم درّالمنثور وص۲٦٤جلددوم خصائص‌الکبری‌ونیشابوری درجلد سیم تفسیر وامام عبد الرزاق الرسعنی در تفسیر رموز الکنوز وابن حجر عسقلانی در ص ۲۰۷ جلد چهارم اصابة وابن عساکر در ص ۲۰٤ و۲۰٦ جلد چهارم تاریخش وامام احمد حنبل در ص ۳۳۱ جلد اول مسند و محب الدین طبری در ص ۱۸۸ جلد دوم ریاض النضره ومسلم‌بن حجّاج در ص۳۳۱ جلد دوم ودرص ۱۳۰ جلد هفتم صحیح ونبهانی درص ۱۰ شرف المؤبد (چاپ بیروت) ومحمّد بن یوسف‌گنجی شافعی درباب ۱۰۰ کفایت‌الطالب بانقل‌شش‌خبرمسنداً وشیخ سلیمان بلخی حنفی درباب ۳۳ ینابیع الموده از صحیح مسلم وشواهد حاکم ازعایشه ام المؤمنین و ده خبر از ترمذی وحاکم علاء الدوله سمنانی وبیهقی وطبرانی ومحمد بن جریر واحمد بن حنبل وابن ابی شیبه و ابن منذر و ابن سعد و حافظ زرندی و حافظ ابن مردویه از ام المؤمنین ام سلمه وعمر بن ابی سلمه (ربیب النبی) وانس بن مالک وسعد بن ابی‌وقّاص و واثلة بن اسقع وابو سعید خدری نقل مینمایند که این آیه تطهیر در شان پنج تن آل عبا نازل گردیده .

وحتّی ابن حجر مکّی باکمال تعصّبی که دارد در ص ۸۵ و۸٦ صواعق از هفت طریق بااعتراف بصحت این وقعهٔ مهمّهرا نقل نموده که این آیه در شان محمد و علی وفاطمه وحسن وحسین نازل گردیده و فقط این پنج تن مقدس بودند که مشمول طهارت این آیه شریفه واقع گردیدند .

وسید ابی‌بکر بن شهاب الدین علوی در ص ١٤ تا ص ١٩ کتاب رشفة الصّادی من بحر فضائل بنی‌النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال۱۳۰۳) ضمن باب۱ از ترمذی وابن جریر وابن منذر و حاکم وابن مردویه و بیهقی و ابن ابی حاتم و طبرانی و احمد بن حنبل و ابن کثیر و مسلم بن حجّاج و ابن ابی شیبه و سمهودی با تحقیقات عمیقه از اکابر علماء خودتان روایت نموده که این آیه شریفه در شأن پنج تن مقدس آل عبا نازل گردیده .

بعلاوه استدلالاً ثابت میکند که تمام ذراری و اهل بیت رسول اکرم ﷺ که صدقه بر آنها حرام است تا قیام قیامت مشمول این‌آیه شریفه میباشند ! ! .

و در جمع بین الصحاح الستّه عن موطأ مالک بن انس الاصبحی وصحاح بخاری ومسلم وسنن‌ابی داود و سجستانی و ترمذی وجامع الاصول بالاخره‌عموم علماء و محدثین و مورخین فقهاء شما اقرار دارند که این آیه شریفه در شأن این پنج تن آل عبا نازل گردیده و در نزد شما قریب بتواتر آمده اگر چند نفری عناد ورزیده حق کشی کرده و خبر را ضعیف دانسته اند لطمه باین همه اخبار متکاثره معتبره مندرجه در کتب اکابر علماء خودتان نمیزند .

نیست خفاشک عدوی آفتاب — او عدوی خویش آمد در حجاب

حدیث ام سلمه راجع بحریره فاطمه (ع) ونزول آیه تطهیر

منتها بعضی مبسوطاً بانقل حریره نوشته اند و بعضی باختصار نقل نموده‌اند از جمله امام ثعلبی در تفسیر وامام احمد بن حنبل در مسند و ابن اثیر در جامع الاصول از صحیح ترمذی ومسلم بمختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند از ام المؤمنین ام سلمه زوجهٔ رسول اکرم ﷺ که گفت رسول الله ﷺ در منزل من بود که فاطمه سلام‌الله علیها ظرف حریره‌ای برای آن حضرت آورد در حالتیکه حضرت در صفّه نشسته بود که خوابگاه آنحضرت بود در زیر پای مبارکش عبای خیبری گسترده بود ومن درحجره نماز میکردم پیغمبر بفاطمه سلام الله‌علیها فرمودندبرو شوهرت وپسرهایت را با خود بیاور طولی نکشید علی و حسنین علیهم السلام آمدند مشغول

خوردن حریره شدند درآن‌حال جبرئیل نازل واین آیه شریفه را برآنحضرت قرائت نمود **انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً (۱).**

آنگاه حضرت زیادتی عبارا برآنها کشید ودست مبارك سوی آسمان بلند نموده عرض کرد **اللّهم هؤلاء اهلبیتی و عترتی فأذهب عنهم الرجس اهل البیت وطهّرهم تطهیراً (۲).**

ام سلمه گوید من سرم را پیش بردم در داخل عبا عرض کردم منهم با شمایم **انا معکم یارسول الله قال انك علی خیر** حضرت فرمود تو نیکو زنی هستی و برخیر وخوبی هستی (باین معنی که رتبهٔ اهل بیت مرا نداری و در زمره آنها نیستی ولی عاقبت بخیری) پس این آیهٔ شریفه دلالت تام دارد براین که این پنج تن بزرگوار از کفر و شقاق و شرك و نفاق وشك و تردید و کذب و ریا و هر گناه کبیره یا صغیره معصوم و پاك اند.

چنانچه امام فخر رازی در تفسیر خود گوید **لیذهب عنکم الرجس** یعنی جمیع گناهان را از شما زائل گرداند **ویطهّرکم تطهیرا** یعنی خلعت‌های کرامت خود را بشما پوشاند.

واقعاً جای تعجب است از علماء بی انصاف که درکتب معتبرهٔ خود نقل مینمایند که علی وفاطمه علیهما السلام مشمول آیه تطهیر بوده و مُعرّی و مُبرّی از هر رجس بودند که اهمّ از همه ارجاس دروغ می باشد ـ مع ذلك تکذیب مینمایند دعوای امامت آنحضرت را و تکذیب نمودند شهادت آن حضرت را در بارهٔ فاطمه سلام الله علیها ـ وتکذیب نمودند ادعای بی‌بی طاهره را در باب فدك؟ نمیدانم مردمان باانصاف در اینجا چگونه قضاوت مینمایند.

برگردیم بر سر مقصود منصفانه قضاوت نمائید. آیا سزاوار بود ادّعای علی و

(۱) اراده پروردگار است که هر آلایش را از شما خانواده نبوت ببرد وشما را از هر عیب پاك ومنزه گرداند آیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب).

(۲) پروردگارا اینها اهلبیت وعترت من‌اند هر رجس وپلیدی را از ایشان دور گردان و پاك نما آنهارا پاك کردنی.

فاطمه ای راکه خداوند در باره آنها میفرماید که از ارجاس ظاهریّه وباطنیّه پاك ومنزه هستند یعنی معصوم از کبائر و صغائر میباشند رد بنمایند ولی ادعای جابر را که یك فرد مسلمان مؤمن عادی است قبول نمایند و حق ثابت آن خاندان جلیل را از میان ببرند!!!.

حافظ ـ هرگز نمیتوان باور نمود که خلیفهٔ پیغمبر وفرد مؤمن صحابی با کمال قربی که برسول خدا (ص) داشته عمداً در مقام غصب فدك برآید قطعاً انسان هر عملی مینماید برای مقصودی میباشد خلیفه‌ای که تمام بیت‌المال مسلمین درتحت تصرف او بوده است چه احتیاجی به باغ و قریهٔ فدك داشته که آنرا غصب نماید.

داعی ـ بدیهی است که موضوع احتیاج نبوده بلکه مستاصل نمودن خاندان پیغمبر (ص) و عترت طاهرهٔ آنحضرت در نظر سیاسیون وقت بوده که چون اولویت مقام خلافت را داشتند باید بقسمی بخود مشغول و با فقر و تهی دستی گرفتار باشند که خیال خلافت را ننمایند چه آنکه مردمان دنیا طلب بجائی میروند که دنیای آنها اداره شود.

خیال میکردند اگر آن خاندان جلیل علم و فضل و ادب و تقوی که جامعیت کامل داشتند دستشان از مال دنیا پر باشد قطعاً مردم رو به آنها میروند فلذا نه تنها فدك را سیاستاً غصب نمودند بلکه تمام طرقی که منتهی بجلب اموال دنیوی میشد برآنها مسدود نمودند.

منع نمودن خمس را از عترت و اهل بیت پیغمبر (ص)

از جمله طرق مغصوبه حق ثابت خمس مؤکد به آیهٔ شریفه قرآن مجید بوده که چون خداوند صدقات را برسول الله وآل طاهرین آنحضرت سلام الله علیهم اجمعین حرام نموده باجماع جمهور امت باب‌خمس را بر روی آنها باز و صریحاً درآیه ۴۲ از سوره ۸ (انفال) فرموده.

و اعلموا انّما غنمتم من شیء فانّ للّه خمسه وللرّسول ولذی القربی والیتامی

و المساكين وابن السبيل (۱) . تاافراد و ذراری آنحضرت تاقیامت در رفاه وآسایش باشند و احتیاجی برعایای خود پیدا ننمایند ولی بعد از وفات آنحضرت از این جهت هم عترت و اهل بیت آنحضرت را تحت فشار قرار دادند خلیفه ابی بکر باتفاق هم دستان خود حق خمس واضح ثابت را از آنها سلب نمودند و گفتند خمس باید بمصرف تجهیزات جنگی و خرید اسلحه و لوازم حرب برسد فلذا دست آنها از همه جا کوتاه شد چه آنکه صدقات بر آنها حرام بود خمس حق ثابت مسلّم را هم از آنها منع نمودند چنانچه امام شافعی محمّد بن ادریس در ص ۶۹ کتاب الاُمّ در این باب گوید **و امّا آل محمد الذین جعل لهم الخمس عوضا من الصدقة فلایعطون من الصدقات المفروضات شیئاً قلّ او کثر لایحلّ لهم ان یاخذ وها و لایجزی عمن یعطیموها اذا عرفهم** تا آنجا که گوید **ولیس منعهم حقهم فی الخمس یحلّ لهم ماحرّم علیهم من الصدقة (۲)** .

و از زمان خلافت عمربن الخطّاب بعذر آنکه خمس زیاد شده نتوان همه را به ذوی القربی داد بلکه باید بمصرف تهیه وسایل حربیه برسد دست آنها را از حق ثابت خود کوتاه وتا بامروز آنها را محروم از حق مسلّم خدا داده نمودند .

حافظ ـ امام شافعی رحمه الله فرموده است باید خمس به پنج قسمت شود سهم پیغمبر بمصرف و مصالح مسلمین برسد و سهمی نصیب ذوی القربی وسه سهم دیگرخرج ایتام ومساکین وابن السبیل شود .

داعی ـ در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله باتفاق جمهور مفسّرین این آیه برای مساعدت ذراری و اقارب رسول الله نازل گردید و بمصرف آنها میرساندند پس در نظر فقهاء امامیه تبعاً لعترة الأئمة الاطهار مطابق صراحت آیه شریفه خمس به شش

(۱) ای مؤمنان بدانید که هر چه بشما غنیمت وفایده رسد (زیاد یاکم)خمس آن خاص خدا ورسول وخویشان او ویتیمان وگدایان ودر راه سفر ماندگان است .

(۲) بآل محمد که خداوند خمس را در عوض صدقه برای آنها معین نموده نباید ازصدقات واجبه کم یا زیاد بآنها داده شود وبرآنها حلال نیست که اخذ صدقه نمایند وبرای کسانیکه آنها رابشناسند دادن صدقه بآنها کفایت دین ازآنها نمی نماید .

ومنع نمودن حق خمس را ازآنها (یعنی از بنی هاشم واقرباء رسول الله ص) سبب حلیت صدقه محرمه برآنها نمیشود .

قسمت میشود سهم خدا و پیغمبر و ذوی القربی بامام میرسد و در غیبت امام به نایب الامام که مجتهد فقیه عادل باشد داده میشود که بمصالح شایسته مسلمین که صلاح بداند میرساند و سه‌سهم دیگر مخصوص ایتام و محتاجان وابن السبیل بنی‌هاشم از عترت طاهره میباشد ولی بعد ازوفات رسول‌الله این حق را از بنی هاشم سلب نمودند چنانچه اکابر علماء شما مانند جلال‌الدین سیوطی درجلد سیم درّالمنثور و طبری و امام ثعلبی درتفسیر کشف البیان و جارالله زمخشری در کشّاف و قوشچی در شرح تجرید و نسائی در کتاب الفیء و دیگران همگی اقرار باین معنی دارند که این بدعت بعد از رسول خدا بدست سیاستمداران با هوش برای پیشرفت مقاصد خود عملی شد ؟!! .

حافظ ـ آیا شما حق رأی و نظر را برای مجتهد جائز نمیدانید قطعاً خلیفه ابی‌بکر وعمررضی‌الله عنهمابرای کمك بمسلمین اجتهاداً إعمال‌نظر نمودند ! ! .

داعی ـ بلی رأی مجتهد مجاز است ولی نه در مقابل نصّ آیا شما رأی و نظر خلیفه ابی‌بکرو عمر را در مقابل‌آیه و عمل رسول الله قرار میدهید آیا انصافاًجائزاست . خدا و پیغمبر حکمی نمایند ولی خلیفه پیغمبرصلاح‌امت را بهتر بداند و اجتهاد در مقابل نص نماید شما را بخدا انصاف دهید آیا نظر خاصی در این کارها نبوده ؟ قطعاً هر انسان عاقل بی‌طرفی اگربررسی وتوجه دقیق نماید بآن دستگاه سوء ظن قوی‌پیدا مینماید و میفهمد قضایا خیلی ساده نبوده بلکه هدف بیچاره نمودن خاندان پیغمبر بوده است ؟ .

خدا علی (ع) را شاهد پیغمبر (ص) قرار داده

علاوه بر اینها خداوندعلی علیه السلام را شاهدو گواه پیغمبرقرارداده ودرآیه ۲۰سوره ۱۱(هود)صریحاً میفرماید **افمن کان علی بیّنة من ربه ویتلوه شاهد منه (۱)** .

حافظ ـ آنچه در نظر دارم مراد از صاحب بیّنه رسول خدا صلی الله علیه و آله و شاهد او قرآن کریم میباشد شما باچه دلیل وبرهان شاهد را بعلی کرم‌الله وجهه تعبیر نمودید .

(۱) آیا پیغمبری که از جانب خدا دلیلی روشن (مانندقرآن) داردباگواهی صادق (مانند علی که بتمام شئون وجودی گواه صدق رسالت است) .

داعی - دعاگو کوچکتر از آنم که قدرت و جرأت نموده، تصرف در آیات قرآن یاتفسیر برأی نمایم بلکه عترت و اهل بیت پیغمبر که عدیل القرآنند بما رساندند که مراد از شاهد و گواه علی (ع) میباشد.

علاوه علماء ومفسّرین چنین نقل نموده‌اند قریب سی حدیث از اکابر علماء خودتان مانند امام ابواسحق ثعلبی سه حدیث در تفسیرش نقل نموده و جلال الدین سیوطی در در المنثور از ابن مردویه و ابن ابی حاتم و ابو نعیم نقل نموده و نیز ابراهیم بن محمّد حموینی در فرائد السمطین بسه سند و سلیمان بلخی حنفی در باب ٢٦ از ثعلبی و حموینی و خوارزمی و ابونعیم و واقدی و ابن مغازلی از ابن‌عباس و جابر بن عبدالله و دیگران نقل مینمایند و حافظ ابونعیم اصفهانی بسه طریق و طبری و ابن مغازلی فقیه شافعی و ابن ابی‌الحدید معتزلی و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٦٢ کفایت الطالب و بسیاری دیگر از علماء شما این عقیده را دارند و بمختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات نوشته‌اند که مراد از شاهد در این آیه علی بن ابیطالب (ع) است و خطیب خوارزمی در مناقب گوید از ابن عباس پرسیدند مراد از شاهد کیست گفت **هو علی یشهد للنبیّ وهو منه** او علی است که شهادت برای پیغمبر داده وآن (بزرگوار) از پیغمبر است.

پس بنا بر دلائل و اخبار معتبره که اکابر علماء خودتان تصدیق دارند بر امت واجب بوده است قبول شهادت علی را که خداوند اورا شاهد بر پیغمبر قرار داده.

همان قسمی که رسول اکرم (ص) برای خزیمة بن ثابت مزیّتی قائل شد که شهادت اورا برابر دو نفر قرار داد و ذوالشهادتین خواند خدای متعال هم در این آیه مزیّتی برای علی قائل شده دربین مسلمین که اورا شاهد و گواه بر پیغمبر (ص) قرار داد علاوه بر آنکه بحکم آیه تطهیر علی (ع) معصوم و خالی از هر خطاء بود هرگز شهادت دروغ برای جلب منافع نمیداده.

نمیدانم چگونه جرأت کردند و بچه ملاك شرعی شهادت اورا رد نمودند بلکه اهانت هم نمودند و در موقع رد شهادت گفتند شهادت علی قبول نیست **لانّه یجر النفع**

الی نفسه یعنی چون علی در این قضیه ذی نفع است وجرّ نفع بسوی خود مینماید لذا شهادتش مردود است.

گذشته از اهانتها و کنایات بسیاری که در مجلس حضوراً و غیاباً ابراز نمودند که ببعض از آنها قبلا اشاره نمودم ودیگر نمیخواهم در جزئیات مطلب وارد شوم.

همین قدر عرض میکنم آیا شما راضی میشوید بشنوید بمثل مولای متّقیان امیر المؤمنین (ع) شخصیّت بزرگی که دنیارا سه طلاق نموده وبی اعتناترین اشخاص بدنیا بوده واعمال ورفتارش مورد تصدیق دوست و دشمن بوده دنیا طلب و بلکه بالاتر کلماتی بگویند که زبانم یارای گفتن ندارد که در کتابهای خودتان نوشته‌اند.

خلاصه باجملهٔ (انّه یجر النفع الی نفسه) بمردم القاء وتزریق کنند که ممکن است علی چون در این قضیه ذی نفع است بنفع عیالش (العیاذ بالله) شهادت دروغ بدهد لهذا شهادتش قابل قبول نیست خداوند شهادت اورا مورد قبول قرار داده ولی عدّه‌ای مردم بازیگر رد نمودند ! ؟.

آیا این بود نتیجهٔ نزول آیات قرآنی و توثیق مقام ولایت و توصیه و سفارشات رسول اکرم (ص) در بارهٔ علی بن ابیطالب (ع).

درد دلهای علی (ع)

که آن قسم آزار و اذیتش نمایند که در خطبه شقشقیّه درد دل میکند و میفرماید **صبرت و فی العین قذی وفی الحلق شجی** (۱) این دوجمله ازفرمایش آن حضرت کنایه ازشدت غم وغصه واندوه ومرارت صبر والم بوده است.

بی خود نبوده که میفرمود **والله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بثدی امّه** (۲).

آن قدر دل پر دردی داشت واز زندگانی سیر که وقتی اشقی الاولین و الاخرین عبد الرحمن بن ملجم مرادی شمشیر زهر آب داده را برفرق مبارکش زد در محراب

---

(۱) صبر نمودم مانندآدمی که در چشمش خار وخاشاك ودرگلویش استخوانی مانده باشد.

(۲) بخدا قسم پسر ابوطالب انس وعلاقه‌اش بمردن بیشتر است ازبچه رضیع بپستان مادر.

عبادت میفرمود **فزت وربّ الکعبة** یعنی راحت شدم بخدای کعبه .

آقایان روزهای اول بشهادت تاریخ آن هم بنقل مورخین بزرگ خودتان شد آنچه نباید بشود کردند آنچه نباید بکنند و گفتند آنچه نباید بگویند ولی امروز دیگر شایسته نیست شما علماء دانشمند ـ عزیز ومحبوب خدا وپیغمبر را اذیت نمائید وامررا برمردم بی‌خبر مشتبه کنید بااینکه میدانید ایذاء علی بن ابیطالب علیه السلام محققاً ایذاء رسول الله است .

اخبار در مذمت اذیت کنندگان علی (ع)

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام احمد بن حنبل در مسند خود بچند طریق و امام ثعلبی در تفسیر وشیخ الاسلام حموینی درفرائد نقل نموده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **من آذی علیاً فقد آذانی ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القیمة یهودیاً او نصرانیاً (۱)** .

ابن حجر مکی در ص ۷۶ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث ۱۶ از سعد بن ابی وقاص ومحمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۸ کفایت الطالب مسنداً از رسول اکرم نقل نموده اند که فرمود **من آذی علیاً فقد آذانی (۲)**.

حدیث دیگر یادم آمد اجازه دهید بخوانم چون گفتن و شنیدن حدیث رسول‌الله ﷺ عبادت است این‌حدیث را بخاری در صحیح وامام احمد درمسند و میرسید علی همدانی شافعی در مودة القربی وحافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب مانزل من القرآن فی علی و خطیب خوارزمی در مناقب وابن مغازلی شافعی در مناقب و حاکم ابو القاسم حسکانی از حاکم ابو عبدالله حافظ از احمد بن محمد بن ابی داود حافظ از علی بن احمد عجلی از عباد بن یعقوب از ارطاط بن حبیب از ابو خالد واسطی از زید بن علیّ بن الحسین علیه السلام از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابیطالب علیه السلام

(۱) کسیکه اذیت کند علی را مرا اذیت کرده ای گروه‌مردمان کسیکه‌علی را اذیت کندمبعوث شود روز قیامت یهودی یا نصرانی .

(۲) هرکس اذیت کند علی‌را مرا اذیت نموده .

نقل نموده‌اند وهریك ازاین رواث مذکوره موی‌خودرابدست گرفته و گفتند رسول اکرم ﷺ این قسم موی مبارك خودرا بدست گرفت وفرمود : **یاعلیّ من آذی شعرة منك فقد آذانی ومن آذانی فقدآذی الله ومن‌آذی الله‌فعلیه لعنةالله (۱)** .

و سید ابی بکر بن شهاب الدین علوی در ص ۶۰ کتاب رشفة الصادی من بحر فضائل بنی النبی الهادی (چاپ مطبعه اعلامیه مصر در سال ۱۳۰۳) ضمن باب ٤ از کبیر طبرانی و صحیح ابن حبان و حاکم با قول بصحت حدیث از مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نموده که رسول اکرم ﷺ فرمود **من آذانی فی عترتی فعلیه لعنة الله (۲)** .

امید است عرایض صادقانه ام مؤثر افتد و آقایان محترم بیش از این راضی نشوند که روح مقدس آنحضرت آزرده شود که جواب دادن در محکمه عدل الهی بسیار مشکل است (در تمام مدت این جلسه خودم با چشم گریان حرف می زدم و اشك در چشم غالب حضار جمع بود بعضی بصورت هاشان جاری گردید حتی جناب حافظ هم گاهی اشك ازچشمش جاری میشد) .

آقایان قدری فکر کنید دقیق شوید خودتان را در معرض عمل قرار دهید ببینید که در میان جمعیت امت (آنهم امتی که دو ماه قبل زیر پای آن بزرگوار نشسته و او تنها بالای دست پیغمبر ﷺ و همگی با او بیعت نموده و سر تسلیم در مقابل او بأمر خدا و پیغمبر فرود آوردند) .

آنساعتی که شهادت علی را رد نمودند و حکم قطعی شد که ملك متصرفی و نان اولاد های فاطمه صدیقه مظلومه راضبط نمایند برآن دوامانت پیغمبر ﷺ چه گذشت ازآن اهانت بزرگ تا از درمجلس ـ دشمن شاد بیرون رفتند .

این غیظ و غضب برفاطمه مظلومه چنان مؤثر و مستولی شد که در عین شباب و جوانی از شدت غصه و درد از دنیا رفت ؟!.

(۱) یاعلی هرکس بموئی از تو ایذاء رساند بمن ایذاء رسانیده‌وهرکس بمن‌ایذاء‌رساند بخدا اذیت رسانیده وهرکس خدا را اذیت‌کند براو باد لعنت خداوند .

(۲) هرکس مرا اذیت نماید در عترت من‌پس بر او باد لعنت خداوند متعال .

حافظ - بدیهی است در اوایل امر بی بی دلتنگ و غضبناك شد ولی عاقبت امر اصلاح شد چون دید خلیفه حکم بحق نموده از آنها راضی شد و با کمال رضایت از دنیا رفت!!.

تا دم مرگ فاطمه (ع) از ابی بکروعمر راضی نبود

داعی - اگر امر چنین است پس چرا اکابرعلماء خودتان برخلاف این معنی مینویسند مانند بخاری ومسلم دو عالم موثق در صحیحین خود نوشته اند **فوجدت ای فغضبت فاطمة علی ابی بکرفهجرته فلم تکلمه حتی توفیت فلما توفیت دفنها زوجها علیّ لیلا و لم یؤذن بها ابابکر وصلّی علیها (۱)** .

و محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۹۹ کفایة همین خبر را نقل نموده و نیز ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبه دینوری در ص ۱۴ الامامة والسیاسة آورده که فاطمه سلام الله علیها در بستر بیماری بابی بکر و عمر فرمود **انّی اشهدالله وملائکته انکما اسخطتمانی و ما ارضیتمانی لئن لقیت النبی لاشکونّکما (۲)** . و نیز در همان کتاب نوشته است **غضبت فاطمة من ابی بکروهجرته الی ان ماتت (۳)** .

در مقابل این اخبار - اخبار و احادیث دیگری در کتب معتبره شما بسیار ثبت است که آقایان بیطرفانه و منصفانه قضاوت کنید و طریقه جمع بین این اخبار را برای دعا کو بیان نمائید.

اذیت فاطمه اذیت خدا و پیغمبر است

از قبیل خبر معروفی که عموم علماء خودتان مانند امام احمد در مسند و سلیمان قندوزی در ینابیع المودة و میرسید علی همدانی در مودة

(۱) وجه درلغت چنانکه فیروزآبادی در قاموس گوید بمعنای خشم وغضب است یعنی فاطمه (ع) در حال خشم وغضب ابی بکر را ترك نموده وبراو غضبناك ماند وبا او حرفه نزدتا وفات نمود آنگاه امیر المؤمنین علی علیه السلام بر او نماز گذارد و شبانه دفنش نمود و ابی بکر را اعلام نداد که بر جنازه حاضر شود ونماز برجنازهٔ بی بی بگذارد .

چنانچه بخاری در ص ۹ ضمن جزء پنجم صحیح باب غزوه خیبرو نیز درص ۸۷ جلدهفتم در باب قول النبی لانورث ماترکناه صدقه نقل نموده است که فهجرته فاطمة فلم تکلمه حتی ماتت .

(۲) خدا وملائکه راشاهد وگواه میگیرم که شما دو نفر (ابی بکر وعمر) مرا بسخط آوردید و رضایت مرا فراهم ننمودید اگر پیغمبر را ملاقات کنم شکایت شمارا خواهم نمود .

(۳) غضبناك شد فاطمه از ابی بکر وترك نمود اورا بهمین حال غضب تا زمان مرگ .

القربی و ابن حجر در صواعق نقلا از ترمذی وحاکم وغیر آنها بمختصر کم و زیادی در الفاظ وعبارات نقل نموده اند که رسول الله صلی الله علیه وآله مکرر میفرمود **فاطمة بضعة منّی وهی نور عینی وثمرة فؤادی وروحی التی بین جنبی من آذاهافقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله ومن اغضبها فقد اغضبنی یؤذینی ماآذاها (۱)** .

ابن حجر عسقلانی در اصابه ضمن ترجمه حالات حضرت فاطمه علیها السلام از صحیحین بخاری و مسلم نقل نموده که رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود **فاطمة بضعة منّی یؤذینی ماآذاها ویریبنی ما ارابها (۲)** .

محمد بن طلحه شافعی در ص ۶ مطالب السؤل وحافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ۴۰ جلد دوم حلیة الاولیاء وامام ابوعبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود **انّما فاطمة ابنتی بضعة منّی یریبنی ما ارابها و یؤذینی ماآذاها (۳)** .

و ابوالقاسم حسین بن محمد(راغب اصفهانی) در ص ۲۱۴ جلد دوم محاضرات الادباء نقل مینماید که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود **فاطمة بضعة منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی (۴)** .

حافظ ابوموسی بن المثنی بصری متوفی سال ۲۵۲ قمری در معجم خود وابن حجر عسقلانی در ص ۳۷۵ جلد ٤ اصابه وابویعلی موصلی در سنن وطبرانی در معجم و حاکم نیشابوری در ص ۱۵٤ جلد سیم مستدرك و حافظ ابو نعیم اصفهانی در فضایل الصحابه وحافظ ابن عساکر در تاریخ شام وسبط ابن جوزی در ص ۱۷۵ تذکره و محب الدین طبری در ص ۳۹ ذخایر و ابن حجر مکّی در ص ۱۰۵ صواعق وابو العرفان الصبّان

(۱) فاطمه پاره تن من است ومیوه دل و نور چشم من وروح من که بین دو پهلوی من است کسی که فاطمه را اذیت نماید مرا اذیت نموده وکسی که مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده وکسی که فاطمه را بغضب آورد مرا بغضب آورده - اذیت میکند مرا کسیکه اورا اذیت نماید .

(۲) فاطمه پاره تن من است مرا اذیت مینماید کسیکه اورا اذیت نماید - بمن بدی مینماید کسی که باو بدی نماید .

(۳) جز این نیست که فاطمه دختر من پارهٔ تن من است کسیکه باو بدی نماید بمن بدی نموده وکسیکه او را اذیت نماید مرا اذیت نموده .

(٤) فاطمه پاره تن من است هرکس او را بغضب آورد مرا بغضب آورده .

در ص ۱۷۱ اسعاف الراغبین نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بدخترش فاطمه سلام الله علیها فرمود **یافاطمة انّ اللّه یغضب لغضبك ویرضی لرضاك (۱)** .

و محمد بن اسماعیل بخاری درص ۷۱ صحیح در باب مناقب قرابة رسول الله از مسور بن محزمه - ونیز در ص ۷۵ نقل‌نموده که رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود **فاطمة بضعة منّی فمن اغضبها فقد اغضبنی (۲)** .

از این قبیل اخبار در کتب معتبرهٔ خودتان مانند صحیحین بخاری و مسلم و سنن ابی داود وترمذی ومسند امام احمد بن حنبل وصواعق ابن حجر و ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی ودیگران در فضائل فاطمة سلام الله علیها بسیار رسیده است چگونه این اخبار راجمع میکنید باآن اخباری که فاطمه از آنها غضبناك وناراضی از دنیا رفت

شیخ - این اخبار صحیح است ولی درباره علی کرم الله وجهه رسیده که چون خواست دختر ابی جهل را بعقد ازدواج گیرد رسول خدا براو غضبناك شد فرمود هر کس فاطمه را بیازارد مرا آزار داده و کسیکه مرا آزار دهد مغضوب خداست ومرادش علی بوده است ! ! !

جواب از خطبه نمودن علی(ع)دختر ابی‌جهل‌را

داعی - فرق بین انسان و انواع حیوانات بسیار است از جمله امتیازات کامله ای که انسان بر حیوانات دارد بدو قوهٔ قویه ایست که در مغز سر ونخاع او قرار داده شده است یکی عقل وخرد ودیگری فکر است .

یعنی آن آدمی بر حیوان برتری دارد که در جمیع شئون زندگی تحت راهنمائی فکر و عقل باشد باین معنی که هرچه شنید فوری مورد قبول قرار ندهد بلکه ببرد در کار خانه فکر و عقل حلاّجی کند اگر عقل اورا پذیرفت بپذیرد والاّ رد نماید لذا در قرآن مجید فرماید **فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتّبعون احسنه اولئك**

(۱) ای فاطمه بدرستیکه خداوند غضب میکند بغضب تو وراضی میشود برضای تو .

(۲) فاطمه پارهٔ تن‌من‌است پس‌کسیکه او را بغضب آورد مرا بغضب‌آورده .

الذین هدیهم اللّه و اولئك هم اولوالالباب (۱) .

یك خبری را گذشتگان شما نقل نمودند بدون آنکه در دستگاه با عظمت عقل جرح و تعدیلش کنند امشب هم شماروی عادت وتبعیت صرفه از گذشته‌گان این‌جملات را میگوئید بدون تفکر و تعقل اینك مجبورم مختصراً جوابی عرض کنم .

اولا علماء خودتان تصدیق نموده اند (چنانچه قبلا عرض شد) که علی علیه السلام مشمول آیه تطهیر است طهارت ذاتی دارد یعنی از هر رجس و کثافت و لهو و لعب و اخلاق رذیله منزّه و مبرّا میباشد .

و دیگر آنکه در آیه مباهله خداوند او را بمنزلهٔ نفس پیغمبر خوانده که لیله ماضیه مفصلا در این باب بحث نمودیم - از طرف دیگر باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است که بخوبی از قرآن و احکام و دساتیر آن خبر داشته و میدانسته که خداوند در آیه ۵۳ سوره ۳۳ (احزاب) فرموده **و ماکان لکم ان تؤذوا رسول اللّه (۲)** .

چگونه ممکن است عقل باور کند آنحضرت عملی کند که بواسطه افعال و گفتار او رسولخدا صلی الله علیه و آله آزرده خاطر و غضبناك گردد و چگونه عقل باور کند که مجسمه خُلق عظیم غضب کند بر کسیکه محبوب خداست آنهم در یك امر مباحی که خدا در قرآن مجید درآن امر تبعیضی قائل نشده و امر نکاح بحکم آیه ۳ سوره ٤ (نساء) **فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی وثلاث ورباع (۳)** . عمومیت دارد بین انبیاء و اوصیاء و جمیع امت واگر برفرض امیرالمؤمنین علیه السلام چنین خیالی میکرد بر او جائز بود شرعاً - و رسول اکرم صلی الله علیه و آله برای یك امر مباحی هر گز غضب نمینمود و چنین کلماتی نمیفرمود (٤) .

پس هر انسان عاقل بعد از تفکر و تحقیق میفهمد که این حدیث از موضوعات امویها میباشد که اکابرعلماء خودتان هم اعتراف باین معنی دارند .

(۱) بشارت‌ده (ای رسول‌بحق) آن بندگانیکه چون سخن بشنوند پیروی‌کنند نیکوترآن‌را آنان هستندکه خدا آنها را بلطف خاص خود هدایت فرموده وهم‌آنان بحقیقت خردمندان عالمند آیه ۱۹ سوره ۳۹ (زمر) .

(۲) ونباید هرگز رسول‌الله را (درحیات) و بعد از (وفات) بیازارید .

(۳) بنکاح‌خوداز زنان‌آریدآنکس‌راکه‌شما رانیکوومناسب‌با عدالت است‌دویاسه یاچهار .

(٤) گرچه ازاخبارشیعه استفاده میشودکه بر امیرالمؤمنین علیه السلام جائز نبوده در حیاة حضرت زهرا (ع) زنی دیگر اختیار نماید لکن ذکراین موضوع مناسب بامجلس مناظره نبوده .

بیان ابی جعفر اسکافی راجع بجعل اخبار زمان معاویه

چنانچه ابن ابی الحدید معتزلی درص ۳۵۸ جلد اول شرح نهج البلاغه از شیخ و استاد خودش ابی جعفر اسکافی بغدادی در این باب بیانی دارد

و گوید معاویة بن ابی سفیان جمعی ازصحابه وتابعین را معین نموده بود که جعل اخبار قبیحه در باره علی عليه السلام بنمایند وآن حضرت را مورد طعن و مذمت قرار دهند تا مردم ازآن بزرگوار بیزاری جویند.

از جمله آنها ابوهریره وعمرو بن عاص و مغیرة بن شعبه و ازتا بعین عروة بن زبیر و بعض از آن اخبار مجعوله هم اشاره نموده تا میرسد بنام ابوهریره گوید ابوهریره کسیستکه روایت نموده حدیثی را که معنای آن اینست که علی عليه السلام خواستگاری نمود دخترابی جهل را در حیات رسول خدا صلى الله عليه وآله آنحضرت بر او سخط و غضب نمود و بالای منبر فرمود جمع بین دوست خدا و دشمن خدا نمیشود فاطمه پاره تن من است کسیکه او را اذیت نماید مرا اذیت نموده کسیکه میخواهد دخترابی جهل را بگیرد باید از دختر من دوری نماید؟!!

آنگاه ابوجعفر اسکافی گوید **والحدیث مشهورمن روایة الکرابیسی** یعنی این حدیث مشهور است بروایت کرابیسی‌باین معنی که هر روایت بی اساسی راکرابیسی میخوانند.

و ابن ابی الحدید گوید این حدیث درصحیحین بخاری ومسلم از مسور بن مخرمة الزهری روایت شده وسید مرتضی علم الهدی (که از اکابر مفاخر محققین علماء شیعه میباشد) در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه گوید این روایت از حسین کرابیسی رسیده و او مشهور است به انحراف از اهل بیت طهارت و از نواصب و دشمنان بزرگ آن خاندان جلیل بوده است وروایت اومورد قبول نمیباشد.

زیرا بنا بر اخبار متکاثره ای که در کتب معتبرۀ خودتان رسیده مبغض علی منافق است منافق بحکم قرآن مجید اهل آتش میباشد پس روایت او مردود است.

بعلاوه اخبار در مذمت ایذاء کنندگان بفاطمه علیها السلام فقط اختصاص به

نقل از کرابیسی یا ابو هریره در خطبۀ ساختگی دختر ابی جهل نمیباشد بلکه اخبار بسیاری در این موضوع وارد است.

از جمله خواجه پارسای بخاری در فصل الخطاب و امام احمد بن حنبل در مسند ومیر سید علی همدانی شافعی در مودّت سیزدهم از مودة القربی حدیثی از سلمان محمّدی نقل مینماید که رسول اکرم صلى الله عليه وآله فرمود **حبّ فاطمة ینفع فی مائة من المواطن ایسر تلك المواطن الموت والقبر والمیزان والصراط والحساب فمن رضیت عنه ابنتی فاطمة رضیت عنه ومن رضیت عنه رضی الله عنه ومن غضبت علیه ابنتی فاطمة غضبت علیه ومن غضبت علیه غضب الله علیه ویل لمن یظلمها و یظلم بعلها علیاً وویل لمن یظلم ذرّیتهما وشیعتهما (۱).**

برای شاهد ونمونه کافیست همین مقدار از اخبار که ذکر شد - اینك آقایان محترم بفرمائید این اخبار صحیحه که در کتب معتبره فریقین بسیار است با اخباری که قبلا عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند بخاری و مسلم ودیگران آورده‌اند که فاطمه بر ابی‌بکر وعمر غضبناك وناراضی بود تا از دنیا رفت چگونه باید جمع کرد.

حافظ - این اخبار صحیح است ودر کتب معتبرۀ ما بسیار ومفصلتر روایت شده اولا راجع بحدیث کرابیسی راجع بخواستگاری علی کرم الله وجهه دختر ابی جهل را عقده ای بود در دل من ونمیتوانستم باور کنم ولی خیلی ممنون شدم که امشب حلّ معمّا فرمودید.

اشکال در اینکه غضب فاطمه دینی نبوده وجواب آن

ثانیاً مراد از غضب در این اخبار غضب دینی است نه غضب عادتی واین غضب فاطمه رضی الله عنهابر ابی‌بکر و عمر رضی الله عنهما که در تمام کتب

(۱) دوستی فاطمه نفع وفایده می‌بخشد در صد موضع ومکان که‌آسان ترین‌آنها مرگ‌است وقبر ومیزان وصراط وحساب پس کسیکه راضی باشد دختر من فاطمه از او من از او راضی هستم وکسیکه من از او راضی باشم خدا از او راضی میباشد وکسیرا که فاطمه بر اوغضب نماید من بر او غضبناك میباشم وبرهرکس من غضبناك باشم خداوند براو غضبناك است وای برآنکس که ظلم کند بفاطمه ووای برکسی که ظلم‌کند برشوهر وهمسرش علی ووای برکسیکه ظلم کند برذریه وشیعیان علی وفاطمه (علیهما السلام).

صحیحهٔ ما رسیده غضب دینی نبوده یعنی برای یك عمل خلاف مقررات دینی فاطمه رضی الله عنها بر شیخین رضی الله عنهما غضب ننموده ؟! والبته هر کس فاطمه را بغضب دینی بیاورد قطعاً مغضوب غضب خدا و پیغمبر ﷺ خواهد بود .

ولی این غضب فاطمه رضی الله عنها یك نوع تغییر حالتی بوده است که هر انسان حسّاسی وقتی بهدف ومقصد خود نرسید در او پیدا میشود .

چون فاطمه رضی الله عنها در خواست فدك نمود و خلیفه موافقت برد فدك ننمود بالطبع متأثر شد وآنساعت غضبناك گردیده ولی بعداً همین غضب معمولی هم از دلش بیرون رفت و راضی شد بحکم خلیفه ودلیل بر رضایت آن بی‌بی مجلّله همانا سکوت آنها بوده است !! .

وحتّی علی کرم الله وجهه وقتی هم بخلافت رسید با قدرت و نفوذی که داشت فدك را ضبط ننمود واین خود دلیل قاطعی است که بحکم خلفاء قبل راضی بوده است !!.

داعی - مطالبی فرمودید که هر یك جواب مفصل دارد چون از وقت هرشب خیلی گذشته است ولو کسالتی در آقایان محترم نمی بینم ولی خوبست موافقت فرمائید جوابها بماند برای فردا شب .

(تمام اهل مجلس بصدا در آمدند و گفتند هر گز موافقت نداریم چون بجای حسّاس رسیده ایم تا نتیجهٔ این مطلب بزرگ معلوم نشود نمیرویم) .

داعی - اطاعت مینمایم ولی از جواب مفصل باقتضای وقت صرف نظر مینمایم فقط بمختصری میپردازم .

قلب وجوارح فاطمه مملوّ از ایمان بود

اولا اینکه فرمودید غضب فاطمهٔ صدّیقه سلام الله علیها غضب دینی نبوده بلکه هوائی بوده اشتباه نمودید و بدون تفکر و تحقیق و تأمل فرمودید برای آنکه در دستورات اخلاقی طبق آیات قرآنی و اخباری که از رسول اکرم ﷺ رسیده مؤمن کامل هر گز چنین غضبی نمی نماید تا چه رسد بفاطمهٔ ممجّدهٔ بآیهٔ تطهیر وآیه مباهله وسوره هل‌اتی .

ودر کتب معتبره ما وشما بسیار رسیده که فاطمه سلام‌الله علیها بمقام کمال ایمان رسیده و مخصوصاً رسول اکرم ﷺ فرمود **ان ابنتی فاطمة ملأ الله قلبها وجوارحها ایمانا الی مشاشها (۱)** .

غضب فاطمه دینی بوده .

هر گزهیچ مؤمن ومؤمنه ای که‌علامت ایمانشان تسلیم بأوامر حق است چنین عملی را نمی نماید که وقتی حاکمی حکم بحق کند یعنی حکم‌خدا را جاری نماید بر او غضب نمایدآنهم غضبی که باحقد و کینه توأم باشد وبر آن غضب باقی بماند تا دم مرگ حتی وصیت نماید نگذارید احدی از آن حکم کنندگان فحق برجنازه من نماز گذارند ، اولا فاطمه‌ای که خداوند حکم بطهارت او مینماید - هر گز ادعای دروغ نمینماید که‌حاکم حکم علیه او بنماید .

ثانیاً اگرغضب بی‌بی فقط تغییرحالتی‌بود بایستی زود زائل‌شود مخصوصاً بعدازعذر خواهی که از او نمودند بایستی از دلش بیرون برود چون که پیغمبر فرموده است **المؤمن لیس بحقود** یکی از صفات وعلائم مؤمن آنست که حقد و کینه روی عادت وهوای نفس در دل نداشته باشد ونیز درخبر دارد که میفرماید مؤمن اگر گرفتار خطائی گردد بیش از سه روز عداوت مؤمن را در دل نگاه نمیدارد تا چه رسد بفاطمهٔ صدّیقهٔ طاهرهٔ ممجّدهٔ بآیهٔ تطهیر که سرا پا غرق در ایمان بوده و از هرنوع ارجاس و کثافات اخلاق رذیله بشهادت خداوند متعال پاك و مبرّا بوده هر گز حقود و کینه ور نبوده است .

واز طرفی هم اتفاق فریقین است که فاطمه سلام الله علیها باحالت غضب و نا رضایتی از ابی بکر وعمر از دنیا رفت .

پس معلوم میشود که غضب بی‌بی دینی بوده که چون دید حکمی برخلاف حکم خدا و پدر بزرگوارش خاتم الانبیاء ﷺ صادر شده لذا غضب نمود بغضب دینی واین همان غضب است که موجب غضب خدا وپیغمبر است .

(۱) خداوند متعال پر کرده است‌قلب وجوارح فاطمه دختر مرا از ایمان تا استخوان‌بالای شانه‌های اوکنایه از اینکه فاطمه غرق در ایمان است .

سکوت فاطمه موجب رضا نبوده

ثالثاً فرمودید سکوت فاطمه علامت رضای آن معصومهٔ مظلومه بوده ایضاً اشتباه فرمودید.
هرسکوتی که موجب رضا نمیشود بعضی مواقع از شدت قدرت ظالم مظلوم مجبور بسکوت میشود تا حفظ آبروی خودرا در مقابل هو وجنجال بنماید.

و حضرت بی‌بی مظلومه فاطمه سلام الله علیها راضی که نبوده بعلاوه ناراضی و غضبناك هم از دنیا رفت چنانکه عرض کردم اقوال اکابر علمای خودتان مخصوصاً دو عالم بزرگ موثق شما بخاری ومسلم که نوشتند: **فغضبت فاطمة علی ابی بکر فهاجرته ولم تتکلمه حتّی توفّیت (۱)**.

علی در دوره خلافت آزادی در عمل نداشته

رابعاً فرمودید که چون علی علیه السلام در دورهٔ تصدی خلافت (ظاهری) فدك را تصرف نکرد وبه بچه‌های فاطمه سلام الله علیها نداد علامت رضاء بحکم بوده باز هم اشتباه فرمودید.

چه آنکه آن بزرگوار در دورهٔ خلافت آزادی در عمل نداشته‌تا اقدام بهر کاری که میخواست بکند ویا حکم بحقی کند یا بدعتی را از میان بردارد - بمجردیکه اقدام بامری می نمود فریادها بلندمیشد.

اگر آنحضرت فدکرا باولادهای فاطمه بر میگرداند قطعاً فرصت بدست مخالفین مخصوصاً معاویه و اتباعش افتاده گفتارهای قبلی را که گفتند علی برای خود جرّ نفع مینماید ثابت نموده وخودرا تقویت می کردند که علی برخلاف طریقهٔ ابی‌بکر و عمر رفتار نموده.

علاوه صدور چنین حکمی از آنحضرت مستلزم قدرت و آزادی در عمل بوده وحال آنکه برای آن حضرت چنین نیرو و قدرتی نگذارده بودند که برخلاف گفته و کردهٔ سابقین خود بتواند رفتار نماید.

(۱) غضب کرد فاطمه بر ابی بکر واز او دوری نمود وبا اوحرف نزد تا وفات نمود.

چنانچه در قضیه منبر و نماز تراویح معلوم شد - چون قبل از آنحضرت خلفاء قبلی منبر را از محلّی که رسول اکرم ﷺ گذارده بود برداشتند و جای او راعوض کردند وقتی آنحضرت بمقام خلافت ظاهری مستقر شد خواست منبر را بجای اوّلی که رسول اکرم صلی الله علیه وآله گذارده بود بر گرداند فریاد مردم برخواست وزیر بارنرفتند که برخلاف سیرهٔ شیخین عمل شود، ولومطابق عمل‌رسول‌الله ﷺ بود ؟!.

و همچنین مردم را ازنمازتراویح بجماعت منع نمود باز فریادها بلند شد که علی می خواهد برخلاف حکم خلیفه عمررفتارنماید.

نواب - قبله صاحب نماز تراویح چه بوده که علی کرّم الله وجهه مردم را از جماعت آن منع نمود.

در نماز تراویح

داعی - تراویح در لغت جمع ترویحه دراصل اسم برای‌جلسه‌میباشد، بعد ها نامیده شده بجلسه و نشستن بعد از چهار رکعت نماز درشبهای ماه‌مبارك رمضان برای استراحت مردم وبعدها نام چهار رکعت نماز مستحبی، در لیالی رمضان المبارك شد (یا نام بیست رکعت نماز مستحبی در تمام شبها).

بدیهی است در دیانت مقدسه اسلامیّه فقط نماز های فریضه و واجب را بجماعت میتوانند بخوانند ولی‌نمازهای مستحبّی ممنوع‌است زیرا خود پیغمبراکرم ﷺ فرمود **انّ الصلاة باللیل فی شهررمضان من النافلة فی‌جماعة بدعة وصلاة الضحی معصیه الا فلا تجتمعوا شهر رمضان فی النافلة و لاتصلّوا صلاة الضحی فانّ قلیلا من السنة خیر من کثیر من بدعة الا و انّ کلّ بدعة ضلالة وکل ضلالة سبیلها الی النار (۱)**.

شبی عمر در دوره خلافت سال ۱۴ هجری وارد مسجد شد دید چراغها روشن

(۱) (ای گروه مسلمانان) نماز نافله شبهای ماه رمضان بجماعت بدعت است و نماز ضحی بدعت و معصیت میباشد مردم نماز نافله شبهای ماه رمضان را بجماعت نخوانید و نیز نماز ضحی نخوانید پس بدرستیکه عمل کمی که مطابق باسنت پیغمبر باشد بهتر است از عمل بسیاری که بدعت باشد بدانید هر بدعتی ضلالت است و هرضلالتی راهی است بسوی آتش جهنم.

و مردم جمع اند پرسید چه خبر است گفتند مردم جمع شده اند برای نماز تطوع بجماعت گفت **بدعة و نعمت البدعة** این عمل بدعت است ولی نیکو بدعتی است !! .

بخاری درصحیح ازعبدالرحمن بن‌عبدالقاری نقل مینماید که خلیفه چون‌دیدمردم نمازرامتفرق میخوانند گفت‌بجماعت نمازرابخوانند بهتراست‌وامر کرداُبی بن کعب‌باآنها نماز را بجماعت گذارد شب بعد که بمسجد آمد دید مردم امر او را اجراء نموده و بجماعت میخوانند گفت : **نعمت البدعة هذه** یعنی خوب بدعتی‌است این بدعت !! .

از آن زمان این عمل معمول بود تا زمان خلافت مولاناامیرالمؤمنین عليه‌السلام حضرت این عمل را منع نمود که چون در زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله معمول نبوده ، بلکه ممنوع بوده نبایستی عمل شود .

تا زمانیکه بکوفه تشریف آوردند اهل کوفه از آنحضرت در خواست نمودند که‌امامی برای ایشان معین فرماید که‌نافله شبهای رمضان رابجماعت بخوانندحضرت‌آنها را منع ازآن عمل بجماعت نمود با وجودیکه حضرت منع نمود چون عادت کرده بودند متنبه نشدند همینکه حضرت تشریف برد جمع شدند یکنفر را ازخودشان بامامت برقرار نمودند که نمازرا بجماعت بخوانند فوری خبر بحضرت رسید فرزند بزرگ خود حضرت امام حسن را طلبید فرمود تازیانه بردار و این جمعیت را منع نما از آنکه نماز نافله را **بجماعت بخوانند** چون مردم حال را بدان منوال دیدند ناله وفریادشان بلند شد که **وای علی آمده ما را از نماز منع مینماید !!** .

با آنکه خود میدانستند زمان رسول خدا چنین نمازی معمول نبوده و در زمان عمر معمول شده ، زیر فرمان و دستورات مولانا علی علیه السلام نرفتند با اینکه مطابق دستور پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بود !! .

پس چگونه آنحضرت میتوانست فدك را باولادهای فاطمه بدهد اگر این عمل را میکرد ومیفرمود ظلماً غصب شده باید بوارث مظلومه بر گردد فوری فریاد ها بلند میشد که علی بن ابیطالب مایل بدنیا است حق مسلمانان را بنفع اولاد های خود ضبط نموده لذا نا چار صبر را کمافی السابق پیشه نمود چون صاحب حق هم از دنیا رفته بود

احقاق حق را گذارد تااحقاق کننده‌حقوق خلایق‌امام زمان مهدی آل محمد عجل‌الله تعالی فرجه بیاید وحق آنها را بگیرد .

پس سکوت‌آنحضرت هم دلیل بررضای بحکم نبوده و اگر آنحضرت عملیات خلفاء قبل از خود را در امر فدك حق میدانست اولاً با آنها محاجّه نمی فرمود و ثانیاً درد دل واظهار نا رضایتی نمیکرد وخدای حکیم‌علی‌الاطلاق راحَکم قرار نمیداد .

چنانچه در نهج البلاغه است ضمن نامه ای بعثمان بن حنیف انصاری که عامل آنحضرت وحکمران در بصره بود درد دل میکند مینویسد :

کانت فی ایدینا فدك من کلّ ما اظلته السماء فشحّت علیها نفوس قوم وسخت عنها نفوس قوم‌آخرین و نعم الحکم الله (١) .

و اما اینکه فرمودید فاطمهٔ مظلومه سلام الله علیها درآخر عمر راضی شد و از آنها گذشت باز هم خیلی اشتباه فرمودید چه آنکه چنین امریَ هر گز صورت و قوع پیدا نکرد چنانچه در اخباری که قبلا عرض شد ثابت نمودیم که آن بی بی مظلومه تا دم مرگ بحال نا رضایتی وغضب باقی بود .

عیادت ابی بکروعمر از فاطمه (ع)

اینك هم برای‌خاتمه عرض‌خبردیگری برای اثبات مطلب بعرضتان میرسانم که ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبهٔ دینوری متوفی سال ٢٧٦ هجری **درص١٤جلد اول‌تاریخ الخلفاء الراشدین معروف به الامامة و السیاسة و دیگران ازعلماء شما از قبیل ابن ابی الحدید و غیره در کتب معتبره خود نقل نموده اند که قال‌عمر لابی بکر انطلق بنا الی فاطمة فانّا قد اغضبنا ها** یعنی‌عمر به‌ابی بکر گفت بیابا من برویم بسوی فاطمه زیرا که ما اورابغضب‌آورده‌ایم (ودر بعض اخباراست که ابی بکر بعمر گفت با من بیا برویم و ظاهراً این صحیح است) خلاصه با هم رفتند درب منزل فاطمهٔ مظلومه بی بی اجازهٔ ملاقات نداد علی عليه‌السلام را واسطه قرار دادند بی بی در جواب

(١) از تمام آنچه آسمان برآن سایه افکنده است (ازمال دنیا) فدك در دست ما بود که گروهی (خلفاءقبل) برآن بخل ورزیدند (واز دست ما گرفتند) ودیگران (فاطمه واولاد هایش) بخشش نموده‌ازآن گذشتند وخداو ندنیکو حکم‌وداوری‌است(که بین حق و باطل‌حکم‌خواهدنمود) .

علی سکوت اختیار کرد آنحضرت بهمین مقدار اکتفا کرده اجازه ورود داد وارد شدند سلام کردند بی‌بی مظلومه رو بدیوار کرد ابی بکر گفت ای حبیبهٔ رسول خدا بخدا قسم خویشی رسول الله را دوست تر دارم از خویشی خودم و ترا از دخترم عایشه بیشتر دوست میدارم ایکاش بعد از رسول الله (ص) مرده بودم من قدر و شرف و فضل تو را از همه بهتر میدانم و اگر تو را از حق ارث منع کردم از جانب آنحضرت بوده که خودم شنیدم فرمود **لا نوّرث ما ترکنا فهو صدقة .**

حضرت فاطمه سلام الله علیها بامیرالمؤمنین (ع) فرمود من حدیثی از رسول اکرم (ص) بیادشان میآورم شما را بخدا قسم آیا نشنیدید از آنحضرت که فرمود **رضا فاطمة من رضای و سخط فاطمة من سخطی فمن احبّ فاطمة ابنتی فقد احبّنی و من ارضی فاطمة فقد ارضانی ومن اسخط فاطمة فقد اسخطنی (۱). قالا نعم سمعناه من رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلّم** گفتند بلی شنیدیم ازرسول خدا (ص) این کلمات راآنگاه بی بی مظلومه فرمودند **فانّی اشهد اللّه وملئکته انکما اسخطتمانی وما ارضیتمانی ولئن لقیت النبی لاشکو نکّما الیه (۲) .**

ابی بکر از کلمات وبیانات بی‌بی دلتنگ و گریان شد و گفت بخدا پناه میبرم از سخط تو و سخط آنحضرت آنگاه فاطمه با ناله فرمود **واللّه لادعون الله علیك فی کلّ صلاة اصلّیها لم خرج باکیاً** یعنی بخدا قسم در هر نمازی بر تو نفرین مینمایم ابی بکر ازشنیدن این کلمات باچشم گریان بیرون رفت مردم اطرافش را گرفتند ولداریش میدادند گفت وای بر شما همه خوشحال بخانه های خود پهلوی عیالاتتان میروید مرا واگذارید **لاحاجة فی بیعتکم اقیلونی** یعنی هیچ احتیاجی به بیعت شما ندارم مرا واگذارید بخدا قسم میل ندارم بیعت من بر گردن مسلمانی باشد بعد از آنچه دیدم و

(۱) رضای فاطمه رضای من است وسخط فاطمه از سخط من است پس هرکس دوست بدارد دختر من فاطمه را مرا دوست داشته وهرکس راضی بدارد فاطمه را مرا راضی داشته وهرکس بخشم آورد فاطمه را بتحقیق مرا بخشم آورده .

(۲) خدا وملائکه را شاهدوگواه میگیرم شما دو نفر رضای خاطر مرا فراهم ننمودید بلکه مرا بخشم آوردید اگر پیغمبر را ملاقات نمودم شکایت شما دونفر را خواهم نمود .

شنیدم از فاطمه (سلام الله علیها) انتهی .

پس از این قبیل اخباریکه اکابر علماء خودتان نوشته اند معلوم میآید که فاطمهٔ مظلومه از ابی بکر وعمر تا دم مرگ غضبناك وناراضی بود وبا دل پرغصه از دنیا رفت و ابداً رضایت از آنها پیدا ننمود ؟! .

فاطمه را شب دفن نمودند

بالاترین دلیل برغم و غصّه بی‌بی مظلومه و نا رضایتی او از وضیع و شریف امت آنست که بهمسر خود مولانا امیرالمؤمنین علی (ع) وصیت نمود **وما تشهد احد جنازتی من هؤلاء الذین ظلمونی واخذوا حقّی فانّهم عدوّی و عدوّ رسول اللّه ولا تترك ان یصلّی علیّ احد منهم ولامن اتباعهم و ادفنّی فی اللیل اذا اوهنت العیون ونامت الابصار (۱) .**

چنانچه بخاری در صحیح گوید وصیت فاطمه را علی عملی نمود و شبانه اورا دفن نمود هرچند تفحص کردند و جستند نیافتند که در کجا فاطمه را دفن نمودند .

دردهای دل فاطمه تا قیامت تأثر آور است

بالاتفاق این مطلب ثابت است که فاطمهٔ طاهره سلام الله علیها را حسب الوصیة خودش شبانه دفن نمودند .

آقایان محترم شما را بخدا انصاف دهید پیغمبری که برای سعادت وعظمت امت آنهمه زحمات طاقت فرسا بکشد وهستی حیات خودرا در راه خوشی و راحتی این امت بکار برد وقت مردن یك دختر از خود بیادگار بگذارد وآنهمه سفارشات هم لیلا و نهاراً سرّاً وجهراً بنماید که در کتب معتبره اکابر علماء خودتان هم پر است که فرموده فاطمه پاره تن من است ودیعه وامانت من است مانند من از او نگهداری کنید کاری نکنید که از شما ناراضی بشود که اگر او از شما ناراضی شد من از شما ناراضی خواهم بود .

که میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی گوید که پیغمبر خاتم (ص)

(۱) نباید احدی از این مردمانی که بمن ظلم نمودند وحق مرا گرفتند برجنازهٔ من حاضر شوند زیرا که آنها دشمن من ودشمن رسول خدا هستند و نگذار احدی از این جماعت و نه ازاتباع آنها بر من نماز بگذارند وهمین که شب شد ودیده‌ها بخواب رفت مرا دفن بنما .

فرمود من محاکمهٔ سخت میکنم روز قیامت با کسانیکه فاطمه را آزار نمایند رضای فاطمه رضای من است وغضب فاطمه غضب من است وای بر آن کسیکه من از او ناراضی و غضبناك باشم .

آنگاه این امت هیچ اعتنائی بدستورات وتوصیه و سفارشات آنحضرت ننمایند بقدری اورا اذیت نمایند وحق ثابت اورا ببرند وچنان غصه دار بشود که در عین شباب وناکامی بنالد وبگوید .

صبّت علیّ مصائب لو انّها ✿ صبّت علی الایّام صرن لیالیا (۱) .

از فشار مصائب و غم و غصه و اندوه ـ آن بی بی مظلومهٔ ناکام ـ عزیز کرده و محبوب رسول خدا از درگاه حق تعالی پیوسته تقاضای مرگ می نمود که **اللّهم عجّل وفاتی سریعا** عاقبت هم وصیت کند جنازه مرا شبانه بخاك بسپارید واحدی ازمخالفین مرا نگذارید بر جنازه من حاضر شود ونماز برمن بگذارد .

آقایان محترم منصفانه قضاوت کنید آیا این قضایا از رضای فاطمهٔ مظلومه سلام الله علیها بوده یااز شدت غیظ وغضب آن بی بی مظلومه آنگاه جمع بین اخبار نموده حقیقت را آشکارا مشاهده نمائید .

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم   که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

(در این بیانات همگی اهل مجلس گریان بودیم مخصوصاً جناب حافظ که)
(سر بزیر افکنده وپیوسته قطرات اشك بر دامنش جاری وبکلمات استرجاع واستغفار)
(مشغول و ازآن شب ببعد دیگر بسخن نیامد معلوم بود بسیار متأثر گردیده و دلائل)
(منطقی ما ایشانرا که عالمی منصف بودند منقلب نمود که معناً با قبول تشیّع در شب)
(آخر از ماجدا شدند ـ قریب ربع ساعت مجلس حالت سکوت وبُهت و حزن و اندوه)
(بخود گرفت چای آوردند احدی نخورد سه ساعت بعد از نیمه شب مقارن اذان صبح)
(مجلس خاتمه پیدا نمود .

---

(۱) آنقدر مصیبت بر من ریخته شده که اگر برروزها ریخته میشد تمام شب تارمیگردید .

جلسه نهم

لیله شنبه ۲ شعبان المعظم ۴۵

(اوّل غروب چند نفر از آقایان بنام نوّاب عبدالقیّوم خان ـ غلام امامین مولی)
(عبدالاحد غلام حیدر خان ـ سید احمد علیشاه ـ آمدند پس از تعارفات مرسومه گفتند)
(در تمام این شبها مخصوصاً شب گذشته حق بر ما کاملاً آشکار شد و آنچه باید برما)
(کشف شود شد چون ما مردمان لجوج و عنود نیستیم حبّ مسند و مقام هم نداریم)
(فقط عمری بی خبر تحت تأثیر عادت بیراهه میرفیتم حالا که حق آشکار شد شرط)
(انصاف نیست که باز تحت تأثیر عادت بمانیم لذا تصمیم گرفته‌ایم امشب در حضور)
(همه آقایان حضّار مجلس ازطریقه آنها علنی تبرّی جوئیم (چنانچه شب آخر تبرّی)
(جستند ورسماً اظهار تشیّع نمودند) .

(بعد از قدری استمالت از آقایان تمنا نمودم تامادامیکه جلسات مناظره برقرار)
(است ساکت و گوش باشند واز ابراز عقیده خود داری نمایند ومنتظر باشند که آخر)
(نتایج این جلسات بکجا انجامد) .

(گفتند نه تنها مابلکه برعدهٔ بسیاری ازمردمان پاك دل درأثر خواندن جرائد ومجلاّت)
(و مطالعه مناظرات و دلائل طرفین مطلب بارز و حقیقت آشکار گردیده واظهار تشیّع)
(نمودند منتهی خجالت وگرفتاری های میان مردم مانع است شرفیاب حضور گردند)
(وبعض ازآنها بواسطه احتیاجات وناچار بودن از زندگی ومعاشرت با اهل این شهر)
(مجبورند از تظاهر خود داری نمایند) .

(بعد ازاداء فریضه اول مغرب آقایان عموماً تشریف آوردند وپذیرائی کامل شد)
(ومجلس که منعقد گردید طرف صحبت ما رسماً جناب شیخ عبد السلام شدند چون)
(جناب حافظ از بیانات شب قبل بسیار متألم ومستمع گفتار طرفین بودند) .

شیخ - جناب صاحب در این جلسات که ما بفیض ملاقات شما مستفیض هستیم علاوه برعلم ومنطق زیبا ، حسن‌اخلاق ورفتار وأدب عالیجناب شماهمه را مجذوب نموده اگر دشمنی هم در مقابل شما قرار گیرد سر تسلیم فرود آورد ، چه رسد بدوستان .

شما در همه جا از اعمال وافعال جماعت گله میکنید ولی توجهی بافعال و اعمال شیعیان نمی‌نمائید بلکه پیوسته ازآنها دفاع مینمائید در حالتیکه أعمال قبیحه و شنیعهٔ شیعیان بقدری فاسد است که قابل اصلاح نمی باشد .

داعی - عادت داعی دفاع از حق است هر کجا باشد چه‌آنکه از وصایای مولای ما امیر المؤمنین علیه‌السلام بفرزندان خود مخصوصاً حسنین علیهما السّلام است که میفرماید : **قولا للحق واعملا للآخرة کونا للظّالم خصما و للمظلوم عوناً (۱) .**

اگر گله از مخالفین خود ویا دفاعی از شیعیان نموده‌ام روی حق بوده آنچه داعی گله نمودم بادلائل عقل ونقل ومنطق ثابت نمودم اینك بر شما است ثابت نمائید که اعمال قبیحهٔ شیعیان کدام است که مورد مذمّت وانتقاد شما بقسمی قرار گرفته که قابل اصلاح نمیباشد .

اشکال بشیعیان که بعایشه نسبت خبث وفحش میدهند وجواب آن

شیخ - بزرگترین عمل قبیحی که ازشیعیان صادر میگردد و مورد تقبیح عقل ونقل است بعض امور شنیعه و فحاشی است که نسبت میدهند به امّ المؤمنین عایشه رضی الله عنها .

وحال آنکه مسلّم است شرف فراش رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را یافته وهمسر محبوبهٔ آن حضرت بوده وهیچ ملاحظه نمیکنند که نسبت خبث وفحش وقذف بعایشه دادن بکجا منتهی میشود نخوانده‌اند سوره نور را که خداوند میفرماید **الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئك مبرون ممّا یقولون (۲) .**

(۱) کلام بحق گوئید وعمل برای آخرت نمائید باظالم دشمنی نمائید ومظلوم‌رایاری کنید .

(۲) زنان بدکار ناپاك شایسته‌مردانی بدین وصفند ومردان زشتکار ناپاك نیزشایسته‌زنانی بدین وصفند وبالعکس زنان پاکیزهٔ نیکو لایق مردانی‌چنین‌ومردانی پاکیزهٔ نیکولایق‌زنانی‌همین گونه‌اند واین پاکیزگان از سخنان بهتانی که ناپاکان در بارهٔآنان گویند منزه‌اند .

داعی - اولاً آنچه در بارهٔ ام‌المؤمنین عایشه از فحش و قذف و خبث نسبت به شیعیان داده‌اید دروغ محض و اشتباه بزرگ‌است حاشا ثمّ حاشا هرگز از طرف شیعیان حتی از شیعه‌عوام‌هم‌چنین امری واقع نشده واین فرموده شما تهمتی است واضح که برای تحریك اعصاب قرنها میگذرد از حلقوم یك عدّه نواصب و خوارج بیرون آمده و آنچه خود میخواهند بگویند بگردن شیعیان گذارده و از زبان آنها میگویند و بی چاره شیعیان را مورد اهانت ها قرار داده و عدّه‌ای هم بدون تحقیق خلفاً عن سلف تهمتها را قبول نموده و مورد اعتراض قرار میدهند .

مانند جنابعالی که ایراد و خورده گیری مینمائید شما اگر تمام کتب علماء شیعه را ورق بزنید ابداً نخواهید دید که احدی نسبت خبث وفحش و قذف بامُّ المؤمنین‌عایشه داده باشد و این ادعا کذب و تهمت محض است .

اشاره بقضیه افك و مبرا بودن عایشه‌ازخبث‌وفحش و قذف

شماتفاسیر وکتب اخبارشیعه رامطالعه‌نمائید و به بینید در قضیه إفك چگونه ازاُمّ المؤمنین عایشه دفاع نموده‌اند در صورتیکه اگر شیعیان چنین عقایدی را داشتند برای نسبت فحش و قذف و خبث دادن بهترین محل جهة حمله باُمّ المؤمنین عایشه موضوع إفك است .

و حال آنکه این قبیل تهمتها از حلقوم جماعتی از منافقین صحابه در عهد خود رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون‌آمده مانند مسطّح بن اثاثه و حسّان‌بن ثابت وعبدالله بن اُبّی و دیگران فلذا هفده‌آیه‌در قرآن مجید در برائت ذمّهٔ‌عایشه وکذب منافقان نازل گردید .

برای استحضار خاطر شریف عرض میکنم که عقیده ما شیعیان بر اینست که هر کس‌نسبت فحش و قذف بهر یك از زنان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ولو عایشه و حفصه باشد بدهد ملحد و کافر و ملعون است و خون و مالش حلال است چه آنکه چنین نسبتی اهانت بزرگ بمقام مقدّس خود آنحضرت میباشد .

علاوه بر اینها شیعیان‌میدانندنسبت فحش و خبث وقذف بکافّه مسلمین حرام‌است چه رسد بحرم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ولو عایشه و حفصه باشند .

زوجین در ممدوحیت و مذمومیت مماثل نیستند

ثانیاً معنای آیه شریفه که قرائت نمودید آن قسم نیست که منظور داشته و تصور نموده اید که زوجین در ممدوحیّت و مذمومیّت من جمیع الجهات شریك و مماثل باشند چنانچه اگر یکی از زوجین خوب و مؤمن و مستحق بهشت باشد آن دیگری نیز چنین باشد و یا اگر یکی بد و فاسق و یا کافر مستحق آتش باشد آن دیگری نیز مثل آن باشد.

و اگر امر چنین باشد که شما خیال کرده‌اید این نقص به بسیاری از اشخاص بر میگردد که از جمله حضرت نوح شیخ الانبیاء وحضرت لوط علی نبیّنا وآله وعلیهما السلام و زوجه‌های ایشان و آسیه وفرعون باشند که در آیه ۱۰ و ۱۱ سوره ۶۶ (تحریم) میفرماید:

ضرب الله مثلا للذین کفروا امراة نوح و امراة لوط کانتا تحت عبدین من عبادنا صالحین فخانتاهما فلم یغنیا عنهما من الله شیئا وقیل ادخلا النار مع الداخلین و ضرب الله مثلا للذین آمنوا امراة فرعون اذ قالت ربّ ابن لی عندك بیتاً فی الجنّة و نجّنی من فرعون و عمله و نجّنی من القوم الظالمین (۱).

زن نوح و لوط بجهنم می‌روند و زن فرعون بیهشت میرود

صریحاً در این دو آیه شریفه میفهماند که زوجیّت برای طرفین مثمر ثمر ومنتج نتیجه نیست چنانچه زن نوح شیخ الانبیاء علیه السلام و زن لوط بواسطه خیانتی که بشوهرهای خود نمودند زوجیّت و همسری آن دو پیغمبر بزرگ برای آنها نفعی نبخشید هر دو کافر مردند وبجهنم میروند که آخر آیه صراحت دارد **وقیلا ادخلا النار مع الداخلین** یعنی حکم شد آن دو زن را با دوزخیان بآتش افکنید.

(۱) خدای متعال برای کافران ومنافقان (زن نوح وزن لوط) را مثال آورده که تحت فرمان دو بنده صالح ما بودند و با آنها (نفاق) وخیانت کردند و آن دو شخص (با وجود مقام نبوت) نتوانستند آنها را از قهر خدا برهانند وحکم شد آن دو زن را با دوزخیان بآتش در افکنید.
باز خدا برای مؤمنان (آسیه) زن فرعون را مثل آورده هنگامیکه (از شوهر کافرش بیزاری جست) وعرض کرد بارالها خانه‌ای برای من در بهشت بنا کن ومرا از شر فرعون کافر و کردارش واز قوم ستمکار نجات بخش.

و بالعکس آسیه زن فرعون از زوج وهمسرش فرعون کافر ضرری باو وارد نیاید شوهرش بجهنم وخودش ببهشت میرود.

پس زوجیّت وهمسری که شما سبب شرافت دانستید حقیقت ندارد البته زوجیّت و همسری وقتی مورد اثر است که من جمیع الجهات روحاً و خلقاً وسیرةً مماثل هم باشند.

والّا کافر ومسلم ومنافق ومؤمن از همسری بایکدیگر نفع وضرری نمیبینند.

پس اگر شوهری مؤمن و همسر او فاسد شد بهمسرش بد گفت و مذمت اخلاق اورا نمود بشوهرش ضرری نخواهد رسید، واگر مردم از اخلاق فاسدهٔ آن بدگوئی نمایند بمقام شوهر مؤمنش اهانتی نخواهد شد.

شیخ - خیلی تعجب است در مختصر فاصله ای در بیاناتان تناقض واضح شنیده شد.

داعی - نه در یك مجلس بلکه از اول عمر تا آخر امکان ندارد متناقض صحبت نمایم زیرا امور دین و مذهب علمی و عقلانی است و نقشهٔ مرتبی دارد که بدست ما داده‌اند نظریّات شخصی در عقاید بکار نمیبریم مانند عقاید فلاسفه و حکمائیست که پیوسته در تغییر باشد وهریك فرضیّات شخصی بکار برده ونظریّات خودرا اعمال کنند افلاطون نظرش بااستادش سقراط مطابقه نکند نظریّات فیض وفیاض بااستادشان صدر المتألّهین جور نیاید.

ولی تربیت شدگان مکتب انبیاء مخصوصاً تعالیم عالیه خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله که بوسیلهٔ باب علمش امیر المؤمنین علی علیه افضل الصّلواة والسّلام بما رسید متناقض نیست ماهم متناقض نمیگوئیم.

در پس پرده طوطی صفتم داشته‌اند — آنچه استاد ازل گفت همان میگویم

اگر جناب عالی مراجعه بجرائد ومجلات نموده ودر تمام بیانات وگفتارم در لیالی ماضیه دقت کنید می‌بینید که از دساتیر وبیانات بزرگان دین رسول خدا وائمه طاهرین صلوات الله علیهم أجمعین که پایه واساس از قرآن مجید میگیرد خارج نشده و نخواهم

شد نظریّات شخصی خودم نبوده که گاهی فراموش شود یا نظریّه و فکرم عوض شود آنچه تا بحال عرض کردم یا بعدها بنمایم استفاده از قرآن مجید وفرمایشات بزرگان بوده لذا تناقض در کلمات و گفتارم راه ندارد حالا خوبست بفرمائید به بینم جملاتی که بنظر شما تناقض آمده کدام بوده .

شیخ ـ یکجا میفرمائید نسبت خبث وفحش بتمام آدمیان حرام است و الحال فرمودید زنهای نوح ولوط بشوهرهای خود خیانت کردند این دوجمله متناقض نیست ! وآیااین گفتار شما زننده نیست ! که نسبت‌خبث وفحش وخیانت بهمسرهای‌انبیاء بدهید .

داعی ـ حتم دارم عمداً سهو میفرمائید و وقت مجلس را میگیرید و خودتان میدانید که مغالطه فرمودید ولی از مثل شما عالم دانشمندی انتظار مغالطه کاری نداشتم بااینکه خودتان معنای خیانت را در آیه شریفه میدانید وقطعاً طرفداری شما از همسرهای انبیاء برای آنست که نکند توسعه یافته وبر خلاف مقصود شما کشف حقایق شود .

در چگونگی خیانت زنهای نوح ولوط

عجب است از شما خیانت را تعبیر بفحشاء نمودید و حال آنکه بین فحشاء وخیانت فرق بسیار است ، زنان انبیاء بکلّی از فحشاء معرّی ومبرّی بوده‌اند فقط صحبت در خیانت است .

اوّلا همسر هرپیغمبری وقتی برخلاف رفتار و گفتار ودستور آن پیغمبر عمل کند البته خائن است .

ثانیاً دعاگو نگفتم خیانت کردند که شما مغلطه نموده مورد اشکال قرار دادید بلکه صریح آیه شریفه است که خداوند متعال فرموده **فخانتاهما** وخیانت آنها خیانت فحشاء نبوده زیرا که عرض کردم زوجات انبیاء عموماً از این نوع‌خیانت مبرّی بودند پس خیانت آنها بتمرّد أوامر و کفر و نفاق بوده است .

زن نوح پیغمبر مخالف با شوهر بود وبمردم بدگوئی از حضرت نوح مینمود و

میگفت شوهر من دیوانه است چون من همیشه با او هستم از حالات او بخوبی مسبوقم فریب اورا نخورید .

وزن حضرت لوط قوم او را از مهمانان تازه وارد خبر میداد واسرار خانه شوهر را بجبابره ودشمنان حضرت میرسانید وباعث فتنه وفساد میشد .

معنای آیه شریفه

واما معنای آیه شریفهٔ سورهٔ نور که شما استشهاد بر له خود نمودید چنین‌است بنا برتحقیق مفسّرین ، واز معصوم‌هم‌رسیده که زنان ناپاك برای مردان ناپاك شایسته و مردان ناپاك راغب بایشانند وزنان پاك لایق مردان پاك اند و مردان پاك بایشان مایلند و این معنی آیهٔ اول همین سوره نور است که میفرماید :

الزانی لاینکح الّازانیة اومشرکة والزانیة لاینکحها الّا زان اومشرك(۱) .

خلاصه آیهٔ شریفه **الخبیثات للخبیثین** ابداً مطابقت با مدّعای شما نمی نماید و آیه معنائی دارد که ربطی بهدف و مقصد شما ندارد .

اشاره بحالات عایشه

وامّا اُم‌المؤمنین عایشه اگر مورد انتقاد قرار گرفته نه از نظر حبّ وبغض‌بطرفی‌است ، بلکه از جهت ندانسته کاریهای او بوده که در تمام دوره عمر آرام نبوده و پیوسته اعمالی از او صادر و ظاهر گردیده که از هیچکدام از زوجات رسول الله ﷺ حتی حفصه دختر عمر هم مثل این اعمال صادر نشده نقد و انتقادات جامعهٔ شیعه در حدود انتقاداتی است که علمای خودتان نقل نموده اند که آن زن‌ناراحت تاریخ زندگی خودرا لکه‌دار نموده .

شیخ ـ خودتان انصاف دهید آیا سزاوار است با بیاناتی که قبلا نمودید از مثل شما شخص شریف متینی جملاتی ابراز شود که ام المؤمنین تاریخ خود را ملکوك نموده است .

داعی ـ زوجات رسول الله ﷺ باستثنای خدیجهٔ ام المؤمنین همگی برای ما

(۱) مرد زناکار جز بازن زناکار و مشرك نکاح نمیکند وزن زانیه‌هم جزبامردانی‌زانی و مشرك نکاح نخواهد ـ یعنی این دوفرقه بهم متمایل میباشند .

یکسان اند امّ سلمه و سوده وعایشه و حفصه و میمونه و دیگران همه امّهات المؤمنین اند وضع رفتار و افعال و اعمال عایشه او را از دیگر زنان ممتاز و تاریخ او را لکه دار نموده .

این کلام داعی نیست بلکه اکابر علمای خودتان زندگانی او را ملکوك ضبط نموده اند افعال نیك وبد هر کس زیر پرده نمیماند عاقبت آشکار میشود .

منتها شماها روی حبّ و وداد غمض عین نموده مطابقه اخبار را ندیده گرفته حمل بصحّت نموده دفاع مینمائید.

ماهمان میگوئیم که علمای خودتان میگویند خیلی عجب است اگر علماء و مورّخین سنّی بنویسند وبگویند عیبی ندارد ومورد انتقاد شما قرار نمیگیرد .

ولی اگر بیچاره شیعه همان را بنویسد و بگوید هزار عیب وتهمت براو بسته و مورد اعتراض قرار میدهید .

شما اگر ایرادی دارید اول بعلمای خودتان بنمائید ، که چرا در کتب خود ثبت نموده اند .

شیخ ـ لابد از مخالفتی که بـا علی کرّم الله وجهه نموده شما خورده بینی می نمائید .

داعی أوّلاً خورده بینی نداریم بلکه کلّی بینی میباشد ـ مخالفت با امیر المؤمنین وامام حسن و اهل بیت طهارت بجای خود محفوظ است ولی اساس لکه درتاریخ زندگانی امّ المؤمنین عایشه از زمان خود رسول الله ﷺ سرچشمه میگیرد که روی فطرت و اخلاق ذاتی خود پیغمبررا اذیت و آزار مینمود تا بدیگران رسید و پیوسته متمرّد امر رسول الله ﷺ بوده است .

شیخ ـ عجب است ام المؤمنین محبوبـه رسول خدا ﷺ را آنقدر شما پست میدانید که حاضر شوید بگوئید رسول خدا را اذیت مینموده چگونه ممکن است قبول نمود این ادعای شما را وحال آنکه قطعاً ام المؤمنین قرآن کریم خوانده آیه شریفه **انّ الذین یؤذون الله ورسوله لعنهم الله فی الدنیا و الاخرة واعدّلهم عذابا**

مهینا(۱) بنظرش رسیده چگونه درمقام اذیّت وآزارآنحضرت برآمده تاملعون خداوند متعال گردد در دنیا وآخرت وعذاب سخت باذلّت وخواری را برای خود در آخرت مهیّا نماید پس قطعاً این مطلب کذب محض واز تهمتهای شیعیان میباشد .

داعی ـ خواهش میکنم انقدر فحش ندهید ـ زیرا مکرر عرض کردم که شیعیان اهل تهمت و افترا نیستند برای آنکه آنقدر دلیل واضح در دست است که احتیاج بدسیسه بازی ندارند .

امّا راجع بآیهٔ شریفه تصدیق میکنم ام المؤمنین عایشه این آیه را تنها ندید بلکه پدرش ابی بکر و کبار صحابه همگی دیدند ؟ بامطابقت اخباری که در لیالی ماضیه عرض نمودم کشف بسیاری از حقایق میشود اگر انصاف درکار باشد .

آزار دادن عایشه پیغمبررا

امّا موضوع آزار دادن عایشه رسول خدا ﷺ را ـ فقط در کتب علماء شیعه نمیباشد .

بلکه اکابرعلماء ومورخین بزرگ خودتان نوشته اند کهمکرر اسباب زحمت رسول خدا ﷺ ورنجاندن خاطر آنحضرت گردید .

چنانچه امام غزالی در ص ۱۳۵ جزء دوم احیاء العلوم باب ۳ کتاب آداب النکاح چندین خبر در منقصت عایشه نقل نموده که از جمله مقابلهٔ او با رسول خدا ﷺ و قضاوت ابی بکر است که مولی علی متقی هم در ص ۱۱۶ جلد هفتم کنز العمال و ابو یعلی در مسند وابو الشیخ در کتاب امثال آورده اند که ابی بکر رفت بملاقات دخترش عایشه چون بین پیغمبر و عایشه دلتنگی شده بود ابو بکر را بقضاوت طلبید در وقت سخن گفتن عایشه کلمات اهانت آمیز میگفت ضمناً بآنحضرت عرض میکرد در گفتار و کردارت عدالت را پیشه کن !! چنان این حرف اهانت آمیز در ابوبکر مؤثّر شد که سیلی سختی بصورت دخترش زد که خون بر جامه اش سرا زیرشد . و نیزامام غزّالی در همان باب نکاح ودیگران نقل نموده اند که ابی بکر وارد شد بمنزل دخترش فهمید

(۱) آنانکه خدا ورسول اورا (بعصیان ومخالفت) آزارواذیت میکنند ، خدادردنیاوآخرت آنها را لعن کرده (و از رحمت خوددور فرموده) و بر آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است .

رسول‌الله ازعایشه دلتنگ است گفت آنچه میان‌شما واقع‌شده بیان کنید تامن‌قضاوت‌نمایم پیغمبر اکرم بعایشه فرمود **تکلمین او أکلم** تو حرف میزنی‌یامن حرف بزنم درجواب عرض کرد **بل تکلم و لا تقل الاحقا** شما حرف بزنید ولی نگوئید مگر حرف حق و راست !!.

ودر جملهٔ دیگر از کلامش بآنحضرت عرضکرد : **انت الذی تزعم انّك نبیّ الله** توئی آنکسیکه گمان میکنی پیغمبر خدا هستی !!.

آیا این جملات طعن بمقام نبوّت نبوده مگر عایشه آنحضرت را پیغمبر برحق نمیدانست که چنین کلماتی نسبت بآنحضرت اداء مینمود.

از این قبیل اهانتها در کتب شما بسیار رسیده که تماماً اسباب آزار و اذیّت و رنجاندن دل آنحضرت بوده.

چرا علماء و مورخین فریقین بلکه بیگانگان در تاریخ اسلام از سایر زوجات رسول الله ﷺ حرفی نزدند وانتقادی ننمودند حتّی‌از حفصه دخترعمراین نوع انتقادات ننمودند ـ فقط اعمال و رفتار خود عایشه معرّف او به بدی شده ما در باره عایشه همان گوئیم که اکابرعلماء خودتان گفته اند.

آیا کتابهای‌امام‌غزّالی وتاریخ طبری‌ومسعودی وابن‌اعثم کوفی وديگران‌رامطالعه ننموده‌اید که علمای‌بزرگ خودتان اورامتمرّد أوامر خداوند متعال و رسول الله بحساب آورده‌اند آیا تمرّد امر خدا ورسول‌خدا ﷺ نمودن موجب سعادت و خوشبختی میشود.

آنگاه گله میکنید که چرا داعی گفتم‌تاریخ زندگانی اُم‌المؤمنین ملکوك است.

کدام لکهٔ تاریخی بزرگتر از تمرّد امرخدا ورسول خدا ﷺ و قیام نمودن در مقابل خلیفه پیغمبر وجنگ کردن با وصی ثابت آنحضرت‌بوده.

وحال‌آنکه درآیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) خطاب بتمام زنان آنحضرت میفرماید

وقرن فی بیوتکنّ ولا تبرّجن تبرّج الجاهليّة الاولی (۱).

(۱) در خانهایتان بنشینید وآرام گیرید (و بی‌حاجت وضرورت از خانه بیرون نروید) و مانند دوره جاهلیت پیشین آرایش و خود آرائی نکنید.

تمام زنان آنحضرت اطاعت این امر را نمودند وجز برای امر ضروری از خانه بیرون نمیآمدند حتی أعمش هم روایت میکند.

گفتار سوده زوجهٔ رسول‌الله

چنانچه در صحاح و کتب محدثین و مورخین خودتان ثبت است که بسوده زوجهٔ رسول الله گفتند چرا حجّ وعمره نمیکنی و از این فیض عظمی باز مانده‌ای؟ سوده در جواب گفت که یکبار حج برمن واجب بود بجای آوردم بعد از این حج و عمرهٔ من اطاعت امر حقّ است که فرموده **و قرن فی بیوتکنّ** پس ازخانه‌بیرون نروم چنانچه‌امر فرموده‌حتی عزم دارم پای از حجره ای که رسول خدا مرا درآن نشانده حتی الامکان بیرون نگذارم تا بمیرم (همین قسم هم عمل کرد و ازخانه بیرون نرفت تا جنازه اش را بیرون بردند) مگر سوده یا عایشه و امسلمه برای ما فرقی دارند تمام‌آنها زنان پیغمبر واُمهات المؤمنین‌اند منتهی در اعمال فرق میکنند.

احترام امت بعایشه وحفصه نه از جهت آنست که دختران ابی بکر و عمر بودند (گرچه شما بهمین جهت احترام مینمائید) بلکه برای آنست که زوجه و همسر رسول خدا ﷺ بوده‌اند و زنان آنحضرت وقتی مقام افتخار دارند که متّقی وپرهیزکار باشند چنانچه در آیهٔ ۳۱ سوره ۳۳ (احزاب) صریحاً میفرماید **یا نساء النبیّ لستنّ کاحد من النساء ان اتّقیتنّ.**

حاصل معنی آنکه ایزنان پیغمبر شما مانند یکی از زنان نیستید (یعنی ازحیث شرافت و فضیلت برتر از همه هستید) بیك شرط و آن اینکه اگر متّقی وخدا ترس و پرهیزکارباشید.

مخالفت و جنگ عایشه باعلی علیه السلام

پس سوده یك زن مطیعه و متّقیه و فرمان بردار رسول‌الله ﷺ بوده‌است ، عایشه هم زن متمرده آن‌حضرت بوده که برخلاف دستور خدا و پیغمبر فریب طلحه وزبیر را خورده (یا روی بغض و عداوت شخصی با علی ؑ) ببصره رفته عثمان بن حنیف را که از بزرگان صحابه و والی بصره از جانب علی ؑ بوده گرفتند و موهای سر وصورت و ابروان

أورا کشتند و بعد از ضرب تازیانه مفصل اخراجش نمودند صد نفر متجاوز ازمردمان بی دفاع بیچاره را بقتل رسانیدند چنانچه ابن اثیر و مسعودی و محمد بن جریر طبری و ابن ابی الحدید وغیرهم مفصل نوشته‌اند .

آنگاه سوار بر شتر عسکرنام شده که با پوست پلنگ وزره پوشانده بودند مانند یك مرد جنگی (زمان جاهلیت) بمیدان حاضر شد وخون هزاران نفر بجهت قیام ایشان ریخته گردید .

آیا این‌لکه نبود که مردان بی شرف از خدا بی خبر زنان خود را درخانه ها و پشت پرده‌ها نشانده ولی‌زوجه و همسررسول‌الله صلی الله علیه و آله را بآن افتضاح در ملاء عام حاضر نمایند آیا این عمل تمرّد امرخدا ورسول الله صلی الله علیه و آله نبوده است .

فضائل علی قابل شماره نیست

آنهم در مقابل علی بن ابیطالب علیه السلام شخصیت بزرگی که اکابرعلمای خودتان در فضائل‌ومناقب او آنهمه خبر نقل نموده اند که قابل شماره و إحصاء نیست .

چنانچه امام احمدبن حنبل درمسند وابن ابی‌الحدید در شرح نهج وامام فخررازی در تفسیر کبیر و خطیب خوارزم در مناقب و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و محمدبن یوسف کنجی شافعی در باب ٦٢ کفایت الطالب ومیر سید علی همدانی شافعی در مودة پنجم مودة القربی از خلیفه ثانی عمربن الخطاب و حبرامت عبد الله بن عباس نقل مینمایند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود **لو أنّ‌البحر مدادو الریاض‌اقلام والانس کتّاب والجنّ حسّاب ماأحصوا فضائلك یا اباالحسن(۱)** .

جائیکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله درباب فضایل آنجناب چنین کلماتی فرماید که اگر تمام جن و انس‌بخواهند فضایل آنحضرت را بنویسند ـ نتوانند ـ چگونه ما میتوانیم فضایل عالیه اش را با لسانهای الکن و قلمهای شکسته حصر نمائیم .

مع ذلك تـا آنجا که توانسته اند و قدرت پیدا نموده اند علاوه بـر اکابر علمای

(۱) اگر دریا مرکب شود ودرختها قلم‌گردد و بنی‌آدم نویسنده وطایفه جن حساب کننده نمی توانند شماره و احصاکنند فضایل تورا یا اباالحسن (کنیة علی‌علیه السلام بود) .

شیعه علمای خودتان با کمال ملاحظه‌ای که داشته‌اند و بعضی با منتهی درجه تعصّب و عناد مانند قوشچی وابن‌حجر وروزبهان و غیرآنها کتابهای خودرا پر نموده‌اند بمختصری از بسیار ازفضایل و مناقب آنحضرت .

اخبار در فضایل ومناقب‌علی

صحاح ستّه را دقیقاً مطالعه نمائید بعلاوه درمودة القربی میر سیّد علی همدانی و معجم طبرانی و مطالب السئول محمد بن طلحة شافعی ومسند و فضایل امام احمد بن حنبل وجمع بین الصحیحین حمیدی و مناقب اخطب الخطباء خوارزمی و ص ٤٤٩ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و فصول المهمّه ابن صباغ مالکی مخصوصاً در ص ۱۲٤ از حافظ عبدالعزیز بن‌الاخضرالجنابذی در کتاب معالم‌العترة النبویّة ازفاطمة زهراء سلام‌الله علیها که فرمود در شام عرفه پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد نزد ما و فرمود :

انّ الله عزّوجلّ باهی بکم الملائکة عامّة و غفرلکم‌عامّة و لعلیّ خاصّة‌وانّی رسول الله غیر محابٍ لقرابتی ان السعید کلّ السعید من احبّ علیًّا فی حیاته وبعد موته وانّ الشقیّ من ابغض علیًّا فی‌حیاته وبعد مماته (۱) .

و نیز درهمان کتاب ها خبر مفصّلی راکه گمان میکنم شبهای گذشته هم عرض کرده‌باشم‌نقل مینمایند از خلیفه عمربن الخطاب از رسول‌اکرم صلی الله علیه و آله که درآخر آن خبر بعلی علیه السلام فرمود **کذب من‌زعم انّه یحبّنی وهو مبغضك یا علیّ من احبّك فقد احبّنی ومن‌احبّنی احبّه الله و من احبّه الله ادخله الجنّة و من ابغضك فقد ابغضنی ومن ابغضنی ابغضه الله وادخله النار(۲).**

(۱) خدای‌عزوجل مباهات میکند بشماها ملائکه راعموماً وآمرزیده شماهاراعموماً وعلی راخصوصاً و من که رسول‌خدایم بدون‌اینکه نظرمحبت و دوستی بخویشانم‌داشته باشم بدرستیکه سعید با تمام سعادت کسیستکه دوست بدارد علی را درحیات و بعد ازوفاتش وشقی با تمام شقاوت کسیستکه دشمن بدارد علی را درحیات وبعد ازوفاتش .

(۲) دروغ میگوید کسیکه گمان میکند مرا دوست میدارد در حالتیکه تو را دشمن میدارد یا علی کسیکه تورا دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست بدارد خدا او را دوست میدارد وکسی راکه خدادوست‌دارد داخل بهشت میکند وکسیکه تورا دشمن دارد مرا دشمن داشته وکسیکه مرا دشمن دارد خدااورا دشمن دارد و داخل آتش‌میکند .

دوستی علی ایمان ودشمنی او کفر و نفاق میباشد

و نیز در همان کتاب از کتاب الال ابن‌خالویه از ابی‌سعید خدری نقل‌مینماید که‌رسول اکرم ﷺ بعلی فرمود **حبّك ایمان و بغضك نفاق و اوّل من یدخل الجنّة محبّك و اوّل من یدخل النار مبغضك** (۱) و میر سید علی همدانی شافعی در مودت سیم از مودة القربی و حموینی در فرائد نقل میکنند که پیغمبر اکرم ﷺ در میان اصحاب فرمود.

لایحبّ علیّا الّامؤمن ولایبغضه الّاکافر و جای دیگر فرمود **لا یحبّك الّا مؤمن ولا یبغضك الّا منافق** (۲).

و محمّد بن یوسف گنجی شافعی درص ۱۱۹ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲ نقلا از تاریخ دمشق و محدث شام و محدث عراق از حذیفه وجابر از رسول اکرم ﷺ روایت نموده که فرمود **علیّ خیرالبشر من ابی فقد کفر**(۳).

و نیز از عطا روایت نموده که سؤال نمودند از عایشه حال علی ﷺ را گفت **ذاك خیرالبشر لایشكّ فیه الّاکافر**(۴).

و میگوید حافظ ابن عساکر در تاریخ خود که صد مجلد است و سه جلد آن در مناقب علی ﷺ است در مجلّد پنجاهم همین خبر رااز عایشه نقل نموده.

و محمّدبن طلحه شافعی درص ۱۷ مطالب السئول وابن صباغ‌مالکی در فصول المهمه از ترمذی ونسائی ازابی سعید خدری‌نقل‌مینمایند که گفت **ماکنّا نعرف المنافقین‌علی عهد رسول الله الّا ببغضهم علیّا**(۵).

(۱) دوستی تویا علی ایمانست ودشمنی تو نفاق واول کسیکه وارد بهشت میشوددوست‌تو میباشد و اول کسیکه وارد آتش میشود دشمن تو میباشد.

(۲) علی را دوست نمیدارد مگر مؤمن و اورا دشمن نمیدارد مگر کافر. آنگاه فرمود تورا دوست نمیدارد یا علی مگر مؤمن دشمن نمیدارد مگرمنافق.

(۳) علی بهترین بشر است هرکس ابا نماید (وقبول‌نکند) کافر است.

(۴) علی بهترین بشر است شك در این معنی نمی‌نماید مگرکافر.

(۵) ما درزمان رسول الله صلی الله علیه وآله‌منافقین را ببغض وکینه علی میشناختیم

ونیز در فصول‌المهمّه نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ فرمود بامیر المؤمنین علی ﷺ **حربك حربی و دمك‌دمی و انا حرب‌لمن‌حاربك لایحبک الّاطاهر الولادة ولا یبغضک الّا خبیث الولادة لایحبک الّا مؤمن ولا یبغضک الّا منافق** (۱).

شیخ - این قبیل اخبار اختصاص بعلی کرم الله وجهه ندارد بلکه در باره خلفاء راشدین رضی الله عنهم وارد شده است.

داعی - ممکن‌است ازآن‌اخبار نمونه ای بیان فرمائید تا کشف حقیقت گردد.

شیخ - عبدالرحمن‌بن مالك مغول بسند خود از جابر نقل‌مینماید که رسول‌خدا ﷺ فرمود **لا یبغض ابابکر وعمر مؤمن ویحبهما منافق**.

داعی - بازهم بیان جنابعالی موجب‌تعجب گردید‌آقای من مگرفراموش‌فرمودید قرار داد شب اول را که بناشد استشهاد ما باحادیث یك‌طرفه نباشد حال هم که میخواهید استشهاد یك طرفه نمائید باحادیث صحیح الاسناد بنمائید نه باین قبیل احادیث مجعول مخدوش غیر قابل قبول از روات کذّاب وضّاع.

شیخ - شما تصمیم گرفته اید هر حدیثی از ما بشنوید بنحو اهانت رد نمائید.

داعی - متاسفانه داعی تنها رد ننموده بلکه اکابر علمای خودتان هم رد نموده‌اند خوبست مراجعه نمائید بمیزان الاعتدال ذهبی و ص ۲۳۶ جلد دهم تاریخ خطیب‌بغدادی وبه بینید که از بسیاری از ائمه جرح وتعدیل در ترجمه حال عبد الرحمن بن مالك نقل نموده اند که **انه کذّاب افّاك وضّاع لایشك‌فیه‌احد**.

یعنی بدرستیکه (عبدالرحمن مذکور) دروغگو و تهمت زننده ووضع و جعل کننده حدیث است که احدی شك در اینمعنی ندارد.

شما را بخدا انصاف دهید آیا این خبر یکطرفهٔ شما از یك مرد دروغگوی

(۱) یاعلی جنگ کردن با تو جنگ‌کردن بامن است خون تو خون من است ومن‌درجنگم باکسیکه با توجنگ نماید یا علی دوست نمیدارد تو را مگر حلال زاده و دشمن نمیدارد تو را مگر کسی‌که ولادتش ناپاك بوده دوست نمیدارد تورا مگرمؤمن ودشمن نمیدارد تورا مگرمنافق.

جعّال برابری میکند با آنهمه اخباری که از طرف اکابر علمای خودتان نقل گردیده که برای نمونه ببعض از آنها اشاره نمودم .

خوبست مراجعه نمائید به ص ۳۹۰ جلد ششم جامع الکبیر سیوطی و ص ۲۱۵ جلد دوم ریاض النضره محب الدین و ص ۲۹۹ جلد دوم جامع ترمذی و ص ٤٦ جلد سیم استیعاب ابن عبدالبر و ص ۲۹۵ جلد ششم حلیة الاولیاء حافظ ابونعیم و ص ۱۷ مطالب السئول محمّد بن طلحة شافعی و ص ۱۲٦ فصول المهمّه ابن صبـاغ مالکی و به بینید که هر یك بعبارات مختلفه از ابوذر غفاری نقل نموده‌اند که گفت **ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول‌الله صلى الله عليه و آله الاّ بثلاث بتكذيبهم الله و رسوله والتخلف عن الصلاة و بغضهم على بن ابيطالب عليه السلام - و عن ابى سعيد الخدرى قال كنا نعرف المنافقين ببغضهم علياً وما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول‌الله الاّ ببغضهم علياً (۱) .**

و نیز امام احمد حنبل در ص ۹۵ و ۱۳۸ جلد اول مسند وابن عبدالبر در ص ۳۷ جلد سیم استیعاب و احمد خطیب بغدادی در ص ٤۲٦ جلد چهاردهم تاریخ بغداد و ابن ابی‌الحدید درص ۲٦٤ جلد چهارم شرح نهج‌البلاغه و امام نسائی در ص ۱۱۷ جلد هشتم سنن و ص ۲۷ خصائص العلوی و حموینی در باب ۲۲ فرائد و ابن حجر در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و حافظ ابونعیم در ص ۱۸۵ جلد چهارم حلیة الاولیاء وسبط ابن جوزی در ص ۱۵ تذکره و سیوطی در ص ۱۵۲ و ٤۰۸ جامع الکبیر و محمّد ابن طلحة شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول و ترمذی در ص ۱۳ جلد دوم جامع بعبارات مختلفه گاهی از ام سلمه و ابن عبّاس آورده‌اند که رسول اکرم صلى الله عليه و آله فرمود **يا على لايحبّك منافق ولايبغضك مؤمن - لايحبّك الاّ مؤمن ولايبغضك الاّ منافق لايحبّ علياً المنافق ولايبغضه مؤمن (۲) .**

(۱) ما منافقین را در زمان رسول‌الله (ص) نمی‌شناختیم مگر بسه علامت ۱ـ تکذیب نمودن خدا و پیغمبر ۲ـ تخلف نمودن از نماز ۳ـ دشمنی باعلی (ع) .

(۲) یا علی منافق تورا دوست نمیدارد مؤمن تورا دشمن نمیدارد ـ تورا دوست نمیدارد مگر مؤمن و دشمن نمیدارد تو را مگر منافق دوست نمیدارد علی را منافق ودشمن نمیدارد او را مؤمن .

و ابن ابی الحدید در ص ۳٦٤ جلد اوّل شرح نهج از شیخ ابوالقاسم بلخی شیخ معتزله نقل مینماید که گوید **و قد اتفقت الاخبار الصحيحة التى لاريب فيها عند المحدّثين على انّ النبىّ (ص) قال له لايبغضك الاّ منافق و لايحبّك الاّ مؤمن (۱) .**

ونیز در ص ۲٦٤ جلد چهارم خطبه أمیرالمؤمنین عليه السلام را نقل مینماید که فرمود **لو ضربت خيشوم المؤمن بسيفى هذا على ان يبغضنى ما ابغضنى ولو صببت الدنيا بجمّاتها على المنافق على ان يحبّنى ما احبّنى وذلك انه قضى فانقضى على لسان النبىّ الامىّ صلى‌الله عليه و آله انّه قال يا على لايبغضك مؤمن ولايحبّك منافق (۲) .**

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار رسیده برای نمونه بمقتضای وقت مجلس همین چند خبر را که در نظر داشتم ذکر نمودم .

اینك از آقایان محترم تمنا میکنم منصفانه قضاوت فرمائید که قیام عایشه و جنگ با علی عليه السلام آیا جنگ با رسول خدا صلى الله عليه و آله نبوده آیا این جنگ و وادارنمودن مردم را بجنگ علی عليه السلام از روی حب و محبّت و دوستی بوده یا از روی بغض و کینه و عداوت بدیهی است احدی نمیگوید که جنگ بین دو نفر روی محبت و دوستی میباشد محققاً روی بغض و عداوت بوده آیا در این همه اخبار که نمونه‌ای از آنها ذکر شد رسول اکرم صلى الله عليه و آله یکی از علامات کفر و نفاق را بغض و جنگ با علی قرار نداده آیا تطبیق این اخبار با قیام عایشه ام المؤمنین و جنگ با علی عليه السلام چگونه خواهد بود . متمنی است بدون نظر حبّ وبغض از روی انصاف قضاوت بحق نمائید .

(۱) اتفاقی جمیع محدثین است در اخبار صحیحه ای که شکی در صحت آن نمی‌باشد که پیغمبرصلی‌الله علیه وآله بعلی‌علیه‌السلام فرمود دشمن نمیدارد تورامگرمنافق ودوست نمیدارد تورا مگر مؤمن .

(۲) اگر با این شمشیر خود بر بینی‌مؤمن بزنم‌که مرا دشمن بدارد هرگز مرادشمن‌نمیدارد و اگر تمام دنیا را بدهم بمنافق که مرا دوست بدارد هر گز مرا دوست نمیدارد واین‌همان‌است که بر زبان رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وسلم گذشت که فرمود دوست نمیدارد تورا مگرمؤمن و دشمن نمیدارد تورا مگر منافق .

عجبا خبری بخاطرم آمد که میر سید علی فقیه همدانی شافعی در مودت سیم از مودة القربی از خود عایشه نقل نموده که گفت رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله وسلم فرمود

انّ اللّه قد عهد الیّ من خرج علی علیّ فهو کافر فی النار (۱) .

عجب آنکه وقتی باو اشکال کردند که چرا با شنیدن چنین کلامی از پیغمبر بر علی خروج نمودی عذر غیر مقبول (بدتر از گناه) آورد گفت **نسیت هذا الحدیث یوم الجمل حتّی ذکرته بالبصرة** یعنی فراموش کردم این حدیث را روز جمل تا آنکه در بصره یادم آمد .

شیخ - باچنین بیانی که خود میکنید پس چه اشکالی بر ام المؤمنین رضی‌الله عنها دارید بدیهی است آدمی مرکز سهو و نسیان میباشد

داعی - ممکن است داعی هم بگویم در روز جمل که نائرهٔ حرب مشتعل بود حدیث را فراموش نموده ولی از روز حرکت از مکه که تمام دوستان حتی زنان پاک رسول الله منعش نمودند که حرکت بیجا مکن زیرا مخالفت باعلی مخالفت با پیغمبر است بازهم حدیث یادش نبود ؟ ! .

آیا مورّخین خودتان که وقعهٔ جمل را نوشتند یاد آور نشدند که رسول اکرم ﷺ فرمودند عایشه بترس از آن راهی که سگهای حوأب بر تو پارس نمایند وقتی عازم بصره بود اول شب که به‌آب بنی کلاب رسیدند وسگها اطراف محمل اورا گرفته پارس نمودند سؤال نمود اینجا کجا است گفتند حوأب متوجّه خبر وفرموده رسول‌خدا شد چرا باز فریب طلحه وزبیر را خورد وطی طریق نمود تا ببصره رسید وآن فتنه عظیم را برپا نمود آیا میتوانید گفت فراموش کرده بود یا حقاً متعمّداً عالماً عارفاً طی‌طریق نمود ؟ ! .

آیا این دلیل لکه بزرگی نبود که دامن امّ المومنین عایشه را آلوده نمود که بهیچ آبی پاک نخواهد شد چه آنکه عالماً عامداً تمرّد امر خدا و پیغمبر نمود و فریب

(۱) خداوند عهد نموده بامن که بدانید هرکس خروج بر علی (علیه السلام) بنماید کافر است و جایگاه او درآتش میباشد .

طلحه وزبیررا خورد و بجنگ خلیفه و وصی پیغمبر رفت با آنکه خودش میگفت پیغمبر فرموده هر کس باعلی جنگ کند و خروج براو بنماید کافر است ؟ ! ! .

آیا جنگ با امیرالمؤمنین علیه‌السلام وصی وخلیفه پیغمبر و اسباب زحمت و انقلاب جنگ را اول کارخلافت فراهم نمودن آزار پیغمبر نبوده مگر نه در حدیث است که شب گذشته با اسناد آن عرض کردم که رسول اکرم ﷺ فرمود **من آذی علیاً فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله ایها الناس من آذی علیاً بعث یوم القیمة یهودیاً او نصرانیا (۱) .**

کشتار صحابه و مؤمنین پاک در بصره بأمر عایشه

آیا این اخبار در کتب معتبرهٔ خودتان نیست پس چرا اعتراض بشیعیان مینمائید آیا خونهای مؤمنین پاک و زجر عثمان بن حنیف از صحابه پاک رسول اکرم ﷺ و قتل زیاده ازصد نفر از حفّاظ و خزانه دارهای بی سلاح که اهل جنگ نبودند که چهل نفر آنها را درمسجد کشتند بگردن مسبب و مؤسّس جنگ نبوده است که علامهٔ مسعودی در ص ۷ جلد دوم مروج الذهب باین عبارت نوشته **فقتل منهم سبعون رجلا غیر من جرح وخمسون من السبعین ضربت رقابهم صبرا من بعد الاسر وهؤلاء اول من قتلوا ظلماً فی الاسلام (۲).**

و شرح مبسوط آن وقایع را ابن جریر و ابن اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نقل نموده اند .

یا این اخبار رااز کتب معتبره خود خارج کنید (چنانچه درچاپهای جدید کتب ، علمای شما دست بتحریف زده بلکه بعض مطالب را ساقط مینمایند) وعلماء اعلام و اکابر مورخین را تکذیب نمائید یاطعن واعتراض و انتقاد را از شیعیان برطرف کنید زیراشیعیان نمیگویند مگر آنچه در کتب معتبرهٔ خودتان ثبت گردیده بخدا قسم جماعت شیعیان بی تقصیرند فرق ما وشما اینست کهشما این اخبار وارده در کتب معتبرهٔ خودرا سطحی مطالعه

(۱) کسیکه اذیت نماید علی‌را مرا اذیت نموده وکسیکه مرا اذیت نماید خدا را اذیت نموده ای گروه مردم کسیکه اذیت کند علی رادرقیامت یهودی یا نصرانی مبعوث گردد .

(۲) (غیر از آنچه مجروح نمودند) هفتادنفر ازخزانه دارهای بی‌سلاح حافظ بیت‌المال‌را کشتند و پنجاه نفر ازآن هفتاد نفر را گردن زدند وکشتند بکشتن صبر و زجر واین جماعت اول کشته گانی بودنددر اسلام که مظلوم کشته شدند .

مینمائید و روی قاعدهٔ **حب‌الشیء یعمی ویصم** وقایع مهمّهٔ تاریخی را تطبیق با اخبار نمینمائید و پیوسته حسن نظر إعمال ودفاع بی مورد نموده و توجهی بحقایق نمینمائید و یا اگر می نمائید در مقام پرده پوشی در آمده و آنها را بطریقی تبرئه می نمائید که **یضحك به الثکلی.**

ولی ما عمیقانه و بی طرفانه و منصفانه مینگریم و اخبار وارده در کتب فریقین را تطبیق باوقایع نموده کشف حقایق مینمائیم - درموقع‌تطبیق‌هم هر کجا که دیدید بی جاو مخدوش و مغرضانه‌است اعتراض منطقی نموده قبول نفرمائید خیلی‌هم ممنون خواهم شد

شیخ - فرمایشات شما صحیح است ام‌المؤمنین عایشه رضی‌الله عنها بشر بوده‌است معصوم نبوده البته فریب خورده خطائی از او سرزده روی سادگی فریب دو نفر از کبار صحابه را خورده ولی بعد توبه نموده خداوند هم‌ازاو گذشت فرمود.

داعی - اولا اقرار نمودید که کبار صحابه خطاکاروفریبنده بودند « و حال آنکه از حاضرین تحت الشجره و بیعت‌الرضوان بودند » پس‌خبر شما که سابقاً در لیالی ماضیه برای تبرئه صحابه بیان نمودید که صحابه هریك مانند ستاره‌ای هستند که اقتدای بآنها اسباب هدایت میشود بخودی خود باطل میگردد.

ثانیاً فرمودید ام المؤمنین عایشه توبه نمود این معنی ادعای محض است قیام و جنگ و کشتار مسلمین عندالعموم ثابت، ولی توبه ایشان غیر معلوم و مورد اتکاء نمی‌باشد.

ممانعت نمودن عایشه از دفن نمودن امام حسن علیه السلام در جوار پیغمبر

ولی آنچه مسلّم‌است ام‌المؤمنین عایشه‌جنساً آرام نبوده حرکات بچه گانهٔ مترادفی داشته که هریك موجب فساد درتاریخ زندگانی او گردیده بقول شما اگر توبه نموده و پشیمان گردیده و آرام شده پس چرا بعدها در مقابل جنازه‌سبط رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله آن فساد وعملیات را انجام داد که هرشنونده‌ای را متأثرمینماید؟.

نه‌همان‌فقط رسول‌خدا صلی‌الله علیه و آله را میرنجاند و میآزرد ویا سوارشتر شده‌مانند زنان دوره جاهلیّت وبجنگ وصی وخلیفه پیغمبررفت که‌بگوئیم بازندگان مخالفت و ضدّیت

داشته بلکه سوار قاطر شد وسرراه‌برجنازه‌سبطاکبرپیغمبرامام حسن علیه‌السلام گرفت‌چنانچه اکابر علماء و مورخین خودتان نوشته اند مخصوصا یوسف سبط ابن جوزی در ص ۱۲۲ تذکرةخواص الامه و علامه مسعودی صاحب مروج الذهب در ص ۱۳٦ اثبات‌الوصیةو ابن ابی الحدید در اول ص ۱۸ جلد چهارم‌شرح نهج‌البلاغه نقلااز ابوالفرج ویحیی بن‌الحسن صاحب کتاب‌النسب ومحمد خواوند شاه درجلد دوم روضة الصفا و واقدی ومنوفی‌احمد بن محمد حنفی‌در ترجمه‌تاریخ اعثم کوفی وابن شحنه در روضة المناظر و ابوالفداءودیگران در تاریخ خود آورده‌اند که وقتی جنازه آنحضرت را حرکت دادند عایشه سوار بر قاطر شد باجماعتی از بنی امیه وغلامان آنها سر راه بر جنازه ستند گفتند نمیگذاریم امام حسن را پهلوی‌قبر پیغمبر دفن نمائید ابن عباس بروایت‌مسعودی گفت تعجب‌است‌عایشه از حال‌تو **اماکفاك ان‌یقال یوم الجمل حتّی یقال یوم البغل یوماً علی جمل یوماً علی بغل بارزة عن حجاب رسول الله تریدین اطفاء نورالله والله متّم نوره و لوکره المشرکون ـ انّا لله و انّا الیه راجعون(۱).**

و بعضی نوشتند باو فرمود**تجملت‌تبغّلت. وان‌عشت‌تفیلت ـ لك تسع من‌الثمن- وفی‌الکلّ تصرّفت(۲)** .

بنی هاشم خواستند شمشیر بکشند و آنها را دفع نمایند حضرت امام حسین علیه‌السلام جلوگیری‌نمود فرمود برادرم وصیّت نموده حاضرنیستم بقدر شاخ حجامتی در عقب‌جنازه من خون ریخته گردد ـ فلذا بـامر آنحضرت بر گرداندند جنازه را و در بقیع دفن نمودند.

(۱) آیا کنایت نیکند تورا روز جمل (یعنی سوار شدی بمیدان جنگ آمدی) تا اینکه بگویند مردم روزاستر (یعنی‌سوار استر شدی سر راه برجنازهٔ پسر پیغمبر گرفتی) یك روزسوار بر شتر و یکروز سوار بر استر شده حجاب رسول خدا (ص) را پاره‌کردی تصمیم داری نور خدا را خاموش نمائی وحال‌آنکه‌خداوندنور خود رابحدکمال‌میرساندهرچند مکره‌طبع‌مشرکین باشد.

(۲) گاهی سوار شتر وروزی سوار استر میشوی اگر زنده بمانی سوار فیل هم خواهی‌شد (کنایه از اینکه بجنگ‌خدا خواهی رفت) و حال آنکه توازهشت یك‌فقط نه‌یکی داری وعدوانا تمام را تصرف‌کردی.

سجده و شادی نمودن عایشه درشهادت امیرالمؤمنین ﷺ

اگر توبهٔ‌عایشه صحت داردو برجنگ باامیرالمؤمنین پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی خبر شهادت آنحضرت راشنید سجدهٔ‌شکر بجای آوردچنانچه ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی در آخرشرح حالات آنحضرت درمقاتل الطالبیّین آورده

لما انجاء عایشة قتل امیرالمؤمنین علی ﷺ سجدت (۱) .

اگر واقعاً توبه نموده و پشیمان گردیده بود پس چرا وقتی‌خبر شهادت آنحضرت را شنید اظهار فرح و شادمانی نمود چنانچه محمدبن جریر طبری در حوادث سال چهلم هجری تاریخ خود و ابوالفرج اصفهانی در آخر حالات آنحضرت در مقاتل الطالبیّین آورده‌اند زمانی که خبر شهادت آن حضرت را غلامی باو داد گفت :

فالقت عصاهاواستقرت بهاالنوی کما قرعینا بالایاب المسافر

القاء عصا کنایه از اطمینان قلب و آسودگی خاطرمیباشد که وقتی‌آدمی در مکان معیّنی قلبش آرام وفکرش آسوده شد گفته میشود **القی عصاه** (چنانچه مسکویه در تجارب الامم و دمیری در حیات الحیوان بیان نموده اند) مقصود عایشه ازگفتن این شعر آن‌بود که خواست بگوید از بابت علی خیالم فارغ و سینه‌ام باز و فکرم راحت شد چون‌پیوسته انتظار هم چوخبری را داشتم مانند کسیکه انتظار مسافر خود را داشته باشد که بآمدن مسافر چشمهایش روشن و قلبش آرام گردد؟!!.

پس منهم از شنیدن‌خبر مرگ علی چشمم روشن و قلبم آرام و خیالم راحت شد؟!

آنگاه ازخبر آورنده سؤال کرد که چه کس او را بقتل رسانید گفتند عبدالرحمن بن ملجم مرادی ازقبیله بنی مراد فوری گفت **فان یك نائیا فلقد نعاه ـ غلام‌لیس فی فیه التراب**ـ یعنی اگر علی دور از من است خبر مرگ او را غلامی آورد که خاك در دهان او مباد .

زینب دختر ام سلمه حاضربود گفت آیا سزاوار است در بارهٔ علی ﷺ این قسم خوشحالی کنی و چنین کلماتی بگوئی و اظهار فرح و شادمانی بنمائی دید بـد شد در

(۱)چون خبر قتل و شهادت امیرالمومنین علیه‌السلام بعایشه رسید سجدهٔ (شکر) نمود.

جواب گفت بخود نبودم از روی سهو و نسیان و فراموشی اینطور گفتم چنانچه باز این حالت بمن دست دهد و بازگو نمایم مرا یاد آور شوید تا نگویم .

خوبست آقایان حب و بغض را بگذارید و عبرت بگیرید که مسئله توبه حقیقت نداشته بلکه تا دم مرگ بدشمنی خود باقی بوده است و الا با اظهار فرح سجدهٔ شکر نمی نمود .

آقایان محترم این اعمال را حمل بچه چیز مینمائید آیا جز اینست که‌ام‌المؤمنین زنی بوده سبك عقل‌تر از دیگران که آرامش در زندگی نداشته .

مطلب دیگری یادم آمد شما آقایان انتقاد از شیعیان مینمائید و با نظر بغضاء بآنها مینگرید که چرا بخلیفه سوم عثمان خورده گیری نموده و مطاعن اورا که علماء خودتان نقل نموده‌اند واگو مینمایند .

کلمات متضاد عایشه نسبت بعثمان

اگراز این جهت هم شده‌باید بام‌المؤمنین عایشه خوش بین نباشید چه آنکه عموم اکابر علماء و مورخین خودتان مانند ابن ابی‌الحدید در ص ۷۷ جلد دوم شرح نهج‌البلاغه و مسعودی در کتاب اخبارالزمان واوسط وسبط ابن‌جوزی در ص ۳۶ تذکرة خواص الامّة و ابن جریر وابن عساکر و ابن‌اثیر و دیگران از علماء و مورخین خودتان نوشته‌اند که ام المؤمنین عایشه پیوسته از عثمان بدگوئی میکرد تا آنجا که فریاد میزد **اقتلوا نعثلا قتله الله فقد کفر (۱) .**

ولی همین که عثمان کشته شد روی کینه و عداوت با علی ﷺ می گفت :

قتل عثمان مظلوماً والله لاطلبنّ بدمه‌فقوموا معی (۲) .

ابن ابی‌الحدیدمینویسد **انّ عایشة کانت من اشدّ الناس علی عثمان حتّی انّها اخرجت‌ثوباًمن ثیاب رسول‌الله فنصبته فی منزلها وکانت‌تقول‌للدّاخلین**

(۱) بکشید این پیر خرفت (یعنی‌عثمان) را خدا بکشد او را پس بتحقیق‌کافر شده‌است .
(۲) عثمان مظلوم کشته شد بخدا سوگند مطالبه خون او را میکنم پس قیام کنید و مرا یاری نمائید

الیها هذا ثوب رسول الله صلّی الله علیه و آله لم یبل و عثمان قد ابلی سنّته (۱) .

و نیز ابن ابی الحدید گوید وقتی در مکّه خبر قتل عثمان بعایشه رسید گفت **ابعده‌الله ذلك بما قدّمت یداه وماالله بظّلام للعبید (۲) .**

این نوع کلمات را بدون دلیل از عایشه نسبت بخلیفه عثمان میشنوید ابداً متاثر نمیشوید ولی همین کلمات را اگر از شیعیان بیچاره بشنوید فوری حکم رفض و کفر بآنها داده قتلشان را واجب میدانید .

پس باید نظر پاك باشد اگر بدبینی بمیان آمد همه عیبی از آن بیرون می آید آنچه مسلّم است ام المؤمنین عایشه نسبت بمولانا امیر المؤمنین علی علیه‌السلام نظر کینه و عداوتی شدید داشته که وقتی شنید مسلمانان بآن حضرت بیعت نمودند گفت :

لوددت انّ السّماء انطبقت علی‌الارض ان انّم‌هذا قتلوا ابن‌عفان مظلوماً(۳) .

آیا این نوع کلمات مختلف و متضاد تلوّن ام‌المؤمنین عایشه را نمیرساند .

شیخ - این اختلافات در رویه و رفتار و گفتار ام المؤمنین عایشه رضی الله عنها زیاده نقل شده ولی دو چیز مسلّم و ثابت است .

یکی آنکه عایشه ام المؤمنین رضی الله عنها را فریب دادند و آنروز متوجه بمقام ولایت علی کرم الله وجهه نبوده چنانچه خودش گفت فراموش نمودم و در بصره یادم آمد ثانیاً توبه نمود قطعاً خداوند از گذشته ها میگذرد و او را در اعلا درجات بهشت وارد میکند .

داعی - در موضوع توبه تکرار گفتار نمیکنم و نمیگویم خون آنهمه مسلمانان

(۱) بدرستیکه عایشه از همه مردم نسبت بعثمان دشمن‌تر بود تا آنجا که پیراهن رسول خدا را در منزل خود آویخته و بواردین اظهار میکرد این پیراهن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که هنوز کهنه نگردیده وعثمان سنت آنحضرت را کهنه وازکار انداخت .

(۲) خداوند او را از رحمت خود دور گرداند بسبب کردار نا پسندیده ای که باختیار خود بیادگار گذارد وخداوند کسی است که ظلم بربندگان نمی کند (آنکه را عذاب کند کیفر کردار او است) .

(۳) اگر امر خلافت علی بآخر رسد وحال آنکه عثمان مظلوم کشته گردید دوست میدارم که آسمان بزمین آید وجهان فانی گردد .

بیگناه ریخته شده وهتك نوامیس گردیده و نهب اموال شده چگونه بدون محاکمه میگذرد - صحیح است که خداوند ارحم الراحمین است - ولی **فی موضع العفو و الرحمة واشدّ المعاقبین فی موضع النکال والنقمة (۱)** علاوه نادم مرگ خود معترف بوده که عمداً سبب وقوع حوادث گردیده فلذا بنا برآنچه اکابر علماء خودتان نقل نموده‌اند وصیت نمود مرا پهلوی پیغمبر دفن ننمائید چه آنکه خود میدانم چه حوادثی بعد از آنحضرت ظاهر ساختم چنانکه حاکم در مستدرك وابن قتیبه در معارف ومحمّد بن یوسف زرندی در کتاب اعلام بسیرة النّبی وابن‌البیّع نیشابوری و دیگران نقل نموده اند که عایشه‌بعبدالله زبیر وصیت کرد **ادفنونی مع اخواتی بالبقیع فانّی قد احدث اموراً بعده (۲) .**

اما اینکه فرمودید ام المؤمنین فراموش کار بوده و احادیث فضایل علی را در بصره یاد آورد ومنع پیغمبررا از آن کار بخاطر نداشت اشتباه فرمودید خوبست کتب معتبرهٔ اکابر علماء خودتان‌را ببینید تا باشتباه خود پی ببرید مخصوصاً از ص ۷۷ جلد دوم شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید را مطالعه فرمائید تا حقیقت بر شما کشف گردد اینك برای روشن شدن مطلب ببعض از مندرجات آن کتاب اشاره می‌نمایم .

نصایح ام سلمه بعایشه

ابن ابی الحدید از تاریخ ابی مخنف لوط بن‌یحیی ازدی نقل مینماید که در آن موقع ام المؤمنین ام سلمه هم برای عمل حج بمکه مشرف بود وقتی شنید عایشه بخونخواهی عثمان برخاسته وعازم بصره است بسیار متأثر شد ودر مجالس تظاهر بنقل مناقب علی علیه‌السلام مینمود عایشه بملاقات ام سلمه رفت تا اورا فریب داده باخود همدست نموده بصره بروند .

ام سلمه فرمود تا دیروز آنهمه دشنام بعثمان میدادی و منعت مینمودی و

(۱) خداوند ارحم الراحمین است در محلی که حکمت مقتضی عفو ورحمت باشد وبعکس اگر اقتضای حکمت سخت گیری شد سخت‌ترین عقوبتها را در موقع‌نقمت وسختی میکند .

(۲) دفن کنید مرا پهلوی خواهرهایم‌در بقیع زیرا من بعداز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ایجاد واحداث امور نمودم .

اورا نمثل میخواندی وحالا بخونخواهی او در مقابل علی (ع) برخاسته ای آیا از فضایل آنحضرت غافلی اگر یادت رفته من اینك یاد آوری مینمایم .

یاد آوری نمودن ام سلمه فضایل علی را برای عایشه

یادت بیاید روزی که من با رسول خدا (ص) بحجره تو آمدیم در آن بین علی وارد شد وبا پیغمبر (ص) نجوی نمود و نجوی طول کشید تو خواستی بر آن حضرت هجمه نمائی من منعت کردم گوش ندادی و حمله نمودی بر آن بزرگوار و گفتی در هرنه روز یك روز نوبهٔ من است آنهم تو آمده‌ای وپیغمبر (ص) را مشغول نموده ای رسول اکرم (ص) غضبناك در حالتیکه صورت مبارکش سرخ شده بود بتو فرمود . **ارجعی وراءك والله لایبغضه احد من اهل بیتی ولا من غیرهم من الناس الّاوهو خارج من الایمان (۱)** پس تو نادم و پشیمان برگشتی عایشه گفت بلی یادم هست ! ! .

ام سلمه فرمود یادت بیاید روزی که تو سر مبارك پیغمبر را شستشو میدادی و من غذای حیس تهیه مینمودم آنحضرت سر مبارك بلند نمود فرمود کدام یك از شما صاحب شتر کنه کارید که سگهای حوأب بر او پارس نمایند وبرروی پل صراط برو افتاده گردد من دستمرا از حیس برداشته عرض کردم یارسول الله پناه میبرم بخدا و برسول خدا ازاین امر آنگاه دست برپشت توزده فرمود بپرهیز از آنکه تو باشی آنکس که این عمل کند ـ عایشه گفت بلی یادم هست ! ! .

ام سلمه گفت یادت بیاورم که در یکی از سفرها من وتو با پیغمبر (ص) بودیم روزی علی (ع) کفشهای پیغمبر (ص) را میدوخت وما در سایه درختی نشسته بودیم ناگاه پدرت ابی‌بکر باتفاق عمر آمدند اجازه خواستند من‌وتو رفتیم عقب پرده آنها نشستند بعد از گفتگوی چندی گفتند یارسول‌الله **انّا لاندری قدر ما تصحبنا فلو اعلمتنا من یستخلف علینالیکون لنا بعدك مفزعا فقال لهما امّا انّی قداری مکانه ولو**

(۱) برگرد بعقب بخدا قسم احدی از اهل بیت من‌و نه غیر از آنها از مردم باعلی دشمنی ننماید مگر آنکه او از ایمان بیرون رفته است .

فعلت لتفرّقتم عنه کما تفرّقت بنو اسرائیل عن هرون بن عمران فسکتاثم خرجا (۱) .

بعد از بیرون رفتن آنها ما بیرون آمدیم من عرض کردم یا رسول الله من کنت مستخلفاً علیهم **فقال خاصف النعل فنزلنا فلم‌نر احداً الّا علیّاً فقلت یا رسول‌الله ما أری الّاعلیّا فقال هو ذلك (۲) .**

عایشه گفت بلی یادم هست ام سلمه گفت پس بعداز اینکه این احادیث را میدانی کجا میروی گفت برای اصلاح بین مردم میروم ؟!! .

پس آقایان تصدیق نمائید ام المؤمنین عایشه فریب نخورده بلکه خود عازم فتنه انگیزی بوده عالماً عامداً قیام نموده با آنکه امسلمه باو یاد آوری نمود احادیث رسول الله (ص) را مع ذلك متنبّه نگردید ـ با اقرار بمقام حقیقت امیر المؤمنین حرکت نمود بسوی بصره و آن فتنه بزرگ را برپا کرد که منجر بریختن خون مسلمانان بسیار گردید ! ! ! .

مخصوصاً در این حدیث خصف نعل بزرگترین نص و حجة است بر اثبات امامت و خلافت آنحضرت که وقتی ام سلمه عرض میکند یا رسول الله کیست آن کسیکه اورا خلیفه قرار میدهی بعد از خود فرمود دو زننده نعلین من و آن جز علی بن ابیطالب کسی نبوده است .

گناه شیعیان فقط اینست که تحت تأثیر هیچ عادتی قرار نمیگیرند و با دوربین حقیقت وقایع مهمّهٔ چهارده قرن قبل را مینگرند و بدون حب و بغض از آیات

(۱) ماحصل معنی آن که عرض کردند ماقدر مصاحبت تورا نمیدانیم فلهذا تمنا داریم مارا تعلیم دهید و بفرمائید چه کسی خلیفه وجانشین شما بر ما میباشد که بعد از شما مفزع وپناهگاه ما باشد حضرت به آن دو (ابوبکروعمر) فرمود من مقام ومرتبه ومکان او را میشناسم (یعنی جانشین خود را) ولی (فعلا) اگر این عمل را بکنم واو را معرفی نمایم از اطراف او متفرق میشوید همچنانکه بنی اسرائیل از اطراف هارون متفرق شدند پس ساکت گردیده بیرون رفتند .

(۲) چه کسی بر آنها خلیفه میباشد فرمود آنکس که نعلین مرا پاره دوزی میکند پس از خدمت آنحضرت بیرون آمدیم دیدیم جز علی (علیه السلام) کسی نبود پس عرض کردم یا رسول‌الله غیر از علی کسی را نمی‌بینم فرمود همان (علی) خلیفه است .

قرآن مجید وآنچه در کتب معتبره علماء فریقین نوشته شده است استفاده نموده وقضاوت بحق مینمایند .

بهمین جهة معتقدند باینکه ولو بصورت ظاهر در تاریخ با دسیسه بازیهای سیاسی خلافت علی علیه‌السلام زماناً در مرتبه چهارم قرار گرفته .

ولی این عقب ماندگی افضلیّت ونصوص وارده در حق آن حضرت را از میان نبرده و نخواهد برد .

ما هم معتقدیم و اقرار داریم که در تاریخ ثبت گردیده که ابی بکر (با دسائس سیاسی) در سقیفه بدون حضور علی علیه‌السلام و بنی هاشم و کبار صحابه و بامخالفت قبیله خزرج از انصار خلیفه نامیده شد و بعد از او هم بطریق دیکتاتوری فردی و شوری عمر و عثمان قبل از مقام ولایت علی علیه‌السلام ظاهراً مسندنشین خلافت گردیدند ؟!!.

ولی با یك تفاوت که آنها خلیفة الخلق بودند یعنی عدّه‌ای از همدستان آنها قیام نمودند و حلقهٔ خلافت رابگردن آنها انداختند .

ولی مولانا امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خلیفةالرسول است که منصوص از جانب خدا و پیغمبر ﷺ بوده است .

شیخ ـ بی لطفی میفرمائید هیچ تفاوتی بین آنها نبوده همان مردمی که خلفاء ثلاثه ابی‌بکر و عمر و عثمان رضی‌الله عنهم را بمقامات خلافت اجماعاً نصب نمودند علی کرم الله وجهه را هم همان اشخاص بخلافت نصب نمودند .

اختلاف در تعیین خلفاء ثلاث دلیل بر بطلان خلافت آنها است

داعی ـ تفاوت در تعیین خلافت خلفا از جهات بسیاری واضح و آشکار است اولا اشاره باجماع فرمودید بی لطفی مینمائید که تجدید مطلب میکنید زیرا که بی اساس بودن دلیل اجماع را شبهای قبل کاملا بعرضتان رسانیدم که اجماع امت بر خلافت هیچیك از خلفاء در ابتداء امر واقع نشد (مراجعه شود به ص ۴۸۲ تاص ۴۹۱ همین کتاب) .

دلائل دیگر بر بطلان اجماع

ثانیاً اگر اتّکاء شما بدلیل اجماع است و این حق را از جانب خدا و پیغمبر برای امت ثابت

شرعی میدانید علی‌القاعده بایستی هر خلیفه ای که ازدنیا میرودامت‌جمع شوند یاباصطلاح امروزیها مجلس مبعوثان یامؤسسان تشکیل دهند برای تعیین خلیفه بعدی صحبت کنند اجماع عموم (یابقول شما) اجتماع عقلا برهر فردی قرار گرفت ورأی اتّفاقی برآن ثابت آمد آن فرد منتخب خلیفه و برگزیدهٔ مردم میشود (نه خلیفه رسول خدا) واین جریان طبیعی درتمام ادوار باید مورد عمل قرار گیرد .

والبته تصدیق میفرمائید چنین اجماعی ابداً برای هیچیك از خلفاء در اسلام واقع نشده حتی همان اجماع ناقصی هم که ما قبلا ثابت نمودیم (که کبار صحابه و بنی هاشم و انصارداخل نبودند) برای احدی جزابی بکربن ابی قحافه واقع نشد .

زیرا خلافت عمر باتفاق جمیع مورخین و محدثین اسلام و غیره فقط بنصّ خلیفه ابی بکر بوده است اگر اجماع شرط در تعیین خلافت است چرا بعد از ابی بکر در تعیین عمر بخلافت تشکیل اجماع نشد و بآراء عمومی مراجعه ننمودند .

شیخ ـ بدیهی است چون ابی بکر را بخلافت اجماع امت معین نمود ؟! قول خلفیه اول بتنهائی برای تعیین خلیفه بعدی سندی است محکم بعدازآن دیگر احتیاجی باجماع و گرفتن آراء امت در تعیین خلیفه بعدی نیست بلکه قول هرخلیفه برای تعیین خلیفهٔ بعدی سندیت ثابت دارد و این حق مخصوص خلیفه است که خلیفه بعد از خود را معین نماید و مردم را حیران و سر گردان نگذارد لذا چون ابی بکر ثابت الخلافه بالاجماع عمر را بخلافت برقرار نموده خلیفهٔ ثابت پیغمبرشد ؟!! .

داعی ـ أولاً اگر چنین حقی برای خلیفه ثابت الامر (بعقیده شما) در تعیین خلیفه بعدی قائلید و میگوئید وظیفه خلیفه است که امت را حیران نگذارد و نصّ او تنها در تعیین خلیفه بعد از خود کفایت میکند چرا این حق را از پیغمبر ثابت النبوّه که هادی بشر بوده است ساقط نمودید .

و چرا آنهمه نصوص عالیهٔ واضحه ای راکه صراحةً و کنایةً رسول اکرم ﷺ در دفعات متعدده و مواطن مختلفه بر علی علیه‌السلام نمود و در کتب معتبره خودتان پر است (و ما هم در شبهای قبل ببعض از آنها اشاره نمودیم و امشب هم نصّ صریح در حدیث

امّ سلمه بعرضتان رسید) نا دیده گرفته و ترتیب اثر ندادید و از برای هر یك تأویلات بارده نمودید مانند تأویل و تغییر مضحکی که ابن ابی الحدید در حدیث ام سلمه نموده و این نص صریح را رد نموده .

واقعاً جای تعجب است که روی چه اصل میفرمائید قول ابی بکر درتعیین عمر بخلافت سندیّت دارد ؟ ولی قول رسول خدا ﷺ سندیّت ندارد ؟ و برای آن کلمات حکیمانه تعبیرات بارده مینمائید ؟ ! .

ثانیاً از کجا و بچه دلیل میفرمائید خلیفهٔ اول که باجماع معیّن شده حق دارد خلیفهٔ بعدی رامعین نماید آیا همچو دستوری ازپیغمبررسیده است قطعاًجواب منفی است .

ثالثاً میگوئید خلیفه اول که باجماع معین شد در تعیین خلفاء بعدی دیگراحتیاج باجماع نمیباشد همان خلیفهٔ منصوب از جانب خلق حق دارد خلیفه بعد از خود را معین نماید و نص او تنها کفایت میکند ؟ ! .

اعتراض برمجلس شوری

اگر امر چنین است پس چرا فقط این امر در خلافت عمر عملی شد بلکه در خلافت عثمان بر خلاف شد عمر تعیین خلیفه نکرد امر را بشورای شش نفری واگذار نمود ؟! .

معلوم نیست دلیل آقایان بر اثبات خلافت چیست میدانید دلائل که اختلاف پیدا کرد اصل موضوع از بین میرود ؟ .

اگر دلیل شما بر اثبات خلافت اجماع امت است و جمیع امت باید جمع شوند و اتّفاقاً رأی بدهند (گذشته از آنکه در خلافت ابی بکر هم چنین اجماعی نشد) پس چرا در خلافت عمر چنین اجماعی تشکیل ندادند ؟ و اگر اجماع را در خلافت اوّلی شرط می دانید و در تعیین خلفای بعد فقط نص خلیفهٔ منصوب باجماع کفایت می کند .

پس چرا درخلافت عثمان این امر عملی نشد ؟ و خلیفه عمر برخلاف رویه‌ابی‌بکر تعیین خلیفه را بشورای (دیکتاتوری) واگذار کرد ؟ آنهم چه مجلس شورائی

که در هیچ جای عالم (حتی در میان ملل وحشی) چنین مجلس شورائی وجود پیدا نکرده عوض آنکه نمایندگان مجلس را ملت معین‌نمایند (که شاید قول‌و رأی اکثریت آنها قدری مؤثر باشد) خلیفه عمر خود معین نمود .

اعتراض بر حکمیت عبدالرحمن بن عوف

و عجیب‌تر ازهمه آنکه جلو اختیار همه‌را گرفت و تمام آن عدّه را تحت امر و فرمان عبدالرحمن بن عوف قرار داد ؟ ! .

معلوم نیست روی چه ملاك شرعی و عرفی علمی و عملی عبدالرّحمن را آنقدر شاخصیّت داد (جز آنکه خویش‌نزدیك عثمان‌بود و یقین‌داشت طرف عثمان‌را نمی‌گذارد و دیگری را بگیرد) که در دستور خود گفت هر طرفی که عبدالرّحمن است حقّ است و با هر کس عبدالرحمن بیعت نماید باید دیگران تسلیم شوند وقتی خوب دقت کنیم می بینیم ایجاد دیکتاتوری نموده منتها بصورت شوری در آورد ؟! .

و بقول امروزی ها قانون دمکراسی بکلی برخلاف این رویه و رفتار میباشد .

واقعاً جای تعجب و تأسف است که رسول اکرم ﷺ مکرّر فرموده که شبهای قبل هم با سلسله اسناد ذکر نمودم که **علیّ مع الحقّ والحقّ مع علیّ حیث دار(۱)** .

ونیز فرمود : **هذا علیّ فاروق هذه الامة یفرق بین الحقّ والباطل (۲)** .

چنانکه حاکم در مستدرك و حافظ ابو نعیم در حلیه و طبرانی در اوسط و ابن عساکر در تاریخ و محمّد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب و محبّ الدین طبری در ریاض النضره و حموینی در فراید و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج و سیوطی در درّ المنثوراز ابن‌عباس وسلمان وأبی‌ذروحذیفه نقل‌نموده‌اند که رسول‌اکرم ﷺ فرمود : **ستکون بعدی‌فتنة فاذاکان ذاك فالزموا علیّ‌بن‌ابیطالب فانّه اوّل من‌یصافحنی یوم‌القیمة وهو الصدّیق الاکبر وهوفاروق هذه الامة یفرق بین‌الحقّ والباطل و هو یعسوب‌المؤمنین (۳)** .

(۱) علی باحق وحق باعلی میگردد «یعنی هر راهی علی برود آن راه حق است» .
(۲) این علی فاروق این امت است که‌جدائی میاندازد میان حق و باطل .
(۳) زود است بعد از من‌فتنه‌ای برپا شود درآنموقع برشما لازم است التزام رکاب علی را اختیار نمائید زیرا او اول کسی استکه روز قیامت‌با من مصافحه‌مینماید او راست گو وفاروق این امت میباشدکه تفریق می‌نماید‌بین حق وباطل او است پادشاه مؤمنین .

و در حدیث معروف عمّار یاسر است که با سلسله اسناد درلیالی ماضیه‌مفصلاعرض نمودم که آنحضرت بعمّار فرمود **ان سلك‌الناس کلّهم و ادیا و سلك‌علیّ‌وادیا فاسلك وادی علیّ و خلّ عن‌الناس یا عمّار علیّ لایردّك عن هدی ولایدلّك علی ردی یا عمّار طاعة علیّ طاعتی و طاعتی طاعةالله (۱) .**

ظلم فاحش بمقام مولانا امیرالمؤمنین (ع)

آنگاه برخلاف دستور پیغمبر (ص) خلیفه‌عمر علی را در شوری میگذارد تحت امر و فرمان عبدالرحمن؟!! .

آیا میشود بآن دستگاه بدین نشد؟ آنهمه از کبار صحابه را بر کنار و حق رای آنها را در امر خلافت ساقط نمود بس نبود در خود شوری هم ظلم فاحش بر علی (ع) وارد آوردند و اهانت بزرگی بآنحضرت نمودند که فاروق بین حق و باطل را تحت امر و فرمان عبدالرحمن قرار دادند؟! .

آقایان محترم منصفانه قضاوت نمائید مراجعه کنید بکتب رجال‌از قبیل استیعاب و اصابه و حلیة الاولیاء و امثال آنها حالات علی (ع) را با عبدالرحمن و بلکه با آن پنج نفر اعضاء شوری بسنجید ببینید عبدالرّحمن لیاقت مقام حکمیّت را داشته یا مولی امیر المؤمنین (ع) آنگاه پی ببرید بحق کشیهائی که روی دسته‌بندیهای سیاسی‌بکاررفته و مقصود از آن بازیها پامال نمودن حق‌ولایت در مرتبهٔ سوم بوده‌است؟!! .

خلاصهٔ کلام اگر دستور خلیفهٔ ثانی عمر بن الخطاب عملی بوده که در تعیین خلافت مجلس شوری لازمست پس چرا در خلافت مولانا امیرالمؤمنین عملی نشد؟ .

و تعجب است که در خلافت خلفاء اربعه (راشدین) (ابی‌بکر و عمر و عثمان و علی) چهار قسم عمل شده آیا کدام یك از اقسام اربعه حق و ملاك عمل ومدار کار بوده و اقسام دیگر باطل و اگر تمام طرق دل بخواه حق بوده تصدیق نمائید شما برای تعیین خلافت طریق ثابت و دلیل قانع کننده ندارید .

---

(۱) اگر تمام مردم براهی میروند وعلی براه دیگر پس راهی را برو که علی میرود و بی نیاز شود از مردم ای‌عمار علی تورا از هدایت برنگرداند وبضلالت‌وهلاکت ننماید ای عمار اطاعت علی اطاعت من است واطاعت من اطاعت خدا است .

واگر آقایان محترم قدری ازعادت بیرون آئید وبا نظر انصاف وعمیقانه بحقایق بنگرید تصدیق خواهید نمود حقیقت غیر ازآنست که ظاهراً جریان پیدا نموده .

چشم‌بازو گوش باز واین عمی   حیرتم از چشم بندی خدای

شیخ ـ چنانچه این بیانات شما صحیح باشد که باید (بقول شما) در او تعمّق بیشتری نمود خلافت علی کرّم الله وجهه هم متزلزل میشود برای آنکه همان اجماعی که خلفاء قبل (ابی‌بکر وعمر وعثمان رضی الله عنهم) را بخلافت نصب و تقویت نمودند علی کرّم الله وجهه را نیز آوردند وبخلافت بر قرار نمودند .

داعی ـ این فرمایش شما وقتی‌صحیح میباشد که نصوص قبلی از رسول‌خدا (ص) در کار نبوده وحال آنکه خلافت علی (ع) مربوط باجماع امت نبوده بلکه منصوص از جانب خدا وپیغمبر بوده .

خلافت علی منصوص از جانب خدا و پیغمبر بوده

و اگر آنحضرت زیر بار خلافت رفت نه از جهت اجماع واجتماع مردم بود بلکه از جهت استرداد حق بود زیرا هرذی حقی که حقش را غصب نمایند ولو سالها بگذرد هروقت فرصتی بدست‌آورد ومقتضی موجود شد و مانع از میان رفت باید حق خود را بگیرد .

فلذا آن روزی که مانع برطرف ومقتضی موجود شد آن حضرت احقاق حق نمود وحق بر مرکز خود قرار گرفت .

اگر آقایان فراموش فرمودید صفحات جرائد ومجلات وفوق العاده‌های منتشره را مطالعه فرمائید دلائل و نصوص خلافت را که ما در لیالی ماضیه یاد آور شدیم و ثابت نمودیم که برقراری آن‌حضرت بمقام خلافت ظاهری از جهت اجماع وتوجه مردم نبوده بلکه از جهت نصوص رسول الله (ص) با آیات قرآنی واسترداد حق بوده .

شما نمی توانید یك خبر متّفق علیه بیاورید که رسول اکرم (ص) فرموده باشد ابی‌بکر وعمر وعثمان وصی و خلیفهٔ من اند یا نامی از خلفای اموی و عباسی برده باشد .

ولی در تمام کتب معتبرهٔ خودتان (علاوه برتواتر کتب شیعه) اخبار بسیاری از پیغمبر صلی الله علیه وآله موجود است که علی علیه‌السلام رابخلافت ووصایت معرفی فرموده که ببعض از آنها در شبهای گذشته اشاره نمودیم وامشب هم خبر ام سلمه بعرضتان رسید.

شیخ - در اخبار ماهم رسیده که پیغمبر فرمود ابی‌بکر خلیفهٔ من است.

داعی - گویا فراموش فرمودید دلائل شبهای قبل را که بر بطلان آن احادیث ذکر نمودیم امشب هم شمارا بلا جواب نمیگذاریم شیخ مجد الدین فیروز آبادی صاحب قاموس اللّغة در کتاب سفر السعادة گوید **انّ ماورد فی فضائل ابی‌بکر فهی من المفتریات التی یشهد بدیهة العقل بکذبها** (۱).

خلافت علی باجماع نزدیکتر بود

علاوه براینها اگر خوب دقت کنید در طریقهٔ ظاهری خلافت برای هیچ یك از خلفاء راشدین (از ابی‌بکر وعمر وعثمان و علی علیه السلام) و خلفاء اموی و عباسی اجماعی واقع نشد - که تمام امت جمع کردند یا نمایندگان صحیح العمل بجمیع امت اجتماع نمایند ومتّفقاً رأی بخلافت آنها بدهند - ولی برحسب ظاهر اگر بخلافت مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام بنگریم می‌بینیم باجماع نزدیکتر بود تا خلفاء قبل وبعد زیرا مورخین از علماء خودتان نوشته اند در خلافت ابی‌بکر در مرتبه اول فقط عمر و ابوعبیده قبرکن معروف بجرّاح وارد بودند بعد عدّه‌ای ازقبیلهٔ اوس روی لجاجت وازجهت مخالفت باقبیله خزرج که سعد بن عباده را کاندید امارت نموده بودند بیعت نمودند و بعد بمرور بعضی بتهدید (چنانچه شرح دادیم) و جمعی بتطمیع بیعت نمودند و جمعی مانند انصار بریاست سعد بن عباده تا بآخر تبعیت از خلافت ننمودند.

واما خلافت عمر فقط بدستور ابی‌بکر تنها برقرار شد اجماعی واخذ آراء عمومی ابداً درکار نبود بلکه خلافت سلطنت مآبانه انجام شد؟!.

واما عثمان روی شالودهٔ سیاسی مجلس شورای (دیکتاتوری) که عمر دستور داد برمسند خلافت نشست!!.

(۱) آنچه در فضائل ابی بکر نقل گردیده از مفتریاتی است که بدیههٔ عقل گواهی بدروغ آنها میدهد.

و اما درطریقهٔ خلافت علی علیه‌السلام تقریباً غالب نمایندگان بلاد مسلمین که تصادفاً جهة دادخواهی بدربار خلافت بمدینه آمده اجماع بزرگی تشکیل داده بودند شرکت نمودند و باصرار همهٔ آنها آنحضرت برمسند خلافت ظاهری مستقر گردید.

نواب - قبله صاحب اجماع نمایندگان بلادمسلمین درمدینه برای تعیین خلافت بوده.

داعی - خیر هنوز خلیفه سوم بر مسند خلافت بر قرار بود بلکه جمعیت بسیاری از غالب بلاد مسلمین از زعماء قوم و بزرگان قبائل جهة عرض حال و شکایت از عمّال و حکّام جائر ظالم بنی امیه و غیره و حرکات زشت و قبیح مروان و دیگران که نزدیك بمقام خلافت بودند بدربار خلافت در مدینه جمع شدند که عاقبت آن اجماع که کبار صحابه هم در آنها بودند بواسطه ندانسته کاریهای خود عثمان و گوش ندادن بنصایح مشفقانهٔ امیرالمؤمنین و کبار صحابه منجر بقتل او گردید.

لذا اهل مدینه باتفاق تمام بزرگان قبائل و زعماء اقوام بلاد مسلمین که تصادفاً در مدینه حاضر بودند بحالت اجماع در خانه مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتند و آنحضرت را بالتماس و اصرار بمسجد آورده و اجماعاً با آن بزرگوار بیعت نمودند و چنین اجماعی ظاهراً در اول بیعت برای هیچیك از خلفاء ثلاث قبل از آنحضرت واقع نشد که روی میل و اراده و اختیار اهل مدینه باتفاق زعماء بلاد مسلمین دست بیعت بسوی یك فرد شاخصی بکشند و اورا بخلافت بشناسند.

با چنین اجماع و اجتماعی که برای آنحضرت واقع شد ما آنرا دلیل خلافت برای آنحضرت نمی دانیم بلکه دلیل ما بر خلافت آنحضرت قرآن مجید و نص خدا و رسول الله صلی الله علیه وآله است.

مطابق سیرهٔ تمام انبیاء که بامر خداوند وصی وخلیفه خودرا معین مینمودند.

ثالثاً فرمودید بین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و سائر خلفاء تفاوتی نبوده است نمی دانم عمداً یا سهواً اشتباه فرمودید برای آنکه با دلائل عقل و نقل بلکه اجماع امت ثابت است که بین علی علیه‌السلام و خلفاء بلکه تمام امت تفاوت بسیاری بوده است.

علی (ع) متمایز از سایر خلفاء بوده

اولین امتیازی که مولانا امیرالمؤمنین علی (ع) داشته و بهمین جهة متمایز از سایر خلفاء بوده آنست که آنها خلفاء منصوب از جانب جمعیتی از خلق بوده اند ولی علی (ع) خلیفهٔ منصوب از جانب خدا و پیغمبر بوده است بدیهی است تعیین شدهٔ خدا وپیغمبر حقاً ممتاز از تعیین شدهٔ خلق است هر عاقلی میداند که خلیفه منصوص با خلیفه غیر منصوص فرق بسیار دارد .

و مهم ترین صفت ممتازه ای که علی (ع) را ازسایرخلفاء وجمیع امت ممتازمینماید مقام علم وفضل وشرف وتقوای آنحضرت است که باتفاق جمیع علماء امت (باستثناء عدّهٔ قلیلی ازخوارج و نواصب و بکریون که حالت آنها نزد همه معلوم است) علی (ع) بعد ازپیغمبر اعلم و افضل و اقضی واشرف واتقای از همهٔ امت بوده .

چنانچه اخبار بسیاری در این باب حتی از قول ابی بکر وعمر در شبهای گذشته از کتب معتبرهٔ خودتان نقل نمودم با تأییدات قرآن مجید اینك هم باز خبری در یادم آمد که درشبهای قبل نگفتم از برای شما میخوانم تا کشف حقیقت شود .

امام احمد بن حنبل در مسند و ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و میرسید علی همدانی شافعی در مودة القربی وحافظ ابوبکر بیهقی شافعی در سنن خودوغیر آنها از رسول اکرم (ص) مکرراً بالفاظ و عبارات مختلفه نقل نموده اند که فرمود **علی اعلمکم و افضلکم واقضاکم والرادّ علیه کالرادّ علیّ والرادّ علیّ کالرادّ علی الله وهوعلی حدّالشرك بالله (۱) .**

ابن ابی الحدید معتزلی که از اشراف علماء شما است در چند جای از مجلدات شرح نهج البلاغه نوشته است قول بتفضیل امیر المؤمنین علی (ع) قولی است قدیم که بسیاری از أصحاب و تا بعین قائل بآن بوده اند و شیوخ بغداديون تصدیق باین معنی نموده اند .

(۱) علی علیه‌السلام اعلم وافضل واقضای از همه شما میباشد ردبرحکم وگفتار ورای علی رد برمن است ورد برمن رد بر خداست ورد برخدادر حد شرك بخداست .

(چون صدای اذان اعلام نماز عشاء بر خاست آقایان برای نماز برخاستند پس از اداء فریضه وصرف چای داعی افتتاح کلام نمودم) .

اشاره برؤس فضائل وکمالات

داعی ـ آقایان شما که مشغول نماز بودید داعی فکرها نمودم تا درپایان فکرم بموضوعی برخوردم که اینك بطریق سؤال طرح مینمایم .

بفرمائید شرافت وفضیلت هرفردی برسایر افراد که ایجاد حق تقدم مینماید در نظر شما بچه چیز است .

شیخ ـ (بعد از قدری سکوت) البته طرق شرافت و فضیلت بسیار است ولی در درجهٔ اولی که میتوان رؤس‌فضایل وکمالات شمرد ـ بعد از ایمان بخدا و رسول سه چیز را میتوان بشمار آورد ۱ ـ نسب و نژاد پاك ۲ ـ علم و دانش ۳ ـ تقوی و پرهیزکاری .

داعی ـ احسن الله لکم الاجر ما هم از همین سه طریق که شما بعنوان رؤس فضائل وکمالات انتخاب فرمودید وارد بحث میشویم والبته هریك از صحابه اعم از خلفاء وغیرهم دارای یك خصائصی بودند ولی هریك از آنها که جامع این خصائص عالیه وامّهات فضائل بودند روی قواعد عقلیه ونقلیه حق تقدم برای آنها مسلّم است .

اگر ثابت نمودیم که در این خصائص ثلاثه مولانا امیر المؤمنین (ع) پرچم دار سیادت وسعادت بوده تصدیق نمائید که بانصوص وارده از رسول خدا (ص) آن‌بزرگوار اولی بامر خلافت بوده است و از مقام خلافت ساقط نگردیده مگر بدسیسه بازیهای سیاسی (که بعقیده ابن ابی الحدید در ص ٤٦ جلد اول شرح نهج البلاغه) نامش را مصلحت گذاردند .

در نسب پاك علی علیه السلام

اوّلا در موضوع نسب و نژاد مسلّم است که بعد از شخص خاتم الانبیاء (ص) احدی بشرافت علی (ع) نمیرسد وبقدری نسب ونژاد آنحضرت پاك و درخشنده و تابان میباشد که عقول عقلاء را محو و حیران نموده حتّی متعصّبین از اکابر علماء خودتان مانند علاء الدّین مولی علی بن محمد قوشچی وابوعثمان عمرو بن بحر جاحظ ناصبی وسعد الدین مسعود بن

عمر تفتازانی گویند ما محو و حیرانیم در کلمات علی کرم الله وجهه که میفرماید **نحن اهل البیت لایقاس بنا احد (۱)** .

ونیز ضمن خطبه دوم نهج البلاغه است که بعدازرسیدن بمقام خلافت ظاهری فرمود **لایقاس بآ ل محمّد صلّی اللّه علیه و آله من هذه‌الامة احد ولا یسوّی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداً هم‌اساس الدین وعماد الیقین الیهم یفیء الغالی وبهم یلحق التالی ولهم‌خصائص حق الولایة وفیهم الوصیة‌والوراثة‌الآن اذ رجع الحقّ الی اهله ونقل الی منتقله (۱)** .

این بیانات آنحضرت دلالت کامله براُولویّت وحق تقدم خلافت آنحضرت وخاندان جلیل آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین دارد .

این جملات نه کلام خود آنحضرت است بلکه مخالفین هم تصدیق این معنی را داشته اند چنانچه شبهای قبل عرض کردم که میر سید علی همدانی در مودت هفتم از مودة القربی از ابی وائل از عبدالله بن عمر نقل میکند که گفت در وقت شماره اصحاب پیغمبر، ما گفتیم ابی بکر وعمر وعثمان مردی گفت پس نام علی چه شد گفت **علیّ من اهل البیت لایقاس به احد هو مع رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فی درجته (۳)** .

ونیز از احمد بن محمد کرزی بغدادی نقل میکند که گفت شنیدم از عبدالله بن حنبل که گفت سؤال کردم از پدرم (احمد بن حنبل امام الحنابله) از تفضیل صحابه او گفت ابی بکر و عمر و عثمان پس گفتم بابا علی بن ابیطالب (ع) کجا است گفت **هو من اهل البیت لایقاس به هؤلاء (۴)** .

(۱) مائیم اهل بیت رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که احدی را نتوان قیاس بما نمود .

(۲) احدی از این امت باآل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله طرف مقایسه نبوده‌اند وکسانیکه همیشه از نعمت وبخشش معارف علوم ایشان بهره مندند باآنان برابر نمیشوندآنان اساس وپایه دین وستون ایمان ویقین هستند دور افتادگان از راه حق بآنان رجوع کرده و واماندگان بایشان ملحق میشوند وخصائص امامت (علوم ومعارف حقه وآیات ومعجزات باهره) در آنان جمع وحق ایشانست وبس ـ ودر بارهٔ آنان وصیت (رسول اکرم صلی الله علیه و آله) وارث بردن (از آن وجود محترم) ثابت است در این هنگام حق بسوی اهلش برگشته وبجائی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده .

(۳) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله است) که احدی رامقایسه بااو نتوان نمود او با پیغمبر ودر درجه آنحضرت است .

(٤) علی از اهل بیت (پیغمبر صلی الله‌علیه وآله‌است) که نتوان با او مقایسه نمودابی بکر وعمر وعثمان را .

عجب‌تر آنکه نسب علی (ع) دو جنبه دارد نورانی وجسمانی و ازاین حیث بعد از رسول خدا (ص) آنحضرت منحصر بفرد بوده است .

در خلقت نورانی علی (ع) وشرکت او با پیغمبر (ص)

از جنبهٔ نورانیّت ومعنای حقیقی خلقت حق تقدم باامیر المؤمنین (ع) است .

چنانچه اکابر علماء خودتان از قبیل امام أحمد بن حنبل (امام الحنابله) در کتاب باعظمت مسند و میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی وابن مغازلی شافعی در مناقب و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول نقل مینمایند از رسول اکرم (ص) که فرمود **کنت انا و علیّ بن ابیطالب نورا بین یدی اللّه من قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلمّا خلق اللّه تعالی آدم رکب ذلک النور فی صلبه فلم یزل فی نور واحد حتّی افترقنا فی صلب عبدالمطّلب ففیّ النبوّة وفی علیّ الخلافة (۱)** .

ومیر سید علی همدانی فقیه شافعی مودة هشم از مودة القربی را اختصاص بهمین موضوع داده باین عبارت **المودّة الثامنة فی انّ رسول اللّه وعلیّا من نور واحد اعطی علیّ من الخصال ما لم یعط احد من العالمین (۲)** .

از جمله اخباری که در این مودت نقل نموده وابن مغازلی شافعی هم متعرض است از عثمان بن عفان خلیفه سوم است که گفت رسول اکرم (ص) فرمود **خلقت انا و علیّ من نور واحد قبل ان یخلق آدم باربعة آلاف عام فلمّا خلق اللّه آدم رکب ذلک‌النور فی صلبه‌فلم یزل‌شیء واحدحتّی‌افترقنا فی صلب عبدالمطّلب ففیّ النبوّة وفی علیّ الوصیّة** .

در خبر دیگر بعداز این خبر مینویسد خطاب بعلی نموده فرمود **ففیّ النبوة و**

(۱) من وعلی نوری بودیم در اختیار قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را بچهارده هزار سال پس چون خلق فرمود آدم را خدای متعال مارا که آن نور بودیم در صلب آدم قرار داد وار صلب او پیوسته باهم بودیم تا در صلب عبدالمطلب ازهم جدا شدیم پس درمن نبوت ودر علی خلافت را ظاهر ساخت .

(۲) مودت هشتم در اینکه رسول خدا وعلی از یك نور بودند وداده شده است بعلی ازخصال آنچه باحدی از عالمیان داده نشده است .

الرسالة وفيك الوصيّة والامامة ياعليّ (۱) .

ونيز همين خبررا ابن ابى الحديد معتزلى در ص ٤٥٠ جلد دوم شرح نهج‌البلاغه (چاپ مصر) از صاحب كتاب فردوس نقل نموده وشيخ سليمان بلخى حنفى در باب اول ينابيع المودّة از جمع الفوائد ومناقب ابن مغازلى شافعى و فردوس ديلمى و فرائد السمطين حموينى ومناقب خوارزمى بمختصر اختلافى در ألفاظ و عبارات و اتحاد معنى خلقت نورانى محمّد وعلى صلوات الله عليهما را قبل از خلقت خلايق بهزاران سال نقل مينمايند و اينكه هردو يك نور بودند تا در صلب عبد المطلب از هم جدا شدند قسمتى در صلب عبدالله قرار گرفت كه خاتم الانبياء صلى الله عليه وآله بوجودآمد و نصف ديگر در صلب أبوطالب‌رفت على عليه السلام بوجودآمد محمّد صلى الله عليه وآله رابراى نبوت ورسالت وعلى عليه السلام را براى وصايت وامامت وخلافت انتخاب‌نمودند چنانچه بيان خود رسول‌الله صلى الله عليه وآله است در جملهٔ اخبار وارده .

وأبو المؤيد موفق بن احمد خوارزمى در فصل چهاردهم مناقب و فصل چهارم مقتل الحسين وسبط ابن‌جوزى در ص ۲۸ تذكره و ابن صباغ مالكى در فصول المهمّه ومحمّد بن يوسف گنجى شافعى در باب ۸۷ كفايت الطالب پنج خبر مسنداً از حافظ محدث شام وحافظ محدث عراق از معجم طبرانى باسناد خود نقل مينمايند كه رسول اكرم صلى الله عليه وآله فرمود من وعلى ازيك نور خلق‌شديم وباهم بوديم تا در صلب‌عبدالمطلب از هم جدا شديم وبعض از آن اخبار مفصل و بسيار عالى و پرفائده ميباشد كه از جهت اختصار ازذ كرتمام آنها خوددارى‌مينمايم (كسانيكه طالب‌اندبآن كتاب‌مراجعه‌نمايند) .

اختلاف عبارات والفاظ از آن جهت نيست كه حضرت در يك مجلس فرموده و روات هريك بعبارتى نقل نموده باشند ممكن است درمكانهاى مختلف بيان فرموده باشد چنانچه از سياق خود اخبار معلوم ميشود .

(۱) من وعلى از يك نور خلق شديم قبل از اينكه خلق شود عالم بچهار هزار سال‌پس ازآنكه آدم را خلق نمود خداى متعال ،آن نور را درصلب او قرار داد پيوسته باهم بوديم تا آنكه از هم‌جدا شديم درصلب‌عبدالمطلب پس در من نبوت‌ودر على وصايت‌را قرار داد ـ پس در من نبوت ورسالت ودر تو ياعلى وصيت وامامت را قرار داد .

در نسب جسمانى على عليه السلام

و أمّا ازجنبهٔ جسمانى هم أباً وامّاً داراى شرافتى بزرگ است كه از خصائص وفضايل مخصوصهٔ آن حضرت است .

آباء و أجداد آنحضرت برخلاف ديگران تا بآدم ابو البشر همگى موحّد وخدا پرست بودند ودر صلب ورحم ناپاكى‌آن نور پاك قرار نگرفت واين افتخار ازبراى أحدى از صحابه نبوده است ـ ازاين قرار .

على (۱) بن ابيطالب (۲) بن عبد المطلب (۳) بن هاشم (٤) بن عبدمناف (۵) بن قصى (٦) بن كلاب (۷) بن مرّة (۸) بن كعب (۹) بن لؤى (۱۰) بن غالب (۱۱) بن فهر (۱۲) بن مالك (۱۳) بن نضر (۱٤) بن كنانة (۱۵) بن خزيمة (۱٦) بن مدركة (۱۷) بن الياس (۱۸) بن مضر (۱۹) بن نزار (۲۰) بن معد (۲۱) بن عدنان (۲۲) بن أدّ (۲۳) بن ادد (۲٤) بن اليسع (۲۵) بن الهميس (۲٦) بن بنت (۲۷) بن سلامان (۲۸) بن حمل (۲۹) بن قيدار (۳۰) بن اسمعيل (۳۱) بن‌ابراهيم خليل الله (۳۲) بن تارخ (۳۳) بن تاحور (۳٤) بن شاروع (۳۵) بن ابرغو (۳٦) بن تالغ (۳۷) بن عابر (۳۸) بن شالح (۳۹) بن ارفخشذ (٤۰) بن سام (٤۱) بن نوح (٤۲) بن لمك (٤۳) بن متوشلخ (٤٤) بن اخنوخ (٤۵) بن يارد (٤٦) بن مهلائل (٤۷) بن قينان (٤۸) بن انوش (٤۹) بن شيث (۵۰) بن آدم ابى البشر عليهم السلام (بعداز رسول‌خدا صلّى‌الله عليه‌وآله احدى‌چنين نسب مشعشع تابانى‌ندارد)

شيخ ـ اينكه فرموديد آباء واجداد على كرّم الله وجهه تابآدم أبو البشر همگى موحّد بودند ظاهراً اشتباه فرموديد امر چنين نيست ماهم مأمور بظاهر هستيم براى آنكه مى‌بينيم درآباء آن بزرگوار مشركين وبت‌پرستان بودند از قبيل آزر پدر ابراهيم خليل كه بتصريح آيه شريفه كه ميفرمايد **واذقال ابراهيم لابيه آزر أتتّخذ اصناماً الهة انّى اريك وقومك فى ضلال مبين (۱) .**

(۱) يادكن وقتى راكه ابراهيم بپدرش آزر (عمو يا شوهر مادر ومربى اوكه عرب بر آنها اطلاق پدركند) گفت آيا بت ها را بخدائى اختيار كرده اى ومن راستى تو وپيروانت را درگمراهى آشكار مى بينم آيه ۷٤ سوره ٦ (انعام) .

اشکال در پدر ابراهیم ؑ که آزر بوده و جواب آن

داعي - این بیان بدون تعمّق و تفکّر شما جز تبعیت از أسلاف روی عادت چیز دیگری بنظر داعی نمیرسد زیرا که ما می‌بینیم که أسلاف و أقران شما برای اینکه اسلاف محبوب خودرا از صحابه که نسبت آنها قطعاً بشرك و کفر میرسد پاك کرده باشند یعنی این نقص نسبی‌را از آنها دور نمایند و پدر و مادر مشرك را سبب نقص ندانند راضی شدند که در آباء و اجداد پیغمبر عظیم الشأن خود مشرکی‌وارد - ونسب رسول خدا ﷺ رابشرك و کفر منتهی نمایند - تا اسلاف‌وشیوخ خودرا از این نقص‌مبرّی سازند؟!!.

واقعاً جای بسی تأسف است چنین إعمال غرضها از مردمان دانشمند و فهمیده که جز عناد ولجاج ودست و پا کردن بیجا و محبت و وداد باولیای خود بچیز دیگر نتوان حمل نمود و شما هم روی عادت تبعیّت از گفتار آنها نموده و در هم چه مجلسی واکو مینمائید!!.

وحال آنکه خود میدانید که علماء انساب را إتفاق است که پدر حضرت ابراهیم خلیل الرحمن تارخ بوده نه آزر.

شیخ - شما اجتهاد مقابل نص مینمائید عقاید و نظریّه علماء أنساب را مقابل قرآن میآورید بااینکه قرآن صراحت دارد که پدر حضرت ابراهیم آزر بت پرست بوده است.

داعي - ما هیچگاه اجتهاد مقابل نص نمی نمائیم بلکه چون هدفی نداریم مگر پی بردن بحقائق قرآن لذا قدری دقت و امعان نظر بیشتری مینمائیم براهنمائی اهل بیت وعترت رسول الله ﷺ که عدل قرآن ومبیّن آن هستند می فهمیم که این آیه شریفه روی قاعدهٔ عرف عام مشهور است چه آنکه در عرف معمول است عمو وشوهر مادررا پدر خطاب میکنند.

ودر بارهٔ آزر دو قول است یکی آنکه عموی حضرت إبراهیم ؑ بوده و دیگر آنکه علاوه برآنکه عمو بوده بعد از مردن برادرش تارخ پدر حضرت إبراهیم ؑ

مادر آنحضرت را گرفت فلذا از دو جهة حضرت ابراهیم اورا پدرخطاب میفرمودند یکی‌از جهة عمو بودن ودیگر آنکه شوهرمادرآنحضرت بوده وتادم مرگ او را پدر میخواندند.

شیخ - ما از صراحت قرآن نمی توانیم صرف نظر کنیم مگر آنکه در خود قرآن دلیلی یافت شود که عمو یا شوهر مادر را پدر خوانده باشند و اگر چنین دلیلی نتوانید اقامه نمود (وهرگز نتوانید اقامه نمود) دلیل شما ناقص و غیر قابل قبول است.

داعي - باین محکمی صحبت نفرمائید که در وقت اقامه دلیل استحکام بیاناتتان متزلزل گردد.

چه آنکه درخودآیات قرآن مجید نظائری هست که رویقواعد عرف معمول بیان گردیده که ازجمله آنها آیه ۱۲۷ سوره ۲ (بقره) میباشد که شاهد بر عرض دعاگو است که سئوال وجواب حضرت یعقوب را بافرزندانش هنگام مرگ ذکر نموده میفرماید:

اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک و اله ابائك ابراهیم و اسمعیل و اسحق الهاً واحداً (۱).

شاهد مقصود ازاین آیه شریفه کلمه‌اسماعیل است برای‌آنکه بشهادت قرآن‌مجید پدر جناب یعقوب اسحق است واسماعیل عموی یعقوب است نه پدر اوولی در قرآن روی قاعدهٔ عرف که عمّ را أب خطاب میکردند اورا پدرمیخوانند.

چون فرزندان یعقوب ؑ عرفاً عمو را پدر میخواندند لذا درجواب پدرهم عمو را پدر خواندند خداوند هم درقرآن همان سئوال و جواب را ذکرفرموده.

روی همان قاعده هم که حضرت ابراهیم ؑ عمو و شوهر مادرش را عرفاً پدر میخواندند درقرآن‌هم عرفاً اورا پدر خوانده و الا بدلیل تاریخ و علم ضابط انساب مسلم است که پدرحضرت ابراهیم (ع) تارخ بوده نه‌آزر.

(۱) جناب یعقوب بفرزندان خودگفت شما پس از مرگ من کرا میپرستید گفتند خدای‌تو و خدای پدران تو ابراهیم واسماعیل واسحق را که معبود یگانه است.

در اباء و امّهات پیغمبر مشرك نبوده بلكه همگی مؤمن بالله بودند

دلیل دیگر بر اینکه در آباء و اجداد پیغمبر مشرك و كافر نبوده آیه ۲۱۹ سوره ۲۶ (شعراء) است كه میفرماید و **تقلّبك فی الساجدین** شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲ ینابیع المودة و دیگران از علماء شما از ابن‌عباس (حبرامت) و مفسر قرآن مجید روایت نموده اند درمعنای آیه شریفه كه **تقلبه من اصلاب الموحّدین لنبیّ الی نبیّ حتّی اخرجه من صلب ابیه من نكاح غیرسفاح من لدن آدم (۱)**.

و از جمله دلائل حدیث مشهوری است كه همه علماء شمانقل نموده اند حتی امام ثعلبی كه امام اصحاب حدیث است در تفسیر خود نقل نموده و سلیمان بلخی حنفی درباب ۲ ینابیع المودة ازابن عباس روایت نموده كه رسول اكرم (ص) فرمود **اهبطنی الله الی الارض فی صلب آدم وجعلنی فی صلب نوح فی السفینة وقذف بی فی صلب ابراهیم ثمّ لم یزل الله ینقلنی من الاصلاب الكریمة الی الا رحام الطاهرة حتّی اخرجنی من بین ابوین لم یلتقیا علی سفاح قطّ (۲)**.

و در خبر دیگر فرموده است **لم یدنسنی بدنس الجاهلیّة**.

و نیز در همان باب از كتاب ابكار الافكار شیخ صلاح الدین بن زین الدین بن احمد مشهور به ابن الصلاح حلبی وشرح كبریت احمر شیخ عبدالقادر ازعلاء الدوله سمنانی حدیث مفصلی از جابربن عبدالله انصاری نقل میكند كه از رسول اكرم (ص) سؤال از اول ما خلق الله نموده حضرت جوابهائی میدهد كه وقت مجلس مقتضی نیست شرح دهم تا آخرحدیث كه میفرماید **و هكذا ینقل الله نوری من طیّب الی طیّب و من طاهر**

(۱) میگردانید پیغمبررا از اصلاب اهل توحید (ازپشت آدم) برپشت پیغمبری بعدازپیغمبری تاآنكه بیرون‌آورد او را از صلب پدر اوازنكاح نه بزنا.

(۲) خداوند مرا فرودآورد بسوی زمین در صلب آدم و قرارداد مرا درصلب نوح‌دركشتی وانداخت مرا در صلب ابراهیم وپیوسته نقل داد مراازاصلاب كریمه بسوی رحمهای طاهره‌پاكیزه تاآنكه بیرون آورد مرا از بین پدر ومادری كه ملاقات نكردند یكدیگر را هرگز بزنا - آلوده نگردانید مرا بآلودگیهای جاهلیت.

الی طاهر الی ان اوصله الله الی صلب ابی، عبدالله بن عبد المطّلب ومنه اوصله الله الی رحم امّی امنة ثم اخرجنی الی الدنیا فجعلنی سیّد المرسلین وخاتم النبیّین (۱).

اینكه میفرماید از طیّب بسوی طیّب واز طاهر بسوی طاهر انتقال داده میشدم میرساند كه در آباء واجداد آنحضرت كافری نبوده چه آنكه بحكم قرآن مجید كه میفرماید **انّما المشركون نجس** هركافر ومشركی نجس‌است پس‌وقتی فرمودلم‌ازل **انقل من‌اصلاب الطاهرین الی ارحام الطاهرات** یعنی پیوسته از اصلاب طاهرین بسوی ارحام طاهرات و پاك و پاكیزه منتقل میشدم ثابت میكند كه چون مشركین نجس اند پس آباء واجداد آن حضرت مشرك نبودند.

ونیز درهمان باب ۲ ینابیع نقلا از كبیرازابن عباس‌نقل میكند كه آنحضرت فرمود **ما ولدنی فی سفاح الجاهلیّة شییء وماولدنی الّا نكاح كنكاح الاسلام (۲)**.

آیا خطبهٔ صدو پنجم نهج البلاغه را مطالعه ننموده‌اید كه مولی الموحدین امیر المؤمنین (ع) دروصف آباء رسول‌الله (ص) چنین فرموده **فاستودعهم فی افضل مستودع واقرّهم فی خیر مستقرّتنا سختهم كرایم الاصلاب الی مطهّرات الارحام كلّما مضی سلف قام منهم بدین الله خلف حتّی افضت كرامة الله سبحانه الی محمّد صلّی الله علیه و آله فاخرجه من‌افضل‌المعادن منبتاً واعزّ الارومات مغرساً من شجرة‌الّتی صدع‌منها انبیائه وانتخب منهاامنائه (۳)**.

(۱) وهمچنین نقل‌داد خدای تعالی نورمرا ازطیب وطاهرپاك‌وپاكیزه بسوی پاك وپاكیزه تاآنكه واصل‌نمود بصلب پدرم عبدالله واز او برحم مادرم آمنه پس بیرون‌آورد مرا بسوی دنیا و قرار داد مرا سیدوآقای انبیاء ورسل وخاتم برهمه.

(۲) من بوجود نیامدم بزناهای زمان جاهلیت بلكه بوجودآمدم در اثر عقد ونكاح‌صحیح مانند عقد ونكاح در شریعت اسلام.

(۳) امانت نهاد خدای تعالی (انبیاءرا) در فاضل‌ترین موضع امانت‌كه اصلاب اباء كرام ایشانست وقرار داد ایشانرا در بهترین محل قراركه ارحام طاهره امهات است نقل‌كرد ایشانرا از اصلاب پدران بزرگوار برحمهای پاك وپاكیزه مادران هربار سلفی از آنها گذشته یعنی‌ازدنیا رفت خلفی از ایشان برخاست‌باقامت دین خدا تاآنكه‌كرامت پروردگار كه منصب نبوت‌رسیده بسوی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله پس بیرون آورد آنحضرت‌را از بهترین معدنها از روی روئیدن كه آن طینت طیب وپاك نبوت‌وعزیزترین اصلها از روی نشاندن‌كه آن ماده پاكیزه‌ایست‌كه مستعد رسالت است از درختی كه شكافته وهویداكرده است ازآن شجره طیبه پیغمبران خود را و برگزیده است از آن درخت سعادت امینان خودرا.

اگر بخواهم از این قبیل دلائل برای شما بیاورم تاآخر وقت مجلس باید اقامه دلیل نمایم گمان میکنم برای اثبات مقصود آنهم در مقابل آقایان با انصاف کافی باشد که بدانند آباء واجداد پیغمبر ﷺ تا به آدم ابوالبشر علیه السلام همگی مؤمن و موحد بوده اند بدیهی است **اهل البیت ادری بما فی البیت** اهل بیت طهارت و خاندان رسالت آگاه ترند بحالات پدران از دیگران.

پس از اینکه ثابت شد که آباء واجداد پیغمبر ﷺ همگی مؤمن و موحّد بوده‌اند بخودی خود ثابت است که آباء واجداد علی علیه السلام هم همگی مؤمن و موحّد بوده‌اند.

برای آنکه قبلا ثابت نمودیم از روی اخباریکه علماء خودتان (علاوه برتواتر در أخبار شیعه) نقل نموده‌اند که محمّد وعلی علیهما الصلوات و السلام یك نور بوده اند و در جمیع اصلاب و ارحام پاك و پاکیزه باهم بوده اند تا در صلب جناب عبد المطلب از هم جدا گردیدند.

در عالم نورانیت و جسمانیت باهم بودند هرجا رسول خدا ﷺ بوده علی هم بوده (پس عقل هر ذی عقلی‌حکم میکند که چنین شخصیّت بزرگی که دارای چنان نسَب ونژاد مشعشع پاك وپاکیزه ومنزه ونزدیك ترین اشخاص است برسول الله ﷺ اولی واحق بمقام خلافت بوده است)

شیخ - اگر راه حلّی دربارهٔ آزر وتارخ بدست آورده اید و اثبات طهارت در آباء واجداد رسول خدا ﷺ نموده‌اید ولی چنین ثبوتی در بارهٔ علی کرّم الله وجهه غیر ممکن است (ولو آنکه تا عبد المطلب را بگوئیم موحّد بوده اند) ولی در باره ابوطالب پدر علی کرّم الله وجهه ابداً راهی نیست وثابت است که در حالت کفر از دنیا رفت.

اختلاف در ایمان ابیطالب

داعی - تصدیق مینمایم که در باره جناب ابوطالب ایجاد اختلافی در امت نمودند ولی باید گفت

اللهمّ العن اول ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد (۱). لعنت خدا برآن کس که از روز اول طریقهٔ سبّ و لعن و اهانت و جعل اخبار در ایذاء و آزار علی علیه السلام بکار برد که ریشهٔ این قبیل مطالب شد که بعد ها خوارج و نواصب که عداوت مخصوصی با آن حضرت داشتند و عدّه ای از علمای جامد و بی فکر شما روی عادت و تعصّب تبعاً للاسلاف قائل بقول شماشدند - وگمان نمودند که جناب ابوطالب بی ایمان ازدنیارفت.

و حال آنکه جمهور علمای شیعه و تمامی اهل بیت طهارت و خاندان رسالت که اقوالشان سندیّت واجماعشان حجّیت دارد چون عدیل القرآنند - و بیشتر از محققین علماء منصف شما از قبیل ابن ابی الحدید و جلال الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و ابوجعفر اسکافی و اساتید آنها از معتزله و میر سید علی همدانی فقیه شافعی وغیرهم متفقاً قائل باسلام و ایمان جناب ابوطالب اند.

اجماع شیعه بر ایمان ابوطالب

و اما عقیده جامعه شیعه بطور اجماع وارد است که **انّه قد آمن بالنّبی فی اوّل الامر** (۲).

بالا تر از همه آنکه ایمان جناب ابوطالب ازفطرت بایمان بوده نه از کفرمانند سایر بنی هاشم یا برادرانش حمزه و عباس - و از مسلّمات جامعه شیعه است به پیروی از اهلبیت طهارت **انّه لم یعبد صنما قطّ بل کان من اوصیاء ابراهیم** (۳).

و در کتب معتبره علماء محقق شما هم باین معنی بسیار اشاره شده از جمله ابن أثیر در جامع الاصول گفته **وما اسلم من اعمام النبیّ غیر حمزة و العبّاس و ابیطالب عند اهل البیت علیهم السلام** ( ).

بدیهی است اجماع اهل بیت رسول الله علیهم السلام در نزد هر مسلمانی بایستی حجّت باشد چون عدیل القرآن اند و یکی از دو ثقلی هستند که ما مسلمانان

---

(۱) پروردگارا لعنت نما (یعنی رحمت خودرا دور نما) از اول کسی که ظلم نمود در حق محمد وآل محمد (ص).

(۲) بتحقیق که ابوطالب در همان اول امر ایمان آورد به پیغمبر.

(۳) بدرستی که او(ابوطالب) هرگز بت‌پرستی نکرد بلکه از اوصیاء ابراهیم‌خلیل‌الله بود.

(٤) اسلام نیاورد از اعمام پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله در نزد اهل بیت‌رسالت غیرازحمزه وعباس وابوطالب.

مأموریم بگفتار و کردار آنها تمسّك بجوئیم تا گمراه نشویم بنا بر حدیث ثقلین وسایر احادیثی که لیالی ماضیه عرض کردیم که باتفاق فریقین ثابت است مورد توصیه وسفارش رسول الله صلی الله علیه و آله هستند .

ودیگر آنکه بمقتضای قاعدهٔ **اهل البیت ادری بما فی البیت** آن‌خاندان جلیله که مجسّمهٔ تقوی وپرهیزکاری بودند از ایمان و کفر آباء و اجداد و اعمام خود آگاهتر بودند تا مغیرة بن‌شعبه ودیگران از بنی امیه وخوارج و نواصب و بیخبران .

وواقعاً جای تعجب است ازعلمای شما که قول تمام اهل بیت رسالت وامام‌المتّقین امیر المؤمنین که صداقت و راست گوئی اورا خدا و پیغمبر بنا بر روایات معتبرهٔ خودتان تصدیق نموده اند وبالاتفاق میگویند جناب ابیطالب مؤمن و موحّد از دنیا رفت قبول نمی کنید ولی قول یکنفر دشمن سرسخت امیر المؤمنین و فاسق و فاجر معلوم الحال مغیرهٔ ملعون و عدّه‌ای اموی و خارجی و ناصبی را می‌پذیرید و روی آن ایستادگی نموده واصرار مینمایند ؟! .

ابن ابی‌الحدید معتزلی که از اعیان علمای شما است در ص ۳۱۰ جلد ۳ شرح نهج البلاغه گوید اسلام ابوطالب مورداختلاف است ، جامعه شیعه امامیه واکثر زیدیه گفته اند مسلمان از دنیا رفت .

علاوه بر اجماع جمهور علماء شیعه بعض از شیوخ علماء ما (معتزله) مانند شیخ ابو القاسم بلخی وابوجعفر اسکافی وغیر ایشان هم براین عقیده اند که ابو طالب اسلام آورد وعلت آنکه ایمان خودرا ظاهر نساخت آن بود که بتواند پیغمبررا کاملا یاری نماید ـ ومخالفین بملاحظه مقام او مزاحم آن حضرت نشوند .

درحدیث ضحضاح وجواب آن

شیخ ـ مگر جنابعالی‌حدیث ضحضاح را ندیده‌اید که میفرماید **انّ ابا طالب فی ضحضاح من نار (۱)** .

داعی ـ این حدیث هم مانند سایر احادیث موضوعه و مجعوله است که عدّه‌ای از اعادی آل محمّد و اهل بیت طهارت سلام الله علیهم اجمعین در

(۱) ابوطالب درآب کمی از آتش است .

زمان امویها ـ مخصوصاً در دورهٔ خلافت سر سلسلهٔ اهل نفاق معاویة بن ابی سفیان علیه اللعنة والنیران وخوش آیند آن حملهٔ کفر ونفاق جعل نموده اند ـ بعدها بنی امیّه و اتباع آن ها هم عداوة لعلی بن ابیطالب علیه السلام آن احادیث مجعوله را تقویت نموده و شهرت دادند ـ ونگذاردند ایمان جناب ابوطالب هم مانند ایمان جناب حمزه وعباس معروف گردد ـ وبکلّی از نظر جامعه محو کردند .

مجعول بودن حدیث‌ضحضاح

و عجب‌تر از همه آنکه جاعل و ناقل حدیث ضحضاح‌هم یك نفر فاسق فاجر اعداء عدو مولانا امیر المؤمنین علیه السلام مغیرة بن شعبه بوده که ابن ابی‌الحدید در ص ۱۵۹ جلد سیم شرح نهج البلاغه تا ص ۱۶۳ ومسعودی در مروج الذّهب ودیگران مینویسند مغیره در بصره زنا کرد روزی که شهود برای شهادت نزد خلیفه عمر آمدند سه نفر شهادت دادند چهارمی که آمد شهادت بدهد اورا کلمهٔ تلقین وتعلیم نمودند که از دادن شهادت ابا نمود آن سه نفررا حد زدند ومغیره‌را خلاص نمودند ؟! .

یك چنین فاسق فاجر زانی شارب الخمر که حد خدا بر او تعطیل شد از دوستان صمیمی‌معاویة بن ابی سفیان این‌حدیث را روی بغض و کینهٔ امیر المؤمنین علیه السلام وخوش آیند معاویه علیه الهاویه جعل نمود حسب الامر معاویه و اتباع او أمویها و غیر آنها این حدیث مجعول را تقویت نموده شهادت دادند که **انّ ابا طالب فی ضحضاح من نار (۱)** .

وافرادی هم که در سلسلهٔ روات آن قرار گرفته اند مانند عبد الملك بن عمیر و عبد العزیز راوردی و سفیان ثوری و غیره در نزد اکابر علماء جرح و تعدیل خودتان مانند ذهبی در جلد دوم میزان الاعتدال مردود و ضعیف و غیر قابل قبول و بعضی از آنها مانند سفیان ثوری جزء مدلّسین و کذّابین بشمار رفته‌اند چگونه میتوان به حدیثی که چنین اشخاص معلوم الحال در ضعف وشهرت بکذب و دروغ نقل نموده‌اند اعتماد نمود ؟ .

(۱) ابوطالب در آب کمی از آتش است .

دلائل بر ایمان ابوطالب

و حال آنکه دلائل بسیاری بر ایمان جناب ابوطالب در دست هست که جای انکار نیست وقطعاً انکار دلائل واضحه را نمیکنند مگر مردمان جامد یاعنود ولجوج در قبول حقائق

۱ ـ از جمله فرمایش رسول اکرم ﷺ است که فرمود **انا وكافل اليتيم كهاتين في الجنّة (۱)**.

ابن ابی الحدید هم این حدیث را در ص ۳۱۲ جلد چهارم شرح نهج نقل نموده بدیهی است مراد از فرمایش آنحضرت هر کافل یتیم نیست زیرا چه بسیار کافل یتیم که فاسق وفاجر بلکه لاابالی و بی‌دین ومستحق آتش میباشند.

پس مراد آنحضرت جناب ابوطالب وجد بزرگوارش جناب عبد المطلب بوده که کفیل زندگانی پیغمبر خاتم ﷺ بوده اند ومخصوصاً آنحضرت در مکه معروف بود بیتیم ابوطالب که بعد از وفات جناب عبدالمطلب کفالت ونگهداری پیغمبر ﷺ از سن هشت سالگی برعهدهٔ آن جناب قرار گرفت.

۲ ـ خبر معروفی است که فریقین (شیعه وسنی) بطرق مختلفه نقل نموده‌اند و بعضی باین طریق آورده‌اند که آنحضرت فرمود جبرئیل برمن نازل شد و باین عبارت مرا بشارت داد که **انّ اللّه حرّم على النار صلبا انزلك و بطنا حملك و ثديا ارضعك وحجراً كفلك (۲)**.

میر سید علی همدانی در مودّة القربی و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة وقاضی شوکانی در حدیث قدسی این قسم روایت نموده اند که رسول اکرم فرمود جبرئیل برمن نازل شد و گفت **انّ اللّه يقرئك السلام ويقول انّي حرّمت النار على صلب انزلك وبطن حملك وحجر كفلك (۳)**.

(۱) (دو انگشت مبارك را بهم چسبانیده وفرمود) من و کفالت کننده یتیم مانند این دو انگشت (که بهم چسبیده‌اند) در بهشت هستیم.

(۲) خداوند حرام کرده است بر آتش پشت وشکمی که ترا آورده و برخود حمل نموده وپستانی که ترا شیرداده وبهلو وکناری که تراکفالت نموده.

(۳) پروردگار بتوسلام میرساند ومیفرماید من حرام کردم آتش جهنم را بر پشتی که ترا فرود آورد وشکمی که ترا حمل کرد وبغل وکناری که ترا کفالت نمود (مراد از صاحب صلب عبداللّه و صاحب بطن آمنه وصاحب حجر عبدالمطلب وابوطالب علیهما السلام بودند.

این نوع از اخبار دلالت دارد برایمان جناب عبد المطلب وابوطالب وفاطمه بنت اسد زوجهٔ او که کافل زندگانی آنحضرت بودند.

وجناب عبد اللّه وآمنه بنت وهب پدر ومادر آنحضرت و حلیمه سعدیه که مرضعه ودایهٔ آنحضرت بوده اند.

اشعار ابن ابی الحدید در مدح ابوطالب

۳ ـ از جمله دلائل اشعاری است که عزّالدین عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی که از اعیان علماء شما است در مدح جناب ابوطالب سروده ودر ص۳۱۸ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) وسایر کتب ثبت گردیده که گفته است.

ولولا ابو طالب وابنه	**لما مثّل الدين شخصا فقاما**
فذاك بمكة اوى وحامى	**وهذا بيثرب جسّ الحماما**
تكفّل عبد مناف بامر	**واودى فكان عليٌّ تماما**
فقل في ثبير مضى بعد ما	**قضى ماقضاه وابقى شماما**
فللّه ذا فاتحاً للهدى	**وللّه ذا للمعالي ختاما**
وما ضرّ مجد ابيطالب	**جهول لغا او بصير تعامى**
كما لايضرّ آيات الصباح	**من ظنّ ضوء النهار الظلاما(۱)**

اشعار ابوطالب دلیل بر اسلام او میباشد

۴ ـ از جمله اشعاری است که جناب ابو طالب خود در مدح آنحضرت سروده که دلالت واضحه بر ایمان آنجناب دارد که قسمتی از آن اشعار را ابن ابی‌الحدید در ص ۳۱٦ جلد سیم شرح نهج نقل نموده وبسیاری ازاکابر علماء خودتان مانند شیخ ابو القاسم بلخی و ابی جعفر اسکافی از همان اشعار استدلال بر ایمان آن

(۱) ما حصل معنی آنکه اگر ابوطالب وپسرش (علی علیه السلام) نبودند دین اسلام تشخیص و قوامی نداشت ابو طالب در مکه آنحضرت را یافت وحمایت نمود وعلی علیه السلام در مدینه ماکوت نبوت را باتجسس بدست آورد وحمایت کرد عبد مناف (ابوطالب) بامر عبدالمطلب پدر بزرگوارش کفالت زندگانی آنحضرت را بعهده گرفت وادامه داد وعلی آن خدمات را خاتمه داد تأسفی ندارد که ابیطالب بقضای الهی در گذشت زیرا بوی خوش خود (علی علیه السلام) را بیادگار گذارد برای رضای خدا ابوطالب خدمت بدین خدا کرد وعلی (ع) بآن خدمات خاتمه داد تا باوج اعلا رسید.

جناب نموده‌اند وحقاً هم ثابت است که آنجناب ایمان خودرا در لفافهٔ این اشعار ظاهر وهویدا نموده که از جمله اشعار لامیهٔ او میباشد که گفته :

اعوذ بربّ‌البیت من کلّ طاعن   علینا بسوء او یلوح بباطل
ومن فاجر یغتابنا بمغیبة   ومن ملحق فی‌الدین مالم‌نحاول
کذبتم وبیت اللّه نبزی محمّداً   ولمّا نطاعن دونه ونناضل
وننصره حتّی نصرّع دونه   و نذهل عن ابنائنا و الحلائل
وابیض یستسقی الغمام بوجهه   ثمال الیتامی عصمة للارامل
یلوذبه الهلاك من آل هاشم   فهم عنده فی نعمة و فواضل
لعمری لقدکلّفت وجداً باحمد   واحببته‌حبّ الحبیب المواصل
وجدت بنفسی دونه فحمیته   ودافعت‌عنه بالذری والکواهل
فلا زال للدنیا جمالا لاهلها   وشینالمن عادی وزین المحافل
و ایّده ربّ العباد بنصره   واظهر دینا حقّه غیر باطل (۱)

واز جمله اشعار مهمّه آنجناب که ابن ابی الحدید در ص ۳۱۲ جلد سیم شرح نهج ودیگران نقل نموده‌اند وبآن اشعار استدلال بایمان آنجناب کردیده قصیدهٔ میمیّهٔ اوست که گوید :

یرجون منا خطّة دون نیلها   ضراب وطعن بالوشیج المقوّم
یرجون ان نسخی بقتل محمّد   ولم تختضب‌سمر العوالی من‌الدم

(۱) پناه میبرم بخالق‌کعبه ازگروهی‌که بمدی برما طعن میزنند ویا ما را نسبت بباطل میدهند واز شرکسانیکه غیبت مارا میکنند بمعایبی واز شرکسانیکه اموری را بدین نسبت‌میدهند وحال آنکه دین‌شامل آنهانیست بخالق‌کعبه دروغ‌گفتید شماکه نسبت دادیدبمن‌تبری‌ازمحمد(ص) ویا برعلیه او جنگی برپا وشمشیری‌کشیده باشیم قطعاً یاری ودفاع میکنیم از او تاجان خود را نثاراوبکنیم بطوریکه اززن وفرزند خودفراموش کرده باشیم‌وچه بسیارکه مردم بواسطه‌اواستسقاء نموده از ابر رحمة آب یاری شدند چرا که ایشان نگهبان یتیمان وپناه بی پناهانند افتادگان بنی هاشم را پناه گاهست وایشانرا از هرگونه نعم بی نیاز مینماید بجان خودم بقدری بواسطهٔ وجود احمد و محمد «ص» در وجد وسرورغوطه‌ورم‌که وجد را بزحمت‌آورده‌ام‌زیرا اورا بقدری دوست میدارم مانندکسیکه دوست خود را بسینه‌گرفته باشد وجان خود را نثار اوکنم وحمایت از او نمایم ودفاع ازاودادم باعضاء رئیسه وغیر رئیسه خود خداوند او را پاینده بداردکه‌جمال‌اهل دنیا است ونقمت دشمنان‌وزینت هرکوی ومحفل است خلاق عالمیان او را با توفیقات خودتأییدو یاری نمود وظاهر ومحقق‌کرد دین حقی راکه باطل در او راه نداشت .

کذبتم وبیت اللّه حتّی تفلقّوا   جماجم تلقی بالحطیم و زمزم
و ظلم نبیّ‌جاء یدعوا الی‌الهدی   وامرأتی من‌عندذی‌العرش‌قیّم (۱)

واز جمله دلائل واضحه که صراحت ظاهره برایمان آنجناب دارد و پرده را کاملا برداشته وابن ابی الحدید در ص ۳۱۵ جلد سیم شرح نهج نقل نموده این است که گوید :

یاشاهد اللّه علی فاشهد   انّی علی دین النبیّ احمد
من ضلّ فی‌الدین فانّی مهتد (۲)

شمارا بخدا آقایان‌انصاف دهید که‌آیا گویندهٔ این‌اشعار را میتوان کافر خواند که صریحاً اقرار میکند ومیگوید من بردین محمّد ﷺ هستم ویاری میکنم پیغمبر حقی را که ابداً باطلی در کلام او راه ندارد .

شیخ - این اشعار از دوجهت مورد قبول واستشهاد نیست اول آنکه تواتری در این اشعار نمی باشد ثانیاً در هیچ کجا دیده نشده است که ابوطالب اقرار باسلام و ایمان واعتراف بشهادتین نموده باشد - پس بنقل چند شعری نتوان حکم اسلام براو جاری نمود ؟!

داعی - ایراد شما راجع بتواتر عجیب است آنجاکه مطابق میلتان باشد خبر واحدرا حجّت میدانید ومورد عمل قرار میدهید ولی‌وقتی بر خلاف میلتان باشد فوری حربه عدم تواتر را بکار میبرید .

اگر آقایان قدری دقیق شوید بخوبی متوجه میشوید که فردفرد این اشعار اگر متواتر نباشد ولی مجموع آنها متواتراً دلالت دارد برامر واحدی که ایمان جناب

(۱) مردم امید وارندکه ما علیه دین اسلام قیام نموده وشمشیر کشیده محمد را بکشیم و دین را فسخ‌کنیم وخود را در رکاب او خون آلودنکنیم دروغ میگوئید بخالق‌کعبه ما دست‌بردار نیستیم تا حطیم وزمزم پرازقطعات اجسادکشته‌گان‌گردد وظلم برپیغمبری‌که بر انگیخته شده بمنظور هدایت خلایق وکتابی‌که از طرف خالق عرش نازل شد غلط وبی مصرف است .

(۲) ای‌گواهان خدا شاهد باشید که من بردین پیغبر خدا احمد ومحمد «ص» استوارم هرکس از آن خارج است باشد من بر[illegible] شدم .

ابیطالب واعتراف بنبوّت ورسالت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله باشد .

بسیاری از امور است که تواتر آن بهمین قسم معین میشود مثلا جنگها وشجاعتها وحالات مولانا امیر المؤمنین علیه السلام در غزوات هریك خبر واحد است ولی مجموع آنها روی هم تواتر معنوی است که افادهٔ علم ضروری بشجاعت آنحضرت مینماید وهمچنین است سخاوت حاتم وعدالت انوشیروان وغیر ذلك .

علاوه شما که بتواتر علاقه‌مند هستید بفرمائید تواتر حدیث مجعول ضحضاح را از کجا ثابت میکنید .

اقرار ابوطالب دم مرگ به لااله الاّ الله

و اما جواب اشکال دوم شما خیلی بارز وآشکار است زیرا اقرار بتوحید ونبوّت واعتراف بمبدء و معاد حتماً نباید با کلمات نثر مانند گفتن **اشهد ان لا اله الاّ الله واشهد انّ محمّداً رسول الله** باشد بلکه اگر فرد بیگانهٔ از دین اشعاری بگوید که مستلزم اقرار واعتراف بوحدانیّت حق ومقام رسالت حضرت ختمی مرتبت باشد قطعاً کفایت میکند ـ پس وقتی جناب ابیطالب فرمود **یا شاهد الله علیّ فاشهد ـ انّی علی دین النبیّ احمد** ـ حکم همان اقرار بکلمات نثر را دارد .

ولی علاوه براشعار ـ حین موت با کلمات نثر هم اقرار نمود چنانچه سید محمد رسولی برزنجی و حافظ ابو نعیم و بیهقی نقل نموده‌اند که در مرض موت جمعی از صنادید کفار قریش از قبیل أبوجهل و عبد الله بن ابی امیّه بعیادت جناب ابو طالب رفتند درآن حال رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود بعمّش ابو طالب بگو کلمه **لااله الاالله** تا من بر آن شاهد باشم در نزد پروردگار متعال [1] فوری ابوجهل و ابن ابی امیّه گفتند ای ابوطالب آیا بر میگردی از ملت عبد المطلب و پیوسته این کلمات را تکرار نمودند تا آنکه فرمود بدانید أبو طالب برملت عبد المطلب میباشد آنها

(۱) البته این تلقین رسول‌الله صلی الله علیه وآله عم اکرمش ابو طالب را دلالت برکفر آنجناب (العیاذ بالله) ندارد بلکه ما دستور داریم که هر مسلمان مؤمنی را در وقت مردن تلقین و یاد آوری بنمائیم بگفتن لااله‌الاالله تا شیطان بر او غلبه نکند ـ وآن مؤمن در وقت مردن با تجدید کلمهٔ توحید موحد ازدنیا برود ـ فلذا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله روی مهرومحبت واداء وظیفه عم اکرمش را تلقین می‌نمود بگفتن لااله‌الاالله ـ تا آنکه موفق شد وآنجناب در لحظات آخر عمربا تجدیدکلمه‌طیبه لااله‌الاالله از دنیا رحلت نمود .

خوشحال بیرون رفتند آثار موت بر آنجناب ظاهر شد برادرش عباس (که بالای سر برادر نشسته بود) دید لبهای وی حرکت میکند گوش داد دید میگوید : **لااله الاّالله** عباس رو برسول الله صلی الله علیه وآله نمود عرض کرد برادر زاده **و الله لقد قال اخی الکلمة الّتی امرته بها** بخدا قسم برادرم (ابوطالب) گفت آن کلمه ای را که تو باو امر کرده بودی » ولی چون عباس اسلام نیاورده بود کلمه شهادت را برزبان جاری ننمود » انتهی .

وقتی ما قبلا ثابت نمودیم که آباء واجداد پیغمبر همگی موحد بودند متوجه میشوید که جناب ابو طالب در این جمله سیاستی بکار برد که فرمود من برملت عبد المطلب هستم ظاهراً آنهارا ساکت وخوشحال نمود ولی در معنی اقرار بتوحید بود چه آنکه جناب عبد المطلب برملت ابراهیم وموحّد بود ـ علاوه برآنکه صریحاً کلمه طیّبه **لااله الاّ الله** را برزبان جاری نمود .

اگر قدری آقایان از عادت خارج و منصفانه بتاریخ حالات جناب ابی طالب بنگرید بی اراده تصدیق بایمان آنجناب خواهید نمود .

گفتگوی پیغمبر با ابوطالب در ابتداء بعثت

اگر جناب ابوطالب کافر ومشرك وبت پرست بود همان روز اول که پیغمبر صلی الله علیه وآله مبعوث برسالت شد وباعمویش جناب عباس به نزد ابوطالب رفت وفرمود **انّ الله قد امرنی باظهار امری وقد انبأنی واستنبأنی فما عندك یا عمّ** (۱) .

با آنکه مطاع قریش ورئیس بنی هاشم ومقبول القول در نزد اهل مکّه و کفیل زندگانی پیغمبر صلی الله علیه وآله بود دید آنحضرت برخلاف دین او دین تازه‌ای آورده علی القاعده (باتعصّبی که اعراب در دین خود داشتند) بایستی فوری بر خلاف او قیام نماید وآنحضرت را تهدید نموده واز آن‌قیام منع کند واگر نپذیرفت چون بطریق استمداد

(۱) بدرستیکه خداوند مرا باظهار امرخودم مأمور فرموده وبتحقیق مرا پیغبر گردانیده تو بچه طریق مرا یاری خواهی نمود یا بچه‌قسم بامن رفتار میکنی .

آمده بود و بر خلاف عقیده او دعوای نبوت داشت امر کند آنحضرت را حبس نمایند یا لا اقل طردش کنند وقول مساعدت باو ندهد تا از قیام بآن امر بزرگ منصرف گردد تاهم دین خودرا حفظ کند وهم همکیشان خودرا ممنون نماید ـ همان قسمی که آزر برادر زادهٔ خود ابراهیم را طرد نمود.

ابتداء بعثت ابراهیم ﷺ و گفتگو باعمش آزر

چنانچه در آیه ٤٤ سوره ۱۹ (مریم) خدای متعال از بعثت حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه وعلی نبینا وآله السلام خبر میدهد که چون مبعوث برسالت شد نزد عمش آزر رفت و گفت **انّی قدجاءنی من العلم مالم یاتك فاتّبعنی اهدك صراطاً سویاً قال اراغب انت عن الهتی لئن لم تنته لارجمنّك واهجرنی ملیّا (۱).**

ولی برعکس جناب ابوطالب در جواب استمداد نبی مکرم خاتم الانبیاء ﷺ گفت **اخرج ابن اخی فانّك الرفیع کعبا والمنیع حزباوالاعلی ابا والله لایسلقك لسان الا سلقته السن حداد واجتذبته سیوف حداد والله لتذلنّ لك العرب ذلّ البهم لحاضنها (۲).**

آنگاه اشعار ذیل را که ابن ابی الحدید در ص ۳۰٦ جلد سیم شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) و سبط ابن جوزی در ص ٥ تذکره ضبط نموده‌اند به پیغمبر خطاب نمود:

والله لن یصلوا الیك بجمعهم — حتی اوسّد فی‌التراب دفینا
فانفذ لامرك ماعلیك مخافة — وابشر وقرّ بذاك منه عیونا
ودعوتنی‌وزعمت‌انّك ناصحی — ولقد صدقت و کنت‌قبل امینا
و عرضت دینا قدعلمت بانّه — من خیر ادیان البریّة دینا

(۱) بدانکه مرا «از وحی خدا» علمی آموختند که تورا آن علم نیاموخته‌اند پس تو مرا پیروی کن تا براه راست هدایتت کنم آزر در پاسخ ابراهیم گفت تو مگر ازخدایان من روگردان و بی عقیده شدی چنانچه از مخالفت بتان دست برنداری تورا سنگسار کنم «وگرنه» سالها از من بدور باش.

(۲) قیام کن پسر برادر که مرتبه تواز حیث شرافت وسیادت بلند تروازحیث طایفه‌وقبیله عالی واز حیث پدراعلی‌تراز سایربن هستی بخدا قسم هیچکس تورا آزار نکند مگر آنکه با زبانهای تند وتیز وشمشیرهای برنده از تودفاع خواهیم نمود بخدا قسم که عرب در مقابل توبزانودرآید وذلیل گردد مانند حیوانی که ذلیل صاحب خودکرده.

لولاالملامة اوحذاری سبّة — لوجدتنی سمحا بذاك مبینا (۱)

خلاصهٔ کلام عوض آنکه به پیغمبر تغیّر نماید وآنحضرت را منع از آن عمل کند وتهدید بحبس ونفی و قتل نماید بوسیله جملات و کلمات جذاب از قبیل این اشعار و گفتار زیبا تحریص وترغیبش نمود که امر خودت را آشکار کن که برتو ذلت و ترس ومنقصتی نخواهد بود دین وعقیدهٔ خودت‌را نشر بده تا روشن شود بوجود تو چشمهای همه ـ دعوت مینمائی مارا و میدانم بدرستیکه تو ناصح وراست گوئی وقطعاً در این ادعاء هم صادقی همانطوریکه قبل از این امین بودی، دانستم که بتحقیق این دین بهترین ادیان بشر است.

وغیر از آنچه عرض نمودم اشعار بسیاری ابن ابی الحدید در جلد سیم شرح نهج ودیگران در این موضوع ضبط نموده‌اند که وقت مجلس اقتضای نقل تمام آنهارا ندارد گمان میکنم برای نمونه کافی باشد.

حالا آقایان محترم خدارا در نظر بگیرید وانصاف دهید که آیا گویندهٔ این کلمات و اشعار را میتوان مشرك وکافر خواند؟ یاآنکه مؤمن وموحد و خدا پرست حقیقی باید شناخت.

چنانچه اکابر علماء خودتان بی اراده تصدیق باین معنی نموده‌اند.

باب ۵۲ ینابیع المودة شیخ سلیمان بلخی حنفی را مطالعه نمائید که از قول ابو عثمان عمر وبن بحر جاحظ معتزلی نقل مینماید که در باره جناب ابوطالب اظهار نظر نموده و گفته **وحامی النبیّ و معینه ومحبّه اشدّ حبّاً و کفیله و مربّیه و المقرّ**

(۱) بخداقسم که جمعیت قریش پیروی از تونمیکنند تا بمیرند تو بدون ترس وخوف اقدام بوظیفه خود نمای مژده میدهم بتو فتح‌وظفر را مرا بدین خود دعوت نمودی ویقین دارم که‌تو بحق مرا ارشاد نمودی زیرا حسن سابقه وامانت وراستگوئی تو برکسی پوشیده نیست دینی را بمردم عرضه داشتی که من یقین دارم بهترین ادیان است اگر ترس از ملامت وبدگوئی نداشتم هرآینه میبافتی که چه اندازه در راه دین بذل وبخشش می نمودم.

بنبوّته والمعترف برسالته ؛ والمنشد فی مناقبه ابیاتا کثیرة و شیخ قریش ابوطالب (۱) .

پس از قدری دقت وتأمل هر انسان عاقل منصف بی طرفی تصدیق خواهد نمود بایمان جناب ابوطالب رضوان الله علیه ولی همان بنی امیه ای که بر حسب امر خلیفه خود معاویه علیه الهاویه هشتاد سال مردم را ترغیب و وادار بلعن وسبّ سید الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط عزیز کردهٔ پیغمبر حسن و حسین مینمایند و آنهمه اخبار در مذمت آن حضرت جعل نمودند قطعاً اخباری هم جعل میکنند برآنکه پدر بزرگوار آنحضرت کافر از دنیا رفته و اهل آتش است تا همان طوریکه از همه جهت دل آنحضرت را بدرد آوردند از این جهت هم صاحب مقام ولایت را متألم و متأثر نمایند .

چنانچه ناقل این حدیث مجعول مغیرة بن شعبه ملعون اعداء عدو امیر المؤمنین علیه‌السلام دوست صمیمی معاویه بوده .

والّا ایمان جناب ابو طالب عند عقلاء الفریقین أظهر من الشمس است ، منتهی خوارج ونواصب وبقایای ازآن دو فرقه ضالّه در هر دوره وزمانی إلی الحال عقیده بکفر جناب ابی‌طالب را شهرت داده وتقویت نمودند ومردم بی خبر وبی فکر هم روی عادت باور نموده‌اند .

اعجب از همه که موجب بسی تأسف است آنکه ابوسفیان ومعاویه و یزید علیهم اللعنة والعذاب را که دلائل واضحه بر کفرشان بسی بسیار و بی شمار است مؤمن و مسلمان بلکه خلیفه پیغمبر دانسته ؟! ولی جناب ابوطالب را که این همه دلائل برایمان او بارز وآشکار است کافر ومشرك بخوانند !! .

شیخ - آیاسزاوار است خال المؤمنین معاویة بن ابی‌سفیان راکافر بخوانید وپیوسته لعنت نمائید آیا دلیل شما بر کفر ولعن معاویه ویزید رضی‌الله عنهما که هردو از خلفاء بزرگ‌ا:ن ومخصوصاً معاویه رضی‌الله عنه که خال المؤمنین و کاتب الوحی بوده چیست ؟

(۱) حمایت کننده پیغمبر (ص) وکمك دهنده او رئیس قبیله قریش ابی‌طالب که بی‌نهایت او رادوست میداشت وکفیل‌زندگانی ومربی‌آن‌واقرارکننده به نبوت ومعترف برسالت او بودواشعار بسیاری در مدح ومنقبت‌آن حضرت سرود .

داعی - اولاً بفرمائید خال المؤمنین بودن معاویه از چه راه است .

شیخ - واضح است چون خواهر معاویه امحبیبه زوجه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ام‌المؤمنین بوده است قطعاً برادر او معاویه رضی الله عنه هم خال المؤمنین می‌باشد .

داعی - بفرمائید ام المؤمنین عایشه مقامش بالاتر بوده است یا ام حبیبه خواهر معاویه .

شیخ - گرچه هردو ام المؤمنین بوده‌اند ولی قطعاً مقام و مرتبه عایشه بالاتر از همه بوده است .

چون محمد بن ابی ابکر پیرو علی علیه‌السلام بوده لذا اورا خال المؤمنین نخواندند

داعی - روی این قاعده و بیان شما برادران زنان و همسران رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله همگی خال المؤمنین‌اند پس چرا محمد بن ابی بکر را خال المؤمنین نمی‌خوانید وحال آنکه درنزد شماپدرش از پدر معاویه بالاتر وخواهرش نیز از خواهر او عظیم القدر تراست ؟ پس خال المؤمنین بودن معاویه حقیقی نیست بلکه برای او شرافتی نمی باشد اگر برادری ام المؤمنین شرافت است پس حیّ بن اخطب یهودی پدر صفیّه زوجه رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله هم باید صاحب شرافت باشد .

قطع بدانید موضوع ام المؤمنین وخال المؤمنین بودن اطلاق ندارد بلکه جنگ ومخالفت باخاندان رسالت وعترت واهل‌بیت نبوّت منظوراست چون معاویه علیه الهاویه باعترت طاهره بجنگ برخاسته وامر بسبّ وشتم و لعن‌امام الموحدین امیر المؤمنین و دو سبط رسول الله حسن وحسین علیهم الصلوة والسلام که دو سید جوانان اهل بهشت بوده اند نموده است ومرتکب آنهمه کشتار از عترت طاهره مانند امام‌حسن مجتبی وصحابه وشیعیان پاك گردیده لذا خال المؤمنین میشود (چنانچه ابو الفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین وابن عبدالبر در استیعاب و مسعودی در اثبات الوصیة و دیگران نقل نموده‌اند که اسماء جعده بدستور ووعدهٔ معاویه حضرت ابامحمد حسن‌بن علی علیهما السلام را زهر داد حتی ابن عبد البر و محمد بن جریر طبری نوشته‌اند وقتی خبر فوت آن

بزرگوار بمعاویه رسید تکبیر گفت و اطرافیان او همه از روی مسرّت و خوشحالی تکبیر گفتند) البته چنین ملعونی باید در نزد شما خال المؤمنین گردد؟!.

ولی جناب محمد بن ابی بکر را چون ربیب وتربیت شدهٔ مقام ولایت و از شیعیان خالص الولای عترت طاهره میباشد که در خطاب بآن خاندان جلیل القدر گوید:

یابنی الزهراء انتم عدّتی — وبکم فی الحشر میزانی رجح
واذا صحّ ولائی لکم — لاابالی ایّ کلب قد نبح (۱)

بااینکه فرزند ابی بکر خلیفه اول و برادر ام المؤمنین عایشه بوده است خال المؤمنین نخوانند بلکه سب ولعنش نمایند واز ارث پدر هم محرومش کنند.

بلکه وقتی عمرو بن عاص ومعاویة بن خدیج علیهم اللعنة فتح مصر نمودند از جناب محمد منع آب نمودند وباشدّت عطش اورا کشتند ودر شکم خر مرده گذارده و آتش زدند وقتی خبر بمعاویه رسید زیاده از حد اظهار فرح وشادمانی نمود.

شما از شنیدن این قضایا ابداً تأثر پیدا نمیکنید که چرا آن ملاعین باخال المؤمنین محمد فرزند خلیفه ابی بکر چنین رفتار نموده و با ذلّت و خواری اورا شهید نمودند. ولی از لعن معاویه متأثر میشوید که چون خال المؤمنین است بایستی محترم باشد!!!.

پس تصدیق نمائید جنگ با عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در کار بوده وهست.

محمد چون از دوستان عترت بوده است اورا خال المؤمنین نمیخوانید - واز کشتن او هم متأثر نمیشوید؟!.

ولی معاویه علیه الهاویه چون دشمن درجه یك عترت واهل بیت پیغمبر اکرم بوده وعلنی وبرملا آنهارا لعن نموده است خال المؤمنین میخوانید ازاو طرف داری مینمائید!!!.

بخدا پناه میبریم از تعصّب وعناد ولجاج.

---

(۱) ای اولادهای فاطمه زهراء (ع) شما پناه گاه وامید گاه من هستید وبواسطهٔ شما و دوستی شما روز قیامت میزان عمل من رجحان پیدا میکند وزمانی که صحت پیدا کند دوستی من بشما باك ندارم اگر هر سگی در اطراف من پارس نماید.

معاویه کاتب الوحی نبود بلکه کاتب مراسلات بود

ثانیاً معاویه کاتب الوحی نبوده چون سال دهم هجرت اسلام آورده که از دوران وحی چیزی باقی نمانده بود بلکه کاتب مراسلات بود چون رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را خیلی آزار نموده وبدها گفته بود وبعد ازاینکه سال هشتم در فتح مکه ابوسفیان مسلمان شد نامهها برای پدر نوشت واورا توبیخ و سرزنش نمود که چرا مسلمان شدی وقتی هم که خودش ناچار شد در اثر بسط اسلام - در شبه جزیرة العرب و خارج از آن - مسلمان شود میان مسلمانان موهون بود جناب عباس عم اکرم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ازآنحضرت درخواست نمود که یك امتیازی بمعاویه بدهید تااز خجلت بیرون آید حضرت برای رعایت تقاضای عمّ بزرگوارش اورا کاتب مراسلات نمود.

دلائل بر کفر ولعن معاویه

ثالثاً راجع بکفر و اثبات لعن برآنها دلائل بسیاری موجود است از آیات و اخبار و عملیّات آنها.

شیخ - دلائل از اخبار وآیات شنیدنی است متمنی است بیان نمائید تا حلّ معمّا گردد.

داعی - تعجب نکنید معمّائی درکار نیست دلائل بسیار است باقتضای وقت ببعض از آنها اشاره میشود و الّا اگر تمام دلائل را نقل کنم خود کتاب مستقلّی خواهد شد چنانچه مسلم در صحیح خود نقل نموده **انّ معاویة یکتب بین یدی النبی صلّی الله علیه وآله**.

یعنی معاویه نویسندهٔ حضور پیغمبر بود ومدائنی گوید **کان زید بن ثابت یکتب الوحی وکان معاویة یکتب للنبی صلّی الله علیه وآله فیما بینه وبین العرب**

پس زید بن ثابت کاتب وحی و معاویه نویسندهٔ بین آنحضرت وعرب بوده.

آیات واخبار داله برلعن معاویه ویزید

(۱) آیه ٦۲ سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) که میفرماید **وما جعلنا الرؤیاالتّی اریناك الاّ فتنةً للناس والشجرة الملعونةفی القرآن و نخوّفهم فما یزیدهم الاّ طغیاناً کبیراً .**

مفسّرین از علماء خودتان مانند امام ثعلبی وامام فخر رازی ودیگران آورده‌اند که رسول خدا در عالم رؤیا دید که بنی امیه مانند بوزینگان بر منبر آنحضرت صعود ونزول مینمایند جبرئیل این آیه شریفه را آورده که آنچه ما در خواب بتو نمودیم فتنه وامتحان برای این مردم است ودرختی که بلعن در قرآن یاد شد (درخت نژاد بنی امیه) وما بذکر این آیات عظیم آنهارا از خدا میترسانیم ولیکن برآنها جز طغیان و کفر وانکار شدید چیزی نیفزاید.

پس وقتی خداوند نژاد بنی امیه را که رأس رئیس آنها ابوسفیان ومعاویه بودند شجره ملعونه ودرخت لعنت کرده شده در قرآن بخواند قطعاً معاویه که یکی از اغصان وشاخه‌های محکم آن درخت است ملعون میباشد .

(۲) آیه ۲٤ سوره ٤۷ (محمّد ﷺ) است که میفرماید **فهل عسیتم ان تولّیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطّعوا ارحامکم ٭اولئك الّذین لعنهم اللّهفاصمهم واعمی ابصارهم (۱) .**

دراین آیه صریحاً مفسدین فی‌الارض وقاطعین رحم‌را مورد لعنت قرار داده کدام مفسد وقاطع رحمی بالاتر از معاویه میباشدکه فساد او در دوره خلافت زبان زد خودی و بیگانه میباشد ـ بعلاوه قاطع ارحام بود که خود دلیل دیگری بر اثبات لعن او میباشد

(۳) آیه ۵۷ سوره۳۳ (احزاب) است که فرمایدانّ **الّذین یؤذون‌اللّه ورسوله لعنهم اللّه فی‌الدنیا والاخرة واعدّلهم عذاباً مهینا (۲) .**

(۱) بطریق استفهام تقریری فرماید البته از شما منافقان میآیدکه چون منصب امارت و حکومت یابید (بسبب تکبر وتعظیم وکثرت جاه ومنال) در زمین.فساد کنید و قطع ارحام نمایید آن گروه منافقان مفسد ویاغی کسانی هستند که خداآنها را لعن‌کرده وگوش وچشمشان‌راکر و کورگردانید (تا بجهل وشقاوت بمیرند) .

(۲) آنانکه خدا ورسول‌را(بعصیان ومخالفت وآزردن عزیزان‌آنها) آزارواذیت میکنند خدا آنها را در دنیا وآخرت لعن‌کرده (واز رحمت خود دورفرموده) وبرآنان عذابی با ذلت‌و خواری مهیا ساخته است .

بدیهی است که اذیت وآزار امیر المؤمنین ودو ریحانه رسول الله حسن وحسین و صحابه خاص آنحضرت چون عمار یاسر ودیگران اذیت وآزار پیغمبر است و بصراحت این آیۀ شریفه معاویه که آن ذوات مقدسه را آزار نموده ملعون در دنیا وآخرت میباشد

٤ـ آیه۵۵سوره٤۰(مؤمن) کهفرماید **یوم لاینفع الظالمین معذرتهم ولهم اللّعنة ولهم سوء الدار (۱) .**

۵ ـ آیه۲۱۸ سوره۱۱(هود) که فرماید **الا لعنة اللّه علی الظالمین (۲) .**

٦ ـ آیه ٤۲سوره ۷ (اعراف) که فرماید **فاذّن مؤذّن بینهم انّ لعنة اللّه علی الظالمین (۳) .**

وهم چنین آیات دیگری که راجع بظالمین وارد است بصراحت حکم میکند که هرظالمی ملعون است گمان نمی‌کنم احدی از خودی و بیگانه باشدکه انکار کند ظلم های واضح وآشکار معاویه را ـ پس بهمین دلیل که ظالم بوده مورد لعنت خداوند متعال میباشد ـ پس باچنین نصوص صریحه ملعون خدا را ماهم میتوانیم لعن بنمائیم .

۷ ـ آیه ۹۵ سوره ٤ (نساء) که فرماید **و من یقتل مؤمناً متعمّداً فجزاؤه جهنّم خالداً فیها وغضب اللّه علیه ولعنه واعدّله عذاباً عظیما (٤) .**

کشتار معاویه مؤمنینی مانند امام حسن وعمار و حجر بن عدی ومالك اشتر ومحمدبن ابی بکر وغیره

این آیه شریفه صراحت داردکه هرکس مؤمنی را متعمداً بقتل رساند ملعون ذات باری تعالی میباشد و جایگاه او جحیم و جهنم خواهد بود آقایان انصاف دهید آیا معاویه در قتل عام و خاص مؤمنین شرکت نداشته آیا حجر بن عدی وهفت نفر از اصحاب اورا بامر او عمداً بقتل نرسانیدند ومخصوصاً عبد الرحمن‌بن حسّان

(۱) درآنروز ستمکارانرا (پشیمانی) وعذرخواهی‌سود ندهد وبرآنهاخشم ولعن ومنزلگاه بد (جهنم) مهیا است .

(۲) بدانیدکه لعن خدا برستمکارانست .

(۳) منادی در میان‌آنها نداکندکه لعنت خدا برستمکاران باد .

(٤) هرکس مؤمنی را عمداً بکشد مجازات او آتش جهنم است که در آن جاوید معذب خواهد بود خدا براو خشم ولعن‌کند وعذابی بسیار شدید مهیا سازد .

الغنزی را زنده بگور ننموده چنانچه ابن عساکر ویعقوب بن سفیان درتاریخ خود وبیهقی در دلائل نقل نموده‌اند وابن عبد البر در استیعاب و ابن اثیر در کامل نقل مینمایند که حجر از کبار فضلاء صحابه بود که معاویه اورا باهفت نفر بطریق زجر وصبر بقتل رسانید بجرم آنکه چرا علی علیه السلام را لعن ننمودند وبیزاری از او نجستند ؟!! .

آیا ابا محمد حسن بن علی بن ابیطالب علیهما السلام سبط بزرگ رسول الله خامس اصحاب کساء از اکابر مؤمنین نبود آیا یکی از دو سید جوانان اهل بهشت نبود که بنا بروایت مسعودی وابن عبد البر وابو الفرج اصفهانی ومحمد بن سعد در طبقات و سبط ابن جوزی در تذکره ودیگران از اکابر علماء خودتان ـ معاویه علیه الهاویه سمّی برای اسماء جعده فرستاده و وعده داد که اگر حسن بن علی را کشتی یکصد هزار درهم بتو میدهم وهمسر فرزند خود یزید مینمایم (بعد ازشهادت حضرت امام حسن علیه السلام صدهزار درهم را داد ولی از تزویج بایزید خود داری نمود) .

آیا شهادت حضرت امام حسن پاره تن رسول الله صلی الله علیه وآله علاوه برقتل مؤمن مسلّم آزار آنحضرت نبوده و بحکم دو آیه مذکوره باز هم تامل دارید در لعن معاویه علیه الهاویه آیا شهادت عمار یاسر از کبار صحابه در صفین بامر معاویه نبود آیا باتفاق اکابر علماء شما رسول الله صلی الله علیه وآله بعمّار نفرمود **ستقتلك الفئة الباغية** یعنی زود است تورا میکشند گروهی که اهل بغی وطغیان‌اند .

آیا شك وتردید دارید که بامر معاویه کبار از مؤمنین که بهزاران نفر میرسیدند بدست عمّال معاویه بقتل رسیدند آیا مؤمن پاکدل وشمشیر برّندهٔ دین مالك اشتر را بامر معاویه سمّ ندادند آیا عمرو بن عاص ومعاویة بن خدیج عمّال قوی معاویه در مصر مؤمن صالح کامل محمد بن ابی‌بکررا که از طرف امیر المؤمنین والی مصر بود بزجر نکشتند وبعد هم‌در شکم خر مرده گذارده وآتش زدند اگربخواهم کشته گان مؤمنین‌را که بامر ودستور معاویه وعمال او بقتل رساندند بیان نمایم نه یکشب بلکه شبها وقت طولانی میخواهد تا بیان نمایم .

کشتار بسر بن ارطاة سی‌هزار مسلمان مؤمن‌را بامر معاویه

از همه اعمال او قبیح‌تر قتل عامی است که بامر معاویه بُسر بن ارطاة سفاك خونخوار بی باك از شیعیان علی علیه السلام نمود چنانچه ابوالفرج اصفهانی وعلامه سمهودی در تاریخ المدینه وابن خلکان وابن عساکر وطبری در تاریخ خود وابن ابی الحدید در جلد اول شرح نهج ودیگران از اکابر علماء شما نوشته‌اند که معاویه به بُسر دستور داد که حرکت کن با لشکر خود از سمت مدینه ومکه بصنعاء ویمن وهم چنین بضحاك بن قیس الفهری ودیگران گفت بعبارتی که ابو الفرج نقل نموده که **فیقتلوا کلّ من وجده من شیعة علیّ بن ابیطالب علیه السلام و اصحابه ولا یکفّوا ایدیهم عن النساء والصبیان (۱) .**

فلذا باآن امر ودستور شدید باسه هزار لشکر جرّار خونخوار حرکت کردند در مدینه وصنعاء ویمن وطائف ونجران ودر بین راه آنقدر از مسلمین مؤمنین حتی زنان واطفال کشتند که باعمال او صفحات تاریخ ننگین شد که وقت اجازه نمیدهد مفصلا شرح عملیات او را بدهم تا آنجا که در یمن وقتی رسیدند که عبید الله بن عباس بن عبدالمطلب که والی بود خارج از شهر بود بخانهٔ او رفت وسر دو فرزند کوچك او بنام سلیمان وداود را در آغوش مادر بدست خود برید ؟!

که ابن ابی الحدید در سطر اول ص ۱۲۱ جلد اول شرح نهج گوید دراین لشکر کشی سی هزار نفر کشتند بغیر از آنچه بآتش سوزانیدند !! .

آیا آقایان باز هم در شك و تردید هستید که آن ملعون بن ملعون بحکم آیات شریفه قرآنیه ملعون خدا ورسول در دنیا وآخرت میباشد .

امر نمودن معاویه بسب امیر المؤمنین وجعل اخبار در مذمت آن بزرگوار

از جمله دلائل واضحه بر کفر معاویه و ثبوت لعن براو سبّ و شتم و لعن نمودن آن ملعون بر امیرالمؤمنین وامرنمودن مردم‌را باین گناه بزرگ حتی در قنوت نمازها وخطبه نماز جمعه که اتفاقی

(۱) پس‌کشتند هرکس از شیعیان واصحاب علی بن ابیطالب علیه‌السلام‌را یافتندحتی‌دست های خود را از زنان وبچه‌ها باز نداشتند !! .

ما وشما وجمهور امت حتی مورخین بیگانگان است که آن بدعت و عمل زشت علنی و برملا حتی بر منابر معمول وجمع کثیری را بجرم لعن ننمودن بقتل رسانیدند، تا زمان خلافت عمر بن عبد العزیز که آن بدعت را از میان برداشت !!! .

و قطعاً آنکسیکه امام الموحدین اخوالرسول زوج البتول امیر المؤمنین علی بن ابیطالب (ع) را در حیات و بعد از وفات سبّ و لعن نماید و یا امر بآن کند ملعون کافر است .

زیرا که اکابر علماء خودتان در کتب معتبره خود مانند امام احمد در مسند و امام ابوعبد الرحمن نسائی در خصائص العلوی و امام ثعلبی و امام فخر رازی در تفسیر و ابن ابی الحدید در شرح نهج و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی درتذکره و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و میر سید علی همدانی در مودة القربی و دیلمی در فردوس ومسلم بن حجّاج در صحیح و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول وابن صباغ مالکی درفصول المهمّه وحاکم درمستدرك وخطیب خوارزمی در مناقب وابراهیم حموینی در فرائد وابن مغازلی شافعی در مناقب وامام الحرم در ذخائر العقبی وابن حجر در صواعق بالاخره اعاظم علماء شما نقل نموده‌اند بالفاظ و عبارات مختلفه مجملا و مفصّلا که رسول اکرم (ص) فرمود **من سبّ علیاً فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله (۱) .**

بعضی از آنها تعمیم دادند بنقل اخباری که دلالت دارد براینکه آزار و اذیت علی (ع) موجب ملعون بودن آزار کننده میشود مانند خبری که دیلمی در فردوس و سلیمان حنفی در ینابیع المودة باسناد مختلفه و دیگران نقل نموده‌اند که در شبهای گذشته ببعض از آنها اشاره نمودیم که فرمود **من اذی علیاً فقد اذانی و من اذانی فعلیه لعنة الله (۲) .**

(۱) هرکس سب وشتم کند علی علیه السلام را مرا سب وشتم نموده وکسیکه مرا سب وشتم نماید خدا را سب وشتم نموده .

(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه السلام را پس بتحقیق مرا اذیت نموده وکسیکه مرا اذیت کند بر او باد لعنت خدا .

تا جائیکه ابن حجر مکی در صواعق محرقه بالاثر بنحو عموم خبر سبّ ولعن عترت واهل بیت را نقل نموده که رسول اکرم (ص) فرمود **من سبّ اهلبیتی فانّما یرتدّ عن الله والاسلام و من آذانی فی عترتی فعلیه لعنة الله (۱) .**

پس معاویه ملعون بود که در قنوت نماز مولانا امیرالمؤمنین و دو سبط رسول‌الله امام حسن وامام حسین علیهم الصلوة والسلام وابن عباس ومالك اشتر را لعن مینمود چنانچه ابن أثیر درکامل ودیگران نقل نموده‌اند .

وامام احمدبن‌حنبل درمسند بطرق‌متعدد نقل‌نموده که رسول اکرم (ص) فرمود **من آذی علیاً بعث یوم القیمة یهودیاً اونصرانیاً (۲) .**

البته خود آقایان بهتر میدانید که از ضروریات دین مقدس اسلام است که سبّ ولعن ودشنام بخدا وپیغمبر کفر ونجاست آور است وچنین آدمی قتلش واجب است .

بحکم این نوع از اخبار که در کتب معتبرهٔ خودتان بسیار رسیده وشبهای قبل مفصل تر ذکر شد که رسول اکرم (ص) فرمود سب ولعن وشتم ودشنام بعلی (ع) وعترت واهل بیتمن سب ولعن ودشنام بمن وپروردگارمن است . قطعاً معاویه ملعون وکافراست .

چنانچه محمّدبن یوسف گنجی‌شافعی درباب دهم کفایت‌الطالب باسناد خود ودیگران نقل نموده‌اند خبری را که خلاصه اش اینست‌ عبدالله بن‌عباس وسعیدبن‌جبیر در کنارزمزم دیدند جماعتی از اهل شام نشسته‌اند وعلی (ع) را سبّ وشتم مینمایند استاد در نزد آنها فرمود **ایّکم السابّ لله عزّ وجلّ** کدامیك از شما سبّ مینمودید خدای عز و جل را گفتند احدی از ما چنین عملی ننموده فرمود **ایّکم السابّ رسول‌الله صلّی الله علیه و آله** کدامیك از شماسب مینمودید رسول خدارا گفتند احدی ازما آنحضرت‌راسبّ ننموده فرمود **فایّکم السابّ علیّ بن ابیطالب** پس کدامیك از شما سب می‌نمودید علی بن ابیطالب را گفتند بلی آن ما بودیم که علی را سب می‌نمودیم فرمود گواه باشید

(۱) کسیکه سب وشتم نماید اهل‌بیت‌مرا پس‌جزاین نیست که‌ازدین‌خدا واسلام مرتد گردیده وکسیکه مرا اذیت کند در عترت من پس براو باد لعنت خدا .

(۲) کسیکه اذیت کند علی علیه‌السلام را زنده شود روز قیامت یهودی یا نصرانی یعنی مسلمان نخواهد بود .

بررسول خدا ﷺ که من خود شنیدم از آنحضرت که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود **من سبّك فقد سبّنی ومن سبّنی فقد سبّ الله و من سبّ الله اکبّه الله علی منخریه فی النار (۱) .**

محل انکار احدی از علماء مسلمین وبیگانگان نمیباشد که بامر معاویه علیه الهاویه این بدعت بزرگ در میان مسلمانان عملی شد که تا هشتاد سال علنی وبرملا حتی در خطبات بالای منبرها چنانچه عرض شد امیرالمؤمنین مظلوم را سبّ ولعن می‌نمودند چون سبّ بعلی علیه السلام بحکم اخبار صحیحه معتبره سبّ بخدا ورسول است وبدیهی است سبّ کنندگان بخدا وپیغمبر کافر وملعون‌اند بهمین دلیل واضح کفرمعاویه ثابت ولعن بر او وارد است .

دشمن علی کافر است

علاوه براین دلائل اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء خودتان از قبیل تفسیر جلال الدین سیوطی و تفسیر امام ثعلبی و مودة القربی میر سید علی همدانی و مسند امام احمد بن حنبل وصواعق ابن‌حجر ومناقب‌خوارزمی وفضایل‌ابن مغازلی شافعی وینابیع‌المودة‌سلیمان بلخی حنفی وشرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید معتزلی واوسط طبرانی وذخایر العقبی امام الحرم وخصائص العلوی امام ابو عبدالرحمن نسائی و کفایت الطالب گنجی شافعی ومطالب السئول محمّدبن طلحه شافعی وتذکرة الخواص سبط ابن جوزی وفصول المهمّه ابن صباغ مالکی ودیگران متکاثراً بالفاظ وعبارات مختلفه درج گردیده که رسول اکرم ﷺ فرمود **لایحبّ علیاً الاّمؤمن ولایبغضه الاّ کافر** و در بعض اخبار است **الاّمنافق(۲)** که در شبهای قبل مشروحاً نقل نمودم .

بدیهی است هر یك از دو کلمه کافر و منافق در حدیث باشد دلالت تامه دارد که دشمن علی علیه السلام درآتش است زیرا که خداوند متعال وعده فرموده در قرآن مجید

(۱) کسیکه سب وشتم نماید ترا یاعلی پس بتحقیق مرا سب وشتم نمود وکسیکه‌مرا سب‌و شتم نماید پس‌بتحقیق خداوا سب‌وشتم‌نموده وکسیکه خدا راسب‌وشتم نماید می‌اندازد خدای‌تعالی اورا بصورت درآتش جهنم .

(۲) دوست نمیدارد علی‌را مگر مؤمن ودشمن نمیدارد اورا مگر کافر ـ مگر منافق .

باکمال صراحت که منزلگاه کفار ومنافقین در درکات جهنم میباشد .

چنانچه محمّد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ۳ کفایت الطالب مسنداً نقل نموده که محمّد بن منظور طوسی گفت ما در نزد امام احمد بن حنبل (امام الحنابله) بودیم مردی باو گفت یااباعبدالله چه میگوئی در حدیثی که نقل مینمایند از قول علی کرم الله وجهه که فرمود **انا قسیم النار** یعنی من قسمت کننده اهل آتش میباشم احمد گفت کیست که انکار نماید این حدیثرا مگر نه این است که ماروایت نموده‌ایم از رسول خدا ﷺ که بعلی علیه السلام فرمود **لایحبّك الاّمؤمن ولا یبغضك الاّ منافق** یعنی تورا دوست نمیدارد مگر مؤمن ودشمن نمیداردمگر منافق ـ گفتیم بلی چنین‌است آنگاه احمد مطلب را توجیه نمود گفت پس مؤمن درکجاست گفتیم در بهشت گفت منافق درکجاست گفتیم در آتش گفت پس صحیح است که علی قسمت کننده آتش است (یعنی دشمن علی منافق است بفرموده پیغمبر و منافق بحکم آیه ۱۴۴ سوره ٤ (نساء)

انّ المنافقین فی الدّرك الاسفل من النار ولن تجد لهم نصیراً (۱) .

در درك اسفل وطبقهٔ زیرین جهنم خواهد بود پس دشمن علی علیه السلام در طبقهٔ زیرین جهنم عذاب خواهد گردید و عذاب منافقین از عذاب کفار بحکم همین آیه شریفه سخت‌تر خواهد بود) .

ونیز در جمیع کتب معتبره خودتان ثبت است که رسول اکرم ﷺ فرمود **من ابغض علیاً فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله (۲)** ازاین قبیل‌اخبار بقدری زیاد است که در حد تواتر معنوی قرار گرفته

شیخ ـ آیا از مثل شمائی سزاوار است که زبان جسارت وقدح باز کنید بفرد شایسته‌ای از صحابه پیغمبر ﷺ مگر نه اینست که خداوند آیات چندی در مدح و ثنای اصحاب آنحضرت نازل و در آنها نوید و مغفرت و خوشنودی بآنان داده است

(۱) البته منافقین را در جهنم پست ترین جایگاه است وبرای آنان هرگز یاوری نخواهی یافت .

(۲) هرکس علی (علیه‌السلام) را دشمن بدارد پس بتحقیق مرا دشمن داشته وکسیکه مرا دشمن بدارد پس بتحقیق خدا را دشمن‌داشته است .

ومعاویه خال المؤمنین رضی الله عنه مسلّماً از صحابه مکرم ومشمول آیات مدح و رضا وخوشنودی میباشد آیا اهانت بصحابه اهانت بخدا و رسول نمی‌باشد .

در اصحاب پیغمبر خوب و بد بسیار بودند

داعی چنانچه فراموش نفرموده باشید درشبهای گذشته موضوع صحابه را برای شما تشریح نمودم [(۱)]

اینك هم برای آنکه بیان شمارا بلا جواب نگذارم مختصراً عرض مینمایم که احدی انکار نزول آیات را در مدح صحابه عظام ننموده ولی اگر قدری آقایان دقیق شوید وبمعنای لغوی و اصطلاحی صحابه و اصحاب توجه نمائید تصدیق خواهید نمود که آیات نازله در مدح صحابه اطلاق کلّی ندارد که باین دلائل ما بتوانیم تمام اصحاب را پاك وعادل ومنزّه از جمیع ارجاس و معاصی صغیره و کبیره و ارتداد وغیره بدانیم .

آقای من لابد بخوبی میدانید صحبه در لغت بمعنای معاشرت است چنانچه فیروز آبادی در قاموس گوید صحبه بروزن سمعه یعنی زندگانی کرد بااو و در عرف عام زیاد مینمایند بر معاشرت ملازمت و نصرت و موازرت را خواه در مدت زیاد باشد یا مدت کم .

پس مصاحب النبی باقتضای لغت عرب وشواهد بسیاری از قرآن حکیم وحدیث کسی را گویند که معاشر باآن حضرت بوده خواه مسلم یا کافرخوب یا بد متقی یافاسق مؤمن یامنافق باشد .

پس آن قسمی که شما اختصاص دادید اسم صاحب و مصاحب النبی را برمؤمنین پاك دامن که تمامی آنها اهل بهشت ومورد رضای پرورد گار بودند صحت ندارد ومطابقه باعقل ونقل نمی‌نماید .

برای روشن شدن مطلب ناچارم بدلائلی مختصراً زایداً علی ماسبق از آیات و احادیث معتبره ازطرق خودتان اشاره نمایم تاآقایان محترم‌تحت تاثیرنام اصحاب منحرف

(۱) رجوع شود به‌ص۵۸۷ تا ص ۵۹٦ همین کتاب .

از حق نشوید وبدانید اسم صحبه وصاحب ومصاحب واصحاب بر مسلم وکافر و مؤمن ومنافق وخوب وبد اطلاق میشود .

(۱) در آیه ۲ سوره ۵۳ (نجم) خطاب بمشرکین فرماید : **ماضلّ صاحبکم و ماغوی (۱) .**

(۲) درآیه ٤٥سوره ٣٤ (سبا)فرماید: **قل انّما اعظکم بواحدةان تقوموا للّه مثنی وفرادی ثم تتفکّروا مابصاحبکم من جنّة (۲) .**

(۳) در آیه ۳۲ سوره۱۸ (کهف) فرماید : **فقال لصاحبه و هو یحاوره انا اکثر منك مالا واعزّ نفراً (۳) .**

ونیز در آیه ۳۵ همین سوره فرماید :

قال له صاحبه وهویحاوره اکفرت بالّذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سوّاك رجلا (۴) .

(۵) درآیه ۱۸۳ سوره ۷ (اعراف) فرماید: **اولم یتفکّروا ما بصاحبهم من جنّة (۵) .**

(٦) درآیه ۷۰ سوره ٦ (انعام) فرماید : **قل اندعوا من دون‌اللّه مالا ینفعنا ولایضرّنا ونردّعلی اعقابنا بعد اذهدٰنا اللّه کالذی استهوته الشیاطین فی**

(۱) صاحب شما(محمدص) هیچگاه‌در ضلالت‌وگمراهی نبوده است .

(۲) بگو بامت‌که من بیك سخن شما را پند میدهم (اگر بشنوید هدایت یابید) وآن‌سخن اینست‌که شماخالص برای خدا دو نفری یا هر یك‌یك شما تنها در امر دینتان قیام‌کنید در باره‌من وفکرت کار بندید‌که صاحب شما (رسول‌خدا) را جنون نیست .

(۳) (آن‌مردکافر) بمصاحب ورفیقش (که مرد مؤمن وفقیر بود) در مقام‌گفتگو ومفاخرت برآمد وگفت من از تو به دارائی بیشترواز حیث خدم وحشم نیزمحترم‌تر وعزیزترم .

(٤) مصاحب ورفیق (با ایمان فقیر) در مقام گفتگو واندرز بدو (مصاحب کافر) گفت آیا بخدائی‌که نخست از خاك وبعد از نطفه تورا آفریده وآنگاه مردی کامل وآراسته خلقت ساخت کافر شدی .

(۵) آیا این مردم فکر نکردند ونیندیشیدند‌که صاحب آنها (رسول‌الله ص)آنچه‌که مردم باو نسبت میدهند ازجنون دارا نیست .

الارض حیران له أصحاب یدعونه الی الهدی ائتنا قل انّ هدی الله هو الهدی (۱) .

(۷) در آیه ۳۹ سورهٔ ۱۲ (یوسف) از قول یوسف پیغمبر خطاب بدو مصاحب کافر زندانی فرماید **یا صاحبی السجن ءأرباب متفرقون خیرأم الله الواحد القهّار (۲)** .

پس از این آیات شریفه‌ای که من‌باب نمونه بعض از آنها را ذکر نمودیم معلوم میشود که مجرد نام صحبه وصاحب ومصاحب وأصحاب از حیث لغت اختصاص بمسلم ومؤمن ندارد بلکه اطلاق بر مسلم وکافر و مؤمن ومنافق وخوب وبد میشود .

چه آنکه عرض کردم معاشر آدمی را در لغت مصاحب واصحاب میخوانند بدیهی است اصحاب رسول‌الله ﷺ یعنی کسانیکه باآنحضرت معاشر بودند چنانچه آیات شریفه برآن گواه است .

البته در میان اصحاب و معاشرین آنحضرت خوب وبد (یعنی مؤمن ومنافق) بسیار بودند وآیاتی که در مدح اصحاب نازل گردیده اطلاق بعموم ندارد بلکه مربوط بخوبان اصحاب است ما هم تصدیق داریم که کبار صحابهٔ آنحضرت را هیچ یك از انبیاء عظام نداشتند مانند اصحاب بدر واُحد وحنین و غیره که امتحان خود را داده و در یاری واطاعت أوامر آن حضرت بدون هوی و هوس ثابت قدم ماندند وآنی از آنحضرت منحرف ومنصرف نگردیدند .

ولی در میان اصحاب مردمان بدول أهل مکر وخدعه ونفاق ودشمنان آنحضرت و اهل بیت طاهرینش هم زیاد بودند مـانند عبدالله بن اُبی وابی سفیان وحکم بن‌عاص

(۱) بگو ای پیغمبر که ما چرا خدا را رها کرده وچیزی مانند بتان (که بی اثر محض است) وهیچ قادر بر نفع وضرر نباشد بخوانیم و باز بخوی جاهلیت بعد از آنکه خدا مارا هدایت نمود برگردیم تا مانند کسیکه فریب واغوای شیطان او را در زمین سرگردان ساخته شویم آن شیطان را اصحاب ویارانیست که شخص را بسوی خود هدایت میکند بگو هدایت خدا بحقیقت هدایت است .

(۲) ای دو رفیق زندان من از شما میپرسم آیا خدایان بی حقیقت متفرق مانند بتان وفراعنه وغیره بهترند یا خدای یکتای قاهر .

(عموی عثمان طرید رسول الله) و ابوهریره و ثعلبه و یزید بن‌ابی‌سفیان و ولیدبن عقبه و حبیب بن مسلمه و سمرة بن جندب وعمرو بن‌عاص و بُسر بن ارطاة (سفاك خونخوار) و مغیرةبن شعبه و معاویةبن ابی سفیان و ذی الثدیه خارجی و امثالهم که در حال حیات و بعد از وفات رسول‌الله ﷺ فتنه ها کردند وبطریق قهقرابر گشتند و فساد ها نمودند که معاویه‌علیه‌الهاویه یکی‌از آن‌افرادی‌است که درزمان حیات ـ خودرسول اکرم ﷺ اورا لعن نمود و بعد از وفات آنحضرت وقت مناسبی بدست آورد بعنوان خونخواهی عثمان قیام نمود وسبب ریزش خون بسیاری از مسلمانان گردیده مخصوصاً عدّه‌ای از اصحاب پاك آنحضرت مانند عمّار در آن فتنه شهید گردیدند چنانچه آنحضرت خود خبر داده ما هم در شبهای قبل نقل آن اخبار را نمودیم .

فلذا همان قسمیکه آیات و اخبار بسیار در مدح خیار اصحاب و خوبان مؤمنین آنها از فضائل و مناقب و وعدهٔ بحسن عاقبت رسیده آیات و اخبار و عید شدید زیادی‌در بارهٔ بدها و خیانت کارها و منافقین صحابه رسیده که ثابت مینماید بعلاوهٔ آنچه در زمان حیات آنحضرت را آزردند بعد از وفات هم فتنه ها نموده مرتد گردیدند .

شیخ ـ عجب‌است چگونه میفرمائید اصحاب رسول خدا ﷺ مرتد گردیدند و فتنه و فساد نمودند .

داعی ـ حقیر نمیگویم آیات‌واخبار میگویند اگر قدری دقیق شوید از تعجب بیرون میآئید اوّلاً خداوند درآیه ۱۳۸ سوره ۳ (آل‌عمران) خبر از إرتداد آنهاداده که فرماید **أفان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابکم (۱)** .

علاوه بر این آیه شریفه و سوره منافقون و آیات دیگر در قدح ومذمت اصحاب اخبار بسیاری از طرق‌علمای خودتان مانند بخاری و مسلم وابن‌عساکر ویعقوب‌بن‌سفیان و احمد بن حنبل و ابن‌عبدالبر و غیرهم در مذمت و کفر و إرتداد و نفاق‌آنها فرداً یا جمعاً رسیده چون وقت تنگ است برای نمونه بدو خبر اشاره مینمایم تا رفع تعجب از شما بشود و بدانید خوبان صحابه را خوب و بدهای آنها را بد باید دانست دیگر نفرمائید

(۱) اگر پیغمبر بمیرد یا قتل در گذشت بازشما بدین جاهلیت خود رجوع خواهیدنمود .

چه دلیلی بر کفر سر سلسلهٔ منافقین و دشمن‌ترین دشمنان امیرالمؤمنین علی عليه‌السلام وسب کنندهٔ آنحضرت و کشندهٔ خوبان از ذراری و اصحاب پاك رسول الله ﷺ که رسماً دشمنی باخدا و رسول او نموده میباشد.

بخاری در دو خبر با مختصر تفاوتی در الفاظ از سهل‌بن سعد و عبدالله‌بن‌مسعود از رسول اکرم ﷺ نقل نموده اند که فرمود **انا فرطكم على الحوض ليرفعن الى رجال منكم حتّى اذا اهويت لاناولهم اختلجوا دونى فاقول اى ربّ اصحابى فيقول لاتدرى ما احدثوا بعدك (۱) !**

و امام احمدبن حنبل در مسند و طبرانی در کبیر و ابونصر سجزی در ابانه از ابن عباس نقل‌نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **انا اخذ بحجز كم اقول اتقوا النار و اتقوا الحدود فاذامت تركتكم و انا فرطكم على الحوض فمن ورد فقد افلح فيؤتى باقوام فيؤخذ بهم ذات الشمال فاقول يا ربّ امّتى فيقول انّهم لميزالوا بعدك يرتدّون على اعقابهم (وفى رواية للطبرانى فى الكبير) بعد قوله يا ربّ امّتى فيقال انّك لا تدرى ما احدثوا بعدك مرتدّين على اعقابهم (۲) .**

واقعاً دل میسوزد که یك چنین ملحد کافر بی دینی را (چنانچه قبلا دلائل بر کفر ملعنت اورا بیشتر بیان نمودیم) (۳) با فرزند پلیدش یزید عنید را (که در شبهای گذشته کفرش را ثابت نمودیم (۴) مسلم و مؤمن بخوانند و اصراری براثبات ایمان آنها

(۱) پیش از شما من کنار حوض (کوثر) بانتظار شما هستم و گروهی ازشما راکه نمی‌بینم عرض میکنم پروردگارا کجایند اصحاب من خطاب رسد تو نمیدانی که بعد از توچه‌ها نمودند وچه اموری در دین وارد نمودند.

(۲) آنچه مانع از ورودآتش است بشما فهمانیدم باز هم میگویم بترسید ازآتش دوزخ ودین خدا راکم وزیاد نکنید زمانی که بمیرم وشما را ترك گویم پیش از شما برحوض کوثروارد میشوم رستکار کسیستکه درآنجا بمن واردگردد نشان میدهند جمعیتهائی را بمن که گرفتار عذاب الهی باشند عرض کنم پروردگارا اینهاامت من‌اند خطاب رسد بعد ازتو اینها مرتدگردیده وبدین جاهلیت خودبرگشتند - ودر روایت طبرانی‌در کبیر دارد که بعد از اینکه فرماید اینها امت‌من‌اند خطاب رسد تو نمیدانی که بعد از تو چه حادثه ها نمودند وچه اموری در دین واردکردندهمگی مرتدگردیده بدین جاهلیت خود برگشتند.

(۳) رجوع شود به ص۷۷۵ تا ص۷۸۳ همین‌کتاب.

(۴) رجوع شودبه ص۲۵۹ تا ص۲۶۳ همین‌کتاب.

وتبرئه نمودن آنهارا از کفر وتثبیت مقام خلافت واینکه اهل بهشت‌اند بنمایند بلکه بناحق آنان را امیر المؤمنین بگویند و حال آنکه دلائل و عملیات کفر آمیز آنها در کتب معتبرهٔ خودتان کاملا ثبت است حتی اکابر علماء منصف اهل تسنن کتابهای مستقل بر ردّ آنها نوشته‌اند) (۱) .

ولکن سعی بلیغی بنمایند بر کفر جناب ابیطالب و اصرار داشته باشند که آن یگانه راد مرد مؤمن موحّدرا کافر معرفی نمایند؟! .

بدیهی است این عقیده واظهار باین نوع هذلیات نیست مگر از روی بغض و کینه باامیر المؤمنین علی عليه‌السلام که باصرار تمام و کلمات ناهنجار تیر جفائی برجراحات قلب آن امام مظلوم محبوب خدا وپیغمبر زده باشند !! .

وبدلائل ثابته کفر ونفاق معاویه ویزید علیهما اللّعنة والعذاب هزارها محمل‌هی بندند وآنهارا مجتهد خوانند و عملیات کفر آنهارا ازآثار اجتهادشان دانند و دلائل سخیفی برتبرئه آنها اقامه نمایند !!! .

ولی دلائل واضحه واقرارهای صریحهٔ جناب ابیطالب را برایمان بخدا وپیغمبر رد نموده و کفر اورا ثابت مینمایند؟!! .

من نمیدانم خوارج و نواصب و امویها و بقایای محبّین آنها تا کی و تاچند باید بربرادران سنی ما حکومت نمایند وآنهارا کور کورانه روی عادت و تعصّب بدنبال عقاید خود ببرند ونگذارند برادران سنی چشم انصاف باز کنند و حق و حقیقت را آشکارا بیینند !! .

ایضاً دلائل برایمان ابیطالب

آیا اهل بیت پیغمبر ﷺ که بفرمودهٔ آن حضرت عدیل القرآنند و اجماع آنها برای مسلمین حجة است واکابر علماء خودتان اتفاق برعلم وزهد و ورع و تقوای آنها دارند نگفته‌اند جناب ابوطالب اهل ایمان بود ؟ ومؤمن از دنیا رفته است؟.

(۱) مانند ابوالفرج ابن‌جوزی واخیراًعالم‌جلیل‌القدر منصف سید محمدبن‌عقیل‌علوی‌متوفی ۱۳۵۰ قمری‌کتابی تألیف نموده بنام النصائح الکافیه لمن یتولی معاویه وتابحال دوچاپ گردیده چاپ اخیر در سال ۱۳۶۷ قمری در مطبعة النجاح بغداد بزیور طبع رسیده.

آیا اصبغ بن نباته که محل وثوق علماء ورجال شما بوده ازموالی ومقتدای مؤمنین علی (ع) روایت ننموده که آنحضرت فرمود **والله ماعبد ابی ولا جدّی عبدالمطلب ولا هاشم ولا عبد مناف صنماً قطّ (۱) .**

یعنی خدای واحدرا پرستش نمودند ورو بکعبه عبادت نمودند و متمسّك بدین حنیف ابراهیم خلیل الله بودند .

آیا سزاوار است شما قول علی واهل بیت طاهره‌را بگذارید وبدنبال اقوال مغیره ملعون وامویها وخوارج ونواصب ودشمنان سرسخت امیر المؤمنین (ع) بروید و اشعار وکلمات صریحه جناب ابوطالب را تاویلات بارده بنمائید .

از جمله دلائل برتأیید مولانا امیر المؤمنین (ع) که فرمود جناب ابوطالب همیشه موحّد ومؤمن بذات غیب الغیوب حضرت احدیت بوده خطبه عقد ام المؤمنین خدیجهٔ طاهره علیها السلام است برای رسول اکرم (ص) که سبط ابن جوزی درآخر باب ۱۱ ص ۱۷۰ تذکرةخواص الأئمة نقل نموده که وقتی مجلس عقد آراسته شدجناب ابوطالب خطبه عقد خواند بعباراتی که تمام آنها دلالت کامله برموحّد بودن و اعتقاد بوحدانیّت حضرت‌باری تعالی‌دارد مطلع خطبه اینست که فرمود **الحمد لله الذی جعلنا من ذریّة ابراهیم وزرع اسمعیل وضئضئ معدّ و عنصر مضر وجعلنا حضنة بیته وسوّاس حرمه وجعل لنابیتا محجوجا وحرماامنا وجعلنا الحکّام علی الناس (الی آخرالخطبه) (۱) .**

وشیخ سلیمان بلخی حنفی درباب ۱۶ ینابیع المودّة اول ص۷۳ (چاپ اسلامبول) از موفق بن احمد خوارزمی از محّمد بن کعب نقل نموده که **رای ابوطالب النبی صلی‌الله علیه وآله وسلم یتفل فی‌فم علی ای یدخل لعاب فمه فی فم علی**

(۱) بخدا قسم پدرم ابوطالب وجدم عبدالمطلب وهاشم وعبد مناف هرگز سجده به بت ننمودند وبت‌پرستی نکردند .

(۲) حمد خدائیراکه قرار داد مارااز ذریهٔ ابراهیم ونتیجهٔ اسماعیل واصل‌معدوعنصرمضر وقرار داد مارا نگاهبانان‌خانه خودش ومالك الرقاب‌حرمش - وقرارداد برای‌ماخانه‌ای که‌مقصود (اهل عالم است که برای حج بآنجا شتابند) وحرمی که محل امن وامان است برای مردم-وقرار داد مارا‌حکام برمردم .

فقال ماهذا یاابن‌اخی فقال ایمان و حکمة فقال ابو طالب لعلیّ یابنیّ انصر ابن عمك ووازره (۱) .

آیا این بیانات دلیل بر ایمان جناب ابو طالب نیست علاوه بر آنکه پیغمبر را زجر ومنع نکرد واز پسر دوازده سالهٔ خود علی (ع) هم جلوگیری نکرد بلکه بآن بزرگوار امر میکند که یاری نماید پسر عمش رسول خدا (ص) را .

ایمان آوردن جعفر طیار بامر پدر

ونیز علمای خودتان همگی در کتب خود ثبت نموده‌اند وابن ابی الحدید مفصلا در شرح نهج شرح میدهد که روزی جناب ابو طالب بمسجد وارد شد دید رسول اکرم (ص) نماز میگذارد و علی در دست راست آنحضرت مشغول بنماز است بفرزندش جعفر (طیار) که همراه او بود تا آنروز ایمان نیاورده بود گفت **صل جناح ابن عمك** وصل کن‌خودت رابپهلوی‌پسرعمّت‌وبااونماز بگذار جعفر پیش رفت ودر طرف چپ رسول اکرم (ص) بنماز ایستاد جناب ابوطالب این ابیات را انشاد نمود .

انّ علیّاً و جعفراً ثقتی	**عند ملم الزمان والنوب**
لاتخذلا وانصرا ابن عمکما	**اخی لامّی من بینهم وابی**
والله لا اخذل النبی ولا	**یخذله من نبیّ ذوحسب(۲)**

پس باتفاق علما ومورخین خودتان اسلام وایمان جعفر طیار ونماز گذاردن او با رسول اکرم (ص) بامر واجازه پدرش جناب ابوطالب بوده است .

چگونه ممکن‌است صاحب عقلی باور کند که پدری مشرك وکافر باشد وبرادر زاده

(۱) ابوطالب دید پیغمبر آب دهان خودرا در دهان علی ریخت سؤال کرد برادرزاده‌این چه بود «یعنی‌چرا چنین کردی» فرمود «این‌آب‌دهان» تمامش ایمان‌وحکمت بود پس‌جناب‌ابوطالب بعلی علیه‌السلام امرکرد پسرم یاری‌کن پسرعمت را ووزیر اوباش .

(۲) بدرستیکه علی وجعفر هردومحل وثوق ودر روزهای سخت وگرفتاریهاپشتیبان‌من‌اند وانگذارید (ای‌علی وجعفر) پسرعم‌خود راویاری‌نمائید اورا زیراکه او پسر برادر ابوینی‌من‌است بخدا قسم‌من‌از یاری‌پیغمبر دست‌بر نمیدارم واورا وانمی گذارم که پیغمبر صاحب‌حسب‌شریف میباشد .

خود را منع از آن ادعای بزرگ ننماید حتی فرزندانش را هم منع ننماید از ایمان آوردن بکسی که دین نوین آورده ودشمن دین او میباشد آنهم پدر مقتدر مطاعی مانند جناب ابوطالب که رئیس قریش بوده است ؟!

بلکه فرزندش را امر کند برو و به پسر عمّت ایمان آور واقتداء کن باو وخودش هم با تمام قوای جسمی وروحی دشمن بزرگ دین خود را تقویت و یاری نماید !!

فاعتبروا یا اولی الابصار .

اکابر علمای فریقین همگی نقل نموده اند وقتی اهالی مکه وقریش محاصرهٔ اقتصادی را در باره بنی هاشم عملی کردند جناب ابو طالب با تمام بنی هاشم بیاری رسول الله ﷺ برخاستند وچهار سال در شعب ابیطالب از آنحضرت محافظت ونگهداری نمودند ـ حتی در تمام مدت توقف در شعب اول شبها هر کجا رسول الله ﷺ بخواب میرفت جناب ابوطالب بعد از ساعتی میآمد آنحضرت را بیدار میکرد وبجای أمن تری میبرد ـ وفرزند عزیزش علی عليه‌السلام را در بستر او میخوابانید ـ که اگر اول شب دشمنی آنحضرت را در آنجا دیده و قصد سوئی بآنحضرت داشته باشد علی فدای آنحضرت گردد وجود مبارکش در مهد أمن وآسایش راحت وآسوده باشد .

شما را بخدا قسم آیا مشرکی ؟ برای حفاظت موحّدی که مدّعی مقام نبوّت است ، مشرکین را اهل ضلالت و گمراهی میداند ـ اینقدر جدّیت بکار میبرد ـ قطعاً جواب منفی است این همه جدّیتها وفداکاریها از آثار ایمان کامل بوده است .

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه وسبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه از طبقات محمد بن سعد نقل مینمایند از واقدی وعلامه سید محمد بن سید رسول برزنجی در کتاب الاسلام فی العم وآباء سید الانام از ابن سعد وابن عساکر و غیرهم باسناد صحیح از محمد بن اسحق روایت کرده اند که علی عليه‌السلام فرمود چون ابوطالب وفات نمود رسول اکرم ﷺ را خبر دادم **فبکی بکاء شدیداً** گریه شدیدی نمود آنگاه بمن فرمود **اذهب فغسله و کفنه و واره غفر الله له و رحمه** برو او را غسل بده و کفن بنما و در قبرش بگذار خدا بیامرزد ورحمت نماید اورا .

شما را بخدا انصاف دهید آیا در اسلام اجازه داده شده که کافر را غسل بدهند و کفن بنمایند آیا سزاوار است بگوئیم رسول خدا برای کافر مشرك طلب رحمت ومغفرت نموده حتی مینویسند **و جعل رسول الله یستغفر له ایاماً لایخرج من بیته .**

یعنی روزها رسول اکرم ﷺ از منزل بیرون نرفت و برای جناب ابوطالب استغفار و طلب مغفرت و آمرزش مینمود .

آیا ممکن است که آنحضرت آیه ٥١ و ١١٦ سوره ٤ (نساء) را در قرآن خود ندیده باشد ؟! که خدای متعال فرموده **انّ الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلك (۱) .**

چگونه ممکن است رسول اکرم ﷺ با وجود چنین آیه ای که صریحاً پروردگار میفرماید که ما مشرك را نمی آمرزیم برای مشرك طلب رحمت و مغفرت ننماید . و حال آنکه طلب رحمت و مغفرت برای مشرك حرام است و هم چنین غسل دادن و کفن نمودن بدن میّت اختصاص بمسلمین دارد ـ و برای کفّار ابداً جائز نمیباشد ـ پس همین استغفار نمودن رسول الله ﷺ برای جناب ابوطالب و امر نمودن بعلی علیه‌السلام که خودت برو پدرت را غسل بده و کفن بنما دلیلی واضح است بر اسلام و ایمان جناب ابوطالب رضی الله عنه .

با دیدهٔ حق بین و انصاف ص ٦ تذکره سبط ابن جوزی را مطالعه کنید و ببینید مولای متقیان چگونه بر پدر بزرگوارش مرثیه گفته است که :

اباطالب عصمة المستجیر … و غیث المحول و نور الظلم

لقد هدّ فقدك اهل الحفاظ … فصلّی علیك ولیّ النعم

و لقّاك ربّك رضوانه … فقد کنت لنطهر من خیر عم (۲)

(۱) محقق است خدا کسی را که باو شرك آورد هرگز نخواهد بخشید سوای مشرك هر که را خواهد می بخشد .

(۲) ای ابوطالب تو پناه پناهندگان ورحمت برافتادگان وروشنائی شب ظلمانی بودی بموت تو ارکان دوستان ومحبّینت متلاشی شد رحمت حق بر تو نازل وتورا بجوار خود در بهشت برین واصل نمود ـ وتو بودی برای پیغمبر بهترین عموها (که اورا ودین اورا یاری نمودی) .

آیا باور میشود که این شخصیت بزرگ کافر از دنیا رفته باشد که مجسمه توحید و خدا پرستی (علی (ع)) برای او این قسم مرثیه سرائی نماید!!!.

اینها تمام دلائلی است که ثابت مینماید جناب ابوطالب مؤمن از دنیا رفته و الّا رسول اکرم بامام معصوم امر نمیفرمود اورا غسل و کفن و دفن بنماید و برای او گریه شدید و طلب رحمت بنماید در حالتیکه آنحضرت مجسمهٔ حبّ فی الله و بغض فی الله بوده است دوستی و دشمنی برای خدا مینماید نه روی هوای نفس که چون عموی من است (ولو مشرک و مخالف) امر پروردگار من است برای او بشدت گریه و استغفار وطلب رحمت نمایم.

شیخ – اگر ابوطالب مؤمن و موحد بود بچه علّت ایمان خود را پنهان داشت و مانند عباس و حمزه برادران خود علناً اظهار ایمان ننمود.

داعی – بدیهی است بین عباس و حمزه با جناب ابوطالب خیلی فرق و تفاوت بوده چه آنکه جناب حمزه بقدری شجاع و جسور و قوی بود که تمام اهل مکه از او ملاحظه میکردند بلکه میترسیدند البته اسلام و تظاهر او بایمان کمك شایانی برای حفظ وجود پیغمبر (ص) از شرّ دشمنان شد.

اسلام عباس پنهانی بوده

و اما جناب عباس هم فوری اسلام خود را ظاهر نکرد چنانچه ابن عبدالبر در استیعاب نقل مینماید **که عباس در مکه ایمان آورد ولی از مردم پنهان میداشت تا زمانیکه رسول اکرم (ص) هجرت نمود خواست با آنحضرت حرکت نماید حضرت باو نوشتند که توقف تو درمکه برای من بهتر است فلذا خبرهای مکه را بآنحضرت میرسانید و در غزوه بدر کبری کفار** آنجناب را با خود آوردند بعد از شکست کفار قریش اسیر شد و در روز فتح خیبر مقتضی موجود شد ایمان خود را ظاهر نمود و نیز شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۲۶ ینابیع ضمن باب ۵۶ (چاپ اسلامبول) نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم الشریف ابی جعفر احمد بن عبدالله طبری شافعی از فضائل ابوالقاسم الهی آورده که اهل علم میدانند، عباس از قدیم اسلام آورده بود ولی اسلامش را کتمان می نمود وقتی روز بدر بالشکر کفار آمد رسول اکرم (ص) فرمود هر کس عباس را ملاقات نمود اورا نکشد چه آنکه با

کراهت موافقت با کفار نمود ومایل بهجرت بود ولی پیغمبر باو نوشت بماند و اخبار مشرکین را بآنحضرت بدهد روزی که ابو رافع بآنحضرت خبر تظاهر باسلام عباس را داد حضرت اورا آزاد نمود.

علت پنهان داشتن ابوطالب ایمان خودرا

ولی جناب ابوطالب اگر ایمان خودرا ظاهر میکرد امر یکسره میشد یعنی در اول دعوت که هنوز رسول اکرم (ص) یاوری نداشت تمام قریش وجامعه عربیّت برضدّ بنی‌هاشم متحداً قیام می‌نمودند واساس نبوت‌را برهم‌میزدند.

لذا جناب ابوطالب ایمان خودرا سیاسةً ابراز ننمود تا بتواند بعنوان هم کیشی باقریش جلوی آنها وسایر اعادی را بگیرد تا آنها هم محض احترام جناب ابوطالب تصمیمات قوی‌تری‌اتخاذ ننمایندو آنحضرت فرصتی‌کامل داشته باشد تا بتواند مقصد خود را آشکار نماید.

چنانچه همین قسم شد تا آنجناب زنده بود رسول اکرم (ص) باقوت قلب تمام مشغول انجام وظیفه بود همینکه جناب ابوطالب در آخر سال دهم بعثت وفات نمود جبرئیل نازل شد و عرض کرد **اخرج عن مکة فمالك بها ناصر بعد ابیطالب** از مکه خارج شو که بعد ازابیطالب یاوری در آنجا نداری.

شیخ – آیا در زمان رسول خدا (ص) اسلام ابوطالب مشهور بوده وامت قبول داشتند یاخیر.

داعی – بلی کمال شهرت را داشته وتمامت امت نام آن جناب را باعظمت یاد می‌نمودند.

شیخ – چگونه ممکن است در زمان پیغمبر (ص) امری شایع و شهرت کامل داشته باشد ولی بعد از سی سال تقریباً جهت جعل حدیثی (بقول شما) بر خلاف حق وحقیقت مشهور گردد بقسمی که حقیقت اولیه خودرا از دست بدهد.

داعی – لیس هذا اوّل قارورة کسرت فی الاسلام (۱).

(۱) این اول شیشهٔ (حقیقت) نبودکه در اسلام شکسته شد.

این امر تازگی نداشت که موضوعی در زمان رسول خدا ﷺ مشهور ولی بعد از سالها بجعل حدیثی، صورت اولیه خودرا از دست داده باشد.

بسیاری از امور بود حتی در احکام دین که در زمان صاحب شریعت خاتم الانبیاء ﷺ شایع ورایج بلکه مشروع ومورد عمل بوده وبعد از گذشتن سالها بواسطه اعمال نفوذ اشخاص بکلی حقیقت آن عوض گردیده وصورت دیگری بخود گرفته.

شیخ - ممکن است از آن امور بسیاری که بیان نمودید نمونه ای برای ما ذکر نمائید.

داعی - شواهد بسیار است که وقت مجلس اقتضای بیان تمام آنهارا نمیدهد ولی برای نمونه یکی از آن شواهد که از همه مهمتر وواضحتر و بادلالت قرآن مجید واتفاق جمهور مسلمین استوار گردیده اشاره مینمایم و آن دو حکم محکم متعه که عقد انقطاع وحج نساء است.

که بحکم قرآن مجید و اتفاق فریقین (شیعه و سنّی) در زمان رسول اکرم ﷺ شایع ومشروع و مورد عمل بوده - حتی در دورهٔ خلافت ابی بکر و قسمتی از زمان خلافت عمر بن الخطاب هم در میان امت جاری بوده فقط بیك جمله کلام خلیفه عمر که گفت **متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرمهما و اعاقب علیهما (۱)**.

بکلی منعکس گردیده یعنی حلال خدا هزار وسیصد سال است حرام گردیده چنان این کلام عمر از زمان خلافت او ببعد تقویت شد و بدون دلیل بر خلاف نص صریح قرآن مجید وعمل رسول اکرم ﷺ وصحابهٔ آنحضرت روی اطاعت کور کورانه پیروی شد - که حقیقت اوّلیهٔ خود را از دست داد که الی الحال ملیونها جمعیت مسلمین از جمهور برادران اهل تسنّن متعهٔ سنّت سنیهٔ رسول الله ﷺ وحلال خدارا بدعتی از بدع شیعه میدانند و هنوز عموم برادران اهل تسنن نمیدانند واگر ما بادلائل بیان کنیم قبول نمیکنند که در زمان پیغمبر و ابی بکر وعمر این دو متعهٔ شایع وحلال بوده فقط بگفتار خلیفه عمر درأواسط خلافتش حلال خدا حرام گردیده.

(۱) دو متعه که در زمان پیغمبر بوده من آنها را حرام نمودم وعقاب مینمایم عمل کنندگان بآن را.

جائیکه حکم ثابت الهی مؤید بقرآن مجید وسیرهٔ رسول الله وصحابه پاك و تأیید شیخین ابی بکر وعمر وموجود بودن دلائل واضحه در قرآن مجید وکتب معتبرهٔ اهل سنّت برحلّیت آن بگفتار شخص عمر که ابداً استناد بآیات وگفتار رسول الله ﷺ ندارد حرام وبدعت گردد.

شما میخواهید إسلام وایمان جناب ابوطالب مبدل بکفر نگردد.

شیخ - یعنی میخواهید بگوئید ملیونها مسلمانان جهان قرنها برخلاف قرآن وسنت رسول خدا ﷺ عمل نمودند وحال آنکه در همه جهان مارا سنی میخوانند یعنی تابع سنت رسول الله وشیعیان را رافضی گویند یعنی روی گردان از سنت رسول الله ﷺ ؟!.

موضوع رافضی و سنی در حقیقت سنیها رافضی و شیعه‌ها سنی میباشند

داعی - ظاهراً شماها خود را سنی وشیعیان را رافضی میخوانید وحال آنکه اگر از عادت وتعصب بر کنار ومنصفانه قضاوت نمائید می‌بینید درمعنی وحقیقت شیعیان سنی یعنی تابع قرآن وسنت رسول الله ﷺ ومطیع أوامر آنحضرت میباشند وشما ها رافضی یعنی روی گردان از قرآن وسنت وأوامر آنحضرت میباشید.

شیخ - أحسنت - ملیونها مسلمانان پاك را رافضی خواندید، چه دلیل بر این معنی دارید.

داعی - همان قسمی که شما ها برادران سنّی زیاده از صد ملیون مسلمانان پاك دل شیعیان وپیروان عترت واهل بیت رسول الله ﷺ را رافضی و کافر و مشرك میخوانید - در لیالی ماضیه بدلائل بسیاری اشاره نمودم که رسول اکرم ﷺ دستور داد بعدازمن پیروی کنیدازقرآن وعترت من شما عمداً ازعترت روی گرداندید پیرو دیگران شدید سیره وسنت آنحضرت را که در زمان حیات بحکم قرآن عملی می نمود زیر پا گذارده وبحکم شیخین آنها را ترك نموده - وعاملین بسنت وسیرهٔ آنحضرت را رافضی بلکه مشرك وکافر خواندید - که از جمله آن احکام که صریحاً در آیه ٤٢ سوره ٨ (انفال) فرموده: **و اعلموا انّما غنمتم من شیء فانّ لله خمسه وللرسول و**

لذی القربی (۱).

وآنحضرت در زمان حیات این حکم را عملی می‌فرمود وخمس غنائم را بخویشان وأقارب تقسیم مینمود قطع نموده و از آن روی گردانیدید [۲] بالاخره اگر بخواهم تمام آنها را شماره کنم رشته سخن خیلی طولانی میشود.

بزرگتر دلیل بر این معنی که ما شیعیان تابع سنّت وسیره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم میباشیم وشما ها رافضی وروی گردان وترك کنندهٔ سنّت وسیره رسول الله وصحابه کرام میباشید همین موضوع متعه است که بحکم خدا وسنّت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وعمل صحابه در زمان خود آنحضرت وتمام دوره خلافت ابی بکر تا اواسط خلافت عمر حلال ومورد عمل بوده ولی بجمله ای از کلام عمر که روی سیاست ونظر خاصی اداء نمود حلال خدا را حرام وسنّت رسول خدا را زیر پا گذارده وترك نمودید مع ذلك خود را سنّی وما شیعیان را که تابع قرآن وسنّت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم میباشیم رافضی میخوانید؟! واین امر را چنان بربی خبران وارو نشان دادید که چهارده قرن است ما را رافضی ومشرك میخوانند.

وعجب آنکه معنای مثل معروف کاسه از آش گرم تر شما برادران اهل تسنن هستید که خلیفه عمر برای اثبات کلام خود اقامهٔ برهان ودلیل ننمود ولی علمای اهل تسنن ده ها دلیل بارد در کتب خود آورده تا ثابت کنند کلام خلیفه عمر حق ولی قرآن وسنّت وسیره رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه آنحضرت باطل وبی اساس میباشد؟!!.

شیخ - دلیل شما برحلّیّت متعه وعقدانقطاع چیست از کجا وبچه دلیل میگوئید خلیفه عمر رضی‌الله عنه برخلاف گفتهٔ خدا وسنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمل نموده.

دلائل بر حلیت متعه

داعی - دلائل بر این معنی بسیار است. اولا قرآن مجید، وسند محکم آسمانی است که درآیه

(۱) ای مؤمنان بدانیدکه هرچه بشما غنیمت وفایده رسد (زیاد یاکم) خمس وپنج‌یك آن خاص خدا ورسول وخویشان او میباشد.

(۲) رجوع نمائید به ص۶۹۳ همین کتاب.

۲۸ سوره ٤ (نساء) صریحاً میفرماید **فما استمتعتم به منهنّ فآتوهنّ اجورهنّ فریضة (۱).**

بدیهی است که حکم قرآن مجید إلی‌الابد بمشروعیت خود باقیست مگر ناسخی در خود قرآن ظاهر گردد چون در این موضوع ناسخی نیامده پس این حکم محکم تا أبد باقی و بر قرار است.

شیخ - از کجا این آیه مربوط بنکاح دائم نباشد که در تعقیب همان آیات آمده دستور میدهد مهر و صداق آنها را بپردازند.

داعی - در این بیان خود بی لطفی و باصطلاح مغلطه نمودید زیرا علماء بزرگ خودتان از قبیل طبری در جزء پنجم از تفسیر کبیر و امام فخر رازی در جزء سیم از تفسر مفاتیح الغیب و دیگران این آیه شریفه را در باب متعه آورده‌اند.

علاوه بر صراحت بیان مفسّرین و علماء خودتان آقایان بخوبی میدانید که سورهٔ نساء کاملا مشتمل است بر بیان اقسام نکاح و ازدواج در اسلام از دائم - و متعهٔ منقطعه - و ملك یمین.

اما در نکاح دائم در آیه ۳ سوره ٤ (نساء) فرماید **فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ألّا تعدلوا فواحدة او ما ملکت ایمانکم (۲).**

و درباره ملك یمین و کنیزکان درآیه ۲۸ سورهٔ ٤(نساء) فرماید **ومن لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات والله اعلم بایمانکم بعضکم من بعض فانکحوهنّ باذن اهلهنّ و أتوهنّ اجورهنّ بالمعروف (۳).**

(۱) پس از اینکه بهره مند شدید ازآنها (یعنی متعه نمودید) وتمتع از آنها برداشتید مهر معین که مزد آنها است بآنان بپردازیدکه فریضه وواجب است.

(۲) بنکاح خود درآورید از زنان آنکس راکه برای شما نیکو ومناسب باعدالت باشد دو یاسه یاچهار واگر بترسید که چون زنان متعدد گیرید نتوانید عدالت نمائید پس تنها یك‌زن اختیار کرده ویا چنانکه کنیزی دارید بآن اکتفاکنید که نزدیکتر است بعدالت.

(۳) هرکس از شمارا وسعت وتوانائی نباشدکه زنان پارسای با ایمان (و آزاد) گیرد پس کنیزان مؤمنه‌ای‌که مالك‌آن شدیدزنی اختیارکنید خدا آگاه تر است بمراتب ایمان شماکه اهل ایمان همه بعضی ازجنس بعضی دیگر ودر رتبه‌یك سانید پس‌باکنیزکان‌مؤمنه بااذن‌مالکش‌ازدواج کنید ومهرآنها را بداىچه معین شده بدهید.

ودرباب متعه وعتداانقطاع آیه **فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضة** نازل گردید و اگر این آیه مربوط بنکاح دائم باشد لازم میآید که در یك سوره امر بنکاح دائم تکرار شده باشد و این برخلاف قاعده خواهد بود .

و چون راجع بمتعه نازل گردیده معلوم است که خودیك امر وحکم جدیداست .

ثانیاً اتفاق جمیع مسلمین است (نه شیعه فقط) باینکه نکاح متعه در صدر اسلام شایع و مشروع بوده و صحابه کبار در زمان خود رسول الله ﷺ بآن دستور عمل میکردند و اگر این آیه مربوط بنکاح است پس آیه متعه کدام است که عموم مسلمین قائل بآن هستند پس قطعاً آیه متعه همین است که مفسّرین خودتان هم متعرض اند و مشروعیت آنرا ثابت مینمایند و ناسخی برای آن نیامده چنانچه در کتب معتبرهٔ خودتان ثبت است

اخبار از طرق اهل تسنن برحلیت متعه

از جمله در صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل از ابو رجاء از عمران بن حصین نقل است که گفت **نزلت آیة المتعة فی کتاب الله ففعلنا هامع رسول الله ولم ینزل قرآن بحرمته ولم ینه عنها رسول الله حتّی اذامات قال رجل برأیه ماشاء . قال محمد (یقال انّه عمر) (۱) .**

و در ص ۵۳۵ جزء اول صحیح مسلم بن حجاج باب نکاح المتعه است که **حدثنا الحسن الحلوانی قال حدثنا عبدالرزاق قال اخبرنا ابن جریج قال قال عطا قدم جابر بن عبدالله الانصاری معتمراً فجئناه فی منزله فسأله القوم عن اشیاء ثم ذکروا المتعة فقال نعم استمتعنا علی عهد رسول الله وعلی عهد ابی بکر و عمر (۲) .**

(۱) آیه متعه نازل شده درکتاب خداومادر زمان رسول خدا(ص) بآن عمل میکردیم وآیه‌ای هم برحرمت آن نازل نگردیده ورسول خدا هم تا دم مرگ مارا از آن منع ننمود مردی برأی ومیل خودگفت هرچه دلش خواست - بخاری گوید میگویند این مرد عمر بن الخطاب بوده !! .

(۲) حدیث کرد مرا حسن حلوانی گفت حدیث کرد مرا عبدالرزاق گفت خبر داد مرا ابن جریج از عطاء که گفت جابر بن عبدالله انصاری برای عمره بمکه آمد به منزل او رفتیم مردمان از او مسائل وحکایات میپرسیدند تا رسید صحبت بمتعه گفت بلی مادر زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وهم در زمان ابی بکر وعمر متعه میکردیم .

ونیز در ص ۴۶۷ جزء اول همان کتاب (چاپ مصر سال ۱۳۰۶) باب المتعة بالحج والعمرة مسنداً از ابی نضره روایت نموده که گفت من در نزد جابر بن عبد الله انصاری بودم شخصی بر او وارد شد **فقال ابن عباس و الزبیر اختلفا فی المتعتین فقال جابر فعلناهما مع رسول الله(ص) ثمّ نهی عنهما عمر فلم نعد هما(۱) .**

ونیزامام احمدبن حنبل در ص ۲۵ جزء اول مسند خبرأبی نضره را بطریق دیگر نقل نموده و نیز هردو روایت دیگری میکنند از جابر که در جای دیگر گفته **کنّا نستمتع بالقبضة من التمر والدقیق علی عهد رسول الله وابوبکر حتّی نهی عمر فی شان عمرو بن حریث (۲) .**

حمیدی در جمع بین الصحیحین از عبدالله بن عباس روایت نموده که گفت در زمان رسول اکرم ﷺ متعه میکردیم تاآنکه عمر بخلافت برخاست گفت خدای‌تعالی برای پیغمبر خود هرچه میخواست حلال میکرد واکنون او درگذشت و قرآن بجای خود باقی است پس چون بحجّی یاعمره‌ای شروع کردید آنرا باتمام برسانید چنانچه خدا فرموده است ، وتوبه کنید از متعهٔ زنان وهرمردی را نزد من آرید که او متعه کرده باشد سنگسارش میکنم ؟!! .

از این قبیل اخبار در کتب معتبرهٔ خودتان بسیار رسیده است که ثابت مینماید متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده و اصحاب عمل بآن میکردند تا زمان خلافت عمر که او حرام نمود .

وعلاوه براین اخبار عدّه‌ای از اصحاب وغیره از قبیل اُبیّ بن کعب وابن عباس وعبدالله بن مسعود وسعید بن جبیر و سدّی آیهٔ متعه را باین طریق قرائت نمودند **فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی (۳)**

(۱) گفت عبدالله بن عباس وعبدالله بن زبیر در موضوع دو متعه (متعه نساء ومتعه حج) اختلاف نظر دارند جابر گفت ما درزمان رسول خدا (ص) هردو را بجا میآوردیم پس عمر آن دورا نهی کرد وماهم دیگر پس از آن بجا نیاوردیم .

(۲) مادرزمان رسول خداوابی بکر متعه میکردیم بقبضه‌ای ازخرما وگندم خورد شده وآرد تاآنکه عمر نهی کرد درباره عمرو بن حریث .

(۳) پس ازآنکه بهره مند شوید از آنها (یعنی متعه نمودید) وتمتع ازآنها برداشتید تا زمانی که (ضمن العقد) معین نمودید .

چنانچه جار الله زمخشری در کشاف از ابن عباس بطریق ارسال مسلمات نقل نموده ونیز محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیرش ذیل همین آیه و امام فخر رازی در جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیهٔ شریفه وامام نووی در باب اول نکاح المتعه از شرح صحیح مسلم نقل مینمایند قول قاضی عیاض را از مازری که عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) آیه را چنین قرائت مینمود.

فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی وامام فخر پس از نقل قول اُبیّ بن کعب وابن عباس گفته **والامّة ما انکروا علیهما فی هذه القراءة فکان ذلك اجماعا علی صحّة ماذکرنا (۱).**

آنگاه در ورق بعد جواباً گوید **فانّ تلك القراءة لاتدلّ الّا علی انّ المتعة کانت مشروعة و نحن لانناز ع فیه (۲).**

شیخ - دلیل شما بر عدم نسخ چیست که در زمان رسول خدا ﷺ مشروع بوده ولی بعد نسخ نگردیده

داعی - دلائل برعدم نسخ و اینکه بر مشروعیت خود باقیست بسیار است و از همه دلائل نزدیك‌تر بفهم عموم که بدانند متعه در زمان رسول اکرم ﷺ شایع و مشروع بوده تا اواسط خلافت عمر و نسخ هم نگردیده علاوه بر اخبار مذکوره و سیره ورفتار صحابه کرام که عمل بآن میکردند گفتار خود خلیفه عمر بن الخطاب میباشد که عموم علماء خودتان نقل نموده‌اند که بالای منبر گفت **متعتان کانتا علی عهد رسول الله وانا احرّمهما و اعاقب علیهما** ودر بعض اخبار **انهی عنهما (۳).**

---

(۱) امت انکار ننمودنداین دو نفر را برنقل این نوع از قرائت پس اجماع وارد است برصحت آنچه ما ذکر نمودیم .

(۲) این نوع از قرائت دلالت ندارد مگر برمشروعیت متعه (در زمان رسول‌الله‌ص) وما نزاعی در این باب نداریم (که درزمان رسول خدا مشروع بوده منتها گوئیم که نسخ گردیده) .

(۳) دو متعه که در زمان رسول خدا رایج وشایع بود من هردو را حرام ونهی از آنها نمودم هرکس عمل بآنها بنماید عقابش خواهم کرد ودربعض اخبار سنگسارش مینمایم - (چنانکه مسلم در ص ٤٦٧ جزء اول صحیح خود آورده) (ودر احکام اسلام حکم رجم وسنگسار راجع بعامل متعه جائی دیده نشده است پس خلیفه عمر چرا گفته ؟ نمیدانم) ..

شیخ - فرمایشات شما صحیح است عرض کردم که در زمان رسول خدا ﷺ بسیاری از احکام در اول امر رایج بوده ولی بعد نسخ شد این حکم متعه هم در اول امر در دستور بود ولی بعداً نسخ گردید

داعی - چون مبنا واساس دین قرآن مجید است لذا هر حکمی که در قرآن امر بآن شده ناسخ آنهم باید در قرآن ولسان خود خاتم الانبیاء ﷺ باشد بفرمائید در کجای قرآن این حکم نسخ شده .

شیخ - آیه ٦ از سوره ۲۳ (مؤمنون) ناسخ آنست که میفرماید **الّا علی ازواجهم او ماملکت ایمانهم فانّهم غیر ملومین (۱).**

در این آیه اسباب حلال شدن را دو چیز قرار داده ۱- زوجیّت ۲ - مالك شدن بملك یمین پس بدلیل همین آیه - متعه نسخ گردیده است .

داعی - در این آیه دلالتی بر نسخ متعه نمیباشد بلکه تأیید است جهت آنکه متعه هم در حکم زوجیّت است وزن متعه هم زوجهٔ حقیقی مرد است و اگر متعه زوجه حقیقی نبود خداوند در آیه مذکوره امر نمیفرمود حق المهر آنها را بدهیم .

علاوه بر این معنی سوره مؤمنون مکّیه است و سوره نساء مدنیّه ، محققاً مکّی مقدم بر مدنی است پس چگونه این آیه ناسخ است در حالیکه مقدم بر آیه متعه میباشد روی این قاعده ناسخ قبل از منسوخ آمده - فاعتبروا یا اولی الابصار ؟!.

اکابر صحابه وتابعین حتی مالك حکم بعدم نسخ متعه نموده‌اند

گذشته ازآنکه اکابر از صحابه وتابعین حکم بعدم نسخ نموده‌اند مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود (کاتب‌الوحی) وجابر بن عبدالله انصاری وسلمة بن اکوع وابی ذر غفاری وسبرة بن معبد واکوع بن عبدالله الاسلمی وعمران بن حصین وغیرهم .

اکابر از علماء خودتان هم پیروی از صحابه حکم بعدم نسخ داده اند از قبیل جارالله زمخشری در تفسیر کشاف در موقعیکه نقل مینماید قول حبرامت عبدالله بن‌عباس

---

(۱) مگر برجفتهایشان (که زنان شرعی آنها باشد) یاکنیزان ملکی متصرفی آنها که هیچگونه ملامتی در مباشرت این زنان برآنها نیست .

را که گفته است آیه متعه از محکمات قرآن است ، گوید یعنی نسخ نگردیده است .

ومالك بن انس (امام مالکیها) امر بمشروعیت وجواز متعه وعدم نسخ آن نموده است .

چنانچه ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و برهان الدین حنفی در هدایه وابن حجر عسقلانی در فتح‌الباری ودیگران قول وفتوای مالك را نقل نموده اند که در یکجا گفته است **هو جائز لانّه كان مباحاً مشروعاً واشتهر عن ابن عباس حلّيتها وتبعه على ذلك اكثر اهل اليمن و مكّة من اصحابه (۱)** .

ودر جای دیگر گفته است **هو جائز لانّه كان مباحاً فيبقى الى ان يظهر ناسخه (۲)** .

(معلوم میشود تا سال ۱۷۹ هجری که مالك از دنیا رفته دلائل بر نسخ متعه بر او ظاهر نگردیده بود و معلوم میشود آنچه ساخته شده از متأخرین است - برای تقویت قول خلیفه عمر) واعاظم مفسّرین شما مانند زمخشری و بغوی و امام ثعلبی بر عقیده ابن عباس و کبار صحابه رفته ومعتقد بحلّیت و مباحیت متعه بودند .

شیخ - چون متعه شرائط زوجیّت از قبیل ارث وطلاق وعدّه ونفقه را ندارد پس زوجه حقیقی نیست .

تمام آثار زوجیت برزن متعه مترتب است

داعی - معلوم میشود روی نظر بدبینی توجه کامل بکتب فقهیهٔ شیعه ننموده‌اید و الا این اشکال را نمی‌نمودید چه آنکه میدیدید که تمام آثار زوجیّت برزن متعه مترتب است مگر آنچه با دلیل خارج شود .

ودیگر آنکه متعه قسمی از نکاح مسلّم است وصدق زوجیت بر او محقق است که برای سهولت وآسانی امت وجلوگیری از زنا ببعض از شرائط وتکلّفات آن فضلا ولطفاً تخفیف داده شده واما راجع بشرائط : اوّلاً معلوم نیست که ارث از لوازم ثابته

(۱) متعه جائز است برای آنکه مباح و مشروع میباشد ومشهور است از ابن عباس حلیت آن و متابعت نموده‌اند اورا بیشتر اهل یمن ومکه از اصحاب مالك عقیده بحلیت ومباح بودن متعه را .

(۲) متعه جائز است برای آنکه مباح بوده است (زمان پیغمبر) و بحلیت ومباح بودن باقی است تا زمانیکه نسخ او ظاهر شود .

زوجیّت باشد چه بسیار زنان‌اند که با علاقه زوجیّت ارث از شوهر نمیبرند مانند زوجه کتابیّه و ناشزه و قاتلهٔ زوج خود که با وجود صدق اسم زوجه از ارث ممنوع است .

ثانیاً ممنوع بودن زن متعه از حق الارث هم بطور قطع معلوم نیست چون فتاوای فقهاء دربارهٔ آنها مختلف است چنانچه فتاوای فقهاء شماهم در احکام مختلف است .

ثالثاً اجماع امامیه بر آنست که زن متعه هم باید عدّه نگهدارد و اقل مدت عدّه را چهل و پنج روز مقرر داشته اند و اگر شوهر او بمیرد باید عدّه وفات که چهار ماه و ده روز است نگهدارد خواه مدخوله باشد یا غیر مدخوله یائسه باشد یا غیر یائسه .

رابعاً حق النفقه جزء حتمی لوازم زوجیّت نیست چه بسا زنانیکه در علاقه زوجیّت هستند و از حق النفقه محروم‌اند مانند ناشزه و کتابیّه و قاتلهٔ زوج خود .

خامساً تمامیّت مدّت البته طلاق اومیباشد و همچنین بذل مدّت نمودن زوج در بین مدّت نیز طلاق او میباشد .

پس این شرایطی که فرمودید هیچکدام موضوعیّت ندارد چنانچه نابغة البشر علاّمه حلّی حسن بن یوسف بن علی بن مطهر جمال‌الدین قدّس سرّه القدّوسی که از مفاخر علمای شیعه است در مقابله با علمای بزرگ شما همین دلائل را بر ردّ گفتار آنها بنحو أتم و أکمل تفصیلا شرح داده که دعاگو جهت ضیق وقت باختصار کوشیدم (هر کس طالب تفصیل کلام وتحقیق بیان است مراجعه کند بکتاب مباحثات سنّیه و معارضات نصیریه و سایر مؤلّفات آن مرحوم طاب ثراه) .

شیخ - از آیه شریفه گذشته احادیث بسیاری رسیده که در زمان رسول خدا ﷺ حکم متعه نسخ گردیده است .

داعی - متمنی است بیان فرمائید حکم نسخ در کجا وارد گردیده .

شیخ - باختلاف نقل گردیده بعضی از آنها در فتح خیبر بوده و در بعض اقوال روز فتح مکه و در بعض روایات در حجّة‌الوداع و بعضی گفتند در تبوك بوده و بعضی دیگر گفتند در عمرة‌القضا حکم نسخ نازل آمده .

دلائل بر عدم ورود حکم نسخ در زمان پیغمبر(ص)

داعی ـ همین اختلاف عقیده و تناقض و تعارض در اخبار دلالت کامله دارد بر عدم ورود چنین حکمی و چگونه ممکن است بچنین اخباری وثوق پیدا نمود علاوه بر آنکه اخبار بسیاری در کتب معتبره خودتان مانند صحاح ستّه و جمع بین الصحیحین و جمع بین الصحاح الستّه و مسند و غیرهم نقل گردیده از کبار صحابه که عدم منسوخیّت آنرا تا زمان خلافت عمر میرسانند .

و از همه دلائل واضحترهمانست که شیوخ اکابر علماء خودتان نقل نموده اندقول خود خلیفه‌عمررا که **متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا احرّمهما** اگر حکم نسخی از حیث آیه یا حدیث و بیان رسول الله ﷺ در زمان آنحضرت بود بایستی خلیفه بگوید مطابق همان حکمی که رسول الله ﷺ فرموده و آیه قرآن دلالت بر آن دارد هر کس متعه بنماید و این عمل منسوخ ممنوع محرّم را بجا آورد من عقابش مینمایم (قطعاً برای اجراء و اثر در قلوب این نوع از بیان مؤثر تر بوده) تا آنکه بگوید دو متعه که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حلال بوده من حرام نمودم .

و اگر کلام شما حق باشد ناسخی در قرآن مجید آمده بود چگونه صحابه پیغمبر ﷺ و شاگردان مدرسه و مکتب آنحضرت مانند عبدالله بن عبّاس (حبرامت) و عمران بن حصین و ابی‌ذر غفاری و عبدالله بن مسعود (کاتب‌الوحی) و جابر بن عبدالله انصاری و ابوسعید خدری و سلمة بن اکوع و غیر آنها از اصحاب و تابعین عمل بآن میکردند چنانچه محدثین و مورخین بزرگ خودتان حتی بخاری و مسلم که بکتابهای آنها اهمیت میدهید ثبت و ضبط نموده‌اند که بعض از آنها اشاره نمودیم و تمامی آنها دلالت واضحه دارد که از زمان رسول اکرم ﷺ تا دوره خلافت عمر اصحاب بآن عمل میکردند و میگفتند تا زمان وفات آنحضرت چیزی که دلالت بر منسوخیت حکم متعه باشد نشنیدیم فلذا عمل بآن میکردیم .

و صراحت باین معنی دارد حدیثی که امام احمد بن حنبل در مسند از ابی رجاء

از عمران بن حصین نقل نموده که گفت :

نزلت آیة المتعة فی کتاب الله وعملنا بهامع رسول الله فلم تنزل آیة بنسخها ولم ینه عنها النبیّ حتّی مات (۱) .

ونیز در خبر عمران بن حصین که قبلاً بعرضتان رساندم صراحت دارد که نه در قرآن ونه در لسان پیغمبر اکرم ﷺ منع ونهی از متعه نگردیده .

پس وقتی نسخ ومنعی در کتاب وسنّت نرسیده قطعاً متعه بمشروعیّت خود باقی است إلی الابد .

چنانچه ابو عیسی محمّد بن عیسی بن سورة الترمذی درسنن خود که یکی ازصحاح ستّه شما شمرده میشود و امام احمد بن حنبل در ص ۹۵ جزء دوم مسند و ابن أثیر در جامع الاصول باسناد عدیده نقل نموده‌اند که از عبدالله بن عمر بن الخطاب مرد شامی پرسید چه میگوئی در متعهٔ نساء گفت البته حلال است گفت پدرت خلیفه نهی از آن نموده گفت پیغمبر ﷺ امر فرموده اگر پدرم نهی نموده قطعاً امر پیغمبر مقدم است برنهی پدرم ومن مطیع امر رسول الله میباشم .

وامّا راجع باخباری که فرمودید نقل گردیده گمان میکنم متأخرین از زمان صحابه وتابعین برای تصحیح وتقویت قول خلیفه عمر احادیثی وضع نموده و انتشار دادند و الّا مطلب بقدری واضح و آشکار است که احتیاج بتوضیح وردّ ندارد که غیر از قول خلیفه عمر بن الخطاب سند صحیح و دلیل کاملی برابطال متعه و حرمت آن در دست ندارید .

شیخ ـ قول خلیفه عمر رضی‌الله عنه خود سند بزرگی است برای مسلمین که پیروی از آن بنمایند زیرا اگر خلیفه از رسول خدا نشنیده بود نقل نمی‌نمود ؟ !

داعی ـ از یك عالم بافکر دقیق منصفی (روی محبت و علاقه مفرط بخلیفه عمر) ابراز بچنین عبارتی بسیار بعید است برای اینکه در هر کاری فکر لازم است آقایان

(۱) آیه متعه در قرآن مجید نازل شد وما بآن عمل میکردیم با رسول خدا صلی‌الله علیه وآله وآیه ای نازل نگردید که حکم متعه را نسخ نماید وپیغمبر (ص) هم نهی از آن ننمود تا وفات نمود .

قدری دقیق شوید روی بیان خود که میفرمائید قول خلیفه برای مسلمین سندیّت دارد که پیروی از آن نمایند ما آنچه در کتب صحیحه معتبره خودتان سیر نمودیم حتّی یك خبر هم ندیدیم که رسول اکرم ﷺ فرموده باشد قول عمر بن الخطاب سندیّت دارد و یا بر مسلمین لازم است از آن پیروی نمایند.

ولی اخبار متکاثرهٔ متواتره در کتب معتبره خودتان بسیار است که پیروی کنید از عترت طاهره رسالت بالاخص از فرد شاخص آن خاندان جلیل مولانا امیر المؤمنین علی علیه‌السلام که ببعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم وتمام عترت واهل بیت رسالت حکم بعدم نسخ داده‌اند.

واما اینکه فرمودید خلیفه اگر از مقام رسالت موضوع حرمت را نشنیده بود بیان نمی‌نمود بسیار مورد اشکال است.

اولا اگر خلیفه عمر از رسول اکرم ﷺ چنین نسخی را شنیده بود می‌بایستی از زمان آنحضرت تا زمان زمامداری خود گفته باشد مخصوصاً وقتی میدید که کبار از صحابه عمل بآن مینمودند بعنوان نهی از منکر هم شده بایستی بمردم برساند که این عمل منسوخ است از ارتکاب آن خود داری نمائید چرا نرساند و نهی از منکر ننمود؟!.

ثانیاً هرحکمی که بفرمودهٔ پیغمبر اکرم ﷺ درامت شایع شد البته باید ناسخ آنهم بوسیله خود آنحضرت شایع گردد چنانچه درعلم اصول مقرر است که تأخیر بیان از وقت حاجت جائز نیست.

آیا عقلائی است حکمی که در تمام امت شایع گردیده نسخ آنرا رسول خدا ﷺ بأحدی نفرماید مگر فقط بعمر تنها بفرماید عمر هم بأحدی نگوید تا آخر دوره خلافتش روی مخالفت شخص معینی سیاسة حرمت آن را اعلام نماید؟.

آیا در مدتی که امت عمل باین حکم منسوخ (بقول شما) میکردند مسئول نبودند وعمل خلاف شرعی از آنها صادر نشده بود.

آیا مسئول این عمل منسوخ غیر مشروع (بقول شما) که بمردم ابلاغ ننموده

وامت عمل بآن میکردند جز رسول خدا ﷺ دیگری بوده که حکم ناسخی را که از خدا باو امر شده بامت برساند نرسانده (بقول شما) محرمانه بعمر تنها گفته باشد عمرهم بأحدی نگفته مگر در آخر دوره خلافش من عندی حکم بحرمت داده؟! و خلیفه ابی‌بکر هم که حتماً مقامش از عمر بالاتر بوده در تمام دورهٔ خلافت خود جلو گیری از حکم منسوخ ننموده باشد؟.

آیا این کلمه کفر نیست ومعتقد بآن کافر نیست که بگوید رسول خدا ﷺ در ابلاغ احکام تسامح نموده وامت از روی جهالت و بی خبری عمل بحکم منسوخ می‌نمودند؟!.

ثالثاً اگر متعه در زمان پیغمبر ﷺ نسخ شده وعمر هم از آن حضرت شنیده بود بایستی در وقت گفتن نسبت آن حکم را بآنحضرت بدهد وبگوید خودم از پیغمبر شنیدم که فرمود عقد متعه منسوخ است و أحدی بآن عمل ننماید و اگر هر کس عمل بآن بنماید باید حد بخورد ویا سنگسار شود.

و قطعاً بااستناد بفرمودهٔ رسول اکرم ﷺ اثرش بیشتر ظاهر میشد در میان امت.

نه آنکه بگوید دو متعه که در زمان پیغمبر حلال ومشروع بوده من حرام نمودم وعمل کنندگان را عقاب یاسنگسار مینمایم.

آیا حلال وحرام وتعیین حد وحدود را باید پیغمبر مقرر دارد که اتصال با غیب عالم دارد یاخلیفهٔ برگزیدهٔ خلق این حق را دارد؟!!.

هنوز نمیتوانم بفهمم وعقلم حکم نمیکند که عمر باچه برهان ودلیلی حلال خدا راحرام کرده وباچه جرأتی گفته **انا احرّمهما** عجب آنکه خود رسول الله ﷺ در مواقع ابلاغ احکام نمی فرمود من حلال یاحرام نمودم هروقت حکمی را ابلاغ مینمود می‌فرمود خدای متعال بمن امر فرموده بشما ابلاغ نمایم ولی خلیفه عمر باکمال جرأت وصراحت میگوید **متعتان کانتا علی عهد رسول الله انا احرّمهما و اعاقب علیهما؟! فاعتبروا یااولی الابصار.**

مجتهد میتواند تغییر احکام دهد ؟

شیخ - لابد آقا میدانید که عدّه‌ای از محققین علماء ما براین عقیده هستند که چون پیغمبر ﷺ در احکام شرعی مجتهد بوده است لذا مجتهد دیگر میتواند اجتهاداً مخالفت با امر اولی نموده حکمی‌را که حلال بوده حرام و یا حرام را حلال نماید بهمین جهت خلیفه عمر رضی الله عنه فرمود **انا احرّمهما !!؟!** .

داعی - هیچ انتظار نداشتم که آقایان برای اثبات یك غلطی مرتکب غلطهای دیگر شوید شمارا بخدا اجتهاد در مقابل نص معقول است آیا سزاوار عقل است که رسول اکرم را آنقدر پست وخلیفه عمر را بقدری بالا ببرید که مانند دو مجتهد برابر هم قرار دهید آیا این بیان شما غلو برخلاف صریح آیات قرآن نمی‌باشد که ناچار باضیق وقت ببعض از آن آیات اشاره مینمایم در آیه ۱۶ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً فرماید **قل مایکون‌لی ان ابدّله من تلقاء نفسی ان اتّبع الاّ مایوحی الیّ (۱)** .

جائیکه رسول اکرم ﷺ نتواند بمیل واراده خود تغییر و تبدیلی در احکام بدون نزول وحی بدهد خلیفه عمر که بکلی از دستگاه وحی بیگانه بوده است چگونه میتوانسته تصرف در احکام نموده حلال خدارا حرام نماید - ودر آیه ٤ سوره ٥٣ (نجم) فرماید **وماینطق عن الهوی ان هو الاّ وحی یوحی (۲)** .

وآیه ۸ سوره ٤٦ (احقاف) که فرماید **قل ما کنت بدعاً من الرسل وما ادری مایفعل بی ولا بکم ان اتّبع الاّ مایوحی الیّ (۳)** .

دلالت کامل دارد بر وجوب متابعت پیغمبر پس عمر وغیر عمر هرگز چنین حقی نداشته‌اند که تصرف در احکام نموده وحلال خدارا حرام نمایند .

---

(۱) بگو بآنها مرا نرسد که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نمیکنم مگر آنچه وحی میشود بمن .

(۲) هرگز بهوای نفس سخن نگوید وگفتار او هیچ غیر وحی خدا نیست .

(۳) بگو (ای پیغمبر) بامت من از بین رسولان اولین پیغمبر نیستم که تازه درجهان آوازه رسالت بلند کرده باشم ونمیدانم که با من وشما عاقبت چه میکنند من پیروی نمیکنم مگر آنچه بمن وحی میشود .

شیخ - قطعاً خلیفه عمر رضی الله عنه خیر وصلاح اجتماع را درآن دیده که نسخ حکم را بیان نماید زیرا همین امروز دیده میشود مردمانی برای لذت یك ساعت یا یك ماه یا یکسال زنی را متعه مینمایند وبعد حامله یا غیر حامله رها میکنند و همین عمل سبب شیوع فحشاء میشود .

داعی - ببخشید آقا این بیان شما خیلی مضحك وموجب تعجب است زیرا عمل دسته ای از مردمان شهوت پرست لا ابالی را در حرام و حلال احکام دخالت میدهید .

اگر عملیات مردم شهوت پرست لاابالی سبب شود که حلالی حرام گردد باید عقد دائم هم حرام شود برای آنکه غالباً دیده شده است اشخاصی برای وجاهت یا مال یاجهت دیگر دختران نجیبه‌ای را عقد دائم نموده بعد بدون خرج و نفقه و سرپرست گذارده ورفته‌اند پس باید گفت چون افرادی عامل چنین‌عملی میشوند پس عقد ازدواج اصلا غلط میباشد .

باید در مردم تزریق دیانت نمود وآنها را آشنا بوظائف دینی نمود وقتی شخص متدیّن شد ودید قدرت وتوانائی نگاهداری زن دائمی ندارد و در پی زنا هم نمی‌خواهد برود مطابق دستور شرع انور میخواهد زنی را متعه وبعقد انقطاع در تصرف خود آورد اول درپی تحقیق شرائط متعه میرود چه آنکه میداند برای هرحکمی شرائطی می‌باشد اول باید تحصیل شرائط نمود آنگاه در پی عمل رفت .

فلذا در وقت قرار داد بقدری مهر برای زن قرار میدهد که زن بتواند بعد از تمام شدن متعه در دورهٔ عدّهٔ خود که حدّ اقل چهل و پنج روز است راحت زندگی نماید .

دیگر آنکه بعد از قرار که در تمام مدّت عدّه مراقب زن باشد که اگر حامله شده است چون بچه از آن اوست از مادر نگهداری کند تابعد ازولادت ببچهٔ خود برسد واگر مردمانی رعایت این شرائط را ننمایند دلیل بر این نیست که آقایان ساده‌دل بی فکر حکم مسلّم حلالی را نسخ شده فرض نمایند .

علاوه اگر هم فرمایش شما صحیح باشد قطعاً صلاح حال اجتماع را خدا و پیغمبر ﷺ از عمر بهتر میدانستند چرا برای خیر جامعه آنهارا منع نکردند.

واگر پیغمبر نهی نکرده خلیفه و امام و حجّة منصوص هم نمی تواند روی صلاح بینی حلال خدارا حرام نماید باستناد آنکه صلاح اجتماع دراین بوده که مردم متعه ننمایند.

منع متعه سبب شیوع فحشاء وزنا گردیده

اگر خوب دقت کنید حکم متعه سبب شیوع فحشاء نیست بلکه منع از متعه شیوع فحشاء آورده برای آنکه زن و مرد جوانی که وسائل ازدواج دائم برای آنها فراهم نیست ومتعه هم حسب الامر خلیفه عمر حرام بلکه گناه بزرگ است جلوی شهوت وهوای نفسرا هم نمیتوانندبگیرند چه میکنند ناچار بعمل ناشایسته زنا مشغول میشوند.

ودر هرقومی که عمل زنا شایع ومتداول گردید پردههای حرمتها دریده نوامیس بشریت متزلزل وامراض مسریه از قبیل سفلیس و سوزاك وشانکر و غیره فراوان میشود خانوادهها از هم پاشیده وبیچاره میشوند.

چنانچه امام احمد ثعلبی وطبری در تفسیر خود وامام احمد بن حنبل در مسند ذیل آیهٔ متعه مسنداً نقل نمودهاند از امیر المؤمنین علی (ع) که فرمود:

لولا انّ عمر نهی عن المتعه مازنی الاّشقی (۱).

ونیز ابن جریح وعمرو بن دینار از عبدالله بن عباس (حبر امت) نقل نموده اند که گفت **ما کانت المتعة الاّ رحمة رحم الله بها امّة محمّد لولا نهیه (ای عمر) عنها مااحتاج الی الزنی الاّشقی (۲).**

پس بنا بفرمودهٔ اصحاب پیغمبر ﷺ سبب شیوع زنا منع از متعه بوده نه عمل بمتعه پس احکام حلال و حرام که از جانب خداوند بوسیله پیغمبر عظیم الشأن

(۱) اگر عمر متعه را نهی نمیشود زنا نمی کرد (دراسلام) مگرقلیلی از مردم.
(۲) متعه رحمتی بود از جانب خداوند برای امت محمد(ص) واگر عمر منع ونهی ازآن نمیکرد محتاج بزنا نمیشدند مگر قلیلی از مردم. و در بعض اخبار عوض شقی شقی ثبت شدهیعنی زنا نمیکردند مگر مردمان شقی.

بجامعهای ابلاغ گردیده بر خیر و صلاح جمع و اجتماع بوده و میباشد الی یوم القیمة.

حرف در اینجا بسیار است شواهد بر بطلان این عقیده (که متعتان حرام است) بی شمار که مجلس مختصر ما اقتضای شرح مفصل را ندارد.

علاوه صحبت ما در این موضوع نبود بلکه غرض دعاگو از نقل این حکم بنا بر تقاضای شما شاهدی بود برای رفع استبعاد جناب عالی که فرمودید چگونه ممکن است امری در زمان پیغمبر شایع و بعدها بأحادیث مجعوله برخلاف جلوه نماید.

خواستم بدانید همان قسمی که احکام خدا را عوض نمودند و دست در حلال و حرام بردند حکم محکم خمس و دو حکم محکم متعه را که باتفاق فریقین (شیعه وسنی) از زمان خاتم الانبیاء ﷺ تا آخر زمان خلافت عمر در امت شایع و مورد عمل کبار از صحابه و تابعین بوده بعد روی میل شخصی خلیفه عمر برای خاطر عمرو بن حریث چنانچه جابر روایت مینماید بیك جمله گفتار او بدون دلیل و برهان نسخ و حلال خدا حرام شد و الحال ملیونها نفر از مسلمین بدون دلیل روی عادت تبعاً للاسلاف پیروی از آن عقیده و گفتار مینمایند با اینکه دلائل از آیات قرآن و احادیث در کتب معتبرهٔ خودتان بر وجوب خمس و این دو حکم محکم و عدم نسخ در زمان رسول الله ﷺ هنوز موجود است - !!.

مع ذالك عاملین باین احکام ثابت را که دلیلی بر نسخش، نیست اهل بدعت و ضلالت میشمارند.

پس دیگر جای استبعادی باقی نمی ماند که اسلام و ایمان جناب ابوطالب را هم که در زمان رسول اکرم ﷺ و صدراسلام شایع ومورد احترام امت بوده بجعل حدیث ضحضاح مُنعکس جلوه دهند و مردم بیفکر هم روی عادت و تقلید بدون تحقیق حق و حقیقت را زیر پا گذارده محو بنمایند.

بس است بیش از این طول کلام ندهم برای اهل بینش و دانش همین مقدار از ادلّه کافیست و بر اهل بصیرت واضح است که دلائل بر ایمان آنجناب بسی بسیار است که ما اختصاراً بهمین جا مطلب را ختم میکنیم.

والّاخوارج و نواصب وامویها وپیروان آنها از جهت عداوت باامیرالمؤمنین (ع)

اگر جناب ابوطالب فرضاً زنده گردد و از لسان خویش کلمتین شهادتین را بشنوند باز تأویلات بارده نموده و حمل بر معانی دیگر مینمایند.

هر یك از آقایان طالب بسط بیشتری در این باب هستید مراجعه کنید بکتب معتبره اکابر علمای خودتان ازقبیل جلال‌الدین سیوطی و ابوالقاسم بلخی و محمّد بن‌اسحق و ابن سعد و ابن قتیبه و واقدی و امام موصلی و شوکانی و امام تلمسانی وامام قرطبی وعلّامه برزنجی‌و علی اجهوری‌و امام شعرانی و امام‌سجمی و ابوجعفر اسکافی ،غیرهم که معترف و معتقد باسلام و ایمان عمّ و ابوین رسول خدا ﷺ بوده و غالباً رساله های مستقلی در این باب نوشته‌اند.

خلاصه‌از آنچه‌عرض شد معلوم گردید که‌از حیث نسب و نژاد پاك‌نورانی‌وجسمانی علی ؑ ممتاز وأحدی از صحابه کبار بمقام مقدس آنحضرت نمیرسد.

لقد ظهرت فماتخفی علی احد   الّاعلی اکمه لایعرف القمر (۱)

مولدعلی ؑ در خانه کعبه بوده

و خصیصهٔ دیگری که علی ؑ بآن‌ممتاز است محل و مکان ولادت است که احدی از خلایق از انبیاء عظام و اوصیاء کرام تا امم صالحه آنهامِن آدم إلی الخاتم باین خصیصهٔ عظمی ممتاز نبودند.

همان قسمی که از حیث نسب و نژاد و جنبهٔ نورانیّت درخلقت ممتاز بوده است از حیث مولد هم برجستگی خاصی داشته که در این امتیاز آنحضرت منفرد بوده است چه آنکه ولادت آن بزرگوار در خانهٔ کعبه بوده‌است.

موقع ولادت عیسی بن مریم علی نبینا وآله و ؑ در بیت المقدس ندای غیبی مریم طاهره مادر اورا از مسجد خارج کرد که **اخرجی عن البیت فانّ هذه بیت العبادة لابیت الولادة (۲)**.

(۱) هرآینه بتحقیق ظاهر وآشکاراست بطوری‌که بر هیچکس مخفی و پوشیده نیست مگر کور مادرزادی که نه ماه را میبیند ونه میشناسد.

(۲) بیرون روازخانه «بیت‌المقدس» زیراکه اینجا خانهٔ عبادت است نه خانه ولادت و زایدن.

ولی زمانی که ولادت با سعادت علی ؑ نزدیك شد مادرش فاطمه بنت اسد را بداخل خانهٔ کعبه دعوت نمودند.

آنهم نه تصادفاً مثل زنیکه در مسجد باشد دفعتاً وضع حملش گردد بلکه بعنوان دعوت رسمی اورا بدرون خانه در بسته بردند.

بعضی بی‌خبران گمان‌میکنندفاطمه در مسجد بوده درد مخاض‌اورا گرفته نتوانسته خارج شود ناچار در مسجد وضع حملش شده.

درصورتیکه این قسم نبوده فاطمه بنت اسد ماه وضع حملش بوده بمسجد الحرام رفته درد مخاض اورا گرفته در مستجار کعبه مشغول بدعا شده بدرگاه باعظمت‌پروردگار متعال نالید که خداوندا بعزت و جلال خود این درد مخاض را بر من آسان گردان یك مرتبه‌دیوار خانهٔ کعبه(که‌در آن زمان وسط مسجد الحرام قرار داشته دربَ‌او که مساوی با زمین و همیشه بسته‌ومقفّل بوده مگردر موسم‌خاص بازمی‌نمودند) شکافته ویا درب‌بسته باز (چه هردو در خبر رسیده) و ندائی برخاست **یا فاطمة ادخلی البیت** فاطمه داخل شو در خانه - درحضور جامعه مردم که اطراف خانه نشسته بودند فاطمه داخل خانه شد در و دیوار بحالت‌اولیه برگشت موجب تعجب همه گردید جناب عباس حاضر بود وقتی این قضیه را دید فوری برادرش جناب ابوطالب را خبر دادند که کلید درب نزد ایشان بود فوراً آمدند آنچه کردند درب خانه باز نشد.

تا سه روز فاطمه ظاهراً بدون قوت و غذا و پرستار در خانه کعبه ماند در تمام خانه‌های مکه صحبت از این پیش آمد غیر منتظره می نمودند روز سوم همان محلی که داخل شده بود باز شد فاطمه بیرون آمد مردم هجوم آوردند دیدند ماه‌پاره پسری روی دست او دیده‌ها را خیره نمود.

اسد الله در وجود آمد * درپس‌پرده‌هرچه‌بودآمد

این خصیصه وامتیاز برای علی ؑ ماند که مولد اوخانهٔ کعبه بوده‌آنهم‌بادعوت مخصوصی که مادرش را بخانه بردند.

این قضیه اتفاقی فریقین (شیعه و سنّی) میباشد که قبلا و بعداً أحدی بچنین خصیصه نائل نگردیده .

چنانچه حاکم در مستدرك و نورالدین بن صباغ مالکی در فصل اول ص ۱۴ فصول المهمه گویند :

ولم یولد فی البیت الحرام قبله أحد سواه وهی فضیلة خصه الله تعالی بها اجلالا" له و اعلاء لمرتبته و اظهاراً لتکریمه (۱) .

نام گذاری علی ؑ از عالم غیب و دلیل دیگر بر اثبات موحد بودن ابوطالب

خصیصهٔ دیگری که در این موضوع برای علی ؑ پیش آمد نمود و مزید بر شرافت آنحضرت گردید موضوع نام گذاری آن بزرگوار است از غیب عالم .

شیخ - بیان غریبی فرمودید مگر ابوطالب پیغمبر بوده که باو وحی شود اسم بچه را علی بگذار قطعاً این بیان شما از شایعاتی است که شیعیان روی علاقه و عشق وضع نموده اند و إلّا راهی ندارد که خداوند دستور دهد نام بچه را علی بگذارید علی نامی بوده که پدر و مادر روی میل و إراده خود بر آنجناب گذاردند ربطی بعالم غیب ندارد .

داعی - در بیان داعی ابداً امر غریبی نبوده که اسباب تعجب شما گردید قطعاً تأمل شما از اثر عدم توجه بمقام ولایت بوده وچون چند جمله مخلوط بهم بیان نمودید ناچارم جملات را از هم تفکیك نموده جواب هریك را علیحده" عرض نمایم .

أولاً شما تصورمینمائید بچه را پس از ولادت نام گذاری نموده اند و حال آنکه اینطور نیست درتمام کتب آسمانی نام محمد و علی علیهما الصلاة و السلام را بعنوان نبوت و امامت ذکرنموده‌اند چه آنکه‌نام محمد و علی علیهماالصلاة والسلام را پروردگار متعال

(۱ پیش از علی احدی در خانه کعبه متولد نشد مگر خود او که این فضیلتی است خدا داده که استثناء" ازجمیع افراد بشر اختصاص بآن حضرت داده است تا رتبهٔ بلند اوروا مردم بشناسند وازآن تجلیل وتکریم نمایند .

هزاران سال قبل از خلقت گذارده ودر تمام آسمان ها و ابواب جنت و عرش حقتعالی ثبت نموده اند اختصاص بزمان جناب ابوطالب ندارد .

شیخ - آیا این بیان شما غلوّ نیست که علی کرم الله وجهه را آنقدر بالا ببرید که نام اورا توأم بانام پیغمبر مکرم ﷺ قبل از خلقت خلائق ثبت در ملکوت نمائید وحال آنکه نام پیغمبر مانند وجودش مافوق همه وقرینی برای او نمیباشد و همین قبیل بیانات آقایان است که سبب گردیده در أذان وإقامه بفتوای فقهای شما نام علی را وجوباً بعد از نام پیغمبر بیاورند .

داعی - (باتبسّم) خیر آقا این بیان داعی ابداً ربطی با غلو ندارد و داعی هم آن نام مبارك را در ملکوت اعلا ثبت ننمودم که بداعی نسبت بدهید بلکه خدای متعال أمر بثبت نام آنحضرت توأم بانام خود وپیغمبرش ﷺ نموده چنانچه در کتب معتبره خودتان اخبار بسیاری در این باب رسیده .

شیخ - عجب است مرتبه غلورا بالاتر بردید که نام علی را قرین نام خداوند جلّ وعلا قراردادید ممکن است از آن اخباری که فرمودید بیان نمائید .

نام علی بعد از نام خدا و پیغمبر در عرش اعلا ثبت گردید

داعی - محمد بن جریر طبری در تفسیر کبیر خود وابن عساکر در تاریخ خود ضمن ترجمه حالات علی ؑ ومحمد بن یوسف گنجی شافعی ضمن باب ۶۲ کفایت الطالب و حافظ ابو نعیم در حلیة الاولیاء وشیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۲۳۸ ینابیع المودة (چاپ اسلامبول) ضمن باب ۵۶ حدیث ۵۲ نقلا از ذخایر العقبی امام الحرم الشریف احمدبن عبدالله طبری شافعی همگی مسنداً از ابوهریره (بمختصر کم و زیادی در بعض کلمات و ألفاظ) نقل نموده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **مکتوب علی ساق العرش لااله الاّ الله وحده لاشریك له ومحمد عبدی ورسولی ایدّته بعلیّ بن ابیطالب (۱) .**

(۱) برساق عرش این کلمات مقدسه نوشته شده که نیست خدائی مگر ذات ذوالجلال الله که یگانه ای است بلاشریك ومحمد بنده ورسول من است که تایید نمودم او را بعلی بن ابیطالب (علیه السلام) .

ونیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۰ جلد اول خصائص الکبری و در تفسیر در المنثور أوایل سوره بنی اسرائیل نقلا از ابن عدی وابن عساکر از أنس بن مالك روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود شب معراج در ساق عرش دیدم نوشته شده است **لااله الاّ الله محمّد رسول الله (ص) ایدّته بعلیّ .**

ونیز در ص ۲۰۷ ینابیع نقلا از ذخائر العقبی امام الحرم ازسیرۀ ملاّ آورده که رسول اکرم ﷺ فرمود درشب معراج که بملکوت اعلا مرا بردند **نظرت الی ساق الایمن من العرش فرأیت مکتوباً محمّد رسول الله ایدّته بعلیّ ونصرته به (۱) .**

ونیز در ص ۲۳۴ ینابیع حدیث ۱۹ از کتاب السبعین امام الحرم نقلا از مناقب فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی ومیر سید علی همدانی شافعی در مودّت ششم از مودة القربی دوحدیث وخطیب خوارزمی در مناقب وابن شیرویه در فردوس وابن مغازلی شافعی در مناقب همگی از جابربن عبدالله انصاری نقل نموده‌اند که رسول اکرم ﷺ فرمود **مکتوب علی باب الجنّة لااله الاّ الله محمّد رسول الله علیّ ولیّ الله اخو رسول الله قبل ان یخلق السموات والارض بألفی عام (۲) .**

حدیث زیبای دیگری بیادم آمد مقتضی است مورد استفاده قرار گیرد که میر سید علی فقیه شافعی در مودّت هشتم از مودّة القربی نقل مینماید که رسول اکرم ﷺ بعلی فرمود در چهار محل إسم تورا با إسم خودم توأم دیدم .

۱ ـ در شب معراج وقتی به بیت المقدس رسیدم برصخره آن یافتم **لااله الاّالله محمّد رسول الله ایدّته بعلیّ وزیره (۳) .**

۲ ـ بسدرة المنتهی که رسیدم دیدم ثبت شده **انّی انا الله لااله الاّانا وحدی ومحمّدصفوتی من خلقی ایدّته بعلیّ وزیره ونصرته به (۴) .**

---

(۱) نظر نمودم بطرف راست ساق عرش دیدم نوشته شده است محمد (ص) رسول خداست تأیید ویاری نمودیم اورا بوجود علی (علیه السلام) .

(۲) نوشته شده است بر دربهشت لااله الاالله محمدرسول خدا علی ولی خدا وبرادررسول خدا بوده پیش ازآنکه خلق کند آسمانها وزمین را بدوهزارسال .

(۳) لااله الاالله محمد (ص) رسولخدا است تأیید نمودم اورا بعلی وزیر او .

(۴) بدرستیکه من خدائی هستم که غیر از من خدای یگانه ای نیست محمدحبیب من است از میان خلق تأیید ویاری نمودم اورا بعلی وزیر او .

۳ ـ وقتی بعرش رب العالمین رسیدم دیدم بر قوائم آن نوشته شده است **انی انا الله لا اله الاّ انا محمّد حبیبی من خلقی ایدّته بعلیّ وزیره و نصرته به (۱) .**

٤ ـ وقتی به بهشت رسیدم دیدم بر در بهشت نوشته شده **لا اله الاّ انا محمّد حبیبی من خلقی ایدّته بعلیّ وزیره ونصرته به (۲) .**

امام ثعلبی درتفسیر کشف البیان وشیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲۳ ینابیع الموده نقلا از حافظ ابو نعیم اصفهانی و محمّد بن جریر در تفسیر خود و ابن عساکر در تاریخ خود از ابن عباس (حبرامت) و ابو هریره آورده اند که آیه ٦٤ سوره ۸ (انفال) **هوالّذی ایدّك بنصره (۳) .**

در باره علی علیه السلام آمده آنگاه گویند رسول اکرم ﷺ فرمود **رایت مکتوباً علی العرش لااله الاّالله وحده لاشریك له محمّدعبدی ورسولی ایدّته ونصرته بعلیّ بن ابیطالب (۴) .**

آنگاه چند حدیث دیگر از همین قبیل از کتاب شفاء و مناقب نقل مینمایند تا بر شما معلوم گردد نام گذاری محمّد و علی علیهما الصلاة و السلام ربطی بمادر ندارد بلکه از جانب پروردگار متعال بوده است .

و نیز امام ثعلبی در تفسیر کشف البیان و شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ۲٤ ینابیع از فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی ذیل آیه شریفه ۳۵ سوره ۲ (بقره) **فتلقّی آدم من ربّه کلمات فتاب علیه انّه هوالتواب الرحیم (۵) .**

---

(۱) بدرستیکه من خدائی هستم که غیر از من خدائی نیست محمد حبیب من است ازمیان خلق تأیید ویاری نمودم اورا بعلی وزیر او .

(۲) نیست خدائی مگر ذات یگانه من ومحمد حبیب من است از میان خلق تأیید ویاری نمودم او را بعلی وزیر او .

(۳) خدای تعالی است که بنصرت خود ویاری مؤمنان تورا مؤید ومنصور گردانید .

(٤) دیدم برعرش نوشته شده است نیست خدائی مگر خدای یگانه ای که شریك ندارد ومحمد بنده ورسول من است تأیید ویاری نمودم اورا بعلی بن ابیطالب (ع) .

(٥) پس آدم از خدای خود کلماتی آموخت که موجب پذیرفتن او گردید زیرا خدا مهربان وتوبه پذیر است .

از سعید بن جبیر از ابن عباس آورده‌اند که گفت سؤال کردند از رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن کلماتی که آدم علیه السلام بآن تلقّی نموده و سبب قبولی توبه‌اش گردید فرمود **سئله بحقّ محمّد و علیّ و فاطمه و الحسن والحسین فتاب علیه وغفر له (۱)** .

گمان میکنم برای جواب و رفع اشکال اولی شما بهمین مقدار نقل روایات از کتب اکابر علماء خودتان (علاوه‌برتواتر در نزد علماء شیعه) کافی باشد .

و امّا در موضوع نزول وحی و پیغمبری جناب ابوطالب هم باز اشتباه نمودید چه آنکه خود میدانید برای وحی و إلهام مراتبی میباشد (و اینك وقت بیان آن مراتب نمیباشد) که اختصاص بمقام نبوت تنها ندارد زیرا که میتوان گفت وحی در لغت عبارت است از آگهی پنهان و با سرعت خاصّی که متوجه فردی دون افراد دیگر بوده باشد .

چه بسا از بنی آدم و حیوانات که مورد وحی و إلهام غریزی قرار گرفته مانند زنبور عسل و مادر حضرت موسی و دیگران .

مگر زنبور عسل پیغمبر بوده که خداوند باو وحی نموده بصراحت آیه ۷۰ سوره ۱۶ (نحل) که میفرماید **و اوحی ربّك الی النحل ان اتّخذی من الجبال بیوتا و من الشجر و ممّا یعرشون (۲)** .

آیا تصور مینمائید نوخابذ (یابنظر صاحب تیسیر یوخابذ) مادر حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بوده که در آیه ۶ سوره ۲۸ (قصص) صریحاً بطریق وحی دو أمر و دو نهی باو میکند و دو خبر و دوبشارت میدهد که **و اوحینا الی امّ موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیّم ولاتخافی ولاتحزنی انّا رادّوه الیك وجاعلوه من المرسلین (۳)** .

(۱) سؤال نمود خدا را بحق محمد وعلی وفاطمه وحسن وحسین (علیهم الصلاة والسلام) پس پذیرفت بر او توبهٔ اوراو آمرزید وعفو نمود اورا .

(۲) خدا بزنبور عسل وحی کرد که از کوهها و درختان وسقفهای بلند منزل گیرند .

(۳) بمادر موسی وحی کردیم که طفلت را شیرده چون از آسیب فرعونیان بر او ترسان شوی اورا بدریا آفکن وهرگز مترس ومحزون مباش که ما اورا بتو بازآوریم وهم از پیغمبران مرسلش کردانیم .

علاوه بر این معانی دستور و أمر پروردگار متعال برای راهنمائی بشر حتماً نباید بطریق وحی باشد (اگرهم باشد مانعی ندارد چنانچه اشاره شد) بلکه گاهی بندائی راهنمائی مینماید بندگان خودرا چنانچه مکرر ظاهر گردیده و در قرآن مجید و سند محکم آسمانی خبر داده از جمله در آیه ۲۴ سوره ۱۹ (مریم) خبر از راهنمائی بمریم میدهد که **فناديها من تحتها ألّاتحزنی قدجعل ربّك تحتك سریّاً وهزّی الیك بجذع النخلة تساقط علیك رطبا جنیّاً فکلی واشربی وقرّی عینا فامّا ترینّ من البشر احداً فقولی انّی نذرت للرّحمن صوما فلن اکلّم الیوم انسیّا (۱)** .

پس همان قسمیکه بوسیله وحی ویا ندای منادی حیوانی مانند زنبور عسل و انسانی مانند نوخابذ مادر حضرت موسی علیه السلام ومریم مادر حضرت عیسی علیه السلام را که پیغمبر نبودند راهنمائی نموده است جناب ابوطالب را هم برای نام گذاری فرزندش راهنمائی نموده .

وأحدی نگفته جناب ابوطالب پیغمبر بوده ویا براو نزول وحی شد بلکه بوسیله نداء آسمانی و نزول لوحی که در او دستور نام گذاری طفل جدید الولاده موجود بوده راهنمائی شده چنانچه اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود ثبت نموده اند .

شیخ - در کجا علماء ما چنین خبری را داده‌اند .

داعی - در بسیاری از کتب شما ثبت است و آنچه الحال در نظر دارم .

نزول لوح بر ابوطالب جهة نامگذاری علی علیه السلام

میر سید علی همدانی فقیه شافعی در مودّت هشتم از مودة القربی نقلا از عباس بن عبد المطلب که سلیمان بلخی حنفی هم در باب ۵۶ ینابیع المودة آورده و محمّد بن یوسف گنجی شافعی درباب ۷ بعد از صد باب از کفایت الطالب بمختصر

(۱) (روح القدس یا فرزندش عیسی) از زیردرخت اورا ندا کرد غمگین مباش که خدای تو از زیر قدم توچشمهٔ آبی جاری کرد ای مریم شاخ درخت را حرکت ده تا از آن برای تو رطب تازه فروریزد پس از این رطب تناول کن و از این چشمهٔ آب بیاشام و چشم خود بعیسی روشن‌دار و هر کس از مردمان به بینی (باشاره) باو بگو که من برای خدا نذر روزه سکوت کرده‌ام که با هیچکس سخن نگویم .

اختلافی در ألفاظ و کلمات نقل نموده اند که چون علی عليه السلام از مادرش فاطمه متولد شد فاطمه نام پدرش أسد را براو گذارد جناب ابوطالب از آن اسم راضی نبود فرمود فاطمه بیا امشب برویم بالای کوه أبوقبیس (بعضی گفتند فرمود برویم در مسجد الحرام) خدارا بخوانیم شاید مارا خبر بدهد از اسمی برای این بچه چون شب شد هردو بکوه ابوقبیس (یامسجد الحرام) رفتند بدعا مشغول شدند جناب ابوطالب دعای خودرا بشعری انشاد نمود و گفت .

یاربّ هذا (یاذا) الغسق الدجیّ و القمر (والفلق) المبتلج المضیّ
بیّن لنامن(عن)امرك الخفیّ(المقضیّ) ماذا تری فی اسم ذا الصبیّ
(لما تسمّی لذاك الصبیّ (۱)

در آن حین صدائی از طرف آسمان بلند شد ابوطالب سر بلند نمود لوحی مانند زبرجد سبز دید که براو چهار سطر نوشته‌اند لوح را بر گرفت و برسینهٔ خود چسبانید دید این اشعار ثبت است .

خصّصتما بالولد الزکیّ والطاهر المنتخب الرضی
واسمه من قاهر العلیّ علیّ اشتقّ من العلیّ (۲)

گنجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده که ندائی برخاست واین دو شعررا در جواب ابوطالب گفت :

یااهل بیت المصطفی النبیّ خصّصتم بالولد الزکیّ
انّ اسمه من شامخ العلیّ علیّ اشتقّ من العلیّ (۳)

فسرّ ابوطالب سرورا عظیما وخرّساجداً لله تبارك وتعالی(۴) .

(۱) ای پروردگار ای صاحب شب ظلمانی وماه نور دهنده آشکار کن برای مااز خزانهٔ اسرار غیب خود اسم این نوزاد را (چه بگذاریم) .

(۲) اختصاص دادم شمارا بفرزند(نوزاد) پاك و پاکیزه که انتخاب کرده شده و بی نهایت ازاو راضی هستم . واسم او از جانب خدای علی ـ علی گذارده شده که مشتق از علی اعلی میباشد .

(۳) ای خاندان رسالت واهل بیت پیغمبر برگزیده مخصوص گردانیدم شمارا باین نوزاد پاك وپاکیزه بدرستیکه اسم او در گنجینهٔ اسرار خود علی است که از نام خود که علی است اشتقاق یافته .

(۴) جناب ابوطالب که موفق بدرك سعادت این اشعار شد از شدت خوشحالی وسرور بسجده افتاد وحضرت باریتعالی را شکر گذار گردید .

آنگاه ده شتر بشکرانهٔ این أمر عظیم قربانی نمود و آن لوح را در مسجد الحرام آویختند و بنی هاشم بآن لوح بر قریش افتخار می نمودند و آن لوح بود تا زمان جنگ حجّاج با عبدالله زبیرمفقود شد .

(این خبر هم مؤید خبر ها و دلائل قبل است که جناب ابوطالب همیشه موحّد بوده فلذا از خدا تقاضای تعیین اسم مینماید و وقتی چنین فیضی از رحمت پروردگار می بیند بخاك افتاده و خدا را سجده مینماید آیا چنین شخصی را که بوصول نعمت تازه بخاك افتاده و خدا را سجده میکند میتوان مشرك خواند پناه بخدا میبریم از عناد و تعصب جاهلانه ؟!) .

نام علی جزء اذان واقامه نیست

و اما اینکه فرمودید بفتوای فقهاء شیعه نام علی عليه السلام وجوباً در اذان و اقامه وارد است قطعاً عمداً سهو نمودید خوب بود برای نمونه یك فتوا نشان دهید که نام آنحضرت جزء اذان واقامه است وحال آنکه باتفاق تمام فقهاء شیعه که در کتب استدلالیه و رسائل عملیه بیان نموده‌اند شهادت بر ولایت حضرت امیرالمؤمنین علی عليه السلام جزء اذان نیست وبقصد جزئیت گفتن در اذان واقامه حرامست واگر در وقت نیت مجموع را قصد کند با اسم آنحضرت علاوه بر آنکه فعل حرام نموده عملش هم باطل است و لکن بقصد تیمن وتبرك بعداز ذکر نام رسول اکرم صلى الله عليه وآله وسلم نه بقصد جزء بودن مطلوب و مستحسن است نام علی عليه السلام را ببرند ـ چه آنکه خداوند بعد از نام پیغمبر همه جا نام علی عليه السلام را برده چنانچه عرض شد پس آقایان بی‌جهت هو و جنجال مینمائید .

بس است بر گردیم برسرمطلب که اگر آقایان محترم با نظر دقت بنگرید خواهید دید که از جهت نژاد و نسب ثابت است که احدی از صحابه کبار مانند امیرالمؤمنین علی عليه السلام نبوده است .

درزهد و تقوای علی عليه السلام

و اما موضوع ثانی که زهد و ورع و تقوی باشد خصیصه ایست برای آنحضرت که احدی نتواند در عالم با او برابری نماید .

چون باجماع امت از دوست و دشمن بعد از رسول خدا (ص) أزهد و اورع واتقای از امیرالمؤمنین (ع) دیده نشده چنانچه ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول نقل مینمایند از عمر بن عبدالعزیز اموی معروف که درتزهّد سرآمد اهل زمان خود بوده که گفت **ما علمنا احداً کان فی هذه الامّة بعدالنبیّ (ص) ازهد من علیّ بن ابیطالب (ع) (۱).**

ملاّ علی قوشچی با تمام تعصّبی که دارد در غالب مندرجات کتابش گوید عقول عقلاء در بارهٔ علی (ع) مبهوت است زیرا که قلم کشید بر گذشتگان و آیندگان و در شرح تجرید گوید شنیدن حالات علی و وضع زندگانی او آدمی را مات و متحیر گرداند.

خبر عبدالله رافع

از جمله عبدالله رافع نقل مینماید که گفت روزی رفتم بخانهٔ امیرالمؤمنین (ع) وقت افطار بود کیسهٔ سر بمهری برای آنحضرت آوردند وقتی باز نمود دیدم در میان کیسه آرد پر سبوسی است که پوستهای آن رانگرفته بودند سه کف از آن دردهان مبارك ریخت وجرعهٔ آبی در بالای آن نوشید وشکر خدا نمود عرض کردم یا اباالحسن چرا سر أنبان را مهر نموده ای فرمود برای آنکه حسنین (علیهما السلام) بمن مهربانند مبادا روغن زیت یا شیرینی در اوداخل نمایند و نفس علی ازخوردنش لذت ببرد.

(بدیهی است استرسال نفس در لذائذ مباحهٔ دنیویه رفته رفته موجب طغیان و سرکشی میشود و آدمی را از یاد خدا باز میدارد).

بهمین جهت علی (ع) جلو نفس را از خوردن اغذیه لذیذه میگرفت تا مغلوب نفس نگردد.

و سلیمان بلخی در باب ۵۱ ینابیع این خبر را از احنف بن قیس نقل نموده

خبر سوید بن غفله

و نیز شیخ در ینابیع الموده و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و خطیب خوارزمی در

(۱) ما نمیدانیم دراین امت احدی را بعد از پیغمبر که زاهدتر باشد از علی بن ابیطالب علیه‌السلام.

مناقب و طبری در تاریخ خود از سوید بن غفله نقل نموده‌اند که گفت روزی خدمت امیرالمؤمنین مشرف شدم دیدم ظرف شیر ترشیده‌ای که بوی ترشیدگی او بمشام من میرسید در مقابل آنحضرت گذارده و قرص نان جو خشکیدهٔ پر سبوسی در دست مبارك کش است و بقدری آن نان خشك بود که شکسته نمیشد حضرت با زانوی مبارك آن را میشکست و در همان شیر ترشیده نرم میکرد و میل میفرمود بمن هم تعارف کرد عرض کردم روزه هستم فرمود شنیدم از حبیبم رسول خدا (ص) که هر کس روزه باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند.

سوید گوید دلم بحال علی (ع) سوخت فضّه خادمه آنحضرت نزدیك من بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری و نان میپزی گفت بخدا قسم خودش امر فرمود سبوسش را نگیرم.

حضرت فرمود بفضّه چه میگفتی عرض کردم باو گفتم چرا سبوس آرد را نمیگیرید. فرمود پدر و مادرم فدای رسول‌الله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نخورد تا از دنیا رفت (یعنی من تأسّی برسول خدا نمودم).

حلوا نخوردن علی (ع)

موفق بن احمد خوارزمی وابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب خود نقل مینمایند که روزی در دوره خلافت ظاهری برای علی (ع) حلوای شیرینی آوردند با انگشت مبارك قدری از آن حلوا برداشت و بو نمود فرمود چه رنگ زیبا و چه بوی خوبی دارد ولی علی از طعم او خبر ندارد (کنایه از آنکه تا بحال حلوا نخورده‌ام) عرض کردند یا علی مگر حلوا برشما حرام است فرمودند حلال خدا حرام نمیشود ولی چگونه راضی شوم که شکم خود را سیر نمایم در حالتیکه اطراف مملکت شکمهای گرسنه باشند.

أبیت بطنانا و حول الحجاز بطون غرثی و اکباد حرّاء و کیف ارضی بانّ اسمي امیرالمؤمنین ولا اشارکهم فی خشونة العمر و شدائد الضرّ و

البلوى (١).

و نیز خوارزمی از عدیّ بن ثابت نقل میکند که روزی جهت آنحضرت فالوده آوردند جلو نفس را گرفت و میل نفرمود.

اینها نمونه‌ای از طرز خوراك آنحضرت بود گاهی سر که و گاهی نمك و گاهی قدری سبزی و گاهی شیر با نان جو خشکیده میل مینمود و هیچگاه دو نوع خورشت در یك سفره نمیگذارد!.

در شب نوزدهم ماه مبارك رمضان سال چهلم هجری که بدست عبدالرّحمن بن ملجم مرادی ضربت شهادت خورد افطار را میهمان دخترش ام کلثوم بود در سر سفره برای آنحضرت نان و شیر و نمك گذارده بودند با کمال علاقه‌ای که بدخترش ام کلثوم داشت متغیر شد فرمود ندیده بودم دختری بپدرش جفا کند مانند تو. ام کلثوم عرضکرد بابا چه جفائی کرده‌ام؟ فرمود کدام وقت دیده‌ای که بابای تو دریك سفره دو نوع خورشت بگذارد امر فرمود شیر را که لذیذتر بود برداشتند چند لقمه نان با نمك میل نمود آنگاه فرمود

في حلال الدنيا حساب وفي حرامها عذاب وعقاب (٢).

در لباس و پوشش علی ؑ

و اما لباس و پوشش آن حضرت بسیار ساده و بی قیمت بوده که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و امام احمد بن حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و دیگران از علماء خودتان نوشته‌اند **وكان عليه ازار غليظ اشتراه بخمسة دراهم (٣).** تا آنجا که ممکن بود لباس را وصله می نمود وصله‌ها غالباً از پوست و یا از لیف درخت خرما بود و کفش آنحضرت از لیف خرما بود و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودّة و ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نوشته‌اند که حضرت علی ؑ آنقدر وصله بلباس

---

(١) من باشکم سیر بخوابم و حال آنکه در اطراف حجاز شکمهای گرسنه وجگرهای گداخته باشد چگونه من راضی باشم که اسم من امیرالمؤمنین باشد ولی در بلایا وشدائد وسختیها شریك مؤمنین نباشم.

(٢) در حلال دنیا حساب و در حرام آن عذاب وعقاب میباشد.

(٣) لباس آن حضرت از پارچه درشت بود که پنج درهم خریداری نموده بود.

زده بود که پسر عمش عبدالله بن عباس در دورهٔ خلافت و ریاست ظاهری آنحضرت دلتنگ شد حضرت فرمودند **لقد رقعت مرقعة حتّى استحييت من راقعها ما لعليّ من زينة الدنيا كيف نفرح بلذة تفنى ونعيم لايبقى (١).**

دیگری ایراد گرفت بآن حضرت که چرا در حین خلافت و ریاست شما جامهٔ وصله دار میپوشید که مورد اهانت اعادی قرار گیرید حضرت فرمودند این جامه ای است که دل را خاشع میگرداند و کبر را از انسان دور مینماید ومؤمن بآن اقتداء می کند.

ونیز محمد بن طلحه در مطالب السئول وخوارزمی در مناقب و ابن اثیر در کامل و سلیمان بلخی در ینابیع المودّة آورده اند که لباس علی ؑ و غلامش یکسان بوده هرجامه ای که میخرید دوثوب ویك شکل و یك قیمت بود یکی را خود میپوشید ودیگری را بغلام خود قنبر میداد.

اینها بود مختصری از وضع خوراك و پوشاك علی ؑ که علماء خودتان هم ثبت نموده اند وداعی باقتضای وقت مجلس باختصار کوشیدم. و الا شرح حالات آن حضرت محیّر العقول میباشد.

آنحضرت نان جو خشکیده میخورد ولی نان گندم وشکر وعسل وخرما بفقراء ویتیمان وبینوایان میخورانید خود لباس وصله‌دار میپوشید ولی لباسهای زیبا به یتیمان و بیوه زنان میپوشانید.

گفتار ضرار بامعاویه

بس است در اثبات زهد وتقوی وبی اعتنائی آن حضرت بدنیا کلامی را که احدی بر او سبقت در آن کلام نگرفته در خطاب بدنیای دنی که اکابر علماء خودتان مانند ابن ابی الحدید در شرح نهج وحافظ ابو نعیم اصفهانی در ص ٨٤ جلد اول حلیة الاولیاء و شیخ عبد الله بن عامر شبراوی شافعی در ص ٨ کتاب الاتحاف بحبّ الاشراف ومحمد بن طلحه در ص ٣٣ مطالب السئول ونور الدين بن صباغ مالکی در ص ١٢٨ فصول المهمّة و شیخ

---

(١) آنقدر وصله روی وصله زدم که از وصله زننده خجالت میکشم علی را بازینت دنیا چکار چگونه خوشحال شوم بلذتی که فانی میشود ونعمتی که بقا ندارد.

سلیمان بلخی حنفی در باب ۵۱ ینابیع وسبط ابن جوزی در ص ۶۹ تذکرة خواص الامه آخر باب ۵ و دیگران از علماء ومورخین شما نقل نموده‌اند مذاکرات معاویه علیه الهاویه را با ضرار بن ضمره که مفصّل است در آخر گفتارش ضرار در وصف علی در حضور معاویه گفت لقد رایته فی بعض مواقفه وقد ارخی اللیل سدوله و غارت نجومه قابضاً علی لحیته یتململ تململ السلیم ویبکی بکاء الحزین و یقول یا دنیا غرّی غیری ابی تعرضت ام الیّ تشوّقت هیهات هیهات طلّقتك ثلاثاً لا رجعة فیها فعمرك قصیر وخطرك كبير وعیشك حقیر آه من قلّة الزاد و بعد السفر ووحشة الطریق فبکی معاویه وقال رحم الله اباالحسن لقد کان والله کذلك(۱).

در جای دیگر همین معاویه گفته است عقمت النساء ان تلدن مثل علیّ بن ابیطالب(ع) (۲).

زهد امیر المؤمنین علیه السلام از افاضات فیض ربانی است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باو بشارت داده چنانچه محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۴۶ کفایت الطالب مسنداً خبری از عمار یاسر نقل مینماید که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله

بشارت پیغمبر (ص) زهد را بعلی علیه السلام

که بعلی علیه السلام فرمود انّ الله قدزیّنك بزینة لم یتزین العباد بزینة احبّ الی الله منها الزهد فی الدنیا وجعلك لاتنال من الدنیا شیئا ولاتنال الدنیا منك شیئا ووهبك حبّ المساکین فرضوابك اماماورضیت بهم اتباعا فطوبی لمن احبّك وصدّق

(۱) در شب تاری علی را دیدم محاسنش را بدست گرفته مثل مار گزیده بخود می پیچید و با حالت حزنی میگریست ومیگفت ای دنیا غیر مرا مغرور نما وفریب ده که من فریب تو را نمی‌خورم چقدر دور است من تو را سه طلاق دادم دیگر امید بازگشتی بتو نیست برای آنکه عمر تو کوتاهست وخطر تو بسیار بزرگ وعیش تو بسیار کم آه از کمی زاد ودوری سفر ووحشت راه معاویه (با آن قساوت قلب وعداوتی که با آن حضرت داشت بعد از شنیدن کلمات ضرار در شرح حال علی علیه السلام) بی اختیار گریه کرد و گفت خدا رحمت کند ابوالحسن را (کنیهٔ علی علیه السلام بود) هر آینه بتحقیق والله همین قسم بود.

(۲) عقیم اند زنان عالم بزایند مثل علی بن ابیطالب.

فیك وویل لمن ابغضك وکذّب علیك فامّا الذین احبّوك وصدّقوا فیك جیرانك فی دارك ورفقاؤك فی قصرك وامّا الذین ابغضوك وکذّبوا علیك فحقّ علی الله ان یوقفهم موقف الکذّابین یوم القیمة (۱).

آنقدر در زهد وورع وتقوی قوی بود که دوست ودشمن اورا امام المتقین نامیدند ولقب امام المتقین را فقط مردم بآن حضرت ندادند بلکه اول کسیکه علی را باین لقب خواند ومکرر بااین لقب آنحضرت را بجامعه معرفی نمود شخص شخیص خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بود که چون وقت ضیق است مجال اخبار مفصّله نیست فقط برای نمونه بنقل چند خبر اکتفا میکنم.

خدا و پیغمبر علی را امام المتقین خواندند

ابن ابی الحدید در ص ۴۵۰ جلد دوم شرح نهج البلاغه وحافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء ومیر سید علی همدانی در مودة القربی ومحمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۴ کفایت الطالب از انس بن مالك روایت مینمایند که گفت روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بمن فرمودند یاانس آب وضو برای من بیاور پس برخاستم آب وضو آوردم پس از وضو گرفتن دو رکعت نماز بجای آورد آنگاه بمن فرمود یا انس **اوّل من یدخل من هذا الباب هو امام المتّقین وسیّد المسلمین ویعسوب المؤمنین وخاتم الوصیین وقائد الغرّ المحجلین.**

اول کسیکه از این در وارد میشود او امام اهل تقوی وسید و سرور مسلمانان و یعسوب مؤمنان (یعنی پادشاه ایشان همچنانکه بزرگ وپادشاه زنبور عسل را یعسوب

(۱) بدرستیکه خداوند ترا در اثر زهد در دنیا بزینتی آرایش کرده است که هیچ فردی از بندگان بآن نوع زینت نشده زیرا که هیچ چیز در دنیا محبوب تر از زهد در نظر حق تعالی نیست نه تو از لذائذ دنیوی بهره بردی ونه دنیا توانست تو را استخدام نماید و خداوند تورا موفق بدوستی نیازمندان نموده که معتقد وراضی بامامت تو شدند وراضی شدم من از ایشان که از امامت تو پیروی نمودند خوشا بحال کسانی که تورا دوست داشته وتصدیق از تو نموده‌اند و وای بر حال دشمنان وتکذیب کنندگان تو - آنانکه تورا دوست داشتند وتصدیق کردند در بهشت همسایه‌های تو هستند ومصاحب تو میباشند در کاخ با عظمت وشکوه تو آنانکه تو را دشمن داشتند ویا تکذیب نمودند برخدا لازم است که آن فرقه ها را در محل دروغگویان روز قیامت بکیفر رساند.

میگویند) وخاتم اوصیاء و کشانندهٔ رو ودست ویا سفیدانست بسوی بهشت .

أنس گوید من در دل گفتم خدایا این تازه وارد را مردی از انصار قرار بده ولی دعای خودرا پنهان کردم ناگاه دیدم علی از درب درآمد پیغمبر ﷺ فرمود کیست عرض کردم علی بن ابیطالب است پس حضرت باحالتی شاد و خندان برخاست علی علیه السلام را استقبال کرد ودست در گردن او نمود عرق رویش را پاك کرد علی علیه السلام عرض کرد یارسول الله امروز نسبت بمن کاری میکنی که پیشتر نمیکردی حضرت فرمودند چرا نکنم وحال آنکه تو از جانب من رسالت مرا بخلق خواهی رسانید و صدای مرا بایشان خواهی شنوانید و بیان خواهی کرد از برای ایشان آنچه را اختلاف کنند بعد از من .

ونیز ابن ابی‌الحدید درجلد دوم شرح نهج وحافظ ابونعیم در حلیه نقل مینمایند که روزی علی علیه السلام وارد شد بر رسول اکرم ﷺ حضرت فرمودند **مرحبا بسيّد المسلمين وامام المتّقين** آنگاه فرمودند چگونه است شکر تو بر این نعمت عرض کرد حمد میکنم خدارا بر آنچه بمن داده واز او میخواهم که توفیق شکر بمن عطا نماید وزیاد گرداند برمن آنچه را بمن انعام فرموده .

ومحمّد بن طلحه شافعی در آخر فصل چهارم از باب اول مطالب السئول همین حدیث را نقل میکند وبهمین دلیل امامت بر اهل تقوی اثبات مینماید. برتری آن حضرت را براهل تقوی .

وحاکم در ص ۱۳۸ جزء سیم مستدرك و بخاری و مسلم در صحیحین خود نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود سه چیز در بارهٔ علی علیه السلام بمن وحی شده که **انّه سيّد المسلمين وامام المتّقين وقائد الغرّ المحجّلين (۱)** .

ومحمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٤٥ کفایت الطالب مسنداً از عبد الله بن اسعد بن زراره نقل نموده که گفت رسول اکرم ﷺ فرمود شب معراج که مرا به

(۱) بدرستی که علی سید وآقای مسلمانان وپیشوای اهل تقوای وکشاننده رو ودست با سفیدانست (بسوی بهشت) .

آسمان بردند وارد قصری نمودند از لؤلؤ فرش او از طلای درخشنده بود **فاوحى الىّ و امرنى فى علىّ بثلاث خصال بانّه سيّد المسلمين و امام المتّقين و قائد الغرّ المحجّلين (۱)** .

و امام احمد بن حنبل در مسند نقل می نماید که روزی رسول خدا ﷺ بعلی علیه السلام خطاب نمود **يا علىّ النظر على وجهك عبادة انّك امام المتّقين و سيّد المؤمنين من احبّك فقد احبّنى و من احبّنى فقد احبّ اللّه ومن ابغضك فقد ابغضنى و من ابغضنى فقد ابغض اللّه (۲)** .

بدیهی است مردم پست و بی فکر و متملق و گاهی اشخاص بی ملاحظه افرادی را در موقع مدح بلقبها یا صفات یا ستایشهای بیجا بخوانند مانند آنچه غالباً در باره سلاطین و امراء و وزراء و خلفاء گفته شده است و ارباب تواریخ هم ثبت و ضبط نموده اند .

ولی ازمثل رسول خدائی که مجسمه حق و حقیقت بوده هیچگاه شایسته نبوده کسی را بخواند بلقب و صفتی که خالی ازمعنی باشد و البته آنچه برلسان صاحب وحی جاری شود عین حقیقت بلکه بمصداق آیه شریفه **وماينطق عن الهوى ان هو الاّ وحى يوحى** وحی مطلق است خاصه آنکه خود فرماید که پروردگار در شب معراج بمن وحی فرمود و امر نمود که علی را امام المتّقین بخوانم .

پس بس است در فضل و مقام و تعریف تقوای امیر المؤمنین علی علیه السلام که رسول اکرم ﷺ بامر پروردگار آنحضرت را اختصاص داد بخصیصه‌ای که احدی از صحابه را بآن خصیصه مخصوص نگردانید .

(۱) وحی نمود سوی من وامر نمود مرا درعلی سه خصلت که اوسید وآقای مسلمانان وپیشوای اهل تقوی وکشاننده رو ودست و یا سفیدانست (بسوی بهشت) .

(۲) یاعلی نظر کردن برروی تو عبادت است بدرستی که توئی امام وپیشوای اهل تقوی سید وآقای مؤمنان . کسی که ترا دوست بدارد مرا دوست داشته وکسیکه مرا دوست بدارد خدا را دوست داشته وکسیکه ترا دشمن بدارد مرا دشمن داشته وکسیکه مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است .

و درمیان تمام صحابه آنحضرت را امام المتقین قرار داد و مکرر باین لقب آن بزرگوار را خواند .

و البته امام بتمام معنی متّقی بـاید ـ تا امام اهل تقوی گردد چه آنکه تقوای امام باید سرمشق اهل تقوی باشد .

اگر بخواهم جهات زهد و ورع و تقوای علی علیه‌السلام رامشروحاً ومبسوطاًبیان‌نمایم بمثل معروف ـ مثنوی هفتاد من‌کاغذ شود .

شیخ ـ آنچه در باره سید نا علی کرم الله وجهه بفرمائید کم گفته اید و واقعاً هم همان است که معاویه گفته عقیم اند زنان عالم بزایند مانند علی بن ابیطالب علیه‌السلام .

داعی ـ پس معلوم شد در میان کبار صحابه علی علیه‌السلام سر آمد اهل تقوی بوده است که رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله بامر و دستور خدای متعال او را امام المتقین و پیشوای پرهیزکاران قرارداده است .

پس همان قسمی که از حیث نسب و نژاد نورانی و جسمانی ممتاز و مقدم بوده از حیث تقوی هم حق تقدّم با آن بزرگوار بوده .

دراینجا متوجه یك مطلبی شدم اگرچنانچه اجازه بدهید یك سؤال ازشمابنمایم.

شیخ ـ خواهش میکنم بفرمائید .

داعی ـ آیا احتمال هوا پرستی و حبّ جاه و دنیا طلبی بعلی علیه‌السلام که لیاقت امامت اهل تقوی را درمیان صحابه کبار داشته میدهید ؟ .

شیخ ـ ابداً ممکن نیست چنین خیالی درباره علی کرم‌الله وجهه برود چنانچه خودتان فرمودید و مشهور است کسی که دنیا را سه طلاق گوید و با اداء این جملات بی اعتنائی خودرا بدنیا ثابت نماید چگونه میل بدنیا پیدا میکند .

علاوه مقام و مرتبه سیدنا علی کرم الله وجهه بالاتر از آنست که چنین نسبتی را بآنجناب بدهیم تصور این خیال هم غیر ممکن است تا چه رسد بعمل آن .

داعی ـ پس قطعاً عملیات آن‌مجسمه تقوی تماماً برای خدا بوده و قدمی بر غیر حق برنداشته وهر کجا حقّی‌میدیده بی‌اختیار استقبال می‌نموده .

شیخ ـ بدیهی است غیر ازاین ازسیدنا علی کرم‌الله وجهه سراغ نداریم .

اهل حقیقت قضاوت منصفانه نمایند

داعی ـ پس بفرمائید بعد ازوفات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که علی علیه‌السلام حسب‌الوصیة مشغول غسل و کفن ودفن آنحضرت بود ودرسقیفه بنی ساعده عدّه‌ای جمع شدند وبا ابی‌بکر بیعت نمودند آنگاه آنحضرت را برای بیعت طلبیدند بچه علت بیعت ننمود .

اگر طریقه خلافت ابی‌بکر حق ومسئله اجماع ثابت ومسلّم و دلیل حقانیت بوده علی‌القاعده نبایستی علی علیه‌السلام باشدت تقوی وپرهیزکاری تعلّل‌ورزد وروی گردان ازحق شود زیرا هر کجا حق بود مطابق فرموده پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام باید آنجا حاضر باشد .

ازجهتی‌لازمهٔ تقوی اینست که شخص‌متقی‌ازحق روی گردان‌نشود وازجهت دیگر بنا باخباری که لیله‌ماضیه باسلسلهٔ اسنادش بعرضتان رسانیدم که‌رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود **علی مع الحق والحق مع علی حیثما دار** یعنی علی باحق وحق باعلی علیه‌السلام میگردد

اگر آن قضایا حق وتعیین ابی‌بکر بمقام‌خلافت حق‌بود بایستی آنحضرت با میل وعلاقه‌قلبی آنهارا استقبال وتصدیق‌نماید نه آنکه مخالفت نماید .

پس‌لابد مخالفت علی علیه‌السلام ازبیعت ازدوخیال خارج‌نبوده یاعلی برخلاف حق رفتار کرده ومتمرّد ازامررسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بوده که‌بیعت باخلیفه پیغمبر ننموده .

یاوضع خلافت‌وطریقه‌اجماع‌راساختگی‌وسیاسی برخلاف‌حق دانسته‌لذابیعت‌ننموده .

اماقسم‌اول نظر بفرمودهٔ رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که علی باحق وحق با علی می گردد و آنحضرت راامام المتّقین‌خوانده وقطعاًعلی اهل‌دنیا نبوده وحب‌جاه وهوی وهوس‌دراوراه نداشته ودنیا را سه‌طلاق گفته وطالب ریاست ظاهری‌نبوده قطعاً منتفی است پس لابدقسم دوم بوده که‌چون خلافت را ساختگی وسیاسی وبر خلاف رضای خدا ورسول دانسته لذا بیعت ننموده .

شیخ ـ عجب فرمایشی‌میفرمائید که سیدنا علی کرم الله وجهه بیعت نکرده در صورتیکه تمام کتب اخبار و تواریخ ما و شما ثابت نموده‌اند که سیدنا علی با ابی بکر رضی‌الله‌عنه بیعت نمود وتخلف ازاجماع ننمود .

داعی - عجب ازشماست که عرایض شبهای قبل را فراموش نمودید که مفصلا شرح دادم نقل اقوال اکابر علمای خودتان را که حتی بخاری ومسلم هم در صحیحین خودنوشته اند بیعت علی بفوریت واقع نشد .

عموم علمای خودتان معترف اند روز اول که حضرت را بجبر و اهانت از منزل کشیدند وبمسجد بردند (چنانچه شبهای قبل مفصلا عرض شد [۱]) بیعت نکرده بمنزل بر گشت وابراهیم بن سعد ثقفی متوفی سال ۲۸۳ و ابن ابی الحدید و طبری و دیگران از ثقات علمای خودتان متّفقاً نوشته اند که بیعت آنحضرت بعد از شش ماه بود (یعنی بعد ازوفات حضرت صدیقه کبری فاطمه زهراء سلام الله علیها بوده چنانچه مفصّلا درشبهای قبل بعرضتان رسانیدم) .

برفرض تسلیم که بگوئیم آنحضرت بیعت نموده پس چرا شش ماه کمتر یا بیشتر توقف نمود وبیعت ننمود بلکه محاجّه هم نمود وحال آنکه از مثل علی مجسّمه حق و تقوی شایسته نبود ولو برای یکساعت منحرف ازحق گردد وحق رابعقب بیندازد .

شیخ - لابدیك جهتی داشته که خودشان در آن موقع بهتر میدانستند که چه میکنند اینك برما چه آمده که در امور بین بزرگان واختلاف آنها بعد ازهزار وسیصد سال دخالت نمائیم ؟!! (خنده شدید حضار) .

داعی - دعاگو هم بهمین مقدار ازجواب قانع شدم که چون شما جواب منطقی نداشتید وراه گریز ودفاعی نبود که اثبات مرام نمائید لذا باین نوع از جواب مبادرت جستید ولی مطلب بقدری واضح وروشن است درنزد مردمان صالح منصف که محتاج بدلیل وبرهان نیست .

واما اینکه فرمودید برمانیست که در امر بزرگان واختلافات آنها دخالت نمائیم البته تاجائیکه آن امر تماس باما ندارد فرمایش شما صحیح است ودراختلاف آراء بزرگان حق دخالت نداریم .

ولی دراین موضوع بالخصوص اشتباه فرمودهاید برای آنکه هرفرد مسلمان عاقلی باید دین حقیقی داشته باشد نه دین تقلیدی وراه تحقیق دردین همین است که وقتی ما در

(۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۸ همین کتاب .

تاریخ جمهور مسلمین می بینیم بعدازوفات رسول الله ﷺ امت وصحابه کبار دوفرقه شدند کنجکاوی نموده ببینیم کدام یك از آن دوفرقه ذیحق بوده اند تاپیروی حق نمائیم .

نه آنکه کور کورانه بخیال حق روی عادت وتقلید ازپدرومادر واسلاف براهی برویم که تحقیقی در آن راه ننموده باشیم .

شیخ - لابد میخواهید بگوئید خلافت ابی بکر رضی الله عنه برحق نبوده اگر خلافت ابی بکر رضی الله عنه برخلاف حق وعلی کرم الله وجهه ذیحق در امر خلافت بود باقدرت وشجاعتی که مخصوص خود اوبود وباعلاقه ای که در اجراء حق وحقیقت داشت ودیگران هم اورا ترغیب می نمودند چرا قیام بحق ننمود و بقول شما بعد ازشش ماه بیعت نمود حتی بنماز هم حاضر میشد و در مواقع لزوم در مشورت خلفاء رضی الله عنهم وارد ورأیهای صائب هم میداد .

سکوت وقعود واعتزال وفرار انبیاء ازمیان امتها بواسطه نداشتن یاور وغیره

داعی - اولا انبیاء و اوصیاء مطابق مقررات و دستورات الهی عمل مینمودند و از خود إرادهای نداشتند لذا نمیتوان بآنها ایراد گرفت که چرا قیام بجنگ ننمودند یاچرا قعود وسکوت وباچرا درمقابل اعداء فرار نمودند ویا پنهان گردیدند .

چنانچه اگر بتاریخ حالات هریك از انبیاء عظام واوصیاء کرام بنگرید از این قبیل قضایا بسیار می بینید که باافکار شما بی تناسب میباشد مخصوصاً قرآن مجید ببعض از آنها اشاره نموده که بواسطه نداشتن یار وهمراه سکوت وقعود و یا فرار نموده وپنهان گردیدند .

چنانچه درآیه ۱۰ سوره ۵۴ (قمر) ازقول نوح شیخ الانبیاء خبر میدهد **فدعا ربه انی مغلوب فانتصر (۱)** .

ودرآیه ۴۹ سوره ۱۹ (مریم) قصهٔ اعتزال و کناره گیری حضرت ابراهیم علیه وعلی نبیّنا وآله السلام را خبرمیدهد که وقتی ازعمّش آزر استمداد نمود وجواب یأس شنید فرمود

(۱) پس خدا راخواند ودعا کرد که بار الها من سخت مغلوب قوم شده ام تو (بلطف خود) مرا یاری فرما .

واعتزلکم وما تدعون من دون‌الله وأدعو ربی (۱)

پس جائیکه ابراهیم خلیل الله وقتی یاری و کمك از عم خودندید عزلت و گوشه گیری اختیار نمایدعلی علیه‌السلام بطریق اولی بایستی بواسطه نبودن یار ویاور عزلت و کناره گیری اختیار نماید.

شیخ - گمان میکنم مراد ازاین عزلت - عزلت قلبی باشد کهقلباً از آنها دوری وبیزاری جست نه عزلت مکانی.

داعی - اگر جنابعالی بتفاسیر فریقین مراجعه‌نمائید می‌بینید که مراد ازاعتزال عزلت مکانی بوده نه عزلت قلبی بخاطر دارم که امام فخر رازی در ص۸۰۹ جلد پنجم تفسیر کبیر گوید **الاعتزال للشیء هوالتباعدعنه والمراد انی افارقکم فی المکان وافارقکم فی طریقتکم (۲)**

فلذا ارباب سیر آورده‌اند که بعد از این قضیه حضرت ابراهیم علیه‌السلام از بابل بکوهستان فارس مهاجرت نمود و هفت سال در اطراف آن جبال سیر مینمود از خلق عزلت و کناره گرفت بعد ازآن ببابل بر گشت ودعوت خودراآشکارساخت وبتها راشکست او را گرفتند ودر آتش انداختند خداوند آتش‌را براوسرد وسلامت نمود وموجب ظهور امررسالت گردید.

ودر آیه ۲۰ سوره ۲۸ (قصص) قصهٔ فرار کردن حضرت موسی علیه‌السلام را با خوف و ترس نقل فرموده **فخرج منهاخائفا یترقب قال‌رب نجنی من القوم الظالمین(۳)**.

پس جائیکه پیغمبر اولواالعزم خدا با ترس وخوف فرار نماید آیا وصی رسول قعود وعزلت و کناره گیری معذور نمیباشد.

و درسوره اعراف قصه گوساله پرست شدن بنی اسرائیل را در غیاب حضرت موسی علیه‌السلام باغوای سامری و بازیگریهای او وسکوت هرون را باآنکه خلیفه حضرت موسی علیه‌السلام بوده نقل نموده تا درآیه ۱۴۹ فرماید **واخذ برأس اخیه یجره الیه قال یابن**

(۱) من ازشما وبتانی که بجای خدا میپرستید دوری کرده وخدای یکتا رامیخوانم.
(۲) اعتزال ازچیزی بمعنای دوری ازآن میباشد ومراد ابراهیم ازکلمه اعتزلکم یعنی من از مکان وطریقهٔ شما جدامیشوم ودوری مینمایم.
(۳) موسی از شهر با حال ترس از دشمن بیرون رفت و گفت بارالها مرا از شر قوم ستمکار نجات ده.

ام ان القوم استضعفونی و کادوایقتلوننی (۱)

شباهت‌علی باهرون در موضوع خلافت

پس طبق آیات قرآنی حضرت هرون علیه‌السلام پیغمبر وخلیفه منصوص حضرت موسی علیه‌السلام جهت تنها بودن و اینکه امت او را خوار و زبون نمودند در مقابل عمل شنیع سامری و شرك مسلّم گوساله پرستی مردم سکوت اختیار نمود و قیام بسیف ننمود.

علی علیه‌السلام هم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله اورا شبیه هرون و صاحب منزله هرونی‌معرفی نمود (چنانچه در لیالی ماضیه مشروحاً ذکر نمودیم)[۲] اولی واحق بود که وقتی در مقابل امر واقع‌شده قرار گرفت و تنها ماند و دنیا طلبان و مخالفین خود را آنطرف دید مانند جناب هرون صبر و تحمل اختیار نماید.

فلذا بروایات اکابر علماء خودتان که قبلا عرض شد وقتی آنحضرت را جبراً بمسجد آوردند و شمشیربرهنه برسرش گرفتند و فشار آوردند که بیعت نماید خود راقبر پیغمبر رسانید همان کلماتی را گفت که خداوند از قول هرون خبر میدهد که بموسی گفت **یابن‌ام ان‌القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی** - یعنی یا رسول الله بعد از تو امت مرا تنها گذارده وضعیفم نموده و میخواهند مرابکشند.

از همه انبیاء بالاتر و حجت تام وتمام سیره خود خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله میباشد که لازم است در اطراف آن‌فکر نمائیم که چرا در مقابل دشمنان وبدعتهای قوم سیزده سال در مکهٔ معظّمه سکوت اختیار نمود تا جائیکه شبانه ازمرکز بعثت و وطن مألوف فرار اختیار نمود.

جز برای‌آن‌بود که چون یاورنداشت مانند انبیاء سلف صبر و تحمل وفراربرقرار اختیار نمود که **الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین** بالاتر بگویم که در حین قدرت وتوانائی هم نتوانست کما ینبغی آثار بدع قوم را برطرف‌نماید.

(۱) از فرط غضب سر برادرش (هرون) را بسوی خود کشید (هرون) گفت (ای جان برادر) ای فرزند مادرم (بر من خشمگین مباش که من بانهایت کوشش و فداکاری هدایت قوم کردم) آنها مرا خوار و زبون داشتند تا آنجا که نزدیك بود مرا بقتل برسانند.
(۲) رجوع شود به ص ۲۸۵ تا ص ۳۱۵ همین کتا

شیخ - چگونه ممکن است باور نمود که آن حضرت نتوانست بدعتها را ازمیان بردارد .

داعی - حمیدی درجمع بین الصحیحین وامام احمد حنبل در مسند از ام المؤمنین عایشه نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله باوفرمودند اگراین مردم قریب العهد بکفر و زمان جاهلیت نبودند و نمیترسیدم که بقلب خود منکر آن شوند امر می‌نمودم خانه کعبه را خراب کنند وآنچه که از آن بیرون بردند داخل نموده و خانه را بزمین متصل میساختم و مانند زمان حضرت ابراهیم دودر برای آن قرار میدادم بسمت مشرق ومغرب و بنیادآنرابپایهٔ بنای حضرت ابراهیم میرسانیدم .

آقایان ازروی انصاف دقت کنید جائیکه رسول‌الله صلی الله علیه و آله باآن مقام و مرتبه عالیهٔ الهیّه که برای ریشه کن نمودن شرك و کفر وآثار آنها مبعوث گردیده از صحابه‌خود ملاحظه نماید (بنابرآنچه اکابر علماء خودتان نوشته‌اند) و بدعی که در ساختمان ابراهیمی بکار رفته نتواند عوض نماید و بصورت اصلی در آورد که مبادا مسلمانان روی عادت عهد جاهلیت انکار آن نمایند .

تصدیق نمائید امیرالمؤمنین علیه السلام اولی بود بعمل نمودن بآن سیره و دستور که در مقابل قومی حسود و عنود واقع شده بود که عقب فرصت میگشتند تا تلافی نموده و ضربات خودرا بآنحضرت بلکه باصل دین وارد آورند .

چنانچه فقیه واسطی ابن مغازلی شافعی و خطیب خوارزمی در مناقب خود نقل نموده‌اند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعلی علیه السلام فرمود امت از تو کینه‌ها در دل دارند وزود است بعدازمن با تو خدعه نموده وآنچه در دل دارندظاهر سازند من ترا امر مینمایم بصبر وتحمل تاخداوند تورا جزا وعوض خیر عنایت فرماید .

علة قعود علی علیه السلام از جنگ با مخالفین بعداز وفات پیغمبر ص و صبر وسکوت آن حضرت برای خدا

ثانیاً أمیر المؤمنین علیه السلام یگانه رادمردی بود که در زندگی ابداً خود را نمیدید وهر چه میدید خدا میدید یعنی بتمام معنی فانی فی الله بود خود و بستگان خود و امامت و خلافت و ریاست رابرای خدا ودین خدا میخواست فلذاصبر

وتحمل وسکوت وعدم قیام آنحضرت در مقابل مخالفین برای إحقاق حق ثابت خودبرای خدا بود که مبادا تفرقه در جامعه مسلمین بیفتد ومردم بکفر اولیه بر گردند .

چنانچه موقعیکه فاطمه مظلومه مأیوسانه بخانه بر گشت در حالیکه حقش را برده‌بودند خطاب نمود بامیرالمؤمنین علیه السلام وعرض کرد **اشتملت شملة الجنین و قعدت حجرة الظنین نقضت قادمة الاجدل فخانك ریش الاعزل هذا ابن ابی قحافه یبزنی نحلة ابی و بلغة ابنی - الخ- لقد اجهرفی خصامی والفتیة الدنی کلامی (۱).**

مخاطبه‌اش طولانی است مولانا علی علیه السلام تمام کلمات وخطابات را گوش داد تا فاطمه سلام الله علیها ساکت شد آنگاه بمختصر جوابی بی‌بی را قانع نمود که از جمله فرمود فاطمه - من در امر دین واحقاق حق تاآنجا که ممکن بود کوتاهی نکردم آیا مایل هستی که این دین مبین باقی وپایدار بماند ونام پدرت إلی الأبد در مسجدهاومأذنه‌ها برده‌شود ؟

گفت منتها آمال وآرزویم همین است فرمود پس دراینصورت باید صبر کنی چه آنکه پدرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بمن وصیتها نموده من میدانم باید صبر نمایم والا قدرت دارم که دشمنان را خوار نمایم و حقّت را بگیرم ولی بدان که آنوقت دین از میان میرود پس از برای خدا و حفظ دین خدا صبر کن زیرا ثواب آخرت برای تو بهتراست از حقّی که از توغصب نمودند .

بهمین جهت صبررا پیشه‌خود قرارداد وصبر کرد برای‌حفظ حوزهٔ اسلام که ایجاد دودستگی نشود چنانچه غالباً در خطب وبیانات خود اشاره‌باین جهات می‌نمود .

بیانات علی علیه السلام در علة قعود و سکوت بعد از وفات رسول خدا (ص)

ازجمله ابراهیم بن محمد ثقفی که از ثقات علماء جماعت است و ابن ابی الحدید در شرح نهج و علی‌بن محمدهمدانی نقل مینمایند که چون طلحه و زبیر بیعت را شکستند و بسمت بصره رفتند حضرت‌امیر علیه السلام امر فرمودمردم درمسجد جمع شدند خطبهٔ اداء نمود بعد ازحمد وثنای

(۱) مانند طفل در شکم‌مادر پرده‌نشین شدی وچون شخص متهم در کنج‌خانه پنهان گشته‌ای وبعد از آنکه شاه‌پرهای بازهارا درهم شکستی اکنون از پرهای مرغان ضعیف عاجز گردیده‌ای و توانائی بر آنها نداری اینك پسر ابوقحافه (ابی بکر) بستم وظلم‌عطاء و بخشیدهٔ پدرم راوقوت ومعیشت فرزندان مرا میبرد با من‌آشکارا دشمنی‌میکند ودرسخن گفتن بسختی بامن‌مجادله مینماید .

پرورد گار فرمود فان الله تبارك و تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه و آله
قلنا نحن اهل بيته و عصبته و ورثته و عترته و اوليائه و احق خلايق الله
به لا ننازع حقه وسلطانه فبينمانحن اذ نفر المنافقون فانتزعوا سلطان نبينا
منا وولوه غيرنا فبكت لذلك والله العيون والقلوب منا جميعاً وخشنت والله
الصدور و ايم الله لولا مخافة الفرقة من المسلمين ان يعودوا الى الكفر
و يعود الدين لكنا قد غيرنا ذلك ما استطعنا و قد ولّي ذلك ولاة و مضوا
لسبيلهم ورد الله الامر اليّ وقد بايعاني وقد نهضا الى البصرة ليفرقا جماعتكم
ويلقيا بأسكم بينكم (١) .

و نیز ابن أبی الحدید و کلبی از علماء بزرگ شما روایت نموده‌اند که درموقع
حرکت ببصره آنحضرت برخاست درمقابل مردم وخطابه کرد وضمن خطبه فرمود .
ان الله تعالى لما قبض نبيه صلى الله عليه وآله استاثرت علينا قريش بالامر
ودفعتنا عن حق نحن احق به من الناس فرايت ان الصبر على ذلك افضل من
تفريق كلمة المسلمين و سفك دمائهم و الناس حديثوا عهداً بالاسلام
والدين(١) .

پس سکوت وتسلیم شدن آنحضرت بمقام خلافت أبی بکر وعمر از جهت رضا نبوده
بلکه از یکطرف از تفرقه مسلمین وخونریزی واز طرف دیگر خوف زوال دین وغلبه کفار
وارتداد سست عنصرها بوده .

لذا بعد از شش ماه سکوت ومقابلهٔ برخلاف - ومحاجّهٔ باآنها که همه فهمیدند

---

(١) ما حصل معنی آنکه پس از رحلت رسول اکرم(ص) گفتیم مااهلبیت وخویشان ووراث وعترت واولیاء آنحضرت وسزاوارترین خلایق برتبه ومقام آنحضرت هستیم و منازعی برای حق وسلطه وسلطنت آنحضرت نداشتیم گروهی از منافقین دست بدست هم داده خلافت را ازماگرفته بدیگری واگذار نمودند بخدا قسم برای این امر چشمها ودلهای ماگریان وآزرده گردیده وسینه ها از خشم و کینه برگردیده بخدا قسم اگر خوف تفرقه مسلمانان نبود که بقهقراء برگردند بکفر هر آینه تغییر میدادیم خلافت را (ولکن سکوت اختیار نمودم) وآنان بامر خلافت مشغول شدند تا روزیکه مسلمانان با من بیعت نمودند در آن هنگام طلحه و زبیر از کسانی بودند که نخست با من بیعت نموده وسپس بطرف بصره نهضت کردند بمنظور آنکه اختلاف کلمه بین شما مسلمانان وایجاد دو دستگی وافراهم تا جنگ داخلی را برقرار نمایند .

(١) پس از وفات رسول اکرم (ص) قریش جمعیت نموده خلافت حقی که از همهٔ مردم ما سزاوارتر بودیم بآن ازماگرفتند من احساس نمودم که صبردراین مورد بهتراست از تفریق مسلمانان زیرا اگر صبر نکرده بودم اختلاف کلمه ایجاد وشکاف عمیقی بین صفوف مسلمین میشد وخونها ریخته میگردید چون مسلمانان تازه عهد باسلام ودین بودند .

آنحضرت مخالف با آن دستگاه سیاسی میباشد - آنگاه برای حفظ دین (که بوسیله دو دستگی ممکن بود از میان برود) بنا بر آنچه أکابر علماء خودتان نوشته‌اند بیعت نمود و در مقام مساعدت برآمد که فی الحقیقة مساعدت بدین مقدّس اسلام بود نه رضایت و تصدیق بامر خلافت .

چنانچه درنامه‌ایکه برای اهل مصر بوسیله مالك اشتر فرستاد همین معنی رامتذکر شد و صریحاً نوشت که سکوت من برای دین و بیعت هم برای دین بوده اینست عین عبارت نامهٔ آنحضرت که ابن أبی الحدید هم در ص ١٦٤ جلد چهارم شرح نهج البلاغه نقل نموده است .

نامه علی علیه السلام باهل مصر

فان الله سبحانه بعث محمداً صلى الله عليه وآله نذيراً للعالمين و مهيمناً على المرسلين فلما مضى صلى الله عليه وآله تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ماكان يلقى في روعي ولا يخطر بالي ان العرب تزعج هذا الامر من بعده صلى الله عليه وآله عن اهلبيته ولا انهم منحوه عني من بعده ! ! فما راعني الا انثيال الناس على فلان يبايعونه فامسكت بيدي حتى رايت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد صلى الله عليه وآله فخشيت ان لم انصر الاسلام واهله أن أرى فيه ثلما اوهدما تكون المصيبة به علي اعظم من فوت ولاية كم التي انما هي متاع ايام قلائل يزول منها ما كان كما يزول السراب او كما يتقشع السحاب فنهضت في تلك الاحداث حتى زاح الباطل وزهق واطمأن الدين وتنهنه (١) .

---

(١) خداوند سبحان محمد «ص» را بر انگیخت برای ترسانیدن جهانیان و گواه بر پیغمبران چون آنحضرت در گذشت پس از او مسلمانان در امر خلافت نزاع و گفتگو کردند بخدا سوگند دلم راه نمیداد وبخاطرم نمیگذشت وباور نمیکردم که عرب پس از آنحضرت خلافت را ازاهلبیت وخاندان او بدیگری واگذارند ونه آنکه پس از آن بزرگوار (باهمه سفارشات ونصوص بارزه) آنرا از من باز دارند ؛ ؛ مرا برنج نیفکند مگر شتافتن مردم برفلان(ابی بکر) که با او بیعت کنند پس دست خود را (از بیعت) نگاهداشتم تاآنکه دیدم گروهی ازمردم مرتد شدند وازاسلام برگشتند و میخواستند دین محمد را از بین ببرند پس ترسیدم اگر بیاری اسلام ومسلمانان نپردازم رخنه یا ویرانی در آن ببینم که مصیبت واندوه آن بر من بزرگتر ازفوت شدن ولایت وحکومت بر شما باشد که کالای چند روزی است که آنچه ازآن حاصل میشود از دست میرود مانند آنکه سراب زایل میگردد یاچون ابر از هم پاشیده میشود پس میان آن پیش آمدها و تباهکاریها بر خاستم تا آنکه جلو نادرستی وتباهکاری گرفته شد از بین رفت ودین آرام گرفت وباز ایستاد

خطبهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از شهادت محمد بن ابی بکر .

ونیز ابن ابی الحدید در ص۳۵ جلد دوم شرح نهج البلاغه از کتاب الغارات ابراهیم ابن سعد بن هلال ثقفی از رجال خودش از عبدالرحمن بن جندب از پدرش نقل نموده است که بعد از فتح مصر بدست دشمنان وشهادت محمد بن ابی بکر - امیر المؤمنین علیه السلام خطبهٔ مفصّلی بیان نمود (که عیناً تمام جملاتی را که در نامهٔ خود برای اهل مصر فرستاده بود از اظهار نارضایتی اوضاع ورفتار مسلمانان بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر و بارز نمود) تا آنجا که میفرماید مردی گفت «**یا بن ابیطالب انك علی هذا الامر لحریص ، فقلت انتم احرص منی وابعد ، اینا احرص ؟ انا الذی طلبت میراثی وحقی الذی جعلنی الله ورسوله اولی به ؟ ام انتم اذتضربون وجهی دونه ، وتحولون بینی وبینه فبهتوا والله لایهدی القوم الظالمین (۱)** » .

پس ازاین کلمات وسایر خطب وبیانات آنحضرت که وقت اجازه گفتارش را نمیدهد معلوم میشود علت عدم قیام و تسلیم - و بیعت نمودن بعد از شش ماه (بعقیده علماء شما) خوف زوال دین وتفرقه مسلمانان بوده است نه رضای بخلافت آنها زیرا اگر آن روز علی علیه السلام قیام بحق میکرد محققاً جمعی هم اطراف آنحضرت را میگرفتند (چنانکه مکرر آنحضرت را ترغیب بقیام نمودند) آنگاه جنگ داخلی شروع میشد پیغمبر هم تازه از دنیا رفته مسلمانان هم قریب العهد بکفر بودند هنوز ایمان در قلبهای آنها کاملا استقرار پیدا ننموده بود لذا وقت بدست بیگانگان و أعادی دین از یهود ونصاری و مشرکین از همه بالاتر منافقین میافتاد بساط عزت اسلامیان بر چیده و اساس دین از میان میرفت

(۱) ای پسر ابیطالب در طلب خلافت چه قدر حریص میباشی گفتم شما حریص تر از من و دورتر از آن مقام میباشید - کدام یك از ما حریص تر میباشیم - آیا من که میراث و حق خود (یعنی خلافت را) که خدا ورسول او برای من قرار دادند طلب مینمایم واولی بآن هستم - یاشما که (بدون آنکه حقی داشته باشید) مرا از حق خویش باز داشتید ومیان من وحق ثابت من حاجز وحائل شدید ، پس مبهوت گشته واز جواب باز ماندند - وخداوند متعال هر گز ظالمان را هدایت نکند - .

چون امیرالمؤمنین علیه السلام عالم و دانای بحقایق بود رسول خدا هم باو خبرداده بود میدانست که اصل دین از میان نمیرود مثل دین در میان مردم مثل آفتاب است ممکن است مدت کمی درپس پردهٔ جهل و عناد بماند ولی عاقبت ظاهر و هویدا خواهد شد . (چنانچه نور حقیقت آن بزرگوار عالم را روشن ومنور ساخت)

پس ملاحظه فرمود باقتضای مصلحت دین صبر کند بهتر است از آنکه قیام کند که دودستگی تشکیل شده و باعث تفرقه مسلمین گردد و فرصتی بدست دشمنها بدهد که اصل دین را از میان ببرند ولو رسول خدا خبر ببقای دین داده بود ولی سبب ذلت وحقارت مسلمین و برای مدتی پیشرفت آنها بعقب میافتاد .

منتها برای اثبات حق خودش شش ماه تأمل نمود و درمجالس ومحاضر بامناظرات بسیار حق را ظاهر نمود (چنانچه در شبهای قبل عرض کردم) بیعت نکرد قیام بجنگ ننمود ولی در مناظرات و احتجاجات اثبات حق نمود

خطبه شقشقیه

چنانچه در اول خطبه شقشقیه اشاره باین معانی نموده که فرمود **اما والله لقد تقمصها فلان (ابن ابی قحافة) وانه لیعلم ان محلی منها محل القطب من الرحی ینحدر عنی السیل ولا یرقی الی الطیر فسدلت دونها ثوباً وطویت عنها کشحا و طفقت ارتای بین ان اصول بید جذاء اواصبر علی طخیة عمیاء یهرم فیها الکبیر ویشیب فیها الصغیر و یکدح فیها مؤمن حتی یلقی ربه فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی فصبرت وفی العین قذی وفی الحلق شجی اری تراثی نهبا حتی مضی الاول لسبیله فادلی بها الی فلان بعده الخ (۱)** .

(۱) سوگند بخداوند که پسر ابی قحافه (ابی بکر) خلافت را مانند پیراهن پوشیده وحال آنکه میدانست مقام من برای خلافت مانند قطب وسط آسیا میباشد علوم ومعارف از سرچشمه فیض من مانند سیل سرازیر میشود وهیچ پروازکننده ای درفضای علم ودانش باوج رفعت من نمیرسد پس جامهٔ خلافت را رها و پهلو ازآن تهی نموده ودر کار خود اندیشه میکردم که آیا بدون دست (یعنی بدون یار ویاور) حمله کرده (حق خود را مطالبه نمایم) یاآنکه بر تاریکی کوری (و گمراهی خلق) صبر کنم که پیران فرسوده و جوانان پژمرده و پیر و مؤمن رنج کشیده تا بمیرد دیدم صبر کردن خردمندی است پس صبر کردم در حالیکه چشمانم را خاشاك وغبار و گلویم را استخوان گرفته بود میراث خودرا تاراج وغارت رفته میدیدم تاآنکه اولی (ابی بکر) راه خودرا بانتها رسانید وخلافت راباغوش (عمر) بعد ازخود انداخت .

تا آخر خطبه که تمام مشتمل است بر دردهای دل آنحضرت که وقت مجلس بیش از این اجازه نمیدهد مزاحمت دهم بمقداری که اثبات مرام نماید و از تأثرات درونی آنحضرت خبر دهد گمان میکنم کافی باشد.

اشکال در خطبه شقشقیه وجواب آن

شیخ - اولا در این خطبه دلیلی بر دلتنگی آن حضرت نمیباشد. ثانیاً این خطبه مربوط بآنحضرت نیست بلکه از منشآت سید شریف رضی الدین است که ملحق بخطبات آنحضرت نموده و الا آن جناب اصلا ازخلافت خلفاء رضی الله عنهم شکایتی نداشته بلکه کمال رضایت را هم داشته وبعمل کرد آنها هم راضی بوده.

داعی - این بیان شما مربوط بافراط در تعصب است والا بیانات و شکایات در امر خلافت قبلا عرض شد و دلتنگیهای آن حضرت فقط اختصاص باین خطبه ندارد که شما اشکال تراشی نمائید.

واما اشکال شما راجع باین خطبه که آنرا از منشآت سید زاهد عابد عالم بزرگوار الدین رضوان الله علیه بحساب آوردید جسارت نمیکنم که بگویم عناد ورزیدید و ازحد اعتدال خارج شدید و بدون دلیل پیروی نمودید بعض از متعصّبین متأخرین اسلاف خود را.

فقط میگویم دقت در مطالعات نمی نمائید و الا اگر مطالعات دقیقه داشتید میدانستید که نقل این خطبه از مولانا امیرالمؤمنین صلوات الله علیه محقق الوقوع است بشهادت اکابر علماء خودتان ازمتقدمین ومتأخرین مانند عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید و شیخ محمد عبده مفتی دیارمصر وشیخ محمد خضری درص ۱۲۷ محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه که اعتراف بصدور این خطبه از آنحضرت نموده وآنرا شرح نموده اند.

فقط عدهٔای از متعصّبین و متأخرین روی عناد و لجاج دست و پائی زده تولید شبهات نمودند والا زیاده ازچهل نفرازاکابرعلمای شیعه وسنّی که شرح بر نهج البلاغه نوشته‌اند احدی ازآنها تفوّه بچنین عقیده‌ای ننموده.

اشاره بحالات سید رضی.

علاوه مقام ورع وتقوای عالم ربانی سیدجلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه بالاتر ازآن است که چنین نسبتی راباو بدهند که جعل خطبه و از روی کذب و دروغ منتسب بآنحضرت نموده باشد.

بعلاوه مطلعین بر ادبیات عرب که خطبات نهج البلاغه را مورد دقت قرار داده از فصاحت و بلاغت و جزالت الفاظ و معانی عالیه و کنوز علمیه و حکمیّه مندرجه درآنها پی برده‌اند که نه برای سید رضی بلکه برای احدی از بشر ممکن نیست بدون اتصال بغیب عالم بتواند مثل آن کلمات بیاورد.

چنانچه اکابر علمای خودتان از قبیل عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی و از متأخرین شیخ محمد عبده مفتی دیار مصر اعتراف باین معنی نموده اند که جزالت الفاظ و حسن معانی و اسلوب بدیعی که در خطب و بیانات آن حضرت بکار رفته ثابت میکند که آن کلمات بعد از کلام رسول خدا ﷺ دون کلام خالق و فوق کلام مخلوق میباشد.

کلمات وخطب و رسائل سیّد جلیل القدر رضی الدین رضوان الله تعالی علیه نظماً و نثراً دردفاتر ارباب خبر ازشیعه و سنی موجود است.

بعد از مطابقه باخطب نهج البلاغه معلوم میگردد که بینهما بَون بعید.

کجا صحبت خاك با عالم پاك — کجا صحبت ذره با آفتاب

چنانچه ابن ابی الحدید نقل مینماید که مصدّق بن شبیب از ابن الخشاب معروف نقل نموده که گفت نه برای رضی ونه برای غیررضی ممکن نیست چنین کلماتی با این اسلوب بدیع بکار برند و ما کلمات رضی را دیده ایم ابداً طرف مقایسه با این کلمات و خطب شریفه نمیباشد.

خطبه شقشقیه قبل از ولادت سید رضی ثبت در کتب بوده

گذشته ازقواعدعلمیه وموازین عقلیه جمع کثیری از اهل علم و حدیث و تاریخ فریقین (شیعه و سنی) قبل از ولادت سید بزرگوار رضی الدین

و پدر مرحومش ابواحمد نقیب الطالبین این خطبه را روایت نموده‌اند .

چنانچه ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه گوید این خطبه شریفه را زیاد دیدم در تصانیف شیخ‌خود ابوالقاسم بلخی امام معتزله درزمان دولت مقتدر بالله عباسی که‌قبل از ولادت سید رضی بمدت طولانی ثبت گردیده .

و نیز زیاد دیدم در کتاب الانصاف ابی جعفربن قبه متکلم معروف که از تلامذه شیخ ابوالقاسم بلخی بوده و قبل ازولادت سید رضی وفات نمود .

و نیز نقل نموده از شیخ ابی‌عبدالله بن احمد معروف بابن خشاب که گفته این خطبه را در کتبی دیدم که دویست سال قبل از ولادت سید رضی تصنیف نموده اند بلکه این خطبه را بخطوط علمائی دیدم از اهل ادب که قبل ازولادت والد رضی ابواحمدنقیب الطالبین نوشته شده است .

کمال الدین میثم بن‌علی‌بن میثم بحرانی فیلسوف متبحر و محقق حکیم در شرح نهج البلاغه نوشته است که من یافتم این‌خطبه را در دو جا یکی بخط و زیربن فرات که زیاده ازشصت‌سال قبل ازولادت سید شریف رضی‌الدین رضوان الله علیه نوشته بودند .

دیگر در کتاب الانصاف ابی جعفر بن قبه تلمیذ ابی‌القاسم کعبی یکی از شیوخ معتزله که قبل ازولادت سید رضی وفات نموده .

پس با این دلائل و شواهد ثابت شد عناد و لجاج و دست و پا های بی جائی که متعصبین از متأخرین علماء شما نموده اند .

گذشته از همه دلائل وشواهد وقتی‌فرضیهٔ آقایان راجع باین‌خطبهٔ شریفهٔ‌صحیح میبود که سایر خطب وحکایات و درددلهای آنحضرت که در کتب معتبرهٔ خودتان ثبت گردیده (که ببعض ازآنها درشبهای گذشته اشاره نمودیم) در دسترس عموم‌نبود .

مگر نه ابن‌ابی‌الحدید درص۵۶۱ جلد دوم شرح‌نهج خطبه آنحضرت را مفصلانقل نموده که میفرماید من‌از اول امربا رسول خدا ﷺ بودم تادم‌مرگ که درسینه من جان داد بکمك ملائکه او را غسل دادم بر او نماز گذارده و در قبر قرار دادم پس از من اولی واحق بآنحضرت کسی نبود تا آخر خطبه که بحال خود و مخالفین اشاره نموده تا

آنجا که‌فرمود **فو الذی لااله‌الاهو انی لعلی جادة‌الحق و انهم لعلی مزلة الباطل(۱)**

بازهم میفرمائید علی ﷺ مخالفین خودرا حق و برحق دانسته و از آنها دلتنگ نبوده بلکه بعمل آنها راضی بوده !!.

جناب شیخ عزیزحق و حقیقت باین قبیل حرفها پوشیده و ازمیان نخواهد رفت چنانچه عمیقانه توجه کنید به‌آیه۳۲ سوره۹(توبه) که‌میفرماید **یریدون‌ان یطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله‌الاان یتم نوره ولو کره الکافرون(۲)** تصدیق‌خواهیدنمود.

چراغی‌را که‌ایزدبرفروزد — گرابله‌پف کند ریشش(بلکه ریشه‌اش) بسوزد

شیخ ـ چون خیلی ازوقت شب گذشته شما هم خسته شدید و معلوم است از روی خستگی‌صحبت میفرمائید مقتضی‌است‌مجلس ختم‌شود بقیه مطالب و جواب جنابعالی‌بماند فردا شب بامید خدا .

جلسهٔ دهم

لیله یکشنبه سیم شعبان المعظم ۴۵

(اول شب آقایان محترم باجمعیت زیادتری تشریف آوردند بمناسبت شب عید سعید)
(میلاد سعادت بنیادحضرت اباعبدالله الحسین ارواحنافداه وعلیه‌الصلاة والسلام شربت‌و)
(شیرینی مفصلی صرف شد خواستیم وارد مذاکره شویم آقای نواب عبدالقیوم خان)
(تشریف آوردند بعد از تعارفات مرسومه وصرف شربت وشیرینی و چای بیانی نمودند)

نواب ـ قبله صاحب خیلی عذر میخواهم از جسارتی که مینمایم چون موضوعی پیش‌آمده که بسیارلازم است‌مورد سؤال و بحث قرار گیرد چنانچه اجازه فرمائید قبل از رسمیت مجلس و مذاکره باآقایان مطلب‌خود را بعرض‌رسانم .

(۱) قسم بآن خدائیکه غیرازاوخدائی نیست بدرستیکه من در جاده وشاهراه‌حقم‌ومخالفین من بر مزله باطل هستند یعنی در مکانی که سقوط از حق ومنحرف از صواب میباشند .

(۲) میخواهند اعادی که خاموش کنند نور خدا را بدهنهای خود (یعنی بتهمتها و بدعها و ایجاد شبهات) ولی ابا دارد خدامگرآنکه تمام کند نور خودرا‌اگرچه‌کراهت‌داشته باشندکافران .

داعی - البته خواهش میکنم بفرمائید برای استماع حاضریم .

سؤال از مقام علمی عمر وجواب آن

نواب - امروزصبح جمعی درمنزل بنده بودند تمام مجلس ذکرخیرجنابعالی بود دراطراف مذاکرات شبها گفتگو میشد روزنامه ها و مجلات خوانده میشد و در اطراف بیانات طرفین بحث می‌نمودیم یکی از بنده زاده‌ها (عبدالعزیز) که در کالج و اسکول[1] اسلامی تحصیل‌مینماید بمن گفت که چندروز قبل در کلاس درس استاد معظم‌ما ضمن گفتارخودبمناسبتی گفتند یکی از فقهاء بزرگ صدر اسلام در مدینه منوره خلیفهٔ ثانی عمربن الخطاب‌رضی‌الله عنه‌بوده که احاطهٔ کاملی برقرآن و آیات شریفه ومعانی و مسائل علمی وفقهی اسلام داشته‌و میان‌چند نفر ازفقهاء مانند علی‌بن‌ابیطالب کرم الله‌وجهه و عبدالله‌بن‌مسعود و عبدالله‌بن‌عباس وعکرمه وزیدبن ثابت وغیرهم‌رضی‌الله عنهم‌،خلیفه عمر رضی‌الله عنه برجسته‌تر واقفه‌ازهمه‌بوده حتی‌علی‌بن ابیطالب کرم‌الله وجهه که‌ازهمه صحابه در مسائل علمی ومباحث فقهی‌مقدم بوده گاهی در مشکلات فقهیّه و حقوق مسلمین معطل میماند بخلیفهٔ ثانی عمررضی‌الله عنه مراجعه میکرد واستمداد ازفطانت وعلم و دانش

---

(۱) کالج واسکول اسلامی‌مؤسسهٔ جدید البناء فرهنگی است در خارج شهر پیشاورکه در سال ۱۳۳۰ قمری ساخته‌شده وتأسیس‌آن بهمت والای‌نواب‌صاحب‌زاده عبدالقیوم‌خان که‌ازمحترمین رجال اهل تسنن بوده ساخته شده است وتقریباً ده لك روپیه (که هر لك صدهزار روپیه باشد)خرج آن بنای عالی شده‌است وفقط اختصاص بدانش آموزان‌شب‌خواب دارد متجاوز از پانصد دانش آموز از کلاسهای ابتدائی تا کلاسهای‌عالی در آن‌کالج واسکول مشغول تحصیل‌اندمخصوصاًعلوم عالیه دکترا وفلسفه در آنجاتدریس میشود ومسجدبزرگی دروسط آن‌کالج‌بناشده که عموم‌محصلین اسلامی بایستی پنجوقت نمازهای یومیه را در آن مسجد بجماعت اداء نمایند .

ودر قسمت شمالی آن بنا سالن‌بسیار بزرگی برای سخنرانی‌های علمی و دینی آماده است وهفتهٔ یك روز جزء برنامه تدریسی حتماً در آن سالن سخنرانی‌میشود وجمیع‌اساتیدودانش‌آموزان از کلاس شش ببالا دارای هر دین ومذهبی هستند بایستی در آن سالن حاضر شوند ومستمع‌سخن رانی گردند چنانچه از داعی هم تقاضا نمودند روزی که برای‌بازدید آن کالج واسکول اسلامی‌رفته بودیم قریب یکساعت درحضورقریب‌چهارصد محصل واساتید ومعلمین دانشمند وکارکنان‌آن‌دستگاه باعظمت در اطراف ملازمت علم‌ودین بیانات مؤثر نمودیم ودردفتریادداشتی که درکتابخانه بزرگ کالج بود شرحی‌نوشته واز خود بیادگار گذاردیم

مینمود خلیفه هم حلّ مشکلات علمیه ومسائل فقهیه علی را مینمود ؟!!؟.

اهل مجلس همه تصدیق نمودند که حقاً همین قسم بوده زیرا علماء ما بیان نموده اند که خلیفه عمرنادرهٔ زمان درمراتب علم وعمل بوده .

بنده چون درامردین و تاریخ اطلاعات کامل نداشتم سکوت اختیار نمودم بالاخره باآقایان دوستان مخصوصاً به بنده زاده وعده دادم که امشب قبل از شروع بصحبت این موضوع را مطرح میکنم چون علمای فریقین حاضرند لابد حلّ اینمطلب بزرگ میشود تا مقامات علمی صحابه درنزد ما معلوم شود لذا جسارت ورزیده متمنی است صحت و سقم مطلب را مورد بحث قرار دهید تا مورد استفاده عموم قرار گیرد و پی بارزش علمی هر یك از صحابه ببریم‌وبدانیم کدامیك از صحابه تقدم علمی‌داشته‌اند بنده زاده ودوستان هم برای أخذ نتیجه شرفیاب‌اند امید است مارا مستفیض فرمائید که مخصوصاًبنده زاده اگر متزلزل است ثابت گردد .

داعی - (روبجناب یوسف علیشاه که از محترمین فضلاء شیعه و در همان اسکول معلم تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی بودند نموده سؤال نمودم آیا چنین است ایشان فرمودند نمیدانم کدام معلم بوده وچگونه مذاکره نموده است) .

داعی - خیلی محل تعجب است از گویندهٔ این حرف هر که بوده که ازکجا این حرفها را آورده ، در کلمات و گفتار عوام افراط و تفریطها بسیار است ولی معلم بایستی گفتارش منطبق با علم و منطق باشد ولی این معلم بیعلم افراطی هر که بوده ادعائی نموده که احدی از علمای خودتان هم چنین ادعائی ننموده‌اند و اگر نفرات متعصّبی مانند ابن حزم ظاهری و امثال آن چنین نظری بکار برده مورد تخطئه اکابر علمای خودتان قرار گرفته و علاوه این تعریف **بمالایرضی‌صاحبه** میباشد که قطعاً خود خلیفه عمر هم چنین ادعائی را ننموده و در هیچ کتابی از علمای شما ابراز چنین عقیده ای نشده هر محدث و مورخی که در اطراف ترجمه حالات خلیفه ثانی عمر بن الخطاب نگارشاتی نموده موضوع؛ فطانت و هوش و شدت عمل و سیاستمداری خلیفه را مورد بحث قرار داده و از موضوع علمی خلیفه در کتب خودتان ابداً بحث و بیانی نشده

علی القاعده أبوابی که در ترجمهٔ حالات خلیفه آورده اند بایستی بابی در علم ایشان ذکر نموده باشند و حال آنکه خلاف این قول در کتب فریقین صراحت کامل دارد که خلیفه عمر از احاطه بر مسائل علمیه و مدارج فقهیه عاری و در مواقع احتیاج و پیش آمد ها دست بدامان علی علیه السلام و عبدالله بن مسعود و دیگران از فقهای مدینه میشده است .

مخصوصاً ابن ابی الحدید آورده که عبدالله بن مسعود از فقهای مدینه بود و خلیفه عمر اصراری داشت که عبدالله همیشه با او باشد تا در مواقع لزوم و پیش آمد ها و سؤالهای فقهی که از او مینمایند عبدالله جواب بدهد .

شیخ – (با رنگ پریده و عصبانی) در کجا و کدام کتاب نوشته شده که خلیفه ثانی عمر رضی الله عنه از علم فقه و مسائل شرعیّه که اساس دین است بی بهره بوده .

داعی – اولا تمنا مینمایم ملایم باشید عصبانی و تند نشوید ده شب هر نوع سخنی گفتید صراحةً و کنایةً اهانتها نمودید مشرك و کافر و اهل بدعت بما گفتید ابداً از جا در نرفتم عصبانی و تند نشدم با دلیل و برهان اهانتهای شما را بر گرداندم و جامعه شیعیان را تبرئه نمودم شما هم اگر جواب منطقی دارید بدهید و داعی را ساکت نمائید .

هر انسان عالم عاقل منصف درمقابل دلیل وبرهان باید لجاجت نکند بلکه تسلیم شود نه آنکه عصبانی وتندشود چه آنکه عصبانیت موجب خنده ومضحکهٔ بیگانگان میگردد.

ثانیاً مغلطه فرمودید داعی نگفتم خلیفه بی بهره بوده بلکه عرض کردم احاطه بر مسائل فقهیه علمیه نداشته این هم فقط ادعا نیست ، بلکه میگویم و میآیمش از عهده برون .

شیخ – دلیل شمابراین معنی چیست که خلیفه عمر رضی الله عنه در مسائل فقهیه واحکام دین کُند بوده .

داعی – دلیل ما اخبار بسیاری است که در کتب معتبره ما و شما نقل شده و

مورخین بزرگ خودتان ثبت نموده‌اند بعلاوه اقرارهای مکرری که خود خلیفه در این موضوعات نموده است .

شیخ – اگر از آن اخبار در نظر دارید برای روشن شدن مطلب بیان فرمائید

داعی – چند خبری که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم قضاوت منصفانه‌را بفکر صائب خود آقایان محترم میگذارم .

مجاب نمودن زنی عمر را در یك مسئلهٔ شرعی

اکابر علماء خودتان مانند جلال الدین سیوطی در ص ۱۳۳ جلد دوم در المنثور وابن کثیر در ص ۴۶۸ جلد اول تفسیر وجارالله زمخشری در ۳۵۷ جلد اول تفسیر کشّاف وفاضل نیشابوری در جلد اول تفسیر غرائب القرآن ضمن سوره (نساء) وقرطبی در ص ۹۹ جلد پنجم تفسیر وابن ماجه قزوینی در جلد اول سنن و سندی در حاشیه جلد اول سنن ص ۵۸۳ وبیهقی در ص ۲۳۳ جلد هفتم سنن و قسطلانی در ص ۵۷ جلد هشتم ارشاد الساری شرح صحیح بخاری ومتّقی هندی در صفحه۲۹۸ جلد هشتم کنز العمال وحاکم نیشابوری در صفحه ۱۷۷ جلد دوم مستدرك وابوبکر باقلانی در ص ۱۹۹ تمهید وعجلونی درص ۲۷۰ جلد اول کشف الخفاء وقاضی شوکانی در ص ۴۰۷ جلد اول فتح القدیر و ذهبی در تلخیص مستدرك وابن ابی الحدید در ص ۶۱ جلد اول و ص ۹۶ جلد سیم شرح نهج وحمیدی در جمع بین الصحیحین وفقیه واسطی ابن مغازلی شافعی در مناقب وابن اثیر در نهایه بالاخره جمع کثیری از افاضل خودتان بطرق مختلفه والفاظ وعبارات متفاوته باتصدیق بصحت نقل نموده اند که روزی خلیفه عمر در مقابل اصحاب خطبه ای خواند و اخطار نمود که هر کس زنی بگیرد و مهر زنش را از چهار صد درهم زیادتر نماید اورا حد میزنم و آن زیادتی مهر را از او میگیرم و داخل در بیت المال مسلمین مینمایم ؟!! .

زنی از میان جمعیت صدا زد عمر کلام تو اولی بقبول است یا کلام الله تعالی عمر گفت البته کلام الله تعالی زن گفت مگر نه آنست که خداوند در آیه ۲۴ سوره ۴ (نساء) میفرماید **وان اردتم استبدال زوج مکان زوج و آتیتم احدیهن قنطاراً فلا**

تأخذوا منه شيئاً (١) .

عمر از شنیدن این آیه وحاضر جوابی آن زن مبهوت شد و گفت **كلكم افقه من عمر حتى المخدرات فی الحجال (٢) .**

آنگاه بر گشت بالای منبر و گفت اگر چه شمارا منع کردم از اینکه زیاده از چهار صد درهم مهر وصداق برای زنها قرار ندهید اینك بشما اجازه میدهم که اگر خواستید از مال خود زیادتی از مقدار معین بآنها عطاء نمائید مانعی ندارد .

از این خبر استفاده میشود که خلیفه عمر احاطه ای برقرآن و احکام فقهیه نداشته والّا چنین بیانی نمینمود که در مقابل یك زن عالمه مجاب شود و بگوید **امرأة اصابت ورجل اخطاء !؟ .**

شیخ - خیر این طور نیست مقصود خلیفه آن بود که مردم را پیروی سنت وادار کند در کمی مهر اگرچه بحسب شرع جائز است مهر بسیار قرار دادن اما ترکش اولی است جهت رعایت حال مردمان فقیر بیچاره فلذا گفت بیش از مهر زنان پیغمبر نباید مهر برای زنان خود معین نماید .

داعی - این عذری است غیر قابل قبول که خود خلیفه هم چنین چیزی را در نظر نداشته والّا اظهار عجز واقرار بخطاء نمینمود که بگوید تمام شما از عمر فقیه‌تر هستید حتی زنان در حجله‌ها بلکه در جواب آن زن همین بیان شمارا مینمود .

علاوه هرعاقلی میداند برای امر سنت مرتکب فعل حرام نباید شد زیرا گرفتن مال اختصاصی زنی راکه بحکم قرآن بعنوان مهر مالك شده و داخل در بیت المال نمودن ابداً مشروع نمیباشد .

ازهمهٔ اینها گذشته اجراء حدبرای چنین عملی که گناهی نکرده ومرتکب جرمی نشده عمل بیجائی است در فقه اسلامی هم چو محلی در باب حدود سراغ نداریم اگر شما سراغ دارید بیان نمائید و اگر درباب حدود - هم چو حدی وجود ندارد تصدیق فرمائید ادعای معلم بیجا بوده .

(٢) اگر خواستید زنی را رها کرده وزنی دیگر بجای او اختیار کنید ومال بسیاری براو مهر کرده اید البته نباید چیزی ازمهر اوبازگیرید .

(٢) تمام شما فقیه‌تر وداناترید از عمر حتی زنان مخدره در حجله‌ها .

اظهار عمر بعد از وفات پیغمبر که آنحضرت نمرده

اتفاقاً عادت خلیفه بر این بوده که هر جا متغیر میشداز روی عصبانیت برای مرعوب نمودن طرف میگفت حد میزنم چنانچه امام احمد حنبل در مسند و حمیدی در جمع بین الصحیحین و طبری در تاریخ و دیگران از علماء خودتان نقل نموده‌اند که چون رسول خدا ﷺ از دنیا رفت عمر نزد ابی‌بکر رفت و گفت میترسم محمد ﷺ نمرده باشد و حیله کرده (یعنی خود را بمردن زده) تا دوست و دشمن خود را بشناسد و یا اینکه چون موسی غائب شده باشد و باز آید و هر که مخالفت اورا نموده و عاصی گردیده بسیاست رساند پس هر کس گوید رسول خدا مرده من اورا حد میزنم ابی‌بکر چون این جملات را شنید اورا نیز شکی در دل پیدا شد و از این گفتار هااضطرابی در مردم پدید آمد و اختلاف کلمه ظاهر شد چون این خبر را بعلی علیه السلام دادند باعجله و شتاب خود را بجمعیت رسانید فرمود ای قوم این چه هیاهوی بی دانشی است که بر پا نموده‌اید مگر فراموش نموده اید این آیه شریفه را که خداوند در حیات رسول الله باو اعلام داشت **انّك میّت و انّهم میّتون** یعنی تو میمیری و امت توهم میمیرند پس بحکم این آیه شریفه رسول خدا از دنیا رفت این استدلال علی علیه السلام مورد قبول امت واقع شد و یقین بموت آنحضرت نمودند عمر گفت گویا من هرگز این آیه را نشنیده بودم !!! .

ابن اثیر در کامل و نهایه و زمخشری در اساس البلاغه و شهرستانی در مقدمهٔ چهارم ملل و نحل و عده‌ای دیگر از علماء مینویسند که چون عمر فریاد میزد هرگز پیغمبر نمرده است ابی‌بکر خود را باو رسانید و گفت مگر نه اینست که خداوند میفرماید **انّك میّت وانّهم میّتون** و نیز فرموده **أفان مات اوقتل انقلبتم علی اعقابكم (١) .**

آنگاه عمر ساکت شد و گفت گویا هرگز من این آیه را نشنیده بودم حالا یقین کردم که وفات نموده .

شما را بخدا تصدیق مینمائید که معلم متعصب بی‌علم ادعای بیجا نموده .

(١) اگر او نیز بمرگ یاقتل وشهادت درگذشت باز شما بدین جاهلیت خود رجوع خواهید نمود آیه ١٣٧ سوره ٣ (آل‌عمران) .

امر نمودن عمر برجم پنج نفر زانی ومتوجه ساختن علی علیه السلام اورا باشتباه در حکم

از جمله دلائل آنکه حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل مینماید که در زمان خلافت عمر پنج نفر مرد را با زنی گرفتند نزدخلیفه آوردند وبه‌ثبوت رسید که آن پنج نفر با آن زن زنا کرده‌اند فوری عمر امر برجم مردان داد در آن هنگام حضرت علی علیه السلام وارد مسجد شد و از آن حکم آگاه گردید بعمر فرمود حکم خدا در اینجا غیر از اینست که تو حکم کردی عمر گفت یا علی زنا ثابت شد پس از ثبوت زنا حکم رجم است حضرت فرمودند حکم زنا نسبت بمراتب اختلاف پیدا میکند و اینجا از مواضعی است که حکم اختلاف دارد عمر گفت آنچه حکم خدا و رسول است بیان نما جهة آنکه مکرر از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که میفرمود **علی اعلمکم و اقضاکم** یعنی علی دانا تر از همه شما و در مقام قضاوت اولی از همهٔ شما میباشد.

حضرت امرفرمودآن پنج نفر راآوردند اولی راحاضر نمودند **امر بضرب عنقه و امر برجم الثانی وقدم الثالث فضربه فقدم الرابع فضربه نصف الحد خمسین جلدة فقدم الخامس فعزره (١)**.

عمر متعجب و متحیر شد گفت **کیف ذلك یااباالحسن** چگونه بود این قضیه که پنج حکم مختلف در یك حکم نمودی حضرت فرمود **فامّا الاوّل فکان ذمیّاً زنی بمسلمة فخرج عن ذمّته والثانی محصن فرجمناه و اماالثالث فغیر محصن فضربناه و الرابع عبد فحدّة نصف واماّ الخامس فمغلوب علی عقله فعزرناه فقال عمر لولا علیّ لهلك عمر لاعشت فی امّة لست فیها یا اباالحسن (٢)**.

(١) امر فرمود اولی راگردن زدند ودومی را سنگسار نمودند وسومی‌را صد تازیانه حد زنازدند چهارمی را پنجاه تازیانه نصف حد زنا باو زدند پنجمی را بیست وپنج تازیانه حد تعزیر زدند.

(٢) اما اولی کافری بود در ذمه‌اسلام که با زن‌مسلمانی‌زناکرده بود از ذمه بیرون‌رفته‌حکم او کشتن وگردن زدن بود ودومی مرد زن داری بوده که زناکرده سنگسارش نمودم وسیمی مرد بی‌زن بودکه زنا نموده صد تازیانه حدزنا زدم‌چهارمی غلامی بودکه زناکرده حدش نصف‌حدآزاد بود پنجاه تازیانه زدم وپنجمی ابله وکم عقل بود لذا تعزیرش نمودم به بیست وپنج تازیانه - پس عمرگفت اگر علی (در این واقعه نبود خطای حکم من‌سبب هلاکت من شده بود) خدا نکند یك روزی در امتی باشم‌که تو یاعلی درآنجا نباشی.

امر نمودن عمر برجم زن‌حامله ومنع نمودن علی اورا

محمد بن یوسف گنجی شافعی در آخر باب ٥٨ کفایت الطالب فی مناقب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام و امام احمد بن حنبل در مسند و بخاری در صحیح و حمیدی در جمع بین الصحیحین و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ٧٥ باب ١٤ ینابیع الموده از مناقب خوارزمی و امام فخر رازی در ص ٤٦٦ اربعین و محب الدین طبری در ص ١٩٦ جلد دوم ریاض النضرة و خطیب خوارزمی در ص ٤٨ مناقب ومحمد بن طلحه شافعی در ص ١٣ مطالب السئول وامام الحرم در ص ٨٠ ذخایر العقبی نقل مینماید **اتی عند عمر بن الخطاب رضی‌الله عنه امرأة حاملة فسئلها فاعترف بالفجور فامربها بالرجم فقال علیّ لعمر سلطانك علیها فماسلطانك علی الذی فی بطنها فخلا سبیلها وقال عجزت النساء ان یلدن علیّاً ولولا علیّ لهلك عمر وقال اللّهم لاتبقنی لمعضلة لیس لها علیّ حیّاً (١)**.

امر نمودن عمر برجم زن دیوانه و مانع شدن علی علیه السلام

و نیز امام احمد حنبل در مسند وامام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ص٨١ ذخایرالعقبی وسلیمان بلخی حنفی در ص ٧٥ ضمن باب ١٤ ینابیع‌الموده از حسن بصری وابن حجر در ص ١٠١ جلد دوازدهم فتح الباری و ابی داود در ص ٢٢٧ جلد دوم سنن و سبط ابن جوزی در ص ٨٧ تذکره و ابن ماجه در ص ٢٢٧ جلد دوم سنن ومناوی در ص ٣٥٧ جلد چهارم فیض القدیر و حاکم نیشابوری در ص ٥٩ جلد دوم مستدرك وقسطلانی در ص ٩جلد دهم ارشاد الساری و بیهقی در ص ٢٦٤ جلد هشتم سنن و محب الدین طبری در ص ١٩٦ ریاض النضرة و بخاری در صحیح باب لایرجم المجنون والمجنونة بالاخره اکابر علماء خودتان متکاثراً نقل نموده‌اند که

(١) زن حامله را نزدخلیفه عمربن الخطاب آوردند پس از او سؤال نموده اعتراف‌کرد بزنا امر داد رجم وسنگسارش نمایندپس علی علیه السلام بخلیفه فرمود حکم تو در باره او مجری است ولی برطفلیکه در رحم دارد تورا تسلطی نمیباشد (زیرا آن بچه بیگناه است قتلش جائز نیست) زن را رها کردند براه خود رفت آنگاه عمرگفت عاجزند زنان عالم‌که بزایند مثل ومانند علی اگر علی نبود عمر هلاك شده بود - ونیز گفت خدایا مرا مگذار در امر پیچیده ومشکلی که علی زنده نباشد درآن امر.

روزی زن دیوانه‌ای را نزد خلیفه عمر بن الخطاب آوردند که زنا داده بوده بعد از اعتراف بزنا خلیفه امر برجم وسنگسارش نمود حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حاضر بود فرمود خلیفه چه میکنی **سمعت رسول الله یقول رفع القلم عن ثلثة عن النائم حتّی یستیقظ و عن المجنون حتّی یبرء ویعقل وعن الطفل حتّی یحتلم قال فخلا سبیلها (۱) .**

وابن السمّان در کتاب الموافقه احادیث بسیاری از این قبیل نقل نموده است و در بعض از کتب قریب صد موضع از خطاها و اشتباهات خلیفه را نقل نموده‌اند که وقت مجلس اقتضای نقل بیش از اینهارا ندارد کمان میکنم برای نمونه و اثبات مرام همین مقدار که عرض شد کافی باشد .

پس آقایان محترم از شنیدن این قبیل اخبار که اکابر علمای خودتان نقل نموده‌اند تصدیق مینمائید معلم بی‌علمی که چنین حرفی را زده است کاملا بی اطلاع بوده وروی هوای نفس و تعصّب بیان نموده قطعاً بایستی از او مطالبهٔ دلیل نمود (که هرگز نتواند چنین دلیلی اقامه نماید) آنچه مسلّم عند الفریقین است در میان تمام اصحاب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلم واقفه و اکمل از امیر المؤمنین علیه‌السلام وجود نداشته چنانچه نور الدین بن صبّاغ مالکی در فصل سیم فصول المهمّه ص ۱۷ در حالات آنحضرت نوشته :

بیان ابن صباغ مالکی درفضائل وعلوم علی علیه‌السلام ونصب نمودن پیغمبر آنحضرت را بمقام قضاوت

فصل فی ذکر شیء من علومه فمنها علم الفقه الذی هو مرجع الانام ومنبع الحلال والحرام فقد کان علی مطلعا علی غوامض احکامه منقادا له جامحه بزمامه مشهودا له فیه بعلوّ محلّه ومقامه ولهذا خصه رسول الله صلّی الله علیه وسلم بعلم القضاء

(۱) شنیدم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله میفرمود قلم از سه کس برداشته شده از خوابیده تا بیدار شود واز دیوانه تا عاقل گردد واز بچه تا محتلم شود (یعنی بسن رشد وتکلیف برسد) پس رها کردند آن زن دیوانه را براه خود رفت

کما نقله الامام ابومحمد الحسین بن مسعود البغوی رحمة الله علیه فی کتابه المصابیح مرویا عن انس بن مالک انّ رسول الله لماخصّص جماعة من الصحابه کل واحد بفضیلة خصّص علیا بعلم القضاء فقال صلّی الله علیه وسلم واقضاکم علیّ علیه‌السلام (۱).

و نیز همین حدیث **علیّ اقضاکم** را محمّد بن طلحه شافعی در ص ۲۲ مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول از قاضی بغوی نقل نموده آنگاه گوید **و قد صدع الحدیث بمنطوقة و صرّح بمفهومه انّ انواع العلم واقسامه قد جمعها رسول الله لعلیّ دون غیره** یعنی منطوق و مفهوم این حدیث صراحت دارد بر اینکه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله انواع و اقسام علم را جمع نموده اختصاصاً برای علی علیه‌السلام جهت آنکه حق قضاوت برای کسیستکه احاطه بر جمیع علوم داشته باشد بعلاوه کمال عقل و زیادتی تمیز و فطانت و زکاوت و دور بودن از سهو و غفلت ـ وصیغه افعل التفضیل (درحدیث) بتمام معنی اثبات این مرام مینماید و بعد از آن بادلائل بسیاری مشروحاً بیان نموده که علی علیه‌السلام اعلم و افضل از جمیع امت بوده است انتهی .

پس آقایان محترم بعداز دقت در احادیث وارده ومطابقه نمودن بابیانات محققین از اکابر علماء خودتان و گفتار غلط این معلم بی‌علم تصدیق خواهید نمود که او ادعای بی‌جائی نموده .

زیرا مقام مقدس علی علیه‌السلام بالاتر از آنست که محل قیاس بااحدی ازصحابه قرار گیرد این آقای معلم کاسه ازآش گرم تراست زیرا خود خلیفه عمر که در مقابل علی علیه‌السلام

(۱) ماحصل کلام این عالم منصف آنست که در این فصل اشاره بعلوم علی علیه‌السلام نموده ومیگوید از جمله علومی که اختصاص بعلی علیه‌السلام داشته علم فقه بوده که محل رجوع بشر و سرچشمه حلال وحرام است پس بتحقیق علی علیه‌السلام مطلع بر غوامض احکام وآگاه بر حقایق اشیاء بوده وهرحکمی را در محل ومقام خود مشهوداً میدانست بهمین جهة رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان همه امت اختصاص داد علی را بعلم قضاوت هم چنانکه روایت نموده امام ابو محمد حسین بن مسعود بغوی در کتاب مصابیح از انس که رسول اکرم صلی‌الله علیه وآله در موقعی که هر یك از اصحاب را مخصوص بکاری که شایسته او بود تعیین مینمود علی علیه‌السلام را اختصاص داد بقضاوت وفرمود علی از همه شما (صحابه وامت) بقضاوت اولی میباشد .

یعنی افقه از همه واحاطه او ازهمه بیشتر است چون در قضاوت احاطه بر تمام مسائل فقهیه لازم است بعلاوه شرائط دیگر که فقهاء در کتاب قضاء نوشته‌اند وتمامی آنها باتفاق موافق ومخالف در علی علیه السلام موجود بوده لذا پیغمبر فرمود اقضاکم علی .

اظهار عجز نموده و در دورهٔ خلافتش هفتاد مرتبه (چنانچه اکابر علماء خودتان با ذکر مواضع ووقایع نقل نموده اند) گفته است **لولا علیّ لهلك عمر** هر گز راضی نبوده ونیست که چنین نسبتی را باو بدهند واقعاً این نوع از تمجیدها تعریف **بمالایرضی صاحبه** میباشد. (مراجعه شود به صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ همین کتاب).

برخلاف گفتهٔ این معلم بی‌علم متعصّب افراطی امام احمدبن حنبل (امام الحنابله) در مسند و امام الحرم احمد مکی شافعی در ذخایر العقبی بنا بر آنچه شیخ سلیمان بلخی در باب ۵۶ ینابیع الموده و محب‌الدین طبری در ص ۱۹۵ جلد دوم ریاض النضرة ازقول معاویه نقل نموده اند که میگفت **انّ عمر بن الخطاب اذا اشکل علیه شیء اخذ من علیّ** عليه السلام **(۱)** حتی ابوالحجاج بلوی در ص ۲۲۲ جلد اول کتاب خود (الف باء) نقل مینماید که وقتی خبر شهادت علی عليه السلام بمعاویه رسید گفت **لقد ذهب الفقه والعلم بموت ابن ابیطالب** یعنی فقه و علم بمردن علی عليه السلام از میان رفت.

و نیز از سعیدبن مسیب نقل مینماید که میگفت **کان عمر رضی الله عنه یتعوّذ من معضلة لیس لها ابوالحسن (۲)**.

و ابو عبدالله محمد بن علی الحکیم الترمذی در شرح رساله (فتح المبین) گوید **کانت الصحابه رضی الله عنهم یرجعون الیه فی احکام الکتاب و یاخذون عنه الفتاوی کما قال عمر بن الخطاب رضی الله عنه فی عدة مواطن لولا علیّ لهلك عمر و قال صلی الله علیه و سلّم اعلم امّتی علیّ بن ابیطالب (۳)**.

آنچه ازسیر در کتب اخبار و تواریخ بدست میآید معلوم میگردد که خلیفه عمر بقدری در مراتب علمی و مسائل فقهی ساده بوده که غالباً در احکام و مسائل مابه‌الاحتیاج عمومی چنان اشتباه واضحی میکرده که هر یك از صحابهٔ حاضر بودند اورا متنبه و

(۱) هرزمانیکه امری برعمربن الخطاب مشکل میشد مراجعه مینمود بعلی علیه‌السلام واز او اخذ میکرد وحل مشکل مینمود.

(۲) پیوسته عمر پناه میبرد بخدا از امر پیچیده‌ای که علی علیه السلام در او نباشد.

(۳) صحابه پیغمبر دراحکام قرآن مراجعه بعلی علیه السلام مینمودند وفتاوی از او میگرفتند کما آنکه عمر درمواطن متعدده گفت اگر علی نبود عمر هلاك شده بود و رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمود داناترین امت من علی بن ابیطالب میباشد.

متوجه باشتباه میساختند.

شیخ - خیلی بی لطفی میفرمائید که چنین نسبتی بخلیفه میدهید آیا ممکنست که خلیفه رضی الله عنه در أحکام ومسائل دین اشتباه نموده باشد.

داعی - این بی‌لطفی را داعی ننمودم بلکه اکابر علماء خودتان کشف حقیقت نموده ودر کتب معتبرهٔ خود ثبت ومنتشر ساختند.

شیخ - ممکن است از آن اشتباهات باذکر اسناد بیان فرمائید تا صدق و کذب معلوم ومفتری رسوا گردد.

داعی - اشتباهات ایشان بسیار وقریب صد اشتباه ثبت نموده‌اند ولی از آنچه الحال در نظر دارم باقتضای وقت مجلس بیکی از آنها اشاره مینمایم.

اشتباه عمر در تیمم زمان پیغمبر وحکم اشتباهی دادن در زمان خلافت

مسلم بن حجاج در باب تیمّم صحیح وحمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد حنبل در ص ۲۶۵ و ص ۳۱۹ جلد چهارم مسند و بیهقی در ص ۲۰۹ جلد اول سنن و ابی داود در ص ۵۳ جلد اول سنن وابن ماجه در ص ۲۰۰ جلد اول سنن و امام نسائی در ص ۵۹ تا ۶۱ جلد اول سنن ودیگران از اکابرعلماء خودتان بطرق مختلفه والفاظ متفاوته نقل نموده‌اند که در زمان خلافت عمر مردی بنزد وی آمد و گفت من جنب شده‌ام و آبی نیافته‌ام که غسل نمایم نمیدانم چکنم خلیفه گفت هرگاه آب نیافتی نماز مکن تا آب بدستت بیاید و غسل نمائی؟! عمار یاسر از صحابه حاضر بود گفت ای عمر یادت رفته که در یکی از اسفار من وتو بر حسب اتفاق احتیاج بغسل پیدا نمودیم چون آب نبود تو نماز نخواندی ولی من گمان کردم که تیمم بدل از غسل آنست که تمام بدن را بزمین بمالم لذا خودرا بزمین غلطانده ونماز کردم چون خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله شرفیاب شدیم حضرت تبسمی نموده فرمودند در تیمم همین قدر بس است که کف دو دست را باهم بزمین زده وبعد هردو کف را باهم بپیشانی بمالند وبعد کف دست چپ را برپشت دست راست وبعد کف دست راسترا برپشت دست چپ مسح نمایند.

پس چرا اینك خلیفه میگوئی نماز نخواند ؟ عمر - چون جوابی نداشت - گفت ای عمار ازخدا بترس ! ! .

عمار گفت آیا اجازه میدهی که اینحدیث را نقل نمایم گفت **نولیك ماتولیت** یعنی تورا واگذار کردم بآنچه میخواهی .

اینك آقایان محترم اگر فکر کنید دراطراف این خبر معتبر که در صحاح معتبر علماء خودتان نقل گردیده قطعاً بی اراده تصدیق خواهید نمود که آقای معلم خیلی بیجا گفته که خلیفه را یکی از فقهاء بزرگ در میان صحابه شناخته و معرفی نموده .

چگونه ممکن است فقیهی که شب و روز حضراً وسفراً با پیغمبر بوده و از خود آن حضرت هم شنیده که در فقدان آب طریق تیمم چگونه است علاوه صریحاً درآیه ۹ سوره ۵ (مائده) خوانده است که میفرماید **فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیداً طیباً (۱)** .

آنگاه حکم را عوضی ابلاغ نماید بمرد مسلمانی بگوید اگر آب نیافتی نماز نخوان در صورتیکه قرآن مجید فرماید آب نیافتی بازمین پاك تیمم نما .

اتفاقاً مسئلهٔ تیمم میان مسلمانان رایج ومابه الابتلاء عمومی است که مانند وضو وغسل هر مسلمان عامی آن را میداند تا چه رسد بفرد صحابی و خلیفه پیغمبر که گذشته از آنکه باید بمردم تعلیم نماید برای عمل کرد خود حتماً باید بداند .

نمی‌توانم بگویم خلیفه عمر عالماً عامداً عوضی گفته و یاغرضش اخلال در دین بوده ولی ممکن است کم حافظه در اخذ مسائل بوده وضبط احکام برای او اشکال داشته بهمین جهت بوده که علماء خودتان نوشته‌اند بعبدالله بن مسعود فقیه صحابی میگفت از من جدا مباش که هر گاه از من سؤالی مینمایند توجواب آنرا بدهی ! ! .

الحال آقایان باتوجه کامل قضاوت نمائید چقدر فرق است بین چنین آدمی ساده وسطحی که در اخذ مسائل وبیان احکام فقهی حاضر و آماده نبوده باآنکسیکه احاطه کامل برجزئیات و کلیات امور داشته وتمام مسائل علمیه و عملیه در نزد او مانند کف دست حاضر بوده است .

---

(۱) پس اگر آب نیابید باخاك پاك تیمم نمائید .

شیخ - غیر از رسول خدا (ص) چه کسی میتوانست احاطه بر جمیع جزئیات و کلیات امور داشته باشد .

داعی - بدیهی است بعد از رسول اکرم خاتم الانبیاء (ص) احدی از صحابه چنین احاطه‌ای نداشته مگر باب علم آنحضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه . که خود آنحضرت فرمود علی اعلم از شما میباشد .

تمام علوم در نزد علی مانند کف دست حاضر بوده

چنانچه ابوالمؤید موفق بن احمدخوارزمی اخطب الخطباء در مناقب خود نقل مینماید که روزی خلیفه عمر از روی تعجب از علی بن ابیطالب (ع) سؤال کرد چگونه است هر حکمی از احکام یا مسئله‌ای از مسائل ازتو پرسش میکنند بدون معطلی جواب میدهی حضرت در جواب عمر کف دست مبارك را در مقابل او باز کرد فرمود چند انگشت در دست من است فوری گفت پنج انگشت حضرت فرمود چرا تأمل نکردی و فکر ننمودی گفت محتاج بفکر نبود زیرا پنج انگشت در مقابل روی من حاضر بود حضرت فرمود تمام مسائل و احکام و علوم در مقابل من مانند این کف دست حاضر است لذا در جواب سؤالات فوری بی‌تأمل و تفکر جواب میدهم .

آقایان با انصاف آیا بی‌وجدانی نیست که روی حب و بغض و تعصب آقای معلم بی‌انصاف افراطی در یك‌همچو اسکول با عظمتی حرف پوچ بی‌دلیل و برهان بزنند و بگویند چنین عالم محیط برتمام علوم و باب علم رسول الله (ص) در مشکلات خود بخلیفه عمر مراجعه مینموده و سبب حیرت جوانان بیخبر گردد .

دفاع نمودن معاویه از مقام علی (ع)

اینك خبری بیادم آمد که برای ثبوت مرام بعرض آقایان میرسانم .

ابن حجر مکی متعصب در باب ۱۱ ضمن مقصد پنجم ص ۱۱۰ صواعق ذیل آیه ۱٤ نوشته که امام احمد روایت نموده و نیز میرسید علی همدانی در مودة القربی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل نموده‌اند که

مردی از معاویه سؤالی نمود گفت آنرا از علی بپرس که دانا تراست عرب گفت جواب تورا خوشتردارم از جواب‌علی معاویه گفت بد سخنی گفتی **کرهت رجلا کان رسول الله یغره بالعلم غرآ و لقد قال له انت منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لانبیّ بعدی و کان عمر اذا اشکل علیه شیء اخذ منه (۱) .**

بمقتضای **الفضل ما شهدت به الاعداء (۲) .**

کفایت میکند شهادت معاویه اعدا عدو علی علیه‌السلام بمقام آنحضرت - بس است برای اثبات این معنی آنچه راکه اکابر علماء شما عموماً مانند نورالدین بن صباغ مالکی در فصول المهمه و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و امام احمد بن حنبل در مسند و خطیب خوارزمی در مناقب و سلیمان بلخی حنفی در ینابیع المودة و غیر آنها در کتب معتبره خود ثبت نموده‌اند که خلیفه عمر بن الخطاب هفتاد مرتبه گفت **لولا علیّ لهلك عمر** بلکه صریحاً اعتراف نموده که اگر درجواب معضلات ومشکلات ومسائل پیچیده علی نباشد کار مشکل میشود و اگر علی نبود عمر هلاك شده بود . (مراجعه شود بصفحات ٤٠٨ تا ٤١٠ همین کتاب) .

اقرار نمودن عمر بعجز در مقابل سؤالات مشکله واعتراف باینکه اگر علی نبود کار مشکل میشد

از جمله نورالدین مالکی در فصول المهمه ص ۱۸ فصل سیم از فصل اول آورده که مردی را نزد خلیفه عمر آوردند که درحضور جمعی ازاوپرسیدند **کیف اصبحت** چگونه صبح کردی گفت :

اصبحت احبّ الفتنة و اکره الحقّ واصدق الیهود والنصاری واؤمن بمالم اره و اقر بمالم یخلق (۳) .

(۱) کراهت داری ازکسیکه پیغمبر «ص» اورا تلقین علم میکرد هرآینه بتحقیق باوفرمود تو از من بمنزله هارونی ازموسی الاآنکه بعد از من پیغمبری نباشد وهروقت بر عمرامری‌مشکل وپیچیده میشد ازعلی سؤال میکرد ورأی اورا میگرفت .

(۲) فضیلت آنست که دشمنان شهادت وگواهی بآن دهند .

(۳) صبح کرده‌ام دو حالتیکه فتنه را دوست میدارم واکراه دارم حق را وتصدیق مینمایم یهود ونصاری‌را وایمان دارم بچیزیکه ندیده‌ام اورا واقرار میکنم بچیزیکه خلق نشده .

عمر امر کرد بروند علی علیه‌السلام را بیاورند وقتی امیر المؤمنین علیه‌السلام آمد قضیه را خدمت آنحضرت عرض کردند فرمود صحیح گفته اینکه گفته فتنه را دوست میدارد مرادش اموال واولاد است که خداوند در قرآن فرموده **انّما اموالکم و اولادکم فتنه (۱) .**

واما اینکه اظهار کراهت از حق نموده مرادش مرگست چنانچه در قرآن فرماید **وجائت سکرت الموت بالحقّ (۲) .**

واینکه گفته یهود ونصاری را تصدیق مینمایم مرادش قول خدای تعالی است که میفرماید **قالت الیهود لیست النصاری علی شیء وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء .**

یعنی یهود گفتند نصاری برحق نیستند و نصاری گفتند یهود برحق نیستند یعنی هردو فرقه یکدیگررا تکذیب مینمایند این مرد عرب گوید من هردو فرقه را تصدیق میکنم یعنی هر دو فرقه را تکذیب مینمایم .

واما اینکه گفته اقرار دارم بچیزی که ندیده‌ام یعنی ایمان بخدای لایری دارم واینکه گفته اقرار دارم بچیزی که خلق نشده یعنی موجود نشده مرادش قیامت است که هنوز وجود پیدا ننموده ، عمر گفت **اعوذ بالله من معضلة لاعلیّ لهـا (۳) .**

همین قضیه را بعضی مانند محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٥٧ کفایت‌الطالب بطریق دیگر مبسوط‌تر از حذیفه بن الیمان از خلیفه عمر نقل نموده‌اند .

از این قبیل قضایا در زمان خلافت ابی‌بکر وعمر بسیار اتفاق افتاده که ابی‌بکر وعمر در جواب مانده وعلی علیه‌السلام در مقام جواب برآمده مخصوصاً علماء یهود و نصاری وارباب مادّه وطبیعت وقتی میآمدند ومسائل مشکله سؤال میکردند فقط علی علیه‌السلام بود که جواب معضلات آنهارا میداد

فلذا باقرار اکابر علماء خودتان از قبیل بخاری ومسلم درصحیحین خود ونیشابوری

(۱) این است وجز این نیست که اولاد واموال شمافتنه واسباب امتحان اند آیه - ۲۸ سوره ۸ (انفال) .

(۲) وهراینه بیهوشی وسختی مرگ بحق وحقیقت فرا رسید آیه ۱۸ سوره ٥٠ (ق).

(۳) پناه میبرم بخدااز امرپیچیده ومشکلی که علی دراو نباشد .

در تفسیر وابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و محمّد بن طلحه در ص ۱۳ ضمن باب ٤ مطالب السئول و حمیدی در جمع بین الصحیحین و امام احمد در مسند و ابن صبّاغ مالکی متوفی ۸۵۵ در ص ۱۸ فصول المهمّه و حافظ ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۸ تهذیب التهذیب (چاپ حیدر آباد دکن) و قاضی فضل الله بن روزبهان شیرازی در ابطال الباطل ومحب الدین طبری در ص ۱۹٤ جلد دوم ریاض النضرة وابن اثیر جزری متوفی ۳٦۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسد الغابه و ابن قتیبه دینوری متوفی ۲۷٦ در ص ۲۰۱ و۲۰۲ تأویل مختلف الحدیث (چاپ مصر) و ابن عبد البر قرطبی متوفی ٤٦۳ در ص ٤۷٤ جلد دوم وص ۳۹ جلد سیم استیعاب وابن کثیر در ص۳۵۹ جلد هفتم تاریخ خود و محمّد بن یوسف گنجی شافعی متوفی ٦۵۸ در باب ۵۷ کفایت الطالب وجلال الدین سیوطی در ص ٦٦ تاریخ الخلفاء وسید مؤمن شبلنجی در ص ۷۳ نور الابصار و نور الدین علی بن عبد الله سمهودی متوفی ۹۱۱ در جواهر العقدین و حاج احمد افندی در ص ۱٤٦ و ۱۵۲ هدایة المرتاب و محمّد بن علی الصبان در ص ۱۵۲ اسعاف الراغبین و یوسف سبط ابن جوزی در ص ۸۷ تذکرة خواص الامه باب ٦ وابن ابی الحدید متوفی ٦۵۵ در ص ٦ جلد اول شرح نهج البلاغه و مولی علی قوشچی در ص ٤۰۷ شرح تجرید واخطب الخطباء خوارزمی در ص ٤۸ و٦۰ مناقب حتی ابن حجر مکّی متعصّب متوفی ۹۷۳ در ص ۷۸ صواعق محرقه و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم اصابه و علاّمه ابن قیّم جوزیه در ص ٤۷ و۵۳ طرق الحکمیه قضایای بسیاری نقل نموده‌اند که خلیفه عمر در حوادث ومسائل مشکله مخصوصاً مسائل مشکله پادشاه روم را رجوع بامیر المؤمنین علی علیه‌السلام نموده بالاخره نزدیك بتواتر آمده که مکرر خلیفه ثانی عمر بن الخطاب در قضایای متعدده که علی علیه‌السلام حل مشکلات نموده وجواب آنهارا داده گاهی گفته : **اعوذ بالله من معضلة لیس فیها ابو الحسن** وبعضی اوقات میگفت **لولا علیّ لهلك عمر** ودر بعض مواقع میگفت **کاد یهلك ابن الخطاب لولا علیّ بن ابیطالب (۱).**

(۱) پناه میبرم بخدا از امر پیچیده ومشکلی که علی در او نباشد - اگر علی نبود عمر هلاك شده بود - نزدیك بود پسر خطاب هلاك شود اگر علی بن ابیطالب نبود .

برخلاف گفتهٔ این معلم بی علم افراطی ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب وحمیدی در جمع بین الصحیحین مینویسند خلفاء در تمام مراحل با علی علیه‌السلام شور میکردند و در امور دین و دنیا مرکز فتوی علی علیه السلام بوده و کاملا خلفاء گوش بکلمات و دستورات او میدادند و عمل میکردند و بهره میبردند کما آنکه بمختصری از آنها اشاره شد .

پس بر هر صاحب بصیرتی ظاهر و هویدا است که قطع نظر از سایر کمالات و نصوص وارده همین قضایای منقوله و احکام مترادفه‌ای که از آن حضرت صادرمیگردید خود دلیل کامل بر امامت و حجیّت وحق تقدم او است بردیگران .

علی اولی و احق بمقام خلافت بوده

زیرا اعلمیّت خودبزرگترین برهان اولویت‌است خصوصاً که توأم باسایرصفات کمالیه گردد چنانچه در آیه ۳٦ سوره ۱۰ (یونس) صریحاً میفرماید

أفمن یهدی الی الحقّ احقّ ان یتّبع امّن لایهدّی الاّ ان یهدیٰ فمالکم کیف تحکمون (۱) .

یعنی البته آن کسی که عالم بطریق هدایت است اولی میباشد که مطاع مردم واقع شود تا آن کسی که جاهل بطریق هدایت است و دیگری باید اورا هدایت و راهنمائی نماید .

و این آیه شریفه خود دلیل کافی است برعدم جواز تقدیم‌مفضول برفاضل که‌قاعدهٔ عقلائی است در امر امامت و خلافت و ریاست عامّه دینیّه و دنیویّه و جانشینی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله چنانچه درآیه ۱۳ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام‌تقریری وإنکاری‌میفرماید .

هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون (۲) .

قضاوت منصفانه لازم است

آقایان شما را بخدا عادت و تعصّب را بگذارید و منصفانه قضاوت کنید آیا انصاف بود چنین

(۱) آیا آنکسی که خلق را بسوی حق رهبری میکند سزاوار تر به‌پیروی است یاآن‌که هدایت نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود پس شما چگونه حکم میکنید .

(۲) آیا اهل علم ودانش (مانند علی علیه‌السلام) با مردم جاهل نادان یکسانند ؟ (هرگز یکسان نیستند) .

شخصیت بزرگی را که احاطه علمی او بر ظواهر و بواطن امور اظهر من الشمس ومورد اتفاق تمام علماء فریقین بلکه بیگانگان از دین است و مورد توصیهٔ رسولخدا ﷺ بوده ازکار برکنار نمایند آیا در برکنار نمودن آن حضرت دسائسی بکار نرفته وسیاستی در کار نبوده.

آیا شما در امت و صحابه کبار پیغمبر ﷺ کسی را پیدا میکنید که باب‌علم رسول الله و امام المتقین و سید المسلمین بفرمودهٔ آن حضرت باشد اورا مقدم دارید در امر خلافت و اگر پیدا نکردید این‌صفات عالیه را در أحدی که أعلم واورع و اتقی و ازهد از همه‌امت باشد بعد از رسول خدا ﷺ مگر علی بن ابیطالب علیه‌السلام.

پس بحکم عقل تصدیق نمائید که علی امام برحق و خلیفه و وصی رسول الله والیق از همهٔ امت باین امر بزرگ بوده و میباشد و قطعاً چنین شخصیت بزرگی از کار برکنار نشد مگر با دسائس سیاسی که بکار رفت.

شیخ - بیانات جنابعالی‌درفضائل و مناقب علمی و عملی سیدنا علی کرم الله وجهه مورد اتفاق است و أحدی انکار این معنی را ننموده مگر عده‌ای لجوج عنود متعصّب جاهل خارجی.

ولی آنچه مسلم است سیدنا علی خود بالطّوع و الرغبه خلافت خلفاء رضی الله عنهم را پذیرفت و بمقام برتری و حق تقدّم آنها تسلیم شد ما را چه رسیده بفرمودهٔ شما کاسهٔ از آش گرم تر باشیم بعد از هزار و سیصد سال بسوزیم و با هم بجنگیم که چرا ابی‌بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را اجماع امت پسندیده و مقدم بر علی داشته اند!!!.

چه عیب دارد ما باهم سر صلح و صفا باشیم هر آنچه تاریخ نشان داده و عموم علمای شما هم تصدیق دارند که بعد از پیغمبر ابی‌بکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هر یك بعد از دیگری مسند نشین خلافت شدند ماهم باهم برادرانه باحفظ مقام برتری و افضلیّت علمی و عملی‌علی کرم الله وجهه و قرابت او برسول الله ﷺ تشریك مساعی

نمائیم همان قسمی که مذاهب اربعهٔ ما با هم سازگارند مذهب شیعه هم با ما از در یگانگی بر آیند.

البته ما منکر مقام‌علم وعمل سید ناعلی کرم الله وجهه نیستیم ولی خودتان‌تصدیق نمائید از حیث کبر سن و سیاستمداری و زیادتی حزم و تحمل وبردباری درمقابل اعداء البته ابی بکر رضی الله عنه مقدم بوده و بهمین جهة باجماع امت بر مسند خلافت برقرارشد!!.

چه آنکه علی کرم الله وجهه جوان نارس قدرت وتوانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم سیاست آنهمه خونریزیها و انقلابات برپا شد.

داعی - چند جملهٔ درهم‌فرمودید که تا چارم روی این یادداشتی که‌نمودم هریك را از هم تفکیك نموده جواب عرض نمایم.

مثل دزد وزوّار

اولا فرمودید مولاناامیرالمؤمنین علیه‌السلام بمیل ورغبت سر تسلیم فرود آورد و راضی بخلافت خلفاء قبل از خود شد مطلبی در اینجا یادم آمد من باب مثل مناسب است عرض نمایم در زمان سابق که نا أمنی در أوایل مشروطیت ایران طرق و شوارع را گرفته بود زائرین عتبات بزحمت ایاب وذهاب مینمودند قافله‌ای اززائرین در مراجعت گرفتار دسته ای ازلصوص و سارقین گردیده آنها را اسیر و أموالشان را تقسیم مینمودند در بین اموال قطعه پارچهٔ کفن از آن یکی از زوّار بدست پیر مردی از دزدان افتاد گفت آقایان زوّار این کفن مال کیست زائری گفت مال من است.

دزد گفت چون من کفن ندارم این کفن را بمن ببخشید که حلال باشد گفت تمام اموال من مال شما کفن را بمن بدهید چون آخرعمرمن است واین لباس‌آخر را بزحمتی تهیه دیده‌ام مایه امیدواری من است دزد هرچه‌اصرارنمود زائر گفت حقم را بکسی‌نمیدهم آقای دزد شلاق را کشید بسرو صورت زائر بنای زدن را گذارد گفت آنقدر میزنم‌تا ببخشی وبگوئی حلال باشد قدری که تازیانه زد زائرپیرمرد بیچاره شدفریاد زدآقا حلال

حلال حلال از شیرمادر حلال تر باشد (خنده حضار) .

البته می بخشید درمَثل مناقشه ای نیست مَثل برای تقریب أذهان و فهم مطلب است آقایان گویا فراموش نمودید بیانات شبهای قبل را که با دلائل قاطعهٔ تاریخیه بعرض رسانیدم که بشهادت اکابر علماء خودتان ازقبیل ابن ابی الحدید وجوهری وطبری وبلاذری و ابن قتیبه و مسعودی و دیگران آتش در خانه علی علیه السلام بردند او را با سر برهنه و دوش بی رداء جبراً کشیدند و بمسجد بردند شمشیر برهنه بروی او کشیدند گفتند بیعت کن والّا گردنت را میزنیم (۱).

شما را بخدا قضاوت منصفانه نمائید آیا معنی رضا و رغبت همین است اگر با هو و جار و جنجال و آتش درخانه زدن وبضرب وزور شمشیر وتهدید بقتل بیعت گرفتن بیعت بمیل و رضا میباشد پس بیعت بجبر و اکراه کدام است .

انشاء الله بمنزل که تشریف بردید اگر منصفانه صفحات روزنامه ها و مجلات را بخوانید و دو مرتبه بدلائل ما که درشبهای گذشته بیان نمودیم دقیق شوید قطعاً تصدیق خواهید نمود که رضا ورغبتی درکار نبوده مگر آنکه مانند آن دزد بیابانی برسرمابزنید تا مجبوراً بگوئیم راضی بوده .

ثانیاً فرمودید ما چرا بعداز هزار وسیصد سال باید دراین کاردقت کنیم وبجان‌هم بیفتیم اوّلاً ما بجان کسی نیفتاده ایم و نخواهیم افتاد بلکه در مقابل حملات نا چار از دفاع هستیم - آقایان اهل سنت هستند که بجان شیعیان افتاده جان و مال آنها را مباح میدانند وقتی ما را مشرك وكافر و اهل بدعت در مقابل عوام بی خبر معرفی مینمایند ما اکراهاً مقابله نموده واثبات مینمائیم مشرك و كافر نیستیم بلکه مؤمن و موحّد پاك هستیم و افتخار باین عقیدهٔ توحیدی پاك مینمائیم .

قبول دیانت باید کور کورانه نباشد

ثالثاً شبهای قبل عرض نمودم عقاید دینی تقلیدی نمیشود کهچون جریان تاریخ نشان میدهدخلفاء أربعه بطریقی که بیان نمودید زمامدار شدند ما

(۱) رجوع شود به ص ۵۰۷ تا ص ۵۱۳ همین کتاب .

هم کور کورانه تحت تأثیر عادات ورویه ورفتار اسلاف قرار گیریم وتسلیم شویم وحال آنکه بادلائل عقل ونقل ثابت ومحقق است که اصول عقاید باید تحقیقی باشد نه‌تقلیدی تکراراً عرض مینمایم پس از اینکه مورخین ما و شما و جمهور امت نوشتند که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه وآله دو دسته گی در امت ایجاد شد فرقه‌ای گفتند باید تبعیّت از ابی‌بکر نمود وجماعتی گفتند حق باعلی است باید بامر رسول الله که از مسلمانان بیعت برای علی گرفت وفرمود اطاعت علی اطاعت من ومخالفت با علی مخالفت با من است - تبعیت واطاعت از علی نمود .

هر فردی از افراد ما وشما وظیفه داریم که دلائل طرفین را بشنویم و کنجکاوی نموده هرطریقی را حق دیدیم پیروی کنیم والبته آن طریقی حق است که دلائل عقل ونقل ومنطق بر او قائم باشد .

داعی قبول دیانت از روی تحقیق نمودم

شما خیال میفرمائید که داعی تقلید اسلاف و آباء واجداد نموده و مذهب حق تشیع را روی عادت کور کورانه قبول نموده‌ام

نه بخدا قسم از آن روزی که خودرا شناختم در جستجوی راه حق بودم اول در معرفت ذات لایزال پروردگار متعال دقتها نمودم عقاید مادّیین وسایر فرق را مطالعه نمودم تابحمد الله موحّد پاك شدم .

ونیز در رسالت انبیاء و طریقه دعوات ارباب ملل وارد شدم علاوه برمطالعه کتابهای آنها باعلماء هرقومی مناظرات ومباحثات وتحقیقات بسیار نمودم تا بالاخره حقانیت دین مقدس اسلام برداعی ثابت وجدّ امجدم رسول الله محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله را خاتم الانبیاء بادلیل وبرهان دانستم .

وهمچنین در طریق بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله کور کورانه تحت تأثیر اسلاف وآباء قرار نگرفتم بلکه دلائل فریقین (شیعه‌وسنی) را دقیقانه وبی‌طرفانه بررسی نمودم صدها کتب اهل خلاف را دقیقانه مطالعه نمودم - خدارا شاهد و گواه میگیرم که با تفکرات عاقلانه حقیقت ولایت وخلافت مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام را از میان اوراق کتابهای معتبره اکابر علماء سنی بدست آورم .

و در مقام امامت و خلافت میتوانم بگویم بقدری که دعاگو کتب مهمّهٔ علماء جماعت را مطالعه نمودم در این باب بکتب علماء شیعه دقت زیادی ننمودم .

زیرا دلائلی که در کتب علماء شیعه بر اثبات امامت آمده در کتب اکابر علماء جماعت بنحو أتم و أکمل موجود است .

منتها شما آقایان آن دلائل را از آیات و اخبار سطحی مطالعه میکنید ولی ما عمیقانه مینگریم علماء شما تبعاً للأسلاف برای هر آیه و خبر که نص صریح است بر اثبات خلافت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام تاویلات مضحکه نموده و حمل بر غیر معنای حقیقی مینمایند .

و حال آنکه هر فردی دقیقانه و عمیقانه کتب اکابر علماء جماعت را مطالعه نماید بی اختیار مانند ما خواهد گفت **اشهد انّ علیاً ولیّ الله و خلیفة رسوله و حجّته علی خلقه** .

ثالثاً فرمودید خوبست پیروی از گفتار مورخین نمائیم ابی‌بکر و عمر و عثمان را مقدم بر علی علیه السلام بشمار آریم این عمل روی قواعد عقل و نقل غیر ممکن است .

برای آنکه فرق انسان از حیوان بقوهٔ عقل و علم و فکر است کور کورانه نمی تواند مقلّد اسلاف گردد .

مثلا اگر فقیهی بمیرد یك عده بازیگر جمع شوند یك فرد عامی محض یا مسئله گوئی را بجای آن فقیه بنام فقاهت معرفی نمایند آیا بر مردم است تقلید از آن عامی فقیه نما یا مسئله گو بنمایند مخصوصاً اگر در مقام تحقیق و امتحان معلوم گردد که آن مسند نشین فقاهت از علم فقاهت بهره‌ای ندارد قطعاً بحکم عقل و نقل تبعیت و تقلید از او حرام است چه آنکه با بودن عالم حق تقدم برجاهل جائز نیست .

پس وقتی روی قواعد و منقولات اکابر علماء خودتان حق علمی علی علیه السلام علاوه بر نصوص وارده ثابت شد حق تقدم در امر خلافت برای آنحضرت محفوظ و مورد قبول عقل و نقل میباشد .

و انحراف از آنحضرت که باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است عقلا و نقلا مذموم میباشد .

واما از جهة وقایع تاریخی البته تصدیق داریم که بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله ابی‌بکر مدت دوسال و سه‌ماه و بعد از او عمر مدت ده سال وبعد از أو عثمان مدت دوازده سال مسند نشین خلافت شدند و هریك بنوبهٔ خود خدماتی نمودند .

ولی تمام این امور جلوگیری از عقل و نقل و برهان نمینماید که ما بتوانیم علی علیه السلام باب علم رسول‌الله صلی الله علیه و آله را در واقع و حقیقت مؤخر از آنها بدانیم .

زیرا اکابر علماء خودتان مانندشیخ سلیمان بلخی‌حنفی در ص ۱۱۲ ضمن باب ۳۷ ینابیع‌المودة ذیل آیه ۲٤ سوره ۳۷ (صافات) که میفرماید **وقفوهم انّهم مسئولون**(۱) از فردوس دیلمی و از ابونعیم اصفهانی و از محمّد بن اسحق مطّلبی صاحب کتاب مغازی و از حاکم و از حموینی و از خطیب خوارزمی واز ابن مغازلی جمیعاً بعضی از ابن عباس و بعضی از ابو سعید خدری و بعضی از ابن مسعود از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده‌اند **انّهم مسئولون عن ولایة علیّ بن ابیطالب** یعنی آنها سؤال کرده میشوند از ولایت علی علیه السلام .

و نیز سبط ابن جوزی در ص ۱۰ تذکرة خواص الامة و محمّد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٦۲ کفایت الطالب از ابن جریر از ابن عباس ذیل آیه آورده که مراد ولایت علی علیه السلام میباشد .

امر نمودن پیغمبر باطاعت علی علیه السلام

علاوه بر همه اینها بحکم آیه ۷ از سوره ۵۹ (حشر) که میفرماید **و ما آتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا** (۲) مسلمانان مجبورند آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله امر فرموده اطاعت نمایند فلذا وقتی بفرمایشات آنحضرت مراجعه مینمائیم (چنانچه در کتب معتبره خودتان ثبت گردیده) می‌بینم که

(۱) در موقف حساب نگاهشان داریدکه در کارشان سخت مسئولند (که ولایت علی علیه السلام باشد).

(۲) آنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله بشماداد فرا گیرید و آنچه شما را از آن نهی نموده پس باز ایستید .

آنحضرت در میان تمام‌امت علی علیه‌السلام را باب علم خود معرفی و امر باطاعت او نموده و اطاعت اورا توأم با اطاعت خود فرموده.

چنانچه امام احمد حنبل در مسند و امام الحرم در ذخایر العقبی و خوارزمی در مناقب و دیگران نوشته‌اند چنانچه سلیمان حنفی در ینابیع المودة و محمد بن یوسف کنجی شافعی در کفایت الطالب نقل نموده اند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود **یا معشر الانصار الا ادلّكم علی ما ان تمسّكتم به لن تضلّوا بعدی ابدا قالوا بلی قال هذا علیّ فاحبّوه واكرموه و اتّبعوه انّه مع القرآن والقرآن معه انه یهدیكم الی الهدی ولایدلّكم علی الردی فانّ جبرائیل اخبرنی بالذی قلته(۱).**

و نیز اکابر علماء شما بما رسانیدند چنانچه شبهای گذشته با اسنادش بعرض رسانیدم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بعمّار یاسر فرمود:

ان سلك الناس كلّهم واديا و سلك عليّ واديا فاسلك وادي عليّ وخلّ عن الناس.

و نیز مکرر در امکنه مختلفه و أزمنه متفاوته فرمود **من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من اطاعنی فقد اطاع الله** که در لیالی ماضیه مفصلاً و مسنداً شرح دادم.

از این قبیل اخبار در کتب معتبره شما بسیار و بحد تواتر معنوی رسیده که آن حضرت امر فرمود پیرو علی باشید راه علی را بروید و راه دیگران را بگذارید.

ولی برعکس در کتب شما حتی یك خبر ندیدم که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده باشد بعد از من راه هدایت یا باب علم من وصی و خلیفه من ابی‌بکر و یاعمر و یا عثمان میباشد اگر شما دیده‌اید اخباری که موضوع و یکطرفه وجعل از طرف بکریّون و امویّون نباشد إرائه دهید کمال امتنان را خواهم داشت.

(۱) ای‌جماعت انصار آیا دلالت نکنم شما را بچیزی که اگر باو متمسك شوید هرگز گمراه نشوید بعد از من عرضکردند بلی فرمود اینست علی پس او را دوست بدارید واکرامش کنید و متابعتش نمائید بدرستی که او با قرآن وقرآن با اواست واو شما را هدایت میکند بطریق هدایت ودلالت نمیکند برخلاف وآنچه گفتم بشما جبرئیل بمن خبرداده.

با اینحال شما میگوئید علی علیه‌السلام باب علم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و راه هدایت ووصی وخلیفهٔ بلسان آنحضرت را در مرتبه چهارم بگذاریم وباآنهمه تأکیداتی که امر باطاعت و متابعت و پیروی آنحضرت از طرف رسول الله شده و در کتب شما پر است چشم پوشی نموده کور کورانه پی‌عمل کرد تاریخ برویم وپیروی کنیم کسانی را که ازآنحضرت درباره آنها در اخبار مجمع علیه دستوری نرسیده آیا چنین امری ممکن است واگر این راه را برویم مورد مسخره عقل ونقل ومسئول عندالله نخواهیم بود؟!.

آیا اگردر پی گفتارشما برویم مخالفت رسول الله وأوامرآنحضرت را ننموده ایم قضاوت این امر را با وجدان وإنصاف پاك آقایان محترم میگذاریم.

علماء اهل سنت نمیخواهند باشیعیان همکاری کنند

رابعاً فرمودید مانند مذاهب أربعه (حنفی و مالکی وحنبلی وشافعی) باهم همکاری کنیم اینهم نشدنی است برای اینکه شما ها بدون دلیل و برهان شیعیان و پیروان عترت و اهل بیت پیغمبر را با افتراء و تهمت رافضی و مشرك و کافر میخوانید! بدیهی است بین مشرك و مؤمن هرگزجمع نخواهد شد.

و الّا در مقام اتحادواتفاق با جامعه اهل تسنّن و برادران حنفی ومالکی وحنبلی و شافعی ما صمیمانه پیشقدم و حاضریم تشریك مساعی کنیم بشرطی که در إبراز حقایق وعقاید مذهبی إستدلالاً همگی ما و شما آزاد باشیم و مزاحمتی برای یك دیگر فراهم نکنیم.

وهمان قسمی که اتباع چهار مذهب (حنفی ها ـ مالکی ها ـ حنبلی ها ـ شافعیها) آزادی در عمل دارند اتباع عترت طاهره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله جعفریها هم آزاد در اعمال خود باشند.

ولی وقتی می بینیم با اختلاف بسیاری که در مذاهب اربعه موجود است حتی بعضی یکدیگر را تکفیر و تفسیق مینمایند مع ذلك شما همه را مسلمان و بآنها آزادی در عمل میدهید ـ ولی شیعیان بیچاره را مشرك و کافر خوانده و طرد از جامعه نموده و آزادی در عمل و عبادت را از آنها سلب مینمائید چگونه امید اتحاد وهمکاری میروده.

اختلاف در سجده بر تربت

شما برای سجده کردن بر تربت به بینید چه انقلابی بر پا میکنید خاك و تربت رادر نظرعوام معرفی‌به بت نموده وشیعیان موحّد را بت پرست میخوانید ؟؟ .

و حال آنکه ما بامر و اجازه خدا و پیغمبر سجده بخاك مینمائیم زیرا که در آیات قرآن مجید امر بسجده شده و شما خود میدانید که سجده یعنی صورت روی زمین گذاردن منتها در طریق سجده ما و شما اختلاف است که بر چه چیز باید سجده نمود .

شیخ - چرا شما مانند تمام مسلمانان سجده نمی نمائید تا اختلاف واقع نشود واین بدبینی ها از میان برود .

داعی - اوّلاً شما آقایان شافعیها چرا با حنفیها و مالکیها و حنبلیها در أخذ فروعات بلکه در اصول آنقدر اختلاف دارید که گاهی منجر به تفسیق و تکفیر یکدیگر میگردد خوب است همگی با هم یك عقیده پیدا نمائید تا اختلاف کلمه پیدا نشود .

شیخ - فتاوای فقها اختلاف دارد هر فرقه و طایفهٔ از ما که تبعیّت از فقیهی مانند امام شافعی و امام اعظم یامالك یا احمد بن حنبل رضی الله عنهم بنمایند مثاب و مأجور میباشند .

ابراز حقیقت توأم باتاثر

داعی - شما را بخدا قسم انصاف دهید تبعیّت از فقهاء اربعه که دلیلی بر متابعت آنها جزجهت علم و دانش بعض از آنها و پیروی کور کورانه ازأوامر (بنی بَرس) (بنا بر آنچه علامهٔ مقریزی در خطط نقل نموده است) دردست نیست ثواب واجر دارد (ولوهرچند اختلاف کلمه دراصول وفروع باهم‌داشته باشند) ولی‌تبعیّت واطاعت‌ازأوامرأئمه ازعترت‌طاهره و اهل بیت رسالت که‌علاوه برمراتب علم‌ودانش‌وتقوای‌آنها که اکابرعلماء خودتان بأعلمیّت و أفقهیّت‌آن ذوات مقدسه اذعان دارند و نیز نصوص صریحه از رسول اکرم ﷺ وارد است که آن خاندان جلیل را عدیل القرآن معرفی و نجات را در متابعت آنها و

هلاکت را در مخالفت آنان قرار داده اند شرك و کفر است ؟!!! .

پس تصدیق نمائید که بدبینیها مربوط با ختلاف کلمه نیست بلکه ناظر بحبّ و بغض عترت و اهل بیت طهارت میباشد که هرگز از میان نخواهد رفت مگر بعد از تصفیه نفس از اخلاق رذیله و صفات نا پسندیده و مصفّی نمودن باطن دل را از حقد و کینه و حسد و واجد مقام انصاف گردیدن .

و الّا این قبیل اختلافات در اصول و فروع احکام از طهارت تا دیات بین مذاهب اربعه شما بسیار است با آنکه غالب فتاوای أئمه اربعه و فقهای شما بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید است مع ذلك شما ها در باره مفتی وعاملین بآن فتاوا هیچ نظر بد ندارید ولی جامعه شیعیان راکه بحکم قرآن مجید سجده بر خاك پاك مینمایند مشرك و کافرو بت پرست میخوانید .

شیخ - درکجا أئمه أربعه وفقهاء جماعت رضی‌الله عنهم برخلاف کلام مجید فتوی داده اند خواهشمندم اگر حرف نیست ومعنی دارد بیان فرمائید .

داعی - در بسیاری از احکام بر خلاف نصّ صریح بلکه فتوای جمهور حکم داده اند که با ضیق وقت نمی توانم تمام آنها را بیان نمایم گذشته از اینکه اکابر فقهاء خودتان کتب بسیاری در مسائل خلافیه بین المذاهب تألیف نموده اند خوب است مراجعه نمائید بکتاب با عظمت (مسائل الخلاف فی الفقه) تصنیف شیخ بزرگوارالامام الموفق شیخ الطایفة الامامیّة ابی‌جعفر محمد بن الحسن بن علی الطوسی قدّس سرّه القدّوسی که جمیع اختلافات فقهاء اسلام را بدون إعمال نظر خصوصی از باب طهارت تا آخر باب دیات جمع و در دسترس اهل علم گذارده اند [1] که نقل تمام‌آنهاغیر ممکن میباشد - ولی برای نمونه و روشن شدن مطلب که آقایان اهل مجلس بدانند ما اهل حرف و نسبت دادن بیجا و تهمت نیستیم یك موضوع مختصراً اشاره مینمایم

(۱) حسب الامر حضرت آیت الله العظمی زعیم الشیعه وفقیه اهل‌البیت آقای حاجی آقا حسین طباطبائی بروجردی ادام‌الله تعالی ظله علی رؤس الانام در سال ۱۳۷۰ قمری در عاصمه طهران بچاپ رسید .

که بدانید در همین یك موضوع فتاوای صریح بر خلاف نص کلام الله مجید داده شده است !!.

شیخ - بفرمائید کدام موضوع است که درآن فتاوای برخلاف داده شده است.

در فقدان آب برای غسل و وضو باید تیمم نمود

داعی - آقایان خود میدانید که یکی از اعمال مسلّمه درباب طهارت غسل و وضو بآب مطلق میباشد که گاهی واجب و گاهی سنّت ومستحب میگردد چنانچه درآیه ۸ سوره ۵ (مائده) میفرماید **اذا قمتم الی الصلاة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق (۱)**.

باید وضو را با آب قراح و پاك انجام دهند وهرجا نیابند بحکم آیه ٤٦ سوره ٤ (نساء) که میفرماید **فلم تجدوا ماءً فتیمّموا صعیداً طیّباً فامسحوا بوجوهکم وایدیکم (۲)**.

بایستی با خاك پاك تیمم بنمائید غیر از این دو شق دستور دیگری داده نشده در مرتبه اول آب برای وضو لازم است و در فقد آب یا مانع دیگر تیمّم با خاك پاك بدل ازآب بنمایند خواه در سفر یا در حضر و در این حکم جمهور فقهاء مسلمین ازجامعه امامیه اثنا عشریه و مالکیها و شافعیها و حنبلیها و غیرهم اتفاق دارند.

فتوای ابوحنیفه براینکه مسافر در فقد آب عمل غسل و وضو را با نبیذ انجام دهند

ولکن امام اعظم شما ابوحنیفه (که غالب فتاوایش روی قیاس است یعنی بی سوادی) حکم میکند که در سفر اگر آب نیابند بانبیذ تمر عمل غسل و وضو را انجام دهند!.

و حال آنکه همه میدانید نبیذ مایعی است مضاف که با خرما و غیر آن ممزوج گردیده و وضو بامضاف جایز نیست.

پس نظر باینکه قرآن مجید برای اداء نماز تطهیر را بآب خالص پاك و در فقد آب، تیمم با خاك پاك قرار داده.

(۱) زمانیکه برخواستید برای نماز پس بشوئید رویها ودستهایتان را تامرفقها.
(۲) اگرآب نیابید پس تیمم کنید بخاك پاك پس بکشید برویها و دستهای خود.

چون امام اعظم ابوحنیفه فتوی بغسل و وضوی بانبیذ داده مخالفتی است با حکم صریح و نصّ بیّن قرآن مجید !!.

و حال آنکه بخاری در صحیح خود بابی دارد بعنوان **لایجوز الوضوء بالنبیذ ولا المسکر (۱)**.

حافظ - با اینکه حقیر در مذهب امام شافعی رضی الله عنه هستم و با بیان شما کاملا موافقم که اگر آب نباشد تیمم باید نمود و بمذهب ما تطهیر با نبیذ جایز نیست ولی گمان میکنم در فتوای امام ابو حنیفه رضی الله عنه شهرتی بیش نباشد.

داعی - قطعاً جنابعالی با علم بحقیقت مطلب دفاع **بمالایرضی صاحبه** نمودید والّا نقل این فتوی از امام ابو حنیفه از متواترات منقوله میباشد و آنچه الحال داعی در نظر دارم امام فخر رازی در ص ۵۵۲ جلد سیم تفسیر مفاتیح الغیب ذیل آیه تیمم در سورمائده در مسئلهٔ پنجم گوید **قال الشافعی رحمه الله لایجوز الوضوء بنبیذ التمر و قال ابوحنیفه رحمه الله یجوز ذلك فی السفر (۲)**.

و نیز فیلسوف بزرگ ابن رشد در بدایة المجتهد نقل حکم و فتوای ابوحنیفه را مینماید.

شیخ - چگونه شما میفرمائید بر خلاف نص فتوی دادهاند و حال آنکه اخباری صراحة عمل رسولخدا ﷺ را باین معنی میرساند.

داعی - ممکن است یکی از آن خبرها را اگر در نظر دارید بیان فرمائید.

شیخ - از جملهٔ آنها خبری است که ابی زید مولی عمرو بن حریث از عبدالله بن مسعود نقل مینماید که **انّ رسول الله قال له فی لیلة الجنّ عندك طهور قال لا الّا شیء من نبیذ فی اداوة قال تمرة طیّبة و ماء طهور فتوضأ (۳)**.

(۱) جائز نیست وضوگرفتن به نبیذ و نه بمسکر ومست کننده.
(۲) شافعی گفته است جائز نیست وضو بنبیذ خرما وابوحنیفه گفته است جایز است وضو به نبیذ در سفر.
(۳) رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در لیلة الجن باو فرمود نزد تو میباشد آبی عرض کرد نمی باشد مگر چیزی از نبیذ در مطهره آب فرمود خرمای پاکیزه و آب پاك پس وضو گرفت.

و دیگر خبری است که عباس بن ولید بن صبیح الخلال دمشقی از مروان بن محمد طاهری دمشقی از عبدالله بن لهیعه از قیس بن حجاج از حنش صنعانی از عبدالله بن عباس از عبدالله بن مسعود که گفت انّ رسول‌الله ﷺ **قال له لیلة الجن معك ماء قال لا الّا نبیذاً فی سطیحة قال رسول الله تمرة طیّبة و ماء طهور صب علیّ قال فصببت علیه فتوضأ به (۱).**

بدیهی است عمل رسول خدا ﷺ برای ما حجة است کدام نص ودلیل بالاتر از عمل آنجناب میباشد فلذا امامنا الاعظم روی عمل پیغمبر فتوی بجواز دادهاند.

داعی - گمان میکنم اگر سکوت میفرمودید بهتر از این بیان شما بود گرچه ممنون شدم که اقامهٔ دلیل فرمودید تا مطلب بهتر روشن گردد و آقایان برادران اهل تسنن بدانند که حق با ما است پیشوایان آنها سفسطه نموده بدون تعمق روی قیاس حکم نمودهاند.

خوبست قبلا دراطراف روات و اسناد حدیث بحث کنیم و بعد وارد اصل موضوع شویم.

اولا ابی‌زید مولی عمرو بن حریث مجهول الحال است و در نزد اهل حدیث مردود میباشد چنانچه ترمذی و غیره نقل نمودهاند مخصوصاً ذهبی در میزان الاعتدال گوید این مرد شناخته نشده و حدیثی که از عبدالله بن مسعود نقل نموده صحت ندارد و حاکم گوید از این آدم مجهول غیر از این حدیث نقل نگردیده و بخاری اورا از ضعفاء بشمار آورده بهمین جهة اکابر علماء خودتان مانند قسطلانی و شیخ زکریای انصاری درشرحین خود بر صحیح بخاری ذیل باب **لایجوز الوضوء بالنبیذ ولاالمسکر** حکم بتضعیف این حدیث نمودهاند.

و اما حدیث دوم بجهاتی مردود است.

اولا آنکه این حدیث را غیر از ابن ماجه قزوینی باین طریق احدی از علماء نقل ننمودهاند.

(۱) رسول خدا در لیلة الجن باو فرمود باتو میباشد آب عرضکرد نمیباشد مگر نبیذ در توشه دان فرمود رسول خدا خرمای پاکیزه در آب پاك بریز برمن پس ریختم بر او وضو گرفت بآن آب.

ثانیاً علت عدم نقل اکابر علماء در سنن خود مجروح و مخدوش بودن سلسله روات در این حدیث است چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال نقل اقوال را آورده که عباس بن ولید محل وثوق نمیباشد فلذا جهابذه ارباب جرح و تعدیل اورا ترك نمودهاند.

و نیز مروان بن محمد طاهری از گمراهان مرجئه بوده و ابن‌حزم و ذهبی اثبات ضعف اورا نمودهاند و همچنین عبدالله بن لهیعه را نیز اکابر علماء جرح وتعدیل تضعیف نمودهاند.

پس وقتی در سلسلهٔ روات حدیثی آنقدر ضعف و فساد پیدا شود که متروك اکابر علماء خودتان گردد قطعاً بخودی‌خود آن حدیث از درجهٔ اعتبار ساقط میشود.

ثالثاً بنابر اخباریکه علماء خودتان از عبدالله بن مسعود نقل نمودهاند در لیلة الجن احدی با آنحضرت نبوده چنانچه ابی داود در سنن خود (باب الوضوء) و ترمذی در صحیح از علقمه نقل نموده اند که از عبد الله بن مسعود سؤال نمودند من **کان منکم مع رسول‌الله صلّی‌الله علیه و آله لیلة الجنّ فقال ماکان معه احد منّا (۱).**

رابعاً لیلة الجن در مکه قبل از هجرت بوده و آیه تیمّم باتفاق عموم مفسرین در مدینه نازل گردیده پس این حکم قطعاً ناسخ ماقبل بوده و بهمین جهت فقهاء بزرگ خودتان مانند امام شافعی و امام مالك وغیرهم فتوی برجواز ندادند.

بعلاوه این حکم در مدینه آمده که در فقد آب حضراً و سفراً حتما باید تیمّم بنمایند پس از نزول این آیه درمدینه و حکم بتیمم درفقد آب فتوی دادن بوضو بانبیذ باستناد حدیثی مجعول با سلسلهٔ روات مجهول الحال ضعیف خیلی عجیب است.

و اعجب از همه فرمایش جناب شیخ است که اخبار مجهولی را نصّ در مقابل قرآن قرار دهند و روی این قاعده صحّه بر اجتهاد ابوحنیفه مقابل نصّ کلام الله مجید میگذارند؟!.

نواب - قبله صاحب مراد از نبیذ تمر همان شراب مسکر است که حرام است خوردن آن؟.

(۱) آیا در لیلة الجن کسی از شما با رسول خدا صلی الله علیه وآله بود گفت احدی از ما با آنحضرت نبوده.

داعی - نبیذ بر دو قسم است قسمی حلال است که سکر آورنده نیست و آن عبارت است از آبیکه در آن خرما میریزند تا خوش طعم گردد وقتی ته‌نشین شد آب صافی بر روی آن میماند که تقریباً آب مضافی است بنام نبیذ یعنی شربت فشرده خرما .

و قسم دیگر حرام است که مسکر میباشد موضوع بحث ما که مورد فتوای امام ابوحنیفه بجواز میباشد نبیذ غیر مسکر است که مطبوخ باشد والادر حرمت وضو بمسکرات ابداً خلافی نیست چنانچه قبلا عرض نمودم که بخاری در صحیح خود بابی دارد بعنوان **لایجوز الوضوء بالنبیذ ولاالمسکر (۱)** .

فتوی دادن اهل سنت بشستن پاها در وضو برخلاف نص صریح قرآن

از جمله موارد مسلّمه در دستور وضو بحکم آیه‌ای که قبلا قرائت نمودیم بعد از شستن صورت و دستها مسح نمودن سر و پاها است تا بکعبین که بلندی پشت پا باشد چنانچه در آیه صراحت دارد **و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین (۲)** .

ولی جمهور فقهاء شما بر خلاف این نص صریح فتوا میدهند بشستن پاها و حال آنکه بین غسل ومسح فاصله بعید است .

شیخ - اخبار بسیار دلالت برغسل رجلین دارد .

داعی - اولا اخبار وقتی موردقبول است که مؤیدنص باشد والّا اگر اخبارمخالف نص باشد قطعاً مردود است و بدیهی است نسخ نص صریح آیه شریفه بخبر واحد ابداً جایز نیست .

و نص صریح آیه شریفه حکم بر مسح مینماید نه غسل و اگر آقایان قدری دقیق شوید متوجه خواهید شد که منطوق خود آیه دلالت بر این معنا دارد چه آنکه در اول آیه میفرماید **فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم** یعنی بشوئید صورتها و دستهای خود را پس همان طوریکه بواسطه واو عاطفه در **ایدیکم** حکم میکنید بر اینکه

(۱) جایز نیست وضو بنبیذ و نه بمست‌کننده .
(۲) مسح نمائید سرها و پاهای خود را تا بلندی پشت پا .

بعد از شستن صورت بایستی دستها را هم شست و شو داد هم‌چنین در حکم ثانی میفرماید **و امسحوا برؤسکم و ارجلکم - ارجلکم** را **برؤسکم** معطوف میدارد یعنی بعد از مسح سر بایستی پاهای خود را هم مسح نمائید و قطعاً غسل جای مسح را نمیگیرد .

پس همان قسمی که صورت و دستها را وجوباً در وضو باید شست سر و پاها را هم بایستی وجوباً مسح نمود نه آنکه یکی را مسح و دیگری را غسل دهند و اگر چنین کنند واوعاطفه بی معنی میگردد .

علاوه بر این معانی ظاهره روی قاعده عرف عام شریعت مقدسه اسلام در کمال سهولت آمده مشقت و سختی در احکام او راه ندارد بدیهی است هر عاقلی میفهمد در شستن پا یك نوع مشقتی است که در مسح آن مشقت نیست پس قطعاً چون عمل بمسح سهل تر است حکم شریعت روی آن جاری گردیده چنانچه ظاهر آیه حکم بر این معنا مینماید .

و امام فخر رازی که از اکابر مفسرین خودتان است ذیل همین آیه شریفه بیان مفصّلی دارد بروجوب مسح بحسب ظاهر آیه که اینك وقت مجلس اجازه نقل آن بیان مفصّل را نمیدهد شما خودمراجعه فرمائید تا کشف حقیقت بر شما گردد .

فتوی‌دادن اهل سنت بر مسح بچکمه و جوراب برخلاف نص صریح قرآن

و اعجب از فتوای بشستن پا ها بر خلاف نص صریح قرآن مجید حکم جواز مسح بر چکمه و جوراب است سفراً و یا حضراً یا سفراً دون الحضر با اختلاف بسیاری که بین فقهای شما میباشد !! .

علاوه بر آنکه بر خلاف نص صریح قرآن حکم داده‌اند (زیرا قرآن حکم بمسح بر پا مینماید نه چکمه و جوراب) این حکم برخلاف حکم اول میباشد که شستن پا باشد اگر مسح بر خود پا جایز نیست و بایستی بشویند پارا چگونه در اینجا حکم را تنزل داده‌اند که بجای شستن حکم برجواز مسح برچکمه و جوراب داده‌اند و هر عاقلی

میداند که مسح برچکمه و جوراب مسح برپانمی باشد**فاعتبروا یا اولی الابصار ؟ !.**

شیخ ـ اخبار بسیاری دلالت دارد بر اینکه رسول الله (ص) مسح برخفین نموده است لذا فقهاء همان‌عمل را دلیل بر جواز دانسته‌اند .

داعی ـ مکرر باین معنا اشاره نموده‌ام که بنا بفرموده رسول اکرم (ص) هر خبری که از آنحضرت نقل شود موافقت با قرآن مجید ننماید مردود است ـ چه آنکه شیّادها و بازیگرها برای اخلال در دین جعل اخبار از قول آنحضرت بسیار نموده‌اندفلذا علماء بزرگ خودتان هم اخبار بسیاری را که بنام آنحضرت نقل شده چون بر خلاف موازین آمده رد نموده‌اند .

علاوه برآنکه اخبار منقوله در ترخیص برخلاف نص صریح قرآن مجیدمیباشدبین آن اخبار هم تعارض فوق العاده موجود است چنانچه اکابر علماء خودتان اقرار باین معنی نموده‌اند .

مانند حکیم دانشمند ابن رشد اندلسی در ص ۱۵ و ۱۶ جلد اول بدایة المجتهد و نهایة المقتصد در اختلاف گوید **سبب اختلافهم تعارض الاخبار فی ذلک** ونیز گوید **والسبب فی اختلافهم اختلاف الاثار فی ذلک (۱)** پس استدلال و استناد باخبار متعارضی که مخالف نص صریح قرآن مجید باشد عقلاً و علماً مردود و غیر قابل قبول میباشد چه آنکه خود بهتر میدانید که در اخبار متعارضه آن خبری مورد قبول است که موافقت با قرآن مجید داشته باشد و اگرهیچ کدام از اخبار متعارض موافقت باقرآن نداشته بلکه مخالف نص صریح باشد همگی ساقط میکردند .

فتوای اهل سنّت برمسح نمودن عمامه برخلاف نص صریح قرآن

و نیز در همین آیه شریفه صریحاً میفرماید **وامسحوا برؤسکم** (بعد ازشستن صورت ودستها) سر ها را مسح نمائید روی همین اصل قرآن کریم فقهاء امامیّه تبعاً للأئمة العترة الطاهر و همچنین فقهاء شافعی و مالکی و حنفی وغیره فتوی داده‌اند که مسح باید برسر باشد ولی

(۱) سبب اختلاف آنها تعارض اخبار است در این باب ـ وسبب اختلاف آنها اختلاف آثار است در این باب .

امام احمد بن حنبل و اسحق وثوری و اوزاعی فتوی داده‌اند که جائز است مسح بر عمامه چنانچه امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود نقل نموده است .

و حال آنکه هر عاقلی میداند که مسح بر روی عمامه غیراز مسح بر سر میباشد سر عبارت است از گوشت و پوست و استخوان و موهای متّصل بآن ولی عمامه پارچه های بافته‌ایست که برروی سر گذارده‌اند ـ بینهما بون‌بعید .

توجه خاص و قضاوت منصفانه لازم است

و از این قبیل است جمیع أحکام از طهارت‌تادیات که بین فقهاء و أئمه أربعه شما إختلاف بسیار میباشد که غالباً مخالف نص‌صریح آیات‌قرآنست معذلك بهم بدبین نیستید و هر یك در اعمالتان آزادی مطلق دارید .

ابو حنیفه و حنفیها را مشرك نمی‌خوانید که برخلاف تمام موازین فتوی‌بطهارت و وضو با آب نبیذ میدهند ـ و هم چنین فتاوای سایر فقهاء را که مخالف باهم برخلاف نصوص قرآن مجید میدهند مردود نمیدارید !!! .

ولی بأعمال شیعیان که از عترت‌طاهره‌آل محمّد سلام الله علیهم أجمعین‌صادر گردیده خورده گیری نموده و اعتراض مینمائید بلکه پیروان آن خاندان جلیل را که عدیل القرآن اند رافضی و مشرك و کافر میخوانید ؟ ! .

و در همین مجلس رسمی مکرر در لیالی ماضیه فرمودید أعمال شیعیان دلیل بر شرك آنها میباشد الحال هم میفرمائید چرا مانند مسلمانان نماز نمیخوانید و حال آنکه بین ما و شما و تمام مسلمانان در اصل نماز که هفده رکعت فریضه شبانه روز میباشد که دو رکعت در صبح و سه رکعت در مغرب و در ظهرو عصر و عشاء هر یك‌چهار رکعت است با هم شریك در عملیم منتها در فروعات اختلافات بسیاری بین جمیع فرق مسلمین هست .

همان قسمی که بین ابوالحسن اشعری و واصل بن عطا در اصول و فروع وضوحاً اختلاف میباشد ـ و هم چنین فقهاء اربعه شما (ابوحنیفه و مالك ومحمّد واحمد) و سایر فقهاء بزرگتان مانند حسن و داود و کثیر و ابوثور و اوزاعی و سفیان ثوری و حسن بصری

و قاسم بن سلام و غیره با هم اختلاف دارند بیانات أئمه از عترت طاهره هم با بیانات فقهاء شما اختلاف دارد.

اگر اختلاف آراء و فتاوای فقهاء باید مورد اعتراض قرار گیرد چرا این اعتراضات بفرق مختلفه اهل سنت واقع نمیگردد.

با اینکه غالباً فتوا برخلاف نص صریح قرآن میدهند و نصوص واضحه را تاویلات بارده مینمایند دیگران از فقهاء بر خلاف آنها رأی میدهند آن فتوی و عمل را دلیل بر شرك و كفر آنها نمیدانید كه نمونه‌ای از آنها را بعرضتان رساندم.

ولی در عمل سجده که مانند سایر اختلافات فروعی بین ما و شما خلاف رای و فتوی میباشد این همه هیاهو و جار و جنجال راه میاندازید که شیعیان مشرك و بت پرست‌اند ولی فتوی بسجده کردن بعذره یابسه راندیده گرفته و اعتنا نمیکنید؟؟؟.

با اینکه اگر با دیدهٔ انصاف و تعمّق بنگرید فتوای فقهاء امامیه تبعاً للائمة الطّاهره بنص صریح قرآن مجید نزدیك تر است تا فتاوی فقهاء شما.

مثلاً فقهاء شما فرشهای بافته شده از پشم و پنبه وأبریشم و چرم و مشمّع و غیره که روی زمین افتاده جزء زمین می‌دانند و بر آنها سجده مینمایند وفتوی بآن میدهند.

و حال آنکه اگر ازجمیع علماء و عقلاء ارباب ملل ونحل سؤال کنید آیافرشهای بافته شدهٔ از پشم و نخ و ابریشم و غیره جزء زمین است و اطلاق زمین بر آنها می شود جواب منفی میدهند بلکه بر فهم گویندگان می‌خندند

ولی جامعه شیعیان امامیه که تبعاً للائمة العترة الطاهره می گویند **لایجوز السجود الاعلی الارض اوما انبتته الارض ممالایؤکل ولایلبس (۱)**. مورد حمله قرار داده مشرك می‌خوانید !!! ولی سجده بنجاست خشکیده راشرك نمیخوانید؟!

بدیهی است سجده بر زمین (که دستور و امر الهی است) با سجده بر فروش از هم جدا میباشد.

شیخ - شما اختصاص میدهید سجده را به قطعاتی از خاك كربلا و الواحی از

(۱) جایز نیست سجده مگر بر زمین ویا برآنچه روییده میشود از زمین که خوردنی و پوشیدنی نباشد.

آن خاك مانند بتهائی ساخته و در بغلها نگاه میدارید و واجب میدانید سجده بر آن را این عمل صریحاً برخلاف دستور و رویه مسلمین است.

داعی - قطعاً این جملات را روی عادتی که از طفولیت در مغز شما قرار داده و بآن خو گرفته اید تبعاً للأسلاف بدون دلیل وبرهان فرمودید وازمثل شما عالم منصف روشن فکری شایسته نیست این قسم بیان نمودن که خاك پاك را تعبیر به بت بنمائید قطع بدانید که درمحکمه عدل الهی باید جواب این تهمت واهانت بزرگ رابدهید وسخت مسئول خواهید بود که خاك پاك رابت وموحدین خداپرست رامشرك وبت پرست بخوانید؟!!

آقای من نقد وانتقاد ازهرعقیده ای باید روی سند و دلیل باشد نه روی هوا اگر شما کتب فقهیهٔ استدلالیه ورسائل عملیه شیعیان را که عموماًچاپ ودردسترس عموم میباشد مطالعه نمائید جواب خود را درك نموده دیگر چنین اعتراضاتی نمی کنید و بی خبران از برادران اهل تسنن را به برادران شیعی خود بدبین نمی نمائید.

شیعیان سجده برخاك كربلا را واجب نمیدانند

اگر شما در تمام کتب استدلالیه و رسائل عملیه یك خبر و یا یك فتوی آوردید که فقهاء امامیه رضوان الله علیهم اجمعین امر و جوبی بسجده بر خاك كربلا داده باشند ما بتمام بیانات شما تسلیم میشویم.

آقای من در تمام کتب فقهیه استدلالیه ورسائل عملیه دستورات جمیع فقهاء امامیه موجود است که سجده باید طبق دستور قرآن مجید برزمین پاك باشد از خاك و سنگ و ریگ و شن و رمل بشرطیکه از معادن نباشد یا برآنچه از زمین میروید بشرط آنکه خوردنی و پوشیدنی نباشد که اگرهریك نباشد بردیگری سجده نمایند.

شیخ - پس چرا قطعاتی از خاك كربلا بصورت الواح حتماً با خود بر میدارید و در موقع نماز برآن سجده مینمائید.

علت برداشتن شیعیان مهرهائی با خود برای سجده

داعی - علت با خود داشتن قطعاتی از خاك آنست که چون امروجوبی است سجده برزمین پاك بنمائیم وغالباً در منازل وخانه ها نمازاداء میشود

و تمام حجرات مفروش است بقالیها و نمد ها و غیره ـ ازپشم و أبریشم ونخ وآنها مانع از سجده بر زمین میشود و ممکن نیست در وقت نماز فرشها را برچینند و رفع مانع بنمایند و چنانچه برچینند غالب زمینها از گچ وسنگ وکاشی وچوب و موزائیك وغیره میباشد و سجده بر آنها جائز نیست لذا قطعات خاك پاکی با خود داریم که در موقع نماز سجده بر خاك نموده باشیم و دیگر آنکه ما مجبوریم طبق دستور فقها بر زمین پاك سجده نمائیم و غالباً با زمینهای نا پاك تلاقی مینمائیم فلذا قطعاتی از زمین پاك با خود بر میداریم که هر کجا با مانعی بر خورد نمودیم قطعه ای از زمین پاك حاضر داشته که بر او سجده نمائیم .

شیخ ـ ما می بینیم که تمام شیعیان از خاك کربلا الواحی بصورت مهر ساخته و حتماً واجب میدانند که بر آنها سجده نمایند .

علت سجده نمودن برخاك کربلا

داعی ـ صحیح است سجده برخاك پاك کربلا مینمائیم ولی نه بطریق و جوب چنانچه قبلا عرض نمودم ما طبق دستوراتی که در کتب فقهیه داده شده سجده بر مطلق زمین پاك را واجب میدانیم .

ولی بنا براخباریکه از اهل بیت طهارت که آگاه برخواص اشیاء بودند رسیده سجده برتربت پاك حسینی بهترموجب فضیلت و ثواب فراوان است نه بطور وجوب .

ولی متاسفانه جمعی بازیگران از اتباع خوارج و نواصب شهرت داده و میدهند که شیعیان حسین پرست اند و دلیل برآن اینست که سجده بر خاك قبر مطهر او می نمایند؟!! .

و حال آنکه این جملات در نزد ما کفر است ما ابداً حسین پرست که نیستیم بلکه علی پرست و محمد پرست هم نیستیم (هر کس براین عقیده باشد کافر میدانیم) فقط خدا پرست میباشیم و سجده نمی نمائیم مگر برخاك پاك طبق دستور قرآن مجید سجده هم برای حسین علیه‌السلام نیست بلکه بر خاك پاك کربلا که بفرموده ائمه از عترت طاهره باعث زیادتی ثواب و موجب فضیلت میگردد آنهم نه بطریق وجوب میباشد .

شیخ ـ از کجا معلوم است که خاك کربلا دارای خصائصی میباشد که مورد توجه قرار گیرد تا آنجا که در سجده کردن آن را بر سایر خاکها مقدم دارند .

خصائص خاك کربلا و بیانات رسول الله (ص)

داعی ـ اولا در اختلاف اشیاء حتّی خاکها و اینکه برای هر خاکی آثار و خصائصی است محل شك و شبهه نمی باشد منتها متخصّصین فن بآن خصائص پی میبرند نه عموم مردم .

ثانیاً خاك کربلا اززمان أئمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ببعد تنهامورد توجه نبوده بلکه در زمان خود رسول‌الله ﷺ مورد توجه آنحضرت بوده چنانچه در کتب معتبرهٔ اکابر علماء خودتان ثبت‌است .

مانند خصائص الکبری تألیف جلال الدین سیوطی چاپ حیدر آباد دکن سال ۱۳۲۰ قمری اخبار بسیاری از موثقین روات و اکابر علمای خودتان مانند ابو نعیم اصفهانی و بیهقی و حاکم و دیگران از امّ المؤمنین امّ سلمه و ام المؤمنین عایشه و ام الفضل و ابن عباس وانس بن مالك و دیگران راجع بخاك کربلا نقل نموده‌اند .

که از جمله راوی گوید دیدم حسین در دامن جدش رسول الله ﷺ نشسته و خاك سرخ رنگی در دست آنحضرت بوده میبوسید و میگریست پرسیدم این خاك چیست فرمود جبرئیل مرا خبر داده که این حسینم را در زمین عراق میکشند و این خاك را از آن زمین برایم آورده فلذا من بر مصائب وارده بر حسینم گریه میکنم آنگاه آن تربت را به ام سلمه داد و فرمود چون دیدی این خاك مبدل بخون شد بدان حسینم کشته گردید فلذا ام سلمه آن خاك را در شیشه‌ای نگاهداری مینمود تا روز عاشورا سال ٦١ قمری دید آن خاك خون آلود گردید دانست که حسین بن علی علیه السلام کشته گردیده .

و در کتب معتبره اکابر علماء و فقهاء شیعه بنحو تواتر رسیده که آن خاك پاك مورد توجه رسول الله ﷺ و ائمه از عترت طاهره آنحضرت که عدیل القرآنند بوده و اول کسیکه بعد از شهادت حضرت سید الشهداء ریحانهٔ رسول الله از آن خاك

پاك برداشته وبآن تبرك جست حضرت سيّد الساجدين زين العابدين امام چهارم علی ابن الحسين عليهما السلام بوده که آن خاك پاك را در كيسه ای نموده و بر آن سجده مينمود وسبحه از آن ساخته وبا آن ذکر میگفت.

و بعد از آنحضرت تمام ائمه طاهرين بآن خاك تبرّك جسته و سبحه و سجّاده از آن ساخته و بر آن سجده مينمودند وشيعيان را دعوت بابن عمل برای وصول بكمال اجور مينمودند نه بقصد وجوب.

و مؤكداً دستور ميدادند كه سجده برای خدای تعالی بايستی بر زمين پاك باشد ولی بر تربت حضرت سيّد الشهداء ارواحنا فداه افضل و باعث زيادتی ثواب می گردد.

چنانچه شيخ الطّائفة الاماميه ابی جعفر محمد بن حسن طوسی رضوان الله عليه در مصباح المتهجّد روايت مينمايد كه حضرت امام صادق عليه السلام مقداری از تربت امام حسين عليه السلام را بر پارچه زردی ريخته موقع نماز مقابل خود باز نموده بر آن سجده مينمود.

و تا مدتی شيعيان بابن طريق خاك را با خود نگاه ميداشتند بعد ها برای آنكه تفريط نگردد با آب ممزوج نموده بصورت الواح و قطعاتی كه امروز بنام مهر ناميده ميشود جهت تبرّك و تيمّن با خود نگاه ميدارند و در موقع نماز بر آن سجده مينمايند از جهت زيادتی فضيلت نه ازجهت وجوب.

و الا بسياری از اوقات كه مهر ازآن خاك پاك همراه ما نبوده بر خاك يا سنگ پاك سجده نموده وعمل فريضه را هم انجام داده ايم [1].

(۱) در سال ۱۳۷۴ كه توفيق تشرف بيت الله الحرام نصيب داعی گرديد يكساعت بغروب مانده كه از طيارهٔ بيروت در مدينه فرودآمديم و وقت تنگ بود در همان صحرا بنماز ايستادم جمعيت كثيری از مأمورين وغيره اطراف داعی اجتماع نموده ومراقب حالت سجده بودند چون ديدند مهری همراه ندارم بلكه برزمين سجده مينمايم تعجب نمودند بعد از سلام شيوخ وبزرگان آنها اطراف داعی جمع شده سؤال مينمودند مگر شما از بت پرستان شيعيان نيستيد جواب دادم افتخار تشيع دارم ولی ما هرگز بت پرست نيستيم بلكه موحد و خدا پرست هستيم واين كلام شما تهمت بشيعيان است چه آنكه آنها موحدين پاك دل ميباشند گفتند غالباً ما بتها را از بغل آنها همين جا درآورده وشكسته ايم چگونه شما شيعه هستيد كه بت همراه نداريد گفتم اين كلمات اشتباه وتهمت •

آيا سزاوار است در اطراف اين مطلب بابن سادگی آنقدر جار و جنجال راه بيندازيد تا آنجا كه ما را مشرك و كافر و بت پرست بخوانيد و امر را بر عوام بی خبر مشتبه نمائيد.

همان قسمی كه شما ها بفتاوای (غالباً خارج از موضوع حتی بر خلاف صراحت آيات قرآن) ائمه و فقهاء خود عمل مينمائيد قول و فعل آنها را حجّت ومورد عمل قرار ميدهيد ما هم بدستورات و أوامر أئمه از عترت طاهره عمل مينمائيم.

با يك فرق كه شما از پيغمبر ورسول اكرم صلی الله عليه و آله دستوری در دست نداريد كه حتماً بدستورات و فتاوای نعمان يا محمد يا احمد يا مالك عمل نمائيد - مگر آنكه آنها رافقيهی از فقهاء دانسته تبعيّت از آنها مينمائيد.

ولی ما بدستور خود رسول اكرم صلی الله عليه و آله كه مكرر فرمود ائمه از عترت من عديل القرآن و سفن نجات و باب حطّه اند تبعيت و پيروی از آنها اسباب نجات و تمرد و دوری از آنها موجب هلاكت است - عمل مينمائيم چنانچه ببعض از آن اخبار درليالی ماضيه اشاره نموديم پس قول و فعل آن ذوات مقدسه طبق دستور آنحضرت برای ماحجّت است. بهمين جهت پيروی از دستور آنها نموده استحباباً عمل مينمائيم.

عمل علماء اهل سنت موجب تعجب است

ولی تعجب از علمای شماست كه بفتاوای نادرهٔ عجيبهٔ فقهاء اربعه وديگران ابداً اعتراض ندارند يعنی اگر امام اعظم بگويد در فقد آب بايد با نبيذ وضو گرفت آقايان شافعيها و مالكيها وحنبليها اعتراض ندارند و يا اگر امام احمد معتقد برؤيت خدای متعال گردد و مسح بر عمامه را جائز بداند ديگران بر او خورده

• بزرگ است شيعيان از بت و بت پرستی بيزارند ولی چون بحكم قرآن ما ماموريم بسجده بر زمين پاك نمائيم فلذا قطعاتی از خاك پاك باخود برميداريم كه اگر در جائی كه دست رسی بزمين پاك نداشته باشيم بر آن خاك پاك سجده نمائيم بهمين جهت الحال كه در اين صحرا تمام زمين پاك است احتياجی بآن خاك پاك نداريم چنانچه ديديد حقير بهمين زمين سجده نمودم اين قبيل تهمتها قرنها است ازحلقوم خوارج ونواصب كه مايل بتفرقهٔ مسلمين ميباشند بيرون آمده تاامروز كه برشما برادران اهل تسنن مشتبه نموده اند كه برادران شيعی خود را مشرك وبت پرست بخوانيد بالاخره تا غروب بقضی با آن جمعيت بسيار كه غالباً وهابی بودند صحبت نمودم كه همگی را متأثر ساخته واستغفار نمودند وبا حقير مصافحه ومعانقه نموده از هم جدا شديم - **فاعتبروا يا اولی الابصار**.

نگیرند و همچنین سایر فتاوای عجیبه نادره از قبیل نکاح أما رد در سفر و یا سجده بر عذره یا بسه ویا بالفافه نکاح امّهات نمودن و امثال اینها که بسیار است موزد قدح هیچ فرقه‌ای قرار نگیرد ؟!.

ولی وقتی بگویند أئمه از عترت طاهره رسول الله ﷺ فرمودند سجده بر خاك پاك کربلا افضل از سایر خاکها میباشد و مزید بر ثواب و مستحب است آقایان داد و فریاد بر پا کرده جار وجنجال‌مینمائید که شیعیان مشرك وبت پرست میباشند وموجب نفاق داخلی شده جنگ برادرکشی را بر پا میکنید و جاده را برای غلبهٔ بیگانگان باز مینمائید ؟!!.

درد دل بسیار است بگذاریم و بگذریم برویم بر سر مطلب اول‌بجواب شما بپردازیم نالهٔ مظلومیت ما در روز جزا مقابل رسول‌الله ﷺ اثر خواهد داد.

خامساً راجع بکبر سن و اجماع بیانی فرمودید که‌از حیث کبر سن حق تقدم با ابی‌بکر بوده خیلی بی لطفی فرمودید بعد از ده شب که با دلائل قطعیه عقلیه و نقلیه ثابت نمودیم بطلان اجماع و کبرسن را تازه تجدید مرام نموده و تکرار مطلب مینمائید و میخواهید وقت مجلس را بتکرار مطالب بگیرید با آنکه در لیالی ماضیه جوابهای کافی داده‌ایم ولی اینك هم شما را بلاجواب نمیگذاریم.

در موضوع سیاست مداری و کبرسن که دلیل حق تقدم برای خلیفه اول ابی‌بکر قرار دادید عرض میکنم چگونه مردم پی باین معنی بردند که برای کار بزرگ پیرمرد سیاستمداری لازم است ولی خدا و پیغمبر او ندانستند که ابی‌بکر پیر مرد سیاستمداری را در ابلاغ آیات اول سورهٔ برائت معزول و علی جوان را منصوب نمودند ؟!.

نواب ـ قبله صاحب ببخشید که در میان صحبت شما وارد میشوم این قضیه را مبهم نگذارید یك شب دیگر هم اشاره فرمودید در کجا و برای چه کار خلیفهٔ أبی بکر رضی الله‌عنه را عزل‌و علی کرم‌الله وجهه را نصب نمودند چون‌ما از آقایان (اشاره بعلماء خودشان) که سؤال نمودیم مبهم جواب دادند که‌امرمهمی نبوده متمنی است واضح‌بفرمائید تا حلّ معمّا گردد.

عزل ابی‌بکر و نصب علی در ابلاغ سوره برائت بر اهل مکه

داعی ـ جمهور امت و جمیع علماء و مورّخین فریقین (شیعه و سنی) بر آنند که چون آیات اول سوره برائت که نهمین سوره قرآن مجید است در مذمت مشرکین نازل شد خاتم الانبیاء ﷺ ابی بکر را طلبیده ده آیه از اول سورهٔ برائت را باو داد ببرد در مکه معظمه موسم حج برای اهل مکه قرائت نماید چند منزلی که رفت جبرئیل نازل شد و عرض کرد یا رسول الله **انّ اللّه تعالی یقرئك السلام و یقول لا یؤدّی عنك الّا انت او رجل منك** (۱).

لذا پیغمبر ﷺ علی ؑ را طلبید و مأمور باین أمر بزرگ نمود فرمود میروی هر کجا بابی بکر رسیدی‌آیات برائت را از او بگیر خودت ببر در مکه برای مشرکین اهل مکه قرائت کن بفوریت علی ؑ حرکت کرد در ذی الحلیفه بابی بکر رسید ابلاغ پیام رسول الله رانمود آیات را گرفت رفت در مکه در حضورعامه مردم‌ابلاغ رسالت رسول الله را نمود آن آیات را بر اهل مکه قرائت نمود برگشت خدمت آن حضرت در مدینه منوره.

نواب ـ آیا در کتب معتبرهٔ ما هم این قضیه نوشته شده است ؟.

داعی ـ عرض کردم اجماع امت است و جمهور علماء و مورخین اسلام از شیعه و سنی متّفقاً ثبت نموده‌اند که قضیه همین قسم واقع گردیده.

ولی برای‌اطمینان قلب شما چند کتابی که الحال در نظر دارم بعرضتان میرسانم تا مراجعه فرموده حقیقت بر شما مکشوف گردد که امر مهمّی بوده.

بخاری در جزو چهارم وپنجم صحیح وعبدی در جزء دوم جمع بین الصحاح الستّه و بیهقی در ص ۹ و ۲۲٤ سنن و ترمذی در ص ۱۳۵ جلد دوم جامع و ابی داود در سنن و خوارزمی در مناقب و شوکانی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر و ابن مغازلی فقیه شافعی‌در فضائل و محمّد بن طلحه شافعی در ص ۱۷ مطالب السئول و شیخ سلیمان بلخی حنفی

(۱) اداء وابلاغ رسالت از تو احدی نتماید مگر خودیا مردیکه ازخودت باشد.

در باب ۱۸ ینابیع الموده بطرق مختلفه از روات واکابر علمای عامه و محب الدین طبری
در ص ۱۴۷ ریاض النضرة و ص ۶۹ ذخایر العقبی و سبط ابن جوزی در ص ۲۲ تذکرة
خواص الامه و امام ابو عبد الرحمن نسائی (که یکی از ائمه صحاح است) در ص ۱۴
خصائص العلوی شش حدیث در این باب نقل نموده و ابن کثیر در ص ۳۸ جلد
پنجم و ص ۳۵۷ جلد هفتم تاریخ کبیر و ابن حجر عسقلانی در ص ۵۰۹ جلد دوم
اصابه و جلال الدین سیوطی در ص ۲۰۸ جلد سیم در المنثور در تفسیر آیه اول سوره
برائت و طبری در ص ۴۱ جلد دهم جامع البیان در تفسیر آیه مذکوره و امام ثعلبی در
تفسیر کشف البیان و ابن کثیر در ص ۳۳۳ جلد دوم تفسیر و آلوسی در ص ۲۶۸ جلدسیم
روح المعانی و ابن حجر مکّی متعصب در ص ۱۹ صواعق و هیثمی در ص ۲۹ جلد هفتم
مجمع الزوائد و محمد بن یوسف کنجی شافعی در ص ۱۲۵ کفایت الطالب ضمن باب ۶۲
مسنداً از ابی بکر و از حافظ ابی نعیم و از مسند حافظ دمشقی از أبی نعیم بطرق مختلفه
نقل نموده و امام احمد بن حنبل در ص ۳ و ۱۵۱ جلد اول و ص ۲۸۳ جلد سیم وص۱۶۴
و ۱۶۵ جلد چهارم مسند و حاکم در ص ۵۱ جلد دوم مستدرك کتاب مغازی و در ص
۳۳۱ جلد دوم همان کتاب ومولی علی متقی در ص ۲۴۶ تاص ۲۴۹ جلد اول کنز العمال
و ص ۱۵۴ جلد ششم درفضائل علی علیه‌السلام بالاخره این قضیه متواتراً نقل گردیده وعموماً
تصدیق بصحت آن نموده‌اند.

سید عبدالحی - پیغمبری که جمیع افعال و اقوالش از جانب خداست چرا از
اول این مأموریت را بعلی کرم الله وجهه نداد و ابی‌بکر رضی الله عنه را مأمور ابلاغ نمود
که بعداً پیام حق برسد علی برود و ابی‌بکر پیر مرد را از وسط راه بر گرداند.

علت عزل ابی بکر و نصب علی علیه‌السلام ظاهراً

داعی - در علت اصلی چون بیانی در کتب ما
و شما نقل نگردیده ما وارد نیستیم ولی بنظر
داعی روی استحسان فکری گمان میکنم علت
این تغییر اثبات‌مقام مقدس‌علی علیه‌السلام بر دیگران بوده که بعداز هزار وسیصد و چهل‌سال
تقریباً امشب‌جواب‌شما حاضرباشد که نگوئید ابی‌بکر ازجهت کبرسن وسیاستمداری‌حق

تقدم در خلافت داشته اگر از ابتداء این مأموریت را بعلی علیه‌السلام میدادند این امر عادی
بنظر میآمد و ممکن نبود ظاهراً فضل و کرامتی برای علی علیه‌السلام باین حدیث برای شما
ثابت نمائیم - زیرا شما عادت دارید در مقابل هر حدیثی که اثبات فضیلت درمقام خلافت
آن حضرت بنماید تأویلات بارده نمائید ولو آن تأویل مانند بسیاری از تأویلات شماها
مضحك باشد.

لذا برای اثبات مقام مقدس علی علیه‌السلام و حق تقدم او با صغر سن بر پیر مردان
صحابه که بر جمیع امت الی الحال کاملا مکشوف شود.

اولا آیات را بابی بکر میدهد بعد از رفتن چند منزل علی علیه‌السلام را مامورمینماید
با توضیح باینکه جبرئیل از جانب رب جلیل مرا امر باینکار نموده است وصریحاً گفته
که خدا فرموده **لن یؤدّی عنك الاّ انت او رجل منك (۱)**.

پس رفتن و بر گشتن ابی‌بکر از وسط راه دلیلی بر اثبات مقام علی علیه‌السلام وحق
تقدم او بر دیگران میباشد.

که میرساند ابلاغ رسالت حق تعالی یعنی نبوت وخلافت ربطی بپیری و جوانی
ندارد - هزار نکتهٔ باریکتر ز مو اینجاست.

اگر برای ابی‌بکر پیر مردی و سیاستمداری موجب حق تقدم بود نبایستی از
چنین امر مقدسی عزل گردد و حال آنکه ابلاغ رسالت مخصوص پیغمبر و خلیفه پیغمبر
می باشد.

سید - در بعض اخبار از ابو هریره نقل نموده‌اند که علی کرم الله وجهه مأمور
گردید که با ابی‌بکر رضی الله عنه توأماً بمکه بروند ابی بکر مناسك حج را بمردم
إرائه دهد و علی آیات سوره برائت را قرائت نماید پس باین جهت هر دو باهم مساوی‌در
ابلاغ رسالت بودند.

داعی - اولا این خبر از مخترعات بکریون است چه آنکه دیگران نقل‌ننموده‌اند
ثانیاً اخبار عزل ابی‌بکر وارسال علی‌برای ابلاغ رسالت‌منفرداً بمکه‌مجمع علیه امت است.

(۱) اداء و ابلاغ رسالت از تواحدی هرگز نمی‌نماید مگر خودت یامردی که ازخودت باشد.

ودر صحاح مسانید ملل مؤالف ومخالف با اسانید مستفیضه بحد تواتر ثابت میباشد .

بدیهی است تمسك بصحاح احادیث کثیره مستفیضة الاسانید متفق علیه جمهورامت است و اگر خبر واحدی معارض صحاح کثیره باشد خود بهتر میدانید که بقاعده محدثین و اصولیین ترك وطرح آن واجب میباشد اگرچه آن خبر واحد صحیح هم باشد ـ مظنون است پس ترك معلوم برای خبر مظنون جایز نیست .

پس خبر عزل ابی بکر و نصب علی و بر گشتن ابی بکر بمدینه با حال حزن و گفتگوی پیغمبر با او ودلداری دادن باو که امر خدا چنین بوده ازمسلّمات خبریه میباشد .

ونیز خود دلیل کاملی است که حق تقدم مربوط بکبر سن وپیری نیست بلکه با دلائل عقل ونقل ثابت است که حق تقدم در امت وجامعهٔ بشر بعلم و دانش و تقوی است هر فردی از افراد بشر که از جهت علم و فضل و تقوی بر تری دارد حق تقدم درجامعه برای اوست زیرا که فرمودهٔ آن حضرت است : **الناس موتی و اهل العلم احیاء (۱)** .

بهمین جهة رسول اکرم (ص) علی (ع) را مقدم داشت بر دیگران از صحابه که فرمود علی باب علم من است پس باب علم رسول الله اقدم ازسایرین میباشد .

ولو آنکه صحابه پیغمبر (ص) هریك که بر اطاعت آنحضرت ثابت قدم ماندند فضائلی داشتند ماهم منکر فضائل صحابه نیستیم ولی فضائل آنها هر گز مقابله با باب علم رسول الله نمی نماید زیرا مقام و مرتبهٔ او مقام افضلیت است .

اگر حق تقدم برای فردی از افراد صحابه بود قطعاً رسول اکرم (ص) امر میفرمود امت پیروی از او بنماید بدیهی است این امری است الهی که أبداً ربطی باپیری و جوانی ندارد بلکه هر کس را پروردگار لایق وقابل این مقام بداند خواه پیر یا جوان امر باطاعت او مینماید .

بقضاوت فرستادن پیغمبر (ص) علی (ع) را بیمن

چنانچه اکابر علماء شما عموماً شرح فرستادن علی (ع) را بیمن برای قضاوت و هدایت آنها نقل نموده‌اند مخصوصاً امام ابو عبدالرحمن نسائی

(۱) تمام مردم مردگانند مگر اهل علم که حیات وزندگانی مخصوص آنهاست .

(که یکی از ائمه و اعلام صحاح سته میباشد) در خصائص العلوی شش حدیث دراین باب آورده ونیز ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب اصفهانی) در ص ۲۱۲ جلد دوم محاضرات الادباء و دیگران نقل نموده‌اند که خلاصه آنها با سلسله اسناد اینست که وقتی رسول اکرم (ص) علی (ع) را مامور نمود بیمن جهة قضاوت و هدایت خلق برود عرض کرد من جوانم چگونه مرا بر پیران قوم مبعوث میگردانی حضرت فرمود **انّ الله سیهدی قلبك و یثبت لسانك** یعنی زود است که خداوند راهنمائی میکند قلب تورا (بعلم قضا) و ثابت میدارد زبان تورا .

اگر کبرسن شرط در تقدم بود پس چرا با بودن کبار صحابه وشیوخ و پیر مردانی مانند ابی بکر علی (ع) را مامور قضاوت و هدایت اهل یمن نمود .

پس معلوم میشود در هدایت و قضاوت بر خلق کم و زیاد سن ، پیری و جوانی مدخلیت ندارد فقط علم و فضل و تقوی و نصّ بالخصوص لازم است .

علی (ع) بعد از پیغمبر (ص) هادی امت بوده

و چنین نصی در قرآن واخبار جز برای علی (ع) نبوده چنانچه صریحاً در آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) بپیغمبر خطاب میفرماید **انّما انت منذر و لکلّ قوم هاد** یعنی تو ترساننده و بیم کننده‌ای و برای هر قومی راهنمائی میباشد وآن راه نماینده وهادی امت بعد ازپیغمبر (ص) علی وعترت طاهره بودند چنانچه امام ثعلبی درتفسیر کشف البیان و محمد بن جریر طبری در تفسیر و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۶۲ کفایت الطالب مسنداً از تاریخ ابن عساکر وشیخ سلیمان بلخی حنفی در آخر باب ۲۶ ینابیع المودة از ثعلبی وحموینی و حاکم ابوالقاسم حسکانی وابن صباغ مالکی ومیر سیدعلی همدانی و مناقب خوارزمی از ابن عباس و مولانا امیر المؤمنین و ابو بریده اسلمی یازده خبر نقل مینمایند بالفاظ و عبارات مختلفه که خلاصهٔ همهٔ آنها اینست که وقتی این آیه نازل شد رسول اکرم (ص) دست بسینه خود گذارد فرمود **انا المنذر** آنگاه دست بسینه علی (ع) گذارد وفرمود **و انت الهادی و بك یهتدی المهتدون** یعنی توهادی (دراین امتی بعد از من) و بتو هدایت میشوند هدایت یافته گان .

و اگر چنین نصّی در باره دیگران آمده بود قطعاً ما پیرو آنها میشدیم و چون اختصاص بعلی علیه‌السلام داده شده ما ناچاریم پیرو آن بزرگوار باشیم نظری به پیری و جوانی نداریم .

دسائس اعادی در مقابل علی علیه‌السلام و فرق بین سیاست مجاز و حقیقت

و اما اینکه فرمودید علی علیه‌السلام چون جوان و کم تجربه بود قدرت و توانائی خلافت نداشت چنانچه بعد از بیست و پنج سال هم که بخلافت رسید بواسطه عدم حسن سیاست آنجناب آنهمه خونریزیها و انقلابات بر پا شد ؟!! .

نمیدانم عمداً یاسهواً یاتبعاً للاسلاف این بیان را نمودید و إلا یك فرد عالم دقیق هر گز تفوّه باین مقال نمی نماید .

نفهمیدم مراد از سیاست در نظر آقایان چیست اگر مراد دروغ گفتن و حیله ورزیدن و دسیسه بکار بردن و حق و باطل را ممزوج و نفاق نمودن است (که ابناء هر زمان برای حفظ مقام و منصب خود در هر زمان بکار برده و میبرند) تصدیق میکنم که علی علیه‌السلام فاقد چنین سیاستی بوده وآنحضرت هر گز سیاستمدار باین معانی نبوده .

چون این نوع إعمال سیاست بمعنای حقیقی نیست بلکه شرارت و سرا پا مکر و خدعه و حیله و تزویر است که مردمان جاه طلب برای رسیدن بهدف و مقصد و حفظ جاه و مقام خود بکار میبرند .

سیاست حقیقی آنست که با عدل و انصاف توأم و وضع شیء در ما وضع له بنماید چنین سیاستی در نزد اهل حق پیدا میشود که طالب جاه و مقام فانی نیستند بلکه مایلند فقط اجراء حق بشود فلذا آنحضرت که مجسمهٔ حق و حقیقت و عدالت و انصاف وصداقت و درستی بوده اهل آن نوع از سیاست که دیگران واجد بودند نبوده .

چنانچه قبلا عرض کردم وقتی بخلافت ظاهری رسید فوری تمام حکام ومامورینی که روی کار بودند معزول نمود عبدالله بن عباس (ابن عم آنحضرت) ودیگران عرض کردند خوبست قدری ابلاغ این حکم را بتأخیر بیندازید تا همگی حکام و مأمورین ایالات و ولایات

بمقام خلافت شما تسلیم کردند آنگاه حکم عزل آنها را بتدریج ابلاغ فرمائید .

حضرت فرمودند از جهت حفظ سیاست ظاهری صلاح بینی نمودید ولی هیچ میدانید در مدتی که من برای حفظ سیاست ظاهری حکّام ظالم جابر را بر مسند خود باقی بگذارم و راضی شوم ببقای آنها ولو موقت و ظاهری باشد عندالله مسئول تمام اعمال آنها هستم و در موقف حساب باید جواب بدهم .

قطع بدانید که علی هر گز چنین عملی را نمینماید .

لذا حکم عزل آنها را برای حفظ عدالت ـ فوری ابلاغ وهمان حکم سبب طغیان معاویه علیه الهاویه و طلحه و زبیر و دیگران گردید که علم مخالفت بلند وروی هوا و هوسهای شیطانی ایجاد انقلاب و خونریزی نمودند .

طبری در تاریخ خود و ابن عبد ربه در عقد الفرید و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و دیگران نقل نموده اند .

که مکرر علی علیه‌السلام میفرمود اگر ملاحظهٔ دین و تقوی وعدل و انصاف نبود من از تمام عرب زیرك تر ومکارتر و داهیه ام بیشتر بود .

آقایان محترم اشتباه فرمودید و بدون تحقیق تحت تأثیر گفتار بیجا قرار گرفتید که گمان نمودید انقلاب در دوره خلافت آنحضرت و پراکندگی از اطراف آن بزرگوار از جهت عدم سیاست بوده و حال آنکه اینطور نبوده بلکه علل دیگری در کار بوده که با این وقت تنگ نمیتوانم تمام علل رامبسوطاً ذکر نمایم فقط برای رفع اشتباه شما ببعض از آن علل اشاره مینمایم تا معمّا حل گردد .

اشاره بعلل انقلاب در خلافت امیر المؤمنین

اولا در مدت بیست و پنجسال تقریباً مردم بکینه و عداوت و دشمنی آنحضرت تربیت شدند بسیار مشکل بود دفعةً همگی زیر بار ولایت رفته و تصدیق مقام آنحضرت را بنمایند (چنانچه از روز اول خلافت یکی از بزرگ زادگان آن زمان !!! از در مسجد وارد شد آنحضرت را که روی منبر دید بلند گفت کور شود آن چشمی که بجای خلیفه عمر علی را روی منبر بیند) .

ثانیاً مردمان دنیا طلب توانائی قبول عدل و عدالت آنحضرت را نداشتند (مخصوصاً در سنوات اخیره دورهٔ زمامداری امویها در خلافت عثمان که آزاد مطلق بودند) لذا دم از مخالفت زدند تا فردی روی کار آید که امیال دنیا طلبی آنها را تأمین نماید (چنانچه در دوره خلافت معاویه امیال و آرزوهای آنها بر آورده شد و بمقاصد دنیاطلبی خود رسیدند).

فلذا طلحه و زبیر که در روز اول بیعت نمودند همین که تقاضای حکومت از آنحضرت نمودند و مورد قبول واقع نشد فوری بیعت را شکسته و فتنه جمل و بصره را برپا نمودند.

ثالثاً خوب است دقیقانه بتاریخ بنگرید و منصفانه قضاوت نمائید ببینید سبب فتنه و فساد و انقلاب در اول امر خلافت که بوده چه کسی مردم را تحریص و ترغیب بمخالفت و انقلاب نمود و باعث ریزش خونهای بسیار گردید.

آیا آن کس جز ام المؤمنین عایشه دیگری بوده آیا عایشه نبود که بشهادت تمام علماء محدثین و مورخین اسلام از شیعه و سنّی سوار شتر شد (و بر خلاف دستور خدا وپیغمبر که امر نموده بودند در خانه بنشینند) ببصره رفت وایجاد فتنه وفساد وانقلاب نمود و سبب ریزش خونهای بسیار از مسلمین گردید؟!!

پس عدم سیاستمداری آنحضرت سبب انقلاب و فتنه و فساد نشد بلکه رویه و رفتار تربیت شدگان بیست وپنجساله و کینه وعداوت ام المؤمنین عایشه وحرص وآز دنیا طلبان مسبب انقلاب و خونریزی شد.

رابعاً راجع بجنگهای داخلی و خون ریزی اشاره نمودید که بواسطه عدم حسن سیاست آن حضرت بوده اینهم اشتباه بزرگی است که بدون دقت در تاریخ بیان نمودید.

اولا اگر عمیقانه و منصفانه توجه کنید می بینید که مسبب جنگهای داخلی و خونریزیها ام المؤمنین عایشه بود که با منع صریح پیغمبر جداً در مقابل آنحضرت قیام نمود وریشهٔ تمام جنگها وخونریزیها گردید.

زیرا اگر عایشه قیام نکرده بود کسی جرأت نمیکرد در مقابل آنحضرت قیام نماید چه آنکه رسول اکرم ﷺ صریحاً فرموده بود جنگ باعلی جنگ با من است پس کسی که مردم را جرأت داد و بجنگ آنحضرت کشید عایشه بود که جنگ جمل را تشکیل داد و با کلمات ناهنجار نسبت بآنحضرت میدان حرب را گرم ومردم راجری نمود.

خبر دادن پیغمبر از جنگهای بصره وصفین ونهروان

ثانیاً جنگهای آنحضرت با منافقین و مخالفین در بصره و صفین و نهروان مانند جنگهای رسول‌الله ﷺ با کفار بوده.

شیخ - چگونه جنگهای با مسلمین مانند جنگهای با مشرکین بوده است.

داعی - چون رسول اکرم ﷺ بنا بر اخباریکه اکابر علماء شما مانند امام احمد حنبل در مسند و سبط ابن جوزی در تذکره و سلیمان بلخی در ینابیع المودة وامام ابو عبدالرحمن نسائی در خصائص العلوی و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و محمد ابن یوسف کنجی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب و ابن ابی الحدید در ص ۶۷ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) نقل نموده‌اند.

خبر از جنگهای علی علیه السلام بعنوان ناکثین و قاسطین و مارقین داده که مراد از ناکثین طلحه و زبیر و اطرافیان آنها بودند و مراد ازقاسطین معاویه واتباع او و مراد از مارقین خوارج نهروان بودند که تمامی آنها اهل بغی وقتل آنها واجب بوده است وخاتم الانبیاء خبر از آن جنگها داده و امر بآن فرموده چنانچه محمد بن یوسف کنجی شافعی در باب ۳۷ کفایت الطالب مسنداً حدیثی نقل نموده ازسعید بن جبیر از ابن عباس (حبر امت) رضوان الله علیه که رسول اکرم ﷺ بأم سلمة (ام المؤمنین) فرمود:

هذا علیّ بن ابیطالب لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منّی بمنزلة هرون من موسی الّا انّه لانبیّ بعدی یا امّ سلمة هذا علیّ امیرالمؤمنین وسیّد المسلمین ووعاء علمی ووصیّی وبابی الّذی أوتی منه وهو اخی فی الدنیا والاخرة ومعی

فی المقام الاعلی بقتل القاسطین والناکثین والمارقین (۱).

آنگاه محمد بن یوسف بعد از نقل این حدیث اظهار نظر نموده گوید این حدیث دلالت کامله دارد براینکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله وعده داد علی علیه السلام را بجنگ آن سه طایفه و قطعاً فرموده آنحضرت حق و وعده‌ای که فرموده راست بوده و بتحقیق امر فرمود بعلی جنگ کردن باآن سه طایفه را چنانچه در خبر است مسنداً از مخنف بن سلیم که گفت ابوایوب انصاری (که از کبار صحابه رسول‌الله (ص) بود) بالشکری آمادهٔ جنگ‌شد باو گفتم‌کار توای ابا ایوب عجیب است تو همان هستی که در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله با مشرکین‌جنگ نمودی اینك‌آمادهٔ جنگ با مسلمانان شده‌ای در جواب گفت

انّ رسول‌الله امرنی بقتال ثلاثة الناکثین و القاسطین و المارقین.

رسول خدا مرا امر نموده‌بجنگ‌نمودن‌سه‌طایفه که‌ناکثین‌وقاسطین ومارقین‌باشند.

و اما اینکه عرض کردم جنگهای امیر المؤمنین صلوات الله علیه با اهل بصره (جمل) وبامعاویه (صفین) وبااهل نهروان‌مانند جنگ‌باکفّار و مشرکین بوده‌خبری‌است که اکابرعلماء خودتان مانندامام‌ابوعبدالرحمن نسائی درخصائص‌العلوی‌حدیث۱۵۵ مسنداً از ابی‌سعید خدری و سلیمان بلخی حنفی درص۵۹ ینابیع‌ضمن‌باب‌یازدهم از جمع الفوائداز ابی‌سعید نقل مینمایند که گفت ما باصحابه نشسته منتظر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم پس آنحضرت بسوی ما آمد در حالتیکه تسمهٔ نعلین آنحضرت قطع شده بود آن نعل را افکند بسمت علی علیه السلام و علی مشغول دوختن نعل آنحضرت شد آنگاه حضرت فرمود:

انّ منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا فقال عمر رضی الله عنه انا فقال (ص) لا ولکن خاصف النعل (۲).

---

(۱) این علی گوشتش‌گوشت من وخونش خون من است واوازمن بمنزله هرون است‌از موسی الاآنکه پیغمبری بعد از من نمی‌باشد ای‌ام‌سلمه این‌علی‌امیرالمؤمنین وسیدالمسلمین‌ومخزن علم من ووصی من و باب علوم من‌است‌که میآیند ازاو واوست برادر من دردنیا وآخرت وبامن است در مقام‌اعلا وجنگ میکند باناکثین وقاسطین ومارقین.

(۲) از شماکسی‌هست‌که جنگ میکند برتأویل ومعنای قرآن چنانچه من جنگ‌کردم‌باکفار ومشرکین بظاهر قرآن پس ابوبکر عرض‌کرد آن شخص من هستم فرمود نه پس عمرگفت من‌هستم فرمود نه ولکن آن شخص دوزنده نعل من است (یعنی علی بن ابیطالب است).

پس‌این‌حدیث نصّ صریح است براینکه جنگهای علی علیه السلام جهاد بر حق وبرای حفظ معنی و تأویل و حقیقت قرآن بوده چنانکه جنگهای رسول‌الله صلی الله علیه و آله برای تنزیل و نزول ظاهر قرآن بوده.

و آن سه جنگی که علی علیه السلام نمود بحکم فرموده رسول اکرم صلی الله علیه و آله جنگ‌با مسلمین نبوده چون اگر جنگ با مسلمین بود حتماً آنحضرت نهی از آن مینمود نه آنکه امر بآنها نماید و آنها را نام گذاری نماید بنام ناکثین و قاسطین و مارقین که خود دلیل کامل بر ارتدادآنها و قیام در مقابل قرآن بوده چنانچه مشرکین قیام‌در مقابل قرآن نمودند.

پس انقلابات و جنگهای امیر المؤمنین روی عدم حسن سیاست نبوده بلکه روی نفاق و دوئیت و عدم توجه مخالفین بقواعد و قوانین و دستورات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است.

شما اگر از روی علم و انصاف و بیطرفانه برویه و رفتار حکومت شرعی کامل و خلافت پنجسالهٔ آنحضرت و احکامی که بحکام ولایات و مامورین لشکری و کشوری صادر میفرمود مراجعه نمائید (مانند دستوراتی که بمالك اشتر و محمد بن ابی‌بکر در حکومت مصر بعثمان بن حنیف و عبد الله بن عباس در حکومت بصره و بقثم بن عباس در حکومت مکه و بسایر عمّال خود در حین ماموریت های آنها داده که در نهج البلاغه ضبط گردیده) تصدیق خواهید نمود که بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله سیاستمدار عادل نوع پروری مانند علی علیه السلام چشم روزگار ندیده که دوست و دشمن معتقد باین معنی میباشند.

برای آنکه آنحضرت در ورع و تقوی امام المتقین بوده در علم و دانش عالم بکتاب الله وتفسیر و تأویل و ناسخو منسوخ ومحکمو متشابه و مجمل و مفصل آن‌بعلاوه عالم بغیب و شهود بوده.

شیخ - معنای این جملهٔ مبهم‌را نفهمیدم که سیدنا علی کرم الله وجهه را عالم‌بغیب و شهود خواندید معنی غیب و شهود را نفهمیدم متمنی است واضح‌تر بیان فرمائید.

داعی - ابهامی در این معنی نبوده علم بغیب یعنی احاطه بر بواطن امور و آگاهی بر اسرار پوشیده از خلایق که عالم بآن علم بافاضات غیب الغیوب جلّ و علا انبیاء و اوصیاء آنها بودند البته هر یك بمقداریکه خداوند متعال برای آنها صلاح دیده و مقتضای دعوات آنها بوده آگاهی بر امور غیبیه داشتند .

و بعد از خاتم الانبیاء ﷺ عالم بچنین علمی شخص امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة والسلام بوده است .

شیخ - از جنابعالی انتظار نداشتم که عقاید باطله غلات شیعه را (با اینکه از آنها بیزاری میجوئید) بیان نمائید .

بدیهی است که این تعریف بمالایرضی صاحبه میباشد زیرا که علم غیب از مخصوصات ذات باریتعالی میباشد و احدی از عباد در این علم راه ندارد .

داعی - این گفتار شما همان اشتباهی است که عمداً یا سهواً گذشتگان شما نموده‌اند اینك شما هم بدون تفکر و تعقل و تعمق تبعاً للاسلاف بر زبان جاری نمودید و اگر قدری دقیق میشدید کشف حجب بر شما میشد و میدانستید که معتقد بودن بعلم غیب از برای انبیاءعظام و اوصیاء کرام و برگزیدگان حق تعالی ابداً ربطی بغلو ندارد بلکه برای آنها امر عادی بوده است و خود اثبات مقام عبودیت خالص است جهة آنها که عقل و نقل و نص صریح قرآن مجید شاهد بر این معنی میباشد .

علم غیب را غیر از خدا احدی ندانند

شیخ - بی‌لطفی فرمودید که اشاره بقرآن نمودید زیرا که نص قرآن کریم بر خلاف این بیان شما وارد است .

داعی - خیلی ممنون میشوم آیات برخلاف را که میفرمائید قرائت فرمائید .

شیخ - آیات چندی در قرآن کریم شاهد بر این عرض حقیر میباشد اولاً در آیه ۵۹ سورهٔ ۶ (انعام) صریحاً میفرمایند **و عنده مفاتح الغیب لایعلمها الّاهو و یعلم ما فی البرّ و البحر و ما تسقط من ورقة الّا یعلمها ولا حبة فی ظلمات**

الارض ولا رطب ولا یابس الّا فی کتاب مبین (۱) .

این آیه دلیل قاطع است بر اینکه جز ذات پروردگار احدی عالم بعلم غیب نیست و هر کس علم بغیب را برای غیر خدا قائل شود غلو نموده و بندهٔ ضعیف را شریك در صفت خدائی قرار داده و حال آنکه ذات پروردگار معرّی و مبرّای از شریك است ذاتاً و صفةً و اینکه فرمودید سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب بوده است علاوه براینکه اورا در صفت مخصوص خدا شریك قرار داده‌اید مقامش را بالاتر از مقام پیغمبر بزرگ برده‌اید زیرا خود پیغمبر ﷺ مکرر میفرمود من بشری هستم مانند شما و عالم بعلم غیب خدا است و صریحاً اظهار عجز از علم غیب می نمود مگر آیه ۱۱۰ سوره ۱۸ (کهف) را مطالعه ننموده‌اید که فرمود **قل انّما انا بشر مثلکم یوحی الیّ انّما الهکم اله واحد (۲) .**

ونیز در آیه ۱۸۸ سوره ۷ (اعراف) فرمود **قل لااملك لنفسی نفعاً ولا ضرّاً الّا ماشاء الله ولو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و مامسّنی السوء ان انا الّا نذیر و بشیر لقوم یؤمنون (۳) .**

و در آیه ۳۳ سوره ۱۱ (هود) فرموده **ولااقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب (۴) .**

---

(۱) کلید خزائن غیب نزد خداست و کسی جز خدا بر آن آگاه نیست و نیز آنچه در خشکی و دریا است همه را میداند وهیچ برگی از درخت نیفتد مگر آنکه او آگاه است وهیچ دانه‌ در زیر تاریکیهای زمین وهیچ تر وخشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین مسطور است .

(۲) (ای رسول) بگو بامت که من مانند شما بشرهستم (تنها فرق من با شما اینست) که بمن وحی میرسد جز این نیست که خدای شما خدای یکتا است .

(۳) (ای رسول) بگو بامت که من مالك نفع وضرر خویش نیستم مگر آنچه خدا بر من خواسته است واگر من از غیب جز آنچه بوحی میدانم (یعنی بافاضه غیب الغیوب)آگاه بودم برخیر ونفع خود همیشه میافزودم وهیچگاه زیان ورنج نمیدیدم من نیستم مگر رسولی ترساننده وبشارت دهنده اهل ایمان .

(٤) ونمیگویم من بشما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب حق آگاهی دارم .

و در آیه ٦٦ سوره ٢٧ (النمل) فرمود **قل لایعلم من فی السموات والارض الغیب الاّ الله و مایشعرون ایّان یبعثون** (١) .

در صورتیکه خود پیغمبر بصریح این آیات شریفه اذعان دارد به ندانستن علم غیب و این علم را از مخصوصات ذات الهی میداند شما چگونه چنین علمی را جهة علی قائلید پس این عقیده نیست مگر آنکه مقام علی بایستی از مقام پیغمبر بالاتر باشد .

مگر نه اینست که در آیه ١٧٤ سوره٣ (آل عمران) فرموده **و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب** (٢) .

پس روی چه قاعده شما علم غیب را برای غیر خدا قائل میشوید اگر این عقیده غلو نیست که علی را شریك خدا قرار دهید پس غلو چه‌چیز است .

داعی - مقدمات بیانات شما صحیح است و مورد قبول و عقیده همه ما میباشد ولی نتیجه‌ای که‌از مقدمات گفتارتان گرفتید نارسا میباشد .

علم غیب از جانب خدا افاضه بر انبیاء و اوصیاء میشود

اما در مقدمات اولیه که فرمودید عالم بعلم غیب ذات پروردگار است و کلید و مفتاح علم غیب در نزد خدای متعال میباشد و نظر بآیهٔ آخر سورهٔ کهف رسول‌الله خاتم‌الانبیاء ﷺ و تمام انبیاء عظام و اوصیاء کرام وائمه‌طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بشری هستند مانند سایر افراد بشر و در ساختمان هیاکلشان چیزی زیادتی ندارند و آنچه در هیاکل جسمانی دیگران بکار رفته در وجودات مقدسه آنها نیز بکار رفته ابداً شك و شبهه‌ای نیست وعقاید جمیع امامیه همین است وآیاتی که شما قرائت نمودید هر یك در محل خود صحیح است .

و اما آیه سوره مبارکه‌هود را که‌قرائت نمودید مربوط بحضرت نوح شیخ الانبیاء علی نبینا و آله و علیه‌السلام میباشد .

و آنچه مخصوص به پیغمبر با عظمت ما است آیه ٥٠ سوره ٦ (انعام) میباشد که

(١) (ای رسول ما) بگو که در همه آسمانها وزمین جزخدا کسی از علم غیب آگاه نیست وهیچ نمی‌دانند که چه هنگام زنده و برانگیخته خواهند شد .

(٢) خدای متعال همه شما را از سر غیب آگاه نسازد .

وقتی کفار و مشرکین از آنحضرت اقتراح آیات میکردند که چرا گنجی بر او فرود نمیآید وچرا غیب مستمر نمیداند درجواب آنها این آیه شریفه آمد **قل لااقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولااقول لکم انّی ملك ان اتّبع الاّ مایوحی الیّ** (١).

و مقصود از نزول این آیه شریفه جلوگیری از هوس بازیهای مردم جاهل بوده که بدانند دستگاه الوهیت ومقام رسالت ونبوت بالاتر از آنست که مانند خیمه شب بازی در دسترس هوس بازی آنها قرار گیرد .

و اما علم غیبی که ما برای انبیاء و اوصیاء آنها قائلیم شرکت در صفت خدائی نیست بلکه قسمتی از وحی و الهام است که از جانب خدا برآنها نازل وپرده ها برداشته وحقایق را برآنها کشف می نمودند .

خوبست مطالب را باز کنیم وواضح تر بیان حقیقت نمائیم تا کشف حجب گردد و شیّادها نسبت بعقاید شیعیان دخالتهای بیجا ننمایند و تهمتها نزنند ونگویند شیعیان مشرك هستند چون امامان خود را شریك در علم خدا میدانند .

علم بر دو قسم است ذاتی - و عرضی

آنچه ما جماعت شیعه امامیه معتقدیم آنست که علم بر دو قسم است - ذاتی - عَرَضی .

علم ذاتی که ابداً عَرَضی در او راه ندارد **و اطلاق مطلق منحصر بفرد اکمل است مخصوص ذات پروردگار اکبر اعظم میباشد و ما غیر از اثبات اجمالی آن علم راهی بر تصور حقیقت آن نداریم و هر چه تعبیر و تقدیر نمائیم از تنگی عبارت است و الا علم بالذات در محاطهٔ عقل بشر عاجز متصور نمی شود .**

و اما قسم دوم علم عَرَضی است که آدمی اعم از پیغمبر و امت - امام و مأموم ذاتاً دارای علم نمیباشند بعد هاآنها افاضه میشودواین نوع ازعلم بردوقسم است - تحصیلی - ولدنّی - و این هردو قسم از افاضات فیض ربّانی حق تعالی است .

(١) بگو نمی گویم من بشما که خزائن خدا نزد من است و نه مدعیم که از علم غیب آگاهی دارم و نه دعوی کنم که فرشته آسمانم (دعوی من بشما تنها اینست که) من پیروی نمیکنم جزآنچه راکه بمن وحی میرسد .

آن محصلی که تحصیل مینماید تا افاضه حضرت یزدان نباشد زحمات اوبجائی نمیرسد هر چند زحمت بکشد عالم نشود مگر با توجهات حق تعالی منتها با اسباب مدرسه رفتن و معلم دیدن که بمرور ایام بهمان مقدار که زحمت کشیده کسب فیض مینماید.

و اما قسم دوم از علم عرضی‌را علم لدنّی میگویند یعنی بی واسطه کسب فیض مینماید بدون تحصیل وتلقین حروف افاضه مستقیم ازمبدء فیّاض علی الاطلاق میشود وعالم میگردد.

چنانچه در آیه ٦٤ سوره ١٨ (کهف)فرموده **وعلّمناه من لدنّا علماً (١).**

احدی از شیعیان نگفته وادعاء ننموده که علم بمغیبات جزء ذات پیغمبر و امام است یعنی ذاتاً پیغمبر ﷺ و امامها عالم بعلم غیب بوده اند همان قسمی که خدای متعال عالم است.

و اگر کسی چنین ادعائی نماید قطعاً جزء غلات و کافر میباشد وما شیعیان امامیه ازآنها بیزاری میجوئیم.

ولی آنچه ما میگوئیم و عقیده بآن داریم اینست که حضرت احدیت جل و علا مجبور و محدود نمیباشد بلکه فعّال مایشاء و قادر بالاستقلال میباشد در مواقعی که مشیّت او تعلق گیرد بهر خلقی از مخلوقات که صلاح و مقتضی بداند علم و قدرت بدهد قادر وتوانا میباشد.

منتها گاهی بوسیله و واسطهٔ معلم بشری و گاهی بی واسطه افاضه فیض مینماید که از آن علم بی واسطه تعبیر بعلم لدنّی و علم غیب مینمائیم که بدون مکتب رفتن و معلم دیدن درك فیض مینماید بقول شاعر.

نگارمن که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرّس شد

شیخ ـ بیان مقدماتی شما صحیح است ولی مشیّت خداوندی بچنین امر غیرطبیعی تعلق نمی گیرد که از علم غیب خود بدون معلّم و مدرّس افاضه نماید.

(١) وی را از نزد خود علم لدنی(واسرار غیبی) بیاموختیم.

داعی ـ اشتباه شما و أقران شما در همین جا است که قدری فکر نمیکنید حتّی برخلاف عدّه بسیاری از محققین علمای خودتان صحبت میفرمائید و الا این مطلب بقدری ساده و واضح است که محتاج ببحث نمیباشد.

در اینکه خداوند متعال بتمام انبیاء و اوصیاء آنها که بر گزیدگان او هستند باندازه و مقداری که برای محیط هر یك لازم بوده است افاضه غیبی نموده شبهه ای نمی باشد.

شیخ ـ در مقابل این‌آیات منفی قرآن که صریحاً نفی علم غیب راازافراد مینماید چه دلیل مثبتی برمدعای خود دارید.

داعی ـ ما مخالف با آیات منفی قرآن نیستیم زیرا هر آیه ای از قرآن برای امری مخصوص نازل گردیده که گاهی منفی و گاهی مثبت بمقتضای حال بوده است فلذا درباره قرآن بزرگان گفته اند **آیات القرآن یشدّد بعضها بعضاً**.

در مقابل تقاضای مشرکین و کفار که پیوسته از آنحضرت اقتراح آیات میکردند (که فی‌الحقیقة میخواستند مقام‌نبوت رابازیچه دست خود قراردهند)آیات نفی‌نازل‌میشد. ولی برای اثبات اصل موضوع آیات مثبته نازل نموده تا کشف حقیقت گردد.

واما دلائل ازقرآن مجید واخبارصحیحه وتاریخ که مورد توجه علمای خودتان هم میباشد حتی بیگانگان هم تصدیق دارند بسیاراست.

دلائل از آیات قرانیّه براینکه انبیاء و اوصیاءآنها عالم بغیب بودند

شیخ ـ خیلی عجیب است که میفرمائید دلیل مثبت در قرآن کریم است متمنی است آن‌آیات را قرائت فرمائید.

داعی ـ تعجب نفرمائید خودتان هم میدانید منتها صلاحتان نیست تصدیق نمائید زیرا در اثبات مقام خلافت بعقیده خودتان اسباب زحمت میشود یا متابعت از اسلاف شما را واداربتعجب نموده است.

اولا در آیه ٢٦ سوره ٧٢ (جن) صریحاً میفرماید **عالم الغیب فلایظهرعلی غیبه احداً الاّ من ارتضی من رسول فانّه یسلك من بین یدیه ومن خلفه رصداً لیعلم ان**

قد ابلغوا رسالات ربّهم واحاط بما لديهم واحصى كلّشيىء عدداً (۱) .

این آیه شریفه صراحت کامل دارد بر اینکه برگزیدگان وپسندیدگان ازرسل و فرستادگان حق تعالی مستثنای در این علم (غیب) هستند که بآنها افاضه و ابلاغ میفرماید .

ثانیاً همین آیه ای که الان از سوره آل عمران قرائت فرمودید، باول آیه اشاره نمودید ولی بقیه آیه را نخواندید اینك دعاگوتمام آیه را قرائت مینمایم تا بدانید خود دلیلی است برثبوت مرام و گفتار ما که میفرماید **وماكان اللّه ليطلعكم على الغيب ولكن اللّه يجتبى من رسله من يشاء فآمنوا باللّه ورسله وتتّقوا فلكم اجرعظيم(۲) .**

این دو آیه شریفه صریحاً میرساند که بعض افراد بر گزیده که بعنوان رسالت از جانب حق تعالی بر انگیخته شده اند عالم بعلم غیبند باجازه و امر پروردگار متعال واگرعالم بعلم غیب جز ذات خداوند متعال نبود جمله (الاّ) استثنائی معنی نداشت که بفرماید **الاّمن ارتضى من رسول** معلوم است که استثنائی در کار هست و آنها را هم معین فرموده که رسل وفرستادگان او یعنی انبیاء عظام و اوصیاء کرام بودند .

چنانچه درآیه۵۱سوره ۱۱ (هود) میفرماید **تلك من انباء الغيب نوحيها اليك ماكنت تعلمها انت ولاقومك من قبل هذا (۳) .**

و در آیه ۵۲ سوره ٤۲ (شوری) فرموده **وكذلك اوحينا اليك روحاً من**

---

(۱) ذات پروردگار متعال که عالم ودانای غیب است احدی را برعلم غیب خود آگاه نمیکند مگرآن کس که از رسولان برگزیده است که بر محافظت او (فرشتگانرا) ازپیش رو وپشت سر میفرستد (تا اسرار وحی اورا که غیب خداوندی است شیاطین بسرقت گوش نربایند) تا بداند که آن رسولان پیغامهای پروردگار خود رابخلق کاملا رسانیدند وخدا بآنچه نزدرسولان است احاطه کامل دارد وبشماره هرچیز در عالم بخوبی آگاهست .

(۲) خدای متعال همه شما را ازسرغیب آگاه نسازد ولیکن برای این مقام از پیغمبران خود هرکه را مشیت او تعلق گرفت برگزیند پس شما بخدا وپیغمبرش بگروید که هرگاه ایمان آرید و پرهیزکار شوید اجر عظیم خواهید یافت .

(۳) (این حکایت نوح) از اخبار غیب است که پیش ازآنکه ما بتو وحی کنیم تو وقومت هیچ ازآن آگاه نبودید .

امرنا ماكنت تدرى ماالكتاب ولاالايمان ولكن جعلناه نوراً نهدى به من نشاء من عبادنا (۱) .

اگر افاضه علم غیب در عالم نبود پس انبیاء چگونه از بواطن امور خبر میدادند و مردمرا از زندگانی داخلی آنها آگاه می نمودند .

مگردرآیه۴۳سوره۳(آل عمران)ازقول حضرت عیسی علی نبیناوآله وعلیه السلام صریحاً نقل نمی‌نماید که به بنی اسرائیل میفرمود **و انبّئكم بماتاكلون وماتدّخرون فى بيوتكم (۲) .**

آیا خبر دادن از امور داخلی اشخاص اخبار از مغیبات نیست اگر بخواهم تمام آیات قرآن مجید را که در این امور وارد است قرائت نمایم وقت مجلس اقتضا ندارد برای نمونه و شاهد گمان میکنم کافی باشد .

شیخ - این نوع بیانات شما و هم عقیده‌های شما است که سبب پیدایش راه زنیها شده - دسته‌های بازیگران و حقه بازها بعنوان رمّال و جفّار و کف بین و کت بین و طالع بین و سر کتاب بین و امثال اینها در جامعه پیدا شده و گوش مردم بی خبر را بریده جیب خود را پر کرده بعنوان خبر دادن از غیب مردم را با خرافات و موهومات عادت داده باعث بدبختی ها میشوند و خلق را بگمراهی و خروج از حق و حقیقت میکشانند .

مدعیان علم غیب بهر وسیله واسباب کذابند

داعی - عقاید حق باعث بدبختی نمیشود جهل و نادانی ملتها است که آنها را بدر هرخانهٔ میکشاند و الاّ اگر مسلمین دانا میشدند مطابق با دستورات اکیده پیغمبر عظیم الشان خود در پی علم و عالم میرفتند مخصوصاً عارف بقرآن میشدند و از روز اول باب علم مسدود نمیشد در پی اشخاص مجهول و أیادی

---

(۱) وهمین گونه ما روح (و فرشته بزرگ) خود را بفرمان خویش برای وحی بتوفرستادیم واز آن پیش که وحی رسد ندانستی کتاب خدا چیست و نه فهم کردی که راه ایمان وشرع کدامست ولیکن ماآن کتاب وشرع را نور (وحی و معرفت) گردانیدیم که هر کس از بندگان خود را بخواهیم بآن نورهدایت میکنیم .

(۲) وبشما از غیب خبردهم که درخانه‌هاتان چه میخورید وچه ذخیره میکنید .

مرموز نمی رفتند و طعمه هر شغال و روباهی نمیشدند میدانستند که قرآن صریحاً میفرماید **الا من ارتضی من رسول** خصوصاً کلمه رسول راه بازیگران را بسته زیرا این کلمه صراحت کامل دارد براینکه عالم بعلم غیب مخصوص خداوندی که بدون اسباب و آلات و ادوات باشد برگزیدگان از فرستادگان و رسل حق اند .

و اگر کسی جنبه رسالت نداشته باشد یعنی پیغمبر و امام نباشد و مدعی خبردادن از مغیبات بعلم مخصوص خداوندی باشد با رمل یا جفر یا قیافه شناسی یا قهوه خوری یا کت بینی یا کف بینی یا سر کتاب دیدن و امثال اینها قطعاً دروغ گو میباشند و مسلمانان عالم و عارف وتابع قرآن مجید آنها را حق نمیدانند و بسوی آنها نمیروند و فریب آنها را نمیخورند .

چون فهمیده و دانسته‌اند که پیروی از احدی نباید بنمایند جز از قرآن مجید و حاملین و مبیّنین قرآن که خاندان محمد و آل محمد سلام الله علیهم اجمعین باشند که عدیل القرآنند .

خلاصهٔ کلام جز پیغمبر خاتم ﷺ و اوصیاء طاهرین آنحضرت که برگزیدگان حق اند در این امت هر کس دعوی غیب دانی بنماید و بگوید از غیب الهی خبر میدهم مسلّماً کذاب و بازیگر است ولو بهر وسیله و اسباب باشد .

شیخ - انبیاء چون مرکز نزول وحی بودند (بقول شما) علم و اطلاع بر مغیبات پیدا می نمودند - مگر سیدنا علی کرم الله وجهه پیغمبر بوده و یا شریك در امر رسالت بوده که آگاهی بر مغیبات داشته باشد که شما اثبات این مقام را برای او می نمائید .

انبیاء و اوصیاء عالم بغیب بودند

داعی - اولا اینکه فرمودید (بقول شما) چرا عمداً سهو نموده و مغلطه کاری مینمائید چرا نمی‌فرمائید بقول خداوند متعال که میفرماید (بقول شما) داعی از خود چیزی ندارد و ابراز عقیده و ادعائی نمیکنم جز آنکه ناقل قرآن مجید و کاشف حقایق آن هستم بفرمودهٔ رسول خدا ﷺ که مبین قرآن بوده‌است

در مرتبه اول که شواهد از آیات قرآن مجید قرائت نمودم بر اینکه انبیاء و رسل برگزیدگان حق تعالی و عالم بعلم غیب‌اند واکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی نموده‌اند .

و بنقل اخبار غیبیه از خاتم الانبیاء پرداخته‌اند .

که از جمله آنها ابن ابی الحدید معتزلی در ص ٦٧ جلد اول شرح نهج‌البلاغه (چاپ مصر) بعد از نقل حدیثی از رسول اکرم ﷺ که بعلی علیه السلام فرمود **ستقاتل بعدی الناکثین و القاسطین و المارقین (١) .**

گوید این خبر از جمله دلائل نبوت آنحضرت است برای آنکه در اینحدیث اخبار صریح بغیب است که ابداً احتمال تمویه و تدلیس در آن نمیرود زیرا خبر از وقایع بعد از خود داده که عیناً (تقریباً بعد از سی‌سال) واقع شد چه آنکه فرمود با این سه طایفه جنگ خواهی نمود که مراد از ناکثین اهل جمل بودند باغوای طلحه و زبیر وقیادت عایشه بجنگ باعلی برخاستند وقاسطین اهل صفین بودند یعنی اتباع معاویه و مارقین خوارج نهروان بودند که از دین بیرون رفتند انتهی (که قبلاً مشروحاً عرض کردم) .

ثانیاً احدی از شیعیان امامیه دعوای نبوت برای امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین ننموده بلکه رسول اکرم محمد مصطفی ﷺ را خاتم الانبیاء و مستقل در امر نبوت و بلا شریك میدانیم و مدعیان چنین امری را باطل و معتقدین باین عقیده را کافر میشناسیم .

ولی آنحضرت و یازده امام از نسل اورا امامان برحق و اوصیاء و خلفاء منصوص رسول الله ﷺ میدانیم که خداوند بوسیله و واسطه خود آن بزرگوار آنها را آگاه و مطلع بر اسرار و مغیبات نمود .

ما معتقدیم همان پرده‌ای که در مقابل دیدگان عالمیان است که نمی بینند در این عالم مگر آنچه ظاهر و نمایان است در مقابل دیدگان انبیاء و اوصیاء آنها هم میباشد

(١) زود است که جنگ نمائی بعد از من با ناکثین وقاسطین ومارقین .

ولی باقتضای زمان و مکان همان خدای عالم الغیب که قادر بر افاضه فیض میباشد بمقداریکه مقتضی بوده و صلاح می دانسته پرده را از مقابل دیدگان آنها بر داشته که پشت پرده را میدیدند لذا از مغیبات خبر میدادند .

و هر گاه صلاح نبوده پرده افتاده و بی خبر بودند (بهمین جهت در بعض اخبار است که گاهی اظهار بی اطلاعی مینمودند) .

فلذا میفرماید **لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر (۱)** .

یعنی من استقلالا و از پیش خود خبری از غیب ندارم مگر پرده بالا رود و افاضه فیض یزدانی گردد .

شیخ – کجا و چه جاپیغمبر بآنها اطلاع داده که بوسیله پیغمبر آگاه برحقایق مستوره‌شدند .

داعی – آیا بحکم آیات قرآنیه که ببعض از آنها اشاره نمودیم شما رسول اکرم خاتم الانبیاء ﷺ را مرتضی و بر گزیده از خلق و رسول حق تعالی میدانید یا خیر .

شیخ – سؤال عجیبی نمودید بدیهی است که آن حضرت ﷺ مرتضی و خاتم الانبیاء بوده است .

داعی – پس بحکم آیه شریفه **عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الاّ من ارتضی من رسول** پیغمبر خاتم عالم بعلم غیب بوده چه آنکه در این آیه میفرماید خدای عالم الغیب از علم غیب خود بمرتضای از رسل و فرستادگان خود افاضه میفرماید .

شیخ – بر فرض که آنحضرت عالم بغیب بوده چه ربطی دارد باینکه سیدنا علی کرم الله وجهه هم بایستی عالم بغیب باشد .

داعی – اگر آقایان محترم از جمودت و تقلید اسلاف خارج و قدری توسعه در فکر دهید و باخبار صحیحه و حالات رسول الله ﷺ دقت نمائید مطلب بخودی خود واضح و آشکار میگردد .

شیخ – اگر ما فکرمان مقصور است شما که بحمد الله فکرتان باز و

(۱) اگر من (استقلالا) علم غیب میدانستم خوبیهای خود را زیاد مینمودم .

طلیق اللسانید بفرمائید کدام خبر است که اثبات علم غیب برای سیّدنا علی کرم الله وجهه مینماید .

اگر بایستی علم غیبی برای اوصیاء و خلفاء رسول الله باشد استثناء معنی ندارد حتماً باید خلفاء بالاخص خلفاء راشدین رضوان الله علیهم اجمعین عالم بغیب باشند و حال آنکه می بینیم هیچ یك از خلفاء چنین ادعائی ننمودند بلکه مانند خود پیغمبر ﷺ اظهار عجز می نمودند چگونه سیّدنا علی کرّم الله وجهه را شما منحصراً استثناء مینمائید !!! .

داعی – اولا جواب شما را در اظهار عجز پیغمبر اکرم ﷺ دادم که آن حضرت مستقل در احاطه بر امور غیبیه نبوده بلکه با افاضه حضرت غیب الغیوب آگاه بر حقایق بوده آنجا که میفرماید اگر غیب میدانستم بر خوبیهای خود میافزودم اشاره بآن است که من مانند خدای متعال دارای علم حضوری نیستم بلکه هر گاه افاضه میشد و پرده دار عالم غیب پرده را ازمقابل او بر میداشت حقایق مستوره بر او مکشوف میشد فلذا خبر ها از غیب میداد .

ائمه طاهرین خلفاء برحق عالم بغیب بودند

ثانیاً فرمودید اگر علم غیبی بوده نبایستی در خلفاء استثناء باشد فرمایش صحیح و محکمی فرمودید ما هم همین عقیده را داریم اختلاف ما و شما از همین جا شروع میشود .

ماهم میگوئیم که خلفاء رسول الله بایستی مانند خود آنحضرت عالم بظواهر و بواطن امور باشند بلکه بتمام معنی و در جمیع صفات باستثنای مقام نبوت و رسالت و شرائط خاصه نبوت (که عبارت از نزول وحی و کتاب واحکام باشد) باید خلفاء و اوصیاء آن حضرت مثل او باشند .

منتها شما خلفاء برگزیدهٔ خلق یعنی کسانی را که عدّه‌ای از مردم جمع شدند وآنهارا خلیفه خواندند ولو پیغمبر آنها را لعن نموده (مانند معاویه علیه الهاویه) خلیفه الرسول میخوانید .

ولی ما میگوئیم که خلفاء و اوصیاء رسول‌الله کسانی هستند که آنحضرت خود نصّ بر وجود آنها نموده مانند نصوص انبیاء سلف بر اوصیاء خود .

و البته آن‌خلفاء واوصیائی که رسول اکرم (ص) نصّ بر آنهانموده بدون استثناء مظهر تام و تمام آنحضرت بودند بهمین جهة همگی‌آنها عالم بغیب و بواطن‌امور بودند .

و آن خلفاء برحق ومنصوص دوازده نفر بودند که در اخبار شما هم بعدد ونامهای آنها روایت شده است و آنها دوازده امام بر حق شیعه از عترت و اهل بیت رسالت امیرالمؤمنین علی و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت بودند .

و دلیل بر اینکه دیگران خلفاء منصوص رسول‌الله (ص) نبودند همان فرمودهٔ شما است که جمیع اکابر علماء خودتان هم تصدیق نموده‌اند که پیوسته اظهار عجز از مطلق علم مینمودند تا چه‌رسد بعلم غیب بر بواطن امور .

ثالثاً فرمودید بکدام‌خبر اثبات‌علم غیب‌برای‌مولانا امیرالمؤمنین (ع) مینمائیم .

احادیث بسیاری در این باب از رسول اکرم (ص) رسیده از جمله حدیث مهمی است که مکرر در ازمنه و امکنهٔ مختلفه بر لسان مبارك آن حضرت جاری گردیده وبنام حدیث مدینه در میان احادیث شهرت پیدا نموده که تقریباً از متواترات فریقین (شیعه و سنی) میباشد که آن حضرت علی (ع) را منحصراً و منفرداً باب علم و حکمت خود معرفی و باین عبارت فرمود **انا مدینة العلم و علیّ بابها و من اراد العلم فلیات الباب (۱).**

شیخ - این حدیث‌در نزد علمای ما بثبوت نرسیده و اگر باشد خبر واحد است و یا از ضعاف اخبار میباشد ؟! .

در نقل روات و ناقلین حدیث مدینه

داعی - بی لطفی فرمودید که چنین خبر محکم و متواتری‌را خبر واحد و ازضعاف اخبار‌بحساب آوردید وحال آنکه اکابر علماء خودتان صحّت آن را تصدیق نموده‌اند .

(۱) من که (رسول‌الله هستم) شهرستان‌علمم وعلی درو باب آن شهرستان علم است‌هرکس‌اراده دارد علم مرا (یعنی میخواهد‌ازعلم‌من بهره‌بردارد) پس‌بایدبرودبیاب (یعنی بسوی‌علی‌علیه‌السلام) .

خوبست مراجعه نمائید بکتب معتبره خودتان مانند جمع الجوامع سیوطی و تهذیب الاثار محمد بن جریر طبری و تذکرة الابرار سید محمد بخاری و مستدرك حاکم نیشابوری و نقد الصحیح فیروز آبادی و کنزل العمال متقی هندی و کفایت الطالب گنجی شافعی و تذکرة الموضوعات جمال الدین هندی که گوید **فمن حکم بکذبه فقد اخطاء** (۱) و روضة الندیه امیر محمد یمانی و بحر الاسانید حافظ ابو محمد سمرقندی و مطالب السئول محمد بن طلحه شافعی و غیر هم که عموماً حکم بصحت‌این حدیث شریف نموده‌اند .

چه آنکه این حدیث با عظمت‌بطرق مختلفه و اسناد متفاوته از بسیاری ازاصحاب و تابعین از قبیل مولانا امیرالمؤمنین علی (ع) و ابا محمد حسن بن علی علیهما السلام (سبطا کبر رسول‌الله (ص)) و امام‌المفسرین(حبرامت)عبدالله بن عباس وجابر بن‌عبدالله انصاری و عبدالله بن مسعود و حذیفة بن‌الیمان‌و عبدالله بن عمر و انس بن مالك وعمرو بن عاص (از صحابه عظام) .

و امام زین‌العابدین علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر علیهم السلام واصبغ ابن نباته و جریر الضبی و حارث بن عبدالله هَمدانی کوفی و سعدبن طریف الحنظلی کوفی و سعیدبن‌جبیر اسدی کوفی و سلمة بن کهیل حضرمی کوفی و سلیمان بن مهران اعمش کوفی و عاصم‌بن حمزه سلولی کوفی وعبدالله بن عثمان بن‌خیثم القاری‌المکی‌وعبدالرحمن ابن عثمان وعبدالله بن عسیلة المرادی ابو عبدالله صنابحی و مجاهد بن جبیر ابوالحجاج المخزومی المکی (از تابعین) .

و از سلسله جلیله علماء فخام و محدثین عظام و مورخین کرام خودتان (علاوه بر جمهور علماء شیعه) بسیارند که آنچه داعی دیده‌ام گمان میکنم قریب دویست نفر از جهابذهٔ بزرگان خودتان این حدیث شریف را نقل نموده‌اند و آنچه الحال در نظر دارم نقل قول بعض از آنها را بعرض میرسانم تا جناب شیخ خجالت نکشند بدانند

(۱) کسیکه حکم بدروغ بودن این حدیث بنماید بتحقیق خطاء نموده‌است .

روی عادت تبعاً للاسلاف خدشه در سند حدیث نمودند و الّا عند العموم مطلب واضح و آشکار میباشد .

از جملهٔ أکابر علماء شما

(۱) محمد بن جریر طبری مفسّر و مورخ قرن سیم متوفی ۳۱۰ قمری در تهذیب الاثار .
(۲) حاکم نیشابوری متوفی ۴۰۵ در ص ۱۲۶ و ۱۲۸ و ۲۲۶ جلد سیم مستدرک .
(۳) ابوعیسی محمد ترمذی متوفی ۲۸۹ در صحیح خود .
(۴) جلال الدین سیوطی متوفی سال ۹۱۱ در جمع الجوامع و در ص ۳۷۴ جلد اول جامع الصغیر .
(۵) ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی متوفی ۳۶۰ در کبیر واوسط .
(۶) حافظ ابو محمد حسن سمرقندی متوفی ۴۹۱ در بحر الاسانید .
(۷) حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی ۴۳۰ در معرفة الصحابه .
(۸) حافظ ابو عمرو یوسف بن عبدالله بن عبدالبر قرطبی متوفی ۴۶۳ در ص ۴۶۱ جلد دوم استیعاب .
(۹) ابوالحسن فقیه شافعی علی بن محمد بن طیب الجلابی ابن مغازلی متوفی ۴۸۳ در مناقب .
(۱۰) ابوشجاع شیرویه همدانی دیلمی متوفی ۵۰۹ در فردوس الاخبار .
(۱۱) ابوالموید خطیب خوارزمی متوفی ۵۶۸ در ص ۴۹ مناقب و در ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین .
(۱۲) ابوالقاسم ابن عساکر علی بن حسن دمشقی متوفی ۵۷۱ در تاریخ کبیر .
(۱۳) ابوالحجّاج یوسف بن محمد آندلسی متوفی ۶۰۵ در ص ۲۲۲ جلداول (الف باء) .
(۱۴) ابوالحسن علی بن محمد بن اثیر جزری متوفی ۶۳۰ در ص ۲۲ جلد چهارم اسدالغابه .
(۱۵) محب الدین احمدبن عبدالله طبری شافعی متوفی ۶۹۴ در ص ۱۲۹ جلد اول ریاض النضرة و ص ۷۷ ذخایر العقبی .

(۱۶) شمس الدین محمد بن احمد ذهبی شافعی متوفی ۷۴۸ در ص ۲۸ جلد چهارم تذکرة الحافظ .
(۱۷) بدرالدین محمد زرکشی مصری متوفی ۷۴۹ در ص ۴۷ جلد سیم فیض القدیر .
(۱۸) حافظ علی بن ابی بکر هیثمی متوفی ۸۰۷ در ص ۱۱۴ جلد نهم مجمع الزوائد .
(۱۹) کمال الدین محمد بن موسی دمیری متوفی ۸۰۸ در ص۵۵ جلد اول حیات الحیوان.
(۲۰) شمس الدین محمد بن محمد جزری متوفی ۸۳۳ درص۱۴ اسنی المطالب .
(۲۱) شهاب الدین ابن حجر احمد بن علی عسقلانی متوفی ۸۵۲ در ص ۳۳۷ جلد هفتم تهذیب التهذیب .
(۲۲) بدرالدین محمود بن احمد عینی حنفی متوفی ۸۵۵ در ص ۶۳۱ جلد هفتم عمدة القاری .
(۲۳) علی بن حسام الدین متقی هندی متوفی ۹۷۵ درص۱۵۶ جلد ششم کنزل العمّال .
(۲۴) عبدالرؤف المناوی شافعی متوفی ۱۰۳۱ در ص ۴۶ جلد سیم فیض القدیر شرح جامع الصغیر
(۲۵) حافظ علی بن احمد عزیزی شافعی متوفی ۱۰۷۰ درص ۶۳ جلد دوم سراج المنیر شرح جامع الصغیر .
(۲۶) محمد بن یوسف شامی متوفی ۹۴۲ در سبل الهدی والرشاد فی اسماء خیرالعباد .
(۲۷) محمد بن یعقوب فیروز آبادی متوفی ۸۱۷ در نقدالصحیح .
(۲۸) امام احمد بن حنبل متوفی ۲۴۱ مکرر در مجلدات مناقب مسند .
(۲۹) ابوسالم محمد بن طلحه شافعی متوفی ۶۵۲ درص ۲۲ مطالب السئول .
(۳۰) شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حموینی متوفی ۷۲۲ درفرائد السمطین .
(۳۱) شهاب الدین دولت آبادی متوفی ۸۴۹ درهدایت السعداء .
(۳۲) علامة سمهودی سید نورالدین شافعی متوفی ۹۱۱ درجواهرالعقدین .
(۳۳) قاضی فضل بن روزبهان شیرازی درابطال الباطل .
(۳۴) نورالدین بن صباغ مالکی متوفی ۸۵۵ درص ۱۸ فصول المهمه .
(۳۵) شهاب الدین ابن حجر مکی (متعصّب عنود) متوفی ۹۷۴ درص ۷۳ صواعق

(۳۶) جمال الدین عطاء الله محدث شیرازی متوفی ۱۰۰۰ دراربعین .

(۳۷) علی قاری هروی متوفی ۱۰۱۴ درمرقاة شرح برمشکوة .

(۳۸) محمد بن علی الصبّان متوفی ۱۲۰۵ درص ۱۵۶ أسعاف الراغبین .

(۳۹) قاضی محمد بن علی شوکانی متوفی ۱۲۵۰ در فوائد المجموعه فی الاحادیث الموضوعه .

(٤۰) شهاب الدین سید محمود آلوسی بغدادی متوفی ۱۲۷۰ درتفسیر روح المعانی .

(٤۱) امام غزّالی درإحیاء العلوم .

(٤۲) میرسید علی همدانی فقیه شافعی در مودة القربی .

(٤۳) ابو محمد احمد بن محمد عاصمی در زین الفتی شرح سوره (هل أتی) .

(٤٤) شمس الدین محمد بن عبدالرحمن سخاوی متوفی ۹۰۲ درمقاصد الحسنة .

(٤٥) شلیمان بلخی حنفی متوفی ۱۲۹۳ درباب ۱٤ ینابیع المودة .

(٤٦) یوسف سبط ابن جوزی درص ۲۹ تذکرة خواص الامه .

(٤۷) صدرالدین سید حسین فوزی هروی در نزهة الارواح .

(٤۸) کمال الدین حسین میبدی در شرح دیوان .

(٤۹) حافظ ابوبکر احمدبن علی خطیب بغدادی متوفی ٤٦۳ در ص ۳۷۷ جلد دوم و ص ۳٤۸ جلد چهارم وص ۱۷۳ جلد هفتم تاریخ خود بالاخره بسیاری از اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود - که بعض از آنها با شرح و بسط کامل در اطراف مطلب و تصدیق بصحت - این حدیث شریف را نقل نموده اند که از جمله آنها.

(۵۰) محمد بن یوسف گنجی شافعی متوفی ٦۵۸ در آخر باب ۵۸ کفایت الطالب بعد از نقل سه خبر مسنداً از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم گوید ،

فقد قال العلماء من الصحابة والتابعين و اهل بيته بتفضيل علیّ عليه السلام و زيادة علمه و غزارته وحدّة فهمه و وفور حكمته و حسن قضاياه و صحّة فتواه - وقدكان ابوبكر وعمروعثمان و غيرهم من علماء الصحابة يشاورونه

في الاحكام ويأخذون بقوله في النقض والابرام اعترافاً منهم بعلمه ووفور فضله ورجاحة عقله وصحة حكمه - وليس هذا الحديث في حقّه بكثير لان رتبته عند الله و عند رسوله «ص» وعند المؤمنين من عباده اجلّ و اعلا من ذلك (۱) .

و امام احمد بن محمد بن الصديق مغربی ساکن قاهره مصر درتصحیح اینحدیث شریف کتابی نوشته است بنام فتح الملك العلیّ بصحة حدیث باب مدینة العلم علیّ (که در سال ۱۳۵٤ هجری در مطبعهٔ اعلامیه مصر چاپ گردیده و در کتابخانهٔ خصوصی حقیر موجود است) .

اگر بهمین مقدار قلبتان آرام نشد و بازهم میل دارید حاضرم مبسوط تر بعبارات مختلفه نقل اخبار دراین باب بنمایم .

سید عدیل اختر - (ازفضلاء وادباء وأئمه سنت و جماعت) چون مکرر در اخبار دیده ام که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده نقل فضایل علی کرم الله وجهه عبادت است حتی دیدم عالم فاضل فقیه ادیب میرسید علی همدانی شافعی در مودة القربی نقل مینماید که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده در هر مجلسی که ذکر فضایل و مناقب علی شود ملائکه آسمان ها بآن مجلس توجه پیدا نموده و برای اهل آن مجلس از درگاه حق تعالی طلب رحمت و مغفرت مینمایند .

علاوه براین معنی نقل حدیث از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خود عبادت است فلذا مقتضی است چنانچه حاضردارید مجلس را بیش از پیش مرکز عبادت کاملتری قرار دهید بنقل چند حدیث مبسوط تر ازرسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله .

در بیان حدیث انا دارالحکمة

داعی - از جمله احادیث مستفیضه که ممکن است بحد تواتر رسیده باشد زیرا که روات فریقین

---

(۱) خلاصه معنی آنکه علماء از صحابه وتابعین واهل البیت اقرار واعتراف نموده اند به برتری وتفضیل علی علیه السلام وزیادتی علم او وغزارت وحدت فهم وفور حکمت وصحت فتاوا ونیکوئی در قضایا واحکام او وابوبکر وعمر وعثمان وعلماء صحابه با آنحضرت در احکام دین مشورت مینمودند - در نقض وابرام احکام حکم آنحضرت را قبول مینمودند با اقرار واعتراف بعلم ووفور فضل ورجحان عقل وصحت حکم آنحضرت را و این حدیث برای آنحضرت زیاد نیست چه آنکه رتبه ومقام آنحضرت در نزد خدا وپیغمبر ومؤمنین از عباد اجلا واعلای از اینها میباشد .

(شیعه و سنی) از قبیل امام احمدبن حنبل درمناقب مسند و حاکم درمستدرك ومولی‌علی متقی در ص ۴۰۱ از جزء ششم کنزالعمال وحافظ ابونعیم اصفهانی در ص ٦٤ جلد اول حلیة الاولیاء و محمد بن صبان مصری در اسعاف الراغبین و ابن مغازلی فقیه شافعی در مناقب و جلال الدین سیوطی در جامع الصغیر و جمع الجوامع و لئالی المصنوعه و ابو عیسی ترمذی در ص ۲۱٤ جلد دوم صحیح و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و شیخ سلمان بلخی حنفی در ینابیع الموده و محمد بن یوسف گنجی شافعی در کفایت الطالب و سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه و ابن حجر مکی در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ صواعق محرقه و محب الدین طبری در ریاض النظرة و شیخ الاسلام حموینی‌درفرائد السمطین وابن صباغ مالکی درفصول المهمه و ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه و بسیاری دیگر از اکابر علماء خودتان گذشته از عموم علماء شیعه‌آن را نقل نموده و حکم برصحت آن کرده اندکه رسول اکرم ﷺ فرمود **انا دارالحکمة و علی بابها ـ و من ارادالحکمة فلیات الباب (۱)**.

و محمد بن یوسف گنجی باب۲۱ کفایت الطالب را اختصاص باین حدیث شریف داده و بعد از نقل خبر با سلسلهٔ اسناد آن اظهار نظر و بیانی دارد تاآنجا که گوید این حدیثی است بسیار عالی و نیکو که ازآن حکمت وفلسفهٔ اشیاء وبیان امر و نهی و حلال و حرام که‌خداوند به‌پیغمبر ﷺ تعلیم نموده بعلی علیه‌السلام هم‌مرحمت فرموده فلذافرمود علی باب حکمت من است بآن مراجعه نمائید تا کشف حقایق شود.

و نیز ابن مغازلی شافعی درمناقب و ابن عساکردرتاریخ خود با ذکرطریق‌حدیث از مشایخ خود وخطیب خوارزمی در مناقب و شیخ الاسلام حموینی در فرائد و دیلمی در فردوس و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۸ کفایت الطالب و شیخ سلیمان بلخی حنفی درباب ۱٤ ینابیع الموده و بسیاری از اکابر علماء خودتان از ابن عباس وجابر بن عبدالله انصاری روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ گرفت بازوی علی علیه‌السلام راوفرمود

(۱) من خانه حکمتم وعلی در و باب آن خانه میباشد هرکس اراده دارد از حکمت من بهره بردارد برود در خانه علی (ع).

هذا امیر البررة و قاتل الکفرة منصور من نصره مخذول من خذله فمدّبها صوته ثم قال انا مدینة العلم و علیّ بابها فمن اراد العلم فیات الباب (۱).

و نیز شافعی آورده که رسول اکرم ﷺ فرمود **انا مدینة العلم وعلیّ بابها و انّ البیوت لایدخلها الّامن باب (۲)**.

و صاحب مناقب فاخره از ابن عباس روایت نموده که رسول خدا ﷺ فرمود من شهرستان علمم و علی در آنست پس هر کس علم دین میخواهد باید ازآن در درآید بعد از آن فرمود من شهرستان علمم و تویا علی باب آن هستی دروغ گوید آن کسیکه گمان نماید بمن میرسد بدون واسطهٔ تو.

و ابن ابی الحدید در چند جای از شرح نهج البلاغه و ابواسحق ابراهیم بن سعد الدین محمد حموینی در فرائد السمطین از ابن عباس ـ و أخطب الخطباء خوارزمی در مناقب از عمرو بن عاص ـ و امام الحرم احمد بن عبدالله شافعی در ذخایر العقبی ـ و امام احمد بن حنبل در مسند و میرسید علی همدانی در مودة القربی حتی ابن حجر متعصب در ص ۷۵ ضمن فصل دوم از باب ۹ حدیث نهم از چهل حدیثی که در فضایل علی علیه‌السلام در صواعق محرقه‌آورده از بزاز و طبرانی در اوسط از جابر بن‌عبدالله و ابن‌عدی ازعبدالله بن عمر و حاکم و ترمذی از علی علیه‌السلام نقل نموده اند که رسول خدا ﷺ فرمود **انا مدینة العلم و علیّ بابها فمن ارادالعلم فلیات الباب**.

آنگاه در ذیل این حدیث گوید مردم قصیرالفکر مضطرب شدند در این حدیث و جماعتی گفتند این‌حدیث از موضوعات است (از قبیل‌ابن‌جوزی‌ونووی) ولی حاکم (صاحب مستدرك که قولش در نزد شما سندیت دارد) وقتی این حرفها راشنید گفت **ان الحدیث صحیح** ـ بدرستیکه این حدیث صحیح است انتهی.

از این قبیل اخبار در کتب معتبرهٔ شما بسیار رسیده که وقتی مجلس بیش از

(۱) این (مرد علی بن ابیطالب) امیر ورئیس مردمان نیکوکار وقاتل‌کفار است نصرت یابد یاری‌کننده او وخوارمیشود خوارکننده او بعد ازآن صدای مبارك را بلند نمود وفرمودکه من شهرستان علمم وعلی دروازه‌آنست پس‌هرکس‌اراده دارد از علوم مخصوصه من بهره بردارد پس باید ازآن در بیاید (که مراد علی‌بن ابی طالب باشد).

(۲) من مدینه وشهرستان علم هستم وعلی باب‌آن است وبرخانه ها نمیشود داخل‌شدمگر از درآنها یعنی بعلوم مکنونهٔدر شهرستان وجود من نخواهید رسید مگر بوسیله علی بن‌ابیطالب.

این اجازه نقل آنها را نمیدهد .

توضیح در اطراف حدیث

بدیهی است الف و لام **العلم** در حدیث شریف الف و لام جنس است یعنی هر چیزی که اطلاق علم بر او میشود ظاهراً و باطناً صورتاً و معناً در نزد رسول خدا ﷺ بوده و باب تمام آن علوم علی علیه‌السلام بوده .

مرحوم علامة الدقیق میر سید حامد حسین دهلوی صاحب عبقات الانوار دو جلد از مجلدات ضخیم عبقات الانوار را که هر جلدی بقدر صحیح بخاری بلکه بیشتر است در اطراف سنداین حدیث شریف و صحت آن نوشته الحال نظر ندارم بچند سندفقط ازطرف اکابر علماء سنت و جماعت اثبات این حدیث را بنحو تواتر ابراز داشته خوب نظر دارم که وقتی میخواندم پیوسته طلب‌رحمت برای روح پر فتوح آن‌شخصیت بزرگ می‌نمودم که چه مقدار زحمت کشیده و چه اندازه تبحر داشته خوبست آقایان محترم آن کتاب را تهیه و مطالعه نمائید تا موردتصدیق قرار دهید که‌علی علیه‌السلام در صحابه رسول الله ﷺ منحصر بفرد بوده .

یکی از ادلهٔ ظاهره بر اثبات خلافت بلافصل علی علیه‌السلام همین حدیث شریف است از جهة آنکه باتفاق عقل و نقل در هر قوم و ملت علماء برجهال حق تقدم دارند خاصه آنکه رسول اکرم ﷺ امر کند که هر کس میخواهد از علم من بهره بر دارد باید برود در خانه علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام .

شما را بخدا انصاف دهید آیاسزاوار بود باب علمی را که پیغمبر خود بروی امت گشاده مردم مسدود نمایند و باب دل بخواه بگشایند که فاقد مراتب علمی باشد .

شیخ - در اینکه این‌حدیث مورد توجه عموم‌علمای ما بوده و در اطراف‌آن بحث بسیار شده شبهه‌ای نیست بعضی آنرا ضعیف و خبر واحد و در نزد بعضی بحد تواتر آمده ولی چه ربطی دارد با علم لدنی و اینکه سیدنا علی کرم الله وجهه عالم بعلم غیب‌وآگاه بر بواطن بوده .

داعی - یا توجه‌بعرایض ودلائل داعی‌نمی‌نمائید یا بی لطفی کامل نموده مغلطه میفرمائید .

علی علیه‌السلام عالم بغیب بوده

مگر قبلا عرض نکردم که بتصدیق خودتان پیغمبر خاتم ﷺ مرتضای از خلق بوده است و بحکم آیه شریفه **عالم‌الغیب فلا یظهر علی غیبه احداً الآمن‌ارتضی من‌رسول** - خداوند متعال پرده ها از مقابل دیده آنحضرت برداشته و استثناءً از علوم غیبیه بآنحضرت افاضه فرموده پس از جمله علومی که در شهرستان وجود آن حضرت موجود بوده علم و اطلاع بر مغیبات عالم وجود بوده است که بآن قوهٔ خدا داده جمیع بواطن امور در نزد آنحضرت حاضر بوده و بمقتضای بیان آنحضرت که مورد قبول ما و شما و جمیع اکابر علمای سنت و جماعت است که ببعض از آنها اشاره نمودیم فرمود **انا مدینة العلم و علیّ بابها** از جمیع‌علومی که در مدینه و شهرستان وجود آنحضرت بود وبوسیله باب‌علم (علی علیه‌السلام) میتوان استفاده ازآن نمود علم و اطلاع برمغیبات‌است که قطعاً علی علیه‌السلام عالم باسرار و بواطن امور بوده هم چنانیکه آگاه بر ظواهر احکام و حقایق امور بوده است .

چون پایه و اساس علم آن خاندان جلیل قرآن مجید بوده آگاه بر علوم قرآن ظاهراً و باطناً بعد از رسول خدا ﷺ علی علیه‌السلام بوده چنانچه اکابر علماء خودتان تصدیق باین معنی دارند .

علی علیه‌السلام عالم بظاهر و باطن قرآن بوده

از جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در ص ۶۵ جلداول حلیةالاولیاء و محمد بن یوسف گنجی شافعی‌درباب ۷۴ کفایت الطالب و سلیمان بلخی‌درص۷۴ ضمن باب ۱۴ ینابیع‌الموده ازفصل‌الخطاب مسنداً از عبدالله بن مسعود کاتب‌الوحی‌نقل‌نموده‌اند که گفت **انّ القرآن انزل علی سبعة احرف ما منها حرف الاّوله ظهر و بطن و انّ علیّ بن ابیطالب عنده علم الظاهر و الباطن (۱)** .

(۱) قرآن نازل‌گردیده برهفت حرف وهر حرفی از آنها ظاهری دارد وباطنی ونزد علی بن‌ابیطالب علیه‌السلام علم ظاهر وباطن قرآن میباشد .

پیغمبر هزار باب از علم در سینهٔ علی باز نمود

اکابر علماء خودتان در کتب معتبرهٔ خود تصدیق دارند که علی علیه‌السلام صاحب علم لدنّی بوده چون مرتضای از خلق بعد از رسول الله بوده که از جمله آنها حجة الاسلام ابوحامد غزّالی است که در کتاب بیان علم لدنی نقل نموده که علی علیه‌السلام فرمود رسول خدا ﷺ زبان خود را در دهان من گذارد پس برای من از لعاب دهان آنحضرت هزار باب از علم باز شد که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود.

و نیز خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در ص ۷۷ ضمن باب ۱٤ ینابیع المودة از أصبغ بن نباته نقل میکند که گفت شنیدم از امیر المؤمنین علی علیه‌السلام که میفرمود **انّ رسول اللّه (ص) علّمني ألف باب و كل باب منها يفتح ألف باب فذلك ألف ألف باب حتّى علمت ما كان و ما يكون الى يوم القيمة و علم المنايا و البلايا و فصل الخطاب (۱).**

و نیز در همان باب از ابن مغازلی فقیه شافعی نقل مینماید بسند خودش از ابی الصباح از ابن عباس از رسول اکرم ﷺ که فرمود **لمّا صرت بين يدی ربّي كلّمني و ناجاني فما علمت شيئاً الّا علّمته عليّاً فهو باب علمي (۲).**

و نیز همین خبر را از موفق بن احمد خوارزمی اخطب الخطباء باین طریق نقل میکند که آنحضرت فرمود **اتاني جبرئيل بدرنوك من الجنّة فجلست عليه فلمّا صرت بين يدی ربّي كلّمني و ناجاني فما علمت شيئاً الّا علّمته عليّاً فهو باب علمي ثمّ دعاه اليه فقال يا عليّ سلمك سلمي و حربك حربي و انت العلم فيما بيني و بين امّتي (۳).**

در این باب اخبار بسیاری از اکابر علماء خودتان مانند امام احمد بن حنبل و محمد ابن طلحه شافعی و اخطب الخطباء خوارزمی و ابو حامد غزّالی و جلال الدین سیوطی

(۱) بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله یاد داد بمن هزار باب که از هر بابی از آنها باز میشود هزار باب پس این میشود هزار هزار باب تا آن که دانستم آنچه شده و آن چه میشود تا روز قیامت و دانستم علم بلایا و منایا و فصل الخطاب را.

(۲) چون شب معراج بمقام قرب حق رسیدم خداوند بامن حرف زد و نجوی نمود پس آنچه یاد گرفتم یاد دادم بعلی پس علی است باب علم من.

(۳) جبرئیل پیش من آمد با گلیمی از بساطهای بهشت پس من بر او نشستم تا رسیدم بمقام قرب حق پس حقتعالی بامن حرف زد و نجوی نمود آنچه از خدا گرفتم بعلی یاد دادم پس او است باب علم من آنگاه علی را خواند و فرمود یا علی صلح وسلم با تو صلح وسلم با من است و جنگ با تو جنگ با من است و تو ئی علم بین من و بین امت من.

و امام احمد ثعلبی و میر سید علی همدانی و دیگران رسیده که بطرق مختلفه و الفاظ و عبارات متفاوته نقل نموده اند که رسول اکرم ﷺ هزار باب از علم که از هر بابی هزار باب دیگر باز میشود در سینه علی علیه السلام بودیعه گذارد.

و نیز حافظ ابو نعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و مولی علی متقی در ص ۳۹۲ جلد ششم کنز العمّال و ابویعلی از کامل بن طلحه از ابن لهیعه از حیی بن عبد مغافری از ابو عبدالرحمن حبلی از عبدالله بن عمر روایت نموده اند که رسول اکرم ﷺ در مرض موت خود فرمود **ادعوا الىّ اخي فجاء ابو بكر فاعرض عنه ثم قال ادعوا الىّ اخي فجاء عثمان فاعرض عنه ثم دعي له عليّ فستره بثوبه و اكبّ عليه فلمّا خرج من عنده قيل له ما قال لك قال علّمني ألف باب كلّ باب يفتح ألف باب (۱).**

حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی متوفی سال ٤۳۰ قمری در ص ٦٥ جلد اول حلیة الاولیاء در فضائل علی علیه‌السلام و محمد جزری در ص ۱٤ أسنی المطالب و محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ٤۸ کفایت الطالب مسنداً از احمد بن عمران بن سلمة بن عبدالله نقل نموده‌اند که گفت نزد رسول خدا بودیم پس سؤال شد از علی ابیطالب حضرت فرمود **قسّمت الحكمة عشرة اجزاء فاعطي عليّ تسعة اجزاء و الناس جزءاً واحداً (۲).**

و نیز ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و متقی در ص ۱٥٦ و ٤۰۱ جلد پنجم کنز العمّال از بسیاری از اکابر علماء نقل نموده و ابن مغازلی فقیه شافعی در فضائل و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱٤ ینابیع المودة باهمین اسناد از عبد الله بن مسعود (کاتب الوحی) و محمد بن طلحه شافعی در ص ۲۱ مطالب السئول نقلا از حلیه از علقمة بن عبدالله روایت نموده اند که از رسول اکرم ﷺ از علی علیه‌السلام سؤال شد

(۱) بخوانید برای من برادرم را پس ابوبکر آمد حضرت روی از او گردانیده باز فرمود برادرم را بخوانید پس عثمان آمد باز روی مبارك از او گردانید (در اخبار دیگر دارد که بعد از ابوبکر عمر آمد و بعد عثمان) پس علی را خواندند (همینکه علی آمد) حضرت او را بجامهٔ خود پوشانیده و بر او خم شد پس چون از نزد آنحضرت بیرون رفت گفتند یا علی پیغمبر باتو چه فرمود گفت مرا هزار باب از علم آموخت که از هر بابی هزار باب باز میشود.

(۲) حکمت بده قسمت تقسیم گردید نه جزء آن بعلی عطاء شد و یك جزء دیگر بجمیع مردمان.

فرمود **قسمت الحكمة على عشرة اجزاء فاعطى علىّ تسعة اجزاء والناس جزءاً واحداً وهو اعلم بالعشر الباقى (۱).**

و نیزدرینابیع المودة درهمان باب ازشرح رساله (فتح المبین) ابوعبدالله محمدبن علی الحکیم ترمذی از عبدالله بن عباس (امام المفسرین حبرامت) نقل مینماید که **العلم عشرة اجزاء لعلىّ تسعة اجزاء وللناس عشر الباقى وهو اعلمهم به(۲).**

و متقی هندی در ص ۱۵۳ جلد ششم کنز العمال و خطیب خوارزمی در ص ۴۹ مناقب و ص ۴۳ جلد اول مقتل الحسین و دیلمی در فردوس الاخبار و سلیمان بلخی حنفی در باب ۱۴ ینابیع الموده نقل مینمایند که رسول اکرم ﷺ فرمود **اعلم امتى من بعدى على بن ابيطالب (۳).**

درطرق افاضه علم رسول الله بعلی علیهما السلام

پس از این احادیث که نمونه ای ازاحادیث بسیار است ثابت میآید که رسول اکرم ﷺ مرتضای از خلق و عالم بغیب بوده و آنچه علم ظاهر و باطن از مبدء فیاض درك نموده بعلی (ع) افاضه نموده است.

ما نمی گوئیم علی بن ابیطالب و أئمهٔ إحدی عشر از اولاد آنحضرت علیهم الصلاة و السلام مانند یك پیغمبر طریق مستقیم و مستقلی با پروردگار متعال بطریق وحی داشتند بلکه بطور قطع و یقین میدانیم که مرکز فیض در وقت إفاضه از مبدء فیاض شخص خاتم الانبیاء ﷺ است هرفیضی از فیوضات درحیات و بعد ازوفات آن حضرت بتمام موجودات بالاخصّ بأئمه إثنا عشر ما رسیده یا میرسد از جانب حق تعالی بوسیله رسول اکرم ﷺ بوده است منتها تمام علوم و وقایع مهمهٔ عالم از ماضی و مستقبل گذشته و آینده در زمان حیات پیغمبر ﷺ ازجانب حقتعالی بآنحضرت ابلاغ میشد و آن حضرت بعضی را در همان ایام بعلی (ع) میفرمود و آنچه در ذخیره

---

(۱) حکمت را بده قسمت نمودند نه جزء آنرا اختصاصاً بعلی عطاء نمودند ویك جزء را بتمام مردمان دادند وعلی بآن يك جزء نیز اعلم میباشد.

(۲) علم ده جزء است نه جزآن اختصاص بعلی دارد یك جزء برای همه مردم وعلی بآن يك جزء از همه مردم داناتر میباشد.

(۳) داناترین امت من بعد از من علی بن ابیطالب است.

علم آنحضرت مانده بود در دم آخر که خواست ازاین عالم بیرون برود بآنحضرت إفاضه نمود که دراین باب اخبار بسیارازطرق اکابرعلماء خودتان (گذشته ازاخبار معتبرهٔ شیعه) رسیده که نمونه ای از آن را بعرض رسانیدم.

حتی علماء خودتان از عایشه ام المؤمنین حدیث مفصلی نقل نموده اند که در آخر حدیث گوید پیغمبر علی را خواست و او را بسینه چسبانید و روپوش را بسر کشید من سرم را نزدیك بردم هر چه گوش دادم چیزی نفهمیدم یك وقت علی سر را بر داشت عرق از جبین مبارکش جاری بود گفتند یا علی پیغمبر در این مدت طولانی بتوچه میگفت فرمود **قد علّمنى رسول الله ألف باب من العلم و من كلّ باب يفتح ألف باب (۱).**

از همان اول بعثت (که شرح مفصّلش را در شبهای اول [۲] عرض کردم) که رسول اکرم ﷺ چهل نفر ازأعمام و بنی أعمام و بزرگان قریش را در منزل عمّ اکرم خود جناب ابوطالب دعوت کرد و بآنها ابلاغ رسالت نمود علی (ع) اول کس بود که ایمان خود را ظاهر نمود پیغمبر او را در بغل گرفت و آب دهان خود را در دهان علی افکند که علی فرمود همان ساعت چشمه های علم بر سینهٔ من گشوده شد (چنانچه اکابرعلماء خودتان نقل نموده اند کهدربالای منبرضمن خطبه ای اشاره باین معنی نمود که فرمود **سلونى قبل ان تفقدونى فانّما بين الجوانح منّى علم جمّ** آنگاه اشاره بشکم مبارک نموده فرمود **هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله صلّى الله عليه وآله هذا ما زقّنى رسول الله زقّاً زقّاً (۳).**

و پیوسته آنحضرت تا دم مرگ بطرق مختلفه افاضه فیض ربانی رابرعلی مینمود و آنچه از مبدء فیاض غیب الغیوب میگرفت درسینه علی (ع) قرار میداد.

نور الدین ابن صباغ مالکی درفصول المهمّه گوید پیغمبرخاتم ﷺ از طفولیت

---

(۱) بتحقیق رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم هزار باب از علم بمن تعلیم فرمود که ازهر بابی هزار باب دیگر گشوده میشود.

(۲) رجوع شود بصفحه ۳۱۷ این کتاب.

(۳) سؤال کنید از من قبل ازاینکه مرا نیابید جزاین نیست که درسینهٔ من علم فراوان است این شکم من سفط پرازعلم است. این لعاب رسول الله میباشد (یعنی اثرآب دهان پیغمبر است) اینست آنچه رسولخدا بمن دانه های علم خورانیده است.

علی‌را علماً و عملاً درآغوش محبت تربیت نمود .

درجفرجامعه وچگونگی آن از جمله طرقی که از جانب پروردگار اعظم جل و علا بوسیلهٔ خاتم الانبیاء ﷺ افاضه فیض رحمانی بر علی علیه‌السلام شد جفر جامعه بوده است و آن صحیفه و کتابی بوده است مشتمل بر علم ماکان ومایکون الی یوم‌القیامه بطریق حروف رمز که بزرگان علمای خودتان هم معترف اند که آن کتاب و علم آن از مخصوصات علی و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین بوده است .

چنانچه حجة الاسلام ابوحامد غزالی نوشته است که امام المتقین علی بن ابیطالب را کتابی است مسمّی به جفر جامع الدنیا و الاخرة و آن کتاب مشتمل است برتمام‌علوم و حقایق و دقایق و اسرار و مغیبات و خواص اشیاء و اثرات مافی العالم وخواص اسماء و حروف که بغیر ازآنحضرت و یازده فرزند بزرگوارش که مقام امامت وولایت را منصوصاً از رسول خدا ﷺ دارابوده اند احدی مطلع بر آن نیست چون بوراثت بایشان رسیده وهمچنین سلیمان بلخی درص ۴۰۳ ینابیع شرح مبسوطی ازدر المنظم محمدبن‌طلحه‌حلبی شافعی دراین باب نقل‌نموده که جفرجامع مشتمل بر هزار و هفتصد صفحه از مفاتیح علوم مخصوص امام علی بن ابیطالب میباشد لذا شاعرشهیردرمدح آن بزرگوار گفته .

من مثله کان ذاجفروجامعة له تدوّن سرالغیب تدویناً (۱).

ونیز در تاریخ نگارستان ازشرح مواقف نقل میکند **انّ الجفر و الجامعة کتابان لعلیٍّ قد ذکرفیهما علی طریقة علم الحروف الحوادث الی انقراض العالم واولاده یحکمون بهما (۲).**

نواب - قبله صاحب کتاب جفری که میفرمائید مورد تصدیق علمای ما هم هست چیست وچگونه بوده است متمنی است چنانچه مقتضی میدانید شرح آنرا بیان فرمائید .

داعی - وقت تنگ است ازشرح وبسط دراطراف این علم و کتاب آن معذورم .

(۱) کیست مانند او که باشد صاحب جفر و جامعه که در آن کتاب اسرار غیبیه تدوین شده است .

(۲) بدرستیکه جفر وجامعه دو کتاب است مخصوص علی علیه‌السلام که در آن دو کتاب جمیع حوادث تا انقراض عالم بطریق علم‌حروف . (یعنی بطریق رمز) ذکر شده واولاد آنحضرت حکم میکنند بآن کتاب (یعنی مفتاح آن کتاب رمز فقط در دست علی واولاد او میباشد که ازحوادث عالم خبر میدهند) .

نواب - بهر مقدار ممکن است خلاصه از مشروحات‌مفصله را بیان فرمائید .

داعی - سال دهم هجرت بعد از مراجعت از حجة الوداع جبرئیل آمد و برسول اکرم ﷺ خبر مرگ داد که‌عمرت‌آخررسیده آنحضرت‌دستهای مبارك بدرگاه‌حضرت واهب العطایا برداشت و عرض کرد **اللهم وعدتك التی وعدتنی انك لاتخلف المیعاد** خدایا بمن وعده دادی و هرگز خلف وعده نمیکنی .

خطاب الهی رسید علی را بردار برو بالای کوه احد پشت بقبله بنشین حیوانات صحرا راصدا کن‌تورا اجابت مینمایند در میان‌آنها بز سرخ‌رنگ بزرگی‌است که‌اندکی شاخ او بالا آمده است بعلی امر کن اورا ذبح نماید و پوست اورا از طرف گردن بکند و وارونه کند اورا دباغی کرده خواهی دید آنگاه جبرئیل میآید ودواتو قلم و مرکب میآورد که از جنس مرکب زمین نمیباشد هرچه جبرئیل میگوید تو بعلی بگوبنویسد آن نوشته و پوست باقی میماند و هرگز مندرس نمیشود و محفوظ خواهد ماند هرگاه اورا بگشایند تازه خواهد بود .

رسول اکرم ﷺ بهمان دستور بالای کوه احد عمل نمود جبرئیل آمد قلم و دوات خدمت آنحضرت گذارد حضرت امر فرمود بعلی آماده کار شد آنگاه جبرئیل از جانب رب جلیل وقایع مهمّه عالم را کلاً و جزءً بپیغمبر ﷺ میگفت پیغمبر هم بعلی میفرمود بر آن پوست مینوشت تا آنکه پوستهای باریك پاچه و دستهاو پاهای‌اورا هم نوشت و ثبت شد در آن کتاب **کلّما کان وماهوکائن‌الی یوم‌القیمة (۱).**

تمام را نوشتند حتی اسامی اولادها وذراری و دوستان و دشمنان‌آنها و آنچه‌برسر یك وارد خواهد شد تاروز قیامت در آن کتاب ثبت گردید .

آنگاه رسول اکرم ﷺ آن جلده و جفره را بعلی علیه‌السلام دادند و جزء اسباب وراثت و ولایت و امامت قرار گرفت که هر امامی از دنیا برود بامام معلوم بعد از خود بوراثت میسپارد .

این همان کتابست که ابو حامد غزّالی گوید جفر جامعه کتابی است مخصوص

(۱) هرچه بود وهرچه بعد خواهد شد تاروز قیامت .

علی و یازده فرزندان آنحضرت و در آن همه چیز هست **من علم المنایا و البلایا و القضایا و فصل الخطاب (۱) .**

نواب – چگونه ممکن است اینهمه وقایع و علوم تا روز قیامت در یك پوست بزغاله نوشته شده باشد .

داعی – اولا از طرز این خبر معلوم است که بزغاله معمولی نبوده بلکه بسیار بزرگ و مخلوق این کار بوده .

ثانیاً بطریق کتابت کتب و رسائل نوشته نشده بلکه بطریق حروف رمز نوشته گردیده چنانچه عرض کردم صاحب تاریخ نگارستان نقلا از شرح مواقف آورده که **قد ذکر فیهما علی طریقة علم الحروف .**

آنگاه مفتاح و کلید آن رمز را رسول اکرم (ص) بعلی (ع) دادند آن بزرگوار هم حسب الامر پیغمبر (ص) به ائمه بعد از خود دادند .

آن مفتاح در دست هر کس باشد از آن کتاب میتواند استخراج اسرار وحوادث نماید و اگر مفتاح در دست نداشته باشد عاجز میماند .

چنانچه هر پادشاهی با وزیر خود یا ولات وحکام وامراء لشکر و فرماندهان سپاه که بایالات و ولایات میفرستد کتاب رمزی قرارمیدهد حرفاً یا عدداً و مفتاح آن کتاب فقط در نزد پادشاه وآن وزیر ویا والی و حاکم وفرمانده سپاه است که کتاب بدون مفتاح بدست هر کس بیفتد چیزی درك نمیکند .

همین قسم است کتاب جفر جامعه که غیراز امیرالمؤمنین علی و یازده امام فرزندان بعد از او احدی از آن کتاب نمیتواند استخراج نماید .

چنانچه روزی حضرت امیر (ع) در موقعیکه فرزندانش همگی جمع بودند آن جلد را بفرزندش محمد حنفیه داد (باآنکه بسیار عالم و دانا بود) نتوانست از آن جلد چیزی درك نماید (۲)

---

(۱) از علم منایا وبلایا واحکام وتمام لغتها .

(۲) چون مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام باعلم خداداده میدانست که بعداز آنحضرت عده‌ای بازیگر برهبری (کیسان مولی وآزاد کرده آن حضرت) قائل بامامت محمد بن الحنفیه فرزند آنحضرت میشوند - كانه در این امتحان خواست قبلا ثابت نماید که محمد شایسته بمقام امامت •

غالب قضایا و وقایع مهمه که ائمهٔ دین خبر میدادند از آن کتاب بود از کلیات و جزئیات امور با خبر بودند نوائب و مصائب وارده برخود و اهل بیت خود و شیعیان را از همان کتاب استخراج می نمودند چنانچه در کتب اخبار کاملا و مبسوطا ثبت است

خبر دادن حضرت رضا در عهد نامه مامون از مرگ خود

از جمله در شرح مواقف قضیه عهد نامه مأمون الرشید عباسی و امام هشتم حضرت رضا علی بن موسی (ع) را نوشته که بعد از اینکه مأمون حضرت رضا (ع) را بعد از شش ماه مکاتبه و تهدید مجبور بقبول ولایت عهد خود نمود عهد نامه‌ای نوشتند مأمون امضا کرد که بعد از مردن خود خلافت منتقل شود بحضرت رضا (ع) .

چون ورقه را آوردند که حضرت رضا امضاء نماید قبل از امضاء شرحی باین عنوان در سجل خود نوشتند و بعد امضاء نمودند که .

اقول وانا علیّ بن موسی بن جعفر انّ امیرالمؤمنین عضّده اللّه بالسداد ووفّقه للرشاد عرف من حقّنا ما جهله غیره فوصل ارحاماً قطعت وامن نفوسا فزعت بل احیاها و قد تلفت اغناها اذا افترقت مبتغیا رضی رب العالمین و سیجزی الله الشاکرین ولایضیع اجرالمحسنین وانّه جعل الیّ عهده والامرة الکبری ان بقیت بعده .

تا آنجا که در آخر عبارات مرقوم داشتند **ولکنّ الجفر والجامعه یدلّان علی ضدّ ذلك و ما ادری ما یفعل بی و بکم ان الحکم الا للّه یقضی بالحقّ وهو خیر الفاصلین (۱) .**

• نمیباشد - یعنی اگر مقام امامت داشت بایستی مفتاح رمز کتاب جفر جامعه را داشته باشد .

(۱) میگویم من که علی بن موسی بن جعفر (علیهم السلام) هستم خلیفه مأمون الرشید که خداوند اورا محکم وقوی نماید برای استحکامات شرع وموفق بداردا ورا برای ارشاد وهدایت . حق مارا بخوبی شناخت که دیگران نشناختند ورحمی را که دیگران قطع نمودند او وصل نمود و نفوسی را که دیگران تهدید بقتل نمودند او ایمن ساخت بلکه زنده نمود اشخاصی راکه در پرتگاه فنارسیده بودند بی نیاز نمود گروهی راکه فقیر ومحتاج بودند محض رضای پروردگار زوداستکه خداوند جزای شکرگذاران را بدهد وضایع نمیکند اجر نیکوکاران را - بدرستیکه اومرا بولایت عهد و امارت بزرگ (بر مؤمنین) قرار داد اگر من بعد از او زنده بمانم .

ولکن جفر وجامعه دلالت برخلاف این معنی دارد (یعنی من بعداز او زنده نخواهم ماند) .

کلمات آنحضرت دلالت بر معنای دقیق دیگری دارد که میخواهد در لفافه بفهماند مأمون •

و سعد بن مسعود بن عمر تفتازانی در شرح مقاصد الطالبین فی علم اصول الدین بجمله جفر جامعه در عهدنامه از قلم آنحضرت ضمن بیان مفصل اشاره نمود یعنی جفر جامعه نشان میدهد که مامون بر سرعهد خود نخواهد ماند چنانچه دیدیم شد آنچه شد آن پسر پیغمبر و پاره تن رسول‌الله (ص) را بزهر جفا شهید نمودند و صداقت و حقیقت علم آنحضرت ظاهر و هویدا گردید و همه دانستند که آن خاندان جلیل علم بظاهر و باطن امور دارند.

آوردن جبرئیل کتاب مختومی برای امیرالمؤمنین وصی رسول‌الله (ص)

از جمله طرقی که بوسیله رسول اکرم (ص) افاضه فیض بر علی (ع) شد کتاب مهرشده ایست که جبرئیل برای آنحضرت آورده چنانچه علامهٔ محقق مورخ مقبول القول فریقین ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی در ص ۹۲ کتاب اثبات الوصیه مفصلا نقل مینماید که خلاصه‌اش اینست **انزل الله جلّ و علا الیه صلی الله علیه و آله من السماء کتاباً مسجّلا نزل به جبرئیل مع امناء الملائکة** یعنی جبرئیل با امناء ملائکه کتاب مسجّلی از جانب پروردگار جل وعلا برای پیغمبر آورد عرض کرد اشخاصی که نزد شما حاضرند ازمجلس خارج شوند الّا وصی شما تا کتاب وصیت را تقدیم نمایم **فامر رسول الله من کان عنده فی البیت بالخروج ماخلا امیرالمؤمنین و فاطمة والحسن والحسین علیهم السلام فقال جبرئیل یا رسول الله ان الله یقرء علیك السلام و یقول لك هذا کتاب بما کنت عهدت و شرطت علیك واشهدت علیك ملائکتی و کفی بی شهیدا فارتعدت مفاصل سیدنا محمد صلی الله علیه و آله فقال هو السلام و منه السلام و الیه یعود السلام (۱) .**

• حق تعیین نصب خلافت بعدی را ندارد چه آنکه این امر مربوط بحق تعالی است و من بحکم خدای متعال و رسول اکرم صلی الله علیه و آله خلیفه و جانشین آنحضرت و امام الاله میباشم منتها بواسطه غلبه واستیلای مخالفین تقیة مانع ازگفتار صریح آنحضرت بوده ـ فلذا میفرماید من نمیدانم که تحولات روزگار نسبت بمن وشما چگونه خواهد بود (یعنی میدانم) حکم با خداست که بحق بین افراد داوری خواهد نمود .

(۱) پس امر فرمود رسول خدا «ص» بحاضرین که همگی ازحجره بیرون بروند باستثناء علی وفاطمه وحسن وحسین آنگاه جبرئیل عرض کرد خداوند بشما سلام میرساند ومیفرماید این عهد نامه ایست که با تو پیمان بستم وملائکه گواهی دادند .

(کلام جبرئیل که باینجا رسید) بدن آنحضرت بلرزه در آمد وفرمود او است سلام وازاو •

آنگاه آن کتاب را از جبرئیل گرفت داد بعلی بعد از قرائت فرمود این عهد پروردگار من است بسوی من وامانت اوست بتحقیق که رسانیدم و اداء نمودم پیام حق را.

امیر المؤمنین عرض کرد منهم شهادت میدهم پدر ومادرم فدای تو باد بتبلیغ و نصیحت و راستی بر چیزی که گفتی و شهادت میدهد باین معنی گوش وچشم و گوشت و خون من .

آنگاه حضرت بعلی (ع) فرمود بگیر این وصیت من است از جانب پروردگار و قبول بنما او را از من و ضمانت بنما برای خداوند تبارك وتعالی و برای من است وفای بآن . علی عرض کرد قبول نمودم بر ضمانت وبرخداوند است که مرا یاری نماید .

وشرط شده است درآن کتاب بر امیرالمؤمنین (ع) که **الموالاة لاولیاء الله و المعاداة لاعداء الله والبراءة منهم والصبر علی الظلم و کظم الغیظ و اخذ حقك منك وذهاب خمسك و انتهاك حرمتك وعلی ان تخضب لحیتك من راسك بدم عبیط فقال امیر المؤمنین قبلت ورضیت وان انتهکت الحرمة وعطلت السنن و مزق الکتاب وهدمت الکعبة وخضبت لحیتی من راسی صابراً محتسباً(۱) .**

آنگاه جبرئیل ومیکائیل وملائکهٔ مقرّبین را برامیرالمؤمنین شاهد و گواه گرفت و بحسن و حسین و فاطمه رساند آنچه را بعلی رسانیده بود و شرح داد تمام وقایع را برای آنها پس مهر نمود آن وصیت نامه را بمهرهای طلائی که آتش ندیده و آن را داد بعلی (ع) .

و فی الوصیّة سنن الله جلّ وعلا و سنن رسول الله وخلاف من یخالف و یغیّر ویبدّل و شیء شیء من جمیع الامور و الحوادث بعده وهو قول الله

• است سلام وبطرف او است برگشت سلام .

(۱) دوستی با دوستان خدا ودشمنی با دشمنان خدا وبرائت وبیزاری از آنها برد باری بر جور وستم وفرو نشاندن آتش غیظ وغضب وقتی که حق مسلم تو را از تو سلب نمایند وخمس تو را تصرف کنند وحرمت تورا نگاه ندارند ومحاسنت را با خون سرت رنگین کنند .

در پاسخ امیرالمؤمنین عرض کرد راضی شدم وقبول کردم که اگر حرمت مرا نگاه ندارند وسنت را تعطیل واحکام کتاب را پاره وکعبه راخراب ومحاسنم را از خون سرم خضاب کنند صبرو بردباری وتحمل نمایم .

عز و جل و کل شیء احصیناه فی امام مبین (۱) **انتهی** .

خلاصه امیر المؤمنین علیه السلام وائمه معصومین از ذریه آنحضرت که عترت طاهره بودند آنچه داشتند از رسولخدا صلی الله علیه و آله داشتند وتمام علوم آنحضرت در نزد آنها بوده و اگر غیر ازاین بود علی‌را باب علم خود معرفی نمینمود وامر نمیفرمود اگرمیخواهید از علم من بهره بردارید باید بروید درخانهٔ علی بن ابیطالب علیه السلام .

واگر آنحضرت دارای علوم عالیه رسول الله صلی الله علیه و آله نبود و احاطه بر جمیع علوم نداشت در حضور دوست ودشمن ندای **سلونی قبل ان تفقدونی** نمیداد .

چه آنکه اتفاقی فریقین است که احدی جز امیر المؤمنین ندای سلونی نداده و دعوی این مقام اختصاص بشخص آنحضرت داشته که در مقابل سؤالات اشخاص از علوم ظاهر و باطن باز نمانده و غیر از آنحضرت هر کس چنین ادعائی نموده رسوا و مفتضح گردیده .

چنانچه حافظ ابن عبد البر مغربی آندلسی در کتاب استیعاب فی معرفة الاصحاب گوید **ان کلمة سلونی قبل ان تفقدونی ما قالها احد غیر علیّ بن ابیطالب الاّ کان کاذباً** (۲) .

چنانچه ابو العباس احمد بن خلّکان شافعی در وفیات و خطیب بغدادی در ص ۱۶۳ جلد سیزدهم تاریخ خود آورده‌اند که روزی مقاتل ابن سلیمان که از اعیان علمای شما و بسیار حاضر جواب در همه چیز بوده بالای منبر درحضور عامهٔ مردم گفت **سلونی عمّا دون العرش ؟** (۳) .

شخصی سؤال کرد که چون‌حضرت‌آدم عمل حج‌بجای‌آورد در موقع تقصیر و حلق

(۱) واز مندرجات آن‌وصیت نامه است سنتهای خداورسول‌خدا ومخالفت کردن بامخالفین وآنانکه احکام راتغییردهندودستورات‌را تبدیل‌نمایند - وبدون استثناء ازهرامری‌ازامور وتحولات روزگار در آن وصیتنامه مندرج بوده واز اسرار بین رسول‌الله «ص» وآنحضرت است وهمانست که در قرآن مجید باین نکته مهم تصریح شده است - که هر امری از امور وهر علمی از علوم‌در نزد امام مبین (یعنی علی بن ابیطالب) افاضه شده وموجود است .

(۲) کلمه سلونی را احدی غیر علی‌بن ابیطالب (ع) نگفته مگر آنکه کاذب و دروغگو بوده (بهمان جهت رسوا ومفتضح گردیده) .

(۳) سؤال کنید از من از آنچه در زیر عرش است .

رای سرش را که تراشید مقاتل متفکر و از جواب واماند و ساکت شد دیگری پرسید مورچه در وقت جذب غذا بوسیله روده جذب میکند یا بوسیله دیگر اگر بوسیله روده است روده‌های او در کجای بدنش قرار گرفته مقاتل متحیرماند چه جواب گوید ناچار گفت خداوند این سؤال‌را بدل شما انداخته تامن رسوا گردم بسبب عُجبی که در زیادتی علم پیدا کردم و ازحدّ خود تجاوز نمودم .

بدیهی است این ادّعا را باید کسی بنماید که از عهده هر جوابی بر آید و بالقطع و الیقین واجد این مقام احدی در امت نبوده جز امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام .

چون باب علم رسول الله صلی الله علیه و آله بوده فلذا مانند خود آنحضرت محیط بر ظواهر و بواطن امور و آگاه بر علوم اولین و آخرین بوده و بهمین جهة با قدرت تمام ندای سلونی میداد و درمقام‌جواب سؤالها هم بر میآمد که اینك وقت اجازه تمام‌آنها را نمیدهد

و احدی از صحابه چنان ندائی ندادند الا امیرالمؤمنین علی علیه الصلاة و السلام چنانچه امام احمد بن حنبل در مسند و موفق بن احمد خوارزمی در مناقب و خواجه کلان حنفی در ینابیع‌المودة و بغوی در معجم و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و ابن حجر در ص ۷۶ صواعق از سعید بن مسیب نقل نموده اند که گفت **لم یکن من الصحابه یقول سلونی الاّ علیّ بن ابیطالب علیه السلام** .

یعنی احدی از صحابه نگفت سؤال کنید از من (بطور کلی) مگر علی بن ابیطالب علیه السلام .

نقل اخبار اهل تسنن درندای سلونی دادن علی علیه السلام

فلذا اکابر علماء خودتان از قبیل ابن کثیردرجلد چهارم تفسیر وابن عبد البر در استیعاب وسلیمان بلخی‌حنفی‌در ینابیع‌المودة ومؤیدالدین‌خوارزمی در مناقب و امام احمد درمسند و حموینی در فرائد و ابن طلحه در درّ المنظوم و میر سید علی شافعی در مودة القربی و حافظ ابو نعیم اصفهانی‌درحلیة‌الاولیاء و محمّد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن ابی الحدید درشرح نهج البلاغه ودیگران از محققین‌شمابعبارات

و الفاظ مختلفه در موارد متعدده نقل نموده اند از عامربن واثله و ابن عباس و ابی سعید البختری و انس بن مالك و عبدالله بن مسعود از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که بالای منبر فرمود: **ایها الناس سلونی قبل ان تفقدونی فانّ بین جوانحی لعلما جمّا سلونی فانّ عندی علم الاوّلین والاخرین (۱).**

و ابی داود درص ۳۵۶ سنن وامام احمد حنبل در ص ۲۷۸ جلد اول مسند وبخاری در ص ٤٦ جلد اول و ص ۲٤۱ جلد دهم صحیح نقل نموده‌اند مسنداً که علی علیه‌السلام فرمود **سلونی عما شئتم ولا تسئلونی عن شیء الّا انبأتکم به (۲).**

و شیخ سلیمان بلخی حنفی در ص ۷٤ ضمن باب ۱٤ ینابیع الموده ازموفق بن احمد خوارزمی و شیخ الاسلام حموینی بسند خودشان از ابوسعید بختری نقل نموده که گفت:

رایت علیّا رضی الله عنه علی منبر الکوفة وعلیه مدرعة رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلم وهو متقلّد بسیفه ومتعمم بعمامته صلی الله علیه وآله وسلم فجلس علی المنبر فکشف عن بطنه و قال سلونی قبل ان تفقدونی فانّما بین الجوانح منّی علم جم هذا سفط العلم هذا لعاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هذا مازقنی رسول الله زقّاً زقّاً فوالله لو ثنیّت لی وسادة فجلست علیها لافتیت اهل التورية بتوراتهم واهل الانجیل بانجیلهم حتّی ینطق الله التورية والانجیل فیقولان صدق علیّ قد افتاکم بما انزل فیّ وانتم تتلون الکتاب افلا تعقلون (۳).

(۱) ای مردم سؤال کنید از من (یعنی از آنچه میخواهید) قبل از آن که مرا نیابید پس بدرستیکه در سینه من علم فراوانی است سؤال کنید ازمن که در نزد من است علم اولین وآخرین.

(۲) سؤال کنید مرا از هرچه میخواهید وسؤال نمیکنید مرا از چیزی مگر آنکه شما را خبر میدهم بآن.

(۳) دیدم علی را برمنبر کوفه در حالتیکه جامه پشمی پیغمبر را پوشیده وعمامه آنحضرت را بر سر وبشمشیر آنحضرت تکیه نموده پس نشست برروی منبر وشکم مبارك راباز نموده فرمود سؤال کنید از من قبل از آنکه مرا نیابید (چون دعوی خود را مقید بمطلب خاصی ننموده یعنی ازهرچه میخواهید سؤال کنید) جز این نیست که در سینهٔ من علم فراوان است این شکم من سفط علم است این لعاب رسول خدا میباشد (یعنی اثر آب دهان پیغمبر است) اینست آنچه حضرت بمن دانه علم را خورانیده پس بخدا قسم که اگر مسند برای من پهن شود ومتکاء اختیار بر او گذارده گردد و در آنجا بنشینم هرآینه فتوی میدهم اهل تورية را بتورية آنها واهل انجیل را بر انجیل آنها تا آنکه خداوند متعال آن کتابها را بنطق آورده بگویند راست گفت علی فتوی داد شما را بآنچه نازل شده در ما.

و نیز شیخ الاسلام حموینی در فرائد ومؤید الدین خوارزمی در مناقب نقل مینمایند که در بالای منبر فرمود **سلونی قبل ان تفقدونی فو الذی فلق الحبة و برء النسمة لا تسئلونی عن آیة من کتاب الله الّا حدّثتکم عنها متی نزلت بلیل او نهار فی مقام او مسیر فی سهل ام فی جبل و فی من نزلت فی مؤمن او منافق و ما عنی الله بها ام عامّ ام خاصّ (۱).**

ابن کوّای خارجی برخاست و گفت:

اخبرنی عن قوله تعالی الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خیر البرّية فقال علیه‌السلام اولئك نحن و اتباعنا فی یوم القیمة غرّاء محجلین روّاء مرویین یعرفون بسیماهم (۲).

و نیز امام احمد بن حنبل در مسند وشیخ سلیمان بلخی حنفی درص ۷٤ ینابیع الموده ضمن باب ۱٤ از ابن عباس نقل مینماید که علی دربالای منبر فرمود:

سلونی قبل ان تفقدونی سلونی عن کتاب الله و ما من آیة الّا و انا اعلم حیث انزلت بحضیض جبل او سهل ارض وسلونی عن الفتن فما من فتنة الّا و قد علمت من کسبها ومن یقتل فیها (۳).

ابن سعد در طبقات و ابی عبد الله محمد بن یوسف گنجی شافعی در باب ۵۲ **کفایة الطالب که اختصاص بهمین موضوع داده و حافظ ابونعیم اصفهانی درسطر اول ص ٦۸ جلد اول حلیة الاولیاء مسنداً از امیر المؤمنین علیه‌السلام نقل مینماید که فرمود.**

(۱) سؤال کنید از من قبل ازآنکه مرا نیابید قسم بآن خدائیکه دانه را شکافته وبشر را آفریده سؤال نمیکنید از من ازآیه ای از کتاب خدا مگر خبر میدهم بشما ازآنها که چه وقت نازل گردیده شب یا روز در مقام یا درراه در زمین یا درکوه ودرچه کس نازل شده در مؤمن یامنافق عام است یا خاص.

(۲) خبر بده مرا ازآیه ایکه خدا میفرماید مؤمنینی که عمل صالح نمودند آنها بهترین مردم اند فرمود آنها ما هستیم واتباع ماکه روز قیامت پیشانی سفیدایم شناخته میشوند آنها بصورتهایشان.

(۳) سؤال کنید از من ازکتاب خدا قبل ازآنکه مرا نیابید نیست آیه ای مگر آنکه من داناترم چگونه نازل گردیده در دامنه کوه یا زمین نرم وسؤال کنید از من از فتنه ها پس نیست فتنه ای مگر آنکه من میدانم چگونه برپا شده و کی در او کشته میشود.

و اللّه ما نزلت آیة الّا و قد علمت فیمن نزلت و این نزلت وعلی من نزلت ان ربی و هب لی قلبا عقولا ولساناً طلقا (۱) .

و نیز در همان کتابها نقل مینمایند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود :

سلونی عن کتاب اللّه فانّه لیس من آیة الّا و قد عرفت بلیل نزلت ام بنهار فی سهل ام فی جبل (۲) .

و نیز در مناقب خوارزمی از اعمش ازعبایة بن ربعی روایت نموده که گفت .

کان علیّ رضی اللّه عنه کثیراً یقول سلونی قبل ان تفقدونی فواللّه ما من ارض مخصبة ولا مجدبة ولافئة تضل مائة او تهدی مائة الّا و انا اعلم قائدها و سائقها و ناعقها الی یوم القیمة (۳) .

و نیز جلال الدین سیوطی در ص ۱۲٤ تاریخ الخلفاء و بدرالدین حنفی در عمدة القاری و محب الدین طبری در ص ۱۹۸ جلد دوم ریاض النضرة و سیوطی در ص ۳۱۹ جلد دوم تفسیر اتقان و ابن حجر عسقلانی در ص ٤۸۵ جلد هشتم فتح الباری و نیز در ص ۳۳۸ جلد هفتم تهذیب التهذیب نقل مینمایند که علی علیه السلام فرمود : **سلونی و اللّه لا تسئلونی عن شیء یکون الی یوم القیمة الّا اخبرتکم و سلونی عن کتاب اللّه فواللّه ما من آیة الا و انا اعلم أبلیل نزلت ام بنهار فی سهل ام فی جبل (۴) .**

آیا این بیانات ادعای بغیب نیست و جز عالم بعلم غیب دیگری میتواند چنین ادعائی درمقابل دوست و دشمن بنماید اگر قدری از عادت خارج شوید و با نظر

(۱) بخدا قسم نازل نگردیده آیه‌ای مگر بتحقیق من‌میدانم در چه کس نازل گردیده و برچه چیز نازل گردیده خدای من افاضه فرمود بمن قلبی وعقلی کامل وزبانی طلق وگویا و ناطق .

(۲) سؤال کنید از من از کتاب‌خدا پس بدرستیکه نیست آیه ای مگر آنکه من میشناسم بشب نازل شده یا روز در زمین نرم یا کوه‌سخت .

(۳) علی (ع) بسیار میفرمود سؤال کنید از من قبل‌ازآنکه مرانیابید بخدا قسم‌نیست‌زمینی پرگیاه یا خشك بی‌گیاه ونیست گروهی که گمراه‌کنند صد نفر را یاهدایت نمایند صد نفر را مگر آنکه من بهتر میدانم رئیس وقائدآنها را وخواننده آنها وراننده‌آنهاراتا روزقیامت .

(٤) سؤال کنید از من بخدا قسم سؤال نمیکنید مرا از چیزی تا روز قیامت مگرآنکه خبر میدهم شما را (ازآنها) .

سؤال‌کنید مرا از کتاب خدا بخدا قسم نیست آیه ای مگر آنکه من میدانم در شب نازل گردیده یا روز در زمین نرم یا کوه سخت .

انصاف بنگرید خواهیددانست که آنحضرت عالم بعلم غیب بوده و در مقام عمل هم‌ظاهر مینموده و از مغیبات خبر میداده .

خبر دادن از سنان بن انس که قاتل امام حسین گردید

چنانچه ابن ابی‌الحدید معتزلی‌همین خبر هارا در ص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج البلاغه (چاپ مصر) از کتاب غارات ابن هلال ثقفی نقل نموده تا آنجا که گوید شخصی از جا برخاست و گفت **اخبرنی بمافی‌راسی و لحیتی‌من‌طاقة‌شعر** یعنی مرا خبر بده که در هر طرفی از سر و صورت من چه قدر مو میباشد حضرت فرمودند خلیل من رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا خبر داده که در پای هر موئی از سر تو ملکی است که تو را لعنت میکند و در پای هر موئی از صورت تو شیطانی است که تو را اغوا میکند و در خانه ات گوساله ای داری که میکشد پسر پیغمبر را و اوانس نخعی بود و فرزندش سنان در آن موقع بچه‌ای بود که در خانه بازی میکرد و در سال ۶۱ هجری در کربلا بود و قاتل حسین بن علی علیهما السلام شد (بعضی گفتند سؤال کننده‌سعدبن‌ابی‌وقاص بود وپسر گوساله‌اش عمر علیه‌اللعنة بود که امیرلشکرو برپا کننده غائلهٔ کربلاشد)ممکن است هردو در دو مجلس مختلف سؤال نموده باشند .

حضرت بوسیله این اخبار میفهماند که علم من از رسول خدا صلی الله علیه و آله سر چشمه گرفته و احاطه بر مغیبات دارم .

خبر دادن از علمداری حبیب بن عمار

و نیز اکابر علماء خودتان مانند امام‌احمدحنبل‌در مسند و ابن‌ابی‌الحدید در ص ۲۰۸ جلداول‌شرح نهج نقل نموده‌اند که روزی در دوره خلافت ظاهری در مسجد کوفه نشسته و اصحاب در اطراف آنحضرت بودند شخصی گفت‌خالد ابن عویطه در وادی‌القری‌از دنیا رفت حضرت‌فرمود **لم یمت ولا یموت حتی یقود جیش‌ضلالة و صاحب‌لوائه حبیب بن عمار (۱)** جوانی از میان جمعیت عرض کرد

(۱) نمرده ونخواهد مرد تا سردار لشکر ضلالت‌وگمراهی‌گردد و علمدار او حبیب‌بن‌عمار خواهد بود .

منم حبیب بن عمار یا امیرالمؤمنین و از دوستان صمیمی وحقیقی شما هستم حضرت فرمودند دروغ نگفته‌ام و نخواهم گفت کانه می‌بینم خالد سردار لشکر ضلالت و گمراهی گردیده و تو علمدار اوهستی و از این در مسجد (اشاره بباب‌الفیل) وارد میشوید و پرده پرچم بدر مسجد گرفته پاره خواهد شد.

سالها از این خبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام گذشت در دوره خلافت یزید پلید عبید الله ابن زیاد ملعون والی کوفه شد و لشکر فراوانی بجنگ حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه میفرستاد بیشتر همان مردمی که از آنحضرت خبر خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلهله و هیاهوی لشکریان بر خاست (چون در سابق محل اجتماعات مساجد بود لذا لشکریان برای نمایش بمسجد ورود وخروج می‌نمودند) دیدند خالدبن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر بعزم کربلا و جنگ با پسر پیغمبر برای نمایش از همان باب‌الفیل وارد مسجد شد در حالتیکه حبیب بن عمار علمدار او بود موقع ورود بمسجد پردهٔ پرچم بدر مسجد گرفت پاره شد تا صداقت گفتار آنحضرت و حقیقت علمش بر منافقین ظاهر گردد.

آیا این خبر با این علامت قبل ازوقوع اخبار بغیب نبوده تا اثبات یقین برشما بنماید.

خبر دادن از مغیبات

اگر شما نهج‌البلاغه را که مجموعه ای از خطب و **کلمات آنحضرت است دقیقانه مطالعه فرمائید از خبرهای غیبی که آنحضرت داده بسیار میبینید** از حوادث وملاحم و احوال بزرگان سلاطین وخروج صاحب زنج و غلبه مغولها وسلطنت چنگیزخان وحالات خلفاء جور وطرز معاملات آنها با شیعیان و مخصوصاً از ص ٢٠٨ تاص ٢١١ جلداول شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید را که مفصلا بیان میکند و خواجه کلان بلخی حنفی هم در اول باب ١٤ ینابیع‌المودة بعض از آن خطب و خبرها استشهاد مینماید بکثرت علم آنحضرت ببینید تا کشف حقیقت گردد

خبردادن ازغلبه معاویه وظلمهای آن ملعون

از جمله خبر دادن باهل کوفه از غلبه معاویه علیه الهاویه برآنها وامر کردن بر سب ولعن آنحضرت چنانچه بعدها تمام گفته‌های آنحضرت واقع شد

از جمله فرمود **اما انه سیظهر علیکم بعدی رجل رحب البلعوم مندحق البطن یاکل ما یجد و یطلب مالا یجد فاقتلوه و لن تقتلوه الا و انه سیامرکم بسبی و البرائة منی فاما السب فسبونی فانه لی زکوة ولکم نجاة واما البرائة فلاتبرؤا منی فانی ولدت علی الفطرة و سبقت الی الایمان و الهجرة (١).**

ابن ابی‌الحدید در ص ٣٥٦ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) و دیگران از اکابر علماء خودتان تصدیق دارند که آن لعین معاویة بن ابی سفیان بوده که وقتی غالب و امر خلافتش محکم گردید امر کرد مردم را بسب و لعن و دشنام و تبری جستن از آنحضرت که مدت هشتاد سال این عمل شنیع در میان مسلمانان متداول بود که آنحضرت را ظالمانه در منبر و محراب حتی در خطبه نماز جمعه سب و لعن می‌نمودند تا زمان

---

(١) زود باشد که غالب شود برشما بعد از من مردی گشاده گلو و برآمده شکم که هر چه یابد بخورد وطلب نماید هرچه را نیابد پس بکشید او را وهرگز نمیکشید او را بدانید که زود باشد آنمرد امر کند شما را بدشنام دادن بمن و بیزاری جستن از من.

اما سب کردن ودشنام دادن را اجازه میدهم زیرا آن دشنام (چون زبانی است) برای من پاکیزگی و برای شما نجات است (از ضرر آن ملعون) واما برائت و بیزاری (چون امر قلبی است) از من مجوئید زیراکه من متولدشده ام برفطرت (توحید واسلام) (این جمله اشاره بآنست که آبوین آنحضرت مؤمن بوده‌اند) و پیشی گرفته ام بایمان وهجرت با آنحضرت.

مراد آنحضرت از مرد پرخوار معاویه علیه الهاویه بوده چنانچه ابن ابی الحدید در ص ٣٣٥ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) گوید مراد معاویه پرخوار است که در تاریخ به پرخواری معروف است وکان یاکل فی الیوم سبع اکلات (چنانچه زمخشری در ربیع الابرار گفته) روزی هفت مرتبه غذا میخورد وهر مرتبه آنقدر میخورد که کنار سفره دراز میشد صدا میزد یاغلام ارفع فوالله ماشبعت ولکن مللت غلام بیا سفره را بردار بخدا قسم (از بس خوردم) خسته شدم ولی سیر نشدم.

آنملعون از جمله اشخاصی بود که مرض جوع الکلاب داشت (در طب قدیم بیانی دارد که در معده چنین شخصی حرارتی پیدا میشود که هر چه غذا از مری وارد معده گردد مبدل به بخار گردیده نفع وضرر او معلوم نگردد).

پرخواری او ضرب المثل اعراب گردید هرآدم پرخواری را باو مثل میزدند یکی ازشعراء رفیق پرخوار خود را هجو شیرینی نموده وگفته. وصاحب لی بطنه کالهاویه - کان فی امعائه معاویه.

یعنی رفیق و یار مصاحبی دارم که شکم او مثل هاویه است (هاویه اسم یکی از طبقات جهنم است چون جهنم از قبول کفار سیری ندارد چنانچه در قرآن فرماید بجهنم گفته شود هل امتلئت فتقول هل من مزید یعنی سیر شدی گوید آیا باز زیادی هست اشاره بآنکه هرگز ازقبول کفارسیر نخواهم شد) مثل آنکه در امعاء وروده‌های او معاویه قرار گرفته.

خلافت عمر بن عبدالعزیز اموی خلیفه عصر که با تدبیر صالحانه سب و لعن را بر طرف و مردم را از آن عمل قبیح بل اقبح منع نمود .

وقوع این عمل شنیع قبیح را آنحضرت قبلا خبر داده بود پس تصدیق نمائید که آنحضرت عالم بغیب بوده و از پس پرده و وقایع آینده بافاضه پروردگار خبر داشته .

ازاین قبیل خبرها بسیار داد که بعد از گذشتن سالها وقرنها مردم وقوع آنها را دیدند

خبر دادن از کشته شدن ذوالثدیه قبل از شروع بجنگ

از جمله در جنگ نهروان قبل از وقوع جنگ خبر قتل خوارج و (ترمله معروف به ذوالثدیه[1]) را داد ونیز خبرداد باینکه ازخوارج بیش از ده نفر نجات پیدا نکنند و ازمسلمانان بیش از ده نفر کشته نمی‌شوند باین عبارت که **لایفلت منهم عشرة و لایهلك منکم عشرة .**

چنانچه ابن ابی الحدید و خواجه کلان بلخی و دیگران نقل نموده‌اند که آنچه خبر داده بود بعدها تمام واقع شد .

مخصوصاً ابن ابی الحدید در ص ۴۲۵ جلد اول شرح نهج (چاپ مصر) ذیل این خبر گوید **هذا الخبر من الاخبار التی تکادتکون متواترة لاشتهاره و نقل الناس کافة و هو من معجزاته (۲) .**

آیا اینها اخبار بغیب و آگاه بودن بامور آینده نبوده تا رفع شبهه و اشکال ازشما بشود وپی بمقام ولایت وحقیقت آنحضرت ببرید و منصفانه تصدیق نمائید که بین آنحضرت و سایر خلفاء تفاوت آشکارا بوده است .

اگر دارای علم لدنّی نبوده و اتصال با ماوراء عالم طبیعت نداشته چگونه از امور غیبیه خبر میداده که بعد از سالها و قرنها واقع میگردید .

مانند خبر دادن از کشته شدن میثم تمّار بدست عبید الله بن زیاد و کشته شدن

---

(۱) بنظر بعضی ذوالثدیة بفتح (ث) صاحب دستهای کوچك است (برا ثدی بمعنی دست است و ه درآخر ثدی علامت تصغیر است یعنی ترمله رئیس خوارج دارای دو دست کوچك بوده است لذا ذوالثدیه لقب او شده بود . وبعقیده ارباب لغت ثدی بمعنی پستان است وچون حرقوص ابن زهیر رئیس خوارج پستانهای بزرگ داشت لذا معروف شد به ذوالثدیه

(۲) این خبر از اخبار نزدیك بتواتر است از جهة شهرتی که دارد وتمام مردم نقل نموده‌اند واین خبر خود از معجزات آنحضرت میباشد .

جویریه ورشید هجری بدست زیاد و خبر حادثه و قتل عمر و بن حمق بدست اعوان معاویه و بالاتر از همه خبر دادن شهادت فرزند دلبند خود حضرت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام که مکرر معرفی قتله آنحضرت رامینمود چنانچه قبلا اشاره نمودم بخبردادن از انس وعمر سعد قتله آنحضرت که تمام این اخبار را اکابر علمای خودتان از قبیل طبری وابن ابی الحدید درص ۲۰۸ جلد اول شرح نهج وسایر مجلدات و محمد بن طلحه شافعی وسیوطی وخطیب خوارزمی ودیگران مشروحاً نقل نموده اند .

خبر دادن از قتل خود و معرفی ابن ملجم را

ازجمله اخبار غیبیه خبردادن از قتل خود ومعرفی نمودن عبدالرحمن بن ملجم مرادی را باینکه قاتل من است در حالیکه آن ملعون اظهار علاقه و وداد ظاهراً بآنحضرت مینمود چنانچه ابن اثیر در ص ۲۵ جلد چهارم اسد الغابه و دیگران نقل نموده اند که وقتی شرفیاب شد در حضور اصحاب زبان بمدح آنحضرت گشود و گفت :

انت المهیمن والمهذب ذوالندی — وابن الضراغم فی الطراز الاول

الله خصك یا وصی محمد — وحباك فضلا فی الکتاب المنزل (۱) .

إلی آخر الابیات :

جمیع اصحاب از طلاقت لسان و کثرت علاقه او بآنحضرت تعجب نمودند حضرت درجواب فرمود .

انا انصحك منی بالود داد — مکاشفة و انت من الاعادی

و نیز ابن حجر درص ۸۲ صواعق گوید حضرت درجواب اوفرمود

ارید حیاته و یرید قتلی — غدیرك من خلیل من مرادی (۲) .

---

(۱) خداوند ترا بامامت قائم برخلق نموده است تو خالص از هر عیب وریبی وصاحب جود وسخائی نسبت بدوست ودشمن تو فرزند شیر مردی وشجاع و نامی هستی که بفنون نیروهای سابق ولاحق دانا بوده‌ای .

(ای وصی پیغمبر خاتم (ص) پروردگار عالمیان تو را باین منزلت ومقام اختصاص داده است که هرگونه فضل وکرامتهای خود را درقرآن مجید برتو افاضه ومقرر داشته .

(۲) من تو را نصیحت مینمایم که از دوستان من باشی علنی وبرملاء و حال آنکه تو از دشمنان من هستی وعجب آنکه من حیات وزندگانی اورا میخواهم واو مرگ وکشته شدن مرا طالب است واین غدار ظاهر دوست از طایفه مراد است .

عبدالرحمن عرض کرد گویا اسم مرا شنیده اید از نام من بدتان آمده است فرمود نه چنین است بلکه واضح وآشکار میدانم تو قاتل منی و بهمین زودی این محاسن سفید مرا بخون سرم خضاب مینمائی عرض کرد اگر چنین است امر کن مرا بقتل رسانند و نیز اصحاب همین تقاضا را نمودند حضرت فرمود این امری است محال یعنی نشدنی برای آنکه دین من اجازه نمیدهد قصاص قبل ازجنایت را ؟!.

علم من حکم میکند تو قاتل منی ولی احکام دین مربوط باعمال ظاهر است هنوز از تو عملی بر خلاف ظاهر بارز نگردیده شرعاً نمیتوانم حکمی بر تو جاری نمایم.

مستر کارلیل انگلیسی در کتاب الابطال خود گوید کشته شد علی بن ابیطالب بعدالت خود یعنی اگرعدالت نمیکردو قصاص قبل ازجنایت میکرد قطعاً بدنش بسلامت میماند چنانچه سلاطین عالم بمجردیکه سوء ظن بکسی پیدا میکردند ولو فرزند وبرادر وعیال واقارب عزیزشان بود فوری معدومشان مینمودند.

ولی علی عليه‌السلام یگانه راد مردی بود که پا از دایرهٔ شرع و دیانت بیرون نگذارد در عین آنکه قاتل خود را بطورجزم معرفی نمود ولی چون بر حسب ظاهر هنوز جنایتی از او بعمل نیامده قصاص نکرد بلکه کمال رافت و محبت را در بارهٔ او مرعی داشت تا شقاوت خود را ظاهر ساخت و اثبات نمود احاطه علم آنحضرت را بر بواطن و عواقب امور.

و این خود دلیل دیگری است بر اینکه عالم بغیب جز پیغمبر و امام که معصوم از خطا یا میباشند دیگری نخواهد بود چه آنکه اگر معصوم نباشد روی علم و دانش بحقایق امور فساد ها خواهد نمود ولی پیغمبر یا امام چون دارای عصمت اند (مانند امیرالمؤمنين عليه‌السلام) با علم و اطلاع بر قاتل خود پا از دائرهٔ شرع انور بیرون نگذارد قصاص قبل ازجنایت ننمود.

آیا اینها دلائل بر اثبات علم و اطلاع آن حضرت بر اسرار و مغیبات نبوده که جوانی از راه رسیده با یك عالم مسرت از در و داد و محبت دست بیوسد و مدیحه

بخواند حضرت بفرماید تو قاتل منی بخدا اگر قدری انصاف باشد تصدیق میشود که آنحضرت دارای علم بظاهر وباطن بوده‌است.

اشاره باعلمیّت وافضلیّت علی علیه‌السلام

شیخ سلیمان بلخی حنفی در اول باب ١٤ ینابیع المودة ص ٦٥ از درّ المنظّم ابن طلحه شافعی نقل نموده که امیرالمؤمنين عليه‌السلام فرمود.

لقد حزت علم الاوّلين وانّني ظنين بعلم الاخرين كتوم

وكاشف اسرار الغيوب باسرها و عندی حديث حادث وقديم

و انّی لقيّوم على كلّ قيّم محيط بكلّ العالمين عليم(١)

و بعد از آن فرمود آنحضرت **لو شئت لاوقرت من تفسير الفاتحة سبعين بعيرا**

قال النبيّ صلّى اللّه عليه وآله وسلّم انا مدينة العلم و عليّ بابها قال اللّه تعالى واتوا البيوت من ابوابها فمن اراد العلم فعليه بالباب (٢).

اگر هیچ دلیلی براثبات خلافت بلافصل و تقدم آنحضرت بر دیگران نبود (و حال آنکه دلائل از حد احصاء خارج است از عقل و نقل و کتاب و سنت و اجماع چنانچه در شبهای گذشته بمختصری ازآنها اشاره نمودیم) مگر همین دو دلیل یکی مقام اعلمیت و افضلیت آنحضرت که روی قاعدهٔ عقل ومنطق هیچ جاهلی حق تقدم برعالم ندارد و اعلمیت و افضلیت آنحضرت در نزد دوست و دشمن بارز و آشکار است حتی ابن ابی الحدید ضمن خطبه اول کتابش گوید قدّم المفضول علی الافضل این عبارت اقرار و

---

(١) هرآینه بتحقیق دانا وماهرم بعلوم اولین ودانا وعالم بعلوم آخرین که درسینهٔ من تمام مکتوم است وکاشف جمیع اسرار غیبم وهر داستانی از سابق ولاحق در سینهٔ من است ومن بر هر صغیر وکبیر فرمان روایم علم من احاطه بجمیع موجودات دارد.

(٢) اگر بخواهم از تفسیر سوره فاتحه تنها هفتاد شتر را بار خواهم نمود ومؤیدبیان من فرموده پیغمبراست که فرمود من شهرستان علمم وعلی درآن میباشد وتأیید فرمودهٔ پیغمبر آیهٔ شریفه است که میفرماید وارد خانه ها شوید از در آنها.

پس کسیکه اراده دارد تحصیل علم نماید باید ازبابی که پیغمبر معرفی فرمود وارد گردد.

اعتراف بافضلیت آنحضرت است منتها روی عادت و تعصب گوید خدا خواست مفضول (یعنی صفر الکف) تمام را بر افضل واکمل مقدم دارد.

و حال آنکه چنین بیانی از شخص عالمی مانند ابن ابی الحدید شایسته نبوده که مورد اعتراض فضلاء و دانشمندان و ارباب منطق قرار گیرد و بر او خرده گیرند که بر خلاف قواعد علم و منطق و عقل اظهار عقیده نموده و این نسبت بیجائی است بذات اقدس پرورد گار اعظم چه آنکه خدای حکیم علیم هر گز عملی بر خلاف عقل ومنطق نمینماید و مفضولی را بر فاضل مقدم نمیدارد تا چه رسد بر اعلم و افضل.

بشری که مختصر فهم و شعور دارد و بهره‌ای از علم و منطق برده حاضر نمیشود بتقدیم فاضل بر افضل تا چه رسد بمفضول برافضل.

چگونه ممکن است خدای حکیم علیم مفضولی را بر افضل مقدم دارد و حال آنکه خود در آیه ۱۲ سوره ۳۹ (زمر) بطریق استفهام انکاری میفرماید **هل یستوی الّذین یعلمون والّذین لایعلمون (۱).**

و نیز در آیه ۳۶ سوره ۱۰ (یونس) فرماید **افمن یهدی الی الحقّ احقّ ان یتّبع امن لایهدّی الاّ ان یهدی (۲).**

پس از جهت اعلمیت و افضلیت حق تقدم در امت بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده است وابن ابی الحدید در ص ٤ جلد اول شرح نهج صریحاً اقرار باین معنی نموده آنجا که گوید **انّه علیه السلام افضل البشر بعد رسول الله صلّی الله علیه و آله و احقّ بالخلافة من جمیع المسلمین (۳).**

و دلیل دوم که مرتبط با دلیل اول است فرموده‌های رسول اکرم خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله

(۱) آیا آنانکه (مانند علی) اهل علم ودانش اند با مردم جاهل نادان یکسانند؟ (یعنی هرگز یکسان نیستند).

(۲) آیا آنکه خلق را براه حق رهبری میکند سزاوار تر به پیروی است یا آنکه رهبری نمیکند مگر آنکه خود هدایت شود.

(۳) بدرستیکه علی علیه السلام بعد از رسول خدا (ص) افضل بشر واحق واولی بامر خلافت از جمیع مسلمانان بوده است.

است مخصوصاً که درآخر همین حدیث میفرماید **من اراد العلم فلیأت الباب (۱).**

شما را بخدا انصاف دهید آیا آنکسیکه پیغمبر امر میکند درب خانه او بروید اولی باطاعت است یا آنکسیکه مردم برای خود بعنوان خلافت معیّن نمایند.

علاوه بر آنکه امر پیغمبر مطاع است باید اطاعت کرده شود علت وجهت حق تقدم را معین می‌نماید که همان جهت عقلائی است که أعلمیت باشد.

شیخ - اگر ازجهت أعلمیت و أفضلیت حق تقدم برای سید ناعلی کرم الله وجهه بود میبایستی رسول خدا صلی الله علیه و آله نصّی بر آنجناب بنماید که امت بدانند باید پیروی از او بنمایند وحال آنکه بچنین نصّی ما برنخورده ایم.

داعی - این قبیل بیانات از امثال شما آقایان با علم و فضل فوق العاده اسباب تأثر داعی میشود که چرا باید عادت آن اندازه در شما تأثیر کرده باشد که علم و دانش وحقیقت شما را مقهورخود قرار دهد.

آقای عزیز ده شب است که داعی از کتب معتبره خودتان إقامهٔ برهان نموده و نصوص وارده را بعرض مجلس رسانیده بشهادت اهل مجلس و جرائد و مجلات تازه امشب آقا بحث را از سر گرفته میفرمائید نصّی ندیده اید.

در حالتیکه کتب معتبره خودتان سراسر پراست از نصوص جلیّه وخفیّه مع ذلك از همه چشم پوشیده یك سؤال از شما مینمایم که آیا امت احتیاج بعلم و سیره رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارند یا نه.

شیخ - بدیهی است که احتیاجات همگی صحابه و امت تا روز قیامت بعلوم عالیه وسیره متعالیهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشد.

داعی - احسن الله لکم الاجر اگر هیچ نص صریحی از آنحضرت در باب خلافت و امامت نبود مگر همین حدیث مدینه که صریحاً فرموده **انا مدینة العلم و علیّ بابها و من اراد العلم فلیأت الباب (۲).** کافی برای اثبات مرام بود

(۱) هرکس اراده دارد علم را پس باید برود بدرو باب علم (یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام).

(۲) (من رسول خدا ص) شهرستان علم میباشم وعلی باب آن میباشد هرکس اراده دارد علم (مرا) پس باید برود بدر وباب علم (علی ع).

بفرموده پیغمبر علی اعلم امت بوده

کدام نص صریح و واضح تراز این حدیث است که میفرماید هر کس میخواهد از علم من بهره بردارد باید برود درخانه علی که باب علم من است

الآن وقت سحر است تمام شب را داعی با حرارت تمام در اطراف این موضوع صحبت نمودم و وقت آقایان را گرفتم الحال آقا مرا سرد نمودید مثل اینکه آقایان مانند اسلافتان نمیخواهید روی عادت گوش بحرف حساب بدهید تمام بیانات مارا نشنیده گرفته و انکار نص مینمائید.

کدام نص بالاتر از نص علمی است کدام عاقل دانشمندی از ارباب ملل و نحل گفته که با بود عالم و اعلم مردم زیربار جاهل بروند اگر در علم و منطق چنین بیانی درعالم شده داعی تسلیم بمنطق شما میشوم.

و اگر چنین منطقی در عالم وجود ندارد که با بود عالم و اعلم مردم تبعیت و پیروی از جاهل بنمایند شما باید تسلیم منطق ما که منطق تمام ارباب علم و دانش است بشوید که چون امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اعلم امت بوده باید بحکم علم و عقل و منطق تبعیت و پیروی از او بنمائید.

چنانچه قبلا عرض کردم که اکابر علماء خودتان مانند امام احمد حنبل در مسند وابو المؤید خوارزمی درمناقب وحافظ ابونعیم اصفهانی در نزول القرآن فی علی وخواجه کلان بلخی درینابیع ومیرسید علی همدانی درمودة القربی حتی ابن‌حجر مکّی درصواعق نقل میکنند که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله مکرر میفرمود **اعلم امّتی علیّ بن ابیطالب (۱).**

احدی از صحابه بپایه علم آنحضرت نمیرسند چنانچه ابن مغازلی شافعی درمناقب و محمد بن طلحه در مطالب‌السئول و حموینی در فرائد و شیخ سلیمان حنفی در باب ۱۴ ینابیع از کلبی نقل میکنند که عبدالله بن عباس (حبرامت) گفت **علم النبی صلّی الله علیه و آله وسلّم من علم الله وعلم علیّ من علم النبیّ صلّی الله علیه و آله وسلّم وعلمی**

(۱) داناترین افراد امت من علی بن ابیطالب (علیه‌السلام) است.

من علم علیّ وما علمی وعلم الصحابة فی علیّ الّا کقطرة بحر فی سبعة ابحر(۱).

درآخرخطبه۱۰۸ نهج‌البلاغه است که مولانا امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرموده:

نحن شجرة النبوة و محطّ الرسالة و مختلف الملائکة ومعادن العلم وینابیع الحکم (۲).

ابن ابی الحدید هم در ص ۲۳۶ جلد دوم شرح نهج (چاپ‌مصر) درشرح این‌خطبه گوید این امر درآنحضرت ظاهر است جداً زیرا رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:

أنا مدینة العلم و علیّ بابها و من اراد المدینة فلیأت الباب (۳).

ونیز فرمود **اقضاکم علیّ** قضاء أمری‌است که مستلزم علوم‌بسیاری‌میباشدبالجمله **فحاله فی العلم حال رفیعة جداً لم یلحقه احد فیها و لا قار به و حقّ له ان یصف‌نفسه بأنّه معادن العلم و ینابیع الحکم فلا احد احق به منها بعدرسول الله (۴) انتهی.**

ابن عبد البر در ص ۳۸ جلد سیم استیعاب و محمد بن طلحه در ص ۲۳ مطالب السئول و قاضی‌ایجی درص ۲۷۶ مواقف آورده‌اند که رسول اکرم فرمود **اقضاکم علی.**

چنانچه سیوطی در ص ۱۱۵ تاریخ‌الخلفاء وحافظ ابونعیم در ص ۶۵ جلداول حلیة الاولیاء و محمد جزری درص ۱۴ اسنی المطالب ومحمدبن‌سعددر ص۴۵۹ طبقات‌وابن کثیر در ص ۳۵۹ جلد هفتم تاریخ کبیر وابن عبدالبر در ص ۳۸ جلد چهارم استیعاب از خلیفه

(۱) علم پیغمبر(ص) از علم‌خدای‌تعالی است وعلم‌علی(ع) ازعلم‌پیغمبر(ص)میباشد وعلم من از علم علی است وعلم من وعلم صحابه‌درمقابل علم علی مانند قطره‌آبی در هفت دریا میباشد.

(۲) ما (ائمه اثنا عشرعلیهم السلام) از شجرهٔ نبوت هستیم واز خاندانی میباشیم که‌رسالت وپیغام الهی درآنجا فرود آمده ورفت وآمد فرشتگان در آنجا بوده‌وماکانهای معرفت ودانش وچشمه های حکمت میباشیم.

(۳) من شهرستان علم وعلی باب آن میباشد هرکس اراده دارد از شهرستان علم‌من‌بهره بردارد پس باید برود بباب علم (علی‌ع).

(۴) مقام علمی آنحضرت بسیار بلند است‌که از حد بیان خارج ودست تصور هیچکس باو نخواهد رسید بلکه باو نزدیک هم نخواهد شد وسزاوار است‌که بخود نسبت دهد وبفرماید معین علم منم‌که چشمه‌های حکمت از اقیانوس علوم من جاری میباشد پس در نتیجه ثابت است‌که احدی از بشرسزاوارتر ازعلی برفعت علم‌بعداز رسول خدا نیست.

عمربن الخطاب نقل نموده اند که میگفت **علی اقضانا** یعنی علی در امر قضاوت (که احاطه برجمیع اموراست) از همهٔ ما اولی و مقدم بود.

ونیزدرص ٦٩ ینابیع‌المودة نقل می‌نماید که صاحب درّ المنظّم ابن طلحه گوید:

اعلم انّ جمیع اسرار الکتب السماویّة فی القرآن وجمیع مافی القرآن فی الفاتحة و جمیع ما فی الفاتحة فی البسملة و جمیع ما فی البسملة فی باء البسملة و جمیع ما فی باء البسملة فی النقطة التّی هی تحت الباءقال الامام علیّ کرّم اللّه وجهه انا النقطة الّتی تحت الباء (۱).

و نیز سیلمان بلخی در ینابیع الموده نقل مینماید از ابن عباس که گفت **اخذ بیدی الامام علیّ ﷺ فی لیلة مقمرة فخرج بی الی البقیع بعد العشاء و قال: اقرأ یا عبد الله فقرأت: بسم‌اللّه الرحمن الرحیم‌فتکلم لی‌فی اسرار الباء الی بزوغ الفجر (۲).**

اتفاقی فریقین است که در میان صحابه امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام منحصربفرد بوده در اینکه عالم بأسرار غیبیه و وارث علوم انبیاء بوده است.

چنانچه محمّدبن طلحه شافعی درمطالب السئول وخطیب خوارزمی درمناقب وسلیمان بلخی حنفی در ینابیع از درّ المنظّم ابن طلحه حلبی نقل نموده اند که امیرالمؤمنین ﷺ میفرمود **سلونی عن‌اسرارالغیوب‌فانّی‌وارث‌علوم‌الانبیاء والمرسلین (۳).**

و نیز امام احمد حنبل در مسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و سلیمان بلخی

---

(۱) بدان که اسرارجمیع کتب سماوی در قرآن است وتمام اسرار ورموز قرآن در سوره فاتحه است وجمیع حقایق که در سوره‌فاتحه است در بسمله است وهرچه در بسمله‌است‌درباء‌بسمله است واسرار باء بسمله تمام در نقطهٔ زیر باء است وعلی کرم الله وجهه فرموده من آن نقطهٔ زیر باء هستم.

چه خوش سراید شاعر:

توئی آن نقطهٔ بالای‌فاء فوق ایدیهم — که در وقت تنزل تحت بسم‌الله را بائی

(۲) در شب ماهتابی علی (ع) دست مراگرفت برد بسوی قبرستان بقیع بعد از نماز عشاء فرمود بخوان من‌بسم‌الله‌الرحمن الرحیم را قرائت نمودم آنگاه از اسرار باء بسم‌الله برای‌من‌سخن گفت تا طلوع فجر.

(۳) سؤال کنید از من از اسرار غیبیه پس بدرستیکه من وارث علوم انبیاء ومرسلینم.

در ینابیع نقل مینمایند که آنحضرت در بالای منبر میفرمود **سلونی قبل‌ان‌تفقدونی سلونی عن طرق‌السموات فانّی اعلم‌بها من طرق‌الارض (۱).**

این ادعا از آنحضرت در آن زمانیکه وسایل سیر در ملکوت مانند امروز نبوده بزرگترین دلیل بر آگاه بودن بمغیبات است فلذا مکرر سؤال مینمودند و آنحضرت از آسمانها و کرات جوّیه خبر میدادند.

بعلاوه در دوره‌ای که هیئت بطلمیوس مصری دائر بوده جواب اشخاص را مطابق با هیئت جدید امروزی دادن خود معجزه بزرگ است.

خبر دادن علی از کرات جویه طبق هیئت جدید

چنانچه شیخ‌محقق وفاضل‌محدث عادل ثقه علی‌بن ابراهیم قمی قدّس سره القدوسی که در قرن سیم هجری ریاست علمی او محرز بوده در تفسیر سوره و الصّافات و شیخ فاضل محدث لغوی که در زهد و ورع و تقوی معروفیت کامل داشته فخرالدین بن طریح نجفی در کتاب لغت معروفش مجمع البحرین که تقریباً سیصد سال قبل تألیف نموده در لغة کوکب و علامهٔ شهیر مرحوم ملا محمّد باقر مجلسی رضوان‌الله علیه در جلد ١٤ بحار الانوار «السماء و العالم» از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل نموده‌اند که فرمود **هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی‌الارض(۲).**

شما را بخدا انصاف دهید آیا در یك دوره و زمانی که ازهیئت جدید اثری درعالم نبوده و هیئت بطلمیوسی هم که مدار عمل ریاضیون فلکی آن زمان بوده قائل بافلاك بودند کواکب و ستارگان را انوار مضیئه و میخهای آسمان میدانستند.

تلسکوبها و دوربینهای امروزی هم وجود نداشته که از وضع کرات و اوضاع ستارگان خبر بدهند اگر فردی از افراد بشر از اخبار سماوی و کرات جوی خبر

---

(۱) سؤال کنید از من از راههای‌آسمانها پس بدرستیکه من عالم ترم براههای آسمانها از راههای زمین.

(۲) این ستارگان که درآسمانند شهرهائی هستند مانند شهرهائی که در زمین است.

بعدها آنهم مطابق با علم هیئتی که بعد از هزار سال مورد توجه و عمل علماء قرار گیرد شما چنین خبر دهنده‌ای را عالم بغیب نمیدانید و این خبر را در شمار اخبار غیب بحساب نمیآورید .

اگر بخواهید بفرمائید این نوع از اخبار که در کتب اکابر علماء از ائمهٔ اطهار بسیار رسیده علم بغیب نیست کمال بی لطفی را فرمودید و تعصّب خود را ظاهر نمودید زیرا خودخبر دلالت بر این امر بزرگ دارد

و اگر خبر دادن از ملکوت اعلا و کرات جوّیّه که چگونگی آنها از نظر ها نا پدید بوده‌است (حتی امروزه هم که تلسکوبهای قوی موجود است با چشم غیر مسلّح دیده نمیشوند) و علوم امروزه هم تصدیق حقیقت و چگونگی آن خبر هزار وسیصدسال قبل‌رامینمایدپس‌بدانیدخبر دادن ازغیب عالم بوده وتصدیق فرمائید که مولاناامیرالمؤمنین و امام المسلمین علی‌بن ابیطالب علیه‌الصلوة والسلام عالم بغیب بوده است که‌بدون‌وسائل و اسباب کشفیه که امروزه موجود گردیده با چشم معمولی ملکوت را مورد کشف و انکشاف قرارداده .

قطعاً هر انسان دقیقی بمحض شنیدن چنین اخبار قبل از هزار سال حکم میکند که خبر دهنده عالم بغیب بوده .

گفتگو با مسیو ژوئن مستشرق فرانسوی

مناسب است باقتضای مقام با اجازه آقایان اشاره نمایم بمطلب مهمّی که در همین سفر برای داعی پیش آمد نموده موقعیکه از بصره (آخرین شهر سر حدّی عراق عرب) سوار کشتی شدیم در اطاق درجه اول کشتی (واربلا) بودیم که دارای سه تخت‌خواب بوداتفاقاً یك مرد شریف دانشمند از مستشرقین فرانسوی بنام (مسیوژوئن) در اطاق ما بود بسیار فاضل ومؤدب با آنکه از نژاد فرانسه بود زبان‌عربی و فارسی را بسیار خوب میدانست فلذا با هم مأنوس و همه روزه با صحبتهای علمی ودینی سر گرم بودیم .

البته داعی سعی کامل داشتم که بوظیفه خود عمل نموده آن مرد محترم را بحقایق دین مقدس اسلام و مذهب حقهٔ جعفری متوجه سازم .

در یکی از روزها ضمن صحبت ایشان گفتند تصدیق مینمایم که در دیانت اسلام مزایائی هست که در سایر ادیان نمی باشد چه آنکه اسلام در همه جا وهمه کار اعتدال در عمل را مورد توجه قرار داده ولی در عین حال فراموش نکنید که در کشفیات عملی اروپائیها که در تحت أوامر دیانت پاك حضرت مسیح هستند گوی سبقت و مسابقت را ربوده وعالمی را رهین منّت عملی خود قرار داده‌اند .

داعی - در اینکه غربیها و دیگران هم سعی و جدیّت بلیغی در کشفیات علمیه نموده‌اند حرفی نیست بلکه مورد تصدیق همه میباشد ولی باید دید سرچشمهٔ تمدن علمی را از کجا گرفتند استاد و معلم آنها در علوم و فنون چه اشخاصی بوده‌اند البته چون‌خود شما از علماء و دانشمندانی هستید که در حقیقت هر چیزی غور و بحث نموده‌اید تصدیق مینمائید که سر چشمهٔ علوم‌و فنون غربیهااز اسلام و اسلامیان بوده نه از تعالیم حضرت مسیح علیه‌السلام .

چه آنکه غربیها تا قرن هشتم میلادی بشهادت تاریخ غرق در توحش و بربریّت بودند و حال آنکه‌در همان زمان مسلمین پرچم دار علم و هنر بودند - چنانچه اکابرعلماء خودتان از قبیل ارنست رنان فرانسوی و کارلیل انگلیسی و نورمال آلمانی و غیره اقرار باین معنی دارند .

در همین سفر موقعی که در کاظمین مشرف بودم شبی را مهمان جناب نواب محمد حسین خان قزلباش بودم که از خاندان محترم قزلباش و بسیار مرد شریفی است و سالها است در کربلا و کاظمین سکنا دارند و الحال معاون مندوب سامی در کل عراق عرب هستند - صحبت‌از اقرار واعتراف اروپائیها بتمدن اسلام بمیان آمد ایشان فرمودند اخیراً کتابی تألیف یکی از دانشمندان فرانسوی بزبان اردو ترجمه شده برای‌من یك جلد آورده‌اند بسیار کتاب زیبائی است که سید فاضل جلیل القدر هندی آقا سید

علی بلگرامی ترجمه نموده اند نام این کتاب (تمدن العرب [۱]) است بسیار ضخیم و مفصل و مستدل میباشد تألیف دانشمند معروف غرب دکتر در طب و حقوق و اقتصاد (گوستاولوبون) که با دلائل محسوسه و منقولهٔ بسیارقوی توأم با چهار صد گراور ثابت مینماید که آنچه غربیها از علم و تمدن و حِرَف و صنایع حتی طرز ادب و معاشرت و تشکیل إدارات ملکی و مملکتی لشکری و کشوری و زندگانی فردی و اجتماعیدارند از تعالیم عالیهٔ عرب است .

(بدیهی است مراد از عرب که در السنه و افواه اروپائیها وارد است و این مرد بزرگ دانشمند نام کتابش راتمدن العرب گذارده اعراب مسلمین اند و الّا اعراب قبل از اسلام عاری از هر علم و ادب بودند) .

مسیوژوئن - بلی آنکتاب راخوددانشمندبزرگ فرانسوی دکتر گوستاولوبون در پاریس بمن دادند و الحق زحمت کشیده و خوب نوشتهاند .

داعی - آنکتاب را ازجناب نوّاب برسم امانت گرفتم چون زبان اردو نمیدانستم (اینك که بهندوستان آمده‌ام بقدر رفع احتیاج با این زبان ارتباط پیدانمودم) درمدت ده روز که در آن بلدهٔ طیّبه توقف داشتم جناب دوست دانشمند نوّاب صادق خانقزلباش ساکن کاظمین و بغداد ملاطفت فرموده ☆ مخصوصاً فصل دوم از باب دهم (تأثیر تمدن اسلام در مغرب) را تماماً ترجمه نمودند و بداعی دادند بسیار از ایشان ممنون شدم [۲] .

☆ قسمتهائی که مورد توجه ما بوده ترجمه می نمودند داعی هم مطابقه مینمودم

آن اوراق را باز کرده و برای ایشان خواندم گفتم ملاحظه فرمائید این دکتر دانشمندفرانسوی از اهلو دیار و وطن شما که خود تصدیق مقام و رتبهایشان را مینمائید در این فصل اقرار باین معنی نموده چنین گوید .

(۱) اخیراً جناب آقای سید محمد تقی فخرداعی گیلانی که یکی از فضلاء ودانشمندان ایران هستند در تهران از زبان اردو بفارسی ترجمه وچاپ نموده الحق خدمت بزرگی بمعارف اسلامی نموده اند

ایکاش فضلاء ونویسندگان ما از ایشان سرمشق میگرفتند عوض ترجمه رمانها وکتابهای مضرالاخلاق والعقائد اروپائی ومصری وغیره این قبیل ترجمه های سودمند مینمودند .

(۲) اخیرا در تهران باترجمهٔ آقای فخر داعی هم مطابقه نموده وتصحیح نمودم .

گفتار گوستاولوبون در تأثیر تمدن اسلام درمغرب

تمدن اسلام بقدری که در مشرق تأثیر بخشیده در مغرب نیز همانقدر مؤثر واقع شده وبدین وسیله اروپا داخل در تمدن گردیده .

این تمدن تأثیری که بمغرب بخشیده اگر خواهیم میزان آنرا بدست بیاوریم باید ببینیم که پیش از ورود تمدن مزبور بغرب حالات مغرب واوضاع زندگانی اروپائیان چه بوده است .

در قرن نهم و دهم میلادی یعنی همان وقتی که تمدن اسلام در مملکت اسپانیا منتها درجهٔ ترقی وتعالی را پیموده در تمام مغرب زمین علمی و یا مراکز علمی وجود نداشت مگر کلیساها که بدست رهباتان جاهل که خود را عالم میدانستند اداره میشد و مردم را بخرافات مذهبی خود عادت میدادند ؟! .

از قرن دوازدهم که بعضی اشخاص حساس در پی فهم و دانش بودند پناه گاهی (برای اخذ علم ودانش) نداشتند مگر اسلام و مسلمین که از جمیع جهات آنها را استاد و بهتر و برتر از همه میدانستند و در مدارس آندلس میرفتند و تحت تعالیم مسلمین دانا میشدند .

تمام اهل علم باید منّت دار مسلمانان باشند که خدمت بزرگی بعلم و دانش نمودند و توسعه در عالم دادند مسلمین عرب حق حیات بزرگی بما غربیهادارند وبایستی تمدن مغرب را تمدن العرب‌نامید انتهی .

اینها خلاصهٔ مختصری بود از آنچه دانشمند شهیر فرانسوی خودتان مینویسد جنابعالی مانند همهٔ غربیها بعلم و صنعت وکشفیات امروزهٔ اروپا میبالید ولی خوبست نظری بازمنه سالفه اروپا بنمائید و نیز توجهی باوضاع وتاریخ جزیرة العرب قبل ازاسلام نموده تا کشف حقیقت برشما بشود .

زمانی که اروپای‌شما حتی پاریس (مهد تمدن امروز) غرق در توحش و بربریّت بود - سرچشمه‌های‌علم وتمدن وهنر ازشبه جزیرةالعرب توسط اعراب مسلمین‌براهنمائی قائد عظیم‌الشأن اسلام واسلامیان خاتم الانبیاء محمد مصطفیﷺ بدنیا پخش‌میگردید

لازم دانستم پرده‌ای از گذشته بردارم تا شما را بتمدن اعراب مسلمین و اروپائیها توجه دهم تا حقیقت آشکار گردد.

هدیه فرستادن هارون ساعت ساخت مسلمین را برای شارلمان

خودتان میدانید که قرن هفتم و هشتم میلادی بواسطه خدمات بزرگ شارلمان امپراطور مقتدر فرانسه اروپا سر و صورتی بخود گرفت مع ذلک در همان زمان وقتی روابط خود را با دربار خلافت اسلامی بغداد (هارون الرشید عباسی) محکم نمود تحف و هدایائی بین شارلمان (در مرتبهٔ اول) و خلیفه هارون الرشید رد وبدل شد من جمله از تحف و هدایائی که هارون در عوض برای شارلمان فرستاد علاوه بر جواهرات و البسهٔ فاخر و پارچه های بافت مسلمین عرب وفیل بزرگی که اروپا ندیده بود وساعت بزرگی بود که فرانسوی‌ها برسر درعمارت سلطنتی خود نصب نمودند وآن‌ساعت از هنرمندی عربهای مسلمین‌بود که‌اوقات ۲۴ ساعت را با زدن‌زنگها که با افتادن دانه‌های فلزی‌درجام‌بزرگ زرین معین‌مینمود.

دانشمندان فرانسوی دربار شارلمان بلکه تمام اهالی پارس (پای تخت متمدن امروز اروپا) نتوانستند از حقیقت وچگونگی آن صنعت بزرگ سر در آورند چنانچه گوستاولوبون درتمدن‌العرب ودیگران ازدانشمندان‌ونویسندگان اروپا ثبت نموده‌اند.

اگر بخواهید بهتر بمیزان تمدن اروپا در مقابل تمدن اعراب مسلمین پی ببرید تاریخ زمان‌شارلمان وقضیه ساعت ساخت مسلمین را مطالعه نمائید تا کشف‌حقایق بشود.

که مینویسند وقتی ساعت را در برج‌بزرگی بالای سر درعمارت‌سلطنتی گذاردند و روپوش از بالای‌آن برداشتند مردم پارس حرکت عقربه های ساعت را دیدند باچوب وچماق و انواع حربه‌ها بطرف‌عمارت سلطنتی حمله نمودند ـ خبر بشارلمان دادند کهملت باعصبانیت تمام حمله‌بعمارات سلطنتی نمودند ـ درهای‌عمارات رابسته وزراء و دانشمندان دربار را برای تحقیق علت این عمل ملت فرستادند.

پس از گفتگوی بسیار معلوم شد نظر بدی بمقام سلطنت ندارند بلکه میگویند سالها کشیشها بما گفتند از شیطان دشمن بزرگ بشریت باید دوری نمائید ما پیوسته

عقب این دشمن بزرگ بودیم که در کجاباودست پیدا کنیم وخودرا ازشر اونجات دهیم تا دراین موقع که این برج ساخته شده می بینیم شیطان در داخل برج حرکاتی میکند که ما را اغواء نماید لذا ما برای خراب کردن برج و کشتن دشمن بزرگ عالم بشریت حمله نموده‌ایم !!!.

ناچار دسته دسته از بزرگان ملت را ببالای برج برده وضع ساعت و هنرنمائی مسلمین را بآنها ارائه دادند آنها برای ملت تشریح نمودند آنگاه ملت با عذر خواهی و پوزش از مقام سلطنت متفرق گردیدند.

پس شما نفرمائید مسلمانان از اروپائیها عقب بودند خیر عقب نبودند بلکه عقب ماندند از همان روزی که غربیها بیدارشدند و در مدارس علم و هنر مسلمین مانندآندلس وقرطبه واشبیلیه واسکندریه وبغداد و غیره اخذ علوم و صنایع و حرف نمودند در پی سعی و عمل رفتند و باوج ترقی و تعالی رسیدند.

مسلمانان مغرور تنبل و تن پرور شدند و خمود پیدا نموده عقب ماندند تا باین روز رسیدند که می بینیم والا ما همه چیز داشتیم ولی امروز فقیر همه‌چیز شده ایم بقول ادیب دانشمند حافظ شیرازی ما که گوید.

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد — آنچه خودداشت زبیگانه تمنا میکرد

از اینها گذشته ترقیات علمی وصنعتی شما مربوط بحضرت عیسی علیه‌السلام نمیباشد بلکه دراثر سعی و کوشش مردمان غربی از ده قرن بعد از صلب حضرت مسیح (بعقیدهٔ شما) آنهم از برکات مسلمین عرب ونشریات آنها بوده.

البته دراین موضوع صحبت بسیارنمودیم تارسیدیم باین جا که گفتم فرق پیشوایان مسلمین با تمام اهل عالم و دانشمندان معروف دنیا اینست که اینها با اسباب کشفیات میکنند وآنها بدون اسباب.

برای مدعای خود چند خبرازائمه طاهرین سلام‌الله علیهم اجمعین راجع بحیوانات ذره بینی خواندم که در زمانیکه ذره بینها و میکرسکبها در عالم وجود نداشت (یعنی در هزاروسیصد سال قبل) پیشوایان بزرگ اسلام ائمه ازعترت پیغمبر عظیم‌الشأن ما با

چشم غیر مسلّح بآلات و ادوات ظاهریه حیوانات ذره بینی را دیده و بما معرفی و امر باحتراز ازآنها نمودند.

شما ها امروزه مباهات مینمائید که بوسیله تلسکوبها و دوربینهای قوی از کرات جوّیه وموجودات هوائی ومخلوقات‌در کواکب وستارگان فی‌الجمله‌اطلاع پیدانموده‌اید.

ولی درهزاروسیصد سال‌قبل پیشوای دوم‌مسلمین ومعلم ثانی اسلامیان امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه الصلاة و السلام بدون اسباب و وجود تلسکوب و دور بین های بزرگ از کرات آسمانی طبق هیئت جدید خبر داده آنگاه همین خبری که امشب بعرضتان رسانیدم برای ایشان خواندم که آنحضرت فرمود **هذه النجوم الّتی فی السماء مدائن مثل المدائن الّتی فی الارض.**

مسیوژوئن - (بعد ازقدری سکوت و تفکر) خبر را یاد داشت نموده و گفتند خواهش میکنم نام کتابهائی که این خبر را ضبط و ثبت نموده اند بمن بدهید گفتم و نوشتند آنگاه گفتند در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه های مهم دنیا موجود است حتی نسخه های خطی هر کتابی در آنجا هست من اول بلندن میروم و بعد بپاریس در کتابخانه ها این کتابها را دقیقانه تحت نظر میگیریم و بادانشمندان و مستشرقین مطلب را مورد بحث قرار میدهیم اگر دیدیم تاریخ تألیف این کتابهائی که شما ذکر نمودید قبل از پیدایش تلسکوبها و دوربین های آسمانی بوده بشما قول شرف میدهم و خدای عیسی علیه‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله بین من و شما گواه باشد که بعد از تحقیق و فهمیدن مطلب مسلمان میشوم.

زیرا قطعاً گوینده چنین خبری بدون اسباب در هزارسال قبل چشم دنیائی نداشته و حتماً چشم ملکوتی داشته دارای قوه الهی بوده پس دین اسلام با چنین پیشوائی حتماً دین حق آسمانی میباشد که خلیفه و جانشین پیغمبر اسلام دارای چنین قوه وعلمی مافوق قوای بشریّت بوده - انتهی[۱].

(۱) بعد از مراجعت از سفرنامه‌ای از ایشان رسید با تصدیق بمراتب فوق وحقیقت خبر اظهار اسلام واقرار بشهادتین‌واعتراف بحقیقت اسلام نموده بودند.

آقایان محترم جائیکه بیگانگان ندیده و نشناخته بدون حبّ و بغض فقط روی قاعده ومبنای علمی چنین حکمیّت نمایند.

ما و شما باید بطریق اولی این راه را بپیمائیم و روی همین دو قاعده هر کس را لایق پیغمبری و واجد شرایط دیدیم پیروی از او بنمائیم.

و هم چنین است مقام خلافت و جانشینی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که اگر با دیده انصاف و بصیرت بنگریم و از غرض رانی و تعصّب خارج و لباس عادت را از تن بیرون کنیم میفهمیم بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان صحابه احدی لیاقت این معنی را نداشته که أزهد وأعلم و أفضل بعلاوه اعلا نسباً از مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد.

جمیع علوم منتهی بعلی علیه‌السلام میشود

چه آنکه آن‌حضرت بعد از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله جامع جمیع فضائل و کمالات بوده علوم اولین و آخرین در نزد آن بزرگوار بوده وجمیع‌علومی که در میان خلق متعارف‌است از حکمت و کلام و تفسیر و قرائت وصرف و نحو و فقه و هندسه و طب و نجوم و عدد و جفروحساب و شعر و خطبه و موعظه و بدیع و فصاحت و لغت و منطق‌الطیر تمام بآنحضرت منتهی میشود.

در جمیع این علوم یا آنحضرت مبتکر بوده یا تشریح علم نموده و در هر علمی کلام خاصی بیان فرموده که اهل آن فن آنکلام را مصدر قرارداده وبعدها هرچه‌در آن فن گفتگو کرده‌اند شرح بر کلام آنحضرت بوده است.

مانند آنچه به ابوالاسود دئلی در علم نحو فرمود که کلمه اسم و فعل وحرف‌است و نیز باب إنّ و باب اضافه و باب اماله و باب لغت و عطف را مرسوم داشت و تقسیم إعراب برفع و نصب وجرّ و جزم ، دستور اصولی‌است برای حفظ عبارات از غلط ازطرف آنحضرت صادر گردیده است.

اعتراف ابن‌ابی الحدید بمقامات‌علمیه علی علیه‌السلام

اگرشما صفحات‌اول دیباچه کتاب‌شرح‌نهج‌البلاغه ابن‌ابی الحدید معتزلی را دقیقاً بخوانید خواهید دید که این عالم منصف چگونه تصدیق بتمام‌این

معانی نموده و مقام علمی آنحضرت را ستوده صریحاً در ص ٦ گفته .

وما اقول في رجل تعزى اليه كلّ فضيلة و تنتهي اليه كلّ فرقة و تتجاذبه كلّ طائفة فهو رئيس الفضائل و ينبوعها و ابو عذرها و سابق مضمارها و مجلي حلبتها كل من بزغ فيها بعده فمنه اخذ وله اقتفى و على مثاله احتذى (١) .

علم فقهاء اربعه ابوحنیفه ـ امام مالك ـ امام شافعی ـ امام حنبل را از آنحضرت میداند و گوید فقهاء صحابه فقه را از علی آموختند .

چون امشب مجلس ما خیلی بطول انجامیده بیش از این مقتضی نیست که بنقل تمام گفتار و بیانات آن عالم بزرگ خودتان شما را مشغول سازم .

لازم است مراجعه نمائید به دیباچه شرح نهج البلاغهٔ آن مرد بزرگ منصف تا مبهوت شوید از شهادت و تصدیق و اذعان و اعتراف عالم مورخ منصف ازجماعت خودتان که گوید امر علی عليه‌السلام عجیب است که در تمام عمر کلمه لاادری بر زبان او جاری نشده پیوسته همهٔ علوم در نزد او حاضر بوده تا آخر جملات که گوید **و هذا يكاد يلحق بالمعجزات لانّ القوّة البشريّة لاتفي بهذا الحصر و لاتنهض بهذا الاستنباط (٢) .**

اگر بخواهم اخبار غیبیه‌ای که از آن حضرت صادر گردیده و بعد از سالها بلکه قرنها وقوع یافته و اکابر علماء خودتان خبرها را نقل نموده و تصدیق بآن معانی نموده‌اند اشاره نمایم صبح طالع میگردد در حالتیکه بعشری از اعشار نقل حقایق نرسیده‌ایم بیش از این مزاحم نمیشوم .

(١) چه بگویم وچگونه معرفی نمایم شخصی راکه ابواب فضائل تماماً باو منسوب و فضل هرگروهی از فضلاء باو منتهی میگردد وهر طایفه فضل خودرا ازاو گرفته وجذب نموده‌اند او است رئیس فضل وفضلاء زیرا هر فضیلتی از او سرچشمه گرفته حجج وبراهین فضل از آن جناب ترشح نموده‌است اواست برنده مسابقه‌در میدان سباق او است کاشف نتایج فضل وهر بابی از فضل که بعد از آنجناب هویدا گردیده بازارتباط باو دارد بایستی باو اکتفاء بفضیلت نمود و بمثل او اقتدا کرد .

(٢) چنین امری البته ملحق بمعجزات است زیرا از قوهٔ بشری خارج است که بتواند چنین قواعدی را احصاء یا باین مرتبه از استنباط نائل گردد .

درخانه اگر کس است یك حرف بس است .

برای نمونه و روشن شدن أذهان گمان میکنم کافی باشد که آقایان بدانند آنچه ما میگوئیم با دلیل وبرهان میباشد .

از جمله روزهائیکه پرده از علم آنحضرت برداشته شد و امت فهمیدند که آن حضرت عالم بمغیبات است مثل فردا روزی بود که بنا بر بعض اخبار صحیحه و مشهوره روز ولادت با سعادت ریحانه رسول الله ابا عبد الله الحسين ارواحنا فداه بوده است .

خبر ولادت امام حسین عليه‌السلام و تهنیت ملائکه و امت برسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم

انّ الناس دخلوا على النبيّ صلّى الله عليه وآله و سلّم و هنّوه بمولوده الحسين عليه‌السلام

مردم داخل میشدند برسول خدا صلی الله علیه وآله و تهنیت میگفتند آنحضرت را بمولود حضرت حسین عليه‌السلام

شخصی از میان جمعیت عرض کرد **بابي انت و امّي يا رسول الله** پدر ومادرم فدای تو باد یا رسول الله امروز از علی امر عجیبی مشاهده کردیم فرمود چه دیدید عرض کرد چون ما برای تهنیت آمدیم ما را از ورود بر شما منع نمود بعذر اینکه یکصد وبیست هزار ملك از آسمان جهت تبریك و تهنیت نازل شده اند و حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله میباشند ما تعجب نمودیم که علی از کجا شماره نمود و چگونه خبر دار شد آیا شما باو خبر دادید حضرت تبسمی نمود و بعلی فرمود از کجا دانستی آنقدر ملك در نزد من آمده‌اند عرض کرد .

بابي انت وامّي ملائکه‌ای که بر شما نازل و سلام مینمودند هر یك بلغتی با شما حرف میزدند من شماره کردم دیدم یکصد و بیست هزار لغت با شما حرف زدند فهمیدم یکصد و بیست هزار ملك خدمت شما آمده‌اند حضرت فرمودند **زادك الله علماً و حلماً يا ابا الحسن** خداوند علم و حلم تو را زیاد کند یا ابا الحسن (کنیه علی عليه‌السلام بود) .

آنگاه رو بامت نموده فرمود **انا مدینة العلم و علیّ بابها ما للّه نبأاعظم منه و ما للّه آیة اکبر منه هو امام البریّة و خیر الخلیقة امین اللّه و خازن علم اللّه و هو الراسخ فی العلم و هو اهل الذکر الّذی قال اللّه تعالی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون انا خزانة العلم و علیّ مفتاحها فمن اراد الخزانة فلیأت المفتاح (۱) .**

قضاوت منصفانه

آقایان محترم اگر انصاف دهید و قدری ازعادت خارج‌شوید و قضاوت عادلانه نمائید بدون اراده روی فطرت پاك قلبتان تصدیق مینماید که چنین شخصیت بزرگی که جامع جمیع علوم انبیاء و اسرار غیوب و مرآت کامل رسل و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده و صاحب مقام عدالت و تقوی و عصمت بوده رسول اکرم ﷺ هم امر فرموده بدر خانهٔ او بروید و اطاعت او را اطاعت خود و مخالفتش را هم مخالفت خود قرار داده و از حیث زهد و ورع و تقوی و نژاد برجستهٔ خلق و اعلای از همه بوده بقسمی که رسول اکرم ﷺ اورا امام المتقین وسید المسلمین خوانده که ببعض از آن اخبار در لیالی ماضیه اشاره نمودیم اولی و أحق بمقام خلافت و امامت بوده است از سایر صحابه ولو صحابه هم هر یك دارای فضائلی بوده‌اند ولی‌صحبت ما در أفضل و أکمل‌است که‌اولویّت وحق تقدم بر دیگران دارد .

اگر شما در میان تمام صحابه و أقارب رسول الله فردی را معرفی نمودید که بفضائل و کمالات وصفات ظاهر وباطن برابری با آنحضرت نماید ما تسلیم میشویم‌واگر همچو فردی را نتوانستید معرفی نمائید (زیرا همچو فرد شاخصی جز آنحضرت درمیان صحابه وجود نداشته) حقاً باید تسلیم حقیقت شوید و چشم از خلق پوشیده و با حق پیوند نمائید .

---

(۱) من شهر علم هستم وعلی دروازه اواست نیست برای خدا خبری و آیتی بزرگتر از علی اوست امام خلق وبهترین‌مردم امین خدا ونگهدار علم او واوست اهل ذکری که خدا فرموده سؤال کنید ازاهل ذکراگر شما علم ندارید من خزانه علم هستم وعلی‌کلید آن خزانه است‌هرکس خزانه را میخواهد پس باید کلیدرا بیابد .

(دستهای خود را بسوی آسمان برداشته عرض کردم) خدایاتو را شاهد و گواه میگیرم اداء حق نمودم و وظیفه دینی را بدون حب و بغض انجام دادم و دفاع از حریم تشیّع نمودم و حقیقت را در مقابل تهمتهای دشمنان ظاهر ساختم عوض و پشتیبانی را از خودت میخواهم و بس .

بیانات نواب در قبول تشیع

نوّاب - قبله‌صاحب‌ده‌شب‌است که‌در حاشیه این مجلس ذکر استضائه از انوار مقدسه و استفاده از مبانی علمیه و مبادی عالیه نموده و دلائل طرفین را استماع نمودیم چند نفر هستیم که تمام شبها باعشق تمام درمجلس‌حاضرو همه روزه در اطراف گفتارهای شبانه‌صحبتها نموده و مطالب را حلاّجی کامل نمودیم شکر میکنم خدای واحد را که اسباب هدایت ما را بوسیله شما فراهم آورده و مستبصر بحق شدیم و دلائل نشنیده شنیدیم کاملا صد در صد بر ما ثابت و محقق آمد که طریق شیعهٔ امامیه اثنا عشریه مذهب حق و طریقهٔ حقیقت است بر خلاف تبلیغات سوء مخالفین که آنها را بما مشرك و غالی و رافضی و منحرف از حق معرفی نمودند بر ما معلوم آمد که دین حقیقی اسلام را آنها دارا هستند .

نه ما عدهٔ حاضر بلکه بسیاری از مردمان سادهٔ بی غرض که در پی‌حق و حقیقت‌اند مانند ما در این شهر از خواندن روزنامه ها و مجلات و پی بردن بدلائل طرفین مستبصر بحق شده‌اند .

منتها بعضیها توانائی تظاهر ندارندبواسطه اشتغال آنها در مجامع‌عمومی ومشاغل خصوصی و اختلاط بامخالفین - ولی در نزد ما محرمانه اظهار تشیّع نموده‌اند .

چون شما راه ابهامی باقی نگذاردید و بابیان ساده نزدیك بفهم همهٔ ما کشف حقایق نمودید .

ولی ما عدّهٔ حاضر چون از کسی باك نداریم با قوت قلب آمادهٔ تظاهر هستیم‌چند شب است که میخواهیم پرده را برداشته و خود را معرفی نمائیم فرصت بدست نیامده و از حسن اتفاق هر شب بر بصیرت ما افزوده و دلائل محکم تری شنیده و بر عقیدهٔ خود تراسخ و ثابت تر شدیم .

برای آنکه وقت از دست نرود اجازه دهید پرده را برداشته أقاریر ما را بشنوید و بما افتخار دهید و نام ما را در دفتر شیعیان مولای عالمیان امیر المؤمنین علی و ائمه هدایت إثناعشر علیهم السلام ثبت و ضبط نمائید و بجامعه شیعیان هم اعلام فرمائید که مارا به برادری خود بپذیرند و در روز قیامت در محکمه عدل الهی و حضور جدّ بزرگوارتان هم شهادت بدهید که ما از روی علم و یقین ایمان بولایت أئمه إثنا عشر و اوصیاء و خلفاء رسول خدا آورده‌ایم .

داعی - بسی خرسندم که می‌بینم افراد برجسته‌ای بادیده بصیرت و گوش حقیقت توجه بحقایق نموده حق را بروشنائی نور عقل بدست آورده براه راست و صراط مستقیم وارد شدند .

همان صراطی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله دستور داده چنانچه اکابر علماء سنت وجماعت از قبیل امام احمد بن‌حنبل درمسند و ابن ابی الحدید در شرح نهج و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن مغازلی در فضائل و خوارزمی در مناقب وسلیمان حنفی در ینابیع المودة و دیگران نقل نموده‌اند که آنحضرت فرمود **صراط علیّ حقّ نمسکه** یعنی راه علی حق است می‌چسبیم اورا .

امیدوارم سایر برادران اسلامی ماهم از عادت و تعصّب خارج گردیده وپرده استتار از مقابل دیدگانشان برداشته حق و حقیقت بر آنها آشکار گردد .

نواب - قبله صاحب باتشکر از مراحم و الطافتان که با روی باز وحسن اخلاق جواب مستدعیات مارا دادید اینك مختصر اشکالی در گوشه دل ما است تمنا داریم آن راهم حل نمائید که باعث مسرت و امتنان و روشنائی دیدگان برادران ما و استحکام عقیده و ایمان ما گردد .

داعی - خواهش میکنم بفرمائید اشکال در چه چیز است تا جواب آنرا عرض نمایم .

نواب - اشکال ما راجع بامامت أئمهٔ اثنا عشر و اسامی آنها میباشد چون در این شبها آنچه مورد بحث قرار گرفته شخصیت امیر المؤمنین علی علیه السلام بود

متمنی است برای ما شرح دهید که اولا در قرآن کریم آیه‌ای هست که ما را دلالت بامامت أئمهٔ إثنی‌عشر بنماید یا خیر .

ثانیاً در کتابهای ما اسامی دوازده امام شیعیان ثبت شده یاخیر چنانچه هست برای اطمینان قلب ما بیان فرمائید .

داعی - فرمایش شما بسیار بجا و سؤال بموقع نمودید و جواب آنهم حاضر است ولی چون وقت تنگ و نزدیك سحر است و جواب این سؤال هم ممکن است قدری طول بکشد چنانچه موافقت فرمائید یا فرداشب تشریف میآورید وجواب عرض مینمایم یافردا صبح بعرض جواب مبادرت ورزم .

چون فردا روزعید سعید میلاد سعادت بنیاد ریحانهٔ رسول‌الله حضرت امام اباعبدالله الحسین علیه السلام است از طرف برادران قزلباش ما جشن مفصلی از صبح تا ظهر در امام‌باره (حسینیه) رسالدار بر قرار است ممکن است در آنجا بعنوان عیدی این جواب را عرض نموده وحل اشکال نمایم انشاء الله تعالی .

نواب - با کمال افتخار موافقیم و بیش از این مزاحم وقت شما نمی شویم پس الحال اجازه فرمائید آقایان محترمی را که از انوار مضیئه این مجلس نورانی استضائه نموده‌اند بحضور مبارك معرفی نمایم .

داعی - با یکعالم میل و مسرّت آماده‌ایم که آقایان عزیز را در آغوش مهر ومحبت بپذیریم .

تشیّع اختیار نمودن شش نفر اهل تسنن

نواب - آقایانی که افتخار دارند امشب در تحت لوای **لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه** اقرار بخلافت و امامت علی و یازده نفر امامان از فرزندان آنحضرت بنمایند .

۱ - حقیر مخلص‌شما **عبد القیّوم** ۲ - **سید احمد علیشاه** ۳ - **غلام امامین** (از تجار محترم) ٤ - **غلام حیدر خان** (از اعیان سرحدی) ٥ - **عبد الاحد خان** (ازتجار محترم‌پنجاب) ٦ - **عبد الصمد خان** (از رجال وملا کین‌معروف) (شکل ۲۲) .

(آقایان روبداعی‌آمدند داعی هم‌از جا برخاسته تمام اهل مجلس‌همه برخاستند)

(هریك را در آغوش محبت گرفته بوسیدم بعد تمام اهل مجلس با آنها معانقه نمودند)
(چون دیدم برادران اهل تسنن خیلی گرفته شدند برای دلجوئی آنها گفتم شب عید)
(است مطابق دستورات اسلامی مسلمین بایستی با یکدیگر مصافحه و معانقه نمایند)
(که موجب ثواب فراوان است - فلذا خوبست همگی با هم مصافحه و معانقه نمائیم)
(اول دست بگردن جناب حافظ وشیخ عبد السلام وبعد با سایرین معانقه نموده وپیشانی)
(همگی را بوسیده آنگاه شربت وشیرینی مفصلی بمجلس آوردند وبا صحبتهای شیرین)
(مجلس را مسرتی تازه دادیم و کدورتهای ظاهری را که در وجنات آنها بود بر طرف)
(نمودیم).

حافظ - صاحب ما از دیدار شما در این شبها بهرهٔ کافی بردیم که تا آخر عمر لذائذ آن فراموش شدنی نیست.

مخصوصاً بر شخص بنده منت بزرگی‌دارید جد بزرگوارتان بشما عوض بدهد زیرا کشف حقایق بسیاری نمودید چنانچه شبهای قبل هم عرض شد که حقیر را بیدار نمودید قطعاً من آن آدم شب اول نیستم یعنی هر انسان عاقل منصفی که دلائل خالی از شائبه شما را بشنود قطعاً بیدار و هشیار میشود - مانند این بندهٔ حقیر که امیدوارم بطریقهٔ ولایت عترت و اهلبیت رسالت از این عالم بروم و در مقابل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سفید روی باشم.

خیلی مایل بودم که مدت بیشتری با شما مأنوس باشم ولی چون وقت ما تنگ گردیده و کارهای شخصی بسیار داریم ما بخیال دو روزه آمدیم تصادفاً خیلی طولانی‌شد امشب را با اجازهٔ آقایان لیلة الوداع قرار میدهیم که فرداشب با ریل (راه‌آهن) حرکت نمائیم و از شما دعوت میکنیم که بمحل ما تشریف فرما شوید تا از محضرتان بهره‌های خصوصی برداریم.

داعی - آقایان تصدیق فرمائید از شب اول که بزیارتتان نائل آمدم الی‌الحال باوداد وصمیمیت بدون عناد وتعصب سر گرم مهر و محبت بودم و باآقایان انس و علاقهٔ مخصوصی پیدا نمودم هیچگاه از طرف داعی مانعی برای حرکت آقایان نبوده ولی



عده‌ای از اکابر برادران شیعه وسنی و مستبصرین اهل تسنن که بفیض سعادت تشیع نائل شدند (شکل ۲۲)

الحال که میشنوم آقایان خیال حرکت دارید تأثیر عجیبی در خود مشاهده مینمایم.

یکی از عرفاء شامخین گوید من با انس و وصال (برخلاف عموم) مخالفم برای آنکه در عقب وصال فراق میآید ودر دیوان منسوب بمولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که فرمود:

یقولون انّ الموت صعب علی الفتی ... مفارقة الاحباب و الله اصعب (١)

الحق در این ده شب از دیدار آقایان عموماً وشخص جنابعالی خصوصاً توشهٔ بسیار برداشتم که هرگز فراموش نخواهم نمود.

ولو در این ده شب بمناسبت الکلام یجرّ الکلام رشتهٔ سخن بسیار طولانی شد و هر شبی بدون إراده زیاده از شش هفت ساعت و بیشتر وقت آقایان جلساء محترم را گرفتم ولی چون سراسر مجلس ما ذکر آیات شریفه قرآنیه و نقل احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و از عناد و لجّاج جاهلانه و لهو و لعب بر کنار بودیم خود عبادتی ازعبادات را انجام دادیم.

ولی نظر بآنکه انسان مرکز سهو و نسیان و اشتباه است چنانچه در طی کلمات از طرف داعی سهواً (نه عمداً) إسائهٔ ادب یا اطالهٔ کلام روی داده یا بنظر آقایان محترم بد آمده عفو واغماض فرمایند و درمظان استجابت دعوات داعی ناچیز محتاج را از دعای خیر فراموش نفرمایند.

حافظ - از حسن بیان و ابراز الطافتان کمال امتنان حاصل است واحدی از ما از شما رنجشی ندارد که پوزش میطلبید چه آنکه حسن اخلاق و ادب جنابعالی بقدری زیاد است که ما را مفتون و مجذوب خود نموده و از طول کلمات هم ابداً افسردگی نداریم بلکه طلاقت لسان وحسن بیان شما باندازهای قوی است که گمان نمیکنیم هرقدر طولانی شود ملال آور باشد.

داعی - با تشکر از مراحم آقایان در خاتمه عرایضم میخواهم مطلبی بعرض برسانیم که چون فردا روز عید بزرگ مولود مسعود منجی اُمت ریحانهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله میباشد و از طرف آقایان محترم قزلباش و برادران شیعی شما مجلس جشن با شکوهی در امامباره (حسینیه) رسالدار بر قرار است.

(١) میگویند مرگ بر جوان سخت است وحال آنکه مفارقت دوستان بخدا قسم سخت تر است.

و آقایان محترم از شخص جنابعالی و آقایان حاضر بتوسط شما از جمیع برادران اهل تسنّن صمیمانه دعوت مینمائیم نظر بعلاقهٔ مخصوصی که برسول اکرم صلی الله علیه و آله دارید برای خرسندی روح پر فتوح آنحضرت فردا صبح را با اجتماع مهمّی از برادران اهل سنت و جماعت بآن مجلس جشن تشریف فرما شوید که ازشرکت خودتان درآن مجلس جشن شیعیان علاوه براینکه عموم ما را ممنون و متشکر خواهید نمود.

با نظر داعی موافقت خواهید فرمود که باشرکت دوفرقه برادران ایمانی واسلامی در این جشن عمومی چنان اتحادیه اسلامی تشکیل دهیم که اعادی اسلام را (که خواهان تفرقه و جدائی مسلمانان اند) درحیرت وعبرت بگذاریم.

قد فرغت من الکتابة فی جمادی الثانی ١٣٧٤ وانا العبد الفانی محمد الموسوی

(سلطان الواعظین الشیرازی)

عید میلاد حسینی

فدت شهر شعبانها الاشهر   فمن بینها یمنه الا شهر
طوی الهمّ عنّا وزال العنا   و بشر الهنا بیننا ینشر
لثالثه فی رقاب الا نام   ایاد لعمرك لا تنکر
فصبح الولاء بمیلاد سبط   هادی الانام به مسفر
و باب النجاة الامام الّذی   ذنوب العباد به تغفر
وغصن الامامة فیه سما   جنی هدایتها یثمر
وروض النبوّة من نوره   سنی و منّ نوره مزهر
لتهن بمیلاده شیعة   لهم طاب فی حبّه عنصر(۱) .

صبح روز سیم شعبان المعظم سال ۱۳۴۵ که عید میلاد سعادت بنیاد مولانا ومولی الکونین امام سیم حضرت ابا عبدالله الحسین علیه وعلی جده و ابیه و امه و اخیه و تسعة المعصومین من ذریته الصلاة والسلام بودطالع ، مجلس جشن با شکوهی از طرف آقایان محترم قزلباش در امام باره (حسینیّه) رسالدار منعقد وبرقرارشد از اول صبح عموم طبقات مختلفه بآن مجلس با شکوه هجوم آورده چهارساعت بظهر مانده داعی باتفاق جمع کثیری ازعلماء ورجال شیعه که بمنزل آمده بودند جهت شرکت درجشن به امام باره رفتیم الحق مجلس با شکوهی بوده .

(۱) از بین جمع دوازده ماهه سال شهر شعبان که مشهور بیمن وخیریت است صدای خودرا به بشارت ازمیلاد آنحضرت بلند نمود هرگونه هم وغم را از ما زائل وصدای تبریك از هرطرفی برخاست باینکه درسیم ماه شعبان حسین بن علی علیهما السلام متولد گردید ولذا صبح ولایت بمیلاد پسر پیغمبر خدا روشن ومنور گردید که او کسیستکه باب نجات وسبب آمرزش خلایق است شاخه درخت امامت ازاو بلند ومیوه های درخشنده ولایت نه امام بعد ازاو هستند باغ نبوت از نوراو روشن وپراز گل ومیوه است تهنیت بگو بمیلاد آن بزرگوار گروه شیعیان رایعنی آن گروهی که از عیب وریب بسبب محبت او خالی اند .

هزاران نفر جمعیت از طبقات مختلفه شیعه و سنی فضای بسیار وسیع امام باره باآن عظمت و تمام اطاقهای بزرگ دو طبقه اطراف را تا میان معبر عمومی حتی بالای بامهارا پر نموده بودند .

آقایان محترمین علماء عامه و اهل تسنن باتفاق جناب حافظ محمّد رشید و شیخ عبدالسلام هم تشریف فرمابودند از ورود داعی جوش و خروش عجیبی در مجلس بر پا شد با اینکه برای جلوس داعی جایگاه مجلّلی معین نموده بودند معذلك بپاس احترام علماء بزرگ عامه از جایگاه خود صرف نظر نموده یك سر خدمت ایشان رفتم بسیار از این عمل داعی که احترام بمقام آنها و دالّ بر خفض جناح و بی غرضی داعی بود خوش حال شدند .

بعد از معانقه وجلوس شربت و شیرینی مفصلی بمجلس آوردند بعد از صرف شربت و شیرینی دو نفر مداح مدیحه سرائی قابل تمجید بلسان اردو و پارسی نمودند آنگاه جناب سردار عبد الصمدخان که از رجال نامی شیعه پیشاور بودند با جماعتی از محترمین قزلباش آمدند و از داعی درخواست منبر نمودند که چون روز عید است جماعت حاضرین بانتظار عیدی از شما آماده‌اند که از بیانات منبری خود بآنها عیدی بدهید .

هر چند داعی امتناع نمودم بر اصرار آنها افزوده شد عاقبت جناب حافظ واسطه شدند و گفتند چون امروز آخر توقف ما است میل داریم از منبر شما یادگاری باخود ببریم چون بایشان علاقه پیدا نموده بودم نخواستم تمرد از قول ایشان بنمایم لذا بپاس احترام ایشان بمنبر رفتم تا قریب ظهر منبر بودم وبعد از خاتمه منبر واداء نماز جماعت باتفاق عدّه‌ای از خواص رجال شیعه و سنی و آقایان مستبصرین عکسی برداشتند (که در صفحات قبل گراور شده و از نظر خوانندگان محترم گذشت) و غذای مفصلی بافتخار ورود شش نفر آقایان محترمین تازه وارد در حوزه شیعیان بعموم داده شد .

اینك متن منبر داعی را هم که مخبرین جرائد و مجلات نوشته و در مطبوعات خود انتشار داده بودند چون خالی از فایده نبود بلکه میتوان گفت متمّم و مکمّل بیانات ده شب مناظرات ما بود لذا برای چاپ باصل کتاب ملحق نمودیم .

بسم الله الرحمن الرحیم

آغاز منبر

رب اشرح لی صدری و یسّرلی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی .

الحمدلله الاوّل قبل اوّلیّة الاوّلین و الباقی بعد فناء الخلق اجمعین و الصلاة و السلام علی سرّ الوجود و اوّل کلّ موجود و صاحب لواء الحمد و المقام المحمود الخاتم لما سبق و الفاتح لما انغلق و المعلن الحقّ بالحقّ و الدافع جیشات الاباطیل و الدامغ صولات الاضالیل النبیّ الامیّ و الرسول المکّی المدنیّ القرشیّ الهاشمیّ الابطحیّ سیّد الاوّلین و الاخرین حبیب اله العالمین ابی القاسم محمّد بن عبدالله خاتم الانبیاء و المرسلین و علی آله الطاهرین و اوصیائه المعصومین شموس سماء العلم و الهدایة و ینابیع الحکمة نوامیس الکبریاء و آیات الله العظمی و لعنة الله علی اعدائهم و مبغضیهم و منکری فضائلهم من الاوّلین و الاخرین من الان الی یوم الدین اعوذبالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم قال الله الحکیم فی کتابه الکریم یاایّها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تنازعتم فی شیء فردّوه الی الله و الرسول ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر ذلك خیر و أحسن تاویلا (۱) .

(۱) ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمان داران (ازطرف خدا ورسول) را اطاعت کنید وچون درچیزی کارتان بگفتگو نزاع کشید بحکم خدا ورسول باز گردید اگر بخدا و روز قیامت ایمان دارید اینکار (رجوع بحکم خدا ورسول) برای شما ازهرچه تصور کنید بهتر وخوش عاقبت‌تر خواهد بود .
آیه ۶۲ سوره چهار (نساء).

آزادی مجاز و حقیقت

یکی ازموضوعات مهمه که سالها است رطب اللسان عموم گردیده و هرفرقه و قومی برای پیشرفت مرام و مقصد خود اتکاء بآن مینمایند موضوع حرّیّت و آزادی است که أخیراً دست آویزدسته ای از مردمان قصیر الفکر و کوتاه نظر گردیده که روی همین اصل حریّت و آزادی از زیر فرمان قضاء جریان انبیاء عظام بیرون رفته و از حوزه متدینین خارج گردیدند و حال آنکه نفهمیدند حریّت و آزادی ازعبودیّت پرورد گار عالمیان وقیودشرایع حقّه و قوانین مقدسه مخالفت کامل با علم و عقل دارد و چنین حریّت و آزادی مخلّ آسایش بشر و موجب هرج و مرج و خلاف نظام طبیعی و مردود و مبغوض محقّقین علماء و عقلاء میباشد .

البته آن حریّت و آزادی که بسیار خوب و ممدوح است عبارت است از آزادی از عبودیّت مخلوق و تعظیم و پرستش أبناء بشر و اطاعت کور کورانه همجنسان مانند خود چنین آزادی از لوازم انسانیّت است چه آنکه انسان فهمیده که بنور عقل منور گردیده و صاحب علم و معرفت میباشد بایستی از عبودیّت و بندگی مانند خود بر کنار باشد کور کورانه مطیع صرف أحدی نگردد که در وادی ضلالت و حیرت سر گردان گردد .

البته باید انسان اشرف مخلوقات سر اطاعت بجائی فرود آورد که قابل و لایق و دلائل عقل ونقل براوقائم باشد .

بدیهی است ستایش وبندگی منحصراً اختصاص دارد بذات بی زوال حضرت احدیّت جلّ وعلا که خالق ما و شما و جمیع موجودات عالم است که با دلائل عقلیه ثابت آمده که مخلوق عاجز در مقابل خالق قادر آنهم خالقی که ایجاد همه چیز برای او نموده بایستی خاضع و خاشع و مطیع صرف باشد .

و اطاعت احدی از مخلوقات بر انسان جائز نیست مگر آنکسی را که خداوند متعال امر باطاعت او نموده باشد و سند محکم ما در اطاعت و فرمان برداری اشخاص قرآن مجید است .

وقتی مراجعه بقرآن مجید واین سند محکم آسمانی مینمائیم‌می بینیم دستوراطاعت را درآیات چندی‌کاملا بما داده که روی قواعد عقلانی اطاعت از چه اشخاصی بنمائیم ودر مقابل چه افرادی سرتعظیم فرود آوریم .

اطاعت خدا و پیغمبر و اولی الامرواجب است

از جمله در همین آیه شریفه که مطلع عرایض داعی است صریحاً فرموده **اطیعوا الله واطیعوا الرسول و اولی الامرمنکم** یعنی اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیغمبروصاحبان امر را .

پس بحکم این‌آیه شریفه بعد از اطاعت خداوند متعال ازجنس بشراطاعت پیغمبر و صاحبان امر واجب است .

در اطاعت أوامر پیغمبر خاتم ﷺ عموم جامعهٔ مسلمین متّفقند و احدی انکار این معنی‌ندارد فقط اختلافی که بین مسلمانان ایجاد نمودند در معنای اولی الامر است که خداوند در این آیه بعد از اطاعت خود و رسولش اطاعت اولی الامر را واجب قرار داده .

عقیده اهل تسنن در معنای اولی الامر

برادران عامه و اهل تسنّن را عقیده بر آنست که مراد از اولی الامر در آیه امراء و فرمانفرمایان وسران لشکرند که شامل حال سلاطین وصاحبان امر (ظاهری) میباشد .

فلذا آقایان اهل تسنّن اطاعت امر سلاطین را برخود واجب میدانند (هر چند متجاهربفسق وفجور وظلم باشند ؟) بدلیل آنکه آنها مشمول آیه اولی الامر ند پس اطاعتشان واجب است ؟! .

و حال آنکه چنین عقیده ای با دلائل عقل و نقل باطل است که این مجلس مختصر با ضیق وقت اجازه نمی دهد که بتمام دلائل بر بطلان عقیدهٔ آنها استشهاد نمایم اقلاً یك ماه وقت می‌خواهد تا بتفصیل بپردازیم ولی من باب **مالا یدرك كلّه لایترك كلّه** .

آب دریا را اگر نتوان کشید — لیك بهر تشنگی باید چشید

با اجازه آقایان محترم برای اثبات هدف و مقصد خود مختصراً در اطراف این موضوع بحث مینمایم تا اهل انصاف قضاوت عادلانه نموده کشف حقیقت گردد .

صاحبان امر بر سه‌قسمند

بدیهی است امراء و سلاطین که در جامعه فرمان روائی‌مینمایند از سه‌حال بیرون نیستند‌یامنصوب بالاجماع ـ یا غالب بالقدرة ـ یا منصوب من جانب الله‌اند .

اما طریقه اول که اگر مسلمین اجماع بر فردی نموده و اورا بامارت بر قرار نمودند اطاعتش مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد دلیل مثبت عقلائی ندارد که مسلمانان بتوانند عموماً اتّفاق کنند بر یك فرد کامل عیار و پاکی و اورا بامارت بر قرار نمایند .

برای آنکه مسلمین هر قدر قوی الفهم باشند بظواهر حالات مینگرند و ازبواطن اشخاص که در چه عقیده هستند بی خبرند .

بنی اسرائیل منتخب جناب موسی فاسد در آمدند

هر قدر مسلمین عاقل ودانا باشند‌در امر انتخابات قطعاً روی موازین ظاهریه از حضرت موسی کلیم الله‌علی نبینا وآله و(ع) که‌از انبیاء اولوا العزم است عالمتر نمی‌باشند و عقول‌همهٔ آنها از عقل کامل فرستاده‌خدا بالاتر‌نخواهد‌بود .

حضرت موسی از میان هزاران عقلاء و دانشمندان بنی اسرائیل هفتاد نفر را روی حسن ظواهر انتخاب نمود (چون‌أنبیاء مأمور بظواهر بودند‌ببواطن‌اشخاص نظر‌نمیکردند همان حسن ظاهر را مدار اعتبار قرار میدادند) .

و بطور سینا برد در موقع امتحان همگی فاسد در آمدند و هلاك شدند معلوم شد از اول صاحبان عقیدهٔ صحیح ثابت قلبی نبودند منتها در موقع امتحان پرده بالا رفت و آنچه در باطن داشتند آشکار شد چنانچه قرآن مجید اشاره باینمعنی نموده در آیه ۱۵۴ از سوره ۷ (اعراف) .

بشر قادر نیست انتخاب امیر صالح کامل نماید

پس جائیکه منتخبین کلیم الله پیغمبر خدا فاسد و کافراز جلد در آیند و بوسیلهٔ صاعقه بعذاب حق تعالی معذّب گردند ـ سایر افراد بشربطریق اولی قدرت بر انتخاب امراء صالح کامل ندارند .

چه آنکه ممکن‌است منتخب ظاهرالصلاح آنها در واقع و باطن کافر یا فاسق باشند و ظاهراً سالوسی نموده بعد از جلوس بر اُریکه سلطنت و امارت جلد ظاهر الصّلاحی را انداخته بی پرده مقاصد سیّئه خود را تدریجاً اجراء نمایند .

چنانچه در بسیاری از سلاطین و امراء (حتی نمایندگان مجلس سورای ملی) این امر دیده شده‌است و قطعاً اطاعت چنین امیر و پادشاهی موجب اضمحلال دین و ضیاع حقوق مردم و محو آثار اسلام خواهد بود .

سلاطین و امراء اولی الامر نمیباشند

هرگز عقل‌باور نمیکند که خداوند متعال اطاعت امر سلاطین و صاحبان امرظالم و فاسق فاجری را قرین اطاعت خود و رسولش قرار دهد پس بطلان این عقیده و رویه بارز و آشکار است .

و علاوه اگر این حق اجماع امت شرعی‌باشد اولی‌الامر باید در هرزمان باانتخاب حقیقی ملل اسلامی باشد واختصاص بملتی دون ملت دیگر نداشته‌باشد ، این‌حق شرعی تمام افراد جامعه مسلمین است که در هر گوشه و کنار عالم ـ فردی یا افرادی از مسلمانان در شهر و یا قریه ای سکنا داشته باشند باید در آن انتخاب رای بدهند و در تعیین صاحب امر شرکت نمایند نه آنکه دسته‌ای در شهری یا مملکتی رای بدهند رای آنها اجباراً مطاع باشد و سایر عقلاء و افراد بر جستهٔ مسلمین مجبوراً تسلیم گردند و اگرجمعیتی نظر مخالفتی داشته باشد آنها را رافضی و مشرك خوانند و قتلشان را واجب بدانند .

چنانچه صفحات تاریخ هزار و سیصد سالهٔ اسلام را مطالعه نمائیم می بینیم که چنین اجماعی بعد از خاتم‌الانبیاء ﷺ در هیچ زمانی واقع نشده که تمام مسلمین موجود

در عالم یا نمایندگان حقیقی آنها مجتمعاً رأی داده باشند پس عقیده باجماع در هیچ دوره‌ای لباس عمل نپوشیده و نخواهد پوشید مخصوصاً امروزه که بلاد مسلمین قطعه قطعه و ممالك اسلامی متعدّد ، و هریك امیر و پادشاهی دارند .

اگر بنا شود اهالی هر مملکتی پادشاه و صاحب امر مستقلی برای خود انتخاب نمایند گذشته ازآنکه در هر زمانی اولی الامر متعدد خواهد بود و هیچ یك از ممالك زیر فرمان پادشاه و اولی الامر مملکت دیگر نخواهند رفت چنانچه بین آنها هم خلاف و اختلافی واقع شود و نائرهٔ حرب بینهما مشتعل گردد (چنانچه مکرر در تاریخ اسلام واقع شده) مسلمانان بلاتکلیف خواهند بود چه آنکه هر دو دسته از مسلمانان اطاعةً لامر اولی الامر خود ناچار بجان هم افتاده و برادران مسلمان‌خودرا بکشند آیا هر دو دسته از مسلمانان در برادرکشی مثاب و قاتل و مقتول اهل بهشت خواهند بود !؟ .

حاشا که اسلام و شارع مقدس چنین دستوری داده هرگز اسلام دین جامع کامل عقل‌پسند أمر بچیزی نمیکند که مورد انکار عقلاء و قابل عمل و اجراء نباشد بعلاوه سبب ایجاد تفرقه وجدائی مسلمانان گردد .

پس اولی الامری که خداوندامر باطاعت آنها نموده منسوب بالاجماع نخواهندبود .

چنانچه در لیالی ماضیه در مجلس بحث خصوصی با حضور علماء و دانشمندان فریقین (شیعه و سنی) بطلان اجماع را عقلا و نقلا ثابت نمودیم که در صفحات جرائد ومجلات درج گردیده [۱] لابد بنظر آقایان محترمی که در آن جلسات حاضر نبودند رسیده است .

هر سلطان و امیر با قدرتی اولی‌الامر نمیباشد

و اما قسم دوم که منسوب بالقدرة است یعنی‌هر امیر و سلطان و خلیفه سفاك خونخوار فاجری که بقهر و غلبه و سر نیزه و دسیسه بازی بر مردم مسلّط و صاحب امر نافذ باشد اطاعتش واجب گردد .

(۱) مراجعه شود به ص ۴۸۲ تا ۴۹۱ وص ۷۴۲ تا ۷۴۸ همین کتاب .

چگونه عقل زیر بار رود وتسلیم باین عقیدهٔ بی‌معنی گردد که اطاعت امراء وسلاطین و یا خلفاء سفاك بی باك وفاسق فاجر مانند اطاعت خدا و پیغمبر واجب باشد ؟! .

اگر امر چنین است چگونه علماء و مورخین ومنقدین از اکابر علماء عامه خلفاء و امراء سفاك ظالم را در کتب و دفاتر خود تقبیح مینمایند مانند معاویه و یزید پلید سفاك و زیادبن ابیه و عبید الله وحجاج وابوسلمه و ابو مسلم وغیر آنها .

و اگر فی الواقع کسی از راه لجاج بخواهد بگوید اطاعت این قبیل اشخاص وقتی آمر و نافذ وسلطان وخلیفه بر مسلمین شدند واجب است (چنانچه بعض از علماء عامه گفته‌اند) قطعاً چنین اطاعتی بر خلاف نصّ صریح قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد .

زیرا خداوند متعال در آیات چندی از قرآن مجید کفّار وفسّاق و ظالمین رامورد لعن قرار داده و مسلمین را منع از اطاعت آنها نموده .

پس چگونه در این آیه شریفه امر میکند که اولی الامر (فاسق فاجر ظالم بلکه کافر) را اطاعت کنند !! .

بدیهی است نسبت دو قول متضاد بذات اقدس پروردگار از اقبح قبایح میباشد ؟
وحال آنکه فخر رازی که ازاکابر علماء عامه است در تفسیر این آیه شریفه صریحاً گوید قطعاً بایستی اولی الامر معصوم از گناه باشد و الّا خداوند اطاعت او را در ردیف اطاعت خود وپیغمبر خاتم قرار نمیداد .

پس وقتی با همین مختصر دلائل بطلان این دو عقیده ثابت شد که ممکن نیست اولی الامر منصوب بالاجماع یا منصوب بالقدرة باشد .

اولی الامر باید منصوب و منصوص من جانب الله باشد

ثابت میماند قسم سیم که حتماً بایستی اولی الامر منصوب ومنصوص من جانب الله باشد فثبت المطلوب همین است عقیدهٔ شیعه امامیه اثنا عشریه که میگویند چون اولی الامر بایستی مانند پیغمبر مهذب ومنزه ازجمیع صفات رذیله واخلاق فاسده و معصوم از تمام کبائر وصغائر ظاهراً وباطناً باشند و چون علم ببواطن امورهم احدی

جز خدای تعالی ذاتاً و استقلالاً ندارد پس باید خدایتعالی اولی الامر را معین نماید .

همان خدائی که رسول را ازمیان خلق برگزیده وبرسالت میفرستد اولی الامر را هم بایستی ذات اقدس او جل وعلا انتخاب نموده وبمردم معرفی نماید .

علاوه بر این قبیل دلائل که از خارج اثبات مرام مینماید صراحت ظاهر خود آیه حکم میکند که اولی الامر کسی باید باشد که واجد جمیع صفات رسول الله ﷺ باشد الّا ماخرج بالدّلیل که آن مقام وحی ورسالت است .

و چون عالم بجمیع صفات بشریت جز ذات پروردگار دیگری نیست پس حق انتخاب مخصوص بذات او جل وعلا میباشد .

فلذا در آیهٔ شریفه برای فرق بین واجب وممکن دو **اطیعوا** آورده که میفرماید **اطیعوا الله واطیعوا الرسول** خدا را اطاعت کنید بنحویکه او را واجب الوجود بالذات بدانید که آنچه از هستی صفات دارد از قبیل حیات و علم و حکمت وقدرت وغیر آنها از خود او و عین ذات او میباشد .

و اطاعت کنید پیغمبر را بنحویکه او را ممکن الوجود و عبد صالح و واجد جمیع صفات حمیده و اخلاق پسندیده بدانید که تمام آن صفات از جانب واجب الوجود باو افاضه شده‌است .

ولی وقتی بمعرفی اولی الامر میرسد کلمه **اطیعوا** نمیآورد فقط با یك واو عاطفه اولی الامر را معرفی مینماید و دراین واو لطیفه‌ایست که میخواهد بمردمان منور الفکر روشن ضمیر بفهماند که اولی الامر آنکس است که واجد باشدهرچه‌را رسولخدا ﷺ واجد بوده‌است مگر آنچه بدلیل فاقد است‌از قبیل نزول‌وحی و استقلال در ابلاغ‌رسالت خلاصه آنچه رسول اکرم ﷺ داشته اولی الامر نیز باید داشته باشد مگرمقام رسالت و نبوت پس اطاعت اولی‌الامر ازسنخ اطاعت رسول‌الله میباشد ! .

فقط شأن اولی الامر اینست که مجری احکام و نگاهبان دین و قوانین شرع سید المرسلین ﷺ باشد .

فلذا جامعه‌شیعه امامیه معتقدند که مراد ازاولی الامر ائمه اثنی عشر ازنسل‌پیغمبر

و عترت طاهرهٔ آنحضرت میباشند که آنها امیرالمؤمنین علی علیه السلام از عترت و اهل بیت پیغمبر و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت هستند.

و این آیه شریفه بزرگتر دلیل شیعه و جامعه امامیه بر اثبات امامت أئمه إثنی عشر علیهم الصلاة والسلام میباشد.

علاوه بر آیات کثیره دیگر که مورد استدلال ما میباشد که هر یك بجهتی ازجهات اثبات مرام مینماید از قبیل آیه ۱۱۸ سوره ۲ (بقره) **قال انّی جاعلك للناس اماماً قال و من ذرّیّتی قال لاینال عهدی الظالمین (۱).**

و آیه ۶ سورهٔ ۳۳ (احزاب) **النبیّ أولی بالمؤمنین من انفسهم و أزواجه امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّه من المؤمنون و المهاجرین (۲).**

و آیه ۱۲۰ سوره ۹ (توبه) **یا ایّها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه و کونوا مع الصادقین (۳).**

و آیه ۸ سوره ۱۳ (رعد) **انّما انت منذر ولکلّ قوم هاد (۴).**

و آیه ۱۵۴ سوره ۶ (انعام) **و انّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه ولاتتّبعوا السبل فتفرّق بکم عن سبیله (۵).**

---

(۱) خدای تعالی (بابراهیم) فرمود من ترا امام و پیشوای خلق قرار دادم ابراهیم عرض کرد این امامت و پیشوائی را بفرزندان من نیز عطا خواهی کرد فرمود: آری اگر صالح وشایسته آن باشند که عهد من (امامت) هرگز بمردم ستمکار نخواهد رسید.

(۲) پیغمبر اولی وسزاوارتر بمؤمنان است ازخود آنها وزنان پیغمبر (دراطاعت وعطوفت وحرمت نکاح) بحکم مادر مؤمنان هستند وخویشاوندان نسبی شخص بعضی بربعض دیگر در کتاب خدا مقدمند از مؤمنین ومهاجرین.

(۳) ای اهل ایمان خدا ترس باشید وبا مردان راستگو بپیوندید و پیرو آنها باشید.

(۴) جز این نیست که وظیفه تو إنذار وترسانیدن (از نافرمانی خدااست) و هرقومی را ازطرف خدا راهنمائیست.

(۵) اینست راه راست که راه من است پس پیروی کنید آنرا واز راههای دیگر که موجب تفرقه شماست جز از راه خدا متابعت نکنید.

وآیه ۱۸۰ سوره ۷ (اعراف) **و ممّن خلقنا امّة یهدون بالحقّ و به یعدلون (۱).**

وآیه ۹۸ سوره ۳ (آل عمران) **و اعتصموا بحبل اللّه جمیعاً و لاتفرّقوا (۲).**

و آیه ۴۵ سوره ۱۶ (نحل) **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون (۳).**

وآیه ۳۳ سوره ۳۳ (احزاب) **انّما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهّرکم تطهیرا (۴).**

وآیه ۳۰ سوره ۳ (آل عمران) **انّ اللّه اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذرّیّة بعضها من بعض (۵).**

وآیه ۲۹ سوره ۳۵ (فاطر) **ثم اورثنا الکتاب الّذین اصطفینا من عبادنا (۶).**

آیه ۳۵ سوره ۲۴ (نور) **اللّه نور السموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کأنّها کوکب درّیّ یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیّة ولا غربیّة یکاد زیتها یضیء و لولم تمسسه نار نور علی نور یهدی اللّه لنوره من یشاء (۷).**

---

(۱) و از خلقی که آفریده‌ایم فرقه ای بحق هدایت مییابند و از باطل همیشه بحق باز میگردند (که مراد پیشوایان دین وائمه معصومین‌اند).

(۲) همگی برشته دین خدا (وولایت عترت طاهره) چنگ زده براههای متفرق نروید.

(۳) از اهل ذکر (قرآن) (که خاندان محمد وآل محمد سلام‌الله علیهم اجمعین‌اند) بپرسید اگر شما نمیدانید.

(۴) جزاین نیست که مشیت خداوند تعلق گرفته که رجس هرآلایش را از شما خانواده نبوت ببرد شمارا ازهرعیب پاك ومنزه گرداند.

(۵) بحقیقت خدا برگزید آدم (ع) ونوح (ع) و خانواده ابراهیم (ع) وخانواده عمران‌را برجهانیان وفرزندان بعض از آنها را بربعض دیگر.

(۶) پس (از آن پیغمبران سلف) ماآنان‌راکه ازبندگان‌خود برگزیدیم (یعنی‌محمدوعترت طاهره او علیهم‌السلام) وارث علم قرآن گردانیدیم.

(۷) خدا نور (وجود بخش) آسمان‌ها وزمین است واستان نورش بمشکوتی ماند که در آن چراغی روشن باشد و آن چراغ در میان شیشه‌ای که تلؤلؤ آن گوئی ستاره ای است درخشان وروشن از درخت مبارك زیتون که باآنکه شرقی و غربی نیست شرق و غرب جهان بدان فروزانست وبی آنکه آتشی زیت آنرا برافروزد خود بخود جهانی را روشنی بخشدکه پرتو آن نور حقیقت برروی نور قرارگرفته وخدا هرکه را خواهد بنور خود (و اشراقات وحی خویش) هدایت کند.

و آیات بسیار دیگر که وقت مجلس اقتضای ذکر تمامی آنها را ندارد تا آنجا که خطیب خوارزمی در مناقب و امام احمد در مسند و حافظ ابو نعیم در ما نزل من القرآن فی‌علی وحافظ ابوبکر شیرازی درنزول القرآن فی أمیرالمؤمنین آورده اند که رسول اکرم ﷺ فرمود . ربع قرآن درباره ما اهل بیت نازل شده .

و نیز حافظ ابونعیم در مانزل من القرآن فی علی واحمد حنبل در مسند و واحدی در اسباب النزول و محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول و ابن عساکرمحدث شام در تاریخ خود وحافظ ابوبکرشیرازی در نزول القرآن فی امیرالمؤمنین عليه‌السلام ومحمد بن یوسف کنجی شافعی در اول باب ۶۲ کفایت الطالب و خواجه کلان سلیمان بلخی حنفی در باب ۴۲ ینابیع الموده از طبرانی نقل مینمایند از ابن عباس (حبرامت) که فرمود

نزلت في عليّ اكثر من ثلاثمائة آية في مدحه (۱) .

و البته در اطراف هر یك از این آیات أقلاً بایستی چند ساعتی صحبت نمود که بواسطه نبودن وقت فقط بطور فهرست بعض ازآنها را قرائت نمودم تا اهل‌فن بکتب اکابر علماء عامه از قبیل تفاسیر امام فخر رازی وامام ثعلبی وز مخشری وجلال الدین سیوطی وطبری و نیشابوری و واحدی .

و کتابهای فرائد السمطین حموینی و صحیح بخاری و صحیح مسلم وسنن ابی داود وجمع بین‌الصحیحین حمیدی و مسند امام احمدبن حنبل وصواعق ابن حجروشرف المصطفی خرکوشی وشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید و حلیة الاولیاء حافظ ابو نعیم و مفاتیح الاسرار شهرستانی و مناقب خوارزمی و فصول المهمه مالکی و شواهد التنزیل حاکم ابوالقاسم و استیعاب ابن عبدالبر و سقیفه جوهری و ینابیع الموده خواجه کلان حنفی و مودة القربی همدانی ومانزل‌من القرآن فی‌علی ، اصفهانی ومطالب السئول محمد بن طلحه شافعی و نهایة ابن اثیر و کفایت الطالب کنجی شافعی و نزول القرآن فی امیرالمؤمنین ابوبکر شیرازی ورشفة الصادی‌سید ابی‌بکر بن شهاب الدین العلوی و غیرآنها را مراجعه و بادیدهٔ تحقیق بنگرند تا حقیقت برآنها کشف گردد .

(۱) زیاده از سیصد آیه درمدح علی علیه السلام نازل گردیده .

خلاصه خوبست اطالهٔ کلام ندهم و آیه اول مجلس را که ادلّ دلائل آوردیم ذکر نمائیم که عرض کردم عقیده جامعه شیعه امامیه اینست که مراد از اولی الامر در آیه شریفه طبق دلائل عقلیه و براهین نقلیه أئمه‌إثنی عشر سلام‌الله علیهم اجمعین اند .

اما دلائل عقلیه بر این معنا بسیار است که وقت مجلس مقتضی ذکر تمامی آنها نیست ولی بحکم قرینه ثابت است اولی الامری که اطاعتش توام با اطاعت خدا وپیغمبر است بایستی معصوم از خطاء باشد .

چنانچه امام فخر رازی هم در تفسیرش اقرار باین معنی نموده که اگر گفته شود اولی‌الامر معصوم نیست اجتماع نقیضین خواهد شد و آن محالست .

و دیگر آنکه اولی‌الامر باید أعلم و أفضل و أورع وأتقی و أکمل من فی الارض باشد تا واجد صفات پیغمبر ﷺ گردیده إطاعتش از هرحیث واجب آید .

این صفات در میان امت جزدربارهٔ أئمه إثنی عشر (بتصدیق اکابرعلماء عامه) گفته نشده مقام عصمتشان طوریست که خداوند در آیه تطهیر شهادت‌باین‌معنی داده‌است .

و اخبار بسیاری در کتب معتبره اکابر علماء اهل تسنن‌در عصمت آن‌خاندان‌جلیل ذکر گردیده من‌باب نمونه بچندخبری‌ازاکابرعلماء اهل تسنّن تبرك میجوییم .

اخبار در عصمت أئمه‌از طرق عامه

ازجمله شیخ سلیمان بلخی‌حنفی درص ۴۴۵ ینابیع الموده ضمن باب۷۷ وشیخ‌الاسلام‌حموینی درفرائد السمطین از ابن عباس روایت نموده‌اند که گفت

سمعت رسول‌الله‌صلّی‌الله علیه و سلم‌یقول‌انا و عليّ والحسن والحسین‌وتسعة من ولد الحسین مطهّرون معصومون (۱) .

و از سلمان‌فارسی نقل مینمایند که رسول‌اکرم ﷺ دست بر کتف‌حسین عليه‌السلام گذارد و فرمود **انّه الامام بن الامام تسعة من صلبه أئمة أبرار امناء معصومون (۲) .**

(۱) شنیدم از رسول خدا (ص) که فرمود من وعلی وحسن وحسین و نه نفر از اولادحسین همگی پاك وپاکیزه ومعصوم (از جمیع صغائر وکبایر واخلاق رذیله) میباشیم .

(۲) بدرستیکه او امام پسر امام و نه نفر از صلب او امامان و نیکو کاران امناء با عصمت‌اند .

و از زیدبن‌ثابت روایت نموده که آنحضرت فرمود **وانّه لیخرج من صلب الحسین ائمّة ابرار امناء معصومون قوّامون بالقسط (۱)**.

واز عمران‌بن‌حصین نقل میکند که گفت از رسول اکرم ﷺ شنیدم که بعلی علیه‌السلام فرمود **انت وارث علمی و انت الامام والخلیفة بعدی تعلّم الناس مالا یعلمون وانت ابوسبطی و زوج ابنتی و من ذریتکم العترة الائمة المعصومین (۲)**.

از این قبیل اخبار ازطرق اکابر علماء عامه بسیار رسیده که برای نمونه دراین وقت مختصر کفایت میکند.

و اما درباره علم آنها نیز اخبار بسیاری از طرق اهل سنت و جماعت وارد است که در لیالی گذشته و جلسات خصوصی در این باب بحث مفصّل نمودیم لابد بنظر محترم آقایان درجرائد و مجلات رسیده امروز هم برای نمونه بنقل چندخبرا کتفا می کنیم.

اشاره بعلم عترت واهل بیت طهارت

ابواسحق شیخ الاسلام حموینی در فرائد السمطین و حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الاولیاء و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ازابن‌عبّاس روایت مینمایند که فرمود رسول اکرم ﷺ عترت من از طینت من آفریده شده‌اند و خدای تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرموده وای بر کسیکه ایشان‌راتکذیب نماید.

ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه و صاحب کتاب سیرالصحابه از حذیفة‌بن‌اسید روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ بعد از اداء خطبه مفصل وحمد و ثناء حق تعالی فرمودند **انّی تارك فیکم الثقلین کتاب اللّه وعترتی ان تمسّکتم بهما فقد نجوتم** طبرانی با این زیادتی نقل مینماید که فرمود **فلاتقدموهما فتهلکوا و لا تقصروا عنهم فتهلکوا ولاتعلّموهم فانّهم اعلم منکم (۳)**.

(۱) هرآینه بیرون میآید از صلب حسین امامان نیکوکار امناء باعصمت کارگذاران بعدل وداد.

(۲) تو وارث علم منی وتوئی امام وخلیفه بعد از من یادمیدهی بمردم چیزیکه نمیدانند وتوئی پدر دودختر زاده من وشوهر دختر من وذریه شماست عترت پاك وامامان باعصمت.

(۳) دوچیز نفیس بزرگ را درمیان شما میگذارم که اگر باین دوچیز تمسك جوئید نجات یابید یکی قرآن مجید ودیگری عترت من‌اند آنگاه فرمود امت برایشان سبقت نجوئید وتقصیرو کوتاهی نکنید ازآنها که هلاك خواهید شدبایشان یادندهیدوتعلیم ننمائید که ایشان ازشمادا ناترند.

بروایت دیگر از حذیفة بن اسید نیز نقل میکند که آنحضرت فرمود **الائمّة بعدی من عترتی عددنقباء بنی اسرائیل تسعة من صلب الحسین اعطاهم اللّه علمی و فهمی فلا تعلّموهم فانّهم اعلم منکم اتّبعوهم فانّهم مع الحق والحقّ معهم (۱)**.

اینها مختصری از دلائلی است که اکابر علماء عامه و اهل تسنّن بر اثبات علم و عصمت ائمهٔ اثناعشر ما نقل نموده اندکه تقویت میکند دلائل عقلیه را.

اشکال در اینکه چرا اسامی ائمه در قرآن نیامده

بعضی بازیگران یا اشکال تراشها ایجاد شبهه نموده و در دسترس عموم قرار داده اند که اگر ائمهٔ اثناعشر شیعیان بر حقّند چرا اسامی آنها درقرآن مجید که سند محکم دیانت است ذکرنگردیده دیشب گذشته هم برادران عزیزم در مجلس‌خصوصی همین سئوال راازداعی نمودند چون وقت گذشته بود جواب رامو کول بامروز نمودم اینك که باصرار آقایان منبر آمدم و مقتضی موجود گردیده با توجّهات خاصّه پروردگار رفع اشکال مینمایم.

مقدمةً عرض میکنم اشتباه بزرگی دامنگیر دسته ای از مردمان قصیر الفکر گردیده که گمان میکنند جزئیات جمیع امور در قرآن مجید موجود است و حال آنکه قرآن مجید که کتاب محکم آسمانی است بسیار مجمل و مختصر و موجز نازل گردیده فقط متعرض کلّیات امور است ولی جزئیات امور را موکول ببیان مبیّن که رسول الله ﷺ است نموده چنانچه در آیه ۷ سوره ۵۹ (حشر) میفرماید **وماآتیکم الرسول فخذوه ومانهیکم عنه فانتهوا (۲)**.

فلذا وقتی باحکام و قوانین اسلام از طهارت تا دیات مینگریم می بینیم که در

(۱) امامان بعد ازمن از عترت‌من بعد دنقباء بنی‌اسرائیلند (یعنی دوازده نفر) نه نفر از صلب حسین‌اند اعطاء نموده است خداوند بآنها علم و فهم مرا پس بآنها یاد ندهید و تعلیم ننمائید بدرستیکه آنها اعلم ازشما میباشند متابعت کنید آنهارا پس بدرستیکه آنها باحق وحق باآنها میباشد.

(۲) آنچه رسول حق بشما دستور دهد (و عطاکند) بگیرید و هرچه نهی کند شمارا از آن واگذارید.

قرآن مجید کلیات آنها ذکر گردیده ولی شرح وبیان آنها را پیغمبر فرموده .

جواب از اشکال

اولا آقایانیکه اشکال تراشی میکنند و میگویند چون اسامی وعدد امامان اثناعشر درقرآن مجید نیست ماقبول نداریم واطاعت نمیکنیم چیزیرا که درقرآن نمیباشد ـ باید بآنها گفت که اگر امر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید نام برده نشده وصراحت ندارد وجزئیات او ذکرنگردیده باید متروك گردد .

پس آقایان باید ترك نمایند تبعیّت وپیروی ازخلفاء راشدین وخلفاء اموی وعباسی و غیر هم را چه آنکه در قرآن مجید آیه ای که اشاره بمقام خلافت خلفاء راشدین (غیر از علی بن ابیطالب (علیه‌السلام)) و خلفاء اموی وعباسی وطریقه اجماع و اختیار امت در تعیین خلافت و عدد و اسامی آنها نیامده پس روی چه اصل وقاعده تبعیت از آنها نموده و مخالفین آنها را رافضی و مشرك وکافر می خوانند ؟!.

و از اینها گذشته اگر امر چنین باشد که هرچه در قرآن مجید ذکر ونامی از آنها نشده بایستی متروك گردد.

قطعاً آقایان باید تارك جمیع عبادات و احکام گردند زیرا جزئیات هیچ یك از آنها در قرآن مجید ذکر نگردیده .

عدد رکعات و اجزاء نماز در قرآن نیامده

برای نمونه نماز را که اصل اولیه از فروع دین است که باتفاق فریقین رسول اکرم سفارشات و تاکیدات بلیغه در آن باب نموده تاآنجا که فرموده **الصلوة عمود الدين ان قبلت قبل ماسواها وان ردّت ردّ ماسواها(۱)** .

مورد مطالعه قرارداده می بینیم درقرآن مجید ابداً ذکری از عدد رکعات نمازها وطریق اداءآنها ازحمد وسوره ورکوع وسجود و ذکر وتشهد نشده پس بایستی نمازها را ترك کرد چون درقرآن مجید ذکری ازاجزاء آن نیامده ؟! .

(۱) نماز ستون و نگهبان دین است اگر نماز قبول شد ماسوای آن قبول و اگرنماز رد شد ماسوای آن هرچه هست رد میگردد .

و حال آنکه اینطور نیست در قرآن مجید فقط کلمه صلاة مجملا آمده **اقم الصلاة ـ اقام الصلاة ـ اقیموا الصلاة** ولی تعیین عدد رکعات و سایر أرکان از واجبات و مستحباتش در بیان مبیّن است که رسول خدا ﷺ میباشد .

همین قسم است سایر احکام و قوانین دین که کلیات آنها در قرآن مجید آمده و جزئیات و شرائط و دستورات آنها در بیان رسول اکرم ﷺ میباشد .

پس همان قسمی که کلمه صلاة موجزاً در قرآن آمده ولی تشریح معنای صلاة و تعیین اعداد رکعات و سایر اجزاء و دستوراتش را پیغمبر داده و ما موظّف عمل بآن دستورات هستیم .

همین قسم راجع بامامت و خلافت بعد از خاتم الانبیاء ﷺ هم در قرآن مجید موجزاً و مجملا فرموده و **اولی الامر منکم** یعنی بعد از اطاعت خدا و پیغمبر اطاعت کنید صاحبان امر را .

بدیهی است مفسرین مسلمین ازشیعه و سنی ازپیش خودنمیتوانند اولی الامررا معنی کنند چنانچه کلمه صلاة را نمیتوانندبمیل و إراده خود معنی کنندزیرا در حدیث روات فریقین است که رسول اکرم ﷺ فرمود **من فسّر القرآن برأيه فمقعده في النار (۱)** .

البته هر مسلمان عاقلی باید مراجعه کند بهبیان مبیّن قرآن ببیند آیا از مبیّن قرآن مجید خاتم الانبیاء ﷺ در معنای اولی الامر خبری رسیده از آنحضرت سؤالی شده یانه اگر سؤالی شده و حضرت رسول اکرم که مبیّن قرآن مجید است جوابی داده بر جامعه امت واجب است ترك عادت و تعصب نموده تبعیّت و أطاعت نمایند گفتار و بیان آنحضرت را .

مدت مدیدی است که تفاسیر و کتب اخبار شیعه و سنی را کاملا مطالعه نمودم بحدیثی که دلالت کند بر اینکه رسول اکرم ﷺ فرموده باشد مراد از اولی الامر امراء و سلاطین اند برنخوردم ولی برعکس اخبار بسیاری در کتب فریقین (شیعه و سنی) موجود است که نقل نموده اند از رسول اکرم ﷺ معنای اولی الامر را سؤال نمودند

(۱) هرکس قرآن را برای خود تفسیر کند پس نشیمن گاه او آتش خواهد بود .

آنحضرت جوابهای کافی داده و فرمودند مراد از اولی الامر علی و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت‌اند الحال چند خبری بمقتضای وقت مجلس برای نمونه عرض میکنم البته متوجه باشید باخبار متواتری که از طرق اکابر علماء شیعه از طریق عترت‌طاهره وصحابه خاص رسیده ابداً استشهاد نمی نمایم .

فقط بذکر چند خبر از اخبار بسیاری که‌ازطرق آقایان‌اهل سنت وجماعت رسیده اکتفا نموده و قضاوت را بضمیر پاك و روشن آقایان باعلم ومنطق و انصاف وا میگذارم

مراداز اولی‌الامر علی والمهٔ از عترت‌طاهره هستند

١ - ابو اسحق شیخ الاسلام حموینی ابراهیم بن محمد در فرائد السمطین گوید آنچه از رسول خدا (ص) بما رسیده مراد از اولی‌الامر درآیهٔ شریفه علی بن ابیطالب و اهل بیت رسول‌خدا هستند .

٢ - عیسی بن یوسف همدانی از ابی‌الحسن و از سلیم‌بن قیس از امیر المؤمنین علی (ع) روایت کرده که رسول اکرم (ص) فرمود شریکان من کسانی‌هستند که‌خدای تعالی اطاعت ایشان را مقرون باطاعت خود نموده و در حق ایشان **واولی الامرمنکم** تنزیل فرموده باید از کلام ایشان بیرون نروید و فرمان‌بردار ایشان باشید و انقیاد از احکام و أوامر ایشان نمائید - من چون این سخن راشنیدم عرض کردم یا رسول‌الله خبرده مرا از اولی الامر که آنها چه کسانند فرمود **یا علی انت اوّلهم** .

٣ - محمد بن مؤمن شیرازی که از أعاظم علماء عامه و اهل تسنن بوده است در رسالهٔ اعتقادات روایت میکند که وقتی رسول اکرم (ص) امیر المؤمنین علی (ع) را در مدینه خلیفه قرار داد آیه شریفه **و اولی الامر منکم** نازل گردید در شان علی‌بن ابیطالب .

٤ - خواجه کلان شیخ‌سلیمان بلخی حنفی در باب ٣٨ ینابیع‌المودّه که‌مخصوص همین آیه قرار داده از مناقب نقل مینماید که در تفسیر مجاهد است که **انّ هذه الایة نزلت فی امیر المؤمنین علیّ علیه السلام حین خلّفه رسول الله صلیّ‌الله علیه و آله‌وسلّم بالمدینة** - یعنی‌این آیه‌نازل شده در حق امیرالمؤمنین‌علی (ع) زمانیکه

خلیفه قرار داد او را پیغمبر (ص) در مدینه عرض کرد یا رسول الله مرا خلیفه قرار میدهی بر زنها و بچه‌ها حضرت‌فرمود **اما ترضی ان تکون منی بمنزلة هرون من موسی** آیا راضی نیستی که تو ازمن بمنزلهٔ هرون‌باشی از موسی - یعنی همان قسمی که هارون را خداوند خلیفه موسی قرار داد تو را هم خلیفه من قرار داد .

٥ - واز شیخ الاسلام حموینی نقل میکند بسند خودش از سلیم بن قیس هلالی که گفت در دورهٔ خلافت عثمان جماعتی از مهاجر و انصار را دیدم نشسته و فضائل خود را نقل میکنند و علی در میان آنها ساکت نشسته بود عرض کردند یا علی شماهم حرف بزنید حضرت فرمودند آیا این فضائلی که نقل میکنید خدای تعالی برای خودتان عطاء فرموده یا بوسیله غیر ؟ عرض کردند خدا منّت بر ما گذارده بوجود محمد مصطفی (ص) فرمود آیا نمیدانید که پیغمبر فرمود من و اهـل بیت من نوری بودیم که سعی مینمودیم بین قدرت خدای تعالی قبل از اینکه خلق کند آدم را بچهارده هزارسال پس چون آدم را خلق فرمود ان نور را در صلب او قرار داد که بزمین آمد و در پشت‌نوح قرار داد در میان کشتی و در صلب ابراهیم در میان آتش همین قسم از اصلاب پاك برحمهای پاکیزه از پدرها و مادرهائی که یکی از آنها از حرام نبودند - سابقین از اهل بدر واُحد گفتند بلی ما شنیدیم از رسول‌خدا (ص) این جملات را فرمود شما را بخدا قسم میدانید که خداوند در قرآن مجید فضیلت داده است سابق‌را بر مسبوق و سبقت نگرفته است أحدی بر من در اسلام گفتند بلی فرمود قسم میدهم شما را بخدا آیا میدانید وقتی نازل شد آیه شریفه **والسابقون السابقون اولئك المقرّبون** (١) سؤال کردند رسول خدا (ص) را ازسابقین واینکه‌این آیه درچه‌چیز نازل گردیده فرمود **انزلها‌الله‌عز وجلّ فی‌الانبیاء واوصیائهم‌فانا افضل الانبیاء و رسله وعلیّ وصیّی‌افضل‌الاوصیاء** نازل گردانید خدای عز وجل این آیه را در حق انبیاء و اوصیاء آنها پس من بهترین انبیاء و رسولان او هستم و علی وصی من بهترین اوصیاء میباشد آنگاه فرمود شما را

(١) آنانکه در ایمان برهمه پیشی گرفتند (دراطاعت خدا ورسول‌مقام تقدم یافتند) بحقیقت مقربان درگاهند آیه ١٠ سوره ٥٦ (واقعه) .

بخدا قسم آیا میدانید وقتی نازل شد آیه **اطیعوا اللّه واطیعوا الرّسول واولی الامر منكم**(۱) و آیه **انّما ولیّكم اللّه ورسوله والّذین آمنوا الّذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزكوة وهم راكعون** (۲) و آیه **ولم یتّخذوا من دون اللّه ولا رسوله ولا المؤمنین ولیجة**(۳) .

خدای متعال امر فرمود پیغمبرش را كه معرفی نماید ولات امر را وتفسیر نماید بر آنها ولایت را همان قسمی كه تفسیر نمود برای آنها نماز و زكاة و حج را پس نصب نمود مرا بر مردم در غدیرخم و فرمود ایها الناس بدرستی كه خداوند جل جلاله مرا برسالت فرستاد تنگ شد سینهٔ من گمان كردم مرا تكذیب مینمایند آنگاه فرمود **اتعلمون انّ اللّه عزّ و جلّ مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم** آیا میدانید كه خدای عز وجل مولای من ومن مولای مؤمنین هستم ومن اولی بتصرف هستم بآنها از نفسهای آنها عرض كردند بلی یا رسول اللّه پس دست مرا گرفت و فرمود **من كنت مولاه فعلیّ مولاه اللّهم وال من والاه وعاد من عاداه** یعنی هر كس را من مولی و اولی بتصرف باو هستم پس علی مولی و اولی بتصرف در او میباشد خدایا دوست بدار كسی كه علی را دوست بدارد ودشمن بدار كسی كه علی را دشمن بدارد (این خبر نیز مؤید اخباریست كه قبلا در لیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض كردم كلمه مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) سلمان برخاست عرض كرد یا رسول اللّه ولایت علی چگونه است فرمود **ولایة علیّ كولائی من كنت اولی به من نفسه فعلیّ اولی به من نفسه** یعنی ولایت علی مثل ولایت من است هر كس را من اولی بتصرف هستم باو از نفس او پس علی اولی بتصرف است باو از نفس او پس نازل شد آیه ولایت **الیوم اكملت لكم دینكم و اتممت علیكم نعمتی و رضیت لكم الاسلام دیناً** پس پیغمبر فرمود

(۱) اطاعت كنید خدا و اطاعت كنید رسول وفرمان داران (از طرف خدا و رسول را) كه صاحبان امرند - آیه ٦٢ سوره ٤ (نساء) .

(۲) جز این نیست كه اولی بتصرف در امور شما خدا ورسول و آن مؤمنانی هستند كه نماز بپاداشته ودر حال ركوع زكوة میدهند(كه باتفاق مفسرین خاصه وعامه انفاق كننده درحال ركوع علی علیه السلام بوده) . (رجوع شود به ص ٤٤٧ تا ص ٤٥٠ همین كتاب) آیه ٦٠ سوره ٥ (مائده) .

(۳) و نگرفتند از غیر خدا و نه رسولش و نه مؤمنین دوست پنهانی - آیه ١٦ سوره ٩ (توبه) .

اللّه اكبر باكمال الدین واتمام النعمة و رضاء ربّی برسالتی وولایة علیّ بعدی یعنی بزرگست خدای تعالی كه دین را كامل و نعمت را تمام نمود و رضا داد رسالت را برای من و ولایت را برای علی بعد از من (این خبر نیز مؤید اخباری است كه درلیالی ماضیه در جلسات خصوصی عرض كردم كه كلمهٔ مولی بمعنی اولی بتصرف میباشد) .

عرض كردند بیان نما برای ما اوصیاء خودت را فرمود **علیّ اخی و وارثی و وصیّی وولیّ كلّ مؤمن من بعدی ثمّ ابنی الحسن ثمّ الحسین ثمّ التسعة من ولد الحسین القرآن معهم و هم مع القرآن لایفارقونه و لایفارقهم حتّی یردوا علیّ الحوض** یعنی اوصیاء من عبارتند از علی برادر و وارث و وصی من و ولی هر مؤمن بعد از من پس فرزندان من حسن و حسین پس از آن نه نفر از اولاد حسین اند قرآن با آنهاست و آنها با قرآن اند از هم جدا نمیشوند تا در كنار حوض (یعنی درقیامت) بر من وارد شوند .

و بعد از این خبر مفصّل كه قسمتی از آنرا باقتضای وقت مجلس عرض نمودم سه خبر دیگر از مناقب از سلیم بن قیس و عیسی بن السری وابن معاویه نقل میكند كه مراد از اولی الامر أئمه اثنا عشر و اهل بیت طهارتند .

گمان میكنم برای اثبات معنای اولی الامر همین چند خبری كه ذكر نمودیم كافی باشد .

و اما راجع بعدد و شماره و اسامی مقدسه أئمه طاهرین سلام اللّه علیهم اجمعین هم فقط بچند خبری كه از طرق علماء بزرگ عامه و اهل تسنن نقل شده استشهاد مینمایم و از اخبار متكاثرهٔ متواتره ای كه از طریق عترت و اهل بیت طهارت رسیده صرفنظر مینمائیم .

در باب اسامی واعداد أئمه اثناعشر

شیخ سلیمان بلخی حنفی در باب ٧٦ ینابیع المودة از فرائد السمطین شیخ الاسلام حموینی از مجاهد از ابن عباس نقل مینماید كه مرد یهودی نعثل نام مشرّف شد خدمت رسول اكرم صلی الله علیه و آله مسائل چندی از توحید سؤال نمود

حضرت هم جوابهائی دادند (که بمناسبت ضیق وقت ازنقل آنها خود داری مینمایم) آنگاه نعثل بشرف اسلام مشرف گردید بعد عرض کرد یا رسول الله هر پیغمبری وصی داشته و پیغمبر ما موسی بن عمران عليه‌السلام بیوشع بن نون وصیت نموده ما راخبر ده که وصی شما کیست حضرت فرمود **انّ وصیی علیّ بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تتلوه تسعة أئمة من صلب الحسین** یعنی وصی من علی بن ابیطالب است و بعد از اودو دخترزادهٔ من حسن وحسین و بعداز ایشان نه نفر امامان ازصلب حسین عليه‌السلام میباشند نعثل عرض کرد تمنادارم اسامی شریفه ایشان را برای من بیان فرمائی حضرت فرمود **اذا مضی الحسین فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه محمّد فاذا مضی محمّد فابنه جعفر فاذا مضی جعفر فابنه موسی فاذا مضی موسی فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه محمّد فاذا مضی محمّد فابنه علیّ فاذا مضی علیّ فابنه الحسن فاذا مضی الحسن فابنه الحجّة محمّد المهدی فهؤلاء اثنا عشر** پس از ذکر اسامی امامان نه‌گانه و توضیح دادن آنکه هر پدری در گذشت پسرش بجای پدر امام است تا امام دوازدهم که بنام محمّد مهدی معرفی فرموده ذیل خبر مفصل است که طریقهٔ شهادت هر یك را سؤال نموده و حضرت جواب داده آنگاه نعثل گفت **اشهدان لا اله الاّ اللّه و انّك رسول اللّه و اشهد انّهم الاوصیاء بعدك** یعنی شهادت میدهم بوحدانیت خدا ورسالت شما وشهادت میدهم که آن دوازده نفر اوصیاء بعد از شما میباشند هر آینه بتحقیق آنچه فرمودی در کتب انبیاء پیشین دیده ام و در وصیت نامهٔ حضرت موسی کاملاً ثبت است.

آنگاه حضرت فرمودند **طوبی لمن احبّهم و اتّبعهم و ویل لمن ابغضهم وخالفهم** یعنی بهشت برای کسی است که آنها را دوست بدارد و متابعت کند و جهنم برای آنکس است که آنها را دشمن بدارد و مخالفت کند آنگاه نعثل در حضور آنحضرت اشعاری انشاد نمود و گفت:

صلی اللّه ذوالعلی علیك یاخیر البشر انت النبیّ المصطفی والهاشمیّ المفتخر
بکم هدانا ربّنا و فیك نرجوا ما امر و معشر سمّیتهم أئمة اثنی عشر

حباهم رب العلی ثم اصطفاهم من کدر قدفاز من والاهم وخاب من عادی الزهر
آخرهم یسقی الظما وهو الامام المنتظر و عترتك الاخیار لی و التابعین ما امر
من کان عنهم معرضا فسوف تصلاه سقر (۱)

۲ - ونیز خواجه کلان در باب ۷۶ ینابیع از مناقب خوارزمی از واثلة بن اسقع ابن قرخاب ازجابر بن عبدالله انصاری - وابوالمفضّل شیبانی از محمّد بن عبد الله بن ابراهیم شافعی و او بسند خود از جابر انصاری (که ازصحابه خاص رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله) بوده است نقل مینماید که گفت مردی ازیهود بنام جندل بن جنادة بن جبیر خدمت خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله مشرف شد بعد از سؤال مسائل توحید و شنیدن جوابهای کافی شهادتین بر زبان جاری ومسلمان شد آنگاه عرض کرد شب گذشته در عالم رؤیا خدمت موسی بن عمران رسیدم بمن فرمود که **اسلم علی ید محمد خاتم الانبیاء و استمسك اوصیاءه من بعده** یعنی اسلام بیاور بر دست محمّد خاتم الانبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله ومتمسّك شو باوصیاء بعد از او.

حمد خدارا که مرا مشرّف بدین اسلام فرمود اینك بفرما اوصیاء شما کیانند که بآنها متمسّك گردم حضرت فرمودند اوصیاء من دوازده نفرند عرض کرد چنین است: من هم همین قسم در توراة یافته‌ام ممکن است اسامی آنها را برای من بیان فرمائی.

حضرت فرمودند **اولهم سیّد الاوصیاء ابو الائمة علیّ ثم ابناه الحسن والحسین** اول آنها سید و آقای اوصیاء و پدر امامان علی عليه‌السلام و پس از آن دو فرزندش حسن و وحسین اند.

تو این سه نفر را ملاقات میکنی آنگاه عمرت بآخر میرسد دروقتیکه زین العابدین

(۱) درود و رحمت خدای بزرگ برتو باد ای صاحب مقام عالی که بهترین افراد بشری تو پیغمبر بر گزیدهٔ هاشمی نسبی و بآن مفتخری بسبب شما هدایت شدیم و بوسیلهٔ تو امیدرهائی از آتش دوزخ داریم وجمعیت خلفاء شما نامیده شدند اثناعشر زیرا خدای بزرگ ایشانرا بلندرتبه وپاك وپاکیزه ازهر عیب وریب نموده است نجات میابد آنکس که بایشان تمسك جوید، هر کس دشمنی با ایشان نماید زیانکار گردد و دوازدهمی آنها که امام منتظر است بظهور خود شیعیان تشنه دیدار راسیراب مینماید وخاندان شما آن بر گزیدگانی هستند که ما مأمور متابعت از ایشانیم وکسیکه از ایشان اعراض کند در آتش دوزخ جاوید خواهد ماند.

متولد گردد وآخرین زاد و توشهٔ تو از دنیا یك شربت شیر خواهد بود پس متمسك باش بایشان مبادا جهل جهّال ترا مغرور نماید .

عرضکردمن در توریة و کتب انبیاء اسم علی و حسن و حسین را بنام ایلیا و شبر و شبیر دیده‌ام تمنا دارم اسامی بعد از حسین را بیان فرمائی حضرت فرمودند

اذا انقضت مدّة الحسین فالامام ابنه علی یلقّب بزین العابدین فبعده ابنه محمد یلقّب بالباقر فبعده ابنه جعفر یدّعی بالصادق فبعده ابنه موسی یدّعی بالکاظم فبعده ابنه علی یدّعی بالرضا فبعده ابنه محمّد یدّعی بالتقیّ و الزکیّ فبعده ابنه علی یدّعی بالنقی والهادی فبعده ابنه الحسن یدّعی بالعسکری فبعده ابنه محمّد یدّعی بالمهدی والقائم والحجة فیغیب ثم یخرج فاذا خرج یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت جوراً وظلماً پس از اینکه اسامی نه نفر امامان بعد از ابا عبدالله الحسین را با لقبهای آنها بیان نمود فرمود نهمی آنها محمّد مهدی قائم و حجّة غایب میشود پس از آن خروج مینماید و زمین را پر از عدل و داد میکند همچنانیکه پر ازظلم وجور شده باشد .

طوبی للصابرین فی غیبته طوبی للمقیمین علی محبتهم اولئك الذین وصفهم الله فی کتابه و قال هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ثم قال تعالی اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون .

یعنی بهشت برای صبر کنندگان در غیبت آنحضرت است و بهشت برای باقی ماندگان در محبت آنها است آنها هستند که خداوند در قرآن مجید آنها را وصف نموده که اهل تقوی (که قرآن مجید آنها را هدایت مینماید) کسانی هستند که ایمان بغیب میآورند (که مراد غیبت آنحضرت است) وآنها هستند حزب الله که در قرآن میفرماید بدانید که حزب خدا غالب‌اند .

٣ ـ ابوالمؤید موفق بن احمد اخطب الخطباء خوارزمی در مناقب بسند خود نقل مینماید از ابو سلیمان راعی رسول‌خدا ﷺ که گفت شنیدم ازآنحضرت که میفرمود در شب معراج خدای متعال بمن وحی فرمود که یا محمد نظر کردم بسوی اهل زمین

وتورا از میان ایشان بر گزیدم و نامی از نامهای‌خود برای‌تو جدا کردم یادنشوم درجائی مگر آنکه تو بامن یاد شوی من محمودم و تو محمد (ﷺ) بعداز تو علی را از میان اهل زمین بر گزیدم و نامی از نامهای خود برای او جدا کردم منم اعلی و اواست علی (علیه السلام) یامحمد تو وعلی وفاطمه وحسن و حسین و امامان از اولاد حسین راآفریدم ازنور خود و ولایت شما را بر آسمانها و زمینها عرض کردم پس هر کس قبول کرد از مؤمنان است و هر کس انکار کرد از کافران است یامحمد میخواهی ایشانرا ببینی عرضکردم‌بلی خطاب فرمود :

انظر الی یمین العرش فنظرت فاذا علیّ والحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علیّ و جعفر بن محمّد وموسی بن جعفر وعلیّ بن‌موسی ومحمّد بن‌علیّ وعلیّ بن محمّد والحسن بن‌علیّ ومحمّد المهدی ابن‌الحسن کأنّه کوکب درّیّ بینهم .

یعنی نظر کن بطرف راست عرش چون نظر کردم دیدم (دوازده نفر اوصیاء خود را) واسمهای آنهارا یك‌یك بیان نمود تا آنکه فرمود محمد مهدی فرزند حسن در میان آنها مانند کوکب درّی وستاره درخشان بود آنگاه خطاب الهی رسید **یامحمد هؤلاء حججی علی عبادی وهم اوصیاؤك .**

یعنی اینها حجّت های منند بر بندگان من واوصیاء تو هستند .

گمان میکنم برای اثبات مدعای ما در مقابل آن اشخاصی که می‌گویند اعداد و اسامی أئمّهٔ اثنا عشر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نرسیده همین سه خبر من بابِ نمونه از طرف روات معتبرهٔ أکابر علمای سنت وجماعت بمقتضای وقت مجلس کافی باشد .

و اگر کسی طالب بیش ازاینهاست مراجعه کند بمناقب خوارزمی وینابیع‌المودة سلیمان بلخی حنفی وفرائد‌السمطین حموینی و مناقب محدث فقیه ابن مغازلی شافعی و مودة القربی میر سید علی همدانی شافعی و فصول المهمه مالکی و مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی و تذکره سبط ابن جوزی و دیگران از علماء که همگی از

أفاضل وأكابرعلماء عامه وأهل تسنن هستند تاببينند زياده ازصدخبر ازطرق برادران سنت وجماعت دربارهٔ خلفاء وأئمهٔ إثنا عشر بعد ازرسول اكرم ﷺ رسيده باستثناء أخبارشيعه كه لا تعدّ ولا تحصى است .

عددخلفاء بعدازپيغمبر (ص) دوازده است

مير سيد علي همداني شافعي در مودة دوازدهم از مودة القربى نقل مينمايد از عمر بن قيس كه گفت ما درحلقه اى كه عبدالله بن مسعود دراو بودنشسته بوديم اعرابى آمد سؤال نمود كدام يك ازشما عبدالله هستيد عبدالله گفت من هستم گفت يا عبدالله آيا پيغمبر ﷺ ازخلفاء بعد از خود بشما خبر داد در جواب گفت بلى پيغمبر فرمود **الخلفاء بعدى اثنا عشر عدد نقباء بنى اسرائيل** يعنى خلفاء بعد از من دوازده ميباشند بعدد نقباء بنى اسرائيل (كه دوازده نقيب بودند) .

ونيز از شعبى ازمسروق ازعبدالله شبيه اين خبررا نقل نموده .

و نيز از جرير از اشعث از عبد الله بن مسعود و از عبد الله بن عمر از جابر بن سمره همگى از رسول اكرم صلى الله عليه و آله و سلم نقل نموده انـد كـه فرمود : **الخلفاء بعدى اثنا عشر بعددنقباء بنى اسرائيل** و در خبر عبدالملك است كه فرمود: **كلهم من بنى هاشم** يعنى آن دوازده خليفه بعدازمن كه بعدد نقباء بنى اسرائيل اندتمام از بنى هاشم اند.

علاوه بر اين كتابها كه ذكر نموديم ساير علماى مهم اهل تسنن در كتابهاى خود متفرّقاً باقتضاى هرمحلى اخبار بسيارى در اين باب آورده انـد كه خواجه كلان سليمان بلخى حنفى باب ۷۷ ينابيع المودة را اختصاص باين موضوع داده واخبار بسيارى در اين باب نقل نموده از شيخين وترمذى وأبى داود ومسلم و سيد علي همدانى و شعبى و غيرهم .

از جمله گويد يحيى بن حسن فقيه در كتاب عمده از بيست طريق نقل نموده كه **ان الخلفاء بعد النبى صلى الله عليه و آله اثنا عشر خليفة كلهم من قريش** يعنى خلفاء بعد از پيغمبر ﷺ دوازده خليفه ميباشند كه تمامشان از قريش اند .

وبخارى از سه طريق و مسلم ازنه طريق وأبى داود از سه طريق و ترمذى از يك طريق و حميدى از سه طريق نقل نموده اند كه رسول اكرم ﷺ فرمود خلفاء وامامان بعد از من دوازده نفرند تمام آنها از قريش اند و در بعض از آن اخبار است كه **كلهم من بنى هاشم** .

تا آنجا كه درص ٤٤٦ گويد بعض از محققين علماء (يعنى علماءعامه واهل تسنن) گفته‌اند احاديث دالّه بر إثبات امامت خلفاء بعد از رسول خدا ﷺ دوازده نفر بطرق بسيارى مشهور است كه آدمى ميداند مراد رسول الله ﷺ از تعيين عدد خلفاء بعد از خود أئمهٔ اثنا عشر از اهل بيت و عترت خودش ميباشد ـ و ممكن نيست مطابقت اين احاديث باخلفاء از صحابه بعد از آنحضرت چه آنكه پيغمبر تعيين عدد دوازده فرموده (و آنها چهار بودند) .

ونيز حمل نميشود بر سلاطين بنى اميه براى آنكه از دوازده نفر بيشتر بودند (سيزده نفر بودند) علاوه بر آنكه همگى ظالم بودند باستثناء عمر بن عبدالعزيز (دراثبات ظلم عمر هم كافيست درغصب خلافت و خانه نشين نمودن امام وقت (ع)) واز بنى هاشم هم نبودند نظر بفرموده آنحضرت كه **كلهم من بنى هاشم** .

ونيز حمل برملوك بنى عباس هم نميشود براى آنكه عدد آنها بيشتر از دوازده بوده (سى و پنج نفر بودند) و ابداً هم رعايت ننمودند توصيه خداوند متعال را در باره عترت كه در آيه ۲۲ سوره ٤۲ (شورى) فرمود **قل لااسئلكم عليه اجراً الّا المودّة فى القربى ـ وحديث كساء** .

پس لابد بايد حمل شود اينهمه اخبار و احاديث وارده از رسول اكرم ﷺ بر امامان دوازده گانه از عترت و اهل بيت طهارت پيغمبر ﷺ (بعقيده اماميه اثنا عشريه) **لانّهم كانوا اعلم اهل زمانهم و اجلّهم واورعهم و اتقاهم و اعلاهم نسبا و افضلهم حسباً و اكرمهم عندالله وكان علومهم عن آبائهم متّصلا بجدّهم و بالوراثة و اللدنيّة كذا عرفهم اهل العلم والتحقيق و اهل الكشف والتوفيق** يعنى براى آنكه آنها أعلم وأجلا و أورع و أتقاى أهل زمانشان بودندو بالاتر

از آنها از حیث نسب و افضل آنها از حیث حسب و گرامی ترین آنها نزد پروردگارند وعلوم آنها إرثاً(و موهوباً) ازطریق پدرانشان متّصل برسول الله ﷺ بوده و اهل‌علم و تحقیق کشف کنندگان باتوفیق آنهارا باین‌قسم تعریف و معرفی نمودند.

و تأیید میکند این‌عقاید را که مراد پیغمبر ﷺ ازتعیین‌خلفاء بعدازخودامامان دوازده گانه ازعترت واهل‌بیت اومیباشند حدیث شریف‌ثقلین (که طبق روایات صحیحه فریقین شیعه وسنی بحد تواتر رسیده)که آنحضرت فرمود **انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض ان تمسّکتم بهما لن تضلوا بعدها ابداً (۱)** .

ونیز احادیث بسیاری که در این کتاب ذکر گردیده مؤید این معنی میباشد - انتهی کلام خواجه .

این بود مختصری از اظهار نظر و عقاید علماء عامه و اهل تسنن تا امر را برشما مشتبه نکنند و نگویند شیعیان رافضی هستند و غلو میکنند بلکه بدانید علم و انصاف اگر توأم‌شدند نتیجه‌همین نظرهای پاك میباشد خواه شیعه‌باشد یا سنّی .

علاوه بر اخبار کثیره که نقل نموده اند در اثبات مقام امامت أئمه‌اثناعشر سلام‌الله علیهم اجمعین - نظریات پاك آنها راهنمای شما میباشد تا آقایان حاضرین و همچنین غائبین از مجلس ما بدانند که جامعه شیعیان اگر اطاعت و متابعت و پیروی از ائمهٔ اثنا عشر از عترت و اهل بیت پیغمبر مینمایند بحکم قرآن مجید و فرمودهٔ رسول اکرم ﷺ میباشد .

و نقل اسامی مقدسه و اعداد دوازده گانه و صفات عالیه‌آن ذوات مکرّمه فقط در اخبار شیعیان متواتراً نرسیده بلکه در کتب معتبره علماء بزرگ عامه متفرقاً بسیارذکر گردیده .

(۱) بدرستیکه میگذارم در میان شما دوچیز نفیس بزرگ راکه کتاب خدا(قرآن‌مجید) وعترت من باشدکه ازهم‌جدانمیشوند تادرکنارحوض (کوثر) برمن‌واردشوند اگرچنگ‌بزنید باین دو هرگز گمراه نمیشوید بعدها ابداً .

عادت جاهلانه وتعصب مانع از وصول بحقیقت است

فرق ما با علماء عامه آنستکه آنها نقل اخبار میکنند و تفسیر و آیات قرآن‌مجید نازله درحق آن خاندان جلیل را مینویسند و اظهار نظر هم مینمایند ولی تحت تأثیرعادت قرار گرفته و پیرواسلاف خود بدون برهان و دلیل‌میباشند و بعضی راهم‌تعصّب مانع است که بزبان تصدیق نمایند پس بی مورد نیست اگر گفته شود که سیر تکامل و ارتقاء در وجود این افراد بکلّی بی اثر مانده هوی و عادت بر قوه عاقله غالب آمده !!.

بلکه گاهی در مقام تشریح اخبار منقوله از رسول‌اکرم ﷺ تأویلات بارده‌ای مینمایند که از برودت یخ بمراتب بیشتر است که باعث تعجب اهل‌علم وتحقیق‌میگردد .

بیان جاحظ دروصول الی الحق

اگر ازروی واقع وحقیقت پردهٔ تعصّب و عناد را بر کنار زنند براهنمائی علم و عقل وانصاف (در عین تعصّب) حق را واضح وآشکار می‌بینند چنانکه ابو عثمان عمروبن بحر جاحظ‌بصری معتزلی که از علماء‌محققین و اعیان متعصّبین متقدمین عامه میباشد صاحب کتاب البیان و التبیین متوفی سال۲۵۵ هجری اشاره باین حقایق دارد و خواجه کلان حنفی در باب۵۹ ینابیع‌الموده بعض از کلمات اورا ثبت نموده که گوید **ان‌الخصومات نقصت العقول السلیمة و افسدت الاخلاق‌الحسنة‌من المنازعة فی‌فضل اهل‌البیت علی غیرهم فالواجب علینا طلب‌الحق و اتباعه و طلب مراد الله‌فی کتابه وترك التعصب والهوی وطرح تقلیدالسلف والاساتیدوالاباء (۱)** .

ولی جای تأسف است که با چنین نظری که بی اراده بزیر قلمشان جاری میگردد

(۱) بدرستیکه خصومات باعث نقصان عقول سلیمه وفساد اخلاق حسنه میباشد از نزاع نمودن در فضل اهل‌بیت برغیر آنها پس‌واجب است برما طلب‌حق و تبعیت ازآن‌وطلب نمودن‌مرادخدای تعالی درقرآن ترك‌تعصب وهوای‌نفس و دور انداختن تقلیدگذشتگان از اساتید و پدران خود و اثبات نمودن مقام فضل اهل بیت وعترت طاهره پیغمبر صلی‌الله‌علیه وآله وسلم‌بردیگران .

مع ذلك عادت و تعصب برعلم و عقلشان غالب و برخلاف حقیقت تبعاً للاسلاف راه پیما شده و موجب تأثر عقلاء گردیده‌اند .

در تحت تأثیر عادت وتعصّب بمخاصمه و منازعه برخاسته روی هوای نفس دیگران را من غیرحق براهل بیت طهارت مقدم داشته نصوص وارده از قرآن و اخبار معتبره را بر کنار زده تابع اسلاف بدون دلیل و برهان گردیده .

مثلا از روی جهالت وتعصب ابوحنیفه یا مالك یا دیگران از فقهاء و عالم نمایان را که صاحبان رأی و قیاس و ازعلم بی‌بهره بوده‌اند پیروی میکنند ولی بفقیه اهل بیت طهارت امام جعفربن محمّدالصادق علیهما السلام توجهی نمینمایند .

و حال آنکه اکابر علماء خودشان مانند ابن ابی‌الحدید در دیباچه شرح نهج‌البلاغه مینویسد آنان خوشه چین خرمن علم ودانش خاندان جلیل عصمت وطهارت ونمایندگان خاصّ رسول الله صلی الله علیه و آله بوده اند (چنانچه در این کتاب مشروحاً ذکر گردید) .

اقرار منصفانه شیعیان

ولی ماشیعیان چون ازخدای قادر متعال میترسیم وبروز بازپسین ویوم الجزاء معتقدیم وقتی همین دلائل وبراهینی را که اکابرعلماء سنت وجماعت هم در کتب معتبره خود ثبت نموده اند دیدیم برعادت و تعصب غالب آمده اقرار واعتراف مینمائیم قلباً و لساناً بآنچه رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده و در دستورات الهی وارد است و پیروی مینمائیم از همان کتاب مقدس و عترت طاهره‌ای که آنحضرت بماسپرده و امیدواریم بسعادت ابدی نائل آئیم.

چه آنکه رسول اکرم صلی الله علیه و آله سعادت و نجات ابدیرا بمحبت ومتابعت آن خاندان جلیل قرارداده چنانکه حافظ ابن عقده احمدبن محمد کوفی همدانی که از علماء عامه است نقل مینماید از علماء ومشایخ خودشان از عبدالقیس که گفت در بصره از ابو ایوب انصاری حدیث مفصلی را شنیدم تا آنجا که گفت شنیدم ازرسول خدا صلی الله علیه و آله کـه فرمود شب معراج نظر کردم بر ساق عرش دیدم نوشته است **لااله الاالله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به** سپس نوشته شده بود **الحسن والحسین وعلیّ وعلیّ وعلیّ ومحمّد و محمّد و جعفر وموسی والحسن و الحجّة** عرض کردم الهی ایشان

کیانند : وحی شد اینها اوصیاء تو هستند بعد از تو **فطوبی لمحبیهم و الویل لمبغضیهم** یعنی بهشت برای دوستان آنها و جهنم برای دشمنان آنان میباشد .

(آنگاه خطاب به آقای نوّاب نموده گفتم جناب نوّاب آیا جواب اشکال دیشب شما داده شد وقانع شدید یا بازاضافه نمایم) .

نواب ـ کمال تشکر را داریم بنحو أتم و اکمل مستفیض شدیم دیگر شبهه و اشکالی در دل اهل دل باقی نمانده خداوند بشما و ما جزای خیر مرحمت نماید (همگی آمین گفتند) .

(خود داعی هم با توجه کامل آمین گفتم چون امید عوض وجزائی جز ازخدای تعالی ندارم که بواسطه خاندان با عظمت محمّد و آل محمّد سلام الله علیهم اجمعین بما نظر لطف و عنایت فرماید کما اینکه تا امروز فرموده امید است تا روز آخر هم مشمول مراحم والطاف بلا انتهای او باشیم) .

تذکرات و نصایح مشفقانه ببرادران شیعه و سنی

داعی ـ خیلی معذرت میخواهم از آقایان محترمین اهل مجلس خاصه جناب حافظ وبرادران عزیز اهل تسنن مهمانان محترم که رشتهٔ سخن اجباراً طولانی شد ولی در خاتمه عرایضم ناچارم مختصری از عقاید درونی خود را برای بیداری برادران عزیزم بیان نمایم .

و این بیان داعی پیامیست از ما بتمام برادران مسلمان از شیعه و سنی که با کمال جدیّت مورد عمل قرار دهند .

اولا بدانید که غرض از ذکر آیات واخبار واقامه دلائل و براهین منطقیّه که در لیالی ماضیه ایراد شده آن نبوده که بر خصم غالب آئیم .

چون مـا خصمی در مقابل خود نمی بینیم بلکه در مقابل برادران مسلمان خود قرار گرفته‌ایم که روی عادت در هر دوره تحت تأثیر گفتار بقایای خوارج و نواصب قرار گرفته و در اشتباه افتاده‌اند ولی القاء شبهات و اشکالات و عداوت بخاندان رسالت و اهل بیت طهارت را از ناحیه نواصب وخوارج و امویها میدانم .

فلذا بر ما لازم است که بدون کینه و عداوت با مروحه برهان و منطق گرد و غبار کدرت و کدورت را از روی قلوب صافیهٔ آنها دور نمائیم و اثبات حقایق نموده و آنها را با راهزنان خوارج و نواصب و إلقای شبهات آنها آشنا و رفع اشتباه بنمائیم .

اگر باما در طریق حق وحقیقتی که خدا و پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم دستور داده‌اند و اکابر علمای خودشان بما رساندند (و بی پرده بگویم نوشته‌های علمای بزرگ آنها بهتر راهنمای من بمقام ولایت گردیده) همصدا شدند کمال مسرت وامتنان حاصل میشود .

چنانچه خمود در عادت و تعصب مانع از همصدا شدن گردد باز هم آنها را برادران خود دانسته بدون کینه و عداوت برادرانه تمام شیعه وسنی یکدیگر را در آغوش محبت گرفته در اعلاء کلمهٔ توحید دست اتحاد و اتفاق بهم داده تا دشمنان قرآن بر ما غالب نیایند .

چه آنکه امروزه ما مسلمانان بیش از همه وقت احتیاج باتحاد و اتفاق داریم زیرا اطراف ما را دشمنان قوی پنجه گرفته‌اند و یگانه راهی که سبب غلبه آنها بر ما میگردد نفاق و دوئیت ما است .

مگر نه اینست که پیغمبر عظیم الشأن ما خاتم الانبیاء ﷺ فرمود **بدء الاسلام غریباً سیعود غریباً** یعنی اسلام در روز اول ظهور غریب بود زود است عود می کند بحالت غربت ممکن است زمانی که پیغمبر خبر داده همین زمان ما باشد زیرا که آثار غربت آن ظاهر و هویدا است .

در آن زمان که ظهور حقیقت در شبه جزیرة العرب شد و رسول خدا ﷺ برای هدایت خلق مبعوث برسالت گردید عالم توحید در محاصرهٔ کفر قرار گرفته أعادی دین زحمات انبیاء را ناچیز کرده یهود و نصارا و اهل ماده وطبیعت وبت‌پرستها و کوچك ابدالها و دست نشاندگان آنها بتمام‌معنی در دنیای آن روز حکم فرمائی می نمودند و قلیلی از اهل توحید که بودند در محاق کفر قدرت عرض اندام نداشتند

پیغمبر توحید خاتم الانبیاء ﷺ بازحمات بسیار در مقابل فشارهای طاقت فرسای آنها استقامت نمود تا آنکه درقلیل مدتی موفّق باعلای کلمه توحید و غلبه برمشرکین گردید .

اتحاد و اتفاق موجب سیادت است

عَلَم وپرچم توحید را درعالم بلند کردبزرگترین حربهٔ آن حضرت در غلبهٔ بر کفار و مشرکین بر حسب ظاهر ایجاد توحید و وحدت خالص بود که با ندای لطیف **قولوا لا اله الاّ الله** تفلحوا افراد متفرق و متشتت عرب را باهم متحد و متفق نمود .

و در اثر تعالیم عالیهٔ آنحضرت و ایجاد اتحاد و اتفاق در آنها بود که مسلمین بیقوه و قدرت صدر اسلام با مجهز نبودن بقوای جنگی آنروز که دول متمدن بزرگ آن زمان (ایران وروم) مجهز بودند باقلت عدد حملهٔ بر کفار بت پرست و آتش پرست مجوس ومشرکین بأقانیم ثلاثه و اشیاع آنها نمودند در کمتر از نیم قرن پرچم توحید را از قسطنطنیه و مدائن (تیسفون) و اسپانیا تا قاره اروپا باهتزاز درآوردند .

اگر بدیدهٔ بصیرت بنگرید معنای **سیعود غریباً** را امروز در عالم اسلام مشاهده میکنید عالم توحید امروز در محاصره کفار قرار گرفته (وچون پرچم‌دار توحیدحقیقی که با دلائل عقلیه و براهین نقلیه ثابت آمده در عالم انسانیت فقط مسلمینند) لذا تمام **حملات أعادی بما مسلمین است .**

از طرفی ارباب ماده وطبیعت واتباع ذیمقراطیس ومرمند و مزدك و داروین وبخنر و کوچك ابدالها و دست نشانده های آنها در ممالك اسلامی .

و از طرف دیگر سیاستمداران ملل مسیحی و درباریان خودخواه جاه طلب واتیکان‌پاپ ـ مسلمین موحدجهانرا محاصره نموده‌اند و برای فنا ونابودی ماتمنتهای‌سعی و کوشش رامینمایند .

و بزرگترین حربهٔ دول استعماری برای محو و نابودی و غلبه برما تولیداختلاف و نفاق است و باتمام قوا جدیت مینمایند که سنگ تفرقه در میان مسلمانان انداخته

در اثر دوئیت ونفاق وبدبینی مسلمانان بیکدیگر بر آنها غالب آیند و حکومت بنمایند (چه آنکه درمیان آنها معروف است که گویند نفاق بینداز وحکومت بنما) .

ایضا مواعظ مشفقانه ببرادران شیعه و سنی

آقایان محترم برادران شیعه و سنی روز غربت اسلام است همان قسمیکه پیغمبر بزرگ که‌مادرهزار و سیصد و پنجاه سال قبل با متحد نمودن اعراب پراکنده وایجاد اتفاق در مسلمین براعادی باقدرت ـ غالب آمد .

امروز هم یگانه وسیلهٔ پیروزی ما وحفظ استقلالمان اتحاد واتفاق است .

بقول شاعر شیرین زبان پارسی :

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت   آری باتفاق جهان میتوان گرفت

ازقدرت أعادی نترسید فقط کاریکه میکنید خودتانرا مجهز نمائید نه فقط بتجهیزات مادّی بلکه هر اندازه آنها مجهز بتجهیزات مادّی از توپ وتفنك و تانك و زره پوش و هواپیما و گازهای کشنده میشوند .

شماها علاوه بر تجهیزات ظاهریه که از لوازم حیاتی هر جامعه و ملت میباشد و از دستورات قرآن مجید است که درآیه ٦٢ سوره ٨ انفال میفرماید **و اعدّوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخیل ترهبون به عدوالله وعدوّکم وآخرین من دونهم لاتعلمونهم الله یعلمهم** .

خلاصه معنی آنکه میفرماید وشما (ای مؤمنان) در مقام مبارزه باآنها (یعنی با دشمنان) خودرا مهیا کنید و تاآن حد که بتوانید از آذوقه و آلات جنگی (باقتضای هر زمان) و اسبان سواری برای تهدید دشمنان خدا و دشمنان خودتان فراهم سازید و بر گروه دیگری که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید وخدا با آنها آگاه است نیز مهیّا باشید .

سعی و کوشش کنید بتجهیزات معنویه یعنی تولید اتحاد و اتفاق درجامعه نمائید دلهارا پاك کنید بدبینی ودوئیّت را از خود دور وافراد مسلمین را بنام شیعه وسنی وصوفی وشیخی وغیره ازهم نپاشید .

اگر درمقام منازعه و اختلاف کلمه بر آمدید و تشکیل جنگهای داخلی دادید وصفها درمقابل هم بنام شیعه وسنی شیخی وصوفی متجدّد و متقدم قرار دادید قطع بدانید که آبروی شما میرود زیرا منازعه واختلاف آبروها را میبرد چنانچه در آیه ٤٨ سوره ٨ (انفال) میفرماید **ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ریحکم** یعنی نزاع وخلاف مکنید باختلاف آراء پس بد دل شوید وآبروی شما برود .

ودر آیه ١٥٤ سوره ٦ (انعام) فرماید **و انّ هذا صراطی مستقیماً فاتّبعوه ولا تتّبعوا السبل فتفرّق بکم عن سبیله** خلاصه این راه راست مستقیم رامتابعت کنید و متابعت نکنید راههای پراکنده را پس متفرّق سازد آن طرق و راهها شما را از راه حق .

و نیز در آیه ٩٨ سوره ٣ (آل عمران) صریحاً فرموده **واعتصموا بحبل الله جمیعاً ولا تفرّقوا** بچسبید به حبل متین وریسمان محکم خدا باهم درحالتی که متفرق نباشید یعنی متّحد ومتّفق باشید .

خلاصه اگر بخواهید مقام ازدست رفته خود را بدست آورید وبسیادت أوّلیه نائل آئید (که هشتصد سال پرچمدار علم وتمدن وسیادت وآقائی جهان بودید) باید مجهّز شوید بتجهیزات توحیدیه .

در آیه ١٣٣ سوره ٣ (آل عمران) فرماید **ولاتهنوا ولاتحزنوا وانتم الاعلون ان کنتم مؤمنین** یعنی سست نشوید و اندوهگین نگردید (خلاصه مأیوس و نا امید نباشید ازقدرت دیگران وضعف خودتان) شما پیوسته فاتح ومافوق همه هستید بشرط آنکه به برنامه ایمانی عمل نمائید .

سوء ظن وغیبت موجب تفرقه وجدائی میباشد

از جمله شرایط برنامه ایمان آنست که سوء ظنها را ازمیان بردارید نسبت بیکدیگر بدبین نباشید حفظ الغیب یکدیگررا بنمائید چه آنکه سوءظن وغیبت کردن تخم تفرقه وجدائی ومقدمهٔ دوئیت ونفاق وبد بینی بیکدیگر است .

فلذا اسلام غیبت را از گناهان کبیره شمرده ودرقرآن مجید صریحاً منع ازسوء ظن

و غیبت میکند و در آیه ۱۲ سوره ٤٩ (حجرات) فرماید **یا ایها الذین آمنوا اجتنبوا کثیراً من الظنّ انّ بعض الظنّ اثم ولاتجسّسوا ولایغتب بعضکم بعضاً** خلاصه ای جماعت مؤمنین دور شوید واجتناب نمائید از گمان بد درحق برادر مؤمن خود بدرستی که بعض از گمانها گناه است وتجسس مکنید چیزهائی را که برشما مخفی باشد از بدیها و عیوب مؤمنین وبعد از نهی کردن از کنجکاوی وتجسّس سدّ باب غیبت نموده میفرماید باید غیبت نکنید یکدیگر را (چه آنکه موجب بدبینی و کینه و عداوت شما بیکدیگر ومقدمه جدائی میباشد).

درحدیث وارد است که رسول اکرم ﷺ فرمود **ایاکم و الغیبة فانّ الغیبة اشدّ من الزنا** یعنی برشما باد که به پرهیزید واجتناب کنید از غیبت پس بدرستی که غیبت کردن سخت تر است از زنا.

یك علت آنکه غیبت کردن را شدید تر از زنا قرار داده آنست که زنا ضررشخصی دارد وغیبت ضرر نوعی تا آنجا که فرماید زنا کننده اگر توبه کند بدون شرط پذیرفته وآمرزیده میشود ولی غیبت کننده تا کسی را که غیبت نموده راضی ننماید توبه اش قبول نمیشود باشرائطی که در کتب مبسوطه درج گردیده است.

یکی از وسائل واسباب بدبینی مسلمانان بیکدیگر وایجاد کینه وعداوت بین آنها غیبت کردن وبد بینی ونمّامی نمودن است پس غیبت را ترك کنید تادوئیت وبد بینی از میان شمابر طرف شود.

از گمان بد ببرادران دینی اجتناب نمائید نمّامی نکنید که مغضوب خدا وخلق خواهید شد نمّام ها و سخن چینان را که مردمان فتنه جو و دو بهم زن هستند و خبر آوری میکنند از خود وجمعیتتان دور کنید تا تولید دوئیت وبدبینی درمیان شماننمایند چون ممکن است که آنها از ایادی مرموز بیگانگان باشند.

چون در میان این قبیل اشخاص غالبا جاسوسان بیگانه پیدا میشوند بـه لباس مسلمانان و برادران دینی که بوسیله تفتین و خبر آوری تولید اختلاف و نفاق میکنند وزمینه را برای غلبه دشمنان آماده ومهیّا مینمایند بعضی بابیانات خود وبرخی باقلم های

شکسته خود بنام تألیف و تصنیف ردّ بر شیعه و پیروان اهل بیت طهارت نوشتن ایجاد عداوت و دشمنی میان مسلمانان مینمایند و زیاده از صد میلیون شیعیان مسلمان را از جامعه مسلمین دور مینمایند.

آقایان محترم توجه نمایند مباحثات علمی و مناظرات مذهبی نباید بین مسلمانان تولید کینه وعداوت وایجاد بد بینی نماید.

اگردردل ومعنی هرعقیده‌ای داریم همه گوینده **لااله الاّ الله محمدرسول الله** میباشیم همگی یك کتاب ویك قبله داریم باید حفظ ظاهر را از دست ندهیم و لو ظاهر مجاز است ولی بمقتضای **المجاز قنطرة الحقیقة** ممکن است روزی ظاهر مبدل به باطن گردد پس باید با هم برادر باشیم فرصت بدست أعادی و دشمنان توحید ندهیم که باین وسیله بر ما غالب آیند.

شیعه وسنی نبایستی بیکدیگر با نظر کینه و عداوت بنگرند بلکه باید خوش روئی خوش بینی را نسبت بیکدیگر حفظ کنند.

داعی که کوچك تر از همهٔ مسلمین هستم وبنام واعظ ومبلغ دینی شناخته شده‌ام از بالای این منبر اعلام میدارم که ازحول وقوهٔ پروردگار (که قسم بزرگ است) بیرون باشم اگر نسبت بیك برادر سنی عالم یا جاهل حیّاً ومیّتاً کینه وعداوت وبدبینی داشته باشم.

هر گاه در هر کجای عالم فردی ازافراد سنی را دیده‌ام مانند یك برادرمسلمان پذیرفتم و در جلب منافع ودفع مضار شریك خود دانستم.

مگر آن افرادی که از نوشته‌ها و کلمات و گفتارشان معلوم است که از بقایای خوارج و نواصب میباشندو بلباس اهل تسنن بیرون آمده آنها هستند که در هر دوره و زمانی تخم نفاق و دوئیّت بین مسلمین بنام شیعه و سنی میأندازند کتاب‌ها بر ردّ شیعه و کفر آنها انتشار میدهند تحریك احساسات شیعیان می‌نمایند.

قتل عام‌های شیعیان وفتوی بکشتن اکابر علماء شیعه از آثار وتحریکات وجودی این قبیل افراد است که دل داعی هر گز از آنها پاك نمی‌شود چه آنکه آنها هستند که آلت دست کفار وبیگانگان هستند وبدستورآنها وسیله تفرقه وجدائی مسلمانان رافراهم

مینمایند . ندای اتحاد میدهند ولی در زیر پرده هدفشان نفاق ودوئیّت وایجاد تفرقه وجدائی بین مسلمانان میباشد .

برهر مسلمانی لازم است که این قبیل افراد راخواه عالم بلاعمل یا جاهل متهتّك درهر مرتبه ومقام باشند از خود دور نمایند تا نفاق مسلمین مبدل باتحاد گردد .

این قبیل افراد اتباع وپیروان همانهائی هستند که اطراف خلیفهٔ سیم عثمان بن عفّان را گرفتند وبنام خلیفه کارها نمودند و خلیفه را وادار بنوشتن نامه هـا نمودند تا تحریك احساسات مسلمین گردیده عاقبت بقتل خلیفه عثمان (باآن طرزفجیع) خاتمه پیدا نمود ولطمهٔ بزرگی باسلام وارد آمد که گفتند مسلمین خلیفه خود را کشتند .

وبعد در اطراف معاویه و یزید و بنی امیه بکشتار دسته جمعی عترت و اهل بیت رسالت وشیعیان آنها پرداخته تاریخ مسلمین را لکه دار نمودند !!! .

والحال هم هر کجا قدرتی بدست آورند سعی میکنند در نوشتن کتابها و انتشار مقالات حتی در جرائد ومجلات آتش فتنه را دامن زده واختلاف درمسلمین افکنده مرکب سواری بیگانگان گردند .

آقایان محترم قدری دراطراف حالات (سرجون غلام رومی) مشاور معاویه دقت کنید که چه کسی بوده بعنوان اسیر وغلامی بدستگاه معاویه علیه الهاویه وارد ودرجمیع شئون مملکتی مورد شور معاویه قرار میگرفت و رای اورا مورد عمل قرار میدادند چنانچه معاویه به یزید پلید وصیت کرد که در مواقع لزوم با سرجون مشورت کن که بسیار عاقل است . فلذا در موضوع حضرت امام اباعبدالله الحسین علیه السلام یزید بااو مشورت کرد رای داد که عبید الله را حاکم کوفه نما تا کار را تمام کند مطابق دستور او عبید الله را حاکم کوفه نمود . تافتنهٔ کربلا برپا وسبب قتل عام عترت واهل بیت رسول الله و اسارت دختران آنحضرت گردید - پس همیشه بیگانگان بلباسهـای مختلف و صورتهای گوناگون دردستگاهای مسلمین وارد گردیده و زمینه را برای غلبه و استیلای بیگانگان فراهم مینمایند .

پس آقایان حاضرین برادران عزیز عرایض داعی را یادداشت کنید و بغائبین

مسلمین ازشیعه وسنی حتی درولایات دیگراعلام نمائید علی رغم بیگانگان وایادی مرموز و بازیگران آنها (گرگان ملبس بلباس میش) از خوارج و نواصب دست اتحاد بهم دهید درمساجد و مجامع یکدیگرباحسن ظن کامل حاضر شوید و باهم مهربان باشید .

برای چند کلمه صحبتهای علمی ومناظرات مذهبی از هم دوری ننمائید خدا را گواه میگیرم در تمام ده شبی که با آقایان علماء و فضلاء و سایر برادران اهل تسنن مذاکرات علمی دینی و مناظرات مذهبی داشتیم کوچك ترین سوء نظری بآنها نداشته و الحال هم که بالای منبر نشسته و باین همه جمعیت از برادران سنی خود مینگرم بوجوهی زیبا و گیرنده می بینم و میل دارم پیوسته با آنها مأنوس و صمیمانه اشتغال بامور مذهبی داشته باشیم .

آقایان محترم - بزرگان دین وپیشوایان مذهب - عترت و اهل بیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بما غیراز این رفتاری که مسلمین امروزدارند دستور داده اند و خودعمل میکردند .

فرقی بین مساجد سنی و شیعه نمیباشد

مخصوصاً در خبر دارد که راوی خدمت امام بحق ناطق کاشف اسرار حقایق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام عرض کرد من از مساجد مخالفین بدم میآید و میل ندارم در آنجاها نماز بگذارم آیا این عمل من بد است یا نیك حضرت فرمودند مساجد بیوت الله اند مگر نمیدانی **مامن مسجد الا وقدبنی علی قبر نبی اووصی نبی قتل فاصاب تلك البقعة قطرة من دمه فاحب الله ان یذکر فیها الفرائض واکثروا فیها من النوافل .**

یعنی هیچ مسجدی نیست (بزرگ یا کوچك مسجدشیعه یاسنی) مگربتحقیق بنا شده است بر قبر پیغمبری یا وصیّ پیغمبری که کشته گردیده پس در این بقعه قطره از خون آن نبی یا وصی رسیده پس بسبب آن خون خدای تعالی دوست داشته اینکه یاد شود در آن بقاع و مساجد پس اداء نمایند واجبات را وزیاد نمایند در آن مساجد نوافل و مستحبات را .

وفقهاء بزرگ شیعه از این قبیل اخبار استخراج معانی عالیه نمودند که نزدیك

ظهر است وقت بیش از این اجازهٔ گفتار نمیدهد عالم علیم و فقیه بزرگ شیعه مرحوم سید مهدی بحرالعلوم قدّس‌الله تربته در منظومه فقهیّه فرموده .

والسر في فضل صلاة المسجد — قبر لمعصوم به مستشهد

برشّة من دمه المطهرة — طهره الله لعبد ذكره

خلاصه بزرگان دین و اهل بیت رسول خدا ﷺ این قسم شیعیان وپیروان خود را تربیت میکردند . ره چنان رو که رهروان رفتند .

آقایان محترم موقع اداء فرائض و نوافل بهریك از مساجد شیعه و سنی نزدیك بروید بیکدیگر توهین نکنید و بدبین نباشید أیادی مرموز و بازیگران بیگانه پرست اختلاف مسائل فقهیه را از قبیل سجده بتربت و خاك پاك نمودن یا دست باز و دست بسته نماز خواندن و سایر اختلافات و نظریات فقهاء را مستمسك قرار داده شما را بجان هم انداخته ایجاد دوئیت و نفاق و بدبینی مینمایند شما هم علی رغم أنف آنها توجهی به اختلافات مسائل فقهیه ننموده هریك راه خود را بروید ولی با یکدیگر صمیمی و دوست و مهربان باشید .

برادران شیعه و سنی پهلوی یکدیگر بادست باز ودست بسته ـ با مُهر و بی‌مُهر نماز بگذارید ـ در مساجد و مجامع یکدیگر شرکت کنید ـ همان قسمی که حنفیها و شافعیها و مالکیها و حنبلیها بااختلافات بسیاری که در اصول وفروع احکام دارند برادرانه زندگی مینمایند .

برادران جعفری راهم درآغوش مهر و محبت خود گرفته ـ آزادانه عبادات وعقاید خود را انجام دهید بیکدیگر توهین نکنید و بانظر بد وعداوت بیکدیگر ننگرید .

اگر دیدید فردی یا افرادی ملبّس بلباس روحانیت یا غیر آن شما برادران شیعه و سنّی را بر خلاف این عرایض حقیر تحریك مینمایند ـ قطعاً بدانید که از أیادی مرموز بیگانگان اند که میخواهند بوسیلهٔ ایجاد نفاق و دوئیت و برادر کشی زمینه را برای تسلط آنها فراهم نمایند ـ جداً آنها را طرد و ازخود دور گردانید تا سیادت اسلامی را حفظ نمائید .

سعادت وسیادت امت در پیروی علی بن ابیطالب است

آقایان محترم برادران شیعه و سنی بهترین راه برای جلوگیری از نفاق و دوئیت وتفرقه پیروی نمودن ازرویه ورفتار مولای متقیان وامیر مؤمنان علی‌بن ابیطالب علیه‌الصلاة والسلام میباشد .

هریك عقاید عقلانی را محکم نگاهدارید و باهم ائتلاف کنید و اتحاد نمائید تا شقّ عصای مسلمین نگردد .

چنانچه مولای‌همهٔ ماامیرالمؤمنین علیه‌السلام با آنکه خودراأحق بمقام خلافت‌میدانست چنانچه در اول خطبهٔ شقشقیّه فرموده **اما والله لقد تقمصها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب من‌الرحی . الخ**

ولی وقتی از تغسیل و تکفین رسول اکرم ﷺ برحسب وصیت آن حضرت که اوجب ازهرواجبی بود در آنوقت فارغ شد از فتنهٔ سقیفه با خبر وخود را در مقابل‌فرقه‌ای از مخالفین مشاهده نمود .

همین که آن دسته بندیهای (سیاسی) را دید با آنکه أحدی در امت نصوص‌واردهٔ ازرسول خدا را جلیّاً و خفیّاً مانند آن حضرت نداشت و کبار از صحابه و بنی هاشم اطراف آن حضرت بودند بنی امیه‌هم بقیادت ابی‌سفیان (برای رسیدن بمقاصد خودشان) آنحضرت را تحریك بقیام می‌نمودند ولی چون منبع قوهٔ عاقله بود تأمّل و تفکر نمود که اگر در مقابل آن دسته‌بندیها قیام نماید و در مقام مطالبه حق ثابت‌خود برآید‌قطعاً دودستگی در اسلام پدید آید .

ودر اثر اختلاف کلمه و تفرقه مسلمین اعادی اسلام که سالها است عقب فرصت میگردند غالب آمده و اصل دین از میان میرود و مسلمانان قریب العهد بکفر از اسلام منحرف گردند .

لذا صلاح را در صبر و تحمّل و شکیبائی دید با تمام سختیها ساخت و بردباری نمود چنانچه فرمود **صبرت وفی‌العین قذی‌و فی الحلق شجی .**

با مخالفین خود مبارزه ننمود چون دید اول اسلام است جنگ داخلی تولید تفرقه

مینماید و تفرقه باعث محو اسلام میگردد (چنانچه در لیالی ماضیه و مجلس مذاکرات خصوصی مبسوطاً ذکرادله نمودیم).

فعلیهذا با مخالفین خود مماشات نمود با آنکه بر عقیدهٔ خود ثابت بود ولی برای استحکام اساس اسلام بمسجد ونماز جماعت حاضر میشد تا فرصت بدست اعادی منتظر الفرصة ندهد و جلوگیری ازتفرقه نماید.

چنانکه مکرر میفرمود **و ایم الله لولا مخافة الفرقة من المسلمین ان یعودوا الی الکفر قدغیرنا ذلک ما استطعنا** و در جای دیگر میفرمود **فرأیت ان الصبر علی ذلک أفضل من تفریق کلمة المسلمین وسفك دمائهم** یعنی بخدا قسم اگر نمی‌ترسیدم از تفرقه بعض مسلمین که بر گردند بسوی کفر- و دین اسلام محو گردد هرآینه قیام بحق مینمودم و این اوضاع را تغییر میدادم ولکن دیدم صبر و تحمل بهتر است از تفرقه مسلمانان و ریختن خون آنها لذا صبر را پیشه نمودم (تا اسلام را حفظنمایم).(۱)

بهمین طریق شیعیان و پیروان خودش را که کبار از صحابه بودند دستور داد مخالفت ننمایند.

فقط همان روز های اول مناظراتی برای اثبات حقانیت خود نمودند ولی بعد ها از جهت احتراز از دوئیت و اختلاف در تمام ادوار خلافت خلفاء از طرف آنحضرت و شیعیانش کوچکترین عمل تظاهر که موجب اختلاف علنی گردد بر خلاف خلفاء واقع نشد.

برای حفظ حوزهٔ اسلام و تقویت مسلمین که سنگ تفرقه و جدائی بین مسلمانان نیفتد کاملاً مماشات نمودند.

جامعه مسلمانان امروز هم که روز غربت اسلام است باید ازعناد و لجاج وتعصبات جاهلانه بر کنار باشند.

---

(۱) مراجعه شود به ص ۸۳۹ تا ۸۴۳ همین کتاب.

در عین آنکه حقانیت ما با دلائل عقل و نقل و کتاب سنت ثابت است **چنانچه** در لیالی‌ماضیه ببعض از آن دلائل اشاره نمودیم.

ولی نمیتوانیم انکارنمائیم وقایع جاریه بعد از وفات رسول اکرم ﷺ را که بر حسب ظاهر ابی‌بکر وعمر و عثمان وعلی امیرالمؤمنین مسند نشین خلافت شدند و درآن سی سال (همان قسمی که پیغمبر ﷺ خبرداده بود) خدمات بزرگی باسلام شد وپرچم توحید در سراسر جهان باهتزاز درآمد.

همان قسمی که مولای ما امیر مؤمنان علیه الصلاة و السلام با آنکه دلائل حقانیت خود را پیوسته بیان میفرمود و خود را اولی و احق بمقام خلافت میدانست برای حفظ ظاهر اسلام و جلوگیری از تفرقه و تشتت بمسجد و نماز وشور و مشورت و حل معضلات حاضر میشد فرزندان و شیعیان را بکار و خدمت میگماشت، ما و شما هم بایستی تبعیت نموده از تفرقه مسلمانان جلوگیری نمائیم أیادی مرموز و فتنه‌جوها و دو بهم زنها را که میکربهای خانه خراب‌کن جامعه میباشند از خوددور نموده تافرصت بدست أعادی و بیگانگان نیفتد که اساس اسلام را از هم پاشیده و مسلمین را زبون نمایند.

اثبات حقانیت وابراز دلائل را نتوان دلیل‌برمخاصمه قرار داد ما ده شب با دلائل عقلیه وبراهین نقلیه اثبات مرام و اظهار حق نمودیم بازهم مینمائیم.

ولی الحال هم بالای منبر میگویم چنانچه مولای ما وقتی در مقابل امر واقعشده قرار گرفت برای جلوگیری از فتنه و فساد و اختلاف کلمه صبر و تحمل نمود و درمقام مخالفت بر نیامد ما هم چون در مقابل امر تاریخ واقع شده قرار گرفته ایم با اقرار بآنچه تاریخ بما نشان میدهد که ابی‌بکر و عمر و عثمان و امیر مؤمنان هر یك بعد از دیگری ظاهراً (ولو بهرطریقی بوده) مسند نشین خلافت بودند با یکدیگر ائتلاف نموده آقایان سنی ها علی رغم خوارج و نواصب و أیادی مرموز بیگانگان و مفتنین ودو بهمزنها بمساجد وامام باره های شیعیان - و شیعیان بمساجد و مجامع آنها بروید تشکیل اتحادیه قوی بدهید با کینه و عداوت بهم ننگرید برادرانه طرق و راههای

أعادی را مسدود نمائید نگذارید نقطهٔ ضعفی‌پیدا نموده رخنه در اتحادیه شماهابنمایند .

تا بوسیله این اتحاد ضعف و سستی که امروزه در عالم اسلام پیدا شده تقویت گردد در مرتبه اول علماء و سران قوم بعد تمامی افراد شیعه و سنّی باید از خود گذشتگی بخرج داده مسئولیّت این امر بزرگ را برعهده گرفته و پراکندگی را بر طرف کنند .

امروز روز بزرگی است عید سعید میلاد سر سلسلهٔ مجاهدین عالم است که آن شخصیت بزرگ اسلامی در سنه شصت و یکم هجری در زمین کربلا اتحادیه بزرگی تشکیل داد که با هفتاد و دو یك دل در مقابل دشمنان عالم توحید صف آرائی نمود (ولو ظاهراً مغلوب شد) ولی همان اتحاد و شهامت و شجاعت و از خود گذشتگی هفتاد و دونفر انصار الله به پیشوائی سبط اعظم رسول الله ﷺ و امام سیم حضرت ابا عبدالله الحسین أرواحنا فداه سبب إعلای کلمه توحید وریشه کن شدن أعادی دین مبین گردید .

آقایان‌محترم‌برادران عزیز از قراریکه‌میشنوم مجالس مباحثات علمی‌ومذاکرات مذهبی بن دو دسته برادران مسلمان وقت بدست أعادی داده برای تولید نفاق بین برادران اسلامی تحریکاتی مینمایند .

ممکن است این تحریکات در برادران جوان متعصّب ما اثرات نامطلوبی بخشد و نتایج وخیمی بر له دشمنان نصیب ما گردد .

پس بیدار شوید فریب نخورید بدانید نفاق و بدبینی مسلمانان بیکدیگر باعث مسرت و تقویت دشمنان اسلام و مسلمین میگردد .

در خاتمه عرایضم اولا از آقایان برادران مسلمان حاضر (شیعه و سنی) تقاضا میکنم علی رغم أعادی چون روز عید است از منبر که بزیر آمدم برادرانه همگی یکدیگر را در آغوش محبت بگیرید مطابق دستور شرع انور مصافحه و معانقه نمائید دست هم را صمیمانه فشار دهید اظهار و داد و اتحاد نمائید چنانچه خدای نکرده در دل کدورتی از هم دارید برای رضای خدا و حفظ وحدت و عظمت اسلام رفع نمائید

خود داعی هم در خدمتگزاری همگی بجان ودل حاضر میباشم .

ثالثاً موقع ظهر است تا بمسجد برویم فضیلت نماز اول وقت ممکن است از دست برود مقتضی است درهمین امام باره نماز جماعت برقرار نمائید .

بحمدالله علماء فریقین (شیعه وسنی) حاضرند هریك ازبرادران شیعه و سنی رامقدم داشتید داعی هم اقتداء میکنم تادر کمك کردن بعالم اتحاد و اسلام در نزد خداوند متعال وصاحب شریعت جدّ بزرگوارم مأجور باشیم .

و نیز دشمنان بفهمندبین برادران شیعه و سنی‌ابداً نفاق و دوئیت و بدبینی‌نمیباشد همگی متفقاً برای مقابله با کفار حاضر بجانبازی هستیم .

ثالثاً چون اخوان معظّم ما دوفحل بزرگ علم ودانش جنابان حافظ محمّد رشید و شیخ عبدالسلام مهمانان عزیزشب گذشته تودیع نموده و عازم وطن خود هستند .

داعی‌هم حاضر وعازم‌حرکت بسمت أرض اقدس و مشهد مقدس مولانا ابوالحسن علی‌بن موسی‌الرضا صلوات الله علیه‌وعلی آبائه و اولاده ائمةالهدی میباشم ازجمیع‌برادران عزیز محترم مخصوصاً آقایان قزلباشها که منتها درجه محبت را إبراز نمودند تودیع نموده سلامت و عزت و توفیق و اتحاد ویگانگی را برای همگی برادران شیعه وسنی از ازخداوند متعال بوسیله عترت و اهل بیت طهارت خواهانم .

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

توضیح لازم

چون بعضی از افراد قصیرالفکر نتوانستند در این کتاب مقدس ایرادی وارد آورند لذا در اطراف درج جوازات علم الحدیث خورده گیری نمودند؟! ناچار شدم مختصر توضیحی در این باب بعرض خوانندگان محترم برسانم.

بر أرباب بصیرت و علم و دانش و خرد واضح و آشکار است - که بعد از معرفت و شناسائی ذات باری تعالی جلّ و علا ومعرفت مقام رسالت خاتم الانبیاء و أئمهٔ معصومین از عترت طاهره صلوات‌الله علیهم اجمعین.

أفضل و أشرف وأحسن أعمال - علم باحکام شریعت ووظائف دینیّه میباشد که موجب نظم امور فردی و اجتماعی - و سعادت ابدی ودرك کمالات سرمدی خواهد بود.

بدیهی است که پایه واساس این سعادت قرآن مجید و کتاب محکم آسمانی میباشد.

و البته معرفت و فهم این کتاب موجز و مجمل - مخصوصاً محکمات و متشابهات آن منوط و مربوط بأحادیث واردهٔ از رسول اکرم و ائمه معصومین صلوات الله علیهم أجمعین است.

که ابواب مدینة العلم وعدیل القرآن میباشند.

چنانچه متواتراً از رسول اکرم ﷺ (باتفاق فریقین شیعه وسنی) رسیده است که فرمود انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی أهلبیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی ابداً (١)

فعلیهذا سیرهٔ مقدسهٔ علماء اعلام خلفاً عن سلف بر این جاری گردیده - که برای اخذ أحادیث صحیحه ووارد شدن در سلسلهٔ روات - هرخلفی از سلف خود برای إتصال اسانید اخبار بمهابط وحی ومخازن اسرار حق تعالی از رسول اکرم وأئمهٔ معصومین علیه و علیهم آلاف التحیّة والثناء - تقاضای جواز درعلم حدیث مینمودند چنانچه بجلد جوازات بحارالانوار علامهٔ مجلسی رضوان‌الله علیه مراجعه شود کشف این حقیقت میشود.

فلذا حقیر فقیر هم تبعاً للاسلاف جهة احتراز از انقطاع و انفصال از مهابط وحی ودخول در سلسله روات ودرك اسناد اخبار از اساتید فن از فقهاء بزرگ ومراجع تقلید و روات عظام ومحدثین فخام تیمّناً و تبرّکاً تقاضای جواز نمودم (نه برای خود نمائی و أخذ نتایج مادّی) بلکه برای اتّصال به ابواب مدینة العلم و اخذ نتایج معنوی - که زیاده از صد جواز در نزد داعی موجود - و در کتاب مسلسلات الی مشایخ الاجازات حقیر ثبت است.

وجهة تیمّن و تبرك چند شماره از آنها را درخاتمهٔ این کتاب مقدس درج نمودم - تا افتخار اتّصال بخاندان جلیل رسالت و اهل بیت طهارت موجب نجات أبدی گردد.

(١) بدرستیکه من دو چیز بزرگ را در میان شما میگذارم که هرگز از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض برمن وارد شوند و آن دو قرآن کتاب خدا و عترت واهل بیت من میباشند اگر باین دو بچسبید هرگز بعداز من گمراه نمیشوید.

اجازه نامه

حضرت حجة الاسلام آية الله العظمى علامة العلماء على الاطلاق استادنا الاعظم الحاج شيخ عبد الكريم الحائرى قدس الله روحه الشريف فى حاشية جواز الطباطبائى :

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذى هدانا إلى معالم الدين و كرّمنا بتحصيل طرايق العلم و اليقين والصلاة والسلام على خيرخلقه محمدالمبعوث على كافّة الانس و الجنّ اجمعين الّذى اصطفاه من جميع الانبياء و الاوصياء و الملائكة المقربين و جعله خاتم النبيين و على اوصيائه المنتخبين سيّما أبن عمّه الذى جعله سيّد الوصيّين وعلى اهلبيته الطيّبين الطاهرين وبعد فقد استجازمنّى السيّد الجليل النبيل فخر الفضلاء وسيدالخطباء صاحب الاجازة المذكورة الحاج **سيدمحمد سلطان الواعظين الشيرازى** آمنه الله تعالى من سوء الظاهر والباطن فانّه بعد أن سافر من وطنه إلى بلدتقم وتوقّف فيها مدّة طويلة ، و اشتغل بتحصيل العلوم الدينيّة و كسب الكمالات العالية لدي و حصّل ماينبغى تحصيله مدة مديدة فوجدته أهلا لذلك فاجزته زاد الله فيما زانه وصانه عمّا شأنه أن يروى ما سمعه منى و ما وفقنى الله تبارك و تعالى من دقايق الافكار ممّا خلت عنه كتب الاخبار ماوفقنى الله تعالى لاظهاره و كلّ ماجاز لى روايته من الاخبارالمرويّة عن مخازن العلوم الالهيّة خاتم الرسالة الجامعة و أوصيائه الحجج الالهيّة والادعية والمناجاة المأثورة سيّما الصحيفة السجادية والمصنفات في الاخبار والفقه من اصحابنا الاماميّة و غيرها من المصنّفات في العلوم الدينيّة ككتب التفاسير و الدعوات والزيارات والرجال وغيرها سيّما الاصول الاربعة المشتهرة في الافاق و الاعصار اشتهار الشمس في رابعة النهار الّتي عليها المدار في هذه الاعصار الكافي و الفقيه و التهذيب والاستبصار و ما تولد منها ومن غيرها كالوسائل والوافي والبحار فله دام مجده ان يرويها عنّي ، عن جماعة من مشايخنا العظام مكّن الله تعالى أرواحهم في دارالسّلام بطرقي المنتهية إلى أهل بيت النبوّة و اوصيه بملازمة التقوى و الرّجاء أن لاينساني من صالح الدعاء إنّه ولي الاعطاء والسلام عليه ورحمة الله وبركاته .

الاحقر عبدالكريم الحائرى

اجازه نامه

حجة الاسلام و المسلمين سيد الفقهاء و المجتهدين

الحاج سيدابوالقاسم طباطبائى الغروى طاب ثراه



و به ثقتى ورجائى

الحمد كلّه لربّ الانوار العاقلة و الابصار القادسة و الارواح الخالدة و الاشباح الدارسة فالصلاة أكملها على افضل النفوس اللأمعة و أضوء الشموس الساطعة صفوة الانبياء الشارعين و قرم الاولياء البارعين والمصطفين المرتضين من حامّته الأقربين الاولو بولايه الامر و الشرع والدين .

و بعد فيقول أحوج المربوبين إلى رحمة ربّه البارى ابوالقاسم بن محمد رضا الطباطبائى اعطى كتابه بيمناه وجعل آخرته خيراً من أوليه ـ لماكان الطراز الاول و السلف الصالح الذى عليه المعوّل قد اعتنوا بالاجازة و الاستجازة و ضربوالها اباط الابل في كلّ فدفد و مهمه و مفازة و ماقنع المستجيز بالشيخ والشيخين بل طلب الزيادة ماتأتى له المزيد كما **يعلم ذلك من عرف مشايخ الكلينى و الشيخ والمفيد .**

فعليهذا قد استجاز منيّ جناب السيّد السنّد والركن المعتمد عماد المحدّثين و فخر المتكلّمين و ذخر المسلمين **السيد محمدسلطان الواعظين الشيرازى** أدام الله فضله وأسعد أيّامه فيرواية ماأرويه عن مشائخي الكرام وأساتيدي العظام تيمنّاً وتبرّكاً بالاتصال بالائمة المعصومين عليهم السلام ، فاستخرت الله و اجزته أن يروي عنيّ جميع الكتب العربيّة فيالعلوم الادبيّة و كتاب نهج البلاغة فيخطب اميرالمؤمنين عليه السلام والصحيفة السجاديّة في الادعية المأثورة عن زين العابدين عليه سلام الله ربّ العالمين و ساير الكتب الاخبار المرويّة عن الائمة الاطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار لاسيما الكافي و كتاب من لايحضره الفقيه و التهذيب و الاستبصار التى عليها المدار في جميع الاعصار والامصار و

الكتب الثلاثة المتأخرة المشتهرة كالشمس في رابعة النهار الوافى و الوسائل و البحار بطرقى العديدة و أسانيدى المتعددة المتدلية من أفنان شجرة الطوبى و المتعلّقة بعاليج سدرة المنتهى من صحفنا الرجاليّة و أخصرها ما أرويه عن والدى العلاّمة تاج أرباب العمامة الامير محمّد رضا المجتهد الطباطبائى عن الشيخ محمّد حسين الكاظمينى صاحب هداية الانام في شرح شرايع الاسلام في سبع و عشرين مجلّداً عن الشيخ محمّد حسن صاحب جواهر الكلام ، عن السيد جواد العاملى صاحب مفتاح الكرامة ، عن ميرزا ابوالقاسم القمى عن الوحيد البهبهانى .

تحويل السند ـ و عن العالمين العاملين ميرزا حبيب الله الكيلانى و ميرزا محمّد حسن الشيرازي ، و عن ملا على النهاوندى جميعاً عن خاتم الفقهاء والمجتهدين الشيخ مرتضى الانصارى عن ملا أحمد النراقى عن والده ملا مهدى النراقى و السيد محمّد مهدى الشهرستانى و السيد مهدى بحر العلوم و آقا مير سيد على صاحب الرّياض والشيخ جعفر الكبير صاحب كشف الغطاء جميعاً عن الوحيد البهبهانى عن والده محمّد أكمل و العلاّمة الشيروانى ميرزا محمّد و آقا جمال محمّد بن حسين عن والده علامة البشر و العقل الهادي عشر آقا حسين الخونسارى و عن العلامة آقا باقر المجلسى عن والده حجة الاسلام محمّد تقى المجلسى عن شيخ الاسلام و المسلمين بهاء الملّة والدين محمّد بن حسين عن والده شيخ حسين بن عبدالصمد العاملى عن زين الدين الشهيد الثانى صاحب الروضة **عن نورالدين على بن عبدالعالى الميسى عن محمّد بن داود الشهير بابن المؤذن عن شيخ ضياء الدين على بن محمّد عن والده محمّد بن المكّى الشهيد الاول صاحب اللمعة عن فخر الدين محمّد بن حسن عن والده الحائز قصب السباق و العلامة على الاطلاق حسن بن يوسف بن** المطهر الحلّى عن سلطان العلماء و الحكماء و الوزراء خواجه نصير الملّة والدين الطوسى، عن خاله أبي القاسم جمال الدين جعفر بن حسن بن سعيد المحقق صاحب الشرايع عن فخار بن معد الموسوى ، عن شاذان بن جبرائيل عن أبي القاسم عماد الدين الطبرى عن ابى على المفيد الثانى ، عن والده شيخ الطائفة محمّد بن حسن الطوسى صاحب التهذيب و الاستبصار عن المرتضى و الرضى و سلاّر بن عبد العزيز الديلمى و حسين بن عبدالله

الغضائرى وعن جماعة عن هرون بن موسى التلعكبرى عن أبى عمرو الكشى و عن على ابن أحمد النجاشى ، و عن محمّد بن محمّد بن النعمان المفيد عن محمّد بن على بن حسين بن موسى ابن بابويه القمى المدعوّ بالصّدوق صاحب كتاب من لايحضره الفقيه و عن جعفر بن قولويه عن رئيس المحدثين محمّد بن يعقوب الكلينى صاحب الكافى عن أبى الحسين علىّ بن محمد الصيمري النائب عن أبى القاسم حسين بن روح النائب عن أبى جعفر محمّد بن عثمان النائب عن أبي عمرو عثمان بن السعيد السمّان العمرى النائب عن **الحجة عجل الله فرجه**

و الملتمس منه دام مجده أن لاينسانى من الدعاء في صوالح دعواته المستجابات في مان الاجابات و مظانّ الاستجابات و الله ولى العلم و الحكمة و الطول و العصمة و كتب عن الاحقر ابوالقاسم الغروى الطباطبائى في ٢٧ ربيع المولود سنة ١٣٤٥هـ .



اجازه نامه

حضرت حجة الاسلام والمسلمين شيخ الفقهاء والمجتهدين آية الله في العالمين صاحب كتاب الرجال (تنقيح المقال) العلامة الثاني الحاج شيخ عبدالله المامقاني قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله الذي خلق الخلق بقدرته وجعلهم آية لربوبيته و الصلاة والسلام على أشرف الانبياء و افضل السفراء و خاتم الانبياء محمد المصطفى صاحب الشريعة الناسخة و البينات الباهرة و على أهل بيته الطاهره والنجوم الزاهرة حجج الله الباهرة و أمّا بعد فقد استجازني الفاضل الزكي و العالم الالمعي صاحب الفهم الجلي و الاستعداد القوى للعروج الى معارج الفضايل والكمالات فخر الخطباء والمحدثين **السيد محمد سلطان الواعظين الشيرازى الطهرانى دامت بركاته** فسارعت إلى تنجيز طلبته و إجابة دعوته جرياً على عادة علمائنا الابرار و اقتفاءً لآثار أسلافنا الاخيار فاجزت له أن يروى عنى مقروّاتي و مسموعاتي من الاخبار المروية عن أئمّتنا سلام الله عليهم في الاصول و الفروع سيّما ما في الكتب الاربعة التي عليها المدار الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار للمحدثين الثلاث الكليني و القمي والطوسي تغمّدهم الله بغفرانه وساير الكتب الجامعة لنوادر الاخبار كالوسائل والوافي والبحار والرجوع إلى ساير المتفرّقات من كتب الاخبار ومصنّفات علمائنا الاخيار و أجزت له أن يروي عنّي عن مشايخ اجازتي منهم والدي العلاّمة الفقيه الكبير عن شيخه المحقق زعيم الشيعة حجة الاسلام الحاج ميرزا محمد حسن الشيرازى عن الاستاذ شيخ المشايخ العظام المرتضى الانصارى ، منهم شيخنا الاعظم و استادنا الافخم الشيخ زين العابدين المازندرانى عن شيخه واستاده السيد إبراهيم الموسوى ، وهم عن مشايخهم الماضين متصلا خلفاً عن سلف الى الائمة الطاهرين ، وهم عن آبائهم الماضين عن خاتم النبيّين و اوصيه برعاية الورع والتقوى وملازمة جادة الاحتياط ، وأن لاينساني من الدعوات في الاسحار و مظانّ اجابة الدعوات وفّقه الله تعالى بمحمّد وآله خير البريّات .

الفاني عبدالله المامقاني عفي عنه

في يوم المولود المسعود ١٧ ربيع الاول ١٣٤٥

اجازه نامه

حجة الاسلام والمسلمين آية الله في العالمين استادنا الاعظم الشيخ ضياء الدين العراقى الغروى قدس سره القدوسى

بسمه تعالى شأنه

الحمد لله الذى منّ علينا بالاهتداء بشريعة خاتم الانبياء و أرشدنا بارشاد الاوصياء واحداً بعد واحد إلى حضرت سيدنا و مولينا قائم الامناء صلوات الله عليهم إلى يوم الجزاء وبعد انّ من اعظم نعماء الله تعالى على العباد وجود المعتمدين من العلماء والمبلّغين في البلاد وأكمل الآية عليهم بتمكينهم في أخذ معالم الدين من الفضلاء الّذين عليهم وثوق و اعتماد فانّه فوق كلّ نعم الله سبحانه على قاطبة العباد ـ منهم الجامع لصفات الكمال والعلم و الحايز لانواع المحاسن والحلم العالم العامل والفاضل الكامل السيد الجليل والحبر النبيل **سمى جده محمد خاتم النبيين صلى الله عليه وآله وسلم سلطان الواعظين الشيرازى دامت بركاته العالي** فاستجاز منّى دام مجده فاستخرت الله و أجزت له دام علاه ان يروى عنّي كلّما صحّت لى روايته وجازت لى اجازته بطرقى المعهودة ما ارويه اجازة عن شيخي استاذ المحدثين غوّاص بحار العلوم العالم الكامل العامل الحاج ميرزا حسين النورى الطبرسى طاب ثراه صاحب المستدرك علي الوسائل والمؤلفات المشهورة بين الاقران و الأماثل بطرقه المذكورة في خاتمة مستدركه فليروعنّي ماشاء و أراد سالكاً سبيل الاحتياط ، و نسأل الله تعالى له بدوام التأييد كما يليق ويجعل له التوفيق خير رفيق حتى يكون واعظا للمسلمين و مناراً يهتدى به أهل الملّة والدين وأن لاينساني في الخلوات ومظانّ الاجابات من صالح الدّعوات انّه قاضى الحاجات وولىّ الخيرات ـ من الأحقر ضياء الدين العراقى ع ١ سنه ١٣٤٥

اجازه نامه

حجة الاسلام والمسلمين علامة العلماء العاملين نسابة العترة الطاهرة وجامع شملهم الاية الحجة أبوالمعالى السيد شهاب الدين الحسينى المرعشى النجفى مد ظله العالى

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله على نواله والصلاة على محمد وآله ، و بعد فقد استجازعنّي في رواية الاخبار ، الحبر النبيل العالم الجليل ملك أزمّة الكلام و مالك أقاليم الوعظ و الخطابة الخطيب الشهير والمنطيق النحرير الطائر الصيت مروج الشرع وناشر كلمات موالينا الأئمة الهداة ركن الاسلام و مذكر الانام **حضرة الحاج سلطان الواعظين الموسوى الشيرازى الطهرانى دام مجده** وفاق سعده وعلى جده ، و حيث وجدته أهلا لذلك فاجزت له أن يروى عنّي ما أرويه عن مشايخي الكرام أساطين الدين ، و عمد الفقه و الحديث من الآثار والاخبار المروية عن ساداتنا الميامين أئمّة المسلمين المودعة في كتب الاصحاب وعدة مشايخي الذين أروى عنهم بلا واسطة تربو على المائتين .

(منهم) والدي العلامة شرف آل الرسول وفخر ذرارى البتول نسّابة العترة الطاهرة و جامع شملهم الآية الحجة مولينا السيد شمس الدّين محمود الحسيني المرعشى النجفي المتوفي ١٣٣٨ صاحب كتاب مشجرات العلويين و غيره و هو يروى عن جماعة .

(منهم) والده العلامة المتفنن في العلوم الاسلامية و غيرها السيد شرف الدين على سيّد الحكماء المتوفّى ١٣١٦ صاحب كتاب قانون العلاج و غيره و هو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه و استاذه العلامة السيد محمد إبراهيم الموسوي القزويني صاحب الضوابط عن جماعة .

(منهم) شيخه شريف العلماء المازندراني عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرسيد على الطباطبائى صاحب الرياض عن جماعة .

(منهم) خاله العلامة الوحيد آقا محمد باقر البهبهانى عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الملا محمد أكمل عن جماعة .

(منهم) شيخه المدقق الملا ميرزا الشروانى صاحب الحاشية على المعالم عن جماعة .

(منهم) شيخه غوّاص بحار الانوار و مستخرج كنوز الآثار مولانا الآخوند ملا محمد باقر المجلسى صاحب البحار بطرقه المذكورة فى مجلّد الاجازات من ذلك الكتاب المستطاب و غيره .

و ممن اروى عنه بالاجازة المولى المجاهد سيف الله المنتضى على اعداء الائمة آية الله فى الورى النجم المضيء فى الآفاق الهندية سيدنا و مولينا السيد إسحق المشتهر بناصر حسين الموسوى الهندى اللكنوى عن جماعة .

(منهم) والده الامام الهمام المقدام الذاب عن آل رسول الله والفادى بنفسه و مهجته آية الله فى العالمين مولينا المير حامد حسين صاحب كتاب عبقات الانوار جزاه الله عن الدين خيراً و هو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلّامة الزاهد السيد حسين النقوى الهندى عن جماعة .

(منهم) أخوه العلّامة السيد محمد المعروف بسلطان العلماء عن جماعة .

(منهم) والده العلامة محيى المذهب الجعفرى فى عصره فى الديار الهنديّة مولينا السيد دلدار على النقوى الهندى اللكنوى صاحب كتاب عماد الاسلام فى علم الكلام عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الميرزا أبوالقاسم القمّى صاحب القوانين عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهانى بطرقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة العلامة المقدام فى الحديث و الرجال و الدراية شيخ الاجازة فى عصره و مركز الرواية آية الله فى الزّمن استاذنا فى تلك العلوم ابو محمد

السيد حسن صدر الدين الموسوى المتوفى ١٣٥٤ نزيل مشهد الامامين الكاظمين صاحب التآليف النفيسه ككتاب تأسيس الشيعة الكرام لفنون الاسلام و غيره وهو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة شريف العراق الامام الهمام مولينا السيد مهدى الحسينى القزوينى الحلّى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه الشيعة الشيخ محمد حسن النجفى صاحب الجواهر المتوفى ١٢٦٦ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد الجواد الحسينى صاحب مفتاح الكرامة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدى بحر العلوم النجفى الطباطبائى المتوفى ١٢١٢ عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة فقيه آل الرسول الشيخ يوسف البحرانى الحائرى صاحب كتاب الحدائق عن جماعة .

(منهم) الاخوند ملا محمد رفيع الجيلانى نزيل المشهد الرضوى عن جماعة .

(منهم) مولينا العلامة المجلسى بطرقه .

و ممن اروى عنه بالاجازه خاتم المحدثين و فخر الفقهاء الراشدين آية الله الحاج الشيخ محمد باقر البيرجندى صاحب كتاب الكبريت الاحمر فى شرائط المنبر عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة ثالث المجلسيين مولينا الحاج ميرزا حسين النورى بطرقه التى اوردها فى ثالث مستدرك الوسائل .

و ممن اروى عنه بالاجازه ابن عمى الاكرم العلامة الفقيه آية الله الحاج السيد محمد رضا الحسينى المرعشى الرفسنجانى الكرمانى النجفى عن جماعة .

(منهم) شيخه و استاذه العلامة فقيه الشيعة الباذل همه فى رفع البدع حجة الاسلام آية الله السيد محمد كاظم الطباطبائى اليزدى صاحب العروة الوثقى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الشيخ راضى النجفى الفقيه عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ على آل كاشف الغطاء النجفى عن جماعة .

(منهم) والده العلامة الفقيه النبيه الشيخ جعفر الكبير النجفى صاحب كتاب كشف الغطاء فى الفقه عن شيخه العلامة الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة العلامة الحكيم الاصولى المحقق المدرس السالك آية الله الميرزا محمد على الاصفهانى الشاه آبادى نزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المدرس الحاج شيخ فتح الله النمازى المعروف بشيخ الشريعة الاصفهانى النجفى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد مهدى القزوينى الحلّى بطريقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة العلامة فريد العصر و وحيد الزمان آية الله الحاج محمد حسن آل كبّة البغدادى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة جرثومة الزهد و هيكل التقوى ربّ ارباب النظر والدقّة آية الله الميرزا محمد تقى الشيرازى الحائرى قدّس سرّه عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق الفاضل الاردكانى الحائرى الاخوند ملا محمد عن جماعة .

(منهم) عمّه العلامة الآخوند ملا محمد تقى الاردكانى عن جماعة .

(منهم) العلامة حجة الاسلام على الاطلاق الحاج سيد محمد باقر الموسوى الشفتى الاصفهانى زعيم الشيعة عن جماعة .

(منهم) العلامة السيد محسن الاعرجى الكاظمى عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة العلامة الهمام آية الله السيد نجم الحسن النقوى الرضوى مؤسس مدرسة الواعظين ببلدة لكهنو عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة السيد محمد كاظم الطباطبائى اليزدى النجفى بطريقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة العلامة استاذنا المحقق آيةالله الحاج شيخ‌عبدالنبي النورى نزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه‌المدقق رئيس الشيعة فى عصره آية‌الله الحاج ميرزا محمد حسن‌الحسينى الشيرازى عن جماعة .

(منهم) شيخه‌العلامة‌المرتضى الانصارى عن جماعة .

(منهم) العلامة الفاضل النراقى‌الآخوند ملااحمد صاحب المستند و معراج السعادة عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة والده‌الآخوند ملا مهدى عن جماعة .

(منهم) شيخه الوحيد البهبهانى بطريقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة العلامة‌المحقق الورع التقى‌المتفنن فى‌العلوم الحجة الآية الشيخ آقا حسين النجم آبادى الطهرانى عن جماعة .

(منهم) العلامة الحاج ميرزا حسين‌بن‌الميرزا خليل الطهرانى النجفى عن‌جماعة .

(منهم) شيخه صاحب الجواهر بطريقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة العلامة المحقق الفقيه الميرزا محمد تقى الكركانى نزيل طهران عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة المحقق‌المدرس الحاج‌ميرزا محمد حسن‌الآشتيانى نزيل‌طهران عن جماعة .

(منهم) استاذه شيخنا المرتضى الانصارى بطريقه المذكور .

و ممن اروى عنه بالاجازة استاذى العلامة جمال السالكين و قدوة العابدين حجة الاسلام و المسلمين شيخنا الشيخ محمد حسين بن محمد خليل الشيرازى العسكرى عن عدة .

(منهم) شيخه الزاهد العابد الناسك السالك السيد مرتضى الرضوى الكشميرى عن جماعة .

(منهم) العلامة الشيخ محمد حسين بن محمد هاشم الكاظمى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة الفقيه الشيخ محمد حسن صاحب الجواهر بطريقه المذكور - إلى غير ذلك من الطرق و الاسانيد التى ذكرتها فى كتاب المسلسلات الى مشايخ الاجازات .

فلجناب المستجيز عنى الاثار و الاخبار المروية عن الائمة الاطهار بهذه الطرق التى ذكرتها و غيرها .

ثم ان لى طرقشتى فى‌رواية الاخبارالنبوية من العامة والزيدية وهى كثيرة .

(طرق الزيدية)

فمن طرقى الزيدية ما أرويه عن سيد ملوك الاسلام فخرالسادات و الشرفاء السيد حميد الدين يحيى الحسنى اليمانى المشهوربالامام يحيى سلطان بلادالیمن وامام الزيدية فى عصره و صاحب التآليف فى الفقه و الحديث و الكلام و التفسير و غيرها و هو يروى عن جماعة .

(منهم) شيخه العلامة القاضى الحسين العمرى اليمانى من أجلة علماء الزيدية و طرقه معروفة فى اجازاتهم .

وممن اروى عنه من الزيدية الفقيه المورخ النسابة البحاثة السيد محمد بن محمد بن زبارة الحسنى اليمانى صاحب كتاب نيل الوطر و نشر العرف و غيرهما بطرقه المعروفة المسطورة فى الكتابين و غيرهما .

وممن اروى عنه من الزيدية العلامة الرياضى الفلكى المورخ المتتبع المحدث الشيخ عبد الواسع الواسعى اليمانى الصنعانى صاحب كتاب مزيل الحزن فى تاريخ اليمن و كتاب الدرالفريد فى ذكر الاسانيد و غيرهما وطرقه مشهورة .

وممن اروى عنه من الزيدية العلامة الرجالى المحدث السيد زيد الديلمى اليمانى بطرقه المعروفة .

وممن اروى عنه من الزيديه العلامة السيد عباس المناخى اليمانى بطرقه المعروفة .

وممن اروى عنه العلامة المحدث القارى الحافظ الزاهدالسيد جمال الدين

احمد الحسنى الكوكبانى اليمانى ثم الهندى المتوفى بمشهد الكاظمين بطرقه المعروفة إلى غير ذلك من الطرق الزيديه .

(طرقى من العامة)

و امّا طرقى من العامة على اختلاف مذاهبهم فهى كثيرة و اروى صحاحهم وسائر كتبهم فى فنون العلم عن عدّة و فيرة .

(منهم) علامة الشافعيّة فى عصره فقيه العامّة و محدثّهم السيد ابراهيم الرّاوى البغدادى فانى اروى عنه بالا جازة و حضرت حلقة درسه فى صحيح البخارى فى ثلاثياته و كذا قرأت عليه القرآن الكريم بالتجويد الى قريب الثلثين و كذا قرأت عليه تفسير القاضى البيضاوى و غيرها و طرقه الى النبى الاكرم معروفة .

وممن اروى عنه من العامّة العلاّمة المحدث المصنّف المؤلف الشيخ محمّد بهجت البيطار الدّمشقى عن العلامة محدث الشام الشيخ عبد الرّزاق الدّمشقى بطرقه المشهورة .

وممن اروى عنه العلامة المتكلم المصلح الشيخ ابراهيم الجبالى شيخ الجامع الازهر صاحب التآليف الكثيرة بطرقه المعروفة .

وممن اروى عنه من العامة العلامة النابغة فى العلوم الشيخ عزّالدين يوسف الدجوى المالكى البصير الضرير صاحب كتاب القول المنيف فى نفى التحريف و غيره من الاثار بطرقه المشهورة بين علماء مصر .

وممن اروى عنه من العامة العلامة المتكلم الفقيه الشيخ محمّد نجيب المطيعى الحنفى المصرى صاحب التآليف النفيسة فى الرد على الوهابية وغيرهم بطرقه المعروفة .

وممن اروى عنه من العامة العلامة المحدث المورخ المستبصر الشيخ عبدالسلام السنندجى الكردستانى الاصل نزيل بلاد العراق وكان من المحققين هداه الله الى مذهب آل الرسول بمذاكراتى معه فى مجالس حتّى استبصر و توفى فى كردستان و نقل نعشه الى بلدة قم و باشرت دفنه فى مقبرة خاك فرج حشره الله مع مواليه فانّه كتب لى اجازة

بطرق القوم قبل استبصاره ولذا ذكرته فى طرق العامة .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة الشيخ داود الاهدلى الزبيدى اليمانى الشافعى بطرقه المعروفة .

و ممن اروى عنه من العامة العلامة الشيخ على المرزوقى الحنبلى بطرقه المشهورة .

و ممن اروى عنه العلامة المحدّث الحافظ السيّد محمّد عبد الحىّ الكتانى المغربى المالكى بطرقه المعروفة المذكورة فى ثبته الى غير ذلك من أعلامهم .

فالجناب المستجيز أن يروى عنى صحاح القوم وسائر كتبهم بهذه الطرق وغيرها

وفى الختام اشترط عليه دام مجده أن لايترك الحزم والاحتياط فى نقل الاحاديث و التثبت فى الرواية بالتحرى فى تشخيص الصحيح عن غيره و ان لا يروى مالا تتحمّلها عقول أبناء الزمان و أن لايأوّل أحاديث موالينا الائمة بمشتهيات هذا الزمان او ماصدرت من نسجة العرفان وحيكة فلسفة يونان و أن يشمّر الذيل فى نشر علوم آل الرّسول و اشاعتها بين الانام و أن يجذب القلوب إليهم عليهم السلام فانهم الهداة الولاة، و علمهم مكتسب من المشكوة النبوية فكم فرق بين علم نزل من السماء ومخيلات انبعثت عن ابخرة دماغ البشر .

و اوصيه أدام الله بركته بمطالعة التفسير و الحديث و تلاوة القرآن الشريف و التدبّر فى آياته محكماته و متشابهاته و ان لا يهجر زيارة قبور الائمة عليهم السلام و اولادهم فانها من موجبات التوفيق و مما ينير القلب و يصفى الباطن و ان يعتبر بزيارة أهل القبور و يتأمل فى انهم من كانوا فما صاروا و كيف كانوا فكيف صاروا و اين كانوا فاين صاروا وعليه بصلة الذرية الفاطمية و البرّ فى حقهم فانهم ودائع النبوة بين الخلق ويلزم الودعى رعاية الوديعة فكيف بودائع هم قرناء الكتاب و ان لايهجر التأليف و التصنيف سيما فى تشييد الدين و ترويج المذهب و أن يقلل المعاشرة مع الناس و الدخول فى نواديهم فانه قلّما يرى مجلس خلى عن ذكر المؤمنين بسوء من الغيبة والنميمة و البهت و الافتراء عصمنا الله منها و ان لايداخل فى الامور السياسية و الشئون الحادثة فى هذه

الأعصار التی افسدت الدین و الدنیا واعی عباداللہ و السیاسة هذا فی طرف کما أن الدین فی طرف آخر ، و اختلط الامر علی من خال و زعم عدم المنافاة بینهما - و ارجوا منه دام علاه ان لاینسانی من الدعاء فی المظان فانی شدید الحاجة الی ذلك فی حیاتی و بعد الممات کما أرجوا من فضله تعالی أن لا أنساه إنشاء الله تعالی رزقه الله خیر الدارین و أذاقه حلاوة مناجاته وشفاعة ساداته آمین آمین .

حرّره خادم علوم اهل بیت النبوة و الطهارة والعاکف ببابهم الذی لم یعرف سواهم أبو المعالی شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی عفی عنه فی مستهل ثانی الرّبیعین ١٣٧٠ بیلدة قم المشرفة حرم الائمة و عشّ آل محمد صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین کما فی الخبر حامداً مصلّیاً مسلّماً .



فهرست مصادر و کتب منقوله در این کتاب

کلام الله مجید - نهج البلاغه

تفسیر کبیر مفاتیح الغیب - امام فخر رازی

تفسیر کشّاف - جارالله زمخشری

تفسیر انوار التنزیل - قاضی بیضاوی

تفسیر اتقان - جلال الدین سیوطی

تفسیر درّ المنثور - سیوطی

تفسیر - نظام الدین نیشابوری

تفسیر رموز الکنوز - امام عبدالرزاق الرسعنی

تفسیر کبیر - محمد بن جریر الطبری

تفسیر کشف البیان - امام احمد ثعلبی

تفسیر غرائب القرآن - فاضل نیشابوری

تفسیر اسباب النزول - واحدی

تفسیر نزول القرآن - حافظ ابونعیم اصفهانی

تفسیر شواهد التنزیل - حاکم ابوالقاسم حسکانی

تفسیر التبصرة - کواشی

تفسیر مانزل من القرآن فی علی - حافظ ابوبکر شیرازی

تفسیر روح المعانی - سید شهاب الدین آلوسی

تفسیر فتح القدیر - قاضی شوکانی

اثبات الوصیة - علی بن الحسین مسعودی

الامامة و السیاسة - محمد بن مسلم بن قتیبه

اسدالغابة - ابن اثیر جزری

استیعاب - حافظ ابن عبدالبر قرطبی

احیاءالعلوم - امام غزّالی

امالی - حافظ ابوعبدالله

اربعین - سید جمال الدین شیرازی

اوسط - طبرانی

اعتقادات - محمد بن مؤمن شیرازی

اسنی المطالب - محمد حوت بیروتی

اسعاف الراغبین - محمد علی الصبان المصری

ابطال الباطل - قاضی روزبهان شیرازی

احیاء المیت بفضائل اهل البیت - جلال الدین سیوطی

اربعین طوال - محدث شام

اخبار الزمان - مسعودی

ازالة الخفاء - سیوطی

اوسط - مسعودی

ارشاد الساری شهاب الدین قسطلانی

الفباء - ابوالحجاج آندلسی

اسنی المطالب - محمد بن محمد جزری

اصابہ ۔ ابن حجر عسقلانی

احادیث المتواترہ ۔ مقبلی

بغیۃ الوعاۃ فی طبقات اللغویین ۔ سیوطی

بحر الاسانید ۔ حافظ ابو محمد سمرقندی

تاریخ المدینۃ ۔ علامۃ سمہودی

تاریخ الخلفاء ۔ جلال الدین سیوطی

تاریخ بغداد ابوبکر خطیب بغدادی

تاریخ الامم والملوک ۔ طبری

تاریخ کبیر ۔ ابن کثیر دمشقی

تاریخ ۔ ابن خلدون

تاریخ ۔ ابن خلکان

تاریخ ۔ یعقوبی

تاریخ ۔ اعثم کوفی

تاریخ ۔ نگارستان

تاریخ ۔ بلاذری

تاریخ ۔ واقدی

تاریخ ۔ حافظ ابرو

تاریخ ۔ روضۃ الصفا ۔ محمد خاوندشاہ

تاریخ ۔ ابو الفداء

تاریخ ۔ ابن مردویہ

کامل التاریخ ۔ ابن اثیر

تاریخ ۔ امام یافعی یمنی

تلخیص المستدرک ۔ ذہبی

تذکرۃ الموضوعات ۔ مقدسی

تہذیب التہذیب ۔ ابن حجر عسقلانی

تہذیب الاسماء واللغات ۔ یحیی بن شرف النووی

تاویل مختلف الحدیث ۔ ابن قتیبہ دینوری

توضیح الدلائل علی ترجیح الفضائل ۔ سید شہاب الدین

تذکرۃ خواص الامۃ فی معرفۃ الائمۃ ۔ سبط ابن جوزی

تذکرۃ الحفاظ ۔ ذہبی

جواہر المضیئۃ فی طبقات الحنفیۃ ۔ عبد القادر قرشی

جمع بین الصحیحین ۔ حمیدی

جمع بین الصحاح الستۃ ۔ عبدی

جامع الاصول ۔ ابن اثیر جزری

جامع الصغیر ۔ و جمع الجوامع ۔ سیوطی

جواہر العقدین ۔ نور الدین سمہودی

حلیۃ الاولیاء ۔ حافظ ابونعیم اصفہانی

حیاۃ الحیوان ۔ دمیری

خصائص العلوی ۔ امام نسائی

خصائص العلویۃ ۔ ابو الفتح نطنزی

خصائص الکبری ۔ سیوطی

خطط ۔ مقریزی

در المنظم ۔ ابن طلحۃ حلبی

دلائل النبوۃ ۔ حافظ ابوبکر بیہقی

ذخیرۃ المعاد ۔ عبد القادر عجیلی

ذخائر العقبی ۔ امام الحرم طبری

رسالۃ الازہار المتناثرۃ فی الاحادیث المتواترہ ۔ سیوطی

ریاض النضرۃ ۔ محب الدین طبری

ریاض النضرۃ ۔ الذہبی

روضۃ المناظر فی اخبار الاوائل و الاواخر

ربیع الابرار زمخشری

زاد المعاد فی ہدی خیر العباد ۔ ابن القیم

الزینۃ ۔ ابوحاتم رازی

زین الفتی ۔ شرح سورۃ ہل اتی

سنن ودلائل ۔ بیہقی

سنن ۔ ابن ماجہ قزوینی

سفر السعادات فیروزآبادی

سیرۃ الحلبیۃ ۔ علی بن برہان الدین شافعی

سر العالمین ۔ امام غزالی

سیرۃ النبویۃ ۔ ابومحمد عبدالملک بن ہشام

سبل الہدی والرشاد ۔ محمد بن یوسف شامی

سراج المنیر ۔ شرح جامع الصغیر

شرح نہج البلاغۃ ۔ ابن ابی الحدید

شرح دیوان ۔ میبدی

شرف النبی ۔ خرگوشی

شرح عقاید نسفی ۔ ملاسعد تفتازانی

شرح التجرید ۔ مولی علی قوشچی

شرح صحیح بخاری ۔ کرمانی

شرح صحیح مسلم ۔ نووی

شرح الشفاء ۔ قاضی عیاض

شرح المقاصد ۔ فاضل تفتازانی

شرح المواقف ۔ سید علی شریف جرجانی

شرح الدائرۃ ۔ صلاح الدین

شفاء الصدور ۔ ابن سبع مغربی

شرف المصطفی ۔ حافظ ابوسعید

شرف المؤبد ۔ شیخ یوسف نبہانی بیروتی

صحیح ۔ بخاری

صحیح ۔ مسلم

صحیح ۔ ترمذی

صحیح ۔ ابی داود

صحیح ۔ ابن عقدۃ

صواعق محرقۃ ۔ ابن حجر مکی

طبقات ۔ محمد بن سعد

طبقات الکبیر ۔ واقدی

طرق الحکمیۃ ۔ ابن قیم جوزیۃ

طبقات المشایخ ۔ ابوعبدالرحمن سلمی

عقد الفرید ۔ ابن عبدربہ

عروۃ الوثقی ۔ علاء الدولہ

عمدۃ القاری ۔ بدر الدین حنفی

الغدیر ۔ حافظ ابوحاتم رازی

فصول المہمہ ۔ ابن صباغ مالکی

فرائد السمطین ۔ شیخ الاسلام حموینی

الفصل فی الملل والنحل ـ ابن حزم آندلسی

فتح الباری ـ ابن حجر عسقلانی

فرقة الناجیة ـ قطیفی

فصل الخطاب ـ خواجه پارسا

فردوس الاخبار ـ ابن شیرویه

فیض القدیر ـ عبدالرؤف المناوی

فضائل العترة الطاهرة ـ ابوالسعادات

فوائد المجموعة فی الاحادیث الموضوعة ـ قاضی محمد شوکانی

قرة العینین ـ جلال الدین سیوطی

قاموس اللغة ـ فیروزآبادی

کنز الاعمال ـ محمد بن جریر طبری

کنوز الدقائق ـ مناوی مصری

کنز العمال ـ مولی علی متقی هندی

کنز البراهین ـ خفری

کفایت الطالب ـ محمد کنجی شافعی

کشف الغیوب ـ قطب الدین شیرازی

کشف الغمة ـ قاضی روزبهان

کوکب منیر شرح جامع الصغیر ـ شمس الدین علقمی

کتاب الامتاع فی احکام السماع ـ جعفر بن ثعلب شافعی

کتاب الدرایة فی حدیث الولایة ـ ابوسعید سجستانی

کتاب الغرر ـ ابن خزانه

کتاب الام ـ محمد بن ادریس شافعی

کتاب الاسلام فی العمّ والاباء سید الانام ـ علامه سیّد محمّد بن سیّد رسول برزنجی

کتاب الموافقة ـ ابن السمان

کتاب الاتحاف بحب الاشراف ـ شبراوی شافعی

کتاب الولایة ـ ابن عقدة حافظی

لئالی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة ـ سیوطی

لسان المیزان ـ ابن حجر عسقلانی

مودة القربی ـ میرسید علی همدانی

مطالب السئول ـ محمد بن طلحه شافعی

مسند ـ امام احمد حنبل

مستدرک ـ حاکم ابوعبدالله نیشابوری

ملل ونحل ـ شهرستانی

مناقب ـ خطیب خوارزمی

مناقب ـ ابن مغازلی شافعی

مروج الذهب ـ مسعودی

مواقف ـ قاضی عبدالرحمن ایجی شافعی

مرقاة شرح برمشکوة ـ ملاعلی قاری هروی

معالم العترة النبویة ـ حافظ عبدالعزیز

مفتاح النجا ـ شیخ محمد بدخشانی

معجم البلدان ـ یاقوت حموی

المجالس ـ نصر بن محمد سمرقندی

مصابیح السنة ـ حسین بن مسعود بغوی

الموضوعات ـ ابوالفرج ابن جوزی

مرج البحرین ـ ابوالفرج اصفهانی

معجم الکبیر ـ سلیمان بن احمد طبرانی

منتظم ـ ابن جوزی

المنح الملکیه ـ ابن حجر

منخول فی علم الاصول ـ ابوحامد غزالی

منهاج الاصول ـ قاضی بیضاوی

منهاج السنّة ـ ابن تیمیه

میزان الاعتدال ـ ذهبی

معرفة الصحابه ـ حافظ ابونعیم اصفهانی

مقتل الحسین ـ خطیب خوارزمی

مجمع الزوائد ـ حافظ علی هیثمی

مقاصد الحسنة ـ شمس الدین سخاوی

محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه ـ شیخ محمد خضری

نهایة اللغة ـ ابن اثیر

نکت الشریفه ـ شافعی

مثالب الصحابه ـ هشام بن محمد السایب الکلبی

نزهة الارواح ـ سید صدرالدین هروی فوزی

نورالابصار ـ سید مؤمن شبلنجی

نقد الصحیح ـ فیروزآبادی

نقض العثمانیة ـ امام ابو جعفر اسکافی

النور والبرهان ـ ابوالقاسم بن صباغ

وافی بالوفیات ـ صلاح الدین صفدی

هدایت المرتاب ـ حاج احمد افندی

هدایت السعداء ـ شهاب الدین دولت آبادی

هدایة ـ برهان الدین حنفی

تفسیر ـ علی بن ابراهیم قمی

اصول کافی ـ محمد بن یعقوب کلینی

عیون اخبار الرضا ـ صدوق ابن بابویه قمی

بحر الانساب ـ سید محمد عمیدالدین نجفی

مصباح المتهجد ـ شیخ طوسی

احتجاج ـ احمد بن علی الطبرسی

عمدة الطالب ـ فی انساب آل ابیطالب

مجمع البحرین ـ شیخ فخرالدین طریحی

تاریخ حبیب السیر ـ غیاث الدین خواندمیر

سفارت نامه خوارزم ـ هدایت

تاریخ روضة الصفا ناصری ـ رضا قلیخان هدایت

تاریخ آثارالعجم ـ فرصت‌الدوله‌شیرازی | هزار مزار ـ شیرازی

دائرة المعارف قرن نوزدهم فرانسه | تمدن‌العرب ـ دکتر گوستاولبون‌فرانسوی

الابطال ـ مستر کارلیل انگلیسی | سیاسة الحسینیه ـ دکتر جوزف فرانسوی

دیوداش لاناتور ـ کامیل‌فلاماریون فرانسوی | مرگ و اسرار ـ فلاماریون



فهرست مندرجات کتاب